

حَقِيقَةُ الْإِسْلَامِ
فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطَهَارِ

جَدِيشُ الْغَدِيرِ
تَأَلَّفَ

الْأَمَامُ الْحُجَّةُ الْمَجَاهِدُ السَّيِّدُ خَامِدُ حُسَيْنِ الْكَذَمُورِي

تَحْقِيقُ
عَلَامَةُ رِضَا مَوْلَانَا الْبُرُجُورِي

منشورات
مدرسة الامام المهدي
قم المقدسة
رقم ١٢

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَظْهَارِ



ج ٥

حديث مدينة العلم

قسم السند

تأليف

آية الله ميرزا محمد حاتم حسين موسوي

نيسابوري هندی

١٢٤٦ - ١٣٠٦

بمناسبت یکصدمین سال وفات مؤلف

قال رسول الله صلى الله عليه وآله

في

علي أمير المؤمنين عليه السلام:

« أنا مدينة العلم وعلي بابها

فمن أراد المدينة فليأتها من بابها »



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

اسم کتاب : « عبقات الانوار فی اثبات امامة الائمة الاطهار »

بخش « مدينة العلم - بحث سند »

مؤلف : المجتهد المجاهد الكبير، نابغة الدهر، آية الله ميرسيد «حامد حسين»

موسوی نیشابوری، هندی، ۱۲۴۶ - ۱۳۰۶ هـ - ق

نفقة الطبع : بنایت حضرت آية الله آقای حاج سيد مصطفى مهدوی اصفهانی

فهرست : حجة الاسلام آقای حاج شيخ مهدی فقيه ایمانی اصفهانی .

اهتمام و اخراج : مدرسة الامام المهدی (ع) - قم المقدسة

تاریخ الطبع : ۱۴۰۶ هـ - ق - چاپ أمير - قم

حقوق الطبع : محفوظة لمدرسة الامام المهدی (ع)

تلفن : ۲۲۰۶۰

« رحم الله من أحيا أمراً » امام صادق (ع)

بحار الانوار: ۳۰۲/۱: ح ۱۱

باتوجه به اهمیت و ارزش کتاب شریف و بی نظیر «عبارات الانوار» در جهت امام شناسی و اثبات امامت ائمه اطهار علیهم السلام و پاسخگوئی از شبهات مخالفان اهل بیت علیهم السلام ، بانگاهی بتجلیل و تقدیر از این اثر گرانقدر ، و مؤلف بزرگوار در مراکز بزرگ علمی مثل نجف و قم و از شخصیت های طراز اول علماء اسلام مانند آیه الله العظمی مجدّد مرحوم «میرزا محمد حسن شیرازی ، و آیه الله العظمی زعیم الشیعه مرحوم آقای حاج آقا حسین بروجردی قدس سرهما» .

و بانظری به نیاز شدید جامعه روحانیت و محققین بزرگ شیعه و پژوهشگران معارف اسلامی به ویژه مسئله «امامت الهی در تداوم رسالت آسمانی» به دوره چنین مجموعه نفیس که «حقاً بشهادت دیگران» این کتاب بزرگ از عالیتین ارزش علمی و معنوی و ابتکار و سندیت در بحث و تحقیق را در موضوع خود برخوردار است .

و بمناسبت حلول یکصدمین سال ارتحال «۱۴۰۶» مؤلف گرانقدر ، بزرگ مجاهد و مدافع از حریم ولایت اهل بیت «آیه الله العظمی میر سید حامد حسین موسوی نیشابوری هندی» .

وبمناسبت آیام رحلت وشهادت ودیعه رسول رب العالمین « و زوجه امیر المؤمنین علیها السلام ، أم الائمة المعصومین ، فاطمة الزهراء سلام الله علیها » .
که سزاوار تسلیت با اهداء اثر جدید علمی بمحضر مبارک حضرت بقیة الله الاعظم « مهدی آل محمد » صلوات الله علیهم اجمعین است .
وبا بذل توجه واهتمام حضرت آیه الله آقای « حاج سید مصطفی مهدوی » اصفهانی دامت برکاته .

اقدام به چاپ مجدد « عبقات الانوار » بخش « حدیث طیر » ج ۴ و « بخش حدیث مدینه العلم » ج ۵ در دو مجلد گردید .
والحمد لله باطبع جلد ۳ : « حدیث ولایت » و جلد ۶ « حدیث تشبیه » و جلد ۸ « حدیث نور » در همین مؤسسه .

وبا چاپ « حدیث ثقلین » و « حدیث منزلت » توسط نشر مخطوطات اصفهان .
وبا طبع « حدیث غدیر » در حوزه علمیه قم مقدسه
چاپ جدید « عبقات الانوار » بخش مطبوعات آن پایان پذیرفت .
بامید آنکه باتوفیقات وتأییدات الهی همه دست اندرکاران این خدمت علمی وولایتی مشمول دعای خیر « امام صادق علیه السلام » باشند .

وبا آرزوی آنکه جامعه روحانیت باپیکار بیشتر بسوی طبع بخش مخطوطات از « کتاب عبقات الانوار » وسائر آثار علمی از تمام کتابخانه های جهان بمنظور احیاء تراث اهل بیت وحقوقهم علیهم السلام گامی فراتر بعونه تعالی بردارند .

اهداء :

الى ساحة قدسك ورفيع جنابك « يا رسول الرحمة » ونبى الانسانية و
منقذ الامة من برائن الجهل والضلال ، يا أمين الله على وحيه ورسالاته ، وعزائم أمره
معدن الوحي والتنزيل ، ومبين التفسير والتأويل ، يا من صدعت بالأمر وبلغت بالسّر
والجهر قول الله تعالى : ﴿ يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما
بلغت رسالته والله يعصمك من الناس ﴾ فأنذرت بلاغك المبين فحببت بقوله عز اسمه
﴿ اليوم أكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً ﴾ .

الى عتبتك السامية وسدتك الرفيعة « يا أمير المؤمنين » أخو الرسول
ووليّه وناصره و وزيره وقاضي دينه ومستودع علمه وموضع سرّه و باب حكمته
والناطق بحجته الداعي إلى شريعته وخليفته في أمته من بعده ومفرج الكرب عن
وجهه قاصم الكفرة ومرغم الفجرة أبو الأئمة و خليل النبوة والمخصوص بالاخوة
أمين الله في أرضه وسفيره في خلقه وحجته على عباده يعسوب الدين والايمان ومفسر
القرآن وكلمة الرحمان وميزان الأعمال .

الى عظيم مقامك ورفيع شأنك و سمو مرتبتك أيتها الحوراء الانسية ،
الرضية المرضية الصديقة الطاهرة الزكية « فاطمة الزهراء » بنت أشرف الأنبياء
وزوج سيّد الأوصياء و أمّ الأئمة المعصومين الامناء الأتقياء ، صلوات الله و أفضل
تحياته وتسليماته عليك وعلى أهلك وبنيك والسّر المستودع فيك .

الى جلالة شأنكم ورفيع مقامكم وعظم درجتكم عند الله يا أولياء الله يا أئمة
الهدى « وأعلام التقى ومصاييح الدجى و ورثة الأنبياء ، وصفوة الأصفياء وشموس

الاتقياء و بدور الخلفاء و عباد الرحمان وشركاء القرآن ومناهج الايمان و معادن الحقائق وشفعاء الخلائق وأمناء الله في أرضه و حجته على عباده ، مفاتيح الرحمة ومقاليد المغفرة وسحائب الرضوان ومصابيح الجنان وحملة الفرقان وخزنة علم الله وحفظة سرّه ومهابط وحيه ، الدعاة الى الله والأدلاء على مرضاته ، يامن عصمكم الله من الزلل وآمنكم من الفتن وطهركم من الدنس وأذهب عنكم الرجس وطهركم تطهيراً .

الى رفيع مقامك وعظم شأنك و جلاله قدرك « يا امام العصر » وناموس الدهر ، يابن النبي المصطفى وابن علي المرتضى و ابن الأئمة المعصومين الاتقياء النجباء النقباء الأكرمين الهداة المهديين الخيرة المهذبين الفطارفة الأنجبيين الأطائب المطهرين الخضارمة المنتجبين القماقمة الأكرمين ، يامعز الأولياء ومذل الأعداء ، يا من سترت عن الأعين بأمر الله وتظهر سريعاً عاجلاً بأذن الله فتميت البدع و تحيي السنن وترفع كلمة الحق وهي كلمة الله التي هي العليا وتسحق كلمة الباطل التي هي السفلى و تنشر لواء النصر على العالم كلها فيملاً الله بك الأرض عدلاً و قسطاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً .

اللهم يا رب أقم به الحق و أدحض به الباطل و أدل به أوليائك و أذل به أعدائك بحقك وبحقهم ما طلعت شمس وما أضاء قمر .

سادتي وموالي هذه الموسوعة القيمة النادرة الثمينة جداً (عبقات الانوار) هي نفحة رائعة ممتعة من نفحاتكم العطرة دبجتها يد حفيدكم و وارث علومكم والمدافع عن حريمكم ، حجة الحق والآية المطلق نابغة الفضل والافضال ورافع راية العلم والكمال ، أعجوبة البحث والتنقيب واسطورة التحقيق والتدقيق المجاهد في سبيل الله وفي ولائكم عمره الشريف حق جهاده، وذلك بقلمه الشريف ولسانه اللطيف الطريف الامام الفقيه المحدث المحقق المدقق المتتبع المولى «السيد حامد حسين» الموسوي النيسابوري الهندي رفع الله به راية الاسلام الخفاقة آمين ، آمين .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار :

چهارده قرن پیش در ادامه خط رسالت انبیاء ابلاغ رسالت جهانی و ابدی حضرت ختمی مرتبت ﷺ از مکه معظمه با دعوت همسر و نزدیکان آغاز گردید و بسرعت آن پیام الهی - رسالت قرآن - منتشر و در گوش کفرپیشگان حتی امپراطوری روم و ایران طنین انداز شد و شیفتگان حقیقت را چون سلمان فارسی سلمان محمدی گردانید. با طلوع و تابش نور اسلام و پیشرفت شگفت انگیز در ابعاد مختلف معنوی ، اجتماعی در دنیای آن روز ، وحشتی عجیب در دل مستکبران بوجود آمد ، تا این که منافقان کفر باطن هم مسلمان نما گردیدند .

اسفا ! این وحدت و تشکل اسلامی که محصول « ۲۳ » سال رسالت خاتم النبیین ﷺ بود با ارتحال آنحضرت بجهان ابد ، وبا بروز نفاق و اختلاف عظیم در موضوع جانشین پیامبر ﷺ که در حقیقت تداوم بخش خط رسالت و نگهبان اسلام راستین است ، بتفرقه و شکست گرائید .

افسوس که باطل اختلاف زنگ خطر نواخته شد و دسته ای را که گزینش امام را بانتخاب مردم میدانند «سنی» نامیدند و شیعه را بالقب مرگبار رافضی «تارک سنت» بد نام نمودند ، در صورتیکه شیعیان فقط منتخب خدا و رسول ﷺ را امام می شناسند و پذیرش و آراء مردمی را شرط نمی دانند .

شیعه پس از رحلت رسول خدا در خط امامت اثنا عشریه راه پیامبر ﷺ را پیموده و تا مرز يك پنجم جمعیت امروز مسلمانان جهان رسیده است .

نا گفته روشن است اگر این اختلاف بزرگ بنیادی در میان مسلمانان جهان نمی بود مانعی برای نفوذ تعالیم عالیه یگانه وحی آسمانی موجود در دست بشر یعنی قرآن نبود ، و حتماً اگر پیروان مذاهب و مکاتب دیگر جهان آشنائی به حقایق

قرآن و اسلام راستین با رهبریهای صحیح پیدا می نمودند امروز نسبت آمار مسلمانان در مقایسه با افراد بشر (پنج میلیاردی) بسیار بالاتر از رقم يك چهارم بود .
اجمالاً شیعه و سنی را بشناسیم :

شیعه معتقد است امامت « رهبری واقعی » همانند رسالت انبیاء عهد و منصبی است الهی و امام از طرف خدای آگاه به بندگان لایق و رسول او ﷺ که بنص قرآن سخنانش صادر از وحی الهی است ، منصوب گردیده ، تا پیروان با اعتصام بقرآن و رهبری های صحیح بحق رستگار باشند و بخطا و اشتباه ، که از مختصات بشر عادی است ، گرفتار نشوند .

بعبارت دیگر « امامت » در جانشینی انبیاء همان امامت است که در خود انبیاء وجود دارد و خداوند در باره آنها میفرماید : « جعلناهم أئمة یهدون بأمرنا » - آنان را امامانی قرار دادیم که فقط به امر ما هدایت می نمایند - .

و شیعه معتقد است عنوان « اولی الامر »^(۱) با ویژگی در کلمه « اولی » بمعنای صاحبان فرمان (فرماندهان) در آیه « أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم » کسانی هستند که با گزینش و جعل خداوند « اولی الامر » می شوند . چنانچه در قرآن کریم نسبت ارسال رسولان و جعل امامت آنان را در تمام موارد به خود داده است^(۲) .

۱) کلمه « اولی الامر منکم » در آیه شریفه در ردیف اطاعت الله و اطاعت رسول الله بمعنای « صاحبان امر » یا فرماندهان است ، نه بمعنای فرمان دهنده ای که در آیه « الامر بالمعروف والنهی عن المنکر » از صفات مؤمنین می باشد ، و آنان به اذن خدا طبق شرائط ، امر بمعروف می نمایند ، بلکه « اولی الامر » بمعنای صاحبان امر است و هرگز بندگان صالح خدا بر خدا سبقت نمی گیرند و بدون عهد الهی خود را صاحب امر نمی دانند « أله الخلق والامر » .

علاقه مندان برای تحقیق بیشتر بکتاب « معجم المفهرس لالفاظ القرآن » واژه های « اولوا الالباب ، اولوا النهی ، اولوا العزم من الرسل و . . . » مراجعه فرمایند .

۲) نمونه ای از آیات قرآن: « هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق . هو الذی =

نا گفته معلوم است که فقط در مورد حضرت موسی و هارون که هر دو رسولان
 خدایند چنین میگوید : ﴿ وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ « اخلفني » في قومي و أصلح
 ولا تتبع سبيل المفسدين ﴾ که نسبت جعل خلافت را به موسی داده ، و در بازگشت
 موسی از سفر هنگامیکه قومش را سامری پرست یافت عتاب نمود « أفصيت أمري »
 و هارون در پاسخ حضرت موسی عذر خود را چنین بیان کرد : ﴿ إن القوم استضعفوني
 و كادوا يقتلونني ﴾ .

و در حدیث منزلت « أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لانبی بعدی »
 باین معنی اشارت و دلالت دارد .

شیعه میگوید : در آیات قرآن « ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى » .
 و « ما آتیکم الرسول فخذوه » و « من يطع الرسول فقد أطاع الله » رسول الله
 ﷺ مطاع ، و کلام او حجت ، و سند الهی است .

بنابر این در احادیث در کتابهای سنی و شیعی که جمعی از مرزوات و اترقعی گذشته ،
 آمده است که خاتم النبیین در بازگشت از حج در سرزمین غدیر خم ، و در آن روز
 تاریخی بزرگ و فراموش ناشدنی ، و با دعوت قبای از مسلمانان بعنوان سال
 « حجة الوداع » فرمان و تهدید خداوند در آیه « بلّغ ما انزل الیک من ربک وان
 لم تفعل فما بلغت رسالته » علی بن ابی طالب عليه السلام را بالای دست گرفت و با کلمه
 « من کنت مولاه فهذا علی مولاه » او را معرفی و بخلافت منصوب نمود ، و بعلاوه از
 مردم هم بیعت گرفت .

= بعث فی الامیین رسولا منهم . یا ایها النبی انا ارسلناک . یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
 من ربک . یا داود انا جعلناک خلیفة فاحکم بین الناس . انی جاعلک للناس اماماً . و ارسلنا
 رسلاً بالبینات و انزلنا معهم الکتاب . و جعلناهم ائمة یمهدون بأمیرنا . و لقد آتینا موسی
 الکتاب و جعلنا معه أخاه هرون وزیراً .

(۱) حدیث غدیر را در کتاب عبقات الانوار و کتاب الغدیر تألیف « علامه امینی »
 و « المراجعات » ملاحظه نمائید .

و در هنگام بازگشت به مدینه منوره حدیث ثقلین : « انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ین تمسکتُم بهما لن تضلّوا أبداً ، هما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض » را بیان فرمود .

و همچنان احادیث « الائمة من بعدی اثنا عشر کلهم من قریش » را خبر داد . و بطور کلی شیعه میگوید ، طبق مدارک موجود در کتابهای سنی و شیعی : احادیث بسیار زیاد که نمونه آن در کتاب عیقات الانوار ، بحار الانوار ، احقاق الحق ، موجود است ، در تفسیر قرآن و تعیین جانشین ، خلیفه الرسول نقش اساسی و مهم دارد . و لذا شیعیان کوشش دارند در کتابخانه های بزرگ ، در بلاد شیعه تمام کتابهای روایتی اهل تسنن را فراهم و خطی و چاپی آنها را در اختیار دانشمندان قرار دهند .

اهل تسنن چه میگویند :

۱ - قرآن تصریح بخلافت بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام ننموده است ، و اگر چه آیاتی دلالت بر فضیلتش ، بر حسب شأن نزول در اخبار و احادیث بسیار در کتابهای سنی و شیعی دارد و لکن ملازمت با خلافت و جانشینی او را ندارد .
۲ - اخبار و احادیث که در شأن و فضیلت آنحضرت وارد گردیده از نظر سند و دلالت در حدیث که یقین آور باشد نیست .

بلی سنی معتقد است در « سقیفه » در بسته با آراء چند نفری که مسئولیت الهی و خصوصی در تشکیل آن جلسه را نداشته اند و با سلیقه شخصی خلیفه الرسول را برگزیدند ، خلافت که منصب الهی است در شأن آراء مردم تنزل و اعلام نمودند .
« طبعاً » شیعه و سنی با این اختلاف اساسی و عقیدتی در تمام قرن ها ، شهرها بجنگ داخلی محکوم بوده تا قرن سیزدهم رسید .

(۱) حدیث « ثقلین » را به کتاب عیقات الانوار و یا برساله حدیث ثقلین نشریه دار التقریب بین المذاهب الاسلامی - قاهره « مراجعه فرمائید .

«تحفه اثنا عشریه» باعث شورش و تألیف کتاب «عبقات الانوار» شد:

یکی از علماء اهل تسنن بنام مولوی عبد العزیز دهلوی، هندی، عمری (که نسبش به عمر بن الخطاب میرسد) در اوائل سده سیزدهم در هندوستان کتابی را بنام «تحفه اثنا عشریه» در رد امامیه و «مذهب شیعه اثنا عشریه» بزبان فارسی نوشت. (آیا محرک این نویسنده چه موضوع و چه کسی بوده؟ خدا می داند).

در این کتاب با اینکه متعهد بود، در بیان عقائد شیعه بدور از هر عصبیت حقائق را بنویسد و قوانین ادب و مناظره را رعایت نماید، تا توانسته با همان دشمنی باطنی و با نادیده گرفتن دلائل و شواهد قطعی بودن مفاد احادیث، آنها را ضعیف جلوه داده و با افتراء و تهمت کتاب خویش را رنگین نمود، و ابتداءً بانام مستعار منتشر کرد و بهر حال سر و صدائی همراه با جنجال سیاسی براه انداخت.

با انتشار این کتاب فتنه انگیز و اختلاف ساز بین شیعه و سنی در پیرامون امامت که تداوم بخش رسالت است غوغائی عجیب بر پا شد. در این هنگام مرزبانان بیدار و آگاه، و دور اندیش که مسئولیت پاسداری از حوزه ها و حدود اسلام را دارند، بپاشدند، و بطور ضربتی و فوری بیش از ده کتاب در رد «تحفه اثنا عشریه» نوشتند و با انتشار آنها، بملت اسلام آگاهی بخشیدند، و تاحدی آتش فتنه را خاموش گردانیدند.

باز در این هنگام ؟!

آن یگانه مجاهد نستوه، عالم بی نظیر در بحث «امام شناسی»
آن قهرمان، یکه تاز میدان مناظره بین علماء بزرگ شیعه و سنی
آن بزرگ متبّع و مطلع بر احادیث فریقین در «امامت»
آن نابغه دهر، مجدد حیات بخش نوین شیعه:

«سید حامد حسین فیسابوری هندی اعلی الله مقامه الشریف»

قیام نمود و با تألیف کتاب اعجاز گر «عبقات الانوار فی امامة الأئمة الأطهار»

و با فاش کردن راز کتاب « تحفه اثنا عشریه » که در ۱۲ حدیث نبوی از نظر سند و بادلالت انتقاد کرده بود بخوبی دشمنیهای باطنی و عصبیت‌های ریشه دار «عبدالعزیز دهلوی عمری» را با آل علی علیه السلام آشکار ، و او را رسوا گردانید ، که تاجه اندازه و چه گونه حقائق اسلام و تاریخ تلخ گذشته را ندانسته و یا بحساب نیاورده ، و از جمع بندی نوشته‌ها و اعترافات تاریخی دانشمندان از اهل تسنن عاجز ، و با چشم پوشی نموده است .

لذا با انتشار کتاب عبقات الانوار روح تازه ای بکالبد تشیع دمید ، و حیات علمی تازه‌ای در زمینه اسلام (شیعه) شناسی بخشید .

این تألیف ارزنده و کتابهای عظیم دیگر ^(۱) از متأخرین با جمع بندی تمام تألیفات و تحقیقات علماء ۱۴ قرن محیط را آماده نمود ، و چشم جهانیان و متفکرین آینده را بسوی دنیای تاریخ و در بسته دوران گذشته باز کرد .

و بدین سبب در این عصر (عالم و نور و نشر کامپیوتری) انسانهای آزاد و بدور از عصبیت ، در تاریخ گذشته قضاوت نموده و با شگفتی خواهند پرسید :

(۱) نگاهی به چند تألیف و کتاب بزرگ دیگر :

- ۱- المراجعات : سلسله مناظرات تاریخی و بی نظیر، تألیف: مجاهد بزرگ آیه الله العظمی سید عبدالحسین شرف الدین باشیخ الاسلام و استاد دانشگاه الازهر « شیخ سلیم »
 - ۲- کتاب « الغدیر » ۱۰ مجلد نتیجه يك عمر تحقیق علامه شیخ عبدالحسین امینی .
 - ۳- أعیان الشیعة : بامعرفی نوابغ و شخصیت‌های بزرگ علمی شیعه تألیف آیه الله سید محسن جبل عاملی قدس سره الشریف .
 - ۴- کتاب نقباء البشر ، و کتاب « الذریعة الی تصانیف الشیعة » تألیف : اسوه تتبع و تحقیق شیخ آقا بزرگ تهرانی قدس سره الشریف .
 - ۵- أصل الشیعة و اصولها : تألیف علامه کبیر آیه الله العظمی کاشف الغطاء .
 - ۶- احقاق الحق تألیف بزرگ و ارزنده شهید محقق قاضی نور الله شه شری .
- با جمع بندی کتابها و تألیفات ارزنده درسیزده قرن و سبیل آنها قرن ۱۳-۱۴ ، قضاوت و داوری باخوانندگان عزیز است .

آیا پیروان آیات قرآن از قبیل «خذوا ما آتاکم الرسول» / «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم» واحادیث از قبیل :

حدیث «غدير»، و حدیث «منزلت» که مقایسه مقام علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت به حضرت رسالتآب با مقام هارون و خلافتش از حضرت موسی علیه السلام است .
و حدیث «ثقلین» که عترت و ائمه طاهرین را بعد از رسول خدا عدل قرآن و تمسک به هردو را وسیله هدایت و رهائی از گمراهی شناسانده است .

در هر حال سؤال میشود آیا پیروان آیات قرآن و احادیث نبوی نامشان «رافضی» است ؟ ! و آیا نامگذاری «شیعه» بر پیروان ائمه اثنا عشر بدعت است ؟ !
در صورتیکه قرآن درباره پیروی ابراهیم خلیل الرحمن از نوح علیه السلام میفرماید :
«وإن من شیعته لابراهیم» .

از ثمرات و برکات این تحول عظیم :

۱- دارالتقريب بين المعارف الاسلاميه (در قاهره) با شجاعت در نشر رساله «حدیث ثقلین» تألیف و جمع آوری شده توسط یکی از علماء حوزه علمیه قم ، اعتراف نموده که آن حدیث در کتابهای اهل تسنن موجود و پراکنده است و بدین وسیله شیعه را بخوبی معرفی و می شناساند .

۲- پیوستن عالم بزرگ حجة الاسلام علامه انطاکی «قاضی حلب» بعالم تشیع ، او که بهتر از اسرار درون مذهب اهل تسنن و ماهیت «عبدالعزیز دهلوی - عمری» و رفیقانش : ابن تیمیّه ، و ابن حجرها ، با خبر است با مطالعه کتاب المراجعات عبقات الانوار ، و با مشاهده اثرات عمیق آنها مستبصر و شیعه شد و می نویسد چرا شیعه شدم ، و این مذهب را برگزیدم ؟ و با تقدیر و تجلیل از کتابهایی چون عبقات الانوار و المراجعات برادران اهل تسنن را به ترک عصبیت و به مطالعه این کتابها و پیروی از ائمه اثنا عشر و مذهب «اهل بیت» که آنان مورد تنصیب رسول الله اند تحریص و نصیحت می نماید .

۳ - فتوای معروف و تاریخی « شیخ محمود شلتوت » رهبر مسلمانان اهل تسنن در جهان، مفتی اعظم، قاضی القضاة، استاد بزرگ دانشگاه الازهر، که شیعه اثنا عشریه را باشجاعت بی نظیر به رسمیت شناخت، و خط سرخ را بر کلمه «رافضی» در چهارده قرن کشید.

۴ - کتاب «مع رجال الفكر» مجموعه‌ای از اعتقادات، اعترافات از شخصیت‌های بزرگ علمی و رسمی اهل تسنن در قرن معاصر است.

افتخار آفرینی «عبارات» و انبوه تقریظ:

آوازه انتشار کتاب «عبارات الانوار» در اوساط هند، و منطقه بکشورهای عراق، ایران، مکه، شام، حلب و مراکز علمی، عتبات عالیات و علماء بزرگ نجف و قم، و نویسندگان اسلام رسید.

و با اعجاب و افتخار به این کتابی که حیات جدیدی بشیعه بخشید تعریف‌های فراوان و کلمات ارزنده و اشعار بلند و رسا بسوی هندوستان، مؤلف عاقل‌در گسیل شد. تا آنجا که از قسمت مهم نامه‌های تقدیر و تشکر و تقریظ کتابی بنام «سواطع الانوار فی تقریظات عبارات الانوار» تألیف گردید.

انقلاب عبارات الانوار در افکار:

اما اثر عمیق «عبارات الانوار» در انقلاب فکری و روحی، فرهنگ شیعه شناسی در جوامع بشریت و مقام‌های عالی زعامت، مراجع تقلید، دانشمندان، نویسندگان، کتاب‌شناسان، محققان چیزی نیست که بتوان از نظر کم و کیف ارزیابی، و با قلم شکسته بیان نمود.

فقط میتوان با همزه استفهام «؟» سؤال کرد چرا این همه تقریظ‌ها، آن همه کلمات نثر، شعر، آن همه احساسات، آن تعداد نویسندگان و کتاب‌های تراجم از آن کتاب و مؤلف بالحن اعجاب‌آمیز و عجز از سپاس او، قلم رانده‌اند؟!

نمونه ای از شخصیت‌های بزرگ علمی و اسلام شناسان و آیات عظام :

زعیم شیعه « مجدد » صاحب فتوای تنباکو « میرزا محمد حسن شیرازی » .
مرجع تقلید ، آیه الله سید اسماعیل صدر « اعلی الله مقامه الشریف » .
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله شیخ الشریعه ، اصفهانی ، نجفی (قدس سره) .
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله شیخ زین العابدین مازندرانی (قدس سره) .
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله صاحب اعیان الشیعه سید محسن جبل عاملی (قدس)
علامه بزرگ و محقق ، آیه الله صاحب کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه
و کتاب نباء البشر « شیخ آقا بزرگ تهرانی (قدس سره) » .

علامه بزرگ و محقق صاحب کتاب الغدیر « شیخ عبد الحسین امینی نجفی »
علامه بزرگ و محقق صاحب کتاب شفاء الصدور « حاج میرزا ابوالفضل کلانتر
علامه بزرگ و محقق ، محدث بزرگوار صاحب فوائد الرضویه « شیخ عباس قمی »
زعیم الشیعه و ناشر الشریعه ، الوحید فی عصره ، استاذنا الاکبر ، آیه الله العظمی
حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی در نامه‌ای به هندوستان .
ضمناً با نگاهی به کتابهای : نجوم السماء ، المآثر والآثار ، ریحانة الادب ،
أحسن البدیعه ، علماء معاصر .

و ضمائم کتاب عبقات الانوار (طبع جدید ، بخش حدیث ثقلین) نشریه
مخطوطات اصفهان به قلم حجة الاسلام علامه ، شیخ مهدی فقیه ایمانی اصفهانی و ...
و بانگ‌رشی به نمونه‌هایی از کلمات و تقریظات ارزش و آثار این کتاب می‌شناسید

نظر شخصیت‌ها در باره عبقات و مؤلف بزرگوار :

در نامه آیت الله العظمی زعیم الشیعه میرزا حسن شیرازی « مجدد » :

« کتاب عبقات الانوار از حسنات این دهر و غنائم این زمان است » .

« العدیم النظیر ، وفي الحقيقة أفتخر كل الافتخار و ... فانه نعمة عظمی و موهبة

کبری ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء ، أسأل الله أن یدیمک لآحیاء الدین و یقیمک
لحفظ الشریعه .

« واحد اُحد اقدس عزت آسماؤه گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنفات رشیده جنابعالی مستأنسم ، بر هر مسلمان متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد بآن کتاب مبارک مراجعه نماید . »

علامه تهرانی ، صاحب الذریعه :

[صاحب عبات] « عالم پر تنبع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی او بمرتبه ای رسید که هیچ کس از معاصران و متأخران بلکه بسیاری از عالمان قرون پیشین نیز به پایه او نرسیده ، همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار ، اعتقادات دینی و حراست و مرزبانی حوزه دینی راستین بگذرانید ، من در سراسر آبادیها و اعصار در پژوهش و تنبع بفراوانی دقت نظر و هوش و حفظ و بسط مطالب کسی چون او ، و نسخه کتاب نمونه و بی همانند او ندیده . »

محدث کبیر حاج شیخ عباس قمی (کلماتی بزبان عربی با نثر و شعر در توصیف او فرموده است)
« آية الله في العالمين ، ناشر مذهب آبائه الطاهرين ، السيف القاطع والركن الدافع »
علامه امینی صاحب الغدير :

این سید پاک ، بزرگوار چون پدر مقدسش شمشیری از شمشیرهای آخته خداست بر سر دشمنان حق و درفش پیروزی حقیقت است و او آیتی بزرگ از آیات خدا که خداوند حجت را بدست او تمام کرد و راه راست حق آشکار ساخت .

« عبات الانوار از نظر ما » :

نه تنها يك كتاب ارزشمند در موضوع اثبات امامت ائمه اطهار و دارای ۲ منهج :
۱- از آیات قرآن کریم . ۲- از احادیث در ۱۲ مجلد پیرامون ۱۲ حدیث نبوی بشمار میرود بلکه در حقیقت يك « نمونه بی مانند » در مناظره بین شیعه و سنی و یا گنجینه بزرگ اطلاعات « امامت » است . این کتاب درخشنده در سطح بالا در حدیستکه تاکنون در مذهب شیعه کتاب استدلالی ، محیط بروایات ، و نقل کلمات

أعداء ومخالفان، جمع آوری اعترافات دانشمندان سنی تا آن زمان همانند این کتاب و کتاب نفیس و ارزشمند «تشید المطاعن» تألیف علامه عظیم الشأن والد ما جدش (قدس سره) دیده نشده .

پژوهش گران عالیقدر میتوانند با توجه به تعداد کتابهای مأخذ ومصادر «عبارات الأنوار» که در این مدرسه از بخش حدیث: «ثقلین، ولایت، طیر، مدینه العلم، منازات تشبیه، نور» تا شماره ۸۵۵ کتاب اعم از یک جلدی و یا بیشتر تا یکصد جلدی آنرا استخراج نموده و در اختیار خوانندگان عزیز نهاده است تا ارزش تحقیقات آنرا دریابند و همه با هم بگویند: این کتاب از مواهب إلهیه، و از حسنات آن دهر، و باقیات الصالحات، و کتابی مخلص است .

بسیار خوب و شایسته است امروز محققان عالیشان، همت والا و اراده قوی آن رجل الهی و مجاهد کم نظیر که فاقد هر گونه وسائل پیشرفته «عادی، کامپیوتری» بوده را از نزدیک در مکتب عظیم لکهنو بچشم به بینند و بیاندیشند با چه عزم راسخ آن کتابخانه نفیس خطی و غیره فراهم گردیده و مطالب آن بکار تألیف کتاب عبارات الانوار آمده و بدین سبب مؤلف بزرگوار مواریث و حقوق و شئون اهل بیت را حراست نموده است .

و همان راهی را که شیخ الاسلام علامه مجلسی رضوان الله علیه در مرکز علم اصفهان با جمع مصادر خبری در تألیف کتاب «بحار الانوار» شکل داد آن بزرگوار هم پیروی نمود و راه گشای شیعه شد .

﴿الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله ، ونفعنا بسائر نفائس مؤلفاته القيّمة الكبيرة وجزاهم عن الاسلام و الشيعة والعلم أحسن الجزاء وحشرهم مع النبي والائمة الاثنا عشر آمين﴾ .

« مدرسة الامام المهدي (ع) »
سید محمد باقر موحد أبطحي اصفهانی

لماذا اخترت مذهب الشيعة

مذهب اهل البيت

وقد ذكر السيد الامام الاكبر والمجاهد الاعظم عز الشيعة
ومعز الشريعة سيد الطائفة السيد مير حامد حسين النيسابوري ثم
الهندي في كتابه ﴿عقبات الانوار﴾ (١)

حدثت أنا مدينة العلم وعلي بابها .

- ١ - ان كتاب العقبات من أعظم الكتب وأهمها درة
من درر الزمن ، ونادرة من نوادر الايام ، ومفخرة من مفاخر
الدهر لم يأت مؤلف بمثل هذا السفر القيم العظيم قبلاً ولا بعداً
ولعمرك الله يعجز القلم عن إحصاء وصف هذه الدرة البتيمة الذي
قد هدى الله تعالى بها أقواماً حجة ، وطوائف كثيرة ممن لا يمكن
حصرم في هذا الاملاء . وذلك في بلاد الهند وغيرها من البلاد
الاسلامية وغير الاسلامية ، فاعتنقوا مذهب الشيعة الأبرار مذهب
آل بيت الرسول الاخيار (ع) الذي لا غبار على صحته واحقيقته
ولما عثرت على بعض مجلدات هذا الأثر الخالد في مكتبة مولانا
الحجة السيد العباس الكاشاني حفظه الله في مدينة كربلاء المقدسة
أدهشتني عظمته ولقد رأيته أعظم وأعظم بكثير مما سمعت اسمع
عنه لما فيه من الحكم البالغة ، والحجج القاطعة والبراهين الساطعة
والعبارات الطيفة المنسجمة . كانسجام الدرة في عقده ولم تسدع
للخصم مجال في الاعتراض .

فيا له من كتاب عظيم قيم لا عوج فيه ولا أعوجاج وقد
بدء بتأليفه فضيلة الامام الاكبر والمرجع الأعلى في عصره آية

الله العظيم وحجته الكبرى المجاهد في سبيل الله السيد ميرحامد حسين
النيسابوري ثم الهندي الذي يمت بنسبه الشريف الى الامام الكاظم
من اهل البيت (ع) وألف عدة أجزاء منه ثم وافاه الأجل المحتوم
وقضى نحبه الشريف ، فشرع بتكيله نجله الأكبر الامام المجاهد
المرجع العظيم آية الله الحجة السيد ناصر حسين وقد ألف عدة
أجزاء أخر أيضاً حتى لبي دعوة ربه .

ثم جاء دور حفيده سماحة العلامة الحجة المجاهد لسان الشيعة
وترجمان الشريعة مولانا السيد محمد سعيد ﴿ سعيد الملة ﴾
فأخذ بأتمام هذا الأثر العظيم الخالد حتى بلغ عدد مجلداته
مائة مجلد وذلك حسب التجزئة الثانية للطبعة الأخيرة

فجزاهم الله عن الاسلام والمسلمين خير جزاء المحسنين .
ثم اني لأقدم نصيحتي الخالصة لأخواننا السنة أن يقفوا على
كتب الشيعة ومؤلفاتهم متجردين عن العصبية المذهبية والنزعات الطائفية
خصوصاً هذا الكتاب القيم والسفر العظيم الخالد « عبقات الأنوار »
وأعتقد انهم ان قبلوا النصيحة لم يبق لهم شك في صحة مذهب
اهل البيت (ع) ، ولقد نصحتك ان قبلت نصيحتي

فالنصح أغلى ما يباع وبوهب
فأتنا مع ما كنا عليه من العصبية لما وقفنا على كتب الشيعة
ومؤلفاتهم خصوصاً كتاب المراجعات للامام شرف الدين (ره) ظهر لنا
الحق جلياً واضحاً فتركنا مذهبنا السابق المذهب السني واعتنقنا
المذهب الشيعي مذهب اهل البيت (عليه السلام) الذي قد أسسه رسول الله
﴿ صلى الله عليه وآله ﴾ بنفسه الشريفة كما هو موجود في كتب
القوم « السنة » نسأل الله العلي القدير ان يهدي اخواننا أهل
الحنه الى سواء السبيل كما هدانا من ذي قبل وان يجمع كلمة
المسلمين في جميع أقطار الارض تحت كلمة لا اله الا الله محمد رسول الله
انه ولي الاجابة والهادي للرشاد .

« عبقات الانوار فى مناقب الائمة الاطهار »

« هوردة على الباب السابع من « التحفة الاثنى عشرية ، الذى هو فى مبحث الامامة ورتبه على منهجين : « المنهج الأول فى إثبات دلالة الآيات القرآنية » والمنهج الثانى فى إثبات دلالة الاحاديث الاثنى عشر على الإمامة و الجواب عن إعتراضات صاحب « التحفة » عليها فى اثني عشر مجلداً ، لكل حديث مجلد : « فالمجلد الاول ، من المنهج الثانى ، فى حديث الغدير

: « ان علياً منى وانا من على وهو ولي كل مؤمن بعدى »

« المجلد الثانى ، من المنهج الثانى ، فى حديث المنزلة

: « على منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لانبى بعدى »

« المجلد الثالث ، من المنهج الثانى ، فى الجواب عن إعتراضاتهم على الحديث الثالث وهو حديث الولاية « إن علياً منى وأنا من على وهو ولي كل مؤمن من بعدى » ،

« المجلد الرابع ، من المنهج الثانى ، فى الجواب عن إعتراضات صاحب « التحفة »

على الحديث الرابع ، وهو حديث الطير : « اللهم اثنى بأحب خلقك

اليك يأكل معى هذا الطير » فجاء على بن أبى طالب امير المؤمنين فأكل معه .

« المجلد الخامس ، فى حديث المدينة : « انا مدينة العلم و على بابها »

« المجلد السادس ، فى حديث التشبيه : « من اراد ان ينظر الى آدم فى علمه والى

نوح فى تقواه والى موسى فى بطشه والى عيسى فى زهده و

الى محمد فى نوره فلينظر الى على بن أبى طالب »

« المجلد السابع ، فى حديث « من ناصب علياً المخلاة فهو كافر » ،

« المجلد الثامن فى حديث النور « كنت أنا و على بن أبى طالب نوراً » ،

« المجلد التاسع ، حديث الراية يوم خيبر وإعطائها لمن يحب الله ورسوله .

: « سأعطي الراية غداً رجلاً يفتح الله على يده . . . » فأعطاهما علياً عليه السلام .

« المجلد العاشر ، حديث « على مع الحق والحق مع علي حيث دار » .

« المجلد الحادى عشر ، حديث قتال على بالتأويل والتنزيل .

: « يا على انت تقاتل على تنزيل القرآن وتأويله »

« المجلد الثانى عشر ، فى الحديث الثانى عشر ، وهو حديث الثقلين :

: « انى تشارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم من أجل الدنيا والآخرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الذي هو من شانه مستحق الحمد والثناء على ما لا يحصى من النعمان
 القول لا محالة النازل من العرف حطوة لا تقي بوصفها إلا لسن الأعلام الشاهد بطول باحة من العلماء الأعلام المعتمدين عليه
 عصا ليل لا يزلها ما لم يتبع بسبقه أفرد الدهر بالاطلاق والاعتقاد المذعن كمال الكبار أصحاب الشقاق فضلا عن أرباب
 الوفاق الباذل نفسه في مرفاة إلا له الجاهد حقار صدق في سبيل الله الحامي عن حقائق الشرع والدين الذائب عن
 حرمان الحق واليقين المحض معاذ الله البيضاء بكلامه لا نول الألف من المير قواعدا لشرعة الفراء ببيان الأسفار لجهه لم يحدث
 أصول النصيب العلام بشوارق حجة البالغة طلسا صل عن الزرع والشنان بوارق براهينه الأمانة هذا إظاما للشبهات
 بتحقيقه البجته الناصعة وطشام أكام الترهات بتدقيقه الدثرة الرائقة المهر من حيوس الأبايل بلمعا
 بواتره الباتكة المفرق جنود الأضاليل بسطعات شواجرة الفاتكة الخسيس جوارح المعاند بن بدو الفتور
 المسنونة المحلدة المذل شواصل لتنا بدين بدو وأبله المثقف المسندة آية الله في العالمين وحجته على الجاحدين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وقد استجب دعاء الله المتفضل بالأمر الخالد الأمان والبراق الموعود المنور الموقر الأكرم العالم الفاعل المنصور الذي يضيء الأرواح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَحْمَدُ اللَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمُنْتَقَى مَدِينَةَ الْعِلْمِ وَعَلِيًّا أَبَاهَا ثُمَّ أَبَانَ بِهَدَايَتِهِمَا وَالْقَهْمَا
طَرِيقَةَ الشَّرِيعَةِ وَصَوَّاهُمَا وَمَيَّزَهُم عَنِ الْعُلُومِ قَشُورَهَا وَلِبَابُهَا وَزَيْلُهَا بِهَمٍّ مِنْهَا مَا كُنَّا
وَسَرَّابُهَا وَنَضَابُهَا عَنْ وَجْهِ حَقَائِقِ الْأَسْرَارِ نَقَابُهَا وَكُشْفِ بَايَضِ أَحْصَاءِ عَنْ مَوْزِدِ قَائِقِ
الْأَنْفَارِ حَجَابُهَا فَهَمَّ حِفْظُ أَحْكَامِ الدِّينِ مِنْ كُلِّ قُتُونِهَا وَأَوَّلَى مِنْ أَيْ ثَلَاثَةِ الشَّرْعِ الْمُبِيرِ فَرَقَّهَا
وَرَبَاهَا وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ الْخَاتَمِ الْمُسَدَّدِ مِنَ الْمُسْعَةِ الْغَرَاءِ أَصْلُهَا وَنَضَابُهَا وَالْأَلْفَاظِ
الْمَحَافِظِينَ مِنَ اللَّيْلَةِ الْبَيْضَاءِ سَنَتَهَا وَكُتَابُهَا وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ الْأَوَّلِ وَالْآخِرُونَ مَا لَهَا وَمَا يَبَاهَا وَتَحْمَلُ
الْمُصَلِّونَ وَالسَّابِقُونَ مَتَابَهَا وَمَثَابُهَا وَبَعْدَ فَيَقُولُ الْعَبْدُ الْقَاصِرُ حَامِدُ حُسَيْنِ
بِرَ الْعَلَامَةِ السَّيِّدِ مُحَمَّدٍ قُلِي كَارِ اللَّهُ لَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَمَّا طَمَعَانُهُ الْبَاطِنَةُ وَ
الظَّاهِرَةُ هَذَا هُوَ الْمَجْلَدُ الْخَامِسُ مِنَ الْمَنْجَةِ الثَّامِنَةِ كِتَابُ عِبْقَاتِ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ
الْإِمَامَةِ الْأَطْرَافِ أَرَاتِي فِيهِ عَلَى كَلَامِ عَبْدِ الْغَفَرِ بْنِ اللَّهِ الذَّهَلَوِيِّ صَاحِبِ التَّحْقِيقِ فِي
جَوَابِ حَدِيثِ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ عَلَى أَبَاهَا وَقَدْ جَعَلَهُ الْحَدِيثُ الْخَامِسُ مِنَ الْأَحَادِيثِ الدَّالَّةِ عَلَى
إِمَامَةِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَجَابَ عَنْهُ بِمَا يَحْدِثُ الْأَفْهَامُ وَلَا يَرْتَضِيهِ أَحَدٌ
مَنْ شَتَمَ رَأْسَهُ إِلَّا سَلَامٌ وَاللَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَالْإِنْعَامِ فِي الْمُبْدِ وَالْخَتَامِ قَالَ
الْفَاضِلُ الْخَيْرِيُّ حَدِيثُ خَمْسٍ رَوَيْتُ جَابِرَ ابْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
قَالَ أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ أَبَاهَا وَابْنُ خَبْرٍ نَزِيرُ مَطْعُونِ رَسْتٍ قَالَ يُحْيِي بَنُ مَعِينٍ لَا أَحَدٍ

له وقال البخاری انه منکر وليس له وجه صحيح وقال المزمدي انه منكر غريب وذكره ابن الجوزي
في الموضوعات وقال الشيخ تقي الدين بن ذوق العيد هذا الحديث لم يشتهر وقال الشيخ محي الدين
النووي في الحافظ خمس المدين الذهبي والشيخ شمس الدين الجرجاني انه موضوع پس تسك بان احاديث
موضوعه كه اهل سنت آنرا از دائرة تسك و احتیاج خارج کرده اند و مقام الزام ایشان دليل مير سخت برداشته
علمای شیعه و این بدان ماند كه شخصی معرفت پیدا کند بانوكر شخصی كه او را از نوكری بر طرف کرده و تقصیرات او را دیده
خیانت او را معلوم نموده از خانه خود بر آورده منادی در شهر گردانده كه فلان نوكر را با من سر و کاری نیست منی نه دارم
نیستم و عهده معاملات و ندارم این شخص ساده لوح اینهمه مرتباً دانسته بآن نوكر معامله دین نمود و زمره معامله از شخص
در خارج از این سادّه لوح نزد عقلاء و كمال مرتبه سفاقت خواهد بود و عهده مفید مدعا نیست زیرا كه اگر شخصی باب
مدینه العلم شده چه لازمست كه صاحب باریت عام هم باشد بلا فضل بعد از پیغمبر غایب یا فی الباب آنكه يك شرط از شرط امانت در رو
یوچه اتم تحقیق گشت و از وجو بن یک شرط وجود شرط لازم نمی آید با وصف اتم آن شرط از این شرط در دیگران هم بر و آید
البنت ثابت باشد مثل ما حسب الله شیئا فی صدری الا وقد صببته فی صدری بلی بكم مثل
لو كان بعدی نبی لكان عمر اگر روایات البنت را اعتباری است در هر جا اعتبار باید کرد و الا فصد الزام ایشان
نباید نمود كه بیک روایت الزام ننهند **اقول مستعینا بطرف الخیر البصیر از غراب بوقلمون**
روزگار و عجایب گوناگون اعصار انیت كه با وصفی كه خباب به صاحب نزد اتباع خود حاك و العلوم و رئیس القوم و المحدثین
و امام المحققین وقت خویش اند و عوام و خاص ستیبه را با فادات حضرتشان كه انرا از ایشان واقف در ریاستشان بر حقیقت
در فن شریف حدیث در غایت راست غیر انصاف انصاف و كمال بعد و مجانبت از اعتسا و منتهاى حش و ملا و ایما و انصاف
حسن و قوا و اذعان فضائل جليلة مناقب علیه امام البریه علیه آلاف التحية و التمجید را كه بسبب نجابت تو اتر و شمر معاندین و مستصیرین
هم ككاران تو كنند تا بر عزم فاسد خود باطل و انموده تو بین منجبین ان بان عقل از جهان بخیر آقا غریبه و نفقات عجیبه آوده اند
تا آنكه در اینجا باطل در حدیث انام مدینه العلم و علی بابها جرح و قدح بر خود كشاده داد كمال جرات و جسارت
حال خدیت و خسارت داده بكلمات شبهه مستحججه و تفویضات باره و محتمنه تشنیع و تظلمیع آن آغاز نهاده بقریرت فاسده
تزویرات كاسه در آنرا و تحقیر استدلال البیخ بخاری آن افاده حال آنكه بر او فی ممارس فن احادیث انار واضح و آشكار است كه ان
حدیث شریف از جلالت فضائل خباب المیرمونین علیه السلام میباشد و بسبب نجابت شخص كتمه نابلی از كتب مناقب نجابت كه
فلان كوفیت بسیاری از محدثین مختبرین و مشهورین بر این اثبات ان شده اند و زگره و جبهه و جمعی از ناقدین حذلق

جستین و جماعتی از جهابذه سباق تصحیح آن گردیده و شطری از افانم اعلام از انجم و خرم ذکر نموده و برخی از اعظم
تخام از ابشهرت موصوف فرموده قلوب سائین و جاحدین ته و ابواب دول الخراف و نکول و انصراف باین
مائین بسته اند و قبل از آن نجف و جوه مفصله و ادله مکمله صحت تهلال و احتجاج اهل حق باین حدیث بمعرفه بیان ارم و
بتنذیر و تعییر و تجلیل و تشویر مخاطب عظیم التضریر بر گبارم تحریر و تعبیر بعض فوائد معجبه العوائد تثبیت و تبصیر ناظر نحریر بنمایم
و ترجم و تسلط بر آن خست و بصیرت معین خیر یعون الملک القدیری افزایم فائده اولی در ذکر صحابه عظام نزد سنیه اعلام
که این حدیث شریف جناب ابی سالتاب علیه السلام روایت کرده اند پس از انجم جمله سنیستند خود جناب
ابیرمونیین علیه السلام که این حدیث شریف را از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم روایت فرموده اند و حدیث
انجم ابی سید بن سعید و احمد بن حنبل و عمار بن یعقوب و ترمذی و ابوبکر بخندزی و محمد بن المظفر البغدادی و ابن شاذان
حزلی و ابوعبدالله الحاکم و ابن مردویه و ابونعیم و ابن بشران و ابن المغازلی و احمد بن محمد عاصمی و محمد الدین بن الاثیر الجزری
و ابن النجار و سبط ابن الجوزی و محمد بن یوسف کنجی و محمد الدین طبری و شهاب الدین احمد و جلال الدین سیوطی و نور الدین سیوطی
و ابن حجر مکی و علی متقی و ابیرسیم و صبابی و شیخ بن عبداللہ العیدروس و احمد مکی و شیخانی قادری و عبدالحق دهلوی و
ابیرسیم کردی و مرزا محمد شبانی و شیخ صبان مصری و عبدالقادر عجمی و محمد مسین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله
لکهنوی و حسن علی محدث لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بن ابیرسیم بلخی ذکر نموده اند و از انجم جناب امام
حسن علیه السلام هستند و حدیث انجم سلیمان بن ابیرسیم بلخی نقل از ابی سعید الجعفی آورده و از انجم جناب امام
حسین علیه السلام هستند و حدیث انجم ابن مردویه و ابن بشران و ابن المغازلی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن
ابیرسیم بلخی آورده و از انجم عبدالله بن عباس هستند و حدیث شانزدهم بن معین و ابن فہم بغدادی و ابوالعباس اصم و ابن
قنطری و ابن جریر طبری و ابوالقاسم طبرانی و ابوالشیخ اصبہا و حاکم نیشابوری و ابن مردویه و ابوبکر بیهقی و خطیب
بغدادی و ابن عبدالبر قرطبی و ابن المغازلی و ابوعلی بیهقی و عاصمی و الخطب خوارزمی و عبداللہ بن الاثیر الجزری و محمد بن
یوسف کنجی و صدر الدین حموی و ابوالحجاج مزی و جمال الدین زرنجی و صلاح الدین علاء و محمد الدین فیروز آبادی و
شمس الدین خرم و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سمهود و علی متقی و ابیرسیم و صبابی و جمال الدین محمد
شیرازی و عبدالرؤف مناوی و علی عزیزی و مرزا محمد بیهقی و محمد صدر عالم و شاه ولی الله دہلوی و محمد مسین لکهنوی و ثناء الله پانی پتی
و ولی الله لکهنوی و نور الدین سلیمانی و سلیمان بلخی و ثناء الله پانی پتی و ثناء الله پانی پتی و ثناء الله پانی پتی
شانزدهم عبدالرزاق صنعاء و ابوبکر بزاز و ابوالقاسم طبرانی و قفال ناشی و ابن السقا و حاکم نیشابوری و ابوالحسن الطائری

و خطیب بغدادی و ابو محمد غزالی و ابن المغازی و شیرازی و یحیی و شهر دار و یحیی و ابن عساکر و ابو عبد الله کجی و علی همدانی و
شمس الدین جزری و ابن حجر عسقلانی و جلال الدین سیوطی و نور الدین سیوطی و عبد الوهاب بن حجر و ابن حجر مکی و علی متقی و عمید رو
یمنی و جمال الدین محدث شیراز و عبد الرؤف مناوی و علی غزیری و ابوبکر محمدی و فرامی و محمد بن یحیی و شاه ولی الله دهلوی و فاضل
صبان مصری و محمد بن کهنه و ثناء الله پانی پتی و حسن علی محدث لکهنوی و روایت و اثبات نموده اند و از انجمله است
عبد الله بن مسعود و حدیث شانرا سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل نموده اند و از انجمله هستند
حذیفه بن الیمان و حدیث شانرا سلیمان بن ابراهیم بلخی نقل از ابن المغازی آورده و از انجمله است عبد الله بن عمر
حدیثش ابو القاسم طبرانی و حاکم نیشابوری و ابن حجر مکی و عمید روسی و میرزا محمد خبانی و فاضل صبان مصری و محمد بن
لکهنوی و ثناء الله پانی پتی و ولی الله لکهنوی و سلیمان بن ابراهیم بلخی روایت و نقل کرده اند و از انجمله است
انس بن مالک و حدیثش را سید علی همدانی و سلیمان بن ابراهیم بلخی اثبات و نقل کرده اند و از انجمله است عمر بن العاص
که حدیثش را ابوالموید اخطب خوارزمی اثبات نموده و ابوغریبه صاحب کتاب الاصحاح و ابوالاکالیاب مثنی
تتبع شواهد هذا الباب و چون در عصر صاحب کتاب صلی الله علیه و آله الاطیاب اختلافی در تحقق این حدیث
تشیع نبود بلکه جملة ایشان سوء کانوا من الموالدیر و المعاندین برین فضیلت جلیله الثمار غریزه شارب اطباق و
اتفاق داشتند بهمین جهت علامه جمال الدین زرندی در کتاب نظم مدرسمطین کما سیماء انشاء الله تعالی در عنوان این حدیث
تشیع فرموده فضیلة اخرى اعترف بها الاصحاب و اتبعوها و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا سبیل الدین
احمد در توضیح الدلائل کما استغفر بعون الله تعالی فیما بعد بعد نقل این حدیث شیعیف بروایت ابن عباس گفته و اه
الزندی و قال هذا فضیلة اعترف بها الاصحاب و اتبعوها و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا سبیل الدین
و اذا کان هذا الحدیث الوثوق بالنضال لطیب المستطاب مما اعترف به الاصحاب و اتبعوها و سلکوا طریق الوفاق
ولا ارتیاب و سلکوا فی طریق الوفاق بلا اختلاف و لا اضطراب و انتهجوا فی مسلك الاتفاق و
بلا اختلاف و لا اختلاف و لا یسوغ الطعن فیهم من ینتسب الیه هم کل الالانتساب و ینتصب
لذبت عنهم غایة الانتصاب بهل هذا الاصلع اهل الخدع و الخلاب و دایر و الزیغ و الانقلا
والله العاصم عن الوقوع فیها و التبارک و التکاب و هو الواقی عن الامخذع عن اهل الباطل و الکذا
فائده ثانیه در بیان تابعین بالا حسان نزول و یخفرات و الا نشان که روایت این حدیث شیعیف لانس و الجان علیه و آله
الاف سلام من الملک المنان نموده و اول ایشان جناب امام زین العابدین سید الساجدین علی بن الحسین بن

علی بن ابیطالب علیهم السلام میباشند و تعدید آنحضرت در تابعین شهریار اصطلاح اهل سنت است کما لا یخفی علی اولی
الاحلام و روایت کردن آنجناب ابن بشران ابن المغازی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابرهیم بلخی آورده اند و دوم جناب
امام باقر علوم الاولین الاخرین محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و ذکر آنجناب نیز درین مونیابر اصطلاح سنیه است
کما اشترنا الیه نفا و روایت آنجناب را نیز ابن شهبان و ابن المغازی و عاصمی و ابن النجار و سلیمان بن ابرهیم بلخی ذکر نموده اند سوم
اصبغ بن نباته الخطی الکوفی و روایت کردنش را ابن شاذان حربی و جلال الدین سیوطی ذکر کرده چهارم جریر بنی و روایت کردنش
را ابو بکر بغدادی ابن المنظر بغدادی و ابن المغازی مذکور داشته اند پنجم عمار بن عبدالله السهم الکوفی و روایت کردنش را عباد بن
یعقوب واجنی و خطیب بغدادی و محمد بن یو کبخی اثبات کرده اند ششم سعد بن طریف الخطی الکوفی و روایت کردنش را ابن شاذان
خرلی و جلال الدین سیوطی آورده اند هفتم سعید بن حبیر الاسد الکوفی و روایت کردنش را یقصرح سلیمان بن ابرهیم بلخی نقل از
الحجوی و اصفحت هشتم سلمه بن کبیر الحضری الکوفی و روایت کردنش را اسود بن سعید حدادی و احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی بیان کرده
اند نهم سلیمان بن مهران الاسد الکوفی المعروف بالاعشى و روایت در ایحیی بن معین و ابن فہم بغدادی و اصم نسیابوری و ابن تیمم معتدل
و ابن جریر طبر و حاکم و طبرانی و ابو بکر بیهقی و خطیب بغدادی و ابن المغازی و ابو علی بیهقی و عاصمی و المنظر حدادی و غیر الذین بن الاثیر
الجزیری ابو عبد الله الکبخی و صد الدین حموی و صلاح الدین علی و محمد الدین فیروز آبادی و مس الدین جزری و جلال الدین
سیوطی و غیر ایشان نقل کرده اند و هم عاصم بن ضمره السلولی الکوفی و روایت کردنش را از افاده عباد بن یعقوب
الرواجنی و خطیب بغدادی و ابو عبد الله الکبخی ثابت و متحقق میشود یازدهم عبد الله بن عثمان
بن جشیم القاری المکی و روایت کردنش را عبد الرزاق صنعانی و قتال شاشی و ابن السقا و حاکم نسیابوری و ابو الحسن
العطاری الشافعی و خطیب بغدادی و ابو محمد غنجدانی و ابن المغازی و ابن عساکر و ابو عبد الله الکبخی و ابن حجر عسقلانی بیان
نموده اند و از دهم عبد الرحمان بن عثمان و یقال بجهان الیتمی المدنی و روایت کردن او را نیز همین حضرات ذکر کرده
اند سیزدهم عبد الله بن عسید المرادی ابو عبد الله الصنابجی و روایت کردنش را یقصرح سعید حدادی و احمد بن حنبل و سبط
ابن جوزی ظاهر و باهرت چهاردهم نجابه بن جریر البجلی الخمزوی المکی و روایت کردنش را از افاده حضرات که روایت
اعمش را ذکر کرده اند واضح و لا تحت **فهذه عصاة من التابعین** الاحلام و المعروفین
عندهم بالقدم الثابت و الاسلام و قد رووا هذا الحديث الدار لفضائلهم و فثبت
صدورهم من مشكوة التيق على صاحبها و الله الا والسلام و طاحت هفوات الطاعنین
الطغام و بلبحت سقطات القادحين الا غنام و وانزاحت نرفات المنكرين اللثام و

مائة ثامنة

مائة تاسعة

مائة عاشره

بن محمد بن عبد الكريم الجزري المعروف بابن الاثير - وابو الحسن علي بن محمد بن محمد بن عبد الكريم الجزري المعروف بابن الاثير
 ومحيي الدين محمد بن علي بن محمد بن الطائي اللندسي - ومحب الدين محمد بن محمود البغدادي المعروف بابن البخار
 وكمال الدين ابوسالم محمد بن طلحة القرشي النصيبي الشافعي - وثمس الدين ابو المنظر يوسف بن قزحلي المعروف ببطن
 الجزري وابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي - وعزالدين عبد العزيز بن عبد السلام بن ابي القاسم سلمى وابو كريب
 يحيى بن شرف بن قري النودي - ومحب الدين احمد بن عبد الله بن محمد الطبري الشافعي المكي - وسعيد الدين محمد بن حمد
 الفرفاني - واحمد بن منصور الكارزوني - وحسين بن محمد المعروف بامير حسيني القوزي - وسيد محمد بن سيد محمود الكرماني وابو الجراح
 ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله بن علي بن محمد بن حمويه الجويني - ولطام الدين محمد بن احمد بن علي البخاري مشهور على
 اسمهم بنظام اوليا - وجمال الدين ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن المزني - ومحمد بن يوسف الزندي - وصلاح الدين
 ابوسعيد خليل بن كيكلي العلالي الدمشقي الشافعي - وشهاب الدين الهادي - ونور الدين جعفر بن سالار البخشي
 المعروف بامير ملا - وشيخ بدر الدين محمد بن بهادر بن عبد الله الزكري الشافعي - وكمال الدين محمد بن عيسى الديري
 ومحمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازي اللغوي الشهير بالفيرز آبادي - وامام الدين محمد الجرجاني الايجي الواسطي -
 وثمس الدين محمد بن محمد بن محمد الجزري - وزين الدين ابو بكر محمد بن محمد بن علي الخوافي - وشهاب الدين بن سلس الدين
 الزاوي الدولابادي - وشهاب الدين احمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن محمود بن احمد بن حجر الكفائي العسقلاني -
 وسيد شهاب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل - ونور الدين علي بن محمد بن احمد المعروف بابن الصباغ المالكي المكي وعبدالرحمن
 بن محمد بن علي بن احمد سطاقي - وثمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجبلاي اللاهجي النورخشي - وثمس الدين ابو الخير محمد بن عبد الرحمن
 بن محمد سخاوي - وحسين بن الكاشفي المعروف بالوعظ - وجلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السديطي - ونور الدين علي
 بن عبد الله السهمودي - وفضل الله بن روزبهان البخشي الشيرازي - وعزالدين عبد العزيز بن عمر المعروف بابن مهابه الشافعي
 وشهاب الدين احمد بن محمد بن ابي بكر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن الحسين القسطلاني المصري افندي - وجلال الدين محمد بن
 اسعد الصديقي الكوفي - وكمال الدين حسين بن معين الدين اليزدي الميزبي - وغياث الدين بن همام الدين المدعو بخواند امير
 وعبدالوهاب بن محمد بن ربيع الدين احمد البخاري - وثمس الدين محمد بن يوسف شامي الدمشقي الصالح - وشيخ ابو الحسن
 علي بن محمد بن عراق الكفائي - وحسين بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي المكي - وعالي بن همام الدين الشهير بالمتقي - وداود بن عبد الله
 الوصالي اليميني الشافعي - ومحمد طاهر الفتنى - وعباس بن معين الدين الجرجاني الشيرازي الشهير بميرزاخندوم - وكمال الدين
 بن فخر الدين جهري - وشيخ بن عبد الله العيدروس اليمني - وجمال الدين عطاء الله بن فضل الله بن عبد الرحمن الشيرازي

بسر از انجمله است ابو کریم بن معین الترمی که تصریح صریح بصحت این حدیث شریف نموده و از انجمله است ابو جعفر
محمد بن جریر الطبری که با اختیار اتحاد این حدیث بحديث کنا دار الحکمة حکم بصحت آن فرموده و از انجمله است ابو عبد
محمد بن عبد الله بن حاکم النیسابوری که با تمام تمام صحت این حدیث شریف ثابت فرموده و از انجمله است علامه ابوالسالم محمد بن
طاهر القزحی که این حدیث شریف را از جامع ترمذی و اصفا ایاة بالصحيح مود بعد از نقل کرده و علاوه بر سند لال و استنباط
بلکن تصریح تمام از انجمله حدیث صحیح و معتقد اشهره و از انجمله است علامه ابوالمظفر یوسف بن فرغانی المعروف بسید
الجزیری بطرح حدیث از فضائل ثابته مشهوره و از انجمله است علامه ابوالحسن محمد بن یونس که در کتاب انجمله ابو جعفر
محمد بن یوسف اللخجی که این حدیث شریف را در کفایه الطالبین ثبت نموده و در صدر آن تصریح کرده که این کتاب مشتمل بر احادیث صحیح
از کتب ائمه و حفاظ و از انجمله است صلاح الدین خلیل بن بکیدی علامه بحسب تصریح سخا و بیانی نموده که شاهد بصحت این حدیث شریف
است او ابن حجر مکی و در مخمیه فاده نموده که قول حافظ علای موافقت بصحیح بودن این حدیث شریف دارد و از انجمله
است شمس الدین محمد بن محمد الجزیری که در اسنی المطالب حکم حکم بصحت این حدیث در مقام باید نقل کرده و در اول
کتاب تصریح نموده که حدیث این کتاب از تواترات و صحاح و حسان است و از انجمله است شمس الدین محمد بن
عبد الرحمن اسخاوی که در مقاصد حسن بعد از نقل بیان علامه علای که از شاهد بصحت حدیث و انموده و گفته و هذا ضمیم معتد
و از انجمله است علامه جلال الدین ابوطی که در جمع الجوامع جزم بصحت این حدیث شریف فرموده و از انجمله است
فضل الدین روزبهان الخنجی الشیرازی که در کتاب الباطل خود تصریح صریح بصحت این حدیث شریف نموده و از انجمله است علی بن
حسام الدین الشیرازی که در کتاب کلام سید طوسی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلار و دیگر نقل نموده و از انجمله است سید محمد بخاری که در
بوکری این حدیث شریف تصریح صریح فرموده و از انجمله است امر از محمد بنی که این حدیث شریف در کتاب الابرار جامع من من اهل البيت الطهار که در آن
الترجمه ایراد آحاد صحیح نموده بطریق عدلیه دارد کرده و در فضائل الخصال تصریح صریح نموده و از انجمله است علامه محمد بن علی بن عباس الخلیج
سیوطی مشتمل بر جزم بصحت این حدیث شریف بلار و دیگر نقل نموده و از انجمله است علامه محمد بن اسماعیل بن علی بن ابی حمزه که با تمام تمام در روایت
صحت این حدیث ثابته است و از انجمله است اشیاء السیانی بنی که در سیف معل فاده نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث شریف
توان نمود و از انجمله است امیر حسن بن معاصر که صحت این حدیث شریف و تصحیح جماعاً سنی از امیران ائمه و اضع فرموده و من اشوق
قلبه بنور الیقین جو در بطرف فواده بغیر عین الدین و لم یقتله فالتلات الغررة و لم یعم علیه مشتمل بر الامور
ولا اشرب قلبه حلال و لم یذرع الغی فی حصد المشبول و لم یسیر فی طحیة عیاء من الوسواس و لم
یرم بالخطب و العمد و الشماس و لم یذکت علی القتل و لم یکتب هو الخلل و لم یجیس الیائی صحت هذا الحدیث

لما قال تعالى وكونوا ثباتا مسلما عند جماعة الصناعة من ائمة السنة والجماعة الخازن في القدر المعلن
والقريب في الرقة والمناعة للمصيبين خصل السبق في التقدم والبراعة والله في التوفيق لمن ابصر لفته
المحقق اذ استبعد وهو الموضع سبيل الرشيد لمن انقاد له فاطاعه فائده **ح** در ذکر علمای کبار الهیست
که از تصریحات و افادات شان حسن بودن اینچنین شریف مطلقا یا بخصوصیت بعض طرق واضح و آشکار است
و درین زمره بعضی از حضرات که آنقدر فائده سابقه مذکور شدند نیز داخل باشند و سببش یا اینست که ایشان اولا قائل
بحسن اینچنین بودند من بعد ایشان صحت آن منکشف شد که صاحب بالمسبوط فی حق نفسه و یا حکم بحسن ایشان مخفی بعض
طرق حدیث است مثل الحافظ الکبکی و کتبا کان پس باید دانست که اینجمله کتبا را یحیی بن محمد بن عیسی الترمذی است
که بنا بر تفسیر عبدالحق دهلوی در لغات شرح مشکوٰۃ تحسین اینچنین فرموده و از اینجمله است حافظ ابو عبد الله محمد بن
یوسف الکبکی الشافعی که در کفایة الطالب نسبت بحديث ابن عباس گفته هذا حدیث حسن عال و از اینجمله
است صلاح الدین خلیل بن کیلیدی علایی که بر احادیث اعتراف بودن اینچنین شریف حسن منجج بنموده و از اینجمله
بدرالدین محمد بن بهادر زکری که در کتاب لآلی منثوره قول حافظ علایی مصرح بحسن اینچنین نقل کرده و بنا بر افادۀ
در فیض القدر غیر ذکر کشتی تصریح کرده اینچنین منتهی میشود بدینجه حسن منجج به و موکو حسن بان نیز در قول مستحق فایده فرموده که کشتی تحسین
فرموده و از اینجمله است محمد بن یحیی الفیروز آبادی که در کتاب نقد الصحیح تصریح کرده که اینچنین منتهی میشود به وجه حسن منجج به و از اینجمله است
شهاب الدین احمد بن علی العسقلانی المعروف بابن حجر که در فتاوی خود در جوابه احادیث معتقبه سراج قزوینی تصریح
بحسن اینچنین شریف نموده و از اینجمله است شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی که در مقاصد حدیث ابن عباس حسن
گفته و از اینجمله است جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی که در تاریخ الخلفاء حاکم بحسن بودن اینچنین شریف نموده
و در لآلی مصنوعة و کتاب التعقبات علی الموضوعات و تخیص آن مسمی بالنکت البدیعیات کلام علا و ابن حجر متعلق بحسن
بودن اینچنین نقل کرده و از اینجمله است نور الدین علی بن عبد الله السمهودی که در مقام اثبات اینچنین شریف تصحیح حاکم
علایی و ابن حجر ذکر نموده پس کم از کم خود سمهودی قائل بحسن اینچنین خواهد بود و از اینجمله است محمد بن یوسف امی در بیان الهدی
والرشاد حسن بودن اینچنین شریف با صواب نموده و استشهاد بقول علایی و ابن حجر کرده و از اینجمله است ابو الحسن علی
بن محمد بن عراق الکنتانی که در تنزیه شریعه در مقام تعقب فتح اخرج حاکم و ترمذی اینچنین شریف را ذکر کرده و بعد از آن
قول ابن حجر مشتمل بر ذکر تصحیح حاکم و اختیار بودن حدیث از قسم حسن نقل کرده و تحسین علایی را نیز بعد از آن ذکر نموده پس
اقل احوال این است که قائل بحسن اینچنین شریف باشد و از اینجمله است احمد بن محمد البیهقی المکی المعروف بابن حجر که در صواب

در مقام ثبات اين حديث تصويب حسن بودن ان بعض محققين نقل کرده و در مخكميه حسن بودن انرا تحقيق داشته
و در تطهير الجنان نيز از اسباب كثر طرق حسن و آورده و در فتاوى خود نيز از احاديث حسن گفته و از انجمله است
محمد طاهر فتنى كه در تذكره الاصنوعات و مقام تعقيب اخبار كسنيه علاء ابن حجر را ذكر کرده و از انجمله است ملا على بن
سلطان محمد اكار كه در مرقاة نقل بعض اقوال متعنتين مقام سند را ك افاده علاء ابن حجر عسقلانى متعلق بحسن بودن
اين حديث شريف ذكر نموده و از انجمله است عبد الرزاق بن تاج العافى المناو كه در فيض القدير بعد نقل بعض اقوال مجازي
افاده حافظ علامى ذر شمسى و ابن حجر و سخا و متعلق بحسن بودن اين حديث شريف آورده و از انجمله است محمد حجازى بن محمد بن
عبد الله الشمرانى كه در فتح المولى الفقيه شرح الجامع الصغير قال بحسن بودن اين حديث شريف شده كه انقلبه العزيمى السراج
و از انجمله است عبد الحى بن سعيد الدين البخارى الدهلوى كه در اسماء الرجال مشكوة بعد از ذكر كردن اين حديث شريف افاده
ايجاز مشايير حكم بحسن بودن آن ذكر نموده و در لمعات شرح مشكوة گفته كه ترمذى اين حديث را تحسين کرده است و نيز در ان كلام
مبسوط محمد الدين فيرونا بادهى كه شمله تفسير بحسن بودن اين حديث حسن محقق به ميباشد نقل نموده و از انجمله است على بن احمد الخزرجى
كه در سراج في حزن نيزه بويش از شيخ خود محمد بن حجازى نقل كرده و از انجمله است على بن عبد الله الشبراملى كه در تيسير الطالب سنيه حسن بودن
اين حديث را صفا آورده و آنرا مستند بقول علاء ابن حجر کرده و از انجمله است محمد بن عبد الله الرزقانى كه در شرح مواهب ليه
تصويب حسن بودن اين حديث کرده و آنرا مستند بقول علاء ابن حجر نموده و از انجمله است محمد بن على الصمان المصرى كه در
اسعاف الراغبين از بعض محققين تصويب حسن بودن اين حديث نقل کرده و از انجمله است محمد بن على الشوكانى
كه در فوائد مجموع حسن بودن اين حديث اختيار کرده و از انجمله است حسن على محدث لكهنوى كه در تفریح الاحبا حسن بودن
اين حديث را صوابا بر نموده فمن مر الله عليه بصفاء السريته و حسن البصيرة و التميز بين الحق والباطل
وتبيين المحالى من العاطل و تنزيل الغث من الثمين و تفريق الواهى عن المتين و لا يتعنع عن
قبول هذا الحديث المنيف و لا يحجم عن اقتراح هذا الخبر الشريف بعد كونه هو ك القوم التخصيص
و المجنوح الى تشبيته و ترصينه لان الحديث الحسن يصلح بلا ريب للاحتجاج به بل هو داخل
فى الصحيح عند جمع من سالكى هذا المنهاج فائده سادسه در افراد اسماء
علمائى عالي شان و نهائى رفيع الكان نذكر كسنيه كه اين حديث شريف را عبارات مفيدة حتم و عنوانات مثبتة
جزم آورده نهايت ثبوت و تحقق ان بر آيا اعلام البصائر و مناقرة واعتبا و اضع و الاصح كره اند پس از انجمله است ابو الليث
نصر بن محمد السمرقندى ابو محمد احمد بن محمد بن العاصمى ابو محمد عبد الله بن ابي اسحاق بن يوسف بن محمد البلوى

[illegible]

علی قلبه بالاسهاب و فهم علی وجهی مناسب البوار و الشباب و وجاب مجاهل بالزینج و الجماله
 و قطع مفکوز الخبط و الضلالة و اوضع و خب فی مهامه الردی و العطب و و اوجل و نقص مصارع
 الهلاک و الشعب قد لمزمته خسرانا سوا الخبیة و الشقاء و اسلمته الی نفسه خذلانا الی الی القدر
 و القضاء فائدة تاسعه در اثبات شهرت و تواتر ایخدیث شریف حسب افادات اکابر محققین و اعظم منقذین سنیه
 و بیان شریف و جبهت اول آنکه علامه سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بودن ایخدیث فغانی ثابته شهره افاده نمود
 که استغفره فیما بعد انشاء الله تعالی و علامه قسطلانی در مقدمه ارشاد الساری تصریح فرموده که حدیث مشهور
 نزد علمائی درایت الحق بمتواترست دوم آنکه شیخ عبدالحق دهلوی در لمعات کما استمع انشاء الله تعالی در لمعات
 شرح مشکوٰۃ تصریح بمشهور بودن حدیث مدینه العلم نموده موم آنکه نیز عبدالحق دهلوی در شرح فارسی مشکوٰۃ ایخدیث
 شریف مشهور گفته کما استعمل انشاء الله تعالی چهارم آنکه علامه محمدر بن اسمعیل الامیر العالی الصغالی در زینبیه
 کما استمع انشاء الله تعالی ایخدیث شریف را بشهرت و وصف نموده پنجم آنکه خود مخاطب در جواب سوال سائل
 کما استند انشاء الله تعالی اعتراف بشهرت ایخدیث شریف فرموده ششم آنکه مولوی حسن الزمان معاصر
 قول حسن کما سیاتی انشاء الله تعالی بتصریح افاده فرموده که ایخدیث مشهورست هفتم آنکه سابقا در مجلد
 حدیث طبرستانی که ابن حجر مکی در صواعق خبر موضوع مراد ابابکر فلیصل بالناس الی سبب زعم و ردان بروایت
 هشت صحاح متواتر دانسته و اتفاقا فائده اولی دستی که حدیث مدینه العلم را بجهانند تعالی بحسب ایت اساطین اعلام و ارکان
 فحکم سنیه ده نفس از صحابه روایت کرده اند پس بنابر افاده مجریه بالا اولی تواتر ش ثابت خواهد بود هشتم آنکه نیز در مجلد
 مذکور دستی که ابن جریر در محلی حکم منع بیع را که از چهار صحابه منقولست نقل توانرد دانسته پس بنابرین با ولایت هر چه متواتر
 حدیث مدینه العلم متواتر خواهد بود زیرا که مروی بودن آن از صحابه عشته سابقا دستی پنجم آنکه ابن تیمیه در منہاج
 حدیث موضوع لو کنت مقتدا امن اهل الارض خلیلا لا تختذت ابابکر خلیلا را نیز نم بودن ان از حدیث
 ابن مسعود و ابی سعید و ابن عباس و ابن الزبیر که صرف چهار نفر میباشد نزد اهل علم بالحدیث متواتر دانسته چنانچه
 بعد از خبر مذکور گفته و هذا الحدیث مستفیض بل متواتر عند اهل العلم بالحدیث فانه قد اخرج
 فی الصحاح من جوهر متعدد که من حدیث ابن مسعود و ابی سعید و ابن عباس و ابن الزبیر است و انما العلم که
 مروی بودن ان از جناب امیر المومنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیه السلام و ابی عباس و جابر بن عبد الله
 و عبد الله بن مسعود و حذیفه بن الیمان و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن العاص حسب افادات اعلام سنیه

ثابت است با ولایت قطعیه از اهل علم بالمحدث متواتر خواهد بود بلکه اگر کسی انکار توأتران کند حسب افاده ابن تیمیه
اورا از اهل علم بالمحدث خارج و در زرافه اهل جبل بان الحمیون دانست و هم آنکه شایسته و همین کتاب تحفه بجا
طعن دوم از مطاعن عثمان بعد ذکر قصه موضوعه فرمودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد قتل عثمان اتمام مثل و مثل
عثمان کمثل النوار ثلثة گفته و این قصه مشہرت و تواتر بجای رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطور است جا انکار نیست
انتهی از نیابت کاذبه بحال و وضع ظاہر است که مذکور و مسطور شدن چیزی در کتب فریقین مرتبه رفیعہ است و تواتر است و بعد
جائی انکار باقی نماند و بر ظاہر است که حدیث مدنیة العلم بلا شبهہ در کتب فریقین بجو مذکور و مسطور و مثبت و مزبور است که احصا
آن متعسر بلکه متعذر پس بحسب افاده شایسته صاحب وصولش بمرتبه عالیہ شہرت توأتر ثابت و محقق باشد و لایحتمل المکر
الشیء الا باطله بالجملة و تواتر آن حدیث از زید بن برکاز کار صاحب بصیرت نیست و ناظر متامل اسرار تحصیل تلخیص فواد و بر
یقین باین معنی رجوع بفائده تاسعه مجلد حدیث طیر لازم است و اذ اثبت توأتر هذا الخبر الشریف حسب ما افاده آغا
و اکابر و لم یبق بحمد الله مساعی لغت مجادل منهم و لا مکابر و ظهر علی ادب ابی انصار البراد علیہ السلام
الظلماء و المجاهد الخابط الغشواء قد تنكب عن وضوح السبیل جورا و اعتسافا و اعرض عن وجه
القصد میل و الخرافة و اوغل فی مسالك العلم اسرا و ایجابا و اخلد الی المضاجج الردي البضاعة و اسفان
لا یتمکد لعمره الی الحق النصح و لا یصیب لعمته الصواب الصریح و فهو من الجهلاء و علی شفا جرح
و من التیاب علی طرف بناء منهل یفارق الغی حیث اسار و داره و لا یباینه الضلال حتی یؤثره خسر
للمآب و سوء الدار فائده عاشره در بیان مزید فروع و قطعیت صد و این حدیث متواتر مشہور
حسب افادات اعظم صد و نزد اہلسنت ان بچند وجہ است اول آنکه این حدیث شریف با جناب امیر المؤمنین علیہ السلام
روایت نموده کما علمت مستعلم و عصمت انجناب با دولہ قاهره و بر این ظاہرہ زاهر و باہر است بلکه والد ماجد مخاطب
و خود مخاطب نیز طوعا و کرہا بآن اعتراف دارند و صادق بودن آنجناب با جماع اہلسنت ثابت است کما صرح بہ مخاطب
نفسہ پس نزد ارباب ایمان و یقین قطعیت این حدیث محتمل باشد بالاذعان و الحمد لله المنان و دوم آنکه این حدیث
شریف را جناب امام حسن علیہ السلام نیز روایت فرموده و عصمت انجناب با دولہ عصمت المہدی علیہم السلام عمو و با جاد حدیث
کثیره بخضه خصوصاً محقق است پس این حدیث بلا ریب اہل دین مقطوع الصدور خواهد بود و سوم آنکه جناب امام حسین
علیہ السلام نیز این حدیث شریف را روایت فرموده اند و عصمت انجناب نیز بدلائل عامہ و خاصہ برین است پس این حدیث
نیز حتمیت این حدیث محل ارباب سخا و بود چہارم آنکه این حدیث شریف را جناب امام زین العابدین علیہ السلام نیز روایت

فرموده اند که ادبیت و عصمت آنجناب نیز بر این مبرمه مرصومه و حج عظیمه و مخصوصه محقق است و لایحه معنی نیز محقق است
 تعالی در ثبوت قطعیت این حدیث شریف کافیت پنجم آنکه جناب امام محمد باقر علیه السلام نیز این حدیث شریف را
 روایت فرموده اند و عصمت آنجناب نیز به لال قاصه و عامه شواهد کامله تامه مستبین است پس قطعیت این حدیث شریف
 ازین جهت نیز محقق باشد ششم آنکه امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده اند که آسیاتی
 انشاء الله تعالی و عصمت آنجناب نیز کج متینه و بر این مبنیه محتم است پس روایت آنجناب نیز نزد اهل دین مفید قطع
 و یقین خواهد بود هفتم آنکه جناب امام موسی کاظم علیه السلام نیز روایت این حدیث شریف فرموده اند که استدل
 انشاء الله تعالی و روایت آنجناب نیز مفید قطعیت است لکن عقیده علیه السلام بقواطع الحجج المدبره کمال ابرام
 هشتم آنکه این حدیث شریف را جناب امام رضا علیه السلام هم روایت فرموده اند که استعمله عن قریب بعون المنعم
 المثنی و روایت آنجناب نیز بسبب تحقق عصمت آنجناب مثل ابی طیب علیه السلام من الملک الوهاب مثبت حجت
 و قطعیت این حدیث است و در ناظر بصیر و لایتنیک مثل جدید نهم آنکه شاه صاحب در باب المطامع همین کتاب تحفه خبر
 موضوع نفی تواریخ را بر عزم روایت کردن جناب امیر المومنین علیه السلام آنرا برابر آیت قرآنی دانسته و مفید یقین و انموه
 و انفاذ استی که روایت فرمودن آنجناب حدیث مدینه العلم را حسب افاده بسیاری از اعظم و ارکان سنیه ثابت است
 و مستقف علیه فیما لسیاتی انشاء الله تعالی بالتفصیل پس بحمد الله تعالی بحسب افاده خود شاه صاحب
 واضح شد که این حدیث شریف مفید قطع و یقین و در قطعیت برابر آیه قرآن همین باشد و هم آنکه شاه صاحب خبر موضوع
 مذکور را بسبب زعم روایت کردن خلیفه آنرا نیز برابر آیت قرآنی و مفید یقین ظاهر کرده و روایت کردن خلیفه حدیث
 مدینه العلم را بنا بر اخرج ابن المغانی در کتاب المناقب علی نقل عنه البانی فی نیایع الموده ثابت و محقق است پس
 باین وجه نیز قطعیت مساوات آن با آیه قرآنی ثابت و محقق خواهد بود یازدهم آنکه شاه صاحب خبر موضوع مذکور را بر عزم
 روایت هر واحد از زبیر بن العوام و ابو دردا و ابو هریره و عباس و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و سعید بن ابی قاص نیز مساو
 آیه قرآنی و مفید یقین دانسته و هر چه خبر این صحابه مفید یقین و موجب اذات آن آیه قرآنی خواهد بود بهمان وجه یا اولی از ان
 خبر دیگر صحابه که روایت حدیث مدینه العلم کرده اند نیز مفید حتم و یقین و وی آیه قرآن همین خواهد شد پس بانوجه که گویا مسلم
 و جوه حدیده است نیز بحمد الله تعالی قطعیت حدیث مدینه العلم حسب افاده شاه صاحب بدرجه محقق محتم رسید و بحمد
 الله که ما و اهله و اولاد هم آنکه سابقا در مجله حدیث طبرستانی که قاضی عیاض در کتاب شفا افاده نموده که مقصود نبی ما و
 بکثیر نظام چون آنرا ثقات عدد کثیر از جماعه غیر از عدد کثیر صحابه روایت کرده اند لهذا قطعیت حاصل نموده و ظاهر است و لا

کظهور التاثر علی العلم والنور الظلمه که بجهت انسداد حدیث مدینه العلم را نیز ثقل عدو کثیر از جم غفیر از عدد کثیر صحابه روایت کرده اند و شطری از اسامی صحابه نظام و تابعین کرام و علمای اعلام و نبهائی فحاش سنی که بر روایت و اثبات این حدیث متفقند از حدیث پس بعد ازین نزد باب انصاف هرگز قطعیت این حدیث شریف محل اختلاف و اضطراب و داریاب نخواهد بود و سیر و هم آنکه نیز قاضی عیاض در کما عقلت مجلد حدیث الطیر بعد از فاده سابقه فاده و که چون صحابه احبار مرموز اند که این وقائع معجزات آنجناب صلی الله علیه و سلم در موطن اجتماع بسیار از ایشان که جنگ خندق و غزوه بواط و غزوه حدیبیه و غزوه تبوک و امثال آن از محافل مسلمین و مجمع عساکر می باشد و قشده و منقول نشده از احدی از ایشان مخالفت یا وی در آنچه حکایت آن کرده و نه انکار آنچه که راوی از ایشان ذکر کرده بود که ایشان هم دیده اند چنانچه او روایت کرده پس کسیکه از جمله ایشان ساکت مانده سکوت او مثل نطق ناطق است زیرا که صحابه از سکوت بر امر باطل و بداهت در کذب متره اند هیچ رغبت و همتی نبود که ایشان را مانع باشد پس اگر آنچه شنیده بودند و نشان میکرد و ناشناخته میبود و آئینه انکار میکرد بعضی ایشان بر بعضی چنانچه بعضی ایشان بر بعضی انکار کرد و شایعی که روایت آن کرده بودند از سنن و سیر و حروف و زمان و تحظیه و توهم نمود بعضی ایشان بعضی را درین امر و تمامی این نوع ملحق معجزات قطعی آنجناب است و بجهت تعدد همین تقریر مرموز زیاد که واجب کمال التکید التاثر در اکثر فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بالخصوص و با حدیث مدینه العلم جاری میشود و انشاء الله تعالی از روایات علمای اعلام سنی و خواصی نیست که جابر بن عبد الله انصار را از اهل صحابه است اخبار نموده که جناب رسالت صلی الله علیه و سلم این حدیث شریف را در غزوه حدیبیه بعد گرفتن بکبک امیر المؤمنین علیه السلام مد صوت مبارک خود ارشاد فرموده و هرگز منقول نشده که کسی از صحابه بر جلد یاد نگیرد صحابه که روایت این حدیث شریف نموده اند انکار کرده باشد بلکه بجهت تعدد آن قول علامه زرندی در نظم در سلسله در عنوان این حدیث شریف فی فضله انحراف اعتراف بها الاصح و ابتهاج و اسلوک و طریق الوفاق و انتهاج که مشتمل بر لفظ اصحاب که جمع محلی باللام و مفید عموم است و شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل آنرا بهین الفاظ نقل کرده ظاهر است که حدیث مدینه العلم است که تمام اصحاب جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بان معترف و مبتنی و در باب آن طریق و فواید و مسائل و شیخیه پس بجهت بجای آنکه سکوت ساکت از ایشان مثل نطق ناطق فرض کرده آید اینجا اعتراف صحیح و ابتهاج صریح جلد اصحاب حسب تصریح علامه زرندی و الا انصاف متحقق است این هم کمال وضوح طاهر است که صحابه را هیچ رغبت و همتی مانع از انکار این حدیث شریف نبود بلکه در بسیاری از اصحاب و اعمی کثیره ستروا خفا و در دو انکار آن متحقق و موجود بود پس با وصف این همه اعتراف شان باین فضیلت جلیله مع الابتهاج و سلوک مسلک وفاق و انتهاج

از اعظم ایات بایره و فخر شواهد بایره حقیقت ابلغ و بوار باطل بملج می باشد و بعد از احاطه بماذکر هر شبهه در قطعیات صدر
 این حدیث منفی نزد اباب ادرک باقی نماند چهارم و پنجم لکن نیز قاضی عیاض در شفا در مقام اثبات قطعیات اخبار
 معاجز جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم کما سبق فی مجلد حدیث الطبرانی فاده فرموده که اخباری که بی اصل
 یعنی بر باطل است لابد بر وزان و تدلول ناس و اهل بحث ضعف آن اخبار منکشف و ذکر آن خلل میشود چنانچه این معنی در
 بسیاری از اخبار کاذبه و ارجیف طاریه مشاهده میشود و این معجزات جناب سالتاب صلی الله علیه و سلم که نظر
 احاد و ارد شده با هر وزان ظهور آن زائد میشود و با وصف اول فرق و کثرت طعن عدو و حرص او بر توهمین آن و تضعیف
 اصل آن و قهت با ملحد بر خاموش کردن آن قوت و قبول آن از دیاد میگیرد و طاعن از اخبار حسرت و شورش قلب چیز
 حاصل نمیشود پس بهین تقریر قاضی عیاض نخریر میتوان فهمید که چون فضائل جلیله الامار و مناقب عظیمه المقدار و
 غریزه المشار و مفاخر مشرقه المناز جناب الامامة الاطهار علیه و سلم اخیه و الکما آلاف الامم من الملک الغفار با و
 حرص موافق جادین انعام و طبع نا محصور عانیدن شمار و جهد غیر مبرور و متخذ لقیین سرایا کار و سعی و کوشش قدس عظیم
 در اطفای این انوار و اخفای این آثار در منتهای شیوع و انتشار و اقصای استغاضه و اشتغال میباشد و قلوب ارباب
 زرین و عدوان و فساد اصحاب بنی و دشمنان بوجه کافی میخراشد لذلک بلا شبهه نزد اهل نقد و اعتبار و اعتبار
 قطع و حتم و یقین و جزم آن ثابت و محقق خواهد بود و شائبه هر ریب تردد از سناطر ضامر شان خواهد زدود و بالخصوص
 حدیث مدینه العلم که او ثبوت و تعقی بعض اهل عصیت و لاد و زرین و عناد نهاییش با و مشهور و ذائع و مشهور و روایت
 مخبرین و ذاکرین و مستبیین آن جمع وافر جمع متکاثر خارج از حصر عام میباشد محاله نزد ناظرین تقریر قاضی عیاض
 سائرین این آجام و غیاض قطعی و یقینی و جزمی بودن آن تحقیق خواهد رسید یا نه و هم آنکه علماء جانبین کمال
 فروغ و بزرگواری و اول تا بحال با ثبات در روایت و تحقیق و درایت این حدیث متفق اشتغال نموده مسالک و مناهج
 استبراک استعدا پیوده اند و بجز مجمع عبارات شان هرگز به تحقیق قطعیات آن پیرمون خاطر اهل انصاف
 نمیرسد و خلاف بعضی از شواهد اباب زرین و اعتساف که سراسر خراف و سفاسفت کما سنبدین انشاء الله تعالی
 الاثنی اعتنا و قابل اصغانت شانه و کنگر اگر بالفرض خلاف اهل خلاف درین باب شنا و ستمحل می نمود
 و علمای سنیه در اثبات نفی این حدیث متناصف هم می بودند باز هم چون اهل حق تماماً بر ثبوت و تحقیق این حدیث
 اتفاق و الطباق و اتفاق و در اندک این حدیث متفق علیه و یقین میشد بوجه عذیه خاصه بحسب افاده
 مخاطب در همین باب است تحقیق جواب دلیل چهارم از ادله عقلیه کما تقریر کردیم بالکمال فی مجلد حدیث الطبرانی

بعون الله للنعم المنیل : فالعجب كل العجب : بمن الجاحد المخلد الى الردى والشجب : فكيف يطعن في
هذا الخش الثابت بالقطع والحزم : المتحقق باليقين والحتم : اليس هذا منه عند الحق الباهر الزاهر :
والطاط للصد السافر الظاهر : واقدام على ما يسطو الغالب لقاهر : وتقمع فيما يوذى النبی الطیب
الظاهر عليه وآله الاف لسلام ما بقى الفلك الدائر : والسقف المسائر : بل والذى انزل احسن الحديث
وميز بلطفین الطیب المحبث : لقد طأ الجاحد هذا الخجر موطأ مسفر المزلق : والقی نفسه فی ضلع
صعب الحوالق : وقد سلك مسلكا یضل فیہ الاحلام : وقطمس فیہ الاعلام : وتغظم فیہ البوائق :
الجوارح : وتكثر فیہ المواقف والصوائخ : یضیع فی غبارة الوجدان : ویهلك فی قمامة الركبان : فتورد
لسق رایة علی مناهل الخمران : وتبوء لزیغ طبعه منازل الخذلان : والله العاصم عن ابتلاء مراكب العذلان
واقفلا عانا را الشئان : واتباع خطوات الشيطان : والتقول بما لم یزل الله به من سلطان : ویرگا
این همه دستی پس باید دانست که ترنات معجبه شاه صاحب که در ابطال این حدیث شریف سرزیده و هفوات مطربه که
در رد و توہین این خبر منیف در آئیده اند مخدوش و موهون و منشوش و مطعون است بچند وجوه اول کل این حدیث
شریف را جناب امام رضا علیه و علی آباء الائتحة و الشاوریة صحیفه شریف خود است سلسله الذنب ابای کریم خویش علیه السلام
و اسلام که روایت هر یکی ازین طیبین طاهرین معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بر ارباب ایمان
و دین مفید اقصای حزم و حتم متین و ثمر منتهای قطع و یقین است روایت فرموده و فیخر در خیابارت آنرا که مشتمل
حدیث مدینه العلم و یک حدیث قبل و بعد است نقل مینمایم تا ناظر امر بدیلمینان اعتماد و سکون و کمال بصیرت و تلج
صدر و کون حاصل شود **وهی هذی** باسنادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ان قاتل الحسين في تابوت من نار و علیه نصف عذاب اهل الدنيا و قد شدد يده و رجلا بسا من
النار فتكس في النار حتى يقع في قعر جهنم وله ريح يتعوف اهل النار الى ان يتم مرشد ننته وهو فيمها
خائق العذاب اكله اليم كلما انضجت جلودهم بدل الله لهم الجلود لا يفتقر عنهم ساعة و يستقون من جحيم
قالوا لهم من جند الله فوجل **و باسنادة** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا
مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فليأت الباب **و باسنادة** قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم اذا كان يوم القيامة نوديت من بطنان العرش نعم اهاب ابوك ابراهيم و نعم الاخ لصي
علي بن ابي طالب و محب نماز که کتاب صحیفه الرضا از کتب معروفه معتدیه و اصول مشهوره مستنده است و صحت انشا

آن بسوی جناب امام رضا علیه السلام و التیحه و شش از افادات اکابر اعلام و اجلاء عظام منیظا بر و واضح است
بوشجاع شیر وید بن شهر دار الدیمی در صدر کتاب الفردوس گفته اما بعد فانی رأیت اهل زمانه هذا خاصه اهل
اعراض و اهل الحدیث و نسا نیک و جملا و امیر القصیم و السقیم و تروا الکتب التي صنفها ائمة الدين قدي
و حديثا و المساكين التي جمعوها في لفرائض و السنن و المحلل و المحرم و الاذكار و الوصايا و الامثال و المواعظ
و فضائل الاعمال و اشتغلوا بالقصص و الاحاديث المخرجة عنها اسانيدھا التي لم يعرفها كفلا
۲۱ حدیث و لم تقرئ احد من اصحاب الحدیث و طلبوا الموضوعة التي وضعها القصاص لئلا يواجا القطعيات
في المجالس على المطرقات ثبت في كتاب هذا اثني عشر الف حديث و يتفامر الاحاديث المصغرة على سبيل الاختصار
من الصحاح و الغرائب و الافراد و الصحف المروية عن النبي ابي بن موسى الرضا و عمر بن شعيب الخ و جارا
ابو القاسم محمود بن غفر خشمه در کتاب ربيع الابرار گفته كان يقول يحيى بن الحسين الحسين في اسناد صحيفته الرضا
لو قرئ هذا اسناد على اذن مجنون لفاق و عبد الكريم بن محمد معاني در کتاب الانساب گفته الرضا بفتح الراء و
و في اخرها الواو هنك النسبة الى الرضا هو لقب علي بن محمد بن علي بن الحسين بن علي
ابن ابي طالب ابی الحسن المعروف بالرضا اللد فوطوس بر و صحيفه عن ابيه و جماعة من اولاده نسبوا اليه
ليقال لكل واحد منهم الرضا و محب الدين ابو العباس احمد بن عبد الله الطبري الشافعي صحيفه الرضا را از ماخذ كتاب خود
رياض نضره قرار داده و جابجا در رياض نضره و ذخائر العقبى احاديث از ان نقل کرده ليكن در هر دو كتاب اين مجتهد
را بسند الرضا عليه السلام تعبير نموده چنانچه در صدر رياض نضره در بيان اصول و ماخذ كتاب خود بعد ذكر العيانت گفته
جزء مترجم بكتاب السنة تاليف ابی الحسين محمد بن حامد بن السري جزء مترجم بكتاب العلل لابن زعتر
عبد الرحمن بن عمرو و القصة جزء مترجم بكتاب التحفة لابن عقيل محمد بن محمد بن علي بن محمد الصابوني الجزء
محاسبة النفس مجابى المدعاء كتاب اليقين من عايش بعد الموت الاربعة لابى بكر بن ابي الدنا جزء يتضمن مسئلة
الامام على بن موسى الرضا في فضل اهل البيت رضی الله تعالى عنهم الذرية الطاهرة للرد على فضايل
الصحابه رضی الله تعالى عنهم للبغوى جزء و الحسن بن عرفة العبد جزء من حديث ابى بكر عبد الله بن داود
ليست في غير رياض نضره و فضائل امير المؤمنين عليه السلام گفته ذكر انه اول من يقرع باب الجنة بعد النبي صلى
الله عليه وسلم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي انك اول من
يقرع بالجنة فيدخلها بغير حساب بعد خروجه الامام على بن موسى الرضا في مسئلة و نيز گفته ذكر اخبا

تعالى

و علامه ابو جعفر محمد بن
بن زكريا سبط ابن الجوزي
ذكر في خواص الامم و
و كتاب باب امام رضا عليه السلام
تحفة و ذكره في كتاب
احوال القديسين في كتاب
الانساب للفرشتين نسخة
بر و ما على ابن موسى الرضا
عن ابى موسى عن ابي جعفر
عن ابى محمد بن ابي علي
عن ابى الحسين عن ابي علي
عن ابى السلام عن النبي صلى الله
عليه و آله و آله و آله
على بن محمد بن ابي
و علامه ابو جعفر محمد بن
عبد الرحمن بن محمد بن
يحيى بن ابي عمير
على بن زكريا بن محمد بن
علي بن زكريا بن محمد بن
ابن محمد بن ابي
علي بن محمد بن ابي
بن محمد بن ابي
ابو الصلت بن محمد بن
صالح بن محمد بن
و علي بن محمد بن
عن نسخة و ما على ابن
علي بن محمد بن ابي
و علي بن محمد بن ابي
و علي بن محمد بن ابي

جبريل عن الله تعالى ان علياً من النبي صلى الله عليه وسلم بمنزلة هرون من موسى عيسى و بنت
عيسى قالت هبط جبرئيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا محمد ان ربك يقر
السلام ويقول لك علي منك بمنزلة هرون من موسى لكن لا بني بعدك خوجه الامام علي بن موسى
الرضا ونيزه عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انك سيد
المسلمين وقائد الغر المحجلين يعسوب الدين خوجه علي بن موسى الرضا ونيزه محب طبري ر رايض نضره بعد نقل
حديثي اكناس شرف النبوة كفته واخرج معناه الامام علي بن موسى الرضا في مسند لا زيادة ولفظه يا علي
اعطيت ثلاثاً لم يجتمعن لغيرك مصاهرتك وزوجك وولدك والرابعة لولاك ما عرف المؤمنون
ونيزه عن علي كفته ذكره صف حوريته في الجنة عن علي قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم
لما اسكنني في السما اخذ جبرئيل بيدي واقعدني على درنوك مرد برانيك الجنة وناولني سفر جلة فكنيت اقبلها اذا
انفلقت وخرجت منها حور اكر احسن منها فقالت السلام عليك يا محمد قلت عليك السلام من انت
قالت انا الارضية المرضية خلقه الجبار من ثلثة اصناف اعلاى من عنبر ووسطى من كافور واسفلى من
مسك عجنى بلاء الحيوان ثم قال كوني فكنيت خلقني لاختيك وابن عمك علي ابراهيم طالب اخرج الامام
علي بن موسى الرضا في مسند ونيزه محب طبري در ذخائر العقبى كفته وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم اربعة انا لهم شفيع يوم القيامة المكرم لذيتي والقاضي لخواجهم
والساعي في امورهم عند اضطرارهم اليه والمحب لهم بقلبه ولما اخرج علي بن موسى الرضا و
نيزه محب طبري در ذخائر العقبى كفته ذكره تحريم الجنة على من ظلمهم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم ان الله حرم الجنة على من ظلم اهل بيته او قاتلهم او اغار عليهم او سبهم
اخرج الامام علي بن موسى الرضا ونيزه محب طبري در ذخائر العقبى كفته ذكره سبب تسميته فاطمة
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لفاطمة يا فاطمة تدريين لم سميت
قال علي رضي الله عنه يا رسول الله لم سميت فاطمة قال ان الله تعاقد فطرها او ذيتها سائر التار يوم القيمة بحجره
الحا الذي شقوقه الامام علي بن موسى الرضا في مسند ولفظه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الله
تعالى فطم ابنتي فاطمة وولدها ومن اجهم من النثار ولذا سميت فاطمة ونيزه محب طبري در ذخائر العقبى كفته
ذكره تزيين الله عز وجل علياً في الملاء الاعلى بحضور من الملائكة عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم أتانی جبرئیل فقال یا محمد اِنَّ اللهَ یقرُّکَ السلامَ یقولُ انک انی قد زوجت فاطمة ابنتک
من علی بن ابیطالب الملاء الاعلی فرجها منه فوالارض اخرجها الامام علی بن موسی الرضا فی مسندک ویزید
طبری ودر ذخائر العقبی گفته وعلی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا منک فقال یا محمد
ان الله تعالی یقول انک انی قد امرت شیخ طوی ان یحمل الذی الیاقق والمرجان ان تنزل علی من حضر عقد
فاطمة من الملائكة والحق العین وقد سر بذلک ساکراهل السموات وانه سیولد بینهما ولدا سیدان فی الدنیا
وسیسودان علی کما قول الجنة وشبانها وقد تری من لذلک الجنة فاقر عینا یا محمد فانک سید الاولین والاخرین
اخرجها الامام علی بن موسی الرضا ویزید طبری ودر ذخائر العقبی گفته ذکر الله ینغضب لغضبها یرضی لرضاها عن
علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا فاطمة الله ینغضب غضبک ویرضی رضاک
اخرجها ابوسعید شریف النبوة واخرجها الامام علی بن موسی فی مسندک وابن المشی فی معجمه وعن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشد غضب الله وغضب سوله وغضب ملائکته علی من اهرام
بنی واذاه فی عدته اخرجها الامام علی بن موسی الرضا ویزید در ان گفته ذکر طهارت ما غریض الاذمیات تقد
فی اقل الباب فی سبب تسمیة فاطمة طرف من ذلک وعن کساء قالت ولدت فاطمة بالحسن فلم
ارها دما فقلت یا رسول الله انی لم ارها دما فی حیض ولا نفاس فقال صلی الله علیه وسلم اما علمت
ان بنتی فاطمة طاهرة مطهرة لا یری لها دم فی طیث ولا ولادة اخرجها الامام علی بن موسی الرضا ویزید در ان
گفته ذکر برها بالنبی صلی الله علیه وسلم عن علی بن ابیطالب رضی الله عنه قال کنا مع النبی صلی الله
علیه وسلم فی حفر الخندق اذ جاءته فاطمة بکسرة من خبز فدفعها الیه فقال ما هذه یا فاطمة قالت من
قوس الخبز نه لا ینجستک منه بهذا الکسرة فقال یا بنتی اما اتما کاول طعام دخل فی فم ابیک منذ
اخرجها الامام علی بن موسی الرضا ویزید در ان گفته ذکر زفات فاطمة الی الجنة کالعروس عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تحضر ابنتی فاطمة یوم القیمة وعلیها کرامة کرامة قد عجت
بما اوحیوان فتنظر الیهما الخلائق فیعجبون منها ثم تکیس حلة من حلل الجنة تشتمل علی الف حلة مکتوب
علیها بخط اخضر ادخلوا ابنة محمد الجنة علی حسن صورة واکمل هیئة واکثر کرامة وافر حظ فتر
الی الجنة کالعروس وحولها سبعون الف جاریة اخرجها الامام علی بن موسی الرضا فی مسندک ویزید در ان گفته وعن
اسماء بنت عمیس انما كانت عند فاطمة اذ دخل علیها النبی صلی الله علیه وسلم فغضبها فکلادة من ذهب

۱۰
روایت صحیفه الرضا
از فاطمة کبری بنت زین
اصول الفا حدیث قال
رسول الله صلی الله علیه
والله وسلم أتانی ملک قال
یا محمد انا لله عز وجل قد
علی السلام ویرضی عن
زوجت فاطمة علیها
منه قد امرت شیخ طوی
ان یحمل الذی الیاقق والمرجان
ان تنزل علی من حضر عقد
فاطمة من الملائكة والحق العین
وقد سر بذلک ساکراهل السموات
وانه سیولد بینهما ولدا سیدان
فی الدنیا وسیسودان علی کما
قول الجنة وشبانها وقد تری
من لذلک الجنة فاقر عینا یا
محمد فانک سید الاولین
والاخرین اخرجها الامام علی
بن موسی الرضا ویزید طبری
ودر ذخائر العقبی گفته ذکر
الله ینغضب لغضبها یرضی
لرضاها عن علی رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال یا فاطمة الله
ینغضب غضبک ویرضی رضاک
اخرجها ابوسعید شریف
النبوة واخرجها الامام علی
بن موسی فی مسندک وابن
المشی فی معجمه وعن علی
رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم
اشد غضب الله وغضب سوله
وغضب ملائکته علی من اهرام
بنی واذاه فی عدته اخرجها
الامام علی بن موسی الرضا
ویزید در ان گفته ذکر
طهارت ما غریض الاذمیات
تقد فی اقل الباب فی سبب
تسمیة فاطمة طرف من ذلک
وعن کساء قالت ولدت
فاطمة بالحسن فلم ارها
دما فقلت یا رسول الله
انی لم ارها دما فی حیض
ولا نفاس فقال صلی الله
علیه وسلم اما علمت ان
بنتی فاطمة طاهرة
مطهرة لا یری لها دم
فی طیث ولا ولادة
اخرجها الامام علی بن
موسی الرضا ویزید در ان
گفته ذکر برها بالنبی
صلی الله علیه وسلم عن
علی بن ابیطالب رضی الله
عنه قال کنا مع النبی
صلی الله علیه وسلم فی
حفر الخندق اذ جاءته
فاطمة بکسرة من خبز
فدفعها الیه فقال ما
هذه یا فاطمة قالت من
قوس الخبز نه لا ینجستک
منه بهذا الکسرة فقال
یا بنتی اما اتما کاول
طعام دخل فی فم ابیک
منذ اخرجها الامام علی
بن موسی الرضا ویزید در
ان گفته ذکر زفات
فاطمة الی الجنة کالعروس
عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم
تحضر ابنتی فاطمة
یوم القیمة وعلیها
کرامة کرامة قد
عجت بما اوحیوان
فتنظر الیهما
الخلائق فیعجبون
منها ثم تکیس
حلة من حلل
الجنة تشتمل
علی الف حلة
مکتوب علیها
خط اخضر
ادخلوا ابنة
محمد الجنة
علی حسن
صورة واکمل
هیئة واکثر
کرامة وافر
حظ فتر الی
الجنة کالعروس
وحولها سبعون
الف جاریة
اخرجها الامام
علی بن موسی
الرضا فی مسندک
ویزید در ان
گفته وعن
اسماء بنت
عمیس انما
كانت عند
فاطمة اذ
دخل علیها
النبی صلی
الله علیه
وسلم فغضبها
فکلادة من
ذهب

اتاها ما علی ابن ابیطالب رضی الله عنه من سهم فی صار الیه فقال لها یا بنیة لا تغری بقول الناس
فاطمة بنت محمد وعلیک لباس الجبارة غنیمة فقطعتها الساعة وبعثها لیومها واشترت بالثمن رقبته
مومنة فاعتقها فبلغ ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فسر بعقمتها وبارک علیها اخرجها الامام
علی بن موسی الرضا ویزدان گفته ذکر آن رضی الله عنه اول من یقرع باب الجنة بعد النبی صلی الله علیه وسلم
حسن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انک اول من یقرع باب الجنة ویدخلها
بغير حساب بعد اخرجها الامام علی بن موسی الرضا ویزدان گفته عنهما را الله عنهما فاطمة بنت جبرئیل علی النبی صلی
علیه وسلم و قال یا محمد ان ربک یقرعک السلام و یقول لک علی منک بمنزلة هارون من موسی لکن لا نبی
بعدک اخرجها الامام علی بن موسی الرضا ویزدان گفته ذکر اخضا صه بسیادة المسلمین وولاية
المتقین عن عبد الله بن اسعد بن زرارة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسری
انتهیت الی بی غروجل فاحی الله الی اوامر فی شک الراوی فی ثلثا انه سید المسلمین و و المتقین و
قائد الغر المحجلین اخرجها الامام علی بن موسی الرضا رضی الله عنه من حدیث علی بن ولید یسوق
و یزیدان گفته فکر وصف حوریت فی الجنة عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لما اسری
الی السماء اخذ جبرئیل بیدک و اقعک علی درنوک من درانیک الجنة وناولنی سفرجلة فکنت اقبلها اذا انقلقت
وخرجت منها حوراء لها احسن منها فقلت السلام علیک یا محمد فقلت وعلیک السلام من انت قالت انا
الراضیة للرضیة خلقت الجبار من ثلاثة اصناف اعلی من عبده ووسطی من کافور و سفلی من مسک عجنی
بماء الحیوان ثم قال کونی فکنت خلقتی لایخیک و ابن عمک علی بن ابیطالب اخرجها الامام علی بن موسی الرضا
و یزیدان گفته و قد روی عن فاطمة انها عقت عنهما و اعطت القابلة الفخذ شاة و دینار و واحد الخیر
الامام علی بن موسی الرضا و لعل فاطمة باشرت الاعطاء و کان مما عقی به النبی صلی الله علیه وسلم عنهما و
الی فاطمة لتحمله صلی الله علیه وسلم ذلك عنها و یدل علی ذلك ما روتها اسماء بنت عمیس قالت عقر رسول
الله صلی الله علیه وسلم عن الحسن یوم سابعه بکبشین املحین و اعطی القابلة الفخذ و حلق براسه و
تصدق بزينة الشعر ثم طلی براسه بیل المبارکة بالخلوی ثم ال یا اسماء الدم من فعل الجاهلیة فلما کان
بعد حول ولدا الحسین ع فجا بنی الله صلی الله علیه وسلم و فعل مثل الاول قالت و جعله فی حجره و
یکل صلی الله علیه وسلم قلت فداک ابی و اخی ما یکا ک قال ابی هذا یا اسماء انه تقتله الفسنة

الباغية من اثمى لا اله الا الله شفاعة يا اسماء لا تخبرى فاطمة فانها قريبة عهد بالولادة آخر
على بن موسى الرضا ونيزوران گفته وعن اسماء بنت عميس قلت قبلت فاطمة بالحسن فجاء النبي صلى الله
عليه وسلم وقال يا اسماء هلتي ابني قد فعته اليه في خروقة صفراء قالها فاعنه قال لا امره ان يكون
ان لا تلغو اموالودا في خروقة صفراء فلففته في خروقة بيضاء فانخذك واذن في اذنه اليمنى فقام في اليسرى
ثم قال لعلي ما سميت ابني قال ما كنت لا سبقك بذلك فقال ولا انا سابق به رب فخطب جبرئيل
وقال ان الله يقرئك السلام يا محمد ويقول علي منك بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي
فسميتك هذا باسم ولد هارون فقال وما كان اسم ولد هارون يا جبرئيل قال شبت قال ان لسانى
عربي فقال سميت الحسن ففعل فلما كان بعد حول ولد الحسين فجاءني النبي صلى الله عليه وسلم وذكر
مثل الاول وسألت قصة التسمية كالاول وان جبرئيل امرة ان يسميه باسم ولد هارون شبير
فقال له صلى الله عليه وسلم مثل الاول فقال سمى حسينا اخرجته الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران
كفته ذكرا منهم علي خيل موصوف بالصفاء عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذ كان يوم القيامة كنت انت وولدك علي خيل بلق متوجة بالذوالياقوت فيامر الله بكم الجنة
والناس ينظرون اخرجته الامام علي بن موسى الرضا ونيزوران كفته اذكار تضمن فضائل واخبار تختص
بالحسين بن علي ذكر فضيلة الله رضي الله عنه روى الامام علي بن موسى الرضا رضي الله عنه ان الحسين
بن علي دخل الخلاء فوجد لقمه ملقاة على الارض فرفعها الى غلامه فقال يا غلام ذكرني بما اذ احسن
فاكلها الغلام فلتا ساله عنها قال اكلتها يا مولاي قال ذهب انت خروجه الله ثم قال سمعت جك
رسول الله يقول من وجد لقمه ملقاة فمسح او غسل ثم اكلها اعتقه الله من النار فلم يكن الاستبعاد
وجلا اعتقه الله من النار وابرارهم بن عبد الله الوصالي اليميني الشافعي نيزار ضعيفة الرضا احاديث عديده آورده
مثل محب طبري تغيير ازان بسند الرضا کرده چنانچه در كتاب الكافي فضل الاربعة الخلفاء ودر فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام
بعد نقل حديثي از كتاب ثبوت النبوة كفته وخرج معناه علي بن موسى الرضا في مسند زيادة ولفظه يا علي اعطيت
ثلاثة مني بمصاهرتي وزوجك وولديك ولولاك ما عرف المؤمنون ونيزور كتاب الكافي كفته
وعن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما اسكنني الله السمك اخذ جبرئيل بيدي
واقعدني على درنوك من درانيك الجنة وناولني سفر جلة فكنت اقلها اذ انفلقت وخرجت منها حواء

السند محمد بن ابی بلده بویک هاجر جده الملقب بشیخ الاسلام الى ارض العرب وكان من اهل العلم والفضل
واقام الشيخ محمد بن عبد بن بید دارة علم باليمن معروفة واستفاد من علماءها واقتبس من اشغ غطيا حتى
عد من اهلها و دخل صنعاء اليمن يتطبب لاهلهم و تزوج ابنة وزير و ذهب مرة سفيرا من امام صنعاء
الى مصر وكان شديد التحنن الى بلوغ طابته و عاود مرة ارض قومه فدخل نواحي بلدة بارض السند فما
يلي بندر كراچی واقام بها لياالي معدودات ثم عاد الى المدينة الطيبة وولى سياسته علماءها من قبل
والى مصر و خلف من مصنفاته كتب مبسوط و مختصر منها كتاب المواهب اللطيفة على مسند الامام
ابن حنيفة و كتاب طوابع الانوار على الدر المختار و كتاب شرح تيسير الوصول الى احاديث الرسول بلغ منه
الى كتاب الحد و يقال له شرح على بلوغ المرام للحافظ ابن حجر و كان ذا عصبية للمذهب الحنفى و
لذلك تعقبه فى بعض الرسائل له السيد العلامة اخونا احمد بن حسن الحسين القنوجى البخارى العرا
توفى محمد عايد يوم الاثنين من ربيع الاول سنة ودفن بالبقيع ولم يخلف عقباً رحمه الله و تشرنا
كرز و نجيف از صحيفه الرضا عليه السلام و نسخه موجود است كى ازان مروى ابو الفتح عبد الله بن عبد الكريم بن هوازن
القشيرى النيسابورى الشافعى ست و ديكر مروى صدر الدين ابو العباس ابراهيم بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
علمائى اعلام و محدثين فحام سنينى اشدنا ابو الفتح القشيرى بن ارج الدين سبكي طبقات شافعية گفته عبيد الله
بن عبد الكريم بن هوازن ابو الفتح بن الاستاذ ابى القاسم القشيرى النيسابورى و كان فاضلا كثير
له مصنفات فى الطريقة و سكن اسفر اين الى حين وفاته و سمع الحديث من والده و عبد الغافر القادر
وابى عثمان سعيد بن محمد الحيرى و ابى حفص بن مسروق و غيرهم توفى سنة احدى و عشرين و خمسمائة
واما صدر الدين حمولى بن مفاخر عاليه و ماثر عاليه و عظمت و بملت و رفعت و نبالت او بر نظر جمع مخفى و تذكره الحفاظ و
عبر ذنبى و مراة الجنان يافعى و طبقات شافعية عبد الرحيم اسنوى و نظم در اسمطين محمد بن يوسف زرندى توضيح الدلائل
شهاب الدين احمد و جواهر العقدين نور الدين سمهودى و غيران و اصنع و لائح ست و قد مر اكثر عبارات هذه
الكتب فى مجلد حديث الطير و روايت فرمودن جناب امام رضا عليه السلام اين حديث شريف را بلفظيك در
صحيفة الرضا كوريت در مابعد ان شاء الله تعالى از روايت عامى و ابن النجاشي و اوضح و لا تخ خواب شد و لا ريب ان روى

علی بن الحسین قال حدثني ابي سعيد شريك اهل الجنة الحسين بن علي قال سمعت ابا سعيد العراب
علي بن ابي طالب قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ايمان معرفة بالقلب واقرار باللسان وعمل بالادب
قال قال احمد بن حنبل لو قرأت هذا الاسناد على محبوب البراء من جنونه اقول الواقعة واحدة واما الحديث
الثلاثة فله الله ففي الرواية الاولى لا اله الا الله حصن الى اخره وفي الرواية الثانية انه الايمان معرفة
بالقلب الى آخره ويمكن التوفيق بان يقال كان حديث بكلا الحديثين والله اعلم ومولوي شريك بن قيس
در رساله حق مبین گفته و از ان جمله است روایت شهوره که صاحب تحفه مد ظله العالی در تحفه ثنائیه از کمال بن ائمه و صاحب
الفصول من الامامیه شیخ بن حجر در صواعق و مرزا محمد خبشی در مفتاح النجا از تاریخ نیشاپور و شیخ عبدالحق محدث بلوی
در شرح سفر السعاده از ديلمی و ديگر علمای کرام در الیفات خود آورده اند و روایت پر کرامت است که چون حضرت امام
علي رضا در نیشاپور داخل شدند بر استری سوار بودند شقیق بلخی که از اعظم صوفیه اهل سنت است پیش پیش امام
میرفت و جلوداری میکرد و جماعت دیگر از صوفیه اهل سنت بچادرهای خود بر امام سایه کرده بودند و حافظ ابو زرعه رازی
و محمد بن اسلم طوسی که محققان کابر علماء و محدثین در آن شهر بودند با جمیع طلبه علم و کتب حدیث از مدارس و رباطات خود برای
زیارت امام برآمدند و غوغای عظیمی در شهر برخواست و مردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند و عرض داشتند که رو
سبارک باشایمان نماید و محدثین اهل سنت التماس نمودند که حدیثی از ابا و اجداد امجاد خود چیست ایشان روایت کنند بعد از
تضرع بسیار امام قبول آنحضرت نموده استری را که بران سوار بودند باز داشتند و غلامان را امر فرمودند که پرده از روی مبارکش
برداشتند و چشم خلایق را برویت طلعت پر کرامت خود روشن ساختند و نظر مردم چون بدو گیسوی مبارک وی
که بدو شهابی خود انداخته بودند افتاد و تضرع و زاری درآمدند بعضی گریه و فریاد نمودند و بعضی خود را در خاک انداخته بودند
بعضی هم استرا بوسه میدادند نگاه علماء فریاد برآوردند و گفتند ای معاشقان من منی سکت باشید چون سکت شدند
شیخ ابو زرعه و محمد بن اسلم باز عاده التماس نمودند و گفتند اگر یک حدیث بدو بای خود که سلسله الذهب است
اینوقت که مجمع خلق امدت روایت فرمائی کمال منت خواهی نهاد امام پسند آبای خود روایت این حدیث فرمود
لا اله الا الله حصن من قله داخل حصن من دخل امن من عدا من رویت که عدد جمعی که قلم و دوا آورده اند حدیثی
را نوشتند قریب بستم هزار می شد و امام احمد را چون این سند را ذکر میکرد میگفت لوفی علی محبوبون لا فاقا علی
مريض لیری انتهت الروایة و صاحب نقل النجا بعد نقل این روایت فرموده قال الشيخ الكامل الاسناد ابو القاسم
عبد الکریم بن هوازن القشیری ان هذا الحديث بهذا التسع بلغ بعض امراء السامانية فكتبوا لهذا

خفت محقق در این حدیث
در نیشاپور است از شیخ طایفه اسلام
در رساله حق مبین گفته و از ان جمله است
روایت شهوره که صاحب تحفه مد ظله العالی
در تحفه ثنائیه از کمال بن ائمه و صاحب
الفصول من الامامیه شیخ بن حجر در صواعق
و مرزا محمد خبشی در مفتاح النجا از تاریخ
نیشاپور و شیخ عبدالحق محدث بلوی در
شرح سفر السعاده از ديلمی و ديگر علمای
کرام در الیفات خود آورده اند و روایت
پر کرامت است که چون حضرت امام علي رضا
در نیشاپور داخل شدند بر استری سوار
بودند شقیق بلخی که از اعظم صوفیه اهل
سنت است پیش پیش امام میرفت و جلوداری
میکرد و جماعت دیگر از صوفیه اهل سنت
بچادرهای خود بر امام سایه کرده بودند
و حافظ ابو زرعه رازی و محمد بن اسلم
طوسی که محققان کابر علماء و محدثین در
آن شهر بودند با جمیع طلبه علم و کتب
حدیث از مدارس و رباطات خود برای زیارت
امام برآمدند و غوغای عظیمی در شهر
برخواست و مردم برای دیدار مبارکش
هجوم آوردند و عرض داشتند که رو
سبارک باشایمان نماید و محدثین اهل
سنت التماس نمودند که حدیثی از ابا و
اجداد امجاد خود چیست ایشان روایت
کنند بعد از تضرع بسیار امام قبول
آنحضرت نموده استری را که بران سوار
بودند باز داشتند و غلامان را امر
فرمودند که پرده از روی مبارکش
برداشتند و چشم خلایق را برویت
طلعت پر کرامت خود روشن ساختند و
نظر مردم چون بدو گیسوی مبارک وی
که بدو شهابی خود انداخته بودند
افتاد و تضرع و زاری درآمدند بعضی
گریه و فریاد نمودند و بعضی خود را
در خاک انداخته بودند بعضی هم
استرا بوسه میدادند نگاه علماء
فریاد برآوردند و گفتند ای معاشقان
من منی سکت باشید چون سکت شدند
شیخ ابو زرعه و محمد بن اسلم باز
عاده التماس نمودند و گفتند اگر یک
حدیث بدو بای خود که سلسله الذهب
است اینوقت که مجمع خلق امدت
روایت فرمائی کمال منت خواهی نهاد
امام پسند آبای خود روایت این حدیث
فرمود لا اله الا الله حصن من قله
داخل حصن من دخل امن من عدا من
رویت که عدد جمعی که قلم و دوا
آورده اند حدیثی را نوشتند قریب
بستم هزار می شد و امام احمد را
چون این سند را ذکر میکرد میگفت
لوفی علی محبوبون لا فاقا علی
مريض لیری انتهت الروایة و
صاحب نقل النجا بعد نقل این
روایت فرموده قال الشيخ الكامل
الاسناد ابو القاسم عبد الکریم بن
هوازن القشیری ان هذا الحديث
بهذا التسع بلغ بعض امراء
السامانية فكتبوا لهذا

ولد في أيام سليمان بن عبد الملك سنة تسع وتسعين وقيل غير ذلك سمح أبا اسحق السبعي وعمره
 بن مرة ومنصور بن المظفر سلمة بن كهيل وجبيب بن أبي ثابت وعبد الملك بن عمير وأكعش واسماعيل
 بن أبي خالد وأيوب السخيتي وسليمان السلي وخلفا كثيرا روى عنه معمر بن راشد وأبو ذاعي وابن
 جريج ومحمد بن اسحق ومالك وشعبة وابن عيينة وأبراهيم بن سعد وسليمان بن بلال و
 حماد بن سلمة وفهليل بن عياض ويحيى بن سعيد القطان وابن مهدي ووكيع وابن المبارك و
 مات بالبصرة سنة ثمان وستين ومائة في خلافة المهدي موهبة بفتح الميم وبالهاء والباء الموحدة
 ومنقذ بسكون النون وكسرة القاف وبالذال المعجمة وأدبهم الحضرة وتشديد الدال المهملة وطابخه
 بالياء الموحدة والحاء المعجمة وشمس الدين في سبى دركاشف گفته سفیان بن سعید ابو عبد الله الكوفي
 الثوري أحد الأعلام وعالم العصر زاهد عن جبيب بن أبي ثابت وسلمة بن كهيل وابن المنكدر و
 القطان والقرابي وعلي بن الحجد قال ابن المبارك ما كتبت عن أفضل منه وقال لعله لم يرغب في نفسه
 توفي في شعبان ١٦١ وبعثه أربع وستون سنة وابن حجر عسقلاني در تهذيب التهذيب گفته سفیان بن سعید
 بن مسروق الثوري أبو عبد الله الكوفي من ثور بن عبد مناة بن أذين طابخه وقيل من
 ثورهمدان والتصحيح الأول روى عن أبيه وأبي اسحاق السبعي وأبي اسحاق الشيباني وعبد الملك
 بن عمير وعبد الرحمن بن عامش وربيعة واسماعيل بن خالد وسلمة بن كهيل وطاري بن عبد الرحمن
 وأبو اسود بن قيس وبيان بن بشر وجامع بن أبي راشد وجبيب بن أبي ثابت وحسين بن عبد الرحمن
 وأكعش ومنصور ومغيرة وحماد بن سلمة وزبيد اليامي وصالح بن صالح بن حي وأبي حصين وعمر بن
 مرة وعون بن جحيفة وفراس بن يحيى وفطر بن خليفة ومحارب بن دثار وأبو مالك الأشجعي وخلق من
 أهل الكوفة وعن زياد بن علاقة وعاصم الأحول وسليمان التميمي وحميد الطويل وأيوب ويونس بن
 عبد العزيز بن ببيعة والخطار بن قلندر وإسرائيل بن أبي موسى وأبراهيم بن ميسرة وجبيب بن
 خالد الحذاء وداود بن هند وابن عور وجماعة من أهل البصرة وعن زيد بن أسلم وعبد الله بن دينار
 وإسماعيل بن أمية وأيوب بن موسى وجبلان بن سنجيم وربيعة وسعد بن إبراهيم وسمي مولى أبي بكر
 وسهيل بن أبي صالح وأبي الزناد وعبد الله بن محمد بن عقيل وابن عجلان وابن المنكدر وابن النضر
 ومحمد وموسى بن عقبة وهشام بن عروة ويحيى بن سعيد الأنصاري وطوائف من أهل الحجاز وغيرهم

فأخذها ثم قال برئت منه ان دخلها ابن جعفر قال فمات قبل ان يدخل مكة وفضل الله كنيته
جدا قال الخطيب كان اماما من ائمة المسلمين وعلماء من اعلام الدين مجمعا على امانته بحديثه
عن تركيته مع الاتقان الحفظ والمعرفة والضيطة والورع والزهد قال ابو نعيم خرج سفين من
الكوفة شهيدا ولم يرجع اليها وقال للجهلي وغيره مولد سنة وقال ابن سعد اجتمعوا على انه توفي بالبصرة
سنة وفي بعض ذلك خلاف التصحيح ما هنا قلت وبقيته كلام ابن سعد وددته وكان ثقة فاما
وكان عابدا اشتاكوا للنسائي هو اجل من ان يقال فيه ثقة وهو احد الاثمة الذين ارجو ان يكون
الله من جعله للمتقين اماما وقال ابني ما رايت اشبه بالتابعين من سفين وقال زائد انه كان
اعلم الناس فانفسنا وقال ابن معين مراسلة شبيه الريح وكذا قال ابو داود وقال ولو كان عتده
شي لصاح وقال ابن حبان كان من سادات الناس فقها وورعا واثقا وقال الوليد بن مسلم رايت
بمكة يستفتي ولما يخط وجهه بعد وقال ابو حاتم وايزرة وابن معين هو احفظ من شعيب وقال
ابن المديني قلت ليعبي بن سعيد اياهما احب اليك راى سفين اذ راى مالك قال سفين لا شك في هذا
سفين فوق مالك في كل شيء غير ان جرجة غفلاني ورتقريب التهنيز بغيره سفين بن سعيد بن مسروق
الثوري ابو عبد الله الكوفي ثقة حافظ فقيه عابدا امام حجة المروسة صديق حسن بن حماد مرقا
ثقة ابو عبد الله سفين بن سعيد بن مسروق بن حبيب بن رافع الثوري الكوفي كان اماما في علم
الحديث وغيره من العلوم واجمع الناس على دينه وورعه وزهده وثقته وهو احد الاثمة المجتهدين
ويقال ان الشيخ ابا القاسم الجعفي كان على مذهبه على اختلاف فيه قال سفين بن عيينة
ما رايت رجلا اعلم بالاحلال والحرام من سفين الثوري سمع الحديث من ابى اسحق السبيعي والاعشى
طبقة ما وسمع منه الاوزاعي وابن جريج ومحمد بن اسحاق ومالك وتلك الطبقة قال السعدي في مرج
الذهب قال للمهدي اكتبوا عهدك على قضاء الكوفة على ان لا يفرض عليه في حكم فكتب عهدا ودفع اليه
فاخذ وخرج فرمى به في دجلة وهرب فطلب في كل بلد فلم يوجد ولما امتنع من قضاء الكوفة وتوكل
شريك بن عبد الله الضعفي قال الشاعر تحزن سفينان وفر بدينه وامسى شريك مرصدا للذاهم
وحكى عن ابى صالح شعيب بن حرب المدائني وكان احد السادة الاثمة الاكابر الحفظ والدين انه قال انني
لا احب يجاء بسفينان الثوري في لقيامه حجة من الله على الخلق يقال لهم لا تدركوا بنبيكم عليه افضل

الصلوة والسلام فلقد رايتهم سفياك الشوي لا اقتلتم به مولد في سنة وقيل ست وقيل سبع و
تسعين للهجرة وتوفي بالبصرة سنة متواريا من السلطان ودفن بعشاء رح ولم يعقب والتوكنة الى
ثوبن عبد مناة وثوبن ثوري اخر من بني تميم وثوري خربطن من همدان اما عبد الله بن عثمان
بن خثيم القاري پس ابو جاتم وكتاب الثقات گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم المكي يروي عن
سعيد بن جبلة يروي عنه ابن جريج روى عنه اهل الحجاز مات سنة ثنتين وثلاثين ومائة وعشرين
محمد سمعاني در انساب نسبت قاري گفته ابو عثمان عبد الله بن عثمان بن خثيم من القارة يروي عن
ابي الطفيل عدله في اهل مكة روى عنه معمرات قبل سنة اربع واربعين ومائة وقد قيل سنة
خمس وثلاثين ومائة وذهبي ركا شفت گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم المكي طيف الزهر بن
عن صفية بنت شيبة وابي الطفيل وعنه يشر بن الفضل ويحيى بن سليم قال ابو جاتم صالح الحديث
وفي نسبه وابن حجر عسقلاني ورتبه في التهذيب گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم القاري المكي ابو عثمان جليل
بن ذرقة يروي عن ابي الطفيل وصفية بنت شيبة وقتيلة ام بني امار ولها مصحبة وعطاء وسعيد
بن جدير وابي الزبير وشهر بن حوشب ومجاهد بن نافع مولى ابن عمر فاسماعيل بن عبيد بن رفاعه وسعيد
بن لاشد وعثمان بن جدير وحضر بر عيات ومقبل بن سليمان ووهب بن يحيى بن سليم وبشر بن
المفضل وعبد الوهاب الثقفي وعبد الرحيم بن سليمان وابو عوانة وهب بن عاصم وغيرهم قال
ابن ابي حنيفة عن ابن معين ثقة وقال العجلي ثقة وقال ابو حاتم ماله باس صالح الحديث وقال
النسائي ثقة وقال مرة ليس بالقوي وذكره ابن حبان في الثقات الى ان قال ابن حجر وقال ابن سعد توفي
في اخر خلافة ابي العباس واول خلافة ابي جعفر كان ثقة وله احاديث حسنة الخوخيز ابن حجر ورتبه
 گفته عبد الله بن عثمان بن خثيم بالمعجمة والثلاثة مصغر القاري المكي ابو عثمان من الخامسة مائة سنة
اثنين وثلاثين اما عبد الرحمن بن بهمان المديني الذي في نسخة في نسخة عبد الرحمن بن عثمان التميمي پس ابو جاتم محمد
بن حبان يروي عن كتاب الثقات گفته عبد الرحمن بن بهمان يروي عن عبد الله بن حسان بن ثابت روى عنه
عبد الله بن عثمان بن خثيم ومحمد بن احمد ذهبي ركا شفت گفته عبد الرحمن بن بهمان عن جابر وعنه عبد الله
بن عثمان بن خثيم وثق وابن حجر عسقلاني ورتبه في التهذيب گفته عبد الرحمن بن بهمان حجازي يروي عن جابر
وعبد الرحمن بن حسان بن ثابت وعنه عبد الله بن عثمان بن خثيم قال ابن المديني لا يعرفه وذكره ابن حبان

في نسخة في نسخة عبد الرحمن بن عثمان التميمي پس ابو جاتم محمد

في الثقات له حديث ياتي في ايجان قلت وثقة العبد فيزيان مجرور تقريفة عبد الرحمن بن همام لم يقبل
 الرابطة في هذا امامهم الكبير عبد الرزاق الذي سار عندهم جاشرة الركبان في الافاق وانما قلت اليه
 عند عصا الرفاق ووقع على الاخذ عنه من اصحاب الصحاح وغيرهم الاطباق والافاق وقد روى هذا الحديث المهر
 في ذلك المجر للسفر الاثر في حديث صحيح الكاظم لعلنا لسابق وطريق عدل رواه النقطة الحذاق فيما الله والتمس
 العظيمة الشقاق في البديع الاخرى في هذا التحدث الصحيح بالوضع والاختلاق فاصبح وليس في اليقين
 خلا ووجه جوارهم انك عبد الرزاق في حديث شريف بنديج ذكره واكرده فينا في عماد بن المغازلي وكتاب السباق في كفته لخيرنا
 بن احمد بن مثنى انا ابو الحسن احمد بن محمد بن الصلتا لعلنا لعلنا على بن محمد المقرئ نا محمد بن جيس بن شعبة البراءة انما اخذ عبد الله
 بن يزيد الملقبنا عبد الرزاق انا معمر بن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال سمعت جابر بن عبد الله الاضا
 يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يومئذ يقول يومئذ يقول وهو اخذ بضبع صلى بن ابيطال هذا
 امير البرية وقال في الفجر منصور من نصره مخذول من خذله ثم مد يده باصطفى فقال انا ائمتنا العلم وعلى بابها فمن اراد
 العلم فليأت الباب ورجال ابن سند عبد الرزاق في حديثه وثوق وعلما انما سمع من ازوات صحاح ستته جميعا ليس بنات اعتماد
 خاتمت استنادا وبرزان كتاب الثقات ابو حاتم محمد بن حبان سبى وكتاب الانساب سمعنا تهذيب السامعي الديري في وى وذكره في الخط
 تهذيب التهذيب وورد في الاسلام وكاشف ذيبي ورجال مشكوة في الدين الخطيب ورواة الجمان في في طبقات الحفاظ سيوطي
 ورجال مشكوة شيخ عبد الحق دهلوي وادفع وادفع است اما عبد الدين عثمان وعبد الرحمن بن
 بهمان ليس في جلالت ونبالت شان ووجه سابق تفصيل نسبي اما اثر جليدة ومفاخر جميلة ومعالي شامخة ومناقب بافنة
 خود عبد الرزاق بن هب في الاثر في مجلد حديثه في انشاء الله تعالى ان كتاب اسما ورجال الصحيحين محمد بن طاهر مقدسي و
 كتاب الانساب عبد الكريم محمد السمعاني وكتاب الكمال في معرفة الرجال عبد الغني بن عبد الواحد المقدسي وجامع اسانيد النبوة
 محمد بن محمود الخوارزمي ووفيات الماعيان علامه بن خاكان البركي ورواة الجمان عفيف الدين عبد الله بن سعد الباقعي
 وغيران خواهي شنيه فهذا عبد الرزاق بن نافع في علمهم الحامل للواء الصناعة والرافع في قدوى هذا
 الحديث الشائع الذائع في بطريق اخر صحيح رائع في المسمى في ذاهب عن الحق الواسع والمرا في
 نازح عن اليقين شاسع في الحجاب لعلنا كلب عن الصواب الناصع والطاعن فيه حاطم لدينه وقاصع
 وجه چشم انك البوزكر يا يحيى بن معين التري بطرحت تمام تصحيح اخذ في شريف فرموده وقرع بالاكلام ارغام جابده
 عفيف فرموده فينا في علامه ابو الحجاج مري وتهذيب الكمال در ترجمه ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي كفته

قال القاسم بن عبد الرحمن الألبانی حدثنا أبو الصلت الهروي قال حدثنا أبو معاوية عن الأعمش
عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا مدنية العلم وعلى بابها فن
أراد العلم فليات بابه قال القاسم سألت يحيى بن معين عن هذا الحديث فقال صحيح قال أبو بكر بن
نابت الحافظ أراد أنه صحيح من حديث أبي معاوية وليس بباطل إذ قد رواه غير واحد عنه وعلامه ابن حجر
عسقلاني و تهذيب التهذيب ترجمه أبو الصلت گفته وقال القاسم بن عبد الرحمن الألبانی سألت يحيى بن معين عن
حديث حدثنا أبو الصلت عن أبي معاوية عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً أنا مدنية
العلم وعلى بابها الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب أذهب صحيح عن أبي معاوية إذ قد رواه غير واحد
عنه وسيوطي و جمع الجوامع و ذكر الشيخ شريف گفته و روی خطی فی تاریخه عن يحيى بن معين أنه سئل
عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح و عبد الرؤف مناوی و رفیق القدير و ذكر الشيخ شريف گفته
و رواه الخطيب في التاريخ باللفظ المذكور من حديث أبي معاوية عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس
ثم قال قال القاسم سألت ابن معين عن فقال هو صحيح قال الخطيب قلت أراد أنه صحيح من حديث
معاوية وليس بباطل إذ رواه غير واحد عنه و علامه محمد بن اسماعيل اللامير الصنعائي و در روضه نديه و ذكر الشيخ شريف
شريف گفته و روی الخطيب في التاريخ عن يحيى بن معين أنه سئل عن حديث ابن عباس قال هو صحيح
و قاضي القضاة محمد بن علي الشوكاني و در فوائد مجموعہ در مقام جواب از طرح اين حديث شريف گفته و ليجب عن ذلك
بان محمد بن جعفر البغدادي العبدي قد وثقه يحيى بن معين و ان ابا الصلت الهروي قد وثقه ابن
معين و الحاكم و قد سئل يحيى عن هذا الحديث فقال صحيح ازین عبارات بحال ظهور ثابت و متحقق میشود که
عمدة النقاد و التقنين يحيى بن معين بجواب سوال سائل مستبين تصريح نموده که اين حديث شريف صحيح است و بر ظاهر است که
بعد تصحيح اين جليل مجاہد اقبال قيل ارباب اعليل و اصناف ليل باقی نمی ماند و تصریح چنین ناقده ديم النيل بنای حمد
جاسدين و عناد معاندين و عمر شاحنين و طعن طامنين باب ميرساند اما ادعای خطيب که مراد يحيى بن معين از صحت اين حديث
صحت آن از حديث ابو معاوية است پس اولاد هوى بی دليل و تقول غير قابل التعليل است و از جهين جاست که علامه سيوطي و محمد
اسماعيل اللامير اليماني و محمد بن علي الشوكاني تصحيح يحيى بن معين اين حديث شريف را على الاطلاق نقل فرموده اند و اعتناى
بعوى خطيب درين باب نموده و ثانياً بر تقدير تسليم نفسى بحال ارباب بغى و عدوان و بغض و نشان نميرساند چه هرگاه اين حديث
ابو معاوية صحيح شد صحت آن از ابو معاوية باين بن تمام متحقق نمیشود زيرا که در وثوق ابو معاوية و اعتماد مستغنيين و متشددين باهم محل

القياس

كلام نيت فضلا عن غيرهم وسياتي لذلك مزيد تأييد وتحقيق في كلام الحافظ العلائي والعلامة الفيرزي آباد
الشريفي انشاء الله تعالى ودر ما بعد بعون الله تعالى بحجاب نقض فقرات كلام مخاطب تفصيل جميل خواهي انست كه
يحيى بن معين بركات عديده واقاوات مديده اثبات اين حديث شريف محموده ثبوت ارباب ارباب احتلاج و هفت
اصحاب زيغ واعوجاج را كما ينبغي باطل و مضحك نموده فالله الموفق المعين و لتشييد مباني الدين المبين
واحصا معاقدا الحق واليقين و حيث ثبت من نص يحيى بن معين و حصه هذا الحديث للزري بكاس من
ووضع ثبوته على رجم انا المعتقدين و وجع معاطس المنكرين الجاحدين و وارسوا الباطل الهامين
وكسر ياف للمبطلين المدغلين و قطع من ارباب الرد والوثاقين و بتحقيق هذا الخبر الوثيق المتين و الحمد لله
حمد الشاكرين و در نيت مقام نبذي از محامد عظيمه المقدار و مدارج غاليه الاسعار يحيى بن معين از اسنه اعلام متسنين بايد
وكنه عظمت مرتبت و رفعت منزلت او زداين حضرات بايد رسيد ابو علي يحيى بن عيسى بن خزيمة بغدادى و در مختصر تاريخ
بغداد گفته يحيى بن معين بن عوف بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن ابو زكريا المرمى مرقه غطفان كان اما
حافظا متقنا قيل انه من قرية نحو الانبار سمي نقيباى مولد سنة ثمان وخسين ومائة وكان ابو كاتبا للعليه
بن مالك وقيل ان معين كان على خراج الري فبات يخلف لانه يحيى الف الف درهم و خيل الف درهم فانفق كل
على الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه وقال على بن المدينى انشأ العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير
وقناعة وعلم الكوفة الى اسحاق والاعمش انتهى علم الحجاز الى ابن شهاب وعمر بن دينار وصار علم
هولاء الستة بالبصرة الى سعيد بن ابراهيم وشعبة ومعه وحماد بن سلمة وابن عوانة ومن اهل الكوفة الى
سفيان الثوري وسفيان بن عيينة ومن اهل الحجاز الى مالك بن انس ومن اهل الشام الى الاوزاعي فان
علم هولاء الى محمد بن اسحاق وهشيم ويحيى بن سعيد وابن ابي ناثق وكيح وابن المبارك وهو واسع هو
علما وابن مسك وابن آدم وصار علم هولاء جميعا الى يحيى بن معين وقال احمد كل حديث لا يعرف يحيى بن
معين فليس هو بحديث وسئل يحيى بن معين كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدي هذه ستماية
الف حديث وقال راوى الخبر احمد بن عقبة واني اظن ان المحدثين قد كتبوا له بايديهم ستماية الف
وستماية الف وخلف من الكتب مائة قطر وثلثين قطرا واربع حباب شرايية مملوءة كتباً وطلب يحيى بن
الكتبة كتبه بمائتي دينار فلم يدع ابو حنيفة ان تباع وقال ابن الرقي ما سمعت احدا قط يقول الحق في الشايخ
غير يحيى بن معين وغيره كان يتعامل بالقول وقال يحيى ما رايت على رجل قط خطا الا استرته واحببت

انما اذن امره وما استقبلت رجلا في وجهه بامر كهذا لكن اذن له خطاه فيما بيني وبينه فان قيل ذلك
والا فتركه وقال يحيى بن معين كتبنا عن الكذا ابن وسعدنا به التتولد واخرجنا به خبرا نصيبا وانشد يحيى هـ
المال يذهب حله وحرامه وطرأ وتبقى في غدا ثامه هـ ليس التقى بمثل كالهه حتى يطيب شرابه وطعام
وطيب ما ليحكي ويكتب هـ ويكون في حسن الحديث كلامه هـ نطق النبي لنا به عن ربه هـ فعلى النبي صلواته وسلامه
وكان يحيى بن محمد فيذهب الى مكة على المدينة ويرجع على المدينة فلما كان اخرجته تخرج اخرج على المدينة و
يجع على المدينة فاقام بها ثلثة ايام ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقاءه فباتوا ليل في النوم هاتفا يهتف
يا ابا زكريا اترغب عن جوارى فلما اصبح قال لرفقاءه امضوا فاني راجع الى المدينة فمضوا ورجع فاما
بما ثلثة مات فحمل على اعداء النبي صلى الله عليه وسلم وكانت وفاته سنة ثلث وثلثين ومائتين لسبع
ليال بقين من ذي القعدة وقد بلغ سبعا وسبعين سنة الا عشرة ايام ورثاه بعض الحديثين فقل هـ
ذهب المعلم يعيب كل محدث هـ وبكل مختلف من الاسناد هـ وبكل وهم في الحديث ومشكل هـ يعني به علما
كل بلاد هـ وعبد الكريم بن محمد سمعاني وراى في نسبه مري گفته وابوزكريا بن معين بن عون بن زياد بن بسطام الكوفي
مرو غطفان من اهل بغداد كان اماما راى عالما حافظا ثباتا متقنا مرجعا اليه في الجرح والتعديل ولله
معين كان على خراج الري فمات ف خلفه لابنه يحيى الف الف درهم وخمسين الف درهم فانفق ماله
في الحديث حتى لم يبق له نعل يلبسه سمع عبد الله بن المبارك وهشيم بن بشير وعيسى بن يونس وسفين
بن عيينة وعبد الرحمن بن مهدي ووكيع بن الجراح وابا معاوية الضبي يروى عنه من رفقاء احمد بن حنبل
وابو خيثمة ومحمد بن اسحق الصنعاني ومحمد بن اسمعيل البخاري وابو داود السجستاني وعبد الله بن احمد بن حنبل
 وغيرهم وانتهى علم العلماء اليه حتى قال احمد بن حنبل ههنا رجل خلقه الله لهذا الشأن وظهر كذب
الكذابين يعني يحيى بن معين وقال علي بن المديني لا تعلم احدا من لدن ادم كتب من الحديث فكتب يحيى
بن معين قال ابو حاتم الرازي اذا رايت البغدادى يجب احمد بن حنبل فاعلم انه صاحب سنة واذا رايت
سيغضب يحيى بن معين فاعلم انه كذاب وكانت ولادته في خلافة ابي جعفر سنة ثمان وخمسين ومائة في
اخرها وكان يحيى بن معين يرحل فيذهب الى مكة على المدينة ويرجع على المدينة فلما كان اخرجته تخرج اخرج
على المدينة ورجع فاقام بها يومين او ثلثة ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقاءه فباتوا ليل في النوم هاتفا يهتف
يا ابا زكريا اترغب عن جوارى فلما اصبح قال لرفقاءه امضوا فاني راجع الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلثة

ثم مات قال فعمل على اعداء النبي صلى الله عليه وسلم وصلوا عليه الناس وجعلوا يقولون هذا للاتباع
رسول الله صلى الله عليه وسلم الكذب مات لسبع ليال بقين من ذي القعدة سنة ثلث وثلثين ومائتين
وقال بعض الحديثين في مراثيه ذهب لعلي بن عبيد كل حديثه وبكل مختلف من الاسناد وبكل
في الحديث ومشكل يعني به علماء كل بلاد والبربر محمد بن محمود خوارزمي وجامع سانية ابو حنيفة كفتي يحيى بن
بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن وقيل يحيى بن معين بن عياض بن زياد بن عوف بن بسطام بن
عبد الرحمن ابوزكريا المسمى مرة غطفان هكذا ذكره الخطيب في تاريخه وقال سمع عبد الله بن المبارك وهما
بن عيسى بن يوسف وسفيان بن عيينة وغندار ومعاذ ويحيى بن سعيد القطان ووكيعا وابا معوية في
امثالهم روى عنه احمد بن حنبل وابو خزيمة زهير بن حرب ومحمد بن سعد الكاتب وجماعة قال ولدت في
ابي جعفر سنة ثمان وخمسين ومائة يقال انه من اهل الانبار من قرية يقال لها انقياي ويقال ان فوعون منها
كان ابو علي خراج الري فترك لابنه يحيى العالف وخمسين الف درهم فانفق كل ذلك في الحديث حتى لم يبق
نعل يلبسه قال الخطيب قال عبد المومن بخلف النفس سالت ابا علي صالح بن محمد اعلم يحيى بن معين لم
الا امام احمد بن حنبل فقال اما احمد فاعلم بالفقهاء واختلاف الناس واما يحيى بن معين فاعلم بالرجال و
لمختلف المكثي مات بمدينة الرسول عليه الصلوة والسلام سنة ثلاث وثلثين ومائتين وله سبع وستون
سنة وفيه خوارزمي وجامع سانية ابو حنيفة كفته وذكر اصحاب المناقب باسانيدهم الى مكرم بن احمد شاعلي بن
بن حبان عرابيه قال كان امام ائمة الحديث الذي بيده زمام الجراح والتعديل يحيى بن معين رحمه الله اذ ذكر
له من يتكلم في ابجينة فخر يمثله بهذين البيتين لا بن المبارك حسد والفة الخزي يحيى بن شرف النووي
تهذيب الاسماء واللفات كفتي يحيى بن معين الا امام هو ابو نكر يحيى بن معين بن عوف بن زياد بن بسطام
يرجع الى الحسن وقيل ابن معين بن عياض بن زياد بن عون بن بسطام المسمى مرة غطفان مولا هم قال
ابن ابى خزيمة سمعت يحيى يقول انا مولى الجعيد بن عبد الرحمن المسمى يحيى بن معين بغدادى وهو امام
اهل الحديث في زمانه وللعول عليه فيه قال الخطيب اصله من الانبار سمع ابن المبارك وهشيم ووكيعا و
عيينة وابن مهدي يحيى القطان وحضر عياض وغندار ومعاذ بن معاذ وعبد بن سليمان ومروان
بن معوية ويحيى بن زكريا بن ابى رائدة وعبد الصمد بن عبد الوارث وهشام بن يوسف وعيسى بن يونس
ويعقوب بن ابراهيم الزهرى وزكريا بن يحيى وعفان بن مسلم وابا معوية وابا مسهر وزهيب بن جوير وقريش بن النضر

وهجاج بن محمد واباحض عمر بن عبد الرحمن الابرار قراحا لصحى وحكام بن سلم وعبد الرزاق وعلي بن
عيلش وعبد الله بن صالح وسوار بن عمارة الرقلى ويحيى بن صالح وعبد الله بن يوسف التنيسى وسعيد
ابن عيسى بن ابي العباس وعمر بن الربيع والحسن بن واقع بالقاف اسمعيل بن عيسى وجبر بن عبد الحميد وعبد
بن غير اباعبيدة الخزاز ومعين بن عيسى واسمعيل بن محمد وعلي بن هاشم وعثمان بن عبيد واباسامة وعبا
بن عباد ومحمد بن عبد الله الانصاري وخلاد بن روى عنه احمد بن حنبل وزهير بن حرب واحمد بن يعقوب
ابن ابراهيم بن ورقان ومحمد بن يحيى الذهلى ومحمد بن اسحاق الصاغاني ومحمد بن سعد كاتب لواء ومحمد بن
هارون وابوزرعة الرازى والد مشفى وابوحاتم والبخارى ومسلم وابوداؤد واحمد بن منصور الرماذى
احمد بن الحسن بن عبد الجبار واحمد بن الجوارى وعباس بن محمد الدوري وعبد الله بن احمد بن حنبل ويعقوب
بن شيبة وابو يعلى الموصلى والحسين بن محمد وخلاد بن روى عنه احمد بن حنبل وعبد الله بن
وتقدمه في هذا الشأن واضطرب لانتقال الخطيب كان اماما رابيا عالما حافظا ثبتا متقنا قال احمد بن حنبل السامع
مع يحيى بن معين شفعوا لى فى القدر وقال على بن المدنى ما رايت فى الناس مثله وقال احمد بن حنبل يحيى بن
رجل خلفه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين وكل حديث لا يعرف يحيى بن معين بحديث وقال عباس
رايت احمد بن حنبل فى مجلس ورجل يبيع بحديث يحيى بن معين عرابيه يقول له يا ابا زكريا كيف حديث كذا
وكذا كيف حديث كذا وكذا يستشبهه فى احاديث سمعها فكلما قال يحيى كذبته احمد وقال هارون بن
بشير الرازمي رايت يحيى بن معين استقبل القبلة لافعا يديه يقول اللهم ان كنت تكلمت فى رجل ليس هو
عندك كذا ابا فلا تغفر وقال يحيى بن الوليد كتب لى حديث من ثلاثين وجها ما عقلتاه وروينا عن احمد بن حنبل بن عتبة
قال سمعت يحيى بن معين يقول كتبت بيدي هذه ستائة الف حديث قل ابرع عتبة واطن الحديثين كتبوا
لرستمائة الف وقال محمد بن عبد الله خلف يحيى بن معين من الكتب مائة فمطر واربعة عشر قطرا واربعه حبات
مملوءة كتبها وقال على بن المدنى ما اعلم احدا كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وخلف والده معين لى
الف الف درهم وخمسين الف درهم فانفقها كلها فى الحديث حتى لم يبق له غل يلبسها وذكر ابن ابى حاتم
فى كتاب الجرح والتعديل باسنادة عن ابى عبيد القاسم بن سلام قال انتهى العلم الى اربعة احمد بن حنبل ويحيى
بن معين وهو اكتمهم له وعلى بن المدنى وابى بكر بن ابراهيم بن عتبة وقال ابو حاتم كتب يحيى بن معين عن موسى بن
اسمعيل قريبا من ثلاثين الف حديث واحواله وفنائه رضي الله عنه غير مخصصة ولا تفقوا على انه توفى بمدة

رسول الله صلى الله عليه وسلم وعن علي السري الذي غسل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وحمل على السري الذي
حمل عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم وفودي عليه هذا جنانة يحيى بن معين ذاب الكذب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
والناس يبكون واجتمع في جنازة خلث لا يحصى ودفن بالبقيع قال ابراهيم بن المنذر راى رجل في
المنام النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه مجتمعين فقال ما لكم مجتمعين فقال صلى الله عليه وسلم جئت لهذا الرجل
اصلى عليه فانه كان يذب الكذب عن حديثي وقال بشر بن مبشر ايت يحيى بن معين في المنام فقال لا
وتبعه رجل اربع مائة حتى بلغ الكذب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وذكاه الشعراء واحسنوا
المراثي ورجل من اهل مكة ابن ابي حاتم قال قال سليمان بن جبير بن يحيى بن معين رحمه الله وذكر صدر
القصيدة ثم قال فقد عظمت في المسلمين رزية عذابة نعى الناعون يحيى بن معين فقالوا يا فداه في
الثرى فكاد فوادى حسرة يتصدع فقلت ولم املك لعيني عثرة ولا جزعا انا الى الله ترجع الا في سبيل
عظم رزقي يعيى الى من تستريح وتفرغ ومن في الذي يوقى سئل بعدة اذ لم يكن الناس في العلم مقنع
لقد كان يحيى في الحديث بقية من السلف الماضين حتى تشعروا فلما مضى مات الحديث بموت واحد والآخر
العلم اجمع وهو نا حيارى بعد يحيى كأننا رعية راع بهم فتصدعوا وليس بمغرم عنك دمع سفينة ولكن
اليه يستريح المفعج لعلمك ما للناس في الموت حيلة ولا لقضاء الله في الخلق مدفع ولو ان مخلوقا منها
مرجأ منه اذ النجاة منه النبي المشفع تغر به عن كل ميت رزيتة فقرر رسول الله اشجى واجمع ولكنما
ابكى على العلم اذ مضى فما بعد يحيى فيه للناس مفرغ وسقى الله قبره بالبقيع بجوار بني الهدي غيثا يحيى و
يخرج فقد ترك الدنيا وقربته الى الله حتى مات هو منع وخار له في جوار ربه وذو العرش يعطى من يشاء
وينع وانى لا رجى ان يكون محمدا له شافعا يوم القيامة شفع وقال البخاري توفي يحيى بن معين بثلثة
سنة ثلاث وثلاثين ومائتين وله سبع وسبعون سنة الا نحو عشرة ايام رحمه الله واحمد بن محمد المعروف بابن
ورقيات الاعيان كفتا ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام بن عبد الرحمن المرمى البغدادي
المحافظ المشهور كان اماما عالما حافظا متقنا قيل انه من قرية نضج الانبار يسمى نقياى وكان ابوه كاتباً
لعبد الله بن مالك وقيل انه كان على خراج الري فمات فخلف لابنه يحيى المذكور الف الف درهم وخمسين
فانفق المال جميعه على الحديث حتى لم يبق له غل يلبسه وسئل يحيى المذكور كم كتبت من الحديث فقال كتبت
بيدي هذه ستمائة الف حديث وقال راوى هذا الخبر هو احمد بن عتبة وان اظن ان الحديثين قد كتبوا باليد

ستائة الف وستائة الف وخلف من الكتب مائة مئتين ومئتين واربع حباب شراوية مملوكتبا
وهو صاحب الجرح والتعديل وروى عنه الحديث كبار الائمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعيل النخعي
وابو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري وابو داود السجستاني وغيرهم من الحفاظ وكان بينه وبين
الامام احمد بن حنبل رضى الله عنه من الصلابة والافه والاستراكة في الاشتغال بعلوم الحديث ما هو
مشهور لا حاجة الى الاطالة فيه وروى عنه هو وابو خيثمة وكانا من اقاربه وقال علي بن المديني
انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقناده وعلم الكوفة الى اسحاق والاعمش وانتهى علم الحجاز الى
ابي ابراهيم بن عمرو بن دينار وصار علمه هو لا الستة بالبصرة الى سعيد بن عمرو بن شعبة ومعه حماد
بن سلمة وابي عوانة ومن اهل الكوفة اسفيان الثوري وسفيان بن عيينة ومن اهل الحجاز الى مالك
بن انس ومن اهل الشام الى الاوزاعي وانتهى علمه هو كمال محمد بن اسحاق وهشيم ويحيى بن سعيد
ابن ابي زائدة وكيع وابن المبارك وهو واسع هو لا علما كابن ممدى ويحيى بن آدم وصار علمه هو لا
جميعا الى يحيى بن معين وقال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث
كان يقول صلحنا رجل خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يحيى بن معين قال ابن ابي عمير
احدا قط يقول الحق غير ابن معين غير كان يتكلم بالقول وقال يحيى بن معين ما رايت على رجل قط خطا الا ستره عليه
احببت ان يدير امره واستقبلت جلا في وجهه بامر يكره ولكن ابدى له خطا في ما بينه وبينه فاقبل ذلك الا تركه
وكما يقول كتبنا عن الكذابين وسجنا به التتوي وخرجنا به خبر النضج وكان يشد المال يذهب حله وحرامه وطرا ويبقى
عندنا من ليس التقي بمثل لاهه حتى يطيب شرايه وطعامه ويطيب ما يحوي ويكسب كفه ويكون في حشر الجحش
كلامه نطق النبي لئلا يه عن ربه ففعل النبي صلواته وسلامه وذكره الدارقطني فمن روى
عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمته الشافعي خبره معه ومارى بينه وبين الامام احمد بن حنبل
في ذلك وسمع ايضا من عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة وامثالهما وكان يحج فيذهب الى مكة على الثلث
ويرجع على المدينة فلما كان اخر حجة حجها خرج على المدينة ورجع على المدينة واقام بها ثلثة ايام ثم خرج
حتى نزل المنزل مع رفقاءه فما توافوا في النوم هاتفا يهتف بصيا ابا ذكريا اترغب عن جوارى فلما اصبح قال
لرفقاءه امضوا فاني لاجع الى المدينة فمضوا ورجع فاقام بها ثلثة ايام ثم هاجم على اعداء النبي صلى الله
عليه وسلم وكانت وفاته لسبع ليال بقين من ذي القعدة سنة ثلث وثلثين ومئتين هكذا قال الخطيب

اربع
كثير

في تاريخ بغداد وهو غلط قطع كما تقدم ذكره وهو أنه خرج إلى مكة ثم رجع إلى المدينة ومات بها
من يكون قد حج كيف يتصور ان يموت في ذي القعدة من تلك السنة فلو ذكر انه توفي في ذي الحجة لكان
كان يحتمل ان يكون هذا غلط من الناسخ ولكن وجدته في نسختين على هذه الصيغة فيبعد ان يكون من
الناسخ والله اعلم ثم ذكر بعد ذلك ان الصحيح انه مات قبل ان يخرج وعلى هذا يستقيم ما قاله من
تاريخ الوفاة ثم نظرت في كتاب الاشهاد ومعرفة علماء الحديث تأليف ابو يعلى الخليل بن عبد الله بن
احمد بن ابراهيم بن الخليل الخليلي الحافظ ان يحيى بن معين توفي لسبع ليال بقاء من ذي الحجة من السنة
فعله هذا يكون قد حج وذكر الخطيب ايضا ان مولد اخر سنة ثمان وخمسين ومائة ثم قال بعد ذكر وفاته انه
قد بلغ سبعا وسبعين سنة الا عشرة ايام وهذا لا يصح ايضا من جهة الحساب فتأمله ورايت في بعض
التواريخ انه عاش خمسا وسبعين سنة والله اعلم بالصواب وصل عليه وإلى المدينة ثم صلى عليه من اراد من
بالبيع كابين يكد جنازة رجل ينادي هذا الذي كان ينفي الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه
وسلم وراثه بعض المحدثين فقال له ذهب العليم بعيب كل محدث وبكل مختلف من الاسناد وبكل وهم
في الحديث ومشكل يعني به علماء كل بلاده رضي الله عنه ومعين بن صالح الميم وكسر العين المهملة وسكون
الياء والفتحة من تحتها وبعد هان ون وبسط طام بكسر الباء الواو وسكون السين المهملة وفتح الطاء وبعد الالف
ميم والباقي معروف فلا حاجة الى ضبطه ووليت في بعض التواريخ ان يحيى بن معين بن عيسى بن زياد بن عوف
بن بسطام مولد المجيد بن عبد الرحمن الغطفاني المسمى اميرداسان من قبل هشام بن عبد الملك الاموي و
الاول اشهر واصح اعني النسب والى بعض الميم وتشديد الراء هذه النسبة الى مرة غطفان وهو مرة بن عوف
بن سعد بن خبياب بن نعيم بن ربيب بن غطفان وهي قبيلة كبرى مشهورة في العرب حتى قبل تنسب اليها
يقال لكل واحد منها مرة واما نقياي فقال ابن السمعاني كتاب الانساب انها بفتح النون وكسر القاف وفتحها وبعدها
ياء مفتوحة تحتها نقطتان وبعد الالف ياء ثانية وهي من قري الا بنابر منها يحيى بن معين النقياي قال الخطيب
ويقال ان فرعي كان من اهل هذه القرية والله اعلم والوالفد اسمعيل بن علي الايوبي ومختصر في اخبار البشر وروايع
ثلاثة وثلاثين مائة ثمان مائة وفيها توفي ابو زكريا يحيى بن معين بن عوف بن زياد بن بسطام المسمى البغدادي المشهور
وكان اماما حافظا قيل انه من قرية نخول اشارة تسمى نقياء وهو صاحب المخرج والتعديل وكان الامام احمد بن
حنبل شديد الصحبة له وكانا مشتركين في الاشتغال بعلم الحديث وذكر الدارقطني يحيى بن معين

في جملة من وعلا امام الشافعي وولد يحيى بن معين المذكور في سنة ثمان وخمسين ومائة وتوفي في هذه السنة
ثلاث وثلاثين ومائتين في ذي القعدة وقيل في ذي الحجة ومحمد بن احمد بن يحيى ^{رحمته الله} وروى عنه النسائي يحيى بن معين هو الامام الحافظ
شيخ الحديث ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام وقيل اسم جد غياث بن زياد بن عون بن بسطام
الغطفاني المكنى مولاهم البغدادي احد الاعلا ولد سنة ثمان وخمسين ومائة وسمع من ابي المبارك وهشيم واسماعيل بن عيسى
عبد بن عباد واسماعيل بن محمد بن سعيد ويحيى بن زكريا بن ابي اذنة ومعمّر بن سليمان بن عبيدة وغندل وابي حاتم
وحاتم بن اسمعيل وخصم غياث بن جرير بن عبد الحميد وعبد الرزاق ومروان بن معاوية وهشام بن يوسف وهشام بن يوسف
وكيع ومعين والبخاري والبار وعبد بن عبد واهلي بن هاشم ويحيى القطان وابن مهدي وعفان وخلق كثير
بالعراق والحجاز والجزيرة والشام ومصر وروى عنه احمد بن حنبل ومحمد بن سعد وابو خيثمة وهناد بن
السري وعنه من اقرانه طاهر بن مسلم وابو داود وعباس بن مرداس وابو بكر الصائغاني وعبد الخالق بن منصور
وعنه بن سعيد الدارمي وابو زهرة وابو حاتم واسحق الكوسج وابراهيم بن عبد الله بن الحميد ومعاوية بن
صالح الاشعري وحنبل بن اسحق وصالح بن محمد بن حمزة واحمد بن اسلم خيثمة
وابو بكر احمد بن علي البرقي وابو معين الحسين بن الحسن الرازي ومحمد بن عثمان بن ابي شيبة ومطهر
بن مضر بن محمد الاسدي والمفضل بن عثمان العلابي وابو زرعة البجلي واحمد بن محمد بن عبيد الله بن عبيد الله
وعبد الله بن احمد ومحمد بن صالح كيلة وعلي بن الحسن بن عبيد الله بن الحسين بن محمد بن محمد بن وصاح
وجعفر الفريابي وموسى بن هرون وابو يعلى اللؤلؤي واحمد بن الحسن بن عبد الجبار الصوفي وخلد بن
وزيران كفتال احمد بن زهير وولد يحيى في سنة ثمان وخمسين ومائة قلت وكتب العلم وهو ابن عشرين سنة
قال عبد الرحمن بن ابي حاتم سئل ابي عن يحيى فقال امام وقال النسائي ابو زكريا احد الاثمة في الحديث
ثقة مأمون قال الكلاباذي روى عنه البخاري روى عنه عبد الله بن محمد بن يحيى في تفسيره روى عنه عبد الله
غير مشق عنه في ذكر ايام الجاهلية وقال ابن المزيان انا ابو العباس المروزي سمعت داود بن بشير يذكر ابا
بن معين كان مشعبا مرقية بخولاها انقيا ويقال ان فرعون كان من اهل انقيا قال العجلي كان
اليحيى معاذ كاتبا لعبد الله بن مالك وقال ابن عبد حنبل في حديثه شيخ كاتب ذكر انه قرابة يحيى بن معين قال كان
معين على خراج الرعي فمات فحلف ليحيى ابنه الف الف درهم فانفقها كله على الحديث حتى لم يبق
له نفل يلبسه اخبرنا ابو الغنائم القسي اجازة انا ابو اليمان الكندي انا ابو منصور القزاز انا ابو بكر الخطيب

لما ابو بكر الحرثي وابو سعيد الصديقي قالا انا ابو العباس الاصم سمعت العباس بن محمد سمعت يحيى بن معين وساله عباس الغنوي يا ابا زكريا من اتي العرب انت قال انا مولى العرب قيل يا صاحب معين لا ينارونك ابغداد وهو اسن الجحاة الكبار الذين هم على بن المديني واحمد بن حنبل واسحق بن هاشم وابوبكر بن الشيبه وابو خيثمة فكانوا ينادون معه ويعترفون له وكان له هيبه وجلالة يركب البغلة ويتجمل في لباسه رحمه الله تعالى وقال احمد بن زهير سمعت يحيى يقول انا مولى الحسين بن عبد الرحمن بن محمد بن يحيى الجارود قال ابن المديني انتهى العلم بالبصرة الى يحيى بن ابي كثير وقناة وهلم الكوفتي الى اسحق والاعشى وعلم الحجاز الى ابن شهاب وعمر بن دينار وصان علمه هو ولا الستة الى ابي عشرين رجلا بن ابي عتبة ومعر وشعبة وحامد بن سلمة والتفياذين ومالك والاوزاعي وابن اسحاق وهشيم وابو عبيد بن ربيعة ويحيى بن ابي زائدة الى ان ذكر ابن المبارك وابن مهدي ويحيى بن آدم فصار علمه هو كما سمع الى يحيى بن معين قلت نعم والاحمد بن حنبل وابو بكر بن ابي شيبه وصلى عليه ثم مر بعد هؤلاء الى عبد الله البخاري وابو زهرة وابو حاتم وابو داود وطائفة ثم الى ابي عبد الرحمن لسائى ومحمد بن نصر المروزي وابن خزيمة وابن جرير ثم شرع العلم ينقص قليلا قليلا فلا قوة الا بالله وباسنادى الى الخطيب لما سمعت بن علي المقر انا ابو مسلم بن مهران انا عبد المؤمن بن خلف سمعت صالح بن محمد يقول انتهى علم الحجاز الى الزهري وعمر الى ان قال فانهى علم هؤلاء الى يحيى بن معين على بن احمد بن المنصور قال ابن المديني انتهى العلم الى يحيى بن آدم وبعداء الى يحيى بن معين رحمه الله تعالى عبد الخالق بن منصور قلت لا بن المرو سمعت اباسعيد الجاردي يقول لو لا يحيى بن معين لما كتبت الحديث قال وما العجب فوالله لقد نفقنا الله به ولقد كان الحديث يحد ثنا لكرامته ولقد كنت عند احمد فجاءه رجل فقال يا ابا عبد الله انظر في هذه الاحاديث فان فيها خطأ قال عليك بابي زكريا فانه يعرف الخطأ قال عبد الخالق فقلت لا بن الرومي حدثني ابو عمر انه سمع احمد بن حنبل يقول السماع مع يحيى بن معين شفاعلا في الصدوق على بن سهل سمعت احمد بن هليلز عفان يقول لعبد الله بن الرومي ليت ان ابا زكريا قدم فقال ما صنعت به قال احمد اسكت هو يعرف خطئه الحديث وبه الى الخطيب انا الصيرفي ثنا الاصم سمعت الدوري يقول رايت احمد بن حنبل في مجلس وحسنه خمس ومائتين يسئل يحيى بن معين عن شيء يقول يا ابا زكريا ما تقول في حديث كذا وكيف حديث كذا يستثبته احاديث قد سمعناها قال يحيى كتبه احمد بن علي ما سمعنا

يحيى بن يحيى راسه بن يكتنيه وبه انبانا ابو سعيد الماليني انبانا عبد الرحمن بن محمد الاذريسي حدثني
محمد بن احمد بن محمد بن موسى البخاري سمعت الحسين بن اسماعيل الفارسي سمعت ابا مقاتل سلجما
برعيل الله سمعت احمد بن حنبل يقول ههنا رجل خلقه الله تعالى لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين
يعني ابن معين وبه انبانا التتوخي ومحمد بن طلحة النغالي قال انما ابو نصر احمد بن محمد بن ابراهيم
البخاري انما عبد الرحمن بن محمد بن حريث سمعت احمد بن سلمة سمعت محمد بن رافع سمعت احمد بن
حنبل يقول كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس هو بحديث ابن عدي انما يحيى بن نكريا بن جوق
انبانا العباس بن اسحق سمعت هرون بن معروف يقول قد علمنا بشيخ فبكرت عليه فسالناه ان يمل علينا
فاخذ الكتاب واد الباب يدق وقال الشيخ من هذا قال احمد بن حنبل فاذن له والشيخ على حاله
فاذا اخذ يدق الباب فقال من هذا قال احمد بن حنبل فاذن له ولم يتحرك ثم ان الرومي فلك ذلك ثم ابو خيثمة
فلك ذلك ثم دق الباب فقال من هذا فقال يحيى بن معين فزيت الشيخ ارتعدت بداهة وسقط منه الكتاب
جعفر الطيالسي سمعت ابن معين يقول لما قدم عبد الوهاب بن عطاء اتيته فكتبت عنه فبينما انا
اذا ما كتاب من اهله فقرأه واجاههم فزيتهم وقد كتب على ظهره قد مت بغداد وبقيلني يحيى بن معين
الحمد لله رب العالمين قال ابو عبيد الاخرى قلت لا بد انك اعلم بالرجال يحيى او على قال يحيى فليس عندك
من خير اهل الشام شي وقال عبد المؤمن النسفي سألت ابا علي صالح بن محمد من اعلم بالحديث يحيى بن معين
او احمد بن حنبل فقال احمد اعلم بالفقه والاختلاف واقي يحيى فاعلم بالرجال والكتب محمد بن عثمان بن اشيب
سمعت علي بن المديني يقول كنت اذا قدمت الى بغداد منذ اربعين سنة كان الذي يذكرني احمد فربما
في الشيء فيسأل ابا بكر يا فتى قوم فيخرجهم ما كان اعثر موضع حديثه وقالوا الحسين بن المبرك سمعت ابا بكر
يقول ما رايت يحيى استفهم حديثا قط ولا ردة بكر بن سهل انما عبد الخالق بن منصور قلت لابن الرومي سمعت
بعض اصحاب الحديث يحدث باحدث يحيى ويقول احديثني من لم يطلع الشمس على الكبر منه فقال ما تعجب
سمعت علي بن المديني يقول ما في الناس مثله وعن ابن المنذر قال ما اعلم احدا كتب ما كتب يحيى بن معين قال
ابو الحسن بن البراء سمعت عليا يقول لا نعلم احدا من بلدن احدث من الحديث ما كتب يحيى قال احمد بن عتبة
سئلت يحيى بن معين كم كتبت من الحديث قال كتبت سبعمائة الف حديث قلت يعني بالكر قال صالح
بن احمد فسمعت ابا عبد الله محمد بن عبد الله سمعت ابا يقول خلف يحيى من الكتب مائة فمطرار بعة عشر طرا

وإربعة حباب شرايته مملوءة كتباً وقال عبد المؤمن سمعت صالحاً جزاراً يقول ذكر لي يحيى بن معين خلف
من الكتب ثلاثين قطراً أو عشرين حباباً فطلب يحيى بن أكنة ما بقي دينار فلم يدع أبو خيثمة أن يتابع وزيره إن كفته
وبأسنادي أبو الخطيب أسبغ على بطحانة أسبغاً صالح بن أحمد الصمد أسبغاً عبد الرحمن بن حمدان بن المراتبان قال قال لي
أبو حاتم الرازي إذا رأيت البغدادى يحيى بن أحمد بن حنبل فاعلم أنه صاحب سنة وإذا رأيت به بعض يحيى بن معين
فاعلم أنه كذاب وقال محمد بن هرون الفلاس إذا رأيت الرجل يبيع في يحيى بن معين فاعلم أنه كذاب الأصمعي
وأما ما يغضه لما يبين من أمر الكذابين قال أبا بار قال ابن معين كتبنا عن الكذابين وسبنا به التنقيح واخترنا
به خبراً نضيقاً قال أبو داود سمعت يحيى بن معين يقول أكلت عجنة وأنا ناقة من جلة قال المذكور سئل
يحيى بن معين عن الرؤس فقال ثلاثة بين اثنين صلح قال علي بن الحسين بن حبان حدثني يحيى الكاهن
قال تلقينا يحيى بن معين مقدمه من مكة فسالناه عن الحسين بن حبان فقال أحدثكم الكاهن كجورق
قال لي يا أبا زكريا ترى ما مكتوب على الخيمة قلت ما أرى شيئاً قال بل أرى مكتوباً يحيى بن معين يقضي أو
يفصل بين الظالمين قال ثم خرجت نفسه الخطيب أنا فإني أنا أبو الشيخ أنا السحق بر بنان سمعت حميش بن
بشر يقول كان يحيى بن معين يحج على المدينة ويرجع عليها فلما كان أخرجه جهمار جع على المدينة فأتاها
بها يومين أو ثلاثة ثم خرج حتى نزل المنزل مع رفقاءه فباتوا قراى في النوم كان هاتفاً يعنف به يا أبا زكريا
أترغب عن جوارى فلما أصبحوا قال الرفقاء امضوا فإني أجمع إليهم ثم مضوا ورجع فأقام بها ثلثاً ثم أتى فجمع على عوط النخعي
الله عليه السلام صلى الله عليه وسلم يقولون هذا الذي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخطيب الصحيح ثم في هذا قبل أن يجمع قال
عباس الدوري سمعت يحيى يقول لولم نكتب الحديث خمسين مرة ما عرفناه وفي تاريخ دمشق من طريق محمد
بن نضر سمع يحيى بن معين يقول كتبت بيدي ألف ألف حديث قلت يعني بالكرار الأثره يقول لولم نكتب
الحديث خمسين مرة ما عرفناه تنبأت عن أبي المكارم اللبان وغيره عن عبد الغفار بن محمد أنبا محمد بن إبراهيم
الكرمانى سمعت محمد بن أحمد عن محمد بن عبد الله بن موسى السلمي سمعت الفضل بن شاذان بن شاذان بن شاذان
سمعت يزيد بن محمداً سمعت يحيى بن معين يقول إذا كتبت فقمش وإذا حدثت ففتش وسمعت يقول
سيندم المنتخب في الحديث حيث لا ينفعا الندامة الأصم بن عباس سمعت يحيى بن معين يقول كتبنا
بقرة من قرى مصر لم يكن معنا شيء ولا ثم شيء نشتره فلما أصبحنا إذا نحن بزينيل ملائمة مشقوقة
أحدنا لو فقلت اقسموا وكلوا فإني أظن أنه رزق رزقكم الله تعالى وسمعت يحيى مراراً يقول القرآن

كلام الله وليس بخلق ولا يمان قول وعمل يزيد وينقص وروى عبد الله بن ابي زياد القنطاري عن ابي عبد الله
قال انتهى الحديث الى اربعة احمد بن حنبل وهو فقههم فيه والي يحيى بن معين وهو اكتبهم له والي علي بن
المديني وهو اعلمهم به والي ابي بكر بن ابي شيبة وهو احفظهم له وفي رواية عن عبد الله القنطاري قال
يحيى القنطاري ما قدم علينا البصرة مثل احمد ويحيى بن معين قال حنبل سمعت ابا عبد الله يقول قال علي بن
الرجال يحيى بن معين واحفظنا الابواب سليمان الشاذكوني واحفظنا اللطول علي بن عبد الله الحاكم سمعت
الزبير بن عبد الواحد الحافظ قال ان ابا ابراهيم بن عبد الواحد البكري سمعت جعفر الطيالسي يقول صلى الله عليه
حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرصافة فقام قاص فقال ان ابا احمد بن حنبل ويحيى بن معين قالوا ان ابا
عبد الرزاق ان ابا معمر عن قتادة عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله
خلق الله من كل كلمة منها طيرا منفردة من ذهب وريشه من مرجان واخذ في قصته نحو عشرين ورقة فجعل احمد
ينظر الي يحيى ويحيى ينظر اليه وهما يقولان ما سمعنا هذا الى الساعة فسكنا حتى فرغ من قصصه واخذ
قطاعه ثم جعل ينظر بعينيهما فاشار اليه يحيى فجاءمته وهما النوال يجيزه فقال من حدثك بهذا الحديث
فقال احمد بن معين فقال انا يحيى وهذا احمد سمعنا بهذا اقطان كان لا بد من الكذب فعلى غيرنا فقال
انت يحيى بن معين قال نعم قال لما ازل اسمع ان يحيى بن معين احمق وما علمت الساعة كان ليس في الدنيا
يحيى بن معين واحمد بن حنبل غيركما كتبت عن سبعة عشر احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال فوضع
احمد كفه على وجهه وقال دعه يقوم فقام كالمستهزى بهما هذه حكاية عجيبة ورواها البكري لا
أعرف فإخاف ان يكون وضع يده عن احمد بن حنبل عقبة قال سمعت يحيى بن معين يقول من لم يكن بهما في
الحديث كان كذا ابا قيل كيف يكون سمحا قال اذا شك في حديث تركه وقال جعفر بن ابي عثمان كنا عند
بن معين فجاءه رجل مستعجل فقال يا ابا بكر يا احمد ثني بشيء اذكرك به فقال يحيى اذكرني لما سئلتني
ان احدثك فلم افعل الحسين بن فهم سمعت يحيى بن معين يقول كنت بمصر فريت جارية بيعت با
دينار ما ريت احسن منها صلى الله عليه وسلم فقلت يا ابا بكر يا مثلك يقول هذا قال نعم صلى الله عليه وسلم وعلى كل
مليح هذه الحكاية محمودة على الدابة من اذكرها ويرى عنه باسناد اخر قال سعيد بن عمرو البرزعي سمعت
الحافظ ابا زرعة الرازي يقول كان احمد بن حنبل لا يرى الكتابة عن ابي نصر التمار ولا عن يحيى بن معين
ولا احد ممن امتن فاجاب قلت هذا امر ضيق ولا حرج على من اجاب في المحنة بل ولا على من اكره على صريح
الكفر

اليها

فانه حسن في التقييد

عملاً بالآية وهذا هو الحق وقد كان يحيى رحمه الله من أئمة السنة فخان من سطوة الدلالة ولجأ بفتنة
عباس الدور سمعت يحيى بن معين يقول كنت اذا دخلت منزلي بالليل قرأت آية الكرسي على راسي وخمس
مرات فبينما انا اقراء اذا شئ يكلمني كما تقرأ هذا كان ليس انسان بحسن يقرأ عليك فقلت اني هذا السوال والله
لا زيد نك فصرت اقراها في الليلة خمساً وستين مرة وقال عباس قلت ليحيى ما تقول في الرجل يقوم الرجل
حديثه يعني ينزع منه التحن فقال لا باس به وسمعه يقول لو لم تكتب الحديث من ثلثين وجهاً ما عقلنا
قال ابراهيم بن الجعيد سمعت يحيى بن معين يقول ما الدنيا الا كالحلم والله ما ضر جلا ابقي الله على ما
اصبح وامسى لقد حججت وانا ابن ربيع وعشرين سنة خرجت راجلاً من بغداد الى مكة هذا من خمسين سنة
كانما كان امس فقلت ليحيى ترى ان ينظر الرجل في رأي الشافعي ابراهيمية قال ما اري لاحد ان ينظر في
رأي الشافعي ينظر في رأي ابي حنيفة احب الي قلت قد كان ابو زكريا رحمه الله خفياً في الموضع فلهذا قال
هذا وفيه لغز يسير عن الشافعي قال ابن الجعيد وسمعت يحيى يقول تحريم النبيذ صحيح ولكن اقف
ولا احرمه قد شرب به قوم صالحين بالحديث صحاح وحرمة قوم صالحين بالحديث صحاح وسمعت يحيى بن
سعيد القطان يقول حديث الطلاء حديث عتبة بن فرقد جرحوا صحيحاً قال عباس الدور ثنا يحيى بن معين
قال حضرت نعيم بن حماد بمصر فجعل يقرأ كتاباً صنفه فقال انا ابن المبارك عن ابن عون ذكر احاديث فقلت
ليس في ابن المبارك فغضب وقال ترفع على قلت اي والله اريد حديثك فاسن في ان يرجع فلما رايته لا يرجع
قلت لا والله ما سمعت هذه من ابن المبارك ولا سمعها من ابن عون قط فغضب وغضب من كان عنده و
قام ودخل فاخرج صحائف فجعل يقول وهي بيد ابن الدين يسزعمون ان يحيى بن معين ليس باحد من
في الحديث نعم يا ابا زكريا غلطت واتخا روى هذه الاحاديث غير ابن المبارك من ابن عون قال الحسين بن
قال ابن معين دفع الى ابن وهب كتاباً عن معوية بن صالح حمس ما ثبت حديث او اكثر فانقيت منها شراً لم يكن
لي يومئذ معرفة قلت اسمعتها من احد قال ابن وهب قال لا قلت كذا كل من يكون مبتدئاً لا يجوز له ان يتخا
فعلنا نحن هذا وند من بعد قال محمد بن جرير الطبري خرج ابن معين حلجاً وكان اكله لا فحدثني ابو العباس
الحمد بن شاه الله كان في رفيقه فلما قد موافيه اهدى الى يحيى قالوا اخرج لم يرضه فقلنا له يا ابا زكريا لا
تأكله فلما اتخا عليك فلم يعجبنا بكمنا واكله فما استقر في معدته حتى تسكا وجع بطنه وانهمى الى ان وصلنا
الى المدينة ولا نفوض به فتعاضنا في امرة ولم يكن سبيل الى المقام عليه لاجل الحج ولم ندر ما نعمل حتى وصى

ومات ففلسناه ودفناه قال ابو زرعة الرازي لم يتفجع يحيى لانه كان يتكلم في الناس وقد رايت حكاية
شاذة قالها ابو عبد الرحمن السلمي عن الدارقطني يحيى بن معين مات قبل ابيه بعشرة اشهر قال مهيب بن
سليم النخعي عن ابنانا محمد بن يوسف البخاري الحافظ قال كنا في الحج مع يحيى بن معين قد دخلنا المدينة
ليلة الجمعة ومات من ليلته فلما اصبحنا سمع الناس بقدرومه وموته فاجتمع العامة وجاءت بنو
فقالوا انخرج له الا عواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكره العامة ذلك وكثر الكلام
فقلت بنو هاشم نحن اولى بالنبي صلى الله عليه وسلم وهو اهل يغسل عليه ما ودفن يوم الجمعة في القبر
قال مهيب فيها ولدت يعني سنة ثلث وثلثين وماتين قال عباس الدوري مات قبل ان يحج عامئذ
وصلى عليه والى المدينة وكلم الخراساني والى فاخرجوا له سرير النبي صلى الله عليه وسلم فخل فعليه
احمد بن ابي خزيمة قال مات يحيى لسبع بقين من ذي القعدة سنة ثلث وثلثين وماتين وقد استوفى حنساء
سبعين سنة ودخل في الست ودفن بالبقيع قال حبش بن ميثم الفقيه وهو ثقة رايت يحيى بن معين
في النوم فقلت ما فعل الله بك قال اعطاني وماني وزوجني ثلثمائة حوراء ومحمدني بين البابين او قال
بين الناس سمعها جعفر بن ابي عثمان بن حبش ورواها الحسين بن الحبيب عن حبش قال رايت يحيى
بن معين في النوم فقلت ما فعل الله بك قال ادخلني عليه في داره وزوجني ثلثمائة حوراء ثم قال للملائكة
انظروا الى عبدى كيف نظر حسن قال حماد بن عمار قال ابن المديني ما اعلم احدا كتب ما كتب يحيى بن
معين وقال ابن البراء سمعت عليا يقول لا تعلم احدا من لدن آدم كتب من الجديث ما كتب ابن معين محمد بن
بن مشاط بن محمد بن نصر الطبري قال خلق يحيى بن معين فوجدت عنده كذا وكذا اسقاطا فالتزمته فقلت لكتب
بيدك الف الف حديث وكل حديث لا يوجد فمنا وأشار بيدي الى الاسقاط فهو كذب وعري مجاهد بن موسى
قال كان يحيى بن معين يكتب الحديث ينفوا وخسين مرة وقال محمد بن علي بن زياد سمعت ابن معين
يقول انتهت ان اتق على شيخه ثقة عنده بيت ملاك كتب عنه وحديث قال محمد بن سعد بن يحيى بن
معين اكثر من كتابة الحديث وعرف به وكان لا يكاد يحدث محمد بن احمد بن ابي مهران عن محمد بن حفص
عن عمه النافذ يقول ما كان في اصحابنا احفظ للابواب من الجديث ولا اسر الحديث من الشاذ كوني ولا احمل الاستحسان
من يحيى بن معين ما قد رايت يلقب عليه اسنادا قاطا القواريري قال لي يحيى بن شعيب ما قد علمنا
مثل هذين احمد بن حنبل وابن معين الى ما اخر ما ذكره الذهبي وتركنا حذرا لا طالة والملافة -

نضر

ونيزه بن زكريا الحافظ كفته يحيى بن معين الامام الفرم سيد الحافظ ابو زكريا المرسي مولاهم البغدادي مولانا
في سنة ثمان وخمسين ومائة وكان ابو من نبلاء الكتاب فحلف له الف الف درهم فيما قيل سمع هشما
وابن المبارك واسماعيل بن الجبال ويحيى بن ابي زائدة ومعمرب بن سليمان وهذه الطبقة وعنده احمد
والبخاري ومسلم وابوداود ولبوزعة وابي يعلى واحمد بن الحسين الصوفي وخلائق واخبرنا احمد بن
اسحق انا احمد بن يوسف والفقر بن عبد الله قال انا محمد بن عبد القاضى ح واخبرنا احمد بن تاج الامنا
عن عبد المعمر بن محمد انا يوسف بن ايوب الزاهد قال انا احمد بن محمد بن انا علي بن عمر الحرابي احمد بن
الحسين الصوفي نا يحيى بن معين نا ابراهيم بن عيسى عن حميد الاعرج عن سليمان بن عتيق عن جابر بن النبي صلى الله
عليه وسلم امر بوضع الحجر في حجره وفي بيع السنين اخرج به عن ابن معين قال لانسأى ابو زكريا النفا لما
احدا لائمة في الحديث قال ابن المديني لا تعلم احدا من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما
يحيى بن معين قال عباس المذكور سمعت يحيى بن معين يقول لولم نكتب الحديث خمسين مرة ما عرفنا
وعن يحيى بن معين قال كتبت ببدي الف الف حديث وقال ابن المديني انتهى علم الناس الى يحيى
بن معين وقال يحيى القطان ما قدم علينا مثل هذين احمد بن حنبل ويحيى بن معين قال احمد بن حنبل
يحيى بن معين اعلمنا بالرجال قلت يحيى شهر من ان نطول الشرح بمناقبة قال خنيس بن مبشر الشافعي
رايت يحيى بن معين في النوم فقلت ما فعل الله بك فقال اعطاني وحباني وزوجني ثلث ما هو حوله
ومهد لي بين الناس توفي في ذي القعدة غر يامد ينة النبي صلى الله عليه وسلم سنة ثلاث وثلاثين
ومائتين رحمه الله ونيزه بن زكريا في خبر من غر سنة ثلاث وثلاثين مائتين كفته وفيها الامام ابو زكريا يحيى بن معين
البغدادي الحافظ احدا الاعلام وحجة الاسلام في ذي القعدة في مدينة النبي صلى الله عليه وسلم
متوجها الى الحج وغسل على الاعواد التي غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاش خسا وسبعين
سنة سمع هشما ويحيى بن ابي زائدة وخلائق وجاء عنه انه قال كتبت ببدي هذه ستائة الف حديث
يعنى بالكدرو قال احمد بن حنبل كل حديث لا يعرفه يحيى بن معين فليس بحديث وقال ابن المديني انتهى
علم الناس الى يحيى بن معين قلت حديثه في الكتب الستة ونيزه بن زكريا في خبر من غر سنة ثلاث وثلاثين مائتين كفته يحيى بن معين ابو زكريا
المرسي البغدادي امام الحديث بن عباد بن عباد وشيخه عن مرد والفرابي والصوفي وفضائل كثيرة مولاه
ومات طالب الحج بالمدينة في ذي القعدة ٢٣٣ وحمل على اعداء النبي صلى الله عليه وسلم وعمر بن مظفر الشافعي

٤٠
الاجتنب من الرجال
٤١
الاجتنب من الرجال
٤٢
الاجتنب من الرجال
٤٣
الاجتنب من الرجال
٤٤
الاجتنب من الرجال
٤٥
الاجتنب من الرجال
٤٦
الاجتنب من الرجال
٤٧
الاجتنب من الرجال
٤٨
الاجتنب من الرجال
٤٩
الاجتنب من الرجال
٥٠
الاجتنب من الرجال
٥١
الاجتنب من الرجال
٥٢
الاجتنب من الرجال
٥٣
الاجتنب من الرجال
٥٤
الاجتنب من الرجال
٥٥
الاجتنب من الرجال
٥٦
الاجتنب من الرجال
٥٧
الاجتنب من الرجال
٥٨
الاجتنب من الرجال
٥٩
الاجتنب من الرجال
٦٠
الاجتنب من الرجال
٦١
الاجتنب من الرجال
٦٢
الاجتنب من الرجال
٦٣
الاجتنب من الرجال
٦٤
الاجتنب من الرجال
٦٥
الاجتنب من الرجال
٦٦
الاجتنب من الرجال
٦٧
الاجتنب من الرجال
٦٨
الاجتنب من الرجال
٦٩
الاجتنب من الرجال
٧٠
الاجتنب من الرجال
٧١
الاجتنب من الرجال
٧٢
الاجتنب من الرجال
٧٣
الاجتنب من الرجال
٧٤
الاجتنب من الرجال
٧٥
الاجتنب من الرجال
٧٦
الاجتنب من الرجال
٧٧
الاجتنب من الرجال
٧٨
الاجتنب من الرجال
٧٩
الاجتنب من الرجال
٨٠
الاجتنب من الرجال
٨١
الاجتنب من الرجال
٨٢
الاجتنب من الرجال
٨٣
الاجتنب من الرجال
٨٤
الاجتنب من الرجال
٨٥
الاجتنب من الرجال
٨٦
الاجتنب من الرجال
٨٧
الاجتنب من الرجال
٨٨
الاجتنب من الرجال
٨٩
الاجتنب من الرجال
٩٠
الاجتنب من الرجال
٩١
الاجتنب من الرجال
٩٢
الاجتنب من الرجال
٩٣
الاجتنب من الرجال
٩٤
الاجتنب من الرجال
٩٥
الاجتنب من الرجال
٩٦
الاجتنب من الرجال
٩٧
الاجتنب من الرجال
٩٨
الاجتنب من الرجال
٩٩
الاجتنب من الرجال
١٠٠
الاجتنب من الرجال

ن
المكرر

در تيمم المختصر في اخبار البشر در سنه مذكوره گفته و فيها في ذي القعدة توفي ابو زكريا يحيى بن معين بن عون بن
زياد بن بسطام المزني البغدادي الحافظ صاحب الجرح والتعديل امام حافظ قيل انه من قرينه نقيض نحو
الانبار وكان الامام احمد شديد الصبغة له فيشتركان في علوم الحديث وذكر الدارقطني يحيى بن معين روى عن
الشافعي وولد سنه ثمان وخمسين ومائة وعبد الله بن اسعد بن يحيى بن زكريا بن معين بن معين بن معين
الحافظ احد اعلام توفي بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم متوجها الى الحج وغسل على الاعواد التي غسل
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل كم كتبت من الحديث فقال كتبت بيدي هذا ستائة الف حديث
روى عنه كبار ائمة الحديث منهم البخاري ومسلم وابو داود وغيرهم وكان بينه وبين الامام احمد صحبة و
الفه واشترك في الاشتغال بعلوم الحديث وكان ينشد له المال يذهب حله وحرامه وطرا ويبقى في
عدائنا به ليس المتقى يمتدح لاله حتى يطيب شرابه وطعامه ويطيب ما يحيى في كسب كفته ويكون في حسن
الحديث كلامه ونطق النبي لنا به عن ربه وفعل النبي صلاحه وسلامه وقد ذكر الدارقطني فيمن روى
عن الامام الشافعي وقد سبق في ترجمه الشافعي ما جرى منه في حقه بينه وبين الامام احمد في مشيئة تحت
ركاب بغلة الشافعي قول الامام احمد له لو لميت البغلة لا تنفقت وقيل انه لما خرج من المدينة سمع في
النوم ها تفاق يقول يا ابا زكريا اترغب عن حواري فرجع واقام بها ثلثة ثمانية توفي رحمه الله ومحمد بن محمد الشخير بن شحنة
الحلي في روض المناظر في علم الاول والالاخر في سنه مذكوره گفته و فيها توفي ابو زكريا يحيى بن معين بن
الاسلام من المحدثين متوجها الى الحج بمدينة النبي صلى الله عليه وسلم وغسل على الاعواد التي غسل
عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم يزل من العشر خمس وسبعون سنة ومحمد بن احمد عيني في عمدة القاري بعد ذكر
حديثي كذا دليل وجوب و ترگردانيه گفته فان قلت في اسناد ابو المنيب عبيد الله بن عبد الله وقد تكلم
فيه البخاري وغيره قلت قال الحاكم وثقه ابن معين وقال ابن ابراهيم سمعت ابي يقول هو صالح الحديث
وانكر على البخاري ادخاله في الضعفاء فهذا ابن معين امام هذا الشأن وكفى به حجة في وثيقه اسياه
وشيوخ عبد الحق دلهوي در رجال مشكوة گفته يحيى بن معين المري البغدادي الحافظ امام المحدثين قال
الخطيب كان اماما باريا عالما ثبتا حافظا متقنا قال ابن المديني ما نعلم احدا من لدن آدم كتب من الحديث
ما كتب يحيى بن معين وقال ابو حاتم رايونا الحديث اربعة اعلمهم بالحلال والحرام احمد واحسنهم
سماكة الحديث واحدك ابن المديني واحسنهم موضعا للكتاب ابن ابراهيم واسمهم بصحيح الحديث وسقيم

یحیی بن معین وقال احمد كان اعلمنا بالرجال يحيى وقال ابن المديني ما ريت في الناس مثله وقال ابو سعد الخدراد
الناس كلهم عيال علي يحيى قال ابن الرومي ما ريت احدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى غيره كان تجامل القلوب وقال
اسماعيل بن يحيى شق لمافي الصدور قال مرة هذا خلق خلقه الله لهذا الشأن يظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال
ابو زرعة اذا رايته بالبغدادى يحسب احمد فاعلم انه صاحب سنة واذا رايته يبعص يحيى بن معين فاعلم انه كذاب وقال
احمد كل حديث لا يخرجه يحيى فليس هو حديث وقال هرون بن بشار رايته ابن معين استقبل القبلتين لافعال يده
اللهتم ان كنت تكلمت في جل وليس هو حديث كذا با فلا تعفروا وقال محمد بن هارون الفلاس اذا رايته الرجل يقع في
فاعلم انه كذاب يصنع الحديث وانما يبغض لما بين امر الكذابين وقال يحيى بن معين كنت ببدا هذه ستمائة الف
حديث قال مجاهد بن موسى كان يحيى يكتب الحديث شيئا وخسين مرة ومائة وفضلته كثيرة رحمه الله روى عن عباد بن عباد
هشيم وروى عنه البخاري ومسلم وابوداود والبيهقي والاصمعي ولد سنة ثمان وخسين مائة ومات بالبصرة بالمدينة في ذي القعدة سنة
ثلاث وثلاثين ومائتين حمل على العواد النبي صلى الله عليه وسلم كذا قيل قال صاحب الكاشف ما احتاج اليه صلى الله عليه وسلم
الى علق لانه في حجرته غسل فيها صلى الله عليه وسلم في الايام بالاعواد النبي صلى الله عليه وسلم غسل عليه شيخ ابو عبد الله عيسى بن محمد النخعي
وقال البيهقي لاسانيد كفته سلافة من خبره قال الذهبي في التذكرة هو الامام الفخر سيد الحفاظ ابو زكريا يحيى بن
معين المروزي مولاهم البغدادى مولده سنة ثمان وخسين ومات في كان ابو هريرة الكتاب فخلع له
الف درهم فيما قيل شيخ هشام وابن المبارك ومعتمر بن سليمان وهذه الطبقة وعنه احمد والبخاري
ومسلم وابوداود وخلائق قال النسائي ابو زكريا الثقة المأمون احد ائمة الحديث وقال ابن المديني لا نعلم احدا
من لدن آدم عليه السلام كتب من الحديث ما كتب يحيى بن معين وقال مرة انتهى علم الناس الى يحيى بن
معين روى عن يحيى انه قال كتبت ببدا الف الحديث ورأيت في النوم فقبل له ما فعل الله بك فقام
لمعطاني وحباني وزوجني ثلثمائة حور اعترفوا بالمدينة سنة ثلاث وثلاثين ومائتين زاد العالم في
تاريخه متوجها الى الحج وقيل لما خرج من المدينة الى مكة سمع في النوم ما تقابل قول يا ابا زكريا اترغب من جوار
فرجهم واقام بللمدينة ثلاثا ومات رحمه الله وغسل على الاعواد النبي صلى الله عليه وسلم غسل عليها رسول الله صلى الله عليه وسلم
ومسلم وكتب ببدا ستمائة الف حديث انتهى ومن نظمه قال عباس بن محمد الدوري انشدني يحيى
في المال ينقد حله وحرامه في يوم ما وتبقى في غد انامه في ليس التقى بمبتق في دينه حتى يطيب ثرا به طعنه
ويطيب ما يحيى ويكتب لهله ويطيب في حسن الحديث كلامه نظر النبي لنا به عربته في فعل النبي صلى

سما

يضع

كفه

وسلامه في افادة ذكر الخطيب البغدادي في كتاب الكفاية في معرفة قوانين الرواية في باب وجوب تعيين المروي
ما عنده من مجال السؤال عنه قال وقد انكر قوم لم يتجبروا في العلم قول الحفاظ من ائمتنا واولو المعرفه من سبلنا
ان فلانا الراوي ضعيف وفلان غير ثقة وما اشبه هذا من كلامهم واذ ذلك غيبته لمن قيل فيه وقال
في ذلك شعرا وهو بكر برجماد الشاعر المتحضر ارى الخيرة في الدنيا يقل كثيرا وينقص نقصا والحديث ينيل
قلو كان خيرا كان كالحيرة ولكن شيطان الخدريد ولا يجمع بين في ارجال مقالة في سبيل عنها والمليك
فان تلك حقان في الحكم غيبة دون تلك زور الفصا مشيد ثم قال الخطيب وليس الامر على ما ذهبوا
اليه لان اهل العلم جمعوا على ان الخبر لا يجب قبوله الا من العاقل الصدوق المأمون على ما يخبر به وفي
دليل على جواز الخبر لمن لم يكن صدوقا في روايته انتهى وقال شيخنا الشهاب الملقى المتكلم في ذلك
نفخ الطيب لنعرض بعض من لا يبال بما ارتكب الى صاحب الحديث بقوله ارى الخيرة في الدنيا لا يبال بالبيات المتقدمة
بمخرجها الجاهل الامام ابو عبد الله بن فروع الحميري صاحب الجمع بين الصحيحين بقصيدة طويلة فيها قوله
فاني الى ابطال قولك قاصد في من شهادات النصوص جنود في اذ الم يكن خيرا كلام نبينا بلديك
فان الخبر منك بعيد في واقع شئ ان جعلت لما اتى عن الله شيئا او ذاك شديد في ومنها في ابن معين
وما هو الا واحد من جماعة وكلهم فيها حكماء شهود فان صدق عن حكم الشهادة جاهل في فان كتاب الله
فيه عتيد ولو لا رلة الدين ضاعت واصبحت معك في الاخرين تبديد فيهم حفظوا الآثار من كل شبهة
وغيرهم عما اقتنوه وقوده وهم هاجروا في جمعها وتبادروا في كل انق والمأمون وود في وقاموا بتعديل الروايات
وجرحهم في قيام صحيح النقل وهو جليل في بتبليغهم صحت شرايع ديننا في حد ودانخر وحفظها وعمود
وصح لاهل النقل منها احتجاجهم فلم يبق الا عاند وحقوق في حسبهم ان الصحابة بلغوا وعنههم رواد
لا يستطيع جحود فيمن حاد عن هذا اليقين فناق في مريد لاظهار الشكوك مريد ولكن اذا جاء الهدى
دليله في فليس لموجود الضلال وجود في وان رام اعداء الديانة كيد هاد فكيد هم بالخبرات مكيد
انتهى ورايت باخرا الاصل الذي انتخب منه ما قرأت على شيخنا رحمه الله لا يبال بالبيات المتقدمة متلبكر جيا
و فيها بعض مخالفات تقدم وبارتها واجله عبد السلام بن يزيد بن عيناك الاشيلي بقوله ولا بن معين
في الذي قال اسوة في وراي مصيب للصواب شديد في اجريه يعلى الا له محله في وينزله في الخلد حيث يدر
يناضل عن قول النبي وصحبه في يطرد عن الحواض ويؤيد في وجلة اهل العلم قالوا بقل في وما هو في شئ انا في

منهم

مقاله: سینال عنها والمليك شهيد: فان يك حقا في الحكم غيبة: وان يك زورا فلان فصل
لیکن این جا اهل امثال او نفهمیده اند که این طعن و جرح ایشان رجال را محض برای صیانت شریعت و دین است پس گویا از
قبیل قبائل کفار و خوارج و اهل بدعت و سیاست و تغزیر اهل منکر است که بهترین عبادات از غیبت محروم نیستند پس این
مشور که مرقوم شد ابو عبد الله بن فضال حمیدی صاحب الجمع بین الصحیحین جواب داد و مقصیده دراز دارد در انجا در مخاطبه شیخ
میگوید: وان الى ابطال قولك قاصد: ولي من شهادات النصوص بجنود: اذا لم يكن خيرا كلام نبينا:
لديك فان الخير منك بعيد: واقبح شئ ان جعلت لما اتى الله شيطانا وذاك شديد: وبعد از این در حق
ابن معین گوید: وما هو الا واحد من جماعة: وكلامهم فيما حكاه شهيد: فان صدق عن حكم الشهادته حامل:
فان كتاب الله فيه عتيد: ولو لا رواة الدين ضاعت واصبحت: معلله في الاخيرين تبید: هم حفظوا
الاثر من كل شبهة: وغيرهم عما اقتنوه رقود: وهم هاجروا في جمعها وتبادروا الى كل افق والمرا
كود و قاموا بتعديل الرواة و جرحهم و قيام صحیح لنقل و هو جدید بتبلیغهم صحت شریعت دیننا
حد و عجز و حفظها و عهود: و صرح لاهل النقل منها احتجاجهم: فلم يبق الا هاند و حقوق: و حبهم
ان الصحابة بلغوا: و عنهم و لا يستطيع جحود: فمن جاد عن هذا اليقين مما رقى: مرید لاظهار الشكو
مرید: ولكن اذا جاء الهدى دليله: فليس بل وجود الضلال وجود: وان رام اعداء الديانة كيدها:
فكيدهم بالخنايات مكيدة: و عبد السلام بن يزيد بن نيارث الاشيلي نيز از این آیات در مقصیده دراز جواب داده
و لابن معین فی الذی قال اسوق: و رای مصیب للصواب سدید: و اجر به یعلی الا له محله: و
ینزله فی الخلد حیث یرید: و یناضل عن قول النبي و صحبه: و یطرد عرجاضه و یدود و حجة اهل العلم
قالوا بقوله: و ما هو في شئ انا فريد: و لو لم يقيم اهل الحديث بدیننا: فمن كان بروی علمه و یفید
هم و در ثواب النبوة و احقوا و اذ من الفضل ما عنده الا نام رقاد: و هم کمصابیح الدجی یقتد بهم: و نارهم
بعد المات خجود: عليك ابن عتاب لروم سبیلهم: و فعالهم عند الا له حمید: و نيز احمد بن عمرو بن عصفور جواب
ست این آیات ابقاؤا فی العلم زید عمائم: و رید با تندی به و تعید: جعلت شیاطین الحديث مریدة
الا ان الشيطان الضلال مرید: و ذرعت بالتكذيب من كان صادقا: فقولك مرد و دوانت عنید:
ذو العلم فی الدنیا یخبر مریدا: اذا غاب بحجمه لا یجد جدید: هم عزیر الله طرا و هم له: معاقل
مرید الله و بنود: و مولی سدیق حسن خان معاصروا تحاف النبالا گفته ابو زکریا یحیی بن معین نفقه المذموم و کسرا

جاهل

مقام

فارق

و ما لهم

عناية

وسكون الباء بن عوف بن زياد بن بسطام بكسر الموحدة وسكون السين المثلث بضم الميم وتشديد الراء
النجدي الحافظ للشيء وراى امام عالم حافظ متقن بود گویند اصلش از قریہ نقیای ست بجانب انبار پدرش کا
عبد الله بن مالک بود مقرر بر خراج بلده ری چون بمرد یک نیم کان بهم برای یحیی در میراث بگذاشت و این همه مال کثیر را در
طلب علم حدیث اتفاق کرد و سماع دارد از هشتم و ابن المبارک و طبقه از وی پرسیدند چه قدر احادیث نوشته گفت
پست خود و لکھه حدیث نوشته ام احمد بن عقیقه کہ راوی این خبر است گفته گمانم است کہ محدثین ہم برای او بد
خویش شناسش لکھه حدیث نوشته اند وی صد قمر کتب و چهار جاب شرابیه پرازان کتاب گذاشته صاحب حج و
تعدیل ست کباب الحکمہ حدیث از وی روایت کرده اند منهم البخاری و مسلم و ابو داؤد و الامام احمد و غیرهم
سین او و امام احمد صحبت و الفت و اشتراک در اشتغال بعلوم حدیث بود چنانکہ مشہور است ابو خثیمہ ہم از وی روایت
دارد و یکی از محدثین من بود در نقد احادیث و موفت احوال رجال و در کثرت معلومات و محفوظات نظیر داشت
علی بن الدین گفته علم بصیر منتهی شد بسوی یحیی بن کثیر و قاده و علم کوفہ بسوسه اسحاق و دانش علم حجاز بسوی
ابن شهاب و عمرو بن دینار و علم ابن ہر شش تن در بصیرہ بعیدین ابی مرویہ و شعبہ و عمر و حاد بن سلمہ و ابی عوانہ و
در کوفہ بسویانین و مالک بن انس و از اہل شام باوزاعی رسیدہ و علم اینہما با محمد بن اسحق و بشیم و یحیی بن سعید و
ابی زائدہ و کسب و ابن المبارک و ابن مہدی و یحیی بن ادم منتفی شدہ و ابن المبارک اوسع ایشانست در علم و علم
ہم این آئمہ در حصیہ یحیی بن معین آئمہ احمد گفته ہر حدیث کہ نمی شناسد از یحیی حدیث نیست و میگفت اینجا مرید است
کہ خدا تعالی اورا برای ہمین کار آفریدہ کہ کذب کذابین ظاہر کند و ابن الرومی گفته نہ شنیدم احدی را بیچگاہ کہ
در بارہ شایخ گوید خبر یحیی بن معین و غیر او متحمل بالقول ست یحیی گویند ندیدم خطای بیچکس مگر آنکہ پوشیدم از او و خواہم
کہ کار اورا زینت دہم و گاہی بیچکی را بمکروہی روبرو شدم و مواجہہ نکردم ولیکن خطای او را میان خود و میان او
مبین میکنم اگر قبول کرد فیہا الا ترک میکنم او را میگفت حدیث نوشتم از کذابین مگر مکرر در تنور را و بر گم
از ان نان نخوتہ و این شعاب را بیچخواند اشعا المال یدھب جلدہ و حرامہ بطراوی بقی غذا نامہ و لیس النقیہ بمثل لھہ حتی
یطیب شایبہ و طعامہ و یطیب یحوی و تکسب کھنہ و یکون فی حسن الحدیث کلامہ و نطق اللہ لنا بہ عربیہ
فعلی النبی صلوتہ و سلامہ و دارقطنی ذکر او در کتابیکہ روایت کردہ اند از شافعی نمودہ و در ترجمہ شافعی خبر او
باوی و با امام احمد گذشتہ در سنہ ثلث و ثلاثین و مائتین از بغداد مقصاج نمود اول بہدینہ منورہ رسیدہ و از زیارت
فارغ شد قصد خانہ کعبہ نمود و در اول منزل بخواب فتمہ بود کہ ما اورا اواز داد کہ ای ابو زکریا اینہما گلی ما کجا میروی معلوم کرد

بیشیم
درین تعداد و حدیث است
کما لا یخفی علی ناظر العباد
السابقہ ۱۲۰
درین جملہ نیز در حدیث است
ما لا یخفی علی ناظر العباد
در حدیث بیچکس
درین تعداد و حدیث است
ما لا یخفی علی ناظر العباد

که روح مبارک پنجم خداست که او را بان تشریف ساخت رفقا را گفت که شمارید و خود تو در برشته بدریه قامت
نمود بعد از سه روز وفات یافت و این خرج او بود از سعادت او آنست که او را بر جهان تختها غسل دادند که خواب سولحده صلی الله
علیه وسلم را بران غسل داده بودند هفتاد و پنج سال عمر یافت در تاریخ وفات اختلاف است و الی مدینه بروی نماز گذارند
در یقین دفن کردند و نماز بروی مکر شد چند بار مردی رو بروی جنازه او ایوان بلند میگفت اینست کسی که نفعی کذب از حدیث سول
خدا صلی الله علیه وسلم میکرد بعضی محدثین در ترمیمه اولین ابیات گفته اند لبیکت اذهبیا لعلیهم عیب کل محدث
و بکل مختلف من الاسناد و بکل و هم فی الحقیقت مشکل یعنی به علمه کل بلاد و او را بعد از مرگ خواب
دیدند و پرسیدند که خدایتعالی با تو چه کرد گفت عطا یا و ما نوب مبارک داد از انچه لنگه صد حور عین بن ترویج فرمود مردی او را
نسبت بولاد گویند زیرا که از مولی بن مره بود و ولدش در ستمه ثمان خمیس مائة بوده بر فلکان گفته در بعض تواریخ دیدم
یحیی بن معین غنیان بن زیاد بن عون بن بسطام موی الجندی بن عبد الرحمن العطفانی المری امیر خراسان از طرف شام بن
عبد الملک الاموی و اول اشهرست و اقم و مری نسبت بسوی مریه عطفانست که قبیله کلان مشهورست و در حدیث قبایل
منسوب اند بسوی آن و بر یکی را مره گویند و این اسماء و کتاب الانساب گفته نقیای بفتح نون و کسرات یافت آن و بعدش یائی
مفتوحه قریبه است از قری انبار که با نجاست یحیی بن معین و خطی گفته میگویند که فرعون هم از اهل بیت است و یحیی بن معین
این مطالب اتفاقست که چنین کافر چنین مومن از یکجا برخیزند در بیان الحدیث در مقام بعنوان فائده نوشته که باطله انما انما
اهل حدیث را محمدا و یحیی بن معین را خصوصاً ساخته اند که ایشان خصوصاً این شخص در خلق الله زبان خود را در کرده و کسی
در دنگ و کسی را مفسرین جاعل کسی را مفسری میگویند و این کیفیت محرمه را علم میدانند و عبادت می انکار و چنانچه بکبر بن حماد شاعر
در بناب یحیی بن معین با سحر کرده بلکه علم حدیث را تعرض بطعن نموده گفته ست نظم ای الخیر فی الدنیا یقل کثیره
و ینقص نقصا و الحد یزید فلو کان خیرا کان کالخیر کله و لکن شیطان الحدیث مرید و لا یجمعین
فی الرجال مقالة و سیسل عنها و المللیک شهید فان یک حقاق فی الحکمة فیه و ان یک ذوقا لقصا
شدید لاکن این جابل و امثال او نفهمید اند که این طعن و جرح ایشان رجال محض برای صیانت شیعه و دین است پس گویا
از قبیل قتال کفار و خوارج و اهل بدعت و کساحات و تعزیر اهل منکر باشد که بهترین عبادت از ضیعت محرمه نیست و ازین ابیات
که مرقوم شد حمیدی صاحب الحبس بن الصیحه جواب داده و قصید در آن گفته در آن بخاطره این شاعر میگوید نظم و الی البطلان
فولک فاصد و لی مر شها دلت النصوص جنود و اذا لم یکن خیرا کلام نبینا لک فان الخیر منک بعید و اقم
شی ان جعلت لنا انی و عز الله شیطانا و ذاک شدید و بعده در حق یحیی بن معین گفته نظم ما هو الا واحد من جملة

ترویج

نقیای

جاهل

وكلامهم فيما حكاه شيوخهم فان صدقكم الشهادة حاملة فان كتاب الله في عنيد ولو لا رواية الذين
صنعت واصبحت معاملته في الاخرين تبديد بهم حفظوا الاثار من كل شبهة وغيرهم عما اقتنوه رقوق
وهم هاجروا جمعها وتبادروا الى كل افاق والمراهم كود وقاموا بتعديل الرواة وجرهم في قيلم صحيح
النقل هو حديثهم بتبليغهم صحة شرايع ديننا حدود تحروا حفظها وعملوا بها واهل النقل منها احتجوا
فلم يبق الا عائد وحقوقه وحسبهم ان الصحابة بلغوا وعندهم رواه لا يستطيع جحد فمن جاد عن القيان
مبارق بمريد لاظهار الشكوك مريد ولكن اذ جاء الهدى ودليلا فليس لموجود الضلال وجود فان
رام اعداء الديانة كيد هامة فكيدهم بالتحزب يامكيد وعبد السلام بن زيد بن عتابة الشيبلي راينقصه درازت
در جواب ارباب قظم وكان معين في الذي قال اسوقه وراى مصيب للصلوة سيدى ولجزمه يعلى الا
محله وينزله في الخلد حيث يريد يناضل عن قول النبي وصحبه ويظهر عن الحواض ويروده وجملته
اهل العلم قالوا بقبوله وما هو في شئ انا فريد ولو لم يقيم اهل الحديث بدينا فمن كان يروى علمه ويفيد
هم ورثوا علم النبي واحقوا من الفضل ما عند الامام رقوق وهم كصاييم الذبي يهتدى بهم
فانهم بعد الممات خفي عليك ابن عتاب ازوم سبيلهم في فحاهم عند الاله حميد برهم ان ابيات
احمد بن عمرو بن عصفور اجوابت ومنها ابيات ما ياقاد عاتى العلم يد عاتى رويدا ما يبدى به ويعيد جعلت
شياطين الحديث مريد الا ان شيطان الضلال مريد وقرعت بالتكذيب من كان صادقا ففوق
مردود وانت عنيد في دوزخ العلم في الدنيا كنحو هداية اذا غاب نجم لاح بعد جديده بهم عزير الله طار
وهم له معاقل ما عدائه وجنود انتهى كلام البستان ونيز مولوى صديق خراج معاصر در تاج مكل گفته ابو
يحيى بن معين بن عون بن زياد بن بسطام المري البغدادي الحافظ المشهور كان اماما عالما حافظا متفتنا قيل انه من
قرية نحو كاتبا رثمي نقياى وكان ابو كاتبا العبد الله بربالك وقيل انه كان على خراج الك فاختلف لابنه
المذكور الف الف درهم خيل الف فافق جميع المال على الحديث وسئل يحيى كم كتبت من الحديث فقال كتبت بكذا
هذه ستمائة الف حديث وقال راوى هذا الخبر وهو احمد بن عوفية وان اظن ان الحديث قد كتبوا له
بايد ياهم ستمائة الف وستمائة الف وخلف من المكتب مائة فقطر اربع حباب شرابية مملو كتباه وهو ضا
المجرم والتعديلا روى عنه الحديث كبار الاثمة منهم ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخارى وابو الحسين مسلم
بن الحجاج القشيري وابو اود السجستاني وغيرهم من الحفاظ وكان بينه وبين الامام احمد بن حنبل من الصلوة

فدام
جديد

فطارق

يبدو

عنه

عالمهم

تبدى تعيد

والألفه والأشتراك بالاشتغال بعلوم الحديث ما هو مشهور ولا حاجة إلى الإطالة فيه وروى عنه هو
وابو خيثمة وكانا من أقرانه وقال علي بن المديني انتهى العلم بالبصرة إلى يحيى بن أبي كثير وقناة وعلم الكوفة
إلى اسحق بن العباس انتهى علم الحجاز إلى ابن شهاب وعمر بن دينار وصار علم هؤلاء الستة بالبصرة
المسعود بن أبي عروبة وشعبة ومحمد بن حماد بن سلمة وأبي عوانة ومن أهل الكوفة السفينان الثوري
سفيان بن عيينة ومالك بن انس ومن أهل الشام إلى الأوزاعي وانتهى علم هؤلاء إلى محمد بن اسحاق وهشيم
ويحيى بن سعيد وابن أبي زائدة ووكيع وابن المبارك وهو واسع هؤلاء علماء ابن مهدي ويحيى بن آدم
وصار علم هؤلاء جميعا إلى يحيى بن معين وقال أحمد بن حنبل كل محد لا يعرف يحيى فليس هو محدث و
كان يقول ههنا رجل خلقه الله لهذا الشأن ويظهر كذب الكذابين يعني يحيى بن معين وقال
ابن الرومي ما سمعت أحدا قط يقول الحق في المشايخ غير يحيى بن معين وغيره كان يتحامل بالقول قال
يحيى ما رأيت على رجل قط خطأ إلا سترته وأحببت أن أزيب امرؤ وما استقبلت رجلا في وجهه بأمر
يكرهه ولكن أبين له خطأه فيما بيني وبينه فان قيل ذلك ولا تركته وكان يقول كبتا عن الكذب أبين رجل
به التنويع وأخرجنا به خبر النضيم وكان يشهد كثيرا من شهر المال يذهب حله وحرامه وطرا ويبقى في هذا
ليس التقي بمثل هذه حتى يطيب شرابه وطعامه ويطيب ما يحوى وتكسب كفه ويكون في حسن الحديث
كلامه ونطق النبي لنا به عنده ففعل النبي صلواته وسلامه وقد ذكره الدارقطني فيمن روى عن الإمام
الشافعي رضي الله عنه وقد سبق في ترجمة الشافعي خبره معه وما جرى بينه وبين الإمام أحمد في ذلك مع
أيضا عن عبد الله بن المبارك وسفيان بن عيينة وكان يحيى يجمع فيذهب إلى مكة ويرجع إلى المدينة فلما كان
أخر حجة حجها خرج إلى المدينة فقام بها ثلاثة أيام ثم خرج حتى أتى المنزل مع رفقاءه
فباتوا فرأى في النوم هاتفا يهتف به يا أبا زكريا اترغب عن جاري فلما أصبح قال لرفقائه امضوا فاني رجع
إلى المدينة فمضوا ورجع فقام بها ثلاثة أيام ثم مات فحمل على أعواد النبي صلى الله عليه وسلم وكانت
وفاته لسبع ليال من ذي القعدة سنة هكذا قاله الخطيب في تاريخ بغداد وهو غلط قطع لما تقدم ذكره
وهو أنه خرج إلى مكة للحج ثم رجع إلى المدينة ومات بها ومن يكون قد حج كيف يتصور أن يموت بدلي القعدة
مرتلك السنة فلو ذكر أنه توفي في ذي الحجة لا يمكن أن يحتمل أن يكون هذا غلط من الناسخ قال ابن خلكان
لكن وجدته في نسخين على هذه الصفة فيبعد أن يكون الناسخ والله أعلم ثم ذكر بعد ذلك أن الصحيح أنه

مات قبل ان يحج وعلى هذا يستقيم ما قاله من تأريخ الوفاة ثم نظرت في كتاب لا رشاد في معرفة علماء
 الحديث تأليف ابي يعلى الخليل بن عبد الله بن احمد بن ابراهيم بن الخليل الحافظ ان يحيى معين
 المذكور في لسبع ليال يقين من ذي الحجة من السنة المذكورة وعلى هذا يكون قد حج وذكر الخطيب
 ايضا ان مولده كان آخر سنة ثمان مائة قال بعد ذكره فانه انه بلغ سبعا وسبعين سنة الا عشرة
 وهذا ايضا لا يصح من جهة الحساب فتأمله ورايت في بعض المتواريخ انه عاش خمسا وسبعين سنة
 والله اعلم وصلى عليه قال المدينة ثم صلى عليه من اراودقن بالقيس وكان بين يديه جنازة رجل يتاد
 هذا الذي كان ينفي الكذب عن حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ورثاه بعض المحدثين فقال
 ذهب العلم بعيب كل محدث وبكل مختلف من الاسناد وبكل وهم في الحديث ومشكل يعنى به
 كل بلاد رضى الله عنه ومعين ههنا الميم وكلمة الميم المعلقة وسكون التثنية وبسط الميم بكسر الهمزة والله
 اعلم وجه ششم الكلب ابو محمد سويد بن حميد البروي الحديث في الانباري كما ان شيخنا سلم صاحب صحيح شيخنا شيخ
 ابن ابي عمير في حديث شيخنا راروايت نموده چنانچه ابن كثير شامي و تاريخ خوارزمي ذكر حديث انا ابو الحكمه في صحيح
 گفته قلت رواية سويد بن سعيد عن شيخنا عن سبط بن صالح عن علي بن مرقا ان ابا عبد الله العلم وعنى بابا
 فمن اراد العلم فليأت باب المدينة وروى في ميزان الاعتدال في حديث راروايت سويد بن حميد بن سويد
 خود از سويد روايت ان كرده كه استند كه فيما بعد ان شاء الله تعالى وجلالت مرتبت وعلو منزلت سويد بن حميد بن
 كتاب الانساب سمعنا في تهذيب الكمال مزي و تذهيب التهذيب في ذكره الحفظ وعبر في تهذيب التهذيب ابن حجر عسقلاني
 وطبقات الحافظ سيوطي وغيره ان مخفى و محتجب في هذا حافظهم الجليل سويد بن سعيد في شيخنا مسلم صاحب
 الصحيح الحميد وقد روى هذا الحديث الشريف المجيد القاطع من اعناق ارباب البغي كل ورید فلا يعد
 عنه ولا يحيد بعد رواية هذا الخبر المجيد الا من حاج الحديث في المعنى المديد وضرب الغيرة في الضلال
 البعيد ووجه هفتم الكلب احمد بن محمد بن حنبل الشيباني كيكى از ائمه اربعة المحدثات شيخنا شريف لا بطرق معتبره
 روايت نموده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمة كه محاذر ابره و مناقب ابره جنابش از واقف بالوفيات صلاح الدين
 و بلغة محمد بن فيروز ابادي و لسان الميزان ابن حجر عسقلاني و بغية الوعاة جلال الدين سيوطي طبقات المفسرين شمس الدين و
 و محله باقى شيخنا و كتاب مناقب ابي طالب سروده و قال للنبى عليه السلام لا اجمع انما مدينة العلم وعلى بابها فخر
 العلم فليأت الباب رواه احمد بن محمد من ثمانية طرق و علامه سبط ابن الخوري و تذكره خواص الامم گفته احمد الفضايل

عمر شاکر ابراہیم بن عبد اللہ ثنا محمد بن عبد اللہ الرومی ثنا شریک عن سلمۃ بن کھیل عن ابن الجراح عن علی
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم علی بابہا ونور الدین سمعہودی در جوابہ العتقین
وکر اخیر حدیث شریف گفتمہ رواہ الامام احمد فی الفضائل عن علی رضی اللہ عنہ وازافادہ علامہ سنن او فی فیض القدر
محمود قاضی صراط سوی نیز روایت کردن احمد اخیر حدیث شریف واضح و ظاہر شود کہ اسباب و فوائد انشاء اللہ تعالی و
کمال ظہورست کہ روایت نمودن احمد بن حنبل حدیثی را حسب تصریحات اکابر محققین واجبہ سفیدین سننہ دلیل تھا ثبوت و تحقق
اعتماد و اعتبار نہایت خوبہ ہم در کتاب مناقب ابی ایوب المؤمنین علیہ السلام گفتمہ ویدلک علی ذلک یعنی کثرت فضائل
علی علیہ السلام ایضا ما یفری عن الامام الحافظ احمد بن حنبل وھو کما عرفت اصحاب الحدیث فی علم الحدیث
قریب اقارنہ و امام زمانہ و المقتد بہ فی ہذا الفن فی اللانہ و الفارس الذی یکتب فرسان الحفظ فی میدانہ و روا
فینہ رضی اللہ عنہ مقبول و علی کما ہل للتصدیق محمولہ لعلما علمات الامام احمد بن حنبل و مرجعہ علی مائتہ
و سنخ علی منوالہ و خطبہ جملہ و انضوکی الی حلقہ مالوا الی تفضیل الشیخین رضوان اللہ علیہما کما عرفت
روایتہ فینہ کعمق الصباح لا یمن سترہ بالراح و محمد بن یوسف بن محمد الکجی در کفایہ الطالب گفتمہ ویدل علی ذلک
یعنی کثرت فضائل علی علیہ السلام ما روینا عن امام اہل الحدیث احمد بن حنبل وھو اعظم اصحاب الحدیث فی علم الحدیث
قریب اقارنہ و امام زمانہ و المقتد بہ فی ہذا الفن فی ابانہ و الفارس الذی یکتب فرسان الحفظ فی میدانہ
روایتہ مقبول و علی کما ہل للتصدیق محمولہ و لا یتھم فی دینہ و لا یشک انہ یقول بتفضیل الشیخین ابی بکر و عمر
اللہ عنہما و ارضاھما و اطلنا بطل رضاھما کما عرفت روایتہ فینہ کعمق الصباح و لا یمن سترہ بالراح الخ و سبط ابن
در تذکرہ خواص الاممہ در ذکر حدیث مواخاہ گفتمہ و نحن نقول الحدیث الذی رواہ احمد فی الفضائل الیس فیہ مبیتر
ولا حکمہ و احمد مقلد فی الباب متی روی حدیثا واجب المصیر الی روایتہ لانیہ امام زمانہ و عالم او آتہ و المبرز
فی علم النقل علی اقارنہ و الفارس الذی لا یجاری فی میدانہ و ھذا ھو الجواب عن جمیع ما یرد فی الباب فی
الحادیث الکتاب ازین افادہ الخطبہ ازرم و محمد بن یوسف کجی در غایت منوع و ظہورست کہ احمد بن حنبل مقتدای فن
عید و رقت خود بودہ و روایات او در باب ابی ایوب المؤمنین علیہ السلام مقبولست و بر کابل تصدیق محمول چہ او مثال اوقینا
بتفضیل شیخین قائل و بسوی بن بن ہب مشرب مائل و مل مستند یعنی از ہمت نفس غلو بر کنار و برات ساحت شان ازین عار کا شمع
فی رابع النہار اشکار پس روایات او مثل محمود صباح درضا الافصاح است کہ ستران ممکن نیست برا ح و ازافادہ سبط ابن الجوزی پیا
کہ احمد درین باب مقلد و متبع است کہ ہر گاہ حدیثی روایت کند رجوع بان لازم و واجبست چہ او امام زمان و عالم او ان سابق

در علم نقل بر اقران و شهنشوریکه ناز در میدان بوده و بهینست جواب هر چیزی که وارد میشود درین باب و دیگر احادیث کتابی
بجواب تشکیکات مجادلین و از زیادت محاصمین بحضرت روایت نمودن احمد بن حنبل قطع می کند در حداد و طیت او شبهاست که یکایک جابحدین و
مغالطات خفیه عاثرین بآب نیت و برود و انکار آنها احدی احوال بآب نیت و مکارم جلیله و محاسن سلیله و محامد عظیمه و مدائح
فخیمه همین جنبل نزد آنمقوم بالاتر از است که احاطه آن توان کرد ندیدی از ان در بعض مجلدات سابقه شنیده و مشغری از ان در بعض
مجلدات آتیته انشاء الله خواهد بود انت و مرتبه بعدی رسیده که انحضرت در قیام فی الاسلام بود بر خلیفه اول تفصیل میداد
فقیام و مقام انبیا علیهم السلام برای اثبات میکنند عبد الحق و بلوی در رجال مشکوٰه در ترجمه احمد گفته قال المصنفی علی ابن
الکتاب البصر بعد المحدث المیمون ما قام احمد الاسلام قام احمد فحجت مرهنا و ابوبکر قد قام فی الردة قلت بای
شیء قال ان البکر وجد انصارا و ان احمد لم یجد ناصرا و یحیی الیدین نووی در تہذیب اللغات و اللغات ترجمه احمد گفته
قدیل البشر الحافی حین ضرب احمد جنبل الخنة لوقت و تکلمت کما تکلم فقال لا اقوی علیه ان احمد قام مقام الانبیاء
انتهی فی هذا جرحهم المجلع عند الاحبار و بجرهم المتقاصر عند الصابرة الذی لا یلایم مبارک و لا یجاری بحار
ولا یسوق له غبار و لا یحق له آثار و لا یدرک له مطار و لا یرام له مضمار الذی انضی و صار له الیه
المخرج و علی المدار فی علم الاحادیث و الآثار و فی الروایات و الاخبار قد روی هذا الحدیث الموثق
الافوار الملتصع الاستعاره الشہید من قدیم الاخصار المشہور بین علماء المصارف فلا یخفى عنه
الامن فی اغرق فی السبیل نجار و لا یمتری فیہ الا من مال عن وضح الطريق فجاره و لا یقدح فیہ
الامر هلك فی بیداء الغنی و باره و لا یطعن فیہ الا من مری عن اللدن الملبین و عاره و کرب متن الشانعة
و طعنی صهوة العیوب و العار و وجه بین العار و النار و باقتنی خسر المال و سوء الدار و وجه شتم تکر عباد بن
یعقوب الرقاجنی الاسدی که امشای نجاری صاحب صحیح و نیز از مشایخ ترمذی و ابن ماجه است این
حدیث شریف را روایت نموده چنانچه در ما بعد انشاء الله تعالی از عبارات تاریخ خطیب بغدادی
و کفایة الطالب کتبى خواهی دانست و نهایت تعدیل و توثیق عباد حسب تحقیق اکابر فساد بجهت الله
تعالی در مجلد حدیث غیر تفصیل دانستی و لاریب ان روایة عباد شیخ البخاری مع الباری عندهم
فی الانتقاد لهذا الحدیث الشائع فی الاغوار و الامحاج و المضی للتذلل و الوهاک و
ناف لطن ارباب العصبیة و العناد و واثق لقمع اصحاب الخصومة و التداد و
وهادلد وى الانصاف الى سلوك لقم الحق و الرشاد و دایم لاهل الايمان و الاتقان و الصلاح و السداد

و وجه پنجم آنکه ابو عیسیٰ محمد بن عیسی بن سورة الترمذی این حدیث شریف را در جامع صحیح ترمذی روایت نموده چنانچه
سبارک بن محمد المعروف بابن الاثیر حرزری در جامع الاصول گفته علی بن رسول الله صلی الله علیه و سلمه قال
انا مدينة العلم و علی بابها اخرجہ الترمذی و محمد بن طلحة شافعی در مطالب السؤل گفته و لم یزل ای
علی علیه السلام بملازمة رسول الله صلی الله علیه و سلمه یزیدہ الله تعالی علما حتی قال رسول
الله صلی الله علیه و سلمه فی انقله الترمذی فی صحیحہ بسند عنه انا مدينة العلم و علی بابها و
نیز در مطالب السؤل در بیان ثواب علم و فضل آنجا گفته و مر ذلک ما رواه الامام الترمذی فی صحیحہ
بسند و قد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المومنین بالامرغ البطین ان رسول الله صلی
الله علیه و سلمه قال انا مدينة العلم و علی بابها و ابن تیمیہ نیز در منہاج السنہ اعتراف کرده باینکه حدیث
انا مدينة العلم و علی بابها ترمذی روایت نموده و سید شهاب الدین احمد نیز در توضیح الدلائل عبارات جامع
که صرح باخراج ترمذی نموده کما شفع فی ایاة بقول الله تعالی و یؤتی الذریر الخلفاء و اخرج الترمذی و المحکم عن علی قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلمه انا مدينة العلم و علی بابها هذا حدیث حسن علی الصواب الخ و علامه علی در
کتاب بنج الحق و کشف الصدق فرموده روی الترمذی فی صحیحہ ان رسول الله صلی الله علیه و سلمه
قال انا مدينة العلم و علی بابها و فضل بن رزحان کتاب الباطل خود بحجاب آن گفته و امام اذکره من
صحیحہ الترمذی فضحیم حسین ابن معین الدین میبذی در فوائج گفته و بحکم انا مدينة العلم و علی بابها
که در جامع ترمذی مسطور است و انا مینان الحکمة و علی لسانہ که در رساله عقلیہ امام غزالی مذکور است بر طالبان طریق
ایقان و شاربان حریق عرفان و حبست که متوجه باشند الخ و محمد بن یوسف شامی در سبل الہدی و ارشاد و ذکر اسمائ
جناب کتاب صلی الله علیه و سلمه گفته مدينة العلم روی الترمذی و غیره و فوها انا مدينة العلم و علی
بابها و للفتاب انه حدیث حسن الخ و روایت نمودن ترمذی این حدیث شریف را از اقاده ابن حجرکی در مواہق
و میرزا محمد روم در نواقض و شیخ بن عبد الله العیدروس بمینی در عقد نبوی و محمود شیشخانی قادری در صراط سوی مشیخ عبد الحق
دہلوی در اسرار جلال مشکوٰۃ و نور الدین شہر المسی در تفسیر المطالب السنیہ و ابراہیم کردی کورانی در نبراس و محمد بن عبد الباقي زرقانی
در شرح مواہب لدنیہ و محمد بن علی الصبان المصری در معانی الراغبین و عجیبی در ذخیرۃ اللال و مولوی عبد العلی المعروف
بجمل العلوم در شرح مشنوی مولوی روم و غیر ایشان نیز واضح و ظاہر است کما استطلع علیہ فیما بعد ان شاء الله تعالی
و اذا دریت ان الترمذی روی هذا الحدیث الشریف و ادرج فی صحیحہ السامق الہنیف بہ فلا یجوز

على تكذيبه وابطاله الا الما لوسا لك عقله ضعيف ووفيه خفيف ودينه طفيف وحياته كسوف
واهو سيرة في العضية الخيب والوجيف وارفق حذاء في العضية المقلو العنيف ودله التزوير في
التلفيق والتلفيف ودينه التخرير والتزييق والتحرير والله العاظم عن تجبته والتلفيف وهو الصا
عن نفسه فانه الخبير اللطيف ووفضائل جليله ومنه جميله ودرأح سنينه ومحمد عليه ترمذي وطول باع وكثرة الطماع في
حفظه واتقان برأه وعلو مرتبة ورفعة شأن كمال تجبر وتمه افوز وانجفات ثابت ومحقق ست ابو سعيد عبد الكريم بن محمد
المرور كتاب الناس بنيت بوغى كفته هذه النسبة الى بوغ وهو قرية من قرى ترمذ على ستة فراسخ منها الا ان
ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوين شدا البق الترمذي لاضر امام عصره بل امد اصحاب التصانيف فانك
من هذه القرية او سكن هذه القرية الى ايام وساذكرة في حروف التاء واذكر شيوخه ومن سبعة حفظه انه حكى
قال كنت في طريق الحجاز فاستقمت في من شيوخه كان معاني الطريق لا يكتبها او لم يكتبها فقلت الجوزين الى
الرجل ونهضت وحدثني المولى من الشيوخ الاقراء علي فقلت للشيخ لي معني الرجل لعلني لا اكون من جزيين من
عوض المرفع لك كفتة فلما قعد بين يدي الشيخ الاقر جعل الشيخ ينظر في صلبه قلبت الورقة لافهم من شيء فاذا
انا غلطت وتركت الجزء المكتوب في الرجل واخذت البياض فاستحييت وشرعت لقرأ الخبرين من الجف
واقرب الورقة بعد الورقة حتى اتيت على الكل وما اتفق اني غلطت في شيء فوكان حفظ الخبرين حالة النسخ
مات بقرية بوغ في سنة خمس وسبعين ومائتين ونيز سمعني وانه اب بنيت ترمذي كفته ابو عيسى محمد
عيسى بن سورة بن شداد الترمذي لاضر يا حد كهيئة الذين يقتدى بهم في العلم الحديث
صنف كتاب الجامع والتاريخ والعلل تصنيفا لم يتفق وكان يضرب به المثل في الحفظ والاضبط تلمذ في
محمد بن اسمعيل البخاري يشاركه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد المفلاني وعلي بن حجر المروزي
وهنا بنو النسر وابي كريب محمد بن العلاء الكوفيين ومحمد بن بشار ومحمد بن موسى الزمن البصريين وعبدة
بر عبد الرحمن الدارمي الترمذي وجماعة كثيرة من اهل العراق والحجاز روى عنه محمد بن
سهل الغزالي وبكر بن محمد الدهقان وابو النصر الرشادي وابو علي بن الحروب الحافظ وحامد بن شاذل النخعي
وابو العباس المصنعي المروزي والهيثم بن كليب الشاشي وتوفي بقرية بوغ في سنة ثمان وسبعين واثنتين
احدى قرى ترمذ ومجاالدين بن الاثير راجع الاصول كفته الترمذي هو ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن
موسى بن الفضل السلم الترمذي ولد وتوفي بقرية ليلية الاثنتين الثالث عشر من رجب سنة

تسع و سبعین و مائتین و هو واحد العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صالحه اخذ الحديث عن جماعة
من ائمة الحديث و لقي الصدوق الاول من الشايخ مثل قتيبة بن سعيد و اسحق بن موسى و محمود بن غيلان
و سعيد بن عبد الرحمن و محمد بن بشار و طبري بن حجر و احمد بن منيع و محمد بن المثنى و سفيان بن
وكيع و محمد بن اسماعيل البخاري و غير هؤلاء عن خلق كثير لا يحصى كثرة و اخذ عنه خلق كثير منهم محمد
احمد بن محبوب المحب المروزي و من طريقه روينا كتابه الجامع وله تصانيف كثيرة في علم الحديث
و هذا كتابه الصحيح احسن الكتب و اكثرها فائدة و احسنها ترتيبا و اقلها تكرارا و فيه ما ليس في غيره من ذكر
المذاهب و حجة الاستدلال و تبين انواع الحديث من الضعيف و الحسن و الغريب و فيه جرح و نقد
و في اخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قد رها على من وقف عليه ما قال الترمذي رحمه الله
صنف هذا الكتاب فخره صل على علماء الحديث و عرضوه على علماء الفقه و عرضوه على علماء الحديث و عرضوه على
في بيته هذا الكتاب مكاتبا في بيته بنى يتكلم و قال الترمذي كان جدي مروزي انتقل من مرو الى الميث
بن هيار و عز الدين بن الاثير و تاريخ كامل و حواشي ثمانية عشر و سبعين و مائتين و ثمانين و فيها توفي ابو عيسى محمد بن عيسى
بن سورة الترمذي السلي بن رمذ في رجب و كان اماما حافظا له تصانيف حسنة منها الجامع الكبير
في الحديث و هو احسن الكتب كان ضريرا فان خلجان دروفيات الاعيان كفت ابو عيسى محمد بن عيسى
بن سورة بن موسى بن الفضل السلي المضرب البوعلى الترمذي الحافظ احد ائمة الذين يقتدى بهم
في علم الحديث صنف كتابا لجامع و العلل تصنيف رجل متقن و به يضرب المثل في الحفاظ و هو
تلميذ ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري و شاركه في بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد و
بن حجر و ابن بشار و غيرهم و توفي لثلاث عشرة ليلة خلت من رجب ليلة الاثنين سنة تسع و سبعين
و ما بين ذكره في كتاب الانساب في نسبة البوعلى رحمه الله تعالى و بوعلى بضم الباء الموحدة و سكنوا
و بعد هاهنا مجعدة و هي قرية من قرى ترمذ في ستة فراسخ منها و قد تقدم الكلام على ترمذ و
الاختلاف في كسر التاء و ضمها و ففتحها في ترجمة ابى جعفر محمد بن احمد الفقيه الشافعي و ابو الفدا
اسماعيل بن علي المايوني در مختصر في اخبار البشر و در وقائع سنة تسع و سبعين و مائتين و ثمانين و فيها توفي ابو عيسى
محمد بن عيسى بن سورة الترمذي السلي بن رمذ في رجب و كان اماما حافظا له تصانيف حسنة
منها الجامع الكبير في الحديث و كان ضريرا و هو من ائمة الحديث المشهورين الذين يقتدى

هم في علم الحديث وهو تلميذ محمد بن اسمعيل البخاري وشاكره في بعض شيوخه مثل قتيبة بن
سعيد وعلي بن حجر وهب بن زكريا الحافظ الكوفي الترمذي الامام الحافظ ابو عيسى محمد بن عيسى بن سنان
السلم الترمذي الضرير مصنف الجامع وكتاب العلل الى ان قال سمع قتيبة بن سعيد وابا مصعب
وابراهيم بن عبد الله الهروي واسمعيل بن موسى السدي وسويد بن نصر وعلي بن حجر ومحمد بن
عبد الملك بن ابي الشوارب وعبد الله بن معوية الجعي وطبقتهم وتفقه في الحديث بالبخاري حدث
عنه مكحول بن الفضل ومحمد بن محمود بن عمرو بن حماد بن شاكر وعبد بن محمد النسيون والهيم
بن كليب الشاشي واحمد بن علي بن جسنويه وابو العباس المحبوبي وخلق وسواهم قال ابن حبان في كتاب
الثقات كان ابو عيسى ممن جمع وصنف وحفظ وذكره في كتابه ابو سعيد الادريسي كان ابو عيسى يضرب
المثل في الحفظ وقال الحاكم سمعت عمر بن علي يقول مات البخاري فلم يخلف بخراسان مثل ابن عيسى
في العلم والحفظ والورع والزهد يعني حتى عمي وبقي ضريرا سنين قال شيخنا ابن قتيب العيد وقرمذ الكسر
هو المستفيض حتى يكون كالتواتر وقال مؤمن الساجي سمعت عبد الله بن محمد الانصاري يقول هو
بضم التاء وعن ابي علي منصور بن عبد الله الخالدي قال قال ابو عيسى صنفت هذا الكتاب فخرضته
على علماء الحجاز والعراق وخراسان ورضوا به ومن كان في بيته هذا الكتاب يعني الجامع فكانها في بيته
بنو تيمم قال ابو نصر عبد الرحيم بن عبد الحق اليوسفي الجامع على اربعة اقسام قسم مقطوع
بصحته وقسم على شرط ابي داود والنسائي كما بينا وقسم لخرجه للصد به وابان عن عجلته وقسم رابع
لما انفق قال ما اخرجت في كتابي هذا الا حديثا قد عمل به بعض الفقهاء وقيل ان بعض الحديثين
امتنع ابا عيسى بان قراءله اربعين حديثا من غرائب حديثه فاعادها من صدره فقال ما رأيت مثلك
ونقل الادريسي باسناد له ان ابا عيسى قال كنت في طريق مكة فكتبت جزئين من حديث شيخ فوجدته
فسأله وانا اظن الجزئين معي فسأله فاجابني فاذا معي خرا بياض فبقي يقرأ على من لفظه فنظران
في يدي بياضا فقال اما تتعجب مني فاعلمته بامري وقلت احفظه كله قال اقرأ فقرأه عليه فلم يصيد
وقال استطهرت قبل ان تحبني فقلت حديثي بغيره فحدثني اربعين حديثا قال هات فاعدها عليه
ما انحطأت في حروف وقد سمع من ابي عيسى ابو عبد الله البخاري وغيره مات في ثالث عشر رجب سنة تسع و
وسبعين ومائتين بترمذ بن زهير بن زهير التهمذبي كفته محمد بن عيسى بن سنان بن موسى البجلي

عليك

فرضوا

للقصد
وقال

عن ابن خزيمة
عن ابي اسحاق
عن الترمذي
عن ابي عيسى

وقيل محمد بن عيسى بن يزيد بن سورة بن السكن السلمي أبو عيسى الترمذي الحافظ الضريحي أحد الأئمة
الأعلام وصاحب الجامع وغيره من التصانيف قيل أنه كان أكمه طوف البلاد وسمع خلقا قد سمعناهم
في أماكنهم قلت منهم قتيبة بن سعيد وعبد الله بن معوية الجعفي وأبو مصعب الزهري ومحمد بن
عبد الملك بن أبي الشوارب وإسماعيل بن موسى الفراءزي ومحمد بن أبي معشر السندي وأبو كريب هنادي
وأبراهيم بن عبد الله الهروي وسويد بن نصر وعلي بن حجر وأخذ علم الرجال والعلل عن أبي عبد الله الحكيم
قال روى عنه محمد بن اسمعيل السمرقندي وأبو حامد أحمد بن عبد الله بن أود المروزي وأحمد بن علي
بن جسنويه المقرئ وأحمد بن يوسف السبيعي وأسد بن حمدويه السبيعي والحسين بن يوسف الضريحي
وحامد بن شاكر وأبو داود البزدي وعبد بن محمد النسفي وعلي بن عمر بن كلثوم السمرقندي والفضل
بن عمار الصرام وأبو العباس محمد بن أحمد بن محبوب المروزي ومحمد بن أحمد ومحمد بن سفيان بن النضر
الأمين وأبو علي محمد بن محمد بن يحيى العراب ومحمد بن محمود بن عمر النسفي وأبو محمد بن مكي بن
نوح وأبو محمد بن المنذر شكر الشيخ بن أبي موسى الكاجري ومكي بن أبي مطر النسفي ونضر بن محمد
بن سبرة الشراكبي والهيثم بن كليب الشاشي وآخرون وقد سمع منه أبو عبد الله البخاري شيخه
قال ابن حبان في المتقات كان ممن جمع وصنف وحفظ وذكر وقال جعفر بن محمد المستغفر في الحافظ
مات أبو عيسى بترمذ ليلة الاثنين لثلاث عشر مضت من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين
ونيز في رجب في رجب سنة تسع وسبعين ومائتين كفته وفيها الإمام أبو عيسى محمد بن عيسى
وأبا مصعب تعلم الفن من البخاري وعنه المحب والهيثم الشاشي وخلق مات في رجب سنة ١٢٩
ونيز في رجب في رجب سنة تسع وسبعين ومائتين كفته وفيها الإمام أبو عيسى محمد بن عيسى
بن سورة السلمي الترمذي الحافظ مصنف الجامع في رجب بترمذ سمع قتيبة وأبا مصعب طبقتهما
وكان من أئمة هذا الشأن وكان ضريحا فليل أنه ولد أكمه ونيز في رجب في رجب سنة تسع وسبعين
كفته وفيها مات الإمام أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمي الترمذي مصنف الجامع في رجب بترمذ ابن
الوردي ورتبة النخبة في رجب سنة تسع وسبعين ومائتين كفته وفيها توفي أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي
الضريحي السلمي بترمذ في رجب حافظ تصانيفه الجامع الكبير في الحديث وهو تلميذ البخاري وشاكره
في بعض شيوخه مثل قتيبة بن سعيد وعلي بن حجر وولي الدين محمد بن عبد الله الخطيب في أسماء رجال كتابه

وقيل

مشكوة كفته محمد بن عيسى الترمذي هو ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذي توفي بها ليلة الاثنين الثالث عشر من رجب
سنة تسع وسبعين ومائتين وهو واحد العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صالحة اخذ الحد
عرجامة من ائمة الحديث ولقى العهد الاول من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد ومحمود بن عيلان ^{محمود}
بن بشار واحمد بن منيع ومحمد بن المشي وسفيان بن وكيع ومحمد بن اسمعيل البخاري وغير هؤلاء واخذ
الحديث عن خلق كثير لا يحصون كثرة واخذ عنه خلق كثير منهم محمد بن احمد المحبب المروزي وله
تصانيف كثيرة في علم الحديث وهذا كتابه الصحيح احسن الكتب احسنها ترتيبا واقلها تكرارا وفيه
ما ليس في غيره من كل المذاهب وجوه الاستدلال وتبيين انواع من الصحيح والحسن والغريب
وفيه جرح وتعديل وفي اخره كتاب العلل وقد جمع فيه فوائد حسنة لا يخفى قدرها على موقف قال
الترمذي صنف هذا الكتاب فعرضته على علماء الحجاز فرضوا به وعرضته على علماء العراق فرضوا
به وعرضته على علماء خراسان فرضوا به ومن كان في بيته هذا الكتاب فكانا في بيته نبي ^{الله} كالم الترمذي
بكسر التاء واللام المعجمة منسوقا الى مدينة مشهورة من وراء جيعون على شاطئه الشرقي وعبد
بن اسعد الباقعي درمارة البخاري در وقائع سنة تسع وسبعين مائتين كفته وفيها الامام الحافظ مصنف الجامع
في السنن ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة السلمي الترمذي احد الائمة المقتدى بهم في علم الحديث
وكان يضرب به المثل وهو تلميذ محمد بن اسمعيل البخاري وشاركه في بعض شيوخه وكان خيرا قبل
ولد ابيه رحمه الله وابن حجر عسقلاني در تقريب التهذيب كفته محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الفضل
السلمي الترمذي صاحب الجامع احد الائمة ثقة حافظ من الثانية عشر مائتين سنة
تسع وسبعين وجلال الدين عيلاني بن ابي بكر سيوطي در طبقات الحفاظ كفته ابو عيسى الترمذي ^{عليه} محمد بن
بن سورة بن الفضل السلمي صاحب الجامع والعلل الضرير الحافظ العلامة طاف البلاد وسمع خلقا
كثيرا من الخراسانيين والعراقيين والحجازيين وغيرهم روى عنه محمد بن المنذر وشكر بن الهيثم بن كليب
وابو العباس المحبب وخلق فذكر ابن حبان في الثقات وقال كان ممن جمع وصنف وذكر وقال ابو سعيد
الاوديسي كان احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع والعلل التواريخ
تصنيف رجل عالم متقن كان يضرب به المثل في الحفظ مات بترمذ في رجب سنة تسع وسبعين
ومائتين وفضل ابن زبرجان النخعي الشيرازي الاصفهاني در شرح كتاب الثمالي كفته محمد بن عيسى بن سورة

بالتزم

بن موسى بن الفضل السلمي الترمذي ابو عيسى صاحب الجامع المشهور للترمذي المنسوب اليه من
الطبقة الثانية عشر مائة سنة تسع وسبعين بعد المائتين اما ضبط اسم جده فبفتح السين المهملة
وسكون الواو وفتح الاء المهملة واخر تاء واما جده فقد ذكر الشيخ في التقريب انه الفضل كما
واما اسم والد جده فقد ذكرنا موافقا لما في التقريب انه موسى وذكر السمعاني في الانساب شادا
وبعد تحقيق نسبت سمي وترى كفته اما ولادته فكما بلغنا كانت في مدينة ترمذ واما اوصافه فكثيرة
شهرة فمنها ما ذكر السمعاني انه احد الائمة الذين يقتدى بهم في علم الحديث صنف كتاب الجامع
والتواريخ والعلل تصنيف رجل عالم متقن وكان يضرب به المثل في الحفظ والضبط انتهى وقد
روى انه كان اكمه خالق على المعنى لكن كما رايته احد من الاكابر صرح بها وقد ذكر الامام البخاري في
الكشاف انه يقال لم يكن في هذه الامة اكمه غير قتادة بن دعامة السدوسي انتهى ولقد ذكرنا
ترجمة قتادة فيما سبق ولو كان الترمذي اكمه لم يكن الترمذي يدعى مثل هذا المحصر مع مكان
شهرة الترمذي وظهور احواله وايضا كثرة التصانيف المتقدمة له ووفور الحفظ والانتقان سبب
لاستعداد كونه اكمه والله اعلم والغرض اننا لم نعلم هذا الحال منه من اخبار شيخنا يعقود عليه في امثال
هذه الامور واما مشايخه فكثير منهم من روى عنه في كتاب الشاغل ويعرف بالرواية عنه ومنهم
من ذكر الائمة فمن المشايخ الذين روى عنهم في هذا الكتاب الامام ابو عبد الله محمد
اسماعيل البخاري رحمه الله وشارك معه في شيوخه مثل قتيبة بن سعيد البغلافي وعلي بن
حجر المروزي وهناد بن المسرك وابي كريب محمد بن العلاء الكوفيين ومحمد بن بشار ومحمد بن
المن البصريين وعبد الله بن عبد الرحمن البصري السمرقندي وجماعة كثيرة من اهل القرا
والحجاز واما الذين رووا عنه من كبار المشايخ والائمة فخلق كثير نذكر المشايخ عنهم فقد
روى عنه محمد بن سهل الغزال ويكر بن محمد الدهقان وابو النصر الرشادي وابو علي بن حجر
المحافظ وحامد بن شاذان النسفي وابو العباس الحنفي المروزي وابو الهيثم بن كليب الشاشي و
غيرهم من الاكابر والعلماء وقد تعرض الامام ابو عيسى رحمه الله في جامعه عند ذكر الحديث
بمرتبة حسنة وخرابة وصحة وذكر كثيرا من معاني الحديث مما يستنبط منه كثير من معاني
الحديث ردقائه وهذا مما يدل على كمال فطنته وحكاه وقوته واستنباط المسائل القرا

التاريخ

من الأصول واختلف في معنى ما روى عنه في آخر احاديث الجامع حيث يقول حديث حسن صحيح فقل
ابن الصلاح معناه حديث روي باسنادين احدهما يقتضي الصحة والاخر يقتضي الحسن اي المراد اللغو
وهو ما يميل اليه النفس وليستحسنه وعلى هذا فيكون معنى ما يقول حديث حسن غريب ان له
اسنادين احدهما يقتضي الحسن والاخر الغرابة واما حسن باللفظ لكتاب الشامل ولطف ترصيفه في ضبط
ترتيبه فلعله لا يخفى على من يطالع الشرح الذي وفقنا الله تعالى لاتمامه فقد ذكرنا في كل باب وجه ربطه بالنسب
وحسن سياقه ولطف اساق ابوابه بل لو تأمل المتأمل لعلم حسن ترتيب الاحاديث الواردة في كل باب والبيان
وحسن التدرج من المبادئ الى المقاصد وقد اشتمل هذا الكتاب مع صغر حجمه على اكثر اقسام السنة النبوية
من العبادات والعبادات واحواله المتعلقة بالخلق والخلق مع احتوائه على الاحاديث المعتبرة للمنقولة
عن اجلة الثقات من كبار مشايخ هذا الفن وسيتضح جميع ما ذكرنا في اوصافه على ارباب القوم الصالحين
من ذمة الناظرين والله تعالى هو الموفق والمعين والمهادي الى حقائق الحق واليقين انه خير المشولين اما
سنة وفاته فذكر الشيخ رحمه الله تعالى في كتاب التقريب ان الامام ابا عيسى رحمه الله توفي سنة
تسع وسبعين ومائتين من الهجرة وقال السمعاني رحمه الله تعالى في كتاب الانساب انه توفي بقية
ربيع احد قري ترمذ سنة نيف وسبعين ومائتين قرن الله تعالى روحه بروحه وضوانه وانزل
بفضله محبوبا جنانه ولا حرمانا من بركات عفوه ورحمته وغفرانه واجابي محمد بن يحيى در شرح شمائل در ذكر
ترمذي گفت كنيته ابو عيسى ست نام محمد كه پسر عيسى كه پسر سوره ست كه ترمذي ست وسوره نفع تسعين ميم است كه
بعد او وساكن ست وبعد او راهمه بعد از ان تا دور لغز ترمذه لغزت كسرة التاء وكسرة الهمزة وضهما وضعها مع
كسرة الهمزة وياور ترمذي از برای نسبت ست وترند شهرت قديم كه از اندنية الرجال گويند بدانكه ترمذي از حفاظ اعلام ست
گذازد حديث را از جامعى از ائمه حديث ملاقات كرد مشايخ كبير مثل قتيبه بن سعيد واسحق بن موسى ومحمد بن المشنى وسفيان
وكيع ومحمد بن اسمعيل صاحب صحيح بخارى وغير الاثنان اخذ حديث از خلق كثير ووير التصانيف كثير ست فاز انجله
جامع نزوت وهو احسن الكتب واكثرها فائدة واحسنها ترتيبا واقلاها تكرارا ودوران كتابا بزييت
كه غير حق نيست از ذكر مذاهب وبوجه استدلال وبيان انواع الحديث از صحيح وحسن وغيران ودر رويت جرح و
تعديل واه ودر آثر آن كتب العلل قد جمع فيه فوائد حسنة لا تخفى قدرها على من وقف عليها ومصنف حمدا
عليه گفت كه كسى در خانه او كتاب من ست گويا كه در خانه او پنجه ست صلى الله عليه واله وصحبه وسلم كه تكلم مى كند و تولد نيست

عشر
الله

سنة تسع ومائتين وثلاثين ليلة الاثنين الثالث عشر من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وكان
الضريز وقيل ولد بمكة وملا على قاري وجميع الوسائل شرح شمس آل بذكر ترمذي كفته هو واحد ائمة عصره و
حفاظ دهره قيل ولد اكمه سمع خلقا كثيرا من العلماء الاعلام وحفاظ مشايخ الاسلام مثل قتيبة
بن سعيد والبخاري والدارمي ونظر اثمهم وجامعه دال على تساع حنطة ووفور علمه كانه كاف للجهل
وشاؤ للمقلد ونقل عن الشيخ عبد الله الانصاري انه قال جامع الترمذي عندي نفع من كتابي البخاري
ومسلم ومن مناقبه ان الامام البخاري روى عنه حديثا واحدا خارج الصحيح واعلى ما وقع له في الجامع
حديث ثلاثي الاسناد وهو قوله صلى الله عليه وسلم ياتي على الناس زمان الصابر على دينه كالقائض على
الجمر وشيخ عبد الحق دهلوي در رجال شكوة كفته الترمذي هو ابو عيسى محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الفضل
السلبي الترمذي الضريز وقيل ولد اكمه ولد في سنة تسع ومائتين وثلاثين ليلة الاثنين الثالث عشر
من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وهو واحد العلماء الحفاظ الاعلام وله في الفقه يد صالحة اخذ
الحديث عن جماعة من ائمة الحديث ولقي الصدا الاقل من المشايخ مثل قتيبة بن سعيد واسحق بن
موسى ومحمد بن خنبلان وسعيد بن عبد الرحمن ومحمد بن بشار وعلي بن حجر ومحمد بن منيع ومحمد بن
وسفيان بن وكيع ومحمد بن اسمعيل البخاري وغير هؤلاء واتخذ عن خلق كثير لا يحصى كثرة واخذ عنه
خلق كثير مثل محمد بن احمد بن محبوب المحب للروزي والهيثم بن كليب يقال ان في اسانيد ايض حديث
واحد ثلاثي وهو هذا الحديث ياتي على الناس زمان الصابر فيهم على دينه كالقائض على الجمر ليس المسلم ولا
الابن في حديث ثلاثي وله تصانيف كثيرة في علم الحديث ومنه شمس آل النبي صلى الله عليه وسلم فيه
ميامن وبركات كثيرة وقرئتم لكها في اللغات مجرب وكتابه للجامع احسن الكتب اجمعها واكثرها فائدة و
احسنها ترتيبا وافقها تكرارا وفيه ما ليس في غيره من كتب الحديث من ذكر المذاهب وجوه الاستدلال وتبيين
انواع الحديث من الصحيح والحسن والغريب وفيه جرح وتعديل وفي اخره كتاب العلل قد جمع فيه فوائد
حسنة لا يخفى قد رعا على من وقف عليها وقال الترمذي صنعت هذا الكتاب فغرضته على علماء الحجاز
وعلماء العراق وعلماء خراسان فوضا به وقال العلماء في شان كتابه هو كاف للجهل ومغرم للمقلد وقد
مكة سنة تسع ومائتين وثلاثين في سنة تسع وسبعين ومائتين ونيز شيخ عبد الحق دهلوي شرح شكوة كفته
محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن صفاك سلمى ترمذي يكي از علماء اعلام وحفاظ حديث سيد امام عليه الصلوة والسلام

احمد

و از ثقات مجمع علیه بوده مراد حدیث و فقره صالحه است و کتاب جامع وی دلالت دارد بر عظیم قدر و شایع حفظ و کثرت
اطلاع و غایت تجرود درین فن مثل آن کتاب درین باب موصوف شده و در ذکر علل حدیث و تصحیح و تحسین و تضعیف آن بیان
مذاہب علماء از سلف و خلف و شرح اختلاف مجتهدان در شان کتاب جامع او گفته اند هوکان للجهنم و مغن
المقلد روایت کرده حدیث را از صدر اول از شایخ منقول قتیبه بن سعید محمود بن غنیم محمد بن بشار و احمد بن یحیی و محمد بن یحیی
بن کعب و محمد بن اسمعیل و غیر ایشان در روایت حدیث دارند از وی خلایق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی و یحیی بن کلب
و گفته اند که در اسناد وی ثلاثی است و بحیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث است که یاکفی علی الناس زمان
المصابر منهم علی ینه کالقبض علی الجب و مسلم و ابوداؤد و ثلاثی ندارند و چون تضعیف کرد جامع خود و عرض کرد آنرا بر علماء
حجاز و عراق و خراسان پسندیدند آنرا مرضی افتاد ایشان را و شایع الیه بنوی تضعیف است و آن از حسن کتبی است که درین
باب تضعیف یافته و میاس و برکات بسیار و بشمار دارد و در خاندان آبی برای مصاحف مجرب اکابر و ولادت ترمذی در سال
دویست و نود و وفات او در سال دویست و هشتاد و نه بود و الله اعلم و علامه ابو مهدی عیسی بن محمد الشافعی در کتاب البیضاء
گفته کتاب الجامع الکبیر ابی عیسی الترمذی الی قال بعد ذکر مسنده الیه هادیه یم و فادیه یم و فادیه یم و فادیه یم
تقریر هذا الامام الفاضل المناقب رضي الله تعالى عنه هو الامام الحجة الضابط للثبوت ابو عیسی محمد بن عیسی
بن سیرین موی بن الفضل السلمي البصري بضم السين و بعد الوادعین مجمله نسبة الی الوع
قریه من قری ترمذ علی ستة فاصف منها الترمذی نسبة الی قوم مدینه علی طرف اخر بلخ الترمذی قاله
یحیی بن قال السمعانی و الناس مختلفون فی ضبط هذه النسبة فبعضهم یفتح التاء و الیم و بعضهم یضمها
و بعضهم یکسرهم و التبدل علی لسان اهل تلك المدینة فتح التاء و کسر الیم و الذي کنا نعرفه قديماً لاسرها
احد الحفاظ المشهورین و اعلام المذکورین اخذ عن البخاری و به تخرج و عن مسلم و ابی داؤد و عن شیوخهم
بالبصر و الکوفه و واسط و التری و خراسان و الحجاز و له تصانیف کثیرة فی علم الحدیث قال ابوالسعادات
ابن الاثیر و کتابه هذا حسن الکتب و اکثرها فائدة و احسنها ترتیباً و اقلها تکراراً و فيه مالیس فی غیره منی کر
للمذاهب و وجوه الاستدلال و تبیین انواع الحدیث من المصحح و الحسن و الغریب و قال الذهبی و الترمذی
قال ابن حبان فی کتاب الثقات کان ابو عیسی من جمع و صنف و حفظ و ذکره قال ابو سعید زباید الادریسی کان
ابو عیسی یضرب به المثل فی الحفظ و نقل الحاکم ان البخاری مات و لم یخلف مثل ابی عیسی فی العلم و الحفظ
و الوع و ان هذا یحیی بن عیسی بن یحیی بن اسنید و نقل الادریسی ان اباعیسی قال کنت فی طریق مکة فکتبت

شیخ

قال ثم

المصنف من تالیفات
من تالیفات طهرانی
خلاصه الکتاب

جریب من حدیث شیخی فوجدته فسالته وانا اظن انجز ثلثین معنی فسالته فاجابنی فاذا معی جزآن بیاض
فبعتی یقر اعلی مر لفظه فنظر فرای فی یدی ورقا بیاضا فقال اما تستحیی معی فاعلمته بامری قلت
احفظه کله قال اقر اقراته علیه فلم یصدق فی وقال استظرت قبل ان تحیی فقلت حدثنی بغيره فحدثنی
باربعین حدیثا وقال هات فاعدها علیه ما انحطت فی حرف وقیل کان بعض الحدیثین امتحانا علیه
بان قرأه الاربعین حدیثا من غرائب حدیثه فاعادها من صدره فقال ما رايت مثلك انتهی قال
الترمذی صنف هذا الكتاب عرضته على علماء الحجاز فرفضوا وعرضته على علماء العراق فرفضوا به وعرضته على علماء خراسان
ومن كان في بيته هذا الكتاب فكانا في بيته بنى يتكلم انتهى وما اخرجت فيه حديثا الا وقد عمل ببعض
الفقهاء وبعض الاذليين فيه فقصي ذلك كتاب الترمذي رياض علمه حكمت انارة زهر النجوم به الاثار
واضحة ابنت بالفاظ اقيمت كالسوم فاعلاها الصحاح قد انارت بنجوا للخصوص والعموم ومن
حسب ليها او غريب وقد بان الصحيح من السليح ففعله ابو عيسى مبينا معالمه لارباب العلم
وطرأه بانار مصاح فتحذرها الى النظر السليم من العلماء والفقهاء قدماء واهل الفضل والنهج القوي
فجاء كتابه علقا نفيسا تفنن فيه ارباب العلوم ويقتبسون منه نفيس علم يفيد نفوسهم اسنى الرقى
كتبناه وديناه لنزوى من التبيين في دار النعيم وغاص الفكر في بحر المعاني فادرك كل معنى مستقيما
جزى الرحمن خيرا بعد خير ابا عيسى على الغفل الكريم وتوفى بدم ليلة الاثنين لثلاث عشق ليلة
بقيت من رجب سنة تسع وسبعين ومائتين وخود شاه صاحب درستان المحققين فرموده جامع كبير ترك
يعني ابي عيسى محمد بن عيسى بن سوره بن موسى بن الفضل كاسمي ضرير يوغى بعظم باو موده وسكون في اوبعد از ان عزيز مجده
نسبت يوغى كه در هي ست از ديبات ترمذ بسافكشش فرنگ ازان وترد نام شهرى قديم بر كنار آب مويه كه آنرا
جيون و نهر بلخ نيز گویند و در لفظ ما واء النحر مراد بهمين شهر باشد و در لفظ ترمذ اختلاف بيارت بعضى تاويم را مقترح
سازند و بعضى بهر دو را مضموم و مستد اول بر زبان مردم و ديگر خلافت كسره در دست و جماعه بفتح تاو كسره هم تكلم كنند
و ترمذى شاگرد رشيد بخاى ست روش او را اموتخته و از سلم و از ابى داود و شيوخ ايشان نيز روايت دارد و در بصره
و كوفه و واسط و رى و خراسان و حجاز سالها در طلب علم حدیث بسر برده و تصانيف بسيار و دين فن شريف ازوى
يادگار است و اين جامع بهترين آن كتب است بلكه بعضى وجوه و حثيات از جميع كتب حديث خوبتر واقع شده اول الخليل
ترتيب و عدم تكرار و دوم ذكر مذاهب فقهائ و وجوه استدلال هر يك از اهل مذاهب سوم بيان انواع حديث از صحيح و حسن

و ضعیف و غریب معلل جعل چهارم بیان اسمای رواة و القاب کینتهای آنها و دیگر فوائد متعلقه بعلم رجال ترمذی را در حفظ مثل زند و او را خلیفه بخاری گفته اند و تودیع و زهد و خوف بحدی داشت که فوق آن متصور نیست بحدی که سالها گریه و زاری کرد و نابینا شد و از حکایات صحیح او در حفظ آنست که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و ازین شیخ دو خبر و حدیث نوشته گرفته و فرصت عرض قرأت نیافته در میوقت از شیخ استماعی سماع نمود شیخ قبول کرد و گفت که اجزای مرقومه بیار و در دست دار تا من بخوانم و آنرا مقابل کن اتفاقا آن دو جزگم کرده بود ترمذی بسبب کمال شوق سماع آن احادیث دو خبر و دیگر سفید آورده بحضور شیخ بدستور تلاوته نشست شیخ آغاز قرأت نمود ناگاه شیخ نظر کرده دید که در دست او اجزاء سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود که گویا با من استغفرا میکنی ترمذی گفت یا شیخ من اجزاء مکتوبه را گم کردم لیکن احادیث را محفوظ دارم بهتر از نوشته شیخ گفت که بخوان ترمذی همه آن احادیث را با بخواند تعجب شیخ نماند و از راه استبعاد گفت که مرا باور نمی آید که بحدی شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد داشته باشی ترمذی گفت امتحان بیا فرمود شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد دیگری نبود خوانده رفت ترمذی آن احادیث را مع سانیذ مافی الفوائد عاده نموده و در بیج با خطا نیفتاد و این قسم امتحانات در باب حفظ او را بارها واقع شده ترمذی گفته است که من هرگاه در تصنیف این جامع فارغ شدم اول آنرا بعلماء و مجاز شریف نمودم ایشان همه پسند فرمودند بعد از آن پیش علماء عریق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آنرا مرح کردند بعد از آن بر علماء خراسان عرض کردم ایشان نیز رضامند شدند بعد از آن آنرا ترویج و تشهیر نمودم و نیز گفته در خانه هر که این کتاب باشد پس گوید یا در خانه او پیغمبر است که شکم می خیزد بعضی از علماء اندلس ریدح این کتاب نظمی دارند که مرقوم میشود کتاب الترمذی ریاض علم و حکمت اوها و زهر النجوم به به الاثار و اوضحة ابین و بالفاظ اقیمت کالرسوم و واعلاها الصحاح و قد انارت به نجوم النصوص و للعموم و من حسن بلیها او غریب و قد بان الصحیح من التقدیم و فعلله ابو عیسیٰ مهینا معاً لا رب العلوم و طرزها باثار صحاح و تحذیرها اولوا النظر السلیم من العلماء و الفقهاء قد ما و اهل الفضل و النجیح القویم و فجاء کتابه علقان فیما یقفن فیها اباب العلوم و یقتبسون منه نفیس علم یفید نفیس هم اسنى الرسوم و کتبنا روینا که لزوی و من التسمیة فی دار التعمید و غاص الفکر فی بحر المعانی و قادر کل معنی مستقیم و جزی الرحمن خیر ابعده خیر و اباعیسی علی الفعل الکریم و وفات او در ترند شب و شبیه هفتم رجب سال دوصد و هشتاد و نه بوده است و مولوی صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته ابو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سوره بن موسی بن خضاک التلمیذ الفریز البوعی الترمذی

المشهور یکی از آن است که در علم حدیث مقتدی بوده اند کتاب الجامع والعلل تألیف اوست و در اتفاق بوی مثل تند
شاگرد محمد بن اسمعیل بخاری و مشارک بعض شیوخ اوست مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن شبار و غیره و از خلیفه بخاری
گویند قوی و زبرد و خوف بحدی است که فوق آن متصور نیست بخوف آبی ساهلگریه و زاری کرد و نابینا شد در پستان محمد بن
گفته از حکایات صحیح و در خطا است که در راه مکه با شیخی از شیوخ ملاقات کرد و سابق از آن شیخ دو جزو حدیث نوشتند
و فرصت عرض قرأت نیافته در وقت از شیخ استماع نمود شیخ قبول کرد و گفت اجزاء مرقومه بیار و در دست و تا من
بخوانم تا از مقابل کن اتفاقا آن دو جزو گم کرده بود بسبب کمال شوق بدستور تلامذه بنشست و شیخ آغاز قرأت نمود ناگاه شیخ
تنگر کرد و دید که در دست او جزای سفید اند بسیار غضبناک شده فرمود با من استخراسی کنی گفت من اجزای مکتوبه گم کرده ام
لیکن اهل بیت و اهل خط و ارم بهتر از نوشته گفت بخوان همه را از یاد بخواند تعجب شیخ زائد شد و گفت مرا باور نمی آید که بجز و
شنیدن یکبار یاد گرفته باشی از سابق یاد واری ترمذی گفت امتحان باید کرد شیخ چهل حدیث دیگر از غرائب خود که نزد
دیگری نبود خواند وی آن همه را با سببش فی الفور اعاده کرده و هیچ جا خطا نیفتاد این قسم امتحان او در باره حفظ یاد
واقع شده بعد صاحبستان بطور فائده ذکر است کینت بابی عیسی از مصنف ابن ابی شیبه و سنن ابو داود و غیره ذکر کرد
که ضرورت نقلش در اینجا نیست و فوات ترمذی روز دوشنبه شب سیزدهم ربیع الثانی در ترمذ اتفاق
انگاده و معانی گفته و فواتش در قمری و در سنه خمس سبعین مائتین بوده ابن خلکان گفته بوعیسی بن موهده و سکون
قریب است از قری ترمذ بر شش فرسخ از آن انتی در بستان زیاده کرده که ترمذ شهری قدیم است بر کنار آب ثویه که آنرا حجون
و خضر بلخ نیز گویند و در لفظ ماوراء النهر مراد همین نهر سیاه است و ترمذی شاگرد بخاری است روش او را آموخته و در بصره و کوفه
مدی و غرسان و حجاز ساهل اطلب علم بدین سبب باره درین فن شریف از وی یادگار است انتی علی قادی گفته
وی از محمود بن غیلان و محمد بن بشار و احمد بن سید و محمد بن المثنی و سفیان بن وکیع و غیر هم گرفته و از وی خلقی کثیر اخذ نموده
و در اشعه اللغات نوشته ترمذی یکی از علماء اعلام و حفاظ حدیث سید آنانم و از لغات مجمع علیه بود مراد حدیث
و فقه و صالحه است ولادت او در سال دو بیت و نه بود انتی گویم کلام بر نسبت ترمذی و اختلاف در آن در ترجمه ابو جعفر
محمد بن احمد فقیه شافعی گذشت فلیحرج الیه و نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر در تاج مکمل گفته ابو عیسی محمد بن عیسی بن
سوده بن موسی بن الفضل السمرقندی البصری عنی الترمذی الحافظ المشهور الحاکم الذی یقتدی به
و هم فی علم الحدیث صنف کتاب الجامع والعلل تصنیف رجل متقن و به کان یضرب المثل و هو تلمیذ
ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری و شاکله فی بعض شیوخ مثل قتیبه بن سعید و علی بن حجر و ابن شبار

و غیر هم و توفی ثلاث عشرة ليلة خلت من رجب ليلة الاثنين سنة بترمذی و قال السمعانی توفی
بقریة بوع و نسبه و ذکره فی کتاب الانساب فی نسبة البوعی و بوع قریة من قرى ترمذ علی ستة فراسخ منها
و قد تقدّم لکامل الترمذی و الاختلاف فی کسر التاء و ضمها و فصحها فی ترجمة ابی جعفر محمد بن احمد الفقیه الشافعی
رحمه الله تعالی و وجههم ائمة البوعی الحسن بن محمد بن عبد الرحمن بن فہم البغدادی این حدیث شریف را بدو طریق
روایت نمود چنانچه ابو عبد الله الحاکم در مستدرک علی الصحیحین بعد ذکر مقاله بحی بن معین در اثبات این حدیث شریف گفته
حدیثنا بصحة ما ذکره الامام ابو زکریا بحی بن معین ابو الحسن محمد بن احمد بن تمیم القنطری ثنا الحیدر
بن فہم ثنا محمد بن یحیی بن الضریس ثنا محمد بن جعفر الفیدی ثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن
ابن عباس رضی الله عنہما قال قال رسول الله صلی الله علیہ وسلم لا یمنزل العلم و علی بابہا من اراد اللہ منہ
فلیک الباب قال الحسن بن فہم حدیثنا ابو الفضل الصدوق عن ابو معویة قال الحاکم لیس العلم المستفید
بہذا العلم ان الحسن بن فہم بن عبد الرحمن ثقة مأمون حافظ و در اثبات وثوق و اعتماد و اعتبار و جلالت
فخار حسین بن فہم بن عمارت حاکم کہ در اخر ان تصریح نموده کہ او ثقة مأمون حافظ است کافی و بسند است و در بی در
عمر بن زبیر بن عذرو قال سنة تسع و ثمانین و مائتین گفته و فیہما الحسن بن محمد بن فہم بن علی البغدادی الحافظ
احد ائمة الحدیث اخذ عن یحیی بن معین و روی الطریق عن ابن سعد انتهى فهذا الحسن بن
فہم حافظہم البارع الشہم قد روی هذا الحدیث الموثق من الشکا و اقلہ السہم المزیج علی الفضل
کل شبهة و وہم فلا یجہلہ الا العاجز الوکل الجہم ولا یحید عنہ الا من مرق عن الحق الواضح
کالسہم ولا یرتاب فیہ من اذ لحظ من العقل و الفہم ولا یخجل عنہ الا من خذل عنہ الکواذب بالغلو و
الدهم و وجه یاز و ہم ائمة ابوبکر احمد بن عمرو بن عبد الخالق البصری المعروف بالبراز این حدیث شریف را وایت نمود
چنانچه ابرہیم بن حسن کردی در بزرگ گفته و اما انہ باب مدینة علمہ ففی قوله صلی الله علیہ وسلم انا
مدینة العلم و علی بابہا رواہ البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الترمذی و الحاکم
عن علی و روایت کردن بزار این حدیث شریف را از تفسیر ابن حجر مکی در صواعق و شیخ ابن عبد الله العیدروس ر عقدت
و مر از محمد خبانی در نزہ اللابرار و مفتاح النجا مولوی محمد حسین در وسیلة النجا و ثناء اللہ پانی بی در سیف سلوانی واضح و
ظاہر است کہما شہر فیما بعد انشاء الله تعالی و مخفی نہاید کہ ابوبکر بزار از محمد بن علی فخار و ساطین کبار و شایخ
مشہور فی الاسرار و جہانہ معروفین فی الاقطار و ذہنیہ است و جلالت شان و سموکان و رفعت منزلت او در غایت

و تامل جوانی
در اسکان اربعین

و منوح و شتهارست ابو نعیم در تاریخ اصحابان که نسخه عتیقه آن در کتب حرم مدینه منوره بنظر قاصر رسیده گفته احمد بن
عمر بن عبد الخالق البصری ابوبکر البزار الحافظ قدم اصحابان مدینه و شمس الدین ذهبی در ردول الاسلام در قانع
سنة اثنتین و تسعین و ثمانین گفته و فیها کلمات حافظ و قته ابوبکر احمد بن عمر البصری البزار صاحب المسند
الکبیر بالرملة و جمال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر کمال الدین سیوطی در طبقات الحفاظ گفته البزار الحافظ العلامة
الشهید ابوبکر احمد بن محمد بن عبد الخالق البصری صاحب المسند الکبیر المجلد رجل بانحو عمره الی اصحابان الشافعی
و نشر علمه مات بالرملة سنة ۹۹۰ و محمد بن محمد امیر ازهری در رساله السانید خود گفته سنن البزار الحافظ ابوبکر احمد بن
عمر بن عبد الخالق البزار العتقی بفتح العین و التاء الخففة البصری المتوفی سنة ۹۹۰ بالرملة قال ابن ابی خنیفة
هو رکن من ارکان الاسلام و کان یثبته ابن جنبل فی زهد و ورعه له المسند الکبیر رجل فی اخر عمره الی
الشام و اصحابان و نشر علمه مات بالرملة من الشام الخ و خود مخاطب صدر همین باب امامت ابوبکر بزار را
بلقبه شیخ عمره محدثین اهل سنت که لقبی است بس عظیم نواخته و بر روایت او در فنی خلافت از مروانیه و عباسیه دست بسته
چنانچه گفته شده اشتباهان فرقه آنست که معاویه و من بعده من الروانیه و العباسیه خود را خلیفه میگفتند و از مردم دیگر
هم میگویند بنا بر شایسته صوری که با خلافت پیغمبر داشتند از رسم جیاد و فتح بلدان و تجزیه عساکر و جیش و تقسیم
غنائم و صفات و حفظ و اسلام و شرفاء و علماء اهل سنت نیز این لقب را بنا بر همین شایسته صوری و بجای آنکه القاب و اسماء
بر فرقه موافق اصطلاح آنهامی باشند دیگر از آنچه ضرورت است که درین امور پر خاش نمایند اطلاق میکردند چنانچه حال آنکه
در کتاب ابوعلی رفتند از ملاحظه و اخوان ابوبکر کتاب شرائع را گزاشیده میاید نزد این فرقه مجتهدان میاید و علی بن القیاس و دیگران
لفظ خلیفه ابتداء پیدا کرده بودند این گروه نمیدانستند که چون خلیفه مراد امام است اهل سنت اینجاست را خلیفه و امام حق نمیدانستند
اینهمه خلط فیهبای خودست و الا محققین اهل سنت از اطلاق لفظ خلیفه هم تخاش میکردند چنانچه در حدیث صحیح
الاحمد بعدی ثلثون سنة ترمذی از سعید بن جهمان که راوی این حدیث است نقل کرده که چون او گفتند که مروانیه
نیز خود را خلیفه میگویند گفت کذب بنوا الزرقاء انما هم ملوک من شئ الملوک و ابوبکر بزار که عمره محدثین اهل سنت
است بسند حسن از ابوعبیده بن الجراح روایت کرده قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اول حینکم
بدء نبوة و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة ثم یكون ملک و جبریة الی اخر الحدیث و نیز مخاطب در باب
و هم همین کتاب تحفه در جواب طعن هشتم از طاعن صحابه احتجاج بر روایت بزار و زوده چنانچه گفته و طبرانی در معجم
روایت میکند که عبد الله بن عمر را چون خبر توجیه امام حسین رضی الله عنه بمقت عرق رسید از مکة و دیده بر سیره سه شب و در محضر

وكنت ابن تيرد فقال الحسين بن علي العراق فقام معه كتب طوامير فقال هذه كتبهم وسبعهم فقال
لا تنظر الى كتبهم ولا تاتهم فقال ابن عمر اني محدثك حديثا ان جبرئيل اتي النبي صلى الله عليه وسلم
فخبره بين الدنيا والاخرة فاختار الاخرة وتلك بضعة من رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يليها احد منكم فاني ان يرجع فاعتق
ابن عمر فبكى واجهش في البكاء وقال استودعك الله مقيلا وردى البرار نحوه باسناد حسن جيد ونيز مخاطب
در حاشية كيد نو و دووم از باب دوم همین کتاب تحفه برای ثبات اشجیت موسوی ابوبکر تسك بروایت بزار نموده چنانچه گفته اند
البراق مسند عن علي عليه السلام انه قال من اشجع الناس قالوا النبي قال ما انا بدار اهل الاقتصاف ولكن اخبرني بالشيخ
الناس قالوا لا نعلم فمن قال ابوبكر انه لما كان يوم بدر جعلنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عريشا فقلنا
من يكون عند رسول الله صلى الله عليه وسلم الى اخر الحديث او اذا ثبت هذا الحديث الغرض المثار برواية
الحافظ البزار الذي جعله الخطاب العلي الفخار في عمدة الحديث الكبار واحتج بروايته والاخبار بمظهر
للاعتد ولا اعتبار فتكذيبه منه بالاحرار وابطاله بالاجهار ابداء واطهار له نهاية الاجرام ولا
وتجمل على نفسه العظيمة الاغترار بالعدا الفاحش الذموم عند اولي الادي لا بصار ولعمري الخطاب
ليروم هم ركن من اركان الاسلام ويصمد افضل المشبه من كان قائما مقام الانبياء الكرام عليهم السلام
التيه والسلام فياليته استيقظ وهب من الاستغراق في هذا المنام المبدى لاضعاف الاحلام وودع
ما يخرج من راسه بلاندي وانعام وكبح عنانه عن الجري فمضارتقليد الكمال المشير لهذا القتام المحي بكل عدل
وملام الذي اتانا النصيب لمز ولا تباعه الطعام واشياعه الاغنام للصنعين لهفواته الفاضله والاد
بلاخ في يوم القيام وجه دوازدهم انك ابو جعفر محمد بن جبريل الطبري حديث مدينة العلم راب و طريق روايت نموده و
باختيار اتحاد بخيرت بحديث انا دار الحكمة حكم بصحت ان فرموده چنانچه سيوطي و جمع الجوامع بعد نقل حديث انا دار الحكمة
وعلى ارجح از ترمذي وابن جرير و انبوسيم و ذكر عبارات ترمذي متعلق بان گفته وقال ابن جرير هذا اخبر صحيح سند
وقد يجب ان يكون هذا على مذهب الاخرين سقيما غير صحيح لعنتين احدهما انه خبر لا يعرف له مخرج عن علي
عن النبي صلى الله عليه وسلم الامر بهذا الوجوه الاخران سلمة بن كهيل عندهم ممن لا يثبت بنقله حجة و
وافق عليا في رواية هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم غير شامخ بن ابراهيم الفراءي ثنا عبد السلام بن صالح
الهرثي ثنا ابو معاوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابي عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا منسنة
العلم وعلى ما فمن اراد المدينه فليأتها من بابها ثنا ابراهيم بن موسى الرازي وليس بالفراءي ثنا ابو معاوية با
سند

مثله هذا الشيخ لا يعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وفضائل عاليه واثرا ساهيه
ومحاسن لطيفه ومناقب منيفه ومقارن سنينه ومجاهد بهيه ومدائح رفيعه ومعالي منيعه طبری حسب افادات اکابر قوم پیش
ازانت که استیعاب آن توان کرد سابقا در مجله حدیث ولایت نبوی از ان از مختار مختصرا تاریخ بغداد بحی بن عیسی بن
جزله بغدادی و کتاب الانساب عبد الکرم بن محمد هاشمی و مجمع الادب با یاقوت بن عبد الله الحموی و تحذیر الاسباح بحی الدین بحی بن شمس
النووی و مناج ابن تیمیة حرانی و تذکره الحفاظ و عبر فی خبر من غیر شمس الدین بنی و تمة المختصر عن المنظر المعمر و ابن الوردی و
مرآة الجنان عبد الله بن اسعد یافعی و طبقات الشافعية عبد الوهاب بن علی اسبکی و روض المناظر ابو الولید محمد بن محمد بن شمس طبری
طبقات الشافعية تقي الدین ابی جبر الاسدی و طبقات الحفاظ و کتاب التنبیه و منتهی العقول جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی
و طبقات المفسرين محمد بن علی بن احمد الدارودی و تلمیذ سیوطی و کتاب الاعلام باعلام بلقاء الحرام تصنیف قطب الدین محمد بن احمد
المکلی و فیض القدير عبد الرؤوف بن تاج العارفین الحنلوی و نسیم المیزان شهاب الدین احمد الخفاجی و شرح ما یلیق به محمد بن ابی بکر
الزرقانی و جنبه فی الصحوة سنة باسنة تالیف مولوی صدیق حسن خان معاصر شنیدی و درینجا نیز بعض عبارات مذکور می شود
بن خلکان و کتاب وفيات الاعیان و غنیة جعفر بن محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبری و قبل یزید بن کثیر بن زید
صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ الشهیر کان اماما فی فنون کثیرة منها التفسیر و الحدیث و الفقه و التاریخ و غیر
ذلك وله مصنفات ملیحة فی فنون عدیة تدل علی سعة علمه و غرارة فضله و کان من الائمة المجتهدين اح
یقلد احدا و کان ابو الفرج المعانی بن کریم النهرانی المعروف بابی طرار علی من ذهب و سلیق ذکره انشاء الله تعالی
کاربقة و نقله و تارخه اصح التالیف و اثبتها و ذکره الشيخ ابوالسحاق الشیرازی فی طبقات الفقهاء من جمله
المجتهدين و لایت فی بعض الجامیع هذه الابیات منسوبة الیه و هی اذا عرفت لم یعلم شفیع و استغنی
فیستغنی صدیقی حیاتی حافظی ماء و جوی دور فقی و مطابقی رفیقی و لو انی سمحت ببذل وجهی
لکت الالفی سهل الطریق و کانت ولادته سنة اربع و عشرين و مائتین باصل طبرستان و توفی یوم السبت
اخرا لهنار و دفن یوم الاحد فی دارة فی السادس و العشرین من شوال سنة عشر و ثلثمائة ببغداد رحم الله
و ابو الفداء اسمعیل بن علی الایوبی و کتاب المصحف فی اخبار البشر گفته ثم دخلت سنة عشر و ثلثمائة فی هذه السنة
توفی ابو جعفر محمد بن جریر الطبری ببغداد و مولده سنة اربع و عشرين و مائتین باصل طبرستان و کان حافظا
لکتاب الله عارفا بالقرأت بصیرا لمعانی و کان من المجتهدين لم یقلد احدا و کان فقیها عالما عارفا باصول
المصنوعات و التابعین و من بعدهم وله التاریخ المشهور ابتداء فیہ من اول الزمان الی اخر سنة اثنین و ثلثمائة

و کتاب التفسیر فی سبیل الله و فی اصول الفقه و فروع کتب کثیره و لمات تصببت علی العامة و رموه بالرفض ما کان
سبباً لانه صنف کتاباً فی اختلاف الفقهاء و لم یذكر فی احد بن خنبل فقیل له فی ذلك فقال لم یکن احمد بن حنبل فقیهاً و انما
کان محدثاً فاشتد ذلك علی الخبايلة و کانوا لا یحصلون کثرة ببغداد فشنعوا علیه بما ارادوه و محمد بن محمد حرر و طبقا
القرآن کتبه محمد بن جریر بن یزید الامام ابو جعفر الطبری له علی البغدادی حدیث اعلام و صاحب التفسیر و التاریخ و
التصانیف و باطل طبرستان سنه اربع و عشرين و مائتین و رجل لطلب العلم و له عشر و مئنه الی ان قال و سمع
الحديث من احمد بن منیع و هذا و ابی کریب و خلق و روى عنه ابو شعيب الخزازی مع تقدمه و الطبرانی و الجعفی
و جماعة و تفقه علیه خلق کثیر قال الخطیب کان احداً ثمة العلم بحکم بقوله و يرجع الی رایه لمعرفته و فضله
و کان قد جمع من العلوم ما لم یساکر فیها احد من اهل عصره و کان حافظ الکتاب الله عارفاً بالقرآن بصیراً
بالمعان فقیهاً فی احکام القرآن علیها بالسنن و طرقها و اصحیها و سقیمها و ما نسخها و منسوخها عارفاً بالقلوب
الصحابه و التابعین عارفاً بالایام الناس و اخبارهم و له کتاب تهذیب الآثار لم یضرب مثله فی معناه لکن لم
یتمه و له فی اصول الفقه و فروع کتب کثیره و اختصار من اقوال الفقهاء و تفرد بمسائل حفظت عنه و
قال ابو محمد عبد الله بن احمد الفراهیدی بن جریر بن یزید بن جریان قوامی من تلامذته ^{منذ} ارجع بحسب قوله بلغ الحکم الی ابن مائنه قسموا علی
تلك المدة اوراق مصنفاته فصار لكل يوم اربع عشره ورقه و قال ابو احسان الاسفرائینی امام الشافعیه لو سافر
رجل الی لصین حتی یحصل تفسیر ابن جریر لم یکن کثیر اقل الذانی فیہ بدیعته و قد جرى ذکره مع محمد
جریر امام اهل زمانه و کل جاهل علی عارفت بمكانه و کتبه قد بانث عن علمه و بیانته عفا الله عنهما
و زاد و احسانه و توفیه سنه ثلثمائتین و ثمانین و الف بالفضل الدیکم و دفن فی قبره يوم الاحد و قت الظهر لسبع بقیر من
شوال رجمه الله تعالی و فاضل ازرقی در مدینه العلوم گفته و من التواریخ تاریخ الطبری و هو ابو جعفر محمد
جریر الطبری و قبل یزید بن کثیر بر غلب صاحب التفسیر الکبیر و التاریخ الشهیر کان اسماً ما فی فنون کثیره
منها التفسیر و الحدیث و الفقه و التاریخ و غیر ذلک و له مصنفات ملیحه فی فنون عدیة تدل علی
سعه علمه و غزارة فضله و کان من الاثمة المجتهدين لم یقل احداً و کان ابو الفرج المعافى بن زکریا
التهمذانی علی مذهبه و کان ثقة فی نقله و تاریخه اصح التواریخ و اثبت ما ذکره الشیخ ابو اسحق الشیرازی
فی طبقات الفقهاء من جملة المجتهدين و لد سنه اربع و عشرين و مائتین باطل طبرستان و توفی فی
السادس و العشرین من شوال سنه ثلثمائتین و بیغداد و محمد بن محمد الامیر الازهری در رساله سانیه خود گفته

غالب

وقد

تأیید

حیاتی

تفسیر ابن جریر و سایر مؤلفان که من طریق صاحب المصنف من طریق ابی علی النسائی عن ابی الحداد عن ابی المقاسم عبد الرحمن بن محمد بن ابی یزید المصنف عن ابی محمد عبد الله بن احمد الفرغانی عن ابی جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن طالب الطبری المتولد سنة ٢٢٠ و المتوفى سنة ٣٢٠ احدا ثمة الدنيا علمها و دنیا له تألیف کثیرة قال ابو حامد الاسفرائینی لورجل رجل الى انصين في تحصيل تفسير لم يكن كثيرا و قال ابن خزيمة ما علم على يد الارض احواله كتبت كتب كثيرة و مكث اربعين سنة يكتب كل يوم اربعين ورقة فقد حسبوا له منذ بلغ الحلم الى ان مات ثم قسم على تلك المدة اوراق مصنفاته فوجد لكل يوم اربعة عشرة ورقة قال اصحابه يوما تنشطون لتفسير القرآن قالوا لم يكون قدرة قال لا اثنين الف ورقة قالوا هذا يعني الاعمار قبل تمامه فاختصره في ثلثة آلاف ثم قال هل تنشطون لتأريخ العالم من ادم الى وقتنا هذا فقالوا لا قدرة فقال نحو التفسير فلجأوا كالأول فقال يا الله ماتت المصنف فاختصره كالتفسير الطبري منسوق الى طبرية منذ بالشام و هي منذ الالاد و هي في اسفل جبل على بحيرة يخرج منها نهران في مدينة طبرية مياه حارة تفوق في الصفاء و الشبث و لا تنقطع فتدخل المياه الحارة الحمامات فلا يحتاجون لوقود و مولوى صديق حسن خان معاصر و تاج النبل گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبري و قيل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التفسير الكبير و التاريخ الشهير و فنون کثیره مثل تفسير و حديث و فقه و تاريخ و غير ذلك امام بود او ارمضا ملیح و فنون عده است که دست میکند برست علم و غزرات فضل وی یکی از ائمه مجتهدین است که تقلید اصدی نکرده و ابو الفرج معانی بن زکریا نهمانی معروف بابن طرار بر مذہب ابو بود و در نقل مقدمات و تاریخ اواصح تواریخ است شیخ ابواسحق شیرازی ذکرش بطبقات منجم مجتهدین کرده و بعضی صاحب این ایات را بوی نسبت کرده اند فظلم اذا اعترت له علم شفیقه و استغنی فیستغنی صدق حیا حافظ ما دجی و در فقه خط البقی رقیق و ولای صحیح بذل وجهی ملک فی الغنی عن الطریق و لا دتش در اهل طبرستان در سنه اربع و عشرين مائتین بوده و وفات در شبته اخیره بار سوس و عشرين شوال سنه ثمانمائه و یفرد و در خود مدون گشته و زید شاک و نیز مولوی صديق حسن خان معاصر و تاج النبل گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبري و قيل یزید بن کثیر بن غالب صاحب التاريخ الشهير و التفسير الكبير كان اماما في فنون كثيرة منها الحديث و الفقه و التاريخ و التفسير و غير ذلك و له مصنفات مليحة في فنون عديدة مثل على سعة علمه و غزارة فضله و كان من ائمة المجتهدين لم يقلد احدا و كان ابو الفرج المعاني بن زكريا النهماني المعروف بابن طرار على مذہب و كان ثقة و نقله و تاريخه اصح التواريخ و اشتهر و ذكره الشيخ ابواسحاق الشيرازي في طبقات الفقهاء في جلد

تاریخ

المجتهدین ولد سنه ۲۳۷ بامل طبرستان و توفی فی شوال سنه ۳۱۰ ببغداد رحمه الله کذا فی ابن خلکان و
نیز مولوی صدیق حسن خان معاصر و تاج سکل گفته ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد الطبرستانی صاحب التفسیر الکبیر و التایخ
الشهیر کان اماما فی فنون کثیره منها التفسیر و الحدیث و الفقه و التاریخ و غیر ذلک وله مصنفات ملاحظه فی فنی
حدیده تدل علی سعته علمه و غزارة فضله و کان من ائمه المجتهد لم یقلدا احدا و کان ابو الفرج المعانی بن زکریا
النخعی فی المرفوع و باین طرار علی مذهب و کان یقتضی نقله و تاریخه اصطلحوا بنحو و اثبتوا ذکره الشیخ ابواسحق
الشیرازی فی طبقات الفقهاء فی جمله المجتهدین ذکره سلیم الخوری فی الاثار و قال و مر تصانیف کما فی
اختلاف العلماء لم یند کر فیة احمد بن حنبل و قال لم یکن احمد فقیها و انما کان محدثا و لذلک رموه بعد موته
بالرفض و لد التایخ المشهور قال ابن الجوزی بسط فیہ الکلام علی لوقائع بسطا و جعله مجلدات و المشهور
للتداول مختصر مر الاصل و انه هو العدة فی هذا الفن و للطبری کتاب فی التفسیر ذکره السیوطی و الاصل انما یقال
انه اجل التفاسیر و اعظمها فانه تعرض لتوجیه الاقوال و ترجیح بعضها علی بعض و الاعراب و الاستنباط
فهو یفوق بیدلک تفاسیر الاقدمین انه و قال النوفی اجعت الامة علی انه لم یصنف مثل تفسیر
الطبری و قال ابو حامد الاسفهرانی لو سافر رجل الی المصین حتی یحصل له تفسیر ابن جریر لم یکن ذلک کثیرا و
ذکره ابن السبک فی طبقاته انه و ولد سنه ۲۳۷ بامل طبرستان و توفی سنه ۳۱۰ ببغداد و انما یقال بافاده الطبر
الحامل لواء الصناعة فی الموضوع المذکور بالحدیق و البراعة فی المقتدی المتبوع لاساطین اهل السنه و الجماعة
صحة هذا الحدیث القاطع دابر ارباب الخسر للفظاعة و فایرومه بالطعن و الابطال و لا یرمیه بالوضع
و الافتعال و الامن تجاسر علی التعمیس و الادغال و واثق الايضاع و الاذغال و فی بوادی الزرع و الاضلال و
ومعاوی الخدع و الاذلال و الظب بالافنماک فی ترویج الزائف و تنفیق الحال و والله اعلم عن شریع و هو
شدید الحال و وجهه سیرة ابو بکر محمد بن محمد بن سلیمان بن حارث الباعندی الواسطی البغدادی یخبر فی شریف را
روایت نموده چنانچه علامه ابن النغازی و کتاب المناقب گفته اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسین محمد بن
المظفر بن موسی بن عیسی الحافظ البغدادی نا الباعندی محمد بن محمد بن سلیمان نا محمد بن مصفانا
خص بن عمل تعد نا علی بن عمر عن ابیه عن جریر عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدینه العلم
و علی بابها و لا تقو البیوت الا من ابوابها و جلالت مرتبت و علو منزلت باغندی برناظر کتاب الانساب سمعانی و ذکره
و هو و دول الاسلام و هب فی طبقات الحفاط سیوطی و واضح و لا یحترق علی تکن یلحد فی الشریف بعد ادرا

سؤليه الباغدي الا الباغى الزائع الطاغى الرائع الذى ران الغرور على قلبه واستحوذ الشقاء على
لبه فهو في حيفه العنيد سائر وفي عسفه الشديداً جائر وفي ضلاله البعيد حائر وفي غيئه اللديد
وجوه چهار و هم الكه محمد بن يعقوب بن يوسف النيسابورى المعروف بالاصم اخيه شريف راوايت کرده چنانچه
ابو عبد الله الحاكم درست کرده حد ثنا ابو العباس محمد بن يعقوب ثنا محمد بن عبد الرحيم المهرى قال
ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح ثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد المدينة فليات الباب هذا حديث
صحيح الاسناد ولم يخرجها وا ابو الصلت ثقة مأمون فاني سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب
في التاريخ يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول سألت يحيى بن معين عن ابي الصلت المهرى فقال
ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابي معوية عن الاعمش انا مدينة العلم فقال حدث به محمد بن
جعفر الفيك وهو ثقة مأمون وابن المغازي در كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو القاسم الفضل بن محمد بن عبد الله
الاصم في مقدم علينا واسطاملة في جامعنا في شهر رمضان من سنة اربع وثلاثين واربعمائة انا ابو سعيد
محمد بن موسى بن القصر بن شاذان الصيرفي يروي عن انا ابو العباس محمد بن يعقوب بالاصم نا محمد بن عبد الله
المهرى نا عبد السلام بن صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى
عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب ومخفي نماز که محمد بن يعقوب اصم از اکابر مشاهير
واجبه شايع معروفين في الافاق بنويه بوده ملازم و معالي شامحه او برتبع كتب اعلام انجمرت واضمح وظاهر الكريم
بن محمد سمعنا در كتاب المناقب گفته الاصم بفتح الالف والقاد المصملة وتشديد الميم في اخر الكلمة هذه صفه لمن
كان لا يسمع من الصم والمشموم به في المشرق والمغرب ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن
سنان بن عبد الله الاموى مولا هم المعروف بالاصم انما ظهر به الصم بعد ان طرأ من الرحلة فاستحكم فيه حتى انه
كان لا يسمع هنيئ الحجار وكان ابو العباس محدث عصر بلا هذا فغته فانه حدث في الاسلام سنة وسبعين سنة
وسناعت ذكره بالتفصيل ولم يختلف قط في صدقه وصحة سماعه وضبط ابيه يعقوب الوراق لها وكان مع ذلك
يرجع الى حسن المذهب والتدين يصلح خمس صلوات في الجماعة وبلغني انه اذن سبعين سنن في مسجد وكان
حسن الخلق سخي النفس لا يبخل بكل ما يقدر عليه وربما كان في قدومه الايام يحتاج الى الشيء لمعايشه فيورق
ياكل مكسب يده وهذا الذي كان يعاب به لانه يخذل الحديث انما يعيبه من لا يعرفه فانه كان يكره ذلك اشد

الفصل

يخون في مسجد وقد امتلأ السكة من اولها الى آخرها من الناس وهو عشية يوم الاثنين الثالث من شهر
ربيع الاول من سنة اربع واربعين وثلاثمائة وكان على عشية كل اثنين من اصوله مما ليس في القوم اعادة
فلما نظر الى كثرة الناس الغراء من كل فج عميق وقد قاموا يطرقون له ويحملون على عواتقهم من باب خلاء
الى المسجد فلما بلغ المسجد جلس على عتبة المسجد فيكي طويلا ثم نظر الى المستطاع فقال كتب سمعت محمد بن
اسحاق الصنعائي يقول سمعت ابا سعيد الاشجعي يقول سمعت عبد الله بن ادريس يقول انيت يوما باب العشر
بعد مائة قد قفلت الباب فقبل من هذا فقال ابن ادريس فاجابني بأمرة يقال لها زوها يا عبد الله بن ادريس ففعل
جماعة العرب التي كانت تاتي هذا الباب ثم يكي الكثير ثم قال كان في هذه السكة ولا يدخلها احد منكم فاني لا اسمع
وقد ضعفت ابصر وجان الرحيل والنفقة الاجل فما كان الا بعد شهر او اقل منه حتى كف بصري وانقطعت الرحلة
والنفس الغراء الى اوطانهم ورجع اموالي العيا الى الله كما ينال قما فاذا اخذت بي علم انهم يطلبون الرواية فيقول حدثنا
بن سليمان ويقراء الاحاديث التي كان يحفظها وهي اربعة عشر حديثا وسبع حكايات وصار يا سؤ حال الشهر
ربيع الآخر سنة ست واربعين فتوفي ابا العباس ليلة الاثنين وعشية الاثنين الثالث والعشرين من شهر ربيع الآخر سنة
ست واربعين وثلاثمائة فقتله ابو عمرو بن مطر وشهدت جنازته بشايعه فقدم ابو عمرو بن مطر للصلاة عليه
ودفن في مقبرة شاهنبر ورئي في المنام ف قيل اني انا انت في حالك ايها الشيخ فقال انما مع يعقوب التقي
والربيع بن سليمان في جوار ابي عبد الله الشافعي فمضى كل يوم ضيافته قال الحاكم وحضرت ابا العباس يوما
في مسجد فخرج ليؤذن لصلاة العس فوقف موضع الميمنة ثم كل بصوت عال انا الربيع بن سليمان انا
الشافعي ثم ضحك وضحك الناس ثم اذن وذهب وترنكة الخطاط فغتمه الا صم الامام الثقة محدث المشرق
ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن معقل بن سنان الاموي مولا هاشم العقلي النسابي وكان يكره ان
يقال له الا صم قال الحاكم انما ظهر به القمقم بعد مجيئه من الرحلة ثم استخدر حتى كان لا يسمع نحيق الحمام
قال كان محدث عصره بلا مدافعة سمعته يقول ولذت سنة سبع واربعين ومائتين وسمع من احمد
بن يوسف واحمد بن ابراهيم بعد ذلك رحل به ابو العباس محمد بن يعقوب الوداعي سنة خمس وستين فمضى باصحبها
من هرون بن سليمان واسيد بن عاصم وجماعة من اهل بستان الرملة بمصر من ابن عبد الحكم والبيع وجرير بن
ابراهيم بن منقذ وبكار بن قتيبة وبسقلان من احمد بن الفضل الصائغ وبيرت من العباس بن الوليد و
بدمشق من ابن ملاس يزيد بن عبد الصمد كجص من ابي عتبة الحجازي ومحمد بن عوف الطائي وبطرسوس

من ابى امية وبالرقعة من محمد بن علي بن ميمون وبالكوفي فخر الحسن بن علي بن علقان وسعيد بن محمد المحبراني
صاحب ابن عيينة واحمد بن عبد الجبار الطاطري وبغداد من كراين يحيى المروزي وابى جعفر بن
النادي والدودي والفتاغاني وعدة وقد نبأ عنه ابو عبد الله بن الاخرم وابو بكر الضبي ويحيى العنبري
وابو الوليد بن حسان بن محمد وابو علي الحافظ وحدث عنه جماعة ما ادرى فيهم ابو عبد الله بن محمد بن الحسن
وابو علي المتقي قلت حدث عنه الحاكم وابن مندرة فاكثروا ابو عبد الرحمن المسلم ويحيى بن ابراهيم المزكي و
ابو بكر الحيري وابو سعيد الصيرفي ومحمد بن ابراهيم الجرجاني وابو صادق محمد بن احمد بن ابى الفوارس وابو بكر
بن محمد بن الجاهلي بن محمد بن ابي حمزة النجاد وابو زيد عبد الرحمن بن محمد الفاضل ومحمد بن محمد بن بالويه و
ابو سعيد مسعود بن محمد الجرجاني والحسين بن عبيد بن التاجر واحمد بن محمد البرقاني واسحاق بن محمد السوسني
علي بن محمد بن محمد الطاطري وابو بكر محمد بن علي بن حمير واحمد بن محمد بن الحسين السليطي والحسين بن احمد المعلى
ومصوب بن الحسين المتوفى مع الطاطري سنة اثنتين وعشرين واربع مائة فمما خاتمة اصحابه من جلال
المتفرد قال الدنيا باجازه وهو ابو نعيم الحافظ قال الحاكم حدث في الاسلام ستا وسبعين سنة لم يختلف
في صدقه وصحة سماعه وهو ب ضبط والى اذن سبعين سنة في مسجد وكان حسن الخلق سخي النفس رتبا
كان يحتاج في ورقه وياكل وكان يكره الاخذ على الصدق وكان وراقة وابنه ابو سعيد يطالب الناس
فيكره ذلك ولا يقدر على مخالفتهم سمع منه الحسن بن الحسين بن منصور كتاب الرسالة ثم سمعها منه ولله عرش
ما رايت الرحالة في بلاد كثر منهم اليه وسمعتة يقول حدثت بكتاب معاني القرآن سنة ثمان مائة وسبعين
مائتين قال الحاكم وسمعت محمد بن جهمد يقول سمعت ابا حامد الاشعري يقول كتبنا عن ابى العباس
يعقوب الوراق سنة خمس وسبعين ومائتين في مجلس محمد بن عبد الوهاب الفراء قال وسمعت محمد بن
الفضل بن خزيمة قال سمعت جده الاشعري يسأل عن كتاب الميسر قال سمعوا من ابى العباس الاصم فانه ثقة قد رايتة يسمع
بمصر سمعت ابا احمد الحافظ يقول سمعت عبد الرحمن بن ابى حاتم يقول ما بقي الكتاب لم يسطر راو غير العباس
الوراق وبلغنا انه ثقة صدوق قال الحاكم وقرأت بخط ابى علي الحافظ في كتاب الاصم على الرجوع عن احاديث
ادخلوها عليه فوقع الاصم كل من روى عنه ذلك فهو كذاب ليس هو في كتابي قال الحاكم وقرأت
خط ابى عمر احمد بن المبارك المستملي حدثني محمد بن يعقوب بن يوسف الوراق نا الربيع نا بشر بن بكر فذكرت حديثين
قلت هذا المستملي كثير روى عن قتيبة ومخو ومات سنة اربع وثمانين ومائتين قال الحاكم خط الاصم

ادركته منهم

ما

عفي

يوما خرج ليؤذن للعصر فاستقبل وقال بصوت عال انا الربيع بن سليمان انا الشافعي ثم ضحك
 ضحك الناس ثم اذن وقد خرج علينا في سنة اربع واربعين فلما نظر الى كثرة التأس والغربة قد ملأت
 المسكة بهم وهم يطرقون له ويحملونه فجلس على ارجل المسجد وبكى ثم نظر الى المستحل وقال اكتب
 انا الصاغاني سمعت ابا سعيد الاشجعي يقول سمعت ابن دريس يقول انيت باب لا عيش بعد موته
 قد ققت بابيه فاجبت امرأة هاهي تكي وقالت يا ابا عبد الله ما فعل جماهير العرب التي كانت تاتي هذا
 ثم بكى الكثير وقال كاتي بهذه السكة لا يدخلها احد منكم فاني لا اسمع وقد ضعف البصر حار الرخيل
 وانقضى الاجل فما كان بعد شهر اواقل حتى كثر بصره وانقطعت لرحلته ورجع امره الى ان كان يتناول
 فلما فاذا اخذ بيد هاهم انهم ينظرون الزاوية فيقول انا الربيع وليس احد يثني يحفظها وهي اربعة
 عشر حديثا ويتبع بحكايات وسار بأسه حال وتوفي في ربيع الآخر سنة ست واربعين وثلاثمائة رحمه الله
 ونيز في ربيع الآخر سنة ثمان مائة وفيها حدث خراسان مسند العصر ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن يوسف
 مقتل برستان الاموي مولاهم العقيلي المودودي في ربيع الاول ولعمارة الاسنة حدث في الاسلام ثمان مائة وسبعين سنة
 سبعين سنة بمسجده وكان حسن الاخلاق كريما ينسخ بالاجرة وعمره اربع واربعين سنة خلق كثيرا
 قال الحاكم ما رايت الرحالة في بلد اكثر منهم اليه رايت جماعة من اندلس ومن اهل فارس على باب
 قلت سمع من جماعة من اصحاب سفين بن عيينة وابن وهب وكانت سحلته مع والدته في سنة خمس وستين
 ومائتين فغاب عن بلدة خمس سنين وسمع باصبهان والعراق ومصر والشام والبحيرة ونيز في ربيع
 اول الاسلام در وقائع سنة مائة مائة وفيها مات محدث خراسان ابو العباس الاصم محمد بن يعقوب بن
 يوسف النيسابوري في ربيع الآخر له مائة سنة وقد حمل عن اصحاب سفيان بن عيينة وابن وهب سيوطي در
 طبقات الحفاظ كفته الاصم الامام المفيد الثقة محدث المشرق ابو العباس محمد بن يعقوب بن يوسف بن مغل
 بن سنان الاموي مولاهم العقيلي النيسابوري محدث عصره بلا مدافعة ولد سنة ثمان مائة وحدث ستا
 سبعين سنة حدث عنه الحاكم وخلق وتفرد في الدنيا بالجازية ابو نعيم الحافظ مات في ربيع الآخر سنة
 ست واربعين وثلاثمائة انتهى فهذا ابو بكر الاصم محافظ المشهور بالعلم وركنهم الباقين
 قد روى هذا الحديث الهادي بنوره الى النجف الامم واثار ذلك الخبر الموصل بهداه الى الفضل الامم
 فلا يرض عنه الا من في اذنه صمم ولا يمدري فيه الا من في عينه ظلم ولا يطعن فيه الا من في

يطلبون

المعقل

قد روی هذا الحديث النضر البهاني بطرق عديدة تشد يد السلطان فلا يرتاب في هذا الخبر الباهر بالعلم
السافر الرضوان بعد روايته هذا الخبر المضطاع بأعباء هذا الشأن الأمل غلب على قلبه الطبع ودان
فهو محبوب لدى العامة كالخيلان ويصميم في مناجاة العتة أشد الهمان وجهه يهف لهم أبو القاسم سليمان بن أحمد
بن أيوب الطبراني حديث مدینة العلم را بروایت ابن عباس در معجم کبیر خود اخراج نمود چنانچه علی ما نقل عنه گفته ثنا
الحسن بن علی المعینی ومحمد بن علی الصائفی المکی قال ثنا أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي ثنا أبو معوية
عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنا مدينه العلم وعلى بابها
فمن أراد العلم فليأتها من بابها وروایت کردن طبرانی حدیث مدینة العلم را باین لفظ از افاده ابن حجر در جوبه خود علی نقل
السیوطی فی قوت المعتمدی از افاده خود جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع وقول جلی علی متقی در کنز العمال و مرزا محمد خنثانی
در نزل البرار و مفتاح النجا و مولوی حسین در وسیله النجاة و مولوی ولی الله در مرآة المؤمنین و اوضح و آشکار است که استعرا
فیما یأتی انشاء الله تعالی و حقیقه هم آنکه طبرانی این حدیث شریف را بروایت ابن عباس در معجم کبیر خود بلفظ دیگر اخراج
نموده چنانچه سیوطی در جامع صغیر گفته إنا مدينه العلم وعلى بابها فمن أراد العلم فليأتها من الباب عتق
طبرانی و از افاده سمهودی در جواهر التقدیرین و علی متقی در کنز العمال نیز روایت کردن طبرانی این حدیث شریف را
بهین لفظ و اخصت و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث ابن عباس را از نکت بدیعیات سیوطی و شرح مؤلفان قالی و غیر
مجموعه شوکانی ثابت و متحقق میشود و کما سیاقی فیما بعد انشاء الله تعالی وجه توفیر هم آنکه طبرانی این حدیث شریف را
بروایت جابر در معجم اوسط خود اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفته الحدیث
التاسع اخرج البراء والطبرانی في الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاكم والعقيلي في الضعفاء وابن
عدي عن ابن عمر الترمذي والحاكم عن علي بن فضال عن رسول الله صلى الله عليه وسلم إنا مدينه
العلم وعلى بابها و شيخ بن عبد الله العيودي في السني در عقد نبوی گفته و اخراج البراء والطبرانی في الاوسط عن جابر بن
عبد الله والطبرانی والحاكم والعقيلي في الضعفاء وابن عدي عن ابن عمر الترمذي والحاكم عن علي بن فضال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إنا مدينه العلم وعلى بابها و ابراهيم كرمي در نبراس گفته و اما انساب
مدینة علمه ففیه قوله صلى الله عليه وسلم إنا مدينه العلم وعلى بابها و ابراهيم كرمي في الاوسط
عن جابر بن عبد الله الترمذي والحاكم عن علي بن فضال و اخراج طبرانی این حدیث شریف را بروایت جابر از نزل البرار و
مفتاح النجا و تحفة المحجبین و مرزا محمد خنثانی و سحاف الراغبین صبان مصری و وسیله النجاة و مولوی حسین لکهنوی و سیف

درجہ علم

مدینة العلم

شناو التذیباتی پی نیز ظاهر و باهرست کما سیاقی فیما بعد انشاء الله تعالی و چه بستم انکه طبرانی این حدیث را
را بر روایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه آنرا از عبارت ضواعتی ابن عمر کی و عقد نبوی شیخ بن عبد الله العیدروس دانسته
و از عبارت نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفة المجیدین و اسعاف الراغبین و وسیلة النجاة نیز بمعنی واضح و لا شح خواهد شد
انشاء الله تعالی و مطلق روایت کردن طبرانی حدیث منیة العلم را از کنوز الحقائق مناوی هویدا و اشکار عیش و کما
استعلم بعون الله تعالی فیما سیاقی و محامد جلیله و ملل حسیله و مفاخر سنیه و آثار طلیه طبرانی نزو ائمه قوم منشی از انت
که استیفاء آن توان کرد نبذی از ان در مجلد حدیث طبرانی کتاب الانساب عبد الکرم سماعی و وفیات الاعیان ابن خلکان
و عبر فی خبر من غیر ذنبی و مرآة الجنان عبد الله بن سعد یافعی مطبقا للحفظ ط عبد الرحمن بن ابی کریم طوطی و طبقات القس
محمد بن محمد جزری و توضیح الدلائل شهاب الدین احمد و شرح موابد لدنیة محمد بن عبد الباقی زرقانی و منظر الانسان یوسف بن
احمد بن محمد بن عثمان بن محمد بن خود شاهر صاحب تحف البیلا و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر دست
در بیجا نیز بعضی عبارات باختصار مذکور شود شمس الدین قزقره الحافظ کفنه الطبرانی الحافظ الامام العلامة الحجة
ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب بن مطیر الشافعی الطبرانی مسند الدنیا الی ان قال سمع هاشم بن مزید
الطبرانی و ابازرعة الثقفی و اسحاق الدیری و ادیس العطار و بشر بن موسی و حفص بن عمر شنیخ
و عبد الله بن محمد بن سعید بن ابی مریم و نظرائهم و حرص علیه فی صباه ابوه و رحل به و کان یروی عن
حجیم و غیره مولد الطبرانی بعکا فی صفر من سنة ستین و امة عکا و له کتاب الدعاء فی مجلد کبیر و کتاب المناسک
عشرة النساء و کتاب الطوال و کتاب النواحد و کتاب دلائل النوبة و کتاب مسند شعبه و کتاب مسند سفیان
و عمل سائید جماعة من الکبیر و له کتاب حدیث الشاکمیین و کتاب الایة و کتاب الرمی و له تفسیر کبیر و اشباهه
طیها حذف عنه ابو خلیفة الحکی و ابن عقدة و احمد بن محمد الصفار و هو کلام مرشیخ و ابو بکر بن مردویه
و الفقیه ابو عمر محمد بن الحسن البیضاوی الحسن بن احمد بن المرزبان و ابو بکر بن علی الذکوانی و ابو الفضل
محمد بن احمد الجارودی و ابو نعیم الحافظ و ابو الحسن بن قاسم و محمد بن عبید الله بن شهریار و عبد الله
بن احمد الصفار و ابو بکر بن زید بن خاتمة اصحابه و بقی بعد الامین عبد الرحمن ابن الذکوانی یروی عنه بالا
فکر و الطبرانی سماها و لم یراکرها الحاکم بن محمد بن عکرمه ما تلوه معجها الا وسط ثلث مجلدا معجها الصغیر مجلد مسند القس
ثلثون جزءا مسند الشافعیین النواحد مجلد معر الصفا مجلد خواتم عشرا و مسند کبریة کبیر مسند عائشة التفسیر کبیر
دلائل النبوة مجلد الطوال المجلد ثلثا شعبه مجلد حدیث الاصحاح مجلد الاوزاعی مجلد شیبان مجلد ابو مجلد

عکا وید

عشرة النساء جزء مستدلى في جزآن الروية جزء الحجي وجزء الألوية جزء فضل رمضان جزء الفرائض جزء
الفصل جزء الرد على المغيرة جزء الرد على الجهمية جزء مكارم الأخلاق العزاء جزء الصلوة على الرسول
صلّى الله عليه وسلم جزء المأموم جزء فضل العلم جزء ذم الأدي جزء تفسير الحسن جزآن الزهر عن انس جزآن
ابن المنكدر عن جابر جزء مستدلى في أسما السبعي حديث يحيى بن أبي كثير حديث مالك بن نيار وماروي الحسن
عن انس حديث حمزة الزيات حديث مسعر حديث أبي سعيد البقال طر وحدث من كذب على جزء النسوخ
جزء مستدلى في حجة من اسمه عباد من اسمه عطاء من اسمه شعبية اخبار عمر بن عبد العزيز ربيع مستدلى
بالقسم فضل عكرمه أمهات النبي صلى الله عليه وسلم مستدلى في عمارة بن غزوة وطلحة بن مصرف وجماعة
مستدلى في عباد له كبير حديث أبي عمرو بن العلاء غرائب مالك جزء غايات تغلب جزء حرب بن أبي مطر وصية أبي هريرة
مستدلى في الحرب العكل في فضله أربعة الراشد بن جرآن مستدلى في عملاق كتاب الأشربة كتاب الطهارة كتاب
الأمارة عشرة النساء مستدلى في أيوب الأفرقي مستدلى في زياد الجصاص مستدلى في زافر وأشياء عن قال الذكواني
سئل الطبراني عن كثرة حديثه فقال كنت أنا على البوارى ثلاثين سنة قال أبو نعيم دخل الطبراني أصبها
سنة تسعين سمع وسافر ثم قدمها فاستوطنها ستين سنة وقال ابن مردويه قدم الطبراني سنة عشر
فقبله أبو علي نعيم العامل وضم إليه وجعل له معلوما من إخراج وكان يتناول إلى أن مات قال
أبو عمر بن عبد الوها السلمي سمعت الطبراني قال قدم ابن نعيم العامل من فارس عطا خمسة مائة درهم فلما كان في إخراجهم
يتكلم في بكر وعمر بعض الشيء فخرجت له أهد إليه بعد قال ابن فارس صاحب اللغة سمعت الأستاذ أبا العبيد يقول ما
أظن في الدنيا كحلولة الزارة والرياسة التي أنا فيها حتى شاهدت مذكرة الطبراني وأبي بكر الجعفي وكان الطبراني
يغلبه بكره حفظه وكان أبو بكر يغلبه بفطنته حتى انقعت لصواتهما إلى أن قال الجعفي عندك شيء ليس في
الدنيا إلا عندك فقال هات فقال أنا أبو خليفة ناسليمان بن أبو قبائل أنا سليمان بن أيوب ومنسى علي بن خليفة
من علي بن الجعفي قال في الدنيا لا تمكّن وكنت أنا الطبراني وقر كثره في ذي قور الاسلام وروى قانع ستين وثلاثمائة كفته وفيها في مستد
الدنيا الحيا أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني بأصبها ولعله سنة وشهر أو اثنين في مدينة العلوم كفته ثم ألبعاجم إذا أطلقت براد
في اصطلاحهم الجمع الكبير للطبراني والمجمع الأوسط للمصنفين أيضا والطبراني أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني في اصطلاحهم
بأصبها وكثره ستين وثلاثمائة سنة وشهر أو موصدق خرج معاصر تراج كمل كفته أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني في اصطلاحهم

حدیث

بسم

الطبرانی كان حافظا لعدة رجال فطلب الحديث من الشام الى العراق والحجاز واليمن والمصر وبلاد النجف والفراتية واقام في الرحلة
ثلاثا وثلاثين سنة سمع الكثير قد تيسر له شيخه والمصنف المتعالي الغريب منها للعاجم الثلاثة الكبير والوسط والصغير
الله من كتب وعنده الحافظ ابو نعیم والحمل لكثير مولد سنة ستين ومئتين بطبرية الشام وسكن اصبهان الى ان توفي بها
يوم السبت لليلتين بقيتا في القعدة سنة وثمانين ومائة تقديرا امامه سنة وقيل انه توفي في ربيع الاول سنة ثمان مائة وثمانين
المدوسى صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم والطبراني بفتح الطاء المهملة والباء الموحدة والراء ونون
نور هذه النسبة الى طبرية والطبري نسبة الى طبرستان النخعي بفتح الهمزة وسكون الخاء المعجمة وبعد
ميم هذه النسبة الى الخنم واسمه مالك بن عدك وهو اخو جذام ومطير تصغير مطر وتمسك واحتجاج كبار
علماء اهل سنت بروايات عارضة طبراني بلكة ثبت كالمى عدو او خود مخاطب لاني باخبار اين محدث اني نيز در مجلد حدیث
طبري مفصلا ذكره فليكن منك على ذكر فضل الطبراني حافظا لم الطب الخبير وجهه بمذموم الناقد
البصير قد روى هذا الحديث الشهيد بوجهي عديدة ذات تموير والفاظ متعديا تزيد في النصير
فرغمت والحمد لله اناف اصحاب الكار والتزوير ونكت اروس اهل الاضلال والتغريب فلا يرتاب
بعد الا لا عن الغريبة ولا يترد فيه الا الاخلاق البهية وجه بستی ويكره ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل الشافعي
بالقفال الخبير ينفاروايت نموده چنانچه حاكم درست رك على الصحيحين بعد اثبات حديث مذنبه العلم بروايت
ابن عباس كما سمعت سابقا گفته ولهذا الحديث شاهد مر جديت سفيان الثوري باسناد صحيح حدثني
ابو بكر محمد بن علي الفقيه الامام الشافعي القفال بنجارا وانا سألته حدثني النعمان بن هرون البلدي
ببلد من اصل كتابه ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفيان الثوري عن عبد الله
بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عثمان اليماني قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا مدينه العلم وعليها ما فمن اراد العلم فليات الباب ومخفى نمانه كقفال عارج حاج
كمال وفتح اقفال احكام حرام وحلال ومحدث نبيل واصولي جليل وناق كمال وبصير باهر نسيه بوده نبذى از
مناقب فاخره ومدائح زاهره ومعالى باهره ومفاخر وافره او بنا بر افادات اكا بر قوم در بنجا بر قمى آيد عبد الكريم بن محمد سمعنا
كتابا ان نسبته لشيخه الامام ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشافعي احد ائمة الدنيا في التفسير والحديث
والفقه واللغة ولد سنة احدى وتسعين ومائتين ومات سنة ست وستين وثلاثمائة ومئتين وثمانين
القفال بفتح القاف تشديد الفاء هذه النسبة الى عمل الاقفال واشتهر به ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل

الشافعي

القفال الشافعي من اهل الشافعية وكان امام عصره بلا مدافعة وكان اماما اصوليا لغويا شاعرا افني عمره في طلب العلم ونشره وشاع ذكره في الشرق والغرب صنف التصانيف الحسان منها دلائل النبوة ومحاسن الشريعة رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور سمع ابا بكر محمد بن اسحق بن خزيمة و ابا العباس محمد بن اسحاق السراج و ابا القاسم عبد الله بن محمد البغوي و ابا عمرو به الحسين بن ابى معشر السلمي و ابا الجهم لحمد بن الحسين بن طلاب السفرائني وطبقته هم روى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ و ابو عبد الله بن مندة الحافظ و ابو عبد الله الغنجا الحافظ و ابو عبد الرحمن السلمي و ابو سعد الكادري و قيل فيه هذا ابو بكر الفقيه القفال فيفتح بالفقه صعبا لا فقال ولد ليلة البراءة في سنة احدى وتسعين ومات بالشام في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة و ابا القاسم عبد الكريم بن محمد الرازي القفال ذكر كتاب التبيين في ذكر اهل العلم بقرون كفته محمد بن علي بن اسمعيل ابو بكر القفال الشافعي امام من ائمة اصحاب الشافعي رضي الله عنه مقدم في العلوم وله تصانيف مشهورة في التفسير والحديث والاصول والفقه وله كتاب محاسن الشريعة الذي تكلم فيه على اسلوب بديع وجمع في معجزات النبي صلى الله عليه وسلم زيادة على الف حديث ودرس على ابن شريح وانتشر عنه فقه الشافعي بما وراء النهر وسمع بخراسان محمد بن اسحاق بن خزيمة و محمد بن اسحق السراج وعمر بن محمد بن بحر السمرقندي و بالعراق محمد بن جرير الطبري وموسى بن عبد الحميد وعبد الله بن محمد البغوي وابن ابى داود و ابراهيم و بالكوفة عبد الله بن زيد بن علي بن العباس الملقب بالشافعي و بالشام ابا الجهم و بالجزيرة ابا عمرو بن الحارثي وورد قزوين سنة بضع وخمسين وثلاثمائة وحضر مجلسه الكبار ابو منصور القطان و اقرانه وكتبوا عنه و ممن سمع منه ابو زرعة عبد الله بن الحسين بن احمد الفقيه و روى عنه الحاكم ابو عبد الله الحافظ في تاريخه و فينا فقال ثنا ابو بكر القفال ثنا محمد بن علي بن الحسن بن الحر بن لرقى ثنا ايوب بن محمد الوزان ثنا سعيد بن سلمة عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم التيمي عن علقمة بن وقاص عن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال الاعمال بالنيات الحديث وقال انشدنا ابو بكر القفال انشدنا ابو بكر الدريدي لنفسه في صفة الاثر في جسم الحين فميصه ذهب بمركب في بديع تركيب فيه لمن شمه ولبصوة لون محبوب ربح محبوب مات بالشام سنة خمس وستين وثلاثمائة وقيل سنة ست ورايت على ظهر بعض التعلاتيق انه ولد ليلة البراءة سنة احدى وتسعين ومائتين ويحيى الدين نووي در تهذيب الاسماء واللغات كفته القفال الشافعي المذكور في موضع واحد من المصنف في كتاب النكاح في مسألة تزويج المحد بنت ابنه من ابن ابنه ليس له

ذكر في غير هذا الموضع ولا ذكر له في الوسيط وإنما الذي في الوسيط القفال المروزي كما سيأتي ذكره إنشاء الله
تعالى وذكر المشاشي في الروضة في مواضع كثيرة منها في آخر صلوحة المسافر في جواز الجمع بالمرض وباب الحقيقة
وأخر الباب الثاني من كتاب لا قرار ويعرف هذا بالقفال الشاشي الكبير والذي في الوسيط والنهاية تعليل
القاضي حين الإبانة والتمتة والتهذيب والعتق والبحر ونحوها من كتب النجاشيين هو القفال المروزي الصغير
ثم إن الشاشي يتكرر في كتب التفسير والتخريج والاصول والمكلا والمجلد يوجد في كتب الفقهاء المتأخرين من النجاشيين
واشترك القفالان في أن كلامهما أبو بكر القفال الشافعي لكن يتميزان بما ذكرنا من مظاهرهما ويتميزان
أيضا بالاسم والنسب والكبير الشاشي الصغير مروزي الشاشي اسمه محمد بن علي بن اسمعيل تفرقه على ابن
شرح وكان ما عساه بما وراء النهر وأعلمهم بالأصول ورحل في طلب الحديث سمع من نجران بابكر محمد
اسحق بن خزيمة وأقرانيا العراق محمد بن جبريل الطبري والباغندي وأقرانيا النجيرية أبا عمرو به وبالشام أبا
أقرانه وبالكوفة وغيرها وله مصنفات من أجل المصنفات وهو أول من صنف لمجلد شرح رسالة الشافعي
رحمه الله ورأيت له كتابا نفيسا في دلائل النبوة وكتابا جليلا في محاسن الشريعة قال الشيخ أبو اسحق طيحا
له مصنفات كثيرة ليس أحد مثلها وله كتاب في أصول الفقه وله شرح رسالة الشافعي رضي الله عنه وعنه
انتشر فقه الشافعي في راء النهر قال في سنة ست وثلاثين ثلثمائة قال غيره توفي بالشام قال الإمام أبو عبد الله الحليمي كان
شيخنا القفال الشاشي حاضرا في عصره وقال أبو سعيد السمعي في الأنساب القفال الشاشي الفقيه
الشافعي هل الشاشي أم عصره بل أمدا كما فقهها أصوليا لغويا محدثا شاعرا ساكرا ذكره في الشرق والغرب وله تصانيف مشهورة
ورحل إلى خراسان والعراق والحجاز والشام والثغور سمع أبا بكر محمد بن يحيى بن خزيمة وأبا العباس السريجي وأبا القاسم
وغيرهم وروى عنه الحكم أبو عبد الله بن ميمون وأبو عبد الله بن السلمي وغيرهم ولد سنة إحدى وتسعين مائتين
وكان بالشام في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة ومن غرائب القفال الشاشي نقلته عنه في الروضة أنه قال نحو
الجمع بين الصلوتين بعد المرض فيمنزله بالأجازة في شعبي ما لم يصبه في قال الشاذلي أبو نصر بن قتادة قال
الشيخ أبو بكر القفال الشاشي رحمه الله أوسع رحلى على من نزل به وزادى صباح على من أكل به تقدم
حاضرا عندنا وإن لم يكن غير خنز وغل به قاما الكريم فيرضى به وأما اللئيم فمن لم يسل
وابن خلكان درونيات الأعيان گفته أبو بكر محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشاشي
الفقيه الشافعي إمام عصره بل أمدا فقهيا محدثا أصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما وراء النهر

سريخ

و

ابن الحسن

في الشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنخود وسار ذكره في السلاسل
واخذ الفقه عن ابن شريح وله مصنفات كثيرة وهو اول من صنف المجلد الحسن من الفقهاء وله كتب
في اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنده انتشار مذهب الشافعي في بلادهم وروى عن محمد بن جرير الطبري
واقترانه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله وابو عبد الله بن مندة وابو عبد الله بن ابي اسلمى بجماعة كثيرة وهو والد القسم
صاحب كتاب التقريب الذي ينقل عنه في النهاية والوسيط والبيضاوي وقد ذكره الغزالي في الباب الثاني من كتاب
الزهد لكنه قال ابو القسم وهو غلط وصوابه القسم وقال العجلي في شرح مشكلات النجاشي والوسيط
في الباب الثالث من كتاب الميتم ان صاحب التقريب هو ابو بكر القفال وقيل ان ابنه القسم ثم قال
فلما هذا يقال صاحب التقريب على الابهام قلت ثم رايت في شوال من سنة خمس وستين وستمائة في خزانة
الكتاب المدسة العادلية بدمشق خمسة كتب التقريب في ست مجلدات وهي مجلدات عشر مجلدات
وكتب عليه انه تصنيف ابى القسم بن ابي بكر القفال الشاشي وقد كانت نسخة المذكورة الشاشي
مسعود النيسابوري الا في ذكره انشاء الله تعالى وعليه خطه بانه وقفها وهذا التقريب غير التقريب
الذي لسليم الرازي فانه رايت خلقا كثيرا من الفقهاء يعتقدونه هو فلهذا انتهت حليته للتقريب الذي
لا بن القفال قليل الوجود والذي لسليم موجود بايدي الناس وهذا التقريب هو الذي تخرج به الفقهاء
بخراسان وقد وقع الاختلاف في وفاة القفال المذكور فقال الشيخ ابواسحق الشيرازي في طبقات الفقهاء
توفي سنة ست وثلاثين وثلثمائة وقال الحاكم ابو عبد الله المعروف بابن البيع النيسابوري انه توفي بالشاش
في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلثمائة وقال اكتب عنه وكتب عنه ووافقه على هذا ابن البمعاني في كتاب الانساب
فرا فقال كانت ولادته سنة احدى وتسعين ومائتين وقال ابن السمعاني في كتاب المذيل انه توفي سنة ست
ستين وثلثمائة رحمه الله تعالى والله اعلم بالصواب وكذا قاله في كتاب الانساب ايضا في ترجمة الشاشي والقول الذي
قاله في ترجمة القفال والشاشي نسبة الى الشاش بشتين محبتين بينهما الف هي مدينة راء فخر سيجون في
ارض الترك خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غير القفال المذكور في سبق ذكره في العبادلة وهو متا
عن هذا وابو القاسم ابي بن علي بن تايخ مختصر در وقائع سنة خمس وستين وثلثمائة بكتفه فيها وقيل بل في سنة ست
ستين وثلثمائة وقيل في سنة ست وثلاثين وثلثمائة توفي ابو بكر واسمه محمد بن علي بن اسمعيل القفال الشاشي
الفقيه الشافعي امام عصره لم يكن بما وراء النهر في وقته مثله رحل الى العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن ابن شريح

وروى عن محمد بن جرير الطبري واقرا نروى عنه الحاكم بن مندة وجماعة كثيرة وابوبكر القفال المذكور
هو والد القسم صاحب كتاب التقريب الذي ينقل عنه في النهاية والوسيط والبسيط وذكره الغزالي في الباب الثاني
من كتاب الرهن لكنه قال ابو القسم وهو غلط وصوابه القاسم وهذا التقريب غير التقريب الذي لسليم الرازي
فان التقريب الذي للقاسم بن القفال شاشي قليل الوجود بخلاف تقريب سليم الرازي والشاشي منسوب
الشاش وهو مدينة وراء نهر سيجون في ارض المترك ابو بكر محمد الشاشي المذكور غير ابى بكر محمد الشاشي صاحب العمل
والكتاب المستظهر الذي سنذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع وخمسة المتأخر عن الشاشي القفال
وفيه في ربر في خبر من غير روقل سنة مكره كفته وفيها الشاشي القفال الكبير ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل الفقيه الشافعي
صاحب المصنفات رحل الى العراق والشام وخراسان قال الحاكم كان عالما بعلوم ما وراء النهر بالاصول واكثرهم
رحلة في الحديث سمع ابن جرير الطبري وابن خزيمة وطبقته ما قلت هو صاحب وجه في المذهب قال الحلي كان
شيعة القفال اعلم من لقيته من علماء عصره وابن الوردي ورتبة المختصر وروايع سنة مكره كفته وفيها او تلوها ابو بكر
بن علي بن اسمعيل القفال الشاشي الشافعي لم يكن في عصره مثله رحل الى العراق والشام والحجاز واخذ الفقه عن
ابن شريح وروى عن الطبري وروى عنه الحاكم وابن مندة وكثيرا والتقريب الذي ينقل عنه في النهاية والوسيط والبسيط وذكره
الغزالي في الباب الثاني من كتاب الرهن هو تصنيف القاسم بن القفال المذكور لكن قال الغزالي ابو القاسم وهو هو وهذا
غير تقريب سليم الرازي والشاشي نسبة الى مدينة شاش وراء نهر سيجون والقفال غير ابى بكر الشاشي الذي
صاحب العمل والمستظهر وروايع في رارة الجحان وروايع سنة مكره كفته وفيها عند الحاكم بن عبد الله وفي ست
وستين عند السمعي وفي ست وثلاثين عند الشيخ ابى اسحق الشيرازي توفي الامام الصغير الفاضل الشهير
المعروف بالقفال الكبير بالقفال الشاشي الشافعي امام عصره بلا منازع وفريد عصره بلا مدافع
صاحب المصنفات المفيدة والطريقة الحميدة كان فقيها محدثا اصوليا لغويا شاعرا لم يكن بما وراء النهر
لشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والنجف واخذ الفقه عن ابن
شريح وهو اول من صنف المجلد الحسن من الفقهاء وله كتاب في اصول الفقه وله شرح الرسالة و
انتشر مذهب الشافعي في بلاد روى عن اكاويل العلما منهم الامامان الكبيران محمد بن جرير الطبري واما
الائمة محمد بن خزيمة واقرا نروى عنه جماعة من الكبار منهم الحاكم ابو عبد الله وابن مندة وابو عبد الله
السلي غيرهم قلت هذا القفال الشاشي المذكور قد يشبهه على بعض الناس بقفال وشاشي اخيريهانا

ذا اوضح ذلك ايضا بالاعا كما اوضحت ذلك في نظيرة في الثلاثة الضميرين المسمي بالاختصار اعلم
انهم ثلثة فقال شاشي هو هذا وقد ذكرنا عن اخذ ومن اخذ عنه وهو الذي القسم صاحب كتاب التقريب و
قيل انه صاحب كتاب التقريب لا ولادة والشك في ذلك يقال صاحب التقريب وابو حامد القفال قال في كتابه
لما ذكر صاحب التبيين قال ابو القسم فغلطوا في ذلك وقالوا صوابه القاسم والتقريب المذكور قليل الوجوه
في ايدي الناس وهناك تقريب اخري كثر وجوده في ايدي الناس هو اسكندر بن محمد تخرج فقهاء خراسان الشاشي
بشنيين مهمتين بينهما الف نسبة الى الشاش مدينته وداغفر سيجي خرج منها جماعة من العلماء ولما
ان هذا القفال الشاشي اعلم هناك قفالا غير شاشي غير قفال ثلثتهم مكنون بأكبر ويشتركان في اسمهم اسماء ادوية
ابيهما واثنان في اسم ابيهما دون اسمهم القفال غير الشاشي لقفال المروزي وهو عبد الله بن احمد عنه
اخذ القاضى حسين والشيخ ابو محمد الجويني ولذا امام المحرمين وسياتي ذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع
واربعائة التي توفي فيها والشاشي غير القفال هو فخر الاسلام محمد بن احمد مصنف المستظهر في شيخ الشافعية
في زمانه تفقه على محمد بن السيان الكازروني ثم لزم الشيخ باب السحاق وابو الصباغ بغداد وصنف وافق في
تدريس النظامية ودفن عند الشيخ ابي اسحق وسياتي ذكره انشاء الله تعالى في سنة سبع وخمسةائة التي توفي
فيها فهذا الكلام فيهم قد اوضحته جدا حتى عرج البياض تعدى القفال الشاشي المذكور في سنة خمس مائة
وثلاثة المذکور صاحب جهة المذهب من نبيه على الخلاف في ان كتاب التقريب له اولولادة الامام العجلي في
شرح مشكلات الوجيز الوسيط ذكر ذلك في كتاب التيمم قلت وانما بسطت الكلام في هذا وخرجت الى الاسباب
الخارج عن مقصدي الكتاب لا محال ان يقف عليه من يحتاج اليه من الفقهاء ونسأل الله تعالى التوفيق وسألوا
طريق الصواب فقال الحلبي كان شيخنا القفال اعلم من لقيته من علماء عصره وفي وفاته اختلاف تراجم الذين
بن عبد الوهاب بن علي در طبقات شافعية كفته محمد بن علي بن اسمعيل القفال الكبير الشاشي الامام الجليل لحد
ذو الباع الواسع في العلوم والميدان الباسطة والجلالة التامة والعظمة الوافرة كان اماما في التفسير اماما في التحد
امام في الكلام اماما في الاصول اماما في الفروع اماما في الورع والزهد اماما في اللغة والشعر اكل العلوم محققا
لما يورده حسن النص فيما عده فرد من افراد الزمان قال فيه ابو عاصم العبادي هو افضهم الاصحاب
قلما وابتهتم في دقائق العلوم قد ما واسرهم ببيانها وابتهتم جنانا واهلاهم سنادا وارفعهم عما اذا
وقال الحلبي كان شيخنا القفال اعلم من لقيته من علماء عصره وقال في كتابه شعب اليمان في

شيار

المعروف

التيتم

السادسة والعشرين في الجهاد امامنا الذي هو من اجلهم من لقينا من علماء عصرنا صاحب الاصول
والجدل وحافظ الفروع والعلل ناصر الدين بالسيف والقلم والمقو بالفضل العلم على كل علم ابو بكر محمد
الشاشي وقال الحاكم ابو عبد الله هو الفقيه الاديب امام عصره وماوراء النهر للشافعيين واعلمهم
بالاصول واكثرهم رحلة في طلب الحديث وقال الشيخ ابواسحق الشيرازي كان اماما وله مصنفات
كثيرة ليس لاحد مثلها وهو اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب في اصول الفقه وله
شرح الرسالة وعنه انتشر فقه الشافعي وماوراء النهر وقال ابن الصلاح القفال الكبير علم من اعلام المذ
هبة من جمع علم هو بها علم لما جتمع له لفظ الكبر من ابن خزيمة وابن جرير وعبد الله المدائني ومحمد بن محمد
الباغندي وابي القاسم البغوي وابي عروبة الحراني وطبقته هم روى عنه ابو عبد الله الحاكم وقال ورد
منه ابو مرة على ابن خزيمة ثم ثانيا عند منصوره من العراق ثم وردها على ابي الحسن وكتبنا عنه غير
مرة عن ابن خزيمة ثم اجتمعنا بجاذا غير مرة فكتب عنه وكتب عنى بخطيرة وروى ايضا عنه ابو
عبد الرحمن السلمي ابو عبد الله الحلبي من ابن مندة وابو نصر عمر بن قتادة وغيرهم وذكر الشيخ ابو اسحق
انه درس على ابن سريج قال ابن الصلاح ولا ظهر عندنا انه لم يدركه الى ان قال السبكي قال الشيخ ابو اسحق
مات لفظال سنة ست وثلاثين وستائة قال ابن الصلاح وهو من قطعنا قلت ارخ الحاكم ابو عبد الله
وقالته في اخر سنة خمس وستين وثلاثمائة بالشاشي هو الصواب مولد في ما ذكر ابن السمعاني سنة
احدى وتسعين ومائتين فيكون عمره حين توفي ابن سريج سبع سنين ويكون قد جاوز العشرين
موت الاسعري بموت ابي الخلافي وموت الاسعري وعبد الرحيم بن حسن بن سري طبعنا في نسخة ابو بكر محمد بن علي بن اسمعيل لفظال
الكبير الشاشي لحدائمه الاسلام قال العبادي في الطبقات هو افضل اصحاب قسما وامكنهم في دقائق
العلوم قد ما واصلهم ببيانوا اثبتهم جنانا واهلهم اسنادا وارفعهم عمادا وقال الحلبي هو اعلم من
لقبته من علماء عصره وقال فيه الحاكم هو الفقيه الاديب امام عصره وماوراء النهر واعلمهم بالاصول
واكثرهم رحلة في طلب الحديث وقال الشيخ ابواسحاق ان مذهب الشافعي في ماوراء النهر انتشر
عنه وصنف مصنفات كثيرة ليس لاحد مثلها وقال ابن عساكر في تاريخه بلغني انه كان مثالا عن
الاعتدال قال في اول امره بالاعتدال ثم رجع الى مذهب الاشعري قال السمعاني ولد بالشاش وهي
مدينة ولاء النهر سنة احدى وتسعين ومائتين وتوفي بها في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثم

كذا ذكره في الانساب في ترجمته القفال وقال فيه في ترجمة الشافعي في كتاب اللذيل انه توفي في سنة ست و
ستين وقال الشيخ ابواسحق انه اخذ عن ابن سريج وقال ابو الصلاح ان ما قاله الشيخ من لقيه ابن سريج ^{ظاهر}
عندنا خلافه وان ما قاله في وفاته وهم قطع اقال وقد صرح المطوعي بانه لم يدرك ابن سريج وذكرنا
انه توفي في ذي الحجة سنة خمس وستين انتهى نقل عن الرازي في مواضع محصورة منها في باب العقيدة واخر
الباب الثاني من كتاب الاقرار بموضعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة ايضا في اخر صلق المسافر ومن
تصانيفه كتاب ادب القضاء ومنها بحاسن الشريعة موضع لمعا في مناسبات لطيفة ومشتمل على مسائل غريبة
وهو اقليل الوجود وعندك بكل منها نسخة والابو بكر اسدي رطبقات شافعية فحمد على براسماعيل ابو بكر الشافعي القفال
الكبير لحد اعلام المذهب وأئمة المسلمين مولد سنة احدى وتسعين ومائتين وسبع من ابى بكر خزيمة
ومحمد بن جرير وابو القسم البغوي وغيرهم قال الشيخ ابواسحق درس على ابن سريج وجو عليه الرازي في التذنيب
قال ابن الصلاح اظهر عندنا لم يدرك ابن سريج وهو الذي ذكره المطوعي في كتابه ^{في} واما اخذ عن ابى الليث
التالوسي عن ابن سريج قال الشيخ ابواسحاق كان اماما وله مصنفات كثيرة ليس لاحد مثلها وهو اول من
صنف الجدل الحسن من الفقهاء وله كتاب حسن في اصول الفقه وله شرح الرسالة وعنه انتشر فقه الشافعية
فيما وراء البحر قال الحاكم كان اهل ما وراء النهر يفتون في عصره بالاسول واكثر حجة وطلب الحديث وقال النجاشي كان شيخنا القفال ^{من}
لقبته من علماء عصره قال التنوكي في تهذيبه اذا ذكر القفال الشافعي هذا واذا ذكر القفال المروزي فقل صغير ثم ان
الشافعي كتب ذكره في التفسير والحديث والاصول والكلام والمروزي يكثر ذكره في الفقهيات ومن تصانيف الشافعي
دلائل النبوة ومحاسن الشريعة وادب القضاء وكبير وتفسير كبير ما في ذي الحجة سنة خمس وستين وثلاثمائة
وذكره الشيخ ابواسحق انعمت سنة ست وثلثين وهو هم نقل عن الرازي في مواضع محصورة منها في باب
العقيدة واخر الباب الثاني من كتاب الاقرار بموضعين من اول النكاح ونقل عنه في الروضة لخص صلق المسافر
وقاضل تزيقي ودر مدينة العلوم گفته واعلم ان اول من صنف الجدل الحسن من الفقهاء ابو بكر محمد بن علي براسماعيل
القفال الشافعي الشافعي ام عصره بلا مدافعة كان فقيها كحدا ااصوليا لغويا شاعرا شافعي المكنى ابو الحسن
من المشافعيين مثله في وقته رحل الى خراسان والعراق والحجاز والشام والتغور وسار ذكره
في البلاد واخذ الفقه عن ابن سريج وله مصنفات كثيرة في الجدل واصول الفقه وعنه انتشر مذهب
الشافعي في بلاد روى عن محمد بن جرير الطبري واقراؤه وروى عنه الحاكم ابو عبد الله وابو عبد الرحمن

وقد اتفق بين ابن سريج مات قبل دخول بغداد ادم

السلمی جملة کثیرة وتوفی سنة ست وثلاثین وثلثمائة وقیل توفی فی شاش فی ذی الحجة سنة خمس وستین
وثلثمائة وشاش مدينة فی ما وراء نهر سیحون فی ارض الترس ومولوی صدیق حسن خان معاصر دراجات والنسب
ابوبکر محمد بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیه الشافعی امام عصر بلاد افغت فقیه محدث اصولی لغوی شاعر بود
در ما وراء النهر مثل او در وقت برای شافعی کسی بود بسوی خراسان عراق وحباز و شام و ثغور رحلت کرده و ذکر او در بلاد
دور دست رفته فقط از ابن سیرج گرفته مصنفات بسیار دارد وی اول کسی است که در بدل حسن از فقه تصنیف کرده کتاب
دار در اصول فقه و مذهب شافعی در بلاد و از وی منتشر گردیده روایت دارد ابو محمد بن جریر طبری و از وی حاکم نیشابوری ابن
وابو عبد الرحمن سلمی جملة کثیرة را وی است در وفاتش اختلاف است معانی گفته توفی سنة ست وستین وثلثمائة وشاش
شهریت و رای نهر سیحون که از وسیع جماعتی از علما برآمده و این قفال غیر قفال مروزیست که ذکرش در عماد که گذشته و وی
متاخر ازین قفال است و نیز مولوی صدیق حسن خان در سجد العلوم گفته ابو بکر محمد بن علی القفال بن اسماعیل الشاشی
الفقیه الشافعی اول من صنف الجدل المحسن من الفقهاء کان امام عصری بلاد افغت فقیه محدث اصولی
لغوی شاعر الم یکن بما وراء النهر الشافعیین مثله فی وقته رحل الی خراسان العراق والحجاز والشام الثغور
وسار ذکره فی البلاد اخذ الفقه عن ابن سیرج وله مصنفات کثیرة فی الجدل و کتاب فی اصول الفقه وعنه
انتشر مذهب الشافعی فی بلاده وروی عن محمد بن جریر الطبری واقرا له وروی عنه الحاکم و ابن منذر و جماعة
کثیرة توفی سنة وقیل توفی فی الشاش سنة خمس وستین وثلثمائة وشاش مدينة ما وراء نهر سیحون فی ارض
الترس خرج منها جماعة من العلماء وهذا القفال غیر القفال المروزی وهو متاخر عن هذا کذا قال ابن خلکان
فی تاریخه وفیات الاعیان و نیز فاضل معاصر دراج کل گفته ابو بکر محمد بن علی بن اسماعیل القفال الشاشی الفقیه
الشافعی امام عصر بلاد افغت کان فقیها محدثا اصولی لغوی شاعر الم یکن بما وراء النهر الشافعیین مثله
فی وقته رحل الی خراسان العراق والحجاز والشام والثغور وسار ذکره فی البلاد وروی عن محمد بن جریر
الطبری وروی عنه الحاکم ابو عبد الله وابو عبد الله منذر وابو عبد الرحمن السلمی و جماعة کثیرة وقع الاختلاف فی
وفاته فقیل فی سنة ست وثلاثین وثلثمائة وقیل خمس وستین وثلثمائة والشاشی الشاشی قد وروا نهر سیحون خرج
منها جماعة من العلماء وهذا القفال غیر القفال المروزی وهو متاخر عن هذا القفال ابو بکر الشاشی
القفال محدث لم یحوال و مسند هم الرجال و فقیه صمد المقول و قد روی هذا الحدیث الفاضل
للانصاف و المزیج للشکال و المنیر للبال و المبیط للعضال و المنشط من العقال و المتقن عن المضال و

الکاد

فالطاعن فيه هاتر في بيدل الضلال: والمتاب فيه حائر لا يميز بين اليمين والشمال: والقادر
فيه مارق طينته طينة الخبال: والموطن له محتقب لعظيم الوزر والوبال: **وجه ثبت دوم**
آنکه ابو محمد عبدالله بن جعفر بن حیان اصحاب المعروف بابی الشیخ ابو حنیف شریف را در کتاب السنه روایت
سوده چنانچه سخاوی در مقاصد سنه گفته حدیث انا ملینة العلم و علی بابها الحاکم فی المناقب من
مستدرکه والطبرانی فی معجم الکبیر و ابو الشیخ بن حیان فی السنه له و غیرهم کلام من حدیث ابی معوی
الضری عن اعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعاً بزيادة فمن أنى العلم فليأت الباب از تفریح سمود
در جواب العقیدین و مناوی در فیض القدر و زرقانی در شرح مواهب نیز روایت کردن ابو الشیخ ابو حنیف شریف را
در ابواب النشأ و الله تم طاهر و با بر می شود و مخفی نماید که ابو الشیخ از حفاظ معتمدین و نقاد مقبرین و ائمه بارعین و اکابر
ما برین بوده سمعاً در انساب نسبت حیاتی گفته و المشهور بهذه النسبة ابو محمد عبدالله بن عبد الله بن جعفر
بن جبرائیل اصحاب المعروف بابی الشیخ حافظ کبیر رتبه صنف المتصانف اکثر عنه ابو نعیم احمد بن عبد الله بن
واحد من رو عنه ابو طاهر محمد بن احمد بن عبد الرحیم الکاتب با صبره ان و فی سبب تکرار الحفظ گفته ابو الشیخ
حافظ اصحابها و مسند فانه الامام ابو محمد عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان الانصار صاحب التصنیفان
الساوئة و غیر بابی الشیخ ولد سنة اربع و سبعین و ثمان و ستمائة سنة اربع و ثمانین و هلم جرا و کتب العا
و النازل و لقی الکبار سمع من جده الامام الزاهد محمد بن الفرج و براهیم بن سعدان و محمد بن عبد الله بن
الحسن بن جعفر الحمیدی رئیس اصحابها و محمد بن سعد الله و احمد بن محمد بن علی الخزازی و ابی بکر بن عامر
و اسحق بن اسمعیل الرمالی و فی خلیفة الحبحی و احمد بن الحسن البصق و ابی یعلی الموصلی و ابی عریة الحر و کل مع
سقة علمه و غزارة حفظه صالحاً خيراً قاماً لله صدقاً حدث عنه ابو بکر احمد بن عبد الرحمن البشیری و
ابو بکر بن حمید و ابو سعید المالی و ابو نعیم و محمد بن علی بن سیمق المود و سفین بن مسکویه و حنفیة محمد
بن عبد الرزاق بن ابی الشیخ و الفضل بن محمد لقاشانی و ابو طاهر عبد الرحیم النخاس و خلق کثیر قال ابن
ثقة ما من صنف التفسیر و کتب لکثرة فی الاحکام و غیره فقال ابو بکر الخطیب حافظاً ثباتاً متقناً و رو عن بعض
العلماء قال دخلت علی الطبرانی الا وهو مزح او یضاد و ما دخلنا علی الشیخ الا وهو یصلی قال ابو نعیم کا احادیث
صنف الاحکام التفسیر و کان یقید بالشیخ و یصنف لهم سنین سنه و کان ثقة قلت رو عنه ابو بکر
المقرئ و انا عبدالله بن محمد لقشیر اخبرنا علی بن عبد المعدل کتاباً به ان سمع یو بن خلیل الحاقول ا

احب اليه من نفسه و يروون في ذلك احاديث منها ما رواه اليه هقي و ابو الشيفه الدليلي انه
صلى الله عليه وسلم قال لا يوم من احدى حتى اكون احب اليه من نفسه مقام نهايت تشكفت ست كما يوم
مقلد مطاع مخاطب عظيم الانخداع بروايت ابى الشيخ درست تمسك ميزند و انرا در مقام احتجاج كرميكند با شهاب بن سقاف
او حديث اندينه العلم را كمال عصبيت نظر نمي اندازند و اقصى انصاف و خدا ترسي خود را بر همگان ظاهر مي سازند و از همه
لطيف تر است كه خود مخاطب على انصاف در باب يازدهم همين كتاب درست تثبيت بدامان روايت ابو الشيخ ميزند و باز
در باب حديث مدینه العلم كه ابو الشيخ آنرا روايت نموده آغاز عصبيت خاسره و مكابرت با نره مي بند چنانچه در باب
تقصبات كه نسبت آن باطل حتى نموده گفته تعصب سيزدهم گویند كه اهل سنت افراط ميكنند و در بعض حضرت على و در
ظاهر او و مني الله عنهم ذكره ابن شهر آشوب و همين سبب ايشان را ملقب بنواصب كنند حالانكه خود ايشان در كتب
خود از كتب اهل سنت خصوصاً از بهيقي و ابو الشيخ و ديلمي نقل کرده اند قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يوم من احدى حتى اكون احب اليه من نفسه و يكون عترتي احب اليه من نفسه پس مي بيني كه مخاطب
بنيل كمال تغير و تحويل در مقام اثبات لاي اهل حمله روايت ابى الشيخ را آورده حيله خلاص و مناص خود گردانیده
الكن نميدانم چرا در مقام رد و ابطال حديث مدینه العلم بر افادات محققين و مدققين خود نظر نمانده تا معلوم ميكرد
كه اين حديث شريف را نيز ابى الشيخ روايت فرموده تا از قبح و جرح اين حديث شريف باز نماند و ادعايت
خلوعت و جلالت نميداد و بل جمله فروايت ابى الشيخ هذا الحافظ البجل في المسند المفضل
المنوع المنقول و عندهم بالطراز الاول و خير عمد و معول في سلوك المنهج الواضح المذلل
فلا يرتاب فيه الا الارعن المغفل و ولا يطعن فيه الا المبدع المضلل و والله العاصم عن
ذيعه بالاطع المحلل و هو الوالي عن جنته بالصون للمكمن و جرت رسوم ابى محمد عبد الله بن سقاف بن
المعروف بابن سقاف الواسطي اخبرني شريف را روايت کرده چنانچه ملا علي بن ابي الطيب رحمه الله المعروف بابن سقاف
گفته قوله صلى الله عليه وسلم اننا مدينه العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار
الفقيه الشافعي رحمه الله بقراءتي عليه فاق بسنة اربع وثلاثين واربعمائة قلت له اخبركم
ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب بابن السقاف الحافظ الواسطي رحمه الله نا
عمر بن الحسن البصري رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن يزيد نا عبد الله نا انا سفيان الثوري نا عبد الله بن عثمان
عبد الرحمن بن نهمان نا جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه وسلم بعض علي قفا

هذا امير البردة وقابل الكوفة منصور من نصيحه فخذل مرجذله ثم صدمها صوته فقال
انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب وابن السقا ازاكابر خطاط اعلام واما جادات
فحام سنيد بوده آتشبره وفاضل منزه او برناظر ذيل تاريخ واسط تقينف علي بن محمد بن الطيب الجلابي المعروف
باب النعاني وكتاب الانساب عبد الكريم بن محمد السمطاني في ذكره الخطاط وعبر في خبر من غير شمس الدين محمد بن محمد
وطبقات محمد بن عبد الله المشقي الشهير بابن امر الدين وطبقات الخطاط جلال الدين عبد الرحمن بن ابى بكر السطري
وتراجم الخطاط من محمد بن محمد بن محمد بن الحارثي البغدادي في كمال موضح وطبقات شطر وافر عبارات ابن كتب در مجلد
طبيه مذکور شده واوليها اکتفا بر عبارت واحد ميرود علامه ذهبي در عبرتي خبر من غير در وقت سنه ثلاث و سبعين
ثم انما كفته و ابو محمد بن السقاه الحافظ عبد الله بن محمد بن عثمان الواسطي روى عن ابى خليفه وعبد الله بن
طبقتهما ولاحق الامم حفظه توفي في جمادى الآخرة وكان من كبراء اهل واسط واولي الخشمة وحل
به ابو انتفى فمن سبق الله ملك الانصاف والحكمة وتجنب عن العصبية والبطولة لا يقدم بالاجراء
بعد درك رايه ابن السقاه لهذا الخبر الساقى لكونه الولاء المردى غليل الظماء الفاتحة ابواب
الاهتداء الوازع عن التجاوز والاعتداء الامن ران على قلبه النصب والشحناء وهام به في
موامى المحرورية والبغض متعة الغلواء فاحترق لزيغته عن اتباع الخبياء الامناء عليهم الان المحنة
والشأن وجعلت وجماعهم انك ابواب نصر بن محمد التميمي الخفي شيخ شريف روى الامم وروى في كتاب الجاسر في تاريخه
در غير غير بنظره في تاريخه كفته عن قيس بن احازم روى عنه قال جاء رجل الى معوية رضى الله عنه
فساله عن مسألة فقال سل عنها علي بن ابي طالب فهو اعلم بها فقال الرجل قولك احب الي من قول
علي فقال معاوية بشما قلت ولو ما جئت به لقد كرهت رجلا كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يهذه للعلم هرا وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم يا علي انت مني منزلة هرون من موسى الا انت
لا بنى بعدك ولقد كان عمر بن الخطاب يسأله وياخذ عنه ولقد شهدت عمر بن الخطاب اذا اشكل
شي فقال هم منا علي بن ابي طالب ثم قال للرجل معوية رضى الله عنه قم لا قام الله رجلك ومحا
اسمه من الديوان وروى ان سائلا سأل عائشة رضى الله عنها عن اسم علي الخفين فقالت سلوا
عنها عن علي بن ابي طالب فانه اعلم بالسنة وقال النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها
ومحمد باؤفد ومحاسن شامخة وعظمت مرتبت رفعت منزلت ابوالليث نروينيه سابقا در مجلد حديث طبرستان

لوم ما

بني عبد الله بن ابي طالب

ان تحذیر الحربی و هو جبرهم المفید و حافظهم المحید و لهذا الخبر الشریف المجید و وذلك الحديث
الکریم المجید و مرغم انف کل مکابر عنید و حاذب بناصيته کل معاند مرید و مؤسس بناء
الحق السامق المشید و مشید عماد الصدق الشاهق الاطید و والله ولی المتوفیق و التایید و هو
الموفق بلطفه المحفوف بالتأزیر و التشدید و جه است و هم انکه ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن
محمد بن محمد بن بن بطریق البطلی این حدیث شریف را بشش طریق روایت نموده انفا شنیدی که ابن
شهر آشوب علیه الرحمه در مناقب آل ابی طالب فرموده و قال النبی علیه السلام بالاجماع انما مدینه العلم
و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب رواه احمد من ثمانية طرق و ابراهیم الثقفی من سبعة طرق و
ابن بطریق من ستة طرق و ابن بطریق از اجله محدثین حذاق و امانت مسنین سابق سنیه ست و محاسن باره
و محمد ناصعه او برناظر کتاب الانساب عبد الکریم بن محمد السمعانی و طبقات محمد بن عبد الله الشافعی الشهبان بن ناصر الدین
و تراجم الحفاظ من تراجم محدثانی و اضع و طابرت و از اوله و اخره بل من الحکماء و اعتبار ابن بطریق علی فخار انت که این تمییه
یا انهم تشدد و تصلب و تغت و تعصب منہاج بروایات او متمسک و مثبت شده که ادیت فی مجلد حدیث الطیر
و کافی ست برای اثبات جلالت و نبالت ابن بطریق که از شیوخ ان مشایخ سبوه شاه ولی الله و الد مخاطب میباشد که
حضرتش بر اتصال سند خود بایشان حمد الی فرموده و ایشان را از مشایخ اجله کرام و ائمه قاده اعلام و از جمله مشهورین
من بن الحرمین المحترمین و مجمع علی فضلیهم من الخافقین و انموده که استقر انشاء الله تعالی فی مجلد حدیث التشییه بالتفصیل
فمذا ابن بطریق حافظهم الجوال و و بارعهم الرجال و المشد و دالیه الرجال و المضروب الیه الباطل
الاکبال و قد روی هذا الحديث المنیر للبال و المنیر للبلبال و بطرق ستة فتعالی رب اصحاب
المکروا و قال و ورد عا کریم اصحاب الخدع و الاحتیال و فللمتعرض له بالطعن و الاحمال و للمتكلم
له بالقدح و الاعلال و موضع و فیما فی العسف و الضلال و موعظ فی مواهی الحیف انما لا یغال
و جه سے ام کہ مشتمل بر وجہ عدیده است انکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله المعروف بالحاکم حدیث مدینه العلم را
بطریق متعدده روایت نموده و باهتمام تمام تصحیح ان فرموده چنانچه در کتاب المستدرک علی الصحیحین کہ نسخ
عدیده آن از نظر خفیف گذشته و دو نسخه آن وقت تحریرش این فتح مرصع میفرمایند خدا شنا ابو العباس محمد
بن یعقوب شنا محمد بن عبد الرحیم الهروی بالمرسله شنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح شنا ابو مقو
علی اعش عن مجاعن بر عبا رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم

وعلى بابها فمن اراد المدينة فليات الباب هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرج جاه والواصلت ثقة
مامون فاني سمعت ابا العباس محمد بن يعقوب في التاريخ يقول سمعت العباس بن محمد الدوري يقول
سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت الهروي فقال ثقة فقلت ليس قد حدث عن ابي معوية عن الاعمش
انا مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفيدى وهو ثقة مامون سمعت ابا نصر احمد
بن مهمل الفقيه القباقي امام عصره بنجارا يقول سمعت صالح بن محمد بن جبيب الحافظ يقول وسئل
ابي الصلت الهروي فقال دخل يحيى بن معين ونحو معه على ابي الصلت فلم عليه فلما خرج
فقلت لله ما تقول رحمتك الله في ابو الصلت فقال هو صدوق فقلت لانه يروي حديث الاعمش
عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها
فمن اراد العلم فليأتها من بابها فقال قد روي هذا اذاك الفيدى عن ابي معوية عن الاعمش
كما رواه ابو الصلت حديثا بصحة ما ذكره الامام ابو زكريا يحيى بن معين ابو الحسين محمد بن احمد
بن تميم القنطري ثنا الحسين بن فهم ثنا محمد بن يحيى بن النضر ثنا محمد بن جعفر الفيدى ثنا ابو يعقوب
عراكه اعمش عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا
مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد المدينة فليات الباب قال الحسين بن فهم حدثنا ابو الصلت
الهدوك عن ابي معوية قال الحاكم لي علم للاستفيد لهذا العلم ان الحسين بن فهم بر عبد الرحمن ثقة
مامون حافظ وهذا الحديث شاهد من حديث سفين الثوري باسناد صحيح حدثني ابو بكر محمد
علي الفقيه الامام الشاشي القفال بنجارا وانا سألته حدثني النعمان بن هرون البلدي ببلد من اصل
كتابه ثنا احمد بن محمد بن يزيدي الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفين الثوري عن عبد الله بن عثمان بن خثيم
عن عبد الرحمن بن عثمان التيمي قال سمعت جابر بن عبد الله يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب ازين عمارت اسرر شارت وافع
واللخ ست كحاكم در اثبات وتصحيح الحديث شريف وارغام وتبكيث جاهد عنيف مساعي جميلة فرموده ووجوه متعدد
زنگ شبهات ارباب اعتساف از قلوب اهل انفساز دوده اول انكه بخيرت شريف را بسند مستقل خود از ابن عباس
روایت کرده دوم انكه تصريح صريح بودن ان صحيح الاسناد نموده سوم انكه باطبار عدم اخراج شيخنا بن خثيم شريف
راه استدراك بر ایشان پیورده چهارم انكه بنصر النسخ ابو الصلت هروي را كه راوي بخيرت از ابو معوية است ثقة مامون

گفته پنجم آنکه برای تائید و تسدید توثیق خود حکایت سوال وری یحیی بن معین از حال ابو الصلت و توثیق یحیی بن معین را
از حکایت مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلم نیز میباشد از تاریخ شیخ خود محمد بن یعقوب الاصبغ نقل کرده ششم آنکه برای تائید
تسدید و تائید حکایت سوال صالح بن محمد یحیی بن معین از حال ابو الصلت و توثیق یحیی بن معین و در آنکه این حکایت
نیز مشتمل بر اثبات حدیث مدینه العلم است از شیخ خود ابو الصلت قبانی نقل فرموده هفتم آنکه برای اثبات و تصحیح کلام
یحیی بن معین که مشتمل بر افاده روایت کردن فیدی این حدیث شریف را میباشد این حدیث شریف را از قنطری از حسین
بن فہم از محمد بن یحیی بن الضریس از محمد بن جعفر فیدی از ابو معویہ از عیسی از مجاهد از ابن عباس روایت کرده ششم آنکه روایت
کردن حسین بن فہم این حدیث شریف را از ابو الصلت از ابو معویہ نیز با اثبات رسانیده ہفتم آنکه خبر مدتی تحقیق و تدقیق حسین بن
فہم نیز توثیق نموده و استفیہ علم حدیث با ثقہ و مأمون بودن او اعلام فرموده دہم آنکه نظر باحق این حدیث شریف
افاده فرموده کہ برای این حدیث یعنی حدیث مدینه العلم بروایت ابن عباس شایستگی از حدیث سفیان ثوری یازدہم
آنکه تصریح بصحت سند این حدیث کرده و از دہم آنکه تماماً تحقیق الشاہد و رغماً لالف الجاہل این حدیث را پسند متسل از جا
بن عبد الله انصاری روایت فرموده فالحمد لله حمداً لا منتهی لا قصاۃ ولا یوزن شیء بادنۃ علی ما وضع
المحق لذی عینین بان الصدق بلا ریب و ین و اضواء نور الصوب لزاہر و واشرق ضو
الیقین الباہر و اومتری الحاکم کہ کیف جہد فی تصحیح الحدیث المشریف و بالغ فی ترقیہ ہذا المختار
ورفع عقیدتہ بصحة سندہ مرۃ بعد مرۃ و مال علی قلع ریب الہاب کمرۃ اثر کمرۃ ففعل الکرامۃ
اخری من کل باطل و صیر جہا الجاحدین اوہن من خطل خاٹل فاضحی جہودہم سماء علی قرفتم
وعنادہم و غضبتہم و لادہم و اضماکھم فی العصبیۃ البائرۃ و ارتباکھم فی الحبیۃ الخاسرۃ
و ذہابہم عریضاً فی الخبط و الشماس و اغرقتہم فی التعتہ و الوسواس و انخیاڑہم عن سبیل الاقیاد
والایقان و استنکافہم عن عجب الاعتراف و الاذعان و ابضاغمہم فی مہاکمہ العثار و الزلل و ابغالہم
محاوی الافاک البین الخذل و تعلقہم بالمکابرۃ الفاضحۃ و المثارۃ الواضحۃ رد علی اللہ و رسولہ و انخیاڑہم
مخالفۃ العلم الخذل و الجہا السابق ینزل الحق و قبولہ و جہہ سی و یکم آنکہ حاکم نیسابوری این حدیث شریف را
بروایت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نیز روایت کرده چنانچہ علامہ سبطی در نکات بدیعات گفته حدیث ثانی
نام مدینہ العلم و علی بابہا آورده من حدیث علی و ابن عباس و جابر قلت حدیث علی الخرجہ
الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس الخرجہ الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر الخرجہ الحاکم و غیرہ

سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و اخراج الترمذی و المحاکم عن علی قال قال رسول الله صلعم انما مدینه العلم و علی بابها الخ و اخراج حاکم این حدیث شریف را بر روایت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ابن حجر در صواعق محرقه و شیخ بن عبد الله العیدروس در عقد نبوی و ابوسعید کرمی در نبراس و زرقانی در شرح مواهب لدنیه و مرزا محمد خبشانی در نزل الابرار و مفصل الحجا و تحفه المحجین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مهین در وسیله النجاة و مولوی ولی الله در مرآة المؤمنین و بلخی در نیایع الموده نیز ذکر کرده اند که استتف علیہ فیما بعد انشاء الله تعالی و وجه سی و دوم آنکه حاکم نیا بوری این حدیث شریف را بر روایت ابن عمر نیز اخراج نموده چنانچه ابن حجر مکی در صواعق گفته الحدیث التاسع اخبر البزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله و الطبرانی و المحاکم و العقلمی فی الضعفاء و ابن عدی عن ابن عمر الترمذی و المحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی بابها الخ و اخراج حاکم این حدیث شریف را بر روایت ابن عمر از افاده علامه عیدروس در عقد نبوی و مرزا محمد خبشانی در نزل الابرار و مفصل الحجا و تحفه المحجین و فاضل صبان مصری در اسعاف الراغبین و محمد مهین در وسیله النجاة و ولی الله در مرآة المؤمنین و سلیمان بلخی در نیایع نیز ثابت و مستحق میشود که استعرفه فیما بعد انشاء الله تعالی - و محتجب است آنکه حاکم نیا بوری از اساطین حفاظ اعظم و ارکان ائمه فاضل و امثال صدور نقاد و افانل قروم امجاد سنیہ بوده کمال حفظ و اتقان و نقد و معارف و تقدم و برایت و تمهر و نقد جماعت و رفعت شان و عظمت مکان و فضائل جلایل و محاسن عقائل و ماثر عظام و منفاخر کرام اوصاف افاضات اکابر انحضرات پیش از بنش ست شطری از ان برناظر مصنف مفروض حافظ ابو موسی الخ و تاریخ نیا بوری و عبد الغافر فارسی و مناقب شافعی تعنیف نجرار و جامع الاموال و الدین بن اثیر و خزرجی و ابن اثیر و حذیفه الاسماء و اللغات و مناجیح الدین یوسفی و وفیات الایمان ابن خلکان و مختصر فی اخبار البشر اسمعیل بن علی الایوبی و تذکره الحفاظ و عبرت منی و تتمه المختصر ابن الوردی و رجال مشکوة و الدین خطیب و مرآة الجنان و فی طبقات شافعیہ سبکی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد الله الشافعی الشبیری بن ناصر الدین و رجال مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مواهب لدنیه محمد بن عبد الباکی الزرقانی و تراجم الحفاظ مرزا محمد خبشانی و لاج مکلل انحاء النعمان مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن واضح و طاہر است بعضی از عبارات کتب مذکور در بعض مجلدات سابقه مطبوعه و بر اکثر عبارت این کتب اند و بعض مجلدات آئینه دآئینوی و نیز میدانی که حاکم حسب افاده شاه ولی الله و الدماجد مخاطب در قرۃ العینین از جمله مجددین دین جناب ختم المرسلین صلی الله علیه و سلم الطیبین الطاہرین که آنحضرت بوجود شان بشارت داده ای باشند در مائت را بجه از سر نو احیاء دین بسین آنحضرت کرد

و احکام و القان علم حدیث بعمل آورد و از جمله اوله و اخره جلالت و نهالت حاکم آنست که شاه ولی الله در ازاله الشک
و قرة العینین احتجاج و استدلال بر روایات حاکم نموده اند بلکه خود مخاطب نیز در همین کتاب تحفه حاجب بروجیات و مخربیات
او دست شک زده اند و بمقابل اهل حق آنرا آورده و کل هذا قماشیت و اساس المطلب و برغم ان
المجاهد للمعلد المنکوب و همی و سوم آنکه ابوالقاسم حسن بن اسحاق بن شرف شاه الفردوسی آنحضرت
را بنظم آورده و نسبت آن بجناب سالت اب علی علیه السلام کمال حتم و جرم نموده چنانچه در شاهنامه فرموده
سجده ای بر علی یوحنا گفت بتو که که او را بخوبی متاید رسولی که من شکر علم علیم و دینت و درست این سخن را از من
گوایی و هم کین سخن را درست به تو گوئی و گوئیم بر او از اوست و بدان باش گو گفت ز من بر مگرد و چو گفتار است و اینا را بد
و برار باب الباب در خبر خا و حجاب نیست که نظم فرموده و حدیث مذکور را در شاهنامه دلیل بنیاد شجرت و استفاضه آن
از قدیم الایام و شاهد کمال مقبولیت آن نزد هر خاص عام بکاسیمیت آن حتی عند الله المحصام میبازیر که تصنیف این
کتاب بحسب اشارت سلطان محمود سمت و جو و یافقه و تعصب غیبه و د و عناد نامحمود و بنشینان عجب حسیب و دود
و متبعین آل صاحب المحض المور و علیه و علیهم آلاف السلام الی الیوم الموعود در کتب اعلام اهل سنت مسطور
مسرود و حال شیفنگی او بعلم حدیث نیز در آن مذکور و موجود بلکه او نزد انجفرت از جملة افتخای شافعیه و ائمه شان
محبوب و معهود و بمقام و مقام عظیم و در آنج و ما ترغیمه بر سینه کابر انجفرت مدوح و محمود است ابن حمید و نهج سینه
گفته و اما ما ذکره من الصلوة التي یجب یزها ابی حنیفة و فعلها عند بعض الملوك حتى حج
عن مذهب به فلیس بحجة علی من اذهب اهل السنة لان اهل السنة یقولون ان الحق لا یخرج
عنهم لا یقولون انه لا یخطئ احد منهم و هذه الصلوة بینکما یقول اهل السنة کما انک المصالح
واحمد و الملك الذی ذکره هو محمد بن سبکتکین و انما رجع الی ما ظهر عندنا انه من مبنیة السنة
علیه سلم و کان مرجع الملوك و انعد لهم و کان من اشد الناس قیاما علی اهل البدع کاسیما
الافضه و ابن خلکان در روایات الاعمیان ترجمه محمود بعد ذکر شرطی از حالات او گفته و ذکر امام الحرمین
ابوالمعالی عبد الملك الجویسی المقدم ذکره و کتابه الذی سماه مغیث الخلق فی اختیار الاحق
ان السلطان الصمدی المذكور کان علی مذهب ابی حنیفة رضی الله عنه و کان موافقا لحدیث
و کافوا به و هو الحدیث من الشیوخ بین یدیه و هو یصح و کان یستفسر الاحادیث فوجز اکثرها موافقا
لمذهب الشافعی رضی الله عنه فوقع فی خلاف حكمة فجمع الفقهاء من الفريقین فی مروه و القس من

الكلام في ترجيح احد المذهبين على الآخر فوقع الاتفاق على ان يصلوا بين يديه
ركعتين على مذهب الامام الشافعي رضي الله عنه وعلى مذهب ابى حنيفة رضي الله عنه لينظر
فيه السلطان ويتفكر ويختار ما هو احسنهما فصلة القفال المروزي وقد تقدم ذكره بطهارة مسبقه
وشرايط معتبرة من الطهارة والستر واستقبال القبلة واتى بالاركان الهيئات السنن الاداب
والفرائض على تبحر الكمال والتمام وقال هذه صلوة لا يجوز الامام الشافعي دونها رضي الله تعالى عنه
ثم صلى ركعتين على ما يجوز ابو حنيفة رضي الله عنه فلبس جلد كلب مد بوعائه لطم ربعه بالنجاسة
وتوضأ بنبيذ التمر وكان في صميمه لصيف في المفاتيح واجتمع الذباب البعوض وكان وضوءه عليه
منكسا منعكسا ثم استقبل القبلة واحرم بالصلوة من غير نية في الوضوء وكبر بالفارسية ثم
قرأ اية بالفارسية دو برك سدر ثم نقر نقرتين كنقرات الديك من غير فصل ومن غير ركوع وشهد
في الحرم من غير نية السلاوة قال السلطان هذا صلاح لا يجوز ان تكون هذه الصلاة ابى حنيفة فامر القفال
باجضا ركتب ابى حنيفة وامر السلطان بنص اينيا كاتبا يقر المذهبين جميعا فوجدت الصلوة على مذهب
ابى حنيفة على ما حكاه القفال فاعرض السلطان عن مذهب ابى حنيفة وتمسك بمذهب الشافعي رضي الله
انهى كلاما امام الحرمين وكانت مناقب السلطان محمودة كثيرة وسيرة من احسن السير ومولده
ليلة عاشوراء سنة احدى وستين وثلاثمائة وتوفي في شهر ربيع الاخر وقيل حادي عشر صفر
سنة احدى وقيل اثنتين وعشرين واربعمائة بغزنة رحمه الله تعالى وعلمه زبدي ورع في خبر
من غرر وقائع سنة احدى وعشرين اربعمائة كفته والسلطان محمود بن سبكتكين سيع المذلل لبلاتقاسم
بن الامير ناصر المذلل له ابى منصور كان ابو الامير الغداة الذين يغزون من بلاد ما وراء النهر على اطر
الهند فاخذ عدة قلاع وافتتح ناحية يست وكان كراميا فاما محمودي فافتتح غزنة ثم بلاد ما
النهر ثم استولى على سائر خراسان وعظم ملكه ودانت له الامم وفرض على نفسه من الهند كل
عام فافتتح من بلاد واسعة وكان على عزم وصدق في الجهاد قال عبد المغافر الفارسي كان
صادق النية في اعلالكلمة الله تعالى مظفر في غزواته ما خلت سنة من سنة ملكه عن غزوة
او سفرة وكان ذكيا بعيد الغور موفق الراي وكان مجلسه مورد العلم وقبرا بغزنة يدعى

احسنه

الادكار

وجه

عليه

سني

عنده قال وقد صنف في ايامه تواريخ وحفظت حرکاته وسکاناته واحواله المخططة لمخططة رحمه الله توفي في
سجادی الاولى وعبد السدین سعدی افغنی در مرآت الجنان رذیل قانع سنة عشر واربعمائة گفته و تمنا ذکر و اعراض السلطان محسن
ما هو مشهور ومن فضل هذا الشافعي مع هذا السیاسی الا ان ذکره و يعلم منه فضل المذاکر و فخره و قصبة
مستقلة على نادرة غربية وهي ما ذكر امام المحرمين فحل الفروع والاصليين ابو المعالي
عبد الملك بن المشيخ الامام ابی محمد الجوينی في كتابه الموسوم بمغيبات الخلق في اختيار الحق السلطان
محمود المذكور كان على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه وكان مولعا بعلم الحديث وكان الناس
او قال الفقهاء يسمعون الحديث من الشيوخ بين يديه وهو يسمع وكان يستفسر احاديث
فوجد اكثرها موافقا لمذهب الشافعي رضي الله عنه فوقع في خلعة حبه فجمع الفقهاء من
الفرقيين في مرق والتمس منهم الكلام في ترجيح احد المذهبين على الاخر فوقع الاتفاق على ان
يصلوا بين يديه ركعتين على مذهب الشافعي وركعتين على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنهما و
يقتصر فيهما على اقل الفروض لينظر فيه السلطان ويتفكر فيختار ما هو احسن الخ ويزيافغنی در مرآت الجنان
وروقائع سنة احدى وعشرين واربعمائة گفته وفيها نق في السلطان محمود بن ابراهيم ناصر الدولة انه
منصبه كان ابو امير الغزاة الذين يغزون من بلاد ما وراء النهر على اطراف الهند فاخذ عند قلاع
وافتح ناحية بست واما محمود فافتتح غزنة ثم بلاد ما وراء النهر ثم استولى على سائر خراسان و
دان له الخلق على اختلاف جناسهم وفرحل على نفسه غز و الهند كل عام فافتتح منه بالاداء
وقد مضى ذكر شئ من فتحه البلاد البعيدة وصفاته الجميلة الحميدة وعلو همة الشرفه ورجوعه
عربا بحنيفة الى مذهب الامام الشافعي رضي الله عنه في القضية المقدمة في السنة العاشرة
بعد الاربع مائة و تاج الدين عبد الوهاب بن علي اسبكي در طبقات شافعية محمود بن سبكتكين السلطان
الكبير ابو القسم سيف الدولة ابراهيم ناصر الدولة ابی منصب احد ائمة العدل و مردانت له البلاد
والعباد و ظهرت بحاسن آثاره وكان يلقب قبل السلطنة سيف الدولة واما بعد هاتلقب عيين الدولة
وبهذا اللقب سمي الكتاب اليميني الذي صنعه ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتيبي في سيرته هذا السلطان
واهل خوارزم وما والاها يعتد في هذا الكتاب ويضبطون الفاظه اشد من اعتماد اهل بلادنا
بمقامات الحريري كان هذا السلطان اما ما عدا لا شجاعا مفطرافيقها فها سمي بجواد اسعد مؤيدا

بقتناء

وقد اعتبرت فوجدت أربعة لا خامس لهم في العدل بعد عمر بن عبد العزيز رضي الله عنه ألا
ان يكون بعض الناس لم تطل لهم مدة ولا ظهرت عنهم آثار ممتدة وهم السلطان محمدي والوزير
نظام الملك وبنو صبا في الزمان مدة وسلطان وملك في بلاد ناهما السلطان صلاح الدين يوسف
بن أيوب فاتح بيت المقدس وقبلة الملك نور الدين محمود بن زنكي الشهيد ولا يستطيع ان
اسميه سلطانا لأنه لم يسم بذلك وسبب هذا ان مصطلح الدول السلطان مرمك اقليمين
فضاعدا فانك لا تملك الا اقليما واحدا سمي بالملك وان اقتصرت على مدينة واحدة لا يسمى بالملك
لا بالسلطان بل بامير البلد وصاحبها ومن ثم يعرف خطأ كتاب زماننا حيث يسمون صاحبة
سلطانا ولا ينبغي ان يسمى لا سلطانا ولا ملكا لان حكمه لا يعدوها فكانهم خرجوا عن المصطلح ومن
شطر السلطان ان لا يكون فوقه يد وكذلك الملك ولا كذلك صاحب المبلدة الواحدة فان السلطان
يحكم عليه املا حكم السلطان على الملك عدم حكمه فيختلف باختلاف القوق والضعف ثم نرى في الدين
خطب له على منابر ديار مصر لما افتتحها صلاح الدين وبهذا سمي بالسلطان ولذلك قال بعض من
امتدحه اذ ذاك - وملك اقليمين ثم ثمة ثالثا قد عيت بعد الملك بالسلطان - عدنا الى
يمين الدولة فتقول كما ولا حنفي المذهب ثم انتقل الى مذهب الشافعي لما صلي القفال بين يديه
لايجز الشك ونها وصلاح الدين في حقيقته دونها وقد القفال في فتاواه ثم حكاهما من بعده امام الحرمين وغيره
و چون دولت شاه بن علاء الدوله بنجيشاه سمرقندي در تذكرة الشعراء معطفي بن عبد الله القسطنطيني ذكر ان
كشف الطنون باین عنوان نموده تذكرة الشعراء فارسی للامير دولت شاه بن علاء الدوله بنجيشاه
نسب طبقا وخاتمه و ذکر فی اوله عشرين شاعرا من شعراء العرب ثم ارد فيهم شعراء القفا و ضلیمها فون التوايخ علی طر
الاستطارد و فرغ من جمعه سنة ٩٢٠ ثنين وتسعين ثمانمائة و ترجمه فردوسی بعضی از متعلقا تصنیف
شاهنامه و حالات عصبيت محمود بتفصيل آورده لهذا برای تشييد مطلوب ابرام معصود ذکر ان ترجمه دین مقام
مناسب نماید قال دولت شاه السمرقندي في التذكرة ذكر سحر بان العجم فردوسی ردا کابر افاضل متفق اند که
شاعری در نیت روزگار اسلام مثل فردوسی از کتم عدم پای مجموعه وجود نهاده و الحق داد و خنوزی و فصاحت
داده و شاه عدل صدق این عوی کتاب شاهنامه است که درین پند سال گذشته از شاعران و فضیحا و فرنگها
پس آفریده را یارای جواب شاهنامه نبوده این حالت از شاعران هیچکس را مسلم نیست و این معنی بدایت خدا نیست و حق

فردوسی گفته اند بیت سکہ کا نذر سخن فردوسی طوسی نشاندہ کا فرم گوچکس از جلد فردوسی نشاندہ اول از بالای
کرسی بر زمین آمد سخن پادگر دستش گرفت و بر سر کرسی نشاندہ و عزیزی دیگر راست بیت در شعر سہ تن ہمیر اند
ہر چند کہ لابی لاجدی بہ اوصاف مقصیدہ و غزل اہ فردوسی و انوری سعدی بہ انصاف امنیت کہ مثل مقصائد انور
و مقصائد خاقانی را توان گرفت باندکی کم و زیادہ و مثل غزلیات شیخ بزرگوار سعدی غزلیات خواجہ خسرو خواہد بود و بکلیہ
اما مثل اوصاف و سخن گذاری فردوسی کہ ام فاضل شعر گوید و کر باشد و میتواند بود کہ شخصی این سخن را مسلم ندارد
و گوید شیخ نظامی را در میناب ید برضاست و درین سخن مضائق نیست و شیخ نظامی بزرگ بودہ و سخن او بلند و ستین
بر معانیت اما از را انصاف تامل در ہر دو شیوہ نکو کن و ہمیر بودہ حکم برستی گوہار اما اسم فردوسی حسن بن اسحق
بن شہ شہ است و در بعض سخن این شہ شہ تخلص میکند و از دماقین طوس بودہ و گویند از قریرہ رزان است
من اعمال طوس و بعضی گویند سوری بن مختر کہ اورا عمید خراسانی می گفتہ اند و در روستاق طوس کاریزی و
چہار باغی داشتہ فردوس نام و پدر فردوسی باغبان ان فرزند بودہ و وجہ تخلص فردوسی آنست و العبدۃ
علی الراوی ابتدای حال فردوسی آنست کہ عامل طوس بدو جو و بیدادی میکرد و بشکایت عامل از طوس بغزنین رفتہ
و مدتی بدرگاہ سلطان محمود تردد میکرد و ہمہ اوتہمتی نیست و بخرج الیوم در ماند آخرش شاعری پیشہ ساختہ
قطرہ و مقاصد میگفت از عام و خاص و جہ معاش بدو میرسد و در سرد آرزوی صحبت استاد عنصری میسود و از قضا
جاہ عنصری اورا این آرزو ہمیشہ نارضایتی بخیلہ خود را در مجلس عنصری گنجانیہ و در آن مجلس سعدی و فرخی کہ ہر
شاگرد عنصری اند حاضر بودند استاد عنصری فردوس را چون مرد ستونی شکل دید از روی ظرافت گفت ای برادر در
مجلس شعر خیز شاعری نیکوچہ فردوسی گفت بندہ را درین فن اندک مایہ شروعی بہت استاد عنصری گفت چون
عارض تو ماہ نباشد روشن عجبی گفت مانند گل نبود گلشن و فرخی گفت ہر کانت ہی کند گذار از جوشن
فردوسی گفت ہر مانند سان گیو در جنگ پیش بہمکان از حسن کلام او تعجب کردند و استاد عنصری فردوسی گفت
زیبا گفتی مگر ترا در تاریخ سلاطین قوفی بہت گفت بلی تاریخ ملوک و عجم ہمراہ دارم عنصری اورا در ابیات و اشعار
مشکلہ امتحان کرد فردوسی را در شیوہ شاعری و سخنوری قادر یافت گفت ای برادر معذور دار کہ فضل شما ختم
و اورا مصاحب خود ساخت و سلطان عنصری را فرمودہ بود کہ تاریخ ملوک و عجم را بقید نظم در آورد و عنصری از
کثرت اشتغال بہا بخفا میکرد و میتواند بود کہ طبعش بر نظم شاہنامہ قادر نبودہ باشد و چکس را در آن روز کار یافتہ
کہ اہل این کار بودہ باشد القصہ فردوسی اہر رسید کہ توانی نظم شاہنامہ گفتن فردوسی گفت بلی انشا اللہ استاد

عنصری از معنی خرم شد و فی الحال بعرض رسانید که جوانی خراسانی لده بسیار خوش طبع و بر سخنوری قادت
گمان بنده انت که از عهده نظم تاریخ عجم بیرون تواند آمد سلطان گفت او را بگو که در مدح من چند بیت
بگوید عنصری فردوسی را بحد سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان گفت بدیهه و این بیت
از انجمله است سه چو کوک لب از شیر مادر بست بزگواره محمود گوید نخست به سلطان بغایت ازین بیت
خوش آمد فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید گویند که او را در سرابوستان خاص فرمود تا حجره کن
داود و مشا بهره و وجه معاش مقرر کردند مدت چهار سال در خطه غزنین بنظم شاهنامه مشغول بود بعد از آن
حاصل کرد که بطن رود و بنظم شاهنامه مشغول باشد مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن و باز غزنین رجوع کرد چهار
شاهنامه را بنظم آورده بود بعرض سلطان رسانید و مقبول نظر گشایا خاصیت سلطانی شد و باز بر طریق اول بکار
مشغول شد و سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقدی فرمودی و مرئی او شمس الکفاهه خواجه احمد بن حسین
بود و مدح او گفتی و التفات بایاز که جمله خاصان سلطان بودند نمیکرد ایا از این معنی تافته شد و از روی سعادت
در مجلس خاص بعرض رسانید که فردوسی را فتنی ست و سلطان محمود در دین مذہب بغایت صلب بوده در
نظر او هیچ طائفه دشمن تر از رخصه نبوده اند خاطر سلطان ازین سبب بر فردوسی متغیر شد روزی او را طلب فرمود
و از روی عتاب گفت که تو قمر مطی بوده بفرمایم تا ترا زیر پای فیلان هلاک کنند تا جمیع قمر مطه را عبرت باشد فردوسی
فی الحال در پای سلطان افتاد که من قمر مطی نیستم بلکه از اهل سنت و جماعتم و بر من اقرار کرده اند سلطان
فرمود که مجتهدان بزرگ شیعه از طوس بده اند اما من ترا بخشیدم بشرط آنکه از مذہب رجوع نمائی بعد از آن از سلطان
پراسان شد و در حق او نیز بزرگمان کشت بهر کیفیت که بود کتاب نظم شاهنامه با تمام رسانید و او را طمع آن بود
که سلطان در حق او سان بزرگ بجای آورد مثل ندیمی مجلس خاص و اطلاع چون خاطر سلطان بدو گران شده
بود صله کتاب شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که بتی را درم نقره باشد و فردوسی بغایت این انعام
را در حق خود حقیر دانست اما بسته و باز ارشد و بحکام درآمد و بیت هزار درم از جماعتی و بیت هزار درم فقاعی
خرید و بیت هزار درم مستحقان قسمت نمود خود را در شهر غزنین مخفی ساخت و بعد از آن بجمیله کتاب شاهنامه
را از کتابدار سلطان بدست آورد و چند بیت در مذمت سلطان با سجا الحاق کرد بیت چہ سی سال بردم شہنشاہ
سجہ کہ تاشاہ بخشہ مرا تاج و گنجہ اگر شاہ را شاہ بودی پدری بسر بر نہادی مرا تلج زرہ چو اندر تبارش بزرگی
نبودہ بنیادست نام بزرگان ششودہ و باقی این ابیات شہرتی عظیم دارد و نوشتن تمام احتیاج نبود و فردوسی

فاندر صبح

از صبح

مدت چهار ماه در غزنین متواری بود و بعد از آن مخفی بخرامنه و در خانه ابوالعالی صحافت چاه گاه بسر برد و کافران
بمقتضای دوسی می رسیدند و در شهر نامندوی میکردند فردوسی خود را بمشقت تمام بطوس رسانید و در آنجا نیز نوشت
بودن اهل عیال و اقربا را و دعای کرد و عازم رستم دار شد و مخفی اسپهبد جرجانی از قبل منوچهر بن قابوس حاکم رستم دار
بد و پناه آورد و سپهبد او را مرعای کرد و از فردوسی ابیات هجو سلطان با یک صد و شصت مثقال طلا بخرید که از
شاهنامه محو سازد و او اجابت کرده دیگر بار بطوس رجوع نمود و پیری بر کوه ستولی شده بود و در وطن مالوف متواری بود
و قتی سلطان در سفر بنده نامه بملک ملی می نوشت رو بخواجه احمد بن حسن میبندی کرد که اگر جواب نه بر وفق مراد ما اینده
چیت خواجه این بیت از شاهنامه خوانده اگر جبر بکام من آید جواب نه من و گزیده ان افراسیاب سلطان را
رفتی پیداشد گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم ایا احوال او چیت خواجه محل تقریب یافت بعرض رسانید
که فردوسی پیر و عاجز و مستمند شده و در طوس متواری بوده سلطان از غایت عنایت مشقت فرمود تا دو هزاره
نیل بار کرده کرده جهت انعام فردوسی بطوس فرستادند و شتران نیل بد و روزه رود با طوس همان بود و بیرون رفتن
جنازه فردوسی بد و روزه رزان همان بعد از آن جهات تسلیم خواهرش کردند قبول نکرد و از غایت زهد گفت ع
مرا بحال سلاطین چه احتیاجی نیست به وفات فردوسی در شهر سمرقند احدى عشر واربعمائه بوده و قبر او در شهر
طوس است بحسب مزار عباسیه و الیوم مرقده شریف است و متعین است و زوار را بدان التجاست چنین گویند که شیخ ابوالقاسم
کرکائی علیه السلام استحق بر فردوسی نماز نکرد که او مدح محسوس گفته آن شب خواب دید که فردوسی را در بهشت عدن در جات
حالیست از و سوال کرد که این در چه بچه یافتی گفت بدان یک بیت که در توحید گفته ام این بیت است جبار بلند و پستی تو
ند انم چه هر چه هستی توئی انتهی کلام السمرقندی فثبت والحمد لله الود و ده ان الخطاب الحی المیود
فی تعرضه لهذا الحدیث بالانکار و بالحج و فلقیه بالاعراض والصد و ده قد ادبی علی سلطان اصحاب
الزیغ والمرد و بذت علی صندید ذوی البغی و الحرد و ده وبلغ فیتماء العصبیه الی اقصوا الغی والعنود
و حصل فی غلواء الحقیه علی الخب الخسر و الکف و جبه سی و چهارم از وجهه نقلیه فیما بین ابوبکر احمد بن موسی
بن مردویه الاصبهانی حدیث مدینه العلم را از جناب سالتاب صلی الله علیه و اله وسلم بواسطه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام و ابن عباس روایت نموده چنانچه علی ان نقل عنه بسند خود آورده عن علی و رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و منه
علی ان نقل عنه بسند خود آورده عن ابن عباس قال قال رسول الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی بابها

فمن اراد العلم فلیات الباب وروایت کردی ابن مردودیه بخیر شریف رابر ولایت ابن عباس از افاده
علامہ شوکانی نیز ظاہرست کہما استغفر فیما بعد انشاء اللہ تعالیٰ و ابن مردودیه از اجلہ حفاظ مشہورین و امثال اعیان
معروفین سنیہ می باشد جلالت شان و علو مکان او برناظر کتاب الانساب معانی و معجم البلدان یا قوت حموی
و کتاب المناقب اخطب خواندم و تذکرۃ الحفاظ و معجم بنی و زاد المعاد ابن القیم حنبلی و تاریخ ابن کثیر شامی طبقات شافعیہ
سبکی و حصن حصین شمس الدین جزری و طبقات الحفاظ سیوطی و شرح مواہب لدنیہ زرقانی و کشف الظنون
مصطفیٰ بن عبد اللہ قسطنطنیہ و رسالہ اصول حدیث خود مخاطب غیران واضح و واضح است و اکثر عبارات ابن کثیر
انشاء اللہ تعالیٰ در مجلداتی مذکور میشود و فی هذا ابن مردودیه طراز محدثیم اعلام و علم حفاظہم
الفخام بہ قدری هذا الحدیث المبرہ المنظام بہ و اثر هذا الخبر المحصن العصام بہ بطریقین عن سید
الانام علیہ وآلہ آلاف التحیۃ والسلام بہ فلا یطعن فیہ بعد وایہ ابن مردودیه اہل الماد الذی
من الداء الخصام بہ و لا یقدح فیہ غیب عیہا الا مہربانہ فی بید الغویۃ و ہام وجہ سی چشم آنکہ
تاج التوحید ابو نعیم محمد بن عبد اللہ الاصمعی حدیث مدنیہ العالم در کتاب معرفۃ الصحابہ اخراج نمودہ عبد الرحمن بن ابی بکر
سیوطی و جمع الجوامع گفتہ انا میند العالم علی بابہا ابو نعیم فی المعرفۃ عن علی و نیز سیوطی و رسالہ قول علی
فضائل علی گفتہ الحدیث السادس عشر عنہ ای عن علی کرم اللہ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال انا میند العالم علی بابہا اخراجہ ابو نعیم فی المعرفۃ وروایت کردی ابو نعیم بخیر شریف را
در کتاب المعرفۃ از افادہ البرہیم و کتاب الکفا و مزاج محمد بد در نزول الابار و مفضل النجا و تحفہ السجب بن سید
واضح ظاہر میشود و نور الدین سلیمان نیز از اردو دیتیم نقل کردہ کہما استغفر فیما بعد انشاء اللہ تعالیٰ وجہ سی چشم
آنکہ ابو نعیم خباب امیر المؤمنین علیہ السلام را بلقب باب مدنیہ الحکم و العلوم مرح نمودہ کمال ثبوت و حتمیت بخیر شریف
شریف بر اصحاب الباب واضح و ظاہر فرمودہ چنانچہ در حلیۃ الاولیاء ترجمہ خباب امیر المؤمنین علیہ السلام گفتہ سید القو
محبی المعجوب باب مدنیہ الحکم و العلوم و اس مخاطبات و مستنبط اشارات را بہ المہتدین و نور
المطیعین و ولی المنقین و امام العالین اقدم ہم اجابہ و ایمانا و اقوم ہم قضیہ و ایقانا و اعظم ہم حلما
و اوفر ہم علما علی بن ابیطالب علیہ السلام قد فی المنقین و زینۃ العارفين المنبی عن حقائق التوحید
المشیر الی لواعیہ التفرید صاحب قلب العقول و الاساس السؤل و الاذن الواعی و العهد الوافی فقاً
عبدی الفتن و وفی من فنون المحن قد دفع الناکثین و وضع القاسطین و دمع المارقین الا خیر فی دین اللہ

المسوس في ذات الله ابو نعيم از حفظ ابن شان ونقا وجيل الشان مستندين اعيان معتمدين ارکان
ومتبرين ثقات ومنجدين اثبات واساطين معظمين كبار مصنفين سنه بوده نقائس مكارم شبيه وعقائل فحائز
اوبرناظر کتاب مناقب الشافعي لغفر الدين الرازي وتاريخ کامل غفر الدين بن الاثير الحفري واسماء الرجال جامع سائده
تصنيف ابو المويد محمد بن محمود الخوارزمي ووفيات الاعيان ابن خلکان ومنهاج السنه ابن تيميه ومختصر في اخبار
ابو الفدا اسمعيل بن علي الايوبي وتذكرة الحفاظ وعبر ودرع الاسلام محمد بن احمد ذهبى وتمتة المحققين الوردى و
اسماء الرجال مشكوة ولى الدين خطيب وزاد المعاد ابن القيم ووافى بالوفيات صلاح الدين خليل بن ابيك الصفة
ومرآة الجنان عبد الله بن اسعد البياضى وطبقات شافعية عبد الوهاب بن علي السبكي وطبقات شافعية عبد الرحيم بن الحسن
الاسنوى وطبقات شافعية لقى الدين ابو بكر بن القاضى شعبة الاسدى وتوضيح الدلائل شهاب الدين احمد
وطبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى ولواقح الانوار عبد الوهاب شعرانى وتاريخ خميس حسين بن محمد ديار بكر
ومقاليد الاسانيد ابو مهدى ثعالبي وستان المحدثين خود مخاطب قول سحس مولوى حسن زمان معاصرو
اتحاف النبلاء وتاج مكلل مولوى صديق خان معاصر طاهر و باهرست بعضى از عبارات اين كتب ومجلد
سابقه مذکور شده وشطري ازان انشاء الله تعالى در بعض مجلدات آتیه مذکور خواهد شد در بخابر بعض عبارات
اکتفاير وداين خلکان در وفیات الاعيان گفته الحافظ ابو نعيم احمد بن عبد الله بن احمد بن
اسحاق بن موسى بن مهران الاصبهاني الحافظ المشهور صاحب كتاب حلية الاولياء كان
من اعلام المحدثين واكابر الحفاظ الثقات اخذ عن الافاضل واخذ واعنه وانتفعوا به و
كتابه الحلية من احسن الكتب وله كتاب تاريخ اصبهان نقلت منه في ترجمه والده عبد الله
نسبه على هذه الصفة وذكر ان جده مهران اسلم اشارة الى انه اول من اسلم من اجداده و
وانه مولد عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن ابي طالب رضی الله عنه وسياق ذكر عبد الله
بن معاوية انشاء الله تعالى وذكر ان والده توفى في رجب سنة خمس وستين ثلثمائة ودفن عند جده من
قبل امه ولد في رجب سنة ست وثلاثين وثلثمائة وقيل اربع وثلاثين وتوفى في صفر وقيل يوم
الاثنين الحادى والعشرين من المحرم سنة ثلثين واربعمائة باصبهان رحمه الله تعالى ومحمد بن احمد بن
در عبر في خبر من غير درو قانع سنة ثلثين واربعمائة گفته و فيها توفى ابو نعيم الاصبهاني احمد بن عبد الله
بن احمد بن الحافظ الصوفي الاحول سبط الزاهد محمد بن يوسف بن البناء باصبهان في المحرم وله

اربع وتسعون سنة اعتنى به ابوه واسمعه في سنة اربع واربعين وثلاثمائة وبعدها استجانب
له خيثة الاطرابلسي والاصم وطبقتهما وتفرد بالدينيا بعلاوا الاستناد مع الحفظ والاستبصار من الجيد
وقونه روى عن ابن فارس والعسالك واحمد بن سعيد السمار وابي علي بن الصوا وابي بكر بن الجلال
وطبقتهما بالعراق والحجاز وخراسان وصنف التصانيف الكبار المشهورة في الاقطار فهذا ابو نعيم
واحد حفاظهم الافراد وفرد ايقاظهم التقادة الذي طارصيته في التلادل والوهاد
وبلغت تصانيفه السائرة الى الاعوار ولا يخاد قد روى هذا الحديث المرغم لانا ذوى
الاخذاد في كتابه معرفة الصحابة المعروف بين اكابرهم الامجاد واثبتته بالحكمة والحزم حرا
في صدور ارباب الخداع والكمياد في كتابه حلية الاولياء المشهور بسيرة اكمصار والبلاد في العجب
كل العجب من المخاطب المحديد الفوائد البديعة الا تنقادة كيف مضى على سنن الخصام والملاذ
ونظم نفسه في سلك المنكرين المجادة المجائبين سباسب الحيف والعناد في الهائين من العجم
والعتة في كل ولادة وجه سي في سقم الكمال الحسن احمد بن المطفر بن احمد العطار الفقيه الشافعي شيخه ستر
راشد متصل خود از جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم روى نموده چنانچه آلفاد وجه روى ابن السقا
از تريح علامه ابن المغازلي در كتاب المناقب واستشف عليه فيما بعد ايضا انشاء الله تعالى
وابو الحسن العطار از ائمه كبار واعلام احبار سنيه است علامه ابن المغازلي در كتاب المناقب روايات واخبار او
بتوفير واكثر اوردده ومكر را او الوصف فقيه شافعي ستوده وجلالت شان ورفعت مكان او برناظر كتاب العبد
نيز واضح ولا تخست وقد مرت عبارته في مجلد حديث الطير فهذا ابو الحسن العطار
فقيههم السابر للاغوار قد روى هذا الحديث المسمى بنوافحه اربع الا انها الزاري
بنوافحه على منمات الاستحارة فلا يعافه ولو بالاطا والا ضماره الا من الف نخبة الا
والاقدار ولا يتلقاه بالحق والاكارة الا من غاص لعمه في الاعباش والاكارة والله
ولي التوفيق بالتيقظ والاستبصار وهو الممنوع للتبصر والاعتبار وجه سي في سقم الكمال
اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن جيب البصري الشافعي المعروف بالماوردي اخذت شريف روى
منوده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمة در مناقب ال ابي طالب ميفر ما يقال المبني عليه السلام
بالاجماع انامدنية العلم وعلى باهما فمن راد العلم فليات الباب رواه احمد من ثمانية طرق

أبراهيم النخعي من سبعة طرق وابن بطه من ستة طرق والقاضي الجعفي من ستة طرق وابن شاهين من أربعة طرق والخطيب الناري من ثلاثة طرق ويحيى بن معين من طريقين وقد رواه الشافعي والقاضي الماوردي والبلخي السكري والبالخي وأوردى أزايا علم فقهاء مشاهير وأفاض من نبأ أي نأى خبره سنة لوجه عبد الكريم بن محمد سمعاني وكتاب الأنساب كفته الماوردي بفتح الميم والواو وسكون الراء في آخرها الدال المهملة هذه النسبة إلى بيع الماوردي وعمله واشتهر بجماعة العلماء به في النسبة لأن بعض أهل داه كان يعمل به ويبيعه منهم أقضى القضاة أبو الحسن علي بن محمد بن جيب البصري المعروف بالماوردي من أهل البصرة سكن بغداد وكان من وجوه الفقهاء الشافعيين وله تصانيف عدة في أصول الفقه وفروعه وغير ذلك وجعل إليه ولاية القضاء ببلدان كثيرة وسكن بغداد في درب الزعفران وحدث عن الحسن بن علي بن محمد الجعفي صاحب الخليفة وعن محمد بن عبد بن نحر المنقري ومحمد بن المعلى الأزدي وجعفر بن محمد بن الفضل البغدادي وسمع منه أبو بكر أحمد بن ثابته الخطيب الحافظ وجماعة آخرهم أبو العز أحمد بن عبيد الله بن كادس العكبري قال الخطيب كتبت عنه وكان ثقة ومات في شهر ربيع الأول من سنة خمسين وأربع مائة ودفن من الغد في مقبرة باب حرب وكان قد بلغ ستاً وثمانين سنة وعمر الدين ابن الأثير ذكره في تاريخه في سنة خمسين وأربع مائة كفته وفي سلخه يعني ربيع الأول في قاضي القضاة أبو الحسين علي بن محمد بن جيب الماوردي الشافعي وكان أماً وله تصانيف كثيرة منها المحاكم وغيره في علوم كثيرة وكان عمه ستاً وثمانين سنة وابن كان رؤيات الأعيان أبو الحسن علي بن محمد بن جيب البصري المعروف بالماوردي الفقيه الشافعي كان من وجوه الفقهاء الشافعية وكبارهم الفقه عن أبي القاسم الصيمري بالبصرة ثم على الشيخين أبو حامد الأسفرائني ببغداد وكان حافظاً للذهب وله فيه كتاب المحامد الذي لم يطبعه أحد إلا وشهد له بالتبحر والمعرفة التامة بالمذهب وفوض إليه القضاء ببلدان كثيرة واستوطن بغداد في درب الزعفران روى عنه الخطيب أبو بكر صاحب تاريخ بغداد وقال كان ثقة وله من التصانيف غير المحاكم تفسيران للكرام والنكت والمعنى وأدب الدين ولدنياً والأحكام السلطان وقانون الوزارة وسياسة الملك والأقناع في المذهب وهو مختصر وغير ذلك وصنف في أصول الفقه والأدب انتفع الناس به وقيل أنه لم يظهر من تصانيفه في حياته شيئاً وإنما جمعها كلها في موضع فلما دنت وفاته قال لشخص شوبه الكلب التي في المكان أفلا تكلمها تصنيفي وأما المظهرها لأنني لأجدني خالصة لله تعالى يشبهها كدفاذ اعانت المولى

ووقعت في النزاع فاجعل يدك في يدي فان قبضت عليها وعصرتها فاعلم انه لم يقبل مني
شيئ منها فاعمد الى الكتب والقها في دجلة ليلا وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم انها
قبلت واني قد ظفرت بما كنت ارجوه من النية الخالصة قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت
يدك في يدي فبسطها ولم يقبض على يدي فعلت انها علامة القبول فاطهرت كتبه بعدة وذكر
الخطيب في اول تاريخ بغداد عن الماوردي المذكور قال كتب اخي الى من البصرة وانا ببغداد
طبيب الهواء ببغداد يشوقني قد ما اليها وان عاقت مقادير فكيف صبري عنها الان اذ
جمعت بطيب الهوايين ممدد ومقصود قال ابو العز محمد بن عبيد الله بن كادش انشدني ابو الحسن
الماوردي قال انشدنا ابو النخير الكاتب الواسطي بالبصرة لنفسه هجرى قلم القضاء بما يكون
فسيان التفرق والسكون في جنون منك ان تسعى لرزق في يرزق في غشاوته الجحنيين في ويقا
ان ابا الحسن الماوردي لما خرج من بغداد ارجعا الى البصرة كان ينشد ابیات العباس بن الاحنف
المقدم ذكره وهي في اقتناكارهين لها فلما في الفناها خرجنا مكرهينا وما حب البلادينا ولكن
امر النيش فرقة من هونينا خرجت اقر ما كانت لعيني وخلفت الفناديها رهينا وانما قال
ذلك لانه من اهل البصرة وما كان يوتر مفارقتها فدخل بعد اذ كارهها لما طابت له بعد
ذلك ونسى البصرة واهلها فشق عليه فراقها وقد قيل ان هذه الابيات لابى محمد بن الحسن
بما وراء النهر قاله السمعاني والله اعلم وتوفي يوم الثلاثاء سلخ شهر ربيع الاول سنة خمسين
واربعمائة ودفن من البغد في مقبر باب حرب ببغداد وبعمره ست وثمانون سنة رحمه الله تعالى
والماوردي نسبة الى بيع الماوردي هكذا قاله السمعاني ومحمد بن احمد في بي در عبر في خبر من غير درو
خمين واربعائة كفته والماوردي اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن جبيب البصري الشافعي
مصنف الحاوي والافتاح وادب الدنيا والدين وغير ذلك وكان اماما في الفقه والاصول والتفسير
بصير العربية واقضاة بلاد كثيرة ثم سكر بغداد وعاش ستا وثمانين سنة تفقه على ابي القاسم الصيمري بالبصرة وعلم
ابو حامد ببغداد وحل عن الحسن بن محمد بن ابي خليفه الجعفي واما اخر من روى عنه ابو الغرير كاش ويزيد وروى في الاسلام
سنة كورة كفته واقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد بن جبيب البصري الشافعي صاحب التفسير وعبد بن محمد بن جبيب الشافعي
كفته وفيها الاما النحر والبصرة الكبير اقضى القضاة ابو الحسن علي بن محمد البصري الماوردي الشافعي مصنف الحاوي الكبير النفيس

الشهير والافقاع وادب الدنيا والدين والاحكام السلطانية وقانون الوزارة وسياسة الملك
وتفسير القرآن الكريم والقلب والعيون وصنف في اصول الفقه والادب غير ذلك وكان اماماً
في الفقه والاصول والتفسير بصيرا بالعربية وقضاء بلاد كثيرة ثم سكر بغداد وعاش ستاً
وثمانين تفقه على أبي القسم الصيمري بالبصرة وعلى الشيخ أبي حامد الأسفرائني ببغداد وحدث عن جماعة
وكان حافظاً للمذهب درس العلوم وروى عنه الخطيب صاحب تاريخ بغداد وانتفع الناس
وقيل انه لم يظهر شيئاً من تصانيفه في حياته وانما جمع جميعها في موضع فلم ادنت وفاته قال
لشخص هو لا الكتب التي في المكان الفلاني كلهما تصنيفي وانما لم اظهرها لاني لم اجد لها خلاصه
لله تعالى فاذا عاينت الموت ووقع في النزح فاجعل يدك في يدك فان قبضت عليها وعصرتها
فاعلم انه لم يقبل مني شيئاً منها فالقها في دجلة وان بسطت يدي ولم اقبض على يدك فاعلم انها
قد قبلت وقد ظفرت بما كنت ارجوه ففعل الوصي ذلك فنبسط يدي ولم يقبضها على يدي فاعلم
انها علامة القبول فاطهر كتيبه بعد ذلك وذكر الخطيب في اول تاريخ بغداد عن الماوردي قال كتب
الي اخي من البصرة وانا ببغداد طيب الطهر ببغداد يشوقني قدما اليها وان عاقت مقادير
فكيف صبري عنها الان اذ جمعت طيب الهواءين ممدود ومقصورة وقيل انه لما
خرج من بغداد ارجع الى البصرة كائناً ما كان ابن الاخف هاهنا كارهين لها
فلما به الفناها خرجنا مكرهيناه وما حب البلاد بنا ولكن امر العيش فرقم من
هويناه خرجت اقربا كانت لعيني وخلفت الفواد بها رهيناه والمماورد
نسبة الى بيع الما ورد وعشرة ست وثمانون سنة رحمه الله تعالى و
تلج الدين عبد الوهاب بن علي السبكي در طبقات شافعية گفته علي بن محمد بن جبيب
الامام الجليل القدر الرفيع الشأن ابو الحسن الماوردي صاحب الحاوي
والافقاع في الفقه وادب الدين والدنيا والتفسير ودلائل النبوة و
الاحكام السلطانية وقانون الوزارة وسياسة الملك وغير ذلك روى
عن الحسن المجتلي صاحب ابى خليفة ومحمد بن عدي المقرئ ومحمد
بن المعلى الازدي وجعفر بن محمد بن المعقل البغدادي وروى عنه ابو بكر

الخطيب وجماعة آخرهم أبو العزيب كادش في تفرقه بالبرقة على الصيكر ثم رحل إلى الشيخ أبي حامد الأسفرائني ببغداد
وكان أبا حامد جليلاً رفيع الشأن له اليد الباقية في المذهب والتفنن التمام سائر العلوم قال الشيخ أبو إسحق درس بالبصرة
بغداد سنين كثيرة وله مصنفات كثيرة في الفقه والأدب وكان حافظاً للمذهب انتهى قال الخطيب وهو الفقهاء المشاهير
وله تصنيفات في أصول الفقه وفروعه وغير ذلك قال وجعل إليه القضاء ببغداد السلطان
أحد الأئمة له التصانيف الحسان في كل فن من العلوم بينه وبين القاضي أبي الطيب في الوفاة أحد عشر
يوماً وقيل أنه لم يظهر شيئاً من تصانيفه في حياته وجمعها في موضع فلما دنت وفاته قال لمن يتوبه
الكتب التي في مكان الفلاني كلها تصنيفي وإنما لم أظهرها لأنني لم أجد نية خالصة فإذا عانت
المتى وقعت في النزاع فاجعل يدي في يدي فإن قبضت عليها وعصيت بما فاعلم أنه لم يقبل مني
منها فاعلم إلى الكتب التي في دجلة وإن بسطت يدي ولم تقبض على يدي فاعلم أنها قد قبلت وإن
قد ظفرت بما كنت أرجوه من النية قال ذلك الشخص فلما قارب الموت وضعت يدي في يدي
ونبسطها ولم يقبض على يدي فعلت أنها علامة القبول فاطهرت كتبها بعد ذلك لعل هذا
بالنسبة إلى الحياوي ولا فقد رأيت من مصنفاته عدة كثيرة وعليه خطه ومنها ما أكملت قرأته
عليه في حياته ومن كلام الماوردي لئلا يعلل عليه ويحاجه به لنفسه ما ذكره في كتاب الأدب
والدنيا فقال ومما أتذكر به من جالي أني صنف في البيوع كتاباً جمعيته ما استطعت من كتبنا
واجتهدت فيه ففني وكررت فيه خاطر حتى إذا نهت واستكمل وكنت أعجب به وتصورت أني أشهد
الطلاء بعلمه حقاً وأنا في مجلس عربيان فإني عن بيع عقداً في البيادية على شرط تضمنت أربع
مسائل لم أعرف شيئاً منها جواباً فاطرقت مفكراً وبحال وحالهما مقبلاً فقال لا أما عندك فيما أسألك
جواباً أنت زعيم هذه الجماعة فقلت لا أنا لا إياها لك وانصرفا ثم اتينا مرقداً يتقدم من العلم كثير
من أصحابنا فسأله فاجابهما مسرعاً بما أقدعهما فانصرفا عنه راضيين بحجابه حامدين لعلمه
إلى أن قال فكان ذلك زاجر فيضحه وتدبر عظمة تذلل لهما قواد النفس وانخفض لهما كبح
العجب إلى الخطيب كان ثقة مات في يوم الثلاثاء سلم شهر ربيع الأول سنة خمسين وأربع مائة وثلاث
من بعد في مقبرة باب حرب قال وكان قد بلغ ستاً وثمانين سنة انتهى فهذا الماوردي
ففيها هم الكبار وقد فقهوا في العلم لهم أخباره قد روي هذا الحديث المنبذ في أسفار المزيين بنورة الله

ثم كان

فلا يزال فيه آلاء من آلاء الله في مهامه العسف وحارة ولا يختلج له آلاء من ضل في سباسب الحيف فبار
ولا يقدم على طعنه آلاء من فاض ضغنه وفار ولا يجترى على الغض منه آلاء من غاض عنه وغا
ولا يقدره آلاء من هو من الهلكات على شفا جوف هارة فانه ربه الى النار ولا يزدى آلاء من يزدى
في هوة السعير بلش المقرار ووجه سي و نه ثم انك ابو بكر احمد بن الحسين بن علي البيهقي حديث مدينة العلم را روا
خواجه خطيب از كتاب مناقب گفته اخبرنا الشيخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علي بن احمد العاصمي الخوارزمي
قال اخبرنا شيخنا الفقيه اسمعيل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بكر احمد بن الحسين البيهقي
قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوي رحمه الله تعالى قال اخبرنا محمد بن محمد بن سعد
الهردي لشعرا في قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن النيسابوري قال حدثنا ابو الحسن المهردي قال حدثنا
ابو معاوية عن ابي عميش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايامنة
العلم و على بابها فمن راد العلم قليات الباب نهك طولان كثر اطلاق ونقد وامعان وحفظ واتقان وتجر
وافر وتمهر متكاثر بهيقي نزدي خفريات بلا حظ الساب سمعاني وكتاب مناقب الشافعي الرازي و تاريخ كامل بن سيرين
و جهم البليدان يا قوت حموي و وفيات الاعيان ابن خلكان و مختصر في اخبار البشر ابو القدا اسمعيل بن علي الايوبي و مختصر
عمر بن مظفر المعروف بابن الوردي و سير النبلاء و ذكره الحافظ و جرد و دل الاسلام ذهبي و سماء الرجال مشكوة و في الدين الخطيب
و مرآة الجنان عبد الله بن اسود يافعي طبقات شافعية عبد الوهاب سبكي و طبقات شافعية عبد الرحيم سنوي طبقات شافعية
ابو بكر اسدي طبقات الحافظ سيوطي و مرآة ملا علي قاري فيفيض القدير مناوي و رجال مشكوة از شيخ عبد الحق بن
و مقاليد الاسانيد ابو مهيدي ثعالبی و شرح مواهب لغيره عبد الباقي زرقاني و بستان المحشين خود مخاطب و
اتحاف النبلاء و ابحر العلوم و تاج مكل مولوي صديق حسن خان معاصر غيران و اوضح و عيانت كما استتقف عليه
انشاء الله تعالى في جلد يث التشبيه و ريجان ذكر بعضي از عبارات الكفاير و ابن خلكان و وفيات الاعيان
گفته ابو بكر احمد بن الحسين بن علي بن عبد الله بن موسى البيهقي الخ و جرد في الفقيه الشافعي الحافظ
الكبير المشهور واحد زمانه و فخر اقرانه في الفنون من كبار اصحاب الحاكم ابو عبد الله بن البيهقي في الحديث
فهو الزائد عليه في انواع العلوم لحد الفقه عن ابي القمحة ناصر بن محمد العمري الرازي غلب عليه الحديث
واشتهر به و رحل في طلبه الى العراق و الجبال و البحار و سمع بخراسان من علماء عصره و كل ما بقيه
التي انتهى اليها و شرع في التصنيف فصنف فيه كثيرا حتى قيل تبلغ تصنيفه الف جزء و هو اول من جمع

نصوص الامام الشافعی رضی الله تعالی عنه فی عشر مجلدات و من مشهور مصنفاته
السنن الکبیر و السنن المصغیر و دلائل النبوة و السنن و الاثار و شعب الایمان و مناقب الشافعی
المطلبی مناقب احمد بن حنبل و غیر ذلک و کان قانعاً من لدنیاً بالقیل و قال امام الحرمین فی
حقه ما من شافعی المذهب الا و للشافعی علیه منه الا احمد البیهقی فان له علی الشافعی منه
کان من اکثر الناس نصر المذهب لشافعی و طلب الی نيسابور لنشر العلم فاجاب انتقل الیه و کان
علی سيرة السلف و اخذ عنه الحديث جماعة من الاعیان منهم زاهر الشعمی و محمد الفراء و
وعبد المنعم القشیری و غیرهم و کان مولداً فی شعبان سنة اربع و ثمانین و ثلاثمائة و توفی فی العاشر
من جمادی الاولی سنة ثمان و خمسين اربعاً و ثمانمائة و ثمانین و توفی فی العاشر
الی بیهقی بفتح الباء الموحدة و سکون الباء المثناة من تحتها و بعد الاء المفتوحة قاف هی قریة مجتمعة
بنواحي نيسابور علی عشرين فرسخاً منها و خسر حرماً من قراها و هی بضم الحاء المعجمة انتهی
فقد البی صقی عالمهم المشهور بجملة المنثور الکبری عندهم لفضله ملاذ الجمهور و صار
لنبله منخما عند النقطة الصدور و قد روى هذا الحديث المأثور بسند المزبور عن النبي
المحبوب علیه السلام الی يوم النشور فلا يقابله بالرخ الا الحاحد المتكور و لا يتلقاه بالحد
الا الحائد المتبوء و لا یمتری فيه الا الخاسی المألوم المدحور و لا یعتری له الا القادر المتخول
المهجور و لا یطعنه الا من نزع الفجور و سقاء الغرور و حصد البشور و لا ینکره الا
من قتلته فآلات الغرور و عیت علیه متبهاک الامور و الله ولی الدین امنوا بخیرهم
من الطلمات الی المتوفی وجه جلیل آنکه ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النخوی المعروف بابن بشران این حدیث
شریف را روایت کرده چنانچه از عبارات کتاب المناقب علامه ابن المغازی که سابقاً در وجه دوم گذشته و آن
و ظاهر است و مستقیق علی ذلک فیما بعد ایضاً انشاء الله تعالی و محامد ناهره و محاسن بایره علامه
ابن بشران حسب افادات محققین اعیان سابقاً در مجلد حدیث طراز عبر فی خبر من غیر ذی و جوابیه
فی طبقات الخفیه عبد القادر بن محمد القرشی و مرآة الجنان عبد الباقی و انما رجبیه فی اسما الخفیه علی
سلطان القادر منقول مسطور شد فلیکن منک و ذکر فی هذا اعلام تمام الجلیل ابن بشران و الموصوف
الممدوح علی السنة اکابرهم الاعیان و قد روى هذا الحديث العلی الشان و النبذ البرهان

الذی هو کالنجم الحیران و الباری الظمان فلا یصل منه الا العامة السکران و لا یحید عنه الا العامة
المکرم العددان و الله العاصم عجوب معاول الخبیه و الخسران و هو الواعی قطع مهامه الاخفاق و الحیران
و وجه چهل و یکم آنکه ابو بکر احمد بن محمد بن خطیب بغدادی حدیث مدینه العلم را از حدیث ابن عباس بطرق متعدده روایت کرده
چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنه گفته اخبارنا الحسن بن علی بن الصمیم قال حدثنا احمد بن علی بن الصمیم قال ثنا
ابراهیم بن احمد بن محمد بن احمد بن عبد الله بن جعفر الجعفی قال حدثنا جعفر بن محمد البغدادی
قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول ان امینة العلم و علی یاها فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنه گفته اخبارنا احمد بن
محمد العقیقه قال ثنا عبد الله بن محمد الشاهد قال ثنا ابو بکر احمد بن قادی و به الطحان قال ثنا ابو عبد الله
بن محمد بن یزید بن سلیم قال حدثنی رجاء بن سلمة قال حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امینة العلم و علی یاها فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز در
تاریخ بغداد و علی ما نقل عنه گفته اخبارنا الحسن بن علی بن الصمیم قال حدثنا احمد بن محمد بن الخطم قال ثنا احمد بن عبد الله بن سبأ
عن اسمعیل بن محمد قال ثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ان امینة العلم و علی یاها فمن اراد العلم فلیات الباب و نیز در تاریخ بغداد
و علی ما نقل عنه گفته حدیثنا احمد بن محمد بن رزق قال اخبرنا ابو بکر مکرم القاضی قال حدثنا القاسم
بن عبد الرحمن الانباری قال ثنا ابو الصلت عبد السلام بن صالح بن سلیمان بن میسرته الهروی قال
حدثنا ابو معویة عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان امینة العلم و علی یاها و وجه چهل و دوم آنکه خطیب این حدیث شریف را از حدیث جابر بن زبیر روایت کرده
چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنه گفته اخبارنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو بکر
قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الله بن محمد بن احمد بن عبد الله بن جعفر الجعفی قال اخبرنا عبد الله بن
قال تاسفی عن عبد الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن لجمان قال سمعت جابر بن عبد الله قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم یوم ائمة یبوء و هو خذ بید هذا امیر البرة و قاتل الفجرة منصفی
و یخذل من خذله و یهدی ما صوّتوا لئمة العلم و علی یاها فمن اراد العلم فلیات الباب و وجه چهل و سوم آنکه خطیب این حدیث
شریف را از حدیث جابر بن زبیر روایت کرده چنانچه در تاریخ بغداد و علی ما نقل عنه گفته اخبارنا عبد الله بن محمد

مجاهد

نعم ان الله خلقني
وعلياً من صم

بن عبد الله حدثنا محمد بن المطهر حدثنا ابو جعفر الحسين بن جعفر الخثعمي حدثنا عباس بن يعقوب حدثنا يحيى بن
 بشير الكندي عن اسمعيل بن ابيهم الهمداني عن ابي اسحاق علي الجاردي عن علي بن عامر بن خزيمة عن علي قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وسلم في نسخة اصلها ما وعلى فرعها والحسن بن الحسين بن ثمر بن اشعث بن عمار بن ابي ابي الطيب
 بن العلام واما ما في نسخة فليد الباء ورويت كذا في خطيب تاريخ بغداد وحدثته العلم بابا بن سنان في خطيب الطالب كنجي
 بن رافع وطارخ بن حنبل في نسخة انشاء الله تعالى وجهه من جهارم في نسخة خطيب تاريخ بغداد ورويات متعددة في نسخة من معين
 مشتملة تصحيح واثبات ابن حديث شريف نقل كرده ومستغفرت انشاء الله تعالى فيها بعد
 وجهه من جهارم في نسخة انما خطيب اخبرني شريف رابر رويت ابن عباس في كتاب المتفق والمفروق في نسخة رويت كذا
 في نسخة ابن ابراهيم في نسخة في كتاب الاكتفا گفته وعنه كذا عن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلى بابها فليد العلم فليد الباب خرج الحاكم في
 المستدرک والنخبة في المفروق والمتفق ومناقب باهره ومراتب فاخره ومحمد زاهره ومجلس طاهره
 خطيب برافعات اخبرني بالانسان كذا في نسخة اصلها ان توال كذا في نسخة ابن ابراهيم في نسخة كتاب الانساب
 واذيل تاريخ بغداد عبد الكريم بن محمد السمعاني وتاريخ كامل ابن اثير خبزي واسماء رجال جامع سنانيد اخبرني في نسخة
 ابو المود محمد بن محمود خوارزمي ووفيات الاعيان ابن خلکان ومختصر في اخبار البشر ابو الفدا اسمعيل بن علي
 الايوبي وتتممة المختصر عمر بن مظفر الشهبازي في الوردی وسير النبلا وذكره الحفاظ وعبر ودول الاسلام شمس الدين
 محمد بن احمد زهبي ورواة الجحان يافعي وطبقات شافعية عبد الوهاب سبكي وطبقات شافعية عبد الرحيم السنوي و
 طبقات شافعية تقي الدين ابو بكر بن احمد بن شافعية شهابه سدي وطبقات الحفاظ سيدوطي وتاريخ خمسين
 ديار بكری وفيض القدير مناوي وشرح مواهب لبيته محمد بن عبد الباقي الزرقاني المالكي ومقاليد الاساطير
 في الشاعرك المالكي تراجم الخطا من محمد بن عثمان بن محمد بن خود شاه صاحب اتحات النبلا وابتجاء العلوم وتلج مكل مولو
 صديق حسن خان معاصر واضح واعلم است دريخا بر بعض عبارات الكفاير ود مولوي صديق حسن خان معاصر
 در تاج مكل گفته الحفاظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت بن احمد بن محمد بن ثابت البغدادي
 المعروف بالخطيب صاحب تاريخ بغداد وغيره من المصنفات كان من الحفاظ المتقنين والعلماء
 المتبحرين ولولم يكن له سوى التواريخ لكناه فانه يدل على اطلاع عظيم وصنف قريبا من مائة
 مصنف وفضله اشهر من ان يوصف واخذ الفقه عن اسنن الحسن المصنف و

القاضي ابي الطيب لطبري وغيرهما وكان فقيها فغلب عليه الحديث والتاريخ ولد
في جمادى الاخرة سنة اثنتين وتسعين وثلاثمائة يوم الخميس لست بقين من الشهر وتوفي
في يوم الاثنين سابع ذي الحجة سنة ثلث وستين واربعائة ببغداد رحمه الله تعالى وقال
السمعاني توفي في شوال وسمعت ان الشيخ ابا اسحق المشيرازي رحمه الله كان من جملة من
حمل نعشه لانه انتفع به كثيرا وكان يراجعه في نصابه والعجب انه كان في وقته حافظ
المشرق وابوعمر ويوسف بن عبد البر صاحب كتاب الاستيعاب حافظ المغرب ماتا في
سنة واحدة كما سياتي انشاء الله تعالى وذكر محب الدين بن النجار في تاريخ بغداد ان ابا البركات
اسماعيل بن سعد الصوفي قال ان الشيخ ابا بكر بن زهراء الصوفي كان قد اعد لنفسه قبرا الى جانب
قبر بشر الحافي رحمه الله تعالى وكان يمضي اليه في كل اسبوع مرة وينام فيه ويقرأ فيه القرآن
كله فلما مات ابوبكر الخطيب وكان قد اوصى ان يدفن الى جانب قبر بشر الحافي فجاء اصحاب الجهاد
الى ابي بكر بن زهراء وسألوه ان يدفن الخطيب في القبر الذي كان قد اعد لنفسه وان يوثقه به
فامتنع من ذلك امتناعا شديدا وقال موضع قد اعدته لنفسه منذ سنين يؤخذ مني فلما راوا
ذلك جاءوا الى الذي الشيخ ابي سعد وذكروا له ذلك فاحضر الشيخ ابا بكر بن زهراء وقال لانا
اقول لك اعظم القبر ولكن اقول لك لو ان بشر الحافي في الاحياء وانت الى جانبه فجاء ابوبكر
الخطيب يقعد دونك اكان يحسن بك ان تقعد اعلى منه قال لا بل كنت اقوم واجلسه
مكاني قال فكذلك ينبغي ان يكون الساعة قال فطاب قلب الشيخ ابي بكر واذن له في دفنه وقد
الجانبه بباب حرب وقد كان يصدق بجميع ماله وهو ما تدينار فرمى على ارباب الحديث
والفقهاء والفقراء في مرضه واوصى ان يتصدق عنه بجميع ما عليه من الثياب ووقف
جميع كتبه على المسلمين ولم يكن له عقب صنعت اكثر من ستين كتابا وكان الشيخ ابا اسحق المشيرازي
احد من حمل جنازته وقيل انه ولد سنة احدى وتسعين وثلاثمائة والله اعلم ورثت له
منامات صالحة بعد موته وكان قد انتهى اليه علم الحديث وحفظه في وقته هذا اخر ما
مركبنا به البخار رحمه الله تعالى رحمه الله واسعد الله قلوبنا وصلى الله على سيدنا محمد
والشريف بطريق عديقي ذات رفيف واسانيد سديقة مشيخة الرصيف دار غاما لكل جا

ابي سعد

وعبد الوارث بن سفيان وابو عمر بن الباجي وابو الموليد بن الفرضي وجماعة روى عنه
ابو محمد بن حزم وابو علي لعناني وعبد الله الحميدي وطاهر بن مفضل الشاطبي وخلق وذكره
الذهبي وابن ناصر الدين في طبقات الحفاظ ووجه جليل و جليل و جليل و جليل و جليل و جليل
اي حديث شريف را رويت نموده چنانچه از عبارت كتاب المناقب علامه ابن المغازلي كه در وجه چهارم گذشته
واضح و ظاهر است و ستقت عليها عن قريب ايضا ان شاء الله تعالى و ترجمه ابو محمد غنجداني از كتاب الانساب
سمعاني كه مثبت نهايت ثبوت و جلالت و عظمت و نبالت اوست ان شاء الله تعالى در مجلد ششم ثقلين مذکور و
سطور خواهد شد فهذا الغندجاني شيخهم الثقة الثبت المتاني و مسندهم الفرد الفلاني
قد روى هذا الحديث المشيد للبيان و حدث بذلك الخبر الاطيد المعاني فلا يتصدى لوجه
الا الحاسر الخائب المجاني ولا يتعرض لدفعه الا الجاحد المعاند الشاني و لا يمتري فيه الا المتجسس
كواذب الاماني و لا يرتاب فيه الا من تاهت به مضلا العواني و جمل و جمل و جمل و جمل و جمل و جمل
محمد بن الطيب الجلبا بن المعروف بن المغازلي اي حديث شريف را بطرق متعدده رويت نموده چنانچه در كتاب
مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته حد ثنا ابراهيم بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن عبد الله بن
المهري و بالمرسل قال حدثنا ابو الصلت الهروي عبد السلام بن صالح قال حدثنا ابو ميعق عن علي بن
عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايامد نينا العلم و على بابها
فمن اراد العلم فليأتها من بابها و نيز ابن المغازلي در مناقب گفته قوله صلى الله عليه وسلم ايامد نينا
العلم اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد العطار الفقيه الشافعي رحمه الله بقرئته عليه فافتر
سنة اربع و ثلثين و اربع مائة قلت له اخبركم ابو محمد عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب
بابن المسك كذا حفظ الواسط رحمه الله ناعمر بن الحسن الصيرفي رحمه الله نا احمد بن عبد الله بن
نا عبد الرزاق قال نا سفيان الثوري عن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن بن بروهان عن
بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه وسلم بعضه على فقال هذا امير البرية و قاتل
الكفرة منصور من نصر و يخذل من خذله ثم مد بها صوته فقال انا مدينه العلم و على
بابها فمن اراد العلم فليأتها بالباب اخبرنا ابو طالب محمد بن احمد بن عثمان بن الفرج رحمه الله تعالى
انا ابو بكر احمد بن ابراهيم بن الحسن بن شاذان البرازي نا محمد بن حميد المحدث نا ابو جعفر

لها

محمد بن عمار بن عطية ناعبد السلام بن صالح الهروي نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا
محمد بن احمد بن عثمان انا ابو الحسين محمد بن مظفر بن موسى بن عيسى الحافظ البغدادي نا الباغندي محمد
بن محمد بن سليمان نا محمد بن مصفا نا حفص بن عمر العدي نا علي بن عمر عن ابيه عن جري عن علي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها ولا توتي البيوت
الا من ابوابها اخبرنا ابو منصور زيد بن طاهر سياد البصر قدم علينا واسطانا ابو عبد الله محمد بن عبد الله
بن اسرة نا احمد بن عبيد الله نا بكر بن احمد بن مقبل نا محمد بن الحسن بن العباس نا عبد السلام بن
صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا ابو القسم الفضل بن محمد بن عبد الله
الاصفهانى قدم علينا واسطانا املا في جامعنا في شهر رمضان من سنة اربع وثلاثين واربعمائة انا ابو
محمد بن موسى بن القنبر بن شاذان تصير بني سبور نا ابو العباس محمد بن يعقوب الاصم نا محمد بن عبد الرحيم
الهروي نا عبد السلام بن صالح نا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى
انا ابو الحسن احمد بن محمد بن ابي الصلت القرشي نا علي بن محمد المقرئ نا محمد بن عيسى بن شعيب التمار نا احمد
بن عبد الله بن يزيد المودب نا عبد الرزاق نا معمر بن عبد الله بن عثمان عن عبد الرحمن قال
جاءني عبد الله انا نضاري يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا يوم الحزن وهو اخذ
بضبع علي بن ابي طالب هذا امير البرية وقال الفجرة منصوب من نصر فخذوا من جذله ثم مد بها عوا
فقال انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت الباب اخبرنا ابو غالب محمد بن احمد بن سهل النخعي
رحمه الله تعالى فيما اذن لي في روايته عنه ان ابا طاهر ابراهيم بن عمر بن يحيى نا محمد نا محمد بن عبد الله
بن محمد بن عبيد الله بن المطلب نا احمد بن محمد بن عيسى بن عتبة نا محمد بن عبد الله بن عمر بن مسلم الاطفي الصفا
بالبصرة سنة اربع واربعين مائتين نا ابو الحسن علي بن موسى الرضا قال حدثني ابي عن ابيه جعفر بن
محمد عن ابيه عن جده علي بن الحسين عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وانت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا

الفضل

حدثهم

من قبل الباب انتهى فالحمد لله ذي المن اكامل والفضل الشامل حيث ظهر واعتلوا بن المغازلي
حافظهم البارع الفاضل : وجهبذهم القارح المايل : ان المكذب الحديث لاعب بدينه هذا
وطارد لعقله عازل : ولنسبح العنكبوت غازل : وفي اسفل الدركات بعناده وشماسه وعناقه وسواسه
نازل : والموهن لذلك الخجرتا كب عن طريق الحق عادل : ومعرض عن سبيل الصواب ناكل : وجمع
في مغاري العدوان واغل في بحيث لا يبعده لوم كاتم وعذل عاذل : ومدائح عظيمة ومناقب فخيرة فضائل
ونواضل غالية وكمال ثقت واعتبار وفريد اعتماد واشتهر ابن المغازلي عمدة الكبار برتتبع كتب اعلام واحبار سنيه
مخفى : مستترنت انشاء الله المنعم نبذي ازان در بعض مجلدات آتية بتفصيل مذكو خواهد شد وجه جميل ونظم النظم
ابوالمظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعاني اخبرني شريف روايت کرده چنانچه علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه در كتاب
مناقب آل ابي طالب فرموده قال النبي عليه السلام بالاجماع ان امدينة العلماء على بابها افضل اباد العلم
فليات للباب رواه احمد من ثمانية طرق وابراهيم الثقفي من سبعة طرق وابن بطنة من ستة طرق و
القاضي الجعابي من ستة طرق وابن شاهين من اربعة طرق والخطيب التايخي من ثلاثة طرق ويحيى
بن معين من طريقتين وقدر رواه السمعي والقاضي الماوردي وابومنصور السكري وابوالمظفر سمعاني ازا
فتقها معتمد بن اعظم نهاي ستدين نييه بوده آثار جليلة وسفاخر جميلة انخير بر اي اشتياق نهان نظر سيا تاريخ نينا تفصيل
الكتاب بالناس ابدا الكريم بن محمد بن الحسين في ذكر اهل العلم بقرون تصنيف عبد الكريم بن محمد الرافعي ووفيات الاعيان ابن
خلكان وغيره خبر من غير دول الاسلام ذهبي ورواة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي وطبقات شافعية عبد الوهاب
بن علي اسكي طبقات شافعية عبد الرحيم بن الحسن الاسدي وطبقات شافعية نفق الدين الاسدي وطبقات المفسرين شيخنا
الدودي المالكي ومدينة العلوم فاضل از نسقي وتراجم الحفاظ ميرزا محمد بن تاني واضع ولائم ست بنا بر اختصار دي خبار
بعض عبارات اقتصار سرود - عبد الكريم بن محمد رافعي در تدوين في ذكر اهل العلم بقرون گفته منصور بن محمد بن
عبد الجبار بن احمد بن محمد بن جعفر بن احمد بن عبد الجبار بن الفضل بن الربيع بن مسلم بن عبد الله
السمعاني القمي ابوالمظفر ابن ابى منصور تفقه على ابيه على مذهب ابي حنيفة رضي الله عنه حتى
برع في الفقه ثم ورد بغداد واجتمع بابي اسحق الشيرازي وجري بينه وبين ابى نصر بن الصباح صاحب الشامل
مسئلة احسن الكلام فيها كما انتقل الى مذهب الشافعي رضي الله عنه وكان الطريق قد انقطع من
بغداد الى مكة بسبب استيلاء العرب فكتب تلك السنة جماعة في البرية فاخذوا واخذ جدى الى مكة

الصفیانی

ان خلاصه الله تعالى وبقي بمكة الوقت الموصوف في حجة الشيوخ ابو القاسم سعد بن علي الزنجاني
شيخ الحرم ذكر ذلك كله ابو سعد السمعايني و قال سمعت الكياستهم بن بشر و به
هذان سمعت ابا القسم منصور بن احمد النماجي و سألته ان يقول سمعت ابا المظفر السمعايني
يقول كنت على مذهب ابي حنيفة فاروت ان ارجع الى مذهب الشافعي فخرج فلما بلغت سميراء رأيت
رب العرش في المنام فقال لي عدالينا يا ابا المظفر فانتبهت وعلمت انه يريد مذهب الشافعي فرجعت
اليه وسمعت بعض مشايخي يقول كان جدك الامام ابو المظفر على عزم ان يقيم بمكة و يجاور
بها في صحبة الامام سعد بن علي الزنجاني فرائى والدته ليلة كانها اكتشفت عن شعرها الابيض
وقالت يا ابا المظفر بحق عليك الا رجعت الى مرو فان لا يطيق فراقك فانتبهت مترددا و عرفت
على ان اشاور شيخ سعد بن علي فخصيت اليه فاذا هو جالس في الحرم و عنده من الزحام ما لم اقدم
معه على الكلام فلما قام و تفرقا الناس تبعته الى باب داره فالتفت الي و قال يا ابا المظفر العجز ينظرك
و دخل البيت فعرفت انه يتكلم على صغيري و رجعت مع الحاج و قلل ابو الحسن عبد الغافر اسمعيل
القاري في سياق تاريخ نيسابور ابو المظفر السمعايني و حيد عصره فضلا و طريقة من بيت العلم و
وخرج في شبابه الى الحج ثم عاد الى وطنه ترك طريقته التي ناطق بها اكثر من ثلثين سنة و تحول الى
مذهب الشافعي رضي الله عنه واضطرب لذلك اهل مرو و تشوش العوام فخرج منها و صار الى
طوس ثم قصد نيسابور و استقبله اصحاب استقبالا عظيما و كانت النوبة نوبة نظام الملك
و عميد الحضرة ابي محمد بن منصور و اكرموه و مورده و عقد له مجلس التذكير و استنكروا امره و عاد الى
مرو فعدله مجلس التدريس في مدرسة اصحاب الشافعي رضي الله عنه و صنف الامام ابو المظفر
ثلاث مجلدات او صنف في الخلا كتاب مشهور و سمع الحديث في نيسابور و مرجا و همدان و بغداد و صيفيين
الحجاز و دخل مرو في مع بالامام الحفص بن محمد بن ابي منصور محمد بن احمد بن نيتارة ابا طاهر محمد بن
علي بن يشكر الشيرازي و روى عنه ابو القسم اسمعيل بن محمد الحافظ ابو نصر احمد بن عمر بن محمد
الغازي و الائمة انبانا الامام ابو سعد السمعايني بالاحاطة العلمية عن ابيه عريضة ابو المظفر
انبيا ابو منصور محمد بن احمد بن نيتارة القزويني بها انبا ابو محمد عبد الله بن عبيد الله بن يحيى المعلم انبا
ابو عبد الله الحسين بن اسماعيل ثنا سلم بن جنادة ثنا ابن نمير عن الاعشى عن جابر بن الحارثي عن

ابو غالب عن أبي مامة قال استنصحت رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم فقبل له يا رسول الله
مالك تنصحت فقال مرقوم يساقون الى الجنة في السلاسل وبه عن الامام ابو المظفر ابنا ابو الفتح الذي
بالري في حارة ثنا احمد بن عبد الله الاصبهاني ثنا علي بن محمد الجلي ثنا عبد الرحمن بن يحيى الاصبهاني ثنا
ابو صالح الاعرج باصبهاني ثنا محمد بن هشام الثقفي ثنا نصر بن فضالة ثنا ابو معاوية عن صالح بن ابي
الاخضر عن ابي الربيع عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الرزق اسرع الى البيت الذي
فيه السخاء من الشفرة السنام البعير وقال الامام ابو سعيد انشدنا ابو الحسن محمد
بن عبد الله بن عمر السيد مذاكرة انشدنا القاضي الاستاذ ابا دوى
انشدنا الامام ابو المظفر منصور بن محمد السمعاني في خيل ان واقتماد ارمية بذات الخضا
فالجرج فالحضبات في انجاء على عهد قلوبكم ابها ولا تنيا في خيرة القربات وقولها ان انما
تلقيا ناه تركنا الذي تدري في زفات من البين في نار من الوجد في جوى فقيد قمارد الماحس
توفي رحمه الله سنة تسع وثمانين واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة
ابو المظفر بن الامام ابو منصور السمعاني الرفيع القدر الشهير الذي كطبق لا يخرج كره عبق الكون شرة
وعشرين واربعمائة كان حنفيا ثم انتقل الى مذهب الشافعي لا مور يطول ذكرها وجميع تصانيفه على مذهب
الشافعي توفي سنة تسع وثمانين واربعمائة بمرو انتهى فهذا السمعاني عالم الكبيش
وحميد هلم المشير قد روى هذا الحديث الخطير الماهل بالا فاضات كالسحاب المطير فلا
يحيد عنه الا من اغتالته ايدي الاضلال والتغريد ولا يخل عنه الا من اختطفته اجل القدير
والتزوير ولا يقدح فيه الا من اشترى لنفسه التيب والتخدير ولا يطعن فيه الا من اجتر
لأجله التدمير والتبديد وجهه نجا بهم انك شيخ القضا ابو علي اسمعيل بن ابي الحسن البهقي اخذ حديث شريف
روايت كرهه جنانا سابقا از عبارات ماضية كتاب المناقب اخطب خوارزمي شيخ القضا ازاكرا بعلما فقام اجلة نباهم
وموصوف بابام ابن امام نرد متقين اخفرت اعلام مياش شطري از مائر شامخه وسفاخر باذنه اوبرا طارخ كال
غز الدين بن الاثير ومختصر في تاريخ البشر بالغا الا يولي وتمتة المختصر عمر بن المظفر المعروف بابن الوردى وطبقات شافعية
تاج الدين سبكي وطبقات شافعية جمال الدين سبكي وروض الناظر ابن شحنة حلبى واضح ولا ثم ست دريغا بر
بعض عبارات الكفامي وعز الدين ابن اثير در تاريخ كامل زرد فائح سنة سبع وثمانين واربعمائة واسمعيل بن احمد

الاقی انشاء الله تعالی و کمال اعتماد و اعتبار و نهایت جلالت و شہادت کتاب فردوس الاخبار مثل خود دینی عمده
الکبار از تصریحات اعظم محققین و الاتبار واضح و آشکار است از افاده خود دینی طاهر است که هر گاه او اهل زمان
خاصه اهل بلد خود را ملاحظه فرمود که از حدیث اسانیا ان اعراض کردند و جاهل معرفت صحیح و سقیم گردیدند و کتب
و اسفاری که ائمه دین بیا و حدیث تصنیف کرده بودند و سانی را که ایشان در روضه سنن و حلال و حرام
و آداب و صایا و امثال و مواعظ و فضائل اعمال جمع نموده بودند ترک گفتند و بلبعض احادیث مخدوفه الاسلام
که نقل حدیث آنرا شناخته بودند و بر احدی از اصحاب حدیث مقرون شده بود شغل شدند و موضوعاتی که قصاص
وضع نموده بودند بر آیفتن قطبیات در مجالس طرقات طلب نمودند دینی بحال حمیت یانی درین کتاب خود زیاده از
دوازده هزار از احادیث صغیر از صحاح و غرائب و افراد و صحف مرویه ثبت نمود سپینایت و ضووح ثابت شد
که این احادیث مجموعه در فردوس الاخبار بی پایه معتد و معتبر است که دینی آنرا برای صرف اهل زمان خود از موضوعات
و اکاذیب جمع نموده پس اگر گفته آید که حدیث مدینه العلم و غیر آن از مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در آن کتاب لایزال
یافته معاذ الله از اکاذیب و موضوعات است لازم آید که دینی عین غرض خود را فوت کرده با جتر جریر عظیمه نشر موضوعات
مستحق و بال تکمال شده باشد و از صد سند الفردوس پس دینی واضح است که دینی احادیث کتاب الفردوس را از موضوعات
خود تخریج کرده داد محقق مستیقن بود که اکثر آن بلکه عامه آن از احادیث سنده است و در مصنفات حفاظ ثقات و مجموعه
ائمه اثبات ثبت است و نیز از آن واضح است که آن کتاب نفیس غریز الوجود مضمون است و جامع می باشد غرر و
نبویه و فوائد جمه و محاسن کثیره و اصیت آن بافاق رسیده و جت رفاق به تخط آن باغب گردیده و نیز از آن پیداست
که در اسلام مثل آن کتاب تفضیلا و تبویبا تصنیف شده و از قدیم الایام ترسیفا و ترتیبا بسوی آن سبقت نکرده
شد گو یا هر فضلی از آن فضول حقه مروری است که از لالی منظومه و در مکنونه معلوم است و یا طبله و اشده عطار
که بنا فها مشک مشحون است و نیز از آن آشکار است که دینی بسیاری از غرائب احادیث جمع کرده که در اکثر
از کتب یافته نمیشود پس آن کتاب فی الحقیقه مثل فردوس است که حق سبحانه و تعالی در وصف آن میفرماید فیها ما تشتهون
فتلذ الا عین و نیز از آن وضوح است که در زمان پس دینی نسخ آن متکثر گردید و در میان عباد بشهرت رسیده و باین حیثیت که
بلکه از بلاد عراق و کوره از اقطار آفاق باقی ماند مگر آنکه علمای آن بر تحصیل آن مواظبت میکردند و ائمه آن بر
شترای آن اقبال ملازمت مینمودند و فضلاء آن بر قرأت و حفظ آن مداومت داشتند و در ریاض محاسن آن
طواف و دوران میکردند و از ثمار فوائد آن اجتنامی نموند پس سیر کردن آن کتاب سیئتمس در هر طبله و بهیوب کرد

محبوب ریح در بر و بحر و استحسان میگرداند اثر ائمه و حفاظ و استفاده مینمودند از ان علماء و وعطاء و استعطایات
میگرداند از آنرا بخاری و فضلاء و ارتضا مینمودند از ان کلباس بلغیا بسبب نفایس آن و بذل میکردند ملوک غائب را شکستایان
برای خزانها خود و از رفته الفردوس مدعی عهد انایان است که کتابی در این باب بحری از بحر فولاد و گستر از گنوز لطائف که
مشحون است بحقائق الطائفة و مخزونه در حدائق فضول آن امار صطفویه با وصف کثرت فوائد و مشمول عوائد از قریب و دگر
انوار آن منطقی آثار آن نظم گس و دایره سبب استخراج نمود علی همدانی از معجزات آن اشرف جواب از او چید از انصاف ریاض آن
انفس از آنرا فایده من روایة الدلیلی بعد لحاظ ماسرعه هو و ابنه و علی الصمدانی من فضائل کتاب
ان الحیث الشریف من احادیث التي هي مذکورة فی مصنفات الحفاظ الثقات و مجموعات الائمة
الاثبات و انه من الغر و الدال بالنبوة و الفوائد الجمیة و الحسن الکثیرة و انه مما طنت به الافاق
و تناقت فی تحفظه الرفاق الی غیر ذلک من المحامد المجلیة الباهرة و المفخر العلیة الزاهرة و حب
پنجاه دوم آنکه احمد بن محمد بن علی عامی حدیث مدنیة العلم را حتماً قول جناب امام علی علیه السلام است که از آنرا
ثبوت و تحقق آنرا در مقام احتجاج و استظهار آورده و آنرا نیز بسند خود کرده و اثبات آنرا بطریق تیسر بر آن نموده چنانچه در بیان
در ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام المبنی علیهم السلام گفته ذکر مشایخ ابینا ادم علیه السلام اما ادم علیه السلام فاقدی
المشایخ المرفوضی بینة علیه السلام بعبارة اشياء و اهلها بالخلق و ان الثانی بالملك المذ و الثالث بالصا و الرابع بجنه و الا
بالترنج و الخلقه و الخامس بالعلم و الحکمة و السادس بالذهن و الفطنة و السابع بالامر و الخلاق و الثامن
بالاعمال و الخلقه و التاسع بالوفاء و الوصیة و العابد و الاولاد و العرة و در مقام تفصیل این مشایخ گفته و اما
العلم و الحکمة فان الله تعالى قال لادم علیه السلام و علم ادم الاسماء كلها ففضل بالعلم العباد الذين كانوا
لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون و استحق بذلك منهم السجود له فکما لا یطیر العلم جهلاً و العلم
فکذلک لم یصر ادم المفضل بالعلم مفضلاً و کذلک حال من فضل بالعلم فاما من فضل بالعباد فکما
مفضلاً لا العابد بما یسقط عن درجة العبادة ان کما معروضاتهما او توانی فیها کما غافلها فکیسقط
فضله و لذلک قبل بالعلم و علو العلم و العالم نیز از و لا یزور و من ذلک و جوی الوصف لله سبحانه العلم
و العالم و فساد الوصف له بالعباد و لذلک من علی نبیة فعلیه السلام بقول و عليك ما لم تکن تعلم و کان
فضل الله عليك عظیماً فکما فضل علیه العلم و در بیانها اکرمه به من انحصار و الا خلا و ما فیه
البلا و الا و کذلک لم یرضوا الله علیه فضل بالعلم و الحکمة ففما جمیع الامة ما خلا الخلفاء الماصین بالله

اجمعين ولذلك وصفه الرسول عليه السلام بهما حيث قال يا علي ملئت علما وحكمة و
ذكر في الحديث عن المرتضى رضوان الله عليه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان ذات
ليلة في بيت ام سلمة فبكرت اليه بالعداة فاذا عبد الله بن عباس بالباب فخرج النبي صلى الله عليه
عليه وسلم الى المسجد وانا عن يمينه وابن عباس عن يساره فقال عليه السلام يا علي ما اول نعم الله قال ان
خلقتني فاحسن خلقي قال ثم ما قال ان عرفني نفسه قال ثم ما قال قال قلت وان تعد وانعمة الله لا
تخصوها قال فضرب النبي صلى الله عليه وسلم يده على كتفي وقال يا علي ملئت علما وحكمة
ولذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها
وفي بعض الروايات انا دار الحكمة وعلى بابها اخبرني
شيخ محمد بن احمد رحمه الله قال حدثنا ابو سعيد الرازي قال فرغ علي بن الحسن بن محمد بن محمد بن
القزويني بهما في الجامع وانا اسمع قال حدثنا ابو داود بن سليمان بن وهب القرافي قال حدثني علي بن
موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي بن الحسين عن ابيه
بن علي بن عرابيه عن ابي ابي طالب كرم الله وجهه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا
مدينة العلم وعلى بابها فخر ابراهيم العلم فليات الباب ولهذا الحديث طرق اخر ذكرها في
فصل خصائص المرتضى رضوان الله انشاء الله عز وجل وجوه نجاه وسوم انكبة نزع عاصي اني شرف ابن خنيس
اورده وآنرا تحتم قول جناب التائب صلى الله عليه وآله وسلم انكبة نزع عاصي اني شرف ابن خنيس
جناب امير المؤمنين عليه السلام بابنا عليهم السلام گفته ذكر مشابهه داود ذي الايدى صلوات الله و
سلامه عليه ووقعت المشابهة بين المرتضى رضوان الله عليه وبين داود عليه السلام بمنا
اشياء اولها بالعلم والحكمة والثاني بالتفوق على اخوانه في صغر سنه والثالث بالمبارزة لقتل
جالوت والرابع بالغدر معه من طالوت الى ان اوثقه الله ملكه والخامس بالانكبة المحمدية
والسادس بتسليم الجحافل معه والسابع بالولد الصالح والثامن بفصل الخطاب عاش عليه السلام
مائة سنة وملك اربعين سنة وهو داود بن اسأود مقام تفضيل ابن مشابهة گفته واما فضل الخطاب
فقوله وايتناه الحكمة وفصل الخطاب ذكر عن ابي موسى الحامض قال فصل الخطاب الحكم بين
الخصمين وقيل معناه اصابة الحق وقيل معناه اما بعد تفصل كلاما بين كلامين وقيل هو

ان لم یبن علی المدعی والی بن علی المدعی علی قیل هو ان یفصل الفضلاء بین المتخاصمین فکذلک المرتضی
رضوان الله علیه اقلی من فصل الخطاب کما ذکرناه فی معنی قوله علیه السلام انا مدینه العلم علی بابها
وفصل قضائه وجه پنجاه و چهارم آنکه نیز عاصمی این حدیث را شاگرد تسمیه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم
جناب امیر المومنین علیه السلام باب مدینه العلم دانسته و آنرا در مقام بسند و بگردان و چنانچه در زیرین الفتی در ذکر کما
جناب امیر المومنین علیه السلام گفته و اما الاسماء التي سماها بهما رسول الله صلى الله عليه وسلم ما ذكرناها
فانها سيد العرب سيد البرية وقال الفجرة واليعسوب الضئيل الاكبر الفارق للعضد و فارس العرب
سيف الله وقال لنا كثرين للمناقين والقاسطين مع كل مؤمن ومؤمنة والرفيق وشيخ المهاجرين و
الانصار وابن ابي العزم والخنز والحمم الدم والشعر للبشر و مفرج الكرب واسد الله والوصي وخير
الوصيين وخيرا و صيائه وسيد المسلمين و امام المتقين و قائد الغر المحجلين والخليل والوزير و الخليفة
ومنجز الموعد و قاضي الدين باب مدینه العلم و باب الحكمه و و الله و السعيد و الصالح
والذلک و در مقام تفصیل این اسما گفته و اما باب مدینه العلم فانما اخبرنا محمد بن ابی ثمره یار حجه الله علیه
فما احببنا ابو حفص بن عمر قال اخبرنا ابو بکر بن اسحاق قال اخبرنا العباس بن الفضل قال
حدثنا ابو الصلت المهری قال حدثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلى الله عليه و آله انا مدینه العلم و علی بابها انتهى **فالحمد لله** العاصم من الردی والضلالة
المأدی الی فجع الصواب باوضح الدلالة : حيث ثبت من احتجاج العاصمی الحائر للشرق والنبالة
وروايته هذه الخبر المأثور المحفوف بالجلالة ان الحديث الشريف مر اجادیت معدن الرسالة
والاخبار الثابتة عند ارباب العلم الموصوفین بالفضل والمثالة : فیه به کذب الاختلاق
صنيع المجاحدين المنهكين في الغي والندالة و اسمه بالزور و الافتعال ديدن المعاندین المستهزین
بسوء النسبه والقاله : وجه پنجاه و پنجم آنکه ابوالمجد مجد و دین آدم الشیخیر بالحکیم السنائی حدیث در بیان علم
حتم و جزا و یقینا کما در کتاب پنجم در کتب حقیقه و الشریعه الطریقه در عنوان مدح جناب امیر المومنین علیه السلام
گفته فی مناقب زوج البتول و ابن عم الرسول ابی الحسن و الحسین المبارک الکرام غیر الغرار علی
الجیش سید المهاجرین و الانصار امیر المومنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه و مبلح علیا
فقد استمسک بالعرصة الوثقی الذي انزل الله تعالى في شأنه انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين

یقیمون للصلاة ویؤتون الزکوة وهم را کعون و قال النبی علیہ السلام انما مدینة العلم و علی
یاها و قال یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انی بعدی و قال صلی الله علیه و آله و سلم
اللهم وال من واکله و عاد من عاداه و اضرم من اضرمه و اخذل من خذله و قال مرکبت مولا
فعلی مولا و قال جابر بن عبد الله رضی الله عنهما دخلت عائشة رضی الله عنها و عن ابیها علی النبی
صلی الله علیه و سلم فقال یا عائشة ما تقولین فی امیر المؤمنین بن ابیطالب کرم الله وجهه فطهرت علیا
ثم رفعت راسها فقالت بیتین ۛ اذا ما التبرحک علی الحاک ۛ تبین غشیه من غیر غشاک ۛ
وفینا الغش و الذی هب لمصفا ۛ علی بیننا کاشبه الحاک ۛ و نسیه در صدقہ در ضمن اشعار روح انجلیت
آل لیس شرف بدو دیده ۛ ایزد اور العلم بگزیده ۛ مرئی را وصی و بهم داماد ۛ جان پیغمبر از جمالش شاد ۛ
کتاب نادیده خوانده بود بل ۛ علم هر دو جهان را حاصل ۛ بفصاحت چو سخن گفتی ۛ مستمع زبان حدیث در مسفتی ۛ
لطف و بود لطف پیغمبر ۛ عنف و عنف شیر شریزه نری ۛ خوانده در دین ملک مختار ۛ بهم در علم و هم علم ارشاد ۛ
و بعد اثبات حکیم سنائی المستفی بالحج و د ۛ هذا الحدیث الشریف المشهور بالمؤید بعد
مشهور ۛ لا یبطله و لا ینکره الا کل مجتبی من مصروف عن الانصاف مردود ۛ و لا یستریب
الناسب الشاکی الحقود ۛ و المبعض الضائع عن العنود ۛ و الحمد لله الودود ۛ علی ظهور الحق
المحق و لا یحق الباطل المنکوح و مکارم و فضیله محاسن سنیه حکیم سنائی بر ناطق نغمات الانس من حضرات القدر تصنیف
عبد الرحمن بن احمد الجامی تذکره دولتشاه بن نجیشاه السمرقندی و جامع السامع محمد الدین علی بن ظهیر الدین محمد البغدادی و غیره
لا یست و از دلایل فصیح و باریک ۛ رفته و شمرخ و خودیها مقبولت و اعتماد و تها ممد و حیت و استاوستائی آنت که خود مخاطب دین
کتاب تحفه حکیم سنائی را اگر برای سنیان مقبول است ۛ و اما منوده و اور از جمله بزرگوارانی که بنا کار کشا و نامدار است ۛ
و طریقت شان از سرتا قدم بر نذیب است ۛ و محدود و فرموده چنانچه در باب دوم همین کتاب تحفه میفرماید کیدی
اکم یک بیت در اشعار کبر سنیان الحاق نمایند بمجموعه میرد شیع باشد و مخالف مذهب اهل سنت و بهمان
وزن و قافیه و لغت مصنوع و منخوت سازند و گویند اهل سنت بنا بر حقت و خجالت خود این ابیات را حدیث
و اسقاط نموده اند و این ماجرا اکثر نسبت بمقبولان اهل سند مثل شیخ فرید عطار و شیخ اوحدی
و شمس تبریز و حکیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت خواجه قطب الدین دهلوی و امثال
ایشان روداده و با اشعار امام شافعی نیز قدامه ایشان سه بیت الحاق کرده اند اشعار

في هذه الصلابة من السقم والركاكة والبرودة واللين على الناقص كذلك انما كانا اربعة ما هيتهما اربعة

على

حضرة الشيخ
الشيخ السنائي

والامام ابراهيم حنيفة والشافعي والعقل والعلم والعشق والقلب والتصوف وصفة البشرى
التي هي صفة وغنى الغفلة والحكمة والشهيق وصناعة الافلاك والريبع ومدح بهرام شاه
ومدح ولدا دولت شاه والحكم والامثال فرغ من نظمها ثلثة اربع وعشرين وخمس مائة
وراء آخر نسخة عتيقة حريقة الحقيقة كيميش نجيف حاضر است اين عبارت مرقوم مي باشد قد وقع الفراغ من تنسيق
هذه النسخة للتمبركة اليمونة المعظمة المحترمة العميدة الرشيدة العلية الحلية التي تشمل
على الآيات القرآنية والا حاديث النبوية والاقوال الصغية والكلمات الزكية الكافية لحل المشكلات
الوافية لبيان العويصات الكافلة لتبيان انواع التشبيها واصناف الاستعارات المحققة
على سلامة اللفاظ السديعة ونفاضة المعاني المنجية المنظومة بنظم ينتزع عقد اللؤلؤ
من انتظام بدائع المنشورة بنشر ينظم سلك النخل للورد عند ابتسام روائعها الموصوفة
المعرفة المسماة بصفة الحقائق الكاشفة قناع الدقائق المنسوبة الى الامام الهمام
مقبول الخوامم العلوم غمام المعرفة مطر الرحمة المفضل بالفضائل الانسية
والشمائل القدسية المختص بالمواهب الجليلة والمراتب العلية المتأدب بأداب الاختيار في
الابصار الموهب باطوار الاحرار والابرار العالم بفصاحة القرآن وبلاغته الماهر بطائف
الفرقان وبراعته الواقف فن اللغة والمعاني والفقهاء الحكيم المداوي امراض قلوب الابرار
الأكبر في مذكر في مصنفه المنه والتحميد والتزويد والتوحيد والمبين نعت خير البرية والله
النقية واصحابه النقية واحبابه الزكية الواصف للعقل والعقلاء والعلم والعلماء الملك
للعشق واهل العرفان الزام للغفلة والسيان الذين يستوليان على الانسان الخبير حالات
الاعداء والاحباب المكاشف احوال الاعيار والاصحاب المنسبة كيفيات الحركات السماوية
المداخ للسلطين الجامعين للكلمات الانسانية الفاخر والتصنيف نادر التاليف لا وهو
شمس سماء الزاخرة قمر افلاك الكرامة ممدوح الفصحاء محقق البلغاء تاج الادباء سر الاجرام
العارف الوثوق الصادق الصدوق الحاذق الحذوق الحكيم الامير العارف في حضرت عظيم سائر
نوره الله مرقده وورد الله مضجعه وهو الذي وصفه سلطان العارفين وارث حقائق كمال
المرسلين معشوق الاولين والاخرين سيدنا ومولانا لجلال الحق والدين محمد بن محمد بن الحسين

البکری الملقب الرومی زید الله صدور السالكين بلطائف البهية ونور قلوب العارفين
بمعارفه الشهية في المشوى الاولى الاعلى المعنى افاض الله علينا من انوار عباداته
السنية ووقفنا لاقتباس اسم اشاراتها الشهية في التاريخ السابع من شهر ربيع الاول
في سنة التسعين الاف من الهجرة النبوية المصطفوية على صاحبها افضل الصلوات
اكمل التحيات في البلدة المتبركة المسماة بفيتشاور صانه الله تعالى عن الكسوف والفتور وسبعة
واربعين يوما بيدا ضعف عباد الله القوي المتين المستعين في كل الامور من الله المستعان
العفور قيام الدين القاضي العثماني حفظه الله تعالى عن الوسوساوس لشرطاني واوصله
الى المقام العرفاني واعناه عن لاذئ الدهر الفاني بالقاضي صلاح بن القاضي شهاب الدين
بن القاضي محمد بن القاضي شمس الدين بن القاضي عالم بن القاضي نجم الدين بن القاضي
ابو الفضل بن القاضي تاج الدين بن القاضي اسمعيل المعروف بنجم الدين بن القاضي معمر بن
بن القاضي شمس الدين الذي قره له وفوضه امير زمانه وسلطان اوانه خدمة قضاء القصبه المشركه
المسماة باميه صي دونكر المتعلقة بالبلدة المعظمة المسماة بلكرمنو المضافة الى المدينة المشهورة
باودة بالشنيخ صلاح الدين الذي جاء من الولاية وتوطن في القصبه المعروفة المسماة بسترکه
وكان وليا من اولياء الله عز وجل بن الشنيخ اسمعيل بن سلطان العارفين زبدة السالكين واث
حقائق كمال المرسلين معشوق الاولين والاخرين حضرت ابو الحسن بسكر السقطي بن المغلس ابان بن
امير المؤمنين عثمان بن عفان رضي الله عنه ولغلس انبان جبارة وهو محدث مشهور
وشى السقطي المشهور بالكمالات في الافاق برز الله مضجعهما ونور الله ضي مجهما
من النسخة المتبركة المصححة التي كانت مملوكة لغطفيل الدوران جلال
الاوان نخبة الدهر صفوة العصر معدن الخلق والاحسان مخزن الفتوح والامتنان
مقبول جناب الملك العزيز المنان المختص بالمواهب الجليلة والمرتبة العلية محمد جان سلمه الله
تعالى مادارا لليال والايام وكر بالشهور والاعوام بحجزة النبي وآله الكرام وجبر بنجابه وششم
انكس ابو منصور شهر دار بن شيرويه بن شهر دار بن شيرويه بن فناخر الديلمي حديث مدنية العلم را در سند الفردوس
روایت کرده انفاد استی که شيرويه ديلمي بخديث را در کتاب الفردوس آورده و سند الفردوس کتاب است

ابی

السری

السری

كشهر دار ديلمی دران حادش كتاب الفردوس الدخول لمعنا سائید ذكر كرمه چنانچه علامه مناوی در فیض القدر
كفته فرالدیلمی وفسند الفردوس المسمی بآثار الخطباء المخرجة علی كتاب الشهاب والفردوس للامام
عماد الاسلام ابی شجاع الدیلمی الفقه محدث الاسانید وبقا علی الحروف لیسهل حفظه واعلم
باز انما بآثاره وفتح المخرجين كما مر وفسند لولده سید الحفاظ ابی منصور شهردار بن شیرویه
خرج سند كل حدیث فتحه وسماء ابانته الشهامة و معرفة كیفیة الوقوف علی ما فی كتاب الفردوس
من علامات الحروف وفضائل جلیله وحماد خبریله شهردار ديلمی برناظر كتاب المناقب اخطب خوارزم وكتاب العبر
نوی وطبقات شافیه تاج الدین سبکی وطبقات شافیه جمال الدین اسنوی وطبقات شافیه تقی الدین اسنوی
ومقالید الاسانید البومهدی تعالی وستان المحدثین خود مخاطب و اتحاد النسل مولوی صدیق حسن خان معاصر واضح
واللح است و کافی است برای اثبات عظمت و جلالت و سمو و نبالت او که اکابر محققین و اعظم منقذین انجضرات
اورا بلقب جلیل سید الحفاظ یاد می نمایند و باین صفت عظیمه که بمصدق كل الصید فی جوف القراست اورا می ستایند
ولیس بجایزب عن المعن الناقد و المبرم من الاتقان للمعاقد و ان الطاعن فی مزیات مثل
هذا العلم الواقد و عادم للرای فاقد و القادح فیها مضطغن لزیغته حاقد و المرتاب فیها
خائف سنة الغفلة فاقد و وجه نجاه و مضتم انکه عبد الکریم بن محمد بن منصور بن محمد التیمی السمعانی
حدیث مدینة العلم بایقین و جزم و قطع فتم ثابت کرده که بلا تردد و ارتیاب علی رغم المنکرین الا و شاب خباب
امیر المؤمنین علیه آلاف السلام من الملک الوهاب رابلقب مبارک باب مدینة العلم یا کرده چنانچه در کتاب انساب
که نسخ عیدیه ان بغایت رب الارباب بنظرین خادم طلاب سیده میفرماید الشهدید بفتح الشیخ المبحجة
و کسر الهاء و سکون الهمزة المبحجة بنقطتين من تحتها و فی آخرها الدال المهملة اشهر بهذا الاسم
جماعة من العلماء المعروفین قتلوا و فرغوا بالشهدید و لهم ابن باب مدینة العلم و میخانه رسول
الشهدید و الشهید الحسین علی سید شبان اهل الجنة و کان یکنی ابا عبد الله انتهى بعد المطلق فالحمد لله
المنان و حیث وضع التوربان و ظهر من تحتها کبریا بالایمان و ذکر الله استلال اعظم الا یقابله هذا الحمد العالی
النیر البرهان و لا اظن ان احدا من خطی بالفهم و الامعان و یستزید بعد سماع کلام علام
سمعان و فی کذب حلفاء الا صنفان و و یجت ذوی الحق و الشان و الدین تها لکوا علی
تکذیب ارشاد للبعث الی الانس و الحان و صلوة الله و سلامه علیه و آله و مختلف الملوان و

شباب

و جلال فضل و مقام و درجہ ممتاز و فواخر آثار سماعی نزد اکابر متقدمین قوم مزایده از است که
استیفائی آن توان کرد و شطری از این بزرگان تاریخ کامل و مختصر الانساب بن اثیر و تاریخ محب الدین ابن النجار
و وفیات الاعیان ابن خلکان و مختصر ابوالفدا اسمعیل بن علی الایوبی و تہذیب الخلفاء المعروف بابن الوردی
و تذکرۃ الخلفاء و دول الاسلام محمد بن احمد نسبی و مرآة الجنان عبد اللہ بن اسعد یافعی و طبقات شافعیہ تلج الدین سبکی
و طبقات شافعیہ جمال الدین اسنوی و طبقات الحفاظ محمد بن عبد اللہ دمشقی الشیخ و ابن ناصر الدین و طبقات شافعیہ
تقی الدین اسدی و طبقات الحفاظ سیوطی و تاریخ خمیس حسینی و یار کبری و در تہ العلوم فاضل ازینقی و کشف الظنون
مصطفی بن عبد اللہ القسطنطنیہ و تراجم الحفاظ میرزا محمد خدشانی و ایچہ العلوم و مراجع مکمل و اثبات النبلاء
مروک و صلیح حسن خان معاصر مخفی و محجب غیبی نظر باختصار در اینجا بعضی عبارات اقتضای میرود و شمس الدین محمد
بن احمد نسبی و تذکرۃ الحفاظ گفته السمعانی الحفاظ البارع العلامة تاج الاسلام ابو سعید عبد اللہ
بن المحافظ تاج الاسلام معین الدین ابنی بکر محمد بن
العلامة المجتهد ابی المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن احمد بن جعفر
التمیمی السمعانی الرضوی صاحب التصانیف ولد فی شعبان سنة ست و خمسمائة و حمله والد
الربیع ابور فی آخر سنة تسع فلق بحضرة المعمر عبد الغفار بن محمد الشاذلی و عبید بن محمد
الفسری و عد و حضر بمصر علی ابی منصور محمد بن علی باقلی الکراعی فمات ابوی سنة عشر و ستر فی مع
اعمامه و اهله و حفظ القرآن و الفقه فوجب الیه هذا الشان و عنی به و دخل الی الاقالیم النائية
و سمع من ابی عبد الله الفراء و زاهر الشحامی و طبقتهم ابیسیا بور و الحسین بن عبد الملك النخاس
و سعید بن ابی الربیع و طبقتهم ابی صہبان و ابی بکر محمد بن عبد الباکی الازہری و طبقتهم ببغداد
و عمر بن ابراهیم العلوی بالکوفة و ابی الفتح المصیصی بدمشق و بنفارا و سمرقند و بلغ و عمل
للمعجم فی عدة مجلدات و کان ذکرا فاضلا سرب الکتابہ ملیحها درس و افقی و وعظ و امله
و کتب عن دہ و درج و کان ثقة حافظا حجة واسع الرحلة عدل دینا جمیل السیر حسن
الصعب کثیر الخطی قال ابن النجار و سمعت من یدکر ان عدل شیوخہ سبعة آلاف شیخ و هذا
لم یبلغه احد و کان ملیح التصانیف کثیر الشیء و الاسانید لطیف المزاج طریفا حافظا واسع الد
ثقة صدوقا دینا سمع منه مثابحة و قرأته و حدث عنه جماعة قلت روى عنه ولد عبد الرحيم

مفتي مصر و ابو القاسم بن عسكر وابنه القاسم وعبد الوهاب بن سكيمة وعبد الغفار بن منيمنة
وابو روح عبد العزيز بن محمد الهروي وابو الضوء شهاب المستدواني والافتخار عبد المطلب الحلي
وابو الفتح محمد بن محمد الصائغ وخلق ذكر تصانيفه نقل اسماءها ابن النجار منها الذيل على تاريخ الخطيب
اربعمائة طاقة تاريخ مرو و خمسمائة طاقة ادب الطلب مائة وخمسون طاقة الاسفار عن الاسفار خمس
وعشرون طاقة الاملاء واستقلاء خمس عشرة طاقة معجم البلدان خمسون طاقة معجم الشيوخ ثمانون
طاقة تحفة المسافر مائة وخمسون طاقة الهداية خمس وعشرون طاقة غر الغرلة سبعون طاقة
الادب استعمال المحب خمس طاقات المناسك ستون طاقة الدعوات اربعون طاقة الدعوات النبوية
عشرة طاقة غسل الديدن خمس طاقات افانير النساء بن خمس عشرة طاقة دخول الحمام خمس عشرة طاقة
صلاة التسبيح عشرة طاقات التحيات است طاقات تحفة العيد ثلاثون طاقة فضل الذيل خمس
طاقات الرسائل والوسائل خمس عشرة طاقة صوم الايام البيض خمس عشرة طاقة سلوك الاحياء
خمس طاقات التجديد في المعجم الكبير ثلاثمائة طاقة فطر العوام الساكنين الشام خمس عشرة طاقة
مقام العلماء بين يدي الامراء احدى عشرة طاقة المساواة والمصافحة ثلاث عشرة طاقة ذكرى
حبیب رحل وبشرى مشيب نزل عشرون طاقة اللبالي الخمسمائة مائة طاقة فوائد الموائد مائة طاقة
فضل اله ثلاث طاقات وفيات للتأخير خمس عشرة طاقة الامالي ستون طاقة بحار بحور البحار
عشر طاقة تقديم الجفان الى الضيفان سبعون طاقة صلاة الضحى عشر طاقات الصدق والصدق
الريح في التجارة رفع الارتياب عن كتابة الكتاب اربع طاقات النزوع الى الاوطان خمس وثلاثون طاقة
تخفيف الصلاة في طاقين لقبة المشتاق الى ساكن العراق اربع طاقات مركبية ابوسعدي ثلاثون
طاقة فضائل الشام طاقين فضل ياسين في طاقين وقد ذهب ابوسعدي البيت المقدس و
زاره والنصارى يومئذ ولانه وذكر في كتاب التجديد ترجمه شيوخه فافاد واحاد طالعته مات
في ربيع الاول سنة اثنتين وستين وخمسمائة بمر وله ست وخمسون سنة ونيز في ربيع
من غير در و قل سنة اثنتين وستين وخمسمائة بمر وله ست وخمسون سنة ونيز في ربيع
بن محمد بن منصور المروزي محدث المشرق وصاحب التصانيف الكبيرة والرحلة الواسعة عاش
ست وخمسين سنة سمع حضور امن الميوسك والي منصور الكراعي رحل بنفسه ولثلاث

الغرام

بقيته

عشرون سنة فسمع من الفراء وطبقته بنيسابور وهرارة وبغداد واصبهان ودمشق وله
معهم شيوخه في عشر مجلدات وكان حافظا ثقة مكثر واسع العلم كثير الفضائل طريفا لطيفا
مقبولا نظيفا كنبلا شريفا قفى في غرة ربيع الاول بمرو وجه پنجاه و ششم آنکه ابو المؤيد موفق
بن احمد بن اسحاق الخوارزمي المكي المعروف باخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را بالحتم والجزم ثابت و استه لقب
باب المدینه را از جمله القاب جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب المناقب کتبخ عیدیه آن از
نظر قاصر از شش بعد ذکر کنائی آنجناب گفته الا لقاب له هو امیر المومنین و یعسوب الدین المسلمین
ومبیر الشریک والمشرکین وقاتل الناکثین والفاسطین والمدارقین ومولی المومنین وشبیه
طاهر تقي ونفس الرسول واخوه وزوج البتول وسيف الله المسلول وابو المبطين وامير البرية
وقاتل الفجرة وقتيل الجنة والنار وصاحب اللواء وسيد العرب وخاصت النعل وكاشف
الكرب الصديق الاكبر وابو التيجانيين وذو القرنين والهادي والداروق والواعي
والشاهد وباب المدينة وبيضة البلد والولي والوصي وقاضي دين الرسول ومنجز
وعدا وجه پنجاه و نهم آنکه اخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را بسند خود روایت نموده بر غرارت
علم جناب امیر المومنین علیه السلام احتجاج فرموده چنانچه در فصل سابق کتاب المناقب که معقود برائی بیان آن
علم آنجناب تدبیر است معنی که آنجناب اقتضی الاصح است گفته اخبرنا الشيخ الزاهد الحافظ ابو الحسن علي بن احمد العاصمي
الخوارزمي قال اخبرنا شيخه القاضي الفضاة اسمعيل بن احمد الواعظ قال اخبرنا ابو بكر احمد بن الحسين
البيهقي قال اخبرنا ابو الحسن محمد بن الحسين بن داود العلوي رحمه الله قال اخبرنا محمد
بن محمد بن سعد الحموي الشعماني قال حدثنا محمد بن عبد الرحمن الشامي قال حدثنا
ابو الصلت الهادي قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلى بابها فمن راد العلم فلما تالبا
وجه ششم آنکه خطيب فضل ثالث فصل سادس عشر کتاب المناقب گفته روى ان امير المومنين عليه
بن ابي طالب ارسل الى معاوية رسله الطرماح وجبرير بن عبد الله البجلي وغيرهما قبل مسير
الى صفين وكتب اليه مرة بعد اخرى يحثه عليه ببيعة اهل الحرمين لسوابقه في الاسلام
لئلا يكون بين اهل العراق واهل الشام محاربة ومعاوية يعتل بدم عثمان وليستغوى

رضي الله عنه

بذلك جمال اهل الشام واجلاف العرب ويستميل طلبه الدنيا بالاموال والولايات و
كان يشاور في اثناء ذلك ثقائه واهل موطنه وعشيرته في قتال علي عليه السلام فقال له
اخو عتبة هذا امر عظيم لا يتم الا بعمر بن العاص فانه قريع زمانه في الدماء والمكر يخدع و
لا يخدع وقلوب اهل الشام مائله اليه فقال معاوية صدقت ولكنه يحب عليا فاخاف
ان لا يجيبه فقال اخذعه بالاموال ومصر فكتب اليه معاوية من معاوية بن ابي سفيان خليف
عثمان بن عفان امام المسلمين وخليفه رسول رب العالمين ذي النورين خنجر المصطفى علي
ابنتيه وصاحب جيش الشرق ويبر رومة المعدوم الناصر الكثير الخصال المحصور في منزله
المقتول عطشا وظلما في محرابه المعضب باسياف الفسقة الى عمرو بن العاص صاحب رسول الله
صلوات الله عليه وسلم وثقته وامير عسكره بذات السلاسل المعظم رايه المنفخم تدبيره اما
فلن يخفي عليك احراق قلوب المؤمنين وما عيبوا به من الفجيعة بقتل عثمان وما ارتكب
به حجارة حسدا رغبيا باقتناعه من نضرة وخداثة اياه واشلاء الغافة عليه حتى قتله
في محرابه فيا لها من مصيبة عمت جميع المسلمين وفرضت عليهم طلب ماله من قتله و
انا ادعوك الى الحظ الاجل من الثواب النصيب وفر من حشر الماب بقتال من اوى قتلة
عثمان واحله جنة المأوى فكتب اليه عمر بن العاص صاحب رسول الله صلى الله
عليه وسلم الى معاوية بن ابي سفيان اما بعد فقد وصل كتابك فقراته وفهمته فاما
دعوتي اليه من خلع ربيعة الاسلام من عنقي والتموى في الضلالة معك واعانق اياك على
الباطل وظخر السيف على وجه علي بن ابي طالب عليه السلام وهو اخو رسول الله صلى
الله عليه وسلم وصيه ووارثه وقاضي دينه ومنجز وعدي وزوج ابنته سيدة نساء اهل
الجنة ابو البطين الحسن والحسين سيد شباب اهل الجنة وامام اقلت مرانك خليفة عثمان
صدقت ولكن تبين اليوم عزك عن خلافته وقد يبيع لغيره وزالت خلافتك واما ما عظمته
ونسبتني اليه من صحبة رسول الله صلى الله عليه وسلم واني صاحب جيشه فلا اغتر بالبركة
ولا اميل بها عن الملة واما ما نسبت ابالحسن اخا رسول الله صلى الله عليه وسلم وصيه الى الحسن
البيغي على عثمان وسميت المصاهرة فسقة وزعمت انه اسلامه عن قتله هذا غواية ويحك يا معاوية

رضي الله عنه

رضي الله عنه

لما علمت ابا حسن بذل نفسه بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ويات علي بن ابي طالب
وهو صاحب السبق الى الاسلام والهجرة وقد قال فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم
هو مني ولانامنه وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وقد قال فيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم يوم غد يرخم الامم كنت مولاة فعلى مولاة اللهم وال من مولاة
وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وهو الذي قال فيه عليه السلام يوم خيبر
لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله وهو الذي قال فيه عليه السلام يوم الطير اللهم
ايتني باحب خلقك اليك فلما دخل اليه قال والي والي وقد قلل فيه يوم النضير على امام
البرية وقاتل الفحرة منصور من نصره فخذول من خذله وقد قلل فيه على وليكم من بعدي
واكد القول عليك وعلى جميع المسلمين وقال اني خلف فيكم الثقلين كتاب الله عز وجل
وعترتي وقد قال انا مدينة العلم وعلى بابها وقد علمت يا معاوية ما انزل الله تعالى من
المتلوات في فضائل التي لا يشترك فيها احد كقول تعالى يؤفون بالنذر واما وليكم الله ورسوله
والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكاة وهم راكعون افسن كان علي بن ابي طالب
رقيه ويتلو شاهد منه رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه وقال الله تعالى لرسوله عليه
السلام لا اسألكم عليه اجرا الا المنة في القرب وقد قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى
ان يكون رسلك سلمى حرك حربى وتكون اخى ووليتى في الدنيا والاخرة يا ابا الحسن من احبك فقد
احبنى ومن ابغضك فقد ابغضنى ومن احبك ادخله الله الجنة ومن ابغضك ادخله الله
النار وكتابك يا معاوية الذي كتبت هذا لوجهك ليس مما يخضع به من له عقل او دين والبت
انتهى فالحمد لله على توفيقه وهدايته وتسديد وكفائته حيث ثبت من افادات الخطب
الخطباء للمدح والثناء الجميلة المتينة والمثنى عليه بالنائب الجميلة الرضية ان حديث
باب المدينة من الروايات التي هي بالقبول والتسليم قرينة والاخبار التي لا يطعن فيها الا
ارباب الحق والضغينة وانه مما اثبتته عربون العاص في محاجة معاوية معهما عليه
من العناد والداد واللاء والالحاج والبغضاء الدفينة والشحناء المبيسة للاصفياء
المطهرين الذين هم لخواجة المتسكين احصفت سفينة وخطب خوارزم ازاك بر فقهاى مستمدين واجله

سبها می مستندین و اعظم فضیلتی ماهرین و افاضه کمالی بارعین و ثقات شایسته ترین و ثبات بخاری غیرین
بوده بدایع مزبوره و مناقب مبهره و محاسن شارق و مفاخر بارقه بطون اسفار قوم مملو و شجون ست و قشود
و علو فخر او بر متشیع افادات اساطین اعیان و محره عالی شان مثل ابو حامد محمود بن محمد بن حسین بن یحیی الصالحانی
و عماد الدین محمد بن محمد الکاتب الاصفهانی و ابو الفتح ناصر بن عبد الحمید بن علی المطرزی و محمد بن محمود بن الحسن
البغدادی المعروف بابن النجار و جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم القفطی و ابو المؤید محمد بن محمود بن محمد الخوارزمی
و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکبخی و شمس الدین محمد بن احمد زبیدی و جمال الدین محمد بن یوسف الرزندی و
صلاح الدین خلیل بن ایوب الصفدی و عبد القادر بن محمد القرشی و محمد بن احمد بن علی الفاسی و احمد بن ابراهیم بن
علی الصنعانی المعروف بابن الوزير و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و علی بن محمد بن احمد بن عبد الله المعروف
بابن الصباغ المالکی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر اسوطی و نور الدین علی بن عبد الله السهمودی و شمس الدین
محمد بن علی بن یوسف الدمشقی الصالحی و شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و کمال الدین بن فخر الدین
جهری و محمود بن سلیمان الکفوی و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و عبد الله بن محمد المیطری و ولی الله لکهنوی و خود
مطهر و غیر ایشان واضح و آشکار است و وجه شخصت و یکم آنکه ابو القاسم علی بن حسن بن هبته الله المعروف بابن عساکر
الدمشقی حدیث مدینه العلم و دفع ملعون را روایت نموده چنانچه محمد بن یوسف بن محمد الکبخی در کفایه الطالب
گفته اخبرنا العلامة قاضی القضاة ابو نصر محمد بن هبته الله بن قاضی القضاة محمد بن هبته الله
بن محمد الشیرازی اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القاسم بن محمد السمرقندی اخبرنا ابو القاسم
بن مسعدة اخبرنا خزيمة بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عبد الله بن النعمان بن هرون البلیدی
و محمد بن احمد بن المؤمل المصیری و عبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن یزید
المودب حدثنا عبد الرزاق عن سفیان عن عید الله بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن بن یحیی
قال سمعت جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو
يأخذ بضبع علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير البرية وقاتل الفجرة منصوب من نصرته و
يأخذون من خذله ثم مد بها صوته وقال اتاكم مدينة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلما كنت
الباب قلت هكذا رواه ابن عساکر فی تاریخه و ذکر طرقه عن مشایخه انتهى فاذا ثبت ان ابن
عساکر روی هذا الحديث الشريف الفاخر و ذکر طرقه عن مشایخه الا كابر فلا يكن به ولا يظله

المجاهد الجائر والمعادن الخاسرة والمحاقد الباطن الذي لا يدري الذائب من الخفاش
ولا يخاف نكال ذي البطش الشديد القاهرة ولا يبالي من الافتضاح بين المنقدين الا كما برة
ولا يختلف مرطه ورعصبه ووقا حة لدى المنصفين الحائرين لجلال المآثر ولا يكتف
من وضوح نصبه واعتدائه وجفائه وثقائه عند المجاهدين الحارون لمعالى المفاخر و
مساكر از محمد ثين كباد و فقهائى على فخار و مشاهير اعظم مقام و انتم بيهوده مراح و ماثرو محاسن و مفاخر و بزم طر
مع اللادبا يا قوت حموى و اسماء الرجال جامع مسانيد ابى حنيفة تصنيف محمد بن محمود الخوارزمى و وفيات الاعيان
ابن خلكان و مختصر فى اخبار البشر ابو الفدا الايوبى و تمة المختصر ابن الوردي و تذكرة الحفاظ و عبر فى خبر من غير و دول
علامه زمبى و مرآة الجنان عبد الله بن اسعد يافعى و طبقات شافعية عبد الوهاب سبكي و طبقات شافعية عبد الرحيم
اسنوى و طبقات شافعية ابو بكر بن احمد بن قاضى شعبة الاسدى و طبقات الحفاظ جلال الدين سوطى و
تاريخ خميس حسين بن محمد بن حسن الديار كبرى و مدينة العلوم از بنقى و ابحر العلوم قلج مكل و استحقاق النبلا مولوى
صديق حسن خان معاصر مخفى و محقق نيت درينجاير بعض عبارات الكفاير و دابن خلكان در وفيات الاعيان
كفة الحفاظ ابو القاسم على بن ابى محمد الحسن بن هبة الله بن الحسين بن محمد الله بن الحسين
المعروف بابن عسكار الدمشقى الملقب ثقة الدين كان محدث الشام فى وقته و من اعيان
الفقهاء الشافعية غلب عليه الحديث فاشتهر به و بالغ فى طلبه الى ان جمع منه ما لا
يتفوق غيره و رحل و طوف و جاب البلاد و لقي المشايخ و كان رفيق الحفاظ ابى سعد عبد الكريم
البيمعاني فى الرحلة و كان حافظا دينيا جمع بين معرفة المتنون و الاسانيد مع ببغداد سنة
عشرين و خمسمائة من اصحاب البرمكى و السنوخى و الجوهري ثم رجع الى دمشق ثم رحل الى خراسان
و دخل نيسابور و هرات و اصبهان و الجبال و صنف النصائيف المفيدة و خرج القاريح و
كان حسن الكلام على الخط و طاقى الجمع و التأليف صنف التاريخ الكبير لدمشق فى ثمانين مجلدا
از فيه بالعجائب و هو على نسق تاريخ بغداد قال لى شيخنا الحفاظ العلامة فذكر الدين ابو محمد العظيم
للتندري حافظ مصر و دام الله به النفع و قد جرى ذكر هذا التاريخ و اخرج لى منه مجلدا و طال
الحديث فى امرة و استغظامه ما اظن هذا الرجل الا عزم على وضع هذا التاريخ من يوم
عقل علم نفسه و شرع فى الجمع من ذلك الوقت و الا فاعلم بقصصه ان يجمع فيه الانسا مثل هذا الكتاب

ازین بقلم نیاید و خاقانی بعد از حبس دیگر بلا زمت مشغول نشد و در طلب دامگیر لوشد مشرب فقر در یافت
و غیریت حج از شیروان برودن آمد و بهرامی موفقی التوفیق که کریم جهان بود جمال الدین موصلی سفر حجاز پیش کرد
و این قصیده را در راه مکه میگوید و وصف بادیه میکند و چهار مطلع درین قصیده بکار داشته این مطلع از آن قصیده
است سه سر حدیادیه ست روان باش بر سرش به ترایق روح کن نسیم معطرش و در آخر این قصیده تخلص
باسم جمال موصلی میکند و جابه او را حسین میسازد بدین طریق و اینست بیت سه سلطان دل خلیفه هم خوش
از ان که سلطان پدر نوشت و خلیفه برادرش به صاحب خلاصه بناکتی میگوید که خاقانی نزد خاقان بسیار
مقرب بود و در اول حال حقایق تخلص داشت و خاقان کبیر او را منصب خاقانی ارطانی داشت الی ان قال
وفات افضل الدین خاقانی در شهر تبریز بوده در شهر سنه اثنین و شایین و سمانه و در سرخاب تبریز استوده
و عهد الرحمن جامی در نفحات گفته افضل الدین الخاقانی رحمه الله تعالی هر چند وی شاعر و فکلی شاعر است و
بشعر شهرتی تمام یافته چنین گویند که در او ای طور شعری دیگری بوده است که شعر در جنب آن کم بوده است چنانکه
حضرت مولوی قدس سره گفته است که چه باشد بر من تا که زخم لاف از او بهست مرا فن در غیر فنون شعرا
و سخنان و در بیغنی شایه است چنانکه میگوید سه صورت من همه او شد صفت من همه او لاجرم کس من من نشود و انجم
نرم هیچ در کیا که نگونید آن کیست به چون برسد مرا باید گفتن که منم به و در محل دیگر میگوید سه
عشق بیفشرد پا بر خط کبریا به بر دیدت سخت هستی ما را ز ماه ما و شمار انقبه چو در خور به زانکه نگنجد در جوت او شایه
و ازین قبیل سخنان و بسیار است و ازین خابوی آن می آید که در از شراب صافی صوفیان قدس الله اهرام شراب
تمام بوده است وی در زمان خلافت استغنی بنو راتبه بوده و در قصیده عربی که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده
و توفی المستغنی سنه خمس و تسعین و خمس مائده وی نیز قصیده رائیه حکیم سنائی را جواب گفته است و عدد بابا
آن از صد و هشتاد گذشته و آنرا سه مطلع نهاده مطلع اولش اینست سه الصبح الصبح کام کلا النار النار کام
کاری از روشنی جواب خزان به یاری از خوشدلی چو باد بهار به چرخ بر کار با وقت صبح به میکند لعبان زنده شایه
و در آخرین قصیده میگوید سه این قصیده زجبع سبعیات به نامن است از غرائب اشعار به از در کعبه گرد او یزید به
کعبه برین فشانندی استاره به زو قفانیک راقفای نیک به و امر القیس را گفت از کار به وجه شصت و سوم
انکه ابو الحجاج یوسف بن محمد البلوی الاندلسی المعروف بابی الشیخ خانی حدیث شریف با سجم و جزم قطع و بیان نموده از او نقل
و مناقب جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر فرموده چنانچه در کتاب الف با که مصطفی بن عبد الله القسطنطینی در

کشف الظنون ذکر ان یابن یحییٰ بن محمد الف بافی الحاضرات الشیخ ابی الحجاج یوسف بن محمد البلوی
الاندلسی المعروف بابن الشیخ وهو مجلد ضخم اوله ان انصر کلام سبع واعجز و اوضه نظا م و اجز
حمد لله تعالیٰ بنفسه الخ ذکر فیہ انه جمع فوائد بدائع العلوم لابنه عبد الرحیم ليقراء بعد موته
انتم يلحق بعد لصغره الى رجة السلاء وسمى ما جمعه لهذا الطفل المربي بكتاب الف با و من نظمہ فی اول
هذا كتاب الف با و صنفته يا الباء من اجل بخل المرتضى اذا شدى ان يلبي و ادعوا لعلمه في
في مردع ان يلبي و انت عبد الرحيم ابني الطفل الصغير المرتضى اذا عقلت فقل قد رضيت
بالله ربنا و دبر الاسلام ديننا و بالنبى المنيا محمد قتل رسولا و قتل نبيا محبا
ثم استقم واتبعه و زد من الله قيا و ذا الكتاب اخذ و لدا و جعلك طبيا فانه صنع ثم
طب لمن حطبا هذى وصاة ابي لم يزل لشخصك صبا ثم ذكر تسعة وعشرين بيتا
على عدد الحروف المعجمة و شرحه كلمة كلمة مع مقلوبه و معكوسه و اورد في اول الشعر ثمانية
ابواب و في اخرها اربعاً من الكلمات المزدوجات المتشابهات الحروف و هو تاليف غريب لكن
فوائد كثيرة بعد ذكر بعض اقوال ابن عباس و اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته اذ قد وقع ذكر على و
ابن عباس رضي الله عنهما قلند ذكر بعض فضائلهما و ابتداء بمفاخر علي بن ابي طالب و علي بن عيسى
البنين و لما قال ابن عباس العدل الرضق ابن عم النبي ايضا قال ابو الطفيل شهيد عليا كخطب
وهو يقول سلوني فوالله لا تستلوني عن شيء الا اخبركم به و سلوني عن كتاب الله فوالله
ما من آية الا و اعلم ابي بليل نزلت اميها رامي سهل ام في جيل ولو شئت او قرت سبعين
بعيداً من تفسير فاحجة الكتاب و سياتي قول النبي صلى الله عليه وسلم فيه انا مدينه العلم و
عليها افسر اباد العلم فليأتها من بابها و قول ابن عباس فيه لقد اعطى علي تسعة اعشار العلم و الله
الله لقد شاركتهم في العشر العاشر و وجه شخصت و چهارم انك نيز ابو الحجاج بلوی ليخبرني عن
را و مقام ثبات رفعت مكان جناب امير المؤمنين عليه السلام و علم احب اجد و انرا بالحقم و الجزم از
جناب سالتك على الله عليه و الله وسلم ثابت و رسته چنانچه در كتاب الف با بعد ذكر حكايته كيدان قول
علي بن ابي طالب رضي الله عنه فانه للموءود يرغب عن قوله و اردت گفته قلت و لما رايت هذا
الحكاية في الكامل و قول الحجاج في علي رضي الله عنه هذا الجفالم املك نفسه و حملتي الغيرة

عليه السلام على رضي الله عنه ان كتبت في طرقة الكتاب حجاج فيما قلته تكذب في قول من
فيه الورى يرغب في ذلك علي بن ابي طالب في مثل هذه او منتهى يقرب في كفيه ان كان اعلم الله
في جلاله تطمع يا من ذنبه صلى عليه الله من سيد ما تطلع الشمس من مغربها وقلت ايضا
انظر الى الحجاج وقلة جده مع سطحة خذة يقول في مولانا على هذه المقالة ويرغب في الله
ما حمله على هذا القول الردى الا الحمد المردى والا فقد علم الغوى ان مكان على في العلم المكان
العلوي كيف والنبي صلى الله عليه وسلم يقول فيه انما مدينة العلم وعلي يا ايها الذين امنوا العلم
فليانه من بابك وابن عباس رضي الله عنه يقول والله لقد اعطى علي بن ابي طالب رضي الله عنه تسعة
اعشار العلم وايم الله لقد شاركهم في القس العشرة وقال عمر بن الخطاب رضي الله عنه اقضنا على و
قال ابن مسعود رضي الله عنه اعلم اهل المدينة بالفرائض ابن ابي طالب وصدقوا رضي الله
عنهم كما لم يتبين في العلوم وتزريق وبصر في الحساب وتدقيق حتى كان ينظر الى الغيب من ستر
رقيق وكما من قضية قضاهما لما باغت الى النبي صلى الله عليه وسلم امضاها ورعا تبسم عليه السلام
اذا سمعها استصوبا ثم انقذها اذ راها صوبا وكما مسألة بدعوة دقق فيها النظر فاني بالعلم
فهذا التلويح ابوالحجاج في قصصهم من اهل المراء والحجاج في وثقا سورة حج وارباب الزرع و
الا عوجاج في طبان ابي سعيهم في الابطال الحق خداج في حيث اثبت هذا الحديث الثمين المبهر
الا بلال في حقا وجزماني مقام العدل واللوم والتاثير والتثريب والاحتجاج في ثبوت الحجاج
ومرسله او الحق في التذييل في الابطال في مغرمون بسوء الحجاج في معرضون عن سوا المنهاج في
مقلدون في الاعراض عن فضل علي عليه السلام للحجاج في الناصب المعاند الحاقدا بلا ارتياك
المخلاج وجه شصرت ويحتمل ان يكون السعادات مبارك بن محمد المعمر و ابن الاثير الخري الشافعي حشد
مدينة العلم بار وايت كرده چنانچه در جامع الاصول فرموده على ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
انما مدينة العلم وعلي يا ايها الخرجة الترمذي وشهاب الدين احمد در توضيح الدلائل كفته عن علي رضي الله
تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مدينة العلم وعلي يا ايها رواه
في جامع الاصول وقال الخرجة الترمذي انتهى في هذا ابن الاثير الذي اصبحت عندهم وهو
الامارة وجمعية الاخبار وابن مجد الاسرار في طلائع النجدة الاعتبار قد روى هذا الحديث

العزيز الشارح المنيع المستنار من صحيح الترمذي لحد حفظهم الكبار وواحد اثباتهم الاحبار
فلا يقابلها المحقق والناقد ولا يقدم على هذا الاجتهاد والاعتناء الا من يلى بالاختراع و
الاختراع ومعنى بالادبار والاستكبار فحاض من المباطل على الغماز وركب من المربيع صدى التبار
وطاقتة الزلل والعشادة فاهال لعسفه قمام الغنى وانارة ومحاسن عليه ومفاخره مكارم كثيرة
ماثر اثير ابن اثير نهايت في غرر نيرت سجد ازان برناظر تاريخ كامل على بن محمد المعروف بابن الاثير وتاريخ اربل ابو البركات
سبارك بن احمد المعروف بابن السنوني ووفيات الاميان ابن خلكان وتختصر ابو الفداء الايولي وتمت الختم ابن الوردى
وعرفني خبر من غرر دول الاسلام ذهبى واسماء الرجال نسكوة ولي الدين الخطيب ومراة الجنان يافعى وطبقات فضيل
عبد الوهاب سبكي وطبقات الشافعية عبد الرحيم سنوي وروض المناظر ابن شحنة علي وطبقات الشافعية ابو بكر اسدي
وبغية الوعاة سيوطي ومدينة العلوم ارنقي وتاج مكلل فابج العلوم واتحاف النبلا مولوى صديق حسن خان معاصر
منهجي ومحتجب نيت اكثرين عبارات در مجلد حديث طير شندي در نجا الكتفا بر بعض عبارات مير و تاج الدين
عبد الوهاب سبكي وطبقات شافعية كفته المبارك بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني العلامة
مجد الدين ابو السعادات الجرجاني ابن الاثير صاحب جامع الاصول وغريب الحديث وشرح
مسند الشافعي وغير ذلك ولد بخزيرة ابن عمر سنة اربع واربعين وخمسائة ونشأ بها ثم انتقل
الى الموصل فسمع من يحيى بن سعدا ون القطبي وخطيب الموصل الطوسي وسمع ببغداد من
ابن كليب عنده ذلك والشهاب القوصي وجماعة واخرون وى عنه بالاجازة فخر الدين بن البخاري
وانقل بخدمته الامير الكبير مجاهد الدين قايم االى ارباك فانقل بخدمته صاحب الموصل غلام
مسعود وولى ديوان الانشاء وله ديوان رسائل ومرتباضايفه غير ما ذكرناه كتاب الانصاف في الجمع
بين المكشوف والكشاف تفسير التعليل والرفحش والمصطفى المختار في الادعية والادكار والبديع
في شرح فصول ابن الدهان في المنهج والفرق والانبية وكتاب الاذواء والذوات وشرح غريب الطوال
وكان بارعا في الترسيل وعرض له مرض مؤمن ابطل يديه ورجليه وعجز عن الكتابة واقام بداره
وانشأ بها بقية من قرى الموصل ووقف املاكه عليه وكان فاضلا رئيسا مشاكرا اليه تو في
سنة ست وستائة وجماع الاصول كتاب معروف ومشهور ومقبول اكا برنخول ست مصطفى بن
عبد الله القسطنطيني وركشف الظنون وروايت ان كفته جامع الاصول لاحاديث الرسول والى السعادات المبارك

بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزنی الشافعی المستوفی بثلاثة وست مائة لوله الحمد سئل
لوضعه لعالم الاسلام سبيلا الخ ذكر ان مبني هذا الكتاب على ثلاثة اركان الاول في المبادئ
الثاني في المقاصد الثالث في الخواتيم وورد في الاول مقدمة واربعة فصول وذكر في المقدمة ان
علوم الشريعة تنقسم الى فرض ونفل والفرض الى فرض عين وفرض كفاية وان من اصول فروع
الكفليات علم احاديث الرسول عليه الصلوة والسلام واثار اصحابه التي هي في احوال الاحكام
وله اصول واحكام وقواعد واصطلاحات ذكرها العلماء يحتاج طالبها الى معرفتها كالعلم
بالرجال واساميهم وانسابهم واعمارهم ووقت وفاتهم والعلم بصيغات الرواية وشرايطهم
التي يجوز معها قبول روايتهم والعلم بمسند الرواية وايرادهم ما سمعوه وذكر مراتبه والعلم
بمجي ز نقل الحديث بالمعنى وروايه بعضه للزيادة فيه ولاضافة اليه ليس منه والعلم بالسند
وشرايطه والاعالي منه والنازل والعلم بالمرسل وانقسامه الى المنقطع والموقوف والمعضل
والعلم بالخرج وبيان طبقات المجريين والعلم باقسام الصحيح والكذب الغريب والحسن والعلم
بالخبار المتواترة والآحاد والناسخ والمنسوخ وغير ذلك فمن التفتها الى دار هذا العلم من بابها
ذكر في الفصل الاول انتشار علم الحديث ومبدأ جمعه وتاليفه وفي الفصل الثاني لاختلاف المراتب
ومقاصدهم في تصنيف الحديث وفي الفصل الثالث اقتداء المتأخرين بالسالفين وسبب اختلاف
كتبهم وتاليفها وفي الفصل الرابع خلاصة الفرض من جميع هذا الكتاب قال ولما وقفت على
وراث كتاب رزين وهو اكبرها واعملها حيث حوى الكتب الستة التي هي ام كتب الحديث و
اشهرها فاجبت ان اشغل بهذا الكتاب الجامع فلما كنت بجمعه وجدته قد اودع احاديثه
في ابواب غير تلك الابواب ولي بها وكروفيه احاديث كثيرة وترك اكثر منها فجمعت بين كتابه
وبين ما لم يذكر من الاصول الستة ورايت في كتابه احاديث كثيرة لم اجد لها في الاصول
لاختلاف النسخ والطرق وانه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخاري فلما جئني نفسي ان
اذهب كتابه وارتب ابوابه واضيف اليه ما اسقطه من الاصول واتبعه شرح ما في الاتحاد
من الغريب ولا عراب المعنى فشرت فخذت الاسانيد ولم اثبت الا اسم الصحابي الذي و
الحديث ان كان خبرا واسم من يرويه عن الصحابي ان كان اثرا وافرقت بابا في اخر الكتاب

و تکرر

تضمن اسماء المذكورين في جميع الكتاب على المحرف واما متون الحديث فلم اثبت منها الا
ما كان حديثا او اثرا وما كان من اقوال التابعين والائمة فلم اذكره الا نادرا و ذكره رزين في
كتابه فقه مالك ورجحت اختيار الابواب على المسانيد وبنيت الابواب على المعاني فكل حديث
انفرد بمعني اثبتته في بابيه فان اشتمل على اكثر اوردته في اخر الكتاب في كتاب سميت به كتاب اللواحق ثم
انى عمدت الى كل كتاب من الكتب اسماء في جميع هذا الكتاب فضلت الى ابواب فصول اختلافا
معنى الاحاديث ولما كثر عدد الكتب جعلتها مرتبة على الحروف فاودعت كتاب الايمان
وكتاب الايمان في الالف ثم عمدت الى كل حرف فذكرت فيه فصلا يستدل به على مواضع
الابواب من الكتاب ورايت ان اثبت اسماء رواة كل حديث واثرت على ما مشى الكتاب هذا اول
الحديث ورقمت على اسم كل باب او علامة من اخرج ذلك الحديث من اصحاب الكتب الستة واما
الغريب فذكرته في آخر كل حرف على ترتيب الكتب ذكرت الكلمات التي في المتن المختار الى الشرح
بصورته على هامش الكتاب وشرحتها حدادها وروى صديق حسن خان معاصره در النسخ النبيلة كفت
جامع الاصول لاحاديث الرسول كفي السعادات المبارك بن ابي الكرم محمد بن محمد بن عبد
بن عبد الواحد الشيباني المعروف بابن الاثير الجزيري ودين كتاب صحيح شهاب ربر وضع كتاب زرين
جمع كرده ليكن باز يادات كثيره اوله الحمد لله الذي اوضح لي عالم الاسلام ببلا وبنال كتاب
بر سر ركن است اول در مرادي دوم در مقاصد سوم در خواهم ودر روى نوشته ولما وقفت على الكتب
الستة ورايت كتاب زرين وهو اكبرها واعلمها كيف حق الكتب الستة التي هي ام كتب
الحديث واشهرها فاجبت ان اشتغل بهذا الكتاب الجامع فلما تتبعته ووجدته قد
اودع احاديث في ابواب غير تلك الابواب اولي بها وكره فيه احاديث
كثيرة لا وترك اكثر منها فجمعت بين كتابه وبين ما لم يذكر من الاصول
الستة ورايت في كتابه احاديث كثيرة لم اجد لها في الاصول لا خلافا
السنخ والطرق وانه قد اعتمد في ترتيب كتابه على ابواب البخاري
فلجنتي نفسي ان اهدب كتابه وارتب ابوابه واضيف اليه ما
اسقطه من الاصول واتبعه شرح ما في الاحاديث من الغريب والاعراب والمعدن

الاثير

فخرت و له ثبت الا اسم الصبا الذي روى الحديث ان كان خيرا واسم من يرويه عن الصبا
ان كان اشرافا و قدت بابا في اخر الكتاب يتضمن اسماء المذكورين في فتح الكتاب على الحروف و اما متنا
الحديث فلم يثبت منها الا ما كان حديثا او اثارا و ما كان من اقوال التابعين الا اثمة فلم يذكره الا نادرا
و ذكره رزين في كتابه فقه مالك و رجعت اختيارا لاجل ابواب على السانيد و نيت الالباب على
للحان فكل حديث انفرد بمعية اثبتة في بابيه فان اشتمل على اكثر او ردتة في اخر الكتاب في كتاب حيتة
كتاب الواح انتهي و وجه شخصت و ششم انه شيخ فريد الدين محمد بن ابوسعيد الهمداني المعروف بالعطار و حديث
مزية العالم راو اشار بلافت شعرا و نظم فرموده و ثبوت و تحقق آن سحتم و جزم و امنوده چنانچه در مظهر العجايب
گفته **مصطفی گفته** كه حيدر پاكزان در مرتضى گفته كه علم او بداد مصطفی گفته كه او حق مرت
مرتضى گفته كه چون جان من مرتضى **مصطفی گفته** كه شه بد سر غيب **مصطفی گفته** كه او را نيت عيب **مصطفی گفته** كه
بابها در مرتضى گفته كه يا خير الكور **مصطفی گفته** كه ر و تو ترك مذهب دينت كمن
يا تو گفت مصطفی را گوش كن **مصطفی گفته** باب علم لوست **مصطفی گفته** انما در شان حيدر خود نكوت **مصطفی گفته** و نيز در ان
گفته **مصطفی گفته** پير ميداني كه قرآن خوان كه بود **مصطفی گفته** همچو نور در بيان جان كه بود **مصطفی گفته** پير ميداني كه باب علم كيست
اندرين عالم موجود و علم كيست **مصطفی گفته** و نيز در ان گفته **مصطفی گفته** عشق ميگويد نبي حق را شناخت **مصطفی گفته** زانكه در رواي حضرت مي
شناخت **مصطفی گفته** عشق ميگويد علي بابا **مصطفی گفته** بارانم تو اسرار را **مصطفی گفته** و نيز در ان گفته **مصطفی گفته** پير ميداني كه مجاز آن كيست
وين همه مدح و ثناء در شان كيست **مصطفی گفته** كه نهاده پاي بر كفت رسول **مصطفی گفته** كرده چو مواجش قبول **مصطفی گفته**
كه بده خود تا جدا را نماند **مصطفی گفته** كه بده در ملك معني **مصطفی گفته** لاتي **مصطفی گفته** كه بده قرآن ناطق در بيان **مصطفی گفته** كه شده در لو كشف در
ان **مصطفی گفته** باب علم از گفت رسول **مصطفی گفته** خود كرا بود دست در علم قبول **مصطفی گفته** و نيز در ان گفته **مصطفی گفته** جوهر معني
خود حيدر است **مصطفی گفته** زانكه بدرد ياي جان گوهر است **مصطفی گفته** جوهر معني **مصطفی گفته** شرح و باب دست **مصطفی گفته** زانكه او باب نبوت را نكوت **مصطفی گفته** و نيز در ان
گفته **مصطفی گفته** نبي با علم عطا آدم **مصطفی گفته** لاجرم گويائي اسرار آدم **مصطفی گفته** من ششم اسرار **مصطفی گفته** من ششم عطا عطا **مصطفی گفته** من **مصطفی گفته** و نيز عطا
در اسرار نامه گفته **مصطفی گفته** تو باب التبيين ميدان مرتضى را **مصطفی گفته** ز خود آگاه ميدان مرتضى را **مصطفی گفته** برادر باب **مصطفی گفته** در شهر علمش
كه تابيني تو خود تا علمش **مصطفی گفته** كه باب ششم علم و حلم و فتوى **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** باشد تقوى **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** است جان آدم
امير المؤمنين **مصطفی گفته** است عيسى **مصطفی گفته** ميرم **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** باب نبوت **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** نور ولايت **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** ان باب حكمت
امير المؤمنين **مصطفی گفته** بفتح **مصطفی گفته** در دست **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** نطق زبان **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** شرح بيان **مصطفی گفته** في امير المؤمنين **مصطفی گفته** آشا **مصطفی گفته** عادل

۱۱

وذكر

مصطفى بن عبد الله الأسطرنجی
در وقت الطغوثی گفتند خطیر العریض
اصطلاح فارسی منظم و شرح خطی ۱۲۱۱

معطوف بن عبد الله القسطنطيني
 وكشف الطغثون لكشفه اسرار
 فابى منطوقه لكشفه اسرار
 محمد بن ابيهم العطار السوني
 معطوف بن عبد الله القسطنطيني

بر روی پوشش تعینات و صورت در کشیده و پوشیده و بار بار ظهور آمده خلقی باین طلسم صورت که بر روی این گنج مخفی کشیده
با سطر که کثرت تعینات مختلفه و اثر متباین گرفتار بعد و هجران و غفلت و پندار غیرت گشته با خود بوسطه سیرت پرتو
نور جمال آن رو در روی پوشش مظاهر و صورت جسد گرفتار بلا و صورت عشق و محنت محبت گشته بعضی عاشق معنی گشته
و بعضی صورت به توفی معنی و بیرون تو اسم است به توفی گنج و همه عالم طلسم است به عاشق صورت به نعم خود و عشق
و در افتاده اند و نمیدانند که عاشق کیست و دلربای ایشان چیست و کیست به میل خلق جمله عالم تا ابد
گرفتار است و گرنه سوی تست به دین دستور تمام قصیده را شرح کرده است و از جهت اختصار با این مقدار اقتصار
افزاد و شهادت وی در سکنه و عشرين و ستامة بوده است بقول محذوم جهانیان سید جلال بخاری شهادت
از خوارزم بر آن طرف چون بوده است چون کفار سر از تن مبارک او جدا ساخته اند سر خود را بر دست گرفته و ثابت
گذاشته بشیر خوارزم آمده در اینجا مدفون گشته چون کفار این کرامت از وی معاینه کردند همه سلام آوردند و خانقاه
وی نیز در خوارزم واقع است من می صد و چهار بوده است اما مولانا عبد الرحمن حای قدس سره در نفحات آورده اند
که متشیخ فریدالدین عطار در دنیا پور است چنین معلوم میشود که از خوارزم نقل کرده اند و الله اعلم بالصواب
و از دلائل واضحه و بر این لایحه عظمت و جلالت و رفعت و نباهت از دنیا نیست که کابلی با این همه عصیت و عناد
الوای شیخ جلیل یاد نموده و بقول او در مقام اثبات ولای اهل عجله خود با البیت امجاد علیهم السلام الی یوم
السعاد و احتجاج و استناد کرده چنانچه در صورت گفته قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیسابوری
من امن بمحمد و لم یؤمن باهل بیت فلیس بمؤمن اجمع العلماء والعرفاء علی ذلك فاحمد
بنکره احد و خود مخاطب نیز در حدود اثبات این خیال محال بر آمده راه تعظیم و تفخیم عطار می نماید و بکمال احتیاج
ثبت باقادات او نماید چنانچه در همین کتاب تحفه منظر حقیقه فرید الدین احمد بن محمد بن علی پوری معروف عطار در اشعار
عزلی میفرماید فلا تعدل باهل البیت خلقا باهل البیت هم اهل السعادة و فیغضهم
من الناس ان خسر حقیقی و جهم عبادت و این اشعار را شیخ بهاء الدین آملی در کتاب خود نقل نموده
باز از شیخ موصوف نقل میکنند که میفرمود من امن بمحمد و لم یؤمن باهل بیت فلیس بمؤمن
انتهی و علاوه برین انفاذ استی که شا به صاحب در باب المکاید همین کتاب تحفه بصریح صریح عطار را
اگر که بر مقبولین اهل سنت و انموده و باظهار این معنی که او از جمله بزرگواران است که بنا و کارشان و نامداران است که کثرت
و طریقت شای از ستر تا قدم بر مذہب اهل سنت است می باشد در اجلال و اعظام و تجلیل و اکرام او با تفسیر انوار

وله ان نكول الخاطبة في الاخبار عن قبول جد مدينة العلم الذي نظمها الفيلسوف العطار في
مقاطيع اشعاره بالحكم والجزم القاطع لئلا لا يكاد يبعد بكتمك يا فلك القفا الاسعار وحق واثني عليه
بالاعلان والارهاق واطهر مقبول بلا ريب واستنكارا عن الاعصار والعجب عجب من عجايب الادوار والله
والتوفيق للاستبصار والاعتبار وجه شمس مرقم انك ابو الحسن بن محمد بن محمد بن عبد الكريم بن جرجر المعري ابن الاثير
مدينة العلم وادارة الغاية في كبره خبايا كفته انبا نازيد بن بن يديا بوليكين وغيره كتابا الوالينا ابو منصور
انبا احمد بن علي بن ثابت انبا احمد بن احمد بن رزق انبا ابو بكر بن مكرم بن احمد بن مكرم القاسم
حدثنا القاسم بن عبد الرحمن الانباري حدثنا ابو الصلت المروزي حدثنا ابو معاوية الاحمسي عن
مجاهد عن ابراهيم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما الله العلم وعلى بابها فمن اراد
العلم فليأت بابي انتهى **فصل** العلامة ابن الاثير المحرز للعلم العالي الاثير قد روى هذا الخبر
الخطير وارقبنا للقاء المريد للتنبؤ فلا ادري كيف يجتري بعد ذلك على الطعن جاحد غريب
او يرتبك في شباك الضلال غب ذاك متيقظ خبير والله ولي التوفيق والتيسير وهو المبسر
كل حرج عسير ومحبب نملة كذا ابو الحسن علي بن الاثير زرد سنه عارح معارح اقصى فضل وكمال تنازل
منتهى شرف واجلال وفائز مراتب عالية نقد وتحقيق ومحرر مناقب غالية سرور دقيق بوده مفار سامية المقام و
برناظر وفيات الاعيان ابن خلكان ومختصر في اخبار البشر الوافي الايوبى وذكره الحافظ وعبر ودول السلام
تصنيف فني ومرة الجنان عبد الله بن اسعد يافعي وطبقات شافعية تاج الدين سبكي وطبقات شافعية
عبد الرحيم اسنوى وروض المناظر ابن شحنة علي وطبقات شافعية تقي الدين اسدي وطبقات الحافظ جلال الدين
سيوطي ومدينة العلوم الزينقي وغيره ان ظاهرا وشكراست وريخا بنا بر اختصار بعض عبارات اقتصار مير و
قال الذهبي في تذكرة الحفاظ ابن الاثير الامام العلامة الحافظ فخر العلماء عز الدين ابو الحسن
علي بن الاثير ابي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد المنيسابوري الجزري الحنث
اللغة صاحب التاريخ وصرفة الفصحى والانساب غير ذلك واخوال العلامة محمد الدين صاحب
جامع الاصول والوزير ضياء الدين نصر الله صاحب كتاب المثل السائل مولده بمخزيرة ابن
سنة خمس وخمسين وخسمائة وسبع من خطيب الموصل ابي الفضل الطوسي في يحيى النقف
وغيرها بالموصل ومن عبد النعم بن كليب ويعيش بن صدقة وابن سكيته ببغداد والفقهاء

بن صخر وزیر الامناء بدمشق و حلب و ی عنهم فی تصانیفه و حدث یا الموصی و دمشق و
حلب و ی عنه ابن اللبثی و القرصی و محمد الدین العقیلی و شرف الدین بن عساکر و سنقر القضا
و اخرون و كانت داره مجمع الفضلاء و كان مکملًا فی الفضائل علامة نسابة اخبار با عارفًا بال
وانسابهم لاسیما الصحابة مع الامانة و التواضع و الکرم قدم الشام رسولًا و قد شرع فی تاریخ کبیر
الموصل و لم یتممه و مدینه جزیره ابن عمر هم منسوبه الی الاجل الرئيس عبد العزيز بن عمر البرقيدي
التي بناها قاله ابن خلكان و قيل نشأها اوس کامل ابن عامر بن اوس الثقفي نقله ابن المستوفي
تاریخ اربل و قيل منسوبة الی امير العراق يوسف بن عمر الثقفي مات ابن كثير في اواخر شهر شعبان سنة
ثلاثين و ستمائة و تاريخ الدين سكي و طبقات شافعية گفته علی مجتهد بن عبد الكريم الجزري ابن الاثير
المحافظ الموصي صاحب الكامل فی التاريخ لقبه عز الدين و هو اخو الاخير المحدث اللعن محمد الدين
صاحب النهاية و جامع الاصول و الوزير ضياء الدين صاحب المسائل ولد بالجزيرة العريضة
خمس خمسين و خمسمائة و نشأ بها ثم تحول بهم والدهم الی الموصل سمع بها من خطيب الموصل ابی
الفضل و من ابی الفرج يحيى الثقفي و مسلم بن علي الشيباني و غيرهم و ببغداد من عبد النعمان بكليب
و يعيش برصدقة الفقيه و عبد الوهاب بن سكينه و اقبل فی اخر عمره علی الحديث و سمع أبا
و النازل حتى سمع لما قدم دمشق من ابی القاسم بن صخر وزیر الامناء روى عنه الذهبي و الشهاب
القوصي و المحدث ابن جرادة و الشرف بن عساکر و سنقر القضا و هما من اشياخ شیوخنا و غيرهم
من تصانیفه مختصر انساب بن السمعاني و کتاب حافل فی معرفة الصحابة اسمه اسد الغابة و شرع
فی تاریخ الموصل قال ابن خلكان كان بيتهم بالموصل مجمع الفضلاء اجتمعت به بحلب فوجد
مکملًا فی الفضائل و التواضع و کرم الاخلاق توفي فی رمضان سنة ثلاثين و ستمائة و خرجت
منه **شمس** النعماني الدين محمد بن علي بن محمد المعروف بابن العربي الطائي لاندلسي انجد شيخه يفي باجتمه و جزم
تأبت منوده چنانچه در کتاب الدر المكنون الجوهري المصون علی نقل عنه البانخي فی نيايح المودة گفته و الامام علی
رضي الله عنه و رث علم الحروف من سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم و اليه الاشارة بقوله
صلى الله عليه وسلم انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فعليه بالباب و ابن العساکر
اعلم اعظام واجل نبهائي اعلام سنيه است کمال جلالت مرتبت و عظمت منزلت او نزد منقدين کبار و محققين احبار

ابن خضرات واضح ولا تخشع وشطري ارمافخر سامقة والمزيد قبحه بحسب فاد الايشا بنظر تاريخ ابن الجار البغدادي
ابن نفعه وتاريخ حلب ابن العديم ووفيات زكي الدين السندى وتاريخ ابن الابار وتاريخ ابن الزبير وتاريخ ابن الكاظم
وشبته النسبة ابو العلاء فرغني وتاريخ مصر قطب الدين حلي ومراة الزمان سبط ابن الجوزي وزيل المرأة قطب الدين
يونيوني وكتاب السالك ابن فضل الله ولطائف المنن احمد بن عطاء الله الاسكندري وارشاد علامه يافعي وادب الوفا
صلاح الدين صفدي ووفيات الوفيات محمد بن شاكر بن احمد الكنتي وتنبيه الغبي جلال الدين سيوطي ولواقع الانوار وتنبيه الغبي
شتراني ونفحات الانس عبد الرحمن جابي وكتاب اعلام الاخيار محمود بن سليمان الكفوي ومدينة العلوم فاضل انريقي و
اشاعة لاشراط الساعة برزنجي وصبح صادق نظام الدين سبهي ورسالة تحقيق درويا از مخاطب الاشان وموسى
سلامة الله بالوني وجبته فاضل معاصر مولوي صديق حسن خان غير ان ظاهري ويا هرت نظر باختصار دريغا بعض
عبد اذكو ريشود شتراني در لواقع الانوار گفته ومنهم الشيخ العارف الكامل المحقق المدقق احمد اكبر
العارفين بالله سيدي محيى الدين بن العسكر رضي الله عنه بالتحقق كما رايته بخطه في كتاب نسب
الخزفة رضي الله عنه اجمع المحققون من اهل الله عز وجل على جلالة الله في سائر العلوم كما يشهد بذلك
كتبه وما انكر من انكر عليه الا لدقة كلامه لا غير فانكر واعلى من يطالع كلامه من غير سلوك طريق
الرياضة خوفا من حصول شبهة في معتقدي يموت عليها الا هتكت لتأويلها على مراد الشيخ
وقد ترجمه الشيخ صف الدين بن ابى المنصور وغيره بالولاية الكبرى والصلاح والعرفان والعلوم
فقال هو الشيخ الامام المحقق راس اجلاء العارفين والمقربين صاحب اشارات الملكوتية و
النفحات القدسية والنفاس الروحانية والفتح الموفق والكشف المبشر والبصائر الخارقة
والسر الصادقة والمعارف الساهرة والحقائق الزاهرة له المحل الا رفيع من مراتب القرب في منازل
الانس والموت والعذب في مناهل الوصل والطول الا على مر معارج الدف والقدم الراسخ
في التمكن من احوال النهاية الباع الطويل في التفسير في احكام الولاية وهو واحد اركان هذه الطريقة
رضي الله عنه وكذلك ترجمه الشيخ العارف بالله تعالى سيدي محمد بن اسعد اليافعي رضي الله عنه
ذكره بالعرفان والولاية ولهبة الشيخ ابو محمد رضي الله عنه بسط العارفين بكلام الرجل دل دليل مقابله بالحق
مشهور بيد الناس سيما باطوارهم فاذا ذكر في بعض كتب صنفه السلطان السلطان سليمان عليا الاول ونفعه
المقسط طينية في الوقت الفلاني فحاج الامر كما قال وبينه وبين السلطان نحو مائة سنة وقد بنى

القرب

عليه قبة عظيمة وتكية شريفة بالشام فيها طعام وخيرات واحتاج الى المحضو ر عنده
من كان ينكر عليه من القاصرين بعد ان كانوا يبولون على قبة رضي الله عنه واخبرني اخي
الشيخ الصالح الحاج احمد الحلبي انه كان له بيت يشرف على ضريح الشيخ محيي الدين فحلب شخص
من المنكرين بعد صلوة العشاء عنيار يريد ان يحرق تابوت الشيخ فحسب به دون القبر يستعاض
فغاب في الارض وانا انظر ففقدته هذه من تلك الليلة فاخبرتهم بالقصة فجاؤا وحضروا فوجدوا
راسه فكلما حفروا نزل وغاب في الارض الى ان عجزوا ووردوا عليه التراب وكان رضي الله
اولا يكتب الاشياء لبعض ملوك العرب ثم تزهده وتعبه وساح ودخل مصر والشام والحجاز
والدم وله في كل بلد دخلها مؤلفات وكان الشيخ عز الدين بن عبد السلام شيخ الاسلام
بمصر المحفوسه يحط عليه كثيرا فلما صحب الشيخ ابا الحسن الشاذلي رضي الله عنه وعرف احكام
القوم صار يترجمه بالولاية والعرفان والقطبية مات رضي الله عنه سنة ثمان وثلاثين و
ستمائة وقد سطرنا الكلام على علومه واحواله في كتابنا تنبيه الاعبياء على فطرة من بحر علوم
الاولياء فراجعوا والله تعالى اعلم انتهى فهذا ابن العنك المعرف عندهم بالشيخ الاكبر
الحزمر الجاحد فيما يروى عن ما لا تحصى لا تحصى قد اثبت هذا الحديث السافر الا ان في الباهر
الا بصر بالحتم القاطع لدا ابر من تولى عن الحق وادبر به والحزمر المستاصل مشافة من عرض
الصدق واستكبر واجترأ به دمغال اسر المنكر الانكر واستدل به قلعا لاساس معاند
منكر انكره فالحجب كل العجب من الخطاب الفاخر الا فخر الساخر الا فخر كيف لم يحط خبرا بافادات
اسلافه فاغترى واقبل على قدح الحديث فاجتمعت اكبر المنافج جنة وجه شخصت ونهم
انك محب الدين محمد بن محمود البغدادي المعروف بابن النجار اين حديث شريف رايت نموده چنانچه در ذيل تاريخ بغداد
على نقل عن ائمة ائمة رقية بنت ميمون بن عبد الواحد ائمة فاطمة بنت محمد بن ابي سعد البغدادي
اناسعيد بن احمد النيسابوري انا على بن الحسن بن بند ارب المثنى انا على بن محمد بن مهدي ثنا
داود بن سليمان الغازي انا على بن موسى الرضا عن ابيه عن علي بن مرفوعا انا مدينة العلم وعلى
بايها فمن اراد العلم فليأت الباب وحافظ ابن النجار از حفاظ كبار وثقات اخبار واشتات جلاله شاعر
سنية است كمال طول مباح ووجعت اطلاع واعتلاد وارتفاع واستجار واضطلاع او در علم حديث بنابر افادات

ان خفرت برناظر تذكرك العفاط وعمر في خبر من غير دول الاسلام محمد بن احمد زبي ووافي بالوفيات صلاح الدين خليل
بن ابيك الصفدي ومراة الجنان عبد الله بن اسعدي وطبقات شافعية عبد الرحيم بن الحسن الاسنوي وفوات الوفيات
صلاح الدين محمد بن احمد النجاشي وطبقات شافعية تقي الدين البكري بن احمد بن القاضي شهاب الاسدي و
مزيته العلوم الزينقي واجبة العلوم قناج مكلل اتحاق ابله مولوي صديق حسن خان معاصر واضع ولائخ ست فهذا
ابن الخار حافظم الكبير المقدار وناقدهم العظيمة الاثارة وحيث هم المرجع في الاثبات و
الاختبار قد روى هذا الحديث المشرك المبره الا زدها فليحمد عنه الامم اختلف عليه
النصارى فاختار حجة للمبارك ولا يطعن فيه الا الاعفك الماتح حياض التباب النبارة ولا يقدر
فيه الا الاخلاق الجالب على نفسه جوارح الهلاك والبوارى ومحب نازك على بن محمد بن مبرور قزويني كرم
سند ابن الخار واقع ست ودر سند اول عاصمي نيز واقع شده كما دريت سابقا از اجله محدثين عظام
واكابر مسندين فقام مياشده عبد الكريم سمعاني در كتاب السنن ونسبت نيز ويني گفته و ابو الحسن
علي بن محمد بن مبرور قزويني حدث في القرية ببغداد والجبال عن يحيى بن عبد الله
القزويني وداود بن سليمان الغازي ومحمد بن المغيرة والحسن بن علي بن عفان روى عنه
عمر بن محمد بن سنيك وابوبكر محمد بن عبد الله الكاهن ومحمد بن عبيد الله بن المشخير وابو حفص
بن شاهين الواعظ وغيرهم ذكره ابو الفضل صالح بن محمد بن احمد الحافظ في طبقات اهل هذا
وقال ابو الحسن القزويني قدم علينا سنة ثمان عشرة روى عن هارون بن هزارى وداود
بن سليمان الغازي نسخة على بن موسى الرضا ومحمد بن الجهم السمرى والعباس بن محمد الدؤلى
ويحيى بن ابي طالب ابى حاتم الرازى سمعت منه مع ابى وكان ياخذ على نسخة على بن موسى
الرضا وكان شيخا مسنا ومجمله الصدق وعبد الكريم رافعى وكتاب التمددين گفته على محمد بن محمد بن
البراز ابو الحسن القزويني يعرف بعلان وقد يقال له الصانقانى والحسن بن علي بن
عفان وعلي بن عبد العزيز وابراهيم بن محمد الصنعاني والد برى ومحمد بن عبد العزيز الدؤلى
وعمر بن سلمة وذكر ابو بكر الخطيب انه حدث ببغداد سنة ثلث وعشرين وثلاثمائة
عن يحيى بن عبد الله وداود بن سليمان وحدث عنه ببغداد ابو الحسن عبد الواحد
بن محمد الحباب القاضى وروى عنه ابو حفص عمر بن احمد بن سنا في كتاب الشكر والانتخب

نما روى عن محمد
بن المغيرة

انواعاً و ابطافونا و اکثر شعباً و اغزر فائدة و اعم نفعاً من المحکمة خصص الاعمال بالاکبر
والاخص بالصغر الى اخر ما ساقى انشاء الله تعالى فيما بعد و محجب نماند که کتاب مطالب السؤل
از کتب اسفار جلیله الاخطار و از جمله مصنفات و مولفات عالیة المقداری باشد محمد محبوب عالم که
از اکابر عرفائی کاملین و اعظم کلماتی فاضلین است در تفسیر شاهی که شاه صاحب و تلمیذ رشید شان هر دو
در اظهار عظمت مرتبت و رفعت منزلت این اتفاق دارند جایجا ازین کتاب اعنی مطالب السؤل نقلها
آورده راه رکون اعتماد و وثوق و استناد بران سپرده و خود علامه ابن طلحه در صدر کتاب مذکور بنهایت شرافت
بیان و فصاحت لسان و ثنات و شتهار روایات اخبار و احادیث و آثار ان ظاهر نموده چنانچه سابقاً در
مجله حدیث طبرستان تقدیم شد و چون علامه ابن طلحه بالنحو خصوصیات فصل سادین باب اول کتاب خود
که در ان حدیث مدینه العلم آورده بکمال متانت و زرانت و اقصای استحسان و رصانت مکرستوده
لذلک سایر ادکلام او متعلق باین فصل برای توفیر بصائر اولی الالباب مناسب مینماید پس باید دانست که علامه
ابن طلحه در عنوان فصل مذکور مطالب السؤل گفته - الفصل السادس فی علمه و فضله هذا
فصل فی ارجائه مجال المقال واسع و لسان الیها ان صاعد و ثنات المناقب لاعم و فخر
طالع و صلاح الامتداح جامع و فضلاء الفضائل شاسع فهو لمن تنسك بهذا نافع و
لمن تمسك بعراه رافع فیا له من فصل فضل کوس ینبوعه لذة الشاربین و دروس
مضمونه مفرجة للکرام الکاتبین و عروس مستودعه من مستحقات حسان المقربین
یعظم عند التحقيق قدر و قعه و یعم اهل التوفیق شمول نفعه و یتم اجر مؤلفه بمجده
و هو لمن وقف علیه قید بصرة و سمعه لم یرد فیها یصل الیه و ارد الاضطراب و لا ودعته
ما یدخل علیه رائد الا رقیاب و لا ضمنته غنائج اصدا الاسماع و لا غناء تقذقه اصناف الالباب
بل مریت له اخلاف روايته الخلف عن السلف حتی اکتفت بزبد الاوطاب و نظمت فیه
جواهر در رصرت السن السنن و نطقت بها آیات الکتاب و قرنته باحله نظر محکمة
الاسباب بالصواب هامة السحاب بالمحاب مفتحة الابواب للطلاب مشتمة انشاء الله تعالی
لجامعها جمیل الثناء و جزیل الثواب ازین عبارت سراسر شرافت علاوه بر جوده متکثره عظمت
و جلالت اخبار و آثار این فصل ملاحظه ظاهر و واضح میشود که علامه ابن طلحه درین فصل وارد کرده چیزی را

که بیان وارد اضطراب برسد و سپردن کرده از چیزی که بیان را از اضطراب داخل شود و تفهیم نکرده
انرا حدیث فاسدی که اعتدال استماع انرا در کند و نه چیزی خراب شمیه نجات را که اصناف البلب
انرا بنیاد از بلکه وارد کرده چیزی را که نرم کرده براس آن پستانهاست روایت خلف را از سلف
تا اینکه محاط شد به علامه شیرشکها و نظم کرده درین فصل جواب در در که تصریح کرده بان زبانهای سنن و
گویا شده بان آیات کتاب نیز علامه ابن طلحه در فصل سادین باطل طالب السؤل بعد ذکر نمایی از ادله
علم و فضل جناب امیر المومنین علیه السلام از آیات و اخبار گرفته فقد صدقت هذا الفصل
لبیان فضله الموقر و علمه المشهور من آیات القرآنیة و الاحادیث النبویة
بما فيه شفاء الصدور و وفاء بالاستطاع و المقدور و اهتداء بخارج القلوب المضللة
من الظلمات الى النور و اقتضت علیها لکونها واضحة جد دارا جهة صحة و
معتقد و قد جعلت للعقبات الالهیة من بین یدیهما و من خلفها الحفظها و
ولم يتجاوزها الى ايراد اخبار كثيرة عددا و اهتداء سندا و متندا غیر انی قد اردت تمام المعقول
بما مستغنی الاشارة استعانة به العلامة من الكلمات مركبة للقدمان معسولة للجلال موصولة
العذبات تتم سماعها طربا بحسن ترتیبها و توقظ من یعجبها من تعذیب تقریبها
ازین عبارت سرایا بلاغت در نهایت و صنوح و ظهور است که علامه ابن طلحه این فضل را از آیات قرآنی
و احادیث نبویة بجزئی مصدر نموده که در ان شفاء صدور است و وفاء است ب استطاع و مقدور و اهتداء است
که بیرون می آورد دلهای گمراه را از ظلمات بسوی نور و اقتضای نموده است علامه ابن طلحه بران اتم
بسیب بودن بان واضح از روی راه وراج از روی صحت و اعتقاد و در صد گردانیده است معقبات
الهیة از پیش روی و پس پشت ان براس حفظ آن و تجاوز نکرده بسوی ایراد اخباری که بسیار
بود از روی عدد و واهی بود از روی سند و مستند پس بعد این با فادات مزه و افاضات مبهرة
علامه ابن طلحه که ام عاقلی است که در تصانف حدیث مدینة العلم بحسن مذکور که بارها اوصاف و صفات
مختلفة الاطراف و اعتدال است آن با قصای صحت و وثاقت و وصول ان به نتهای اصل و عمرا
اترسانه خواهد و زید و با وصف اینهمه مراتب عالیة و مفاخر متلالیة گرد قدح و جبرج و غمر و نهران خوا
گردید و بالجمله هذا صاحب مطالب السؤل قد در عفی نحو اهل الجود و الغفول

وقد

سامعها

ودفع فی صدور ارباب العنیه طایفه ذل و سواد و جعل معاند جهول و دار غم
انف کل محاند خذل و اوج قلوب الزرافة المنهكة فی الاغراف عن آل الرسول
صلوات الله و سلامه علیه و علیهم ما هب الدبور و القبول فلیبک الباکون علی
المخاطب المخذوم للفعل بحیث اقتصر علی تقلید الکلی الی الغفول و لم یغیر علی افاداة
المنقول للمویدین له بمعانی المعقول و المثبتین لهذا الخبر المشهور المقبول الذی لا
یحده الا کل حاکم مخذل و مستهتر بالانکار المرذون مولع بالعناد المغسول
وجه هفتاد و سوم آنکه شمس الدین ابو المنظر یوسف بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی حدیث
مدینه العلم را از مناقب احمد بن حنبل نقل نموده و اثبات و تحقیق و توثیق و تصدیق آن الحق را برین
خویش فرموده چنانچه در کتاب تذکره خواص الامة فی معرفة الائمة که علامه ابن الوردی در ترمذی الخضر
بروش از تصانیف او کرده و خود سبط ابن الجوزی در اول آن گفته و بعد فیهذا کتاب فی فضل
الامام العظیم و الخیر الحلیم و السید الکرم الخی الرسول و بعد البتول و سیف المسلول سید
الخفاء و رابع الخلفاء و ابن عم المصطفی امام الدین و عالمه و قاضی الشرع و حاکمه و
منصف کل مظلوم من ظالمه و المتصدق فی الصلوة بخاتمه مفرق الکتاب و مظهر
العجائب لیت بنی غالب بن الحسنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و عن زوجته و صلی
علی ایها و حشرنا فی زمرة و رضی الله عن بقیة الصحابة و اهل البیت اجمعین فیرا
حدیث انا مدینه العلم قال احمد فی الفضائل حدثنا ابراهیم بن عبد الله ثنا محمد بن عبد الله
الرومی ثنا شریک عن سلمة بن کصیل عن الصنائحی عن علی قال قال لی رسول الله صلی الله علیه
وسلم انا مدینه العلم و علی بابها و فی رواية انا مدینه الفقه و علی بابها فمن اراد العلم
فلیات الباب و رواه عبد الرزاق فقال فمن اراد الحکم فلیات الباب فان قیل فقد ضغف
فالجواب ان الدارقطنی قال قد دفعه سلیم بن عقیلة عن الصنائحی و لم یدکر سؤید بن غفلة
و قول الدارقطنی ان ثبت فهو صفة الارسال و المرسل حجة فی باب الاحکام فکیف بباب
الفضائل فان قیل فی هذه الروایة مع قال قلنا نحن لم نعرف من یلخص بما خرج احمد
وهو الروایة الا ولی عن علی اذا ثبتت الروایة الا ولی ثبتت الروایات کلها لان رواة الحدیث

عمر

و فی رواية انا دار
و علی بابها
قد
یعنی انکروا بن غفلة ان یبنا
الحدیث قد صرح فی الفضائل

عشر

عشر

بالعنی جائزۃ فی احکام الشریعۃ فہما اولی فان قبل محمد بن علی الرومی یسمی فیہ احمد بن حنبل
ضعفه ابن حبان فقال بانی علی الثقات بما لیس من احادیث الاشیات قلنا قد روی عنہ
ابراہیم بن محمد شیخ احمد ولو کان ضعیفا لبتین فذلک وکذا احمد فأنہ استدل الیہ ولم
یضعفه ومن عاقبہ الحجج والتعذیل فلما استدل عنہ علم انہ عدل فی روایتہ انتہی
فثبت بحمد اللہ وحسن توفیقہ من ہذہ العبارة ان سبط الجوزی قد عنی باشیات
المحدث الشریف وجد وجهہ وسعی وکد فی الدب عن ذمارة والرحم لوقہینہ
وتضعیفہ وانکارہ قدر فی صد ود القاصیرین وھشم اناق الخاسرین وقت فی اعصا د
المجاهدین ونکس رؤس المجانکین وکسر سورۃ الکابرین ولبد خورۃ المشاہیرین علی التکذیب
والتوہین ولا بطلان والتہجین قطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
وباید دانست کہ اگر سبط ابن الجوزی اینہمہ اہتمام بلیغ در اثبات این حدیث شریفی نمود بر محض نقل از احمد و در مقام
اکتفا میکرد باز ہم دلیل نہایت ثبوت وغایت تحقق آن نزد اوی شد بوجہ عدیدہ اقل آنکہ سبط ابن الجوزی
در عنوان باب ثانی کتاب خود کہ در آن این حدیث شریف ذکر نموده گفتہ الباب الثانی فی فضائلہ کہ تم
اللہ وجهہ فضائلہ اشھر الشمس والقمر واکثر من الحصى والمدروفہ اخترت منها ما ثبت
واشتهر وہی فثمان قسم مستنبط من الکتاب والثانی من السنة الظاہرة التي لا شک فیہا
ولا ادنیاب۔ از نیغبات ظاہرست کہ سبط ابن الجوزی در نیاب از فضائل نامصورہ جناب امیر المؤمنین
علیہ السلام کہ اشھر از شمس قمر و اکثر از حصی مدرست اختیار نموده است آنچه را کہ ثابت و مشہر شدہ است و از او قسم
نمودہ قسمی از ان مستنبط از کتاب است و قسمی دیگر از سنت ظاہرہ است کہ در ان شک ادنیاب نیست پس
بحمد اللہ تعالی بکمال وضوح و ظہور واضح واللعن گردید کہ حدیث مدنیۃ العلم از فضائل ثابۃ مشہرہ جناب
امیر المؤمنین علیہ السلام است و از قسمی است کہ در ان ارباب الباب را هیچ شک و ادنیاب نیست و مجرد
ایراد سبط ابن الجوزی آنرا در نیاب برای ظہور این معنی کافی است فضلا عما یدعیہ من الیمان الشیق
والتبیان الا یق من المسدد لكل حازم رافیق والھاتف بكل من اخط
السبیل و اضل الطريق و دوم آنکہ سبط ابن الجوزی در تذکرہ و فعلی کہ آنرا ابرا ذکر والدہ جناب امیر
المؤمنین علیہ السلام عقود نموده گفتہ قلت وقد اخرج لها ابو نعیم المحافض حدیثا طویلا فی فضلہا الا انہ قال

فی اسناد و روح بن صلاح بن عدی قلنا لك لم نذكره لئلا ينحصر في حيزه
سبط ابن الجوزی در ذکر احادیث بغدادی سیده که در حدیثی که مثل حافظ ابو نعیم در فضائل حضرت قاضی بن ابی طالب است در عنوان است
علیهما اخراج کرده بود و محض باین سبب که در سنادان روح بن صلاح که ابن عدی آنرا تصنیف کرده و تفسیر
بود ذکر کرد پس معلوم شد که مجرد ذکر سبط ابن الجوزی حدیث مدینه العلم را در تذکره دلیل ثبوت و تحقق و استقامت
طعن از نیست نزد او و فکیف که سبط ابن الجوزی با تمام بلغی که در اثبات این حدیث فرموده بر ناظر بصیر واقع
و مستنیرست سوم آنکه سابقا در وجه مقتضای سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه بوجاهت حدیث موافقا
افاده نموده که احمد در باب حدیث مقلد و متبوع است هر گاه حدیثی را روایت کند رجوع بر روایت
او واجب است زیرا که او امام زمان و عالم اوان و مبرز در نقل بر اقران و فارسی یکم نازمیدان خویش بود
و در یافتی که سبط ابن الجوزی محض روایت احمد را در باب رد قبح قاضیین و دفع جرح جرحین کافی
و دافی میدان پس اگر سبط ابن الجوزی در نیمقام کتاب مجرد نقل حدیث مدینه العلم از کتاب الفضائل احمد
مسکود دلیل واضح و برهان واضح بر ثبوت و تحقق این حدیث شریف و بطلان کلام جاحد ضعیف و منکر
نزد او میشد فکیف اذا انضمل الى ذلك مثل هذا الاهتمام والابرام القاطع لدبر الخصام و
محتجب است که علامه سبط ابن الجوزی از اکابر حفاظ اعلام و ابقایا عظام سنیه بوده شطری از علوم قرآن
و شیوخ مناصب او بر تتبع جامع مسانید اجمیفة تصنیف ابو المود محمد بن محمود الخوارزمی کفایه القاص
محمد بن یوسف الکنجی و وفیات الاعیان قاضی القضاة ابن خلکان و منظر الانسان یوسف بن احمد
السجری و ذیل مرآة الزمان تالیف قطب الدین موسی بن محمد البونینی البعلبکی و کتاب المختصر فی اخبار البشر
لابی الفدا اسمعیل بن علی بن محمود الایوبی و تتمه المختصر فی اخبار البشر لابن ابی حفص عمر بن مظفر الشیبی بایں
و غیر تحریر شمس الدین لایب و نظم در سبطین جمال الدین محمد بن محمد بن زندی و ابوالوفیاض صمدی و مرآة الجناب عبد الله بن
الشیافعی و جواهر مضبیه عبد القادر بن محمد القرشی و مختصر جواهر مضبیه محمد الدین ابوطاهر محمد بن یعقوب البغدادی
الشیرازی و طبقات الشافیه تعالی الدین اسدی و قول منی شمس الدین بخاوی و جواهر العقیدین نور الدین علی
بن عبد الله السهمودی و حسن المقصد جلال الدین اسوطی و تحف الوری لشمس الدین عمر بن فهد المکی و غایة
المرام باخبار سلطنة البلد الحرام عمر الدین عبد الغزیز بن فهد المکی و طبقات المنسیرین شمس الدین محمد بن علی
بن احمد الدودی المالکی و صواعق ابن محمد بن علی بن حجر البیت المکی و کتاب اعلام الاخبار محمود بن سلیمان الکفوی

و مدینه العلوم فاضل ازینقی و اثمار جنبیه فی اسماء الخفیه ملا علی بن سلطان محمد قاری و انسان العیون
نور الدین علی بن ابراهیم الجلی در مختار محمد بن علی بن محمد بن علی الحسکفی و مفتاح الخاثر از محمد بن معتمد خان بد
و کشف الظنون فاضل جلی و صواقع حواجه نصر الدن کابلی و سیف سلول قاضی ثناء الدن پانی پتی و
همین کتاب تحفه خود شاه صاحب ایضاح رشید الدین خان تلمیذ رشید مخاطب و حید و از آلہ العین مولوی حیدر علی
معاصر و ابجد العلوم مولوی صدیق حسن خان معاصر اضع و لا کم است وجه هفتاد و چهارم آنکه ابو عبد
محمد بن یوسف الکجی الشافعی که از اعظم متبحرین حفاظ و افخم متمبرین ایقاط و ثقات ناقدین اعیان
و اثبات بارعین جلیل الشان ائمه سنیہ است و جلائل فضائل و عوالی معالی و احاسن محاسن و زواہر آثار
او انشاء اللہ تعالی در مجلد حدیث تشبیه و مجلد حدیث نور بسمع اصفا خواہی شنید و کتاب کفایہ الطائف
فی مناقب امیر المومنین علی ابن ابیطالب بابی خاص برای حدیث مدینه العلم معقود و نموده بسباق
و اثبات طرق عدیده و وجوه سدیدہ آن مقصود سبق در مضامین تحقیق و تنقید رلوده چنانچہ در کتاب مذکور
که نسخه عتیقہ آن در ارض غری علی مشرف بہا الاف السلام من الملک العلی بدست نجیف افتادہ بود
میفرماید الباب الثامن والخمسون فی تخصیص علی بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا منذ
العلم و علی بابہا اخبرنا العلامة قاضی القضاۃ صدر الشام ابو الفضل محمد بن قاضی
القضاۃ شیخ المذاهب ابی المعالی محمد بن علی القزوی بنی اخبرنا حجة العرب زید بن الحسن الکندی
اخبرنا ابو منصور القرن اخبرنا زین الحفاظ و شیخ اهل الحدیث علی الاطلاق احمد بن علی
ثابت البغدادی اخبرنا عبد الله بن محمد بن عبد الله حدثنا محمد بن المظفر حدثنا
ابو جعفر الحسين بن حفص التميمي حدثنا عبد بن يعقوب حدثنا يحيى بن بشير
الکندی عن اسمعيل بن ابراهيم الهمداني عن ابی اسحق عن الحرث عن علی و عن عامر
بن خمره عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم شجرة انا اصلها و علی فرعها
والحسن والحسين ثمرتها و الشیعة ورقها و فضل يخرج من الطیب الا الطیب و انا مدینه
العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیاتهم بابها قلت هكذا رواه الخطیب فی تاریخہ و طرقه اخبرنا
العلامة قاضی القضاۃ ابو نصر محمد بن هبة الله بن قاضی القضاۃ محمد بن هبة الله بن محمد الشیرازی
اخبرنا الحافظ ابو القاسم اخبرنا القاسم بن اسمعيل قندی اخبرنا ابو القاسم بن مسعود اخبرنا

القرشي

بنا ان الله خلقني
وعلياً من

حنيفة بن يوسف اخبرنا ابو احمد بن عدي حدثنا النعمان بن هارون البلدي ومحمد بن احمد
بن المؤمل الصيرفي وعبد الملك بن محمد قالوا حدثنا احمد بن عبد الله بن يزيد المودب حدثنا
عبد الرزاق عن سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن يهمان قال سمعت
جابر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم الحديبية وهو اخذ بضبع
علي بن ابي طالب وهو يقول هذا امير البرية وقال الفجرة منصور من نص لا يخذول من
خذه له ثم مد بها صوته قال انا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد المدينة فليأتها
قلت هكذا رواه ابن عساكر في تاريخه وذكر طريقه عن مشايخه اخبرنا علي بن عبد الله
بن ابي الحسن الازجي بدمشق عن المبارك بن الحسن اخبرنا ابو القسم بن البصري اخبرنا
ابو عبد الله محمد اخبرنا محمد بن الحسين بن الحسن بن علي بن اسحق بن زابطا حدثنا عثمان
بن عبد الله العثماني حدثنا عيسى بن يونس عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها قلت هذا حديث حسن
عال وقد تكلم العلماء في معنى هذا الحديث ان عليا باب العلم فاكثروا حتى قالت طائفة انما
اراد النبي صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم اي انا معدن العلم وموضعه وما كان
عند غيره فغير معدود من العلم وقوله وعلي بابها يريد ان باب هذا المدينة رفيع من
حيث ان شريعة النبي صلى الله عليه وسلم اثبت الشرائع واقومها واهداها لا يدخل عليها
النسخ ولا التعريف ولا التبديل بل هي محفوظة بحفظ الله عز وجل ومصونة من النقص
لا ينسخها شيء فلم يذنبها الى العلو وكتابه آخر الكتب التي انزلها الله عز وجل فلا يدخل
عليه النسخ قال الله تعالى ومهيمننا عليه اي ان القرآن يحكم على جميع الكتب المنزلة قبله و
ما ورد فيه من الحلال والحرام لا يتغير ولا ينسخ ولا يبطل فكان القرآن اجل الكتب التي
انزلها الله عز وجل وشريعة الرسول صلى الله عليه وسلم اجل الشرائع واعلاها واهلها
واسناها واسماها حيث لا يدخل عليها نسخ ولا تبديل وهي عالية سامية عال بها قلت
والله اعلم ان وجه هذا عندك ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم
وعلي بابها اراد صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى علمي العلم وامرني بدعاء الخلق الى الاقرار

فقول

ان عليا

بوحده انيته في اول النبوة حتى مضى شطر زمان الرسالة على ذلك ثم امر في الله
بمحاربة من ابى الاقرار بالله عز وجل بالوحدانية بعد منعه من ذلك فانما مدينة
العلم في الاوامر والنواهي وفي السلم والحرب حتى جاهدت المشركين وعلى
بن ابى طالب يابها اي هو اول من يقاتل اهل البغي بعدى من اهل بيته وسائر امتي
ولو لا علي يتيقن للناس قتال اهل البغي وشرع الحكم في قتلهم واطلاق الاسارى
منهم وتحرير سلب اموالهم وسبي ذرارهم لما عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه
وسلم سئل قتال المشركين ونهب اموالهم وسبي ذرارهم وسن علي في قتال
اهل البغي ان لا يجهز على جريح ولا يقتل الاسير ولا تسبي النساء والذرية ولا تؤخذ
اموالهم وهذا وجه حسن صحيح ومع هذا فقد قال العلماء من الصحابة والتابعين
واهل بيته بتفضيل علي في زيادة علمه وغزاته وحدة فهمه ووفور حكيمته وحسن
قضاياه وصحة فتواه وقد كان ابو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علمه الصحابة
يتشاورونه في الاحكام ويأخذون بقوله في النقص والايام اعترافهم بعلمه
ووفور فضله ورجاحة عقله وصحة حكمه وليس هذا الحديث في حقه
بكثير لان رتبته عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المؤمنين من
عبادة اجل واعلى من ذلك انتهى **فالحمد لله المسد** بجزيل الموهب
السعف الجليل المارب بحيث وضم عن عبارة الطالب دما فيه كفاية الطالب
وهداية للراغب في فكيس لرؤس الجاحدين الجاحدين المتكبرين على بطل فضائل
امام المشرق والمغرب مولانا سيدنا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه وآله
الاوسلام الملك الوهاب فانه قد ثبت من افادة الحافظ الكنجي ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم ما طلع طالع وغرب غارب خصص عليا عليه السلام بهذا الحديث الثالث
الراتب وانه قد رواه خطيب بغداد وابن عسك من طرق متعددة انما
للطريق المهيح الاحب وان هذا الحديث من رواية ابن عباس حديث
عالم على رغم المنكر الخائب والتائب الجاني وظهر ايضا من

افاده هذا الناقد الناقد : ان العلماء قد اكثروا الكلام في بيان معناه ايضا خلافا فيه من الطالب
وبان ان بعضهم قد خدعته الكواذب : وتاهت بهم النصب المذاهب : حيث اوله على
ذهج اهل العناد اخر جاله من مناقب اسد الله الغالب عليه وآله من سلام الله ما لا يحسبه
حاسب : وهذا ايضا مما يؤذن بكمال تحقق الحديث حتى عند من سلك مسلك النواصب :
كما هو واضح على من عقله وفهمه حاضر غير عازيغ ووضح ايضا ان الحافظ الكنجي افاد بنفسه في
معناه كلاما محددا على المجاحدين من النواصب : وان هذا الحديث ليس بكثير في حق امير المؤمنين
صلوات الله عليه وآله الكرام المناسب : نظر الى ماله عند الله ورسوله والمؤمنين من عاليت
المراتب : وغاليت المناقب : وباذخه المناصب : وشائخة المراتب : وعلاوه برين از تصریح ^{فظ} حاشی
کنجی در صدر کتاب کفایة الطالب : اضع واشکارست که احادیث این کتاب احادیث صحیحست که حافظ کنجی از ایشان
خود در بلدان روایت نموده و در کتب ائمه و حفاظ مسطور و مثبت است و این احادیث را حافظ مذکور بسبب
حمیت محبت اهل البیت علیهم السلام بر آن فحاشا و تبکیت و تحجیل و تسکیت بعض منکرین و جا حدین که بعض
احادیث بزمیه جبل خود زبان طعن کشوده بوزند ملا فرموده و زنگ شبهه اریاب از قلوب اهل معرفت نموده
حیث قال في كفاية الطالب بعد التحميد والتصلية يقول العبد الفقير محمد بن يوسف بن
محمد الكنجي اما بعد فاني لما جلست يوم الخميس لت ليال بقين من جمادى الآخرة سنة سبع
واربعين وستمائة بالشهد الشريف بالحصباء من مدينة الموصل ودار الحديث المهاجرة
حضر المجلس صدور البلد من النقباء والمدرسين والفقهاء وارباب الحديث فذكرت بعد
الدرس احاديث وختمت المجلس بفصل في مناقب اهل البيت عليهم الصلوة والسلام ^{فظن}
بعض الحاضرين لعدم معرفته بعلم النقل في حديث زيد بن ارقم في غدير خم وفي حديث
عمار في قوله صلى الله عليه وسلم طوبى لمن احببك وصدوقنيك فدعني الحجة لمحبة ^{عل}
املاء كتاب يشتمل على بعض ما روينا عن مشايخنا في البلدان من احاديث صحيحة من كتب
الائمة والحفاظ في مناقب امير المؤمنين على الذي لم ينل رسول الله صلى الله عليه وسلم
فضيلة في ابائه وطهارة في مولاه الا وهو قسيه فيناستيا بما روينا عن علي بن محمد بن عبد
السخاوي امام القراء بجامع دمشق وعلي بن هبة الله برسالة بن الجيزي الخطيب بمصر و

عبد الله بن الحسين بن رواحة مجلب وغيرهم قالوا اخبرنا الحافظ ابو طاهر احمد بن محمد
السلفي انبأ القاسمي ابو الحسن عبد الواحد بن اسمعيل الرويلي اخبرنا ابو غانم احمد بن علي
الكراعي انبا عبد الله بن الحسين النضري انبا الحرث بن ابي اسامة حدثنا محمد بن كناسة ثنا
الاعشى عن شقيق عن عبد الله قال قلت يا رسول الله المرء يحب لقوم ولما يلحق بهم فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم المرء مع من احب وفي رواية رجل يجالس المصلين ولا يصلي
الا قليلا ويجالس الصائمين ولا يصوم الا قليلا ويجالس المجاهدين ولا يجاهد الا قليلا
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اولئك قولا يشقى بهم جليسهم وابتدأنا ما وقع التراع
فيه فلما تم الاملاء بعن الله وتوفيقه بيضناه برسم خزانه اشرف بنبيه في عصرنا الذي علا
الناس بصرامته وبعمرهم برجاحته وبانهم بشهامته مولانا صاحب الاعظم شرف آل
رسول الله صلى الله عليه وسلم تاج الدين ابو المعالي محمد بن نصر نصير امير المؤمنين اسبغ الله
عليه ظل المواقف الشريفة بمحمد وآله الطاهرين وقد رسمته بكفاية الطالب في مناقب
امير المؤمنين علي بن ابي طالب وجه هفتاد و پنج آنکه نيز علامه محمد بن يوسف کنجی در کفاية الطالب كتاب
امير المؤمنين عليه السلام را بباب علم جناب سالک صلی الله علیه وآله وسلم وصف نموده کمال ثبوت و صحت
حدیث شریف بر ارباب اعلام و البصار واضح و آشکار فرموده چنانچه در باب اربع و ثلثون کفاية الطالب
بعد روایت و اثبات حدیث النظر الى وجهه على عبادة گفته و گفته ان النظر الى وجهه على عبادة
قد ورد الحدیث ايضا بطول ذکر مثل النظر الكعبة عبادة وقد رواه ايضا بسند عند النظر الى المصحف عبادة وقد ورد
النظر الى وجه العالم عبادة وقد ورد ايضا ان النظر الى وجهه عبادة فنقول يريد به ان ينظر المتحقق
لوالديه الرؤف بهما المحب لهما من غير اكرام ولا عيوس ولا رفع صوت ولا تبرم ولا تقشف ولا
تأنف واللفظ لصا عبادة والنظر الى وجه العالم عبادة بمعرفته الفضل له لكونه وارث
علم النبوة وهو من دعا الهدى لامة يحبب الناس به المكاره والمعاطب ويرشد هم الى
سبيل الخير والصلاح يدعوهم الى ما دعاهم الله اليه ورسوله فيفاهم عما نهى الله ورسوله
فيكونون بين يدي العالم كما لا سير بين يدي مالكة لا يتهمه في امر ولا في ويكون عند رؤيته و
مشاهدته كالناظر الى وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم ويجالس بين يديه ولا ينظر اليه

فی

بیناته

شیراز و لایر رفع صوته بیدیدیه و لاید عود با سمل بیکتیه وید عود بالتجیل و التخیل و النظر
الی المصحف عبادة مرجیت معرفته و وجوب حرمته و جلالاته و اکرامه و اعظمه و تأمله
الی الامر والنهی والندب والاستحقاق سوال الرحمة عند ذکر الرحمة والجنة والاستعاذة بالله
عز وجل من النار والفتن والشر عند ذکرها فیفرغ سر و جوارحه عند النظر فی کتاب الله عز وجل
ویدبر آیاته ویتفکر فی عبره ویتباینه فیکون من العابدین بقرائته و من العابدین بالنظر الیه والنظر
الی وجه النبی صلی الله علیه وسلم عبادة اذ کان النظر الیه بعین الاحترام والتجیل والاکرام
الیانه سفیر بین الله عز وجل ویدر عبادة وله المکانة العظيمة لا خیار الله تعالی ایاة لرسالته و
اطلاعه علی اسرار الحق وقیامه بالامر والنهی وتتمیمة مکارم الاخلاق اغیر ذلک مما یطول
شرحه وکذلک النظر الی الکعبة وهی حجارة بناها البتاء اما من اهل الايمان واما من اهل
الشک وهی ایضا تماثل الالبنية من بیوت النار و بیوت الاصلنام واما کان النظر الی الکعبة عبادة
مرجیت انما نسبت لی الله عز وجل بالتخصیص واما بیت الله وموضع نظره من ارضه ومهبط رحمة
وحیاطة ملائکته ومحل انبیائه ورسله ومائدة ولیمته وارضه التي دعا الناس الیهما ووجب
علیهم حجهما فان الناظر الیهما کالناظر الی الله عز وجل فینظر الیهما بالتعظیم والتوقیر والجلال
والاحتشام ویلوذ بهما ویطوف حولهما ویسبح بآکانهما کما یفعل العبد الذلیل بین یدیه
للولی الجلیل یرجو فضله ویمخاف من المجازاة لعدله بذلة وخصوع وخشية وخشوع و
اما النظر الی وجه علی عبادة مرجیت انه ابن عم الرسول وزوج البتول ووالد السبطین
الحسن والحسین واخو الرسول ویا علی علیه والمبلغ عنه والمجاهدین یدیه والذائب
والمجالی الکرب والمهوم عنه والمباذل نفسه لله ولرسوله ووصیه لنصر دین الله وروی
الناس الی دار السلام ومعرفة الغریز العلام ویدل علی فضل النظر الیه علی فضل النظر الی الکعبة
ما جاء فی الحدیث ان النبی صلی الله علیه وسلم وقف حیا الی الکعبة وقال ما جلتک وما اشرفک
وما اعظمک عند الله عز وجل وعلی اعظم واشرف منک علیه وهذا یدل علی النظر علی
وجه علی افضل من النظر الی الکعبة ووجه هفتاد و ششم آنکه شیخ غزالدین عبد الغزیز بن عبد السلام
بن ابی القاسم السلسی حدیث مدریة العالم را با قطع و بزم و نهایت و حتم اثبات نمود و در کلامیکه آنرا بر زبان جناب المیرزا محمد علی علیه السلام

علیها

انما کرده بکمال حسن و ارز فرموده چنانچه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل گفته قال
سلطان العلماء فی عصره و برهان العرفاء فی هذه الشیخ القدوة الامام فی کاجلة الاعلام مفتی
الانام عز الدین عبد العزیز بن عبد السلام عن لسان حال اول الامم صاحب بلامقال و افضل
الارباب لدى عدا الخصال علی و الله فی الارض و السماء رضی الله تعالی عنه و نفعنا به فی کل حال
یا قوم نحن اهل البيت عجت طینتا بید العنایة فی معجز المجابة بعد ان رش علینا فیض الهدایة
ثم خرت بنخيرة النبوة و سقیت بالوحی و نفخ فیها روح الامر فلا اقد من انزل ولا ابصارنا
نقل ولا انوارنا نقل و اذا انخرض لنا فمن بالقوم يدل الناس من اشجار مشقة و شجرة النبوة و حدث
و محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و بارک و سلم اصلها و انا فرعها و فاطمة الزهراء ثمرها
و الحسن و الحسین اعصاها فاصلها نور و فرعها نور و ثمرها نور و غصنها نور یکاد زیتهما یضئ
و لو لم تمسه ناکحل نور یا قومی لما کانت الفرع تبني علی الاصول بنیت فصل فضلی علی
طیب اصلي فورش علی عن ابن عمی و کشف به غنی تابعت رسولا امینا و ما رضیت غیر
الاسلام دینا فلو کشف لغطاء ما ازدت یقینا و لقد تو جنتی بتاج مرکب موه و منطقی
منطقة انا مدینه العلم و علی بابها و قلد فی تقلید اقضا کم علی و کسان جلة انا من علی
و علی منی شعر عجبت منك اشغلتنی بک عقی و ادنیتنی منك حتی ظننت انک انتی الی آخر
ما ذکر **فهذا ابر عبد السلام** سلطان علماء هم الامام و فخر عرافهم الفخام
و صدق بنوهم العظام قد اثبت هذا الحدیث الشریف بالحزم و الجزم و القطع و البت
رغم الاف المنکرین الاغاثم و استیصا لا لشفافة المجاحدين المجالین للامام و حصدا
لنواجم نقصبات الکابر الذین لیس لکلامهم خطام و لا زمام فالحمد لله المنعم و حیث
و فتح اهل الحق الکرام و من بعد اخرک بایین حجة و اکمل شاهد متین النظام و ظهر
ایغال المخاطب القمقام و ایضاع من شایبهم اصح الشغف و البغض و الایک المعتقد لقیین
المقیدین علی مخالفة الدیر و الاسلام فی تکذیب هذا الحدیث الواضح الاعلا و ابطاله و تهیینه و رده
و دفعه الجاهل الامم فی غایت القیم و الفظا عند اهل الاحادیث و نهات الحما و الشاعة عند الالهام و مفاخر
المقدار و ما تر مشرقه المنیار و محامد ساطقة الافوار و محاسن نافحه الازنار شیخ عز الدین بن عبد السلام نزح خطیر

من الفقهاء والمشايع أهل المقامات الرفاع اعنى صدور ذلك عن مثل الامام الكبير المذنب
سبق ائمة زمانه بل سبق كثير من السابقين المتقدمين علموا وادروا نسبة فعله هذا مع
انكار الفقهاء غالباً في سائر البلاد كنسبة ذهاب الامام الكبير التحدث بالحافظ ابى القاسم بن عيسى
الى مذهب كاشعريه في الاعتقاد مع مخالفة طائفة من الحديث واعتقدوا على الظواهر
حادوا عن منجم الحق الباهج الظاهر فكل واحد منهما مع غرير علمه وجلالته وتقدمه
على قرانه في فنه امامته حجة على مشار اليهم من اهل ذلك الفرق المخالفين مع خلافتهم منهم
لا يحصل على ذلك موافقين من الائمة الكبار السابقين واللاحقين كالفقيه الامام الجليل
الحديث ابى الفضل عياض بن موسى اليحصبي والفقيه الامام الجليل الحديث يحيى الدين النوري
والفقيه الامام الجليل الحديث ابى العباس احمد بن ابى الخير اليميني وغيرهم من الحديثين اولى
المناقب الحميدة الموافقين في العقيدة وكالفقيه الامام الكبير المتقن الاستاذ ابى سهل
الصعلوكي والفقيه الامام السيد الشهير العارف بالله الخبير ابى القاسم الجنبيد والفقيه الامام
المشكور العارف بالله المشهور محمد بن حسين النخعي اليميني وغيرهم من الفقهاء اولى
النفع والانتفاع الواحد من الداخلين في السماع ولكن ذلك بشرط عند علماء الباطن ذكره في
كتاب الموسوم بنشر الحاسن مع موافقتهم ايضاً في العقيدة المذكورة الصحيحة المشكورة فلو
كان عز الدين المذكور رضي الله عنه يصدع بالحق ويعمل به متشدد في الدين لا تأخذ
في الله لومة لائم ولا يخاف سطوق ملك ولا سلطان بل يعمل بما امر الله ورسوله وما يقتضيه
الشرع المطهر يامر بالمعروف وينهى عن المنكر كان رضي الله عنه جبل ايمان يصادق السلطان
كائناً ما كان عشافهته الانكار تحت عظام الاخطار فليل له في ذلك في وقت فقل استحضروا
عظمة الله فكان السلطان في عيني اصغراً وقال احقر من كذا وكذا وانكر رضي الله عنه
صلوة الرغائب النصف من شعبان قلت ووقع بينه وبين شيخ هارون الحديث الامام
ابى عمر بن الصلاح في ذلك منازعات ومحاربات شديداً وصعفاً كل واحد منهما في الرد
على الآخر واستصوب المشرعون المحققون مذهب الامام ابى عبد السلام في ذلك وشهدوا
له بالبر والحق والصواب في تلك المحاربات والضروب وكان ظهور صوابه في ذلك جليراً

أخفى
الفتاوى

النشد في عقيدته في الاستشهاد على ظهور الحق فقد ظهرت فلا تخفى على أحد في الآ
على كنهه لا يعرف القدر إذ لم يروا في ذلك من جهة السنة ما يقتضيه فعل ذلك وإن كان قد
ظهر له ما شعرك في المصار وصلاحها العلماء الأخبار والأولياء الأخيار وأدركت ذلك في
الحسين الشريفين حتى تكررا لا تنكر في ذلك واشتهر بين الناس مقال الإمام الموقر الموفق
للذب عن السنة وعقير الصواب الخبير المحدث الخاشع الأواب محيي الدين التوفيقي في صلوات
الرفاقب قال الله وإضعها مع انصافها إلى هذه الزمن يصلها أهل اليمن ولعنكم الله ما لو
فعل في عهد الرسول صلى الله عليه وأصحابه لاستفاض ذلك واشتهر ما هو أصغر من
ذلك في الخبر إذا لم يرد فعل ذلك وما يفمنه من الشعار وكان ذلك بدعة ينبغي فيها
الأنكر وليس بحسن الظن مدخل في أحداث اشعار لم يكن في الإسلام مع قوله عليه
أفضل الصلوة والسلام من أحدث في أمرنا هذا ما ليس منه فهو رد وقوله كل محدث
بدعة وكل بدعة ضلالة ولو صلاحها الإنسان وحده مع اعتقاده انصافا لستاسنة
لم أريد لك بأسا والله أعلم وأما ما احتج به بعض الناس من قوله تعالى أرايت الذي
ينهى عبدا إذا صلى فهو احتجاج باطل فان الآية الكريمة نزلت في قضية أبي جهل
نهيه للنبي عليه السلام عن الصلوة ومنعه له بزعمه منها فمنعه الله عن ذلك المرام
بما أراه ما يهول من الآيات العظام ولما سلم الملك الصالح اسمعيل بن الملك العادل
صفد وقلعة في بلاد الشام ساء ذلك المسلمين وقال منه الشيخ الإمام عز الدين علي
المنبر ولم يدع له في الخطبة وكان خطيبا بد مشق فغضب الملك المذكور وعزله وسجنه ثم
أطلقه فتوجه إلى الديار المصرية هو والإمام ذو الفهم الثاقب المعروف بابن المحاجب
بعد أن كان معه في الحبس فتلقاه الملك الصالح بن نجم الدين أيوب صاحب مصر وأجله
وأحترمه وفوض إليه قضاء مصر وخطابة الجامع فقام بذلك أتم قيام وتمكن من الأس
بالمعروف والنهي عن المنكر حتى اتفق أن بعض الأمراء بنى مكانا على سطح مسجد فانكر ذلك وقيل
هكذا ثم علم أن ذلك شق على الوزير فحكم نفسه وعز نفسه عن القضاء فلما بلغ ذلك حاشية الملك شق عليه
أشاروا على الملك أن يعزله عن الخطابة لئلا يعثر بسبب ذلك على الملك عزله فلزم منه يشغل المناوئين وذكر أنه

رضي عن النبي صلى الله عليه وسلم الملك الظاهر يقول له من في ولايتك يصلح لو طائفك فارسل اليه
ليس فيهم من يصلح لشي من هذا فاعجب ذلك السلطان منه ولما مات حضر جنازة بنفسه ولما
من الخاص العام ومن مصنفاته الجليلية كتاب التفسير الكبير وكتاب القواعد ومختصر النهاية و
العقيد وكتاب شجرة الاخلاق الرضية والافعال المرضية ومختصر الرعاية وكتاب الامام في
احكام الاحكام وغير ذلك وكانت له مشاركة يقوم بها الحسن قيام وكانت له اليد الطولى في
تصوير الرؤيا وغير ذلك دخل بغداد في سنة تسع وتسعين وخمسمائة واتفق يوم دخوله موت
الامام ابي الفرج ابن الجوزي فقام بها اشهر اربعة ايام عاد الى دمشق وولاه الملك الصالح بن الملك
العاقل خطابة الجامع الاموي بعد ولايته التدريس برأوية القرطبي وهو من الذين قبل
علمهم اكثر من نصانيقهم لا من الذين عبادتهم دون هدايتهم ومن تبتة في العلوم الطاهرة
مع السابقين في الرعي الاول واما في المعارف والعلوم بالله وحضوره واهله واستيلاءه جلالة
وعظمته على قلوب اهل ولايته ومعرفة وغير ذلك ما هو معروف عنده فله فقد قسم
الناس في المعرفة اقسام اربعة رضى الله عنه من القسم الثالث بعد ان ذكر ان
القسم الاول هم الذين يحضرهم المعارف من غير استحضار وتفكر واعتبار ولا تغيب عنهم
سائر الاحوال القسم الثاني هم الذين يحضرهم بعض الاستحضار ايضا لكن تغيب عنهم في بعض الاحوال القسم الثالث هم الذين
يحضرهم باستحضار غير الاستحضار قال كما مثالنا هذا كلامه في الاقسام المذكورة وان اختلفت العباد
في بعض الافعال وقد ذكرت في غير هذا الكتاب قضية وقعت له مما يؤيد عظيم فضله وعلو
محلته وهو ما اختلف به بعض اهل العلم ان الامام عز الدين المذكور احتلم في ليلة بار
فاتي الماء فوجد جامدا فكسره واغتسل وغشى عليه فسمع يقال له لا عوضك بها
عز الدين في الاخرة وكان مع هذه الجلالة التي حازها والعلوم التي حواها ينظم الاشعار
السهلة قال الشيخ تاج الدين المحب انشدني صدقنا سيد الدين ابو محمد الحسن بن
الطبري الفقيه الشافعي قال انشدني قاضي القضاة عز الدين ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام
لنفسه في قصيدة قوله ساء وجهه وجهي مخوهم متشفعا اليهم بهم منهم اذا الخطب
اعيانى فيهم كاشفو ضي وكربى وشديتى فيهم فارجو هني وعنى اخراى فيهم

النهي

فيما ينبغي

فانكر

واقام

واهبوا الابصار والسمع والبصيرة وهم عالمو سرى وجهى اعلانى وان مذهبى ما
الى منتصلا ومعتد بامنوا عليه بغفران وان سائل يوما اتاهم بفاقة ومسكت جادوا
عليه باحسان فروح رجائى فيك يبق حشاشى وخوف معادى منك قد هلك
مالى اليك وسيلة شوى فاقى والذل منى واذا عانى توفى رحمة الله بمصر سنة ستين
وشيعه الملك الطاهر وكان قد ولي قضاء القضا وتغرل نفسه رضى الله عنه وعمر اثنا
وثمانون سنة وعبد الرحيم بن حسن بن اوى رطبقات شافعية الشيعى عز الدين عبد العزيز بن عبد الله
السلى المغربى اصلا لدمشقى مولد المصلى دارا وفاة الملقب سلطان العلماء والملقب له هو
الشيخ تقي الدين برفيق العيد كان رحمه الله شيخ الاسلام علماء وورعا وزهدا ونفعا
وتلاميذ ارايا المعروف ناهيا عن المنكر يهين الملوك فمن دونهم يغلظ عليهم القول اغلظ
يوم اعلى الملك الصالح بمصر فلما خرج قيل له الم تخف من اذائه لك فقال استخضت عظمى
تعالى فصار قد امدى احقر من قط ولما بنى الملك الظاهر مدرسة بالقاهرة ساله ان يكون
مدرسها فقال ان معى تدريس الصالحة فلا اضيق على غيرى فساله ان يشترط في وقفها
ان يكون لا ولادة فقال ان فى البلد من هو احق منهم فقال لا بد ان يكون لهم فيها وظيفة
بالشرط فانكر وقال ان كان ولا بد فيكون الامامة فشرطها لهم ولما كان مقيما بدمشق كتب اليه
سلطانها بالاعلاط عليه في حادثة وقعت فلجاب عبر كتابه بكتاب عزيز ذكر في اخره وبعد
هذا فاننا نرغم انا من جملة حزب الله وانصار دينه وجنده وكل جندك لا يخاطر بنفسه فليس
يجندى وكان فيه مع ذلك حسن محاضرة بالنواحد والاشعار ومحضر السماع ويرقص فيه ولد
بدمشق سنة ثمان وسبعين وخمسمائة وقرء الفقه على الشيخ فخر الدين بن عساكر والاصول
على السيف الامدى وولى خطابة دمشق فخط على سلطانها فى الخطبة الامر جري منه
فحصل له تشويش انتقل بسببه عن دمشق وصحبته الشيخ جمال الدين الجلاب فلتقاء
سلطان الكرك وساله الاقامة عند فقال هذه قليلة على علمى وقصدى نثر فلتقاء الملك
الصالح سلطان مصر واكرمه واحرمه ودلاه خطابة الجامع العتيق بمصر والقضا بها فى
الوجه القبلى وقام الامر بالمعروف والنهى عن المنكر على عاقبته وازيد ثم ترك ذلك واستقر

بتدريس الصالحية بالقاهرة عند فراغ الصالح من عمارتها وكان المحافظ في الدين مبدئاً
بالكاملية فامتنع من الفتوى مع وجوه وكان كل منهما يأتي إلى مجلس الآخر واخذ التفسير في
درسه وهو اقل من اخذه في الدروس ولم يزل بالصالحية مقيماً إلى ان توفي بها في العاشر
من جمادى الاولى سنة ستين وسقاية ولما بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي الا
للساعة فانه لو امر الناس في شأني بما اراد لبأدروا الى امثال امره ثم نزل الملك الظاهر في جنازة
ودفن في اخر القرافة بعبد عن الموتى وانتهت المقابر الا ان اليه ذكره في الروضة في كتاب السيد
خاصة فنقل عنه ان المصلحة بعد الصبح والعصر بدعة مباحة وتقى الدين ابو بكر الاسدي
المعروف بابن قاضي شبيهه بطبقات شافعية كفته عبد العزيز بن عبد السلام بن ابي القاسم بن الحسن
الشيخ الامام العلامة وحيد عصره سلطان العلماء عز الدين ابو محمد السليم الذي مشق ثم المصطفى
ولد سنة سبع اوشمان وسبعين وخمسة وثمانين ودفنه على الشيخ فخر الدين بن عساكر والقاضي
جمال الدين ابن الحرستاني وقرع الاصول على الامدي وبرع في المذهب وفاق فيه الاقوال الاخرى
وجمع بين فنون العلم من التفسير والفقه والحديث والاصول والعربية واختلاف اقوال
الناس وما خذهم حتى قيل انه بلغ رتبة الاجتهاد ورحل اليه الطلبة من سائر البلاد وصنف
التصانيف المفيدة وسمع الحديث من جماعة روى عنه الديلمياطي وخرج له اربعين حديثاً فان
ادقيق العيد وهو الذي لقبه بسلطان العلماء وخلق ورحل الى بغداد سنة سبع وسبعين
فاقام بها اشهر او كان اماراً بالمعروف نهياً عن المنكر وقد ولي الخطابة بدمشق فزال كثير
من بدع الخطباء ولم يلبس سواد ولا سجع خطبة بل كان يقول لها مسترسلاً واجنب
الثناء على الملوك بل كان يدعوا لهم وابطل صلوة الرغائب والنصف فوق بينه وبين
ابن الصلاح بسبب ذلك ولم يكن يؤذن بين يديه يوم الجمعة الا مؤذن واحد ولما سلم
الصالح اسمعيل قلعة الشقيف وصعد للفرنج نال منه الشيخ على المنبر ولم يدع له فغضب
الملك من ذلك وعزله وسجنه ثم اطلقه فتوجه الى مصر فلقاه صاحب مصر الصالح
ايوب واكرمه وفوض اليه قضاء مصر ون القاهرة والوجه القبلي مع خطابة جامع مصر
فقام بالمنصب الترقيا وتمكن من الامور المعروفة والنهي عن المنكر ثم عزل نفسه

من القضاء وعزله السلطان من الخطابة فلزم بيته يشغل الناس ويدرسوا و اخذ في التفسير في سنة
وهو اول من اخذ في الدروس وقال الشيخ قطب الدين اليونيني كان مع شدة فيه حسي
مخاضة بالنزادرو الاشعار وقال الشريف عن الدين حدث ودرس وافتى وصنف وتول الحكم
بمصر مدة والخطابة بمجامعها العتيق وكان علمه حصة في العلم جامعاً لفتن متعددة عارفاً
بالاصول والافرع والعربية مصنف الى ما جبل عليه من ترك التكلف مع الصلابة في الدين و شهرته
تغني عن الاطناب في وصفه قلت وترجمه الشيخ طويبة وحكاياته في قيامه على الطلبة وردهم
كثيرة مشهورة وله مكاشفات وكرامات رضي الله عنه توفي بمصر في جمادى الاولى سنة
وستمئة وحضر جنازته الخاص والعام السلطان فمد يده ودفن بالقرافة في اخرها ولما
بلغ السلطان خبر وفاته قال لم يستقر ملكي الا الساعة لانه لوام الناس في ما اراد لبادروا
الى امتثال امره ومرتضانيه تفسير حسن في مجلدين واختصار النهاية والقواعد الكبرى و
هو الكتاب الدال على علوم مقدار الرجل وكثير منه ملخو من شعيب الايمان للحليمي والقواعد
الصغرى والكلام على شرح اسماء الحسنى مفيد ومجاذ للقران وشجرة المعارف والفتاوى الموصلي
سئل عنهما من الموصلي فتاوى اخرى سئل فيها عن مسائل قليلة وكتاب الصلوة فيه اختيارات
كثيرة اتباع الحديث وغير ذلك ذكره في الروضة في كتاب السير خاصة فنقل عنه ان المصنف بعد الصبح
والعصر بدعة مباحة وجلال الدين سيوطي و حسن المحاضرة گفته الشيخ عن الدين برع عبد السلام بن
القاسم بن حسن بن محمد بن مذهب السلي ابو محمد شيخ الاسلام سلطان العلماء ولد سنة
سبع وثمان وسبعين وخمسائة وتفقه على الفخر برعساكن واخذ الاصول عن السيف
الأموي وسمع الحديث من عمر بن طبرند وغيره وبرع في الفقه والاصول والعربية قال
الذهبي في اعيان السنت اليه معرفة المذهب ومع الزهد والورع وبلغ رتبة الاجتهاد
وقدم مصر فاقام بها اكثر من عشرين سنة ناشر للعلم امر بالمعروف وناهى عن المنكر يغلف
على الملوك فمنهم ولما دخل مصر بالغ الشيخ زكي الدين المنذري في كادب معه وامتنع
من الاقتران لاجله وقال كنا فتنى قبل حضرة واما بعد حضرة فمنصب الفتيا متعين فيه
واللقى التفسير بمصر وروى الف كتاب منها الفتاوى الموصلية ومختصر النهاية وشجرة المعارف

ظام
الأم

چون شعاعی افتاب علم را باز یابش ای باب بر جویا آیمار سندان تو قشور اندر لباب : باز یابش ای باب رحمت تا ابد
بارگاه ماله کفوا احد : **فهد** عارفهم المعروف بمولوی الروم لانی جلالة قدره عندا هم
غیر و مرید فی نظم هذا الحدیث الشریف فی سلك کلامه المنظوم فائتبه رغا لائف کل معا
جهول طلوم فکیف یستریب بعد ذافی حقه اهل العقول والحلوم : ام کیف یخجل فی امره الالباب
والفهوم : و محامد مبهرة و مفاخر فزیره و معالی لامعه و محاسن طوعه مولوی و م نرد اکابر و اصاغر این قوم متیقین و
معلوم ست عبد القادر محمد القرشی و رجوا هر ضیسه فی طبقات الخفیه گفته محمد بن محمد بن محمد بن حسین بن
احمد بن قاسم بن مسیب بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر الصدیق بن ابی فحافه الیهام شعی
مولا ناجلال الدین الغزنوی کان عالما بالمدن و واسع الفقه عالما بالتحلا و انواع الاعمال و مقصد
الشیخ قطب الدین الشیرازی الامام المشهور صاحب شرح مقدمه ابن الحاجب و المفتاح للسکا
فلما دخل علیه و جلس عنده سکت زمانا و الشیخ لا یکلمه ثم بعد ذلك ذکر له حکایة قال
مولا ناجلال الدین کان صدر رجهان عالم بخاری خرج من مدرسته و تیوجا الی بستان له
فمر بفقیر الی لطریق فی مسجد فیسأله فلم یتفق له یعطیه شیئا و اقام علی ذلك مئ سنین
فقال لفقیر لا صحابه القو علی ثوبا و اطهر و انی میت فاذا مر الصدر رجهان فنسأله شیئا و انما
مر الصدر رجهان قالوا یا سیدک هذا میت قد دفع لهم شیئا من البکاهم ثم نهض الفقیر و التقى الثوب
عنه فقال الصدر رجهان لولم تمت ما اعطیتک شیئا فلما فرغ مولا ناجلال الدین من الحکایة
خرج الشیخ قطب الدین علی وجهه و ذلك ان الشیخ جلال الدین ففهم عن الشیخ قطب الدین
انه جاء مستحنا له ثم ان الشیخ جلال الدین انقطع و تجرد لها و ترک التصنیف و الاشتغال و
ذلك انه کان یوما جالسا فی بیته و حوله الکتاب و الطلبة قد دخل علیه الشیخ شمس الدین التبریزی
الامام الصالح المشهور فسلم و جلس و قال الشیخ ما هذا و اشار الی الکتاب و الحال التي هو علیها
فقال مولا ناجلال الدین للشیخ شمس الدین التبریزی هذا که یقره فمافرج الشیخ جلال الدین
مر هذا اللفظ الا و النار عمالة فی لکتب فقال مولا ناجلال الدین التبریزی هذا که لا تعرفه ثم قام
و خرج مر عبده فخرج الشیخ جلال الدین علی قدم التجرد و ترک اولاده و خیمه و مدرسته
و ساح فی البلاد و ذکر اشعارا کثيرة و لم یتفق له اجتماع بالتبریزی و لم یعرف له مواضع

الشیخ

ما هذا نقلا عن الشیخ شمس الدین

ایقال ان حاشیه مولانا جلال الدین قصد و فاعنا لواله والله تعالى اعلم ما في خمس
جادی الاخره سنة اثنین وثمانین وستمائة ودفن بالجبل خارج باب الاربعین مولانا
بیعداد سنة ثلاث وثمانین وستمائة وولد له مولانا احمد بها والدین تقدم في باب
وفاضل ازینقی در بریه العلوم گفته و من علماء الخنفیه الشیخ جلال الدین القوی وهو محمد بن
محمد بن حسین بن احمد بن یحیی الی ابن بکر الصدیق رحمه كان عالما بالمذهب السابع الفقه
عالما بانواع العلوم قصد العلامة قطب الدین الشهير في تبريز في سنة ثمان وثمانین جلال الدین
انقطع وخرج وترك التصنیف و الاشتغال بسبب ذلك انه جالس في بيته وحوله الكتب و
الطلبة قد دخل عليه الشيخ شمس الدین التبریزی فلم عليه وجلس قال للشيخ ما هذا وانشأ
الی الكتب المحالة التي هو عليها فقال له مولانا جلال الدین هذا لا تعرف فما فرغ الشيخ
جلال الدین من هذا اللفظ الا و ان ارعباله في البيت والكتب فقال مولانا جلال الدین
للتبریزی ما هذا فقال هذا لا تعرفه ثم قام وخرج من عند الفخرج الشیخ جلال الدین علی قد تم
و تروا و لاد و حشمه و مدرسته و ساح في البلاد و ذكر اشعار كثيرة و لم يبق له اجتماع بالتبریزی و لم
يخبر له بالتبریزی و يقال ان حاشیه مولانا جلال الدین فقده و الله اعلم بحقیقة الحال کذا
في الجواهر المضية في طبقات الخنفیه و يقال كان لقبه جلال الدین و كان يقول له ابو خلد و قد
ولقب به ايضا واسم ابيه محمد و لقبه بها والدین و تلقب ايضا بسلطان العلماء و لقب بهذا اللقب
النبی هکذا اسمعه كثير من الصالحاء عن النبی في المنام واسم جده الحسين واسم ابيه احمد
و تمكن ابو سلطان العلماء في مدينة بلخ و ولد مولانا جلال الدین هناك ثم توطن ابو بقونیه و
هو طفل صغير و لهذا القبح جلال الدین الرومی و كان و لافته في سادس بیع الاول سنة اربع
سواء توفي في خاتما الاخره سنة اثنین و سبعین ستمائة و ان سلطان بلخ السلطان محمد خوارزم شاه
اعطى اختلوه نا حسین بن مولانا جلال الدین محمد و ولد له سلطان العلماء محمد و كان جده بها الد محمد
الخطیب اخت سلطان ابراهيم بن ادهم و عبد الرحمن جامی من فحات الانس گفته مولانا جلال الدین محمد بن الرومی قد
ولدت خدمت مولانا در بلخ و ده ستمائة و سبعین بیع الاول سنة اربع و ستمائة میگویند که بر خدمت مولانا
از چشما لکی با بصورت و کمال غیبی یعنی سفره ملائکه و بر ره جن و خواص انس که ستوران قباب عزت اند ظاهر

سبعین

القوی
عائنه

كان جالسا

موضعا

قبة

شما

میشدند مثل گشتی که بنظر مولانا بهاول الدین نوشته یافته اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ شش ساله بود که در روزی
با چند کودک دیگر بر بامهای خانههای ماسیر میکردند یکی از کودکان با دیگری گفته که بیایا ازین بام بام جهیم -
جلال الدین محمد گفته که این نوع حرکت از سگ و گرچه جانوران دیگری آید حیث باشد که آدمی بآن مشغول شود اگر
در جان شما قوت هست بیایید تا سوی آسمان پریم و در آن حالت از نظر کودکان غائب شده کودکان گرفته
فریاد بر آورده بعد از لحظه رنگ وی در گون شده چشمش متغیر گشته باز آمده گفت آن ساعت که با شما سخن
گفتم دیدم که جماعتی سبز قبا باین مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و عجایب ملکوت را بمن نمودند
و چون آواز و فریاد و فغان شما بر آمد بازم باین جایگاه فرود آوردند و گویند که در آن سحر سه چار روز یکبار
خطا میکرد و گویند که در آنوقت که بکه میرفتند در نیشاپور صحبت شیخ طیف شیخ زید الدین عطار قدس سره
بود و شیخ کتاب اسرار نامه لوی داده بود و آنرا پس بسته با خود سینه خدمت مولوی میفرموده است که من آن
چشم نیستیم که در نظر عاشقان منظورم بلکه من آن ذوقم و آن خوشی که در باطن مردمان از کلام من سر می زند الله
است چون آنم را یابی ذوق را بچستی غنیت میدان و شکریا میگزار که من آنم در خدمت مولوی گفتند که فلان
میگوید که دل و جان بخدمت مست فرمود که خوش در میان مردمان این دروغ مانده است که میگویند او
آنچنان دل و جان از کجای است که در خدمت مردمان باشد بعد از آن وی سوجلی حسام الدین کرد که الله الله با اولیا
حق زانو برانویاید نشستن که آن قرب را اثر است عظیم رباعی بیک لحظه از دوری نشاید که از دور
خبر بیا فراید بهر جای که باشی پیش او باشی چه که از نزدیک بودن بفریاد و فرموده است که
سرخی که از زمین بالا پرد اگر چه با سمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دور تر باشد و برسد و همچنین اگر کسی
در ویش شود و کمال در ویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمره خاقان ممتاز باشد از صحبتای دنیا بر
و سبکبار گردد که بنی المحقق و هلك المثلون یکی از انبای دنیا پیش خدمت مولوی عذر خواهی میکرد که در
خدمت معقرم فرمود که حاجت با عذر نیست آنقدر که مردمان از آمدن تو منت دارند اما از نا آمدن تو
آنقدر منت داریم که از اصحاب غمناک دید فرمود که همه دل تنگی از دل نهادگی برین عالم است هر دمی که از او
باشی از اینجهان و خود را غریب دانی و در هر رنگ که بگری و بهر مزه که بچشی دانی که با آن لغای و جای دیگر
روی هیچ دلتنگ نباشی و فرموده است که آزاد مرد آن است که از رنجاندن کسی نرنجد و جو آنرا نباشد
که مستحق رنجاندن را نرنجاند مولانا سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدا

مولوی خوش نبوده پیش وی تقریر کردند کہ مولانا گفته کہ من باہفتاد و سہ مذہب یکی ام چون صاحب غرض
بود خواست کہ مولانا را بر بخاند و بجزئی کند یکی را از نزدیکان خود کہ دانشمندی بزرگ بود و بفرستاد کہ بر سر جمع
از مولانا بپرس کہ تو چنین گفتہ اگر اقرار کند اوراد شنام بسیار بدد بر بخان آنکس باید و بر ملا سوال کرد کہ شما چنین
گفتہ اید کہ من باہفتاد و سہ مذہب یکی ام گفت گفتہ ام آنکس زبان یکشاد و دشنام و سفاهت آغاز کرد
مولانا بخندید و گفت باین نیز کہ تو یگونی یکی ام آنکس خجل شد و باز گشت شیخ رکن الدین علاؤ الدولہ گفتہ است کہ
مرا این سخن از و بسیار خوش آمدہ است خدمت مولوی ہموارہ از خادم سوال کرد کہ در خانہ ما امر در خیر است
اگر گفتی خیر است جزئی نیست منبسط گشتہ و شکر ما کرد کہ الحی اللہ خانہ ما امر در بخانہ پیغمبر بنماید صلی اللہ
علیہ وسلم و اگر گفتی مالا بد مطبخ مہیاست منفعل گشتی و گفتی ازین خانہ بوی فرعون ی آید و گویند در مجلس
ہرگز شمع بر نگردد الا بناد و بغیر از روغن چہ غنہ گفتہ ہذا اللہ لک و ہذا اللہ لک روزی مجلس
حکایت شیخ اوحہ الدین کرمانی رحمہ اللہ میکردند کہ مردی شاہد باز بود اما پاک باز بود و کارنا شاہد نمیکرد
و فرمود کاش کہ مردی و گذشتہ بیت ای برادر بی نہایت در گہیت بہ برہنہ میری بر روی است
روزی میفرمودند کہ آواز باب عرب را بگفت کہ بایشویم منگری گفت مانیر ہمان آوازی شنویم چونست کہ
چنان گرم نمیشویم کہ مولانا خدمت مولوی فرمود کلا و حاشا انچہ نامی شنویم آواز باز شدن آن درست و انچہ و
میشود آواز فرار شدن درست و فرمودہ است کہ کسے بخلوت درویشی درآمد و گفت چراتھا نشستہ گفت
ایندم تنہا شدم کہ تو آمدی و مرا از حق مانع ایدی جماعتی از خدمت مولوی التماس امامت کردند و خدمت شیخ
صدر الدین قونوی نیز در آن جماعت حاضر بود گفت ما مردم اہلیم بہر جا کہ میرسیم می شہینم و میخیزیم اما راہ
نقص و تکمیل اللہ تعالیٰ بہت شیخ صدر الدین اشارت کرد اما مام شد فرمود من صلی خلف مام تقی فکا خالصہ خلف بتی محمد مولانا
در سماع بود در واد خاطر گذشت کہ سوال کن کہ فقیر حیت مولانا در کتابی اینی خواہد الہی فقر و سوا الفقر عرض
الفقر شفا فی وسو الفقر مرض العالم کلہ خداع و غرور و الفقر من العالم منی و غرض بہار و
پرسیدند کہ در پیش کی گناہ کند گفت ما طعام فی شتا خورد کہ درویش را طعام نہی شتا خوردن گناہ عظیم
و فرمودہ است کہ صحبت غریب است لا تصاحبوا غیر ابناء الجنس و گفتہ کہ در نعمتی حضرت خداوند شمس الدین
تبریز قدس سرہ فرمود کہ علامت فرید قبول یافتہ انت کہ اصلا با مردم بیگانہ صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاہ در
بیگانہ افتد چنین نشیند کہ منافق در مسجد و کوک در مکتب و اسیر در زندان و در مرض اخیر با اصحاب گفتہ است

که از رفتن من غمناک نشوید که نور مصور رحمة الله بعد از صد و پنجاه سال بروج شیخ فریدالدین عطار رحمة الله
تجلی کرد و مرشد او شد و گفته در حالتی که باشند من باشد و مرا یاد کنید تا من شمار امده باشم در لباس که باشد که
فرمود که در عالم باراد و تعلق است یکی بیدن و یکی بشما و چون بجایت حق بجانان تالی فرد و مجرد و غم و عالم تجرید و تفرید
روی نماید آن تعلق نیز از آن شما خواهد بود خدمت شیخ صدرالدین قدس سره بعبادت وی آمد فرمود که شفاک
الله شفاء عاجلا رفع درجات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا جان عالیست فرمود که بعد ازین
شفاک الله شمار اباد مانا که میان عاشق و معشوق پیرایی از شعر بیش نماده است بنخواه که نور نور پیوندد
من شدم عریان زن او از جمال و میخرم در بنایات الوصال و بهم شیخ با اصحاب خود گریان شدند و حضرت
مولانا این غزل فرموده چه دانی تو که در باطن چه شاهی هم نشین دارم و خدمت مولانا در وصیت است
چنین فرموده است اوصیکم بتقوی الله فی السرا العلانیة و بقله الطعاف و قلل الکلا و قلل المنا و هجر
المعاصی و الاثم و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشتم و علی الدوام و احق ال بحفاء
من جمیع الاثم و ترک مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین الکرام فان حرم الناس
من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله و حدیث سوال کردند که بخلافت مولوی مناسبت
فرمود که چلیپی حسام الدین تاسه بار این سوال و جواب کرد که چهارم باز گفتند نسبت بسطان که چه میفرمایند
که وی پہلوانست حاجت بوضیت نیست چلیپی حسام الدین پرسید که نماز شما را که گذارد فرمود که شیخ صدرالدین فرمود
که باران ما را ازین سو میباشند و مولانا شمس الدین بجانب میخواند یا قوی مناجیبا داعی الله ناچار رفتی
توفی قدس سره وقت غروب الشمس خامس حادی الاخری سنه اثنین و سبعین و ستمائة از شیخ
موید الدین جندی سوال کردند که خدمت شیخ صدرالدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت و الله زور
با خواص یاران مثل مولانا شمس الدین یکی و فخر الدین عراقی و شمس الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم
سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد حضرت شیخ فرمود که اگر بایزید و جنید دین عهد بودندی نکاشید اینمزد
مردانه را برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی خوان سالار فقر محمدی دوست ما بطیفیل وی ذوق میکنیم
همه اصحاب انصاف اند و افرین کردند بعد از آن شیخ موید الدین گفت من نیز از جمله نیازمندان آن سلطانم و این
بیت بخواند لو کان فینا لالهیه صورۃ هی انت لا کنی ولا تردد شیخ و محمد الدین علی خجستانی در
جامع السلاسل گفته مولانا جلال الدین می قدس الله تعالی سره الغریز ایشان فرزند بزرگوار مولانا

سپاه الدین ولد و از اجله اصحاب سید برهان الدین محقق اند تولد او در بلخ بوده در ششم ربیع الاول سنه اربع
صمت مائه گویند خدمت مولانا را از چنانگی باز صورت روحانی و اشکال غیبی سفره ملائک و برره جن و خوا
انس که ستوران قباب غرت لند ظاهر میشده اند و متمثل گشته اند بخط مولانا سپاه الدین ولد نوشته یافته
اند که جلال الدین محمد در شهر بلخ نشش ساله بود که روز آدینه با چند کودک دیگر بر بامهای خانههای مسکین و دیکری از این
کودکان گفته باشد که بیاید تا ازین بام بران بام بهمیم جلال الدین محمد گفته است این نوع حرکت از سنگ گری می آید
حیف باشد که اوی باینها مشغول شود اگر در جان شما قوتی است بیاید تا سوی آسمان پریم و در آن حالت از نظر
کودکان غائب شد که در آن فریاد آوردند بعد از لحظه رنگ وی دیگرگون شده و چشمش متغیر گشته باز آمد گفت
آن ساعت که باشما سخن میگفتم دیدم که جماعتی سبز قبا یان مرا از میان شما برگرفتند و بگرد آسمانها گردانیدند و
عجائب ملکوت را بمن نمودند و چون آواز فریاد و فغان شما بر آمد باز من باین جایگاه فرو آورند و گویند که در آن
سن در هر سه چهار روز یکبار افطار میگرد گویند که در آنوقت که بکلمه میرفته اند در نیشاپور بصحبت شیخ فرید الدین عطار
قدس سره رسیده بود و شیخ کتاب اسرار نامه بوی داده بود آنرا پیوسته با خود داشت خدمت مولوی میفرمود
است که من این جسم نیستم که در عاشقان مقصورم بلکه آن ذوق و خوشی ام که در باطن مریدان از کلام من سر میزند
الله الله چون اندم رایابی و آن ذوق بخشی غنیمت میدان و شکر میگذارد که من آنم در خدمت مولوی گفتند که
فلان میگوید که دل جان بخدمت است فرمود خاموش که در میان مردم این دروغ مانده است که میگویند آن دل
جان از کجاست که در خدمت مردمان باشد بعد از آن موسوی چلیپ حسام الدین کرد و گفت الله الله اولیا حق پیران
که قرب اثرهای عظیم است رباعی یکی لخط از وودی نشاید که از دوری خرابیها فراید بهر حالی که باشی پیش
او باشی که از نزدیک بودن محرزاید و فرموده است که مرغی از زمین بالا پرد اگر چه باسمان نرسد اما اینقدر
باشد که از دام دور تر باشد و بر بد همچنین اگر کسی رویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از مره
خلق و اهل بازار ممتاز باشد و آخرت یاد نیاید و سبکبار گردد که بخالف الخفق و هلك المشقلان یکی از بنوایش
مولوی عذر خواهی میکرد که در خدمت مقصورم فرمود که حاجت باعتدال نیست انقدر که دیگران از آمدن تو منت
دارند اما از آمدن تو منت داریم یکی از اصحاب را غمناک دید فرمود سینه دستنگی از دل نهادگی برین عالم اگر
یکدم از او باشی از چنان و خود غریب دانی و در هر رنگ که بنگری و هر فرقه که بخشی دانی که آن غانی دیگر از هیچ
شکندل نباشی و فرمود که آزاد مرد است که از زنجانیدن کسی نرسد و جو انفراد باشد که مستحق بخانیند را نرسد مولانا

سراج الدین قونوی صاحب صدر و بزرگ وقت بوده اما با خدمت مولوی خوش نبوده شش وی تقریر کرده
که مولانا گفته که من با هفتاد و نه سبکی ام چون صاحب غرض بود خواست که مولوی را برنجاند و جبرستی کند یکی از
نزدیکان خود که نشنیده بزرگ بود و خبر ستاد که بر سر جمع از مولانا پرسید که تو چنین گفته اگر اقرار کنی در او دشنام ده و برنجانی
آنکس بپایان رسید سوال کرد که شما چنین گفته اید که من با هفتاد و نه سبکی ام گفت گفته ام آنکس دشنام و سفاهت آغاز کرد
مولانا بخندید و گفت باین نیز که میگوئی هم یکی ام آنکس خجل شد و باز گشت شیخ زکریا الدین علاء الدوله قدس سره
گفته اند که مرا این سخن از وی بغایت خوش آمده است خدمت مولوی همواره از خادم سوال کردی که در خانه
امروز چه میبوی اگر گفتی خبر است چیزی بنیت منبسط گشته و شکر ناکردی که لیل الحجه که خانه ما بخانه پیغمبری ماند
صلی الله علیه وسلم و اگر گفتی مالا بطنج میبایست منبسط گشتی و گفته که ازین خانه بوی فرعون می آید
و گویند در مجلسی هرگز شمع روشن نمیکند الا بنا در بغیر از روغن چسپاغ گفته هذا للملک و هذا
للمصلوک روزی در مجلس او حکایت شیخ اوج الدین کرمانی رحمه الله علیه میکردند که مردی شاید باز
اما پاکبان بود و کارناشایسته نمیکرد فرمود کاشکے کردی و گذشتی ای برادر من نهایت در گهیت
بر هر آنچه میرسی بر روی ماست بی روزی فرمود که از زبانم ریاب بهشت است که مای شنویم منکری گفت ماینر
همه آواز می شنویم چونت که چنان گرم نمی شنویم که مولانا گرم میشوند فرمود کلا و حاشا که آنچه مای شنویم
آواز باز شدن آن درست و آنچه می شنود آواز فرار شدن و فرمود که یکی بخلوت درویشی در آمد گفت چرا
تنهات شسته گفت ایندم تنهاتم که تو آمدی و مرا از حق مانع آمدی جماعتی از مولوی التماس امامت کردند شیخ
صدر الدین قونوی نیز در آنجا حاضر بود و گفت ما مردا بایم هر جای که میرسیم شنیم و میخیریم امامت را از ما
نصوف و تمکین لایق اند پنجمت شیخ صدر الدین اشارت کرد تا امام با فرمود من خلف امام تقی فکامنا
صلی خلف بنی خدمت مولانا در سماع بود درویشی را در خاطر گذشت که سوال کند که فقر چیست مولانا در سماع
سماع این رباعی خواند الجوه فقر و سکی الفقر عرض و الفقر شفاء و سوی الفقر مرض و العلم
کله خداع و غرور و الفقر من العالم منی غرض از وی پرسیدند که درویش کی گناه کند گفت مگر
طعام نه اشتها بخورد و طعام نه اشتها خورند درویش گناه بزرگست و فرموده است که صحبت عزیز
ست کلا تصاحبوا غیر انباء الحبس و گفت در معنی فقر چیست ما فرمودم شمس الدین تبریزی قدس سره فرمود که علا
مرد قبول یافته است که اصلا با مردم بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه در صحبت بیگانه افتد چنان نشیند

که منافق در مسجد و کوک در مکتب و اسیر در زندان و در مجلس آخر با اصحاب فرمود که از رفتن من غمناک
منشود که نور منصور رحمه الله بعد از صد و پنجاه سال بر روح شیخ فریدالدین عظمی رحمه الله علیه تجلی کرد و شعر گوشت
در حالتی که باشید با من باشید و مرا یاد کنید که تا من شمار آمد باشم در هر لباسی که باشید بعد از آن فرموده مراد
عالم تعلیق است یکی ببدن و یکی بشما و چون بغایت حق سبحانہ تعالیٰ فرد و مجرد شوم و عالم تجرید و تفسیر روی نماید
آن تعلیق نیز از آن شما خواهد بود خدمت شیخ صدرالدین قدس سره بعیادت او آمده بود گفت شفاک الله شفا
عاجلا رفع درجات باشد امید است که صحت باشد خدمت مولانا جان عالمیاست فرمود بعد از این شفاک الله
شمارا با دهمان که در میان عاشق و معشوق جزیر استیمنه از شعر پیش نموده است میخوابد نور چو میزند و شعر من شدم
عربان ز تن او از خیال به میخراهم در نهایت الوصال شیخ با اصحاب گریان شدند و حضرت مولانا این غزل
فرمودند چه دانه تو که در باطن چه شامی به نشین دارم و خدمت مولوی در
وصیت اصحاب چنین فرموده است اوصیکم بتقوی الله فی السر والعلانیة و بقلعة الطعام و قلة
المنام و قلة الکلام و هجر المعاصی و الاثم و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات
على الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الاثم و ترک محالسة السفهاء و العوام و مصلحة
الصالحین الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله
و حد سوال کردند که خلافت مولوی مناسب کیست فرمود که چلی مقام تا سه بار این سوال و جواب کر شد
چهارم با گفتند نسبت بسطان ولد چه میفرمایند فرمود که دی بپلوانست حاجت بوصیت نیست
چلی مقام الدین پرسید که نماز شمارا که گذارد فرمود شیخ صدرالدین و فرمود که یا ران ما را ازین سو میکشند
و مولانا شمس الدین بجانب میخوابد باقو منا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی است توفی قدس الله تعالی او
وقت غروب شمس خامس جماد الاخر سنه اثنین و سبعین و ستمائة از شیخ سید الدین جندی سوال کردند که خدمت
شیخ صدرالدین در شان خدمت مولوی چه میگفت گفت و الله روزی با خواص یا ران مثل شمس الدین ایسی
و فخر الدین عراقی و قس الدین موصلی شیخ سعید فرغانی و غیر جم شسته بودند سخن از سیرت و سریرت مولانا
بیرون آمد حضرت شیخ فرمود اگر بازید و جنید درین عهد بودندی غاشیه اینمردمانه را برگرفتند و منت بر جان
خو نهادند و خوان سالار فقر محمدی اوست ما بطریق و ذوق میکنیم همه اصحاب انصاف و ادب و آفرین کردند
بعد از آن شیخ سید گفت من نیز از جمله نیازمندان آن سلطانم و این بیت را خواند ان فینا للاله

من علوم الحقائق و دقیقه کشف بها الاولیاء من الدقائق و کل ما قصدت الکتابین بینا صدق
و صواب و لا یلیق لاحد فیهما الا رتیباً فاختلج فی قلبی ان احرق کتابا مشتملاً علی ضروریات ما یجبت
الایمان و محتویاً علی عقائد حکم بها بالکشف و العیان مما ینبئ فی ذینک الکتابین المشهور و یکونینهما
التحلییین فان کتاب فیض الحکمة کتاب معطى ذلك الشیخ الاکمل من رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم لایاه المأمور باللقاء للمؤمنین لیؤمنوا بما فیہ من اسرار القرآن و السنة و ینتفعوا به و کتاب
الفتوحات لم یکن فیہ بما کشف الا بقدر ما امر بایانته و لا فکشفه الا لیسع کتب دفاتر ربانی
کان الخلیف امر عظیم افکت مقدماً فیہ رجلاً و موخر الفری الی ان القی الله فی قلبی ما ثبت به قد می
الاقدام و کان کتاب الملتقى للامام العادل کامل صاحب الکشف الصحیح کتابا مشتملاً علی الاسرار
الکشفیة و طریق السلوک لکن کان فی الایانة بمجمل بحيث کان متعسراً علی الطلاب حله فقصت
ان اشرح شرحاً افضل ما فیہ من الاسرار علی طبق ما فضله الشیخ الاکبر قدوة العرفاء فی کتابیة من
فصوص الحکمة و الفتوحات للکلیة و لایدر ما اهمله الشرح متیان الحقائق و الاسرار و تبعت فی حل
الفاظ علی ما فی الشرح المعتمدة للکرام و ترکت التطویف و اثرت التفصیل فی تبیان المقاصد فکشف
الاسرار و انا اسئل الله تعالی شأنه ان ینفع به الطلاب و ان یبقی ذکری بینهم الی یوم القیامة و
ان یجعلہ ذریعة فی یوم المعاد و یخیر فی الجزل لشرایب المسؤل من الطلاب ان لا یستق بالبدعاء
الغار هذا و ان یستغفر وجهه بفتاوی و شتم انک ابو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مری التوکی حدیث
العلم را بحکم و جزم ثابت کرده و اشعار بلاغت شاعر مضمون بلاغت شحون آزار بنظم آورده و تفسیر شهاب الدین احمد
در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل در ذکر ما وجبت ابرار المؤمنین علی السلام گفتند که الامام و الا سلام و المشایخ
فی الاعلام مرجع العلوم و الفتاوی الی ذکر ما یحیی الدین یحیی بن مری التوکی فانه قد قال و اجل المقال
امام المسلمین بل اریاب به امیر المؤمنین ابو تراب بنی الله خازن کل علم و علی النحر امثال
انین عبارت ظہرت کتووی باشعار ابرار خود افکار کرده که جناب سالک صلی الله علیه و آله و سلم خازن هر علم است
و جناب امیر المؤمنین علیه السلام مثل باب خزانه است ظاہر است که این مضمون حدیث امامیة العلم و علی باب است
پس معلوم شد که علامه نووی قطعاً و یقیناً و جزماً حدیث مبنیة العلم ثابت میدانند که مضمون آزار بقطع و یقین
در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر میکنند فثبت ان العلامة یحیی بن شرف بدو حار بنظمه البهی

بیان

مسند الشریف حيث اثبت الحديث الشريف رغما لا تف كل من مال عن الحق وجنف به و حما
لاساس كل جاحد ساق على نفسه الخلف والتلف في القول لمن شاق لحينه وغروره اكابر السلف
افتنه بالخط والخدع واللبس والصلف و جنى على نفسه الزنيغ والعدوان والحب والشر
واثر لظى السعير على جنات النعيم المكحلة للترف و مستمر نناذ كه علامه نووی از اكابر اعلام و افاخم
اساطين عظام واجله بتجربن الامتقام و اعظم متمهرين فحام سنیه ست مآثر و افرة و مفاخر كاثره و برناظر متممة الفتح
الوردی و ذكره الحفاظ و كتاب العبر ذهبي و مرآة الجنان عبد اللہ بن اسعد يافعي و طبقات شافعية عبد الرحيم سنوی
و طبقات شافعية تقي الدين اسدي و نجوم ناهره في ملوك مصر والقاهرة تاليف جمال الدين ابی المحاسن يوسف
تقري بركة الظاهري و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطي و تاريخ خميس حسين بن محمد ديار بكری و اسماء رجال مشكوة و
اشعة اللمعات شيخ عبد الحق دهلوی اتحات النبلاء فاضل معاصر سيد او اسكار ست وجه هفتاد و نه هم انكه شيخ
شرف الدين مصلح بن عبد اللہ السعدی اخذت حديث شريف را در كلام بلاغت نظام خود نظم نموده چنانچه
نور الدين جعفر مشهور بمير طابن سالار خشي در خلاصة المناقب گفته شيخ سعدی عليه الرحمة ميفرمايد منم
كرخان شدم مولای حيدر في امير المؤمنين آن شاه صفدر في علي كواخدايشك ولي خواند با حق علي كردش پيمبر
بحق پادشاه هر دو عالم في خدايي تبارك و تكبر في آسمانها و ملائك في كراخا مسج جائي نيست بر ترين پيرج ارکان
شرع و هفت اقليم في بنه چرخ و ده و دو برج ديگر في بركسي و بعرض و لوح محفوظ في بحق جبرئيل ان خوب منظر
بيكائيل و اسرافيل و صوفش في بغر ائيل و هول گور و منكرو بتوريت و زبور و صحف و انجيل في بحق حرمت هر چار دفتر
بحق ايتا الكرسی و يس في بحق سوره طه سراسر في بحق آدم و نوح ستوده في بحق بود و شيت داد گستر في بدر ديكي
و در مان لقمان في مذ و القرنين و لوطا ميك محضر في بابر اسيم و قربان كردن او في باسحاق و باسمعيل و ما جره
بختم انبيا انحمد كه باشد في شفيع عاصيان در روز محشر في بحق مكه و بطحا و زمزم في بحق مروه و ركني زمشعه
تبظيم رجب با قدر شعبان في بحق روزه و تصديق داور في بيرنج اهلبيت و آه زهرا في بحق ناحق شير و شير
باب و يده طفلان محروم في بسوز سينه پيران مرحوم في كه بعد از مصطفی در جمله عالم في نه يده فاضله و بهتر ز حيدر
مسلم به سلوي گفتني او را به كه علم مصطفی را بود او در يقين اندر سخا و علم و عصمت في نه پيغمبر نبود او به
اكثر في اگر داني بگوئي خبر علي كيت في كه دلدل زير رانش بود و زور في چه گويم و صف انشايي كه جبرئيل في گهي به مرغ
گويش گاه چاكر في بدان گفتم كه تا خلقان بدانند في كه سعد في زين سعادت نيست في بے بر

یاسعدی تونیکو اعتقادی بنزدین و اعتقاد خوشن خورشیدی فالحمد لله فی الصباح والرواح علی وضوح
الحق غایة الانضاح به حیث ثبت ان مصلح بن عبد الله السعدی قد ساعد اهل المصالح
والفلاح به و احرق قلوب ارباب البغض والطلاح به باثبات الحدیث الشریف حقا و جزمًا و کلمات
الانضاح به و نظمه ایاه مع مناقب حمزی عظیمه الادباج به فلیمت غیظا کل معاند ذی جماع
و یهتق حقا کل جاحد ذی کلاح به و مفاخر مزهره و مآثر سهره و نهایت علوم مرتبت و غایت سمو ملت
شیخ سعدی زود کمال وضوح و ظهور است عبد الرحمن جامی در نفحات المانس گفته شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی
الشیرازی قدس الله سره دی از افاضل صوفیه بود و از مجاوران بقعه شریفه شیخ ابو عبد الله خفیف قدس سره
از علوم بهره تمام داشته و از آداب نصیبی کامل یافته سفر یک کرده است و اقالیم را گشته مبارک با سفر حج پیاده رفته
و بر تخته سونات در آمده و بت بزرگتر ایشان رشکسته و از مشایخ کبار بسیاری را دریافته و بصحبت شیخ شهاب الدین
سحر در دی رسیده و بادی در یک کشتی سفر دریا کرده و گفته اند که وی در بیت المقدس بلا دشام مدتی ببقای میگرد
و آب بمردم میداد تا بحضرت خضر علیه السلام رسید و دیر از زلال النعام و افضال خود سیراب گردانید و وقتی و
لایکی از اکابر سادات و اشرف فی الجملة گفتگوی واقع شده بود و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بخواب دید که
و بر عتاب کرد چون بیدار شد پیش شیخ آمد و عذر خواهی نمود و استرضای خاطر وی کرد یکی از مشایخ منکروی بود شبی
در واقع چنان دید که در نائی آسمان کشاده شد ملائکه با طبقهای نور نازل شدند پرسید که این چیست گفتند برای سعد
شیرازی است که دوش بیتی گفته که قبول حضرت حق سبحانه و تعالی افتاده است و آن بیت اینست
در خان سبز در نظر پوشیار به هر ورقی دفتریت معرفت کرد گار به آن عزیز چون از واقعه برآمد هم در شب بدر
زویه شیخ سعدی رفت که دیر ایشارت دهد دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه میکنند چون گوش کشید همین بیت
میخواند و در شب جمعه ماه شوال سنه احدی و تسعین و ثمانه از دنیا برفته رحمه الله تعالی و دولت شاه سمرقندی در
تذکره خود گفته ذکر المصالح السکالین مصلح الدین شیخ سعدی شیرازی رحمه الله علیه لقب شیخ مصلح الدین است در
فضل و کمال و حسن سیرت او صاحب کمالان عالم متفق اند و صد و دو سال عمر یافت سی سال تحصیل علوم و سی سال
بیاحت مشغول بوده تمام ربع سکون با مسافرت و سی سال دیگر بر بجا و طاعت شسته است و راه طریق مردان
پیش گرفته زهی عمری که بدین طریق صرف شده باشد و شیخ در در کار اناکب سعابین زنگی بود و گویند پدر شیخ
ملازم اناکب بوده و به تخلص سعدی بدان جهت است و دیوان شیخ را نمکدان شعر گفته اند در ابتدا و حال

رحمة الله تعالی

در سه نظامیغلام و حلقه درس شیخ الشیوخ العارف ابوالفرج ابن الجوزی بتحصیل مشغول بود و بعد از آن
بعلم باطن سلوک مشغول گشته و مرید شیخ الشیوخ عبدالقادر گیلانی ست و در صحبت شیخ عبدالقادر عشر
جمع نمود و بعد از آن گویند چهار نوبت حج کرده بیشتر پیاده و بغیر از جهاد بطرف روم و هند رفته و آن درجه یافته
در نیابند بوستان گوید سه واقصای عالم گشتم بسی بد بسر روم ایام با هر کسی بد تمتع زهر گوشه یافتیم بد
زهر خرمی خوشه یافتیم حکایت کنند که شیخ در آخر حال او میریرون شهر اختیار کرد و از زاویه خود بیرون آمد
و بطاعت و عبادت و مراقبت اشتغال اشقی سلاطین بزرگان و صلحا بزیارت شیخ رفتندی
و طعامهای لذیذ بجهت شیخ بردندی و شیخ آنچه خوردی و آنچه قسمت کردی و هر چه باقی ماندی در زینبیلی کردی
و آن زینبیل را از روزن ملاخانه او بختی و راه میزیم کشان شیراز از زیر بالاخانه شیخ بودی همزم کشان گرسنه آن کلیمچه
و حلو و بریانها را بکلفت بکار بردندی گویند که شخصی جامه میزیم کشان پوشیده خواست تا با امتحان آن سفره را
یغما سازد چون دست نبویل دراز کرد و دستش در هوا خشک شد فریاد برآورد که ایشیخ بفرماید من شیخ فرمودم که اگر
همزم کشی مشقت شب گیر و ضرب خار و آبله و سخت کوه و اگر غارت کردی زدی کمند و سلاح و دل سختت کوه که
بی زخمی بناله در آمدی و در حال دعا کرد و آن سیاه دل سخت عافیت یافت و آن سفره نعمت بدو بخشید حکایت
آورده اند که عابدی از صلحا شیراز در خواب دید که در عرش جوش و خروش پیدا شد و جمعی از روحانیان زمزمه میکنند
چون نیک استماع کرد این بیت میگفتند که این بیت سعدی شیرازی با تسبیح و تهلیل کیس با هیچ ملائکه مساوی است
عابد بیدار شد و حال را برز او پیش رفت و دید که شیخ بیدار نشسته و زمزمه میکند و در حالی دارد و این تسبیح و تهلیل را در دست
است و بر آن کتاب بنظر و شیاره هر روز در فریت معرود کا عابد و رقم شیخ افتاد شیخ را بر حال طلع گردان و بشارت داد
و همیشه تا دم آنکه محب الدین احمد بن عبداللہ بن محمد الطبری الشافعی المکی این حدیث شریف را روایت نموده
و این فضیلت و عظمت را بذات قدسی صفات جناب امیر المومنین علیه السلام مخصوص دانسته چنانچه در کتاب این
که نهایت عظمت مرتبت و غایت جلالت منزلت آن بحسب افادات اجله اعلام انشاء اللہ تعالیٰ بمجله حدیث شریف
بتفصیل خوانی ریافت میفرماید ذکر اختصاصه بانه باب دار العلم و باب مدینه العلم عن علی
رضی اللہ عنه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انادار العلم و علی بابها اخرج فی المصنوع
فی الحسان و اخرجہ ابو عمر فقال انما مدینه العلم و زاد فی باب العلم فلیأمن بابہ و جہہ مشا و و لکیم
نیز محب طبری در ذخائر العقبی کمال اعتبار و اعتماد و اقصای وثوق و استناد آن نیز در مجلد اتی انشاء اللہ

الغریبین کافی و ایضاً وافی از نظرت خواهد گذشت گفته فکانه رضی الله عنه باب دار العلم باب من
العلم عن علی بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار العلم وعلی بهما
اخرج البغوی فی المصباح فی الحسان خوجه ابو عمر و قال انما من العلم وعلی بهما وادفع
العلم فلیاته من بابیه انهی فی هذا محب الدین المطهر قدوی الحدیث الثقی فی
الریاض الذخائر و اخرج به بانوار المشرق عن کفره الذخائر فاستنارت بلمعات اشراقه
الا بصار و البصائر و اشرقت بسطعات اشراقه الا فیهام والنواظر فله دره من محدث
حافظ ناقب ماهر و منقب متقن عاثر خابر و مؤید الحق الحقیق السافر و مسدد المصد
المصدق الباهر و وجه شتا و دود و انکه سعید الدین محمد بن احمد الفرغانی حدیث مدینه العلم را حقا و بجا
از جناب سالک صلی الله علیه و سلم ثابت و استقامت و باقی احتیاج نبوده برین معنی که علم و کشف و کشف
کلام عظیم و کتاب کریم که از حق معجزات جناب سالک صلی الله علیه و سلم است با وضع بیان حصه جلب
امیر المؤمنین علیه السلام میباشد چنانچه در شرح عزلی قصیده تائیه فارغیه شرح شعریه که اما نه من
بعض ما ختمهم به و بما ختمهم من اثار کل فضیله گفته و اما حصته علی بن ابی طالب
کم الله وجهه العلم و الکشف و کشف معضلات الکلام العظیم و الکتاب الکبیر و التا
هو من احض معجزاته صلی الله علیه و سلم با وضوح بیان عاقله بقول صلی الله علیه و سلم انما مدینه
العلم و علی بابها و بقوله مرکبت مولا فاعلم مولا مع فضائل اخوانی و لا تحصى
وجه شتا و دود و انکه نیز فرغانی در شرح فارسی قصیده تائیه ابن الفارض بشرح شعریه و اوضح بالتأویل ما
کان مشکلا علی تعلم الله بالوصیه علی ما نقل عنه گفته پیدا و روشن کرد علی بتأویل آنچه شکل و
پوشیده بود از معنی و مراد قرآن و حدیث بر غیر اواز سحابه خصوصاً عمر چنانچه در این معرض گفته است لولا
علی لهلك عمر یا انکه بیان تفسیر این شکلات را مستعرض گشته بود بعلمی که بگویم اثر رسیده بود از مصطفی بوسیله که
جبت می فرموده بود انی تلک فیکم للتقلید کتاب الله و عترتی اذ ذکرکم الله فی اهل بیت سید بار و باز فرمود
انت منی بمنزله هادون من موسی غیر انه لا بنی بعدی و آنچه گفت انما مدینه العلم و علی بابها و انما مدینه
نماند که شرح سعید الدین فرغانی بر تائیه ابن فارض از کتب مشهوره معروفه است و سعید الدین فرغانی از اعظم
اکابر سنیه و بابا کاتب طینی کشف الظنون گفته تائیه فی التصوف للشیخ ابی حفص عمر بن علی بن الفارض

فالعالم

المجلد ۵۴۲ ست و سبعین و خمسمائة الى ان قال ولما شرح منها شرح السعيد محمد بن احمد الفرغانی
المجلد في حد و دسنة سبعة و هو الشارح الاول لها و اقدم الشارحين له حكى ان الشيخ صلوات
الله عليه عرض لشيخه محيى الدين بن العربي في شرحها فقال للصد ر هذه العرش بعلم من اولادك
فشرحها الفرغانی و التماسا في و كلاهما من تلامذة و حكى ابن عربي و صنع عليها ما قدر خمنه كوارير
و كانت بيد صدر الدين قالوا و كان في اخو درسه يخته بيت منها و يدكر عليه كلام ابن عربي ثم
يتلوها بما هو دة بالفارسية و انتدب لجمع ذلك سعيد الدين حكى ان الفرغانی قرأها اوله على
جلال الدين الرمي المولوي ثم شرحها فارسياته و عربيا و سماه منتهى المدارك و هو كبير و ورد في
اوله مقصد في احوال السلوك اوله الحمد لله الرب القديم الذي تغرز اتم و در شرح عزلي تائيه كبريس فقير حاضرست
نسخه عتيقه منقول از اصل نسخه شارح و در آخر ان يجاء ذكره في هذا المخر ما قرره و حرره الشيخ الامام قدق
مشايخ الانام قبله علماء الايام نقطة دائرة الاحسان و الايمان و الاسلام السيد السند الامجد
العالم العامل المتفضل الفاضل المكمل الكامل الموقد بالتوفيق المسدد في تليفيق التحقيق ترجان البقلم
المصطفوية لسان الحقيقة الاحمدية اشرف الواصلين اعرف الكاملين اكمل العارفين افضل
الحقيرين سعيد الدين سعيد اسعد الله الطالبين و ادام بهجتهم بدوام نفاس انفسه متعة
بما خوله من اوانس اختراعه و عرائس اقتباسه و هذه اول نسخة كتبت من مسودته على الله ذكره و نشد
على السنة شكره بحمد الذي لا ينتهى حده انتهى في كتاب لا في رتبة العلم جامع
كتاب كريم يوقظ الحق كامل في تشبيهه ارباب الغواية دافع في كتاب لا مراء الحقيقة كاشف
رفيع لا ستار الطريقة رافع في تنوير مروب و بيا منابصائر و تطرب من بخواه منام سامع
فتبانه الحق كالصبر صادق و برهانه في الصد كالسيف قاطع في له الشرف الاعلى و في قصر لفظ
جوارها عين الطلبة خواضع في سقانا البيان الفهم لله درة و قد حرمت قد ملعلينا المراضع
و في كل صقع من معانيه في مزايام معارفها مصاقع و منظومة للحصر مبسوط شرحها
محيط الطلاب الهداية نافع في فناظرها السعد و السعد شارح في لها رافع من قدرها هو واضح
امام سعيد اسعد الحق نطقه و ترجي اليه للثناء البضائع و هنا ترجمانا احمد من مقامه
لناش حلقه هو شارح في فله شرح يشرح الصد ناثرة لنظم سلول متقن السلك رافع

دلیل بر آنست که این سخاوت به صاحب جمیع الهیتهای سوا قطع و طالع انوار و بافتن است و
مطالع کشفها و طالع کشف فی وجبه اسطر که از هفت بالیل شمس طالع
حدائق عرفان زهر انوارها ثمرات و انبات بوانع و انوار افکار و افکار و درها
امیخت بترج الصد عنها البرقع لباس حروف و نخبها به ضیاء من العلم الالهی ساطع
و قد صان من جمیع زان من جلا و قد را و متبوع و قد فاق تابع و ایاط البی الخفیة هذا امر اکمل
محمد و الی نیل المرام و سارعی و ثم الصلوة و السلام علی النبی المکاشف القرمی المکاشف محمد
علی آله و سلم الخیر الخیر فی عشره الاوسط من محرم شهر صوره سنة ست عشر و سبع الیه حامدا
و معصیاً و عبد الرحمن جایی در نجات الانس گفته شیخ سعید الدین المرقانی رحمه الله تعالی انکمل از این کتاب و اکابر
ذوق و وجدان بوده است هیچ کس مسائل علم حقیقت را چنان مضبوط و مرتب و بیان کرده است که وی در
دیباچه شرح فسیده تائیه فارسیه بیان کرده است اولاً از عبارات فارسی شرح کرده بود و بر شیخ خود شیخ
صدر الدین قزوینی قدس سره عرض فرمود و شیخ انرا استحسن بسیار کرده و درین باب چیزی نوشته و شیخ سعید
ان نوشته را بغینه بر سبیل تبیین در دیباچه شرح فارسی خود درج کرده است و ثانیاً از برای تمهید و تمهید
فائده از عبارات عزلی نقل کرده و فوائد دیگر بر آن فرموده است و الله تعالی عن الظالمین خیر الخیر و ویرا
تصنیف دیگرست مسمی بمنهاج العباد الی المعاد و در بیان مذاهب اربعه عنوان الله علیهم اجمعین در مسائل
عبادات و بعضی بحالات که سالکان این طریق را از آن چاره نیست و در بیان ابواب طریقت که بجهت تصحیح
احکام شریعت سلوک است حقیقت بی آن نیست و الحق ان کتابیت بس مفید که مالا بدید طالب و مرید است
و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیر گفته الیتم الفاضل الربانی و المحدث الکامل الصدوق
سعید الدین الفرغانی من اعز اصحاب الشیخ صدر الدین القزوینی مرید الشیخ محیی الدین
القاسمی کان من اکمل ارباب العرفان و افضل اصحاب الذوق و الوجدان و کان جامعاً للعلو
الشرعیة و الحقیقیة و قد شرح احسن الشرح اصول لطیفة و کان لسان عصمه و برها
دهرة و دلیل طریق الحق و ستر الله بین الخلق بسط مسائل علم الحقیقة و ضیاط فنون اصول
الطریقة فی دیباچه شرح الفسیفة التائیه الفارسیة و کان قد شرحها اولاً بلسان فارسی ثم
شرح ثانیاً بلسان عربی تعین الفائدة و نقیها العلل و له تصنیف اخر مسمی بکتاب منهاج العباد

عشر المحرم

الی انما جہین فیہ مذاہب الاثنتی الاربعہ رحمہم اللہ و ذکر مسائل المبادیات و بعض المعاملات
واقعال السلوک و ذہبی و در میر در سنہ تسع و تسعین و ستمائے کفہ و الشیخ سعید الکاشانی للفرغانی شیخ
خفاہ الطالح و تلید الصد القوی کوکان احد من یقول بالوحدۃ شرح تالیۃ ابن الفارض فی
یجلد تین و مات فی ذی الحجۃ عن نحو سبعین سنۃ تلمذ فیہ فیہ اسعد الدین الفغانی جبرہم
التخابر السعید و مجرہم الوافر المدید و قد اثبت ہذا الحدیث المشید فی بیانہ الی ان
السید و ذکر اثباتہ و مللن ید التایید و التوطید و ثنی لحقاہ قصد الکمال التسدید و التشیید
فالمعز عنہ ذاہب مغایر الضلال العتید و الطاعر فہو واقع فی مہاوی البوار العتید
و جہ ہندو و جہ ہندو منصور الکازرونی حدیث مدنیۃ العلم اثابت و متحقق و نہ و جناب امیر المومنین
باب علم منورہ چنانچہ در فضل الفنون علی نقل عنہ کفہ ابو الحسن علی بن ابی طالب و مرسمہ النبی صلی اللہ
علیہ وسلم امیر المومنین خاتم الخلفاء الراشدین اقدمہم اجابۃ و ایمانا و اولہم بقصد یقا و ایقا
واقومہم قضیۃ و اتقاننا **باب العلم** و معدن الفضل و حائر السبق و یعسق الدین و
قال للمشرکین المتمردين و القرین و ابیہ تجانین ابیہم النبی تحا و قسمۃ اخوہ حق و نسبوا
صاحبہ دنیا و دنیا ختم اللہ بالخلافۃ کما ختمہ محمد صلی اللہ علیہ وسلم لرسالۃ و لما کما النبی صلی
اللہ علیہ وسلم یضم الشکل الی الشکل و الجنس الی الجنس و المثل الی المثل اذ خیر علیا لنفسہ ختصہ
یاخوتہ و نواہیہ ہذا شیء و فخر او من تامل فی کلامہ کتبہ و خطبہ و رسالۃ علم ان علمہ لا
یوازی علم احد و فضائلہ لا یشاکل فضائل احد بعد محمد صلی اللہ علیہ وسلم و مرجلتہ کتاب
فہم البلاغۃ و ایم اللہ لقد وقف دونہ فصاحۃ القصحاء و بلاغۃ البلغاء و حکمۃ الحکماء عززت
و شانہ آیات کثیرۃ و وردت فضائلہ احادیث غیر قلیلۃ کتب لتفاسیر مشحونۃ بتذک و بطون
الاسانید مطویۃ علیہا لا یحصیہا عاد و لا یحیی ہا تعدا دفنا من شکل الاولہ فیہ البید البیضاء
ولا من معضل الاولہ حق الجلاء لقد صدق الفلک و حیف قال اعوذ باللہ من معضلۃ لیثقی
ابی الحسن لعل السماء و ردها الاہمۃ و کتبہم منہا فی السماء اعلى فی الارض علی و فی التورۃ
ولی و فی الانجیل و فی الزبور ترقی و عند حملة العرش سخی و فی الجنة الساقی و عند اللق المرتضی و حید
و فی القرآن رکع استجد و یسمی قصہ کسمہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم علیا و کما ہا الحسن و ابی القرا

تخصیص القریۃ بیننا و ابی القریۃ
بجانبہ و ذلک و یمن
کریہ و خیر و ذلک و یمن

نسبه نسب رسول الله صلى الله عليه وسلم وحببه حبه ودينه دينه قريب القربة قد ايدى الهجرة
وامه فاطمة بنت اسد وهى اولها خمية ولدت لها شمعيل ولدت فاطمة عليا في الكعبة ونقل
عنها انها كانت اذا ارادت ان تسجد لصنم وعلى فبطنها لم يمكنها يضع رجلاه على بطنها ويلصق
بظهرها ويمنعها عن ذلك ولذلك يقال عند ذكر اسمه كرم الله وجهه اى كرم الله وجهه من ان يسجد
ومحجب نسا نذكر كتاب مفتاح الفتوح اثر مؤرخه مصابيح ياشيه مصطفى بن عبد الله قسطنطيني ذكر شفا الطنون گفته
ومن شروح المصابيح مفتاح الفتوح اوله الحمد لله الذي خصت اهلها بام عماليقوب كبريائه الخ
ذكر فيه انه جمعه من شرح السنه والغريب والفائق والنهاية ووضع خروالرموز لتلك الكتب ووزع
في احد وعشرين رمضان سنة سبع وسبع مائة انتهى فهذا الكازروني صاحب مفتاح
الفتوح قد فتح على المهتدين ابواب الفتوح وادار على اهل العرفان كاسا الذم للصباح حيث
ان في كلامه الذكي السطع كسك يفوح بوصف بالعلم الباسط للروح في وصف به
مولانا امير المؤمنين عليه مر الله آلاف السلام ما استنار الخلق بيوج فظهر ان المخلد الى
طعن الحديث بالركون والجنوح وناصب معاند بسرخميرة يوج والقادح فيه مطعون اصله
مقدوح والطاع فيه معموص دينه مجروح والجاحد له مصرع على عفرالها مطروح
وللمستدري فيه محقق الخسران مقبوح وجهه شتا وحمم انه حسين بن محمد المعروف بامير حسني القفوري
حدیث مدنیة العلم ثابت متحقق واثبتة چنانچه در زبته الارواح گفته نعت امير المؤمنين على كرم الله وجهه بر این سرور
مطلبی بن عمر بنی ان اصل شجره ولایت وان فرع ثمره هدایت انکه بی او مدینه علم نور می یابست و انکه با او مظهری اسرار
نی یابست و دیگر چه می یابست او شیرین ریج چه می یابست رو نیار و ان پر دگر بکنم و شکر یاد و باره شکست و چه می یابست
حلقه را و چه می یابست و انکه در دل و ستان می نشست و خوش دوری بود از ان در میان
و شسته نیت می و مفتاحی میا و کرامیر حسنی از اکابر و اعظم عارفین معروفین و اجله و افخم بارعین شهر بن است و کتاب
انزبته الدواخ نیز در قایت اشتباهی باشد عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته امیر حسینی رحمه الله تعالی نام و حی حسین
بن عالم بن ابی الحسین است و اصل از کربلاست که بی ست از نواحی عالم بوده معلوم ظاهری باطنی از کتابهای
کنز الرموز چنان متبادر میشود که وی مرید شیخ ببا و الدین زکریا است بی واسطه و شهر در میان مردم نیز چنین است
اما در بعضی کتب نوشته چنین یافتیم که وی مرید شیخ کن الدین ابو الفتح است و وی مرید پدر خود شیخ صدر الدین دوی می

من

در تفسیر این حدیث مدنیة العلم باید دانست که این حدیث مدنیة العلم را

و ان جوانزیکه و من شکر

شیخ بهاء الدین زکریا مولفانی قدس الله تعالی امر و بهم ویرام صفا بسیار است بعضی منطوم چون کتب کبر الزم
فراد المسافین و بعضی منشور چون نزهة الارواح و روح الارواح و طراط استقیم و مراد و دیوان است بقا
لطیف سوالات منطوم که شیخ محمود خیری از ان جواب گفته است و بنای کتاب گلشن راز بر آنست نیز از ان می
گویند که سبب توبه وی آنست که روزی بشکاربیر رفت و آنجا پیش می رسید خواست تا تیری بر دی افگند آهوی
نگریت و گفت حسینی تیر بر ما میرانی خدا تعالی ترا از برای معشت و زندگی خود فریده است نه از برای این که غائب شدنش
طلب از نهاد وی شعله بر آورد و از هر چه داشت بیرون آمد و با جماعتی جو الفیاض همراه به مولتان رفت شیخ زکریا
انجمت راضیات کرد چون شب شد حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را بخوابید و فرمود که فرزند مرا از میان
انجمت بیرون آور و بکار مشغول کن روز دیگر شیخ زکریا الدین با ایشان گفت که در میان شما سید گیت
اشارت به میر حسینی کردند ویرا از میان ایشان بیرون آورد و تربیت کرد با بمقامات عالیه رسید پس اجازت مرآت
بخراسان اذ بحراة آمد همه اهل هراة مرید و معتقد وی بودند و کسادش عشرتوال سنه ثمان و عشره و سبعمائه از دنیا
رفت و قبر وی در مصرخ هراة است بیرون گنبد مرار عبد الله بن جعفر طیار رضی الله تعالی عنهما و محمد الدین بن ظهیر الدین
بخشانی در جامع السلاسل گفته اند که شیخ سید صدر الدین احمد قدس سره بن نجم الدین الهروی المعروف سید حسین قدس
سره او را تصانیف بسیار است چه منطوم و چه منشور همه مقبول و مرغوب محبوب اهل قلوب است مثل نزهة الارواح و طراط
زاد السامع و کبر الزم و دیوان از جمله کثر الزم و زیاده از حد است پیر خود شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قدس سره تصنیف
کرده شرف مطالعه ایشان رسانید بسیار سخن افیاد و جواب سوالهای که حضرت شیخ المشایخ شرف الدین محمود
مزدقانی قدس سره در گلشن راز نوشته اند مخاطب سید حسین است بنایت عالی مرتبت بود تا بجای که در نواحی
خراسان کسی در علم معرفت و روش مشیخت مثل او نبود مرقد او در شهر بصری واقعست رفد و شنبه اهل ان بلاد
بمرقد می آیند و بزیارتش شرف میشوند و مصطفی بن عبد الله القسطنطنی در کشف الطنون گفته نزهة الارواح
فارسی لغز السادات حسین بن محمد المعروف بامیر حسینی القوی الفقه سبعة احدى عشرة و
سبعائة مختصر منشود و منظور اوله سه بتوفیقش چو روشن دیدم آوازه سخن را هم بنامش کردم آغاز
الحم و در اول نسخه حاضره نزهة الارواح چنین مسطور است الحمد لله رب العالمین علی کل حال فی کل حین
و الصلوة والسلام علی سوله محمد وآله اجمعین قال سیدنا و مولانا الشیخ الاجل الامام
اکامل مرشد الانام نتیجة الکرام سلاله العظام محی السنة ماحی البدعة رکن الحق والدین

سمو و ظاهر و با برت کثرت کتب در مجلد حدیث طبریدی بعضی از آن نیز بخانیز مذکور میشود و بی درنگ ذکره الحافظ
و کثر شیوخ خود گفته و سمعت من الامام المحدث الاحد الاكمل فخر الاسلام صدر الدین ابراهیم بن
محمد بن المؤید بن حمويه الخراسانی الجوبی شیخ الصوفیه قدم علينا طالب الحديث و روينا عن رجلين
من اصحاب المؤيد الطوسي وكان شديدا لا يعتد بالرواية و تحصيل الاجزاء على يد اسلم غازان
لملك مات سنة اثنين وعشرين و سبعمائة وله فثمان و سبعون سنة و نیز در بی ربع در وفات
خمس و تسعين سبعمائة گفته و فيها قدم علينا شيخ الشيخ صدر الدين ابراهيم بن الشيخ سعد الدين
حمويه الجوبی طالب الحديث فسمع الكثير و روى لنا عن اصحاب المؤيد الطوسي و اخبرنا ملك
التتار غازان بن ارغون اسلم على يد بواسطه نائبه نوزر زوكان يوما مشهورا و يا فني در مرآت
در وقائع سنة مذکوره گفته و فيها قدم الشام شيخ الشيخ صدر الدين ابراهيم بن الشيخ سعد الدين
برجويه الجوبی فسمع الحديث و روى عن اصحاب المؤيد الطوسي و اخبرنا ملك التتار غازان
بن ارغون اسلم على يد بواسطه نائبه نوزر زوكان بالراء بدير الوابين و الزاء في اخره و كان يوما مشهورا
و عبد الرحيم بن الحسن السنوي در طبقات شافعية گفته صدر الدين ابراهيم بن سعد الدين محمد بن المؤيد المعروف
بالجوبی نسبة الى مدينة حماة لان جده كان من ابناء ملوكها كان المذكور اماما في علوم الحديث
و الفقه كثيرا لا سفار في طلب العلم طویل المراجعة مشهورا بالولاية هو و ابوه سكن بقرية من قري
نيسابور و توفي بها حوالي السبعمائة انتهى فهذا الحکم المحدث الاوحد الاكمل الخبير الاوثق
و مسندهم الفرد الا بجل السيد الوثق قد روى هذا الحديث المنزه للسفر الا يقول شقيق بلل
على اهل العرفان الذ سلسل و اطيب و حقيق فلا يخفى عنه الا من خذلته احواله المتوفيق
و اوقعته ايدي الخذلان في خلق المضيق و هو من سكرته و عهده لا يصح ولا يفيق و بلل
السنی عما قريب سينزل به و يحقيق و وجه شهرت و شهرت آنکه نظام الدين محمد بن احمد بن علي البخاري
المشهور على السنتهم نظام الاوليا حدیث مدینه العلم را از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم ثابت و متحقق
و استمنازا از فضائل مخصوصه جناب امیر المومنین علیه السلام و انموده چنانچه عبد الرحمن شتی در مرآة الاسرار
در ذکر احوال جناب امیر المومنین علیه السلام گفته میر سید محمد کرمانی در سیر الاولیا ملفوظ سلطان المشايخ شيخ
نظام الدين لوليا نقل میکند که ابواب و صاف بذل عطا و زرم و غنا و فقر و صفا میان صحابه کرام ممتاز بود و بقوت

قال رضي الدين الحسيني في الاغانى
المعوى في علم السنته الى حمويه
و فقهنا الى مدينة حماة اليه و قد
ظهر شرحه في التتار و طبعه
لأنه جاد صاحب التتار و قد
انضموا الى صلبه الزكوة و قد
للسنة شعبة بالعلم و قد
و انظر علم الامنة طاب

و شوکت از حضرت عترت بحضرت ابدا الله الغالب مخاطب گشت و بکثرت علم از جمله صحابه رضوان الله علیهم بقبول حضرت
رسالت پناه انامدینه العلم و علی باهما مخصوص گشت و لهذا قال عمر بن الخطاب کولا علی لعلک عیسی
و بجاعت خرقه فقر که از حضرت عترت بحضرت رسالت پناه در شب معراج سیده بود میان خلفاء و اربعه شرف او گشت لاجرم
تا روز قیامت سنت سنیه الباس خرقه شایخ قدس الله سرهم از زمانه و این کار وی استقامت از او گرفت و او را در تصوف
مقامی رفیع و شایسته عظیم است خواجہ جنید رحمه الله علیه گفت که شیخانی که اصول المبدأ علی المرتضی یعنی شیخ
اندر اصول نذر بلا کشیدن علی مرتضی است یعنی امام ما اندر علم معلومات این نظر لقیقت علی است کرم الله وجهه انتهی و
برابر اطلاع و مشهور محبوب و نیت که نظام اولیا از افانم عرفاء و اصلین مراتب عالیہ المقدار و اعظم اولیای
مرتقین مراقب شرف النار و اهل شایسته حقیقی توحید عرفان و اکابر مرئوسین نمیر معرفت و ایقان است آفاضل بنیهای
کاملین و امثال کبری فاضلین اهل سنت بسیاری از مفاخر غزیره و ماثر شجره او بر زبان دارند و هم عالی خود با ثبات
جمعه مستکثره از محامد و نوره و محاسن غیر محسوده او در موفقات و منقالات و غیره گمانند چنانچه برناظر نفحات الانس جاو
جامع السلاسل مجد الدین خبانی و اخبار الاخبار شیخ عبدالحق دهلوی و مرآة الاسرار عبدالرحمن بن عبدالرسول
چشی و انتباه فی سلاسل اولیا و الله شاه ولی الله والد محط طیب و غیمران
و واضح و لطیف است نظر با خضار در اینجا بر بعضی عبارات اقتضای سیر و در مجد الدین بخش در جامع السلاسل
گفته شیخ نظام الدین اولیا قدس سره وی از شایخ کبار و از ارباب ولایت نام دارد که از باطن بازید و در این و بطوار
طایفه حنفیه زمان بود پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین آمده در خط بدو ان مستوطن گشت تولد شیخ نظام الدین
در خط مذکور است و از پنج سالگی پدرش را گشت الله پیش پرورش نمود تحصیل علوم بزرگ او پیش مولانا علاء الدین بن علی در اخیر پیش مولانا
شمس الدین خوارزمی در دہلی کرد که جامع بود بجمیع علوم چون علم شیخ نظام الدین بامتها انجامید از دہلی با جودین
بخدمت فرید الدین غریمت نمود چون بدان مقصود جایون رسید بشرف ملاقات اتعالی در باب مشرف گشت
حضرت شیخ التفات بسیار نموده فرمودند صفا آوردی از نعمت دینی و دنیوی انشاء الله تعالی بر خوردار گردی -
نقلست از شیخ نظام الدین که در ان ایام که بشرف خدمت شیخ مشرف شدم حضرت ایشانرا عسرتی تمام بود
با وجود آن اکثر فرزندان و درویشان به تعلق از در هفته دو گان سه گان روز فاقه میبود و اما هرگز اندر بکثرت صحبت
ایشان هیچ کس را تغیری و تفاوتی نمیشد خدمت مولانا بآب الدین اسحاق همواره آوردی و خدمت حسام الدین کابلی
آب آوردن از دلیه چکنی بجهت افطار شیخ و درویشان می بختم و آنرا هم کاهنک میسر نمیشد نزد یک مسجد بقالی بود که

که اگر گاهی چیزی از غیب سیدی مصالح طعام از وی خریده میشد روزی یکدم رم را نمک از وی قرض کردم و در
طعام انداخته بدستور معمول پیش حضرت شیخ بروم چون دست مهارک بکاسه برد و لقمه برداشت فرمود که دست
مرا اقلی روی میدهد شاید که درین طعام شبهه باشد باز آن لقمه در کاسه نهاد و خورد شیخ نظام الدین گوید باستماع این
سخن لرزه در من افتاد و عرض کردم خداوند کار را بهیضم و دلیله آب شیخ بدرالدین اسحاق و شیخ جمال الدین مولانا
حسام الدین می آرند و فقیر طبع مینماید و شرط احتیاط بجای آورد فرمود که نمکی که درین طعام انداخته از کجا بود عرض کردم
نمک از قرض بود فرمود که درویشان اگر بفاقه همی رند از برای لذت نفس قرض نگیرند زیرا که قرض توکل بعد از شستن
بهیست است نباید فرمود که کاسها از پیش درویشان بردارید شیخ نظام الدین گوید مر یقین شد که این ارشادی بود
که مراموند حضرت شیخ را ضمیر من مکشوف شد گلبلی که بروی نشسته بود من عطا فرمود و دعا کرد پس بجانب دلی
رخصت فرمود و در حین وداع لایحی فرمودند که البته هر طور که دانی حضما را خوشنود کنی و از کسی قرض نستانی و اگر کسی
شود زود در ادای آن کوشی القصه چون از آنجا بلی رسیدم وقتی از غزنی کتابی عاریت گرفته بودم و از من غایب
بود رفتم که بخذوم وقتی کتابی از شما گرفته بودم از پیش من گم شد انشاء الله کاغذی حاصل کنم و همان نسخه تحریر
موده بشمار ساختم انفریز گفت بلی از قاضی که تومی آبی همین شمره دهد که خوشنودی خاینینا حاصل شود برده که من آن
کتاب را تو بخشیدی هم از شیخ نظام الدین منقولست که چون شهر دلی آدم مرا آنچنان جای ما وای نبود که مسکن سازم
و مشغولی حق پردازم و در صحرا میرفتم و مشغول میشدم روزی درویشی پاک کیشی دیدم از دوبرسیدم ای مخدوم شما
ازین شهر بگو گفت بلی باز گفتم درین شهر بخوابش طبع ساکن میباشد گفت بخوابش که هر گوی بدین امنوی خلق
سکونت نگیرد مگر ضرورت پس همان درویش حکایت کرد که درویشی خرقه پوشی مشغولی را دیدم وی مرا گفت اگر
سلامتی ایمان و استقامت در عبادت میخواهی درین شهر بمباش که منع فسق شده است من میخواهم درین شهر
نباشم و خود را جای دیگر اندازم شیخ نظام الدین گوید که چون از آن درویش این سخن استماع نمودم عزم کردم که دیگر
در شهر مستوطن نباشم تجدید و ضمیمه نمودم دو گانه ادا نمودم و مناجات کردم بار خدایا من ازین شهر بدرآمده ام بافتی
خود را اینجا بیاورم که در آنجا باشم هر جا که خیریت دینی و صلاحیت یقین من باشد بدانجا دارا نگاه از طرفی آوازی برآید
که جایی تو عنایت پورست و عنایت پور موضع مجهول نامعرف بود که چکس نمیدانست که کجاست شیخ را دوستی بود
از تفتیش نموده بموضع عنایت پور آمد و دید که بکرانه آب و صغیرت مختصر آنجا ساکن گشت و بفرار غایب عبادت مشغول
شد قضا را سلطان مخرالدین کیقباد بنیر سلطان عنایت الدین که در آن عصر پادشاه بود در موضع کیلو کبری نزدیک

و توکل

بشتر

غیاث پور سحری ابادان ساخت چون موضع غیاث پور نزدیک بود و بنوه خلایق بسیار شدند اعتقاد مردم بر سون
پیشتر از اهل دولت که همواره باطل و فسق و فجور بودند بخدمت شیخ اتابیت نموده بصلاح دینی و فلاح یقینی مسلم
و محکم گردیدند شیخ از برای ازدحام خلق میخواست از دلی بطریق انتقال نماید همان روز مردی صاحب کمانش
ایشان رسیده و این بیت خوانده امروز که می شدی نمیدانستی بکاگشت نمای عالمی خواهی شد شیخ گفت
مشهور نباید شد پس همان مرد غیب گفت گرفته که این کس مشهور گشت سلوک مردم بدین مخط نماید که در قیامت
این کس از روی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم شرمزده نگردد چون آن مرد خدا این کلام با تمام رسانید
طعام طلب نمودند آن مرد غیب اصلا دست بطعام نبرد چون شیخ غم جزم کرد که البته بهر آن مقام باند و خاص
و عام را نفع رساند آن جوان لقمه چند از آن طعام خورد و بدو آمد و شیخ در آن مقام قرار گرفت نفیست از نصیر الدین
محمود او دوی قدس سره که شیخ نظام الدین را صوم دوام بود از غیاث پور روز جمعه بشهر پیاده تشریف فرمودی بود
بخاطر شیخ رسید که گرمی بودی که دین هوای گرم سوار بنماز میرفتم بهتر بودی خادم شیخ نور الدین ملکیار پزان
اسپی داشت شیخ ملکیار او را در خواب نمود اسپبی که بوداری بخدمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره بگذران
که او روزی در به مسجد جامع پیاده میرود آن خادم اشارت را بعمل نیاورد مگر روز دیگر همین خواب دید پس اسپ
گرفته پیش نظام الدین قدس سره آورد و صورت خواب باز نمود شیخ فرمود چنانچه شما با اشارت شیخ خود این اسپ
آورده اید تا من هم از پیر اشارت نیابم قبول نکند شب سوم آن خادم را شیخ ملکیار در خواب نمود و دید که برو اسپ
پیش حضرت نظام الدین قدس سره بر که شب حضرت فرید الدین قدس سره با او اشارت فرموده اند علی الصبح
خادم اسپا بردو آن قبول نمودند شیخ نظام الدین را در ملازمت پیر خود شیخ فرید الدین با شیخ نور الدین ملکیار
پران ملاقات شده بود انا شیخ نظام الدین بعد از وفات ایشان بدلی آمدند نفیست از مولانا ضیاء الدین سنلی
که سلطان علاء الدین محمد که پدر سلطان قطب الدین بود رذری قنبر بیگ نامی را بخدمت شیخ نظام الدین
فرستاد و اعلام داد که دست که من لشکر عظیم را با الف خان که برادر حقیقی منست بطرف ارنگل که ولایتست
در طرف جنوب فرستاده ام و خبری تا غایت از او رسیده بدین سبب خاطر همیشه متفکر است و من نیز بخاطر سیر
که خود هم لشکری بدانصوب برم اگر حضرت شیخ زمانی قدم رنجه نرساند و شبستان مرا بشمع جمال با کمال خود منور
سازند صد لخت کاخ آنچه بخاطر مبارک که مکان و محل و ارثا غیبی است برسد بدان عمل نموده شود مگر سلطان علاء الدین
محمد را این غرضی در دل بود که بدین بانه قدم مبارک خود را خضر شیخ در خانه ادبیاورد و پیش فلان اود معزز گردد و میان سلاطین

نمایه

میرین تشریف ممتاز گرد و چون شیخ از قنبر بیگ پیغام سلطان شنید لحظه سردر گریبان تفکر فرمود پس به
قنبر بیگ فرمود که دعائی بخد مت سلطان رسانید و عرض نماید که چنانچه شما غم خواری مسلمانان لازم است
فقیر را نیز لازم است انشاء الله تعالی فردا مرده فتح بکلی و خبر سلامتی برادر و لشکر میرسد و در معدود ایام الف خان
نیز سالم و غانم بنیاید قنبر بیگ پیش سلطان رفت و بشارتی که از شیخ شنیده بود عرض نمود سلطان را از یک کلام
فرحت انجام انشراح تمام روی داد و نذر کرد که اگر فردا مرده فتح از نگل و خبر الف خان لشکر برسد پانصد دینار سرخ
برای درویشان خانقاه ایشان مسکرا نه فرستد بفرمان الله تعالی روز دوم بوقت چاشت ناقه سواری بامر الف خان
فتح از نگل رسید سلطان رسانید سلطان مذکور را خدمت شیخ اعتقاد و اتحاد پیش از پیش گشت و پانصد دینار
مذربت قنبر بیگ کو به دست شیخ فرستاد و میاورد و پیش شیخ نهاد همان روز قلندری اسفند یار نام از خراسان آمده بود
خود را پیشتر یک کشید چنانچه روش قلند را است گفت ایها الشیخ الهی ایام مشترک شیخ تبسم نموده فرموده نهاده است
و پانصد دینار باو داد و نقلت از شیخ نصیر الدین وقتی که قاضی محیی الدین بهار گشت چنانچه مردم قطع امید
زیستن او کردند ناگاه شیخ نظام الدین ببیاد او قدم رنج فرمودند و قاضی در جان کنان بود و بکلی از شور و
حضرت شیخ دست مبارک بردیش فرود آورد و فی الحال قاضی بهوش آمد برخواست و سر در قدم شیخ نهاد و صحت
کلی یافت گوی هرگز مریض نبود نقلت از شیخ مذکور که مریزی از مردان حضرت شیخ باغی داشت در اینجا استبداد
نمود و قوالان برای استماع حاضر آورده و بقدر طعامی مهیا کرد چون سماع در دادند مردم بیحد از اطراف جمع آمدند
طعام آنقدر نبود که ده کس الکفایت کند بعد از تمام سماع صاحب طعام متحیر گشت شیخ دریافت بشیر که خادم ایشان بود
اشارت فرمودند که هر دو کس را یکجا بنشان و بهر نان را چهار باره کن در نان خویش انداز بشیر همچنان کرد و بقدرت
الله تمام مردم سیر شدند و طعام همچنان باقی ماند نقلت از شیخ فخر الدین احمدری میزی که در بهار
آسوده اند که در قصبه سواده نشسته بود در خانه او آتش گرفت و فرمان الملک از بسختی در دمی آمد و مکرر فرما
بهان مضمون حاصل نمود آن فرمان نیز در راه از بغاش افتاد چون بخانه خود رسید فرمان در بغل نیافت
فی الحال مضطرب از خدمت شیخ شاد و صورت حال باز نمود شیخ قدس سره فرمود مولانا مذکر کن که چون فرما
بیایی حلوا بروح مقدس شیخ فخر الدین قدس سره حاضر آری مولانا قبول کرد شیخ فرمود همین زمان برخیز و حلوا
حاضر کن مولانا برخاست و برد خانقاه شیخ حلوائی بود چند درم بدو داد که حلوائی بخورد چون حلوائی کاغذ بدو آورد
که حلوائی پیچیده بدست او بد مولانا چون نظر کرد فرما خود دید بخت فی الحال از حلوائی بستد و با حلوائی پیچیده شیخ آورد

و سر در قدم شیخ نهاد و اگر کرامات بسیار است لیکن بهین قدر اختصار رفت سن مبارک او نود و چهار بود قدس سره
الغریز و شیخ عبدالحق دهلوی در اخبار الاخیار گفته شیخ نظام الحق والدین محمد بدوئی قدس سره خلیفه شیخ فریدالدین عابد
نام او محمد بن احمد بن علی النجاری است و لقب او سلطان المشایخ و نظام او لیاست وی از مجتوبان و مقربان و درگاه
آلهی است دیار هندوستان مملوست از آثار برکات او جدا و خواجه علی نجاری و جد ملایمی او خواجه عرب
هر دو از نجارانند و مدتی در لاهور بوده و بعد از آن در بدوئی آمده سکونت ساختند و پدر او خواجه احمد در صغیر سن
از سرورفت و بهم در سواد باوون مدفن یافت شیخ نظام الدین چون قدری بزرگ شد والده او را در مکتب انداخت و علم
بخواند و کتابها خواندن گرفت و بهم در ایام صغیر سن که عمرش نهمین قریب بدوازده سال بود کتاب لغت میخواند و
که او را ابو بکر قوال گفتندی بخجرت استاد و از ملتان آمد و حکایت کرد که من پیش شیخ نبیها والدین در کربلا سماع گفتم
و این قول میگفتم لقد سمعت حیدر الله کبیدی مصرع دوم یاد نیامد شیخ یاد داد و بعد مناقب شیخ نبیها و
گفتن گرفت که اینجا ذکر چنین تعبیر چنین تا کنیزگانی که آتش میکنند بهم ذکر میگویند این مانند این بسیار گفت این معنی شیخ
در دل او نشست بعد از آن حکایت کرد که از اینجا در جودین آمد م شای بریدم چنین چنان اسماء ای کلمات بدو دل
محبوبی و ارادت پیوسته که از خود رفت انگاه بجز تخم محبت شیخ فریدالدین در زمین سینه نشست روز بروز تقویت
میافت در نشستن و خاستن و خورون و خفتن ذکر شیخ فریدالدین میکرد و بعد از آن بقصد تعلیم مدلی آمد و تحصیل علم
کرد و مقامات حریری پیش شمس الملک که صدر ولایت بود بلند کرد و یاد گرفت و علم حدیث خواند و او را طالب
علمان نظام الدین بحاث گفتندی بعد از آن بشوق ارادت شیخ فریدالدین با جودین رفت و وی در آن زمان بستان
بود شش پاره قرآن پیش شیخ فریدالدین تجوید کرد و شش باب از عوارف نیز سز کرد و تمهید ابو شکور سلمی بعضی
کتابهای دیگر نیز پیش شیخ خواند نقلی است که وی فرمود چون سعادت پای لبوس شیخ فریدالدین حاصل کرد نخستین
سخنی که از شیخ شنیدم این بود که خوانده ای آتش فرات و لبها کباب کرده و سیلاب اشتیاق جانها خراب کرده
بعد از آن خواستم که شرح اشتیاق خدمت ایشان باز نمایم و بهشت حضور غلبه کرده همین قدر گفتم که اشتیاق با لبوس
عظیم غالب بود چون اثر بهشت در من مشاهد کرد فرمود لکل اخلاص هشته هجدرین روز بخدمت شیخ نبیعت کردم
عرضه داشت کردم فرمان چیت ترک تعلیم کنم و با و را در و نوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلیم منع نمیکنیم اینهم
اینهم کن غالب که آید در ویش را قدری علم باید بعهده بالغت خلافت شرف شد و بدلی آمد تا شیخ در صدر حیات
بود سه بار بخدمت او رفت اما در وقت جلست شیخ حاضر نبود چنانکه شیخ فریدالدین در وقت رحلت خواجه

قد

پاره

قطب الدین و خواجہ در وقت سفر خواجہ بزرگ معین الحق والدین قدس اللہ اسرارہم حاضر نبودند بعد از آن در دہلی
باشارت عینی در غیاب پور کہ الآن خانقاہ اودراتجاست سکونت کرد نقاست کہ وی میفرمود در انگاہ کہ
مغل الدین کیقبلو در اتجاستھر نو بنا کرد خلق بر من ابنوہ شد و آمد دشد ملوک و امرا و سائر مردم بسیار شد بانوہ گفتم
کہ از بخایم باید رفت درین اندیشہ بودم کہ ہماروز در نماز دیگر جوانی آمد صاحب حسن بغایت بحیف اول سخن کہ
با من گفت این بوسہ آنروز کہ مہ شدی نمیدانستی پکاگشت نمای عالی خواہی شد بعد از آن این سخن گفت
کہ اول باری مشہور نیاید شد چون اینکس مشہور شد باید کہ چنان شود کہ فردای قیامت از رسول اللہ صلی اللہ علیہ
و سلم شرمندہ نماذ انگاہ گفت چہ قوت و چہ حوصلہ باشد کہ از خلق گوشہ گیرند و بحق مشغول باشند حوصلہ آن باشد
کہ با وجود خلق مشغول تھا باشند چون این سخن ہا تمام کرد قدری طعام پیش آورد دم نخورد من همان زمان نیت کردم کہ
ہمین جا خواہم بود چون این نیت کردم قدری از آن آب بخورد و بر وقت بعد از آن اورا ندیدم و چون نیت اقامت
درست شد حق تعالی اورا قبول بام داد و خاص عام را بوی رجوع شد و البواب فتوح بروی مفتوح گشت و عالمی از
مواد احسان انعام اد فوائد برگرفتہ او خود بر ریاضت و مجاہدہ می بود گویند کہ را خرم کہ سن شریفش از شہادت تجاوز
شدہ بود و بغایت مجاہدہ پیش گرفته بود و صوم دوام داشتی و بوقت افطار اندک چیزی چشیدی و طعام میکشیدی
سحر بودی اکثر چنان بودی کہ نخوردی خادم عرضہ داشت کردی کہ محذوم وقت افطار طعام کمتر میخورند اگر از
طعام سحر اندک تناول نکنند حال چہ شود و ضعف قوت گیرد و درین محل گبریتی و گفتی کہ چندین مسکینان در ویشان
و در کجہای مساجد و دوکانہا گرسنہ و فاقہ زدہ افتادہ اند این طعام در خلق من چگونه فرورد و همچنان طعام از
پیش بر میداشتند نقاست کہ وی گفت وقتی باشی خود گذشتی ہمراہ بودم شیخ مرادیش طلبید و فرمود بیا ترا خیری
بگویم چون بدلی بروی در مجاہدہ باشی بیکار بودن هیچ نیست روزہ داشتن نیکی است و اعمال دیگر چون نماز و حج
نیکی است و دیگر فرمود من از خدا خواستہ ام کہ ہر چہ نیاز خداست عالی بخاہی بیابی وقت دیگر فرمود از برای تو قدرے
دنیا نیز خواستہ ام و در وقت خلافت فرمود مجاہدہ باید کرد برای استقامت و راہ وقت دیگر در حجرہ سر برہنہ کردہ و
مبارک متغیر شدہ میگشت و این بیت میگفت خواہم کہ ہمیشہ در رضای تو زیم و خاکی شوم و زیر پای تویم
مقصود من خستہ ز کونین توئی یا از ہر تو میرم و بر تو زیم و چون بیت تمام کرد و بر سجدہ نہاد چند کثرت مثل این دیدم
در حجرہ در رفتم سر در قدم شیخ نہادم فرمود بخواہ چہ چیزی دینی خواستم شیخ مرا بخشید بعدہ بشماں شدم کہ
چرا خواستم کہ در سماع بمیرم نقاست کہ وی شب تھا در حجرہ بودے و در بستی و تمام شب در راز و نیاز بودی چون

روز شدی بر کرانظر جمال او افتادی تصور کردی مگر مستی طافح است و از بس بیداری شب چشمهای مبارک او
سرخ بودی گویند که میر خسر و این بیت در وصف پیر خود گفته است تو شبانه می بخوابی بیهوش بودی لست به
که هنوز چشم مست اثر خمار دارد و نفقت که وی فرمود مراد واقع کتابی دادند در آن مسطور بود تا توانی راحتی بد
میرسانی که دل مومن محل ظهور ربوبیت است و میفرمود که در بازار قیامت هیچ کالای آنچنان روح نخواهد بود که
در یافت و طهارت نفقت که وقتی در قیلوله بود در پیشی اندازد باز گردانیدند شیخ خضر الدین با در خواب دید که می فرماید اگر در
خانه چیزی نیست حسن عیالت آینده واجب است این از کجائید است که بچنین خسته دل باز گرد و چون بیدار شد از بخیال نقص
منور آن شخص که آن در پیش را باز گردانیده بود نفقت شد که خدمت شیخ را در غضبیده ام و مرا عتاب بیکر و بعد اگر از
قیلوله بیدار شدی همین دشمن پرسیدی یکی آنکه سایه گشته است و دو مرتبه آنکه سه است نفقت است که وقتی چند کس قصد ملازمت
او کردند و هر یک بر رسم تحفه چیزی خریدند در انیمیان متعلمی بود گفت این بدایای مختلف یکجا پیش شیخ خواهند
هناد خادم خواهد برداشت او قدری خاک راه برداشت و در کاغذ پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی
پیش نهاد و آن متعام کاغذ پاره پیچیده را نیز نهاد خادم آن بدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد
فرمود که این را همین جا بگذار که این سر نه شریف خاص برای چشم ماست آن متعلم ناسب شد شیخ او را بقرین خاص
مشرف گردانید و او را مستظهر کرد که اگر اداری و یا نانی ترا حاجت باشد ما را بگوی نفقت که شخصی از نقبه خود
بقصد زیارت او می آمد در آن راه گداز او بر نقبه بودندی افتاد در آنجا شیخی بود که او را شیخ مومن میگفتند بدین او
رفت پرسید که کجا خواهی رفت گفت بخدمت شیخ نظام الدین گفت شیخ نظام الدین با سلام برسانی و بگوی
که بر شب جمعه و کعبه ملاقات میکنم چون بخدمت شیخ رسید عرض کرد که در نقبه بودندی همیشه است سلام رسانیده است و
این سخن گفته است شیخ منقض شد فرمود که او در پیشی عزیز است لیکن زبان بر خود ندارد نفقت که یکباری سلطان
حلاو الدین بقصد امتحان بخدمت او فصلی چند در پرداخت امور مملکت نوشت و یک فصل بر منضم بود که چون بگی
شیخ بخدمت عالمی است و در دین و دنیا هر که حاجتی است از خدمت ابری آید و حق تعالی زمام مملکت دنیا بدست او
واده است باید که هر کاری در مصلحتی که در مملکت پیش آید بنگی شیخ را عرض ابریم تا بداند آنچه خیریت مملکت و مصلح
در آن باشد اعلام فرمایند بنا برین مقدمه فصلی چند در میناب نوشته بخدمت فرستاده شده است آنچه در آن
خیریت باشد زیر سر حدیثی بنویسند تا ما از این پرداخت برسانیم و این کاغذ را بدست خضر خان که از جمله پسران محبوب
تر بود و مرید شیخ بود داد بخدمت شیخ فرستاد چون خضر خان آن کاغذ را بدست شیخ داد مطالعه نمود و حاضر

مجلس را گفت که فاتحه بخوانیم بعد فرمود که درویشان را با کار پادشاهان چه کار من درویشم و از شهر گوشه گرفته ام و بدعاگوی پادشاهان و مسلمانان مشغولم اگر بسبب این معنی پادشاه بعد ازین چیزی مرا بگوید من از اینجا بروم ارض الله واسعه چون این خبر سلطان علاء الدین رسید خوشحال شد و معتمد گشت و التماس کرد که اگر قبول فرمایند من بخدمت شیخ بیایم شیخ فرمود آمدن حاجت نیست من بدعای غریب مشغولم و دعای غریب یا اثر است سلطان علاء الدین باز بجهت ملاقات الحاح کرد شیخ فرموده فرستاد که خانه این ضعیف دو در طلبه اگر پادشاه از یک در در آید من از در دیگر بیرون روم نفقت که دی میفرمود هرگاه که در سماع صفی شنیده ام اکثر باوصاف اخلاق حمیده شیخ کبیر حمل کرده ام تا روزی در حالت حیات شیخ در جمعی از گوینده این بزرگواران مخرام بدین صفت مبادا که چشم بدست رسد گزند و مرا اخلاق حمیده و اوصاف گزیده و کمال بزرگی و غایت لطافت ایشان یاد آمد چنانکه در گرفت چون بدین حرف رسید چشم پرب کرد و فرمود بعد بسی بر نیامد که بر حمت حق پوستند نفقت که شخصی در مجلس او تقرر کرد که در فلان موضع یاران شما جمعیتی کرده اند و مرا میفرستد فرمود من منع کرده ام مرا میفرستد در میان نباشد نیکو نکرده اند در بنیاب بسیار غلو کرده فرمود که شیخ اوجده الدین کرمانی بر شیخ شهاب الدین آمد شیخ مصلاهی خود پیچیده در زیر زانو نهاد و این معنی پیش مشایخ غایت تعظیم باشد چون شب درآمد شیخ اوجده الدین سماع طلبید شیخ شهاب الدین قوالانرا طلبید و سماع مرتب کرد و خود بگوشه رفت و بطاعت و ذکر مشغول شد نفقت که دستفشی رفع نوشت که خط او بغایت خشوش بود و بدست شیخ داد شیخ را در مطالعه او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بعزرت پیش آمد و گفت ای مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع نفقت که دی پیش از رحلت چهار روز طعام نخشید و در آخر وقت که از عالم میرفت میگفت که وقت نماز شده و من نساگز کرده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده آید میفرمود که باری دیگر بگذایم هر نماز را مگر میگزارد و میفرمود میر ویم میر ویم و باقبال خادم میفرمود اگر چیزی در خانه از هیچ جنس نگاها رد و فردای قیامت عیده جواب حضرت غرت باشد خادم همه را بداد مگر غله که چند روزه علوفه درویشان بود فرموده این غله را یک چه نگاها داشته این را نیز بدکن و در خانه جاروب ده در حال انبار خانه را گشادند و جهانی جمع شدند و غارت بعد از آن عرضه کردند که حال ما سکیان بعد مخدوم چه خواهد شد فرمود که شما را در روضه من چندان برسد که کفاف باشد گفتند میان ما قسمت حاصل که کند فرمود کسی که از سر نصیب خود برخیزد و فوات کند بعد از آن

روزه چهارشنبه بنزدیم ماه ربیع الاخر سنه خمس و عشرين ساجده رحمة الله تعالی علیه فرمود و روزه و کمال دارد یعنی سال
 تا در سلوک است امیدوار که سال بعد از آن فرمود که سالک دو اوج سالک است که اوله و دو وقت آنست که او را وقفه
 افتد درین محل سوال کردند که سالک را وقفه باشد فرمود آری هرگاه که سالک طاعت فتوری افتد چنانچه از ذوق
 طاعت بماند و او وقفه باشد اگر زود کار را در یابد و بابت پیوند و سالک تواند بود و اگر عیال داشته باشد هم بر آن بماندیم آن با
 که راجع شود و بعد از آن این بر هفت قسمت بیان فرمود اعراض حجاب تفصل سلب مزید است و سلب سلب عدالت
 فرمود و دوست باشد عاشق و معشوق مستغرق محبت یکدیگر درین میان اگر از عاشقی حرکتی یا سستی وجود بیاید که نه
 پسندیده دوست او بود و دوست اعراض کند یعنی روی بگرداند پس عاشق را واجبست که در حال استغفار مشغول شود
 و بعد از آن پیوند هر آئینه دوست از و راضی شود و اگر آن محب هم بر آن خطا اصرار کند و عذر نخواهد آن اعراض بکشد
 معشوق حجاب در میان آرد پس محب را واجب آید که توبه گراید و اگر درین باب هم تاخیر کند حجاب تفصل کشد چه شود
 دوست از وی جدا گیرند و اگر هنوز مستغفر نشود سلب شود و مزیدی که او را در ذوق طاعت و غیر آن بوده باشد
 پس اگر عذر آن نخواهد و بر آن بطالت سلب قدیم شود طاعتی و راحتی که پیش از مزید داشت انهم بستانند پس اگر
 اینجا هم در توبه تفسیر رود و بعد از آن تسلی شود یعنی دوست او را بر جدائی دل بیاراید پس اگر در ایت باطل بود عداوت شود
 نمود بابت نه با هم و سماع علی الاطلاق حلال علی الاطلاق حرام نیست از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا سماع است
 سماع صوت موزون چرا حرام باشد و سماع فرامیر حرامست فرمود بعضی در ایشان باسیری بیعت کرده باشند بر آن پسند
 نمیکند تا بر سیری دیگر میروند و بیعت و خرقه او هم میتوانند نزدیک من این چیزی نیست بیعت همان است که اول ماکسی
 کرده باشند اگر چه آن سیر کی از احاد باشد و از شیخ نظام الدین سوال کردند حکم شیخ منصور جلال چیست فرمود که مرد دوست
 او مرید خیر سلاج بود ترک او گرفت بنزد شیخ جنبی آمد و در خواست بیعت کرد جنبی
 فرمود تو مرید خیر سلاجی ترا دوست بیعت نموده ام او را رد کرد و جنبی مقدمه ای وقت بود
 رد او را در همه شد فرمود قطعه گر چه این در هدایت دین و بند را اجتهاد باید کرد
 نامه کان بحثه خواست خواند به هم از اینجا سواد باید کرد و فرمود اگر مرید شیخ را گوید
 که من مرید توام و شیخ گوید که تو مرید من نه او مرید باشد و اگر شیخ گوید تو مرید من نه
 مرید گوید من مرید تو نیستم مرید نباشد زیرا که ارادت فعل مریدست نه فعل شیخ
 فرمود قفل سعادت را کلید است همه کلید با تسک باید اگر از یکی نکشاید شاید که بکلیه دیگر کشاده شود فرمود صبح صادق

سکنت

صبح است و صبح عاشقان شام و احیار با این عشائین شایخ از انجا است که فرموده است که جامه که از محبت شیخ
یافته باشد بغیری توان داد و اگر بشویند معنی نیست و بهتر آنست که نشویند و میفرمود از تشریفات محبت یافته پیر اگر
وصیت کند که بر این کس رگویند و او باشد و وصیت کند که بفرزندانی که صالح باشند بدیشان دهند در لایه و لایا
بنویسد که چون بعد از نقل شیخ نظام الدین در گور فرود آورند خرقة که از شیخ فزید الحق یافته بود بر وجود شیخ نظام الدین
فرازدند و مصلای شیخ را در زیر سر مبارک او بنادند و نیز شیخ نظام الدین فرمود که فردای قیامت بعضی از این طائفه را
و میان ندان بایستاند و ایشان گویند که ما در دی نکرده ایم جواب ای که جمله مردان پوشیدید و عمل نکردید اخر بهم شفاعت
پیران نجات یابند و میفرمود چندین خرقة که این ضعیف داده است از آن میان چهار کس خرقة ارادت داده است دیگر خرقة
تبرکات فرمود در کتب سلوک مطهرت که سلوک با صد مرتبه بناده اند هفدهم مرتبه کشف ذکر است اگر سالک هفتادین
بیشتر و دوسه دیگر کی رسد پس نظر مقتضی بر کرامت باید که نباشد و فرمود در وقتی خواجیه من مرا خلافت داد گفت حشمت ترا
علم داد و عقل داد و عشق داد و هر که در وی این سه صفت بود و شایان خلافت شایخ باشد و از وی اینکار نکند و از وی حشمت
و علیم جمیع و مستتر نمایند که سید محمد بن محمود کرمانی که در سیر الاولیا نظام اولیا اثبات حدیث مدینه العلم نقل
از اعظم اولیای فحاح و امانی عرفا سید محمد بن شیخ عبدالحق دهلوی را اخبار الاضیاء گفته سید محمد بن محمود
کرمانی او از کرمان تجارت در لاهور آمدی چون بازگشتی در جودین شادی سعادت ملاقات شیخ فزید الدین حاصل کرد
و بهستان فتنی و در ملتان علم او بود نام او سید احمد کرمانی و درین آمد و شاد و را با خدمت شیخ فزید الدین محبتی پیدا شد بسا
و اموال کرمان را بکلی ترک داد و در ملتان پیش عم خود آمد و از آنجا بقصد ارادت شیخ غریب جودین نمود و عم او را گفت
که شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا هم غریب سید محمد کرمانی گفت محبت ازینجا نمیشود با جودین آمد و مرید شد و ریاقتها
و بعد از شیخ فزید الدین بصحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل ایران شد و در شب جمعه سناحد عشر و سعمائة رحلت نمود
در ایران چو تره مدفون شد و بعد از تعلیم و عبد الرحمن بن عبد الرسول بن قاسم شتی در مرآة الاسرار گفته ذکر آن سید
اولاد مصطفی آن جگر بند بول مرتضی ان عالم معلوم ربانی محقق زمان سید محمد بن محمود کرمانی قدس سره و سالکان
روزگار بوجه محبت تمام او سر حلقه سلوات کرمان نیز بود از لاهور در دهلی آمدی در وقت بازگشت در میان جودین
برای ملاقات عم خود سید احمد کرمانی در ملتان رفتی آنجا سکونت کرده بود و دختر خود در عقد نکاح سید محمد زکریا
در آورده و عرض بدین آمد و رفت سید محمد را بخدمت گنجشک و اعتقاد صلوای بهم رسیده و بشیر ارادت مشرف گردیده
و بعد از چند سال از غلبه محبت گنجشک اسباب معیشت دنیا را بر طرف ساخته بود و بامنکوحه در جودین بخدمت سکونت کرد

دی مقرب عربین یاران گنجشکر بود مدت هفتاد سال بنجد متوقف بقیام داشت و در او ده سال در ارادت از سلطان
المشایخ سابق است و میان سلطان المشایخ و سید محمد کرامی جهتمندی و اخلاص بی اندازه بود از آن جهت حضرت
گنجشکر فرمود که شما هر دو کس یکجا باشید و میان شما مواخات باشد تا بدان محبت سبب سید محمد با فرزند آن بنجد است
سلطان المشایخ و علی آمد و باقی عمر در محبت وی گذرانید و وقتی سلطان المشایخ از ابا سید محمد بسی تغییر مزاج شد سید محمد
در مانده حاضر نیگشت سلطان المشایخ حضرت رسالت پناه را در خواب دید که سید محمد پیش آنحضرت ایستاده است پس
آنحضرت فرمود که مولانا نظام الدین سید محمد از فرزندان من است چون روز شد سلطان المشایخ بخانه سید محمد رفت و انواع
دل داری نمود و همراه برود و خدمتها کرد بعد از چند روز سید محمد کرامی رحمت فراموش گشت چهارده سال پیش از نقل
سلطان المشایخ رخت هستی بر بست و فانش شب جمعه سه صدی و عشت و سبعمائة واقع شد در حقیقه سلطان
المشایخ بر سر چوپایان اعلی مدنون یافت رحمته الله علیه و مولوی حسن زمان معاصر در قول مستحسن گفته و قد
ذكر القصة مولانا السيد محمد لعلوا الكرماني الكرامين هذا قال زجر علي رضي الله عنه القصاص
بمسجد المبصرة وامر حتى فطم كل منبر كان ثم قال الحسن فقال له انت عالم امر متعلم قال
لست بشيء وانما ابلغ الناس ما بلغني عن النبي صلى الله عليه وسلم فقال له هذا الشاهد له
لخلق ثم اتبعه الحسن فاحذ ضفة ثوبه وقال انشدك بالله علمني وضوء النبي صلى الله
عليه وآله وسلم فاني بطست مرءاء عند باب الطسوس فعلمه الوضوء انتمى ونيز در قول مستحسن
گفته ثم رايت بعد مدة من تسويد هذه النسخة قد ذكر مولانا السيد محمد بالبارك الكرماني
فسيذكر اولياء نقله من خط شيخه سلطان المشايخ محبوب الا اسمي جيب الله محمد نظام الملوك والدين
المعروف بنظام الا ولباء رضي الله تعالى عنه وارضاء عنا مانصه وقد جرت السنة الا لهذين
لا يخرج شيئا من عالم الغيب الشهادة الا بواسطة الى قوله وان ابا هريرة اسلم من خير فلازم
النبي صلى الله عليه وسلم ثلث سنين وقد زاد في روايته على رواية من لازم مدق عس
ووسط كسلانه مشهور فكيف ينكر عن اودع العلوم في كساء ابى هريرة ان اودع الا في
خرقة البسماء لارحم الله عنه ثم ذكر خبر العباء عن عائشة رضي الله تعالى عنها ووجهه في ثوبه
انك جمال الدين ابوالحجاج يوسف بن عبد الرحمن الحمزي الشيخ شريف را روايت نموده چنانچه در تهذيب الكمال
ترجمه جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و روى انه صلى الله عليه وسلم قال انك مدينة العلم وعلى

مدون

لازمه

بإلهام من اراد العلم فليأت من بابيه وجه ثبات و منهم انك علم مزي در تهذيب الكمال بترجمة الوصلت
الهردي النصوص مكرره واقاداة محرره يحيى بن معين در باب تصحيح اثبات اخيه شريف ذكر نموده تحقيق وثبوت
انرا بر ارباب الباب اضع وعيان نموده چنانچه سابقا در وجه پنجم كمي ازان منقول شده وباقي در باب انشاء الله تعالى
مذكور خواهد شد و ابو الحجاج مزي از اجله حفاظ ثقات و اكابر متقنين اثبات نزد سنييه بوده محامد مزيه و مدائح مزيه
او برناظر ذكره الحفاظ و معجم مختص و تهذيب التهذيب في سبي و تمتة المختصرين الوردى و طبقات شافعية تاج الدين
و طبقات شافعية جمال الدين اسنوى و روض المناظر ابو الوليد بن شحنة حلبى و طبقات شافعية تقى الدين اسدى
و درر كامنه في اعيان المائة الثامنة ابن حجر عسقلانى و نجوم زاهره جمال الدين يوسف بن توفى بردى الظاهري
و طبقات الحفاظ جلال الدين سيوطى و مدينة العلوم از زينى و بدر طالع بحاسن بن ابد القرن السابع محمد بن على الشوكا
و قول مستحسن مولوى حسن زمان معاصر و تاج مكلل مولوى صديق حسن خان معاصر واضح و لا محاله است در نيقام
الكفا لبعض عبارات مير و عبد الرحيم بن الحسن الاسنوى و طبقات شافعية گفته ابو الحجاج جمال الدين يوسف
بن الزركى بر عبد الرحمن بن يوسف القضاعى الحلبى المزي نسبة الى مزة بكسر الميم قرية
بظاهر دمشق كان المذكور حافظ اهل زمانه لاسيما الرجال المتقدمين و انتهت اليه الرحلة
من اقطار الارض لروايته و درايته و كان اماما فى اللغة و التصريف و تيناخيرا من قبضا عن الناس
طارحا للتكلف فقرا صنف تهذيب الكمال فى اسماء الرجال و كتاب الاطراف و درس بدار
الحديث الاشرفية و ولد بظاهر مدينة حلب فى سنة اربع و خمسين و ستمائة و استوطن دمشق
ان توفى بها دار الحديث الاشرفية ثانيا عشر صفر سنة اثنين و اربعين و سبعمائة و جلال الدين محمد بن
بن ابى بكر سيوطى و طبقات الحفاظ گفته المزي الامام العالم الحجة حافظ الاوحد محدث الشام جمال الدين
ابو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف القضاعى ثم الكلبى الشافعى له بحلب سنة و
نشأ بالمرقة و تفقه قليلا ثم اقبل على هذا الشأن و رحل و سمع الكثير و نظره فى اللغة و مظهرها
فى التصريف و قراء العربية و امام معرفة الرجال فهو حامل لواثما لم تر العين مثله صنف
تهذيب الكمال و الاطراف و اصله محاسنه و اوضح مشكلات و مفصلات ما سبق اليها من علم
الحديث و رجاله و ولى مشيخة دار الحديث الاشرفية مات يوم السبت ثانيا عشر صفر سنة و اربعين
در مدينة العلوم و ذكر صنف ثانيا ثمة گفته و منهم يوسف بن عبد الرحمن بن توفى الكلبى القضاعى الذى مشى الشيخ

فى صح

مولاه مغلی مولاه و الموی بدعوة اللهم وال من و الا و عا دمر جاده کاسر الاضاب هازم
الخراب المتصد و بخاتمه فی المحراب فارس میدان الطعان والضراب هز بر کل عرین و ضرغام
کل غا الذ کل لسا کل مغنا و مغنا بیا کل ام و مر تا غن قدح فی قدح لسا لقا عجتا عن کل ذم و عاب
المختص من المختص النبوة بکرامه الحق و الانتخا المنصو علی یانه لدار الحکمة و مدینه العلم بیا
و بفضلله و اصطفاؤه نزل الوحي و نزل الکتاب المکی بابی الریحانتین و ابی الحسن و ابی التراب
ه هو لنباء العظیم و فک نوح و باب الله و انقطع الخطاب و ذوالبراهین القاطعة و
الآیات الدامغة و صاحب الکرامات و الحجج البالغة ینبوع الخیر و معدن البرکات و منبعی عمر
بحار للعاصی مر الخازی و المهاوی و الدركات الامام الذی هو فی ظلم الجحالة و الضلالة
نبراس و فی تحم المبارزة و الطعان هراس اخياس و لدائن العلوم و الحکما یقینیة فضائله اسما
و ما فی قریه من رسول الله صلی الله علیه و سلم و مناقبه التي لا یحیط بها و هم حد و قیاس
عند ذی لای و دین عقل شبهة و ریتة و التباس ه اخواته الرسل الکرام محمد و رسول الله
العالمین مطهره علی صی المصطفی و زیرة ابو السادة الغرهم هایل حیدره ابو السبطين
الحسن و الحسین و ارث الرسل مکی الثقلمین مبدع جسیم الکرام و مفیض عیسی الممن الذی حبه
و حب لاده مر ابی العبد و اوقی الجحش ه اخو احمد المختار صفوة هاشم ابو السادة الغرالمیاهین
بالممن ه و عهرا امام المسلمین محمد علی امیر المومنین ابو الحسن ه هما ظهرا استخضین النور و ا
بنص حدیث لنفس النور فاعلمن ه هو الوزر المامول کل خطه ه و ان لا یخینا کلا یتة فمن
علیهم صلوة الله ما لاح کوب ه و ما هب مراض المنسیم علی الفین وجه نود و دوم انکه نیز زری
در نظم در السمطین گفته فضیلة اخرى اعترف بها الاصحاب و ابنه جی و سلکوا طریق الوفاق و انتهجوا
عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها
فمن اراد العلم فلیات علیا و کمال ثوق و اعتماد و انتهای شموخ و استناد و احادیث و اخبار نظم در السمطین از صد کتاب
مذکور واضح و لا یخفی علی من راجعه و سیاق نقله فی مجلد بحث النور الشاع الله تعالى
وجه نود و سوم انکه نیز زری در معارج الوصول الی معرفة فضل آل الرسول و البتول گفته روی ابن عباس
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد

نطق

طهارة

بابها فليات عليا ونهايت استخفاف وزرانت وغايت استحكام ومناات روايات واما معارج الوصول
بمنظر صدراي ظاير وباب يرت وستقف عليه انشاء الله تعالى في مجلد حديث النور ووجه توجوهها
الكتبة نيز رندي در كتاب الاعلام گفته باني خلافة امير المؤمنين الحسن بن علي بن ابي طالب بر عبد المطلب
الهاشمي رضي الله عنه يجمع مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في عبد المطلب فهو رعية
وباب مدينة علمه وموارثه ومواخيه وقرعة عين صنوابيه وزوج فاطمة البتول
وقرعة عين الرسول اول هذه الامت اسلا ما و افاه ا عهد او ذما ما يعسوق الدين مبين
مناهج الحق واليقين وراسل اولياء والصد يقين وامام البرة المتقين البحر المسجوع والعلم المنشور
والليث المصق والسيف البتول ذوالكرامات الطاهرة والبراهين القاطعة والنجح البالغة اسد الله
الكرار ابوالائمة الاطهار المخصوص من الحضرة النبوية بكرامة الاخوة والانتخاب والمنصوص
عليه بانه لدار الحكمة ومدينة العلم باب الملكتي بابي الريحانتين وابي الحسن
ابي التراب هو المنباء العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب في المشرق بمنزلة من
كنت موكلا فعلى موكلاه والموتيد بدعوة الله وال من ولاة وعاد من عاداه كاسر الانصاف
وهادم الاحزاب فكم له من قتيل مصاب وجريح وطريح بالرحاب وكم كشف عن نبي الله صلى الله
عليه وسلم من شدة وبوسى حتى خصفه بقوله انت متى بمنزلة هارون من موسى وكم فربح
عنه من غمة وكرى حتى انزل الله فيه قل لا اسئلكم عليه اجرا الا الملقاة في القربى ثم زادة شرفا
ورفعته ووقر خطه من قسام العلى توفيرا بما انزل فيه وفي اولاده اتماما يريد الله بليذهب
عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا وكم مرآية نزلت في شأنه وقرعة الله بها توفيرا وزادة
بها مكانة وجلالة ونضارة وتنضيرا فهو في حلبة السباق الى كل غاية ومكرمة ومنقبة
محجلة الى المبادرة الى الاسلام مع صغر سنه في ست اوسبع او تسع بعد خديجة مصلى وهذا
القدر في الاشارة الى بعض فضائله ومناقبه كان ههنا لانا قد جمعنا في كتبنا الثلاثة كتاب
الاربعين الصحاح وكتاب نظم درر السمطين وفضل المصطفى في الترضي والبتول والسطين
وكتاب معارج الوصول الى معرفة فضل آل الرسول والبتول من فضائله الزاهرة ومنها الفاخرة
طرافا صا حقا فكرعنا الاعادة في المتصانيف وحتجب نازك زندي ما زامنا مثل اعلام حفاظ وافاخم عظام ايقاظ سنة

النافي لكل مذهب و فافادوا بالالفنا البليغة الدارئة لكل ريب غرض و اعترافهم بـ فلا يتفق بطعنه بعد ذلك
من جزم جل الثما و صرم و لا يكلم بالقدح فيه لا من ثلج اسادينه و خرم و لا يلقونه الا باطل الامم الحقب الا
العظيم و اجترم و لا يضل فيه بالاضاليل الا من نفخ في غير خرم و وجه نوادر و يحكم انما صالح الدين
ابو سعيد خليل بن بكيدى العلائى المشقى الشافعى و رضى الله عنه و اثبات و احقاق حديث مدنية العلم نصب السبق از اعيان
اقران خویش برده مردانه و ارقدم در وادى تحقيق و تبشيت آن شرده علامه سخاوى در مقاصد سنة در ذكر الحديث
شريف گفته بل صرح العلائى بالتوقف فى الحكم عليه بذلك فقال و عندك فيه نظرية بين يدينا
بصحته لكون ابو معاوية راوى حديث ابراهيم بن عيسى حدث به قال المحذور من هو و نه قال و
ابو معاوية ثقة حافظ صحيح بافراجه كابن عيينة و غيره فمن حكم على الحديث مع ذلك بالكذب
فقد اخطاء قال و ليس هو من الا لفاظ المتكررة التى تلبها العقول بل هو كحديث ارحم منى بامته
يعنى الماضى هو صنيع معتمد علامه سيوطى مر لاقى معنو گفته قال الحافظ صلاح الدين العلائى و
من خطه نقلت اجوبته عن الاحاديث التى تغربها السراج القزوينى على مصابيح البغوى
و ادعى انها موضوعة حديث انا مئدة العلم و على بابها قد ذكره ابو الفرج فى الموضوعات
من طرق عدة و جزم بطلان الكل و كذلك قال بعد جماعة منهم الذهبى فى الميزان و غيره و
المشهور به رواية ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروى عن ابن معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابراهيم بن رفاعة
وعبد السلام هذا تكلموا فيه كثيرا قال النسائى ليس بثقة و قال الدارقطنى و ابن عدى متهم
نادى الدارقطنى رافضى و قال ابو حاتم لم يكن عندك بصديق و ضرب ابو زرعة على خدته مع
ذلك فقد قال الحاكم ثنا الاصحم ثنا عباس بن عيينة الدورى قال سئلت يحيى بن معين عن ابى
فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابى معاوية حديث انا مئدة العلم فقال قد حدث به محمد
بن جعفر الفيكى و هو ثقة عن ابى معاوية و كذلك روى صالح جزرة عن ابن معين ثم ساقه
الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس و هو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيكى عن ابى معاوية
قال لعلاء بن ربيعة ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروى و ابو معاوية ثقة مأمون كبير الشيوخ و مقامه للفقهاء عليهم
وقد تفرغوا عن الاعشى فكان اذا و اسألتنى اقول النبي صلى الله عليه و آله فى حق على رضى الله عنه و لم يأت كل
من تكلم فى هذا الحديث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن ابن معين و مع ذلك

مصحح

بروایته ابو الصلت

فله شاهد رواه الترمذي في جامعه عن اسمعيل بن موسى الفزاري عن محمد بن عمر بن الرومي
عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابن عبد الله الصنابحي عن
مروان بن عمار أن دار الحكمة وعلى بابها ولاة أبو مسلم الكجي وغيره من محمد بن عمران الرومي وهو ممنوع
عنه البخاري في غير الصحيح وقد وثقه ابن حبان وضعفه أبو داود قال أبو ذرعة فيه لين قال الترمذي
بعد إخراج الحديث هذا حديث غريب وقد روي بعضهم هذا عن شريك ولم يذكر فيه الصنابحي ولا
يعرف هذا عن أحد من الثقات غير شريك قال العلاءي فقد روي محمد بن عمران الرومي من التفرغ
به وشريك ابن عبد الله الغفقي القاضي أحسن به مسلم وعلقه البخاري وثقه يحيى بن معين قال
العلاءي ثقة حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رأيت أحدا قط أروع في علم من شريك فعلى هذا
يكون تفرده حسنا فكيف إذا انضم الحديث إلى معاوية ولا يرد عليه رواية من أسقط منه الصنابحي
لأن سويد بن غفلة تابعي مخضرم أدركه الخلفاء الأربعة وسمع منهم فذكر الصنابحي فيه
من المزيد في متصل الأسانيد ولما روى أبو الفرج ولا غير بعللة قاصرة في حديث شريك سوى
دعوى الوضع دفعا بالصحة انتهى كلام المحافظ صلاح الدين العلاءي ونيز سوطي ورتوت المفتني
وقال المحافظ صلاح الدين العلاءي في إجماع هذا الحديث ذكره أبو الفرج بن الجوزي في الموضوعات
من طرق عدة وحكم بطلان الكل وكذلك قال بعد جملة منهم الذهبي في الميزان وغيره والشهوا
به رواية أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي عن أبي معاوية عن كشمش عن مجاهد عن ابن
عباس مرفوعا وعبد السلام هذا التكميل فيه كثيرا قال النسائي ليس بثقة وقال الدارقطني
وابن عدي منهم زاد الدارقطني رافضيا وقال أبو حاتم لم يكن عند أبي بصير وثوب أبو زرعة
على حديثه ومع ذلك فقد قال الحاكم حدثنا الأصم حدثنا عباس يعني الدورى قال سألت
يحيى بن معين عن أبي الصلت فقال ثقة فقلت ليس قد حدث عن أبي معاوية حديثا أنا قد
العلم قال قد حدث به محمد بن جعفر الفندي وهو ثقة عن أبي معاوية وكذلك روى صالح جزرة أيضا
عن ابن معين ثم ساقه الحاكم من طريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حاقط عن محمد بن
جعفر الفندي عن أبي معاوية وقال أبو الصلت أحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن يحيى بن معين عن أبي
الصلت فقال ليس ممن يكتفون بقليل له في حديث أبي معاوية أنا مدينه العلم فقال هو مرجح

عمر بن

عمر بن

مفردة

برواية أبو الصلت

وضرب

ابن معویه الجعفی بن نمیر قال حدث به ابو معویه قد یماتم کف عنه و قال کان ابو الصلت
رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث و یلزم المشایخ قلت فقد برئ ابو الصلت عبد السلام
عهدته و ابو معویه ثقة مامون من کبار الشیوخ و حفاظهم المتفق علیهم و قد تقدم به
عن الاحمش فکان ما ذواى استخالة فی ان یقول النبی صلی الله علیه و سلم مثل هذا فی حق
و لم یأت کل من تکلم فی هذا الحدیث و جزم بوضعه بجواب عن هذه الروایات الصحیحة
عن یحیی بن معین و مع ذلك فله شاهد رواه الترمذی من جلد یثبته علی و رواه ابو مسلم
الکجی غیره عن محمد بن عمر الترمذی و هو من روئے النجاشی غیر الصحیح قد وثقه احبا و ضعفه الوداد و
وقال ابو ذر رفیع لیر قال الترمذی روئے بعضهم هذا عشرین شیئا و لم یدکن فیها الصنادیة و یعرف هذا جلد من ثقات غیره
فقد برئ محمد بن الرکون التفرغ و شریک هو ابن عبد الله النخعی القاضی احمیه مسلم و علق
له التجار و وثقه یحیی بن معین و قال الجعفی ثقة حسن الحدیث و قال عیسی بن یونس و اریث
احدا قطا و رع فی علمه من شریک فغلغل هذا لیکون تقدیر حسنات کف اذا انهم الحدیث ان
معویة المتقدم و لا یرد علیه روايته من اسقط منه الصنادیة لان سوبید بر غفلة تابعی یحضر
ادراك الخلفاء الاربعة و سمع منهم ف ذکر الصنادیة فیه من المزیید فی متصل الاسباب و لم
یات ابو الفرج و لا غیره بعللة قاذحة فی حدیث شریک سوى دعوى الموضع دفعا بالصدان
کلام العلائی زینر سیوطی و زکات بدیعات و ذکر اخیر حدیث شریف کفته و تعقب الحافظ ابو سعید
العلائی علی ابن النجاشی فی هذا الحدیث بفصل طویل سقته فی الاصل و ملخصه ان قال هذا الحدیث
حکم ابن الجوزی و غیره بوضعه و عندی فی ذلک نظر الی ان قال و الحاصل انه ینتهی بطرق
الی درجة الحسن الجمع به فلا یکون ضعیفا فضلا عن ان یکون موضوعا و تحسین حافظ علائی
ایحدیث شریف را بر ناظر کتاب احادیث مشتهرة تألیف علامه زرکشی و در منتشره جلال الدین سیوطی و
جواهر العقیدین نور الدین سمهود و سبل الہدی و الارشاد محمد بن یوسف شامی و تنزیہ الشریعہ ابن عراق کنا
و تذکرہ محمد طاهر فتنی و مرقاة ملا علی قاری و فیض القدیر عبد الرؤف المناوی و حاشیہ مواہب لدنیہ تصنیف
نور الدین شبر المسی و قول مستحسن مولوی حسن زمان معاصر نیز واضح و ظاہر است و ستقف علیہ فیما بعد
انشاء الله تعالی و محامد عظیمہ و مدائح فخرہ علائی و کمال علوم مرتبت و سمو منزلت او زود انخفرات بر ناظر

مفردة

ظاهر الاول

تذکره الحفاظ و مجمع مختص زهبی و طبقات شافعیه عبد الرحیم اسوی و طبقات شافعیه نقی الدین الاسدی و درر کاشانه
ابن حجر عسقلانی و طبقات الحفاظ سیوطی و نس جلیل بحر الدین عبد الرحمن عیسی حسبله و بدر طالع محمد بن علی
الشوکانی و وضع و اشکارت درینجا بر بعضی عبارات اکتفا میرود و شوکانی در بدر طالع گفته خلیل بن کیکلدی
العلانی ولد فی ربيع سنه ۴۹۰ و اول سماعه للحديث فی سنة سمع علی شرف الدین الفزاري
و برهان الدین الذهبي و ابن عبد الدائم و القسم بن عساکر و جماعه کثیره بلغوا الی سبع مائه
و رحل الی الاقطار و اشتغل قبل ذلک بالفقه و العربیة و مذهبهم صنف التصانيف و الفقه
و الاصول و الحديث و منها تحفة الرافض فی علم الفرائض و الاربعین فی اعمال المتقین
و شرح حدیث فی المیدین فی مجلد الوشی المعلم فیمین و ی عربیه عن جده عن النبی صلی
الله علیه و سلم قال ابن حجر فی الدرر انه صنف کتابا کثیرا جدا سائر مشهوره نافعه و
و کان یزنی الجند ثم لیس الفقهاً یحفظ التنبیه و یختصر ابن الحاجب و مقدمته فی النسخ و النسخ
و ولی تدریس الحدیث بالناصریه ثم الصلاحیه بالقدس و قطر به الی ارباب و حج
مراراً و جاوره کان ممتعاً فی کل باب یحفظ ترجمه هل عصره و مر قبله صم و وصفه الذهبی
بالحفظ و قال استحضروا رجال و العلل و تقدم فی هذا الشأن مع صحة الذهن و سعة الفهم
و قال غیره و کان اماماً فی الفقه و النسخ و الاصول و الحديث و فتنه حتی صار یقیظ الحفاظ
عارفاً بالرجال علامه فی المقون و الاسانید و مصنفاته بنی عن امامته فی کل فن و قال
الاستوکان حافظه مانده اماماً فی الفقه و الاصول و غیره لکیان نظار افضیحا کریم اوله
نظم حسن استمر علی حاله حتی مات فی القدس خامس المحرم سنه ۸۰۰ انتهى فهذا العلانی
حافظهم الذی شتم و اعتلى به و بارعهم الذی اضطلم و امتلا به قد ثبت هذا العهد
فنفی کل ریب و جلی به و قطع اصل کل شبهة و اختلى به فلا یخرب عنه الا من جاب من العیة
قائمة الفلا به و لا یصدف عنه الا من اوقد نار الفتنة و اصطط به وجه نود و ششم
آکبه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب الموده فی القسمة گفته عن جابر رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما مدینة العلم و علی بابها و عن ابن مسعود و عن
انس مثل ذلک وجه نود و هفتم آکبه سید علی بن شهاب الدین الهمدانی در کتاب الموده فی القسمة گفته عن جابر رضی الله عنه قال

الثانی والعشرون قال جابر اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم عنده على وقال هذا امام البرية
وقال الفجرة مخذول من خذله منصور من نصره قائم متصو وقال انما هذا العالم على باب
فن اراد العلم فليات الباب واهاب البغادلى وجه نو ووشتم آنكه سيد على همدانى در كتاب وفته
كه مختر كتاب وروس الاخبار ورمى نسخة منقولة ان نسخة عتيقة بين نظر خفيف حاسرست گفته الباب
الاول يفتح بآب وى باب مد ينة العلم و منبع الكرم والحلم صاحب المناقب على باب
كرم الله وجهه ووجه نو ووشتم آنكه سيد على همدانى در باب وى عشره برويات
جابر بن عبد الله انصارى شمل ست گفته وعنه قال قال عليه السلام انما مد ينة العلم و
على بابها فن اراد العلم فليات الباب ووجه صدرم آنكه سيد على همدانى در شرح مقصوده فاضيه
موسوم بشارب الاذوق ست در شرح شعره لها البدر كاس هي شمس تدبرها هلال وكما سيد
اذ امرجت بحجم گفته شايد مرادناظم معاني اعيان خارجي بوده وشايد كه بدین حقائق نفسى خواهد بود و بر
اول مراد از بد روح مخدري بوده كه منظر آن كتاب حديث ووعاى حقيقت محبت ست و مراد از هلال على باشد
كه ساقى كوشش اب محبت ذوالجلال و موصل تعطشان فياني لال بمورد زلال وصال اوست كه انما مد ينة
العلم و على بابها و چنانكه لال غير غيبه بلكه خبر وى از دست سيد اوليا را با بهتر انبيا همين حكم ست كه خلقت
و على من نور واحد على منى و انما منه وازا مترج احكام شرايع مصطفى و اعلام حقائق مرقنوى نجوم
مشارب افواق اعيان اوليا طاهر شده و آنكه سيد انبيا در حق بهتر صفا فرموده كه انا وانت ابوا هذه الامة
اشارت بدنيغنى ست زير كه منبع اسرار معارف توحيد و مطلع انوار عالم تحقيق اوست و حصول كمال درجا
اسرار جميع اهل كشف مشهود از منبع هدايت او بوده و سبت و خواهد بود كه انا المنذر و على الهادى و
بلك با على مجتدى المهتدون و چون اين سر بر تو مكشوف شود بدان كه طواع انوار حقائق بر وى
مقتبس از مشكات ولايت عليست و با وجود امام نادى متابعت غيرى از احوليت وجهه صدر و يك آنكه
تيز سيد على همدانى در اجازت نامه كه برى شيخ طالب و د نوشته و مجاهد الدين بن ظهير الدين بدخشانى از اول علم اسلاسل
آورده بعد ذكر بعضى از احوال مقامات اهل سلوك گفته و غير اين از مراتب سنيه در باب قلوب و درجات عالیه
اهل كشف كه اين ضعيف بعضى از انوشتر آن در صحبت شيخ خوسيدى سدى قدوة الواصلين حجة العارفين سلطان
المحققين بر بان التوحيد بن سرائنى الراضين ابو المعالى شيرازى والدين محمود بن عبد الله المزرقالى افاض الله

روح الکرم بحال الرحمة والفضل ان یافقه و مشاهیره کرده است و از صحبت شیخ شیخ الاسلام عارف علم ربانی
شیخ کریم الله والدین احمد بن محمد المعروف بجلال والد له سمنانی اندک نظر لیت کرده است و از صحبت شیخ نورالدین عبدالحسن
اسفرائینی و از ذکر احمد جوزقانی و از شیخ کامل سائر علی لالا و از شیخ واصل شهید مجدالدین بغدادی و از
محقق کامل کل ابوبخاریا محمد بن عمر الخیوی المعروف بنجم الدین کبری و از شیخ عمار یاسر و از شیخ ابوالجذیب سحر وردی
از شیخ احمد غزالی و از شیخ ابوبکر نسلج و از شیخ ابوالقاسم کورکمانی و از شیخ عثمان بن محمد و از ابوالعلی کانی و از ابوبکر و از ابوالسید الطائی
جنید بغدادی و از سرسقطی و از شیخ معروف کرخی و از داود طائی و از شیخ جیب عمی و از شیخ
حسن بصری و از امام اولیا سلطان تقیاب مدینه علم منجم کرم و حلیم اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب کرم الله وجهه و از خضر سید المرسلین امام المتقین و رسول رب العالمین محمد مصطفی علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات انتهى - و علی همدانی از اکابر اولیای عظام و اجلیه عرفای فحاشا و امثال علمای اعلام و
الاجیه بنهای عظام سنیة بوده مفاخر عظیمه و ثمره نخبه و محامد سنیة و مدائح علیة و انشاء الله تعالی در مجلد حدیثیه
تفصیل بمیل خواهی شنید **فصل اخرهم المعروف بقرمهم الموصوف بالسبق والبراعة**
والفضل المشوق: المحرز عندهم من المحامد محبة الانواع والصنف: قد روی هذا الخبر
المشید الموصوف الموطد للكنوف: واثبتته فی تصانیفه التي لا یعی عنها الا كل خاسی مطرو
فارغم من المنكر بالمعاطس و الا نوف: و ساق اليهم و حی الختوف: و روی عصبة هم بالمرنا
المتوف: و اصی زرافتم باحد القواضب السبق: و جعل ما للفقوة كالرماذ المنسوق: و روی
ما ابو موه كالصنف المتوف: و وجه صد و دوم آنکه نورالدین جعفر بن سالار البخانی المعروف بابیر طایفه
سید علی همدانی در خلاصه المناقب گفته جناب سیادت در ذخیره آورده است که در بعضی اخبار آورده است
که امام محقق سابق جعفر صادق علیه علی ابائ السلام گفتند ان فیک کل فضیلة الا انک منکر قال است
بمنکر و لکن کبر بای الحق قام منی مقام التکبر یعنی طائفه که خلاق نفسانی را در مقام قادر بازند و خانه خود
را از صفات بشریت بیرون دارند و خاشاک هستی را در زادیه نابود اندازند بر آنکه مقبولان باید از تجرع مرارات قنای
چشانند و در ارگاه نقاب بعضی الباس علم و حیا پوشانند و جماعتی بجلوت تخرز و کبریا مخصوص گردانند پس چون
در مقام صحو آثار آن صفات را در وجود عزیز ایشان بظهور رسانند عوام و الاغلام از ایشان تکریم اندازند اما
عارف محقق میدانند که آن تعزیر بحق و تجلی سلطت کبریاء مطلق است که در لبدان زاکیه و اجسام طاهره ایشان

انده

بظهوری رسیده ایشان را نزد خود مقداری و نه بار و وقبول خلق ارای و قطری و نه در ظهور انضا اختیاری
بل یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و آنکه باب مدنیہ علم و مسنیع کرم و حلم شایه با رضنا
از ای امیر المومنین علی کرم الله وجهه فرمود که ما احسن تواضع الغنی فی مجلس الفقیر غنی فی تواضع
الله تعالی احسن من ذلك سیه الفقراء علی الاغنیاء ثقة بالله تعالی اشارت بان معنی بود زیرا که
تکبر اغنیاء بسبب نخوت نفسانی و عوارضی امور فانی باشد که آن بغیر الحق است و تکبر در ویش عار و بابتد باشد
بود و این حسن احوال فقیر است زیرا که این ثلاث است بر یقین اوازینجا بدانی که آنچه موجب نقصان عاقل است
کمال عارف است و نور الدین جعفر از افانم عرفای معروفین معتدین و اعظم کملای محد و حنین سندی سنیة میل
جلالت نشان و سموکان ادرناظر جامع السلاسل محب الدین بن طهیر الدین خدشانی و انتباه فی سلاسل اولیاء الله
شاه ولی الله و الله صاحب طایه هر و نمایان است فهذا عارف فهم الجلیل و و کابرهم النبیل
قد حتم بهذا الحديث الاثیر الاثیل و حتما قاطعا لکل قال اقبل و فلا تشبه الوجه عن قبوله
الا الارع الجائر الضلیل و ولا یعرض عنه بعده وله الا الاخلف الزائع المخطئ للسبیل
و لا یرتاب فیہ الا المائق المافوک بالخیل و لا علیل و لا یمتد فیہ الا المربک فی سنبک الخدع
و الا ضالیل و وجه صدور و سومم که بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی الشافعی بوجه حسن و ادب کجای
صدور معانین احراق فاق و جاحدین اده بتصریح این معنی که حدیث مدینه العالم منتهی بدر کجاست منتهی
و ضعیف نیست چه جای آنکه موضوع باشد و انچه تهنیت بر نواصی منکرین حائزین بناده عبد الرزاق
سنادی در فیض القدر در ذکر انچه شریف گفته و قال الزرکشی الحدیث ینتهی الی درجته الحسن الحجة
به و لا یکون ضعیفا و فضلا عن کونه موضوعا و مولوی حسن بن معاصر در قول مستحسن ذکر انچه شریف
گفته و اقتصار علی تحسینه العلامة الزرکشی و ابن حجر فی اقوام اخر رد اعلی ابن الجوزی و علامه زرکشی
بر تحسین و تحمیل انچه شریف از علامه فی تفسیر نقل کرده پناچه برناظر در رنشته بیوطی و مرعاة ملا علی قاری واضح و شکار است
در علامه زرکشی از اعلام محرزین علامه فی تفسیر و افانم سبزی که کامل عیار زدنیه می باشد تقی الدین اسدی رطباً
شافعی گفته محمد بن بهادر بن عبد الله العالم العلامة المصنف الحرید الدین ابو عبد الله
المصنف الزرکشی مولد سنه خمس و اربعین و اخذ عن الشیخین جمال الدین الاسفندی سراج
البلقین و رحل الحلب الشیخ شهاب الدین الاذری و تخرج فی الحدیث بمغلطائی و سمع الحدیث

بدمشق وغيرها قل بعض المورخين كان فيهما اصوليا اديبا فاضلا في جميع ذلك ودرس في
الافقي وروى نسخة خاتمة كريمة الدين بالقراة الصغرى وحكى الى الشيخ شمس الدين البومادي
انه كان منقطعاً الى الاشغال بالعلم لا يشتغل عند شئ ولما قارب يكفونه امر دنياه توفي في
رجب سنة اربع وتسعين وسبعمائة ودفن بالقراة الصغرى بالقرب من نهر الكامير بكم السان
ومر بقصايفه تكملة شرح المنهاج الاستقوى واعتمد فيه على النكت لابن النقيب اخذ من كلامه
الاذرعى والبلقينى وفيه فوائد والبحاث تغلوب كلام المنهاج حسنة لكنه يهمل في النقل
والبحث كثيرا كماله لنفسه ولكن الرعب الاقل منه عدم وهو مسودة وخادم الشرح والروضة
وهو كتاب كبير فيه فوائد جليلة كتبه على أسلوب المتوسط للاذرعى والنكت على البخارى
والبحر في الاصول في ثلاثة اجزاء جمع فيه جمعا كثيرا لم يسبق اليه و
شرح جمع الجوامع للسبكي في مجلدين وله مصنفات اخر منها مصنف
في الادب سماه ربيع الغرر من خطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراجها وابن حجر عسقلاني
ومد كان في عيان المائتين اربعة محمد بن بهادر بن عبد الله التركي الاصل للمصر الشيخ بدر الدين الزركشي
ولد سنة خمس اربعين وعنى بالاشتغال من صغره فحفظ كتابا واخذ عن الشيخ جمال الدين
الاستقوى والشيخ سراج الدين الملقين ولزمه ولما ولى قضاء الشام استعار منه نسخة من الروضة
مجلد فعلق ما على الهوامش من الفوائد ونواول من جمع حواشى الروضة للبلقينى وذلك في سنة
تسع وستين ومكتمتها بخطه ثم جمعها القاضي والى الدين ابن شيخنا العراقي قبل ان يقف على
الزركشية فلما اعرفها له انتفع بها فيها كان قد خفى من اطراف الهوامش في نسخة الشيخ وجعل
نكل ما زاد على نسخة الزركشي زائلا وعنى الزركشي بالفقه والاصول والحديث فاكمل شرح المنهاج
واستمد فيه من الاذرعى كثيرا وكان رحل الى دمشق فاخذ عن ابن كثير في الحديث وقرأ عليه محضر
ببيتين ثم توجه الى حلب فاخذ عن الاذرعى ثم اخذ من طريق المهضات فاستمد من
المتوسط للاذرعى كثيرا لكنه شغفه بالفوائد والزوائد من المطالب وغيره وجمع في الاصول كتابا
سماه البحر في ثلاثة اسفار وشرح علوم الحديث لابن الصلاح وجمع الجوامع للزركشي وشرح
في شرح البخارى فتركه مسودة زفت على بعضها ونقص منه التفتيح في مجلدة وشرح الاركان

مجلد

نصف

بليتك

النوعية وولي مشيخة كريم الدين وكان منقطعا في منزله لا يتردد الى احد الا الى
الكتب اذ احضره لا يشترى شيئا وانما يطالع في تصانيفه خراج اتحاد الرافعي مشي فيه على جمع
ابن الملقن لكنه سلك طريق الرافعي في تصانيفه لا يشترى شيئا وانما يطالع في تصانيفه خراج اتحاد الرافعي مشي فيه على جمع
كفته بدر الدين محمد بن عبد الله بن بهادر الزركشي ولد سنة خمس اربعين وسبع مائة
واخذ عن الاستاذ مغلطائي وابن كثير والاذري وغيرهم والف تصانيف كثيرة في عدة
فنون منها الخادم على الرافعي والروضه وشرح المنهاج والديباج وشرح جمع الجوامع وشرح
البخاري والتنقيح البخاري وشرح التبيين في علوم القرآن والقواعد في الفقه والحكام المساجد و
تخريج احاديث الرافعي وتفسير القرآن وصل الى سورة مريم والبحر في الاصول وسلاسل
في الاصول والنكت على ابن الصلاح وغير ذلك مات يوم الاحد ثالث رجب سنة اربع وتسعين
وسبع مائة ودفن بالقرافة الصغرى وشمس الدين محمد بن علي بن احمد الملقب بالملك في طبقات المفسرين كفته
محمد بن عبد الله بن بهادر الامام العالم العلامة المصنف المحرم بدر الدين ابو عبد الله
المصنف الزركشي الشافعي مولد سنة خمس اربعين وسبع مائة اخذ عن الاستاذ مغلطائي و
ابن كثير والاذري وسراج الدين البلقيني ورحل الى حلب فاخذ عن الشيخ شهاب الدين
الاذري وسمع الحديث بدمشق سنة اثنتين وخمسين وسبع مائة من الصلاح بن ابي عمرو
بن اميلة وغيرهما وكان فقيها اصوليا مفسرا اديبا فاضلا في جميع ذلك ودرس وافتي وولي
مشيخة خانقاه كريم الدين بالقرافة الصغرى وكان منقطعا الى الاشتغال بالعلم لا يشتغل عنه
بشيء وله اقارب يكلون له امر دنياه وله تصانيف كثيرة في عدة فنون منها الخادم على الرافعي
والروضه وشرح المنهاج والديباج وشرح جمع الجوامع وشرح البخاري والتنقيح عليه و
شرح العمدة وشرح التنبيه والبحر في الاصول في ثلاثة اجزاء جمع فيه جمعا كثيرا لم يسبق
اليه وسلاسل الذهب في الاصول والبرهان في علوم القرآن والقواعد في الفقه والحكام المساجد
وتخريج احاديث الرافعي وتفسير القرآن العظيم وصل فيه الى سورة مريم والنكت على ابن الصلاح
وغير ذلك وخطه ضعيف جدا قل من يحسن استخراج توفى يوم الاحد ثالث شهر رجب سنة
اربع وتسعين وسبع مائة ودفن بالقرافة الصغرى بالقرب من تربة الامير بكمر المتوفي

والله بهدی ثعالبی در مقابل الاسانید گفته نبذة من تعریف البیدرزکشی رحمہ اللہ تعالی قال
المحافظ ابن حجر فی ابنہ الغفر هو محمد بن بہادر بن عبد اللہ الزکشی ولد سنة خمس اربعین
وسبع مائة بتقدیم المہملة علی الموحدة كما رایت بخطہ وسمع من مغلطائی وشرح بہ فی الحدیث
وقرأ علیہ جلال الدین الاستوکی وخرج بہ فی الفقہ وسمع من ابن کثیر واخذ عنہ الاذری وغیرہ و
اقبل علی التتبع فکتب بخطہ ما لا یحصی لنفسہ ولغیرہ ومن تصانیفہ تخریج احادیث الرافعی
فی جنس مجلدات وخادم الرافعی فی عشرين مجلداً والتنقیح وشرح فی شرح کبیر علی البخاری المخصر
من شرح ابن المللق وزاد فیہ کثیرا وشرح جمیع المجموع فی مجلدین وشرح المنہاج فی عشرة و
مختصرہ فی مجلدین والتجريد فی اصول الفقہ فی ثلاث مجلدات وغیر ذلک وتخرج بہ جملة
وکان مقبلاً علی شأنہ منجمعا عن الناس وکان یقول الشعر الوسط مات فی ثلث رجب سنة
اربع وتسعين بتقدیم المثناة الفوقیة وسبع مائة رحمة اللہ تعالی علیہ انتہی وخود شاہ صاحب
درستان المحدثین گفته تنقیح الالفاظ الجمیع از تصانیف بدرالدین محمد بن بہادر بن عبد اللہ زرکشی
کہ در سال ہفصد و چہل و پنج متولد شدہ و از شاگردان حافظ مغلطائی ست در فن حدیث و از جمال الدین شو
نیز اخذ علوم کردہ خصوصاً فقہ و جمیع حدیث از ابن کثیر واذری نیز دارد صاحب تصانیف بسیارست خصوصاً
خدمت فقہ شافعی وعلوم قرآن بسیار نمودہ از انجملہ ست تخریج احادیث الرافعی در پنج جلد و از انجملہ خادم الرافعی
در ست جلد و شرحی دیگر دارد بر بخاری بسیار دراز و مطول کہ آنرا از شرح ابن ملق تلخیص نمودہ و چیز نادران
افزودہ و جمیع الجوامع را نیز شرح نمودہ در دو جلد و منہاج را در دو جلد و مختصر آن شرح کردہ در دو جلد و تجوید
در اصول الفقہ در سہ جلد نوشتہ و شعری ہم دارد متوسط الدرجہ و در فقه و در رسوم رجب سال نو و چہار بعد از
ہفصد و داد و صدیق حسن خان معاصر در اتحاف النبلا گفته بدرالدین محمد بن عبد اللہ بن بہادر الزکشی در سنہ
خمس اربعین و سعمائة متولد شدہ و از استوکی و مغلطائی و ابن کثیر واذری و غیر ہم فراگرفتہ و تالیف ساخته تصانیف
بسیار در فنون عدیدہ دارد منها الخادم علی الرافعی والروضۃ وشرح المنہاج والدیباچ وشرح جمیع المجموع
وشرح البخاری والتنقیح علی البخاری وشرح التنبیہ البہان فی علوم القرآن والنقواعد فی الفقہ واحکام المساجد و
تخریج احادیث الرافعی وتفسیر القرآن الی سورۃ مریم والجزء الاصول وسلاسل الذہب فی
الاصول والنکت علی ابن الصلاح وغیر ذلک ما یؤملہ احد ناشرین سنتہ اربع وتسعين سبعمائة و فی القراءات

ثالث

در حدیث و علوم از ده جلد مفصله

فهذا الزكشى احد اعلامهم للشهادة وفردا حبارهم للخبايرة قد حسن هذا الحدیث
الرفيع الاثير وصرح بكونه محتجابه على عدم المنكر الغريبة فالمستعاض عنه مصاب في بصيرة
ضريه والمحامد عنه معنوه ما لوس فاسد الصمير والمتعاند فيه مديت لصغار حفير
والنكار فيه محقق لاثمه وقدير وجهه وچهارم انكه فخر الدين عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن
ابراهيم بن مكاسن القبطي المصري ابن حدیث شریف را در اشعار خود نظم نموده چنانچه تقی الدین ابوبكر علی المعمر
باب حجة الحموی در خزانه الادب در نوع طباق در ضمن اشعاريكه از ديوان فخر الدين بن مكاسن نقل کرده گفته و نقلت
منه ما امتدح به امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه يا ابن عم النبي ان انسا
قد توألك بالسعادة فازوا انت للعلم في الحقيقة باب يا اماما وما سواك مجاز و نيز از حج
در خزانه الادب در نوع توريه در ذكر اشعار فخر الدين بن مكاسن گفته وقال يديح الامام علي بن ابي طالب كرم الله
وجهه يا ابن عم النبي ان انسا قد توألك بالسعادة فازوا انت للعلم في الحقيقة باب
يا اماما وما سواك مجاز و فخر الدين بن مكاسن از شايسته هاي اعلام و معاريف كملاي عظيم سنیه
ابن حجر عسقلاني در درر كامنه گفته عبد الرحمن بن عبد الرزاق بن ابراهيم بن مكاسن القبطي المصري
فخر الدين ولدني سلمة ذي الحجة سنة وكان ابوه من الكتاب في الدواوين فنشأ في ذلك وكان
له ذكاء فتعلق بالادب فاخذ عن القيراطي وغيره وصحب الشيخ بد الدين البشتكي و نظم الطريقة
النباكية فاجامع قصور بين في العربية لكنه كان قوي الذهن حسن الذوق حاد النادرة
يتق قد ذكاء وولى نظر الدولة وغيرها من المناصب بالقاهرة وصود رمية مع صاحب
كميل الدين اخيه ثم ولى وزارة الشام فاقام هناك و دخل المحلب صحبة الظاهر برقوق
وطارح فضلاء الشام في البلد ثم طلب من دمشق ليل الوزارة بالديار المصرية فيقال انه
اغتيل بالسم وهو راجع فوصل الى بيته ميتا وذلك في ثانی عشر ذي الحجة سنة رمية بكميل
خمسین سنة اجتمعت به غير مرة وسمعت منه شيئا من الشعر وهو القائل علفتها
معشوقة خالها قد عمها بالحسن بل خصصها لي واصلني لغالي ويا جسمها كد الله ما غلاني
ارضا انتى فهذا فخر الدين بن مكاسن بارعهم الحمرة للمفاخر الزارية على العين
الاوانس قد نظم الحميد بن المجد من معالم الهدى كل رسم دارس في نظمه الانيق الشيق

المطرب كل متعاط للصناعة مما رس فلا يرتاب في شأنه الا الحاذل المناكر الخاص ولا
يمتنع في امرة الا المدير عن الحق كالقائظ الكاس ولا يقصدى لردة الا المضطغن الشائنة
التعس ولا يتعدى طوره فيه الا الناكس عن الصدق والمتقاعس وجهه منجيم انك شيخ كمال الدين
محمد بن موسى بن عيسى الدميري حديث مدينة العلم راجعاً جزاً ارشاد جناب التمايل على الله عليه وآله
وسلمى واندوبافاده اينمغنى كه حديث مذکور از جمله مناقب كثره جناب امير المؤمنين عليه السلام كافى ووافى
ام حق را باعلاى مراتب الفضل ميرساند چنانچه در جملة الحيوان بذكر خلافت جناب امير المؤمنين عليه السلام
ميفرمايد و مناقبه رضى الله تعالى عنه كشيعة جدا ويكفى منها قوله صلى الله عليه وسلم انا
مدينة العلم و على بابها واگر چه بر متتابع عشر در كمال ظهور است كه علامه دميرى از اعظم متبحرين
اعيان و اناخم متمهين رفيع المكان و اجله منقدين ثقات و اكابر محققين اثبات يداشته ليكن نبذى از
مفاخر عظيمة الاخطار و شرطى از ناثر مشرقه المنار و بر زبان اعلام سنه بايد شنيد تقى الدين اسدى
طبقات شافعية گفته محمد بن محمد بن عيسى الدميرى المقصود كمال الدين ولد في حدود الخمسين و
تكتب بالخيطة ثم خدم الشيخ بها، الدين السبكى و اخذ عنه وعن الشيخ جمال الدين الاسودى
وانشئ عليه ثناء كثير و تخرج و مهر في الفنون و قال الشعرولى تدريس الحديث بالبقية الزكية
بالقرب من باب النص و حج مراراً و جاور و تكلم على الناس في جامع الظاهر بالحسينية و كان
ذا حظ من العبادة و التلاوة لا يفتري لسانه غالباً عنما و له شرح المنهاج في اربع مجلدات
ضمنه فوائد كثيرة خارجة عن الفقه و الذي باجة في شرح سنن ابن ماجه في اربع مجلدات
و جمع كتاب اسماء حيوة الحيوان لاجاد فيه ذكر فيه جملة من الفوائد الطبية و النحوى كادبية
و المحدثية و غير ذلك و له خطب مدونة بجمعية و عظيمة و قال الحافظ شهاب الدين
ابن حجر في المعجم و كان له حظ من العبادة تلاوة و وصياً ما و قياً ما و مجاورة بمكة و المدينة
فاشتهرت عنه كرامات و اخبار بامور و غيبات بسند ها الى المنامات تارة و الى بعض الشيخ
اخرى غالب الناس يعتقد انه يقصد بذلك السرقونى في جهادى الاخرة سنة ثمان و ثمانمائة
و تقى الدين فاسى در عقد ثمين في تاريخ بلدة الامين گفته محمد بن موسى بن عيسى بن على العلامة
المفنى كمال الدين المعروف بالدميرى المقصود الشافعى نزيل مكة يكتفى بالبقاء و ولد في اوائل سنة

اشتهين واربعين وسبع مائة تفسيرها كذا وجدت في بعض الاستنداعات التي اجازها بخطه
واظنه والله اعلم ولد بالقاهرة وسمع بها ما بلغني جامع الترمذي على مظفر الدين البطار
المصري وعلى علي بن ابراهيم الفرضي الدمشقي ولعله سماع على الفرضي شيئا من مسند احمد بن حنبل
وسمع بالقاهرة كثيرا من عبد الرحمن بن علي بن محمد بن هارون الثعلبي ومن محمد بن علي الحرابي
كتاب الجبل المحفوظ في الدين الدمياطي عنه والعلم للذهي من غيرهما من شيوخها و
سمع بمكة من مسند هاجي الجبال محمد بن احمد بن عبد المعطي صحيح ابن حبان وغير ذلك وسمع بمكة
ايضا على مسند حلب كمال الدين محمد بن محمد بن عمر بن جبيب الحلبي سنن ابن ماجه ومسند
الطحاوي ومسند الشافعي ومعجم ابن قانع واسباب النزول للواحدي والمقامات الخيرية وغير
ذلك وعنى بالعلم كثيرا واخذ عن جماعة منهم الشيخ بها والدين احمد بن الشيخ تقي الدين السبكي
اخذ عنه فنونا من العلم ولا زمه كثيرا وانتفع به ولما راه الشيخ بها والدين السبكي اهلا للتدريس
والفتوى تكلله مع جد القاض كمال الدين ابى الفضل التوحيدي ان يجيز له ذلك ففعل وتفقده
ايضا بالشيخ جمال الدين عبد الرحيم الاسناني اخذ الادب عن الشيخ برهان الدين القيراطي برع
في النفساء والحديث والفقه واصول العربية والادب وله تاليفات حسنة منها الديباجة شرح
سنن ابن ماجه وهو في نحو خمس مجلدات على ما وجد بخطه وشرح المنهاج للنواري وسماه النجم
الوهاب وكتاب حياة الحيوان وهو كتاب نفيس وقد اختصته في سنة اثنين وعشرين وثمان مائة وثلثمائة
على اشياء كثيرة تتعلق بما ذكره المؤلف فيه وله تاليفات غير ذلك وله نظم جيد وحظوافر من العباد
والخير وكان باخرة يسر الصوم وافتي ودرس اعاد باماكن في القاهرة منها جامع الازهر كانت له فيه
حلقة يشغل فيها الطلبة في يوم السبت غالبا ومنهم القبة مخالفاه بيدرر بالقاهرة كان يدرس
فيها الحديث وكنت حاضرا عنده فيها لو كان يذكر الناس بعد رسته في البقرة في يوم الجمعة غالبا ويفيد في مجلسه
هذا اشياء حسنة من فنون العلم ويذكر الناس ايضا بجامع الظاهر بالحسينية بعد العصر يوم الجمعة
غالبا ودرس ايضا بمكة وافتي وجاور بمكة مدة سنتين منفسا فاعل فيها ورزق بالاداء واول قدمته
الى مكة في موسم سنة اثنين وستين وسبع مائة على ما بلغني عنه وجاور بها حتى حج من سنة ثلاث وستين
ثم جاور بها في سنتين وستين وستين وقد مرها مع الرحبية في هذه السنة واتوا بها حتى حج ثم قدم الى مكة

اشتهين

اشتهين

نقش

من سنة اثنين وسبعين واقام بها حتى حج من سنة ثلاث وسبعين و فيها سبع من بن عبد المظفر
وابن جيب ثم قد يماني موسم سنة خمس وسبعين واقام بها حتى حج من سنة ست وسبعين فيها
تاهل بمكة فيها احسب ثم قد يماني موسم سنة ثمانين وسبعين واقام بها حتى حج من سنة اربع
و ثمانين وسبعين سنة ثم قد يماني سنة تسع وتسعين وسبعين
واقام بها حتى حج من سنة ثمان مائة وتوجه الى القاهرة
واقام بها حتى توفي في ثالث جمادى الاولى سنة ثمان مائة و ثمانين و دفن بمقابر الصوفية بسعيد السعد
وكان احد الصوفية بهلوا شهدا وقفها فقيد الله برحمته سمعت منه في القاهرة عدة ثمانين سنين
وسمع منه اصحابنا المحدثون منهم صلاح الدين خليل بن محمد الاقفه فخرجوا الى كعبة المعظمة و
شمس الدين سخاوي ورضو ولامع كفته يمين بن موسى بن عيسى بن علي الكمال ابو البقاء الدسوقي
الاصل بالقاهرة الشافعي كان اسمه اوكاما لا تغير صافه و كان يكتبه كذلك بخطه في كتبه ثم
تسمي محمدا وصان يكشط الاول و كان له تلميذه نوعا من التزكية مع هجرته الى تحقيقه ولد في اول
سنة اثنين واربعين وسبعين تقريبا كما كتبه بخطه بالقاهرة و تشابهها فكتب بالخطاطة ثم
اقبل على العلم واخذ عن ابيه احمد بن التقي السبكي ولازمه كثيرا وانتفع به وكذا اخذ عن ابيه
ابن الفضل التويكي و تفقه ايضا بالجمال الاستق و وصف ابن الملحق في خطبة شجرة بستاننا وكذا
ينفع اخذ عن الملقين ايضا وليس بعيد واخذ الادب عن البرهان القراطي والعربية وغيرهما عن
البهاء بن عقيل وسمع على مظفر الدين العطار والفرخي و ابن الفرج القاري والحراوي و بكة علي
الكمال ابن عبد المعطي الكمال محمد بن عمر بن جيب في اخيرين كالعفيف المطري بالمدينة و قد سمع
على الاول الترمذي في سنة ثمان و خمسين و وصفه الزبلي في الطبقة بالفاضل كمال الدين كمال
ثانيهما فظجل مسند احمد وجميعه و جزء الانصاري وجميع التفسير والحديث في الفقه واصوله
والعربية والادب وغيرها و اذن له بالافتاء والتدريس وتصدى للاقراء انتفع به جماعة و كتب على
من حاجة شرحا في نحو خمس مجلدات سماها الديباجة مات قبل تحريره و تبييضه كذا اشرح للنهارج
وسماه الخدم الوهاج لخصه من السبكي والاستق وغيرهما وعظم الانتفاع به خصوصا باطرافه من
انتقاه و الحاشية التي انكت البدعة و اول ما ابتداء من المساقاة بناء على قطعه شيخه الاستق فانتهى

في ربيع الآخر سنة ست وثمانين ثم استأنف ونظم في لفقه ارجوزة طويلة فيها فروع
غريبة وفوائد حسنة وله من كرامات مقيمة وحيوة الحيوان وهو نفيس اجادة واكثر فوائد
مع كثرة استطراده فيه شئ الى شئ وله فيه زيادات لا توجد في جميع النسخ وانهم انما فيها
ما هو مدخل لغيره ان لم يكن جميعها كما فيها من المنكر وقد تجرد بها بعضهم بل اختصوا بالاصل
التقى الفاسي في سنة اثنتين وعشرين ونبه على اشياء مهمة يحتاج الاصل اليها واخضر
شرح الصفح للامامة العجم فاجاد ورأيت من غرائب فيه قوله وكان بعضهم يقول ان
المقامات وكليدة ودمنه وموز على الكيمياء وكل ذلك من شغفهم وجههم لها نسل الله العاقبة
بلا محنة وكان الشيخ تقي الدين قبا العبد رحمه الله مغري بها وانفق فيها ما لا وعمر انفق
واتما استنزته بالمشبه بالنسب للتقى وقد ترجمه التقي الفاسي في مئة فقال انه كان بعد
صوفية سعيد السنداء وشاهد وقفا له نظم جيد وحظ واخر من العبادة الخيرة حتى كان بابا
بدر الصوم حدث بالقاهرة وبمكة وسمع منه الصلاح الاقحسى في جوف الكعبة والفاسي
بالقاهرة وافتي واعاد ودرس باماكن بالقاهرة منها جامع الانهر كانت له فيه حلقة يشغل
فيها الطلبة يوم السبت غالباً ومنها القبة اليبوسية كان يدرس فيها الحديث وكنت احضر
عنده في مايل كايذ كر الناس بمد رسته ابن البقرى داخل باب النصر في يوم الجمعة غالباً وبقيت
في مجلسه هذا اشياء حسنة من فنون العلوم وبجامع الظاهر الحسينية بعد عصر الجمعة
ثم ابا ودرس ايضا بمكة وافتي وجاور فيها مدة سنين مفرقة وتاهل فيها بام احمد فاطمة بنته
يحيى بر عباد السنه باي الكية وولدت له ام جيبية وام سلمة وعبد الرحمن واول ودرما
اليها علم اخبرت عنه في موسم سنة اثنتين وستين وسبب كونه وجاوريها حتى في التي بها
ثم وجاوريها ايضا في سنة ثمان وستين قدام رابع الوجبة فلما خرج ثم قدمها في سنة
اثنتين وسبسين فاقام بها حتى خرج في التي بعد ها قلت وحضرت شرب طابها بالبيت
حينئذ ونقل الكمال عنه انه قال التحبيل موته قبليل هذا برادى فحرت المانة فيه يعني
لنفسه بحدوث امر ما فان سباعا النجيم موت ابى المية لوانا في قيد الحياة فذاك ولا فاعل الكتاب على
قبري هكذا سمعته من لفظ شيخنا فيما قرأت بخط الدمشقي وانه قال له يا سيدي وصل الامر الى هذا

جاءها

ثم اخرج

أخبرني هذا فقال انه غرمي ثم قال فقال له درهم فقال بل اجنبا رانته في قال لفا سي ثم قدم مكة
 في موسم سنة خمس وسبعين فاقام بها حتى حج في التي تليها وكوفيها تاهل بمكة فيما احسب ثم قدما
 في موسم سنة ثمانين واقام بها حتى حج في التي بعدها ثم قدما في سنة تسع وتسعين واقام حتى
 حج في التي بعدها وانفصل عنها فاقام بالقاهرة حتى مات في ثالث جمادى الاولى سنة ثمان ووصل عليه
 ثم دفن بمقابر الفسطاط سعيد السعداء وقال للمقريزي في حق هذه صحبة سنين وحضرت مجلس
 وعظه مرارا لا يحصى فيه واشتداني وافادني وكنت احبه ومحبي في الله سبحانه وحسن هديته و
 جميل طريقته ومداومته على العبادة لغني مرة فقال لي رايت في المنام اني اقول لشخص لقد
 بعد عهدك بالبيت العتيق وكثر شوق اليه فقال قل لا اله الا الله الفتاح العليم الرقيب اللين
 وضارب كثر ذكر ذلك فبح في تلك السنة رحمه الله ايانا ونفعنا به وقد ذكره شيخنا في انبائه فقال
 في الفقه والادب والحديث وشارك في الفنون ودرس للشيخين بقية بيبرس في عدة اما
 ووعظ فافاد وخطب فلجاد وكان احظ من العبادة تلاوة وصيا ما ومجاورة بالحرمين ويذكر
 عنه كرامات كان يخفيها وربما اظهرها ولها ما على غيره وقال في معجزة كان له حظ من العبادة
 تلاوة وصيا ما وفيما ومجاورة بمكة وبالمدينة واشتهرت عنه كرامات واخبار بامور
 مغيبات يند لها الى المنامات تارة والى بعض الشيوخ اخرى وغالب الناس يعتقد انه يقصد
 بذلك السر سمعت من قوائين ومن نظمه واجتمعت به مرارا وكنت احب سمته ويقال انه
 كان في صباه اكله ثمانية صاع بحيث يطيق صوم الصيام زاد غيره وله اذكار يواظب عليها في
 خشوع وخشية وبكاء عند ذكر الله سبحانه وقد تزوج بابنته الجمال محمد والجلال عبد الو
 اينا ابراهيم بن احمد بن ابى بكر المرشد المكي الحنفى واستولوا هما في الاول ابا الفضل محمد بن
 عبد الرحمن والثاني عبد الغنى وغيره وروى لنا عنه جماعة من اخوانه عنه رواية ورواية اخرى
 وما ينسب اليه في سلكهم الا خلاص من متعلقا به في فوج ذلك مثل تلك العطر الندي واصله
 عند يثك ان صدقت صدقة في وادفع عدوك بالتي فاذا الذي في وجلال الدين سيوطي في حقه
 كفتا الكمال الذي محمد بن موسى بن عيسى لازم اليه السبكي ونخرج به وبالا ستون وغيرها وسمع
 على الفرضي وغيره وهو في الادب ودرس الحديث بقية بيبرس وله تصانيف منها شرح المنهاج

الثنيتين

والمنظومة الكبرى وحيوة الحيوان واشتهرت عنه كرامات واخبار بامور مغيبات مات
في جمادى الاولى سنة ثمان وثمانائة وازينقى در مدينة العلوم گفته ومن كتب المحاضرات حيوة الحيوان
لكمال الدين الدميري ولها كبرى صنع وهو كمال الدين محمد بن موسى الدميري الشافعي المصري حنا
التصانيف المفيدة في علوم عديدة كان كثير العبادة قائما بالصوم عديم النظير في وقته وكان
يكتب اولا بالخطاطة ثم تركه ولم يتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فافرا اخذ عن الاستنوي
والعراقي واعيان العلماء ومن تأمل كتابه المعروف بحيوة الحيوان وما اودعه من الغرائب والفوائد
عرف فضله ولد سنة اثنين واربعين وسبعمائة وتوفي بالقاهرة سنة ثمان وثمانائة قلت
الدميري منهم من يقول بكسر الدال المهملة الميم ومنهم من يقول بفتح الدال وكسر الميم ولعل
الصواب هو الاخير لان قد وجدته مكتفيا بالخط بعض اللغات وهو كصديق حسن خان صاحب
گفته كمال الدين محمد بن موسى الدميري الشافعي المصري صاحب كتاب حيوة الحيوان في علم المحاضرة وله
تصانيف مفيدة في علوم عديدة كان كثير العبادة قائما بالصوم عديم النظير في وقته وكان يكتب
اولا بالخطاطة ثم تركه ولم يتقلد القضاء اصلا ولا لبس لباسا فافرا اخذ عن الاستنوي والعراقي و
اعيان العلماء ومن تأمل كتابه حيوة الحيوان او ما ان دعه فيه من الغرائب والفوائد عرف فضله
ولد سنة وتوفي بالقاهرة سنة ولاد بكسر الدال والميم وقيل بفتحها وكسر الميم قال في مدينته
العلوم ولعل الصواب هو الاخير لان قد وجدته مضبوطة بالخط بعض اللغات انتهى **فهذا**
الدميري عمدة علماء المعتبرين في الامصار واسوق بينهما المشهورين بعد الصيت الاقطا
قد دمر على نزغات اصحاب الحجب والاكاذيب ودمدم على هفوات ذوى الخدع والاعذار حيث
اثبت هذا الحشد الرأى على ذوب النضارة وصوب القطارة بالحتم والحزم القاطع للاغذاء
والحمد لله على وضوح الحق المبهر بالاسفار وسطوع الصدق المنير كل الازدهار
وجه صدق ششم انك محمد بن محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازي الفيرز آبادي حديث
مدينة العلم را بتحقيق اتيق وتديق رشيق نو وكمال ابرام وتوطيد واحكام وتشبيد ثابت فرمود
چنانچه در كتاب نقد الصحيح نقل عنه الوالد الما جديب المدرسه مي فرمايد حديث انما مدينة العلم
وعلى بابها ذكر ابو الفرج ابن الجوزي في لموضوعات من عدل طرق وجزم بطلان الكل

له رواية ابي الصلت

قال مثل ذلك جماعة وعندى في ذلك نظر كما سنبينه والمشهد برواية ابي الصلت عبد السلام
بن صالح المروى عن ابي معاوية محمد بن خالد المصنف عن ابي جابر عن ابي عيسى و
عبد السلام هذا منقول جدا واثبتهم بالرفض ومع ذلك صدوق وقد روى عيسى بن محمد
الدوكي في سواه عنه عن يحيى بن معين انه سأل عن ابي الصلت هذا فوثقه
فقال ليس قد حدث عن ابي معاوية حديث انا مدينه العلم
وعلى بابها فقال حدث به عن ابي معاوية محمد بن جعفر القتيبي وكذلك روى صالح بن محمد
الحافظ واحمد بن محمد بن محرز عن يحيى بن معين ايضا وفي رواية ابن محرز قال يحيى هذا الحديث
هو من حديث ابي معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قد بماثمه كف عنه وابو
المرو كان رجلا موسرا يطلب هذا الحديث وابو معاوية الضريحي حافظ يحتمل بافراده كان
عيبه وغيره وليس هذا الحديث من الالفاظ المنكرة التي تابلها العقول بل هو مثل قول
صلى الله عليه وسلم في حديث ارفأ أمي ابو بكر الحديث وقد حسنه الترمذي و
صححه غيره ولم يأت من تحمله على حديث انا مدينه العلم بحول عن هذه الروايات التي
عن يحيى بن معين والمحكم بالوضع عليه باطل قطعاً واتماسكت ابو معاوية عن روايته شاعراً
لغيرته لا لبطلانه اذ لو كان كذلك لم يحدث به اصلاً مع حفظه واتقائه والحديث
طريق اخر رواه الترمذي في جامعه عن اسمعيل بن موسى القزاري عن محمد بن عمر الرومي
عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله الصائبي
عن علي بن ابي حمزة عن ابي عبد الله عليه السلام قال انا دار الحكمة وعلى بابها كتابه
ابو مسلم الكجي وغيره على روايته عن محمد بن عمر الرقي ومحمد هذا روى عنه البخاري في
غير الصحيح وثقة ابو داود وقال الترمذي بعد سياق الحديث هذا حديث غريب قد
روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكر فيه الصائبي قال ولا نعرف هذا عن احد من الثقات
غير شريك فلم يبق الحديث من افراد محمد الرومي وشريك هذا حتى به مسلم وعلق له البخاري
وثقه ابن معين والجهلي وزاد حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما ريت احداً قط
اورع في علمه من شريك فغلب هذا يكون مفرجه حسناً ولا يرد عليه رواية من سقط الصائبي

بأمر من
وكبر الشافعي
بطل الحديث فقد روى عبد الله
عن محمد بن عبد الله

له ابن جابر ضعيف

قلت مع

طريق
عن

منه لان سويد بن غفلة تابعي فخرم روى عن ابي بكر وعمر وعثمان وعلي بن ابي طالب
ذكر الصناعات في متصل الاسانيد والحاصل ان الحديث ينتهي بمجموع طرق
ابن معوية وشريك الى درجة الحسن المحترمة ولا يكون ضعيفا فضلا ان يكون
موضوعا ولما اجد لمن ذكره في الموضوعات طعنا موثرا في هذين السندين
وبالله التوفيق واين عبارات نقدا الصريح الشيخ عبد الحق دهلوي هم درلغات شرح شكوة نقله كذا
ستعرف فيما بعد انشاء الله تعالى وكما ان رفعت مرتبت وتمام عطرت منزلت وغايت علوم اب و
نهيت سمو مناصب واقصاي تقدم وتجر ومنتهاي تفنل وتتمه في زآبادي نردا يخضرات برناظر
عقد شين في تاريخ البلد الامين تقي الدين ابو الطيب محمد بن احمد بن علي القاسمي طبقات شافعية تقي الدين
ابو بكر بن قاضي شعبة الاسدي وضوء لامع لاهل القرن التاسع شمس الدين محمد بن عبد الرحمن سخاوي نقيه الوفا
في طبقات اللغويين والخواجة جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي وكتائب اعلام الاخيار كفوي مدينة العلوم
ارنيقي وشقائق نعمانيه في علماء الدولة العثمانية تصنيف احمد بن مصطفى المعروف بطاشكيري زاده ويدر طالع
بحاسن من بعد القرن الستين محمد بن علي بن محمد شوكان في تاريخ النبلاء وابعاد العلوم وتاج مكل مولو
صديق حسن خان معاصر مثل سفيد صبح واضح واشكارست بنابر اختصار بعض عبارات اقتصار ميرزا محمد
بن مصطفى المعروف بطاشكيري زاده در شقائق نعمانيه ودر ذكر علماء طبقة الجعفة ومنهم اللؤلؤ الفاضل
القاموس ده محمد بن عبد الله ابو طاهر بن يعقوب بن محمد الشيرازي الفيرزآبادي وكتائب الشيرازي
صاحب التنبيه وبعبارت نسبته الى ابي بكر الصديق رضي الله عنه وكان يكتب بخط المصديقي
دخل بلاد الروم واتصل بخدمة السلطان المذكور ونال عنده مرتبة وجاه واعطاه السلطان
الملكور ما لا يجزى واعطاه الامير تيمور خان خمسة آلاف دينار ثم جال البلاد شرقا وغربا
واخذ من علماء ما احتجى برع في العلوم كلها سيما الحديث والتفسير واللغة وله تصانيف
كثيرة تنيف على اربعين مصنفا واجل مصنفاة الامم المعلم العجيب الجامع بين الحكم والعنا
وكان تمامه في ستين مجلدات ثم لخصها في مجلدتين وسمى ذلك المخلص بالقاموس المحيط وله
القرآن العظيم وشرح البخاري والمشارق وكرام الله لا يدخل بلدة الا وكرام اليها وكاسر ع الحفظ وكان يقول لا
لنام الا وحفظ ما في سطر وكثير العلم والاطلاع على المعارف العجيبة وبها كان آية في الحفظ والاطلاع والتصنيف

وله سنة تسع وعشرين وسبعمائة بكارزين وتوفي قاضيا بزبيد من بلاد اليمن ليلة الاثنين
من شوال سنة ست او سبع عشرة وثمانمائة وهو ممدوح بحجاسه ودفن بترية الشيخ اسمعيل
المجبرتي وهو اخر من ت^ت من الت^ت وسماء الذين اتفرد كل منهم بفض فاق فيه اقرانه على راس القرن
الثامن هم الشيخ سراج الدين البلقيني في الفقه على مذهب الشافعي رحمه الله والشيخ زين الدين العراقي في
الحديث والشيخ سراج الدين بالبلقن في كثرة التصانيف في فن الفقه والحديث والشيخ
شمس الدين الفناري في الاطلاع على كل العلوم العقلية والنقلية والعربية والشيخ ابو عبد الله
بن عرفة في فقه المالكية وفي سائر العلوم بالمغرب والشيخ محمد الدين الشيرازي في اللغة
رحمهم الله تعالى رحمة واسعة ومحمد بن علي الشوكاني وريدر طالع كفته محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم
بن ابي بكر بن احمد بن محمود بن ادريس بن فضل الله بن الشيخ ابن اسحاق ابراهيم بن علي بن
يوسف بن عبد الله المحجد ابو الطاهر الفيرزبازي الشيرازي اللغوي الشافعي الامام الكبير الماهر في
اللغة وغيرها من الفنون ولد سنة ثمان مائة وثمانين من اعمال شيراز فحفظ القرآن وهو ابن سبع سنين
وحفظ كتابا من اللغة وانتقل الى شيراز وهو ابن ثمان سنين واخذ عن والده وعن القوام
عبد الله بن النجم وغيرها من علماء شيراز وسمع من محمد بن يوسف الكاظمي ارحل الى العراق
ودخل واسط وقرأ بها العشر ثم دخل بغداد فاخذ عن التاج ابر البساک والسراج عمر بن علي
القرظيني وغيرها ثم ارحل الى دمشق فدخلها سنة ثمان مائة وثمانين من التقي السبكي وجماعة
زيادة على المائة كابن القيم وطبقته ودخل بعلي بك وحياة وحلب القدس وسمع من اهل
هذه الجهات واستقر بالقدس نحو عشر سنين ودرس ونقد روي ظهرت فضائله وكثر
الاخذ عنه وتلمذ له جماعة من الاكابر كالصلاح الصفدي وغيره وجال في البلاد الشامية
والشرقية ودخل الروم والهند ولقي جمعا من الفضلاء وحمل عنهم شيئا كثيرا ثم دخل اليمن
فوصل الى زبيد في سنة ثمان مائة وثمانين بعد وفاة قاضي الاقضية باليمن كله الحال الذي شارح التنبيه
فتلقاه الملك الاشرف اسمعيل بالقبول وبالغ في اكرامه وصرف له الف دينار سوى الف
كان امرنا طرعدن يجهر بها واستقر مقما لديه ينشر العلم فكثرت الانتفاع به وبعد اضاف
اليه قضاء اليمن كله بعد ابن عجيل فقصد الطلبة وقراء عليه السلطان فمن دونه

الحديث واستقر قدمه بزبيد الى ان مات وكان السلطان الاشرف قد تزوج ابنته لمزيد
جمالها ونال منه براورفعة بحيث صنف له كتابا واهدا على اطباق فضلا هاله دراهم ونحو
اناء هذه المدة قدم مكة مرارا فجاور بها وبالمدينة والطائف وعمل ما يتم حسنة وكان انشد
الحظ مقبولا عند السلاطين فلم يدخل بلدا الا واكرمه صاحبها مع كثرة دخوله الى المسالك
ومن جملة المكرمين له تيمورلنك وسلطان الروم ابن عثمان وشاه منصور وصلاح الدين
واحمد بن ادس صاحب بغداد والاشرف صاحب اليمن وغيرهم ووصل اليه من عطايا
شئ كثير فاقتنى من ذلك كتب النفيسة حتى قال انه اشترى منها بخمسين الف مثقال
من الذهب وكان لا يسافر الا ومعه منها عدة احوال ويخرج الكسها في كل منزل فينظر
فيها ثم يعيدها وكانت له ديناطائلة ولكنه كان يدفعها الى من يسرف في انفاقها بحيث انه
قد يملأ احيانا فيبيع بعض كتبه وله مصنفات كثيرة نافعة منها التفسير لطائف ذوي
التميز في لطائف الكتاب العزيز في مجلدات وتنوير المقياس في تفسير ابن عباس اربع مجلدات
وتيسير فائحة الاباب في تفسير فائحة الكتاب في مجلد كبير والد والنظير للشرح في
مقاصد القرآن العظيم وحاصل كورة الخلاص في فضائل سورة الاخلاص وشرح
قطبة الخشاف في شرح خطبة الكشف وفي الحديث والتاريخ الشوارق العلية في شرح
مشارق الانوار النبوية اربع مجلدات وفتح الباري في شرح صحيح البخاري وعلل ابن حجر لم يجمع
بذلك حيث سمي شرحه بهذا الاسم كحل منه نحو عشرين مجلدا وكان يقدر تمامه في اربعين
وعدة الاحكام في شرح عمدة الاحكام في مجلدات وامتضا من السرا في افتراض الجهاد في
مجلد والاسعاد بالاصعاد الى درجة الاجتهاد تلك مجلدات والمرقاة الوقية في طبقات
الحنفية والبلغة في تراجم ائمة النجاة واللغة والفضل الوفي في العدل الاشرف في و
ازهه الاذهان في تاريخ اصبهان وتسجيل طريق الوصول في احاديث الزائدة على جامع
الاصول والاحاديث الضعيفة والبدل العالي في الاحاديث العوالي وسفر السعادة واما
وضعا والمختلف متقاع في اللغة اللامع المعلم العباب الجامع بين المحكم والعباب و
زيادة امتلاها الوطاب كان يقدر تمامه في مائة مجلد كل مجلد فيه مائة من الجواهر والناموس

والوسيط

تأني

المحيط والقابوس الوسيط الجامع لما ذهب من لغة العرب شطاطيط في مجلدين وهو كتاب
نفيس ليس له نظير وقد انتفع به الناس لم يلتفتوا بعد الى غنيره والمقصود الذي لا لبس
من علمه لا عراب وتجبر الموشين فيما يقال بالسين والشين وهو ثلث الكبير في خمس مجلدات
والصغير الروض المسلول فيمن له اسمان الى الوف وغير ذلك من المضغفات الكثيرة الواسعة
الشهيرة قال التقي الكرماني كان عديده النظر في زمانه نظما ونثرا بالفارسي والعربي وكان
كثير الاقتداء بالصغاني ما شيا على طريقته تابع المنهج حتى كفى له المجاورة وحكى الخرجي انه
دام التوجه في شتة الى مكة فكتب الى السلطان ما مثاله ومما يهيمه الى العلوم الشريفة انه
غير خان عليكم ضعف اقل العبيد ورقة جسمه ودقة بنيته وعلوسه وقد اكرم
الى ان صار كالسافر الذي تحزم وانتقل اذ هو العظم والراشع لتضعع الشرف تقفع الشرف
الاعظام في جبل وبنيان مشر على الخراب وقد ناهز العشرة التي تسميها العرب دقاقة
الرقاب وقد مر على المسامع الشريفة غير مرة في صحبهم البخاري قول سيدنا رسول الله صلى الله
عليه وسلم اذا بلغ المرأستين سنة فقد اعد الله اليه فكيف من ينف على السبعين واشت
على الثمانين ولا يجمل بالمؤمن ان يمضي عليه اربع سنين ولا يتجدد له شوق وعزم الى
بيت رب العالمين وزيارته مستيد المرسلين وقد ثبت في الحديث النبوي ذلك واقل العبيد
له ست سنين عز تلك المسالك وقد غلب عليه الشوق حتى جل عمره عن اطواق ومن
امنيته ان يجدد العهد بتلك المعاهد ويعفو مرة اخرى بتقبيل تلك المشاهد وسوا
من المراحم الحسنة الصدقة عليه بجهيزة في هذه الايام مجردا عن الاهالي والاقوام
قبل اشتداد الحر وغلبة الاوام فان الفصل اطيب والريح اذنين ومن الممكن ان يفوز
الانسان باقامة شهر في كل حرم ويخطى في مصابط الرحمة والكرم وايضا كان من عادته الخلفا
سلفا وخلفا انهم كانوا يبردون البريد عمدا قصد التبليغ سلامهم الى حضرة سيد المر
فاجعلني الله فداك ذلك البريد فلا اتمنى شيئا سواه ولا اريد به شوقا الى الكعبة الغداء
قد زاد اياه فاستحل القلعة والوخادة الزاد واستاذن الملك المنعم زيد علاه واستوع
الله اصحابا واولاد فلما وصل هذا الى السلطان كتب في لخرة للكتاب ما مثاله صد الرحال

ب

المصري على لسان ما يحقق لك شفاها ان هذا شيء لا ينطق به لسان ولا يجرى به
قلبي فقد كانت اليمن عمياء فاستنارت فكيف يمكن ان تتقدم وانت تعلم ان الله قد
احيايك ما كان ميتا من العلم فبانه عليك الا ما وهبت له بغير هذه العن والله
يا محمد الدين يمينا باراة اني ارى فراق الدنيا وغيها ولا فراقك انت اليمن واهله انتهى وفي
هذا الكلام عمدة للمعتبرين من افاضل السلاطين بتعظيم قدر علماء الدين وقد اخذ عنه
الاكابر في كل بلاد وصل اليه ومن جملة تلامذته الحافظ ابن حجر والمقرئ والبرهان الجليل
ومات ممتعا بجمعه وحواسه في ليلة عشرين من شوال سنة انتهى فهذا الفير زاباد
عمدة اخبارهم المراجع وقدوة كبارهم المناجيج قد نصر الصدق الصريح وازر الصواب
الضيق وهتك ستر الباطل الفضيحة وقطع ظمير المنكر القبيح حيث اثبت هذا الحديث
الثابت الصحيح في كتابه المسمى بنقد الصغير وقطع عرق كل ريب ببيانه الفصيحة
واستاصل شاكل شك ببيانه الفسيحة فلا يخل عن اذعانه الا من قد اخطأ واتبع ولا يعدل عن
اليقين الا من حل زها واتبع ولا يلز فيه الا من تاه من لعدوان الساسي الفحيح ولا يطعن فيه الا من اقام
على راسه من الطغيان فلا ينبغي هاتف ولا طبع وجه صدر ومهتمة انك امام الدين محمد
الحجروي الايجي در كتاب اسماء النبي وخلفائه الاربعة اثبات اخذت شريف فرموده چنانچه
شهاب الدين احمد در كتاب توضيح الدلائل جده ذكر بعض اسماء اهل بيت امير المؤمنين عليه السلام وبيان
ايراد حجروي نذكر انرا گفته ومنها باب مدينة العلم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم انما مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد
العلم فليأت من بابها رواه الطبري من تخرج ابى عن اوردده الامام الفقيه المذکور
وقال كما في الحديث ومحبوب من انكر علامه حجروي انرا كابر علماء اعلام وافاضم فقهای عظام ستیة
فرموده چنانچه شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل اورا بيان وصاف بغيره ستوره الامام الشیخ العالم العارف
الرباني الملقب لوفور عليه ومعرفة الغزالي الثاني مرشد الخلائق الفقيه امام الدين محمد
الحجروي والايجي قدس سره في هذا المعبر واما هم المعروف بجليل الالقاب وعالمهم
للأب عندهم في اقتناء المناثر الباخ الا دأب قد عد باب مدينة العلم من اسماء امام

خوى الا لباب عليه وعلى صنوة والهامن الملك الوهاب الا فع السلام المزرى بكل
امسك ولباب وواظهم كونه مستنبأ امر هذا الخش الوثيق النصبة فرغمت الحمد انا المنكر النصبة وقمعت
اروس الجاحدين الا وشاب ووضوح ان الشاك فيه والمرتاب بعد اثبات المجرى اياه
بخطبه الانتصاب هاجر للصدق والصواب والمهاجر بطعنه هجيرة ايتار الزيف بغير
الذهاب وليس له الا خسر المال وسوء المآب وما كيد الا في تبار وتباب
وجه صدقهم انهم يوسف عور واسطى درسا له كه در روايل حق نوشته گفته الثانى من وجوه حجج الرا
بالعلم حديث انا مدينة العلم وعلى بابها والجواب عنه ايضا من جوه احدها ان هذا
الحديث يتضمن ثبوت العلم لعلى ولا شك انه حجر علم زخر لا يدرك فقرة الا ان
لا يتضمن الرجحان على غيره بدليل ثبوت العلم لغيره على وجه المساواة بقول النبى صلى
الله عليه وسلم فى مجموع اصحاب اصحابى كالنجوم باهم اقتديتم اهتديتم فثبت العلم
لكلهم ثانيا ان بعض اهل السنة ينقل زيادة على هذا القدر وذلك قولهم ان النبى
صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة العلم وعلى بابها وابوبكر وعمر عثمان جيطانها واركانها و
الباب فضاء فارغ والحيطان والاركان طرف محيط فنحن على البار ظاهر الشاهد فم فى
تاويل على بابها اى مرتفع وعلى هذا يبطل الاحتجاج به للرافضة انتهى **في هذا الوسط**
ناصبهم الا عور ومارقهم لا فخر قد سدت عليه فى قدح هذا الحديث المذاهب
واخلط عليه الخاثر بالذائب فلم يجر الى الطعن فى سندنا وطريقا وسبلا ولم يلف
الاجله فى هذا الباب مقالا ولو كان عليلا ولم يجد بدا من الاعتراف والاقران ولم
يجترء على جداصله والانتكاز فلخذ يتيك فى تسويله يمينا وشمالا وطوقى ترد
فى تحريفه زيفا وضلالا وسند مرعى مرخر فانه فيما بعد انشاء الله القهار ونسوق
الى متاعه الكاسد اطم البوار والدمار فالعجب كل العجب من المخاطب الجالب لنفسه
وحى الشجب كيف جمع بين الطعن فى سندنا والتكول عن معناه وقرن بين وجود اصله
والعدول عن منعه فجمع بين هذين التكرين وساق على جوابه ادهى الحين والرين
وقا وبضيعه اهل النصب والاشراف وسبق بنشيعه ارباب المحزون والسفساف

ثبوت

في اللفاق يباشه شطري از محاسن سبهره و مفاخر مزهره و معالي معرقة و محامد موقرة او برناظر بمجم شيوخ
تقي الدين محمد بن فهد مكي تاليف پسرش ابو القاسم نجم الدين عمر بن فهد مكي و ابناء الغمرباينا و العمر تصنيف
ابن حجر عسقلاني و در عقود فريده تقي الدين مقريري و ضوابط مع شمس الدين سخاوي و انس جليل
مخير الدين عليمي و جل تئين في اهازا الاين شرح شمائل ترمذ از فضل بن زبهران شيراز و طبقات الحفاظ حسن المقصد
وميران المعدلة و اتقان جلال الدين سيوطي و صواعق ابن حجر مكي و مقاليد الاسانيد ابو مهدي ثعالبی و
شقائق لغمانية في علماء الدولة العثمانية تصنيف احمد بن مصطفى بن خليل المعروف بطاشكيري زاده
و نوافض محمد بن عبد الرسول برزنجي و كفاية المتطلع تاج الدين برجيد بن دنان مكي و مدارج الاسناد ابو
محمد العمري الصفي و حشر الشار و محمد عابد سدي و مرافض حسام الدين سهارنپوري و صواعق خواجه نصر الله كابل
انتباه في سلاسل اولياء الله شاه ولي الله و الدخاطب و بدر طالع محمد بن علي شوکانی و بستان المحررين و
همين كتاب تحفة خود مخاطب و اشباع الكلام شاه سلامة الله معاصر و تاج مكل مولوي صديق حسن خان معاصر
و غير ان واضح و اشكار خواهد بود و بعضی از عبارات مداح محمد در جز اول مجلد نيز غدير شنيدی نيز
از ان در بخانيه كور ميشود و خود جزري در طبقات القرا گفته محمد بن محمد بن محمد بن علي بن يوسف الحزري
مؤلف هذا الكتاب يكنى ابا الخير ولد فيما لحق من لفظ والده في ليلة السبت الخامس لغير
من شهر رمضان سنة احدى وخسين و سبعمائة داخل خط القضا عيين بين السورين
بدمشق و احازه خال جده محمد بن اسمعيل برانجهاز و سمع منه فيما اخبره والده و لم يقف
على ذلك و حفظ القرآن في سنة اربع و ستين و صلى به سنة خمس و سمع الحديث من
جماعة من اصحاب الفخر بن البخاري وغيرهم و افرح القراءات على الشيخ ابي محمد عبد الوهااب
بن سلا و الشيخ احمد بن ابراهيم بن الطحان و الشيخ احمد بن رجب في سنة ست و سبع و
جمع السبعة على الشيخ المجتهد ابراهيم الحنفي ثم جمع القراءات بمضمون كتب على الشيخ ابي المعالي
بن اللبان في سنة ثمان و ستين و حج في هذه السنة فقرأ بمضمون الكافي و التيسير على
الشيخ ابي عبد الله محمد بن صالح الخطيب الامام بالمدينة الشريفة ثم رحل الى الديار المصرية
في سنة تسع فجمع القراءات اثني عشر بمضمون كتب على الشيخ ابي بكر عبد الله بن الجندی و
السبعة بمضمون العنوان و التيسير و الشاطبية على العلامة ابي عبد الله محمد بن القضايع

والشيخ ابي محمد عبد الرحمن بن البغدادي فتى في ابن الجبدي وهو قد وصل الى قوله تعالى
ان الله يامر بالعدل والاحسان الى الخلق فاستجيب واجازة وشهد عليه ثم توفي فاكمله على الشيخين
المذكورين ثم رجع الى مشق ورجل وحلة ثانية فجمع ثانيا على ابن الصائغ العشرة بمضمين
الكتب الثلاثة المذكورة التيسير والتذكرة والارشاد بن والتجريد وعلى ابن البغدادي الا
الثلاثة عشر وهم العشرة المشهورة ولبن محيى الكاشغري والحسن البصري بمضمين الكتب المذكورة التي
تلا بها على شيخه ابن الصائغ وغيره وسمع الحديث ممن بقى من اصحاب ابى المياطي والابرقص
واخذ الفقه عن الشيخ عبد الرحيم الاسنوي وغيره وسمع الحديث من غيرهم ثم عاد الى مشق
فجمع القرات السبع في خمسة على القاضي ابي يوسف احمد بن الحسين الكفري الحنفى ثم رحل
الى الديار المصرية وقرأ بها الاصول والمعاني والبيان على الشيخ ضياء بن سعد الله القزويني
واخذ عن غيره ورجل الى الاسكندرية فسمع من اصحاب عبد السلام وابن نصر وغيرهم وقرأ
بمضمين الاعلان وغيره على الشيخ عبد الوهاب القزويني وسمع من هؤلاء الشيوخ وغيرهم
كثيرا من كتب القرات بالسمع والاجازة وقرأ على غير هؤلاء القرات ولم يكمل واجازة واذا
بالاقتاء شيخ الاسلام ابى القدر اسمعيل بن كثير سنة اربع وسبعين وكذلك اذن له
الشيخ ضياء الدين سنة ثمان وسبعين وكذلك شيخ الاسلام البلقيني سنة خمس
الى ان قال والف القرات كتب النشر في القراءات العشر في مجلدين ومختصر التفسير في القراءات
وهذا الكتابان وهما راجح القراء وطبقا من اصلها اخذ امير تيمور الماوراء النهر الف شرح للمصنف في ثلاثة
والف عن ذلك التفسير في القراءات والفقه والعربية ونظم كثير من اهل العلم ونظم غاية المهيرة في الزيادة
على العشرة قد بما ونظم طيبة النشر في القراءات العشر والجوهرة في النحو والمقدمة فيما
على قارئ القرآن ان يعلمه وغير ذلك في فنون شتى وفضل بن روزبهان در شرح شامل
ترمذي گفته ابو الخير محمد بن محمد بن محمد بن الجزري رحمه الله تعالى شيخ مشايخ الاسلام
وقاضي القضاة بين الانام الجامع لاقسام العلوم الشرعية والحكاوي للمعارف الاصلية و
الفرعية كان متوحدا في زمانه في علو الشان في العلوم سيما في القراءات فقد وصف
الشيخ الامام اجل ابى الفضل العسقلاني شهره ابن الجبدي المتفرد الوحيد في القراءات

اسفار

والمشارك في الحديث وصاحب الفقه المشتهر في زمانه بعلق الاسناد سافر المبلاد و
لاق المشايخ وصحبهم وكان اصله من دمشق ومسكنه بعقبة الكنان وله هناك منذ
وسافر الى مصر وحدث بها وحضر مجلس ختمه للصحيح البخاري مؤلفا لشيخ الاسلام قاض
القضا بالديار المصرية وامير المؤمنين في الحديث ابو الفضل احمد بن علي اعتقلا في شهر با
جهر وعظمه وذكره في شرح البخاري فقال صاحبنا الشيخ محمد الجزري ثم سافر الى الروم وحدث
بها ونقله السلطان تيمور بعد تخرجه لبلال الروم الى خراسان وماوراء النهر فاقام بالبلاد
للكورة زمانا طويلا يحدث ويصنف وصنف في خراسان شرحه على المصاييح للمسيحي
بتصحيح المصاييح وذكر فيه انه لم يكن معه ورقة من كتبه ثم سافر الى شيراز وتوفي
قضاء للقضاة الشافعية وكان جليلا جزريا مجيلا الى ان توفي بها سنة ثمان
وثلاثين وثمان مائة وقد ادركت كثيرا من تلامذته كما فصلته في كتاب الجبل المتين و
مير الدين عليمي راس جليل گفته شيخ الاسلام شمس الدين ابو الخير محمد بن محمد الجزري الشافعي
المقري الشافعي مولده في ليلة السبت سادس عشر رمضان سنة احدى وخمسين
وسبعمائة اعتنى بالقرآت فاتقنها ومعرفة بها وله مصنفات جليلة منها كتاب النشر في
القرآت العشر نظم العشر وذيل على طبقات القراء للذهبي والحصل المحصين في الادعية
والاذكار والتوضيح في شرح المصاييح وغير ذلك وجميع مصنفاته مفيدة نافعة وغير لقضاء
الشام فلم يترك له ذلك ولى تدريس الصلاحية بعد الشيخ نجم الدين بن جماعة للتقدم
ذكره واقام بها نحو السنة ثم توجه من القدس الى بلاد الروم ثم سار الى بلاد فارس
وولى قضاء شيراز وحضر القاهرة سنة سبع وعشرين وثمان مائة ثم سافر رسولا
سلطان مصر الى سلطان شيراز في السنة المذكورة وتوفي بشيراز بهار عيد الاضحي
سنة ثلاث وثلاثين وثمان مائة رضى الله عنه ورحمه وحمد بن مصطفى بن خليل المعروف بطاشكي
زاده ورفائق نعمانية گفته - ومنهم الشيخ محمد بن محمد بن محمد بن علي بن يوسف الجزري يكنى
بابي الخير ولد في محققه نفسه من لفظ والده في ليلة السبت الخامس والعشرين من شهر
رمضان سنة احدى وخمسين وسبعمائة بدمشق وحفظ القرآن سنة اربع وستين و

تلامذتہ بخطہ قال الفقیر المغترب من بحارہ توفی شیخنا رحمہ اللہ تعالیٰ صفحۃ الجمعۃ
لخمس خلون من اول الربیعین سنۃ ثلاث وثلاثین وثمانمائۃ بمدینۃ شیراز و دفن
بدار القراءۃ التي انشأها وكانت جنارته مشہودۃ بتبادلا لاشراف والنخاص الى حملها و
تقبيلها وسمها تبرکاً به او من لم يمكنه الوصول الى ذلك كان يتبرک به من يتبرک بها و
انما سمی بوقتہ کثیر من ميام الا سلام رضی اللہ عنہ وعن اسلافہ و اخلافہ ومن جملة تصانیف
الشیخ المذكور کتاب الحصن الحصین فی الدعوات الماثورة عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وهو کتاب نفیس جدا ثم احضرة اختصارا غیر مغل الى ان قال فی الشقائق ثم ان المولى
خضر یك بن جلال ارسل الى الشیخ الجزری نظما وهو هذا لو كان فی بابہ للنظم مخففة
الفتی مدحہ الفام من الكتب ولكنه البحر فی کل الفنون فنا ۛ اهداء در الى بحر من الادب ۛ
فارسل الیه الشیخ جوابا بالنظم وهو هذا فی در نظمك بحر الفضل ذو لجب ۛ و در
نظمك عقد فی ظل الادب ۛ الدر فی البحر معمودتكنه ۛ والبحر فی الدر یبدی غایۃ العجب
الى ان قال فی الشقائق ثم ان الشیخ الجزری رحمه اللہ علیہ لما ذهب به الامیر تیمور الى
ماوراء النهر اتخذ الامیر تیمور هناك ولیمۃ عظیمة وكان السید الشریف الجرجانی
مدرساً فی ذلك الوقت بسمرقند فعین الامیر تیمور ساجد سياره للامراء وحاجب یمینه للعلماء
وقدم فی ذلك المجلس الشیخ الجزری علی السید الشریف فقالوا له فی ذلك فقال کیف لا اقدم
رجلا عارفا بالکتاب السنۃ ویشاور ما اشکل علیہ منهما النبی صلی اللہ علیہ وسلم
بالذات فیجعل له ومحمد بن علی الشوکانی الصنعانی ودر بطالع کفته محمد بن محمد بن محمد بن علی
بن یوسف الدمشقی ثم الشیرازی المصنف الشافعی المعروف بابن الجزری نسبة الى جزيرة ابن عمر
قرب الموصل كان الهوة تاجدا فنكت الاربعة سنۃ لا یولد له ولد ثم حج فشرب ملاء زمزم
بمنیۃ ان یرزقه الله ولدا اعلا فاولد له صاحب الترجمة فی لیلة السبت الخامس والعشیرین
مررمضان سنۃ بدمشق فشاء بهما ولخذا لقرأت عن جملة ثم رحل الى القاهرة فشیع
من جماعته كاصحاب الفخر ابن البغاری واصحاب المد میاطی ورحل الى الاسکندریۃ فقراء
علما علیها كابن الدما مینی وجد فی طلب الحديث بنفسه وكتب الطباق واخذ الفقه عن

الاسنوی والباقری والیهما والسبک و اخذ الاصول والمعانی والبیان عن المصنف القدر
والحدیث علی الجهاد کثیر والعراق واشتد شغفه بالقراءة حتی جمع العشر ثم الثلاث عشرة و تصد
للاقراء بجامع بنی امیة ثم دخل الی بلاد الروم سنة ۹۸۱ والنقل بالسلطان بایزید خان فاکر
وعظمه فنشر هنالك علم القراءات والحديث وانتفعوا به فلما دخل تیمور لانتك بلاد
لخذه معه الی سمرقند فاقام بهما ناشر العلم وكان وصوله الیهما سنة ولما مات تیمور
شعبان سنة تخرج من سمرقند الی خراسان ودخل هرة ثم دخل مدینة یزد ثم اصبهان
ثم شیراز وانتفع به الناس فی جمیع هذه الجهات لاسیما فی القراءات والزعمه سلطان شیراز ان
یلے قضائهما فاجاب مكرها ثم خرج منها الی البصرة ثم جاور بمكة والمدینة ستلثة ثم قدم
دمشق سنة ثم القاهرة واجتمع بالسلطان الاشراف فغظمه واکرمه وصدق الاقراء و
التحدث ثم عاد الی مكة ودخل الیمن فغظمه صاحبها واکرمه واخذ عنه جماعة من علماء
الیمن وعاد الی مكة ثم الی القاهرة ثم الی شیراز وله تصانیف کثیرة نافعة منها النشر فی القراءات
العشر فی مجلدین والتمهید فی التجوید ونها المهر فی تمة العشرة واعانة المهر فی الزیادة علی العشرة ونظم طیبة
النشر فی القراءات العشر المثلث بیت ونظم المقدمة فیما علی ریه ان یعلم والتوضیح وطبقا
القراء فی مجلد ضخیم وغایة التهایات فی سماء رجال القراءات والحصن الحصین من کلام سید
الموسلین وعدة الحصن الحصین وجنة الحصن الحصین والتعریف بالمولد الشریف وعقد اللام
فی الاحادیث المسلسلة العوالی والسند الاحمد فیما یتعلق بمسند احمد والقصد الاحمد فی رجال
مسند احمد والمقصد الاحمد فی ختم مسند احمد واسنی المناقب فی فضائل علی بن ابیطالب
والجوهرة فی الصفو غیر ذلک وكان تصنیفه هذه المصنفات فی الجهات التي تقدم ذكرها وقد تفرغ
لعلوم القراءات فی جمیع الدنیا ونشره فی کثیر من البلاد وكان اعظم فتونه واجل ما عند یمن
مات بشیر از یوم الجمعة خامس ربيع الاول سنة و حکى صاحب المشقات العثمانیه فی علماء
الدولة العثمانیه ان هذا الترحمة اوصل هو و تیمور الی سمرقند عمل تیمور هنالك ولیمة عظيمة
وجعل علی سارية اکابر الامر أو علی عینیه العالمه فقدم صاحب الترجمة علی المسید الشریف الجرجانی
المقدم ذكره فعوب فی ذلک فقال کیف لا اقدم رجلا عارفا بالکتاب والسنة ومولود

صدیق حسن خان عامر در تلج مکمل گفت مسجد بن محمد الدمشقی الشیرازی المشافعی المعتمد بابن الجعفی کان
ابوه تاجر الموی لدله اربعین سنة فلما حج شرب ماء زمزم ونوی حصول الولد فاعطاه الله تعالی
هذا الاکبر السعيد قال فی البدای الطالع جد فی طلب الحديث بنفسه واخذ الفقه والاصول
والمعانی والبیان وقصد للاقراء بجامع بنی مئة ثم دخل بلاد الرقم واتصل بالسلطان یزید
فاکرمه وعظمه فنشر هنالك علم القرآن والحديث ولما مات یتیم فی سنة خرج من سمرقند
الی خراسان ودخل هراة ثم یزد ثم اصبهان ثم شیراز ثم بصره ثم جاور بمكة ثم قدم دمشق ثم القاهرة
ودخل الیمین وله تصانیف كثيرة نافعة منها الحصن الحصین وجنة الحصین للسند الاحمد فیضا
یتعلق بمسند احمد مات بشیراز یوم الجمعة سنة ثمان مائة رحمة الله تعالی علیه ونیز در تلج مکمل بحاشیه
این ترجمه گفته صاحب شقائق نعمانیه گوید چون یتیم بسم قندرسید ولیمه عظیمه کرد اکابر امرار بسیار خود و علمدار
بریمین خود جاداد و نشانید و مقدم کرد ابن الجعزی را بر سید شریف جرجانی چون درین باب عتابش کردند
کیف لا اقدم رجلا عارفا بالکتاب السنة انتهى واین غایت الضاف بود از یتیموزیر که سیادت
دین مقدم است بر سیادت طین و اگر چه علامه جرجانی تیر عارف بود بعلم خدا ما ابن الجعزی امام حدیث بود و انتهی الحاکم
فهذا الجعزی شیخ محدثهم الامثال و واحد حفاظهم الا فاضله قد اثبت هذا
الحديث الشريف المیزبخر صوابه بین الحق والباطل المیزبفضل خطابه بیدر المختل
والعاطل فلا یخوف عنه الا التارک للحق والتخاذل ولا یحید عنه الا المائل عن الصدق
والتخائل ولا یطعن فيه الا من جاب محامه الردی کالمسرع الناسل ولا یقتح فيه الا
من رمی مع فقد سداده بافوق ناصل و وجه صدور و هم انکه شیخ زین الدین ابوبکر محمد بن
محمد بن علی الخوافی این حدیث را حتما و جزا ثابت نموده شباب الدین احمد در توضیح الدلائل بعد ذکر نزول
آیه و تبعها اذن واعیه در شان ائمہ المؤمنین علیه السلام گفته قال شیخ المشایخ فی زمانه و واحد الاکابر
فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین ابوبکر محمد بن محمد بن علی الخوافی قد سئل الله تعالی سره
فلذا الخقص علی کرم الله وجهه بمنزلة العلم والحکمة حتی قال رسول الله علیه وعلی له و
بارک وسلم انما مدینة العلم وعلی بابها وقال لولا علی لهلك عمر و مخفی نماید که خوافی از اجله اعلام
و امثال فحاش سنیه بوده از همین عبارت توضیح الدلائل واضح و لایح است که از شیخ شایخ در زمان خود و او

نظ
المصنف

خامسره

اقران در علوم و عرفان خویش بوده و عبد الرحمن جامی در نفحات الانس گفته شیخ ابوبکر الخوافی رحمه الله تعالی
خدمت خواجه محمد پارسا قدس الله تعالی در بعضی کتوبات القاب ایشان را چنین نوشته است ذوالعلم النافع
والعمل الرافع ملاذ الجهد و رشفاء الصد و روضه العبداء و العرفاء و الفقهاء رافع اعلام
السنة و قاصص اصناف المبدعة ناهج منهاج الحقيقة سالک مسالك الشريعة والطريقة
الذاتی الى الله سبحانه على طریق الیقین سیدنا و مولانا زین العابدین و الدین و ی جامع بوده میان
علوم ظاهری و باطنی و از اول تا آخر استقامت بر جاده شریعت و متابعت سنت که بزرگترین کرامت پیش
محققان این طائفة است یافته است و نسبت وی در طریقت بشیخ نورالدین عبد الرحمن مصریت و شیخ نورالدین
عبد الرحمن بعد از کمال تربیت و بلوغ وی بمرتبه تکمیل و ارشاد در اجازت وی چنین نوشته است و پیش و
ثبت کرده که استحقاق الخلق و قبول الواردات الغیبیة و الفتوحات استغفرت الله تعالی
و اخلیة خلوق المعهودة و هی سبعة ایام من الله تعالی فیها یامر بفضله ففهم الله علیه الواسع
من عنده فی اللیلة الرابعة و انحداد فی الترقیات فی درجات المقامات الی مقام حقیقة التوحید
و انحلت منه قیود التفرقة فی شهود الجمع قبل اتمام الایام السبعة فی اتمامها ظهر له لوامع
التوحید الحقیقی الذی انی المشار الیه علی لسان اهل الحقیقة یجمع الجمع و هی لقوة استعد
بعد فی الترقی الزیادة و انی علی رجاء من الله ان یأخذ منه الیه تماماً و یبقیه بقاء و اماناً
یجعله للمتقین اماماً و یفرموده اجازت نامه که شیخ نورالدین عبد الرحمن نوشته بود در وقت مرگ
بخراسان در بغداد بماند بعد از مدتی مدید که از خراسان بجانب مصر معاودت واقع شد و خدمت شیخ از دنیا
رفته بود و بخلوتخانه وی درآمد در اینجا اجازت نامه خود را یافتیم لی تفاوت مگر بحرفی چند با وجود آنکه آن
خلوت مضبوط نبود و در آن کشاده میبود و نمیدانم که آن مسوده اصل بود که اجازت مرا از اینجا نوشته بود یا خود بنود
ولایت دانسته بود که اجازت نامه من فوت شده و با اینجا معاودت خواهم کرد آنرا انبار برای من نوشته بود و اگر دانسته
بود بجهت تقدیر آن دست میداد در خلوتی چنانکه مذکور شد محض کرامت بود و مهم او فرموده است که چون از مصری آمدیم بغداد
رسیدیم طایفه که شیخ نورالدین عبد الرحمن بن داده بود و بر سر دیگر اکابر از شاخ رسیده بود و همراه داشتیم با
پیر تاج کیلا فی اتفاق ملاقات افراد این طایفه ازین طایفه چنانکه مقتضای فقر و دیشی باشد بوی و دلم و شنب
بر واقع دیدم که آن طایفه پیش من استغاثه میکردند بزرگان را که بر سر ایشان رسیده بود و میگویند که من

بقای

بر سر فلان و فلان رسیده ام عالی مرا بر سر خماری بنهادی که بشرب خمر اشتغال مینمایم چون بامداد شد بایکی از
از اصحاب بطلب می بیرون رفتم شنیدم که وی در خرابانست و بشرب خمر مشغولست با بنجار رفتم گفتند فلان
خانه است در آیدیم مست افتاده بود و طاقیه بر سر وی مصاحب من مرا گفت تو بیرون رو که من طاقیه را بیا
من بیرون آمدم و طاقیه از سر و سرب برداشتم و در خانه را بر بالای دی بست پیش من آورد و گویند که در آخر
حیات ویرا واردی رسید که سه شبانه روز بالکلیه از خود غائب بود چون ویرا از ان غیبت باز آوردند قریب
خاموشی بروی غالب بود و سخن کم میگفت روزی از درویش احمد سمرقندی پرسید که در هیچ جادیده که جذبه
چنین مذکور شده باشد که جذبات بی در پی گردد و اصلاً منقطع نشود درویش احمد در جواب گفت که این معنی
را در هیچ جادیده ام درویش احمد سمرقندی از مریدان کار کرده و خلفای بود سخنان صوفیه را دیده بود و بر بالا
بجز از انیک بیان میکرد و بدرس و مطالعه فصوص اشتغال می نمود بخط وی دیده ام که در آخر فصوص نوشته
بود که بعد از آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم مرید بر فصوص الحکم اشارت فرمود درویش اباد در خلوت
بودم آنحضرت را دیدم پرسیدم که یا رسول الله ما تقول فی حق و نعوت قال صلی الله
علیه و سلم قل كما کتب ثم قلت یا رسول الله ما تقول فی الوجود قال صلی الله علیه و سلم
اما يقول الوجود فی القديم قدیم و فی الحادث حادث ثم قال صلی الله علیه و سلم انت الاله
وانت مولا انت الاله لظاهر الصفات الالهیه و انت مولا محصورک و تعینک و هو
علی ما قول شهید تو فی الشیخ زین الدین رحمه الله تعالی الیه الا حدی الثانی من شوال
سنة ثمان و ثلاثین و ثمانمائة اول او او در قریه بالین فن کردند و از آنجا بدر و شیبابا نقل فرمودند و از
درویش اباد بجوار عیدگاه هرات و حالابر سر فرار متبرکه که وی عمارت عالی ساختند و چنان معمور مردم نشین شده
که نماز جمعه میگذازند انتهی کلام الحامی و جلالت مرتبت و علو منزلت خوانی بر ناظر حواشی روض الاخیار محمد بن قاسم
بن یعقوب الامام حبیب السیر غیاث الدین بن قاسم الهمدانی بخواند امیر اخیار شیخ عبدالحق دهلوی صاحب مجید شیخ احمد شافعی
انتباه سلاسل او یا شاه ولی او الدخانیز ظاہر و باہرست هند اعاد فهم الجلیل زین الدین
الخوافی الناهض فی جوالفضل بالقوادم و الخوافی قد کسر لجنه المنکر المجاهد النافی
و حص اریاش الطاعن المجارح العافی و حیث اثبت هذا الحدیث الکافی الوافی و اجمع بهذا
الخبر الشافی العافی و فطوبی لمن اقبل علیه اقبال للذعن المصافی و استدرک بطل ذیل السابغ

وبشير بن يحيى القفاري وزيد بن ارقم وسفينة مولى رسول الله عليه وسلم وصهيب المزيني وابن
 عباس وابن عمر وابن الزبير وعمر بن حريث والزال بن سبرة واللال بن جابر بن سمرة وجابر بن
 عبد الله وابو حنيفة وابو امامة وابو ليلى الانصاري وابو موسى الاشعري ومسعود بن الحكم الزبيدي
 وابو الطفيل عامر بن واثلة وغيرهم ومن التابعين زر بن حبیش وزيد بن وهب وابو اسود الدؤلي
 وابو عثمان النهدي وسعيد بن المسيب والاحنف بن قيس والحارث بن سويد النخعي والحارث بن
 عبد الله الاعرج وحرملة مولى السامة بن زيد وابو ساسان حصين بن المنذر الزكشاني وجحفة
 بن عبد الله الكندي وربيع بن خراش وشريح بن هانئ وشريح بن النعمان الصائلي وابو اسلم
 شقيق بن سلمة وشيث بن ربيع وسويد بن غفلة وعاصم بن ضمرة السلولي وعامر بن شرحبيل النخعي
 عبد الله بن سلمة المرادي وعبد الله بن بشير بن الحارث وعبد الله بن شقيق وعبد الله بن معقل
 بن مقرئ وعبد خير بن يزيد الحمداني وعبد الرحمن بن ابي ليلى وعبد المسلماني وعلقمة بن قيس
 النخعي وعدير بن سعيد النخعي وقيس بن عبيد الله بن مالك بن اوس بن الجعد ثعلبي ومروان بن
 الحكم ومطرب بن عبد الله بن النخعي ونافع بن جبير بن مطعم وهانئ بن هانئ ويزيد بن شريك النخعي وابو بردة
 بن موسى الاشعري وابو حنيفة الوادعي وابو الخليل الحضرمي وابو صالح المحنف
 وابو عبد الرحمن السلمي وابو عبيد مولى ابن ازره وابو الهيثم الاسدي وخلائق كان له من الولد
 المذكور احدى وعشرين اعقب منهم خمسة وهم الذين رووا عنه والعباس خامسهم وكان له من
 الاثان ثمانية عشرة منهم زينب لم تكلثوم وامامة وغيرهن قال غير واحد كان علي اصغر ولد ابي طالب
 وقال ابن عبد البر روى عن سلمان وابي ذر والمقداد وخباب وابي سعيد وجابر وزيد بن ارقم
 علي بن ابي طالب اول من اسلم وروى عن ابي رافع مثله لكن قدم خديجة وقال ابن اسحاق اول من
 بانته ورسوله من الرجال علي بن ابي طالب هو قول ابن شهاب الا انه قال من الرجال بعد خديجة
 هو قول الجميع في خديجة وهو قول عبد الله بن محمد بن عقيل وقتادة ومحمد بن كعب القرظي و
 روى ابو عوانة عن ابي بلج عن عمر بن ميمون عن ابن عباس قال كان علي اقل من ابنه من
 الناس بعد خديجة قال ابن عبد البر هذا السناد لا يطعن لاحد لصحته وثقة نقلته وهو
 معارض ما ذكرنا عن ابن عباس في باب بكر النخعي في امر ابي بكر انه اول من اظهر اسلامه وروى

الحسن بن علي الجواليقي عن عبد الرزاق عن معمر بن قنادة عن الحسن بن سلمة عن علي وهو ابن
 خمس عشرة سنة وقال غير عبد الرزاق عن معمر بن قنادة عن الحسن بن سلمة وغيره اول من اسلم
 عليا عليه السلام هو ابي طالب وعنه ثمانية عشر سنة وعنه ثمانية عشر سنة وعنه ثمانية عشر سنة
 مهرون هو ابن عمر بن سلمة علي وهو ابن ثلاث عشرة سنة قال ابن عبد البر هذا اصح ما قيل في ذلك
 ابن فضيل عن الاكلم عن سلمة بن كهيل عن عرجة بن جوين قال سمعت عليا يقول لقد عبد
 الله قبل ان يعبد احد من هذه الامة خمس سنين وقال شعبة عن سلمة بن كهيل عن جوين هو
 جوين عن علي انا اول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه وآله قال ابن عبد البر وقد اجمعوا انه
 اول من صلى القبلتين وهاجر وسفهد بدلا واحدا وسائر المشاهد وانه ايلي بيده واحد الخندق
 وخيبر البلاء العظيم وكان لواء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بيدي في موطن كثيرة ولم يتخلف
 الا في تبوك خلفه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على المدينة فقال له انت مني بمنزلة هانئ
 من موهبي الا انه لا ينبي بعدى قال صدقنا من وجوه عن علي انه كان يقول انا عبد الله و
 اخو رسوله لا يقولها احد غيري الا كذاب وكان مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم على حرا على ترك
 وزوجه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابنته فاطمة وقال الحارث بن اسيد ان سيدنا والاخرة وروى بريدة وابو هريرة
 جابر والبراء بن عازب وزيد بن ارقم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال يوم غد يرخم من
 كنت مولا فعلي مولا وروى سعد بن ابراهيم واسم سعد بن سعد وبيدة وابو
 وابو عمرو وهما ابن بن حصين وسلمة بن اكاكوع وللعني واحد ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 قال يوم خيبر لا عطيين الراية عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم ورسوله ويحبه الله ورسوله يفتح الله على يديه
 فاعطاه عليا وبعثه صلى الله عليه وآله وسلم الى اليمن وهو شاب ليقتضيه بينهم فقال يا رسول الله
 لا ادرككم الا فاضل في صدقته وقال اللهم هد قلبه وسدد لسانه قال علي فما سككت بعد
 في قضاء بين اثنين وروى انه عليه الصلوة والسلام قال انا صديقه العالم وعلي بابها
 وقال عمر بن الخطاب كفا لي اقرانا وقال يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب كان عمر بن الخطاب من حضرته
 ليس لها ابو الحسن قال سعيد بن جبير عن ابن عباس كما اذا اتانا الشيت عن علي لم يعدل به
 قال عمر بن وهب بن عبد الله عن ابي الطغفيل شمس عليا خطبة هو يقول سلوني في الله لا تسكنوني

السبع

عن ثوبان بن مالك عن أنس بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قال الله تعالى
أما في سهل أم في جبل فقال سعيد بن جبير بن العاص بن قتيبة بن عبد الله بن عياش بن
ربيعة لمكان صدق الناس إلى علي بن أبي طالب فقال يا ابن أخي إن عليا كان له ما شئت من فخر
فأطع في العلم وكان له البسطة في العشرة والقدر في الإسلام والصبر برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
والفقه في السنة والتجدة في الحرب والجود في المأعق قال أبو عمرو يبيع لعلي بن أبي طالب يوم قتل
عقوان فاجتمع على بيعته المهاجرون والأنصار لأنهم لم يجدوا غيره على وقال أولئك قوم
قد وعوا الحق ولم يقوموا مع الباطل وتختلف عنه معوية في أهل الشام وكان منهم في
صنفين بعد الجمل ما كان ثم خرجت عليه الخوارج وكفروا بسبب التحكيم ثم اجتمعوا وشقوا
عنه المسلمون وقطعوا السبيل فخرج إليهم من معه فقاتلهم بالنهر ثم ان قتلهم ثم ساقط
جسمهم فأنكب له من بقاياهم عبد الرحمن بن ملجم وكان فأنكب فقتله ليلة الجمعة
لثلاث عشرة خلت وقيل بقيت من رمضان سنة أربعين وقيل لولي ليلة في عشر أكتوبر
وروى عن أبي جعفر أن قبره على جبل موضع وقيل دفن في قصر الأمانة وقيل في رجة الكوفة
وقيل بنجف الحيرة وقيل غير ذلك وروى ابن جرير عن محمد بن علي يعني الباقر أن عليا مات وهو
ثلاث أو أربع وستين سنة وقيل ابن خمس وستين سنة وقيل ابن ثمان وخمسين وقيل غير
قال أحسن ما رأيت في صفته أنه كان ربعة أدم العينين حسن الوجه عظيم البطن عريض
المنكبين شدة الكفير يصلح كبر الهيبة لمنكبيه مشاش كشاش السبع إذا شق تكفى وهو إلى
النص ما هو قلت لم يجاوز المؤلف ما ذكر ابن عبد البر فيه مقنع ولكنه ذكر حديثا للوكالة
عن نفر سهاهم فقط وقد جعل ابن جرير الطبري في مولف فيه أضعاف ما ذكرنا صححه واعتنه
يجمع طرقه أبو العباس بن عقدة فلا يخرج من حديث سبعة من صحابة أو أكثر ما حدث للرا
يوم فتح خيبر فروى أيضا عن علي والحسين والزبير بن العوام والي ليل أن أنصار عبد الله بن
بن العاص بن جبر وغيرهم وقد روى عن أحمد بن حنبل أنه قال لم يروى أحد من الصحابة من
الفضل ما روى علي وكذا قال الناس في غير واحد من هذا كما لا يخفى صدورهم وأجمعهم
ملازم بن حجر عسقلاني في بعض كتابه في تاريخه في شريف كوشيد بن أبي بكر بن محمد بن

گفته و قال الحافظ ابن حجر فی اجوبه حدیث ابن عباس اخبرنا ابن عبد البر فی کتاب الصیغ المسمی
بالاستیعاب لفظه انما یکن العلم و علیها فیهما اراد العلم فلیأتیه من بابیه و صحیح المحاکمه و الحق
الطهرانی من حدیث ابن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصصحیح الا عبد السلام المهری فأتیه
ضعیف قلله فی جواب فتیای که رفعت الیه فی هذا الحدیث و آخر کلام ابن حجر عسقلانی که درین فتوی میگوید
ست ابن حجر مکی نیز در منیع مکیه آورده که ما سیاقی فیهما بعد انشاء الله تعالی وجه صدور پانزدهم
آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در بعضی دیگر از فتاوی خود حکم بوضع این حدیث سراسر باطل و ناصواب نموده
ارغاماً لانا و المعاندین تصریح صریح بجهل بودن آن فرموده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه مذکور
این حدیث شریف گفته و سئل شیخ الاسلام ابن الفضل بن حجر عن هذا الحدیث فی فتیای فقال هذا الحدیث
اخبره المحاکمه فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابو الفرج بن الجوزی نقل که فی الموضوعات
و قال انه کذب الصواب خلاف قولیهما معا و ان الحسن من قسم المحسن لا یرتقی الی الصحیح و لا
ینحط الی الکذب بیان ذلك يستدعی طوله و لکن هذا هو المعتمد فی ذلك انتهى من خطه نقلت
و این فتوی ابن حجر را علامه سیوطی در جمیع المجموع و نکات بدیعات نیز نقل کرده و در در منشته نیز ذکرش نموده
و نور الدین سمهودی نیز ذکر آن کرده و ابن حجر عسقلانی بحسن بودن این حدیث محمد بن یوسف شامی در سیل الهدی
و الرشاد و ابن عراق مدنی در تنزیه الشریع و محمد بن طاهر فستنی در تذکره الموضوعات و علی قاری در مناقب
و مناوی در فیض القدر و شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوٰۃ و شبر المسمی و حاشیه مواهب زرقانی در ترجم
مواهب و مرزا محمد یحسینی در نزل الابرار و تحفه المحبین و محمد بن اسماعیل الیمانی در روضه ندیه و محمد بن
در وسیله النجاة و ثناء الله در سیف مسلون و شوکانی در فوائده مجموعه و ولی الله لکهنوی در مرآة المؤمنین و
فاضل معاصر مولوی حسن الزمان در قول حسن نیز نقل نموده که استفت علیہ فیما بعد انشاء الله تعالی
وجه صدور شانزدهم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی در اجوبه خود از احادیثی که سراج قزوینی انتقادان بر
مصلح نموده نیز ا یضاح و بقیین بطلان حکم بوضع این حدیث و تصریح بجهل بودن آن از قسم حسن فرموده و بنیاد
افادت این معنی که حاکم برای این حدیث شایسته از حدیث جابر روایت کرده قصب سبق در تحف جاحدین و
تعنیف حادین را بوده چنانچه سیوطی در لآلی مصنوعه بعد عبارت سابقه گفته و ذکر فی اجوبه عن حدیث
القی انتقدها السراج القزوینی علی المصایح نحو ذلك و زاد ان المحاکمه ردی له شاهد امر جلد

جليل قال حدثني ابو بكر محمد بن علي الفقيه الشاشي القفال حدثني النعمان بن هارون السلمي
ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الله بن الحسن بن علي بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علي بن
المتبحر عن جابر بن فزاعة وجهه صمد وبفهمهم انك علامان جبر عسقلاني در لسان الميزان اعتراف
بكثرة طرق اخذت في تحقيق اصل ان فروده اطلاق قول بوضع انرا باطل و مردود و فاسد و مطرود و زو
چنانچه سيوطي در لامي مصنوعة متصل بعبارت ماضيه گفته وقال في لسان الميزان عقب ليراد الذهب و راية
جصرت محمد بن محمد بن علي و قوله هذا موضوع ماضيه وهذا الحديث له طرق كثيرة في مستدر
الحاكم اقل احكامها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوجوه انتهي و علام
ابن جبر عسقلاني از اعظم مبره حفاظ و افانم فقه الفقا و امثال محققين ثقات و اعيان مدققين اثبات
جلالت شان رفعت مكان و علوم مرتبت و سمو منزلت او بر ناطر طبقات بدر الدين محمد بن ابراهيم
و ذيل التقييد تقي الدين فاسي توضيح التثنية شمس الدين بن ناصر الدين الدمشقي و محتجب ذيل بغية الطلب
في تاريخ طب تصنيف علاء الدين الجبري الشهير بابن خطيب الناصري و عقود فريده تقي الدين مقرري
فاعلام تبايخ اهل الاسلام تاليف تقي الدين الاسدي الدمشقي المعروف بابن قاضي شبيه و ذيل طبقات الحفاظ
تقي الدين بن فهد السكي و معجم نجم الدين بن فهد الهاشمي السكي و طبقات مشافيه تاليف قطب الدين محمد بن
الجعفري و كتاب الجواهر الدرر في ترجمه شيخ الاسلام ابن حجر و صنو اللمع و ذيل طاهر شمس الدين محمد بن الحسن
السخاوي و طبقات الحفاظ و نظم العقيان و حسن المحاضرة جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين سيوطي
و روض الاخبار محمد بن قاسم بن يعقوب الاماسي و تنضيد العقود اسنيه رضی الدين بن محمد بن علي بن حيدر
و مدينة العلوم فاضل الزينقي و اعمال الفكر و الرويات عبد الله بن ابراهيم بن شهاب الدين الكردي مولاي ليد
محمد بن عبد الباقي الزرقاني و مقاليد الاسانيد ابو مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفري و كفاية المتطلع
تاج الدين الدمان السكي و رساله اسانيد شيخ احمد بن محمد النخعي السكي و امداد بعرفه علو الاسانيد و سالمة
عبد الله البصري و بدر طالع محمد بن علي الشوكاني و قره العينين شاه ولي الله و الدماجد مخاطب و تاليف
خود و شافيه و حتم الكلام و ازالة الغموض و موكو حيد طي معاصر قول مستحسن بلوي حسن و ان معاصر و نسخ النبلاء و الجداول و موكو
موكو صديق حسن خان معاصر در كمال و مضمون و ظهورت نبدي از نيبات و در بعض مجلدات سابقه يده ياشي شطر از ان در نيقام تيز
مي شود محمد بن عبد الرحمن السخاوي الشافعي در كتاب صفة اللمع لابل القرن التاسع كه نسخه آن ميرزا باجازه مصنف و معون بخط

فی ص

ابن زوقیر حاضر است گفته احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن شیخ الاستاد امام الائمة الشهاب
ابو الفضل الکتابی العسقلانی المصری ثم القاهر الشافعی و يعرف بابن حجر وهو لقب لبعض
ابائه ولد فی ثانی عشری شعبان سنة ثلاث وسبعین و سبعمائة بمصر العتیقة و نشأ بها
یتیم فی کنف احد اوصیاء الزکی الخزرجی فحفظ القرآن وهو ابن تسع عند الصدک المستطی شارح
مختصر التبریزی و صلی علیه علی العادة بمكة حیث کان مع وصیه بها العمدة و الحاوی الصغیر
و مختصر ابن الحاجب الاصل و الملحمة و الفیة العراقی و غیرها و بحث فی صغره و هو مکی ثم العبد
علی الحال ابن ظهیرة ثم قرء علی الصدک الاشیطی بالقاهرة شیئا من العلم و بعد بلوغه لازم
احد اوصیائه الشمس بن المقطان فی الفقه و العربیة و الحساب و غیرها و قرأ علیه جانباً
کبیراً من الحاوی و کذا لازم فی الفقه و العربیة النور الادمی و تفقه بالانبا سی یحیی علیه
المنهاج غیره و اکثر من ملازمته ایضاً الاختصاص و ابیه و بالبقینی لازمه مدة و حضر دروسه
الفقهیة و قرأ علیه اکثر من الی و ضته و مرجع لادیه علی حواشیه و سمع علیه بقراءة الشمس
البرماوی فی مختصر للزنی و بابن الملقن قرأ علیه قطعة کبیرة من شرحه الکبیر علی المنهاج
و لازم العزین جماعة فی غالب العلوم التي کان یقر بها دهره و مما اخذه عنه فی شرح المنهاج الاصل
و فی جمع الجوامع و شرحه للعز و فی المختصر الاصل و النصف الاول من شرحه للعضد و فی
المطول و علق عنه بخطه اکثر شرح جمع الجوامع و حضر دروسه لصلام الخوارزمی و من قبله
دروس قنبر العجمی و اخذ ایضاً عن البدر بن الطنبری و ابن الصراح و المشاب احمد بن
البوصیری و عن الجبال الماردانی الوقت الحاسب اللغة عن المجد صاحب القاموس و العربیة عن
الغماری و المحجب بن هشام و الادب العرفی و نحوهما عن البدر و البشتکی و الکتابه عن ابی علی
و النور البدری و القرائت عن المتوخی قرأ علیه بالسبع الی القلقون و جوده قبل ذلك علی غیره
و جدد فی لغته حتی بلغ الغلیة و حبب الله الیه الحدیث فاقبل علیه بکلیته و طلبه من سئل
و تسعین و هلم جیر الکنه لم یلزم الطلب الا من سنة ست و تسعین و فکف علی الزین العراقی
و تخرج به و انتفع بملازمته و قرأ علیه الفیة و شرحها و نکتته علی ابن الصلاح درایة و تحقیقاً
و اکثر من الکتاب المکبار و الاجزاء القصار و حمل عنه من ماله جملة و استعمل علیه بعضها و تحول

القاهرة فسكنها قبيل القرن وارتحل الى البلاد الشامية والمصرية والحجازية والخرجدا من المسلمين
والشيوخ فسمع العالي والنازل واخذ عن الشيوخ والاقربان فمنهم واجتمع له من الشيوخ
للمشار اليهم والمعلول في المشكلا عليهم ما لم يجتمع لاحد من اهل عصره لان كل واحد منهم كان متبحرا
وراسا في فنه الذي اشتهر به لا يلحق فيه فالتفخي في معرفة القراءات وعلو سنده فيها
والعراق في معرفة علوم الحديث ومتعلقاته واليهيش في حفظ المتن واستحضارها
والبليغ في سعة الحفظ وكثرة الاطلاع وابن الملحق في كثرة التصانيف والمجد الفيرز ابا دى
حفظ اللغة واطلاعه عليها والغاري في معرفة العربية ومتعلقاتها وكذا الحب بن هشام
كان حسن التصرف فيها الوفور ذكائه وكان الغناري فائقا في حفظها والعزير جماعة في تقنينه
في علوم كثيرة بحيث انه كان يقول انا اكثر في خمسة عشر علما لا يعرف علماء عصره اسماءها و
اذن له جلهم اوجيهم كالبليغ والعراقي في الافتاء والتدريس وتصدى لنشر الحديث
وقصر نفسه عليه مطالعة وقراءة واقراء وتصنيفا وافتاء وشهد له اعيان شيوخه بالحفظ
وزادت تصانيفه التي معظمها في فنون الحديث وفيها من فنون الادب والفقه والاصول
وغير ذلك على ما في وخسين تصنيفا ورزق فيها من السعد والقبول خصوصا فتح الباري
بشرح البخاري الذي لم يسبق له نظيره امر اعجابا بحيث استدعى عليه ملوك الاطراف بسؤال
علمائهم في طلبه وبيع بضو ثمانية دینار وانتشر في الافاق ولما لم يتخلف عن وليمه
ختمه في التاج والسبع وجو من سائر المسلمين الا النادر وكان مصروف ذلك الموضع نحو
خمسائة دينار واعتنى بتحصيل تصانيفه كثير من شيوخه واقراءه فمن دونهم وكتبها
الاكابر وانتشرت في حياته واقرأ الكثير منها وحفظ غير واحد من الابناء على منها وعرضوها
على جاري العادة علمه شايخ العصر انشد من نظمه في الحافل وخطب من ديوانه على المنابر
لبليغ نظمه ونثره وكان مصمما على عدم دخوله في القضاء حتى انه لم يوافق الصدوق المناو
لما علم عليه قبل الفراق لثباته اثم قد ابلو يد الحكم في بعض القضايا والنزاع في ذلك الشئ ولكن لم يتفق عليه الا بعد
لها الى ان عرض عليه الاستقلال به ولزمه من اجابته بقبوله فقبل واستقر في المحرم سنة سبع وعشرين
بعد ان كان عرض عليه في ايام المويد فمنه وهو ياب وترايل ندمه على القبول لعدم في

المطلب الدلالة بين العلماء وغيرهم ومبالغة في اللوم لرد اشأانهم وان لم تكن على وفق الحق
بل يعادون على ذلك واحتياجه لمداد كبرهم وصغيرهم بحيث لا يمكنه مع ذلك للقيام بكل
ما يروونه على وجه العدل وصرح بأنه جنى على نفسه بتقليد امرهم وان بعضهم لم يحل اللقاء
وبلغه في اثناء توجهه تلبيسه بوظيفة القضاة فوجع ولم يلبث ان صوف ثم اعيد ولا زال كذلك
الى ان اخلص الاقلاع عقبه بصره في جمادى الثانية سنة اثنتين وخمسين بعد اياته مد قضا
على احد عشرين سنة وزهد في القضاة زهدا تاما لكثرة ما قال عليه من الاكاد والجهن بسببه
وصرح بأنه لم يتبق في بدنه شعرة تقبل اسمه ودرس في اماكن كالتفسير بالحسنية والمنصونية
والحديث بالبيبرسية والجمالية المستجدة والحسينية والزينية والشيخية بنية وجامع طولون
والقبة المنصونية والاسماعيلية بالحسنية والفقه بالحزبية البدرية بمصر الشريفة الفخرية
والشيخية بنية والصالحية النجسية والصلابة الجاذبة للشافعية والموتدية والشيخية البيبرسية ونظرها في
مدار العدل والخطابة بجامع الافرنج ثم بجامع عمرو وخزن الكتب المحفوظة واشياء غير ذلك
ثم لم يجتمع له في ان واحد واملى ما ينيف على الف مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبعد صديته
وارتحل الائمة اليه وتبعه الاعيان بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان روس العلماء من
كل مذهب متبلا منده واخذ الناس عنه طبقة بعد اخرى والحق الابناء بالاباء والاصفاد بل
ابناءهم بالاجداد ولم يجتمع عند مجوسهم وقهرهم بكائه وشفوف تصوة وسرعة
احراكه واتساع نظره ووفو رادابه وامتدحه الكبار وتبحر فحول الشعراء بمطرحته وطار
فتاواه التي لا يمكن خولها تحت الحصى الا فاق وحدا اكثر من ياته خصوصا المملوكات منها
كل ذلك مع شدة تواضعه وحلمه وبهائه ومحرته في ما كله ومشربه وملبسه وصيامه قبا
وبذل له و حسن عشرته ومزيد مداراته ولذ به محاضراته ورضوا اخلاقه وميله لاهل الفضل
وانصافه في البحث ورجوعه الى الحق فخصاله التي لم تجتمع لاحد من اهل عصره وقد شهد له
القدماة بالحفظ والثقة والامانة والمعرفة التامة والذهن الوافر والدكا والمفرط وسعة العلم
في فنون شتى وشهد له شيخه العدل بأنه اعلم اصحاب الحديث وقال كل من التقى اناس
والبرها الحلي ما راينا مثله وسئل لفاضل تغريمر مشافقيه لبرائت مثل نفسك فقال قال الله

ولا تروا أنفسكم ومجالسة حجة وماعسى ان أقول في هذا المختصر اومن اناحى بعد بحثه خصوصاً
وقد ترجمه من الاعيان في النسخ الملتد اولها الايدى المتفانية في التفسير والدين البشكة في طبقات الشعراء والتعظيم في
كتاب العقول الفريد للعلامة الخطيب الناصح في ذيل تاريخ حلب والشمس ناصر الدين في توضيح المشتبه في التقي بن قاضي
شبهه في تاريخ طبرستان الخطيب بعض مجاميعه في التقي بن المكي في ذيل طبقات الحفاظ والقطب الخيضر في طبقات
الشافعية وجماعة من اصحابنا كابن هزم النجم في معاجيمهم وغير واحد في الوفيات هو ونفسه في
رفع الاصول وكفى بذلك فخرا وتجاوزت فاورثته في معجم الوفيات وذيل القضايل وافردت له
ترجمته حافلة لا يفي ببعض احواله في مجلد ضخام ومجلدين كنبها الاثمة عنى فانتشرت نسخها
وحدثت بها الاكابر غير مرة بكل من مكة والقاهرة وارجو كل شهيد به غير واحد ان تكون غاية في بابها
سميتها الجواهر الدرر وقد قرأت عليه الكثير جد من تصانيفه ورواياته بحيث لا اعلم
من شاركني في مجموعها وكان رحمه الله يودني كثيرا ويؤني لا يذكرني في ضيق مع صغر سني حتى
قال ليس في جماعتي مثله وكتب لي على عدد من تصانيفي واخذ لي في الاقراء والافادة بخطه ومرت
بترجم حديث ثم املاها لمرزوق على جلالاته وعظمته في النفوس ومداومته على انواع
الخيرات الى ان توفي في الاخر ذي الحجة سنة اثنتين وخمسين كان له مشهود لم ير من حضرة
من الشيوخ فضلا عن دونهم مثله وشهد امير المؤمنين والسلطان فرنج وفيها الصلوة عليه
وقدم السلطان الخليفة للصلوة ودفن تجاه تربة الداعي بالقرافة وتراحم الاكابر على
حمل نعشه ومشى الى تربته من لم يمض نصف مسافة تاقت ولم يخلف بعد في مجموع مثله وراة
غير واحد بما مقامه اجل منه رحمه الله والانا وزير سخاوي ورفيل طاهر كفتة الحمد على بن محمد بن محمد
بن احمد شينقي الاستاذ حافظ العصر علامة الدهر شيخ الاسلام حامل لواء سيده الامام قاضي
القضاة ابو الفضل ابن العلامة نور الدين ابى الحسن بن القطب ابى القاسم ناصر الدين ابى جلال
الكناني العسقلاني المصنف ثم القاهرة الشافعي عرف بابن حجر مصنف الاصل الى ان لم يعد ذكر
اساتذته واذن له جلهم اوجيعهم كالبليغين والعراقي في الافقه والتدريس وتصدي للنشر
الحديث وعكف عليه مطالعة وقرأة وقرأ وتصنيفا واقبله وزادت تصانيفه التي معظمها في
فنون الحديث وفيها من فنون الادب الفقه واصوله واصول الدين وغير ذلك على مله وخمسين

تصنيفه في رزق فيها من المسعد والقبول خصوصاً في الأيدي بشرح الجاهل الذي لا يدرك إلى
نظيره امر أعجيباً بحيث استدل عليه ما لا يطرق على ألبان علماء أئمة لهم في ذلك وبيع بنحو ثلث
مائة دينار وما لم يتخلف عن الحضور عن وفيلته ختمه من سائر المسلمين إلا النادر
يكان أصراً يفوق الوصف بلغ المهني وفي ذلك المهتم نحو خمسة دنانير واعتنى بتحصيل
تصانيفه كثير من شيوخه وأقرانه فمنهم وكتبها أكابر وانتشرت في حياته وأقر الكثر
منها وحفظ غير واحد من الأتباع عندها وعرضوها على جاري العادة على مشايخ العصر أن قال
وأما ما ينبغي على لف مجلس من حفظه واشتهر ذكره وبعدت دار تحل الأئمة إليه وتبليح الفضل
بالوفود عليه وكثرت طلبته حتى كان رؤس العلماء من كل مذهب تلامذته ولم يجتمع عند
أحد مجموعهم وقهرهم بذلك وشغفوا نظراً وسرعة أدراكه واتساع نظره ووفور
أدابه وامتدحه الكبار ويتجمل الشعر بمطارحاته وطارت فتواه التي لا يمكن خلوها
تحت الحش في الأفاق وحدث بالكثرة وتأييده خصوصاً المطولات منها مع شاة تواضعه وحلمه
وبهائه وتحريره في ما كاله ومشاربه وملايسه وصيأه وقيامه وبذله وحسن عيشه ومزيد
مداراة ولدان محاضراته ورضى أخلاقه وميله لأهل الفضائل وانصافه في البصيرة ورجوعه
إلى الحق وخصاله التي لم يجتمع لأحد من أهل عصره وقد شهد له القداماء بالحفظ والثقة والأمانة
والمعرفة التامة والذهر الوقاد والذكاء المقطر وسعة العلم في فنون شتى وشهد له شيوخه وأقرانه
بأنه أعلم أصحابه بالحدوث وقال كل من التقى الفاسي والبرهان الجليل ما رأينا مثله وسأله الأماير
نقري يرمش أرقيت مثل نفسك فقال قال الله تعالى فلا تزكوا أنفسكم ومحاسنه جمه وما
ان أقول في هذا المختصر ومن أنا خير عرف بمثله خصص ما وقد ترجمه من الأكابر في التصانيف
للتداولة بالأيدي التقى الفاسي في كتابه ذيل المقييد والبدر البشتكي في طبقات الشعراء والتقى
المقرزي في كتابه العقود ومحمد بن قاسم بن يعقوب الأماسي رحاشيه ورضي الأماير في كتابه الشهابين
محمد بن شيخ الإسلام أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن علي بن أحمد بن حجر العسقلاني للحصري
وللنشاري بالقاهرة ولد في شعبان سنة ثلث وسبعين وسبع مائة ومات ليلة السبت بعد العشاء
بالحصريين درجة ثامن في الحجة سنة اثنتين وخمسين وخمسة مائة وصلى عليه الخليفة وكان يوم

ولا يلزم ان يكون الحاذق في الفقه والكلام حاذقا في الطب ولا ان يكون الجاهل في العقل كيا جاهلا في
التحويل لكل صناعة اهل بلغوا فيها رتبة البرعة والسبق وان كان الجاهل قد يلزمهم في غيرها انتهى
قواج الدين الدمان نيز در كفاية المستطلع گفته كتاب فتح الباري شرح صحيح البخاري لخاتمة الحفاظ ابو الفضل
احمد بن علي بن حجر العسقلاني رحمه الله تعالى اخبره عن شيخ الاسلام علي بن محمد الاحمري وكنى بجاز
واحمد بن محمد بن احمد بن علي النخعي المكي در رساله اسانيد خود گفته وشيخ الاسلام ذكر يا اخذ جميع العلوم عن
جماعات كثيرة اهلهم على الاطلاق شيخ مشايخ الاسلام وسيد العلماء اعلام اعلام ومرجع المحققين
وسند المدققين السالغ في التحقيق اقصى غاية بلاتنازع وامير المؤمنين في الحديث بلاد دفاع
المليد هقي الثاني الشيخ الحافظ الامام احمد بن علي بن حجر العسقلاني امام وشيخ وحدث الامير
عين في الفضل والكمال قط مثله تفهم الله تعالى واسكنه فسيح جنته وسنده مشهور وهذا
ونحن في رساله اسانيد خود در ديگر مقامات نيز ابن حجر بابا مير المؤمنين في الحديث وشيخ السنة ومثال
آن از القاب جليله خزليه ياد کرده كما لا يخفى على من راجع تلك الرسالة ومولوى حسن بن مان معاصر در قول
مسحور گفته وقال الحافظ السخاوي في كلامه في تصحيح الحديث للسلسل بالائمة الحفاظ الامرا
من شيوخه يعني الحافظ ابن حجر كان جواله على الاطلاق حفظ اهل الافاق كما انه لم يزل حفظ من شيوخه الذين
العرف كما انه لم يزل حفظ من البصالح العالين كما انه لم يزل حفظ من شيوخه الذين كما انه لم يزل حفظ من البصالح
المؤلفين هذا حافظهم الجليل ابن حجر المصنف لهم لفضل عظيم الخطر قد ثبت هذا الحديث الذي استقر فيهم
واستقر واذهه ربه وحسنه رغما لا تف من تولى ونقره ونفى وضعه فمع الراس من الى وكفره فنيا
من الخطاب الموسيع النظره الحديد البص كيف انزوتيرة المحي والاشرة واختار سبيل المنفور
والبطرة والقي نفسه في مغاوى القفر والغربة طردى نصفه كحماوى البوار والخطرة
وجه صدور محمد بن احمد بن شهاب الدين احمد بن زود جوده مفضلته على ترجيح الفضائل بابي خاص بر ابي اشراك
حديث مدينته العلم وحديث والار الحكمة وتحقيق اعلميت جناب امير المؤمنين عليه السلام معقود نموده ودر
ايخديت شريف را بر وايات عديده وارزوفرموده چنانچه گفته الباب الخامس عشر في النبي صلى الله عليه
واله وبارك وسلم دار حكمة ومدينة علم وعلما باب وانه اعلم الناس بالله تعالى واحكامه واياته
وكلامه بلا لتياب عن مولا امير المؤمنين علي رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه

عليه السلام يا علي بن الله أم في أن أدعيت فاعلمت لك المنى وانزلت هذه الآية وتبعها
أذن بلحية فانت اذن واعية لمعلمي رواه الحافظ الامام ابو نعيم في الحلية ورواه سلطان
الطريقة وبرهان الحقيقة الشيخ شهاب الدين ابو جعفر الهروي في المعادف باسناد
عبد الله بن الحسن رضي الله تعالى عنه قال لفظه قال حين نزلت هذه الآية تبعها اذن واعية قال
رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم لعلي رضي الله تعالى عنه سالت الله ان يجعلها
اذنك يا علي قال على كرم الله وجهه فما نسيت شيئاً بعدة وكان لي ان قال شيخ المشايخ في زماننا
واحد الاقران في علومه وعرفانه الشيخ زين الدين ابو بكر محمد بن محمد بن علي الخوافي قدس الله
تعالى روحه فلما اخضع على كرم الله وجهه بغير العلم والحكمة حتى قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم
انا مديته العلم وعلي يا علي قال عمر لولا علمك عمر عن علي رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه
عليه وبارك وسلم قال انا ائمة العلم وعلي يا علي رواه في جامع الاصول وقال اخوه الترمذي وعن ابن عباس
رضي الله تعالى عنه ان رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم قال انا ائمة العلم وعلي يا علي
فمن اراد يلهمها فليات عليا رواه الزندي وقال هذه فضيلة اعترف بها
الا صفاق تهموا او سلكوا طريق الوفاق تهموا رواه القليوبي وقال اخوه عمر لفظه انا ائمة العلم وعلي يا علي فاني اراد
العلم فليأت من باب وجهه ووزنهم انهم نير شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل وذكر اسما جليلين اسلام كفته ومحتاجين
عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وعلى آله وبارك وسلم انا مديته العلم
وعلي يا علي فمن اراد العلم فليأت من باب رواه الطبري من تخريج ابن عمر ورواه الامام الفقيه
المذكور وقال كما في الحديث واعلم ان الباب سبب نزول الحائل والمناخ من الدخول الى البيت
فمن اراد الدخول والى البيت من غير ابوابها شق وعمر عليه دخول البيت فمكنا من طلب العلم
ولم يطلب ذلك من علي رضي الله عنه وبيانه فانه لا يدرك المقصود
فانه رضي الله عنه كان صاحب علم وعقل وبيان ورث من كان علما ولا يقدر على البيان
والانصاح وكان على رضي الله عنه مشهورا من بين اصحابه بذلك فياب العلم ورويته
واستنباطه من علي رضي الله عنه وهو كان باجماع الصغار جوعا اليه في علمه موثوقا بفتواه وحكمه
والصحابة كلهم ياجونهم مما اسئل عليهم ولا يسبقون من هذا المعنى قال عمر لولا علمك

سنة ١٢٠٠ هـ
الاجري في كتاب
تاريخه في تاريخه

عذر رضى الله تعالى عنهم وجه صد وبسم نوره مفضلاته
كفته ومنها الفاروق وقد تقدم حديثه قبل ذلك واني قد وجدت بخط بعض سادة العلماء
والاكابر ما هذه صورته بتخير الحابر ما قال امير المؤمنين ولام المتقين علي بن ابي طالب كرم الله تعالى وجهه
انا النون والقلم وانا النور ومصباح الظلم انا الطريق الاقوم انا الفاروق الاعظم انا عيبة العلم
انا اوبى الحلم انا النبأ العظيم انا الصراط المستقيم انا وارث العلوم انا هيق النجوم انا عمود الاسلام
انا مكر الاصنام انا ليل الزحام انا انيس الهوام انا الفخار الاخضر انا الصديق الاكبر انا امام المحشر انا
ساق الكوش انا صاحب الرايات انا سريرة الخفيات انا جامع الايات انا مولف التثنية انا مفرج الكربات
انا دافع الشقاة انا حافظ الكلمات انا مخاطب الاموات انا حلال المشكلات انا زيل المشبهات انا
صنيع الغزوات انا صاحب المعجزات انا الزمام الاطول انا محكم المفصل انا حافظ القرآن انا بيان
قسيه الجنان انا شاطر النيران انا مكرم الشعبان انا حلطم لاوثان انا حقيقة الاديان انا عين
الاعيان انا قرن القرآن انا مدل الشجاعة انا فارس الفرسان انا سوال متى انا الممدوح بهل انا
انا شديد الحق انا حامل اللوا انا كاشف الردي انا بعيد المدى انا عصمة الوزي انا ذكي الوع
انا قاتل من بغى انا موهوب الشدة انا ائمة القدي انا صنفوا الصفا انا كفو الوق انا موضح الحق
انا مستودع الوصايا انا معد الانصاف انا محض العفاف انا صواب الخلاف انا رجال الاعراف
انا سور المعارف انا معارف العوارف انا صاحب الاذن انا قاتل الحجب انا عسوب الدين صالح
للمومنين وامام المتقين انا اول الصديقين انا الحبل المتين انا دعاة الدين انا صحيفة المومنين
انا ذخيرة المهيمين انا الامام الامين انا الدرع الحصين انا الضارب بالسيفين انا الطاعن بالهجين
انا صاحب بدو رحين انا شقيق الرسول انا جعل البتول انا سيف الله المسلول انا ارام الغليل
انا شفاعة العليل انا سوال المسائل انا نجاة الوسائل انا قانع الباب انا مفرق الاحزاب انا رشد العز
انا كاشف الكرب انا ساق العطاش انا التائم على الفراش انا الجوهرة الثمينة انا **المدين**
انا حكمة الحكمة انا واضع الشريعة انا حافظ الطريقة انا موضح الحقيقة انا مطية الوديع
انا مبدل الكفرة انا ابوالائمة انا الدوحنا الاصيل انا مفضل الفضيلة انا خليفة الرسالة انا
السبا انا وارث الخصال انا ظهير الاظهار انا عتاب الكفور انا مشكوة النون انا جملة الامور

شاه الامام

رجل

دعامة

سيد

تمسسه نال نور علی نور باقوم لما كانت الفروع تبني على الاصول بنيت فصل فضلى على
طيب اصيل فورثت على عن ابن عمي وكشف به غمي تابعت رسولا امينا و ملاضيت غير الاسلام
دينا فلو كشف الغطاء ما قدرت يقينا ولقد توجني بتاج مركبت مولا فغله مولا ومنطقتي بمنطقه
انا من ينال العلم وعلى بابها وقلدي بتقليد افناكم على وكسا في حلة انا من على على منى
عجبت منك اشغلتنى بك عني ادنيتني منك حتى ظننت انك اني وكما انه لا نبي بعدك كذا
لاوصي بعك فهو خاتم الانبياء وانا خاتم الخلفاء **الوجه صد و سب و سوم** انك نيز در
توضيح الدلائل كفته وقال الشيخ الامام الفائق المحدث باحد المحرمين شمس الدين محمد الزندي في
كتابه در السعطين امير المؤمنين امام المتقين مبين مناهج الحق واليقين وراس الاولياء والقتل
زوج فاطمة البتول قرة عيون الرسل ووجه وباب دينه علمه الذي هو الدنيا والاخرة امام سيدنا وذا الله سبحانه
واقادينه قوايد ذوالعقول والواعية والهمة التي بالحق والذمام واقية يصوب الدين لخورسول رب العالمين
محمد العالي سرادق مجده على قمته العرش المجيد تعاليا على علا فوق السموات قدره
ومرفضه نال للمعالي الامانية فاسس بنيان الكوكنية متقنا وحاز ذو والتحقيق من المعاني
الليث للقاهر والعقاب الكاسر السيف البتور والبطل المنصور والضيغم للعصور والسيد
الوقور والبحر المسجوب والعلم المنشور والعباب الزاخر الخضم والطوق الشاهق الاشتم وساق في
المومنين من الخوض بالكاس لا وفي والائمة اسد الله الكرار ابوالائمة الاطهار المشرق بمنزلة من
مولا والمؤيد بدعوة اللهم وال من ولاه وعاد من عاداه كاسر الانصاب هازم الاحزاب المتصد
بنخاته في المحارب فارس ميدان الطعان والضارب هزبر كل عدين وضرغام
كل غاب الذي كل لسان معتاب مغتاب وبيان كل ذام ومرتاب عن قدح في قدح معاليه لنقله
جنابه عن كل ذم وعاب المخصوص من الحضرة النبوية بكرامة الاخوة ولا انتخاب المنصوص
عليه انه لد ارا الحكمة ومدينة العلم باب وفضلته واصطفائه نزل
الوحى ونطق الكتاب الملكى بابى الریحانتين والى المحسن والحسين وابى تراب به هو النباء
العظيم وفلك نوح وباب الله وانقطع الخطاب **الوجه صد و سب و چهارم** انك نيز در
توضيح الدلائل در ذكر اوصيائنا امير المؤمنين عليه السلام كفته وكالا امام في الاسلام والمشار اليه في الاعلا

نظم

مرجع العلوم و الفتاوی ابی ذکریا محی الدین یحیی النواوی فانه قد قال و اجاب لقال شعره امام
المسلمین بلا اریاب : امیر المومنین ابوتراب بنی الله خازن کل علم و علی الخزانة مثل باب : انتهى
فهذا اشهاب الدین احمد بن صاحب توضیح الدلائل : علی ترجیح الفضائل : قد
اثبت هذا الحديث المفیض للنائل : و اوضح كونه ثابتاً محققاً عند علماء الاواسر و الاوائل :
فالمدعی له اثب الى صواب الصواب ائله : و المنعوف عنه غیب ذلك في سبب العی هائم جمل
و الطاعن فيه مقتوف الملائمة العظیم للمائل : و القاح فيه جالب علی نفسه اطم الفواق و
الغوائل : و المرتاب فيه لا یركن الا الى صوء اقل : و ظل زائل و غیر رحائل : و سناد مائل : و وجه
صد و لبس و یسبح انکه نور الدین علی بن محمد بن احمد المشرقی و ابن الصباغ المالکی المکی حدیث مدینه العلم
حتماً و جزماً از جناب سالتماب صلی الله علیه و سلم ثابت و متحقق و با براد و ادراج آن ترین یا
رشیق و کلام اینق خویش افزوده چنانچه در کتاب فصول مهمل معرقة الاثمه که دو نسخه عتیقه آن بحمد الله
تعالی پیش نظر فقیر حقیر حاضرست بی ذکر حکم جناب امیر المومنین علیه السلام در واقعه خنثی گفته فانتظر
الله الى استخراج امیر المومنین علی رضی الله عنه بنور علمه و ثاقب فیه ما اوضح به سبیل السداد
و تطریق الرشاد و اظهر به جانب الذکوة علی الاثمة من مادة الایجاد و حصلت له
هذه المنة الكاملة و النعمة الشاملة بملاحظة النبی صلی الله علیه و سلم و تربیته و خضوعه علیه و شفقتة
فاستعد لقبول الانوار و تقی الفیض العلوم و الاسرار و ضارت الحکمة من الفاظه ملتقطه
و العلوم الظاهرة و الباطنة بفوائد مرتبطة لم تنزل بحار العلوم تتفجر من صدره و یطفو عباها
حتى قال صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی بابها انتهى و هذا خبرهم
الکبیر ابن الصباغ : قد اثبت هذا الحديث المسبغ للهدى المکمل لاصباغ : بالتحکم و الجزم
القاطع لدابر کل منکر للحق طاع : القالع اس کل مدبر عن الرشاد صاغ : القامع راس
کل معاند علی لصوابه : و المجتث عرق کل متعوف بالباطل لاغ : فالعجب کل العجب من الخاطب
الرواغ : البائل و خطامه عمها و لا مساغ : بکيف جار عن مسلك لا ذعان و راع : و حاد عن منهج
الا یقان و زاع : فانغ اثناء الیقین کل الا فراغ : و وقع متاع الدین کل الا متاع و علامه ابن صباغ
مالکی از کابر علماء عظام و اعظم نهایی فحارم و امثال محدثین اعلام و افاضل منقیرین الامقام سنیه می باشد

تبین بیدم
شایا لا صم

الان

نجم الدین عمر بن فهد المکی در اتحاف الوری باخبار ارام القری اوراد علماء مکة معظمة ذکر فرموده و وفات او را
در سنه خمس و خمسين و ثمان مائه ثبت نموده با محمد بن عبد القادر عجلی شافعی در کتاب خود ذخیره المال او را بالقادر
جلیس شیخ و امام که جلالت مرتبت و عظمت منزلت آن بر ناظر افادات محققین در کمال امان و ظهوریت است
بنمایند و تصریح بودن او از علمای مالکیه نقل و استفاده از کتاب فضول مہمہ از رشید مہمانی فحاش
و نبالت و طول باع و وسعت اطلاع او از ائیش میفرماید و عبد اللہ بن محمد مطیری نیز راه کمال مدح و ستاد و
واطرای او پیموده و از علمای عالمین اعیان محد و دفرموده و بنہایت اعتماد و رکون غایت استناد و سکون
کتاب فضول مہمہ او را از ماخذ تصنیف کتاب خود الریاض الزاہرہ فی فضل آل بیت النبی و عترۃ الطاہرہ
داده بنہای استمطار سخائب افاضات و دیم افادات او بنقل و اخذ ازین کتاب جلالت لصاب بر نہادہ
و مولوی اکرام الدین بن نظام الدین بن محب الحق دہلوی نیز فضول مہمہ را از ماخذ کتاب خود سعادت الکونین
فی بیان فضائل الحنین شمرده با کثارت نقل و اخذ از ان کمال اعتماد و استناد خویش باین کتاب برداہ فرمود
و سلیمان بن ابراہیم البانی المعاصر نیز فضول مہمہ را در ماخذ کتاب خود نیایع المودعہ بذکر آورده و با سجا
بنقل روایات و اخبار از ان طریق اعتماد و استناد باین سپرده و علاء عجلی و مطیری و مولوی اکرام الدین
دہلوی و سلیمان بن ابراہیم بلخی دیگر افاضم معتبرین سنیہ و ارکان معتمدین این فرقه سنیہ مثل علامہ نور الدین
علی بن عبد اللہ السہودی الشافعی در جواهر العقیدین فی فضل الشرفین و نور الدین علی بن ابراہیم الحلبی الشافعی
در انسان العیون فی سیرۃ الامین المامون و محمود بن محمد بن علی الشیخانی القادری در صراط سوسے فی
مناقب آل النبی محمد الرحمن بن عبد السلام الصفوی الشافعی در زہرۃ الحجۃ السی و منتخب البفاس و محمد محبوب عالم
در تفسیر کتاب شیخ محمد بن علی صہبان در اسعیا الرغبین و شیخ حسن عدوی حمادی معاصر در مشارق الانوار و سید مومن حسین
موسس بلخی معاصر در نور الابصار از علاء ابن الصباغ نقل ما تمنا و عابجا بنقل اتحاد و اخبار از کتاب و مناقب آثار و کمال
عظمت و قدر او واضح و آشکار میفرماید و از ہمہ بالاتر است کہ تلمیذ فرید مخاطب حیدر اعی فاضل رشید در ایض طائفۃ المقال بمقام ذکر
تصانیف و فضائل آل بیت علیہم السلام کہ سبب آن محبہ غم خود با اولا شان باین حضرت ارفع و صمت ناصیت انحراف از اسلا با انصاف
خود خواہ کتاب فضول مہمہ مذکور است و ابن الصباغ را بقبیل شیعہ شیعہ نواد کہ بدین حجتہ قاهرہ علی اھتہ و اعتبار و بینہ زاہرہ
علی جلالتہ و اشد مادہ و حجت و ششم آنکہ عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد البساطی الحنفی انجید
تسبیح را بحکم و جزم قول انجناب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دانستہ چنانچہ در کتاب درۃ المعار الالبیہ فی الاسرار

اشاره

الحرفیه علی ما نقل عنه السابق فی تاریخ الموده گفته اند ان امام علیاً کرم الله وجهه در علم الاسرار الحروف حسن سینا
و مولانا محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و الیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و اله و سلم
انا مدینه العلم و علی بابها و بسطامی از افانم علمائی مشابیه و اعظم کمالاتی بخاری سنیست - علامه
سخاوی در ضروریات مع لا محل القرن التاسع گفته عبد الرحمن بن محمد بن علی بن احمد و الخجل علی البسطامی الحنفی
من اخذ عن الغری محمد بن جماعة و سننه بضع و ثمان مائة و تمیز فی علم الحروف و له فیه شمس
الافاق فی علم الحروف و الاوافق و کان حیا سنه احد و الیبعین انتهی فی هذا البسطامی
حدیثهم المعروف فی الافاق و هو صدرهم البارع فی الافلاق و قد اثبت هذا الحدیث الزهری الاشراف
المسافر لاسدق و یحتم و جزم یقتلع اصول المنکرین و لا عراق و یمتثلی رؤس الجاحدین المنعزین
کل الاعراق و فلا یمتری فیه بعدا که من جاب من المعنی المصوب القائمة الاعراق و لا یستزید فیه
اکامقاه من الردی الخروق الموبقة الاخذاق و یست و یفتم انکه شمس الدین محمد بن یحیی بن محمد بن
اللاهجی النوربخشی حدیث مدینه العلم را باجم و الجزم ارشاد جناب سالک صلی الله علیه و اله و سلم و سنه
و مثل دیگر احادیث انرا بمعرض احتیاج و استدلال بر اقریت جناب امیر المومنین البسوی انجناب او رده چنانچه
در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن باز که مصطفی بن عبد الله القسطنطنی در کشف الطنون ذکران در بیان شروح
گلشن از باین شرح نموده و شرحه مظفر الدین علی المشیرانی الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی
اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنه شرجافارستیامن و جاسماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجة
سنه سبعم و سبعین و ثمان مائة بشرح شعریه زهر سایه که اول گشت حاصل و در آخر شیدکی دیگر مقابل
علی ما نقل عنه گفته یعنی چنانچه از سیر و در غورث یحقیقت حضرت رسالت صلعم در نقاط درجات ارتفاع
از جانب مشرق بنوت از هر نقطه سایه و تعیین کالی ظهور یافته بود تا زمان انحضرت که وقت استوای بود رسید
و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوای گذشت و روی بجانب انحطاط کرد و در مقابل هر شخصی از
اشخاص انبیاء علیهم السلام تعیینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل محاذی هر نقطه از نقاط
شرقی نقطه از نقاط مغربی البته میباشد مثال انکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و اله السلام در جانب
بنوت که مثلاً مشرق تصور نموده شد یحیی بن مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی اولی المناس
بعیسی بن مریم فانه لیس بنی و بینه بنی و عاز جانب مغرب که طرف ولایت تصور نموده شده است و ولایت

در کشف الطنون از توفی
سنه ثمان و سبعین و ثمان مائة
قال صاحب التوسل الشیخ عبد الرحمن
بجاء البسطامی الحنفی المتوفی
ثمان و سبعین و ثمان مائة
سنه و الیبعین
و یفتم انکه شمس الدین محمد بن یحیی بن محمد بن
اللاهجی النوربخشی حدیث مدینه العلم را باجم و الجزم ارشاد جناب سالک صلی الله علیه و اله و سلم و سنه
و مثل دیگر احادیث انرا بمعرض احتیاج و استدلال بر اقریت جناب امیر المومنین البسوی انجناب او رده چنانچه
در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن باز که مصطفی بن عبد الله القسطنطنی در کشف الطنون ذکران در بیان شروح
گلشن از باین شرح نموده و شرحه مظفر الدین علی المشیرانی الشیخ شمس الدین محمد بن یحیی بن علی
اللاهجی الجیلانی النوربخشی المتوفی سنه شرجافارستیامن و جاسماه مفاتیح الاعجاز بیضه فی ذی الحجة
سنه سبعم و سبعین و ثمان مائة بشرح شعریه زهر سایه که اول گشت حاصل و در آخر شیدکی دیگر مقابل
علی ما نقل عنه گفته یعنی چنانچه از سیر و در غورث یحقیقت حضرت رسالت صلعم در نقاط درجات ارتفاع
از جانب مشرق بنوت از هر نقطه سایه و تعیین کالی ظهور یافته بود تا زمان انحضرت که وقت استوای بود رسید
و سایه پنهان شد و چون آن خورشید از استوای گذشت و روی بجانب انحطاط کرد و در مقابل هر شخصی از
اشخاص انبیاء علیهم السلام تعیینی و تشخیصی از اولیا واقع تواند بود چه در دائره در مقابل محاذی هر نقطه از نقاط
شرقی نقطه از نقاط مغربی البته میباشد مثال انکه نسبت با زمانه حضرت محمدی علیه و اله السلام در جانب
بنوت که مثلاً مشرق تصور نموده شد یحیی بن مرسل از حضرت عیسی علیه السلام اقرب نیست که انی اولی المناس
بعیسی بن مریم فانه لیس بنی و بینه بنی و عاز جانب مغرب که طرف ولایت تصور نموده شده است و ولایت

اجتمع

مرتضی علی گشت و حضرت رسالت صلعم فرمودگان علیا منی و انما منه و هو ولی کل من بعدی و ایضا
انما قاتل علی بن ابی طالب و علی یقاتل علی بن ابی طالب و ایضا قال علیه السلام لا بی بکر کفی و کف
علی سواء فی العدل و ایضا قال انما مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب و قال ایضا
لما و علی من شجرة واحدة و الناس من ابشجار شقی و ایضا قسمت الحکمة علی عشرة اجزاء فاعطی علیاً تسعة
و الناس جزء واحد و ایضا اوصی من آمن به و صدقنی بولاية علی بن ابیطالب فمن تولاه فقد تولاه فی و
مرتضی ان فقد تولی الله و ایضا قال لما استسحب فی لیلۃ المعراج فاجتمع علی الانبیاء فی المقام فادعی الله
تعالی السلام یا محمد بماذا بعثتک فقالوا بعثنا علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار ببیتک
و الولاية لعلی بن ابیطالب و دلیل بر آنکه علی مرتضی مبدی سر ولایت است که سلسله جمیع کمالان
اولیاء الله تعالی بعلی میرسد و از و بجفت رسالت صلعم اتصال میابد قطعه واری دلاهای سلوک طریق
باید قدم منی بره شاه لافتنی به شاهی که از بعدی قدرش خبر دهد و نیز و بهلانی و بتاکید انما بر تخت
ملک فقر حو و شاه مطلق است به شایان فقر جمله با و کرده اقتدای وصف کمال اوست سلوونی و کشف
کس انبوده عرصه این بعد انبیاء پس بر آینه مرتضی علی در مقابل عیسی علیه السلام باشد و مصداق این معنی
است که چنانچه در میان انبیاء علیهم السلام بالو هیئت هیچ بنی غیر عیسی قائل نشده اند همچنین در میان اولیا
و اوصیا بالو هیئت غیر شاه اولیا قائل نشده اند و دیگر آنچه در قرآن کریم مذکور است عیسی میفرماید که و انبئکم بما
تاکلون و ما تدرجون فی بیوتکم از ثقات و که مرتضی میفرماید که اگر نرسیدی که شما بجفت پیغمبر کافر
شوید اخبار شما می نمودم بجهنم شما خورده اید و بهر چه در خانه های خود ذخیره کرده اید و از بنی خاقیاس سائر اولیا یا
باقی انبیاء علیهم السلام می نما و مناسبت اینها تحقیق میکنی فصل الجیلانی اللاحی صلح مفاتیح
الاعجاز معارفهم الذی قطع قطرة الحقیقة و جان و اقصی عوارف السلوک و حاز
برع و معارف بلج و الافرازه قد ثبت هذا الخبر الموفق الطراز المحرر للمهدی کل الاحراز
الا فمن عی عنه انخل عن الرشد و انحاز به من طعن فیه بدن فی اجرامه و امتاز و من
استیقن به حصل علی المصدق و فانه و من اهتدی الیه وصل من الحق الی الرکاز و وجه صد
است و ششم آنکه شمس الدین ابوالخیر محمد بن عبدالرحمن بن محمد السخاوی المصری در تحقیق و اثبات این حدیث
شریف سماعی جمیده کار برده راه تبکی و تسکیت مقننین و متشدقین کمال الغام و امعان سپرده

حيثما كان من رتبة العلم وورثه من رتبة العلم
للمناقب من مستدركه والطبراني في معجمه الكبير والشيخ بن حبان في السنة له وغيرهم كلهم من
حديث أبي معوية الضريعي عن الأعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا به زيادة فمن إلى العلم
فليأت الباب ودلالة الترمذي في المناقب من جامعها واليونعيمي في الحلية وغيرهما من حديث علي
ابن الحسين رضي الله عنه وسلم قال أنا دار الحكمة وعلي بابها قال الدارقطني في العلل عقيب ثابتهما
أنه حديث مضطرب غير ثابت وقال الترمذي أنه منكر وكذا قال شيخنا البخاري وقال ليس له وجه
صحيح وقال ابن معين فينا لحكاة الخطيب تاريخ بغداد أنه كذب لا أصل له وقال الحاكم عقيب أولهما
أنه صحيح الإسناد وأورده ابن الجوزي في مذهبين الوجهين في الموضوعات ووافقنا الذهبي وغيره على
ذلك وأشار إلى هذا ابن قتيب العبد بقوله هذا الحديث لم يثبت وقيل أنبأ طبل وهو من غير توقفه
فيما ذهبوا إليه من الحكم بكذا بل صرح العلامة بالتوقف في الحكم عليه بذلك فقال وعندى
فيه نظر ثم بين ما يشهد بصحته لكون أبي معوية راوى حديث ابن عباس حديث به فالله
الحذر ومن هو دونه قال وأبو معوية ثقة حافظ يحسن إفراجه كابن عيينة وغيره من حكم
على الحديث مع ذلك بالكذب فقد انطأ قال ليس هو من الألفاظ المنكرة التي تأباه
العقول بل هو كحديث أرحم أمي بأمي المأخوذ وهو صنيع معتمد فليس هذا الحديث بكذب
حضورا وقد أخرج الدالبي في مستدركه بسند ضعيف جدا عن ابن عمر مرفوعا على برابطه
باب حطة فمن دخل فيه كان موصنا ومن خرج منه كان كافرا ومن حديث أبي ذر
رفعه على باب علمي مبين لا متي ما أرسلت به من بعدى حبه إيمان وبغضه نفاق و
النظر إليه رافة ومن حديث ابن عباس رفعه أنا ميزان العلم وعلى كتابه والخس والخس
الحديث وأورد صاحب الفردوس وتبعه ابنه المذكور بلا إسناد عن ابن مسعود رفعه أنا
العلم أبو بكر أساسها وعم حيطانها وعم أسقفها وعلي بابها وعلي بابها وعلي بابها وعلي بابها
والجملة فكلها ضعيفة والفاظ أكثرها كريمة وأحسنها حديث ابن عباس بل هو حسن و
قد روى الترمذي أيضا والنسائي وأبرمجة وغيرهم من حديث جشم بن جناد مرفوعا على
وأنا من على لا يؤدى عني أنا أنا وعلى وليس في هذا كله ما يقدح في إجماع أهل السنة من الصحابة

أراد

عقب

أنهم

يحيونهم

وقال عند

مخرج

بالوضع مع ذلك

يعني

مباداة

والتابعين فمن بعدهم على ابن افضل الصلوة بعد النبي صلى الله عليه وسلم على الاطلاق ابو بكر ثم عمر رضي الله
عنهما وقد قال ابو عمر رضي الله عنه لما تقول ورسول الله صلى الله عليه وسلم حتى افضل هذه الامة بعد
ابو بكر وعمر وعثمان فيسمع ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا يتكلم بل يثبت على نفسه انه قال خير الناس
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر ثم عمر ثم رجل اخر فقال محمد بن الحنفية ثمة ابا ابيهم ابو بكر الاد
المسلمين رضي الله عنهم وعمر بن الخطاب اجمعين وبايد وانست كعلامه سخاوي ازاكا برحفاط ثقات و
اعظم القياط اثبات واجله منقذين فيع السمات وانا فم تحقيقين على يد جاز وسنيه ميا عبد القابن شيخ غيبة العبد روك
در نور سافر عن اخا القرن العاشر كفته وفي يوم الاحد وقت العصر الثامن والعشرين من شهر شعبان سنة
اثنين بعد تسعمائة توفي الشيخ العلامة الرحلة الحافظ ابو عبد الله شمس الدين محمد بن عبد الرحمن
محمد بن بكر عثمان بن محمد السخاوي الاصل القاهر الشافعي بالمدينة الشريفة حال مجاورته الاخيرة
بها وعمره احدى وسبعون سنة وصلى عليه بعد صلوة الصبح يوم الاثنين ثاني تاريخه
بها في ضة الشريفة ووقف بنعته تجاه الحجرة الشريفة ودفن بالبقيع بجوار مشهد الامام مالك و
كانت جنازته حافلة ولم يخلف بعد له مثله في مجموع فنونه وكانت ولادته في ربيع الاول
سنة احدى وثلاثين وثمانمائة وحفظ القرآن العظيم وهو صغير وجوده ثم حفظ المنهاج الاصل
والفقيه ابن مالك والنجبة والفقيه العراقي وشرح النجبة وغالب المشاطبية ومقتضى الساد في
العروض وكلها انتهى حفظه لكتاب عرضه على شيوخ عصره وبرع في الفقه والعربية والقراءات وغيرها
وشارك في الفرائض والحساب والمليقات واصول الفقه والتفسير وغيرها واما مقولاته ومسمياته فكثيرة
جد لا فكاك تنحصر واخذ عن جماعة لا يحصى حتى بلغت عدد من اخذ عنه زيادة عن اربع مائة تفسر
واخذ له غير واحد بالافتاء والتدريس والاملاء وسمع الكثير من المحدثين على شيخه امام الامة
الشهاب ابن حجر واقبل عليه بكلية اقبال اسيد على الوصف حتى حمل عنه علماء الجاه واختص به
كثيرا بحيث كان من اكثر الاخذين عنه واعانه على ذلك قرب منزله منه وكان لا يفوته
تمامه عليه الا النادر وقرأ عليه الاصطلاح بتمامه وسمي عليه جل كته كالا لفيته وشرحها
مرارا وعلوم الحديث الى البشير من اوائله لابر الصلاح واكثر تصانيفه في الرجال وغيرها كالقريب
وثلاثة ارباع اصله واللسان بتمامه ومشتبه النسبة ونحوها الزاهر في تلخيص مسند الفردوس

والمقدمة واما الى المحلية والدمشقية وغالب فتح البازي وتحرير المصاييح وابر الجحجج الاصل
وتعليق التعليق ومقدمة الاصابة وجملة بطول تعدادها وفي بعضها ما سمعته اكثر من مرة
ولم يفارقه الى ان مات واذن له في الاقراء والاقادة والتصنيف كدرب به في معرفة العالي للناد
والكشف عن التراجم واللقن وسائر الاصطلاح وغير ذلك وجاب البلاد وجال وجد في الرحلة و
ادخل الى حلب ودمشق وبيت المقدس الخليل و نابلس والرملة وحماة وجعل بك وحصن بحيث
ان الذي سمع عنهم يكونون قريب مائة نفر بل زاد عدد من اخذ عنه من الاعلى والدنى والمساوى
على الف ومائتين والاماكن التي تمل فيها من البلاد والقرى على الثمانين واجتمع له من الرويات
بالسمع والقرأة مائة و الف وصف وهي تتنوع انواعا تنيف عن العشر حسب ما ذكره مستوفى في حجة
من تاريخه واعني من المروى ما بينه وبين الرسول صلى الله عليه وسلم بالسند المتناسك
فيه عشرة افسر و اكثرت منه واصح ما بين شيوخه وبين النبي صلى الله عليه وسلم فيه العدد
المذكور وانصلت له الكتب الستة وكذا حديث كل من الشافعي واحمد والدارمي في ثمانية وسائط
وفي بعض الكتب الستة كابي داود من طريق اخر وباب في النساء ما هو بسبعة بتقديم
المهابة وانصل له حديث مالك والبخاري في تسعة بتقديم المشاة و حج بعد وفاة شيخه
ابن حجر مع والديه ولقي جماعة من العلماء فاخذ عنهم كابي الفتح الكندي والبرهان الرضوي والنقي ابن
وابي السعادات بن طهيرة وخلاتق ثم زار المدينة الشريفة ورجع الى القاهرة ملازم للسمع
والقرأة والتحرير والاستفادة من الشيوخ والاقراء من غير فتور عن ذلك ولم يزل يجتهد في
السمع ويرحل الى الاقطار حتى وصل الى ما وصل اليه وحضره بعض شيوخه على عقد مجلس
الاملاء فامتل اشارة فاملاء حتى اكمل تسعة وخسين مجلسا ثم توجه الى الحج في سنة سبعين فحج
وجاور وحديث هذا في اشياء من تصانيفه وغيرها و اقل الفية الحمد تقسيما وغالب شرحها لناظمها بالخبرة
شرح ما واطلها بالسجدة الحرام ولما رجع الى القاهرة شرع في ملأ تكملة تحرير شيخه في النكاح ثم اتمها في
اربعة اشهر ثم غير ما بحيث بلغت مجالس الاملاء ست مائة مجلس فاكثروا وكذا حج في سنة خمس وثمانين وجاور
ست ثم سنة سبع اقام منها ثلثة اشهر بالمدن النبوية في سنة ثنتين وتسعين وجاور سنة ثلث ثم سنة
اربع ثم سنة ست ثم سنة سبع و اقام سنة ثم اتفق الى اللذ النبوي فاقام بها وصار رمضان في القاهرة فتمت

ابن حاشه

الحديث الذي اشهر فيه فضله وليس بعد شيخ الاسلام بن حجر فيه مثله وقال غيره واسطة
عقد هامر انعقد الاجماع على انه اسم كالجوهر الفرد واصبح في وجه الدهر كالغرة حتى صارت
الغرة مع جواهر كالدرة بل جواد جوده شهيد له جريانه بالسبق في ميدان القدس ان وحكم له
بانه هو الفرع الذي فاق اصله السديد بل المعاني فلا حاجة للبيان اضاع هذا الشمس فاختفت منه
الكواكب الدار كيف لا وقد جاده الفيض بفتح الباري فهو مخبئه العصى والمدهر وعين القلادة في
طبقة الجود لانه عين السخا وازيادة قبايته اليها التها وفتها او فخر طرق الى الغاية وهو الخادم للسنة
الشريفة والحادى الحاسن الاصطلاح النكت المنيفة في هجته زهت بروضها ووروضته زهت ببهجتها
وقال اخر هو الذي انعقد على تفرد به بالحديث النبوي الاجماع وانه في كثرة اطلاعه وتحقيقه لفنونه
بلغ ما لا يستطيع ودونت تصانيفه واشتهرت وثبت سيادته في هذا الفن النفيس وتقررت ولم
يخالف احد من العقلاء في جلالته ووقوت ثقتة وديانته وامانته بل صرحوا باجماعهم بانه هو المرجوع
اليه في التعديل والتجريح والتحسين والتعصيم بعد شيخه شيخ الاسلام بن حجر حامل راية العلو
والاثار وقال اخر لقد اجاد النقل من كلام الله ورسوله القديم والحديث وسارت بفضل الركبان
وبالغت في السير الحديث ومدحه اخر هذه الايات وهي يا سيدنا اضحى فريد زمانه في دليل ما
قد قلته الاجماع في حديث مسند ومسلل في رويته بالاثقان لا الوضاع في ما في الرمان سوا
نلتقى عالما في صحت هذا الحادثة وسماع في الخبر فيك تواترت اخبارا وهو الصحيح وليس فيه نزاع
يا من اذا ما قد تاه مريض في شك لزال الضم والوجاع في راي بعد موته هيئته حسنة قليل الما عمل
بك قال حاسبني وغفر لي وحشر لي مع العلماء وترجمته في تاريخ ثلاث وعشرين ورقة قال الشيخ جارا
بن نهدي رحمه الله عقب تلك الترجمة ان شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الوصاف
الحسنة ولقد والله العظيم لم ار في الحفاظ المتأخرين مثله ويعلم ذلك كل من اطلع على مولفاته او
شهدا وهو عارف فقيه منصف في تراجمه ورحم الله جلد حيث قال في ترجمته انه انفرده ببقائه فطار اسمه
في الافاق وكثرت مصنفاته فيه وفي غيره وطا وصيته شرقا وغربا شاماعا ويمنا ولا اعلم الا ان من
يعرف علوم الحديث مثله ولا اكثر تصنيفا ولا احسن ولذلك اخذها عنه علماء الافاق من المشايخ و
الطلبة والرفاق وله اليد الطولى في المعرفة بالعلل واسماء الرجال واحوال الرافعة والمجرح والتعديل اليه

ذوالانقار

منه في ذكره على القطع الكامل

یشار فی ذلك و لهذا اقال بعض العلماء کلمات بعد الحافظ الذهبي احد سلاک هذه المسالك غیره و
لقد مات فی الحدیث مر بعده و اسف الناس علی فقد کلمة یخلف بعد کلمة انتهی و ورنه در الحدیث
فی مواضع متعددة و عرض علیه قضاء مصر فلم یقبله رحمہ الله تعالی و فضل التبرین و وزیران
شیرازی در شرح شمائل ترمذی گفته یقول لفقیر الی الله تعالی مؤلف هذا الشرح ابو النخیر فضل الله
بن ابی محمد روزبهان بن ابی محمد فضل الله بن محمد بن اسمعیل بن علی الانصاری اصلا و تبارا
النجفی محدث شیرازی مولدا الاصبهانی دارالمدنی مؤثرا و اقبارا انشاء الله تعالی اخبرنا بکتاب الشمائل
من مؤلفات الامام الجامع نجاسع العلم و التقی الرافع لاعلام الحدیث بن الوری الناش فی مجالس الحدیث
انفاس العرف الشکر الامام ابی عیسی محمد بن عیسی بن سورة الترمذی رحمہ الله تعالی قراة منی
علیه لبعضه و لجازة للباقي ان لم یکن سماعا الشیخ الامام الرحلة حافظ العصر مسند مصر الذی
تفرغ فی زمانه بعلو الاسناد و رفعة الشان حتی اذعن لجلالة قدره اجلة ائمة الدوران الشیخ الامام
ابو النخیر محمد بن عبد الرحمن السخاوی و لدینہ الشریفة النبویة علی ساکنها افضل الصلوة و اکمل
العمیة و ذلك فی اخر جمادی الاخرة سنة سبع و ثمانین و ثمان مائة بدار العثمانيين فی محاذة باب السلا
من ابواب الحرم المکرم زاد الله شریفا و عظیما و نیز در شرح شمائل گفته الشیخ الامام ابو النخیر محمد بن عبد
بن محمد السخاوی المصنف رحلة الزمان حافظ العصر و نسج وحدة و فريد عصره فی شأنه لازم
المشایخ و صاحب الشیخ الامام ابی الفضل احمد بن علی العسقلانی شهیرا بن حجر رحمہ الله تعالی
سنین متطاولة و اثنی علیه الشیخ فی کتبه سیمای کتاب الطبقات و کان له شان جلیل و من اراد
الاطلاع علی حقائق احواله فلیراجع کتابنا المشهور بالحجل المتین فی اجازة اکلامین کان اصله
من بنی کوهی قصبة من اعمال بلاد مصر و المشهور بالنسبة الیه السخاوی بزيادة الالف لکن ذکر
المسمی فی کتاب الانساب بالنسبة الیه السخاوی ببدال الالف و اقال هی قریة باسفل ارض مصر
و المشهور بهذه النسبة ابو احمد بن یاد بن معلى السخاوی توفی ببغداد انتهی و منها السخاوی القاری
المشهور و کان ولادة شیخنا ابی النخیر محمد بن عبد الرحمن بالقاهرة المغریة من البلاد المصریة و الشیخ
فتاها فی الحارة البلقینیة و کان ینسب ابوه الی ملازمة الشیخ سراج الدین البلقینی رحمہ الله و کان
ولادته فی یف و عشرين و ثمانیة فلما نشأ الشیخ لازم المشایخ و سافر البلدان و جمع من اطراف

علم الحديث ما قل ان يجمع مثله في زمانه فكان له مائة وعشرون شيخا في صحيح البخاري والتمتضا
على اربعة ائمة مجلد كما ذكر لي وحصل كثير منها في اجازة صاحبته بالمدينة الطيبة ولازمته درسا
وقرأته عليه وسما عا منه وقرأت عليه جميع الجامع الصحيح للامام ابو عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري في
الروضة المطهرة النبوية بين القبر الشريف والتبر الكريم على ساكنها افضل الصلوة والتسليم قرأ عليه غير
من الكتب ومن الصحاح الستة وقرأت عليه بعضا من الشرائع واجاز لي في كتابي الشريعة يرسل كل مال الحجاز ويسكن
بها سنين ويجاورني مدين يسمع النواويسف التفتا ثم يرجع الى مصر وارسل اخوة مع اهله الى الحجاز
واسنوطن الحرم الشريف مكة المكرمة زادها الله شرفا وتعظيما وعزا وتكريما وتوفي بها في ربيع سنة
رفع الله درجاته وزاد في حسنة وعبد الغفار بن ابراهيم العلي العثاني الشافعي در عجاالة الركب بغية الطالب
محمد بن عبد الرحمن بن محمد شمس الدين ابو الخير السخاوي الاصل القاهري الشافعي نزيل الحرمين
الشريفيين الحافظ الكبير العلم الشهير خاتمة الحفاظ بلافراع ولد بربيع سنة بالقاهرة وحفظ عدة
من الكتب الى ان قال وبالحجلة فهو امام جليل القدر وخاتمة حفاظ العصر في سنة بالمدينة
الشريفة ومحمد بن علي الشوكاني الصنعاء در يد طالع بحاسن من بعد القرن السابع كفته محمد بن عبد الرحمن
بن محمد بن ابي بكر بن عثمان بن محمد بن شمس الدين السخاوي الاصل القاهري الشافعي ولد في
ربيع الاول سنة وحفظ كثيرا من المختصرات وقرأ على ابن خضرو والجمال بن هشام الحنبلي وصالح البلقيني
والشرف المناوي والشمس بن الهمام وابن حجر ولازمه وانتفع به وتخرج به في الحديث واقبل على
هذا الشأن بكلية وتذاب فيه وسمع العالي والنازل واخذ عن مشايخ عصره بمصر ونواحيها
حتى بلغوا اربعة ائمة شيخ ثم حج واخذ عن مشايخ مكة والمدينة ثم عاد الى وطنه وارسل الى الاسكندرية
والقدس والخليل ودمياط ودمشق وسائر جهات الشام ومصر وبرع في هذا الشأن وفاق
الاقران وحفظ من الحديث ما صلبه منفردا عن اهل عصره ثم حج في سنة هو واهله واولاده حاور
وانتفع به اهل الحرمين ثم عاد الى القاهرة واملاء الحديث على ما كان عليه اكا بر مشايخه و
مشايخهم وانتفع به الناس ثم حج مرات ومجاورات وخرج للجماعة من شيوخه احاديث وجمع كتابا
في تراجم شيوخه في ثلاث مجلدات سماها بغية الراوي فبين اخذ عنه السخاوي وفهرسه بروايته
ثلاث مجلدات كذلك والتذكرة في مجلدات وتخرج اربعي التوك في مجلد لطيف وتكملة

في ربيع الاول

في ربيع الاول

تخير بن حجر للاذكار وتخير مج احاديث العادلين لا بن نعيم وفتح للغيث بشرح الفيتا الحديث في
مجلد خنم وشرح التقريب للنووي في مجلد وبلوغ الامل في تلخيص كتاب الدارقطني في العلل
وشرح الشمايل للترمذي في مجلد والقول المفيد في البصاح شرح العمدة لابن دقيق العيد كتب منه
السير من اوله وله ذيل على تاريخ المقرئ في الحوادث من سنة خمس واربعين وثمان مائة الى الس
القرن التاسع في اربع مجلدات والضوء اللامع لاهل القرن التاسع في اربع مجلدات والذيل على تاريخ
ابن حجر لقضاة مصر في مجلد والذيل على طبقات القراء لابن الجوزي في مجلد والذيل على دول الام
للذهبي والوفيات لاهل القرن الثامن والتاسع في مجلدات سماها الشافي من الالم وفيها الام
ومصنف في ترجمة النوك وخر في ترجمته ابرهشام وخر في ترجمته ابرهشام وخر في ترجمته نفسه التايخ
المحيط في عدة مجلدات والقول المبني في خم ابن عربي في مجلد وقد افرد على مسائل بالتصنيف
وقد ترجم لنفسه ترجمه مطولة في مصنفه الضوء اللامع وعد شيخه ومقراته ومصنفاته و
ما مدحه به جماعة من شيوخه وبالجملة فهو من الائمة الاكابر حتى قال تلميذه الشيخ جارا لله
فهذا فيما كتبه عقب ترجمه صاحب الترجمة نفسه في الضوء اللامع ما نصه قال تلميذه جارا لله
بن هذا المكي شيخنا صاحب الترجمة حقيق بما ذكره لنفسه من الاوصاف الحسنة ولقد والله
العظيم لم ارفع في الحفاظ المتأخرين مثله ويعلم ذلك من اطلع على مؤلفاته وشاهد
وهو عارف بفنه منصف في تراجمه رحم الله جدك حيث قال في ترجمته انه افرد بفنه وطار اسمه
في الافاق كثر مصنفاته فيه وفي غيره وكثير منها طار شرقا وغربا رشاما ويمنا ولا اعلم ان من يع
علوم الحديث مثله ولا اكثر تصنيفا ولا احسن ولذلك اخذ عنه علماء الافاق من المشايخ والطلبة
والوفاء وله اليد الطولى في معرفة اسماء الرجال واحوال الرواة والجرم والتعديل واليه يشار في ذلك
ولقد قال بعض العلماء لم يات بعد الحفاظ الذهبي مثله سلك هذا المسلك وبعد الامات في الجد
واسف الناس على فقده ولم يخلف بعده مثله وكانت وفاته في مجاورته الاخيرة بالمدنية الشريفة
في عصر يوم الاحد سادس عشر شعبان سنة اثنى مائة اذ ذكره ابن فهد ولو لم يكن لصاحب الترجمة من
الانوار اللامعة كما اعظم دليل امانته في اهل الدار الاسلام في ترجمته كل محفظة ومقرأة وشيخ
ولعله مؤلفه ووفاته على غمط حسن اسفل لطيف بنجر له من ليد مع هذا الشاوي يجب من احاطة بذلك

سبعا
ثعا

دائرہ فی الاطلاع علی احوال الناس فانه قد لا يعرف الرجل لاسيما في ديارنا اليمينية جميع مسموعات
ابيه وابنه او اخيه فضلا عن غير ذلك ومن فزن هذا الكتاب الذي جعله صاحب الترجمة لاهل
القرن التاسع بالدرر الكامنة لشيخه ابن حجر في اهل المائة الثامنة عرفت فضل مصنف صاحب
الترجمة على مصنف شيخه بل وجد بينهما من التفاوت ما بين المتروك والمثريا ولعل العذر لابن
تقصير عن تسليم هذا انه لم يقنع في المائة الثامنة وثمان سنه بحال صاحب الترجمة فانه عاش في المائة الثامنة
فُسع ستين سنه فهو مشا لاهله واجه لم يشأ غالب اهل القرن الثامن فبان صاحب الترجمة لم يتقيد في
كتابه المذكور بمن مات في القرن التاسع بل ترجم لجميع من وجد فيه فمر جاشا الى القرن العاشر واجه
لم يترجم في الدرر الكامنة في القرن الثامن وليت ان صاحب الترجمة صار ذلك الكتاب لفاثق
عن الوقعة في اكابر العلماء من اقرانه ولكن ربما كان له مقصد صالح وقد غلبت عليه محبة شيخه
ابن حجر فصار لا يخرج عن غالب اقوال الحكماء غلبت على ابن القيم محبة شيخه ابن تيمية وعلى الهيثمي
محبة شيخه العراقي انتهى فهذا السخاوى جرمه هم الاجل وناقدهم الذي صرح واعل
قد اثبت هذا الحديث الذي سار في الافاق سير المثل وقضى مرطال السيل الهدى كل وطروا مش
فلا يصنع اذعانه الا المولع بالخطا والخطل ولا ينحدر عن ايقانه الا الموهل في مهاوى لغنا
والزلل ولا يروم ابطاله الا من فيست نخيزته للخب والوغل ولا يصمد ايقانه الا من امتطى صهوة
العتة والخبيل ووجه صد و بہت و ہم انکه حسین بن علی کاشفی المعروف بالبواعظ البسقی
حدیث مدینہ العلم را ثابت و متحقق دانسته چنانچه در روضۃ الشہداء و ذکر جناب امیر المؤمنین علیہ السلام
گفته اما صفات حمیدہ و سمات پسندیدہ انحضرت از قیاس فہم افزون است و از حیرت و ادراک و ہم بیرون
حقیقت حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیہ عقلا و خواطر اکبر عرفا و فضلا لالوح و پیدا و واضح و بویدا
بیت در شرح حسن او چه تعرف کند کسی بہ مرات اہتاب چه محتاج صیقل است بہ فضائل و
ساطع اللوامع و مفاخر صفات لائقہ السواطع انحضرت در ہمہ ازمان و افکار کضوء النہار و نور الاسفا
قرار یافته پس اید و اثبات از بقولہ تحمیل حاصل بنیاد الشمس تکبر عجل و عن حل ابیات
قدم نہاد قلم تا بقدر شرح کند بہ زو صفت صورت مدح ضیاء معنی را بہ خرد گرفت عنانش کرین سخن بگذر
بما تباب چه حاجت شب تجلی را بہ اما بحکم ما لا یدرک کلاہ لا یدرک کلاہ و در سہ کلمہ از ہر جا آوردہ میشود

سنائی

از جمله شرف نسب عالیشان از خبر مقبر علی بنی و انانیده معلوم است و حسب قلیش از کلام سمینت انجام انت متقی
بمنزلة هارون من موسی محقق و مفهوم اما علم او بر همه علمای عالم روشن شده و کیفیت انش از نکته
کامل نامدینه العلم و علی یکها مبین گشته حکیم شنائی فرماید **بیت** خوانده در دین و ملک مختار
هم در علم و هم علمدارش : در شرح تعرف آورده که علی بن ابیطالب سخنان است که کسی پیش از وی نگفته
بعد از وی نیز کسی مثل آن نیاورده تا بعد از آنجا که روزی بمنبر بر آمده بود و گفت سلونی عما دون العرش
یعنی پرسید از من ماورای عرش هر چه می پرسید پس بدستیکه میان دو پهلوی من علم بیست و این
از بکت لعاب سول خدای تعالی علیه وسلم در دمان من و این ان چیریت که زرقه کرده است مرا حضرت رسول
نجدای که جان من در قبضه قدرت است که اگر فرمان رسد مرا توریت و بخیل را که سخن گویند هر گز من سباده
وضع کنم و بران نشسته خبر دهم بدینچه در آنز و کتابت و ان هر دو کتاب مرا تصدیق نمایند و شک نیست در ان
این علوم در کتب ادب از ادیب البیب و عملک ماله تکن تعلمه در آموخته بود چنانچه فرمود که رسول الله
صلی الله علیه وسلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر بر من منکشف شد در بیاب شیخ
فرید عطار رحمه الله فرماید **فرویات** که بنی در گوش او یک علم در داد و دزان اندر دلش صد علم بکشد : خوشتر
علم دین بغیر آمد : در ان شهر بیشک حیدر آمده : از ان آجیات دل که جان خور و ز دست ساقی کوثر توان خورد
فصل الکاشف صاحب روضه الشهداء : المعروف بالفضل بین الکبراء الجداء : قد اثبت
هذا الحديث الكاشف المنجح للاصداء : فالهاتری في شانته نارج عراكه اذ عان للاهتداء : والمزتاب
امر عار عن الرشدا ولا هتداء : والطاع فيه سالک سبیل العسف ولا اعتداء : والقاح
فيه هلكه من الغنى في قاصيه البیداء : و محتجب نما که کتاب روضه الشهداء بنایت مشهور و مقبول میباشد
و علماء اهل سنت آنرا تراجم عدیده مترجم نموده اند **مصطفی بن عبد الله قسطنطنیة** در کشف الطنون گفته روضه الشهداء
فارسی **الحسن بن علی الکاشف** المعروف بالواعظ البیاضی المتوفی سنة ثمان و تسعمائة و ترجمه
الفضول محمد بن سلیمان البغدادی المتوفی سنة سبعین و تسعمائة و سماه حذیقة السعدا قال
فيه اقتدیت بروضة الشهداء فی اصل التألیف و الحقت الفوائد من الكتب فكان کتابا مستقلا
کما فی الحاء و ترجمه ایضا الحامی المصنف المتوفی سنة و سماه سعادت نامه قال اقتفیت اثره
غیر از او زرد الایات و الاحادیث فی خلال الحکایات زینته بالسجع و المقطعات من شعر و قواعد

على عشرة ابواب الاول في ابتداء بعض الانبياء الثاني في ابتداء النبي صلى الله عليه وسلم
الثالث في وفاته الرابع في احوال فاطمة الزهراء رضي الله تعالى عنها الخامس في احوال علي
رضي الله تعالى عنه السادس في احوال ابنه الحسن السابع في مناقب الحسين الثامن في احوال
بن عقيل التاسع في شهادة الحسين رضي الله تعالى عنه العاشر على فصلين الاول في وقائع
اهل البيت والثاني عواقب مو القاتلين انتهى وقطب الدين محمد بن علاء الدين البهري والي المكي الحنفى در
كتاب علام باعلام بيت المقدس كفته قلت وقد ادركنا الباب الشريف مصفحا بالفضة وكان يجلس
من فضته اوقات المغفلة من قل دينة وخفت يده الى ان انكشف سفل الباب الشريف عن خشب
الباب ومسك مرار من يفعل ذلك وجسوا ويهدوا فعرض ذلك على ابواب الشريفية السلطان
في ايام المرحوم المقدس السلطان سليمان خان اسكنه الله تعالى فراديس الجنان في سنة ٩٦٠
الامر الشريف السلطان بتصفية الباب الشريف بالفضة الى ناظر الحرم الشريف المقيم بمكة في منصب نظارة
الشريف يومئذ وهو فضل عكبة مصر احمد جلبي القاطن في مصر المرحوم محمد بن سليمان قردار
مضى الى رحمة الله تعالى وكان له شعر لطيف بالتركي وترجم بلسان التركي كتاب في فضله
لما ناجى في ضمنه من لطائف النظم والنثر ما يستحسنه الطبع ومن مجاسن السجع ما ينفذ على السمع
وهو كتاب مقبول متداول بين اللطفاء وكان صوله الى مكة في افتتاح سنة ٩٥٨ هـ ووجهه روى
انك جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين ابى بكر سيوطي در قول جلبي في فضائل على حدیث مدنیة العلم
بطرق عديدة والفاظ سديدة روایت نمودن چنانچه كفته الحديث السادس عشر وعنه اى على كرم الله
وجهه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم وعلى بابها اخرجوا بنوعيد في المعرة
الحديث السابع عشر عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم وعلى
فمن اراد العلم فليأت الباب اخرجها احاكم وتعقب الحديث الثامن عشر عن ابن عباس ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأتها من باب
اخرجها الطبراني وبايد انت كسيوطي در اول قول جلبي كفته وبعد فهذه نبذة من قطرة من قطرات
بحار الزخرة اوردت فيها يسيرا من المناقب الباهرة لسيدنا على كرم الله وجهه ملقبة بالقول
الحل في فضائل على وضمنتها اربعين حديثا مختصا في متبعتها بالغر والخروجها وبعض غريب

في كتابي المسمى الذي ذكره
في عبارة كشف الظنون وذا من كتابي
التوسيع والا فاعلم في فضائل الشهاب العجاني
والذي صنفه العجاني في تاريخه الاصل

الفاظها و مشکل معانیها و الله اسئل ان یتخفنی بالقبول وان یرزقنی ببرکة الاستساک
محب الالبیت اشرف مامول این عبارت ظاهرست کہ سیوطی در قول جلی حادثی وارد کرده است
کہ نبذہ از قطرہ از قطرات بحار زاخرہ و شئی یسیر از مناقب باہرہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام می باشد
و سیوطی از خداوند عالم سئلت میکند کہ اورا بقبول ان احتیاج نہ ماید و برکت استساک بحب البیت اشرف
مامول رزق نماید پس بحمد اللہ تعالی بحسب افادہ سیوطی بصرحت ثابت محقق شد کہ حدیث مدنیۃ العلم از مناقب
باہرہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام می باشد و سیوطی بحجج ان امثال ان از خداوند عالم سئلت احتیاج بقبول
می نماید و هذا اما یک ظہر الجاحد الخدوع الغرور و لیسوق الیہ رعناینادی لہ بالویل بالشور
و مخفی نماید کہ قول جلی از مشاہیر کتب فضائل جناب امیر المؤمنین علیہ السلام و نہایت شہور و معروف نزد
علمائے اعلام سنیه است خود مخاطب در رسالہ اصول حدیث گفتہ احادیث مناقب و مثالب را علم المناقب
گویند درین باب نیز تصانیف متعدده و متنوعہ واقع شدہ و بعضی محدثین بالخصوص مناقب بعضی از اہل و اصحاب
را جہ نوشتہ اند برای غرضی کہ متعلق شدہ ان مثل مناقب قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرۃ المبشرۃ کہ
تصنیف محب طبریست مسمی بر ریاض النضرہ فی مناقب العشرۃ و ذخائر العقبی فی مناقب ذی القربی و حلیۃ الکمیت
فی مناقب الالبیت و الدیباچ فی مناقب الازواج و کتب بایر در مناقب خلفاء راشدین مصنف شدہ و
بالتخصیص القول الصواب فی مناقب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب امیر المؤمنین علی است
و نسائی در مناقب امیر المؤمنین علی رسالہ دراز نوشتہ و نواصب شام بحجۃ فطر نقض و عداوت اورا در دمشق بر
عمل شہید ساختند رحمۃ اللہ علیہ و مولوی صدیق حسن خان محاصرہ حطہ فی ذکر الصحاح استہ بتعریب این عبارت
گفتہ و احادیث المناقب و المثالب تسمی علم المناقب و فیہا ایضا تصانیف عدیدہ متنوعہ و قد
افرز بعض المحدثین مناقب بعض سیم مناقب الال و الاصحاب لغرض تعلق بہ کمناقب
قریش و مناقب الانصار و مناقب العشرۃ المبشرۃ المسماة باریاض النضرۃ فی مناقب العشرۃ للمحب الطبری
و ذخائر العقبی فی مناقب ذی القربی و حلیۃ الکمیت فی مناقب الالبیت و الدیباچ فی مناقب
الازواج و مصنف کتب کثیرہ فی مناقب الخلفاء الراشدین کالقول الصواب فی مناقب عمر
بن الخطاب و القول الجلی فی مناقب علی و للنسائی رسالہ طویلہ الذیل فی مناقبہ کرم اللہ وجہہ
و علیہا کمال الشہادۃ فی دمشق من ایدک فاصب الشام لفرط تعصبہم و عداوتہم معہ رضی اللہ

بارین

در این حدیث باطل و انموده تعقب آن در اثبات این حدیث شریف سخی جمیل فرموده چنانچه گفته
حدیث است انما مدینه العلم و علی بابها آورده من حدیث علی و ابن عباس و
ای ابن الجوزی فی التوضیحات ۱۲
جابر گفت حدیث علی اخرجہ الترمذی و الحاکم و حدیث ابن عباس اخرجہ الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر
اخرجہ الحاکم و تعقب الحافظ ابوسعید العلانی علی ابن الجوزی فی هذا الحدیث بفصل طویل سقته
فی الاصل و ملخصه ان قال هذا الحدیث حکم ابن الجوزی و غیره بوضع و عندی فی
ذلك نظر الی ان قال و الحاصل التیمیہ بطرقه الی درجۃ الحسن الحجج به و لا یمکن
ضعیفافضلا عن ان یمکن موضوعا و رایت فیہ فتوی قدمت للحافظ ابن حجر فکتب
علیہا هذا الحدیث اخرجہ الحاکم فی المستدرک و قال انه صحیح و خالفه
ابن الجوزی فذکره فی الموضوعات و قال انه کذب و الصواب خلاف قولہما معا و
ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتفع الی الصحۃ و لا ینحط الی الکذب و بیان ذلك
یسند علی طولا و لا یمکن هذا هو المعتمد هذا الفظہ مجرد و فہ وجہ صدوسی
و ششم آنکہ سیوطی و دلای مصنوعہ بہر تانیب و تعبیر جاد غیر زیادہ تر طریق انہا کہ
سپردہ بنقل کلمات علمای اعلام و تفسیر افادات منقذین عظام اولہ مبرمہ و ثوابہا محکمہ ثبوت و
تحقق این حدیث بعرض بیان آورده چنانچہ بعد نقل حاصل قریح ابن الجوزی درین حدیث
شریف گفته قلت حدیث علی اخرجہ الترمذی و حدیث ابن عباس
اخرجہ الحاکم فی المستدرک ثنا ابوالعباس محمد بن یعقوب ثنا محمد بن
عبد الرحیم الہروی ثنا ابوالصلت عبد السلام بن صالح بہ قال و ثنا محمد بن
احمد بن تمیم القنطری ثنا الحسن بن فہم ثنا محمد بن یحیی بن الضریح
ثنا محمد بن جعفر الفندی ثنا ابو معاویہ قال الحسن بن فہم و حدیثنا
ابوالصلت الہروی عن ابی معاویہ قال الحاکم الحسن بن فہم ثقة مأمون
حافظ و ابوالصلت ثقة مأمون و هذا حدیث صحیح الا سناد سمعت ابا
العباس یقول سمعت العباس بن محمد الدوری یقول سالت ابن معین
عن ابی الصلت فقال ثقة قلت الیس قد حدث عن ابنہ معاویہ ثنا

مدينة العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفريدي وهو ثقة قال
وسمعت احمد بن سهل امام اهل عصره ببخارى يقول سمعت صالح
بن محمد بن حبيب المحافظ يقول سئل عن ابي الصلت فقال دخل يحيى
بن معين ونحن معه عليه فلما خرج قلت له ما تقول فيه فقال هو صدوق
قلت انه يروي حديث انا مدينة العلم فقال قد رواه ذلك الفريدي كما
رواه ابو الصلت انتهى ما في المستدرک وفي تاريخ الخطيب قال الحسن بن علي
بن مالك سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت للصدوق فقال ثقة صدوق
الا انه ينشيع وقال ابراهيم بن عبد الله بن الجنيدي سالت يحيى بن معين
عن ابي الصلت فقال قد سمع وما اعرفه بالكذب قلت فحدث
الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال ما سمعت به قط وما يبلغني الا
عنه وقال عبد الخالق بن منصور سالت يحيى بن معين عن ابي الصلت
فقال ما اعرفه قلت انه يروي حديث انا مدينة العلم فقال ما هذا
الحديث بشيء قال الخطيب حسب عبد الخالق سأل يحيى عن
حال ابي الصلت قد يما ولم يكن يحيى اذ ذاك يعرفه ثم عرفه بعد
فاجاب ابراهيم بن عبد الله بن الجنيدي عن حاله قال بالخطيب فاما حديث
الاعمش فان ابا الصلت كان يرويه عن ابي معاوية عنه فانكره احمد
بن حنبل ويحيى بن معين من حديث ابي معاوية ثم بحث يحيى عنه
فوجد غير ابي الصلت قد رواه عن ابي معاوية قال القسم بن عبد الرحمن
الانباري سالت يحيى عن هذا الحديث فقال هو صحيح قال الخطيب اراد انه
صحيح من حديث ابي معاوية وليس باطل اذ قد رواه غير واحد عنه قال
عناس الذوري سمعت يحيى بن معين يوثق ابا الصلت عبد السلام بن صالح
فقلت له انه حدث عن ابي معاوية عن الاعمش انا مدينة العلم وعلى بابها
فقال ما تريد ومن هذا المسكين ليس قد حدث به جعفر الفريدي عن ابي معاوية

بذكرها

بمفردة

بعد اخراج الحديث هذا جديداً غريباً وقد روى بعضهم هذا عن شريك ولم يذكر فيه الصنابحي ولا يعرف
هذا عن احمد من الثقات غير شريك قال الملائكى فقد روى محمد بن الرومي عن التفرجيه وشريك
هو بن عبد الله النعماني القاضي اجمع به مسلم وعلقه البخاري وثقه يحيى بن معين وقال العجلي
ثقة حسن الحديث وقال عيسى بن يونس ما رايت احداً قط اورد في علمه من شريك فعلى هذا يكون
تفرد حنا فكيف اذا انعم الى حديث ابو معوية ولا يرد عليه رواية من اسقط منه الصنابحي ولا
سويد بن غفلة تابعي مخضرم ادرك الخلفاء اربعة وسمع منهم فذكر الصنابحي فيه من الزيد في
متصل الاسانيد ولم يأت ابو الفرج ولا غيره بعله قاذحة في حديث شريك سوى عوى الوضع
دفعاً بالصدق انتهى كلام الحافظ صلاح الدين العلاء وسئل شيخ الاسلام ابو الفضل بن حجر عن هذا الحديث
ففتيا فقال هذا الحديث اخرج الحاكم في المستدرک وقال انه صحيح وخالفه ابو الفرج بن الجوزي
فذكره في الموضوعات وقال انه كذب الصواب خلاف قولهما معا وان الحديث من قسم الحسن لا ينفرد
الصحة ولا يخطئ الكذب وبيان ذلك يشد طوله ولكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى ومن خطه نقلت
ذكر في اجوبته عن الاحاديث التي انتقدها السراج القزويني على المصاييح نحو ذلك وزاد ان الحاكم
روى له شاهدان حديث جابر قال حدثني ابو بكر محمد بن علي الفقيه الشاشي القفال حدثني
النعمان بن هرون البلدي ثنا احمد بن عبد الله بن يزيد الحراني ثنا عبد الرزاق ثنا سفيان الثوري عن
عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عثمان النخعي عن جابر بن فوع عابه وقال في لسان الميزان
عقب ايراد الذهبى روايته جعفر بن محمد عن ابى معوية وقوله هذا موضوع مانضه وهذا الحديث
له طرق كثيرة في مستدرک الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه
بالوضع انتهى وجه صدورى و انعم ان وجهه في رفق التقي على جامع الترمذي واثبات ابن خزيمة شريف راغام
الف جاهد عنيف سعي جميل فرموده نقل افادات اعلام منقذين بن برب خویش در تشييد تشييد افرو و در جنانچه
كفته حدثنا اسمعيل بن موسى حدثنا محمد بن عمر الرومي حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن سويد بن
غفلة عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعاليها هذا حديث
غريب منكر وروى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكر فيه عن الصنابحي ولا يعرف هذا عن
احد من الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس هذا الحديث المتفق عليها الحافظ سراج الدين

ولم یأت ابو الفرج ولا غیره بعله قاده فی حدیث شریک سوى دعوی للوضع دفعا بالصدر
کلام العلای و قال الحافظ ابن حجر فی لجهته حدیث ابن عباس اخرج ابن عبد البر کتاب الصحاح
المختص بالاستیغاف لفظه انما ثبت العلم علی بابها فمن ابد العلم فلیامن بابه و صححه الحاكم و اخرجه
الطبرانی مر جید بن عباس بهذا اللفظ و رجاله رجال الصحیح الا عبد السلام الهروی فانه
قاله فی جوابه فتیاً رفعت الیه فی هذا الحدیث **جهد و و شتم** انما یرید علی بن جمیع الجوامع تصحیح حدیث شریک
از اعظم اسلاف خود نقل کرده طریق اتقانی ترصین ان سپرده و خود نیز خرم بصحت آن نموده خرم حبال
شاهین و خرم ایطاعین بعمل آورده چنانچه گفته قال الترمذی و ابن جریر و معانی اسمعیل بن موسی
ابن محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن كهیل عن سوبید بن غفلة الصنابحی عن علی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انما دار الحکمة و علی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب و
نسخه منکر و روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم یندکروا فی عن الصنابحی و لا فی هذا الحدیث عن احد
من الثقات غیر شریک و الباقون بن عباس انتهى قال ابن جریر هذا الخبر عندنا صحیح و قد یجوز ان یکون علی بن
سقیما غیر صحیح لعلین احدهما انما خبر لا یخرج عن علی بن النبی صلی الله علیه وسلم الا من هذا الوجه
والاخر ان سلمة بن كهیل عندهم ممکن یشبه بنقله حجة و قد وافق علیاً فی رواية هذا الخبر عن النبی صلی
الله علیه وسلم غیر حدیثی محمد بن اسمعیل الفزاری ثنا عبد السلام بن صالح الهروی ثنا ابو معاوية
عن کعب عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما مدینة العلم علی
بابها فمن اراد المدینة فلیاتم امن بابها حدیثی ابراهیم بن موسی الرازی و لیس بالفراء ثنا ابو معاوية
باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهى کلام ابن جریر و قد اورد
المجوزی فی الموضوعات حدیث علی و ابن عباس و اخرج **حدیث ابن عباس** و قال صحیح الاسناد
و روی **خط** فی تاریخه عن یحیی بن معین انه سئل عن حدیث ابن عباس فقال هو صحیح و قال
علی فی حدیث ابن عباس انه موضوع و قال الحافظ صلاح اللیل العلامی قال ببطلانه ایضاً **الک**
فی المیزان و غیره و لم یأتوا فی ذلك بعله قاده سوى دعوی للوضع دفعا بالصدر و قال الحافظ ابن
فلسانه هذا الحدیث له طرق كثيرة فی مستدرک الحاكم اقل احوالها ان یکون الحدیث اصل فلا
ان یطلق القول علیه بالوضع و قال فی فتاواه هذا الحدیث اخرج **حدیث** و قال **نه**

صحيح وخالفه ابن الجوزي فذكره في الموضوعات وقال بالكذب والصواب خلاف قوليهما معا وان
الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصفة ولا يخط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا ولكن هذا
هو المعتمد في ذلك انتهى وقد كنت اجيب بهذا الجواب دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن حجر
على في هذا الباب لا نار مع تصحيح كتحديث ابن عباس فاستحضر الله تعالى خدمته بارقة الحديث الشريفين الحسن
الى مرتبة الصفة والله اعلم وجه صدره في نهجكم سيوطي تصنيفه فاصدر جميع طرق اخذت في نهجكم سيوطي كمال تحريره
وتتميز بطول بلع ووسعت اطلاع خویش برهه اين شان واضح وظاهر فرموده خياجه در رساله فبرس تصنيف سيوطي
عنوان فن الحديث وتعليقاته مذكورة في الكشف عن مجازة هذه الامة بعد الالف تبليغ الفوائد في اتحاد
لبس السواد طرح السقط ونظم اللقط جزء يسمى شعلة نار التسميط الفانيد في خلاصة الاسماء
اللاته التاجية في الاسئلة الناجية ماروا الالاساطين في يوم المجمع الى السلاطين الالوج
في خبر عوج شرف الاضافة في منصب الخلافة الرسالة السلطانية اعذب للناس في
حديث من قال انا عالم فمواهل احسن التسليك في حكم التشبيك منادمة الشموع في
ضوء الشموع جزء في الخصيان الالارج في الفرج صهوة البدن في اجاء ليلة عرفة والعديد في نصف
شعبان وليلة القدر حسن السمت في الصمت طوق الحمامة التطريف في التصحيف نور الشقيق
في التقيق جزء في طرق حديث انا مدينة العلم وعلى بابها جزء في طرق حديث
طلب العلم فريضة على كل مسلم الالهة رفا عقدة الشعراء من الآثار خادام النعل
الشريف جزء في الغالية جزء في طرق حديث من حفظ أمي اربعين حديثا جزء في طرق حديث
اطلبوا الخير عند حسان الوجوه اربعون حديثا في الطليسان احياء الميت بفضل اهل البيت
انتهى اردنا نقله فرض السيوطي حافظهم الجهم هذا النقادة وبارعهم الفرد في الجمع والاشفاة قد بد
مجهول بالانفاذة ونقد سعيه بالمجد والاجتهاد في اثبات هذا الحديث المشاكة الهاذي بنوه
الوقادة في اسفار التي سارت بها الركبان في البلاد ويقصا نيفه التي لا زالت شهرتها تزداد في الله
ولمعت الحجا المنبرين بالتخاضم واللدادة الموثرين وتيرة ذوي التماز والعنادة والاخذ بن اخذ اهل
المختل والفسادة كيف يعملون عن الحق وقد وضعت اعلام الرشادة ويعملون في الباطل وقد ظهرت
ايات السداد في وروموني غولاب البغي للاهتعادة ويصعدون كواذب المعنى بالاشتداد في ويتركون

لقم الصواب المستجاد و یجرون فبح الصدق وهو خیر الجواد بل قد صدق رب العباد ومن
یضلل الله فماله مرهکة و محقق نما که جلال الدین سیوطی از اکابر محدثین و اعظم مجتهدین و سابق بامیرین
و حذاق کاملین و حفاظ مشایخ و ثقات بخاری و قوم ست و غوالی محاسن و عیالی مناق و نقاش محامد و جلال
او بر مستنجم کلمات ایضاً ظاهر بامیر شیخ عبدالوهاب بن احمد شعرائی در لوائح الانوار فی المبعثات اذ فی الاخبار که سه نسخه
نخط عرب که یکی از ان محشی ست بخط میرزا محمد بن معتمد خان نجفی عنایت جلیله پروردگار پیش این خاکسار حاضر
گفته و منهم شیخنا و قد و تنال الله تعالی الشیخ جلال الدین السیوطی رحمه الله قد کاروا الله تعالی عنده یقول
قد اشاع الناس عنی انی ادعی ان الاجتهاد المطلق کاحد الائمة الاربعة و ذلك باطل عنی انما اراد
بذلك المجتهد المنتسب فان الاجتهاد علی نوعین احدهما المجتهد المطلق المستقل و هذا النوع قد
فقد من القرن الرابع و لم یتصور وجود الان و لم یدعه احد بعد الامام الشافعی الا ابن جریر خاصة
النوع الثانی المجتهد المطلق المنتسب و هذا هو المستمر الی ان تقوم الساعة و فی اصحاب الشافعی من هذا النوع
کثیر کالمن فی ابن شریح و القفال و ابن خزيمة و ابن الصباغ و امام الحرمین و ابن عبد السلام و تلمیذ ابی
دقیق العید و الشیخ تقی الدین السبکی و ولده عبد الوهاب فانه کتب مره لنا نب الشافعی انما المجتهد الدنیا
علی الاطلاق لا یقدر احد یدر علی هذه الکلمة فکل هؤلاء مجتهدون و منشبون
و کذلک القول فی اصحاب ثلاث کابن وهب و اضرابیه بلغوا الاجتهاد
المطلق قال الشیخ جلال الدین و مع ذلك فلم یمخرج هؤلاء عن تبعیتهم
الامام هم فمن انکر الاجتهاد مطلقاً فهو جاهل انتهى فقتل یا اخي هذا علم ما یقله عنه فی شان
الاجتهاد مرتباً و قد کان الشیخ جلال الدین رحمه الله علی السلف الصالح من العلماء العالمین و
اکابر من الاعارفين و کان رضی الله عنه له مکاشفات غریبه و خوارق و علوم جمه و مصنفات
جیده کثیرة الفوائد المرسل الی و قد مع والدی باجارتی لی بجمع مویانه و مؤلفاته ثم لم یجئت الی
مصغیل موته اجتمعت به مره واحدة فقرأت علیه بعض احادیث من الکتب الستة و شیئاً
من المنهاج فی الفقه تبرکاً ثم بعد شهر سمعت ناعیه ینعی موته فحضرت الصلوة علیه و الشیخ احمد
الاویقی بالروضة عقیب صلوة الجمعة و فی سبیل المومنین عند الجامع الجدید بمصر العتیق رضی
الله عنه و قد ذکر الشیخ عبدالقادر الشاذلی بعض مناتبه فی جزء و هانا لم یخصرک عیونه

علی هذا ما شمله
مذهب

جمع

فاقول وبالله التوفيق كان الشيخ جلال الدين رحمه الله تعالى محبوباً على الخصال الحميدة الجميلة
مرصفاً للباطن وسلامة السرية وحسن الاعتقاد زاهدا ورعا مجتهدا في العلم والعمل لا يتردد
الى احد من الامراء والملوك وغيرهم مدة حياته رضي الله تعالى عنه وكان رضي الله عنه يظهر كلما انعم الله
عليه من العلوم والاخلاق ولا يكتفي منها شيئا الا ما امر بكمه عملا بقوله تعالى واما نعمة ربك فحدث
وكان من كبره في نفسه يقول فلان عنده دعوى عظيمة وسياتي ما يشهد له اوائل خاتمة هذا الكتاب
ارشاد الله تعالى كان رضي الله عنه يفتي بتجريم الاشتغال بعلم المنطق وكتبه جماعة قال وهذه الوا
من اول وقائع التي قام على الناس فيها وكان يقول ينبغي للعلماء ان يقرءوا سورة تبارك الذي بيده
الملك والاخلاص والمعنى تبارك والفا تحكما يريدان يقرأ وينقل فعل ذلك عن شيخ الاسلام علم الدين
صالح البلقيني رحمه الله وكان رضي الله عنه يقول اخذت علم الحديث عن ستمائة نفس وقد نظمتهم
في ارجوزة قال وهم اربع طبقات الاولى من روى عن اصحاب الفخر بن البخار والتشالدي ميلطي ووزيرة
والبحار وسليمان بن حمزة وابي نصر البشير رازي ونحوهم الثانية من يروي عن السراج البلقيني والحا
في الفضل العراقي ونحوهما وهي دون التي قبلها في العلق الثالثة من يروي عن البشرف بن كويك و
البحال الجبلي ونحوهما وهي دون الثانية الرابعة من يروي عن ابني زرعة العراقي وابن الجوزي ونحوهما
وهي دون التي قبلها في العلو وهذه لتكثير العدة وتكثير المعجم ولم اروعها شيئا الا في الاملا ولا في
التخرج ولا في التأليف وصنف رحمه الله في هذا ما ج وجاور كراسة على غطاء عنوان الشرف في يوم واحد
تحتوى على نحو ومائة وبدايع وعروض وتاريخ وكان رضي الله عنه يقول لما حجت شربت ماء زمزم
على نية ان اكون في الفقه كالسراج البلقيني وفي الحفظ للحديث كالحافظ ابن حجر وكان رضي الله عنه يقول
انقطع املاء الحديث بالدار المصرية بعد الحافظ ابن حجر عشر سنين فابتدأت في املاء الحديث في سنة
اثنين وسبعين وثمانمائة في جامع ابن طولون قال واول من املاء الحديث فيه الربيع بن سليمان صاحب
الامام الشافعي قال واما اخرت الاملاء يوم الجمعة بعد الصلوة اتباعا للحفظ المتقدمين كخطيب
البغدادى وابي السمعاني وابن عساكر خلاص ما عليه العراقي وولده وابن حجر فانهم كانوا يعملون يوم
الثلاثاء كانت بداية افتاء سنة احدى وسبعين وثمانمائة وخالفني اهل عصر في خبير مسئلة
فالفت في كل مسئلة مؤلفا بينت فيه وجلا الحق قال ولما بلغت رتبة الترجيح لم اخرج في الافناء

تقصير

البخار

ثان

ولم يجمع أحد بعد السبكي غيري قال ولا تظن أن من لازم الجهد المطلق أن يكون مجتهدا في
الحديث مجتهدا في العربية لأنهم قد نصوا على أنه لا يشترط في الاجتهاد المطلق التبحر في العربية
بل كان يكفي فيها بالتوسط والنص في الحديث على ما يؤدي إلى ذلك والاجتهاد في الحديث هو
المرتبة التي إذا بلغها الإنسان سمي في عرف المجتهدين بالحافظ وقد وصف بالاجتهاد المطلق من لم
يوصف بالحافظ كالشيخ أبي إسحاق الشيرازي وأبي نصر البصير وإمام الحرمين والغزالي وقد روي
هو له ومثلهما لم يحدث أحدهما في منكراته بنه عليها بالصلاح وغيره كالنوع فاعلم أن خفاء بعض
الأحاديث لا يقدح في مقام الاجتهاد إذ ليس من شرط الاجتهاد أن يحيط علما بكل حديث في الدين بل قد
علق الإمام الشافعي رضي الله عنه الأخذ بعدة بأحاديث خفيت عليه على صحة ما بعده وقد
صحت عند غيره بل قد وقع ذلك لأكثر الصحابة كعمر بن الخطاب فكان يقضي بما شاء مما يخالف
الحديث حتى يحد ثوبه بها فيرجع عن قضيته قال وقد بلغ الشيخ أبو محمد الجويني رتبة الاجتهاد
للمطلق والعنا كتابه المحيط والترمذي فيه الوقوف مع الحديث وعدم التقيد بالمذهب فوقع للأما
البيهقي رضي الله عنه منه ثلاثة أجزاء في حيوة المصنف فتعقب فيها أوهاه أحاديثية و
أرسل بذلك إلى الجويني من جملتها الشيخ أهل أن يجتهد ويتبحر ولكن يحتاج إلى ثبوت الحديث الذي
أحجج به فإنه غير ثابت فانظر كيف سلم له مرتبة الاجتهاد مع خفاء تلك الأحاديث عليه قال وقد
كان السراج البلقيني مجتهدا مطلقا وكان من حفاظ الحديث أيضا ووصفه تلميذه الحافظ ابن حجر
بالحفظ وذكره في طبقات الحفاظ ولكن لم يكن في الرتبة العليا من التبحر والتعديل بل كان معاصرا للحافظ
أبو الفضل العراقي لحفظ منه واجل في الفن الحديثي والنقد بكثير وكانت عربية البلقيني وسطي
وأما بقية من جاء من المجتهدين بعد السبكي إلى الآن فلم يكن فيهم من بلغ رتبة البلقيني في
الحديث وأما قبل السبكي فاجتمع الاجتهاد في الأحكام والحديث لخلق كثير منهم ابن تيمية
وابن دقيق العيد والنووي وقبلة أبو شامة وقبلة أبو الصلاح وأما قبله من المتقدمين فلكثير
جدا وأما الاجتهاد في العربية فلم يجي بعد ابن هشام من يصلح لأن يوصف به غيري إلا ما بلغني
عن العماد وقبلة ابن هشام وخلائق كإبي حيان ولامدي وابن الصائغ وابن مالك قال وقال النجاشي
الآن لا يعرفون الاجتهاد في الحديث والعربية وإنما يعرفون الاجتهاد في الشريعة فقط وقد قال

الاستناد
انما

الامام الرازي في الحصول مانعه للفتوى في الاجماع وكل فتى من كان من اهل الاجتهاد في ذلك
وان لم يكونوا من اهل الاجتهاد في غير انتهى والفتاوى في بيان شروط الاجتهاد المطلق
منها ارشاد المهتدين الى ضرورة المجتهدين ومنها تيسير الاجتهاد ببيان ماله من الاستعداد منها
الذي على من اخذ الى الارض وجهل بن الاجتهاد في كل عصر فرض واطال في ذلك ثم قال ما
العبرة في مسائل الكلام المجتهد في الكلام وفي مسائل الفقه بالمتكلم من الاجتهاد في مسائل الفقه فلا
عبرة باهل الكلام اذا تكلموا في الفقه ولا باهل الفقه اذا تكلموا في علم الكلام بل من تمكن في الاجتهاد
في الفرائض دور المناسك يعتبر وفاقه وخلافه في الفرائض دون المناسك قال ابو الحسن البصري
يجوز التقليد في اصول الفقه كما لا يجوز الاجتهاد في اصول الدين ولا يكون كل مجتهد فيه مصيبا
بل المصيب فيه واحد بخلاف الفقه في الامرين قال والمخطئ
في اصول الفقه غير معدوم بخلاف الفقه
فانه معدوم غير معلوم فهذه ثلاث قواعد
فيها الفقه لان اصول الفقه مطعون بالدين ومطالبة قطعية انتهى فانظروا الى كلام
الامام وابي الحسن كيف طلقا الاجتهاد والمجتهد في اصول الفقه وسائر الفنون ثم قال وشكل على
الاجتهاد الثلاثا اما الاجتهاد في الفقه فهو ان يحيط بنصوص ائمة الفقه من سبويه الى زمانه هذا ويحفظ غالب
شعر العرب الذين يحتم باشعارهم في العربية ولا يضر خفاء بعض ذلك عليه وليس المراد حفظها
عن ظهر قلب وانما المراد ان يكون له اطلاع على واوهم بحيث يعرف محل الاستدلال بذلك
من الكتب لا غير ويكون مع ذلك محيطا بقواعد الحجة التي بنوا قواعدها على غير القواعد المذكورة
واضحات الكتب فان تلك الاصول لهذه القواعد وهذا لا يعرف الا بالامتياز في الفقه قال وقد
الفيت في هذه القواعد كتابا يجمع اصول الفقه على مصطلح قواعد الفقه واما الاجتهاد في الحديث
فقال المنذري اقل مراتب الحافظان يكون الرجل الذي يعرفهم ويعرف تراجمهم وبلدانهم ولهم
اكثر من الذين يعرفهم يكون الحكم الغالب واما ما يحكى عن المتقدمين من قولهم كنا لا نعرف صاحب
حديث من لم يكتب عشرين الف حديث فهو مجرب فانهم وكان الحافظ بن حجر يقول الشروط التي اذا
اجتمعت في الانسان سمي حافظا في المشرق والطلب للاخذ من افواه الرجال والمعرفة بالبحر والتعديل

لما نطعم

عشرة آلاف

[illegible]

طالع فرح

نقشہ

صمیتا

انہمقران

امام

علی

شمس الدين

غیرها

المعاصرين له كتابا ونسبه لنفسه ولم يكن عند الشيخ غيره قال في كتابا في ذلك سماه البار في قطع
السارق ثم قال ولعمري ان المؤلف انما يطلب اجرا من الله تعالى في تأليفه فكيف يطلب اجرا ما لم
يعمله وكان رضي الله عنه اهل مناهة بالفقه والحديث وفنونه حافظا متقنا يعرف غريب الفاظه
واستنباط الاحكام وقد يتبعض ابن جرير عن احدث كذا يعرف من خرجها ولا بين مراتبها فخرجها الشيخ
وبين مراتبها من حسن وضعيف وغير ذلك واخبرني الشيخ سليمان الصوفي الخفيري قال ارسل شيخ الاسلام
الاوجاني مع عدة احاديث ببعض لها الحفاظ ولم يعرفوا مراتبها الى الشيخ جلال الدين فقلت روايتها
فروها الشيخ الى من له رواية عنه وبين مراتبها فذهب شيخ الاسلام اليه وقبل يده وقال والله
ما كنت اظن لك تعرف شيئا من ذلك فاجلست في حل فطال ما تقديت وتعتيت بلحون ودمك
واخبرني الشيخ سليمان ايضا قال بينما انا في الخفيرية على باب الامام الشافعي رضي الله عنه اذ رايت
عليه السلام وعلى راسه غمامة من نور يقصدني من ناحية الجبل فلما اقربوا مني فاذا هم النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه
فقلت يدا فقال النبي صلى الله عليه وسلم امض معنا الى الرقعة قد هبت مع النبي صلى الله عليه وسلم الى بيت الشيخ جلال الدين
فخرج الى النبي صلى الله عليه وسلم وقبل يده وسلم على اصحابه ثم ادخله الدار جالسا بين يديه فضا
الشيخ جلال الدين يسأل النبي صلى الله عليه وسلم عن بعض الاحاديث وهو يقول هات يا شيخ
انتهى وذكر الشيخ عبد القادر الشاذلي رضي الله عنه عن الشيخانه راي هذه الرواية بعينها وقال له
النبي صلى الله عليه وسلم هات يا شيخ الحديث كما سالت وكان رضي الله عنه كثيرا ما يجيب السائل على البذل
ثم يقول الذين خوان افتر الكتاب الفلاني وعد من الصفحة الفلانية كذا وكذا اسطر اتجد المسئلة ان شاء
تعالى كما قلت لك فيفتر الكتاب فيجد الامر كذلك وكان رضي الله عنه يقول بنجاح ابوي النبي صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم وانما في الجنة ووافقه على ذلك من اهل عصره الشيخ عمر الدعي خالفه الحفاظ
وصنف الشيخ جلال الدين في ذلك ست مؤلفا وذكر فيها من وافق على ذلك من الحفاظ وكان رضي الله
عنه يجمع بالنبي صلى الله عليه وسلم بقطة واخبرني الشيخ عبد القادر الشاذلي انه راي بخط الشيخ
جلال الدين ورقة كتبها لبعض اصحابه حين سئل ان يقضى له حاجة عند السلطان لغوى
فقال يا اخي اني ارى النبي صلى الله عليه وسلم بقطة واخاف ان ارجع الى السلطان لغوي عني عقوبة ولكن انا
اسال لك النبي صلى الله عليه وسلم فقلت له يا سيدكم رايت النبي صلى الله عليه وسلم بقطة فقا

تجالس

فيه

الانبياء

للعليل

بضعاً وسبعين مرة قال ولقد ألف الشيخ كتاباً في ذلك وسماه تنوير الحالك في دروينا النبي والمملك
وذكر من كان مجتمع بالنبي صلى الله عليه وسلم وبالمملك في الميمنة لافي المنام من الأولياء و
الصحابه والعلماء ولم يذكر فيه شيئاً مما ذكر في هذه الورقة التي ذكرناها وكان رضي الله عنه يقول
رايت النبي صلى الله عليه وسلم يقطر فقال يا شيخ الحديث فقلت يا رسول الله لمن اهل الجنة
انا فقال نعم فقلت من غير عبد اب يسبق فقال صلى الله عليه وسلم لك ذلك وكان الشيخ عطية الانباري
يقول قال في الشيخ جلال الدين لما سألته يقضي حلقه عند السلطان يا عطية اني اجتمع بالنبي صلى
الله عليه وسلم يقطر ولما اجتمع به فيجب عن روية النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال انكم ذلك ولا تخبروا الا بعد موته
قال الشيخ قاسم الملك الامام بما اثار في اعنه ولم يذكر اني اراي النبي صلى الله عليه وسلم يقطر انكشاف حجاب
القلب ليست كروية احداً صاحبها الان والله اعلم بالحال واخبرني خادم الشيخ جلال الدين
وكان اسمه محمد بن علي الجبل قال لما وقعت فتنة الشيخ بهان الدين البقاعي في الكارهة على سيك
عمر بن الفارض قال الشيخ جلال الدين قم بنا لزيارة الشيخ سيكاً عمر كان ذلك وقت القبول ففر
وظلعنا الشيخ عبد الله الجبل فوجدنا الظل تحت حائط الزاوية مخوراً فجلسنا ساعة
فقال يزيد بصر في مكة صلى العصر بشرط ان تكلم ذلك على حتى اموت فقلت له نعم واخذ بيدي
وقال لي غمض عينيك فغمضتهما فمرل بي نحو سبع وعشرين خطوة ثم قال لي افتح عينيك
فاذا نحن بباب المعلى فرزنا منا خديجة والفضيل بن عياض وسفين بن عيينة وغيرهم ثم
دخلنا الحرم فطفنا وشرنا من ماء زمزم وجلسنا خلف المقام حتى صلينا العصر وطفنا وشرنا من ماء
زمزم ثم قال لي يا فلان ليس العجب من طي الارض لنا وانما العجب من كون احد من اهل مصر المجاورين
لم يعرفنا ثم قال ان شئت تمض معي وان شئت تقيم حتى ياتي الحج فقلت بل اذهب مع سيدي فمشينا
الي باب المعلى وقال لي غمض عينيك فغمضتهما فمرل بي سبع خطوات ثم قال لي افتح عينيك ففتحتهما
فاذا نحن بالقرب من الجحوش فنزلنا الى سيدي عمر فركب الشيخ حمارة وذهبنا الى جامع ابرطون
انتهى قلت رايت الشيخ مرة ومعه مفاتيح كثيرة فاعطاهالي وقال هذه مفاتيح علومي فخذها لك و
تجوز شيخنا الشيخ امين الدين الامام بجامع العسكر قال سمعت الشيخ جلال الدين يقول في سنة
عشر وستمائة اسمع مني هذا الكلام ولا تخبر بذلك احد حتى اموت فقلت نعم فقال لي يدخل السلطان

افتتاح عام

انتهى

ايضا

التردد اليهم

سليم بن عثمان مصر عام افتتاح سنة ثلث وعشرين وثم قرص بياضاتها من ذوى القعدة سنة ثلث
فلا يصير احد يسأل الله تعالى شيئا فيجاد بحرقه او سطا سنة سبع وخمسين فيقتل فخرج غائرا عنها وتخرج ابا
من ذلك سبع وستين قلت وسمعت انا هذا الكلام من الشيخ امين الدين الامام بجامع القصر سنة
خروج السلطان الغوري لقتال السلطان سليم فاجرت بذلك بعض العلماء الذين كانوا يذكرون
على الشيخ جلال الدين فقال هذا امر لا يجوز قصد يقه فلما قتل الغوري دخل عسكر السلطان
سليم افتتاح عام ثلث وعشرين وصاروا يحرقون ابواب بيوت الحراكسة ويقتلونهم ويسبون حريمهم
فقال في الشيخ امين الدين اذهب الى ذلك المنكر فقل له انظر صدق ما اخبر به الشيخ لم يخط
يوما واحدا فقال بكل شيء فيه وهو يعد هذا موافقة قد فردت جوابه على الشيخ امين الدين
فتبسم وقال وانتفاق القدر لرسول الله صلى الله عليه وسلم بقدر الله عز وجل انما المعجزة
فيه اجابة الحق سؤاله ولا تنصارك له ولكن لك القول في كرامات الاولياء ثم قال يا سبحان الله
والحمد يودى الى هذا اكله قلت وقد صدق الشيخ في العلامة الثانية والثالثة ايضا ووقف
غالب خراج رزق مصر في سنة سبع وخمسين وبقي العلامة الرابعة والله اعلم واخبرني
الشيخ عبد القادر الشاذلي قال لما بلغ الشيخ جلال الدين اربعين سنة اخذ في التجرد
للعبادة ولا يقطع الى الله عز وجل ولا اشتغال به سبحانه وتعالى صرفا ولا اعراضا عن
الدنيا واهلها حتى كانه لم يعرف احدا منهم وشرع في تحرير مؤلفاته وترك الافناء والتدريس
واقام في روضة مقياس النيل فلم يتحول منها الى ان مات عليها وبلغنا انه لم يفتح طائفة بيته
التي على بحر النيل مدة سكناه وكانت الامراء والاعيان ياتون الى ريارته ويعرضون عليه الاموال
الفنيسة فيردها وارسل له السلطان الغوري خضيا والفت دينار فرد الالف واخذ الخصى
فاعتقه وجعله خادما في الحجرة النبوية وقال لقاصدك لا تعد ثانيا بهدي قط فان الله تعالى
اغنا عن مثل ذلك وقال امره ان بعض الاولياء كان يتردد الى الملوك والامراء في حوائج الناس
فقال اتباع السلف الصالح في عدم تردد دهم اسلام الدين المسلم وكذلك في رد اموالهم عليهم
واخبرني الشيخ امين الدين ان الشيخ جلال الدين طلع مرة للسلطان قاتبا في حادثة وعلى
راسه الطيلسان فقال له السلطان انت مالكي حتى تلبس الطيلسان لظنه انه خاص بالملك لكونه

كان لا يطاع له بالطيلىسان إلا القاصى المالكى ختط فقال له هذه عادة حدثت قريباً وكان
الطيلىسان فى الزمان الماضى خاصاً بالشافعى إلى أيام الشيخ تقي الدين السبكي فقال بينهما الكلام
فقال الشيخ للسلطان الطيلىسان سنة فى كل مذهب لا يختص بالمالكية فقال السلطان هذا
تكبر وتجبر وبالغ فى التكبر فقال له الشيخ معاذ الله بل سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم
ولما واخذ السلطان على ذلك لكونه كان مجتهداً فاعلم من بعض القضاة ثم انه تادب معه فى آخر
المجلس انقض فلما كان بعد أيام مبلغ الشيخ ان امامه ابراهيم الكركى قال له ليس الطيلىسان سنة
ولو كنت حاضراً عند قوله سنة لقلت له يعنى سنة اليهود فقال الشيخ بل هذا يكفر لردة سنة
ثابتة عن النبي صلى الله عليه وسلم ثم ان الشيخ جلال الدين صنف كتاباً حافلاً اسماء الاحاديث
الحسان وفضل الطيلىسان ثم ارسل السلطان مرضى مرضاً شديداً اشرف فيه على الموت وطلع له العلماء
وغيرهم يهتقونه بالسلامة فلم يطلع الشيخ اليه فارسل له قاصداً يطلبه فابى فاقداً بن الكركى
عليه النار وقال هذا عاص لله ولرسوله فى عدم اجابته وكم قال الشيخ ان السلطان ارسل قاصداً
الى مخوفنى بامور يوقعها فى قفلى لقاصداً قل له انك سلطانا نيف عشرين سنة ما راينا منك
سوء علفان لم ترجع عني ولا توجهت فيك لرسول الله صلى الله عليه وسلم بحكيمى وبيد فسكت حتى طلع
مشايخ الاسلام يهتقونه بالشهر فشكى لهم منى فى عدم الطلوع له لسلوكى طريق السلف فى ذلك
فما منهم احد نصر الحق ولا قال ما يلزمه من ان عدم دخول العلماء على الملوك سنة ولا قال هو
السلف الصالح فعزبت نفسي من سائر الوظائف التي هم عليها ولاية والفت فى ذلك كتاباً سميت به
مارواه الاساطين فى عدم الحجي الى السلاطين فلما بلغ السلطان ذلك شوق عليه وارسل الى امير المؤمنين
كبير وتمران امير كبير الامام الذى يصلى بالسلطان بكلام طيب يطلب منى الطلوع فلم اجبهم و
ارسلت للسلطان رسالة سميتها الرسالة السلطانية فيها جملة من احاديث الواردة فى منع العلماء
من التردد للسلاطين فلما قرأها عليه امير كبير قال لسلطان والله لو ان الشيخ بعد هذا الاخذ
عصاً وضربني بها لاذنعت له ولم اقبله فساء ابن الكركى ذلك واخذ يغري السلطان على فرج
الى قوله الاول محاسن تنوعت في القتل فقال لشيخ الاسلام الشافعى لا بأس بان تتلا فى خاطر
السلطان بكلام طيب ترسله على لسان امير كبير فانا نخاف عليك من السلطان فقلت اني متمسك

افاستفتاهم

بقوله صلى الله عليه وسلم لا تزال طائفة من أمتي ظاهرة على الحق حتى يأتي أمر الله لا يضرهم
من خذلهم ثم إنني توجهت فيه إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فرض بعد يومين ولشدة
به المرض إلى أن مات بعد أيام انتهى قلت ولما علم السلطان العثماني مدبره وقبضه الزرقاء
بعث الشيخ بمشيخته فلم يقبل فقال نريد إلى حوالى كل شهر فلم يقبل وكان يعتقد اعتقاداً عظيماً
ولما قام عليه من الخائفاء البيبرسية وكان قال لهم أنكم لستم بصوفية وإنما الصوفي من
تخلق باخلاق الأولياء كما يشهد بذلك كتاب المحلية لأبي نعيم ورسالة القشيري وغيرهما من
الكتب ومن يأكل المعلوم بغير تخلق خلافتهم أكل حراماً ولما اشتد الأمر وسعوا في قتله عند السلطان
قال الشيخ إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبرني من صوفي عليهم ولم يتغير منه شعرة واحدة ثم إن
جميع مرقم على الشيخ حصل له مقت بغير العباد ومات على سوء حال نسأل الله العفو وقد رأيت
أنابعين من صابرين نصب على من يبيع الدجاج والمأكول ويدخل بها بيته فلا يعنى يخرج حتى يتعقب
صاحبها ويأخذ من ثمنها ويأكلها حراماً واحتج بعضهم ابتلى بالانكار على العلماء والأولياء
حتى ظهرت عليه إمارات الشقاء عند الموت من عقد لسانه عن المشهادتين وسواد وجهه وذكروا
عنده نسأل الله العافية ولما أجمعت النار على الشيخ عند السلطان العادل وقالوا والله يحيط عليك
كثيراً فقال لئن رأيته لأقطعنه قطعاً قطعاً الشيخ رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبرني أن
رأسه يقطع في يوم كذا وكذا فكان الأمر كما قال لم يختلف يوماً واحداً وصدق الشيخ قال الشيخ عبد
واصحن الشيخ بمن كثيرة وما سمعته يوماً واحداً يدعو على من أذاه من الجسد ولا قلبه بكلمة سوء
وإنما يقول حسبنا الله ونعم الوكيل وصنف في ذلك كتاباً سماه تأخير الظلام إلى يوم القيامة وأخبر
الشيخ بن رالدين ابن الطباخ نفع الله به قال لما قام من البيبرسية على الشيخ جلال الدين وصنف
فيهم فسئلوا إن ارد عليه ونولف كتاباً نشرعت تلك الليلة فيه وإذا بورقة نزلت في حجر في الليل مكنو
فيها عبدك يا مولانا فوجدوا من جعل علمي فرجعت عن التأليف وعلت أن الشيخ جلال الدين حتى وكما الشيخ تقي الدين
الأرجاني على الشيخ جلال الدين ثم أعاد بامرته واستغفر فقال لا والله يعطى العلم من يشاء ولا يخرج ولم يزل يعثر بفضل
حتى مات ومناقب الشيخ كثيرة مشهورة ولو لم يكن له من الحكم إمارات إلا أقبال الناس
على كتابه سائر مؤلفاته ومطالعها كان في ذلك كفاية لما شتمت عليه من العلوم والمعارف

يتخلف

أعاز منسبك

بشمله

الأولى

وكان له شهيد عظيم

فما انفرد به من التأليف ولم يسبق اليه كتاب المعاد في الحقيقة واما في الحقيقة وانما ذبح اللبيب في خصا
الحبيب وكتاب تزيين كالأرائك في ارسال نبينا الى نلالك وكتاب نشر العلمين في احياء الاموات
وكتبا كثيرة تعلم من كتاب الفهرسة مات رضي الله عنه في سحر ليلة الجمعة تاسع عشر جاد الاول
سنة احدى عشر وثمانمائة وكان مرضه سبعة ايام يوم شديد في ذراعه اليسار يقال انه خلط
واخذار وقد استكمل من العمر احدى وستين سنة وعشرة اشهر وثمانية عشر يوما ودفن في حوش
توسون خارج باب القرافة وقبره بما ظاهريار وعليه قببة نفعا الله ببركاته اامين
ومولوى حسن زمان معاصر وقول مستحسن يربعض محاسن سوطى في نقل كرويه حيث قال قال الامام
عبد الوهاب بن احمد بن علي الشعراني في الميزان في ذكر اجتماع الائمة المجتهدين برسول الله
صلى الله عليه واله وسلم وقد اشتهر عن كثير من الاولياء الذين هم دور الائمة المجتهدين في المقام
ببقين انهم كانوا يجتمعون برسول الله صلى الله عليه واله وسلم كثيرا ويصدقهم اهل عصرهم
على ذلك فمثل جماعة منهم الشيخ جلال الدين السيوطى قال ورايت ورقة بخط الشيخ جلال الدين
السيوطى عند احد اصحابه هو الشيخ عبد القادر الشاذلي مراسلة لشخص سألته في شفاعة عند
قائما بحمد الله اعلم يا اخي اني قد اجتمعت برسول الله صلى الله عليه واله وسلم الى قتي هذا خساوس سبعين مرة يقطر
ولواحق من اجتهاد الله اعليه له وسلم غي سبب حو لا لطلع القلعة وشفعت فيك عند السلطان واني
من خدام خدام الله اعليه له وسلم واجتاج اليه تصحيح الاتحاد التي ضعفها المحدثون من طريقهم
ولاشك ان نفع ذلك ارجح من نفعك انت يا اخي انتهى قال ويؤيد الشيخ جلال الدين في ذلك ما
ما اشتهر عن سيدي محمد بن زين المادح لرسول الله صلى الله عليه واله وسلم انه كان يرى رسول
صلى الله عليه واله وسلم يقطر ومشافهة ولما حج كلمه من داخل القبر ولم يزل هذا مقامه حتى
طلب منه شخص من النهر اوبه ان يشفع له عند حاكم البلد فلما دخل عليه اجلسه على بساطه
فانقطعت عنه الرؤية فلم يزل يتطلب من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الرضا حتى
رئ له من بعيد فقال تطلب ويقي مع جلوسك على بساط الظلمة لا سبيل لك الى ذلك فاستلمنا
انه رآه بعد ذلك حتى مات انتهى وقال في كتابه اليواقيت الجواهر في بيان عقائد الاكابر قد اخبرني الشيخ
الصالح عطية الانباضي الشيخ الصالح قاسم المغربي المقيم في تربة الشافعي والقاضي كريا الشافعي

انهم سمعوا الشيخ جلال الدين السيوطي رحمه الله يقول رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في
اليقظة بضعا وسبعين مرة وقلت له مرة منها هل انما من اهل الجنة يا رسول الله فقال نعم فقلت
من غير عذاب يسبق قال لك ذلك قال الشيخ عطية وسالت الشيخ جلال الدين مسند ان
يجمع بالسلطان الغوري في ضرورة وقعت لي فقال يا عطية انا اجتمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم
يقظة واخشي ان اجتمع بالغوري ان يحجب صلى الله عليه واله وسلم عني ثم قال ان فلانا من
الصحابه كانت الملائكة تسلم عليه فاكنوى في جسده لضرورة فلم ير الملائكة بعد ذلك عقوبة
له على اكنائه قال الشعراني وقد الف الشيخ جلال الدين المذكور كتابا باسمه تنوير المحلك في امكان
روية النبي الملك وذكر فيه من كان يجمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم وبالملائكة يقظة من
الصحابه والاولياء والعلماء ولم يذكر عن نفسه شيئا مما ذكرناه عن هؤلاء الاشياخ الثلاثة العدل و
الثقات الذين لا يتهمون في مثل ذلك قلت وجه عدم ذكره ذلك عن نفسه ظاهر فانه انما الف
الكتاب في رد مخالفيه المنكرين على من يدعي ذلك كالخاوي وغيره من اهل عصره فلا يلائم
ذكره عن نفسه هناك وقال الشعراني في مشارق الانوار القدسية في بيان العمق المحيية نقله عن
شيخه على الخواص رحمه الله ومن بلغنا انه كان يجمع بالنبي صلى الله عليه واله وسلم يقظة ومشا
مر السلف الشيخ ابو مدين المغربي شيخ الجماعة فعند جماعة اخرهم الشيخ جلال الدين السيوطي قال كان
يقول رأيت النبي صلى الله عليه واله وسلم واجتمعت به يقظة بنفا وسبعين مرة وقد قال لي بعض
المنكرين على السيوطي انه ذكر الشعراني في العمق المحيية ان شيخه على الخواص رحمه الله قال للسيوطي يا شيخ
بيد العبد وهذا المقام كذا وكذا مقام فاي بين الشيخ لنا عشر مقامات منها فلم يستطع السيوطي بيانها
قلت سبحانك هذا بهتان عظيم وانما في العمود قوله وقد جاء شخص الى سيدك على الرصيف وانا حاضر
فقال يا سيدك قد وصلت الى مقام صرت اري رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقظة اي وقت
شئت فقال له اوكذا بين العبد وبين هذا المقام ما االف مقام وسبعة واربعون الف مقام مراد
تكلم لنا يا ولدي على عشر مقامات منها فما دري ذلك المدعي يقول واقتضيه فاعلم ذلك والله اهدى
من يشك الى صراط مستقيم انتهى وقد صدق السيوطي على ذلك جميع صوفية عصره والجامعون بين
جميع العلوم الظاهرة والباطنة كما يعلم من كتب الشعراني غير احاد من اقرانه المتقشفة القشرة

وحدود من غير ان يكون له فضل في ذلك
حديث من غير ان يكون له فضل في ذلك

تصنيف من غير ان يكون له فضل في ذلك
جزء من غير ان يكون له فضل في ذلك

كالسقاوي وغيره ممن لا عبرة فيه بقوله القادر بن شيخ بن عبد الله العيدروس اليميني در نور سافر عن اخبار
العاشر نسخة اصله ان مزين تصحيح وخط مصنف وكتبه خزانة حرم مدينة منور و زاد ما الله تكميلا وشرفا فادريه لم تقا
تراجم عديدة ازمن بنودم ودرينو لانسج عتيقة ان بغايت رب غافر يستين عبد قاصر بعد مساعي بسيار افتاه
سيفر ما يوفي يوم الجمعة وقت العصر ناسع عشر جمادى الاولى سنة احدى عشرة توفى الشيخ العلامة
الحافظ ابو الفضل جلال الدين عبد الرحمن بن كمال الدين ابى بكر محمد بن ابى بكر بن عثمان بن محمد
بن محمد بن خضر بن ابوب بن محمد بن الشيخ الهمام الخضير السيوطى المصرى الشافعى وصلى عليه بمجامع
الافريقى تحت القلعة ودفن بشرافى باب القرافة ومرض ثلثة ايام والخضيرى نسبة الى محله الخضير
ببغداد ووجد بخطه رحمه الله انه سمع من ثوبان سمع الله يذكرا اجدا لا كان اعجبا او بالشر فلا يبعد
النسبة الى المحلة المذكورة وامه ام ولد تركية وكان مولده بعد المغرب ليلة الاحد مستهل
سنة تسع اربعين ثمان مائة بالقاهرة وكان يلقب بالكتاب لا اياه كان من اهل العلم والحاج الى مطالعة كتاب
فامر ان ياتي به بالكتاب من يد كتبه هبت لسانه ففاجأها المخاوي يد الكتبة وضقت وسموا له لعل سبع عبد الرحمن
جلال الدين وكنا شيخه فاقصا عن الداح من ابراهيم الكنا من الماعز عليه قال ما كنتك فقال كنية الى فقال ابوا
وكتب بخطه وتوفى والد ليلة الاثنين خامس صفر سنة خمس وستين وثمان مائة وجعل الشيخ كمال الدين
بن الهمام وصيا عليه فلحظه بنظره ودعائه وختم القران وسنه دون الثمان سنين ثم حفظ
عمدة الاحكام ومنهاج النور والفتية ابن مالك ومنهاج البيضاوى وعرضها وهو دون البلوغ
على مشايخ عصره واحضرة والده وعمرة ثلاث سنين مجلس شيخ الاسلام بن حجر مرة واحدة وحضر
وهو صغير مجلس الشيخ المحمدين الدين رضوان العقبى ودرس الشيخ سراج الدين عمر الوردى فم
اشتغل بالعلم على عدة مشايخ وجمع سنة تسع وستين وثمان مائة وشرب من ماء زمزم لأمور
منها ان يصل فى الفقه الى رتبة الشيخ البلقينى وفى الحديث الى رتبة الحافظ ابن حجر ووصلت مصنف
نحو ست مائة مصنفاسقا مرجع عنه وغسله وولى المشيخة فى مواضع متعددة من القاهرة ثم انة
زهد فى جميع ذلك وانقطع الى الله بالروضة وكانت له كرامات وعظم غالها بعد وفاته وحكى
الشيخ العلامة زكريا بن الشيخ العلامة محمد المحلى الشافعى انه عرض له مهم فى بعض اوقاته قال
فنا لته ان يكتب الى بعض تلامذته بالوجبة فامتنع واطلعنى على ورقة بخطه فيها انه اجتمع

الابريقى

مصنف

بالنبي صلى الله عليه وسلم في اللفظة مرات تزيد على سبعين مرة وقال له كلاما معاصدا
من كان لهذه الثابة لا يحتاج الى مدد واعانة من احد رحمه الله وحكى عنه انه قال رايت
في المنام كاني بين يدي النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت له كتابا شرعت في تأليفه في الحديث
وهو جمع الجوامع فقلت له اقرأ عليك شيئا منه فقال يا هات يا شيخ الحديث قال هذه البشري
عندي اعظم من الدنيا كجذافها ومن شعرة مضمنا لمصرع من البرية وهو ما كتب به الى الحافظ
السخاوي مقاملا عليه ومعرضا به قل للسخاوي ان تعرفك مشكلة تملأ كبر من الامواج
والحافظ الديلمي غيث الزمان فخذ به غرما من البحر اورشفا من الديره قال بعض الفضلاء والحق
كلامه الثلاثة كان فردا في فنه مع المشاركة في غيره فالسقاوي تفرد بمعرفة علل الحديث والديلمي
الرجال والسيوطي بحفظ المتن والله اعلم واسيوطي مدينة في غرب النيل من نواحي الصعيد
في مسكن كثيرة الخيرات عجيبه المتزهات وعجائب عماراتها وسورها كما لا يذكر ولما صور
الدنيا للرشيد لم يستحسن غير كورة اسبق اكثر مباحها من الخيرات والمتزهات من عجائبها ان
بها الف فدان ينثر ماءها في جميعها وان كان لا سقيا سطح ارضها ويصير الماء في اقطارها قاله
القذويني والبوسدي عيسى بن محمد المنصور الجعفر الشافعي
وركتاب مقالبه الاسانية گفته هو الامام الحافظ ابو الفضل جلال الدين عبد الرحمن بن الكمال
ابن بكر بن محمد بن ابى بكر بن عثمان بن محمد بن خضر بن ايوب بن محمد السيوطي بتبليث السيد
المهمله ويقال ايضا الاسيوطي بضم الهنزة وفتحها المصرك الشافعي ولد بعد المغرب ليلة
الاحد غرة رجب سنة تسع واربعين وثمانمائة بالقاهرة وكان يلقب بابن الكتب لان اياه
ام امته وكانت ام ولد له ان ياتيه بكتاب من بين الكتب فذهبت لتكتبه فقلهاها المخاض ويهي
الكتب فوضعت بينهما وطبق والده جلال الدين وكنا شيخه العزائم ابراهيم الكمانى ابا الفضل
واحضره والده وعمره ثلاث سنين مجلس شيخ الاسلام بن حجر مرة واحدة ورج وشرب ماء زمزم
علما ان يكون في الحديث كما الحافظ ابن حجر وفي الفقه كالسراج البلقيني وتولى مشيخات كثيرة وزهد
اخر في جميعها وانقطع الى الله تعالى وكانت له كرامات وعظم غالبها بعد فاته وذكر زكريا بن محمد
الحل الشافعي باحد افضل من تلاه انه اطلع على ورقته بخطه وفيها انه لاجتمع بالنبي

قوله في المصنف في
بعض نسخ النسخ
في القاموس في
من مصنفات
وقال في النسخ
بعض زيارات
فلم ينسبها

كفى

صلى الله عليه وسلم في اليقظة مران يزيد على سبعين وحكي عنه انه قال لايت في المنام كاتني بين يدي
صلى الله عليه وسلم قد كرت له كتابا شرعت في اليقظة في الحديث وهو جمع الجوامع فقلت اقرأ
عليكم شيئا منه فقال له هان يا شيخ الحديث قال هذه البشري عندي اعظم من الدنيا بخلافها
روى عن علم الدين صالح بن السراج عمر بن البلقيني وابي هريرة عبد الرحمن بن علي بن عمر
الملقن وثقي الدين احمد بن محمد الشمني وابي بكر بن صدقة المناوي وابي الفضل المرحبان
وانس العباس طريف الشاوي وثقي الدين بن مهدي الملك وبالا حجازة عن
محمد بن المقبل الحلبي في آخرين يجمعهم معجمه وله التصانيف التي عتم نفعها وعظم في نفوس
ذوي الكمال وقعها واغبط بها الشادي والبادي اتجع الى خصيب مرعاها الحاضر والبادي
وقد افرد اسماءها في جزء مرتبها على الفنون ورادت في العدد على خمسة أسواق ما رجع عنه و
غسله فمن عين ما تقدم الذكر والمنشور في التفسير بالماثور وترجمان القرآن والافتقان في
علم القرآن ولباب المنقول في اسباب النزول والتعبير في علوم التفسير وحواشيه على الكتب
الستة والموطأ ومسد الشافعي واحمد وابي حنيفة وزهر الخليل على الشامل والمهجرات الخاصة
وشرح الصدور بشرح حال الموتى والقبور والبدر والسافرة عن امور الآخرة واللا في المصنوعة
في الاخبار الموصولة ومناهل الصفا في تخرج احاديث الشفا وعقوق الزنجد في اعراب الحديث و
المسلسل الكبري وتدريب الراوي في شرح تفرق النواوي ولب اللباب في تحرير الانساب والدر الشاير
في اختصارهاية ابن الاثير والزهر في علوم اللغة جنس نوعا على غمط علوم الحديث وشرح الفتن
ابن مالك والنكت على الكافية والكافية والشذ وروا الاشباه والنظائر
في النحو وقال لم اسبق اليه والاقتراح في اصول النحو و
على غمط اصول الفقه والتذكرة وتسمى لفلان المشحون خمس مجلدات والنقاية وشرحها اتمام الدرة
وطبقات الحفاظ وطبقات اللغويين والنهاية وتاريخ الخلفاء وحرب الجاهلية ومعجم شيوخ ختير الصفي
بمنه الامام ابو خزيمة وتريدين للمالك بمناقب الامام مالك وغير ذلك ومن نظم وكتب به الى السخاوي
قل للسخاوي ان تعرفك مشكلة في علمي كجر من الامواج ملططم في الحافظ الذي غيث الزمان فخذ
عزها من البحر وشفاف من المديرة قال بعض الفضلاء والحق ان كلاما من الثلاثة كان فردا في فن مع
المشاركة

المشاور

في غيرنا فالتحقيق في حفظ المتن في عصر يوم الجمعة سابع
عشر جمادى الاولى سنة احدى عشرة وتسعمائة ومن نظمها وقد اوردته في مجمع شيوخه في رجة طر
الشواي وقال انه اخبر من روى عن التوفخي للتوفخي فضيلة : سابقا حافظ الاثر : قد روى
قبله الذهبي الذي اشتهر : وروى الشواي اخرا عنه شيخ ومعتبره وقفي
عام اربع : وثمانين بالقدر : بينه في الوفاة والسذهي الذي غلب : مائة ثم ستة : وثلاثون
تستطرد في سابق ولا : حتى اعداده يدخر : ايها البارع الذي : في ذري العلم قد بهر : وله
ايضا المبلغه موت شيخه ابن مقبل الحلي في عام سبعين بعد هاسنة : بعد ثمان المئين في
لم يبق في العصر من يقال له : اخبركم واحد عن الفخر : ومحمد بن يوسف الشامي ورسيل الهدي والارشاد
ورزكر مصطلحات خود گفته او الشيخ فشيخنا حافظ الاسلام بقية المجتهدين الاعلام جلال الدين
ابو الفضل عبد الرحمن بن ابي بكر السيوطي رحمه الله تعالى وعبد الرؤف بن تلج العارفين المناوي
ففي القدير شرح جامع صغير واول كتاب گفته وبعد فرض اما اشتدت اليه حاجة للتفهم بل وكل
مدريس ومعلم من شرح على الجامع الصغير للحافظ الكبير الامام الجلال الشهيرين ثروا
ويبرز ضما كره ويفضهم عن لغاته ويكشف القناع عن اشاراته الخ والابو العباس احمد بن محمد بن احمد المقرئ
المالك في دفع المتعال في روح النحال گفته وقد ايت شيخه من كتاب ابن عساكر في المثال عليه ما خط الحافظ السخاوي
وجماعة ممن روروا ومنهم مجد الما التاسعة ومقرب الفوائد التاسعة الجلال للسيوطي الخ وشيخ
احمد قشاشي در سبط مجيد في سلاسل اهل التوحيد گفته لخير شيخنا الامام احمد بن علي الشاوي رحمه الله
عن والده سيدي علي بن عبد القدوس الشاوي عن الشيخ عبد الوهاب بن احمد الشعراني عن الشيخ شيخ
الاسلام الحافظ الزاهد الجامع بين العلم والدين السالك سبيل السادة الاقدمين ابي الفضل
جلال الدين عبد الرحمن بن اكمل الدين ابي بكر السيوطي ثم القاهري رحمه الله انه قال في جامع في
المستمع بالمحاوي للفتاوى الفتاوى الحديثية منه المسئلة المترجمة بالتحاف الفرق برفع الخرافة والمجيب
مناندره سيوطي شيخ ايشوخ والد مخاطب در شريعت وطريقه مي باشد وشيخ آن مشايخ سبعة ست كواله مخاطب
بالصال سند خود بايشان حمد الهدي بجاي ابرو بلکه يكي از ان دو شيخ الاسلام ست كه سند اين مشايخ سبعة بايشان
متنبي سكر دواله مخاطب خود مخاطب را بالقاب جليله عظيمه ووصفا جميله فخيمه مي ستايند وكمال جلالت مرتبت او را

ايضا في تاريخ طبرستان

كتمان

بر بلاي نمانند وناهيك به عند هم فخر از اهر او شر فابا هر شاه ولي الله در رساله الارشاد والى مهابات
الاستاذ وكفته فصل قد اتصل ستمك والحمد لله بسعة من المشايخ الجلالة الكرام الائمة القاد
الاعلام من المشهورين بالحمدين المحترمين الجمع على فضلهم من بين الخافقين الشيخ محمد بن
العلاء البابلي والشيخ عيسى المغربي الجعفري والشيخ محمد بن محمد بن سليمان الرديني المغربي
والشيخ ابراهيم بن الحسن الكندي والمدني والشيخ حسن بن علي العجبي للمكي والشيخ احمد بن محمد
القبلي المكي والشيخ عبد الله بن سالم البصري في المكي ولكل واحد منهم رسالة جمع هو فيها اوجع له
فيها اسانيد للتوفيق في علوم شتى اما البابلي فاجازني لجميع ما في منتخب الاسانيد الذي جمعه
الشيخ عيسى له شيخنا الثقة الامين ابو طاهر محمد بن ابراهيم الكندي عن ابيه عن مشايخه البليته
الذين سردنا اسمائهم بعد ابيه كلهم عن البابلي واما الشيخ عيسى فاولي مقاليد الاسانيد اليه
ابو طاهر واجازني جميع ما ابو طاهر عن ابيه المذكورين عنه اما ابن سليمان فاجازني لجميع ما صلة الخلفاء شيخنا
ابو طاهر مشافهة عن ابيهم من كتابين واولهما في فقهنا واولها في فقهنا واولها في فقهنا واولها في فقهنا
عجل الله له الكرم فاجازني جميع الامم باليه سماعا عليه ابو طاهر اقرأه عليه ابيه المذكور واما العجبي فالشيخ
تاج الدين الدهان رسالة بسيطة فيها اسانيد واجازني لجميع ما رواه العجبي ابو طاهر عنه و
كان ابو طاهر قارى دروسه واخص تلامذته وقرأ عليه السنة بكما لها سمعت من الشيخ تاج الدين
القلعي الحنفي مفتي مكة اوائل الستة وشيئا من مسند الدارمي وموطا احمد واثارة واجازني لسائر
وجميع ما تصح له روايته عن العجبي اما الخلفاء فله رسالة جمع فيها اسانيد اجازني لها ابو طاهر عنه
ح ناولينها الشيخ عبد الرحمن الفخري ابن الشيخ احمد المذكور واجازني لها عن ابيه واما البصري فالشيخ
الشيخ سالم رسالة اجازني لها وجميع ما تصح له رواية السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور
عند اوائل الكتب اجازني ابو طاهر وقد سمع منه ابو طاهر مستد الام احمد بكما له عند قبر النبي صلى الله عليه وسلم وقراء
عليه شمائل الترمذي بكما له الاحديث سمر النساء فانه سمع منه فصل سند هو له المشايخ
السبعة ينتهي الى الامامين الحافظين لقد وتين الشهيرين بشيخ الاسلام زين الدين زكريا
والشيخ جلال الدين السيوطي اما البابلي فروى عن جماعة ومنهم السالم السنهوري عن الخليفة
عن الزين كريا ومنهم سليمان بن عبد الله البابلي عن الجمال يوسف بن زكريا عن والده الزين زكريا

ومنه النوري علي بن يحيى الزياي عن الشافعي أحمد بن محمد الرملي عن الزين زكريا ومنهم الشيخ محمد بن جاز
الواعظ الغيطي عن الزين زكريا ومنهم البرهان اللقاني عن الشمس محمد بن أحمد بن محمد الرملي والله عن أن
زكريا ومنهم أحمد بن علي بن جميل عن علي بن أبي بكر القرافي عن الجلال السيوطي ومنهم أبو بكر بن اسمعيل عن
أبراهيم بن عبد الرحمن العلقمي عن الجلال السيوطي للبابل مشايخ كثير من غير هؤلاء ينتهون إلى زينك
الأمامين وأما الشيخ عيسى فروي عن جماعة منهم أبو الأرشاد نور الدين علي بن محمد الأجهوي عن
علي بن أبي بكر القرافي عن جلال السيوطي ومنهم شهاب الدين أحمد بن محمد الشهير الخفاجي عن
البرهان إبراهيم بن أبي بكر العلقمي عن الجلال السيوطي ومنهم أبو الحسن علي بن محمد البصري وهو غير
الأجهوي عن سالم السنهوري عن النجم الغيطي عن شيخ الإسلام زين زكريا ومنهم الشيخ سلطان
المراحي عن الشيخ أحمد بن خليل السبكي عن النجم الغيطي عن الزين زكريا وأما سليمان فروي عن جماعة
منهم شيخ الإسلام أبو عثمان سعيد بن إبراهيم الخزازي عرف بقدره وعن عثمان سعيد بن أحمد
المقبر عن المحافظ أبو الحسن علي بن هارون وأبي زيد عبد الرحمن بن علي بن أحمد العاصم الشهير
بسفينة عن الشيخ الزين زكريا وهذا اسناد مغربي ومنهم شيخه للمعمر أبي مهدي البجستاني
عن المنصور عن النجم الغيطي عن الزين زكريا ومنهم أبو الأرشاد علي بن محمد الأجهوي وقاسم
القضاة أحمد بن محمد الخفاجي كلاهما عن الشمس محمد بن أحمد بن محمد بن الشيخ زكريا ومنهم الساج عن الجاهلي الشيخ
بدا الدين الكرخي والشمس محمد بن أحمد العلقمي جميعا عن الزين زكريا والجلال السيوطي وأما الكردي فعن الشيخ أحمد
القشاوروي بأجازة العامة عن الشمس الرملي عن الزين زكريا وأخذ قراءة وسماعا ومشافهة عن
الشيخ أحمد الشناوري وعن جماعة منهم أبو القاسم عن الشيخ أحمد بن محمد بن الشيخ زكريا ومنهم الشافعي
عن الزين زكريا عن الشيخ محمد بن أبي الحسن البكري عن والده عن الزين زكريا وعن الشمس محمد بن أحمد بن محمد بن علي بن
الزين زكريا عن الزين زكريا بن أبي بكر الشافعي عن الجلال السيوطي ورؤا الكردي أيضا عن الشيخ سلطان
بن أحمد بن سلامة أخذ عن جماعة منهم الشيخ نور الدين علي الزياي ومنها الدين خليل المسبكي وسالم السنهوري
وهو من أقران البابل وأما العجبي فله مشايخ كثير من سماهم إلى بوطا ولكنهم منهم على شهرتهم
منهم القشاش عن الشناور عن والده عن النعماني عن زكريا وعن الشناور عن الحسن الأجهوي عن الجلال
السيوطي ومنهم البابل والشيخ عيسى المغربي والامام زين العابدين بن عبد القادر الطبري

واما الخلفاء عن جماعة منهم البابلي وعيسى والكردي وقد ذكرنا اسانيدهم ومنهم المنصوري
الطوسي المصري عن الشيخ سلطان المراسي ومنهم الشيخ محمد بن علان المكي عن جماعة من اهل
وغيرهم واما البصري فمشايخه مشايخ الخلفاء واكثر الاخذ عن البابلي عيسى بن سليمان والكردي
وقد سرنا اسانيدهم ونيز ولي الله در رساله انتباه في سلاسل اولياء الله گفته سلسلة صوفيه علماء ابن فقير صحبت
داشته است باشيخ البوطاير واز نشان علم حديث اخذ کرده وخرقه صوفيه پوشيده وجانشين ايشان شده ودر
روايت علم حديث والباس خرقه صوفيه جزاه الله عني وعن سائر مستفيد به خيل وشيخ البوطاير صحبت
داشتند و علم حديث اخذ کردند وخرقه پوشيدند از والد خود شيخ ابراهيم وجانشين پدر خود بودند وشيخ ابراهيم
داشتند وخرقه پوشيدند و علم حديث اخذ کردند وجانشين شدند از شيخ احمد قشاي ووي صحبت داشت وخرقه پوشيد وجانشين شد
علم حديث اخذ کرد از شيخ احمد قشاي ووي صحبت داشت وجانشين شد وخرقه پوشيد و علم حديث روا کرد از والد خود شيخ
علي بن القدر و هو صاحب واخذ ولبس من الشيخ عبد الوهاب الشعراوي وهو صاحب واخذ ولبس من شيخ جلال الدين
السيوطي وهو صاحب واخذ ولبس من شيخ جمال الدين محمد المعروف بابا جام التكاظمي وزير شاه ولي الله در رساله انتباه گفته و اين
ارتباط اخيرت خرقه باشيخ البوطاير محمد بن ابراهيم الكرد وقعت وقد لبسها من ابني وقد لبسها ابو مريد شيخ الامام
احمد القشاي وله في الخرقه القادر طرقت منها الله لبسها مريد شيخ الشيخ احمد القشاي بلباسه من بلباسه علي
عبد القادر ولبسها من يده عبد القادر ولبسها من يده الشيخ عبد الوهاب الشعراوي بلباسه لها
من يد المحافظ جلال الدين السيوطي في وضه مصر بلباسه لها من يد الشيخ جمال الدين محمد
المعروف بابن امام الكاملية تجاه الكعبة المشرفة الم ومخاطب حميد در رساله اصول حديث گفته اخرا
حضرت والد ماجد در مدينة منوره ودر مکه معظمه از اجله مشايخ حرمين اين علم باستيعاب واستقصا فرگشته
ويشتر استفاده ايشان از جناب حضرت شيخ البوطاير مدني قدس سره بود که گانه عصر خود بودند وديناب رحمة الله عليه
وعلى اسلافه ومشايخه واز حسن اتفاقا آنکه شيخ البوطاير قدس سره سند مسلسل دارند بصوفيان وعرفا شيخ
زين الدين زريار انصاري وهوانه اخذ عن ابيه الشيخ ابراهيم الكردى وهو عن الشيخ الحسن القشاي
وهو عن الشيخ احمد القشاي وهو عن والده الشيخ عبد القادر القشاي واما عن الشيخ محمد بن الحسن وايضا عن الشيخ محمد بن
احمد بن وايضا عن الشيخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن هند وهؤلاء كلهم من اجله المشايخ العارفين
بالله والشيخ عبد القادر وس عن الشيخ بن حجر المكي عن الشيخ عبد الوهاب الشعراوي وهما عن

عن شیخ الاسلام زین الدین زکریا الانصاری والشیخ محمد بن البکری عن والده العاروف بالله انه
الحسن البکری وهو عن الشیخ زین الدین زکریا وکنایة الشیخ محمد الرملی عن والده وعن الزین زکریا
وأما الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن محمد فمن عمه جارا لله بن محمد عن الشیخ جلال الدین
ونیر شیخ ابوطاهر قدس سره از شیخ حسن عجمی اخذ و متعاده نمودند و شیخ حسن عجمی شاگرد شیخ عیسیٰ مکرشاکر و شیخ محمد بن العلاء البابی شاگرد
شیخ سالم سبزواری و سالم سبزواری از شیخ نجم الدین غبطی فرا گرفته و بحسب الدین غبطی از شیخ الاسلام
زین الدین زکریا الانصاری اخذ نموده و نیر شیخ عیسیٰ مکرشاکر بواسطه بسیار از شیخ جلال الدین سیوطی اخذ کرده
و نیر حضرت شیخ ابوطاهر از شیخ احمد نخعی که اعلم عصر خود در مکه بودند اخذ کردند و شیخ احمد نخعی از شیخ سلطان مزاحی و
ایشان از شهاب الدین خلیل سبکی و ایشان از شیخ محمد مقدسی ایشان از شیخ زین الدین زکریا و نیر حضرت شیخ
ابوطاهر از شیخ عبد اللہ بن سالم بصری اخذ نمودند و ایشان از اقران شیخ احمد نخعی بودند و از مشایخ شیخ احمد نخعی
اخذ کردند و نیر شیخ ابوطاهر از شیخ محمد بن محمد بن سلیمان مغزلی بالجمله هر یک ازین عزیزان بدو واسطه یا سه واسطه
کثیره و شجره ملتفت به شیخ زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی و شمس الدین سخاوی و عبد الحق سبباطی و
سید کمال الدین محمد بن حمزة الحسینی میرسد و هر یکی ازین مذکورین مستند و حافظ و خود بودند و تصانیف اینها در
وسائر و اسانید اینها در آفاق مشهور و معروف است انتہی کلام المخاطب و چه صد وجه و چه صد وجه
علی بن عبد اللہ السمهودی این حدیث شریف را روایت نموده و اثبات آن فرموده چنانچه در کتاب تجلج العقیقین
فی فضل الشرفین و فی العلم الجلی و النسب العلی که دو نسخه آن حین تحریر پیش نظر قاصر حاضرست گفته قد
اخرج ابن السمان عن سعید الخداری عن فضله انه سمع عمر يقول لعلي رضي الله عنه فما وقد سئل عن
شيء فلجابه فخرج عنه لا ابقا في الله بعدك يا علي قال الزين العراقي في شرح التقریب في ترجمة
علي رضي الله عنه قال عمر رضي الله عنه اقضانا على وكان يتعوز من معضلة ليس لها ابو حسن انه في
وهذا التعوذ رواه الدارقطني وغيره ولفظه اعوذ بالله من معضلة ليس لها ابو حسن وفي رواية له
عن ابی سعید الخداری قال قد منامع عمر مکه و معه علی برابطالب فذكر له علی شيئا فقال عمر
اعوذ بالله ان اعيش في قوم لست فيهم ايا حسن قالوا و انما لولاه شيئا من البعوث لانه كما هي مکه
عندك لاخذ رأيه و مشاورته و اخرج المحافظ الذهبي عن عبد الملك بن سليمان قال ذكر لعل
اكان احد من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم افقه من علي قال لا والله ما علمته فقلت

الراد

وهذا الثبوت مما جاء في فضيلة علي في هذا الباب شاهد بحديث ان امد مدينة العلم وعلي بابها رواه
الامام احمد في الفضائل عن علي رضي الله عنه الحاكم في المناقب من مستدركه والطبراني في معجمه
وابو الشيخ بن حيان في السنة له وغيرهم كلهم عن ابن عباس مرفوعا به بزيادة فمن اتى العلم فليأت
الباب ورواه الترمذي من حديث علي مرفوعا ان امد مدينة العلم وعلي بابها وقال الترمذي عقب هذا
انه منكر وكذا قال شيخه البخاري وقال الحاكم عقبه اول صحيح الاسناد واورده ابن الجوزي مع الثبات
في الموضوعات وقال الحافظ ابو سعيد العلائي الصواب انه حسن باعتبار طريقه لا صحيح لا ضعيف
فصل في بيان يكون موضوعا وكذا قال الحافظ ابن حجر في فتوى له وعلامة سبهودي ان اكا بر فقها في فحاش
واعظم شهابي اعلام واجله محدثين الامتياز واما مثل من قد ينحسب انما انضمام نزديهم في اشد شطري از مفاخر خبره واما
جليله او برناظر ضواء مع شمس الدين سخاوي في ذيل ان از جابر الله محمد بن عبد الغفر بن فيهدمكي وكتاب الاعلام باعلام
بيت الله الحرام قطب الدين محمد بن احمد المكي وثور فرج محمد بن عبد القادر العيدروس اليمني وعجالة الراكب
وبلغة الطالب عبد الغفار بن ابراهيم العلوي العلي العدثاني وسبل البهري والرشاد محمد بن يوسف الشامي
وسيلة المال احمد بن الفضل بن محمد باكير المكي وصرط سوي محمود بن محمد بن علي الشخاني القادري صاحب القلوب
شيخ عبد الحق دبلوي وبلغة الميسر ابراهيم بن حسن الكردى الكوراني وكفاية المتطلع تاج الدين الدنان المكي و
تفضيد العقود اسنيه رضى الدين محمد بن علي بن حيدر الحسيني الشامي واشاعه ونوافض محمد بن عبد الرسول البربر
ومفتاح النجا مرزا محمد بن محمد خان البخشى الحارثي وذخيرة المال احمد بن عبد القادر العجيلي ودرر طالع محمد بن
علي الشوكاني وايضاح لطاف المقال فاضل رشيد وازالة الغين حيدر علي معاصر مخفي نوحايد بود وقد اوردنا
شظرا وافر من عبارات هؤلاء القوم في مجلد حديث العديري بحمد الله الودود وبرنمدي ازان درينجا
اكتفاير و محمد بن علي الشوكاني ودرر طالع كفته السيد علي بن عبد الله بن احمد بن علي بن عيسى بن محمد
بن عيسى الحسيني الملقب نور الدين المعروف بالسهمي ولد في صفر سنة ١٢٣٥ بسمه وانشأ بها فحفظ
القران والمنهاج ولازم والده وقرأ عليه وقدم القاهرة وقرأ على جماعة منهم الجرجي والناوي و
الزين زكريا والبلقيني والعلوي ثم حج وجاور وسمع من السخاوي وتدد ما بين مكة والمدينة وعمل
للمدينة تاريخا وصنف حاشية على ايضاح النوى والمناسك وعاد الى القاهرة وتلقى السلطان فاحسن اليه
وجعل له جارية ووقف على المدينة كتب الاجله ثم سافر لنيابة والدته وزار بيت المقدس وعاد
الى المدينة

عن الفقيه الحشد الوجيه ابي القياص عبد الرحمن بن علي المديني عن ابي بصير الوصلي
عن جامع الاصول عن الشافعي ابي الحسن نور الدين علي بن ابي الجلال السهمي عن ابي بصير الوصلي
عن روافض الرافض گفته و روى السيد الجليل نور الدين علي السهمي في كتابه جواهر العقدين من طرق
الدارقطني عن الامام ابي حنيفة رحمه الله تعالى قال قدمت المدينة فالتيت ابا جعفر محمد الباقر
عليه فقال يا اخا اهل العراق لا تجلس الينا فانكم قد هديم عن المجلس المنيك و ليس برب زنجي
و روافض گفته قال الامام الشريف الحسن نور الدين علي السهمي و قد ذكر المديني مورخ المدينة في
كتاب جواهر العقدين في فضل الشرفين روى الدارقطني عن الامام ابي حنيفة رحمه الله تعالى
قال قدمت المدينة فالتيت ابا جعفر الباقر عليه السلام فقال يا اخا اهل العراق لا تجلس الينا فانكم قد هديم عن المجلس المنيك و ليس برب زنجي
بن علي بن الحسين الشافعي العنبري گفته و العلامة السيد عبد الرحيم السهمي في كتابه اشرف
السيد الجليل السيد علي السهمي في جواهر العقدين قال رحمه الله تعالى ان ابا جعفر الامام الشيخ العلامة
الحق شيخ المالكية في زمنه شهاب الدين احمد بن يونس القسطنطيني المغربي زيل المحرمين ^{بفنون}
و مجاورته بالمدينة النبوية سنة خمس و سبعين و ثمانمائة ان بعض مشايخه ممن يثق به اخبره ان
شخصا من اعيان المغاربة عزم على التوجه من بلاده الحج و مصطفى بن عبد الله القسطنطيني ذكره في
گفته جواهر العقدين في فضل الشرفين شرف المعلم الجلي و النسب العلي للسيد نور الدين ابي الحسن علي بن
عبد الله السهمي المديني الشافعي المتوفى سنة احدى عشرة و تسعمائة و هو مجددا و له الحمد لله
اعترافا و لياؤه الخ رتب على قسمين الاول في فضل العلم و العلماء و فيه ثلاثة ابواب و الثاني في
فضل اهل البيت النبوي و شرفهم و فيه خمسة عشر بابا ذكرانه فرغ مرتب اليه سنة ثمان و تسعين و ثمانمائة
و بالارزاهية انت كه فاضل رشيد جواهر العقدين و مثل ديگر مصنفات ائمه خود دافع عارنا صبيت از اهل خانه
و انموده و استبشار تام استدلال بان بر ولاي سنييه با اهل بيت عليهم السلام فرموده چنانچه در ايضاح و المطالب
بعد ذكر عبارت شيخ علي حزين متضمن ذكر تصانيف سنييه در فضائل خباب امير المؤمنين عليه السلام گفته و سواي شيخ
مذكورين علمائي ديگر از عظمائي المست رسائل منفردة در فضل اهل بيت عليهم السلام و سواي سلاسل منسوبه
از ملك العلماء سنييه المدين بن عمر دولابادي و مفتاح النجاني مناقب آل الهادي و الابرار بما صرح من مناقب
اهل البيت المطهر از ميرزا محمد بن معتمدان بخشي و مودة القزلي نرسيد علي عبادي و سني المطالب في مناقب علي بن

از خبری و فضائل اهل بیت از بزرگواران عقیدین فی فضل البیت النبوی و شرفهم العلمی للامام السید علی
السمهودی و رساله امام نسائی که موجب شهادت نموده و غیر اینها از مصنفات و سواي ایشان از مصنفین
و هرگاه جناب بمقابل این رسائل و کتب بهر قدر رسائل و کتب مولفه و فضائل البیت اطهار از طریق خود نشان
خواهند داد و احقر العباد بذكر مولفات دیگر که علمای اهل سنت در نیابت تالیف کرده و سرای سعادت اندوخته خوا
پرداخت انتهی و از خود جواهر العقیدین نیز کمال عظمت و جلالت این کتاب استفاد میشود و حیث قال فی صده
اما بعد فان الله تعالى قد اخص عباده اهل علم النبوی و اهل البیت النبوی بخصیصه الشرف العلمی
صباهم رفیع الدرجات و جعل محبتهم و مودتهم من اهم القربان و اعلی المثوبات و کما تصاب
لعداوتهم و القصدی لاذیانهم مرا عظم للوفیات و قد کفی لادی و المعاداة لهم من بعض اشقیاء
زماننا و سکان دیارنا لاصالتهم فی الجماله و ما جلا و اعلی من السفالة و النذالة و لما اقتضته
حکمته التامة من جهل اللئام و بغضهم لکرام فی بذل و نغایه جهدهم فی اخل افکرهم و اسقاط کلماتهم
و فضیلتهم و مرهم و هم بذلک ابدل ساعون لیطغوا نور الله بافواههم و یابی الله الة ان یتنور
و لکرة الشراکون شیخ الاسلام العلامة الامام ابانرعة الولی بن العراقی حیث یقول مر ایلای فیما
انسانی به شیخنا شیخ الاسلام فقیه العصر الشرف المناوی تغمد هم الله برحمته شرع هذا
ترفع الحکم و ذاک من اعظم خطب قد الم و مرادهم ان یطفئوا نور الحق لا یأبوا و لا یستلوا الله
فاستخرت الله تعالى فی تألیف رساله کافله بعظیم حق هذین الشرفین و ادایهما من الطرفین
انظم جواهرها فی عقدین و اقسما الی قسمین الی ان قال بعد ذکر فهرس الکتاب و سیمینها
جواهر العقیدین فی فضل الشرفین شرف العلم المجلی و النسب العلی و قدمت الاول لان العلم هو الامام
و ختمت بالثانی لحیازه شرف الختام و المرجو من الله تعالى ان ینفع بذلك و ینقذ به مر بها لک
و بالله لا سواه اعتصم و سألک العصمة تمایهم فی حجب و نعم الوکیل انتعی فی هذا السهم بود
الموصوف علی السنه تم بعلامه الحرمین و عالم المدینه و المحرر عندهم للمفاخر الفاخرة الثمینة
قد روی حدیث المدینه الذی هو من اجل الحج المبینة و اثبتة من افادات اعلامه الزینة
و ابرمه اقوال اركانہ المتینة و فعمل اعیان المجاهدین الضعینة و ابطل موهبا المعاندين
المهینة و فلا یحید عن ذعان النجرا لامن نفسه بالعدوان فرینه و لا ینکل عن الا یقان لامن

لاذیانهم

نور و رحمت الله مع

تبیح و نشاط و تفاخر و انبساط برشته با وجود ذهول و غفول منشرح و ریح آن عمدة المراجج بزرگ تجار و
بمقابله خباب علامه اعلی السد مقامه فی دار الکرامه خویش با خوشوقت و سرور انکاشته **فهد**
ابن روزبهان کبیر صاحب الحنف و الشان : قد انقاد لهذا الخبر و دان : و بادور الیه بالتصدیق
و الاذعان : و لم یرفیه بحال الطعن و الایهان : و سائغاً للتضعیف و الاذهان : و صدق کونه
مرویان فی صحیح الترمذی و احد الاعیان : و فالتعجب من المخاطب الجاری فی سنن العدوان کیف
سهل علیه اللذ و هان : و قنعوا بالطعن فی هذا الخبر الوثیق للبیان : و طلیع الکراکان : و و تحا
احلامه الخباثرین بهذا الشان : المستبدین بلایک الرهان : و فوقع فی مساقط القمارة و الاذهان
و سقط فی مایط الذل و الهوان : و اصبح لزیفه و عناده شرم لوم و ضحاک : و والله حسیبها اذا
السماء فكانت وردة کالدهان و وجهه و جهره و سوسم انکه غزالدین عبد الغفریز بن المعرف و و بن
فهد الهاشمی المکی حدیث مدنیة العلم و ادراشعار ابدار خود لظلم فرموده : رنگ اریاب و امترا از خواطر ابل
اعتبار و استبصار زوده چنانچه در کتاب غایة المرام باخبار سلطنة السلطنة الحرام که نحوه تحقیق آن بکتوب
زمان مصنف پیش نظر فقیر حاضرست بزرگ خباب امیر المومنین علیه السلام گفته مفرد الکتاب و مفرج
التوائب غنفر لهیجاک بلامریه و هنریر المعامع من غیر ما فیه معد الفضائل و طیب الشماثل ذی
العدل العمد و الفضل الجسیم المجمع علی کمال سیاحته المتفق علی شدة ابائه و فسط
شباعته ذی السبق و الاخرة و المنعة الفتوح زوج البتول و ابن عم الرسول لیلی بنی غالب
ذی الفضائل و المناقب امیر المومنین علی المذی فضله بین الانام جل علیه من ربه الرحیم و الاضواء
ما اختلف الملوانه لیس الحروب المدرة الضرغام من : بحسامه جاب الدیاحی و الظلم
صهر الرسول اخوه باب علومه : اقفة الصحابة ذوالشماثل و الشیم : الزهد و الورع الشدة
شعارة : و ذنابة العدل العمد مع الکرم : فی جوده ما البحر ما التیار من کل السیول و العواد
والدیمة و له الشجاعة و الشهامة و الحیاة و کذا الفصلحة و البلاغة و الحکمة : ما عنتر ما فیه
فی البلس ما بد اسد الشری معه اذا الحرب اصطلمه : ما نجل ساخذة البلیغ لایه ما و سحبا
ان نثر الکلام و ان نظم : حاز الفضائل کما سحجان من : من فضله اعطاه ذاک من المقدم
نصر الرسول و کم قد اذنیاله : من نجل عتم فضله الخلق عتم : کل اقری فضله حقا و ذاک امر جلی

مستطیع ان یصل الیه
الفضل و یصل الیه
مروان و ابی جهم
ابن کتاب و ابی جهم
و منها العاقبة الوثقی فی
مخارم الفری الضمیم
فهد سبق قاتل جند و هفت
عبد الغفریز بن فهد

في على ما انبهم به فعلية منى الف الف تحتية وعلى الصحابة كلهم اهل الذمم به ومجرب نماذك
علامه عبد العزيز بن فهد از افانم محرزين مفاخر و ماثر و اعظم وارثين فضل و جلالت كابر اعز كابر نزر و سنييه
شمس الدين سخاوى و صنوه لامع لابل القرن التاسع كى بنات ابى نسخة تادره آن كه بخط بهمين علامه عبد العزيز
مكتوب و باجازه مصنف آن بخط خودش مزين به ياشد و اينك پيش نظر حقير حاضرست گفته عبد العزيز بن عمر
بن محمد بن محمد بن ابى الخير محمد الغراب فارس و ابو الخير ابن صاحبنا النجم ابى القاسم الهاشمى المكي
الشافعى ويعرف كسلطه ابن فهد و امه عائشة ابنة العفيف عبد الله بن محمد بن على النجم
الاصل ولد في الثلث الاخير من ليلة السبت سادس عشر شوال سنة خمسين و ثمان مائة هـ
في غيبة والده بالقاهرة و سمي عليه ابى الخير ثم غير الكون ابيه راي في منامه قائلا يقول له جالك
فسمعه عبد العزيز ابى فارس و نشأ فحفظ القرآن و اربع المئود و الارشاد مختصر الحاوى لابن المقرئ
و الغيبة لشيخنا و الفية الضو الوردية و البحر و مية كلاهما في الضوايض و عرضها تمامها على ابيه
وجده و كذا عرض على العادة ماعد النخبة و الاخيرين على جماعته من اهل بلدة و من القاديين
اليها كالبامى و ابن القضي المالكى و كتب اجازته نظماته حفظ ايضا غالب الفية الحديث و جانباً
من المنهاج الاصل و اعتنى به والده فاستجاز له خلقاً منهم شيخنا و احضره و اسمعه على كثير
من الكبار كابى الفتح المراغى و الزين الاميوطى و الزمزمى و غيرهم بها و اما كن منها كنى و جل
معى و لما ترعرع قرأ بنفسه و توجه غير مرة للزيارة النبوية و سمع فيها بطيبة من جماعة و ارتحل في
سنة سبعين من البحر فاكثر بالديار المصرية من القرية و السماع و مما اخذاه عن الشافعى في البحث
بعض شرحه لنظم ابيه للنخبة و عن البقلى منها مع شىء حاذى به متن ايساغوجى و سمع بمصر و
البحر و علواً و اهرام و غيرها من اماكنها و كذا البجدة في مجيئه و لما انتهى اربه سافر في اول السنة
التي تليها الى البلاد الشامية فسمع في توجهه بالتحاف السراقسية و ذار القدس و الخليل
سمع بالقدس بغزة و نابلس و دمشق و صلحيتها و بعلبك و حماة و حلب و غيرها من جماعة و اجتمع في
كل ذلك و تميز في الطلب استند منى ثم عاد فيها الى بلدة مع الراكب ثم رجع من البحر ايضا في سنة
خمس و سبعين و قرأ على و البحث الفية الحديث مع غيرهم بقباني و حضر عندي في الاملا
و غير بل و قرأ على الشافعى السنبلى كتابه الارشاد ثم سمعه عليه الا اليسير في مجاودته و كان

بلاجر و مينة

الكبار

أخذ القلم في تقسيم المنهاج على السراج العبادي ولكن لم ينهيا أكمله وقرأ على الشمس الجوز قطعة من
أول شرحه على الإرشاد وكتبه بخطه وعلى الزين زكريا في اللحن وكان جل قصد لا من هذه القدا^{مة}
الدراية ورجع إلى بلدة ثم سافر منها للدراية أيضا إلى الشام في موسم السنة التي تليها وذا المدة
في توجهه وقرأ في مشق على الزين خطاب قطعة من أول الإرشاد وكذا على الحب البصير وكان قد أخذ
عنه بمكة أيضا ودرس أو طابع قليل من دروس التقي ابن قاضي عجلون هناك ووصل منها
إلى حلب ورجع إلى بلدة مع الركب ثم دخل القام^ة أيضا مع الركب ثم رجع وقرأ في السماع والقرآن وكان مجاورا
على قطعة كبيرة من أول شرحي لألفية الحديث وجميع شرح النخبة وحضر كثيرا من مجالس الأئمة
واستعمل بعضها وأكمل الربع الأول من شرح الجوز الإرشاد عليه حضر عنده تقسيم التنبيه لايسير وتقسيم جميع^{الفنية}
أرباب الملك سبعة مجلسين أو ثلاثة قبل هو من لازم من مجاورته بمكة حتى سمع عليه شرح الصدر
له وغالب متن البهجة وكذا لازم إمام الكاملية في الفقه وغيره وقرأ عليه غالب الوردية في النحو ومنا
أخذ عن العبادي في المقدمة الرابعة في الرخصة أو الخادم ورجع مع الحاج فيها إلى بلدة فاقام بها
ملازمًا للاشتغال والاقبال على شأنه ولم يجاوز سنة ست وثمانين والتي يليها أكثر من ملازمته بحيث
قرأ على ما كان كتب الله من تصانيف وهو شئ كثير وحصل هو أيضا أشياء قرأها وأكمل سماع شرحي^{الفنية}
مع تكرر كثير منه له وكذا سمع على مني غير ذلك ومن لازم ببليدة في الفقه والتفسير عالم الحجاز البهاني
طهيرة في الفقه فقط مع أصلو أخوة الفخر والنور الفاكهي أخذ عنه المنهاج وكان أحد المقرئين في تقسيمه وقرأ
عليه الربع الأول من الإرشاد بل حضر عنده في النحو وغيره وقرأ على يحيى العلوي المالكي المنهاج الأصل
مرتين والفنية بن مالك وتوضيحها ابن هشام وحضر عنده في الجمل النونجي وسمع جميع التوضيح
والألفية مرتين إلا اليسير على الحيوي المالكي وقيل ذلك أخذ في النحو عن أبي الوقت المرشدي
ثم باخره أخذ عن الشريف السهمودي الأيضاح في المناسك للنووي وقطعة من أول الفنية النحو
وبرع في الحديث طلبا وضبطا وكتب المطابق بل كتب بخطه جملة من الكتب والأخبار وتولع بالتخريج و
الكشف والتاريخ وأذنت له في التدريس والأفادة والتحديث وكذا أذن له الجوزي في تدريس^{الفقه}
والنحو والأفادة والحيوي ضمن جماعته في إلقاء الألفية وليس بعد أبيه ببلاذ الحجاز من يدانيه في الأخذ
مع المشاركة في الفضائل وجودة الخط والفهم وجميل الهيئة وعلى الهمة والمروءة والتخلق بالوصا^ف

الجميلة والتقنع باليسير واطهار التجمل وعدم التشكى وهو حنة مرجنات بلدة ونهر المدغوبكار
بن عبد العزيز بن عمر بن محمد بن فهد الهاشمي وزيل فصولا مع كبحر المدغوبكار النسخة ان بخط خودش بر ما مشتمل
صنور الامع نزوحيف موجودت گفته اقول وبعد المولف انفردها وصار شيخ المحدثين فيها واتخذ عنه
غالب مروياته خلق من اهلها والقادمين عليها والالف لنفسه فهرسا حافلا ومعجم المشايخ بها
ومسلسلات نحو مائة وعشرين والفوائد العلية في طرق الحديث المسلسل بالاولية ونظم معناه
في بيتين قال لم ينظم غيرها وهما في الجمع في الارض يرجعهم من في السماء كما عرست الرسل
فارحم بقلبك خلق الله وارحمهم به تنال الرضا والعفو عن زلل به ثبت في اربع مجلدات رحلة
في مجلد ضخمة وتذكرة في ستة اسفار وخرج لغيره جملة من الاحاديث والمرويات وربت على طبقات
وذيل على تاريخ والده سماه بلوغ القرى لذيل لمخاف المورى وببيض ذيل على تاريخه ايضا للداركين
بذيل للعقد الثمين وتحفة ذوى الاحلام باخبار القضاة والخطباء الائمة ونظار المسجد الحرام و
غاية المرام باخبار سلطنة البلد الحرام عمله لصاحب مكة السيد بركات وامته بالمكرمات وببعضه له
وغالب مولفاته في مسوداته والمرجو من كرم الله ان تكون مرجعياته وقرض له بعضها جماعة من مشيخ
وامتدحه غير واحد من تلامذته وهو لا يلتفت الى ذلك ويخالط الناس بالسيرة المحسنة المسالك
مع هضم لنفسه والتعشق لباسه وحوصه على سماع الحديث وملازمة الجماعة والتحدث و
انجاءه عن اهل زمانه والتحدث بنعمة الله والصبر على قضاء الله حتى امتحن في اخر عمره باذيتة
من بعض جيرانه فصار يمتحن الموت حتى ادركه الفتى وقضى نحبه بعد توعكه اربعة اشهر بريح في حارة
وانطلق بطنه في اخر مرضه فحتم له بالشهادة ونال بها السعادة وكان ذلك بعد ظهر يوم الجمعة
ثامن عشر جمادى الاولى سنة اثنتين وعشرين وتسعمائة فجهز في يومه وصلى عليه عند باب الكعبة
ودفن باللعلاء على قبر والده وجد قبل غروب الشمس بساعة فلحقه فضل يوم الجمعة رحمه الله تعالى
وقطب الدين محمد بن احمد النخعي في كتاب الاعلام باعلام بيت الله الحرام گفته للمقدمة في ذكر
سندنا فيما نقله في كتابنا هذا من اخبار البلد الحرام الى من تنسب عنه للوثوق ولا عتقاد علم ان من
بركة العلم نسبته الى قاله وما لم يكن هناك سند بين الناقل الراوى ومن ينقل عنه فلا اعتماده على ذلك
النقل ولا بد ان يكون رجال السند موثوقا بهم ولا فلا اعتبار لتلك الرواية واقدام مورخى مكة

هو الامام ابو الولید محمد بن عبد الله الا زرقی ثم الامام ابو عبد الله محمد بن اسحاق بن العباس الفقيه
الملكی ثم قاضی القضاة السيد تقی الدین محمد بن احمد بن علی الحسنی القاسمی ثم الملكی ثم الحافظ نجم الدین
عمر بن محمد بن فهد الشافعی العلوی الملكی ثم ولده الشیخ عز الدین عبد العزيز بن عمر بن فهد هذا
الاخير من اجد كذا لنا عنه رواية الخ و تاج الدين بن كمال كفا التلک در ان روایات شیخ خود حسن عجمی سمع نموده گفته
الموطا و ابی له عبد الرحمن عبد الله بن سلمة القعنبی رحمه الله تعالى اخبر به عن الامام
عفی الذین احمد بن محمد القشاشی عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد الهاشمی عن عمه الرحلة
محمد جارا لله بر الرحلة عز الدین عبد العزيز بن الحافظ عثمان الحافظ تقی الدین بن فهد قال تجبرني والد
العلامة الحافظ رحلة الطالبین ببلد الله الامین عز الدین ابو النجیر ابو الفارس عبد العزيز بن الحافظ
مهر بن فهد مع ابن عمته شیخنا الخطیب محب الدین النوری الخ ازین عبارت علاوه بر مدح عظیم
عبد العزيز بن فهد اینهم واضح و واضح گردید که او از شاخ اجازه و شیوخ اساتید حسن عجمی است و شیخ حسن عجمی کمالی
مشایخ سبعة میباشد که شاه ولی الله و الد مخاطب رساله ارشاد که ما علمت سابقا با اتصال سند خود با ایشان
حمد الهی بجا آورده و ایشان را مشایخ جل کرام و ائمه قاده اعلام از جمله مشهورین بحرین الجمع علی فضیلتهم من بین
الخافقین و انموده پس عبد العزيز بن فهد از شیوخ مشایخ اجازه شاه ولی الله و الد مخاطب خواهد بود و بود عبد العزيز
بن فهد از مشایخ اجازه حسن عجمی و انصاف او بوصف جلیل حافظ از مقامات متعدد و متکثره کفایت المتسلطین انخ و
میگرد و کما لا یخفی علی من راجع فهد عز الدین بن فهد حافظهم المجلد و کابرهم المعدل
قد اثبت هذا الحديث في نظمه البارع المكمل و نظمه في سمط نظامه الرائع المكمل في الفرائع
لعدوانه معذب منكل و المستوی و شانیه مد و خ بالهوان مذلل و المتعلق له بالادغان مرجو
بالخير موصل و المتقبل له بالایقان محبوب بالمدح منزل و وجه صد وصل بچارم انکه شهاب الدین احمد بن محمد
بن ابی بکر بن عبد الملك بن احمد بن محمد بن حسین القسطلانی المصري الشافعی مدینه العلم از اسامی جناب
رسالتاب صلی الله علیه و اله وسلم معدود و نموده تحقق و ثبوت حدیث المدینه العلم را بوجه اتم و المبلغ طاهر فرموده و چنانچه
مواهب له نیه در ذرات اسماء انجناب گفته و الذی رایتیه و کلام شیخنا فی القول المبدع و القاص عیاض و الشفاء
و این العنک فی القبس و الاحکام و این سید الناس و غیرهم یزید علی کلا ربع مائة و قد سرودتها مرتبة
على حروف المعجم و بعد ذکر اسماء از حروف الهجزة تا بحرف اللام گفته و اما ما ذالمو مل

الملاحى الملقب بالملك المعين المبارك البتسل المبرأ المبشر مبشر الباشيين المبعوث
بالحق المبشور للبلغ المبيع المبين المتين المتيتل المتيسم المتربص المترحم المتضرع المتق
المتلو عليه المتجد للتوسط المتوكل المتثبت محاب تحجب العجبتى الجدير الحرض
الحرم المحفوظ المحلل محمد الحقير الخبير المختار الخصوص بالبشر^ص الخصوص بالعز^ص الحص
بالمجد الخالص المدثر المدنى من العلم انتهى ما اردنا نقله **فهذا القسطلانى**
علمهم المفرد : وبد لهم الا وحده قد اثبت هذا الحديث المشيد بحجت عدد مدينة العلم من
اسماء النبى المويد : عليه وآله الاف السلام السنفة : ملاح فى السماء كوكب تو قد : فلا
يعدل عنه الا المائق الوعد الا وعد : ولا يحيد عنه الا الماز والنكس لا نكد : ولا يرتافيه
الا الحائد المعلوم المطرد : ولا يمتري فيه الا المعاند المعلوم المنتد : ومفاخر اثيره وما شريف قسطلاله
بنابر افادات شيخنا حضرت برناتر بنو للا مع سخاوى وفيل ان ازجار التدين عبد الغزي بن فهد باشمى ومن كبرى لوائح
عبد الوهاب بن احمد بن على الشمراني ولور سافر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدر وس اليمنى ومقاليد السند
البومهدى عيسى بن محمد نقالى وسمط مجيد شيخ احمد بن محمد قشاشي وكفاية المتطلع تاج الدين الدمان الملكى مطالع
محمد بن على الشوكاني الصنعاني وبستان المحبين خورشاه صاحب التحاوت النبلا مولوى صديق حسن خان معاصر
واضع واسكارست دريخا الكفابر بعض عبارات ميرود سخاوى ودرنو للا مع گفته احمد بن محمد بن ابى بكر بن
عبد الملك بن الزين احمد بن الجمال محمد بن الصفى محمد بن المجاهد حسين بن التاج على القسطلانى
الاصل المصرى الشافعى ويعرف بالقسطلانى وامه حليلة ابنة الشيخ ابى بكر بن احمد بن حميدة النحاس
ولد في ثمانية عشر من ذي القعدة سنة احدى وخسين ثمانى مائة بمصر ونشابه بالحفظ القرآن و
الشاطبيتين ونصف لطيفة الجزرية والوردية فى الضوف وتلى بالسبع على السراج عمر بن قاسم
الانصارى النشار وبالثلث الى وقال الذين لا يرجون لقاء على الزين عبد الغنى الطيئى وبالسبع
ثمبا عشر فى خميتين على الشهاب بن اسد وبالسبع لجزء من اول البقرة على الزين خلدا الادهرى وكذا
اخذ القرات على الشمس بن الحمص امام جامع ابن طولوق وزين عبد الدائم الادهرى واذن له
اكثرهم واخذ الفقه عن الفخر للقسم تقسيم السراج العبادى وقر أربع العبادات من المنهاج ومن
السبع وغيره من البيعة على الشمس المباى وقطعة من الحاوى على المبرهان العجاوب ومن اول

حاشية الجلال للبكري على المنهاج الى اثبات النكاح بفوات في اثباتها على مولفها وعن العجلوني اخذ
النص قرأ عليه شرح الشذو ولموافقه والمحدث عن كاتبه قرأ عليه قطعة كبيرة من شرحه على
الهداية الجزئية وسمع مواضع من شرحه على الالفية وكتبه بتمامه غير مرة وقرأ منه بمكة أكثر
مرثثة ولا زمني في أشياء وسمع على الملقوني والرضي الأوجاني وأبي السعد العراقي وقرأ الصحيح
بتمامه في خمسة مجالس على المشاوي وكذا قرأ عليه ثلاثيات مسند أحمد وسمع عليه شيخه ابن
شاذان الصغري وغيره أوج غير مرة وجاور سنة أربع وثمانين ثم سنة أربع وتسعين وستين
على التوالي ورجع مع الكرك فتخلف بالمدينة وقرأ بمكة على زينب ابنة الشوكي السنن لابن ماجة
وغيرها وعلى النجم ابن فهد آخرين وحج البرهان المتبولي وغيره وجلس للوعظ بالجامع العمري في
ثلاث وسبعين وكذا بالشرافية بالصبايين بل وبمكة كان يجتمع عنده الجمل الغفير مع عدم ميله في
ذلك وولى مشيخة مقام أحمد بن أبي العباس الحرار الترمذي الصغري وقرأ الطلبة وجلس بمصر شاهدا
رفيقا لبعض الفضلاء وبعد انجتماع وكتب بخطه نفسه وغيره أشياء بل جمع في الفقرات العقود السنية
في شرح المقدمة الجزئية في التجويد والكراني ووقف خيرة وهشام على المنبر وشرح على الشاطبية
وصل فيه الى الادغام الصغير ناد فيه زيادات ابن الجزري من طرق نشر مع فوائد غريبة لا توجد
في شرح غيره وعلى الطيبة كتب منه قطعة من جواهر المبردة من جواهرها مشارق الانوار المضئية
في مدح خير البرية قرضته انا وجماعة وله ايضا نفائس كالفاس في الصحة واللباس والروضة الزاهرة
في مناقب الشيخ عبد القادر ونزهة الأبرار في مناقب الشيخ أبي العباس المحمدي ومحفلة السامع والقار
بمختم صحيح البخاري ورسائل في العمل بالربع واطنه اخذها عن العزوفاني وهو كثير الاسقام
قانع متعفف جيد القراءة للقران والمحدثات والخطابة شجى الصوت بها شارك في الفضائل المتواضع
متوود الطيف العشرة سريع الحركة وقد قدم مكة ايضا بمرحبا صحنه ابن أخي الخليفة سنة سبع و
تسعين فحج ثم رجع معه كان الله له وجارته بن فهد على رزيل غيور لامع كفته وبعد المؤلف كثرت مولفاته
واشتهر منها المواهب اللدنية بالمصنف المحمدي عظيم في بابيه وارشاد الساري على صحيح البخاري
من جاني اربع مجلدات وشرح صحيح مسلم مثله يكمله واشتهر بالصلاح والتقى على طريق
اهل الفلاح ولما اجتمعت به في الرحلة الاولى اجازني بمولفاته ومروياته وفي الرحلة الثانية عظمته

واعترافه في فتاواه مع من اجلس علمه من تبيينه في الله تعالى يريده الكراهه مويلغة غامره ثم بلغني في حلقه للشيا
انتهى في ليلة الجمعة سابع المحرم سنة ثلث وعشرين وتسعمائة على يد تلميذه الجليلي الامام زهير ودفن بالمدن سنة ثمان مائة
ولم يخلف بعده مثله نفعا الله ببركاته وشيخ احمد قشاشي وسمو مجيد بعد نقله عن ابي ابراهيم بن قتيبة قسطلاني كفته
والقسطلاني هذا احد مشايخ عبد الوهاب لشعراني شيخ والد شيخنا فانه قال في المنن الكبرى
وقرأت على الشيخ العالم الصالح المحدث المفسر الشيخ شهاب الدين القسطلاني شارح البخاري وغالب سره
على البخاري وقطعة من المواهب اللدنية انتهى بلفظه رحمه الله وراج الدين الدمان المكي بكفاية الساطع
كفته كتاب المواهب اللدنية للامام العلامة شهاب الدين احمد بن محمد القسطلاني الخطيب
رحمه الله اخبر به عليا عن الشيخ المسند العلامة ابراهيم بن محمد الميموني عن الشيخ شمس الدين
محمد بن الشيخ احمد الرملي عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني اجازة وهذا اسند
مسلسل بالمصريين والشافعية ح واخبر به مسلسلا بالشاميين والشافعية عن الشيخ عبد
بن مصطفى الصفوري عن الشيخ شمس الدين محمد بن محمد الميمني عن الشيخ العلامة بدر الدين
محمد بن الرضي الغزي عن مؤلفه ومسلسلا بالمعنيين والشافعية عن الشيخ الصفوري ابو الوفاء احمد
بن محمد العجل الزبيدي اجازة عن السيد محمد الغزي اجازة عن مؤلفه ومسلسلا بالليبيين والشافعية
عن الامام زين العابدين بن الامام عبد القادر بن محمد بن يحيى بن مكرم الصوكر عن ابيه عن جده
الامام يحيى بن المؤلف اجازة ومسلسلا بالصوفية والشافعية عن شيخه الامام صفى الدين احمد
بن محمد قشاشي عن الشيخ ابو المواهب احمد بن علي الشناوي عن الشيخ القطب محمد بن ابي الحسن
البكري عن ابيه القطب لكبير ابو الحسن محمد بن جلال الدين عن مؤلفه ومسلسلا بالمدنيين
بالسند الى الشناوي عن السيد غضنفر عن الشيخ عبد الله بن سعد الله السندك زيل المحرمين
عن الشيخ علي بن محمد بن عراق المدني عن المؤلف اجازة بلا واسطة وبواسطة الشيخ ابي عبد الله
السامي صاحب السيرة ومسلسلا بالحنفية والمصريين ايضا عن الشيخ خير الدين ابي جعفر الرملي عن الشيخ
احمد بن امين الدين بن عبد العال الجنبلاطي عن ابيه عن المؤلف ومسلسلا بالماكية عن
شيخه العلامة روح الدين ابو مهدي عيسى بن محمد الثعالبي الجعفي عن الشيخ العلامة ابي
الارشاد علي بن محمد الجعفي عن الشيخ محمد بن خضير البنوكمي والشيخ عبد الله بن القرافي وغيرها

ابن

ابن

ابن

عن علي بن محمد بن عمار الدين
ابو عبد الله الشامي
صاحب السيرة
ابن

وجهد وجهه
حديث مدينة العلم ووقع طعن ابن

اثبات جلال الدين والى تقوى
حديث مدينة العلم والجزم والجزم

عن المؤلف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسللا بالحنابلة عن الشيخ عبد الباقي الحنبلي الدمشقي
اجازة عامة والشيخ الصالح محمد البيهقي عن عم الثاني الشيخ عبد الرحمن البيهقي عن الشيخ
تقي الدين بن النجار عن المؤلف اجازة عامة ان لم تكن خاصة ومسللا باهل اليمن والمغرب
ايضا عن الشيخ عبد الرحيم الخاص الزبيدي عن المسند السيد طاهر بن الحسين الاهدلي عن العلامة
عبد الرحمن بن علي الربيع الشيباني عن المؤلف اجازة كذلك ومسللا بغير اسمه احمد وقد سماه
بعضهم احمد عن الشيخ القدوة احمد بن محمد القشاشي عن العلامة الشيخ احمد الشناوي عن العلامة
احمد بن قاسم العبادي عن الشيخ احمد الرملة عن مؤلفه العلامة احمد بن محمد القسطلاني
وفيزناج الدين الدمان الملكي وكفاية المتطلع كفاية كتابي شمس الساري الى شرح البخاري للعلامة
شهاب الدين احمد بن الشيخ شمس الدين محمد بن الخطيب لقسطلاني رحمه الله تعالى اخبره عن
الشيخ احمد القشاشي عن الامام شهاب الدين احمد بن علي الشناوي عن العلامة احمد بن قاسم العبادي
عن الشيخ احمد الرملة عن مؤلفه العلامة شهاب الدين احمد بن شمس بن محمد الخطيب القسطلاني
ح واخبره عاليا عن الشيخ احمد العجل بالعلامة المسند بدر الدين ابو عبد الله محمد بن ابي
الغزالي عن مؤلفه وبجميع مؤلفاته وجهه وجهه وجهه وجهه وجهه وجهه وجهه وجهه وجهه وجهه وجهه
الديواني حديث مدينة العلم از جناب سالتاب صلى الله عليه وآله وسلم بالجزم ثابت ومتحقق في مدينة العلم
در شرح رساله زور الكفة فاول ما اقول ان هذه الرسالة شانها وهو اني رايت في منامي في خارج
بعد اظلمه ارا السلام على قرب مرشاي الزوراء امير المؤمنين يعسوب الموحدين عليا رضي الله
عنه في مبشرة طويلة محصلها انه رضي الله عنه كان ملتفتا الى نظر العناية ومعتبرا بيشان
بطريق الكلاسة فصار ذلك باعثا لي على ان اعلق رسالة معنونة باسمه العالی متبركا بالحق
على روضته المقدسة وقت التفتت بزيارته والا كحال بدو رتاب عبتكم كنت مترددا في تعيين
المقصد في تلك الرسالة فتارة كنت اعزم ان اكتبها في تحقيق ماهية العلم لمناسبة قول النبي
صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها واخرى يخطر ببال غير ذلك ولم يتعين شيء من
الخواطر الى ان وفقني الله تعالى للاستعداد بلبث العتبة القدسية العرفية المشهدة المقدسة الجامعة
على النبي وعلى ساكنيها الصلوة والسلام ثم بعد الرجعة سالتني واحد من اصحابي المستعدين

كريم الله وجهه
كريم الله وجهه
حامله

والمقدسات الحاتمة

لذلك الحقائق من كان له درك رائق ودهن فائق كريمة الشيم والسجايا حسن الاسم والمستحي و
قد قرأ على كتاب حكمة الاشراق للشيخ الاجل والحكيم اكمل شهاب الدين السهروردي وكنت
اقرب له انشاء مباحثه هذا الكتاب طرفا من السوانح وامر عليه بعضا من اللوائح ان اجتمع اليه في
رسالة فصار رساله سببا للاقدام على هذه الرسالة فاجتمع مقاصدها في خاطري في اقرب مرسل
وكنت ذاهلا عن المقصد الاول الى ان اتسمته فلما نظرت فيها بعد التمام وجدتها هي التي كانت
تزام فتبينت ان نفحات الامداد فيها كانت تهب من باب مدينة العلم وسفينه
الحجوة المستوى على جود الحكم والحلم على النبي وعليه الصلوة والسلام والتحية والاكرام وتسميتها
بالزوراء وهي اسم الدجلة والمناسبة ظاهرة مع ما فيه من التلويح الى ان هذا الفيض من بيار
المشاهد المقدسة والمواقف الموفسة والله تعالى مناج الغيوب فتاح القلوب ووجه صمد
چمل وششم انك نيزدواني در رساله زور گفته فاجعل ذلك هذا لك تكسر صولة ما فرط بعك عنه
في بد والتظر حتى ياتيك اليقين وتتصعد الى الافق المبين وتري بعين العيان ما يعجز عنه
البيان وتشرف على حقيقة قول سيدنا النبي للبعوث عليه السلام لتهتم سائر ما اتت
به الانبياء النوم اخ الموت وقول صاحب سرا وباب مدينة علمه عليه السلام الثالث
فلذا ما اتوا انتبهوا ازين عبارات نيز ظاهرست كه علامه دوان بسبب فريد عرفان واليقان عدم مبالا
بهفوات اهل شان وفقدان اكثر است بخرافا ارباب بيان حديث مدينة العلم راجعنا ثبت سيدان وقلوب
اهل ايمان واليقان ابو صف جناب امير المؤمنين عليه السلام باب مدينة العلم باقصى المرتب مبتيج وسر واصلها
عصبيت وزور را بنهايت تملای از عجاج وثور سيگرواند في هذا علامتهم الجليل المعروفة بالمحقق
الدواني في المشهور عندهم بظلاله في كثير من الاقاصي والاداني وقد اثبت هذا الحديث المتاصل
لشافة المحقق الشاني في المحقق عرق الحاحد الجاني في فلا يرتاب في تحقيقه الا من عجت منه اللجان
الرواني ولا يطعن فيه الا من اخفت به الكواذب كالرماح الدواني ولا يبعد عنه الا الاعفد
المراوغ الماثل الماني ولا يصد عنه الا الخلف المحاك الماثل المعاني وعلامه دواني مدح بلاح
عظيمة جليلة السهاني وموصوف بمفاخر رفيعة المعاني وسلم ومقبول اعظم جانب ثاني ست علامه سخاوي
در ضوء لامع لابل القرن التاسع گفته محمد بن اسعد مولا جلال الدين الصمد الدواني بفتح المحمدية

غافلا بعينها

وتسميتها

الهات

المهيلة وتحقیف النون نسبة لقرية من كازرون الكازروني الشافعي القاضي بأقليم فارس و
المذكور بالعلم الكثير من اخذ عن الحيوي اللادي وحسن بن البقال وتقدم في العلوم سيما
العقلية واخذ عنه اهل تلك النواحي وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وبلاد الهند وسمعت
الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عن واستقر به السلطان يعقوب في القضاء وصنف الكثير من ذلك
شرح على شرح التحرير للطوسي عم الانتفاع به وكذا كتب على العند مع فصاحة وبلاغة وصلاح
قواعد هو الان في سنة سبع وتسعين حتى ابن بضع وسبعين وعبد القادر بن شيخ عبد الله العميد روى
نور سافر عن اخبار القرن العاشر كفته وفي سنة ثمان وعشرين توفي العلامة محمد بن اسعد جلال الدين
الصدقي الدواني بفتح المهيلة وتحقیف النون نسبة لقرية من كازرون الكازروني الشافعي القاضي
بأقليم فارس المذكور بالعلم الكثير ومن اخذ عنه المحيوي اللادي وحسن بن البقال وتقدم في العلوم
سيما العقلية واخذ عنه اهل تلك النواحي وارتحلوا اليه من الروم وخراسان وبلاد الهند ذكره
السخاوي في ضوئه قال وسمعت الثناء عليه من جماعة ممن اخذ عن واستقر به السلطان يعقوب
في القضاء وصنف الكثير من ذلك شرح على شرح التحرير للطوسي عم الانتفاع به وكذا كتب على
العند مع فصاحة وبلاغة وصلاح وتواضع وهو الان في سنة سبع وتسعين حتى ابن بضع وسبعين
ومحمد بن يعقوب الاناسي در حاشية روض الاخبار تبرجروا في كفته قد تفوق فراس المائة التاسعة في
الفنون الحكيمة وتجهر في العلوم الشرعية من الفقه والحديث والقراءة وصنف في المتنوع وعلم
الاخلاق ومولفاته قريبة الى مائة روى العلوم الادبية والعقلية والتفسير والفقه عن والده
مولانا سعد الصدقي الحديث بالجامع المرشدي بكازرون وهو اخذ من المشايخ العظام منهم الشيخ
الامام قاضي قضاة الاسلام شمس الملة والدين محمد بن محمد الجزري صاحب النشر في الفقه فواحصن
الحصين في الاحاديث والادعية والمقدمة في التجويد لاسيما صحيح البخاري واخذ الفقه من مولانا
جلال الدين محمد بن الحاج الى الفتح السمرستاني وهو عن الشيخ جلال الدين محمد القزويني وهو عن الامير
قدوة ائمة الاسلام ابي القاسم محمد بن عبد الكريم الرافي رفع الله درجته في عليين واخذ العقليات
من السيد الشريف زين الملة والدين علي الجزباني وقال مولانا جلال الدين من مشايخي شيخ الاسلام
عبد الله بن يمين الكرماني سمعت منه الحديث المسلسل بالاولية اعني قوله صلى الله عليه وسلم الرحمن

عن

تد
ويعقوب

بر حسم الرحمن ارجو من فی الارض یرحکم من فی السماء و لاجازتی لاجازة ملفوظة و مکثوبة و قال
رحمه الله فی ذکر مشایخه فی الاجازة سمعت کتاب العوارف علی الشیخ نور الدین عبد الرحمن العزیزی
بقراءة الشیخ العارزین الدین ابی بکر الخوافی مد الله ظلال رشاده و محمد بن علی سوکانی در بدر طالع سبحان
من عبد القرن السابع لفته محمد بن اسعد الملقب جلال الدین الدوانی نسبة الی دوان و هی قریة
من قری کازرون الشافعی عالم العجم بارض فارس دامام المعقولات و صاحب المصنفات اخذ
العلم عن الحقیق و البقال و فاق فی جمیع العلوم لاسیما العقلیة و اخذ عنه اهل تلك النواحي و
ارتحل الی اهل الروم و خراسان و ماوراءالنهر وله شهرة کبیرة و صیت عظیم و تکارثوا من ذم و کمال
من ادبهم انه اذ انکلم نکسوا رؤسهم تا حیا و لم یتکلم احد منهم بشیء و وکله سلطان تلك الدیار
القضاء بها وله مصنفات کثیرة مقبولة منها شرح التجرید للطوسی و شرح التهذیب حاشیة علی
العصید وله فصاحة زائدة و بلاغة و تواضع و مات سنة قال السخاوی انه فی سنة کان حیا و کان
عمره اذ ذاک بضع و سبعین ثم ارجع غیره موته فی التاريخ الذی قد مناذرة فیکون علی هذا قد عا
ش
نحو تسعین سنة و غیا الدین بن همام الدین در جیب اسیر لفته مولانا جلال الدین محمد دوانی عا تجرید علوم معقول و
منقول و از کمال مہارت و مباحث فروع و اصول بوجہ فضلای عالم و تمامی علماء بنی آدم فائق بود و در رسیدن
تحقیق مسائل و انحلال مضائل و توضیح خفیات متقدمین و تلویح خبیات متأخرین مقصود السبق از مثال و اقران
می ر بود و فنون مکنون که از ابود علامه طوسی رخصت محبوب بود و در نظر بصیرش جلوه ظهور داشت و اسرار مخزون که از معلم اول
ثانی مکتوم مانده بود قلم غایت بجانی بر صفحه ضمیرش ینگاشت سپهر علم را بود افتابی به فنون فضل را جامع کتاب
و مولانا جلال الدین لدر شد مولانا سعد الدین اسعد است که بعلوم صیت و دانش مشهور بود و در قریة دوان که از اعمال
کازرون است بقطع و فضل قضایای شرعیة اقام میفرمود و جناب مولوی نخت نرذوالد ماجد خود تحصیل اشتغال
داشت و بالاخر بشیر از شافیه در کرس مولانا محی الدین کوشکناری و خواجہ حسن شاه لقال مہبت بر کسب کمال کمال
و این و بزرگ از تلامذہ محقق شریف بود و نور علم و فضیلت ممتاز بودند و در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز بولوازم درس
و افادہ قیام مینمودند و ایضا مولانا جلال الدین در درس مولانا همام الدین کلناری که بر سر طالع شرحی مفید دارد
مطالعة بعضی از متداولات کرده در وقت اکتساب علم حدیث در خدمت شیخ صفی الدین ایچی که سید دانشمند بود
شد لفظ تلمذ بجا آورده القصه بواسطه قابلیت اصلی بلکه بحض غایت لم نر بی بنو جناب مولوی در سن شباب بود که

عل

که از شمیم فضائل و کمال انشام تشمیان گلزار علوم معطر گشت و از رنجات سحاب قلم گوهرش بایض انشود و خفرت
و نصارت از ساحت بوستان ارم گزشت و لاجرم در ایام دولت امیر حسن یعقوب میرزا از اقطار امصار عراقین
روم و اتزان و انوار بایجان و هر فرو کرمان طبرستان و جرجان و خراسان احاطم افاضل بامید کسب علم و دانش متوجه
ملازمش بودند و بعد از ادراک آن سعادت عظمی از اشعه ضمیمه فیض انوارش اقتباس انوار کمالات می نمودند و آنجناب
ایام شباب چندگاه بصدارت امیرزاده یوسف بن میرزا جهان شاه مشغول گردیده بود و بعد از استعفا از آن مهم در مدینه
بیگم که آنرا در الایتام گویند بموازم درس افاده قیام بینمود و در زمان دولت سلاطین افاقیل و منصف یا
مالک فارس من حیث الاستقلال تعلق بان مرجع اهل فضل کمال اثرات و هرگاه از درس فارغ میشد بجهت
عالی نهیت بر فصل قضایای شرعیه میگماشت و جناب مولوی در واسطه ایام زندگانی بر شرح تجربه مولانا
علی قوشچی حاشیه در کمال وقت تصنیف نمود و آن ساله بنظر شارح رسیده از روی انصاف زبان تعریف و توفیق
گشت و اما امیر صدرالدین محمد بهران آوان بر کتاب مذکور حاشیه نوشته و بر حاشیه جناب مولوی اقرضات کرده
و آنجناب حاشیه دیگر بهتر از پیشتر جبهت و آن سخنان قلم آورده و برین قیاس پیوسته میان دو عالم مبتحر مباحثات
بوقوع انجامیده و هر کس والی شیرازی بود جهت تحقیق دقائق طبع ایشان مجالس ساخته مستفید و بهره ور میگردد
از جمله تصانیف جناب مولوی دیگر رساله زور است که در علم حکمت نگاشته خامه بلاغت است اما گردانیده را فم
حروف از شیخ محمدالدین کرمانی لازال موبد بالیابید السجانی استملع نموده که مولانا جلال الدین در وقتیکه
بنجفت رفته بود در روضه قدس منزلت حضرت شاه ولایت پناه علیه السلام و التحیة رود برای استاده آن ساله
التصنیف مینمود و بان مناسبت آن تصنیف را به زور اموموم گردانید و چون زور امتنی است بغایت مخفف و متین
جناب مولوی بعد از چندگاه جهت حل عبارات آن شرح مفع در سلک انشاکشید دیگر از مؤلفات آن عالم پسندیده
صفات شرح بسیار کل است که در علم حکمت اشراق شیخ شهاب الدین مقتول تحریر فرمود و همچنین رساله اثبات واجب
اخلاق جلالی که در برابر اخلاق ناصری نوشته شد داخل مصنفات مولوی است و از جمله حاشی که بر کتب متداوله مرقوم قلم
افادات رقم نموده حاشیه تمهید و حاشیه مطالع و حاشیه انوار شافعیه شرح عقاید عصفیه و شرح رباعیات و
شرح بیت حافظ و تفسیر سوره احلاس و ترکیب کلمه توحید و رساله تشبیه صلوة بغایت شهو است و نکات آن
کتب برالواح ضما نرمانی افاضل طلبه مسطور و فوات مولانا جلال الدین محمد بعد از استم بادشاه باندک زمانی روی
مدت حیاتش زیاده بر چهار سال بود و بی کمال الدین حسین میبندی در فوارج شرح دیوان امیر المومنین علیه السلام گفته

تقل استاذنا العلامة مولانا جلال الدين محمد الدواني خلد الله غلاله عن الشيخ العالم العامل المتقي
الكامل السيد صفى الدين عبد الرحمن الايكى قدس سره انه قال ذكرنى الفاضل العالم المتقى الشيخ ابوبكر
الشيخ برهان الدين الموصلى وهو جل عالم فاضل صالح جودع انا توجهنا من مصر الى مكة زيدا الحج فخرجنا
من مكة وخرج علينا ثقبان قبيل الناس الى قتله فقتله ابن عمى فاختطف ونحزنى سعيه وتبادر الناس على
الخيل والركاب يريدون رده فلم يقدروا على ذلك فحصل للناس من ذلك امر عظيم فلما كان اخر النهار
جاءوا عليه السكينة والوقار فسألناه ما شانك فقال ما هو الا اني قتلت هذا الثقبان لك رايتموه فصنعوا
كمارا ليتموا اذا انا بين قوم من الحج يقول بعضهم قتل ابى وبعضهم قتل اخى وبعضهم قتل ابن عمى
فكاثروا على واذا رجل لصقنى وقال لى قل انا بالله بالشرعية المحمدي فقلت ذلك فاشار اليهم ان يسيروا
الى الشرع فسرنا نحو وصلنا الى شيخ كبير على مصطبة فلما صرنا بين يديه قال خلوا سبيله وادعوا عليه
فقال اولا دندع عليه انه قتل ابانا فقلت حاشا لله انما نحن وفديت الله المحرام نزلنا هذا المنزل فخرج
علينا ثقبان فتبادر الناس الى قتله فقتلته فلما سمع الشيخ مقالتي قال خلوا سبيله سمعت بطن
الغزالة عن النبي صلى الله عليه وسلم من تزيى بغيرة فقتل فلا دية ولا قودم رشاه ولى امره والدمخاطب
در نوادر گفته اخبرنا ابو طاهر عن ابيه قال اخبرنا الشيخ للعمر الفاضل المحدث عبد الملك بن عيسى اللطيف البنا
احبارة مكاتبة باجازته العامة من المفتى قطب الدين محمد بن احمد النهر والى
الاصل الملكى الدار عن والده محمد بن احمد النهر والى عن الاستاذ المحقق جلال الدين
محمد الدواني الصمد انه قال انا الشيخ العالم العامل المتقى الكامل صفى الدين عبد الرحمن الايكى قدس سره
انه قال لى ذكرنى الفاضل العالم المتقى الشيخ ابوبكر عن الشيخ برهان الدين الموصلى وهو رجل عالم فاضل
صالح جودع انا توجهنا من مصر الى مكة زيدا الحج فخرجنا من مصر الى مكة فقتله ابن عمى فاختطف ونحزنى
سعيه وتبادر الناس على الخيل والركاب يريدون رده فلم يقدروا على ذلك فحصل
لنا من ذلك امر عظيم فلما كان اخر النهار جاءوا عليه السكينة والوقار فسألناه ما شانك فقال ما هو الا اني
قتلت هذا الثقبان لك رايتموه فصنعوا كمارا ليتموا اذا انا بين قوم من الحج يقول بعضهم قتل ابانا وبعضهم
قتل اخى وبعضهم قتل ابن عمى فكاثروا على واذا رجل لصقنى وقال لى قل انا بالله بالشرعية المحمدي فقلت
ذلك فاشار اليهم ان يسيروا الى الشرع فسرنا نحو وصلنا الى شيخ كبير على مصطبة فلما صرنا بين يديه قال خلوا

لنا

قال

الايكى
لى

قال

سبيله و ادعوا عليه فقال لا اولاد ندعى انه قتل ابانا فقلت حلتنا لله انما نحن وقد بيت الله
الحرم نزلنا هذا المتريل فخرج الينا ثمان فتبادر الناس الى قتله فضر به فقتله فلما سمع خبر
مقاتل قال دخلوا سبيله سمعت بطن نخلة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من تزني فليكن
يغز فيه فقتل فلاذية ولا قود وجدت بخط الشيخ عبد الحق الدهلوي قدس سره انه سمع من
مولانا محمد مقدم عن الاستاذ الامير محمد رتضوى الشريفي بسنده بواسطه او بواسطتين عن الاستاذ
مولانا محمد المحقق العلامة جلال الدين محمد الدواني بمثله وجدت في كتاب الفوائد المبيد عن
مولانا جلال الدين الدواني مثله وشا به صاحب در رساله اصول حديث در ذكر والده خود گفته و حضرت
ايشان دل در ديار خود بعض كتب حديث مثل شكوة و صحيح بخاري بخدمت والد بزرگوار خود گزرايم بطريق
روايت اخذين علم فرموده بودند و سنده ايشان بواسطه مير محمد زاهد تامل جلال الدين دواني ميرسد و سند حديث
ايشان در اوائل الموفج العلوم تفصيل مذکور است و محتجج بخاندکه مصنفات علامه دواني در اجازات
مرويات اکتابر اعلام واجل انجام سنیه داخل است و مصنفات ايشان بر نقل و احتياج از ان شامل ابراهيم
الكتاب الامم لا يقاتلهم گفته تصانيف الاستاذ المحقق جلال الدين محمد بن سعد بن محمد بن عبد الرحيم
بن علي الصديقي الدواني رحمه الله تعالى قرأه على الاستاذ المحقق ملا محمد شريف بن ملا يوسف بن القاسم
محمدي بن ملاكمال الدين الكوراني الصدقي رحمه رساله الزوراء بکمالها مع حاشيتهما للمصنف بکمالها و قرأت
عليه معظم شرحه لعيون الجواهر للعضد سنة ١٢٥٣ مع معظم حاشيته لملا يوسف بن محمد القرباني وحاشيته
لملاحين الحسيني الخصال و قرأت عليه اطراف امر حاشيته شرح الشمسية للقطب الرازي اطراف امر حاشيته
على التمهيد المتنازاني ومن الرساله الجديده في اثبات الواجب سنة ١٢٥٣ و قرأت طرفا من شرح العقائد
العضديه على شيخنا العارف بالله صفى الدين احمد قدس سره و طرفا من الزوراء و اجازة لسائرهما و لما
يرويه مکتب القنون بروايه الاستاذ محمد شريف اجازة عن الفقيه علي بن محمد الحكمي و بروايه شيخنا
صفى الدين احمد قدس سره عن شيخنا الموهب الشاوي قدس سره بروايه هما عن الشاوي والحكمي عن
عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن محمد المكي عن عمه جارا لله بن عبد العزيز بن عمر بن محمد
الحكمي عن الفقيه شرف الدين اسماعيل بن الفقيه برهان الدين ابراهيم بن اسمعيل العلوي العلي القادر
اليعني الزبيدي والشهاب بن المصلي احمد بن عمر الشريفي الحمداني عن انساب النعماني بروايه هما عن المحقق

السید عقیق الدین عبد الرحمن بن السید نور الدین عبید الله المحمدي ابا الحسين ابا الإیحيى شيخنا جلال الدین وجميع
تاليفاً وروايته و تاج الدين لسان المكي في كفاية المتطلع كدران مرويا شيخ خود حسن عجمي جمع نموده گفته شرح التمهيد جاشين
على شرح الشمسية للقطب العلامة الأستاذ جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد الدواني الصدوق في خبرها كما في جاشين
ميرزا الدان العلاء عبد الرحمن مؤيد اده عن مولفها واخبر بها جامع سند الاشارات اليه واخبر بها جامع العلاء
محمد بن حسين بن علي بن محمد الكرمي الا هو في الحسيني عن العلامة ميرزا ابوالقاسم بن عباس في الاختلاف في الشهير بالراعي عن الأستاذ
محمد الباقر بن محمد الاسترأبادي المشهور بالداماد عن العلامة الخواجه جمال الدين محمود الشيرازي عن مولفها العلامة
جلال الدين محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم الصدوق في ذكر كونهما او سالم بن عبد الله بن سالم البصرى في رتبة
علاء الاسناد كدران ويا والد خود فراهم اورده گفته اما تصانيف الأستاذ جلال الدين محمد بن اسعد الصدوق في المشهور
بالدوا فديريها والوالد عن الشيخ ابراهيم الكندي المذكور بلغه الله تعالى الاجم عن العلامة ملا شريف بن ملاكيون القاض
محمد بن ملاكمال الدين الكوفي في الصدوق عن الفقيه بن محمد الحكيم وروايعنا شيخنا الشيخ احمد القاسمي عن الشيخ ابراهيم بن احمد
الشنكوري وروايتهما اعني الشناوي والحكمي عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكي عن عمه جابر الله بن عبد المظفر
بن عمر بن فهد المكي عن الفقيه شرف الدين اسمعيل بن الفقيه يرها الدين ابراهيم بن اسمعيل العلوي المكي العندنا البجلي
والثنا بالاعيان اخذ عن الشرعي لهذا النظر في روايتهما على المحقق السید عقیق الدین عبد الرحمن بن السید نور الدین عبید الله
الاجم عن شيخنا جلال الدین وجميع بن شيخ علي بن شيخ منصور الشوا وكتاب الدرر السنية فيما علم من الاشوا في كفة مصنفنا
جلال الدین و هو الحق جلال الدین محمد بن اسعد بن محمد بن عبد الرحيم بن علي بن الصدوق الدواني رحمه الله تعالى ورواها اجازه عن شيخنا شيخ
عيسى البراءة و شيخنا الذرعي سالم الله بن عبد الله ابراهيم بن عيسى شيخنا المنير في الاشارة في الحق ملا شريف بن ملاكيون
بن القاسمي بن ملاكمال الدين الكوفي في الصدوق في روح الله تعالى وحسن التوراء بكما لهامع خالصها وقرأ عليه
لعين الجاهل للعضد سنة وخمير بعد الاف مع معظم حاملو بر محمد القربا وحا شيتة ملا محمد الخجالي وقرأت عليه
اطراف من شرح الشمسية للقطب الباز واطراف من جامع التمهيد بالفتنار او من سالت الجدي في اثباتها وقرأت عليه طر
من شرح رسالة العضد على شيخنا العار بالله صف الدان احمد قدس و طرفا من الزود و اجاز لسائرها و لا بد من مكتب الفتا
بروايته الا شامخ في اجازه عن الفقيه علي بن محمد الحكيم ورواية شيخنا صف الدان احمد قدس عن شيخنا ابو الوهب الشناوي
بروايتهما اعني الشناوي وناحايه عن عبد الرحمن بن عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد المكي عن جابر الله بن عبد المظفر بن عبد المظفر
اسماعيل الفقيه يرها الدين ابراهيم بن اسمعيل العلوي المكي العندنا البجلي والثنائها احمد بن علي الشرعي لهذا انساب روايتهما

علم حکمت
واقف

اعلام نصفت و تحقیق انفرشته چنانچه در شرح خود بر دیوان منسوب بنجاب امیر المومنین علیه السلام که بقوات
مشهور میباشد گفته اما بعد بر سافران مراحل طریقت و مجاوران منازل حقیقت مخفی نیست که علم روشن ستاره
ایست که در آسمان بیست انسان تابد و باز کمتر غنچه ایست که در چمن حقیقت اوسمت شگفتن باید بر نفس ناطقه که
بر یور حکمت است سنگت در سلک نشسته است و ارقام سعادت ابدی بر چین آفتاد او نوشته علی که بجایه علم عالی
نشده چون بد باشد که اوراجان نیست و دلی که بسکه حکمت نرسیده از غایت قلبی روان نیست و الله در القائل
الناس موتی و اهل العلم حیاء و الناس مرضی و هم فیهم اطباء و الناس ارض و اهل العلم فوقهم
سما و نور و مافی النور ظلماء و زمرة العلم راس الخلق کلهم و سائر الناس فی التمثیل اعضا و علم
مفتاح کنوز خالق و صباح رموز قائق و نظام سلسله وجود و قوام مرتبه شهود دست رباعی علمت بکمال
معرفت راه دهر علمت دل پاک و جان آگاه دهر گرجاه طلب کنی ترا جاده دهر و در حق طلبی بقا و بالتدبیر
و بحکم انامدینه العلم و علی بابها که در جامع تریندی سطور است و انا میزان الحکمة و علی لسانه که در
رساله عقلیه امام غزالی مذکور است بر طالبان طریق ایقان و شاربان حریق عرفان واجبست که متوجه باشند بطن
ملکوت موطن حضرت امیر المومنین امام الحسین عیوب الواصلین مطلوب الکاملین بخورشید سپهر امانت شید سریر
کرامت واقف معارج لاهوت عارف مدارج ناسوت منبع عیون شاهده مجمع فنون مجاهده منظر انوار فنوت مصداق
انوار مروت فاتحه کتاب لایت خاتمه مصحف وصایت عنوان صحیفه عنایت دیباجه رساله هدایت مرکز دائره سیاه
قطب فلک سعادت شمع لکن فصاحت سر و چین صباحت نمک خوان ملاحت قمر سهای سماحت قاضی حکم
قضا و قدر صاحب راز حضرت سید البشر آئینه اسماء و صفات الهی لائق مرتبه خلافت و شاهی منصوص بنص من
گنت مولا که فهد اعلی مولا که مخصوص بنص ما انجیته و لکن الله انتجاه انکه هر فقره از ذوالفقار کلام او
طبقه از طبقات مضجاء عرب را در هم شکسته و سلسله و الیا و الا و لایت بنقطه دل صاحب هدایت او پیوسته قطعه
آفتابش را چون بیاض الوجه فی الدارین هست به نور بگیرد دمام از روی قنبر آفتاب به چون شود صوفی صفت صافی ز
غیر مبر او به خرقة ازرق کند از جرخ در بر آفتاب به در قیامت چون ساند شربت کوثر بخلق به جام گردد بر کنار حوض
کوثر آفتاب به لافقی بالا علی در سینه خود کرد نقش به در نه از بهر چه می بینی فتا در آفتاب به گره مثالی از خوش خواهیم که
سازم آشکاره در خیال من شود هر دم مصور آفتاب به کی ز مغرب باز گردیدی برای طاعتش به گرنشده اورا بجای
منقاد و چاکر آفتاب به نور می بخشد بخاص عام عالم بدین به شد مگر از خاک و گدازش محرم آفتاب به پایی تلسر

فعله

شکست پیوست

فکر نموده و گفته: علم یا هذا ارجو الا حدیث و رحمت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في علي بن محمد
عنه ما از داد علی فضلا الا بذویج فاطمة بنت سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم و ما تروى في
الا بكونه اهلا لها رضی الله عنها الخ حاجی عبد الوهاب بخاری از نبیلای اعلام و منبهای فحاشم نزد سنیه بوده مفاخر
بارع و ماثرنا صوابا و حسب افادات اینحضرات برناظر اخبار الاخیار شیخ عبدالحق دهلوی و تذکرة الابرار سید محمد سید جلال
ماه عالم بخاری واضح و لا تحت ریخا بنا بر اختصار کتفای عبارت اخبار الاخیار میرود و می بده شیخ حاجی عبد الوهاب
از اولاد سید جلال بخاری بزرگ است که جد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است سید جلال از و پسربود سیدی احمد
پسر بزرگ و دیگر سید محمود و مخدوم جهانیان پسر سید محمود است و شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری از اولاد سیدی احمد
بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال محبت و در او اهل حال که هنوز در ملتان توطن داشت روزی در ملازمت
پیر و استاد و صهر خود سید صدر الدین بخاری نشسته بود از وی شنید که گفت: دو نعمت در عالم بالفعل موجود
که تو جمیع نعمتها را لیکن در مقام آن دو را نمی شناسی بدان یعنی بر بند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه
بصفت حیات در مدینه موجود است و مردم این سعادت را در نمی یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است و در
سبحانه و تعالی بواسطه بدان مستکرم و غلق از ان غافلند و می بجز شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و رخصت
زیارت مدینه در خواست و براه خشکی زیارت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشافت و این سعادت را دریافت باز تو
اصلا عود نمودند بعد از ان تقریب بعضی سواخ رود کار انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لودهی بدلی آمد
سلطان اسکندر را بوی اعتقاد عظیم میداشت و آنچه از شرائط تجلیل و تعظیم بود رعایت نمود او را با شاه عبداللہ نسبت
محبت و نیاز و طلب ترشاد چندان بود که آنچه میگوید که فتاوی الشیخ میباشد این چنین خواهد بود نسبت صحبت او با وی
بطریق تشبیه مناسب حکایت مولانا درم است با شمس تبریز قدس الله سرهم و بار دیگر هم از دلی قصد زیارت حریم
او مکرر این سعادت عظمی سید و به بشادتها از جناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم اشعار یافته باز بدین حدود
عود فرمود و فاکت شیخ در سنه اثنین فلیثین و تسع مائة که عدد عبارت شیخ حاجی موافق آنست و بمقبرة ایشان در حواله مقبرة
شاه عبداللہ است **فهذا عبد الوهاب البخاری** عارفهم المرشد منهم للسالك الساری و قد ذکر
هذا الحديث النافع كالسك الذي الداری و ثابت هذا الخبر الموثوق المشرق النجل بنوره و ضوق
الكواكب الداری و فالجالحاد له جاز من العدد و ان فی قاطبة البحاری و الحائد عنه حائر فی
مسائل البغی كالعادی الكاری و الحائد عنه والمطلأه محقق له للاحقه الكبير و الوزان ارے

نموده

و الطاعن فیہ عالم فی دینہ کالازل الضاری : وجہ صد و چهل و نہم آنکہ غیبات الدین بن
ہمام الدین المدعو بنو اندامیر در خطبہ کتاب حبیب السیر فی اخبار افراد البشر در مقام تعلیل کفۃ صلوات اللہ علیہ
سلامہ و علی عترتہ سیماء و صیہ و وارث علمہ و خلیفۃ المکرم تبرکیم انا مثل العلم و علی ہا المشرق بتشریف
انت منی بمنزلہ تارون من موسی مطہر العجائب و مطہر الغرائب امیر المؤمنین و امام المسلمین علی بن ابی طالب
قطب امام امیر پادشاہ نجف : پیچہ کرم صراوح شتر و سرور ان بابت نشان : چراغ خرم بہما حی جان
دلش کان علم و کشفش بحر جود : خوش آفتاب پیچہ وجود : بی علم لدنی چنان شد علم : کہ حل کرد اسکال لوح قلم
اد چون کفر و صفت ایمتہ : کہ وصف تو بر تو بود : از اد کمال تو بید و غایت بود : نہ شای تر لی نہایت بود
درود فراوان : تبارک و تعالی تبارک و تعالی اللہم صل علی محمد و آلہ و خلفائہ الکرام و سائر
اصحابہ مصابیح الطلام و سلمہ تسلیما کثیرا مبارکا الی قیام الساعۃ و ساعۃ القیام انتہی **فہذا**
غیبات الدین صاحب حبیب السیر : کا برہم الجلیل الخضر : قد اثبت ہذا الحدیث
المشہر : الذی اشرق ضوؤہ فازدھر فلا یخرب عنہ الا من انخرل فی کسر الخذلان و انخر : ولا
یصدف عنہ الا من انقطع عن سبیل الایقان و انخص : ولا یقدم علی طعنہ الا من القی بنفسہ فی
مھاوی الهلک والغرہ : ولا یجتدی علی الغض منہ الا من غر منہ الصد و عسی منہ البصر : مخفی نہایت
کتاب حبیب السیر از کتب معتبرہ و سفارستندہ مشہرہ میباشد مصطفی بن عبد اللہ القسطنطنیہ در خطبہ
کفۃ حبیب السیر اخبار افراد البشر فارسی لغیبات الدین بن ہمام الدین المدعو بنو اندامیر و ہوتا ریخ
کبیر لخصہ من تاریخ والدہ المستفی بروضۃ الصفو زاد علیہ الی ان قال و ہو فی ثلث مجلدات کبار
من الکتب المستعۃ المعتبرۃ الا انہ لاطال فی وصف ابن حیدر کما ہو مقتضی حال عصرہ و ہو معتمد
فیہ بتجاوز اللہ سبحانہ و تعالی عنہ و حسام الدین بن بایزید سہارنپوری در مرافض گفۃ و ہنگام تسو کتب
معتبرہ مانند بیضاوی و معالم و مدارک و کشاف و جامع البیان و غیر نظام نیشاپوری و حسینی و زاہدی و مشکوٰۃ و
شرح ملا علی قاری و شرحین شیخ عبد الحمید و صبح البخاری و تبیہ القاری و صبح مسلم و صواعق محرقہ و بستان ابی اللیث
و شمائل ترمذی و سفر السعادۃ و شرح آن و سنن الہدی و شفاء قاضی عیاض و شرح مواقف و شرح طالع الانوار
و شرح تجرید شرح عقائد و تکمیل الایمان و رسالہ قطب بانی حضرت شیخ احمد سرہندی قدس سرہ و نوافض الراض
میرزا محمد زوم و مرقق القلوب و تحقیق و حسامی و فتاوی عالمگیری و برہان شرح مؤہب ثمن و ہدایہ و کفایہ شعبی و

سلیح

معادن الحقائق شرح کثیر الدقائق و جذب القلوب الی ديار المحبوب و مدارج النبوة و مدارج النبوة و روضة الاحباب
و ترجمه مستقصی حبیب السیر و رساله مناقب خلفاء و مناقب مرتضوی و حیوة الحیوان و ترجمه قطب شاهی اصول
کلینی و بعضی رسائل دیگر و تفصیل نظر نقض کشته احادیث و اخبار و اقوال علماء و اخبار و تحقیق مذاهب و اختلاف
و احوال بزرگان و قصص اسلاف که درین رساله منقول شده همه را اگر کتب مذکوره نقل کرده است و بجز این بهار پوری در
مراقض از حبیب السیر با بجا نقل آورده و مکرر تصریح باعتبار آن کرده کما لا یخفی علی من دلج و از کلام مخاطب نیز
اعتبار و اعتماد حبیب السیر واضح و آشکار است چنانچه مخاطب در باب المطاعن همین کتاب تحفه بجواب طعن سوم از
مطاعن ابی بکر بعد ذکر قصه تجنیز حبش اسلامه گفته اینست آنچه در روضه الصفا و روضه الاحباب و حبیب السیر و
دیگر تواریخ معتبره شیعه و سنی موجود است و نیز مخاطب بجواب طعن چهارم از مطاعن ابی بکر گفته و در معارج
و حبیب السیر مذکور است که بعد از غزوه تبوک اعزلی در جناب پیغمبر آمده عرض نمود که قومی از اعراب در وادی الرمل
مجمع گشته داعیه شیخون دارند جناب پیغمبر نشان خود با بوبکر صدیق داده و او را امیرشکر ساخته بران جماعه فرستاد
و نیز مخاطب بجواب طعن یازدهم از مطاعن ابوبکر گفته تفصیل این مقدمه آنکه روایات اهل سنت در نقضه مختلف اند
اکثر روایات اینمضمون آمده اند که ابوبکر را برای امارت منصوب کرده و گفته بودند نه برای رسانیدن برات و حضرت امیر
بعد از زنده شدن ابوبکر چون سوره برات نازل شد و نقص عهد مشرکان در آن سوره فرود آمد از عقبه بستانند
تا تبلیغ این احکام تازه نماید پس در این صورت غزل ابوبکر اصلاً واقع نشد بلکه این هر دو کس برای دو امر مختلف منصوب شدند
پس درین روایات خود جای تمسک شیعه نمائند که مار آن بر غزل ابوبکر است و چون نصب نبود غزل چر او واقع شود
و در بیضاوی و مدارک و زاهدی و تفسیر نظام نیشاپوری و جذب القلوب و شرح مشکوٰۃ همین روایت را اختیار نموده
و همین است ابرج نزد اهل حدیث و از معالم و حسینی و معارج و روضه الاحباب و حبیب السیر و مدارج چنان نظام پذیرند
اول آنکه ابوبکر صدیق را بقرآن سوره مژده بودند بعد از آنکه علی مرتضی را در یک کار نامزد فرمودند و این احتمال دارد که ابوبکر صدیق را از نزد مشرکین
گردانید و منصوب فرمود و بجای آورد و اما آنکه علی مرتضی را شریک ابوبکر کردند تا این دوین جهت قیام فاجایا و ایار روضه الاحباب و بحار و مسلم و دیگر
جمله محدثین همین احتمال دوم را قوی بخشد و چه صد و پنجاهم آنکه محمد بن یوسف شامی در سبل الیه و الا
فی سیره خیر العباد در ذکر اسما و اخبار سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم گفته مدینه العلم روی المزمع
و غیره مرفوعاً انما مدینه العلم و علی بابها و الصواب اند حدیث حسن کما قال الحافظان العلانی
و ابن حجر و قد بسط الشیخ الکلام علی فی کتابه تهذیب الموضوعات و فی النکت ازین عبارات ظاهر است
بنی اسیر می دارد

که حدیث درین کتاب العلم نزد علماء صالحی حدیث حسن است پس مثل حدیث صحیح ضائع استدلال و احتیاج و دفع مزاح
و لجاج را باطل درین معاملاج و قلع شجاعت و ائمه خداج باشد ازینجا است که ضالحی درین کتاب العلم احتیاج و خبر از اسما و سبک
جناب سالک صاحب آئینه علیه و آله و سلم ذکر کرده و بنهای اثبات آن صرف بر همین حدیث شریف گذاشته قلوب سبک بین و
جاسدین و سبطلین مغلین را بسان بر حاصر گذاشته و باید دانست که محیی یوسف شامی از مشایخ علمای کبار و بخاری کرام
احبار نزد سنییه است و جلالت شان در وقت مکان او بر تنوع مواقع الانوار عبد الوهاب شعرانی و غیرت حسان ابن حجر مکی و
سیحانه الالباء شهاب الدین احمد خفاجی و دفع السغال احمد بن محمد المقرئ و کفایه المتطلع تاج الدین الدمان المکی کشف
فاضل حلبی در رساله اصول خود مخاطب شوکت عمریه فاضل رشید و منتهی المقال مفتی صدر الدین خان طاشع الکلام
مولوی سلامت اندید ابونی و منتهی الکلام و از ائمه الغین حیدر علی فیض آبادی و سیرت نبویه لجهن زینی ابن احمد
اشافعی المشهور بدعوان قول سخن مولوی حسن الزمان واضح و طاہر است و شرط و افزاین عبارات و مجلد
حدیث و ولایت مذکور شده درینجا بر بعض عبارات التفاوت و مقاصیر و عبد الوهاب شعرانی در مواقع الانوار در ذکر
جماعتی که بزرگ ایشان کرده و بر ایشان نخوانده گفته و منهم الاخ الصالح العالم الزاهد المتمسک بالسنن
المحمّدية الشیخ محمد الشامی نزیل التزیة البرقوقیه رضی الله عنه کان عالماً صالحاً مفتناً فی العلم
و الف السیرة المشهورة التي جمعها من الف كتاب قبل الناس على كتابها و مشی فیها على المنهج لم
يسبق اليه و كان رضي الله عنه عز بالميز و ج قطو و كان اذا قدم عليه الضيف يعلق القدر و يطبخ لهم
و كان حلو المنطق محب المتظر كثيرا للصيام و القيام به عند الليالي فما كنت اراه ينام في الليل الا قليلا
و كان اذا مات احد من طلبته العلم و خلف اولاد افاصرين وله وظائف بذهب المقاضی و يتفرغ فيها
و يباشرها و يعطي معلوما لا يتام حتى يصلحوا للمباشرة و كان لا يقبل من الكوالة و اعوانهم شيئا و لا يأكل
من طعامهم و ذكرني شخص من الذين يحضرون قراءة سيرته في جامع القصر ان اسأله في اختصار السيرة
و ترك ضبط الفاظ غريبها و ان يحكي السيرة على وجهها كما فعل البر سيد الناس فرائشه بهي القصرين
واخبرته الخبر فقال قد شرعت في اختصارها من مدني يومين فرائيت ذلك هو الوقت الذي سألني
فيه ذلك الرجل و كانت عمامة نحو سبعة اذرع على عرقية لم يزل غاضا طر فمساء كان ماشيا
او جالسا رضي الله عنه و اخلافة الحسنة كثيرة مشهورة بين اصحابه و ابن حجر مکی در کتاب الخيرات
بعد ذکر قول کتابی که در مناقب ابی حنیفه نوشته بود گفته قلنا نزلت لذلك و اعدت النظر فيما لا يهتد للمناقب

من المسالك الى ان ظهرت بكتاب جامع منها صاحبنا الامام العلامة الصالح الفهامة الثقة
المطلع والمحقق المتبع الشيخ محمد الشامي الذي توفي ثم المصنف الخ واحد بن محمد المقرئ ورفيع المتعالي بعد
ذكر تحديد عراقي فعل انجذاب صلى الله عليه واله وسلم تسليم علمي تحديد ذكر رافضيه مع ان صاحب سبل الهدى والرشاد
ذكر ذلك التحديد غير معترض عليه بل اقوة وناهيك باطلاع هذا الجهر الوافر المديد و مفتي صدر الزمان
معاصر ومنتهى المقال گفته قال الشيخ الامام العالم العلامة افضل المحققين والمحدثين محمد زين محمد الشامي في باب
الدليل على مشروعية السفر وشد الرحال لزيارة سيدنا رسول الله صلى الله عليه واله وسلم والروح على من نعم
ان شد الرحل لزيارة صلعم معصية قد تقدم انه انعقد الاجماع على تلك الزيارة طالع و مولوي حسن زمان
در قول مستحسن گفته وقال العلامة الحافظ الشامي صاحب السيوطي في السيرة السنية بسبل الهدى والرشاد
في سيرة خير العباد صلى الله عليه واله وسلم ومشروعية السفر لزيارة قبر النبي صلى الله عليه واله الامجاد
قد اختلف فيها الشيعة نقي الدين السبكي والشيخ كمال الدين بن الزين وكان في الشيعة ابو داود سليمان كتاب
وابن جملة وغيرهم من الامم **في هذا الشامي** صاحب سبل الهدى والرشاد حافظهم الجليل
التقادة قد نفع رشد السداد وحب نفع الرشاد حيث عد مدينة العلم من اسماء خير العباد
عليه واله الاطهار الامجاد من سلام الله ما لا يعد عادية واحق عليه بهذا التحديد الشائع الاغوار
المنجادة و صوب كونه حنا حنا لوزج اصحاب العناد واستند في ذلك يقول حافظية العلالي
وابن حجر دغلا نافع اهل الدادة فالحمد لله على تمام الحجة على ذوى الاحن والاحتقاد ووضوح المحجة
على ائمتي الحق والراية **وجه صد و پنجاه و یکم** انك شيخ ابو الحسن علي بن محمد
بن عراق الكنتاني ورتنزيه الشريعي عن الاخبار الشنيعة الموضوعه گفته
حديث انا دار الحكمة وعلى بابها ابن بطه مع مرطب حب عد خط وفي لفظ انا مدينة الفقه
واخر انا مدينة العلم وفيه جماعة كثيرة مجروحين ومجاهيل تعقب بانه اخرج الحاكم والترمذي
وقال الحافظ ابن حجر اخرجه الحاكم وصححه وخالف ابو الفرج بن الجوزي فذكره في الموضوعات والصنوا
خلاف قولهما معا وان الحديث من قسم الحسن لا يرتقي الى الصحة ولا يخط الى الكذب وبيان ذلك يستد
طوله لكن هذا هو المعتمد وكذا تحسنه العلامة ومخفى زمانه كعلامه ابن عراق از اعيان مشهورين في الافاق وصفا
جائزين عتق اطلاق نزديقية يمشد حمة عبد بن عبد الله سندی در مختصر تنزيه شريعه گفته الحمد لله الذي صان

سنن رسول الله عن كل مفتر وضاع ووفق طائفة من العلماء ففر فواكل كذا صنع : وميزوا بين
والطبيب المصنوع بين الحق الثابت والباطل الموضوع والصلح والسلام على نبيه الذي بشر تلك الطائفة
بنصرة المنعمين وانذار الاخرى يتبع المفعلة لنا بالحجيم وعلى الله واحصا له واتباعهم الذين بينوا
الصحيح من المقيم وعلى كل مراقبدي بعهم بقلب سليم وبعد فان من المصنعات معرفة الاحاد
الموضوعة والامام المصنف وقد الفت فيه المؤلفان والامام الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي فيها كتاب جامع
الا ان عليه مؤلفات ومناقب في مواضع قد لحضه الحافظ جلال الدين السيوطي تعقبه
في كتاب سماه اللائ المصنوعة في الاحاديث الموضوعة ثم عمل يلا ذكر فيه احاديث موضوعة
فانت ابن الجوزي ثم ان شيخنا الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية في زمانه الشيخ
على بن محمد بن العراق ولي الخلاق المشهور في الاقاف الف كتابا يخص فيه هذه المؤلفات بحرف
لم يبق لمحصله الى ما سواه الثقات كيف لا وقد زاد فيه زيادات من كثير من المصنفات
للعبد الفقير الراجي لطف الصمدى رحمه الله بن عبد الله السدي اختصاره تسهلا
لتقصيده مع تراجمه وترتيبه فجعلت كاصله كل ترجمة غير المناقب في ثلثة فصول الشيخ
عبد الحق دلهوى در ما ثبت باسنة كفته وفي تنويه الشريعة في الاحاديث الموضوعة للشيخ
الامام الحافظ العلامة عالم المدينة النبوية في زمانه الشيخ على بن محمد بن العراق حديث من
صام تسعة ايام من اول المحرم بنى الله له قبة في الموضع القادر عيروس عيني در نور سافر در
ترجمة شهاب الدين محمودى كفته فائدة اعلام ان في قلبه حشر عظيمه اذ لم يتيسر له الوقوف على تراجم
جماعة من الاعيان المشهورين كطائفة من الاولياء الكرام وجملة من العلماء الاعلام مثل شيخ
الشيخ على الاطراف الشيخ محمد بن عراق ولده الشيخ الامام العلامة على الشيخ الفاضل
عبد النافع ان قال واخرين يطول ذكرهم ويتعذر حصرهم مع اني قد ذكر بعضهم في ترجمة
غيره بطريق الاستطراد ولكن لم استوعب اخبارهم كما ينبغي ويراد والمرجوان من الله على بذلك
حتى اشقى العليل بشرح مناقبهم العديدة وسيرتهم الحميدة والله ولي التوفيق ونيز عبد القادر عيروس
عيني در نور سافر در ترجمة ابوالسعاد الفاكهي الحسيني بعد ذكر عبد النافع بن محمد بن عراق بمحمد بن عراق استطراد
كفته وتاريخ وفاته لم اقف عليها وهذا هو الذي معنى من ان ارجع على حديثه وكذا ولده الشيخ على

عراق

فكان من كبار اهل العلم وله جملة مصنفات والشيخ عبد النافع هذا ومولوى صدر بن حسن از
معاصر وراجى العلوم گفته الشيخ على بن محمد بن عرقى عالم المدينة المنورة وخطيب مسجد النبى
صلی الله علیه وسلم كان نائبا منابيه في العلم والعمل والتقوى له تصانيف مفيدة منها
كتاب تنزيه الشريعة عن الاحاديث الموضوعة لحضرة تليدة الشيخ رحمه الله السند وهو في غاية
اللطيف من الاختصار انتهى **فمن ابن عراق** علامتهم الشهيرة الافاق قد
اثبت هذا الحديث الموثق كل الاشتقاق في المشرق اتم الاشراف ونفى عنه طعن اهل
البغى والشفاف ودرء عنه كيد ذوى الغنى والتفاد في الافمن حاصر عن قبوله جرح
من الملام كما مسمو للذاق ووجد عند عنف وسبق الى الوردى اعنف السياق و
من شط فيه حرم عن لزوم اهل الصواب والاشفاق ومن استراب فيه فليس له في
الاخوة من خلاق ووجه صدور نجات ووجه الكلام محمد بن محمد بن علي بن حجر المصمى المكي درصواعق بعد
ذكر كثر فضائل جبارير المؤمنين عليه السلام گفته ثم اعلم انه سياتى في فضائل اهل البيت احاديث مستكنة
من فضائل على رضي الله عنه فلتكن منك على ذكر انه في كثير من الاحاديث السابقة في فضائل
ابى بكر جمل من فضائل على اقتضت هنا على اربعين حديثا لانها من غير فضائله الى ان قال
التاسع اخرج البزار والطبراني في الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبراني في المعجم والطبراني في الضعفاء
وابن عدى عن ابراهيم الترمذى والحاكم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها وفي رواية فمن اراد العلم فليأتى الباب في اخرى عند الترمذى
عن على قال انا دار الحكمة وعلي بابها وفي اخرى عند ابن عساکر باب على الى ان قال وصوب بعض
محققى للتأخرين المطلعين من الحديث ان الله حديث حسن ومالك الكلام عليه ووجه صدور نجات و
سوم انك نيز ابن حجر بن عساکر في شرح قصيدة بخرية در شرح شعره ابانت اياته من علوم و عن حروف
ابار عنها المجاهد بن عبد بن علي بن عساکر گفته وتبعه اعنى الشافعى العلماء على ذلك فقال واحد ما قال صلى
عليه وسلم شيئا او حكمه او قضى بشىء الا وهو اوصاله في القرآن قرأ بعد وقال اخر ما من شىء
في العالم الا وهو فيه فليل له فابن ذكر الخانات في فقال في قوله تعالى ليس عليكم جناح ان تدخلوا
بيوتنا غير مسكونة فيها متاع لكم وهي الخانات وقال اخر ما من شىء الا يمكن استخراج من القرآن المقصود الله

بفتح

ابن

لهم

لوجد

محمي

وفي رواية

نعم إلى أن عمر رضي الله عنه وسلم ثلاثاً وستين سنة استنبط من أسرار التنافس في
 ثلاث وستين سورة وعقبها بالتغابن وهو قوله صلى الله عليه وسلم وقال آخر لم يحط القرآن إلا بالعلم عليه
 استأثر الله بعلمه ثم ورت عنه معظم ذلك اعلام الصواب مع تفاوتهم فيه بحسب تفاوت علومهم
 كابي بكر رضي الله عنه فإنه اعلمهم بنص من عمر وغيره وكعلي رضي الله عنه لقوله صلى الله عليه وسلم
 في الحديث الحسن خلافاً لمن عم وضعنا مدينة العلم وعلي بابها ومن ثم قال ابن عباس رضي الله
 عنه جميع ما أثرته من التفسير فأنما هو من علمه كرم الله وجهه وكابن عباس حتى قال لو ضاع
 علي فقال بعير لوجدته في كتاب الله ثم ورت عنهم التابعون معظم ذلك ثم تقاصرت العلم عن
 حمل ما حملته أولئك من علومه وفنونه فنوعوا علومه أنواعاً يستنبط كل طائفة علماً وفناً
 وتوسعوا فيه بحسب مقدار رقتهم ثم افرده غالب تلك العلوم وتلك الفنون التي كادت أن تخرج
 عن المحصر وقد بين هذا القائل وجه استنباطها منه بتأليف لا يحصى وجه صدقها
 ووجهها هم أنكره نيز ابن جرير في شرح شعرة ووزير ابن عمه في المعالي ومن أهل
 تسعد الوزراء بعد إيراد مصر أعز كفته تذييل مناسب لما قبله وفيه رد العجز والصدور ومن
 تلك السعادة ما أمده صلى الله عليه وسلم به من البشارة فقد أخرج الترمذي أخى النبي صلى الله
 عليه وسلم بين أصحابه فجاء على تد مع عيناه فقال يا رسول الله أخيت بين أصحابك ولم توادخ
 بيني وبين أحد فقال صلى الله عليه وسلم أنت أخى في الدنيا والآخرة ومن العلوم التي أشار إليها
 بقوله أنام مدينة العلم وعلي بابها وفي رواية فمن أراد العلم فليأت الباب وفي أخرى عند الترمذي
 أنادار الحكمة وعلي بابها وفي أخرى عند ابن عدي على باب علمه واختلفوا في حكم هذا الحديث
 فجاءة منهم النفا وأنه موضوع والحاكم صحيحه وصوب بعض الحفاظ المطلعين أنه حديث حسن
 وجه صدقها ووجهها ونجم أنكره نيز ابن جرير في شرح شعرة لم يزد كشت الخطأ يقيناً بل
 هو الشمس ما عليه غطاء كفته تنبيه مما يدل على أن الله سبحانه اختص علياً من العلوم بمقتصر
 عنه العبارات قوله صلى الله عليه وسلم أقضاكم علي وهو حديث صحيح لا تراخ فيه وقوله أنا
 دار الحكمة ورواية مدينة العلم وعلي بابها قد كثرت اختلاف الحفاظ وتناقضت في ما يطل
 بسطه ومصلحة أن لهم فيه أربعة أراء هي ما ذهب إليه الحاكم ويوافقه قول الحفاظ

وقال

فيه

لا

العلامة وقد ذكر له طرقا وبين عدالة رجالها وأمر بان تكلم في هذا الحديث
 بجواب عن هذه الروايات الصحيحة عن يحيى بن معين وبين رد ما طعن به في بعض رواياته
 كثير القاضى بان مسلما احتج به وكفاه بذلك فخره واعتقاده عليه قد قال النعماني في غرر
 رواه في البسملة رداعلى من طعن فيه يكفيننا ان نحتج بما احتج به مسلم ولقد قال بعض معاصري
 ما رايت احدا قط اورد منه في علمه وحسنه هو التحقيق ووافقه قول شيخ الاسلام
 ابن حجر جاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهرمى فانه ضعيف عندهم انتهى وسبقه الى اخير
 كلامه المحافظ العلاني فقال الهرمى هذا الكلام فيه كثيرا انتهى ويعارض ذلك تصويبا
 على حديثه ونقل الحاكم عن يحيى بن معين انه وثقه فثبت انه حسن مقارب للصحيح بما علمت
 من قول ابن حجر ان رواه كلهم رواه الصحيح الا الهرمى وان الهرمى وثقه جماعة وضعفه آخرون
 وضعيف اى بناء على ما من ضعف الهرمى وموضوع وعليه كثيرون ائمة حفاظ
 كالقزويني وابن الجوزي وجرم بطل الجميع طرق الله في ميزانه وغيره وهؤلاء وان كانوا ائمة اجلا ولا يحكم
 نساهاوا نساهاوا كثيرا كما علم مما قرنته وكيف ساع المحكم بالوضع مع ما تقر بان رجاله كلهم رجال
 الصحيح الا واحدا فمختلف فيه ويجب فيه تاويل كلام القائلين بالوضع بان ذلك لبعض طرقه لا كلها
 وما احسن قول بعض الحفاظ في ابى معاوية احد رواة المستحکم فيهم بما لا يسمع هو ثقة مأمون من
 كبار المشايخ وحفاظهم قد تفرد به عن العمل فكان ما اذا وادى استعالة في انه صلى الله عليه وسلم
 يقول مثل هذا في حق علي بن ابي طالب وجهه صحيح وشيخه صحيح وشيخه صحيح وشيخه صحيح
 معاوية وجوابات آن وارد نموده گفته السادس خوجه على كرم الله وجهه ومجاوبته له مع انه
 الامام الحق باجماع اهل الحال والعقد والافضل لا عدل الا علم ينصل الحديث الحسن لكثرة طرقه
 خلافا لمرزعي ومضعه ولمن زعم صحته ولمن اطلق حسنه انا مدينة العلم وعلى بابها قال الامام
 الحفاظ لم يرد الا حذر الصحابة رضوان الله عنهم من الفضائل والمناقب والمزايا ما ورد لعلي كرم الله
 وجهه وسببه ان يرضى الله عنه وكرم وجهه لما استخلف كثيرا اعدائه وسائر المتقولين عليه طرأوا
 معائب مثالب زورا وبهتانا والحق داود وانا وورث ذلك من تبعهم على ضلالهم فلم اراى
 الحفاظ ذلك نصبوا نفوسهم لبيان الباطل من ذلك واظهار ما يرد مما ورد عندهم في حقه

فبادر کل احد الی بث جمیع ما عندک من فضائله و مناقبه و الجواب ان ذلک لا یکن قادحا
فی معاویه الا لو فعله من غیر تاویل محتمل وقد تقرر المرّة بعد المرّة انه لتاویل محتمل بسبب کلام
علی کرم الله وجهه و انه من اهل الاجتهاد و غایت انه یجتمه مد محطی و هو ما جرد غیر مازور
وجه صدور وینجاوه و مضمون آنکه نیز ابن حجر مکی در تفسیر الجحان بعد ایراد روایت خبر دادن جناب امیر المؤمنین از
عده در مدانی که از کوفه برای قتال اهل بصره بر آمده بودند گفته قال ابن عباس و هذا ای کون علی رضی الله
عنه یخبر بالاشیاء المغیبه فیقع کما اخبر لما کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یخبر الی
بالمغیبات فیخبر بها علی کرم الله وجهه کما اخبر صلی الله علیه و سلم و من استند بخبره الی اخبار
الصَادِقِ لَا یُکُونُ إِلَّا صَادِقًا وَ فِي هَذِهِ مَنْقِبَةٌ عَلَيْهِ جَدُّ عَلِيٍّ کَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ لَمَّا اتَّخَفَهُ صَلَّی اللَّهُ
عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ بِهِ مِنَ الْعُلُومِ الْغُیْبِیَّةِ وَلِذَا كَانَ بَابُ مَدِیْنَةِ الْعِلْمِ النَّبَوِیِّ وَ أَمِینِ السَّرِّ الْعُلَوِیِّ
وجه صدور وینجاوه و مضمون آنکه در فتاوی ابن حجر مکی مذکور است و سئل رضی الله عنه عن النبی
صلی الله و سلم قال انما مدینة العلم و ابوبکر اسماها و عمر حطانها و عثمان سقفاها و علی بابها
هل الحدیث صحیح ام لا فاجاب بقوله الحدیث رواه صاحب مسند الفردوس
و تبعه ابنه بلا اسناد عن ابن مسعود رضی الله عنه و هو یحدث ضعیف الحدیث انما مدینة العلم
و علی بابها و معاویه حلقتها و هو ضعیف یضاهی الحدیث انما مدینة العلم و علی بابها و من یحدث
حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری لیس له وجه صحیح و الترمذی منکر و ابن معین کذب
مقرض و ان ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و تبعه الذهبی و غیره علی ذلک انتهى ما اردنا نقله
فصل ابن حجر علامتهم الشهیر فی الاقطار و متکلمهم الشهور بالعبیة انه الاشتهار
قد اضمرب کثیر من افادته و قلوب الحاحدین النار و وادی بشار و افر من کلماته و صدور
المعاندین الا و اری فلا یقدم بعد علی الطعن القدح و الانکار الا المولع المستهتر بالعدا
کل الاستهتار و لا یجتری علی هم و غمزة المورث للخیبة و التحساة الا من خاض لبحینه فی
غمار التیاب التبار و ابن حجر مکی از اکابر محدثین و اجدید فقهای محققین نزد سنی می باشد جلالت
مرتب و علو منزلت و بظن لواقع الانوار عبد الوهاب سبکی و ابی وریحانیه الالباء و شباب الدین خواجه و نور اف
عبد القادر بن شیخ عبد العید روس و تحفه بیه عبد الله بن مجازی شرف قادی و برابین قاطعه کمال الدین

بن فخر الدين جبري وشرح شمائل ترمذي حاجي محمد بلخي ومرتقة شرح مشکوة ملا علي قاري وما ثبت من اسنّة
شيخ عبدالحق دبلوي ونوافض محمد بن عبد الرسول بزرنجي وكفاية المتطلع لاج الدين بن احمد الدان المكي وادام
بن عبد الله بن سالم البصري ودرر سنية محمد بن علي شنواني وثبت محمد بن عبد الرحمن الكريزي رسالة الشيخ محمد بن محمد الابر
الازهرى المالكي وذخيرة المال احمد بن عبد القادر عجلي ورسالة اصول حديث خوزنخاطب وغيران واضع شيكار
ست نظر باختصار درينجا بعض عبارات مذكوره ميشود وبعيد الله بن حجازي اشهر قاوي در تحفة بهيگفته العلامة
المحقق الناسك الخاشع الزاهد المسح شهاب الدين بن حجر بنزير مكد المشرقة اخذ رضوان الله عنه
العلم عن جماعة من مشايخ الاسلام بمصر واجازوه بالاقتناء والتدريس فدرس بالجامع كذا
والحجاز وانتفع به خلائق كثيرة وصنف عدة كتب نافعة محدودة في الفقه والاصول الخ وملا علي
قاري ومرتقة شرح مشکوة گفته ولما ذكر شيخنا العالم العلامة والبحر الفهامة شيخ الاسلام ومفتي الامام
صاحب التصانيف الكثيرة والتاليف الشهيرة مولانا وسيدنا وسدنا الشيخ شهاب الدين بن حجر
المكي مناقب الامام مالك واحمد بن حنبل والشافعي في شرح للسكر قال تعين علينا اذ ذكرنا
تراجم هؤلاء الائمة الثلاثة ان نختم برابعهم المقدم عليهم الخ ونيزوران گفته يقال شيخنا العلامة
ابن حجر المكي في شرحه للسكر عند قوله تكلم فيه بعض النقاد اى تكلم فيه باعتبار ذلك الحذف لكان
استلزم عنده ان يعبر عنه بما اصطلح عليه من عند نفسه الخ وشيخ عبدالحق دبلوي وما ثبت من گفته
قال الشيخ شهاب الدين بن حجر الهيتمي المصنف المفتي بدار الله الحرام وشيخ الفقهاء والمحدثين في اوانه
بذلك المقام في الصواعق المحرقة اعلم ان ما اصاب به الحسين في عاشوراء ما اصاب اهل الشهادة الدالة على
مزيد حظوته ورفعة درجته عند ربه والحقه بدرجات اهل بيت الطاهر بن الخ ونيزوران گفته وقال
شيخ مشايخنا في الحديث الحافظ ابن حجر الهيتمي والصواب كما قد مناه في رويته صلى الله عليه واله وسلم
التعميم على اى حال رآه الراى بشرط ان يكون على صورته الحقيقية في وقت ماسوا مكان في شبابه او
رجوليته او كوليته او اخر عمرة الخ ومناقب شائخة ومحمد باذنه ابن حجر بنزير وياخضرات بحيت كنوبت
افزوان بتاليف رسیده چنانچه عبد القادر بن احمد فاكى كه از علمائى مشهورين سنييه است كتابى خاص منيا جمع نموده
محمد بن علي الشوكاني در بر طالع گفته عبد القادر بن احمد الفاكهي ثم الملك العالم المشهور له تصانيف منها شرح
منهج القاضى زكراوى وشرح قصيدة الصفة المحل وكذا في زيارة النبي صلى الله عليه وسلم كتابا في فضائل شيخنا بن حجر الهيتمي واثبات

بيت

وجه صد و پنجاه و نه خبر منقول من كتاب
حديث مدينة العلم وفتح طعن ابن عباس
الفاط عدیده وار و نه و ده چنانچه گفته اند امیدینه العلم و علی بابها کفن اراد العلم فلیلت الباب علی
عند طب آن عن ابن عباس عندك عراب و نیز گفته اند امیدینه العلم و علی بابها ابو نعیم فی
عن علی انما مدینه العلم و علی بابها کفن اراد العلم فلیات من بابها طب عن ابن عباس و نیز در
گفته قال الترمذی و ابن جریر مع احمد ثنا اسمعیل بن موسی السمری انبا محمد بن عمر الرومی عن شریک
عن سلمة بن كهیل عن سعید بن غفلة عن الصنابحي عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم انادار الحکمة و علی بابها حل قال الترمذی هذا حديث غریب و فی نسخة منکر و روى بعضهم
هذا الحديث عن شریک و لم یذکر و افیه الصنابحي و لم یعرف هذا الحديث عن احمد من الثقات
غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر هذا الخبر صحيح سنده و قد یجب ان یكون
هذا علی مذ هب الاخرین سقیم غیر صحیح لعلین احدهما انما خبره لا یعرف له مخرج عن علی
عن النبی صلى الله علیه وسلم الا من هذا الوجه و الاخر ان سلمة بن كهیل عندهم ممن لا یشبه
بنقله حجة و قد وافق علیاً فی روايته هذا الخبر عن النبی صلى الله علیه وسلم غیره ثنا محمد بن ابراهیم
الفراری ثنا عبد السلام بن صالح الهمدانی ثنا ابو معاوية عن اعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال
قال رسول الله صلى الله علیه وسلم انما مدینه العلم و علی بابها کفن اراد المدینه فلیاتها من بابها
حدثنا ابراهیم بن موسی المراری و لیس بالقرائنا ابو معاوية باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه و لا
سمعت منه غیر هذا الحديث انتهى كلام ابن جریر و قد ورد ابن الجوزی فی الموضوعات حديث
علی و ابن عباس و اخرج الحديث ابن عباس و قال صحیح الا سناد و روى خطی فی تاريخه غیر صحیح
ابن معین انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحیح و قال عند حديث ابن عباس انه موضوع
و قال الحافظ صلاح الدین العلامی قد قال ببطلانه ایضا الذهبی فی المیزان و غیره و لم یأتوا فی
ذلك بعلته قاده سوى عنی الوضع دفعا بالصذر و قال الحافظ ابن حجر فی لسانه هذا الحديث
له طرق كثيرة و مستدرک الحاکم اقل احوالها ان یكون الحديث اصل فلا ینبغي ان یطلق القول علیه
بالوضع و قال فی فتوی هذا الحديث اخرجه في المستدرک و قال انه صحیح و خالفه ابن الجوزی
فذكره فی الموضوعات و قال انه کذب الصواب خلاف قولهم لم یأتوا بالحديث من قسم الحسن لا یرتفع

ثنا

عن الصنابحي

ثنا

الى الصحة ولا يخط الى الكذب وبيان ذلك يستدعي طولا ولكن هذا هو المصداق في ذلك
انتم وقد كنت اوجب بهذا الجواب دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير الحديث على
تهذيب الآثار مع تصحيح الحديث ابن عباس فاستخرجت الله وجزمت بارتقاء الحديث عن
مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة والله اعلم انتهى **فصل اعل المتقى** عمدة بنهايتهم
الاعلام الموصوف عندهم بحامد زاهرة الاعلام قد روى هذا الحديث المستند الدار
للظلام المهادى بنورة الى جدد الامن ونهج السلام بالافن سلك فيه الحجاب ذعان الاستسلام
وقبل الجرم بصحته كالمتمتع بغير نكير وكلام بحظي عند ذوى العقول والاحلام وامن من عدلهم
واللام ومن ادق حد لنمى قلبه المظلم كل الاظلام ووليدى ضمير سرالى جرد الموصوف
الاعلام ذهبه الحق والاشهاد وحول الله البطش الاصطلام وما شرقة ومفاخر موقفة وثبات غلور وغايت
سمو مرتبت على تنقي نزو سنيه برستنج قول نقى في مناقب المتقى تصنيف عبد القادر بن احمد الفاكهي صاحب
في فضل الشيخ على المتقى تصنيف شيخ عبد الوهاب تنقي قادري وزاد المتقين في سلوك طريق اليقين واخبار
شيخ عبد الحق وبلو نور سافر عن اخبار القرن العاشر عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العيدي روس اليمنى وسبحه جا
غلام على آزاد بلكرامى وكفاية المتطلع تاج الدين الى بان المكي وكشف الظنون مصطفى بن عبد الله القسطنطيني
ومنتى الكلام وازالة الغيب مولوى حميد على معاصر واجبة العلوم واتحاف النبلاء مولوى صديق حسن خان معاصر
وظاهرست ووجه صدر وشخصتم الله ابراهيم بن عبد القادر الوصالي اليمني الشافعي حديث مدينة العلم را في فضل
علم جناب امير المؤمنين عليه السلام في كتابه في كتاب الاكتفاء في كتاب فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام
كففة كلبالب المتاسع فضل علمه رضي الله عنه الى ان قال عند اى عن علي رضي الله عنه ان رسول الله
صلواته عليه وسلم قال انما نعمة العلم وعلى بابها اخرجه ابو نعيم في المعرفه ونيز در آن گفته وعنه
ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نعمة العلم وعلى بابها فمن
اراد العلم فليأت الباب اخرجه الحاكم في المستدرک والطبيب في المفرق والمتقون في **فصل**
الوصابي صاحب كتاب الاكتفاء قد روى هذا الحديث الهادي لا رباب الاكتفاء
نقل عن اكا بر علماء العظماء وعزوا الى اجلة حفاظ الفخمة المذعن له ماض على سنن
الاقتداء والطلعن فيه مخلص في سبب الاعتداء والمقبل عليه راكن الى الحق الواضح السناء

والعرض عنه مسرع الى محتم الشقاء والعناء وجه صدقته وكم از وجوه فصلين
كفته انما مدنية العلم وعلى بابها اوردته من حديث علي وابن عباس وجابر قلت قد تقب العلاء
غلاب المجوزي في حكمه بوضعه فانه ينتهي طرقة الى درجة الحسن فلا يكون ضعيفا فضلا ان يكون
موضوعا وقال ابن حجر صحيح الحاكم وخالفه ابن الجوزي فكذب به والصواب خلاف قولهما والحد حسن
لا يصح ولا كذب وفيه وران بعد ذكره في حديث ابن بعض طاعنين كفته قلت له متابعاً فمن حكم بكذبه فقد
اخطأ وايزين اقات علامه محمد طاهر بطلان تكذيب ابطال وهو ان تعيب افعال اخبرته في نهائيت
وباب است حسن واعتماد واعتبار ان بغايت ساطع وسافر العجب كل العجب من المخاطب لما هو الحاضر من
الفصل كل زلة وزاهر كيف اثر الطعن البائر واثار الضغن الفائر ولم يحتفل بما اثبتته المحققون
كابر ابعاد كابر ولم يعتن بما احصاه المنقذون خالفوا اثر غابر والله ولي التوفيق لكل مقبل للحق
اثر وهو الواقع عن زيف كل ناكب في سبيل النفي عاثر ومحمد طاهر از اكابر علماء اعيان افاخم نبلا
جليل الشأن نزدينيه بوجه عبد القادر بن شيخ بن عبد الله العميد روس در تور سافر في اخبار القرن العاشر در
وقائع سنة ست وثمانين تسعة كفته وفيها استشهاد الرجل الصالح العلامة جمال الدين محمد طاهر
الملقب بملك الهند رحمه الله امين على يد المبتدئ من فرقتي الرافضة السبابة و
المهدوية القتالة وسبب ذلك انه كان يناقشهم ويناطرهم ويريدهم يرجعون الى الحق وينرو
ما هم عليه من الضلالة والزندقة وكان هذا اياه ابد وجري له معهم وقائع كثيرة وقصصهم
في مجالس عديدة واظهر فضائلهم وكشف خباياهم وردد عليهم واراد فضح حجتهم وبطلانها
وبالغ في الرد عليهم والتحذير عنهم حتى قال بكفرهم وجزم بخروجهم من الدين والمنهج الفقير
وضلالهم عن الصراط المستقيم واراد اعدام هذا المذهب القبيح راسا وسحق لك سعيابليغا
واراد التوصل الى سلطان الزمان لذلك فلقاوا عليه حتى قتلوه قبل ان يصل الى ذلك ولا حول ولا
قوة الا بالله وهو الذي اشار اليه النبي صلى الله عليه وسلم بالمرية في الرواية التي راها الشيخ المتقي السابقة
فناهيك بها من منغبه علمية وكان على قدم من الصلاح والورع والتجسس العلم وكانت ولادته
سنة ثلث عشر وستمائة وحفظ القرآن وهو لم يبلغ العاشرة بعد اطلب العلم ومكث كذلك نحو خمس
سنة وبرع في فنون عديدة وفلا الا قران حتى لم يعلم ان احدا من علماء كجرات بلغ مبلغه في

فمن الحديث كذا قلنا بعض مشايخنا وله تصانيف نافعة منها مجموع بحار الآثار في غرائب الثقات
ولطائف الأخبار وشيوخه كثير من ملأ ج أخذ عن الشيخ حسن البكري والشيخ ابن حجر الهيتمي و
الشيخ علي بن عراق والشيخ علي المتقي الهندكي والشيخ جابر الله بن فهد وأخذ عن جدك السيد الله
العيدر روس في التصوف بعد ن وورث عن أبيه ما لا جزيلا فأنفقته على طلبته العلم الشرف
وكان يرسل إلى معلم الصبيان ويقول أي صبي حسن في كاه و جيد فهمه أرسله إلى فيرسل إليه فيقول
له كيف حالك فان كان غنيا يقول له تعلم وان كان فقيرا يقول له تعلم ولا تهتم مرجحة معاشك
انا اتعهد امرك وجميع عيالك على قدر كفايتهم فكن فارغ البال واجتهد في تحصيل العلم فكا
يفعل ذلك بجميع من ياتيه من الضعفاء والفقراء ويعطيهم قدر ما وظيفه لهم حتى صار منهم
جماعة كثيرة علماء ذو وفنون كثيرة فاتفق جميع ماله في ذلك وحكى انه في ايام تحصيله قاسى
من الطلبة وغيرهم شدا ثم فلما ان رزقه الله علما اليقون ينشروا ابتغاء لمرضاة الله فلما
تم له ذلك فعل كذا لك وقام به احتساب الله فانتفع بتدريسه عوالم لا تحصى رحمه الله و
اعاد علينا من بركاته امين و شيخ عبد الحق محدث دهلوى در اخبار الاخير في اسرار الابرار گفته ميان محمد طاهر
در بين گجرات بوده از قوم بوبره که در آن دیار حق سبحانه تعالی او را علم و فضل و ادب و کرمین شریفین رفت و علما
و مشایخ آن دیار شیخ را در یافت و تحصيل و تکمیل علم حدیث نمود و با شیخ علی متقی رحمته علیه صحبت داشت و
مرد شد و باز او بمرت و کرامت بوطن اصلی عود نمود و بعضی بدعتها که در آن قوم شائع بود از آنکه کرد و میان اهل سنت
و بدعت این قوم تمیز و تعریف نمود و در علم حدیث تالیف مفیده جمع کرد از آن جمله کتابی است که متکفل شرح صحاح
ست سنی مجمع البحار و رساله دیگر مختصر سنی معنی که تصحیح اسامی رجال کرده بی تعرض به بیان احوال بغایت مختصر
و مفید و در خطبهای این کتب شیخ علی متقی بسیار کرده است و بومست شیخ سیاهی بجهت امداد طلبا راست میکرد و در وقت
درس نیز بجل کردن آن مشغول بود تا دست نیز در کار باشد و وی در از آن بدع و اهل بدع که در آن دیار بودند
تقصیر نکرد و آخر هم بدست آن جماعت در سنه نيف و ثمانین و تسع مائه تبشیرات رسید شکر الله سعیه و جزاه الله
عن المسلمين خیر او غلام علی آزاد بلگرامی در سجنه المرحان فی آثار هندوستان گفته مولانا الشیخ
محمد طاهر الفتی قدس سره فتن بفتح الغاء و تشدید الفوقانية و فتحها والنون بلدة من بلاد
گجرات هو خادم الاحادیث المقدسه و ناصر السنن الملوسته ثمذ علی بعض علماء گجرات و اخذ

منهم نبذة من العلوم المتداولات ثم تسلك الى الحرمين المكرمين زادها الله شرفاً وعلواً و
ادراك علماءهما و مشايخهما كاسيما الشيخ علي المتقي قدس الله سره و تعلی منه فيوصات و افرة
فتوحات متكثرة و عطف عنان العزم الى بلد و عا دالى مساح اغوار و ونجدة و صرف جل همته
على فادة العلوم و تشد خزامه على علاء كلمة الحق القيوم و كانت طريقته حسب وصية شيخه
المتقى الاشتغال بعمل المدا و اعانة كنية العلوم بهذا الامداد حتى كان في حالة التدريس ايضا
يشتغل بحله و ينصر خيلة الطرس بطله ليكون اللسان و اللسان في حل المشكلات و هو العمل في
لبان و فرسی هان و الف تواليف مفيدة كجمع البحار غريب الحديث و المغني في اسماء الرجال و
تذكرة الموضوعات و عزم مثل شيخه على كسر البواهير المهد و ية الذين كانوا من قومه و كانوا من اتباع
السيد محمد الجوفور الذي ادعى انه للمهد للوعود و عهد ان لا يربط العمامة على راسه حتى يزل
كي البديعة عن جباههم و لما استولى سلطان اكبر و الى اهل في سنة ثمانين و تسعمائة على كجرات و
اجتمع بالشيخ رباط العثمانيين على اسر الشيخ و قال على ثمة معدلتى بضرة الدين البدين و كسر الفارقة
للبتدعين و فوق اذ ذلك و قوض السلطان حكومتهم كجرات الى اخيه الرضاعي ميرزا عزيز كوكه الملقب
بالخان الاعظم فاعان الشيخ و ازال رسوم البدعة مما امكن ثم عزل الخان و نصب مكانه عبد الرحيم
خان خانان و هو كان شيعيا فاعتضد به للمهد و ية و خرجوا من الزوايا و رموا السهماء عن
النجاي فخل الشيخ العمامة عن راسه انطلق الى السلطان اكبر و هو كان في مستقر الخلافة اكبر باد
فتبعه جمع من المهد و ية سرا و لما وصل الشيخ الى حوالى اجين بضم الحنة و تشديد الجيم
ففتحها و سكون التختانية و النون هجمو عليه و قتلوه سنة ست و ثمانين و تسع مائة فقتل
حبده الى فتن و دفن في مقابر اسلافة رحمته الله تعالى و مر اجفاده الشيخ عبد القادر بن الشيخ
ابى بكر مفتي مكة للعظمة كان عالما جيدا لاسيما في الفقه ففصحا باليغا و نوال فيه الفتاوى
اربع مجلدا و مجموع المنشآت تو في سنة ثمان و ثلثين و مائة و الف و نظم الشيخ عبد الله طرقة
الانصارى للكو الشافعي لستاده في مدح التلميذ قصيدة يوصل فيها نسبه الى المصديق الاكبر
رضي الله عنه و يقول قد كان جد ابيك بل ضريحه في مرابض العلماء و الفضلاء اعني محمد
من مجيى الصديق حقه بغير مراد لكن جميع اهل كجرات متفقون على ان الشيخ من البوا

و صرح به الشیخ عبدالحق الدهلوی فی کتابه اخبار الکبار قال بعضهم انه کان صدیقاً من
جانب الام و قال الآخرون لما لقب المهدویة بالحدیدیه و هی نسبة الی الحدید عن ابن ابی طالب
رضی الله عنه فلقب الشیخ بالصدیقی و مقابلته هم و الاصل ان اسلاف البو اهدید جدید
اسلامهم و اهل الهند بدعون من یدخل دین الاسلام صدیقاً المناصبته بالصدیق الاکبر
رضی الله عنه فی التصدیق قال المیر نور الله الشوشتری المتوفی فی العشر الثانیة بعد الالف
فی بعض مولفاته البوهره طائفة متوطنون بکجرات اسلام اسلافهم علی ید الملا علی الذی قبره
فی کنیلت بفتح الکاف و سکون النون و الباء للموحدة و الالف و کسر الحاء و سکون الفوقانیة
بلد مشهورة قریبه من کجرات و مضی اسلام ثلاث مائه سنة تخمیناً و اکثرهم یکسبون المعاش
بالتجارة و انواع الحرف کما یدل علیه اسم بوهره و معناه التاجر بالهندیه و مولوی صدیق حسن خان معاصر
در اتحات النبلا گفته محمد بن طاهر الفتی مولف مجمع البحار فی غریب الحدیث خادم حدیث نبوی ناصح من مصطفو
در بلده نخر و اله در ستر اربع عشر و تسعمائة متوله شده تحصیل علوم و تکمیل فنون از عظمای عصر و فضلا در هر خود
نمود مثل استاذ الزمان ملا مهتبه و مولانا شیخ ناگوری و شیخ برهان الدین سمهود و مولانا ید الله سوبی بعده جاده
نور و حریرین یفین گردید و از علما و مشایخ ان و یار کرامت انار استفاده و استفادہ گرفت مثل شیخ ابی عبد الله
زبیدی و سید عبد الله عدنی و شیخ عبید الله حضرمی و شیخ جبار الله مکی و شیخ ابن حجر مکی صاحب صواعق محرقة و شیخ
علی برنی و شیخ بر خوردار سندی و شیخ ابو الحسن بکری المکی خصوصاً از حاشیه محفل اشرف شیخ اجل علی بن حسام الدین المتقی
فیوض فراوان اندوخت و بسعادت ارادت فائز گشت و عنان بوطن اصلی باز گردانید و هنگام افاده علوم و اعلا
کلمه الحق گرم ساخت و بهصانیت نفیسه بدیع پر داخت از انجمله کتاب مجمع البحار است که بدان توسل خدمت شیخ
خود علی متقی کرد و در دیباجه آن شنای بلیغ بروی نمود همیشه بروفق و صیت شیخ خود مداد برای امداد نسخه نویسان
علوم حل میکرد و بحدیکه در وقت درس گفتن هم بجل کردن مرکب مشغول میبود تا دست نیز در کار باشد وی در
بو اهدیر مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدای سید محمد جو پوری مدعی مهدویت میکردند مثل استاد خود که ربیت و عهد
کرد که تا داغ بدعت از پیشانی ایشان نشوید دستار بر سر نه بند و چون اکبر بادشاه در سنه ثمان و تسعمائة کجرات
تسخیر کرد در پیش با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه بدست خود دستار بر سر شیخ بچید و گفت باعث ترک دستار
بسمع رسیده نصرت دین متین بروفق اراده شمار زده معدلت من لازم است در ان سال حکومت کجرات

محمد طاهر

بنحان اعظم میرزا غریز کو که تفویض یافت باعانت او اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما عنقریب صوبه گجرات
بر عبد الرحیم خان خانان قرار گرفت و بحامیت او طائفه مهدی ویه باز از کین بر بستند شیخ دستار از سرکشاد و غرم
اگره کرد که بجز اسمع اکبر پادشاه سلفه کی بعل آرد شیخ وحید الدین علوی هر چند بکنایه منع کرد و فرمود عالم
منظر اسمائی جلالی و جمالی است حفظ آثار و احکام هر اسم طریقی مستقیم است سودمند نیفتاد و رخت کوچ بر بست
جمع از مخالفین در پی افتادند و ما بین اوجین و سارنگ پور ریخته شهید ساختند و این حادثه در سنه ۱۱۸۱ شماین
و تسع مائه اتفاق افتاد بخشش او را از مالوه به پیش آورده در مقابل اسلاف او دفن کردند که فی مابین الکرام تاریخ
بلگرام المسید آزاد روح و غیره حاجی رفیع الدین خان مراد آبادی در حالات الحرمین نوشته اند چون اکبر پادشاه در
پیش بملاقات شیخ محمد طاهر که در آنوقت در علوم ظاهر و باطن از اکابر عهد خود بودند آمد گفت خدمتی بفرمایید گفتند آرزوی
مانست که اگر کسی از فرزندان من پیش شما یا فرزندان شما آید او را بخود راه ندهید و برانید و بعد از آنکه توقف فرمودند
این گفتن من فائده نداد ایشان خواهند آمد و شما را خواهد داد آخر یکی از بنابر ایشان نزد عالم اکبر پادشاه آمد و شیخ
الاسلام ملقب شد و جابه عظیم یافت انتهی و میر آزاد نوشته که یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابوبکر مفتی سکه
سعظمه بود در علم و فضل و فصاحت و بلاغت لایما قضاوت ممست از عصری زبنت سالها بر سنه اقامت
حرم محترم سر بلند داشت از تالیف اوست فتادی در چهار مجلد و نسخه منشآت مات فی سنه ثمان و ثلاثین مائه و اربع
شیخ عبد الله طرفه الضاری یکی شافعی استاد او بود و در مدح تلمیذ قصیده پرداخته در انجانب شیخ محمد طاهر حیدر اویق
اکبر رضی الله عنه سائیده میگوید قد کان جد ابیک بل خریجه من اوحدا العلماء و الفضلاء
اعنی محمد طاهر من منجی الصدیق حقه بغیر مرأه اما شیخ محمد طاهر با اتفاق جمهور از قوم بوبره است و کلام
شیخ عبد الحق دهلوی در اخبار الاخبار هم تصریح میکند و صدیقی بعضی میگویند باعتبار نسب اصحاب مادر بود و بعضی
گویند از جهت اعتقاد بود که چون شیعه خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند انتهی کلامه محرر سطور گوید از حج قول
ثانی مینماید زیرا که نسب مادر نمی باشد بلکه از پدری بود خصوصاً اعتبارش از مثل شیخ محمد طاهر عالم محقق خیلی بعید است لیکن
قول طرفه در بیت مذکور حقه بغیر مرأه ناظر بر صحت صدیقیت اوست قطع نظر از آنکه از جانب مادر باشد یا پدر و انت
اعلم ولیکن اصح همین است که بوبره بود انتهی ما از ناقله و نیز صدیق حسن در ابجد العلوم گفته الشیخ محمد طاهر
الفتنی صاحب مجمع البحالی غریب الحدیث و فتن بلده من بلاد کجرات تلمذ علی علماء بلاد و صار
راسا فی العلوم الحدیثیه و الاصلیه و راجع الی الحرمین الشریفین و ادرك علماءها و مشایخها سیم

منجی

یربط

الشیخ علی المتقی و ذکره فی صبد کتابہ مجمع البحار و اثنی علمہ ثناء حسن جلیلا و علای بلدا و قصودہ متہ
علی افادۃ العلوم و کان طریقہ الاشتغال بعمل المذاہد و احادیث کتبہ العلوم بہذا الکامد اذ حتی فی
حالة الدرس ایضا یشغل بجلدہ للتعنی فی اسماء الرجال و تذکرۃ الموضوعات و غیرہ علی کسر البواہر
المہدی و یتذکرہ کانوا قومہ و عہدہ از لا یربط العلم اعلی راسہ حتی یزید تلک المبدعۃ فلما استول السطان
اکبر الی دہلی فی سنۃ ۹۸۶ م کجرات اجتمع بالشیخ ربط العمامۃ ببیدہ علی ہاس الشیخ و قال علی فمہ
معداتی نصرۃ الدین و کسر الفرقة للبند عین و فوق اذ تک و کان قد فوض حکومتہ کجرات الی اخیر رضا
میرزا غریز کوکہ الملقب بالخان الاعظم فاحان الشیخ و ازال رسوم البعث مہما امکن ثم عزل الخان الاعظم
و نصب مکاتہ عبد الرحیم خان خانان و کان شیعیا فاعتضد بہ المہدی و یرجو من الزواہر و موا
السہام علی انجبا یا فحل الشیخ العمامۃ عرباسہ و انطلق الی اکبر بادشاہ و کان فی مستقر الخلافۃ اکثر فتبعہ
جمع من المہدی و یتہ ستر و ہجم و اعلیہ فی حوالی اجین و قتلوہ سنۃ ۹۸۶ م فاستشهد و نقل جسدہ الی
فتن و دفن فی مقابر اسلامہ و کان صدیقی النسب من جہۃ امہ و اصلہ من بوہر و اسلام جلد
الاسلام و بیوہار فی الهندیۃ التجارۃ و بوہرۃ التاجر و قد ذکرہ الشیخ عبد الحق الدہلوی ترجمتہ فی
اخبار اکخار و ذکر ہا انا فی تحاف النبلا و ایضا افردت ترجمتہ فی رسالہ مستقلة الحقہا فی اوائل
مجمع البحار قال الشیخ عبد الوہاب ملتقی رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی الروایا فقلت من
افضل الناس فی هذا الزمان یا رسول اللہ فقال شیخک ثم محمد طاهر و بالہام و یرا بفضل علی الیقظۃ
و کتابہ مجمع البحار قد طبع بالہند لہذا العہد اشتہر اشتہار الشمس فی اربعۃ النہار و ہو کتاب جمع فیہ
کل غریب الحدیث و ما الف فیہ فہما کالشرح للمصاحح الستۃ فان لم یکن عند احد شرح لکتاب من
الامہات الست فہذا الکتاب یفنیہ لحل المعانی و کشف المبانی و ہو کتاب متفق علی قبولہ متداول
بین اهل العلم منذ ظہر فی الوجہ بان اللہ التوفیق و جلالت مرتبت محمد طاہر نزد سنیہ بر ناظر رسالہ اصول حد
مخاطب و ایضاح فاضل شید و ازالۃ الغین حیدر علی معاصر نیر و اوضح و لا یحست و وجہ شہادت و دوم
انکہ عباس بن مہین الدین الشہیر بمیرزا محمد و لم یحرم ابانی ثم الشیرازی این حدیث شریف را در کتاب توفیق الرحمن
آوردہ و از فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام شمرہ چنانچہ در فضل ثانی از فضول ثانیہ کتاب کو گفتہ و فضائل
علی بن ابیطالب کفر عن انس بن مالک قال بعث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الاثنين و صلے

R

عنه یوم الثالث اخرج به الترمذی و عن ابن عباس قال اول من صلى على اخرج به
الترمذی و عن زيد بن ارقم رضي الله عنه قال اول من سلم على قال عمر بن مرة ذكرت ذلك لابي
الخنجر فانكره وقال اول من سلم ابو بكر الصديق اخرج به الترمذی و عن سعد بن ابی وقاص قال لما انا
رسول الله صلى الله عليه وسلم بين ا صحابه جارة على تد مع عيناها فقال يا رسول الله صلى
عليه وسلم اخيت بين اصحابك ولم تواخ بيني وبين احد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يقول انت اخي في الله يا اخرة اخرج به الترمذی و عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من كنت مولاه فعلي مولاه اخرج به الترمذی و عن زيد بن ارقم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
خلف على بن ابي طالب في غزوة تبوك فقال علي يا رسول الله تخلفني في النساء والصبيان
فقال اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا باني بعدي اخرج به البخاري و
المزني و عن سعد بن ابی وقاص ان معاوية بن ابی سفيان امره فقال ما يمنعك ان تسب لارتاب
فقال لما ذكرت ثلثا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فلا تبس لان يكون لواحدة احب الي
من حر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له وتخلقه في بعض مغازيه فقال له
يا رسول الله خلفتني مع النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى
ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا باني بعدي وسمعت يقول يوم خيبر لا عطين
الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتبنا ولسنا فقال ادعوا لي علي فلقبهم
فمنصق في عينيه ودفن الراية اليه ففهم الله عليه واما نزلت هذه الآية تدع ابنا عنا وابناءكم و
نساءنا ونساءكم وانفسكم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا
فقال اللهم هؤلاء هم اهل بيته اخرج به مسلم و الترمذی و عن عمران بن حصين قال قال بعث رسول الله
صلى الله عليه وسلم جيشا واستمر عليهم علي بن ابي طالب فمضى في السرية فاصاب جارية فانكر واعليه وتفاقد اربعة من
احباب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا اذا لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم الجزنا به بما صنع علي
وكان للمسلمون اذا رجعوا من سفر يدور برسول الله صلى الله عليه وسلم ثم انصرفوا الى رحالهم فلما
قدمت السرية فسلموا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال امروا علي بن ابي طالب
فعل كذا او كذا فاعترضه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قام الثاني فقال مثل ما قال فاعترض
عنه

ان

قال

حبشه

بید و کون

تازل

ز شرا

وعلى علم

ثم قام الثالث فقال مثل مقالتهما ثم قام الرابع وقال ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ثلثا تجلبني وانا منه وهو ولي كل مؤمن بعدي اخرج به الترمذي وعن جيثس برجنادة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي مني ثلثان علي ولا يؤدى عني الا انا وعلى اخرج به الترمذي وعن ابن عباس قال كان عند رسول الله صلى الله عليه وسلم طائر فقال اللهم ايتني باحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير فجاء علي فاكل معه اخرج به الترمذي وعن سلمة بن اكوع قال كان علي قد تخلف عن النبي صلى الله عليه وسلم في خيبر وكان رمدا فقال انا اتخلف عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فخرج علي فلقى النبي صلى الله عليه وسلم فلما كان مساء الليلة التي فتح الله فيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله او قال يحب الله ورسوله ففتح الله عليه فاذا نحن بعلي وما نرجوه فقال هذا علي فاعطاه رسول الله صلى الله عليه وسلم الراية ففتح الله عليه اخرج به البخاري ومسلم وعن سهل بن سعد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يوم خيبر لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله قال فبان للناس يذكرون لميلتهم اياهم يعطاها فلما اصبح الناس غدوا الى رسول الله صلى الله عليه وسلم كلهم يرجون ان يعطاها فقال ابن عباس بن ابي طالب فليل هو يا رسول الله يشكر عيني قال فارسلوا اليه فبصق في عينيه ودعاه فبرع كان لم يكن به وجع فاعطاه الراية فقال يا رسول الله صلى الله عليه وسلم انا حتى يكونوا مثلنا قال انفذ على رسلك حتى تنزل بساحتهم ثم ادعهم الى الاسلام واخبرهم بما يحب عليهم من حق الله عز وجل فيه فوالله لان يهدي الله بك رجلا واحد خير لك من جميع النعم اخرج به البخاري ومسلم وعن سعيد قال كنا لنعثر المنافقين نحن معاشر الانصار بغضهم علي بن ابي طالب اخرج به الترمذي وعن ام سلمة قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يحب عليا منافق ولا يبغضه مؤمن اخرج به الترمذي وعن ذر بن حبيش قال سمعت عليا كرم الله وجهه يقول ان الذي فلق الحبة وبرء النعمة انه لعهد النبي الاخير ان لا يحبني الا مؤمن ولا يبغضني الا منافق اخرج به مسلم والترمذي والنسائي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم وعلى بابها اخرج به الترمذي انتهى فلهذا كلهم الشهيد بمزار اخذوا من الذي عنده الحق متيقن معلوم قد وجر هذا الحديث القاطع لداير الخصوم نقلوا عن الترمذي اعدا بانهم الستة القروم وعدا من فضائل مولانا

أنا العلوم: عليه صنوة والهاك أن السلام من المحي القيوم: فالعجب كل العجب من المخاطب المشهور
كيف عاند في رده أهل الأحلام والفهوم: وعاز في طعنه أن بابك منها م والحلوم: وسبق في دفعه
حتى على ذوى الزبغ المشوم: وجه صد و شصت و سوم أنكه شيخ بن عبد الله العیدروس بن مسعود
ورعقد بنوی و سر مصطفى ایخیر شریف را وار و نموده چنانچه گفته و اخرج البرار والطبرانی في الاوسط
عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاكم والعقيل في الضعفاء وابن عدي عن ابن عمر والترمذي
الحاكم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنا مد بينة العلم وياها وفي رواية فمن
أراد العلم فليأت الباب في أخرى عند الترمذي عن أنادار المحكمة وعلى بابك وفي آخر عند ابن عدي
على باب علي وجه صد و شصت و چهارم أنكه شيخ بن عبد الله العیدروس بن مسعود بنوی ایات قصیده
ابن جابر اندلسی که شتمای نظم ایخیر شریف میباشد نقل نموده و در سخنان ابن فرموده چنانچه در کتاب مذکور
بعد ذکر شرطی از مناقب اخبار جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و الله در ابن جابر که اندلسی حيث قال
ه وان عليا كان سيف رسول الله: وصاحبه السامى لجد مشيد: وصهر النبي المجتبه وابن عمه
أبا الحسنين الحق كل سودد: وخير نساء العز ووجه قدت: وحسبك هذا سودد المستوح: ووزو
رب السما من بهائه: وناهيك تزويجا من العرش قدبك: فبلا وحل الزهد خير جلاهما: وقد
أثابا الزاد من جلاي مجتد: فاشترت الجنات من حلل ومن: حلاهما رعاي الذي التزهد: وما ضرت
مر قبليات والصوت لبسه: وفي السند من الغالى عذا سقا يغتدي: وقال رسول الله أني مدينة:
من العلم وهو الباب الباب فصد: وجه صد و شصت و پنجم أنكه شيخ بن عبد الله العیدروس بن مسعود بنوی قصیده
أبو الحسن علي بن أبي بكر بن عبد الرحمن السقاو: که در بعض ایات آن مضمون بلاغت مشحون حدیث مدینه العلم
نظم کرده استخوان نقل نموده چنانچه در کتاب مذکور گفته و الله در الشيخ العارف شيخنا وقد وتنا
السيد الشريف الحسيني أبو الحسن علي بن أبي بكر بن عبد الرحمن السقاو حيث قال وعد
أبيات هذا القصيدة مائتان وتسعة وعشرون بيتا ومجموعها مفرق في هذا المجموع اللطيف
عند ذكر من ذكر من عمود سلسلة هذا النسب الشريف: لنا قصر مجد في انتاب ومنسب
قبيلتنا قسم بكم من مذهب: فجد هم المختار افضل نسبة: وصديقه جدهم غير مختب: وعين
الفاروق الحكم نسبة: وعثمان فيهم منه وصلة منسب: ومنهم علي مع عقيل وجعفر: وحزرة دا

وصار هذا الاسم الشريف يصدق فيه من اربع حيثيات احدها انه اسمه وثانيهما انه بلغ في السن حد الشيوخه وثالثهما انه شيخ اهل النصوص في زمانه ورابعها انه شيخ طلبة العلم في العلوم الظاهرة
فهو شيخ اسما ووصفا وعلى كل تقدير وبكل وجه وما احسن قول الاديب الفاضل عبد اللطيف
الديبر حيث يقول فيه شيخ السبل الرشاد مساكك في طريقه في العلم ما لا يحصى في شيخنا محمد
ادائه وبيانها لعظيم اشكال العووض يساهل في شيخنا بحر في العلوم فمن راي في بحر يسوع لو ارديه
المنهل في شيخنا عليه من المهابة رونق في كالبدر لكن وجهه يتقهل في شيخنا في الطالبين مسائل في
صوفية ان جئت عنها سأل في شيخنا تقدم في السلوك لانه ان عدايا بالكرامة اول في العيد في
الحبر قدوة عصره في من الشدائد مقصود ومؤمل في قطب الزمان وغوثه وغياثه في من يرتجيه
لايضاع ويحبل في ابن العفيف ابو الشهاب المرتضى في بحر الحقائق مرشد متفضل في
عذب الموارد من اتاه واردا في من فيضه في ان العشاوة يفضل في ما قيل هذا اكمل في ذاته في
الاوقلت الشيخ عندنا اكمل في الازال فيض كما له متواصلا في مادام شيخ في الطريقة موصل في وروى
عن الشيخ الكبير والوالد الشهير القطب شمس الشمس ابو بكر بن عبد الله العبد في الله انه قال لابي السيد
بن شيخ وكان في خدمته وهو ابن اخيه عند وفاته تمن يا عبد الله فقال ما اريد الا البركة والدعاء
بذرية صالحة فيشره بذلك وقال له سيايتك من الولد كذا وكذا وذكرهم باسمائهم وعد من جملتهم
سيد الشيخ صاحب الترجمة ثم انني عليه و اشار بالسرا المصنوع اليه وقال له انه ولدي وصاحب
وام امه بنت الشيخ علي بن ابي بكر وحكي ابن الشيخ علي رضي الله عنه ان اباي السيد عبد الله بن شيخ هو
صغير يقول ارجو ان يتزوج هذا احد من بناتي او بنات اولادي فحصل له منهم ذرية صالحة فلما
عقد السيد عبد الله بزوجته السيدة فضلة التي اتمها بنت الشيخ علي حضر جماعة من الاعيان منهم
والد السيد شيخ وخالها السيد عبد الرحمن ارجو من الله ان كلام والدي ينتج نتيجة فان كلام
الصالحين ما يسقط فقال السيد شيخ هذا ثمرة تلك البشارة قلت في اسمها ما يشعر بهذه الموهبة
العظيمة التي سبقت في الازال السيد عبد الله بالذرية الصالحة فظهر بفضل الله من بطر فضل الله
هذا السيد العظيم وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وروى عن الشيخ
الكبير في العلم الشهير ابي بكر بن سالم يا علوي انه كان يقول ما احسن من آل باعلوي اولهم واخراهم اعظم

كانهم

فخرنا

فهو ولا يزال هو المصطفى به ثم نسبى وارثى به المختار متصل بمطلس من اولاد فاطمة زهرا كشمس
الفضى في داره المحل نسب شريف صحيح ضياء مشكاة من سيد الرسل والزهر النجد من على مسلسل النجوم
الزهر قد هم بدا وختم المحر خاتمة الرسل ومنه فوصف العارفين رضي الله عنهم اجمعين اولئك القوم
سادات فحق لهم ان يستحبوا الذين فخر باسهم منان قوم علوا مع المجد موجد هم فاقوا الابرار لخطا
فيض رحمان جواهر السرفاضت مرعوا المهتم بسم ربهم فضلوا واحسنهم من معرفة ضايت لمبتهم
طريقهم جدا افتقاروا وبرهان ثمنه شعر سار عوا من قبل فوت ثواب غنموا فرضا ووقتا واقرضوا الله قرضا
لن تالوا البر حتى ومنه شعر يا قارئ الخط ادعوا الله يعفرك ذنبي وان شئ وعصيا كن اذلى ويخطى العبد لخطا
انه فمن بالاستجابة الالهة انت ولي ومنه يا آل طه طوى الاحشاء حكمة على السجل فظهرتم من
القدرة القوم انتم فليخشعوا لاسمكم الناس انتم كفى بالخبر عن خبر ومنه لنا بالرسول المصطفى خير نسبة
مسلسلة تعلو على كل رتبة : ائمة علم الله جوهر سرور : زواهر علم وقدوة للطريقة شمس تجلت
واليد وطلوع : نجوم لنا يأسعد منه استمدت شمس بدت في عالم الغيب اشرفت به بد ورددت
لندال او نادى صفوة ومنه كفاني ان اقره محمد ووالد ولي حسب من فوقهم الفراق : ولي
نسب بالمصطفى ولين بنته حسين علي زين زكي المحامد ابا واما سيد الرسل هكذا الى العيد وس
المحبته خير ما جدد : ورثته خير الخلق احمد جدنا ونحن به لغالو العلى المعاقدين ورثنا العلى الكريمين اخير
سادة تشد المحمدنا شد ايطيب المحامد ومنه لنا سادة فاقوا على كل سادة : بتمكين ارث
كابر عن كابرنا قادة فاقوا الكماة بجرهم : ففى كل وقت منهم كم مظاهر : هنيا لهم طوبى
لهم عن عشر نصيب لهم ذلك حظوا بالبراءتهم القوم لا يشقى جليس لهم بهم خصصوا نور الهدى
وكيف لا يكون الحق عيش قلوبهم وهم بضعة المختار اهل المقام : ومنه هذا الفرد والتميز فيه
الحروف المقطعة زهر ابرود ودارود ودد وادى نارود ومنه هذه القصيدة العظيمة
المشورة بالبركة مطلعها حجاب من الله وحر منيع علينا دوا واما وفضل وسيع وحسى
رب لطيف بيد يغ علم بحالى بصير سميع عيون العناية لنا رعية واسماء عظام بنا سامية قطوف
للعارفين لنا دانية فصيا الى حتى منا الرفع اذ اغر بى محيط بنا فلا تخش قاصد ولا من ذنا ولى كل
منطق ادوبنا الذوا واخاوا الجميع الف لام راكات ها كافية ديا عين صا دون نورانية قطاسين

وهنا

حم کاف و اذیه هو الله هو القرب السریع و مناقبه و کراماته لیس هذا محلهما وقد افرداهما غیر واحد
من العلماء بالتصنیف کالشیخ العلامة حمید بن عبد الله السدکی فی رساله له و الشیخ العلامة
شهاب الدین احمد بن علی البشکری المکی فی کتابه نزہة الاخوان و النفوس فی مناقب شیخ بن عبد
العیدروس و قد ذکر تکرار منها فی مقدمة الفتوحات القدوسیه فی مناقب المحرقة العیدروس
و انما قصدنا الا الاشارة الی ذلك لجمال الاستدلال به علی جلاله قدرة فکف بالنفحة دلیلا علی انوار النور و بالقرم
علی عذرة و بعلال الهلال تنبیه علی اقبال شخص الشیخ کتبنا هذه علی الایجاز و الاختصار و در الاسباب و
والاکثار بایله التوفیق و لله در الشیخ عبد العزیز بکثیر حیث یقول مر قصیدة ذاع فضائله و شاع ثابته فی
الخافقیر و جاور بغداد اما احسن قول الشیخ الفاضل عبد اللطیف الدیر یقول فیہ شیخ الامام مفید کل محقق
العلوم العارف الزبانی ابر العفیف ابوالنعمان المجتبی قطب الزمان العیدروس الثانی مشرف السیادة
و الزهادة التقی فخر الحماة الغر من عدنان فهو کالسفینة مرتب کلا نجا و سوا له یدای من مر الطوفان و
محمود بن محمد بن علی اشجانی القادری المدنی در کتاب صراط سوی گفته و فی العقد النبوی و السر المصطفی للشیخ
الامام والغوث الهام بحر الحقائق و المعارف السید السند و الفرد الامجد الشریف الحسینی المسمی
بالشیخ بن عبد الله بن الشیخ بن عبد الله العیدروس باعلوی مانصه فی الکتاب المذکور ان النبوی صلی الله
علیه لم قال کل سبب و نسب و حسب یقطع یوم القیام الاسباب و نسبی و حسبی و ان یغیب عیاده برطوح و دنا فی عیدروس ظاهر بر بار
که قادر بر توفیق و عزم و کرم و دین و محبوب عالم نیز از کتاب غرر تفسیر خود که غرر جلال ان کلام شام بهضا و فاضل روض الشکر جابجا
نقل میکند چنانچه در تفسیر شای سطورست فی العقد النبوی وقع یدو محمد الله بن الحسن جعفر بن محمد رضی الله
تعالی عنهم کلام فاعظ الله عبد الله فقال له جعفر اما علمت ان صله الرحم تخفف الحساب و تلی قوله تعالی و
الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب و یزودان سطورست فی العقد
النبوی قال جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما عجبت لمن ابتلی باریع کیف یغفل عن اربع عجبت لمن
اعجب بامر کیف لا یقول ما شاء الله لا قوة الا بالله و عجبت لمن خاف قوما کیف لا یقول حسبی الله و
نعم الوکیل قال الله تعالی الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا الکم فاحشوا هم فرادهم ایمانا و قالوا حسبنا
نعم الوکیل و عجبت لمن یکره کیف لا یقول حسبی الله و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد قال الله
فوقه الله سبائت مکر و اعجبت لمن اصابه هم او غم او کرب فکیف لا یقول لا اله الا انت سبحانک انی

عن مسئلة ما سئلني عنها احد قبلك حدثني جعفر بن محمد عن ابيه عليه التحية ان رسول الله
صلى الله تعالى عليه واله وسلم لما كان بغدير خم نادى الناس فاجتمعوا فاخذ بيد علي بن
ابي طالب كرم الله تعالى وجهه قال من كنت مولاه فعلي مولاه فشايع ذلك وطار في البلاد فبلغ
ذلك الحارث بن نعمان الفهرى فأتى رسول الله صلى الله تعالى عليه واله وسلم على ناقه فنزل ابلج
عن ناقته وناخها وقال يا محمد ام تناعن الله ان تشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله صلى
الله تعالى عليه واله وسلم فقبلناه منك وامرنا ان نضلي خسا فقبلناه منك وامرنا بان نحج
فقبلناه لك لانه لم يرض بهذا حتى رفعت بضبعي ابرع بك تفضله وقلت من كنت مولاه فعلي
مولاه فهذا شئ منك ام من الله عز وجل فقال النبي صلى الله تعالى عليه واله وسلم
وسام والذى لا اله الا هو ان هذا من الله عز وجل قولى الحارث بن نعمان وهو يريد احلته
وهو يقول اللهم ان كان ما يقول محمد حقاً فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم
فما وصل الى رحلته حتى رآه الله تعالى بحجر فسقط على هامته فخرج من دبره فقتله وانزل الله
تعالى سال سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع فلهذا جبرهم الجليل شيخ
بر عبادة الله العبد ورسول العاض لديهم على العلم بالناب الصروس قد روى هذا
الحديث المألوف المأثور واثبت هذا الخبر المطيب للقلوب والنفوس فلا يجمع عن الاثبات
الا المعاند المحرور الشمواس ولا يبعد عن الايقان به الا الحائد العنود العموس ولا يرتأ
في شأنه الا الاختلف المأفون المألوس ولا يترتب في امرك الا الاعفك المفتون بالراي
المنكوس ووجه صدق شخصيت وصدق شخصيت وصدق شخصيت وصدق شخصيت
بحال الدين محدث وكتاب اربعين گفته الحديث السادس عشر عن جابر بن عبد الله وعبد الله بن عباس
عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم قال انا مدينه العلم وفي رواية انا دار الحكمة وعلي بابها فنزل العلم
فليات الباب ووجه صدق شخصيت وصدق شخصيت وصدق شخصيت وصدق شخصيت
العبد الفقير الى الله الغني عطاء الله بن فضل الله لشتهم بحال الدين محدث الحسين احسن الله
الحواله وحقق بجوده العليم آماله هذه اربعون حديثاً في مناقب امير المؤمنين وامام المتقين و
يعسوب المسلمين وراس الاولياء والصدقيين ومبين مناهج الحق واليقين كاسرة نصاب هازم

بودستنی علی به نور بیخ افند سخن لایسب الاذ و الفقار به و حدیث از خود گوئی لافنی الاعلی و وجه صد و شصت و نهم آنکه نیز جمال الدین محدث در روضه الاحباب در ذکر خباب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اما صفات حمیده و سمات پسندیده آنحضرت از قیاس فهم افزونست و از حیرت ادراک فهم بیرون و شمه از حقیقت حال و حال حقیقت وی بر ضمائر صافیة عقلا و خواطر از کیة عرفاء و فضلا لایح و پیدا و واضح و هویدا است و در شرح حسن او چه تصرف کند کسی به مراتب افتاب چه محتاج صقیل است به فضائل ذات ساطعة اللوامع و مفاخر صفات لامعة السواطع آنحضرت در همه اذنان و افکار کفوا و النهار و نور الابصار قرار یافته پس ایراد و اثبات آن از مقوله تحفیل حاصل نمایند و الشمس تکبر عن حلقه و جلیل به قدم نهاد قلم تا بقدر شرح کند به و وصف صورت مدحش بخاست معنی هر چه در گرفت غنائش کزین سخن بگذرد به بابتاب چه حاجت شب تجلی را به اما بحکم مالاید رک کله لایزال کله دو کلمه از هر جا آورده میشود از جمله شرف نسب عالیش از خبر معتبر علی مرتضی و انامنه معلوم است و حسب افیش از کلام سمیت انجام انت منی بمنزلة هارون من موسی متحقق و مفهوم اما علم او در همه علمهای عالم روشن شده و کیفیت دانش وی از کتب کامل انامدینه العلم و علی بابها ایقین گشته درین باب حکیم سنائی فرماید خوانده در دین و ملک مختارش به هم در علم و هم علمدارش به در شرح تعریف آورده که علی بن ابیطالب را سخنان کسی پیش از وی نگفته بعد از وی کسی پیشتر آن نیاورده مابدا آنجا که روزی در کوفه به منبر برآمده بود و گفت سلونی عما دون العرش فان ما بین الجوانح علما جاهدوا هذا رسول الله صلی الله علیه و آله علیه سلم فی فنی هذا اما زنتی رسول الله صلی الله علیه و آله علیه وسلم زقا زقا فوالله انی فی فنی بیدار لونی للنقراته و الا بحیل ان یتکلموا لوضعت و سادة فاحبرت بما فهم ما فصد قانی علی ذلک یعنی بر سر از من باورای عرش بر سر پیوسته در میان و پیوسته بر یکپایست و این اثر لعاب رسول خداست صلی الله علیه و آله و هم که ذکر کرده است یعنی چنانچه است مرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله علیه وسلم بخدای که جان من در قبضه قدرت دوست که اگر فرمان برسد مرگ و تیرت و انجیل را که سخن گویند هر گانه من و سادة وضع کنم و بران نشسته خبر دهم بدانچه مراد را برود کتاب تصدیق نمایند و شک نیست در آنکه این علوم در مکتب ادب از ادیب لبیب علمک علمت کن بقلم و در آن بود چنانکه فرموده که رسول الله صلی الله علیه و آله علیه وسلم هزار باب از علم در من آموخت که از هر باب دیگر بر من منکشف شد درین باب شیخ عطار فرماید بنی در گوش او یک علم در داد و وزان اندر دلش صد علم کشتا چو شجر علم دین پیغمبر آمد به در آن شهر بیشک حمید آمد به ازان آب حیات که گنج خود به زودست باقی کوثر توان خورد

شیخین

و محتجب من اندک کتاب و روضة الاحباب از شایسته کتب معتبره مستند و معارف اسفار معتبره معتبره
است و اکابر و افاض اعلام و اعظم منیه جاجاد و مصنفات و مولفات خویش بمنقولات و مرویات آن تنسک
میفرماید غیاث الدین بن همام الدین المدعو بخواند امیر در حبیب سیر ترجمه جمال الدین محدث گفته از مولفات
فضاحت صفات حضرت نقابت منقبت روضة الاحباب سیره النبی و الال و الاحباب را قطار افاق شتار
تمام دارد و نه شبهه عقل بر آن نظیر آن کتاب افادت سبب ادر آئینه خیال محال می شمارد انتهی و مصطفی بن
عبد الله القسطنطنی الشیخ حاجی خلیفه در کشف الظنون گفته روضة الاحباب فی سیره النبی علیه
الصلوة والسلام و الال و الاحباب فارسی لجلال الدین عطماء الله بن فضل الله الشیرازی
النسیابوری المتوفی سنه الف و ثمان مئله بالتماس الوزیر میرعلیشیر بعد الاستشارة مع استاذ
و ابن عمه السید اصیل الدین عبد الله و هو علی ثلثة مقاصد و فی اول ثلثة ابواب الاول فی
سببه علیه الصلوة والسلام الثانی فی ولادته و الوفاة فی زمانه الشریف الی و فاته الثانی فی من
وفیه ثمان فصول الاول فی عدد ازاوجه علیه الصلوة والسلام الثانی فی اولاده علیه الصلوة و
السلام الثانی فی فضائله و معجزاته الرابع فی اوصافه الخامس فی عباداته السادس فی احادیثه و علا
السابع فی خصوصیات النام فی خدمه و موالیه و المقصد الثانی فی احوال اصنی علیه الصلوة
والسلام و فیه فصلان الاول فی معرفة رجال الصکایة و الثانی فی نسائهم و المقصد الثالث فی
التابعین و مشاهیر ائمة الحدیث و فیه ثلاثة فصول الاول فی التابعین و الثانی فی تابعی التابعین
و الثالث فی جماعة بعد تابعی التابعین و لا یقلو لا یورور غیر جاری شرح صحیح بخاری گفته و ذکر فی روضة الاحباب
مأمناة ان رسول الله صلی الله علیه و اله و صحبه و سلم قال للعباس بعد وقعة البدر علیه
ان تودی فدیة عن نفسك و عن ابی اخیک عقیل بن ابی طالب و نوفل بن الحارث و عن جلیفک
عتبة بن محمد و حسین بن محمد بن حسن و یاربکری و تراخخ خمیس گفته اما بعد فیقول المستوهب من الله
ذی المنن العبد الضعیف حسین بن محمد بن الحسن الدیاربکری غفر الله له و لوالدیه و ولهم
کرامة لادیه هذا مجموعة فی سیر سید المرسلین و شمائل خاتمة النبیین صلی الله علیه و اله و واصفا
لجمعین انتخبتهما من الکتب المعتبرة تحفة للاحوان الکرام البررة و هی التفسیر الکبیر و الکشاف
و حاشیة للشریف البحرانی و الکشف الوسیط و معالم التنزیل و انوار التنزیل و مدارک التنزیل

تفسير

التفسير في بحر العلوم ولباب التأويل وتفسير الحدادي وعمدة المعاني وزاد المسير لابن الجوزي و
تفسير الزينابيع وتبصرة الرحمن وتفسير أبي الليث السمرقندي وصحاح البخاري ومسلم وسنن الترمذي
ومشاهير وسنن أبي داود والنسائي وابن ماجة والمصابيح وشرح السنة والمشكاة وشرحها للطبري
مشارك الأتوار للصغاني والموطأ وشرح صحيح البخاري لابن حجر الكرماني ومسند الإمام أحمد مستدر
الحاكم وجامع الأصول لابن الأثير والنهاية له واسد الغابة والكامل له والشفاء وشعب الإيمان للسبيهي
وكلال النبوة له وأحياء العلوم والتلقيح لابن الجوزي وصفوة الصفي له وشرف المصطفى له والحدائق له
والوفاء له وخلاصة الوفا للسهروردي وإيضاح النور والمنهاج له والأذكار له ورياض الصالحين له و
النجم الوهاج ومعجم الطبراني وخزانة العقب للجب الطبري والسمط الثمين له وخلاصة السيرة و
الرياض النضرة له والمتقى وشواهد النبوة والمواهب اللدنية لأحمد القسطلاني وروضة الأحباب
وأسماء الرجال ومزيل الخفاوسيرة ابن هشام وأكفاء الكلامي الاستيعاب لابن عبد البر وسيرة اليعقوبي
وسيرة الديلم وسيرة مغلطائي ومناسك الكرماني والتذنيب للرافعي وهدي ابن القيم والتنبية
لابن الليث السمرقندي وفصل الخطاب في الفقه حاشية للمكيه وربيع الأبرار وحياة الحيوان وتلخيص المعاني
وزين القصص وأمثال العسكري وكتاب الأعلام للزركندي وتاريخ مكنى الأثر وتاريخ الألفاظ في شفاء
الغلام ودول الإسلام للذهبي وشرح المواقف للشيخ الجرجاني وشرح المقاصد للفتاوي وشرح العقائد
الغضدية للذواني وتفسير قل يا أيها الكافرون له وأنموذج العلوم له وعقائد الفيروزي وأدبي فصوص
والعمدة الوثقى وشرعة الإسلام والملاح النحل لمحمد الشهرستاني والهداية والمفردات وكثرة العبادات
وقشوق الساجد والمختصر الجامع وصحاح الجوهري والقاموس وسامي الأسماء ومورد الطاقة والأصل
الأصيل للسخاوي والفوائد والأنس الجليل ونجدة الأنوار والعوارف ومعجم ما استعجم للمبكي و
أنموذج اللبيب للسيدي والكتف له والدُرَّة المنيفة له والعرائس للشعبي وسمح السجاني و
أصول الصغار والبعد العميق وسر الأدب الإنسان الكامل وسمية بابا الخميني في أحوال النفس نفيس
ونيز در تاريخ خميس گفته وفي روضة أصحاب كان لعبد مناف أربعة بنين هاشم وعبد شمس والمطلب
وأول ونيز در ان گفته وفي شفاء الغرام قبل ان هاشم وعبد شمس نومان وان احدهما
ولد قبل الآخر قبل الأول هاشم وان اصبع اعد هما ملتصقة بجمجمة صاحبه ففحيت فسال الدم

الدرج

فقیل یبینه آدم فی روضه الاحباب کان جباهما متلاصقتین فکلما علجوا فی فکهما لم یقدروا
حتى فصلوهما بالسيف فبلغ الخبر بعض عقلاء العرب فقال کان ينبغي ان يفصلوهما بشئ اخر فاذا لم يفعلوا
فلا تزال تكون العداوة والسيف في اولادهما فكان كما قال وشيخ عبد الحق در مدارج الغیوة گفته و ما در ترتیب سنی
و بیان و قانع براه موافقت روضه الاحباب که کتاب مشهور و ستاد اول است زینتم انتی و شیخ عبد الحق در مدارج در مقامات
مستشاره روایت روضه الاحباب آورده و از آن نقلها نموده کما لا یخفی علی بن راجع و از عبارت مرفوض کتب چهر و چهل و نیم
مذکور شد واضح و واضح میگردد که روضه الاحباب نزد حسام الدین سہارنپوری از کتب معتبره است و از ماخذ کتاب او
میباشد و برناظر مرفوض محجب نیست کہ مؤلفش در آن کتاب جای از روضه الاحباب نقلها آورده و تصریح با
اعتماد آن نموده چنانچه در ذکر موافقات عمر کہ وعدہ نقل ان از کتب معتبره نموده گفته در بیاضوی و کشاف و مدارک
حسینی و زاید سے و معالم و شرح ملا علی قاری و مدارج و روضه الاحباب مذکور
ست کہ چون اسیران غنڈوہ بدر را کہ ہفتاد کس بود نزد آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم آور دند آن جناب از اصحاب پرسیدند کہ با ایشان چه کار باید
کرد الخ و شاہ و لے اللہ والد مخیر ساطب در ازالہ الخفا بعد ذکر
دعوت نمودن خلیفہ اولی اعراب را بسوئے قتال کفار شام
گفته و ابن فضل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم رضی اللہ عنہا بہمین اسلوب در واقعہ قادسیہ
اعراب فرمود فی کتاب روضہ الاحباب عند ذکر غزوہ القادسیہ چون خبر رسید کہ عجم یزدگرد و زات باو
برداشتند و امور خود مہیا ساختند امیر المومنین عمر بھریک از عمال خود نامہ نوشت بدین مضمون کہ باید در آن ناحیہ
ہر کولانکہ اسب و سلاح دارد و از اہل نجبت و شجاعت و مقاتلہ بود ساختگی نمودہ تعجیل تمام بجانب مدینہ روانہ سازد
انتی و قیز و فی اللہ و ازالہ الخفا گفته اما تشبہ قوۃ عقلیہ صدیق اکبر با قوت عقلیہ انبیاء صلوات اللہ علیہم سبب
دانت کہ چون فیض الہی در نفس ناظر کسی درمی آید فیض در چندین ہیاکل ظاہر میشود و از صدیق اکبر اکثرین ہیاکل
شناختہ شدہ یکی از بجمہ خواہبہ صادق است کہ سبب وصول را بسوئے سعاد باشد یا سبب نفع عام بخلق اللہ بہمین
شان انبیاء والا انطباع و قانع آیتہ بغیر اقتران یکی ازین و وجہ در باب تشبہ با نبیاء نتوان شمرد بلکہ کافہان نیز
مشارک اند مانند خوابہا حضرت صدیق کہ حامل شد و برابر اسلام و خوابی کہ باعث بر فرستادن چہار امیر بر جہد حصہ
شد و خواب دیگر کہ حامل بر استخلاف حضرت فاروق گشت و بیان آن طوی دارد در روضہ الاحباب مذکور است صدیق

نزدیک بایام هجرت بخوابید که ماه از آسمان بر بطهای مکه نازل شده و بشهر که قدام و صحر او دشت نور آن منگشت
باز آن ماه از آسمان میل نمود و بمدینه فرو آمد و بسیاری از ستارگان به بافت احکمت کردند و باز آن ماه
با ستارگان بمکه رجوع نمود و زمین مدینه همچنان روشن بود مگر سید و شمسیت خا بهر سبب در آن ماه اطر
حرم باز منور گشت بعد از آن آن ماه بسمت مدینه روان شد و بمنزل عائشه درآمد پس از آن زمین شکافت و ماه در آن
ناپدید گشت و صورت حال موافق همین روایات بطور سیما و نیز ولی الله در ازاله الحقاد را در عمر در حکایات سیاست او گفته
و از آنجمله در روضه الاحباب مذکور است که در زمان خلافت وی هزار و سی و شش شهر با توابع و ملحقین و متبعین و چهار
مسجد ساخته گشت و چهار هزار کنیسه خراب گردید و نهمصد منبر بر جنوب حایب و اربع حجیت خطبه جمعینا گردانستی
و نیز در ازاله الحقا گفته و از آنجمله آنکه در محافظت بیت المال دقیقه فرو نمیگذاشت در روضه الاحباب مذکور است که
احنف بن قیس با جمعی از وجوه عرب از جانب عراق بجانب مدینة اعظم آمدندی بینند که وی عبا خود را بر میان
در طلب شتری گم شده از شتران صدقه در حال کمال حرارت هوا تردد میکنند چون احنف را دید فرمود یا احنف
ساعتی با من نفاقت کن در طلب این شتر چه حق یتیمی و مساکین و اراذل دین هست مردی از قوم گفت یا امیر المومنین
چرا نمیفرمای که بنده از بندگان صدقه باین امر قیام نماید فرمود ای عبد الله منی و من لا احنف هر کسی که دالی
امر مسلمانان باشد واجب است بروی آنچه واجب است بر بنده برای خواجده انقی و از کلام خود شاه صفا نیز در همین
بجواب طعن تخلف ابو بکر از جایش اسامه طعن عزل و از ادا سوره برات اعتماد و روضه الاحباب واضح ظاهر شود و عبد الله بن
هر دو مقام سابقا در وجه صد و چهل و نهم مذکور شده و کوکب الاسلام نیز متکین و روضه الاحباب شده و تفسیریم بودن آن از کتب معتبره
فرموده چنانچه در معرکه الاراد در مقام اثبات چهار مرتبه شرافت حبس ابو بکر در عموم خود گفته در روضه الاحباب مذکور است که
عبد الله بن اخطافه عثمان بن عامر بن حبیب بن سعد بن تیم بن مرة بن عبد بن حبیب بن لوی است سلطان هر دو بنابر سید الشهدا
علیه السلام در مره بن کعب اتصال مییابد الخ و نیز در معرکه الاراد در همین مقام گفته و در کتاب مذکور در وجه تلقیب و بصدیق
نوشته و در وجه تلقیب و بعیت چند روایت بنظر رسید و نیز در معرکه الاراد گفته و در روضه الاحباب مستطوع چون ابو بکر
بعیت کردند ابو سفیان حرب نزد علی رضی الله عنهما رفت الخ و نیز در معرکه الاراد در مقام دفع عازق را از کعب خود
گفته و فی روضه الاحباب نقل است که چون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بان جمع یاران سپا کوه رسید ابو سفیان با جمعی از
قریش از طرفی خواستند که بر بالای کوه روند و بر ایشان مسلطی شوند و نگذاشتند که ایشان در شعب در آئینه حضرت دست
برداشت الخ و نیز در معرکه الاراد گفته و اما مقصود خبر پس صحیح همین قدر است که در روضه الاحباب موافق صحاح نوشته گام

و حال آنکه آن قلعه بود بنایت محکم و حضرت بواسطه صمد غ نتوانست که بنفس نفیس خود در معرکه
محاربه حاضر شود هر روز علیه سبکی از صحابه میداد و جنگ میفرستاد و در احادیث صحیحیه بیست و پنج
که یک روز ابوبکر علم رسول خدا صلی الله علیه و سلم برداشت و بی پای قلعه آمد و قاتله
شدید نمود و فتح ناکرده بازگشت روز دیگر عمر رضی الله عنه برخواست و بی پای قلعه آمد
و مقاتله نمود و از مقاتله روز سابق او را نیز فتح میشد و نیز در معرکه الاراکفت
و بنای اکثر امصار و ظهور شکست اسلام و قلع و قمع کفار تمام که در عهد خلافت مہد فاروق اعظم
بنظر آمده محتاج بیان نیست در روضه الاحباب نوشته که علماء اتفاق دارند بر کثرت علم و وفور فهم و غایت
زهد و تواضع و رفق او بر مسلمانان الم و نیز در معرکه الاراکفته و فی روضه الاحباب نقل است که چون نزدیک مادی
جنین رسیدند مالک بن عوف بنضری بر مسلمانان سبقت گرفته لشکر خویش را در شب با بادی رسانید و ایشان
بر حرب عرص کرد و گفت در گذرگاه ما کمین کنید و چون لشکر پیروزید بشوید یکبار حمله کنید و نیز در معرکه الاراکفته
تماما استنادیکه بکری بعضی احادیث از شرح صحیح مسلم نویدی و قول قاضی عیاض کرده فہولنا لا علینا زیرا که محبت
و دود و اطاعت و انقیاد صحابه کبار نسبت بر رسول مختار از غایت ظهور کالشمس علی شامق الطور بجای رسیده که
کسی بجز تیر پوشیده شدنی نیست مبنی بنید که تمامی کرب و سیر و تواریخ معتده از حالات محبت آیات این محبان محبوبان
خدا و رسول مقبول آنچنان مملو و شحون است که احدی انکار آن نمیتواند نمود در روضه الاحباب از صحیح بخاری روایت
که ابوبکر صدیق رضی الله عنه کار سازی بآن کرد که بجانب مدینه هجرت نماید رسول با بادی فرمود مسبر کن که امید دارم کم از آن
خجسته یعنی همراه ابوبکر گفت پدر و مادر مرا فدای تو باد این امید و آرزوی حضرت فرمود آری صدیق توقف نمود تا صاحب
و موافق این سوره باشد و نیز در آن کتاب است آورده اند که صدیق دوشتر در ورق کنار بست معلق میداد تا
فرز بشوند و انتظار میکشید که حضرت مامور گردد و هجرت مدینه و نیز در کتاب نه کو از صدیق روایت که روزی در خانقاه
نشسته بودیم در گرماگاه روز گوینده گفت این است رسول الله صلی الله علیه و سلم بر سر مبارک انداخته می آید و نیز در معرکه الاراکفته
گفته و حال صداقت صدیق بمرتبه رسید که جای مسلمانان مشرکان قریش هم تصدیق این معنی اشتد چنانچه در
روضه الاحباب منقول است که مشرکان بواسطه آنکه کمال صداقت انسرورم با ابوبکر نمیدانستند بدو رخا و نه انداز و
حال ابوبکر معلوم نمایند اسماء دختر ابوبکر را از خانه بردن آمد پرسیدند که پدرت کجاست گفت نمیدانم انم ابوجہل
لعین دست برآورده طباخچه محکم بر روی کوز چنانچه گوشواره لوازش بیرون افتاد انتی و نیز در معرکه الاراکفته

R

السائقين

هذه

الهامد ينة العلم نموده سبيل از عان في تحقيق اين خبر شير اعلام الرشا و سموده فالحمد لله على جمع
رؤس دوى المحمود والعناده و قطع اسوس اهل المراء واللداد: ^{المفصلة} الى الباطل المجهين باقم الا خلاصة
الراكين الى العاطل المجهين زيف على السداد و وجه صدق و حقنا و حكم الله على بن سلطان محمد المحمود
المعروف بالقاري و رساله كه در باب هب حضرت مهدي عليه السلام تاليف نموده و اولش اينست الحمد لله
الذي اوضح سبل الدين باجتهاد الكائنة المجتهدين في باب امير المؤمنين عليه السلام را بياب مدينة العلم و صف
نموده كمال تحقيق و ثبوت اين حديث شريف بر اهل نظر و اضع فرموده چنانچه در رساله ذكره بعد ذكر حكاياتي طويده
مستمبر اينكه معاذ الله حضرت خضر بر روز وقت صبح نزد ابو حنيفه مي آمد و تعلم احكام شرعية از و يا پنج سال ميگرد
بدرود ابو حنيفه گفت اللهم ان كان عندك منزلة فاذا نكابي حنيفة حتى يعلمني من القبر على حسب عادته
غير ذلك من الجذر و اهل هذا بيان والكذب والبهتان گفته و لا يخفى ان هذا من كلام بعض الملحدين السا
في فساد الدين اذ حاصله ان الخضر الذي قال تعالى في حق عبد امر عبدنا اننا ابتناك رحمة من عبدنا و
علمناك من لدنا علما و قد تعلم موسى عليه السلام بعض العلوم منه بما اوتي حلما من جملة مثله
ابو حنيفة ثم عيسى عليه السلام باخذ احكام الاسلام من تلميذ ابى حنيفة في ذلك للمقام بما
السرع فهم التليد حيث اخذ عن الخضر في ثلاث سنين ما تعلم الخضر من ابى حنيفة حيا و ميتا في ثلاث
سنة و اعجب منه ان ابا القاسم القشيري ليس معد و ذا في طبقات الخفوية و انما هو واحد اكابر الشافعية
ثم العجب من الخضر انه ادرك النبي عليه السلام ولم يتعلم منه الاسلام و لا من علماء الصحابة الكرام
باب منية العلم و اقضى الصحابة و زيد افرضهم و ابى اقرء القراء و معاذ بن جبل الا علم بالحلال و
الحرام و لا من يتابعين العظام كالفقهاء السبعة و سعيد بن المسيب يا لمدينة و عطاء بمكة و الحسن
بالبصرة و مكحول بالشام و قد رضى الجهملة بالشرعية الخفوية حتى تعلم مسائلها يدك كما في او اخر
ابى حنيفة فهذا اما لا يخفى بطلانه على العقول السخيفة و الفهوم الضعيفة بل لو اطلع على هذا
الردية علماء الشافعية او الحنابلة او المالكية اخذوها على وجه السخرية و جعلوها وسيلة في قلة
عقل الطائفة الخفوية حيث تعلموا ان احد منهم لم يرض لهذه القضية بالكلية ثم لو تعرضت
لما في منقوله من الخطا في مبانيه و معانيه الدالة على نقصان معقوله لصار كما باستقلال في رد
الا اني اعرضت عنه صفحا لقوله تعالى خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلين قال عز وجل

القرآن

فأعفت عنهم فأصبح الله سبحانه المحسنين وجه صدقها ووجه كبر على قاري وشرح فقه الكبريات
نصف بجم وجزم من هذه خياطة شرح قول ماتن ثم على ابن بطالب كفته اي ابراهيم المطلب بن هاشم بن عبد
بن قصه القرشي الهاشمي المرفعي زوج فاطمة الزهراء وابو جهم المصطفى طالعالم في الدنيا وجدنا العليا و
المعصلا التي سألها كبار الصحابة ورجعوا الى فتواه فيها فضائل كثيرة شهيرة تحقق قوله عليه السلام
انما ديننا العلم وعلى بابها وقوله عليه السلام افضناكم على وجه صدقها ووجه كبر على قاري وشرح فقه
شرح مشكوة استدراك اثباتها شرح فقه كفته ثم علم جدها انما هذا العلم وعلى بابها رواه الحاكم في المستدرك
من مستدركه من حديث ابن عباس قال صحيح وتعقبه الذهبي فقال بل هو موضوع وقال
البوزعية كما خلق افتضوا فيه وقال يحيى بن معين لا اصل له وكذا قال ابو حاتم ويحيى بن سعيد
قال الدارقطني ثابت ورواه الترمذي في المناقب من جامعه وقال انه منكر وكذا قال البخاري وقال انه
ليس له وجه صحيح واورده ابن الجوزي في الموضوعات وقال ابن قتيب العبد هذا الحديث لم يشبهه قيل
انه باطل لكن قال الحافظ ابو سعيد العلائي الصواب انه حسن باعنا طرقة لا صحيح ولا ضعيف فضلا
ان يكون موضوعا ذكره الزركشي وسئل الحافظ العسقلاني عنه فقال انه حسن لا صحيح كما قال
الحاكم ولا موضوع كما قال ابن الجوزي قال السيوطي وقد بسط كلام العلائي والعسقلاني في التعقب
التي على الموضوعات انتهى وملا على قاري قارا ازاكابر علماء محزين رفعت وجلالات افاضم نهابي حائرين ثقت
نبالت نزد اين قوم ميباشد محمد بن فضل الله محبي خلافة الاثر كفته على بن محمد السلطان الهروي المعروف
بالقاري الخفي نزيل مكة واحد صدور العلم في عصره الباهر السميت في التحقيق وتنقيح العباد
وشهرته كافية عن اهله طرأ في وصفه ولد بهراة ورجل الى مكة وتذيرها واخذ بها عن الاستاذ ابي الحسن
البكري والسيد زكريا المحيني والشهاب احمد بن جبر الهيتي والشيخ احمد المصري تلميذ القاضي زكريا
والشيخ عبد الله السدي والعلامة قطب الدين للكي وغيرهم واشتهر ذكره وطار صيته والفت
التابع الكثرة اللطيفة التادية المحققة على الفوائد الجليلة منها شرح على المشكاة في مجلدات
وهو اكبرها واجملها وشرح الشفاء وشرح الشماثل وشرح النخبة وشرح الشاطبية وشرح الجذرية
ولخص من القاموس مواد وسماء الناموس وله الاثمار الجنية في اسماء الخفية وشرح ثلاثيات الجواهر
ونزهة الخاطر القاترة في ترجمة الشيخ عبد القادر لكنه امعن بالاعتراض على الائمة لا سيما الشافعية

و همه تو ای نفس مقبول است و در اهل علم متداول پس نبودن نور علم بران یعنی چه بلکه در فقهای حنفیه کم کسی مثل او
منصف مزاج محقق طبع دین و ور بر چنانسته و اور در تحریر عبارت عزلی طوری خاص و طرزی مخصوص است که اگر اسما
بیک وضع مسجع و مقفی مینویسد و در تحقیق فقه و حدیث و دریافت علوم کلام و معقول و بدطولی دارد از هر کتاب
اور تبه تحقیق نمایان است و در دستگاه او دران علم عیان و اقراض او بر ارسال مالک اصحاب شافعی و بعضی سائل
نه از راه عصبیت و هواست بلکه بنابر و صنوح اوله برخلاف ان و این قسم اختلاف در جمیع اصناف علمایا و
حیثا موجود است مخصوص بوی نیست انتہی و فاضل رشید ملا علی قاری را بلفظ مولانا یا نمودہ فادہ اللہ احتجاج و حنا
و غیره الراشدین گفته و مولانا علی قاری در شرح فقه اکبری فرماید اول الملوک معاویہ و نیز میفرماید فتبین ان
معاویہ و من بعدہ لا یکن خلفاء بل ملوکا و امر اء انتہی و شاه سلامتہ اللہ ملا علی قاری را از عمائد
علمای خود ظاہر کرده و بنقل او استدلال نموده چنانچه در معرکہ الاراء گفته ملا علی قاری که از عمائد علمای ماست در شرح
شامل علی ما نقل عنہ نوشته کہ ولہ یر و اند صلی اللہ علیہ وسلم الفہرم و لم یقل احد من الصحابۃ انہ صلی اللہ
علیہ وسلم الفہرم فی موطن من المواطن الخ و مولوی حسید علی معاصر در ازالہ الغین ملا علی قاری را از
اکابر محدثین و انمودہ و با فادہ او احتجاج کہ چنانچہ سلیما کہ بیعت یزید مقدم و بیعت اہل کوفہ بطاہر متاخر است مگر چون
اہل حل و عقد از خلافت یزید کارہ و مستکف بودند و جلوس اورا تجویز نمیکردند و استحقاق جناب امام حسین مجمع
علیہ بود حقیقت بیعت یزید کان لم یکن شد و الحمد للہ کہ این سخن ہم از زبان فقیر زلی سند و دلیل بر نیامده زیرا کہ
اکابر محدثین مثل ملا علی قاری در مرقاہ شرح مشکوٰۃ از تاریخ ابو عبد اللہ بخاری و حاکم نقل میکنند ان بزرگان
تابعحابہ بر سرانند کہ خلافت حقیقہ در شہر یغیر خداست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و اہل حل و عقد ہمین بلاد در کار اند و
ملک و سلطنت در شام است و انعقاد این بطور تسلط و غلبہ است کہ برای نظام عامہ قرار دادند و بیعت اہل شام و
و مشق را اعتباری نیست انتہی و در منہج الکلام نیز اورا از اکابر و ستمہ بنقل او تسک و تثبیت فرمودہ چنانچہ گفته بلکه
از اہل المؤمنین صدیقہ علی با قال بعض الاکابر مثل علی القاری و المحقق الدہلوی در ہمین روایت متنازع فیہا نام حضرت
امیر و بعضی از طرق مرسوم انتہی و محقق نامند کہ مولفات و مصنفات ملا علی قاری نزد علمای اہل سنت بغایت مدوح
و مشہور است و در کتب اجازات و مرویات ایشان مثبت و مسطور انفا کمال مدح و ثنائی ان از خلاصہ الاثر محیی
و اتحیون السبلہ مولوی صدیق حسن خان معاصر دہستی و تاج الدین دہان مکی در کفایہ المتطالع گفته کتاب شرح الشامل
للعلامہ للملا علی بن سلطان القاری رحمہ اللہ نقالی اخبر بہ عن المشیخ محمد حسین الحنفی النقشبندک

بکونون

عن الشيخ عبد الحق الدهلوي عن مولفه العلامة علي بن سلطان القاري قد ذكره ونيز در ان گفته شرح الموطا
محمد بن الحسن الشاذلي الملا علي بن سلطان القاري رحمه الله تعالى اخبر بها عن السيد محمد صادق بن محمد
وقد حضر دروس الشارح واخذ عن جماعة من الشيوخ عبد الرحمن المرند عن مولفه الملا علي بن سلطان القاري
اخبر بها عن الامام زين العابدين عن والده الامام عبد القادر بن محمد الطبري عنه ونيز در ان گفته شرح
النفاية للعلامة الملا علي بن سلطان القاري اخبر به عن الشيخ الصيرفي المحقق محمد حسين الحافى النقشبندى
عن العلامة الشيخ عبد الحق عن مولفه العلامة علي بن سلطان القاري النهراني المكي ونيز در ان گفته شرح
المسك الوسيط للعلامة الملا علي بن سلطان القاري اخبر به عن الشيخ الصوفي المحقق الشيخ محمد حسين
الحافى عن محمد بن عبد الحق الدهلوي عن مولفه العلامة الملا علي بن سلطان القاري ومحمد عابد بن احمد علي اسدي
وشرح الشارح گفته واما شرح المسك للشيخ علي القاري وشرح الشفا وشرح الشفا وشرح النجاة وشرح الفقا وشرح الجوز
وشرح موطا محمد بن الحسن الشاذلي وشرح مسند ايحيى عنه وشرح المسك وشرح كل ذلك له ارويها عن عمي
الشيخ محمد حسين بن محمد مراد بن يعقوب الانصاري الخرجي السند عن ابيه عن الشيخ محمد هاشم عن
الشيخ عبد القادر بن ابي بكر الصديقي عن الشيخ حسن بن العجيمي عن شيخ القراء علي بن محمد ان بيع
عن العارف بالله الشيخ احمد الحكي المكي عن مولفه الملا علي بن سلطان القاري الهروي القاري المكي الخنف
ومصطفى بن عبد الله القسطنطيني ذكر كشف الطنون عن اسامي الكتب والفنون گفته للشيخ
نور الدين علي بن سلطان محمد الهروي المعروف بالقاري المتوفى
سنه اربع وعشرة والفس شرح عظيم مزوج على المشكوة مسمي بالمراقبة في اربعة مجلدات جمع فيه
جميع الشروح والمخاض في خود مخاطب در بستان المحدثين و ذكر موطا نسخة شاذلي و هم گفته و اين نسخة موطا را ملا
علي قاري از متاخرين شرح کرده و هو مروج مشهور في هذه الديار و نيز مخاطب در بستان كتاب تحفه و ذكر
فرقه محمدويه هند گفته و اينها اتباع سيد محمد جوينوري اند که خود را مهدي موعود خيال کرده بود و ملا علي قاري در
رد اين خيال در رساله ملقط از احاديث صحيحه نوشته است و علامات مهدي موعود را بقتضيل بيان نموده است
وحسام الدين بن بايزيد سهارنپوري در مرافض الروافض شرح مشكوة ملا علي قاري را از كتب معتبره شمرده
و آنرا از مآخذ كتاب خویش و انموده که اسمعت انفا و سهارنپوري در مرافض حاجبا افادات او را نقل کرده
بلکه بغير خوش فني باقوال بمقابل اهل حق استدلال و احتجاج کرده چنانچه در مرافض بعد نقل حدیثي از ترمذی گفته

ملا على قارى حنفى رح گفته كه اين حديث دليل بر آنكه ابو بكر صديق از جميع اصحاب افضل است و چون
افضل است انجناب از همه اصحاب متحقق شد استحقاق خلافتش ثابت گشت زيرا كه لائق نيست كه با وجود
فاضل مفضل خليفه شود و انتهى حضور صانرا اكثر شيعه خلافت مفضل را درست نميدارند و نيز در مرفض گفته ملا على
شرح مشكوة از ابن عباس رضى الله عنهما روايت كرده كه گفت بعثنى رسول الله صلى الله عليه وسلم
الى على بن ابي طالب فقال له انت سيد في الدنيا و سيد الاخر من اجبك فقد اجبت و حبيبك حبيب
حبيب الله و وعد و وعده و وعد و وعده و الله الويل لمن ابغضك انتهى فهذا القار
كابرهم المتعصب الحق و واحد هم المتعصب الحق قد اثبت مع عناده هذا الحديث المسعودى
و كرر اثباته بالحنم و الحزم قطع الدابر اهل المروءة فلا يقدم على طعنه الا الناصب العنود و ولا
على غرة الاملا و الكذوب و لا يمازى في امر جرمه شقاق الحق الحمقى و لا يسترى في شأننا الامر يستمر الزنج
عن ابي عبد المنقود و وجه صدقها و وجه عدمها و وجه عدمها و وجه عدمها و وجه عدمها
ففيض القدير شرح الجامع الصغير و زيل شرحه افات گفته عن باب مدينة العلم و ريان سفينة الفهم
سيد الخفاء زين الخلفاء ذى القلب العقول و اللسان السؤل بشهادة الرسول امير المؤمنين
صلى بن ابي طالب القائل فيه المصطفى مرتك مولا فعلى مولا و القائل هو لو شئت لا وقرت لكم من
تفسير الفاتحة سبعين و قرأ و القائل انا عبد الله و اخو رسوله و الصديق و لا كبر لا يقولها بعد الا كما
قتل بالكوفة شهيدا و غير كالنبي صلى الله عليه وسلم و صاحبيه و وجه صدقها و وجه عدمها
آنكه نيز مناوى در فيض القدير گفته انا مدينة العلم و على باها فمن اراد العلم فليأت الباب فان المصطفى
صلى الله عليه وسلم كمد يده الجامعة لمعانى البيانات كلها و لا بد للمدينة من باب فاخبر ان باها
هو على كرم الله و وجهه فمن اخذ طريقه دخل المدينة و من اخطأه اخطأ طريق الهدى و قد شهد له
بالاعلية الموافقة و المؤلف و المعادى و المخالف و خرج الكلاباذى ارجح لاسال معاوية عن مسألة
فقال سل عليا هو اعلم منى فقال اريد جوابك قال ويحك كرهت رجلا كان رسول الله صلى الله
عليه وسلم يغتره بالعلم غرا و كان اكابر الصحب يعترفون له بذلك و كان عمر بن الخطاب يسميها عم الشكر عليه
جاءه رجل فسأله فقال همنا على فاسأله فقال اريد ان اسمع منك يا امير المؤمنين قال قم لا اقام
الله رجلك و محاسنه من الديوان و هم عنه من طرق انه كان يتعوذ من قوم ليس هو فيهم

منه في
الاصول
الاصول
الاصول

حتى امسكه عنده ولم يوله شيئا من البعوث لمشاورته في المشكل وخرج الحافظ عبد الملك بن
سليمان قال ذكر لعطاء ما كان احدهم من اصحاب فقعه من على قسطل لا والله وقال العمري قد علم
الاولون والاخرون ان فهم كتاب الله مضمرة الى علم على ومن جهل ذلك فقد ضل عن الباب الذي من الله
يرفع الله من القلوب حتى يتحقق اليقين الذي لا يتغير يكشف العطاء الى هناك لانه عرق عد طبع
وصححه وكذا ابو الشيخ في السنة كلهم عن ابن عباس ترجيح القرآن عندك عن جابر بن عبد الله ورواه
بدون فمن الى اخره قال الذهبي كابن الجوزي موضوع قال ابو زرعة كره خلق افتضوا به وقال ابن
معين لا اصل له وقال الدارقطني غير ثابت وقال الترمذي عن البخاري منكر وتعقبه جمع من الائمة
منهم الحافظ العلاف قال من حكم بوضعه فقد اخطأ والصواب انه حسن باعتبار طرقة لا صحيح ولا
ضعيف وليس هو من الالفاظ المنكرة التي تباها بالعقول بل هو كخبر ارفعتي بامتي ابوبكر وقال
الزركشي الحديث ينتهي الى درجة الحسن الصحيح به ولا يكون ضعيفا فضلا عن كونه موضوعا في السان
الميزان هذا الحديث له طرق كثيرة في المستدرک اقل احوالها ان يكون للحديث اصل فلا ينبغي اطلا
القول عليه بالوضع انتهى ورواه الخطيب في التاريخ باللفظ المزبور من حديث ابى معاوية عن ابي عيش
عن مجاهد عن ابن عباس ثم قال قال القاسم سالت ابن معين عنه فقال هو صحيح قال الخطيب قلت
اراد انه صحيح من حديث ابى معاوية وليس بباطل اذ رواه غير واحد عنه وافق بحسنه ابن حجر وبعده
للسحاق فقال هو حسن **وجوه صدوقه وفتاوى ششم و شصت و نهم** انما يروى في تفسير شرح جامع صغير گفته انما يروى
العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب فان المصطفى هو المدينة الجامعة لمعاني الديانات
كلها ولا بد للمدينة من باب يدخل منه فاجزاق بابها هو على فمن اخذ طريقه دخل المدينة
ومن لا فلا عرق عد طبعك وصححه عن ابن عباس عندك عن جابر بن عبد الله وهو حسن باعتبار
طرقة لا صحيح ولا ضعيف فضلا عن كونه موضوعا وهم ابن الجوزي **وجوه صدوقه وفتاوى ششم و شصت و نهم** انما
يروى في تفسير شرح جامع صغير گفته انما يروى في تفسير شرح جامع صغير گفته انما يروى في تفسير شرح جامع صغير گفته
مناوي حديث مدينة العلم ما در كنوز الحقائق شنيدي خطبة كنوز الحقائق كه از ان مدح و ثناء كتاب طاهر مشهور
شنيه قال التناو الحمد لله الذي كسا اهل الحديث رداء الشرف في كل اقليم ورفع شانهم واعلى ذكرهم في
كل حديث وقد ايد وخصهم من بين جملة الشرع بمزيد الشرف والتعظيم واشهد ان لا اله الا الله

بختيه

رب العرش الكريم وان محمد عبده ورسوله الهادي الى الصراط المستقيم وبعد فيقول العبد
الفقر القائل على قدم التقصير عبد الرؤف المناوى هذا كتاب عجاب من تأمله دخلت عليه
المسرة من كل باب جمعت فيه زهاء عشرة الاف حديث في عشرة اكرار يس كل كراس الف حديث في
كل ورقة مائة حديث تقراء بالعرض على العادة ونصف لعرض بالطول ومن اعلى الى اسفل ومن
الى اعلى كل نصف سطر مستقل بنفسه ورتبته على حروف العجم ليسهل تناوله على العرب و
العجم مع شغل القلب باخران يتضال دونها الشواخ ومقتات تطيش في مقابلتها التهم والواسخ واني الزمان
ببها واصفا الدهر بحساحمه والحمد لله الذي الجلال على كل حال من الاحوال وسميته كنوز الحقائق في حديث
خير الخلال والمامل من سادات مشايخ العصر جابذة الدهر ان يسمع احدهم بتشيته عليه متنا واسناد اليكوتية
لهذا العا ولم يتبع ذلك لم يرا ان يترك وعلمنا وارا كما بتحقيق فحاج واجاه منقذين عظام ومعار شيوخ والانتقام ومشارع وعظم الاثر
نزد سنيه مياش محمد امين بن فضل الله بن محمد المحجي در خلاصة الاثر كفته عبد الرؤف بن تاج العارفين بن علي
بن زين العابدين الملقب زين الدين الحداى ثم المناوى القاهر الشافعي وقد تقدم ذكر تمة نسبة
في ترجمه ابنه زين العابدين الامام الكبير الحجة الثبت القدوة صاحب المصانيف السائرة واجل اهل عصره
من غير ارتياح في كان اماما فاضلا زاهدا عابدا فانت الله خاشعا له كثير النفع وكان متقرا باحسن العمل مشابرا
على التسبيح والاذكار صابرا صادقا وكان يقتصر يومه وليلته على اكلة واحدة من الطعام وقد جمع من
العلوم والعارف على اختلاف انواعها وتباير اقسامها ما لم يجتمع في احد من عاصره نشأ في حجر والده وحفظ
القران قبل بلوغه ثم حفظ البهجة وغيرها من متون الشافعية والفنية ابن مالك والفنية سيرة العرا
والفنية الحمد له ايضا وعرض ذلك على مشايخ عصره في حياة والده ثم اقبل على الاشتغال فقرأ اعلى الدلائل
علوم العربية وتفقه بالشمس الرملى واخذ التفسير والحديث والادب عن النور على بن غانم القدسي وحضر
درس الاستاذ محمد البكري في التفسير والتصنيف واخذ الحديث عن النجم الغيطي والشيخ قاسم والشيخ حمدان
الفقيه والشيخ الطبرلاوى لكن كان اكثر اختصاصه بالشمس الرملى وبه برع واخذ التصني عن جمع
وتلقن الذكر من قطب زمانه الشيخ عبد الوهاب الشعراوى ثم اخذ طريق الخلوتية عن الشيخ محمد بن
اخي عبد الله واخلاه مرارا ثم عن الشيخ محرم الرومي حين قدم مصر بقصد الحج وطريق البديارية
عن الشيخ حسين الرومي المنتسب وطريق الشاذلية عن الشيخ منصور الغيطي وطريق النقشبندية عن السيد

الحبيب النقيب معود التاشكدي وغيرهم من مشايخ عصره وتقلد الشياكة الشافعية ببعض المجلس
فذلك فيها الطريقة الحميدة وكان لا يتناول منها شيئا ثم رفع نفسه عنها وانقطع عن مخالطة الناس
وانعزل في منزله واقبل على التأليف فصنف في غالب العلوم ثم ولي تدريس المدرسة الصالحية فحده
اهل عصره وكانوا لا يعرفون مزية علمه لانزوائه عنهم ولما حضر المدرس فيها وخرج عليه من كل مذهب
فضلاعه منتقدين عليه وشرع في اقراء مختصر المزي ونصب الجدل في المذاهب التي في تقريره بما لم
يسمع من غيره فادعوا الفضله وصار اجلاء العلماء يبادرون لحضوره واخذ عنه منهم خلق كثير
منهم الشيخ سليمان البالي السيد ابراهيم التاشكدي والشيخ علي الاجمعي والولي المعتقد احمد الكلبى و
ولده الشيخ محمد وغيرهم وكان مع ذلك لم يخل من طاعن وحاسد حتى دس عليه السم فمات الى عليه بسبب ذلك
فقص في اطرافه وبدنه من كثرة التداوى ولما عجز صار ولده تاج الدين محمد يستعمل منه التأليف ويظهر
قالبه كثيرة منها تفسيره على سورة الفاتحة وبعض سورة البقرة وشرح على شرح العقائد للسعدى
سماه غاية الاماني لم يكمل وشرح على نظم العقائد لابن ابي شريف وشرح على الفن الاول من كتاب النفاية
للجلال السيوطي وكتاب سماه اعلام الاعلام باصول فني المنطق والكلام وشرح على متر النخبة كبير سماه
نتيجة الفكر واخر صغير وشرح على شرح النخبة سماه اليواقيت والدرر وشرح على الجامع الصغير ثم اختصر
في اقل من ثلث حجمه وسماه التيسير وشرح قطعة من زوائد الجامع الصغير وسماه مفتاح السعادة
لشرح الزيادة ولما كتب جمع فيه ثلثين الف حديث وبين ما فيه من الزيادة على الجامع الكبير وعقب
كتابا ترتيبا في الجامع لانه من حيث النور وكتابا اختصاه القضاة قبل كتابه ترتيبا ترتيبه سماه المجموع
للفائق من حديث خاتمه رسل الخلق وكتاب انتقاه من لسان الميزان وبين فيه الموضوع والمنكر
والمتروك والضعيف ورتبه كالجامع الصغير وكتاب في الاحاديث القصار جمع فيه عشرة الاف حديث
في عشرة كرايس كل كراية الف حديث كل حديث في نصف سطر بقرء طرد او عكسا كما ذكر الحق
في حديث خير الخلق وشرح على نبذة شيخ الاسلام البكري في فضل ليلة النصف من شعبان
وكتاب في فضل ليلة القدر سماه اسفار البدر على ليلة القدر وشرح على الاربعين النووية ورتب
كتاب المشهاب للقضاة وشرحه وسماه معان الطلاب بشرح ترتيب المشهاب له كتاب في احاديث المقدسة
وشرح الكتاب المذكور وشرح الباب الاول من الشفاء وشرح الشمائل الترمذي شرحين احدهما مخرج والاخر

تفسير

قولات لكنه لم يكمل وشرح الفقه السيرة بحد العراق شرحين احدهما قولان
 والاخر من سماه الفتوحات البهانية في شرح نظم الدرر السنية في السيرة الزكية وشرح الخصا
 الصغر للجلال السيوطي شرح صغير سماه فتح الرؤى الجيبية شرح خصا الجيبية شرح كبير سماه توضيح فتح الرؤى الجيبية وشرح
 الترمذي وشرح عليه اكثر من النصف وسماه الروض الباسم شمائل للمصطفى بن القاسم وخرج احاد القاضى البيضاوى
 وكتاب كادعية الماثورة بالاحاديث الماثورة وكتاب اخر سماه بالمطالب العلية في الادعية الزهية
 وكتاب في اصطلاح الحديث سماه بغية الطالبين بلغة اصطلاح المحدثين وشرح على رقات
 امام الحرمين واخر على رقات شيخ الاسلام ابن شريف واختصر المتهيد للاسنوى لكنه
 لم يكمله وله كتاب في الاوقاف سماه ينسیر الوقوف على غوامض احكام الوقوف وهو كتاب لم يسبق
 اليه مثله وشرح زيد بن ارسلان التي نظم فيها اربعة العلوم اصول الدين اصول الفقه والفقه و
 التصوف وسماه فتح الرؤى الصمد بشرح صفوة البريد وشرح التحرير لشيخ الاسلام ذكرى اسماء احسان التقي الدين
 ثم شرح نظمه للعصري طي بالتماس بعض الاولياء وسماه فتح الرؤى الخبير بشرح كتاب التيسير نظم التحرير
 وصل فيه الى كتاب الفرائض وكمله ابنه تاج الدين محمد وشرح على عماد الرضى في اداب القضاء سماه
 فتح الرؤى القادر لعبد هذا العاخر القاضى وشرح على العباب سماه انحاء الطلاب بشرح كتاب العبا
 انتهى فيه الى كتاب النكاح وحاشية عليه لكنه لم يكملها وشرح على المنهج انتهى فيه الى المضامى حاشية
 على شرح المنهج لم تكمل وكتاب في احكام المساجد سماه تهذيب التمهيد وكتاب في مناسك الحج
 على المذهب الاربعة سماه انحاء الناسك باحكام المناسك وشرح على البهجة الوردية سماه الفتح
 السماوى بشرح بهجة الطحاوى ثم اختصره في نحو ثلث حجة وكلاهما لم يكمل وكتاب في احكام الحمام الشرعية
 والطبية سماه الزهية الزهية في احكام الحمام الشرعية والطبية وشرح على هدية الناصح للشيخ احمد
 لكنه لم يكمل وشرح على تصحيح المنهاج سماه الدرر للصوفى في تصحيح القابن عجلى لكنه لم يكمل وشرح على مختصر الترمذي بكمل و
 العبا وسماه ايجام الحى لم يكمل وكتاب في الالف والحمل سماه بلوغ الامم بغير الالف والحمل وكتاب في الفقه وشرح على التمهيد
 في علم الفقه سماه الفقه الوضعية وشمعة للفتنة وكتاب في عشرة عقود اصول الفقه وشرح على التمهيد
 والطب الهيد تصحيح الفقه وشمعة للفتنة وكتاب في فضل العلماء هله وكتاب اختصار الحجة الاول من المباح في علم المنهاج للجلال
 وشرح على القاموس انتهى فيه الى حروف الذال واختصر الاساس ورتبه كالقاموس وسماه الاساس

و كتاب الامثال و كتاب سماه عما د البلاغة و كتاب في اسماء البلدان و كتاب في التعاريف سماه التوقيف
على مهمات التعاريف و كتاب في اسماء الحيوان سماه فسر عین الانساب و كتاب في اسماء الحیوان سماه الاحكام
ببيان احكام الحيوان و كتاب في الاشجار سماه غاية الارشاد الى معرفة احكام الحيوان و النبات و الجماد و كتاب
في التفصيل بين الملك و الانسان و كتاب الانبياء سماه فردوس الجنان في مناقب الانبياء المذكورين في
القران و كتاب الطبقات الكبرى سماه الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية و كتاب المصنفات
بيت ال النبوة وافر و السيد فاطمة بترجمة و الامام الشافعي بترجمة و كذا الشيخ علي الخواص شيخ الشيخ
عبد الوهاب الشعراني وله شرح على منازل السائرين و حكم ابن عطاء الله و ترتيب الحكم للشيخ علي النقي
سماه الحكم بشرح ترتيب الحكم لكنه لم يكمل و شرح على رسالة ابن سينا في التصوف سماه ارسال الهمم
و شرح قصيدته العينية وله شرح على اللواقف التقوية لم يكمل و شرح على رسالة الشيخ ابن علوان في
التصوف و كتاب منحة الطالبين لمعرفة اسرار الطواغيت و كتاب في التشرية و الروح و ما به صلاح الانسان
و فساد و كتاب في دلائل خلق الانسان و شرح على لفتية ابن الوردى في المنامات و شرح على منظومة
ابن العماد في اداب كل سماه فتح الرؤف الجواد و هو اول كتاب شرح في الادب و كتاب في اداب الملوك
سماه الجواهر المضيئة في بيان الادب السلطانية و كتاب في الطب سماه بغية المحتاج الى معرفة اصول
و العلاج و كتاب سماه الدال المنصوب في ذم البخل و مدح الجود و كتاب في تاريخ الخلفاء و تذكرة فيه رسائل
عظيمة النفع ينبغي ان يفرد كل منها بالتأليف وله مولفات اخر غير هذه و بالجملة فهو من عظم علماء هذا
التاريخ اثارا و مؤلفاته غالبها متداولة كثيرة النفع و للناس عليها انها افتتلت و يتغالون في
اثماتها و اشهرها شرحه على الجامع الصغير و شرح السيرة المنظومة للعراق و كانت ولايته في سنة ثنتين
و خمسين و تسعمائة و نون في صبيحة يوم الخميس الثالث و العشرين من صفر سنة احدى و
ثلثين و المصطفى عليه بجامع الازهر يوم الجمعة و دفن بجانب ابيه التي انشأها بخط المصطفى
فيما بين زلوتي سبيك للشيخ احمد الزاهد و الشيخ مدين الاشموني و قيل في تاريخ موته مات شافعي الزمان
رحمه الله تعالى و ابو مهدي ثعالبی و مقاليد الاسانيد و ترجمه ابن حجر عسقلانی گفته قال شيخ شيوخنا عبد
المناوي في شرحه لشرح النخبة لما نقل الحافظ ابن حجر عن القفناء بالشمس ابو عبد الله بن محمد بن علي
سلم كل منها على الاخر و انشده الحافظ ابن حجر عسقلانی عندى حديث ظريف بمثله يتغنى به من قاضين

لتفصيل

المتقى

يعرى هذا وهذا يعني يقول ذاكرهوني وذلك يقول استرخنا ويكن بان جميعا فمن يصدق منا
نيز يوهدي نقالبي در مقامه لاسانيد در ترجمه ابو العباس زروق گفته وفي طبقات الصوفية لشيخ شيوخنا
الدين عبد الرؤف المناوي الشافعي في ترجمه زروق انه كتب على الحكم بن عوف ثلثين شرحا وعلى
القرطبية وعلى الرسالة عدة شرح ونظم فصول السليمانية وزاج الدين الدمان في ركفاية المتطلع
گفته كتاب شرح الشمايل للعلامة عبد الرؤف المناوي رحمه الله اخبر به عن الشيخ العلامة الشيرازي
وحافظ وقته محمد بن علاء الدين البالي وغيرهما عن مولفه العلامة عبد الرؤف المناوي في ذكره سالم
بن عبد الله بن أبي بكر رسالة الامام ابو جعفر علو الاساد وروايت موطا گفته وكذلك يروي الوالد عن الشيخ النبا
من رواية ابو مصعب الزهري عن الدين عبد الرؤف المناوي عن النجم محمد بن احمد عن شيخ الاسلام زكريا
الانصاري عن الاستاذ ابي الفضل بن حجر عن مريم بنت احمد بن محمد الاذري عن يونس بن ابراهيم الديوسي
عن ابي الحسن بن المقير عن الحافظ ابي الفضل بن ناصر عن ابي القاسم بن منذر عن ابي علي زاهر بن احمد
عن ابي اسحاق ابراهيم بن عبد الصمد الهاشمي عن مصعب الزهري عن الامام مالك بن نيز در ادا گفته
واما ما عدا الحكم الصغر المقدسي فيرويها عن الشيخ المذكور عن الشيخ ابراهيم اللقاني والشيخ عبد
المناوي عن ابي النصر الطبراني عن ابي الداء ناصر الدين عن زكريا بن محمد الحافظ عن ابي محمد عبد الرحيم
بن المقرات عن عمر بن حسن المراني عن ابي احمد بن البخاري عن مولفها الحافظ عبد الغني بن سرفر
المقدسي ونيز در ادا گفته واما سيرة بسيد الناس فيرويها عن الشيخ المذكور عن الشيخ عبد الرؤف
المناوي عن النجم الغيطي عن زكريا بن الحافظ بن حجر عن ابي الحسن محمد بن الحسن الفريسي عن مولفها الحافظ
ابي الفتح البجلي واحمد بن محمد بن علي النخعي المكي في رسالة لسانيد خود گفته وسمعت علي شيخنا الشيخ
محمد المذكور الموطا رواية ابي مصعب بن احمد بن ابي بكر الزهري رحمه الله تعالى بقراءة شيخنا الشيخ
علي بن محمد بن علي لبعضه واجازة لسائر عن الزين عبد الرؤف المناوي عن النجم محمد الغيطي
عن شيخ الاسلام زكريا الانصاري عن الحافظ ابي الفضل احمد بن حجر عن مريم بنت احمد بن محمد الاذري
قراءة عليها موافقته واجازة لسائر باجازه من يونس بن ابراهيم الديوسي ان لم يكن سمعا عن ابي
الحسن بن المقير عن الحافظ ابي الفضل بن ناصر عن ابي القاسم بن منذر عن ابي علي زاهر بن احمد المخرسي
عن ابي اسحاق ابراهيم بن عبد الصمد الهاشمي قال خبرنا به ابو مصعب الزهري قال اخبرنا به امام دار الهجرة

مالک بن انس رحمہ اللہ تعالیٰ رحمۃ واسعہ فی الدنیا والاخرۃ امین و محمد بن علی الشوکانی در بدو طالع کفۃ عبد الزوت
شاح الجامع الصغیر شرحہ شیخ ابیسیط و شرح مختصر و شرح الشہنا و شرح ادب القضاء و طبقات الفتن و غیر
ذلك لو سئلہ اوقی بعدہا و لم اقف لہ علی ترجمہ مبسوطہ خود بخود و در سالہ اصول حدیث میفرماید و مجمع البحاشیخ محمد طایف
در تحقیق جمیع کتب حدیثی طبقاً بر این کتب کافیت شرح عبد الرزاق و جامع صغیر شرح جلال الدین سیوطی نیز اکثر آثار القاسمیہ انتقد
و فاضل شید در غرۃ الرشدین کفۃ مناد و در فیض القدر شرح جامع صغیر میفرماید الخلفاء الحافظ فی الفتن خلا النبوة اما معویہ
و من بعدہ علی طریقۃ الملوک و لوسموا خلفائہ و جید معاصر نیز در ازالۃ الغین ابن عساکر فاضل شید را آورده و فی هذا
علامۃ المجلد عبد الرزاق و لیسوا عندہم لایستألفوا کمال المحرز الحاکم و قد ثبت هذا الحدیث الذی اصبح لہ بحجۃ
نہذا السامع و الذی وظل لہ عقلہ للشیوہ لہا و فلا یصد عندہ الا ما فی التفرع لہا و لیسوا و لا یصح عندہ الا ما فی التفرع
الساحل البنا و لا یصل عن اعداء الا الحاکم المنوب بالصلح و المعافاة و لا یجوز عن اعداء الا الحاکم المنوب بالصلح و المعافاة
و وجه صد و ہفتاد و ہشتم آنکہ ملا یعقوب بنیانی لا یورد در رسالہ عقاید ثبوت این حدیث را تسلیم فرمودہ اگرچہ
دلالت آن بر اعلمیت و افضلیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کلامی کردہ چنانچہ انتشار اللہ تعالیٰ بخیر
دانست و جلالت مرتبت و علو منزلت ملا یعقوب نزد این مختصات برستیع افتق مبیین فی احوال المقربین تصنیف
ردق الملقب بحافظ عالم خان و عمل صالح محمد صالح مورخ و مرآت اقطاب غامی شاہ لوا زخان مخفی و محبوبیت
و انشاء اللہ تعالیٰ در مجلد حدیث ثقلین خواہی یافت کہ خود مخاطب و الاسقام بکلام ملا یعقوب در حاشیہ کتاب تحفہ
متمسک و متنبث گردیدہ فالعجب کل العجب من المخاطب الکابر المظلم الخا برہ کیف یتمسک بکلام جبر
هذا الاثر ثم یتغافل عن تسلیمہ لذلك الحدیث القاطع من اهل الضلال کل دابر و یرکب فی
قدحہ و طعنہ لہ مالک و النہار و یمتطی فی ردہ و توشینہ صہوۃ الا عجب المرئی الدابر و وجه صد
ہفتاد و ہشتم آنکہ ابو العباس احمد بن محمد المقرئ الاندلسی اثبات این حدیث شریف کردہ چنانچہ در نفع الطیب
من غصن الاندلس الرطب و ذکر وزیر باسان الدین بن الخطیب بایک قصیدہ والیہ شمس الدین محمد بن احمد بن علی
الہواری المعروف بابن جابر بطر القاط و لہ و نمودہ کفۃ و مما یختص بجلی رضی اللہ تعالیٰ عنہ قولہ و ان علیا
کان سیف رسولہ و صاحبہ السامی لجد مشید و صہر النبی المجتبی ابن عمہ ابو الحسنین
الحق کل مودد و زوجہ رب السماء من سمائہ و ناهیک تزویجا من العرش قد بدی و نجیر
لساء الجنة الغر سردای و حبک هذا سود و للسود و نباتا و حلی الزہد خیر حلاہما و قد اشار

بالزاد من كان يجتدي في فائز الجنات من حلل ومن دخل لها رعبا لذكر الشهداء وما ضر
من قد بات والصق لبسه في السند من الغالي غدا سوف يعتكف وقال رسول الله في مدينة
من العلم وهو الباب الباب فصد به وباب دانت كهمقرى بعد ايراد انتخاب ابن مقصوده بمرح وشاد وصف
واطر ان يرد اخيه خيا كجفته وهذا ما وقفت عليه من هذه القصيدة الفريدة وليس بيك الا ان
ديوان شعرة حتى الكتب ما يكملها فانها مناسبة لهذا الباب الذي جعلناه ختم الكتاب كما لا يخفى و
محجب من ان ذكر ابو العباس احمد بن محمد المقرئ ازاك ابراهيمان وافاضل حليل النشان في واحد زمان وفردا وان خود
نزد سنه بوده احمد بن محمد بن النخعي در ريجان لا ليا وزهرة الحياة الدنيا كفته العلامة شهاب الدين احمد بن محمد
المقرئ المفكر المالكى نزيل مصر فاضل لغز المنان مشرق وبدر لعل وهمة سار من المنعز للبشرى
وهو رفيق السداد وبديت مجده منتظم الاسباب ثابت الاوتاد وهو كما قيل فيه دمث من غير
خطر ولين جانب غير خور ذور اى يرد اللين في الفروع والتار في الزند وله اثار شتى عليه اثناء النسيم
على الند وادب امزج بالطف امزج الماء بالخم وفصل حكمه رفع به التنازع بين زيد وعمر
وهو لفقه مالك اكرم سيد مالك وقد بوء الله في الحديث تكريمة بيد العلي والسند وجد في اثار
الحج بن كلاله عن اكرم اب وجدته مضت الدهور وما اتين بمثله ولقد اتى فحجز عن
نظراته اما الشعر فهو اصمعى باديته وسلمان بيته وحصان فصاحته فنامس قضب الاقلام
الا سجدت شكرا اذ راته قبله اكمال واقمت ان من البيان لسحر الكنه السطر الحلال وهو
من قوم تعاويزهم الصورم واثارهم في كل جيد تامل انفق عمر في كسب الخير الزايم لما علم
ان مال المال غادر راي وما راي ما يصير من الحسد والنفاق وتجارة الادب ليس لها سوقها
نفاق ولم يرض بالكساد ومسابقة الحمير للجواد ارتحل للشام ذات العماد فقال له رائد السدا
من سابق الجواد بالحمار بخت يده ثمر الغبار وقد كنت استقطر خيرة واستودقه وأومل أن
ربيع التلافي يخضر ورقه ويرد على منه ما يسر الثكالى وينسيها صعايب الافات والزاياما يستدل
العصم للوهاد وتصغى له اوابدا الايام حتى تصاد وعصر الشيم لثيم وزمان الكريم كريم
والورع في زمن الربيع طلوعه والعقد ليس يزين غير الحميد ففضن على بالاثر والعين ولم ير
ان يجمع بين ساكنين فسبقت المنايا الاماني وجاءني بنعيه مركبت ارجوه بشير التهانى

فهيك للظل الذي لم ينسب حتى انطوى به وعلى اناء شبيهة في وقت ما امتلا انكفا وقد
ترهت طرفي في رياض اثاره وملأت ارادان السامع بحقي اخباره فرايت له نظم كوننا ومحاسن
تملا الافواه والاسماع دنا ومن تاليفه ازهار الرياض في اخبار عياض وفتح المتعال في وصف النعال
وغير ذلك ولما مر في طريقه بمحمد بن يوسف التاولي المقرئ كتب يسد منا الاحازرة في اموظ الجليل من بعد ما اغنى
وباسط كف للبذل من بعد ما كفا ومحیی سوم الاكرمين التي عفت وصحري معين للفضل من بعد ما جفا
اجز في ما قد قلته ورويته ففضلك يا ذا الفضل قد جرح الوصف فاجابه بقوله سقى الله ثراه وعطر مثواه
ايا فضلا اعيت محاسن الوصف وانسان عين الود والمنهل الا وصف ومشكوة النوار القرات والاداء
وسلح في الالكامل على الاكفا وحائر اشتات الفضائل اذ عنت مفاخره في اذن مغربنا اشتغا
بعثتم بطرس بل بروض بل ارجح تعطرت الارجاء من نشره عرفا واثلمتم على االه مقامكم
والبسكم من غرة المطر الا وصف من القاهر الباع الضعيف جازا الم تعلموا ان الصواب هو الاعفا
ولست باهل لرجاز فكيف ان اجيز على الحقائق قد تخفى فاضواء فكري اطلعت بها حوادث
فاونة تبدوا وانة تطفئ ولو لا رجائي منكم صائح الدعا لها سطرته يمتأى في مثل خحرافا
فارجو من الرحمن جل جلاله ومرفضه ان يقبل العدل والصف وها انا ذا اشهدت اني اجرتمكم
على السنن المألوف والمقصد في جميع تاليفي ونظمي وان وهى ونثر في ان محاز الركائز والضعفا
وكل الذي اروي به عن لحيته من السادة العراة والى احسن الوصف كسيدنا شيخ الائمة عثنا
سعيد فكم نلنا معارفه قطعا عن اشياخهم من اهل فاس وغيرهم كمثل ابرهاردون فا عظمهم هم كهفنا
وهذا هو الشيخ بن غازي وصفه شهير فلم يحتم تشهيرة كشفا دع الله عهدا كان فيه اماننا
والى على مثواه رحمته عطا ولا تغفلوني من دعاكم اذا مددتم بياب الله سبحانه الكفا
وعند ضيحه الا ولباء وذكرهم عسى يزقوى من بحر غفرانهم ر وان جهل الناس الحق بعصرنا
فمشاك من راعي الحقوق وما في وكاتبه المقرئ احمد مرتج من الله جل المعون والبر العطا
بجاه شفيع الخلق ما لنا الله نومل يوم الدين من حوضه شفا عليه من الرحمن الف تحبة
ننال بها حسن الختام مع الزف وله في مثال نعل النبي صلى الله عليه وسلم
لك الله من تمثال نعل كريمة بخير الوري فاقت سنا واصله بحق لذي داع يلادزم وضعه

لاجل

على جرحه منه ينال شفاء وذلك قليل في ماثر من علا على كل أوج اذا جاب نداء
ومن ذا الذي يحصى فضائل احمد وقد جود القرآن فيه ثناء عليه من الرحمن اذ كى تحية
تؤسس للمدح الشريف بناء **ولم** يا مثل نغال خير فخر العرب ليس اجل واطى للترب
كرموت مديحه بقصد القرب والعذر لاجل والمعا تربي **وله** اعظم بمثال نغل عز العن
من ارشدنا الى اجل القرب قبله وكن بحقه معتنيا واجعله وسيلة لدفع الكر
وله ومثال نغل عرفه مناج في الخافقين ونوره متباج حاكى نغال اجل من وطى الثرى
وبدت كواعب سجدة تتبرج فاجله خير وسيلة ترجو بها دفع المكارة حين والمخرج
صلى الاله على مشرفه الذى اشكال منطقة الهداية تنتج ولما وقفت على كتابه ففتح المتعالي
قلت مضمنا لبقى المعرى **هـ** حلى المحراب تمثال فقيه لتاسجيدات تقبيل توالى
اقول لنعل خير المخلق طرا وقد حاز المهابة والجلالا وعزبه التراب فكل مسك
لرباه لقد هجر الغزا لا ليهنك في الكارم والمعالي كمال علم القمر الكمال
وانك لو غلقت الثريا بشسعك ما قطعت له قبالا وكتب له صاحبنا عبد العزيز
الفشتالى بارك الله فيه **هـ** يا نسمة عطست بهار مريح الصبا فتضخت بعبيد رها حلل الربا
هبي الى ساحات احمد واشرحى شوقى الى القياك شر حامطنيا وصفى له بالمخنى من اضلعي
قلبا على جبر الغضا متقلبا بان الاحبة عنه حتى قد ثوى منهم واخر قد نأى وتغيبا
فسالك تسعد يا زمان بقرهم فاقول اهلا باللقاء ومرحبا اقول استعانة العطاس
للتسليم غير مستحسنة والمعروف فى كلام فصحاء العرب عطس الصبح والفجر وفى شرح الفصيح المبرور
يقال عطس اذا فجأته صيحة من غير ارادة ومصدره العطس والعطاس الاسم جعل كالادوية
ويقال ارغم الله معطسه اى انفه وعطس الصبح الفجر على التشبيه ولا بى اسحاق العن فى قصيدته
المشهوره التى اولها **هـ** امطعن الدر الزهر البواقيتا واجعل لىج تلاقينا موافيتا
كم من بكور الى احراز منصبه جعلته لعطاس الفجر تشميتا ومن لطائف بعض المتأخرين
قوله قلت له والد جامول **هـ** ونحن فى الانس بالتلافى قد عطس الصبح يا جيبى
فلا تشمته بالفراق **هـ** وكتب ابو عبد الله محمد بن احمد المكلاتى على كتابه زهر الرياض فى اخبار عياض

منقبة

له هذه ازهاره في الرياض : ام هذا غذاءها والحياض : يبيت معتل الصبا عند هاهنا يروى
حديث الشفاء عن عياض : فيا اماما جامعاً للعلماء ومن عند البحر اعلى الناس فاض : ابكار فكره
بين ابوابكم : تنزه الاحراق بين الرياض : اليكم قد رفعت امرها فاقض على الافكار ما انت قاض
قل يابعت بالحق سلطانكم : توفية للعهد دون انتقاض : ومحمد امين بن فضل الله يحيى ورطلة الاثر
كفته الشيخ محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن ابي العيش بن محمد بن ابي العباس المقرئ التلمساني
المولود المالكى المذهب نزيل فاس ثم القاهرة حافظ للغرب جاحظ البيا ومن لم ير نظيره في جودة الترخيم
وصفاء الذهن وقوة البديهة وكان اية باهرة في علم الكلام والتفسير والحديث ومعجزا في الادب و
المحاضرات وله المؤلفات الشائعة منها عرف الطيب في اخبار ابن الخطيب وفتح المنعالي الذي صنعه في
اوصاف نعل النبي صلى الله عليه وسلم واذاعة الدرجات في عقائد اهل السنة وازهار الكرامة و
ازهار الرياض في اخبار القاضي عياض وقطف المهتصر في اخبار المختصر واتحاف اللغوي في تكميل
شرح الصغرى وعرف النشوق في اخبار دمشق والغنى في الثمين والريث والتمين وروض الاسرار العطر
الانفاس في ذكر مرافقته لعلام مراكش وفاس والدر الثمين في اسماء الهادي الامين ونسبته شرح
ام البراهين وكتاب البدأ والنشأة كلة ادب ونظم وله رسالة في الوقوف الخمس الخالي الوسط
وغير ذلك ولدت تلمسان ونشأ بها وحفظ القرآن وقراء وحصل بها على عمه الشيخ تاجليل للعالم
ابى عثمان سعيد بن احمد المقرئ مفتي تلمسان ستين سنة ومن جملة ما قرأ عليه صحيح البخارى
سبع مرات وروى عنه الكتب الستة بسنده عن ابى عبد الله التمشى عن والده حافظ عصره محمد
بن عبد الله التمشى عن البحر بن عبد الله بن مرزوق عن ابى حيان عن ابى جعفر بن الزبير عن ابى الربيع عن
القاضي عياض باسائده المذكورة في كتاب الشفاء والاحاديث المستدرة في الشفاء جميعها استوجب
افردها بعضهم في جزء من اراد رواية الكتب الستة من طريقه فليأخذها من كتاب
الشفاء او من الجزء المذكور وكان يخبر عن بلده تلمسان انها بلدة عظيمة من اجاسن بلاد المغرب
وانما في يد العثمانيين سلاطين مملكتنا وهي الحد للمضروب بين سلطاننا وسلطان المغرب
ومر حل الى فاس مرتين مرة سنة تسع بعد االف ومرة سنة ثلاث عشرة وكان يخبر انها دار الخلافة
للمغرب وكان بها الملك الاعظم مولانا محمد الناصر المشهور بالفضل والادب المقدم ذكره وان الفتوة

سنة سنين

التشمى

التشمى

صارت اليه في زمانه ومن بعد له لما انضلت احوال المملكة تسبب اولاده الحديث بطول ذكره
ارتحل تارك للمنصب والوطن في اخر شهر رمضان سنة سبع وعشرين بعد الالف قاصدا حج
بيت الله الحرام وانشد صاحب المراكش متمثلا قول علي بن عبد العزيز الحضرمي
محبتى تقتضى مقامى وحالتى تقتضى الرحيل فاحياه صاحب المراكش بقوله هلا او حشر الله منك قوا
تعود واصنعك الجيلاء قلت وببيت الحضرمي اول ابيات ثلاثة كتب بها العزالدولة ابن سقيمون و
كان في خدمته وبعده هـ هذا جثمان لست اقضيه بينهما خوف ان اميلا فلا يزالان في خصام
حتى اري رأيك الجيلاء فوق عزالدين على ورقته الرأي الجميل ان تمنع من الرحيل وتسرع الاقفا
في ظل دوحه واحسان غمامة قال للمقرى وكتب الى الفقيه الكاتب ابو الحسن على الخزرجي الفكا
الشهير بالشاحي بما كتبه ابو جعفر احمد بن خاتم المعري للمغربي الى بعض اشياخه هـ اشمس الغرب
حقا ما سمعنا به بانك قد سئمت من الإقامة في ذلك قد عزمتم على طلوعه الى شرق سموت به علامة
لقد زلزلت منا كل قلب في بحج الله لا تقم القيامة في ثم ورد الى مصر بعد اداء الحج في رجب سنة ثمان
عشرين والفت تزوج بها من السادة الوفائية وسكنها وقد سئل عن خطبه بها فقال قد دخلها قبلنا ابن
الحاجب انشد في ما قوله هـ يا لاهل مصر وجدت ايدىكم في بذلها بالسخطاء منقبضة بنما عدمت
القرى بارضكم في اكلت كتبى كاني ارضه هـ وانشد هو لنفسه هـ تركت رسوم غري في بلادى في وصرت
بمصر منى الرسوم ونفسي عفتها بالذل فيها في وقت لها عن العلياء صو في ولعزم كحل السيف ماض
ولكن اللبالي من خصومي في ثم نزل بيت المقدس في شهر ربيع الاول سنة تسع وعشرين والفت ورجع
الى القاهرة وكر منها الذهاب الى مكة فدخلها كبتا في خمسة سابع وثلاثين خمس مرات واعلى بها
دروسا عديد تقو قد على طيبة سبع مرات واملى الحديث النبوي بمأمنه صلى الله عليه وسلم ومسمع ثم
رجع الى مصر في سنة تسع وثلاثين ودخل القدس في رجب من تلك السنة واقام خمسة وعشرين يوما ثم ورد
منها الى دمشق فدخلها في اوائل شعبان وانزلته المغاربة في مكان لا يليق به فارسل اليه احمد بن شاهين
مفتاح سنة الحقيقة وكتب مع المفتاح هذه الايات فكيف المتكشفي مقرر واليه من الرضا مقرر بكشف صدق في اتساع
وعلم كالمحرم في ضمن بحر في اي بد رقد اطلع الدهر منه في ملأ الشرق نور ايدى ربه احمد سبدي و
شيخى وذكرك في وسمي وذاك الشرف فخرى في لو تغير الاقدام يسع مشوق في جثته زائر اعلى وجه شكرى

فاجابه المقرئ بقوله هـ اي نظم فحسبه حار فكري به وتخلى بذكره صدر ذكرى بطائر الصيت
لا برشاهين ينهى من بروض الندي له خير ذكره احمد المستطين ذروة مجد بلعوان من المعالي في بكر
حل مفتاح فضله باب صل من معاني تعريفه دون نكره يابديع الزمان دم في ازدياد بالعلو و
ازدياد تجنيس شكر ولما دخل عليها اعجبه فنقل اسبابه اليها واستوطنها مدة اقامته واملى في
بالجامع قبة الشهداء صليوا الصبح ولما كثر الناس بعد ايام خرج الى صحر الجوامع نجا القبة المعروفة بالباقو وحضره غالب اعيان علماء
واما الطلبة فلم يتخلف منهم احد وكان يوم ختمه حافلا جدا اجتمع فيه الا لوف من الناس وعلف الاصرات
بالكفاء فنقلت حلقة الدرس الى وسط القصر الى الباب الذي وضع فيه العلم النبوي في الجمعات من رجب
وشعبان ورمضان والى كرسى الوعظ فصعد عليه وتكلم بكلام في العقائد والحديث لم يسمع
نظيرة ابدا وتكلم على ترجمة البخاري وانشد له بيتين وافاد ان ليس للبخاري غيرها وهما هـ
اغتنم في الفراغ فضل ركوع فعسى ان يكون موتك بغتة بكم صحيح قد مات قبل سقيمه
ذهبت نفسه النفيسة فلتة قلت ورايت في بعض المجاميع نقلا عن الجافظ ابن حجر انه وقع للشيخ
ذلك او قريب منه وهذه من الغرائب انتهى وكانت الجلسة من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم الدرس
بابيات قالها حين ودع للمصطفى صلى الله عليه وسلم وهي قوله هـ يا شفيع العصاة انت رجائي وكيف
يخشي الرجاء عندك خيبة بـ واذ كنت حاضر ابفؤا دى بـ غيبة الحجب عنك ليست بغيبة بليس
بالعيش في البلاد انقطاع بـ اطيب العيش ما يكون بطيبة بـ ونزل عن الكرسى فازدحم الناس على تقبيل
يده وكان ذلك في اربعاء سابع عشرى رمضان سنة سبع وثلاثين والفق لم يتفق لغيره من العلماء
الواردين الى دمشق ما اتفق له من المحظوة واقبال الناس وكان بعد ما رأى من اهلها ما رأى كثيرا لاهما
بمدحها وقد عقد في كتابه عرف الطيب فصلا يتعلق بها واهلها واورد في مدحها اشعارا الى ان
قال المحبى وقد اطلنا الكلام حسبما اقتضاه المقام فلنرجع الى الغرض من ذلك رقيقة خبر المقرئ فنقول
وكانت اقامته بدمشق دون الاربعين يوما ثم رحل منها في خامس شوال سنة تسع وثلاثين
الى مصر وعاد الى دمشق مرة ثانية في اواخر شعبان سنة اربعين وحصل له من الاكرام ما حصل
قد مته الاولى وحين فارقهما انشد قوله هـ ان شام قلبي عنك بارق سلوة بـ يا شام كنت كمن يخون
يعذر كمر راحل عنها الفطر ضرورة بـ وعلى لقرار بغيرها لا يقدر بـ متصاعد الزفرات مكلوم الحشا بـ

والدم من اجفائه يتحد ربه ودخل مصر واستقر بها مدة يسيرة ثم طلق زوجته الوفائية واراد العود
الى دمشق للتوطن بها ففاجاه الحجاج قبل نبيل المرام وكانت وفاته في جمادى الاخرة سنة احدى
اربعين والفت ودفن بمقبرة الجاورين وقال اكايب ابراهيم الاكرمى في تاريخ وفاته قد ختم
الفضل به فارخه خاتمه والمقرئ بفتح الميم وتشديد القاف واخرها راء محملة وقيل بفتح الميم
وسكون القاف لغتان اشهرهما الاولى بالنسبة الى قرية من قرى تلمسا والى لها نسبة ابائه ورضي الدين
محمد بن على بن حميد الحسينى الشافى وتنفيذ العقود سنية بمهيد الدولة الحسينية وترجمته لغير مبارك بن اشراف
ناى بن عبد المطلب بن حسن بن ابي نى كفته فضل فى الحوادث المتعلقة بدولة صاحب الترجمة رحمه الله
الح عام وفاته فى سنة ثنتين واربعين بعد اكاليف توفى العالم العلامة الشيخ احمد المقرئ
المالكي صاحب التصانيف الحجة والعلوم الكثير قولد بتلمسان وسكن فاس من ارض المغرب واخذ
العلم بها واتسعت معرفته وكملت فضيلته ودخل الى الحرمين ومصر والشام واقام بها وبها الف
كتابه الكبير المعروف بنفع الطيب فى اخبار ابن الخطيب هو كتاب حافل قصد فيه ايراد جملة صالحه
من اخبار لسان الدين ابن الخطيب من شعرة ومكاتباته ومشايخه ومن اخذ عنه ثم اتسع به الحال
الى انه خرج عن هذه الحلبه فأتى بتاريخ الاندلس بالنسبة ومن لهما من الملوك منذ افتتحها ^{منو} الموحدين
وتفقد الدول وما جرى فى ضمن ذلك من الوقائع والحوادث وكيفية اخذ الكفار لها وخرجها من
أيدي المسلمين واطال ذلك بذكر مدائن الاندلس وانهارها وبساتينها وما قيل فى ذلك من الشعر
وما يناسب ذلك من الابيات واللطائف ثم استطد الى ذكر من دخل الاندلس من علماء المشرق ومن
خرج من الاندلس الى المشرق وذكر جانب انشاء ابن الخطيب وشعرة واستشهادا وكيفية قتله فصار
ذكر ابن الخطيب فى هذا الكتاب وهو نزر قليل بالنسبة الى ما اشتمل عليه من الوقائع والحوادث و
الحاصل انه كتاب متسع فى الادب والشعر والاخبار وهو فى نحو اربعة اسفار ثم اقام الشيخ المذكور
فى اخرايامه بمصر توفى بها فى السنة المذكورة وكان واسع الفضل له عشاركة تامة فى سائر العلوم ومن
تأليفه ازهار الرياض فى اخبار رياض وروضة الاسرار العاطرة الانفاس فى ذكر مرقبيته من اعلام
مراكش وفاس والجنابذ فيما لقيت من الجهابذ وهو اعلم من الذى قبله والدر الثمين فى اسماء الصالحين
الامين ورسائله فى صفة النعال النبوة قد اشهرها وارجوزة فى العقائد وارجوزة فى الوفاء الخمس وله

شعر رائق في نفع الطيب ومولوى صديق حسن خان معاصر در تاج مكل كفته الشيخ احمد بن محمد بن احمد
المعرك التلساني المولود للملكي للذهب نزيل قاهرة قل في خلاصة الاثر حافظ المغرب جلعظ البيا
ومن لم ير نظيره في جود القريحة وصفاء الذهن وقوة المديهة وكان آية باهرة في علم التفسير
الحديث ومعجزا ياهرا في الادب والمحاضرات له المؤلفات الشائعة منها عرف الطيب في اخبار ابن الخطيب
انتهى قلت و ذكر في كشف الظنون انه سماه بعد ذلك نفح الطيب عن غصن الاندلس الرطيب
انتبه وله اضاءة الدجنة في عقائد اهل السنة ولد بتلسان ونشأ بها وحفظ القرآن وقرأ على عمه
سعيد بن احمد المعرك مفتي تلسان ستين سنة ومجلة ماقرأ عليه صحيح البخاري سبع مرات و
روى عنه الكتب الستة وان الفتوى صارت اليه في زمنه ارحل تاركا للمنصب والوطن الى حج بيت الله
الحرام سنة ٣٢٤ ثم ورد الى مصر وتزوج بعلم السادة الوفائية سنة ٣٢٥ ثم زار بيت المقدس سنة ٣٢٩ وكرمالها
الى مكة واملى بهادروسا وقد على طيبة سبع مرات واملى الحديث النبوي بمراى منه ضلله ومسمع ثم
رجع الى مصر سنة ٣٢٩ ثم ورد الى دمشق واملى صحيح البخاري وحضره غالب اعيان دمشق من العلماء واما
الطلبة فلم يتخلف منهم احد وكان يوم ختمه حافلا جدا اجتمع فيه اكالوف من الناس وعلى كوا
بالبكاء واتى به بكرسى الوضوء فضعده عليه وتكلم بكلام في العقائد والحديث لم يسمع نظيره
ابدا وتكلم على ترجمة البخاري وانشد له بيتين وافاد ان ليس بالبخاري غيرها وهما ما اغتم
في الفراغ فضل ركوع في غسلة ان يكون موتك بغتة فيكم صحيح قد مات قبل سقيم ذهبت نفسه
النفيسة فلتة وكانت الجلسة من طلوع الشمس الى قرب الظهر ثم ختم الدرس بابات قالها حين
ودع المصطفى صلواته وهي قوله يا شفيح العصاة انت رجائي في كيف يخشى الرجاء عندك خيبة
واذا كنت حاضرا بقوا دى في غيبة الجسم عنك ليس بغيبة في ليس بالعيش في البلاد انقطاع في
اطيب العيش ما يكون بطيبة في نزل عن الكرسي فان حرم الناس على تقبيل يده وكان ذلك لفار
الا ربعا سابع عشر رمضان سنة ٣٢٩ ولم يتفق لغيره من العلماء الواردين الى دمشق ما اتفق له من الحظوظ
واقبال الناس وكان بعد ما رأى من اهلها ما رأى كثر الاهتمام بمدحها وقد عقد في كتابه نفح الطيب
فصلا يتعلق بها واهلها واورد في مدحها اشعلا وجرى بينه وبين اديائها وعلماؤها مطارحات
مشقة ودخل مصر واستقر بها في سيرة ثم طلق زوجته الوفائية واراها العود الى دمشق للوطن بها فاجا

[illegible]

حيوة

واذكر فيه انشاء الله تعالى مع ذكر كل واحد من ائمة اهل البيت من كان معاصرا لهم من اصحابهم علماء
كثير في ذلك انشاء الله تعالى قريبا وسميته الصراط السوي في مناقب ال النبي ولقد اجاد من قبله
فيه شعر احسنه هذا كتاب نفيس قد حوى دراهم في مدح آل رسول الله والشفقة انعم به من
كتاب تحفة برزت به ما مثلها في خبايا الدهر من تحف به فغن به صاح داغم في مطالعة به واستخرج
الجوهر المكنون في الصلح يذول عنك العناو والهه سائرة به وفيه لهدى صراطا غير مختلف به فهو
الصراط السوي في الاسم شهرته به تاليف محقق تالي منهج السلف بالقادري طريقا في مسالكه به الشافعي
اتباعا للعلم وود في به محمود بن محمد شيخنا في ارضيوخ مشهور بين علماء مصر وفيه نسيب نهايت رفعت مرتبة
وسموه نزلت او از اشعار بلاغت شعرا بعض معاصرين قادري كه انيك در ضمن صدر صراط سوي مذکور شده واضمح
ظاهر كافيست بجزاير كمال و استناد اتم او كه فاضل شيرازي استبحان دست لال نمود چنانچه در كتاب عزة الراشدين بمقام شهادت
ادعای فدا کردن ابو حنیفه جان خود را بر اهل بیت علیهم السلام گفته و سید محمود قادري قدس سره در كتاب حیات النبی اکبر
فرموده قبیل ان رجلا اتى ابا حنیفة رحمة الله عليه وقال اخي توفني اوصي بثلث ماله كماله امام المسلمين
الى من ادفع فقال له ابو حنیفة امرك بهذا السؤال ابو جعفر الدواني وكان يبغض ابا حنیفة كيف
جماعة من اشقياء بلدنا امام الشافعي رح فحلف المسائل كذا با انه ما امر في هذا السؤال فقال
ابو حنیفة رح ادفع الثلث الى جعفر بن محمد الصادق فانه هو الامام الحق فذهب السائل واخبر ابا جعفر
الذي انقض بذلك فقال ابو جعفر بهذا عرفت ابا حنیفة منذ قد علم انه يرى الحق لغير ناثه دعي بابي حنیفة
وسقاه السم في الطعام ففهم ابو حنیفة ذلك فقام ليخرج فقال له ابو جعفر الى اين يا ابا حنیفة فقال
الى اين تاهمني فامره بالجلوس الى ان يعمل السم فيه فخرج ومات شهيدا في الطريق انتهى ودرين وايت متنا
امام اعظم كه بالا ذكر شده اعني بعضي گفته اند كه در حادثه محمد و ابراهيم چون امام فتوى نوشت به بيعت و اعانت ايشان فرمود
منصور بران مطلع شد الخ اختلاف في نيست چرا كه سوال متعدي بود و چنانكه از عبارات هر دو روايت پر ظاهرست پس جاست
كه جواب امام اول يعني فتوى دادن بصرف مال بطرف محمد و ابراهيم باعث تغير منصور بر انجذاب و طلب ايشان از كوفه
بيغذو باعث حبس شده باشد و جواب دوم يعني فتوى دادن به رفع ثلث سكو حجت امام جعفر صادق عليه السلام و
قائل شدن با امت انجذاب باعث قتل شده باشد انتهى ما في عزة الراشدين في هذا القادري كابرهم
الذي اسماه الكابرون به و بارعهم الذي انجذب به الماهرون به قد دوى هذا الحديث الذي يتبصر الناظر

وفيلح به الظافرون فلا يعنى عنه الا الحائرون البائرون ولا يصل عنه الا الخائفون الخاسرون
ولا يغفره الا التائبون السادرون بما تقف هوايه فانما على هاب به لقادرون وجه صدق الحديث ووجه صدق الحديث
انك عبدالحق بن سيف الدين البخاري الدهلوي قال شكوة شيخنا شيخ شريف فرموده چنانچه در كتاب كبريت حرمه جابر الميرزا بن علي السلام گفته واخرج
الترمذي والحاكم عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلمه
بها ما وقد تكلم في هذا الحديث قال ابن حجر هذا حديث حسن على الصواب لا صحيح كما قال الحاكم ولا موضوع
كما قاله جماعة منهم ابن الجوزي والنووي وجه صدق الحديث ووجه صدق الحديث انك عبدالحق دهلوي در لمعات شرح شكوة
اثبات ابن حديث شريف بسياق افادات علمای اعلام خود فرموده چنانچه گفته واعلم ان المشهور من لفظ الحديث
في هذا المعنى انما مدينة العلم وعلى بابها وقد تكلم النقاد فيه واصله من ابى انصت عبد السلام
كان شيعيا وقد تكلم فيه وصح هذا الحديث الحاكم وحسنه الترمذي وضعفه اخرون ونسبه
الى الوضع طائفة ونحوه نقل ما ذكره علماءنا في ذلك بعبارة اتمهم وان كانت مشتملة على التكرار فنقول
قال الشيخ محمد الدين الشيرازي اللغوي صاحب القاموس في نقد الصحيح حديث انما مدينة العلم وعلمه
بابها ذكره ابو الفرج ابن الجوزي في الموضوعات من عدة طرق وجزم ببطلان الكل وقال مثل ذلك جماعة
وعندك في ذلك نظر كما سنبينه والمشهور بروايته ابو الصلت بن عبد السلام بن صلاح الحمري عن ابى
محمد بن خازم الضري عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنهما وعبد السلام هذا
ضعفه جده او اتهم بالرفض ومع ذلك فقد روى عباس بن محمد الدر في سواكاته عن يحيى
بن معين انه ساله عن ابى الصلت هذا فوثقه فقال ليس قد حدث عن ابى معاوية انما مدينة العلم
على بابها فقال قد حدث به عن معاوية محمد بن جعفر القتيبي وكذلك روى صالح بن محمد الحافظ
خبر ابو الصلت محمد بن محمد بن يحيى بن معين ايضا روى ابى بن محمد بن يحيى هذا الحديث هو بن يحيى بن معاوية اخبر
ابن نمير قال حدث ابو معاوية قديما ثم كفت عنه وكان ابو الصلت الحمري رجلا موسرا يطلب
الا حاديث ويكرم الشايخ يعني فضله ابو معاوية به هذا الحديث فقد روى عبد السلام عن عهدة
هذا الحديث وابو معاوية الضري حافظ يحتمل بافراده كابر عيسية وغيره وليس هذا الحديث من
الالفاظ المنكرة التي تابها العقول بل هي امثال قوله صلى الله عليه وسلم في حديث اخر ان من ابى بكر الحديث
وقد حسنه الترمذي وصححه غيره ولم يأت من تكلم على حديث انما مدينة العلم بحجاب عن هذه الروايات

صالح

أحمد بن ح

عبدالمعز

صرح العلانی بالتوقف فی الحکم علیه بذلك وقال وعندک فیہ نظر ثم بین ما یستدل به لکون ابو معویة
راوی حدیث ابن عباس حدث به فزال الحد و یمن هو و دونه قال و ابو معویة ثقة حافظ یحکم یا فرد
کابن عیینة و غیره فمن حکم علی الحدیث مع ذلك بالکذب فقد اخطا و قد اخرج الدیلمی فی مسنده
بسند ضعیف جدا عن ابن عمر مرفوعا علی ابن ابیطالب حطة فمن دخل فیہ کان مومنا و من خرج
منه کان کافرا و من حدیث ابن خذرفعه علی باب علمی مبین لاسمق ما ارسلت به من بعد کعبه ایمان
و بغضه نفاق و النظر الیه عبادة و من حدیث ابن عباس رفعه انما میزان العلم و طول کفاته و الحسن و
الحسین خیر طه و اورد صاحب الفردوس و تبعه ابنه المذکور بلا اسناد عن ابن مسعود رفعه انما میزان
العلم و ابو یکر اسألهما و عمر حیطانفا و عثمان یسقفهما و علی یا بها انتهى کلام المقاصد الحسنة و فی فصل الخطا
من کتاب الانساب للامام عبد الکریم بن محمد السمعی رحمہ اللہ فی ترجمہ التمر و ابو الصلت عبد السلام بن صالح
بن سلیمان التمر و مولی عبد الرحمن بن یزید ادرك حماد بن زید مالک بن انس و سفیان بن عیینة و غیرهم
کان صاحب قشافة و زهد قدیم من ايام المأمون فلما سمع کلامه جعله من الخاصة من یخوانه و کان
ابو الصلت یرد علی اهل الاهواء من المجبة و الجھشیة و الزنادقة و القدریة و کان یعرف بالتشیع
قال الحد بن سيار المزی نأظرته فلما رآه یفطر و رأیته یقدم ابابکر و عمر رضی اللہ عنہما و کان لا یدکر
اصحاب المذنبی صلی اللہ علیہ وسلم و رضی عنہم الا بالجھیل و کان یقول هذا مذھبی الذی دین
اللہ به عز وجل و قال یحیی بن معین ابو الصلت ثقة صدوق الا انه یتشیع و قال ابو عبد الرحمن النسائی
ابو الصلت لیس بثقة توفي ابو الصلت فی شوال سنة ست و ثلاثین و مائتین و ايضا فی الانساب
قال ابو حاتم بن حبان ابو الصلت عبد السلام هو الذی روی عن ابو معاوية عن ابي عمير عن مجاهد
عن ابن عباس رضی اللہ عنہما انه قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما مدینة العلم و علی یا ہر کافر اباد
للمدینة فلیات من قبل الباب و هذا شیء لا اصل له لیس من حدیث ابن عباس ولا یجھل الا
ولا ابو معاوية و کل من حدث بهذا المتن فانما سرقه من ابو الصلت هذا انتهى کلام فضل الخطاب
وفیه الطعن فی الحدیث فقط لکن الکلام الجامع من مہر الفتن ما ذکرناه قبل لعل ذلك هو لقنوا
وجه صد و شتاد و چهارم آنکہ شیخ عبدالحق دیلمی در اشعة السمعات شرح فارسی مشکوة اثبات شیخ
شریف منورہ چنانچہ گفته و عنہ و ہم از علی ست قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما دار الحکمة

نصف ۳

صلح

المتبتل

محبوب

و علی باب ما من سرای حکمت و علی در آن است و مشهور بلفظ انا مدینه العلم و علی باب ما گفته شده که شک نیست که علم از آن حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص علی مرتضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده است اقضنا که علی و اصل این حدیث از بابی الصلت عبد السلام بن صالح هر ویست که شیعی است ولیکن صدوق است و در تعظیم اصحاب تفسیر نمیکرد و راه التزمی میقال
هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و گفته است ترمذی روایت کرده بعضی این حدیث را از شریک بفتح الشین که از تابعین است و لم يذكر و افیه عن الصنابجی و ذکر نکرده اند و روی از صنابجی چنانکه در بعضی روایات آمده است و لا تعرف هذا الحدیث عن احد من الثقات و نمی شناسیم آنچه از بیج کی از ثقات غیر شریک جز شریک کلام درین باب بسیار است پاره از آن در شرح مذکور است و وجه صد و هشتاد و پنجم آنکه شیخ عبدالحق دهلوی در مارج النبوة اثبات این حدیث شریف کرده چنانچه در ذکر اسما مبارکه جناب رسالت صلی الله علیه و سلم نقل از عن الموابب گفته هر المجد مادام المالحی المامول الملمح المبارك المبتهل للمبر المبرش مبشوا الشین المبعوث بالحق المبلغ المبین المتین المبطل المتبرع المخصو للمترحم المتضرع للمتنقی المتلو و علیه المتجد المتوکل المنتبث محاب محبب المجتبی المجیر المحرم المحفوظ المحلل محمد المحموی الخیر المختار المخصوص بالبشر المخصوص بالغیر المخصوص بالمجد المخلص للمدثر المدک مدینه العلم و وجه صد و هشتاد و ششم آنکه شیخ عبدالحق در اخبار الاخیار در ضمن شیخ خود موهب گیلانی اثبات این حدیث شریف است و جرم نموده چنانچه در خاتمه اخبار الاخیار در شرح حال خود گفته آخر صدق نیست من کار کرد و شجره اخلاص من بار آور و بر مثال و بر ذقه من حیث لا یحسب بر سر من عیسی رافرستاد که هر نفس او مانده بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور و را و اخروا و اهل موسی مقامی که جمال او ناری است از شجره وحدت طالع و نوری از جانب طور حقیقت لامع خلیل لقای که خساره زیبایش گلزار یون خلت و گل گلستان دین و ملت است مصطفی جمالی که دمانش نمکدان خوان انا ملح و زبانش تبیان قرآن با فیه ست مرتضی کما لے که دلش باب مدینه علم و فتوح و بر ضمیرش ابواب اسرار لو کشف مفتوح حسن سیر وارث مرتبه و انک لعل خلق عظیم و نایب منصب بالمؤمنین رؤف رحیم حسین سیرتی که مصدوق و یطهر که تطهیر آند و مصدق الا الموده فی القرنی شذین العابدین و امام الصادقین سید التقی النقی و العلوی العالی المحمدی کلیم الله و منجوب حبیب السلام مخفی نمائند که شیخ عبدالحق دهلوی از جمله محققین عظام

و اکابر منقذین فحاشا من ذلک سید محمد بن سید جلال ماه عالم بخاری در تذکره الابرار گفته ذکر علم العلماء بخند
شیخ عبدالحق قدس سره والد شریف ایشان شیخ سیف الدین نام داشته نسبت ارادت وی بسلسله قادریه
بود و از آن فیوض باطنی از صحبت شیخ امان پانی پی بر داشته و بزرگان بسیار را دیده ملازمت نموده از فضل
طاهری و باطنی بهره مند بود در لطافت و طرافت و محبت و سوز و گداز بی نظیر و اعظم علامات بزرگی وی آنست
که فرزندش مثل حضرت مخدومی نصیب شد که عالمی ازان فیض مند گشت و چون عظمت بزرگی مخدوم بر وی کشود
شده بود نهایت محبت میداشت و از سایر فرزندان ممتاز دانسته بارها میگفت که مرا ازین فرزند امیدوار
و آثار بزرگی و رشد از ایام صبا تا وقت نشود و نما از چهره مخدومی بی یافت از بس که فطرت بلند و استعداد عالی
داشتند در ایام تحصیل در مجالس درس سخنان مفید و بحثهای قوی داشتند اکثر استادان میگفتند ما از ایشان
مستفیدیم پس از تحصیل حفظ قرآن نموده بحرین شریفین رفتند و پیش محدثان عالی اسناد تصحیح کتب احادیث
نمودند و با کابر آنجا صحبتها داشت و با شیخ عبد الوهاب متقی قدس سره که خلیفه و جانشین حضرت قدوة الاولیا
شیخ علی متقی بودند در مکة معظمه در آن ایام بر سر مدارشاد متمکن بودند صحبت داشته خلافت یافته و بر حضرت
شیخ بوطن خود تشریف آوردند و در مکه را روشنائی بخشیدند و چون صاحب نظر انفسی افاقی خواجه محمد باقی قدس سره
بدلی تشریف آورده بخدمت مستعدان فیض طلبان اشتغال نمودند حضرت مخدومی از نهایت تعظیم و طلب که
داشتند بجهت اشاره از روح حضرت غوث صمدانی قدس سره ملازمت حضرت خواجه نموده و اخذ نظریه نقشبندی از
آنحضرت یافته و حضرت خواجه نیز بایشان بکمال توجه و تواضع و نیاز پیش می آمد و رعایت خاطر میکرد و امر و زبر بکرت
و میمنت بدلی از ذات و الاصفات آن دانای علوم متداوله شناسای فنون متعارفه است و سخن بهمانست که یکی از
فصلنامه روزگار در حق آنحضرت میگفت این مثل در عهد او نوشته که هر شهر و کوچه این شهر بکمال تمام مهند و ستار امیر که
به ولایت دیگر بوجود فائز الجود ایشان فخر نماید و آنحضرت را در علوم عقلی و نقلی تصانیف است و تمامه تصانیف
صغیر و کبیر قریب رسیده الله تعالی سایه افاضه ایشان را بر سر طالبان و مستفیدان همیشه دارا در و غلام علی
آزاد بلگرامی در سبحة المرجان گفته مولانا الشیخ عبدالحق الدهلوی هو المتضلع من الکمال الصور
و المعنوی و العاشق الصادق من عشاق الجمال النبوی رزق من الشهرة قطا جز لا و اثبت الموزون
ذکره اجمالا و تفصیلا و فیه مزارع بدلی لوح من الحجر نقش علیہ فذلک من احواله بالفارسیه
و انما ترجمه بالعربیة من مبادئ الشعور شد نطقه علی طاعة الحق و طلب العلم و قریبا من اوان البلوغ

داشتند

تناول اکثر من العلوم الدینیة و فرغ من تحصیلها کما هو له اثنتان و عشرون سنة و حفظ القرآن
و جلس علی مسند الاقادة و فی عنقوار الشیاب اخذته جذبة للهیة فقطع علاقة محبته عن
الخلا و الاطمان و توجه الی الحرمین و طام مبتک اکاما کربده و محب بها اقطاب الزمان و الاق
الکبار و اختص معهم بودائع ثمینة و رخصه الارشاد للطلیبین و کمل فی قرأ الحدیث ثم عاد الی الوطن
المالوف مع برکة و افرقة و استقر به اثنتین و خمستین و جمعیة الظاهر و الباطن و اشتغل بتکمیل الد
و الطالبین و نشر العلوم لاسیما الحدیث الشریف بحیث لم یتیسر مثله لاحد من العلماء السابقین
و اللاحقین فی ديار الهند و صنف العلوم خصوصاً فی الحدیث کتبا معتبرة اعتنى بها علماء الزمان
و جعلوها دستور العلماء و تصانیفه من الکبار و الصغار بلغت مائة و مئید و لد فی الحرم سنة ثمان
و خمستین و تسعمائة و ثلثون سنة اثنتین و خمستین و الف تمت الترجمة و وجد بعضهم تاریخ وفاته علماء
کاتبیاء بنی اسرائیل هم علماء و همرة انبیاء محسوبان فی التاریخ و الشیخ شرف سنة خمس و ثمانین
و تسعمائة بمجد مت الشیخ موسی القادسی و اخذ عنه الخزانة القادرية و هو من نسل الشیخ علل
البحار الامی الذی هو اولاد الشیخ عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و مرشاهید اولیاء الهند و لما وصل
الشیخ عبد الحق الی مكة للعظمة صاحب الشیخ عبد الوهاب المتقی تلمیذ الشیخ علی المتقی التقدیر ذکره و تلمذ علیه
عنه احبارة کتب الاحادیث النبویة و شاه نواز خان و درمارة آفتاب غاکفة شیخ عبد الحق محدث نسبت ارادت
باشاه موسی گیلانی داشت و شاه یکی از اولاد حضرت عبد القادر جیلانی بود و مرقد در ملتان دارد و شیخ عبد الحق را از
مشایخ بسیار بختیار سید در عین جوانی دست از مرادات برداشته عازم مکه معظمه شد و دولت جرج در ریافت و
فتوحات فراوان از صحبت شیخ عبد الوهاب غلیفه و جانشین علی متقی که از مشایخ مشایخ مکه بود و حاصل نمود
احادیث را سند کرده اجازت تدریس یافت مدتی مکه معظمه ریاضات شافیه کشیده قاصد زیارات مدینه منوره
گردید از روح پرست و جناب رسالت تربیت پذیرفته برهنای گم گشتگان بادیة ضلالت مجاز گشته بشهر دلی حجت
نمود و بتر بیت ارباب ارادت و بتدریس کتب احادیث مشغول گشت و کمال صوری و معنوی اش از
تصانیف وی هوید است و مصنفاتش در عالم رواج دارد و وفاتش در سن ست و بیست و سوم شهر ربیع الاول
سنة یک هزار و پنجاه و دو واقع شد بر لب حوض شمشیر بسبت غروب دفن یافته مقبره عالیة و خانقاه رفیع دارد
و مولوی صدیق حسن خان معاصر در انحاء النبل لکفته ابوالمجد شیخ عبد الحق بن سید الدین بن سعد المد ترک الیه

البخاری و در خاتمه اخبار الاخبار و احوال خود نوشته اند سه چهار ساله بودم که والد م سنان این طائفه در کام جان
این حقیر ریخته تربیت باطنی را همیسه شفقت ظاهری ساخته بعضی ازان سنان با خصوصیات وقت هنوز در خزینه
خیال مانده است خالی از غلبه نیست و غریب تر از وی آنکه فقیر را حالت انقطاع خود که مدت عمر دو سال و دو نیم سال
خواهد بود انچنان خاطر است که گویا حکایت دیر و زست از قرآن مجید سبق در سبق ایشان مینوشتند و من میخواهم
همین مقدار تعلیم کرده ام در دو سه ماه قرآن تمام کردم و در مقدار یکماه قدرت کتابت و مدققه انشا پیدا شد
از کتابهای نظم و اشعار شاید چند جزو از بوستان و گلستان و دیوان حافظ تعلیم کرده باشند بعد از ختم قرآن
میزان صرف یاد دادند تا مصباح و کافی خود تعلیم نمودند و از لب رشاد شاید جزو سه طری مینمودم و از ده
بودم که شرح شمسیه عقاید بخوانم در پانزده سالگی مختصر و مطول گذرانیدم بعد ازان بحفظ قرآن نیز موفیق شدم و همین
قیاس بر سایر کتب عبور کردم مدت هفت هشت سال ملازم درس بعضی از دانشمندان ماوراءالنهر ماندم میگفتند
که باز تو مستفیدیم ما را بر تو منتی نیست از طفولیت نمیدانم که بازی چیست و خواب کدام و آرام چه و آسایش کوی هرگز
در شوق کسب علم طعام بوقت نخورده و خواب در محل نبرده در زمستان تابستان بدرسه دلی که بعد دو سال رسید
میرفتم و در سایه چرخ خبر میکشیدم و با وجود احاطه اوقات در مطالعه و بحث هر چه از مشروح و حواشی بنظری آمد نقد
ان به کتابت از ضروریات وقت بود چند بار در دستار و موی سر آتش چراغ گرفته و مرا تا رسیدن حرات آن بجز
وماغ خبر نه و با وجود این در کثرت صاوة و اوراد و شب خیزی و مناجات هم در طفولیت جد و اجتهاد بوجود
می آمد که مردم حیران آن بودند الی الان بتعلیم و افاده معاذ الله بلکه تعلیم و استفاده بسری برم حضور و جمعیت
من موقوف اختلاف خلق نمانده از ذکر زید و عمر و در ترکیب خود کور شود نیز در ملال و حکم و صیت پدر که می گفت
مان تا ملای خشک و ما هموار نباشی همواره از عشق و محبت دم مینرم چاره گریه چارگان مرا بجانب غی و طلبید و
بسوی خانه خود کشید آنچه از انعام حضرت صلی الله علیه و سلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد در طریقت مرید سید
موسی از اولاد شیخ بیلائی در طریقه علیه قادریه ام انتهی ملخصا بر لوح سنگ مزار ایشان سطر یکی چند مرقوم است
که محصل احوال ایشان است در اینجا از آثار الکرام تاریخ بلگرام نقل کرده ام و ابوالمجد عبدالحق از مبادی شعور بطاعت
حق و طلب علم کم بسته نزدیک باوان بلوغ اکثر علوم دین تحصیل کرد و در سن بستان و دو سالگی از همه آن فارغ
شده کلام مجید از بر گرفته بر سنده افاده نشست هم در عنفوان جوانی جاذبه الهی در رسید بیکبار دل از بار
و دیار برگزیده متوجه حرمین متحرک شد مدتی بعد بآن مقامات شریف اقامت در زیده با قطاب زمان و لکلیا

که با رجعت و آئینه بود و ائمه را جند و حضرت ارشاد طالبان اختصاف یافت و علاوه آن تکمیل فرج حدیث نموده
با برکات فراوان بموطن با لوف مراجعت فرمود مدت پنجاه و دو سال بحجیت ظاهر و باطن ممکن یافته تکمیل فرزند
و طالبان بجا آورد و بنشر علوم سیماعلم شریف حدیث پرداخته بهنجی که در دیار عجم احادیث از علمای متقدمین
و متاخرین دست نداده ممتاز و مستثنی گردید و در فزون علمیه خاصه فن حدیث کتب معتبره تصنیف کرد چنانکه
علمای زمان اعتنای بان در زبده دستور العمل خود دارند و اهل دانش از خواص و عوام بجان خریداری می نمایند
تصانیف ایشان از صغیر و کبیر بصدد مجلد و مجتبی ابیات بیانند بر ازمیرسد در محرم سنه نهصد و پنجاه و هشت این
نور انتم بر تو ظهور بعالم عصر داد و در سنه یک هزار و پنجاه و دو تمام آگهی و کشاده پیشانی بعالم قدس فرامید تاریخ ولادت
شیخ اولیاست و تاریخ رحلت فخر العالم انتهی کلامه مقبره او در دہلی بر کنار حوض شمس واقعست از اشهر مصنفات
ایشان لغات شرح مشکوٰۃ در عزلی و اشعه اللغات در فارسی و شرح سفر السعاده و اخبار الاخیار و مدارج النبوة
و ما ثبت بالسنه و چهل رساله است الی غیر ذلک و اطلاع و عبور ایشان بر کتب فقه حنفیه چندان است که بیان
نشان کرد کاتب حروف زیارت مرقد شریف مکر فیضیاب شده و کشتی عجیب و سنگی غریب در آن مقام یافت
توالیف ایشان در بلا و هند قبول و شهرت تمام دارد و همه نافع و مفید افتاده اما خالی از گوشه تصنیف نیست
میل بنظم هم داشتند و حقی تخلص میکردند و این ابیات از ایشان است ۵۰ حتی کجا و صحبت کس که خیال دوست
دارد بخود چو مردم دیوانه عالمی بپایان شوق بی پایان نمیرسد بدین کو تاه ساز قصه دور و دراز را بایشان را
قصیده ایست در لغت بنوی قریب شهرت بیت که بعد از وصول به مدینه در حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
خوانده شده اولش اینست ۵۰ بیا ایل دمی از هستی خود ترک دعوی کن بپسنگ چشم بر صورت نظر در عین معنی
کن بایشان را با جباب شیخ احمد بیرسندی مجد الف ثانی نقاری بود لیکن در آخر عمر از آن خیالات رجوع
فرمودند و در مکتوبی بخواجه حسام الدین خلیفه شاه باقی بآئند قدس سرهم نوشته اند درین ایام صفای فقیه محبت
شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوزست اصلا پرده بشریت و غشاده جبلت بمیان نماده قطع نظر از رعایت
طریقه و انصاف و حکم عقل با این چنین غریزان و بنبرگان بد نباید بود و در باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه
چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال است سبحان الله مقلب القلوب و مبذل الاحوال شاید ظاهر بنیان استبعاد
کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال است انتی بلفظه و وجه این نقار که حضرت شیخ را در تقلید مذہب تعصب
بود و مجید درج را در اتباع سنت و در دیدات طریقت و شریعت صلابت تمام باین رگبدر اتفاق میان بود و صورت

نمی بست و لیکن چون حقتعالی از آل این ہم از حضرت شیخ خواست حقیقت طریقه مجد درج را در دل ایشان
انداخته صفا کامل بخشید و تالیف قلوب مختلفه از زانی داشت و لیسہ الحج انہی ما فی الاتحاف و از جمله مفاخر منبرہ
و ماثر مرہرہ شیخ عبدالحق نیست کہ او از شیوخ اجازہ شیخ حسن عجمی است و عجمی از ان شاخ سبوعہ میباشد کہ شاہ
ولی اللہ والد مخاطب بر اتصال سند خود با ایشان کمال تیج ظاہر فرمودہ حمد و ثنای البی بجای آورده چنانچہ از عباد
عمریہ کفایت المتطلب تاج الدین الدمان المکی کہ در وجہ صد و ہفتاد و سوم گذشتہ واضح و واضح است و شاہ ولی اللہ
در مقدمہ سنہ گفتہ و من عجیب صنع اللہ انہ کما تراکم فی عہد ہذین من الفتن الدہماء مالہم ید و
لا معشارہ فی عصور القدماء فکلک لم یر مثل عہد ہما فی اجتماع الاولیاء اصحاب الایات الطاہر
والکرامات الباہرہ والعلماء اصحاب التصانیف المفیدۃ والتواہیف المجیدۃ کالسید عبد الوہاب
البخاری و شاہ محمد خیال صاحب الرایات العجیبۃ و الشیخ عبدالعزیز حامل لواء التجنیۃ فی زمانہ و
المخوارج باق و ناشر الطریقۃ النقشبندیہ و افطار الہند و الشیخ عبدالحق لہ شرحان علی مشکوٰۃ و
شرح علی سفر السعادتہ للشیخ مجد الدین الفیروز آبادی ولہ جذب القلوب الی ديار المحبوب فی
تلخیص المدینۃ المنورۃ و غیر ہما من الرسائل المفیدۃ کلہم بحر مستہ دہلے و فاضل رشید درایضاح
لطافۃ المقال گفتہ بچون شیخ محقق عبدالحق موافق بکتاب سنت علی ما صرح بالعلما سعد اللہ والدین المتفانرا
فی شرح المقاصد بتفصیل عجیب الاما جہ پس در حقیقت مختار شیخ عبدالحق و موافقاتش بحجت موافقت ان کتاب
و سنت مقبر و اقوال مخالفہ آن باز واقع بعید ترگونہ زاعمین ان متمم بر حمان باشد پس باعتبار اختیار قولی کہ منطوق
بکتاب سنت نزد عامہ علمای اہل سنت مستقیم بصحت و نزد اکثر متقدمان شان مقرون با رجحیت باشد
مثل شیخ محقق عبدالحق دہلوی را کہ علم علوش از جو آسمان در گذشتہ و فن فنونش بر جہاد عالم سلیمانہ از گشتہ و
تصانیفش در علوم دینیہ سلم الثبوت نزد علمای اہل سنت و جماعت و کلامش بحجت اتصاف بحدوث و انصاف
مستند اصحاب بایت و براءت است شیخ است نقل کردن بدون آنکہ نقل فاسد الاصل الی طرف احدی از
معتبرین اہل سنت نسبت نمایند و تصحیح آن فرمایند موجب استعجاب ناظران و استغراب ماہران استحق کلام
الفاضل الرشید و انقاد و وجہ صد و ہشتاد و سوم دہستی کہ حیدر علی معاصر در منتی الکلام استناد با فادہ عبدالحق نموده و اور
بمحقق دہلوی یاد کردہ در تعظیم و تقسیم او افزوده و عمر بن عبدالکریم بن عبدالرسول المکی در بعض مکاتیب خود
کہ بسوی ابو علی محمد الملقب بابن الفضل العمری نوشتہ و در مارج السناد و غیرہ ذکر مولا لہ یستحیدر و خیر معنی دانہ

الآیات

نہایت

الحقیق بان یکنون العبد و اناله محاز لاله من البسند الکافی المغنی عن الاعوار کیف لا وفیه
الذهلویان اللذان هما عند اهل الحیث العینان استه فی هذا محققه الجلیل
عبد الحق : الحدیث عند هم من خلال ماراق و رقت قد روی هذا الحدیث الذی
الباطل و الحق : و اثبت هذا الحدیث الذی احذر من بر اشد الصواب ماجل و دق : فالعرض
عنه صامد اعصا اهل الصواب بالشق و الحائد عنه متلق لصفاء اهل الوفاق بالصدع و
الدق : و لا ینکر : الا من خالف جهایذ الحدیث و عق : و لا یطعنه الا من عاند سماء الاثر و لا
وجه صد و شتاد و هفتم آنکه سید محمد بن سید جلال ماه عالم بن سید حسن بخاری حدیث مدینه العلم را
از مغاخر خباب امیر المؤمنین علیه السلام شمرده بنص صریح بر صحیح بودن آن راه احقاق حق و از ثاق باطل سپرده
چنانچه در تذکره الابرا در ذکر خباب امیر المؤمنین علیه السلام گفته ظاهر فرخنده ماشرش منظر اسرار سبحانی و بان
نخبته میافش مصیط انوار ربانی و معلوم است و سمو مناقبش در صحائف لیل و نهار گنجایش پذیر نیست و در
ذات محاده صفاتش در دفاتر اسمان و زمین تمامی ندارد و فضائل وی از انحصار افزون و تعهد بیان کمالات و
از احاطه امکان بیرونست رفعت نسب مبارکش از خبر معتبر خیر الانام صلی الله علیه و سلم انا و علی من نور واحد
معلومست و عظمت حبش از کلمه شریفی است اخی فی الدنیا و الاخره مفهوم و وفور دانش او از حدیث
صحیح انما عند العلم و علی بابا ظاهر و شمول جو روی از کلام معجز نظام الذین ینفقون اموالهم باللیل و
النهار سرا و علائیه بابه آثار شجاعت او از فحواى لافیه الاعلی کاسیف الازد و الفقار معین و اخبار فضیلتش
از مضمون مبارزه علی بر ابیطالب یوم التحد و افضل اعمال امتی روشنست و فضلش از حد و
حصر فروشت : چنانچه توان نوشت بیرونست وجه صد و شتاد و هفتم آنکه نیز سید محمد بخاری حقا
امیر المؤمنین علیه السلام را باب مدینه العلم تعبیر کرده در اظهار تحم و تحقیق این حدیث شریف افزوده چنانچه در
تذکره الابرا گفته ذکر سید اسادات سید علی بن سید جعفر بخاری نسبت وی تا باب مدینه العلم
علی رضی الله عنه و عن جمیع اولاده یا نروده واسطه دارد و لقب وی محبته الله است و کنیت ابوالنور و
عظمت ظاهره و برکت باسره بود انتهی از مناقبه فی هذا السید محمد البخاری کابرهم المشیل
و ما حد هم النبیل : قد صحیح هذا الحدیث الجلیل : و اثبت به بالحدیث و الجرم رغبا کافات
ارباب الاضلال و التفضیل : فاللسترب فی شأنه بالقال و القیل : و الممازی فی امره

ببین

وجه صدق و نبوت و نبی از وجود فضل انبیا
رسالت صلی الله علیه و سلم و نبی چنانچه در سیر الاقطاب گفته آن ختم الخلفاء الراشدين آن وصی رسول العالمین
آن سر و قریب ایمان آن مقدم اصحاب عرفان آن شیرینیه و غایب معدن صدق و صفا آن مقرب حدیث آن مقدس
صدیق آن منظر العجائب آن منظر الغرائب آن پادشاه و الاجاه آن سرچشمه اولیاء الله آن محرم راز الهی آن اوقف
اسرار غایب آن امیر المؤمنین آن اسد الله الغالب آن صاحب اشراق و النوار قدوة الاخیار
زینق الابرار حیدر کرار جهان مدار الخ المصطفی حضرت شاه مردان علی المرتضی بن ابیطالب کرم الله وجهه که وصی و
ولما دور از دار و محرم الاسرار و ابن عم رسول الله صلی الله علیه و سلم است و باوصاف بذل و عطا و زرم و غما و صوفی
ممتاز شده و کام روای خلق و اعلم و ارحم و اکرم و اشجع و اجود و نجیب و عظیم و مکرم و معلی بوده و بکثرت علم و عمل تقبول رسول
صلی الله علیه و سلم امام دینة العلم و علی بابها مخاطب گشته و اول کسی که در ایام طفولت بر ایمان شرف کرده و دیده او بود و
بالباس خرقه فقر و ارادت از حضرت سید المرسلین محبوب رب العالمین صلی الله علیه و سلم او فرزند گزیده و خواجه جنبه
بنیادی رحمة الله علیه میگوید بنیخانی الاصول و البلاء علی المرتضی و در قرآن مجید سی و پنج آیه است که دلالت میکند
بر علو مرتبه او بطریق تصریح و ایت کثیره هم که عاصم یذنبون فصلا من الله و رضوانا نیز از انجمله است که
در شان حضرت وارد گشته و حضرت سالت پناه صلی الله علیه و سلم در باب آن جناب رسیده من اراد ان
ینظر الی ادم و صفوته و الی یوسف و حسنه و الی موسی و صلابته و الی عیسی و زهده و الی محمد و خلقه
فلینظر الی علی بن ابیطالب انتهى فهذا صاحب سیر الاقطاب قد ثبت هذا
الحديث الطیب المستطاب و بالحق القالع لاس الا رتیاب و هو الحزم القامع راس کل شاک
مرتاب و فلا یتکب عنه الا من بعناء قدة الشاخصین بالکباب و هو لا یطعن فیه الا من مرق عن الیقین
کا لثصاب و ولا یقدم علی غنمة الا من انتصب لجر الحق بالکد و انتصاب و ولا یمتصدی لردة الا من
انتدب لا یشار الباطل اشد الانتداب و وجه صدق و نبوت و نبی از وجود فضل انبیا
الحقیقی در مرآة الاسرار ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته مصنف کتاب وصول الالاداب خلیف شیخ
سیف الدین باخرزی قدس سره آورده که آنحضرت بهین کلیم سبک علی المرتضی را پوشانیده بود آنرا سینه
خرقه اصل گرفته است و میگوید که حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس سره اخبار صحیح نقل کرده است که خرماصل
عبا بود که از آنحضرت بعلی مرتضی رسید از علی کرم الله وجهه تا به شاخ ماد است بدست رسیده است و نیز مینویسد

که این معنی حقیقت خرقه است که حقیقتی این خرقه را واسطه طهارت تشریف پوشیده خرقه گردانیده است پس رسول الله
صلی الله علیه وسلم حقائق اسرار نبوت و ولایت را در خرقه ودیعت نهاد و آن خرقه را در برابر امیر المؤمنین علیه
پوشانید و باب مدینه علم را در صورت لباس خرقه منور گردانید و باین تشریف مشرف گشت که لنت منی بمنزله
هارون من موسی الا الله لا یبقی بعد انتهی و محتجب نباند که کتاب مرآة الاسرار از مشایخ کتب و اسفار عرفای سنیة این
دیر است اکابر و افاحم ایشان باین استناد دارند و از آن در کتب خویش نقلهای آرند شاه ولی الله و الدیوباجد محاسب
در رساله انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته و هم در مرآة الاسرار مذکور است که حضرت گنجشکر در راقه القلوب میفرماید که من
میخواستم که نعمت سحاه ملک بنده و ستانز ابکسی دیگر در هم مانع غیب اواز داد که شیخ نظام الدین در راه است بدار
تا وی برسد که نصیب اوست انتهی و فاضل رشید تمسید مخاطب و حید در ایضاح لطائف المقال گفته صاحب
کشاف اصطلاحات الفنون نقل از مرآة الاسرار میفرماید اهل نخل آنها اند که تابع کتابی نباشند انتهی فذل
صاحب مرآة الاسرار که بر هم المحرز الجلیل الفخاز قد نقل الحکم بهذا الحديث العزیز
المثار و الحزم بذلک الخیر المشرق المنار و حید ذکر و صف ابی الائمة الا طهاره علیه سلام الله
ما وصف الفجر بانه اسفار باب مدینه العلم و غما الاناف اهل الحق و الانکار و جدد عا
لمعاطس اصحاب کف و الاستکبار و الا فممن اثر و تیدیة الغی ركب متن العشار و عندم حید
لا ینفعه اعتذار و مر املت طی صحیفه الجاح اودت به غوائل التباب و التبار و وجه صدور نو و
و یکم آنکه شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن علوی بن ابی بکر بن جعفر بن محمد بن علی بن محمد بن احمد الجعفری حدیث
مدینه العلم راجع به الحکم و الحزم قول جناب رسالت صلی الله علیه و سلم و نهوده چنانچه در کنز البررین الکسبیه و الاسرار الوهیه
الغیبیه لسادات مشایخ الطریقه العلویه الحسینیه الشعبیه گفته و قال صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم
و علی بابها و من اراد العلم فلیات الباب و محامد بارع و مدائح ناصحه علامه جعفری عالی سمات و کمال تجرد و نهیت
تمیز و در علوم عقلیه نقلیه نزد انحضرات سابقا در مجله حدیث طبرسین و سیرین شده فهدی الجفری
حبر هم المعروف عند الصدور و علیهم السلام و قد ثبت هذا الحديث المرو
الماثور عن النبی المحبوب علیه و آله و سلم الله ما وصف الفجر بالجنون و بحکم رض من المنکرین الصد
و جزم قسم من الجاحدین الظهوره و الحمد لله علی سطوع الحق بانه الا بلاق و السفوف و ظاهری الصل
باکمل الاتباع و الزهو و وجه صدور نو و و هم آنکه علی بن احمد بن محمد بن ابراهیم الغزیری در سراج منیر

شرح جامع صغير گفته انامدنية العلم وعلى بابها فمن اناد العلم فليات الباب يؤخذ منه انه
ينبغي للعالم ان يخبر الناس بفضل من عرف فضله لياخذوا عنه العلم عوقد طبك عن
ابن عباس عدك عن جابر بن عبد الله قال الشيخ محمد بن احمد بن عيسى بن علي بن عيسى
از احاط علم علمای معتمدین کبار وافتخار محمد بن سنان عالی فخار نزد سنیه میباشد محمد بن مجبی در خلاصه الاثر فی
اعیان القرن الحادی عشر گفته علی العزیزی البولاقی الشافعی کار امام فقیه با محدث لحاظا متقنا ذکیرا سیر
بعید الناسا موطبا علی النظر التحصیل کثیر المتلاق و شریکها متوقد امتواضع اکثر الاشتغال العلم بحیا الله عز وجل الخ
حصل الخلق والحاضرة مشارا الیه فی العلم شارك النور الشیر! ملسی فی کثیر من شیوخته ولخذ
عنه واستفاد منه وكان یلازمه فی دروسه الاصلیه والفرعیه وفنون العربیه وله مولفات کثیره
نقله فیها یزید علی تصرفه منها شرح علی الجامع الصغیر للسيوطی فی مجلدات وحاشیه علی شرح
الصحیر للقاضی زکریا وحاشیه علی شرح الغایه لابن قاسم فی نحو سبعین کراسه واخری علی شرحها
للخطیب وكانت وفاته ببولاق فی سنه سبعین والفرق ویهاد فن والعزیزی بفتحیه ومجتمعتین کسور
بینهما یا تحتیه نسبة للعزیزیة من الشرقیة بمصر انتهى فی هذا العزیزی کابرهم الغزیری وخالهم الریزیه قد استبحین
هذا الحد الریزیه البساکه علی الذهب البریزه فلا یستریب وتحقق الامن فقد لهما التزییل التمییزه ولا یوفک
عنه الامن باج علیه لغارته التوهین والغزیری ولا یصدی لطعنه اکامن جاش الضغن فی صدره
باشدا کاذبیه وسیجازیه القاهر بیطشه وما ذلک علی الله بعزیزه وجه صدق وودود وسوم انکه البضیا
نور الدین علی بن علی الشافعی القاهری الشافعی شیخ شریف راحتمین بنوده چنانچه در حاشیه خود بر موبد
که مسمی تیسیر المطالب السنیة یکشف اسرار الموبد الملذنیة می باشد در ذکر اسماى خباب رسالتا صلی الله علیه وسلم
و گفته قوله من العلم رد التزمک وغیره مرفوعا ناقدا العلم و بایا والصلوات انه محدث حسن کما قاله الحاکم العلای و ابن حجر
و محجب نماذ که علامه شبر المسمی از محققین اعلام و منقذین فحارم و متبحرین عظام و متمیزین و الامتقام نزد سنیه
میباشد محمد بن مجبی در خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر گفته علی بن علی ابوالضیاء نور الدین الشیر
الشافعی القاهر خاتمه المحققین ووالله تعالی محرم العلوم الثقلیه واعلم اهل زمانه لم یات مثله فی
دقة النظر وجودة الفهم و ستر استخراج الاحکام من عبارات العلماء وقوة التانی فی البحث واللفظ العلم
والانصا بحیث ان لم یعهد منه انه اساء الی احد من الطلبة بکلمه حصل له منها تعب بل کان غایه

ما يقول اذا تغير من احد من تلامذته الله يصلم حاله يافلان وكان شيخا جليلا عالما له
له قوة اقدام على تفريغ كتاب الشكليات ورسومه قدم في حل افعال المقتضيات بها بامورا
في النفوس بحيث ان الانسان اذا تأمل وجهه النوراني وحيته البيضاء الطاهرة وهيبته الحسنة
يخشع لرؤيته ولا يريد مفارقتها وكان حسن للمنادمة لطيف المداعبة لا يتكلم الا فيما يعنيه وكان
مجلسه مصونا عن الغيبة وذكر الناس بسوء وجميع اوقاته مصر وفة في المطالعة وقراءة القرآن والصلوة
والعبادة وكان زاهدا في الدنيا لا يغير احوال اهله ولا يتردد الى احد منهم الا في شفاقة خيرة كان اذا
مر في السوق نتراحم الناس مسلمها وكافرها على تقبيل يده وامر بذكر احد من علماء عصره واقراءه فضله
بل جميع العلماء اذا اشكلت عليهم مسألة يراجعون فيها فيبينها لهم على حسن وجه واتمه وقال في العلانية
سرى الدين الدروي لا يكلمه احد الا على ما في كل فن وكان يقول ما في الجامع الا على ما يشير اليه
وكان سرى الدين هذا فريد عصره في العلوم النظرية وسئل البشيشي عن سرى الدين وعن المتحج
فقال ان سرى الدين كان اذا طالع الدرس لا يقدر عليه احد فيه واذا نقل الى غيره وقف يشير الى قلة
استحضاره واما الشبرايطسي فكان اذا نقل الى اى مكان لا يخل ولا يتوقف لقوة فهمه وسرى
استحضاره للقواعد من العلوم وكان جبلا من جبال العلم لا يفجر من البحت في الدرس يتعب
ان لم يبحث معه الطلبة ويقول لهم مالنا اليوم هكذا او اذا بحث مع احد من المتقدمين يبحث
بلغاية الادب من مقولاته قديرا ط من الادب خيرا من اربعة وعشرين قديرا ط من العلم ولد ببلدة شبرا
وحفظها القرآن وكان اصاياه المجدد وهو بثلث سنين فكف بصره وكان يقول لا اعرف
من الاوان الا الاحمر لانه كان يومئذ لا يسه ثم قدم مصر صحبة والده في سنة ثمان بعد الالف
حفظ الشاطبية والخلاصة والبهجة الوردية والمنهاج ونظم التحرير للعريضي والفتا والخزنية والكفاية
والرحبية وغير ذلك وتلاه جميع القرآن السبعين طريق التيسير والشاطبية وختمه في سنة ست عشرة
والف ثم قرأه كله للعشر من طريق الشاطبية وختمه في سنة خمس وعشرين والف على شيخ القراء في زمانه
الشيخ عبد الرحمن اليماني وحضر دروس الشيخ عبد الرحمن النوري في مختصر المزني في المدرسة الصلاحية جوار
الامام الشافعي واخذ الفقه والحديث عن النور الزيادي وسالم الشبشيرى وانقهر به كثيرا وكان يحكى عن كرامته
وقعت له معه تقدم ذكرها في ترجمة الشبشيرى ولازم النور الحلي هذا السير الملازمة الكلية والشمسية

وعبد الرحمن البخاري ومحيي الدين بن شيخ الاسلام وفخر الدين وسراج الدين الشافعيين وسليمان
البابلي ولزم في العقلية الشهاب الغنيمي وكان لا يفتقر عن ذكره وسمع الصحيحين والشفاء على المحدث
الكبير الشهاب احمد السبكي شارح الشفاء وسمع ايضا صحيح البخاري والشمائل والمواهب وشرح عقائد النفس
وشرح جمع البحار ومغني اللبيب وشرح ابن ناظم الخلاصة وشرح جوهر التوحيد كل ذلك على البرهان
اللقاني وحضر الامتحان في شرح نخبة الازهر وشرح الفينة السيرة والجامع الصغير وشرح الشمسية وشرح التلخيص
والحفيد وحضر عبد الله الدنوشري في جميع شرح ابن عقيل وشرح البهجة للولي العراقي في مقدمتين في
العرض وتصدر للاقراء بجامع الازهر فانفرد في عصره بجميع العلوم وانتهت اليه الرئاسة وكان اخر
اقرانه موتا ولازمه لاحذ العلم عنه اكا بر علماء عصره كالشيخ شرف الدين بن شيخ الاسلام والشيخ
زين العابدين ومحمد البهوتي الحنبلي وليس المحض منصور الطوخي وعبد الرحمن المحلي والشهاب البشيشي
والسيد احمد الحنفي وعبد الباقي الزرقاني وغيرهم ممن لا يحصى وكان يكتب على جميع ما يقرؤه من الكتب
ولو جمع ما كتبه لجاوز الحد ولكنه تبدد بين يدي طلبته فمنهم من نسب ما بيده له ومنهم من مات و
ذهب ما كتبه ولم يشتهر من مؤلفاته الا حاشيته على المواهب للندنية في خمس مجلدات ضخام وخاتمة
على شرح الشمائل لابن حجر وحاشيته على شرح الوراق للصغير لابن قاسم وحاشيته على شرح ابو شجاع
قاسم المغربي وحاشيته على شرح الجزرية للقاضي زكريا وحاشيته على شرح المنهاج النهاية للشمس الرملة
وسبب كتابته عليه انه كان يطالع التحفة لابن حجر فاتاه الشمس الرملة في المنام وقال له يا شيخ على
احي كتابي النهاية يحيي الله قلبك فاشتغل بمطالعة ما في ذلك الحين وتقيده وكتب عليه هذه
الحاشية في ست مجلدات ضخام وكان اذا اتى الى الدرس في اخر عمره يجلس وهو في غاية التعب من الكبر
بحيث انه لا يستطيع النطق الا بصوت خفي ثم يقوى في الدرس شيئا فشيئا حتى يصير كالشاب يتجدد للبحث
وكان كثير اللطافة اذا تركها اياما نأته الحمى والحاصل انه مستحسن الجصال كلها وكانت ولا حته في
سنة سبع او ثمان وتسعين وتسعمائة وتوفي ليلة الخميس ثامن عشر شوال سنة سبع وثمانين والف ثلثي
غسله بيده تلميذه الفاضل احمد البناء الدمياطي فانه اتاه في المنام قبل موته بايام وامره ان يتولى غسله
فتوجه من مياط الى مصر فاصبح بها يوم وفاته وبارش غسله وتكفينه بيده فحكى انه لما وضاه ظهر منه
نور ملاء البيت بحيث انه لم يستطع بعد النظر اليه وصلى عليه بجامع الازهر يوم الخميس اماما بالناس

الشیخ شرف الدین بن شیخ الاسلام زکریا و کان له مشہد عظیم و حصل للناس علیہ من الجرج
یعمد مثله و الشبر امسلی بشیر معجزة فوجہ فراء و الف مقصودة علی وزن سکری کما فی القاموس و مضافه
الی ملس بفتح المیم و کسر اللام المشددة و بالسين المهملة او مرکبة ترکیب مزج و هی قرية بمصر و عبد الله
بن حجازی الشیمیر بالشرفاوی در تحفه بهیه فی طبقات الشافعية گفته شیخ مشایخ الاسلام ملک العلماء الاعلام الشیخ
نور الدین علی الشبر امسلی المکنی بابی الصیا کان رضی الله عنه علی خلق عظیم و نفع عظیم و کان
فی التواضع و الادب و عدم دعوی العلم علی جانب عظیم و لم یزل یطلب العلم علی مشایخه
یحضر دروسهم حتی قال له الشیخ محمد الشو بری الی متی تطلب العلم علی المشایخ و تحضر دروسهم الزمناک
بالجلوس لا فراء العلم فی الدرس و نفع الطلبة فاقبل کلامه و قراء العلم و انتفع الناس به و ان
کتبا کثيرة منها حاشیه علی متن المواهب للشیخ احمد القسطلانی و هی مادة شرح للشیخ محمد الزرقا
وحاشیه علی شرح ابن حجر الهيتمي علی الهنریة وحاشیه علی شرح البهجة و علی شرح المہج و شرح الرملی
و غیر ذلک من البکت النفیسة و کان اماما فی سائر العلوم الشرعیة و العقلیة من فقه و حدیث و
اصول و معاری و بیان و نحو و صرف و قرأت و غیر ذلک من العلوم الدینیة و کان الغالب علیہ علم
الوہب اللدنی توفی یوم الخميس ثامن عشر شوال من شهر ر سنة سبع و ثمانین بعد االف و دفن
بترتبه المجاورین بجوار ترتبه الشیخ حسن الشرنبلانی و رضی الدین محمد بن علی بن حمید در تفسیر العقود
بتمهید الدلائل الحسینیه در ذکر حوادث سنہ سبع و ثمانین الف گفته و فی هذه السنة توفی العالم العلامة
شیخ الاسلام نور الدین بن علی الشبر امسلی کان رئیس العلماء و مقدم الفضلاء و انتهت
الیہ ریاسة العلم بمصر و غیرها و سالم بن عبد الله بصری در رساله امداد بمعرفه علو الاسناد و ذکر مشایخ والده
خود گفته و منهم العلامة المتقن و الفهامة المتقن الشیخ علی الشبر امسلی المصری فانه احاز سید
الوالد بجمع یحی زله روایتہ عن مشایخ اعلام کجلهم الشیخ ابراهیم اللقانی و منهم الشیخ علی الاجهوی
والشیخ شهاب الدین احمد السبکی عن النجم الغیطی عن شیخ الاسلام زکریا الانصاری عن الحافظ
حجر عن الحافظ الکبیر ابی الفضل عبد الرحیم العراقی بسندہ المعروف ای بجمیع کتب الفقه و الحدیث
و التفسیر و الاصول و المعقول و المنقول و نیز در رساله امداد گفته و منهم الشیخ العلامة احمد البشیری
اخذ عنه سید الوالد و احازہ بجمیع روایاتہ و مسموعاته بسندہ عن مولانا الشیخ سلطان المراحی

ومولانا الشيخ محمد البابلي ومولانا الشيخ علي الشيرازي ملسي بسندهم المتقدم وعن الشيخ ياسين الشامي
والشيخ محمد المنزلي وغيرهم واحمد بن محمد الشهير بالخلي المكي در رساله كه در بيان شاخ خود تاليف نموده در
ذكر شيخ خود احمد بن عبد اللطيف البشيشي المصري الشافعي گفته قال شيخنا الشيخ احمد البشيشي رحمه الله
تعالى ومن جملة من اخذت عنه خاتمة الحفاظ شيخ الاسلام محمد البابلي رحمه الله تعالى وحضرته في
جملة كبيرة من صحيح البخاري والفية المصطلح وسيرة ابن سبكتل الناس والشمائل والجامع الصغير
قرأت عليه جملة من صحيح مسلم مع اجازته العامة الشاملة لجميع مروياته واسانيد مقررته
معلومة ومن جملة خاتمة المحققين شيخ الاسلام الشيخ علي الشيرازي ملسي حضرته في حصه كبيره
من صحيح البخاري وفي المواهب قطعه ومن المشفاه للقاضي عياض وفي شرح الفية العراقي لشيخ
الاسلام وشرح الشمائل لابن حجر الهيتمي وحضرته من جملة كبيرة من تفسير البضاك وجملة من الكشاف
للزنجشيري مع اجازته العامة الشاملة لجميع مروياته وحضرته ايضا في جملة من كتب النجوى والاصول و
المنطق والمعاني وغيرها من العلوم المشهوره وذكرا سانيد بطول مع شهره غالبا فلاحاجة اليه لاسيما
مع ضيق الوقت وتاج الدين مان در كفاية المتطلع گفته حاشي المواد ب للشيخ العلامة محمد بن عبد الشوبكر
والعلامة ابراهيم بن احمد الميموني والعلامة علي بن علي الشيرازي ملسي العلامة المحقق صفى الدين احمد بن
محمد القشاشي رحمه الله تعالى اخبرنا عنهم اجازة فذكروا بها انتهى فهذا الشيرازي ملسي
حافظهم البارع عندهم بلا اختلاف في المعروف المذكور على السنتهم بجلال القاب والوصاف قد
حسن هذا الحديث الهادي الى سبيل الاذلة واثبتته على رغم اهل الافقة والخلابة فالمعرض عنه
يطأ موطأ الجور والاعتساف والحائذ عنه معرض نفسه للايذاء والافتلاف والقادح فيه يحترق انما
عظيما مهلك الاثر والطاعن فيه يحترق كاسا متروعة من البسم الذعاف وجه صدور ونور وجاهد
انكه شيخ تاج الدين سنهيلي در رساله اشغال نقشبنديه ثبات اين حديث شريف بجهنم وجرم نموده چنانچه در رساله مذكوره
گفته وهذه الطريقة العلية النقشبندية اخذها الفقير المحقير الكامل في النقصان والعاجز
في معرفة الرحمن تاج الدين السنهيلي عن محمد الزمان الخواجه محمد الباقي وهو اخذها عن المولى
خواجه امينكي وهو اخذها عن المولى درويش محمد وهو عن المولى محمد الزاهد وهو عن
الغوث الاعظم الخواجه عبيد الله احرار وهو عن شيخ الشيوخ يعقوب الجرجاني وهو من الخوارجا الكبير

الحققة

الحق جبهاء الدين المعروف، بنقشبند وهو عن السيد امير كلال وهو عن الخواجه محمد باي اسماء
وهو عن حضرت العزيز ان الخواجه ابي الراميتي وهو عن الخواجه محمد بن النخير فعنوى وهو عن الخواجه
ريوكري وهو عن الخواجه عبد الخالق الفخيد واني وهو عن الشيخ يوسف بن يعقوب بن ابي الجهد
وهو عن ابي علي الفاروق وهو من ابي الحسن الخرقاني والشيخ ابو علي له نسبة الخدمه والصحة و
الاستفاضة بالشيخ ابي القاسم الكركاني ايضا وحيث كان عند المحققين ان الشيخ ثلاثة شيخ
الشيخ الذكر وشيخ الصعبة وشيخ الصحة اتم واكمل في الارتباط وهو الشيخ الحقيق لاجرم ودر نسبة الشيخ
ابي لقاسم الذي له السلوك للشيخ ابي علي ودين الشيخ ابي لقاسم الى الامام علي بن موسى الرضا است
وسا الشيخ ابو عثمان المغربي وابو علي الكاتب ابو علي المروباري وسيد الطائفة الجعيد البغدادي والسر
السلطه ومعروف الكرخي رضي الله تعالى عنهم ولمعرفة قد سر الله سره نسبة اخرى يتصل بها الاول والطا
عرجيب العجمي عن الحسن البصري قد سر الله سرهم وتعام نسبة الى باب مدينة العلم معروف
وشهره وانا الان ارجع الى راس الكلام فاعلم ان الشيخ ابا الحسن الخرقاني اخذ عن روحانية
ابي يزيد البسطامي كنسبة اويس قد سر الله سره من منبع الانوار عليه افضل الصلوة واكمل التحيات
نسبة سلطان العارفين الى روحانية جعفر الصادق والمعروف من خدمته وصحبته غير صحيح والامام
جعفر الصادق مع وجود انوار وراثته ابناء الكرام يتصل بحجة لامة القاسم بن محمد بن ابي بكر الصديق
رضي الله تعالى عنهم وهو الفقهاء السبعة في التابعين كان من اكملهم في علم الظاهر والباطن وهو
منسوب الى سلمان الفارسي رضي الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبي صلى الله عليه وسلم اخذ الطريقة
عن الصادق وهو عن النبي صلى الله عليه وسلم والظاهر الاخر للامام جعفر باعرج الى باب مدينة العلم معروفه ومختص بمائة
كسر الاشغال نقشبندية تاليف تاج الدين سنبل از رسائل محدوده تاليف مقبوله البنت ست شاه ولي الله والد مخاطب در انشا
في سلاسل اولياء الله كفته كاتب الحروف كويد كشيخ تاج الدين سنبل خليفه حضرت خواجه محمد باي در باب اشغال نقشبند
رساله دارند مختصر حضرت الدبزرگوار از انبايات مي پسنديدند وآنرا بخط خود از نزديك بعض اصحاب شيخ تاج الدين شيخ
كرده بودند و طالبان ايمان سلوك ارشاد مي فرمودند اين فقير از پيش حضرت ايشان بجا و در آيه خوانده است خواستم كه
از ايجاب عينه نقل كنم و بانه التوفيق وشاه ولي الله بعد از اين تمام رساله را در انبياه ذكر نموده و بايد دانست كه تاج الدين
سنبل از اكابر عرفا عا الي مقام و افانهم سالكن باجرام نزد سنبل مي باشد و از جلال ماثرو عظام مفاخر او بنا بر افادات شيخ

انت که او از مشایخ طریقت شاه ولی الله والد مخاطب است بلکه از مشایخ عبد الله بن سالم بصری است که یکی از ان
مشایخ سبویه باشد که شاه ولی الله اتصال سند خود با ایشان حمد الی کرده طریق تعظیم و تعظیم ایشان بجلال او
و عطاء القاب سپرده چنانچه شاه ولی الله در رساله انتباه گفته و این فقیر را خرقه نقشبندی از شیخ ابوطاهر مدنی
رسیده و ایشان را از سه کس که بزرگوار ایشان شیخ ابراهیم کردی و شیخ احمد خلی و شیخ عبد الله بصری مکی و شیخ ابراهیم
ارتباط شیخ احمد شاشی است از جهة تلقین خرقه عن ابی المواهب احمد التناوی و عن الشیخ محمد بن محمد بن
عبد الرحمن القنسی عن مولانا محمد امین بن اخت ملا جامی عن مولانا غیاث الدین احمد بن محمد عن مولانا
علاء الدین محمد بن مولانا عبد الرحمن جامی عن مولانا سعد الدین الکاشغری عن مولانا نظام الدین
خاموش عن خواجه علاء الدین عطار عن خواجه ابی الدین نقشبند و شیخ نوح خلی شغال از طریق نقشبندی که از سید سرکلا
البخاری عن ملا محمد عرب البلخی عن ملا آله الشیرکانی عن ملا خلی دغزیزان عن محمد و ماکا عظیم ملا
خواجکی عن مولانا محمد قاضی عن خواجه عبید الله احرار و الشیخ عبد الله البصری کلبی الخرقه منید شیخ
عبد الله باقشیر المکی عن الشیخ تاج الدین السببهالی نزیل مکه عن خواجه محمد باقی بسند المذکور و بود
تاج الدین از مشایخ عبد الله بن سالم بصری و وصف او شیخ عارف از عبارات رساله ایداد سالم بن عبد الله بصری نیز در
ما بعد انشاء الله تعالی ظاهر و واضح خواهد گردید و هذا عارفم الجلیل تاج الدین قد ثبت هذا
الحديث الذي يخضع له كل ذو دين و يدين في الحمد لله على نعم انوف المجاهدین و كسناق
المعاندین و بوار هفوات المحاندین و تناب خرعبلات الكاندين و وجهه نو و شیخ اکره ابراهیم بن
حسن الکردی الکوری الشمروری الشافعی در نبراس لکشف اللباس الواقع فی الاساس گفته و الصلوة و الصلاة
على محمد النبي المختار لتبليغ الرسالة الى الثقلين لا سيديا و شكر نعمته و على اخيه و وصيته و باب
مدینه علمه للنزل منزلة هارون الا النبوة و واعداء بعدة في امته اما اخو تيمم في قوله صلى الله
عليه وسلم انت اخي في الدنيا و الاخرة رواه الترمذی عن ابن عمر رضي الله عنهما و اما انه باب مدینه علمه
فقوله صلى الله عليه وسلم انما انت العالم على ما رواه البراء و الطبرانی في الاوسط عن جابر بن عبد الله الترمذی و الحاكم عن علي
له منزل منزله هارون و في قوله صلى الله عليه وسلم اما من ان تكون مني منزلة هارون من مؤمنين لا بني عبدك رواه الشيخان
بن ابي قحافة و اما محمد بن البراء عن اسعيد الحداد و الطبرانی عن ابي ابي نيت فيس و ام سلمة و ابن عمر و جابر بن سمرة
و علي و البراء بن عازب و زيد بن اسلم و حنبل و هذا الحداد علي ما عرفت في الفصل الثامن كتاب الاوسعي الكلام عليه

مذهب السلف وغير ذلك من المواقفات التي تنوف عن الملائكة وكان جبلا من جبال العلم مجلدا
من بحور العرفان توفي يوم الاربعاء بعد العصر من عشر شهر ربيع الثاني سنة احدى و مائة و الف
بمنزله ظاهر المدينة المنورة ودفن بالبقيع رحمه الله تعالى وشيخ احمد بن محمد النخعي المكي در رساله خود در ذكر
مشايخ خویش گفته و منهم العالم الامام الحبر الهمام مرجكت افكاره في صحته الاستنباط المتقن
في جميع الفنون فكانت مصنفاته جديرة بان تكتب بماء العيون وان يبذل في تحصيلها المال ^{الاهل}
والبنون الشيخ برهان الدين ابو الفضائل ابراهيم بن حسن الكودي الكوراني الشافعي البصري
نزول المدينة المنورة وعلما نفعا الله تعالى والمسلمين ورحمة واسعة في الدنيا والآخرة
امين وسالم بن عبد الله بن سالم البصري در رساله مراد بمعرفة علو الاسناد و در ذكر مشايخ والده خود گفته و منهم علم العباد
المحقق ابراهيم بن حسن الكوراني المدني فقد اخذ عنه والده حفظه الله تعالى الجامع الصحيح للبخاري
عن جماعة منهم شيخ الحقيقة والطريقة الشيخ احمد بن محمد المدني الشهير بالقشاشي عن الشيخ محمد بن
ابن جبر الرملة بسند وفخر الدين محمد بن نظام الدين محمد الاورنق ابادي الديلمي و در فخر الحسن گفته قال زبدة المحدثين
عمدة المحققين مشيد قواعد الطريقة الجامع بدير الشيعة والحقيقة سالك الصراط المستقيم الشيخ
ابراهيم الكودي شيخ شيخ صاحب المقامات العلية والكرامات الجلية الشيخ ولي الله المحدث سلمه
تعالى وابقاه في فرج الحديث لمولوى حسن زمان معاصر و در قول مستحسن شرح فخر الحسن گفته والكودي هذا
كان آية من آيات الله تعالى في الاصلين والفروع الفقهية وعلوم الصوفية وكان في عصره
النظر والاشارة في افطار الارض كلها في مسائل ما ذكر وكانت ترد عليه المسائل من الخافقين فيجب
ويجعلها رسائل وله في جميع هذه الفنون تحريرات كثيرة عديدة النظير تعرف منها براءة علمه و غزارته
فضله كرسالة تصحيح الاخبار والافار التي تجري على السنة الصوفية ونشر الزهر في الذكر بالجمهورية و اتحاد النبي
بفضل الجهر بذكر الله والمسلسلات للسماة بمسالك الابرار في احاديث النبي المختار ومسلك الوسط
الداني الى الدرر الملتقط للصغاني والمسلك المختار ومسلك الاعتدال ومسلك التعريف بتحقيق التكليف
وتحقيق عدم تابيد الكفار في عذاب النار ولتحاول الذكر وتحقيق التجلي في الصور ومطلع الحق بتحقيق التنزيه
في وحدة الوجود ومد الفخ في تقرير ليس كمثل شئ وتنبيه العقول على تنزيه الصوفية عن اعتقاد
التجسم والعينية والاتحاد والحلول والرد على شيخ سهرورد وجلاء الفهوم والمثمة للمسئلة المهمة ولتق

الی ان علم الله بالاشیاء لا یزول علی التفصیل و المسالك القویة فمطابقه تعلق الخبره بالحادث بتعلق
العلم القدی و الجواب المعتید و قصد السبیل و بلفظه المسیر و الا لیس علی محیط بتحقیق الکسب بدین طرفی
الافراط و التفريط و تعلیقات علی الفصوص الفوحات و غیرها من مؤلفات الشیخ الاکبر رضی الله عنه
غیر ذلک و فهرست اسانیده فی الامم لا یقلظ الهمم و لا یحتاج الی زیاده ترجمه - و از محامد مشرق و مدایح مرقم
ابراهیم کردی آنست که او یکی از ان مشایخ سبعت است که شاه ولی الله و الد مخاطب بر اتصال سند خود بایشان حمد الهی نمود
و البشار الصفا جلیله و القاضی سید مشایخ جلد کرام و ائمه قاده علام مشهورین بحرین مجتربین و مجمع علی فضایلهم من بین
الخافقین ستود چنانچه در رساله ارشاد الی سمات الاساد کما سمعت سابقا گفته فصل قد اتصل بسندی الحمد لله
بسبعة من المشایخ المجلة الکرام الائمة القادة الاعلام من المشهورین بالحریمین المحترمین الجمع علی
فضلهم من بین الخافقین الشیخ محمد بن العلاء البابلی و الشیخ عیسیٰ المغربي و الشیخ محمد بن محمد بن سلیمان
الردانی المغربي و الشیخ ابراهیم بن الحسن الکردي المکنی و الشیخ حسن بن علی العجیمی المکنی و الشیخ احمد بن محمد
الملکی و الشیخ عبد الله بن سالم البصی المکنی و کل واحد منهم رساله الجمع هو فیما اوجع له فیما اسأله المتنبه
فی علوم شتی و از ادله زاهره و حجج باهره عظمت و جلالت ابراهیم کردی آنست که خود شاه صاحب در همین کتاب تحفه
بجواب ایه انما ولیکم الله کما دیرت سابقا راه کمال تعظیم و تفخیم او پیموده بکری بعض تفویض باطله و کمال خوشوقتی نمود و
قال جواب دوم حضرت شیخ ابراهیم کردی علیه الرحمة و دیگر اهل سنت نوشته اند که ولایت الذین امنوا در زمان خطاب البتة
نیز بالجماع زیرا که از با خطرات ما و جوئی بود و امانیاتی است بجز از او پس از زمان طاهر اندش لابد مان متاخر خواهد بود و از متو پیغمبر
حدیث بعد چهار سال بابا بعد و چهار سال پیش میل هم در غیر محل نزاع قائم شد و مدعا شیعه یعنی امامت بلا فصل حاصل
گشت انتی و انتمقام محل کمال استعجاب رباب افهام است که شاه صاحب چنان در صد توهمین و تحجین استدلال اهل
حق بآیه انما برآمده ابراهیم کردی را کمال اجلال و اعظام یاد می نمایند و در باب حدیث مدینه العلم از افاده متینه همین ابراهیم
کردی اعراض و تغافل و اغماض و تجامل میفرمایند بلکه کمال جسارت سراسر خسارت است قاصه خود را بر روی حدیث
شیعه بر می گزیند و معاندت افاده و الد ماجد خود را در حق این شیخ اجل بلکه مخالفت افاده خود نیز در تحجیل و احترام ابن جبریل
چیزی نمی شمارند و فی هذا الکردي حبرهم المفرد ابراهیم و فرد هم الا و حد المتق قد الشهید
قد روک هذا الحد الکشف من غم الضلال کل حدس کلیل البهیم و اثبت هذا الحدیث
الذی هدا الی سبل الهدی بالتلقین و التفهیم فلا یقدم علی الطعن فیهم و التوهمیم الا من جاب

سباسب العبي فهو فيها هيم ولا يجترى على قدحه الا من هو مولى بالعدان نصلي ولا يتجاسر
على ردة الا من جلب لحينه وحى الخفت واللاهيم ووجهه **دوششم** آنكه علامه سماعيل بن سليمان الكردى
البصرى حديث ميثية العلم اقطاعا وحقا قول جناب التاج صلى الله عليه وآله وسلم وانموده وبفاد واضح السداد
ان بطلان وبيان جرات ابن تيمية سليط اللسان كه بغير نصيب عدوان تركب نسبت خطاب ساحت علياى
جناب امير المؤمنين عليه السلام كرده واضح واستكار فرموده چنانچه در كتاب **بلال النظر** في دفع شبهات ابن حجر
جائيكه نظري از عبارت زوراء محقق دواني را شرح نموده است ميفرمايد واياك والا غدار بنطوا هراكل اشار
والاحوال من اللزني بنى آثار الفقر كلهم لم تقعات وحمل العكاز وغير ذلك لانها ليست نافعة **للتصنيف**
وهو ليس على شئ ومن المعرفة بالله بل قد يكون للتصنيف بها صاحب انتقاد على المشايخ بنظره **الانفسه**
ان يبرى حقيقة الامور عند دون غيره وكثير من اهل هذا الشأن هلكوا في ابوابه الحيرة
لانهم اعتراهم الجمل للركب فلا يدرون ولا يدرون انهم لا يدرون كابن تيمية وابن المقري
والسعدى التفتازانى وابن حجر العسقلانى وغيرهم فان اعتراضهم على معاصريهم وعلى من سبقهم
الموتى دال على حصرهم طريق الحق عندهم لا غير وقد زاد ابن تيمية ما شيله ومن جملة ما ذكره
الفقيه ابن حجر الهيتمي رحمه الله في فتاواه الحديثية عن بعض اجلاء عصره انه سمعه يقول وهو
على منبر جامع الجبل بالصالحية ان سيدنا عمر رضي الله تعالى عنه له غلطات واى غلطات وان
سيدنا علي رضي الله عنه اخطا في اكثر ثلثيائه مكان في البيت شعري من اين يحصل لك الصواب اذا
اخطا عمر وعلي رضي الله عنهما بترك ما سمعت قول النبي صلى الله عليه وسلم في حق سيدنا
علي رضي الله عنه ان ائمة ائمة العلم وعلى بابها وقوله في حق سيدنا عمر رضي الله عنه
ما سلك عمر فبالاوسلك الشيطان فجا غير فجه وقوله ما ترك الحق لعمر من صديق
في يوم من هوى خصمه يوم القيمة وانى يرجي له السلامة انتهى **فهذا صاحب جلاء النظر**
بارع في تحليل الخطر قد احتج بهذا الحديث العظيم الاثر لدفع راسل المعاند المذنب بالاشارة فلا يقطع
الا من الخيال لقيه والخصر ولا يضل عنه الا من اصيب لغيه في البصر ولا يحجم عن افغانه الا من تاه في
بيد الغواية وسدر ولا يحجم عن استيقانه الا من دد على شرب العماية وسدره وجبهه ونور بفتحه
آنكه محمد بن عبد الباقي بن يوسف اللازهرى الزرقاني المالكي در شرح مواهب لدنيه در مقام شرح سماء جناب

رسالتا با صلی علیه و آله سلم گفته اند که ما قال صلوات الله علیه وسلم ان المدينة العلم وعلى بابها رواه الترمذی
والحاكم وصححه وغيرهما عن علي والحاكم ايضا والطبرانی وابو الشيخ وغيرهم عن ابي عيسى في لصوائحه
حديث حسن كما قاله الحافظان العلاني وابن حجر كما موضوع كما راعى ابن الجوزي ولا يصح كما قال الحاكم
لكن في المحدثين من يسمى الحسن صحيحا ومجتبى فانه علامه زرقاني از اکابر محدثين محرزین جلال مراتب وافاخم
فقهائى حائزين عوالى مناصب اهل سنت وشرح اوبر مواهب لب نيه از مشايير كثره و انفا مود و مد و عند العلماء الكبار
مى باشد محمد خليل مرادى در سلك المرد في اعيان القرن الثمانى عشر گفته محمد الزرقاني و عبد الباقي يوسف زهر الما
الشهير بالزرقاني الامام المحدث الناسك الصديق الفقيه العلامة اخذ عن والده وعن النور على السبيل
وعن الشيخ محمد البابلي وغيرهم وله من المؤلفات شرح على الموطا وشرح على المواهب غير ذلك واخذ عن
الشيخ محمد بن خليل العجلوني الدمشقي والجمال عبد الله الشبراوى وكانت وفاته سنة اثنتين وعشرين
مائة والفرح الله تعالى ابو محمد محمد بن محمد الامير المصري الازهرى در رساله سانيه خود در ذكر موطا گفته اند
سما عا جميعه عن شيخنا السقاط وهو عن شارحه سيدى محمد الزرقاني عن والده الشيخ عبد الباقي عن الشيخ
على الاچم و در الم و نیز محمد امير الازهرى در رساله سانيه خود گفته المواهب اللدنيه عن شيخنا السقاط عن شارحها سيد
محمد الزرقاني وقد ساق اسانيد فيهما في اول شرحها وكذلك نرى ارشاد السارى مشرح البخارى للقسطا
ايضا و محمد امير الازهرى در مقالات يگرنيز از رساله خود زرت اسانيد رايه تجليل و تعظيم تمام ياد نموده
و در كشف الظنون مسطور است شرح الموطا للمولى العلامة خاتمة المحدثين محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقاني
المصري المالكى المتوفى سنة اثنتين وعشرين ومائة والفرحنا حقا فلا في اربعة مجلدات جمع فيه اكش
الاحاديث المرويه في شمائل المصطفى صلى الله تعالى عليه وسلم وسيره وصفاته الشريفة جزاء الله خيرا
ودرحمه رحمة واسعة و نیز در كشف الظنون مسطور و شرحه اعنى موطا مالك خاتمة المحدثين محمد بن عبد الباقي
بن يوسف بن احمد بن علوان الزرقاني المصري المالكى المتوفى سنة اثنتين وعشرين ومائة والفرح
شرحا بسيطا في ثلثة مجلدات وفاضل معاصر احمد بن زيني بن احمد شافعى المشهور بدحلان در خطبه سيرة
نبويه گفته الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه لجمعين بعد
فيقول العبد الفقير المذنب من ربه الغفران احمد بن زيني بن احمد بدحلان غفر الله له ولوالديه
ولا مشايخه ومحبيه والمسلمين اجمعين انهما من الله تعالى على بقراءة الشفا في حق النبي المصطفى

صلی الله علیه و سلم و كان ذلك بمدینة المنورة فی عام الثامن و السبعین بعد المائین و الا لعل فی الله
مطالعة جملة من شروح الشفا مع مراجعة المواهب و شرحها للعلامة الزرقانی و مع مراجعة شئ من کتب
السیر کسیرة ابرسید الناس سیرة برهشام السیرة الشارح للعلامة و هذه الکتاب هی امح الکتاب المولف فی هذا الشا
فاحیث ان الحسن اخو علیه من سیرته صلی الله علیه و سلم و من المعجزات و خوارق العادات الذ الة
على صدق اشرف المخلوقات صلی الله علیه و سلم الخ و از حد خود شرح مواهب کمال عطمت و جلالت
مضامین ان واضح و ظاهرت و هذ عبارتة اما بعد ف هذا الکتاب لم یطلبه منی طالب و لا رغبت
فی تصنیفه راغب و انما تطلبت نفسی فیه مزج المواهب فاودعته نقاشر بها تنافس فی شرح السنة
النبویة و عرائش اسنجلیتهما من محمد رات حد و السیرة المحمدیة و جواهر استخراجها من قاموس
الحکم المصطفویة و زواهر اقتبسها من اربعة السیرة الهاشمیة و زهور اجتنیها من جنان و جنان
الروضة للندنیه یبهر معقد نظامها بالمر الناظر و ینادی من یر هذا هذا القاصر فیحیبه حال اللسان
الوهاب قوی قادر اما العیوب و ان کثرت فبما لا سبیل الی السلامة منها لغير المعصوم و قد قال
من الذی ساء فقط و مر له الحسنی فقط و قد قال ابر عبد و س النسابوری لا اعلم فی الدنیا کتابا
سلم الی مولفه و لم یتبعه من یلیه فکیف و قضی فافتر و نظری قاصر و جودی فی الریان الاخر مع ما
اقاسیه من تلاطم امواج المصوم و اقاومه من ترادف جیوش الغیوم لکنی انتظر الفرج من الحق
القیوم مستعین ا به من حود ظلوم و الله اسأل العون علی اتمامه و التوفیق من امتنانه
وهو حسبا و نعم الوکیل فمن هذا الزرقانی خاتمة محدثهم الکبار و باقعة منقذهم
الذی لا یشتق له غبار و قد حسن هذا الحدیث الثابت عند اهل النقد و الاعتبار و المتحقق
عند قوی السبر و الاختبار فلا یرتاب فیه من مارس افادات نقدة الاحادیث و الاخبار و
لا یمتری فیه من تصفح آثاره و لا اعلام الجار و لا یجرح فیه الا من استرسل کالجدار و
جرحه جبار و لا یقدح فیه الا من متطعم من العسایء فی غلواء التباب و التبار و جرم صدر و لود
و ششم انکه سالم بن عبد الله بن سالم البصری الشافعی در ساله اعد و تعرفه علوا لاسنا گفته و اما سلسله النظر للنقشبند
فقد اخذها الشیخ الوالد حفظه الله تعالى شیخه عبد الله باقشیر و هو اخذها عن الشیخ العارف
ناج الدین العثماني النقشبندی و هو عن الخواجه محمد باقی و هو عن المولی خواجکی الامکنکه و هو

عالمه درویش محمد وهو علي المولى محمد زاهد وهو عن القوث الاعظم عبید الله احرار وهو عن شيخ
 الشيوخ يعقوب الجرجاني وهو عن حضرة الخواجة الكبير الخواجه التقي الدين المعروف بنقشبند
 وهو عن السيد كلال وهو عن الخواجة بابا اسماعيل وهو عن حضرة الغريز الخواجة علي الراستني وهو عن
 الخواجة محمد بن الخیر الفغوي وهو عن الخواجة عارف الربوكری وهو عن الخواجة عبد الخالق النخعي وان
 وهو عن الشيخ يعقوب بن يوسف بن ايوب الطبرستاني وهو عن الشيخ علي الفارمدي وهو عن الشيخ ابي الحسن
 الخرقاني والشيخ عثمان المغربي وابي علي الكاتب وابي علي الرودباري وسيد الطائفة الجنيدي البغدادي
 والسري السقطي والمعرف والكرخي رضي الله عنهم ولمعرفة قدس سره نسبة اخرى يتصل بها الى
 داود الطائي عن جيب العجمي عن الحسن البصري قدس الله اسرارهم وتام نسبته الى باب
 مدينة العلم معرفة مشهورة وهمنا الان ارجع الى اسس الكلام فاعلم ان الشيخ بالحسن اخذ عن
 روحانية ابي يزيد البسطامي كنسبة اويس قدس سره من منبع الانوار عليه افضل الصلوة و
 اكمل التحيات وهكذا نسبة سلاطين العارفين الى روحانية جعفر الصادق والمعرف في خدامته وصحبته
 غير صحيح والامام جعفر الصادق مع وجود انوار وراثته ابائنا الكرام يتصل بمجده لاهمه القاسم بن محمد
 بن ابي بكر الصديق رضي الله عنهم وهو من الفقهاء السبعة في التابعين كان من اكملهم في علم
 الظاهر والباطن وهو منسوب الى سلمان الفارسي رضي الله عنه وسلمان مع تشرفه بصحبة النبي
 صلى الله عليه وسلم اخذ الطريقة عن الصديق رضي الله عنه وهو عن النبي صلى الله عليه وسلم
 والطريقة الاخرى للامام جعفر ابا عن جد المدينة العلم معرفة وسالم بن عبد الله بصرى اكمل
 مشايير وعلمای بخاريزم وسنيه است محمد بن محمد بن الامير الازهرى المالكي در رساله السانيد خود ذكر صحيح
 گفته ويرويه شيخنا السقطي ايضا عن الشيخ عبد الله بن سالم البصرى منشأ الملك مولد الملكاورد
 شيخنا بالحرم وهو يرويه من طرق كثيرة منها روايته عن الملا ابراهيم الكوفي عن شيخه القشيري
 المدني وغير ذلك مما هو مفصل في التثبت الذي جمعه ولده سيدي سالم وسماه الامداد
 علو الاسناد فكان اسمه تاريخا لعام تاليفه من غير قصد سنة ٢٢٤ وشاه ولي الله در رساله ارشاد
 الى مهمات الاسناد گفته واما البصرى فالتف ولده الشيخ سالم رساله اجازتي لها جميع ما تقدم له
 روايته السيد عمر عن جده الشيخ عبد الله المذكور سمعت عن اوائل الكتب الستة ومحمد بن علي السكوني

باب ٢٢

بها

القضية بالكلية ثم لو تعرضت لما في منقوله من الخطأ في مبانيه ومعانيه الدالة على نقصان معقول
لصار كتابا مستقلا الا اني اعرضت عنه صفحا قلبي تعالى خذ العفو وامر بالعرف واعرض عن
الجاهلين الى ان قال البرزنجي بعد نقل تمام الكلام المتفق من رسالة القاري انتهى ما اردنا نقله من كلام
العلامة الشيخ علي القاري الحنفى عامله الله بلطفه الحنفى هو في غاية النفاسة ومحمد برزنجي ازاكابر محققين
واجله برققين نزديقيه ست محمد خليل مرادى در سلك الدرر گفته محمد البرزنجي بن عبد الرسول بن عبد
السيد بن عبد الرسول بن قلندر بن عبد السيد المتصل بالنسب بسيدنا الحسن بن علي بن ابي طالب رضي الله
عنه الشافعي البرزنجي الاصل المولود المحقق للدق التحذير الا وحده المصام ولد بشهر زور ليلة الجمعة
ثاني عشر ربيع الاول سنة اربعين وثمانين وقرأ القرآن وجوده على والده وبه تخرج في فقهية العلوي
وقرأ في بلاده على جماعة منهم الملا محمد شريف الكوراني ولازم خاتمة المحققين ابراهيم بن حسن الكوراني
وانتفع بصحبته وسلك طريق القوم على يد الصفي احمد القشاشي ودخل همدان وبغداد ودمشق و
قسنطينية ومصر واخذ عن ائمة العلماء فاخذ بما روي عن احمد السلاحي وجلب عن ابي الوفاء
العرضي ومحمد الكواكبي وبدمشق عن عبد الباقي الحنبلي وعبد القادر الصنوبري وبغداد عن الشيخ مدح
وبمصر عن محمد البابلي وعلي الشبراخيتي وسليمان المزاحي ومحمد العناني واحمد العجدي وبالحرمين عن
الوافدين اليهما كالشيخ اسحاق بن جعيان الزبيدي وعلي الربيعي وعلي العقيلي التغري وعيسى الجعفري
وعبد الملك السجلماسي وغيرهم ثم توطن بالمدينة الشريفة وتصد رالتدريس وصار من سداة رؤسائها
والفك تصانيف عجيبة منها افكار السبيل في شرح تفسير البيضاوي ولا شاعة في اشرط الساعة
والنوافض الروافض وشرح اعلية الفية للمصطلم والعافية شرح الشافعية لم يكميل وخالف التلخيص مختصر
تلخيص المفتاح ومراقبة الصعوق في تفسير اوائل العقود والنصاوي على صيحه فاتحة البيضاوي ورسالة
في الجهر بالبسملة في الصلوة وكانت له قوة اقنار على الاجوبة عن المسائل للمشكلة في اسرع وقت واعذب
لفظ واسهله واوجزه واكمله وبالجمل ففقد كان من افراد العالم علماء وعلماء وكانت وفاته في غرة محرم
سنة ثلاث ومائة والدفن بالمدينة رحمة الله تعالى انتهى فهذا البرزنجي صاحب الاشاعة
عالمهم المحرز عندهم للكمال والبراعة قد اثبت هذا الحديث المبهر الساعية المتحقق التحق
عند اصحاب الصناعة فالعرض عنه محال على نفسه اشنع الاشاعة والمحاند عنه ملق

محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن كهیل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انادار الحكمة وعلى بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب فی نسخة متكر
وروی بعضهم هذا الحدیث عن شریک ولحمید كروافیه الصنابحي ولا یعرف هذا الحدیث عن احد من
الثقات غیر شریک وفي الباب عن ابن عباس انتهى وقال ابن جریر وهذا الخبر عندي صحيح سنده
وقد يجب ان يكون علی مذهب الآخرين سقيا غیر صحيح لعلتين احدهما انه خبر لا یعرف له مخرج عن علی
عن النبي صلى الله عليه وسلم الا من هذا الوجه والاخر ان سلمة بن كهیل عندهم من یثبت بنقله
وقد اقر علیانی رواية هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم غیره حدثنی محمد بن اسماعیل الفراء
ثنا عبد السلام بن صالح الهروي ثنا ابو معوية عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انامدینة العلم وعلى بابها فمن اراد المدینة فلیاتقما من بابها حدثنی ابراهیم بن موسى
ولیس بالفرائثنا ابو معاوية باسناده مثله هذا الشیخ لا اعرفه ولا سمعت منه غیر هذا الحدیث انتهى
كلام ابن جریر وقد ورد بن الجوزی فی الموضوعات حدیث علی وابی عباس واخرج في حدیث ابن عباس
وقال صحيح الا سناد وروی خط فی تاريخه عن یحیی بن معین انه سئل عن عبد الله بن عباس فقال هو صحيح
عد فی حدیث ابن عباس انه موضوع وقال الحافظ صلاح الدین العلاء قد قال ببطلانه ایضاً
فی المیزان وغیره ولم یأتوا فی ذلك بعللة قادمة سوى دعوی الموضوع دفعا بالصدوق والحافظ بن حجر فی
هذا الحدیث له طرق كثيرة فی مستدرک الحاکم اقل احوالها ان يكون الحدیث اصل فلا ینبغي ان یطلق
القول علیه بالوضع وقال فی الفتاوی هذا الحدیث اخرجہ کثیر فی المستدرک وقال انه صحيح وخالفه ابن
الجوزی وذكر فی الموضوعات وقال انه کذب والصواب خلاف قولهما معا وان الحدیث مرقسم
الحسن لا یرتقی الی الصحة ولا یخط الی الکذب وبیان ذلك یستدعی طوله ولكن هذا هو المعتمد فی
ذلك انتهى وقد كنت اجیب بهذا الجواب دهر الی ان وقفت علی تصحیح ابن جریر لحدیث علی فی
تذیب الآثار مع تصحیح الحدیث ابن عباس فاستخرجت الله تعالی وجزمت بارتفاع الحدیث عن رتبة
الحسن الی مرتبة الصحة والله تعالی اعلم کذا فی جمع الجوامع للسیوطی رحمه الله انتهى فهذا هو الحدیث
صد رهم الجلیل الاجل وکابرهم الحرز عندهم الفضل العظیم الجلال وقد ورد فی اثبات هذا الحدیث
للمزیح للعلاء کلام السیوطی المتاصل شافه اصحاب الخط والمعرض عنه محقق لغيره وذر سبب العمل والناس

احد

مخاطب ثابت است که شاه ولی الله حدیث مدینه العلم را در تصانیف خود روایت و اثبات نموده چنانچه مخاطب
رساله که موضوع آن بیان عقیده والد ماجد خود است علی ما فی ذخیره العقبه لعاشق علیضان الدهلوی میفرماید
و در مناقب حضرت امیر المؤمنین خاصه حدیث غدیر خم و این منی و انامک و من فانک یاعلی فقد فارقتی و حدیث
انقذت بلحب خلقک الیک و انما مدینه العلم و علی بابها و حدیث هذا المید البررة و قاتل الفجرة و دیگر
احادیث بیشمار در تصانیف ایشان ثبت است و حدیث رد شمس برای حضرت مرتضی که از قدیم محدثین و صحیح
آن اختلاف دارند از طریق صحیح از شیخ ابوطاهر مدنی تا ابوالقاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد آنرا از طحاوی
و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کتاب حضرت تفسیر چندی و واقعه را بطریق صحیح روایت فرمود
اینهمه اگر چه کمال اعتماد و اعتبار و علوم مایع و مزید استناد و اشعار و سمو معارج ولی الله و الد مخاطب متسنن
این دیار واضح و آشکار است لیکن بنابر اقیاف اهل دیگر امصار و استطراف جمله اهل اعلام و ابصار شطری از
عبارات جلالت آثار که بنابر اقادات این حضرات مؤذن بجلالت و عظمت اوست مرقوم میگردد و خود ولی الله
از فضائل خویش که محیر عقول الباب موجب صد حیرت و استعجاب و استغراب است بیان کرده چنانچه در تفهیمات
البیہ گفته تفهیم بابتی لسان احمد الله عز وجل و بای لفظاثنی علیه علی ما رزقنی فی قنبر الملکوت
من الکمالات باشرکاء و لو ان لی فی کل منبت شجرة لسانا لما استوفیت واجب حمدی و لم یکن
ذلک بالعلم فقط بل بالتحقیق و التلون و الا نضباغ فاول ما منحنی انه حصل لی علم القضاء و علم
التقیر من السماء و الارض فانصبغت بصیغ المقربین من الملائكة و وجدت فی قنبر التصرف فی الملک
و وقعت بعض ذلک بالفعل لما ضافت بنا الحیل فی سفرنا الملک بفتح الباب ثم حصل علم السیر فی دعا
النسمة من قبل تصادق منبع الشریعة و صدور حاملی الشرع من الملائكة و اختلاط الکمال
بالاسباب الخارجیه المرتبیه کما انکنا ذقنا الشرع فی دورۃ المحکمة ثم فہمنا فی قرب الفرائض
ثم حصل لمقامات الانبیاء کلهم فاما الکمالات المتاصلة و علمناها منفردة متازة عن غیرها
و اما غیر ذلک فحصل لنا ان لم نقد رعل تبیاننا و ج اتینا علی تشریعاتهم و انصبغنا بها ثم حصل
لمقامات الصحابة و الاولیاء و العلماء فاقمنا مقام الوصا و الارشاد و المجدید و فیرها کما
یضیق التحریر عن بیاننا ثم اتینا الطریقه المتأخره النبی بالمثال الرسل فی احوالهم و مقاماتهم ثم
راينا حذیقة غضة و علی ابوابها رجال من العرب یمنعوننا عنہا حتی امر السید العزیز بادخالنا

والا معنا فدخلناها والعارية غير الملك واعلم اننا لم نغير مقام من هؤلاء المقامات الا وقد
استغفرنا في لجته واضمحلتنا فيه مرة واحدة اسبوعا او اكثر من ذلك ثم وقعت الافاقة ولم نغير
مقاما من قبل تصادق اسماء الملائكة واسماء القديمة الا بالتحقيق فان نشأة البشر لا تطيق اكثر
من ذلك واما ما عجزناه من قبل تصادق اسماء المقربين من الانبياء ومن قبل انعكاس حق الصانع
والاولياء في شبه ان يكون تقليدا ما خلا امور وقع فيها التصادق فقط فذلك تحقيق تقليد كما
قال الله تعالى انهم اقتده ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم مقلدا لاحد بل محققا
ونيزر تفهيمها كفته تفهيمات والدتي بارك الله في عمرها في المنام كانت طائرا عجيبا كل جاء الى ابني قدس
يحمل في منقاره كاذبة عليها اسم الله بالذهب ثم جاء طائرا اخر يحمل في منقاره كاذبة اخرى فيها
بسم الله الرحمن الرحيم لو كان النبوة بعد محمد صلى الله عليه وسلم ممكنا لجعلتك نبيا ولكننا انقطعت
به هذه الالفاظ او معناها والطائر الاول كان منقاره احمر سائر جسده اخضر والى الثاني سائر
اخضر كالطوطى فقال ابى قدس سره ابشرك بولدك اشار الى انا كنتم علمناك انه سيكون وليا قاتل
والدتي وكان علمي في ذلك المنام ان البشارة في حق ابنيك وقوله قدس سره يشعرا بانها فيك وكان الاله
مشبهما عليها اقول وحق التعبير كما تقتضيه قوانين الحكمة ان يقال الكاذبة الاولى اشارة الى كمال
قدس سره فانه كان فانيا في الله مستغرقا فيه اما غيرة حاملها فلا انه كان غير مشغول بذكر
للمعار وكذا لك الحجام والفاخته حسن الصنيع فصيحما واما الكاذبة الاخرى فالشارة الى كمال
الذي اوتيته من بقاء تشيخ كمالات الانبياء عليهم الصلوة والسلام واما خضرة حاملها
فلا فصحا بالمعارف كما ان الطوطى تفضي وتقطع صوتها وكان هذا حين فطمت عن اللبن والحجج لله رب
العالمين الرحمن الرحيم ونيزر الى الله وفوز كبير كفته واين غير راجح الله وفوقه در هر يك اين من مناستي حاصل شده است
واكثر اصول ان جملة صالحة نزع ان بدست آمده است ونوعى استكمال تحقيق در هر بابي بوجهي كه شبهه با حقايق
في المذهب بل بدست بسمه وودعه فن ديگر از فنون تفسير از دريائي فيض الهي بخاطر رنجيدست اگر راست سري
من شاگرد ميواسطه قرآن عظيم خيا نكه اديس روح پرفروش حضرت رسالت صلى الله عليه وسلم مانند آنكه مستفيد بيواسطه
كعبه حسني ام شبيهه با آنكه اثر پذير بيواسطه صلوة عظمي ام سه ولوان لي في كل مبنيت شعرة لسانا لما استوفيت
واجب حمدة ومحمد بن محمد امين در دراسات اللبيب في الاسوة الحسنة بالحبيب كفته ولقد سمعنا شيئا

ممكنة

شبهه

عالم الهند و عارف وقته الشیخ الاجل و الله بن عبد الرحیم الدهلوی رحمة الله تعالی بدعی و یقول
حدیثا من الاحادیث الصحیحة یرد علی العلما الاربعه باجمعهم یمکن حجته علیهم ثم اذ هیو الیه و الا
علی ما قال رحمه الله تعالی و نفعنا ببرکات حقائقه و علومه و احیاله و نیز محمد معین در رسالت البیوت
هذا ما بدی لنا فی حجة اجماع و قد وافقنا علی هذا الرأی قدوة علماء دهره یعسوب زماننا الشیخ الاجل
الصوفی اکمل امام بلاد الهند الشیخ و الله بن عبد الرحیم الخ و ابو علی محمد الملقب بارتضا العمری
الجوفاموی البخاری و در مارج الاسناد مکتوب خود بنام عمر بن عبد الکریم بن عبد الرسول شملک استجازه و اردنوده
و در آن مکتوب سطورست یاسید لا یخفک اقر الله عینی بروایک ان بعد تحصیل الکتب الدرسیه من
المعقول و المنقول و الفرع و الاصول من بلاد الهند لم یستأذنه الاعیان المشار الیه هم بالبنان کثرت
بلجازه و دایه بعض کتب الحدیث و التفسیر و غیرهما من علماء هذا الشأن فبعضهم یرفعون
الاسناد الی الشیخ الاجل نقاد الحدیث التبعی عبد الحق الدهلوی و البعض الی العارف بالله ابی الفیض
و الله صاحب القول الجمیل و لا تنبأه الدهلوی و لا عیب فی هذه الاجازات الا کثرة الرواة و نیز در
مارج الاسناد بجواب این خط خود از عمر بن الکریم بن عبد الرسول مکتوبی نقل کرده که در آن مذکورست و قد ذکر
مولای الله یستحیزنی و هو خیر منی و انه المحقیق بان یکون المجیز و اناله مجازا لاله من السند الکما
للغنی عن الاعواز کیف کاد فیه الدهلویان اللذان هما عند اهل الحدیث عینان و خود منی طلب
در همین کتاب تحفه کما سمعت سابقا گفته و دلائل کتاب اقوال عترت برین عقیده نزد ایشان موجود
چنانچه در کتاب ازاله الخفا عن خلفه الخلفا نیز این دلائل از کتاب و سنت و اجماع امت و اقوال عترت بتقریری و سوتی
که پیرایه گوش و نشمنه ان روزگار و سرایه جمعیت خواطر مستبحران ابن اسرارست درج یافته و مصنف این کتاب طالبان
که در شهر دلی که نه سکونت داشت آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات بنوی توان گفت راقم این رساله نیز بارها
بزیارت او مشرف شده و از گلهای تقریرات رنگینش کناره و دامن پر کرده جزاه الله خیر انتمی ازین عبارت که در
ذکر والد ماجد خود باخفائی علاقه ابوت و دینوت خود کرده کمال فضل و جلالت و اعتقاد و نهایت سمو تربت و علو تربت
شاه علی الله ظاهرست و نیز از ان فایت عظمت مرح و ثنا کتاب ازاله الخفا و شن پیداست در شید الدین خان
و الايضاح لطافه المقال گفته این مذهب نزد صاحب تحفه و والد ماجدش که نیرین فلک مایهت و سعیدین سماء رفقا
و دلالت و مستوع سینان این بلاد اند و حضرات شیعہ روی سخن بجانب ایشان و توابع ایشان دارند مجبورست

و مفتی بنزد این هر دو جناب همین است که منکر لیاقت امیر ولایت ماب برای خلافت رسول العیوناب
و سب کنندگان آن کرم الله وجهه کافر است الخ و نیز فاضل رشید در ایضاح گفته حضرت شاه ولی الله محدث قدس
در کتاب تطابح حجة الله البالغة در شرح جمله ثم فی شأ دعاة الضلال که با حدیث شریف است میفرمایند
و دعاة الضلال یزید بالشام منہما از ما نقله و نیز اندر رشید الدین خان در عرۃ الراشدین گفته عمدة المحدثین
قدوة العارفين شاه ولی الله طیب شراہ در کتاب تطابح حجة الله البالغة در شرح حدیث این هذا اکامریدا
بنوة و رحمۃ نمیگوید خلاف فکرة فاعلموا انکما عضو هذا کما فی عتو و اجبۃ و فساد فی الارض یستحلون
الحرب و الفروج و الخمور و یزفون علی ذلک و ینصرون حق یلقوا الله میفرمایند اقول فالنبوة انقضت
یوفانا النبی صلی الله علیه و سلم و الخلفاء بشهادة علی کرم الله وجهه و خلع الحسن و المالک
العضوف مشا جوات بنی امیة و مظلالم الی الاستقر امر بنی العباس و التجرد و اللغو خلافة
بنی عباس فانهم مهد و هاعلی رسوم کسری و قیصر و نیز در عرۃ الراشدین گفته الحال قدری از
حل و محبت تعظیم حضرت مصنف و والد آنجناب نیز باید شنید جناب عمدة المحدثین قدوة العارفين اعنی امیر
ماجد حضرت مصنف در قصیده الطیب النعم فی مدح سید العرفین و شرح ان میفرمایند الخ و مولوی حیدر علی مکرر
منتہی الکلام بعد کلامی گفته امی که این خبر بمسامع مولف رسید چند خبر و صغیر متعلق به بحث مطاعن
فرستاد هرگاه نظر بر این افتاد معلوم شد که بخطاب خاتم العارفين قاصم الخافین سید المحدثین سند مشکوکی و حجت
علی العالمین شاه ولی الله دیوبندی انا الله تعالی هانہ الی یوم الدین خیلی زبان بلندی را کافر مود و غفطان و ایام الله را آنجناب
که اشقیای نواصب خدایم الله را از بدترین فرق میدانند استعمال نموده و نیز در منتہی الکلام بعد کلامی گفتیم منہ بر اوصاف
این توجیه آنست که علمای حدیث در کتب فقه کتاب امام مالک اولی و اقوی و بی نظیر دانسته اند از جمله علمای
محققین و متبحرین و الد علامه دیوبندی رح شارح موطاست که در مصنفی حلقه فرموده که متیقین معلوم شد که
امروز هیچ کتابی از کتب فقه اقوی از موطا نیست و نیز در منتہی الکلام بعد کلامی گفته مع ذلک برین تقدیر میباشد
که عداوت این بزرگان با جناب سید المرسلین میبود و با امیر المومنین و دیگر اهل بیت طاهرین زیرا که منشأ این عداوت
و مقاتلات و قتل و اسر و شرا و تزیل و تفضیح کفار ذات مقدس نبوی بود و علیه آله الصلوات و التسلیمات
چنانچه امام فخر الکملین رازی در نہایة العقول و رئیس المتبحرین یعنی صاحب سرة العینین تفضیل الشیخین ارشاد
نموده اند و نیز در منتی الکلام در ذکر سبب مذک گفته و حضرت قدوة المحدثین و اسوة العارفين صاحب قرۃ العینین

فی ذمہ اجازة
ذات و جوی کما
لا یغنی عن
راجع الی
سن جواد
نہایت ۱۰۱

بتفصیل الشیخین فرموده که باطل محض است هیچ بار ویتی بان صحیح نشده و نیز فاضل معاصر در ازاله العین در
در ذکر لایعین نیز گفته و از آن جمله است حضرت اسوة المحدثین قدوة العرفاء السالکین شاه ولی الله
دہلوی نیز از الة الغین گفته الاثری التصانيف حجة الله على البرية والد مصنف تحفة لائى عشرية فاتها
تناهى باعلى نداء ان ما قلته عين التحقيق لا يمسسه شىء من التشكيك اذكر محصول ما قاله في الكتاب
المستطاب المستحى بازاله الخفاء خلافة الخلفاء في الفارسية بالعبارة العربية ونيز در ازاله الغین بعد کلام
گفته پس ناگزیر عبارت از الة الخفاء خلافة الخلفاء که از تصانيف حضرت حجة الله على العالمين شاه ولی الله است
رجوع کرده مقام ضروری را نقل میکنم و نیز در از الة الغین کلام گفته اگر کسی بدین امر شک کند باید که کتاب مستطاب
قرة العینین بتفصیل الشیخین رجوع کند و بداند که حضرت حجة الله على البرية والد ماجد صاحب تحفة اثنا عشرية شاه
ولی الله دہلوی اما را تدبر با انها جای که در کتاب مذکور اقوال طوسی را نیز در بر کرده میفرماید و مولوی صدیق حسن
در تحف النبلا گفته ولی الله قطب الدین احمد بن عبد الرحیم بن وجیه الدین الشہید بن معظم بن منصور بن احمد
بن محمود بن قوام الدین عیسی قاضی قواذن بن قاضی قاسم بن قاضی کبیر عرف قاضی بدایین عبد الملک
بن قطب الدین بن کمال الدین بن شمس الدین المفیدی بن شیر ملک بن عطا ملک بن ابو الفتح ملک بن عمر الحاکم
بن عادل ملک بن قارون بن جرجیس بن احمد بن محمد شہر یار بن عثمان بن طمان بن بجایون بن قریش
بن سلیمان بن عفان بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب هکذا ذکره فی الامداد فی مآثر الامجاد
پس نسب ایشان بخلیفه ثانی حضرت فاروق بسبی واسطه میرسد در ترجمه خود جزو لطیف نوشته اند ملاحظه
ولادت این فقیر روز چهارشنبه چهارم شوال مقارن طلوع شمس سنار بیع عشر از قرن دوازدهم واقع شد
بعض اماران عظیم الدین تاریخ یافتند و حضرت والدین و جماعه از صالحان بشارت بسیار در حق این فقیر
قبل ولادت و بعد آن دیدند چنانچه بعض اعزّه و اخوان واجله خلایق تفصیل آن قائل با واقعات دیگر در رساله
مضبوط نموده بالقول الجلی مسمی کرده چون سال پنجم در آمد بمکتب شست و سال بیستم پدر بزرگوار بر نماز ایستاده کردند
و بر دزد داشتند فرمودند و تطبیق نیز در همین سال واقع شد و چنان در خاطر مانده است که اخر همین سال قرآن
عظیم ختم کردم و کتب فارسیه مختصرات خواندن شروع نمودم در سال دهم شرح ملا میخو اندم راه مطالعه فی الجمله
گشاده شد سال چهاردهم تزوج صورت گرفت سال پانزدهم با والد بیت کردم و با شغال صوفیه حصوا
نقشبندیه مشغول شدم و چنان سال طر فی له بیضاوی خواندم و والد طعام وافر بسیار ساخته و خاص عالم

دعوت نکرد و فائده اجازت درس خواندن فراغ از فنون متعارفه بحسب سبب ایندیار در پانزدهم حاصل شد
از علم حدیث مشکوٰۃ تمام آن خوانده شد و صحیح بخاری تا کتاب الطهارة و شمائل النبی تمام و طر فی از بیضاوی و دیگر
و چند بار در مدرست قرانی کریم نایب بر معانی و شان نزول بر جوع تفاسیر بخیر خدمت ایشان حاضر شدم و اینمغنی
سبب فتح عظیم شد و از فقه شرح وقایع و هدایه تمامها الا طر فی لیسیر از بر دو و از اصول حسامی و طر فی از
توضیح و تلویح و از منطق شرح شمس و طر فی از شرح مطالع و از کلام شرح عقاید همه با طر فی از خیالی و شرح موعظ
و از سلوک طر فی از عوارف و پاره از رسائل نقشبندی و غیر آن و از حقائق شرح رباعیات مولوی جامی و مقدمه
شرح لمعات و مقدمه نقد النصوص و از خواص اسما و آیات مجموعه خاصه ایشان و مائت فوائد و از طب مؤخر القانو
و از حکمت شرح بدایه الحکمه و از نحو کافی و شرح ملا و از معانی مطول مختصر و از نبییت و حساب بعض رسائل مختصر
و درین میان سخنان بلند در بر فن بخاطر میرسیدند سال هفتدهم ایشان مریض شده بر حمت حق پیوستند و اجاز
بیعت و ارشاد دادند و کلمه یدیه کیدی مکرر فرمودند نعمت از همه عالی آنست که در نهایت رضامندی از فقیر
بگذشتند و توجّه ایشان بفقیر توجّه ابا بابینامی نمانست بعد از وفات ایشان دوازده سال کما بیش در بس کتب و مثنیه
و عقلیه مواظبت نمود و بعد ملاحظه کتب مذاهب اربعه و اصول فقه ایشان و احادیثی که متمسک ایشان است
قرار داد و خاطر بید و نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد و بعد از آن در آخر سنه ثلث و اربعین حج مشرف شد
و یکسال بجا آورد و در روایت حدیث از شیخ ابوطاهر مدنی و غیره مشایخ موفق گشت و با مستوطنان حرین از
علماء و غیر ایشان محبتهای رنگین اتفاق افتاد و خرقة جامعه شیخ ابوطاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان
گفت پوشید و آخرین سال حج گذارده او اهل سنه خمس و اربعین متوجه وطن شد و در جمعه چهاردهم رجب در
صحت و سلامت بوطن رسید نعمت عظمی برین صفت آنست که او را خلعت فائزیت دادند و فتح دوره باز پسین
بر دست وی کردند و ارشاد فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سنن یاد کرد و اسرار حدیث و
مصالح الاحکام و ترغیبات و سائر آنچه حضرت صلی الله علیه و سلم از خدای تعالی آورده اند و ان فنی است که پیش ازین
فقیر مضبوط تر از سخن این فقیر کسی آنرا ادا نکرده است با وجود جلالت ان فن اگر کسی درین حرف شبهه باشد گو کتاب
قواعد کبری بیدین که شیخ غزالدین اینجا چه جبهه ناکرده بعشر عیش این فن فائز شده و طریقه سلوک که نیز زمان مرضی حق
ست و درین دوره فائز میشود و الهام فرمودند آنرا در مهمات و الطواف القصد و ضبط کرده و عقائد قدمای
بذلیل و حجج پائنده و آنرا از خاشاک معقولیا پاک ساخته و بوی معطر نمود که محل نماز علم کمال یعنی ابداع خلق و تدبیر تملک این عرض مطول

و علم استعدادات نفوس انسانیة بحیو کمال و مال هر کسی افاده فرمودند و این هر دو علم جلیل اندیش
ازین فکیر کسی گردان نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره در آنست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشیید
آن بکتاب سنت و آثار صحابه دادند و بر تئیمز آنچه علم دین ست منقول از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنچه در عمل
و محرفست و آنچه سنت ست و آنچه هر فرقه بدعت کرده است افاده ساختند و روان لی فی کل منبت شیعة
لسان الله المستوفیت واجب حقا انتهی کلامه تصانیف ایشان بسیار است و همه نافع و مفید و بعضی از آن
در باب خود عیدیم النیظر غیر مسبوق منها کتاب حجة الله البالغة و از آله الخفاء و این هر دو درین
قرب زمان شش ماه بصرف همت مدار المہام صاحب بیاد و خسر محرز بطور بقالب طبع رسیده و مصنفی شرح فارسی
موطا و مسوی شرح عرس موطا و فیوض الحرمین و انسان العین فی مشایخ الحرمین و فوز الکبیر فی اصول
و قول الحمیل و سمعات الطاف القدس و قایل الاحادیث و مقالہ رضیه فی النقیحة و الوصیة و عقد الجندیة
احکام الاجتهاد و التقليد و النصا فی بیان سبب الاختلاف و سرور المحزون و لمحات و سطحات المقدسات
فی انقصار الفرقة السنیة و فتح الرحمن ترجمہ فارسی قرآن و التفاس العارفین و خیر کثیر و شفا القلوب و فتح الخیر
قرہ لعینین فی تفصیل الشیخین و البدر المبارک و الزهر الموعود و رسائل التفتیات و ہی تزیید علی سئین الی غیر ذلک
و در تفتیات گفته و من نعم الله علی لا فخران جلالی ناطق هذه الدرة و حکیم با و قائم هذه الطبقة
و زعیم ما فطلق علی لسان و نفث فی نفسه فان نطقت با ذکار القوم و اشغالهم نطقت بمجوامعها
و اتیت علی مذاہبهم جمیعها و ان تکلمت علی نسب القوم فیما بینهم و بین بهم زویت الی مناکبها
و بسطت فی جوائبها و افیت ذررة سنمها و قبضت علی مجامع خاتمها و ان خطبت بالسر اللطاف
الانسانیة تفوضت قاموسها و تلمست ناعوسها و قبضت علی جلائیها و اخذت بتلابیبها
و ان تمطیت ظم علم النقی و مبالغها فانا ابو عذر رقا ایتهم بجایب لا تحصى و غرائب لا تکتنه و لا
اکتناها یا رخی و ان یحنت عن علم الشرائع و النبوات فانا لیت عینهم و حافظ جرینها و وارث خیرها
و باحت مغاینها و کم الله من لطف خفی و ید و خفاء عن فهم الزکی انتهی شیخ اکمل شرف الدین محمد
در کتاب خود مسمی بوسیلة الی الله گفته و من کان له لطف قریحه و طالع مصنفاته الشریفه و تحقق
بقواعد ها و قولینها المبوله ریهة فی تصدیق هذا المطلب لاهل المقصد القصص الی الخ من ربکم
فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر خصوصاً کتاب الحجة البالغة و التمام الطاف القدس و الهمعات

تفوضت ناموسها

الذکی

المشايخ النقشبندية ولبس خرقه الصوفية وقرع البيضاوى واجيز بالدرس وفرغ من تحصيل
العلم وقرأ طرفاً من الشكوة الصحيح للبخاري الشامل للترمذي والملازم من جامع الفقه شرح
المهدي بتمامها الا طرفاً يسيراً من اصول الفقه الحسامي وطرفاً صالحاً من التوضيح والمتاويج ومن المنطق
شرح الشمسية وقسطاً من شرح المطالع ومن الكلام شرح العقائد وجملته من الخيال وشرح الموا
وقطعة من العوارف ومن الطب موجز القانون ومن الحكمة شرح هداية الحكمة ومن البحار
المختصر للطول وبعض الرسائل في الهيئة والحنسالى غير ذلك وبرع في هذه كلها واجازة والده
باخذ البيعة ممن يريدونها وقال يده كيدة ثم اشتغل بالدراسة اثنتي عشرة سنة وحصل له فتح
عظيم في التوحيد والمجانب الواسع في المسلوك ونزل على قلبه الوجدانية فوجافوا وخاص في
المدن الاربع واصل في فهم خوضا بليغاً ونظر الاحكام متمسكاً بهم في الاحكام وارتضى من بينها بل هو في
طريق الفقه المحدث واشتات الزيارات المحرمين بشرى في رجل اليه مائة سنة واقام هناك عامين كاملين وتلمذ
على الشيخ ابي الطاهر المدني وغيره من مشايخ الحرميين وتوجه الى مدينة المنورة واستفاض فيها
كثيراً وصحب علماء الحرميين صحبة شريفة ثم عاد في سنة ١٢٥٥ هـ الى الهند ومن نعم الله تعالى عليه ان
اولاه خلعة الفاتحية والهدية الجمع بين الفقه والحديث واسرار السنن ومصالح الاحكام و
ملازمة صلاته عليه وسلم من ربه عز وجل حتى اثبت عقائد اهل السنة بالادلة والبرهان وطهرها
من قذرى اهل المعقول واعطى علمه ابداع والخلق والتدبير والتدلى مع طول وعرض وعلم
استعمل النفس الانسانية مجيهاً وافيض عليه الحكمة العملية وتوفيق تشييدها بالكتاب والسنة
وتميد العلم المنقول من الحروف المدخول وفرق السنة السنية من البدعة الغير المرضية انتهى و
كانت وفاته في سنة الهجرية وله مؤلفات جليلة ممتعة يحل نقادها منها فخر الرحمن في ترجمة
القران والقول الكبير في التفسير والسوى ومصنف في شروح اللوطا والقول الجميل والخير الكثير و
الانساب والدر الثمين وكتاب حجة الله البالغة وكتاب ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء و مسائل
الفقهية وغير ذلك وقد ذكرت له ترجمته حافلة في كتابي انتاج النبلاء للتقنين باحياء مآثر الفقهاء
المحدثين وذكر له معاصرنا المرحوم المولوى محمد محسن بن يحيى البكرى التيمى المتهتقى رح ترجمته
في رسالتى اليه الجوفى بالغ في المثناء عليه واتى بعبارات نفيسة جدا واطال في فكاكها الاولى

او اخرى و اطاب فان ثبتت زيادة الاطلاع فارجع اليهما و قد طبع كتابها بحجة لهذا العهد بمصر و
كذا الازالة بالهند بنفقة الشيخ الوزير محمد جمال الدين خان مدبر مهمات الرياسة عافاه الله
تعالى و كان له اولاد صالحون الشيخ عبد الغني و الشيخ رفيع الدين و الشيخ عبد القادر و الشيخ
عبد الغني و والد الشيخ محمد اسمعيل الشهيد الدهلوي و كلهم كانوا علماء نجباء حكماء فقههاء
كاسلافهم و اعمامهم كيف و هم من هيت العلم الشريف و النسب الفاروق الشريف و قد اذن الزمان
ان بانصرام ذلك البيت و اهله فان الله و انا اليه راجعون و كان بيته في الهند بيت علم الدنيا
و هم كانوا مشايخ الهند في العلوم العقلية بل و العقلية اصحاب الاعمال الصالحات و ارباب الفضائل
الباقيات لم يعهد مثل علمهم بالدين علم بيت واحد من بيوت المسلمين في قطر من اقطار الهند
وان كان بعضهم قد عرف بعض علم المعقول و عد على غير بصيرة من الفحول و لكن لم يكن علم الحديث و
التفسير و الفقه و الاصول و ما يليها الا في هذا البيت لا يختلف في ذلك مختلف من موافق و لا
من مخالف الا من اعماه الله عن ابا نضاف و مسته العصبية و الاعتساف و ابن الثريا و
النبيل من الحميا و الله يخفى برحمته من يشاء و لكل من اخلا قدره مولفات ممتعة نافعة كفته
البحر في التفسير و الثقافة الاثني عشرية في الرد على الروافض و سائر الشهادتين و غيرها للشيخ
عبد الغني الدهلوي و مقدمة العلم و رسالة العروض و كتاب التكميل للشيخ رفيع الدين و
موضع القرآن للشيخ عبد القادر و رسالة في اصول الفقه و رسالة في الامامة و رد الاشراك
للشيخ محمد اسمعيل الدهلوي الى غير ذلك و هذه المصنفات ممتعة نافعة متداولة بين الناس
و فضائلهم شهيرة و هي متلقة بالقبول من العلماء الاكياس لا يدرك الوصف المطر خصام
وان يكن بالغافي كل ما وصفنا في هذا ^{عنه} او الدخاطب ^{الله} قد ذكر اثبات هذا
الحديث القاديسنة المرشدة لهذا بحثه و ضم ظهور الطاعنين ارباب الزيغ و العتاة و جزم
جزمهم اليك المنكرين ذوي الخلاعة و السفاهة و العجب كل العجب من المخاطب كيف نطق بطعن هذا الحديث
وفاء و وصل في مواضع العطب بذلك قناه و لم يبال بخلافه ملحقه و الله المبجل عند العباد
الذي يبدى المخاطب بمنزلة المبالغة الناشئة عن العواة كونه آية من آيات الله و معجزة من معجزات ^{الله}
صلواته على الملائكة و اهل بيته و وجهه و و صدى ياروهم انك محمد عيسى بن ابي سندی و كتاب و رسالت السبب

في الاسوة الحسنة بل يجب كفته استدلوا ايضا على حجية القياس بعمل جليل من الصحابة وادب ذلك نقل عنهم
بالتواتر ان كانت تفاصيل ذلك لخاصوا ايضا عملهم بالقياس وترجيح البعض على البعض تكرر وشاع عن غير
نكبر وهذا وفاق واجماع على حجية القياس فالجواب انه كما نقل عنهم القياس نقل عنهم القياس ايضا
فمن باب مدينة العلم رضي الله عنه انه قال لو كان الله بالقياس لكان باطل الخلف والى السلام
من ظاهره ومحمد معين سدي از محققين مشايير منقذين بخارير سنية است واز تلامذه شيخ عبد القادر مفتي مكة ومعايير شاه
ولي المد والدرخاطب ومحمد وحين ومجلين حضرتش يباشرو كتاب دراسات اللبيب معارف كتب وسفار علمائى
اين يار واصارست خود محمد معين در دراسات اللبيب بعد نقل كلامى از ابن عربى كفته ومن فوائد هذه الجملة
الاخيرة من كلامه ونقله ههنا ان يعرف هو رضي الله عنه وقد عرفه من عرفه في مرقاة العالى من
اخذ العلوم والشرائع عن النبي صلى الله عليه وسلم بهذه الحكاية فنظائر المتقدمة ذكرها
فيعتقد ان حكمه فيما يحكم به من مقصود الباب حكم متقن من عالم عارف بجمع الله سبحانه له من
الاخذ من ظاهر الشريعة وباطنها وحقيقتها وادب الروايتين عن النبي صلى الله تعالى عليه وسلم ظاهر
بوسائط المشايخ على ما كان قدوة فيها اكابر شيوخ الحديث رحمهم الله تعالى من سماهم الامام الشعرا في
مقدمة كتابه اليواقيت في ترجمته رضي الله تعالى عنه وباطنه شافيهما النبي صلى الله تعالى عليه وسلم
من غير واسطة بالكشف والعيان على ما كان قدوة فيها الطوائف العارفين قدست امرارهم
وشايخ الحديث حيث اخذوا بطريق كشفه وانقل ذلك منه بهما الرجال للثقات حتى وصلنا
سبحانه الينا ابجازه من شيخنا الاجل مفتي حرم الله الامين الشيخ عبد القادر رحمه الله تعالى وهو موجود
في فهرسه ونيز در دراسات كفته وقد وافقتا على هذا الولى قدوة علماء دهره يعسوب زماننا
الشيخ الاجل الصفي الاكمل امام بلاد الهند الشيخ والله به عبد الوحي مشافنا في جملة صالحه من
ارائنا مخاطبا الى في تفردى ببعض مخالفت فيه الجاهل به ومن الرديع فقد ركبتم غصن فرادى
فكلم ذلك حمد الكثير اطيبا مباركا فيه كما يجب بنا ويرضى ومولود صديق حسن خان معاصر وارتقاى النبلا
در ذكر جامع صحيح ترمذى آورده وترمذى كفته جميع ما في هذا الكتاب من الحديث هو معمول به
وبه اخذ بعضا هل العلم ما خلا حديثين حديث ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم جمع
بين الظهور والعصر بالمدينة والمغرب والعشاء من غير نحو ولا سفر ولا مطر وحديث النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال اذا شرب الخمر فاجلدوه فان عاد الرابعة فاقتلوه انتهى و شیخ علامه خواجه محمد معین در کتاب
دراسات اللیب فی الاسوة الحسنة بالجیب تعقب می کرده و گفته معه کلام طویل بعد ثابت کرده که این حدیث
حدیث معمول به است نزد جماعتی از علما انتہی کلام الفاضل المعاصر و نیز فاضل معاصر در استحقاق این حدیث گفته در کتاب
فی الاسوة الحسنة بالجیب للشیخ الفاضل المحقق محمد معین بن محمد امین اندی مجلدی سط است و در تئیه العلم
بقالب طبع رسیده اولهک الحمد لله علی ان سبقت علینا مطبوعه الکتاب من قاطب تادیرین کتاب
بجای فصل و باب استیاست جمله دراسات او و از ده ست و تالیفش برای اثبات عمل بر حدیث صحیح و ترک
روایت مذہب مخالف آن بوده است و در باب خود در ثمانت عبرت و رثاق الفلک و تحقیقات مطالب علیہ
سر داده صحیح بر دعا مطلوب حبلی خوب واقع شده خزانکه مذاق تصور ادروی زیاده از حاجت صرف کرده و مع ذلک بر
افحام خصم و الزام مقلدین کافی و دوافی است قاضی طلامحمد پشوری را در وصف کتاب مذکور و تحریر عمل بالحدیث
قصیده عربی است که در آخر کتاب مذکور طبع شده دیدنی است انتہی و چون فاضل معاصر قصیده قاضی پشور
را استخوانه نموده لهذا ایراد قدری از آن که متعلق به مدح مصنف و مصنف است مناسب نماید پس باید دانست
که قاضی مذکور در قصیده اشارت الیه بالعبثیه و تصلیه میگوید و بعد بشری لاصحاب السلا دبان تمت دراست
اهل العلم والنظر فلهذا نسخة مرغوبة طبعت و بل روضه قدحوت من زاهر الزهره رافت
و فاق بحسن الخط و اختتمت و بخترت فی العک فی اجل الصور و حکمت معانیه حیات مجالسها
علی سرائر من استبرق خض و خریة لاری فی الدهر ثانیها و لم یجد مثلهما فی سالت العصر و کما
القوی فی الخضراء حاملة و نه انما عبقا من فورها العطر و مجموعة لضعاف الحق کاشفة بصحة و
مع الاقبال و الظفر بعد راء شنباء عند النطق تنظرها و تفتد عن بر و رطب و عن در و با و کاهی
عند لا لوکت ناظرها بدصرت من عدلی للعفو معنای و کان و جنتها صبر و طلعتها بوق الناق
الظلاء بالسحر و تحکی لوامعها فی النور عن فلق و عن شهاب و عن شمس و عن قمر و راح بلا
صفو بلا کدر و بر و بلا خطر نور بلا شمس و تضحی شمسها شمسها کسف و تحکی شمسها عن
الشجرة لو غاص الفكر فیها غاص مجتهد و یراه بحر بلا ضیور و لا صجرة تثبت الحق بالبرهان و
علی لقوا و ثبتت النقص فی الحجر و روائح الرند و الند الزکک لها و تروح الروح من هم فکرها
غدا نوادی بها فی الروح مبتدعها کور و یسمت من بسمه الشجرة کانهما الشمس لاحت من مطالعها

بدت لنا فی جمال غیر مستتر او فعادة برزت فی زینة و ضیاء لعاشق دلف فی الوجه و السهر و تنفس
الروح من تقریر مطلبها بکما تنفس وجه الزرع بالمطر و اطروفة من معانیها مروحة الروح و العقل و
الاسماع و النظر و هی المکوز التي عزت جواهرها بمحفوفة من حلول الحاحات الغیر و وکرم مجلس هذا
الواصف لها بما بین منتظم منها و منتشر و قالوا طرقت بما تبغی فقلت لهم بالشکر لله ربی منجی الطیر
تصنيف جبر خیر کامل فطن من فضائله داماء ذی ذکر محمد بن محمد طاب مرقده و معین
دین الهدی بالمنطق البهر و بحر العلوم امام العصر شمس هدی و عریف اعصاره الخیر بر فی الخبر و سمید
العصر و حبر الدهر بد رجی و فی العلم محتمل فی الزهد مشتهر و هو الخیر الذی فاق الفواصل و فی
علم و فضل و فی مجد و فی خطر و من ذایما ثلثه فی الفضل مرتبة ثمن ذایما هدی فی العلم و الفخر و قد
ابرز الحق فی هذا فلیس هنا حق بمنکم صدق بمستتر و از انشای قاضی پشاور ذی مذکور در درج انساب
و مصنف آن قصیده دیگر است که آن نیز در آخر کتاب مطبوع شده شطری از ابیات آن که مناسب
مقام است نیز باید شنید و هی هذه عوجازق دعة فی حصرة و جوی باعید ذات الهال علی نسق و
علی انطاس رسوم العلم قاطبة و ثم اختلافات اهل العصر و الفرق و اوضحت مراسم علم الدین عافیة
مر بلبلات و طیشات ذوی الصعق و فیما کنت اشکو فاکتسفا فیما فوادی مر یب المنون لقی
اذ طابت الاذن من ذکرى مکرمه و صحیفه فاکت لا زهار فی عبیق و الف بلا اسف کثر بلا کلف
شمس بلا کسف بدر بلا بقی و غیرها مطر و سلا و ثلثها فی ندرة النظم و فی جودة النسق و
اذا سمرت عریضاء الصبح طلعتها و اظهرت عن سنابرق و عن شفق و اوراقها تحطف الالبصار
بارقة و کانهما صفحات التبر من ورق و شمس السنا و الهدی فی ملعة و ضیاء نور النقی و النقی
بالمنظر الطاق و تصنیف جبر خیر یارع فهم بحر یف اقرانه فی الخلق و الخلق و معین بر الهدی
ممن براعته و فاق الخلاق فی علم و فی ذلق و جراء رب خیر و اثمافله و حشر التنا علی یوم التنا و فی
و کرم جهول تری فی الغی حاجة و یرد فی فضله جهل من الهم و اذ القیت لم باداه من سفه و قتل عوفی
بر بالناس و الفلق و فی هذا السند محمد معین بر محمد امین و بارعم الذی هی
عندهم بكل مدح قبین و قد ثبت هذا الحدیث الیمین و ولم یسلك فیہ مسلك اهل الجرا
و التحنین و فالمنظر عنه الی الشمال و الیمین و یقتحم مضال قوم عین و بالمقدم علی طعنه

وطشات

لا یجد غیر ما یکذب به و یمن به ولا یتفوه الا جماعه علیه و نه و هو به صنفین : وجه و و صمد
و دوازدهم آنکه شیخ محمد بن سالم الحنفی الشافعی اثبات قیام حدیث شریف فرموده چنانچه در حاشیه خود
بر جمیع صغیر گفته قوله (فلیات الباب) یعنی علیا فقد و در الیاء جزئی عشره اجزاء اعطی علیا^{شبعه}
اجزاء و الناس جزءاً و لذا سئل سیدنا معاویه فقال للسائل سل علیاً فانه اعلم منی
و بدرالدین محمد الحنفی از اعظم علمای مشهورین و افخم بنیادی معروفین نزد سنیست محمد بن محمد الامیر الانزهری
المالکی در رساله اسانید خود در ذکر شیوخ خویش بعد از جمال الدین الحنفی گفته و منها طمخه طراز
عصابة العلماء المحققین و بقیة السادة الهداة العارفين بحجة الدینا و ذنبه الملة و الدین موصل
السالكین و محمد الواصلین الاستاذ الاعظم شیخ الشیوخ ابو عبد الله بدر الدین سید محمد
الحنفی رضی الله عنه و ارضاه حضرتیه فی مجالس الجامع الصغیر و النجم الغیطی فی مولد صلی الله
علیه وسلم فی متن الشماثل للترمذی و مات رحمه الله انشاء قرأتها و تلقت عنه الذکر من طریق
الخلوتیة و اجاز فی احاطة عامة و فی ما کتب لی بسم الله الرحمن الرحیم محمد ک یا علی یا سید و صل
و سلم علی اجل سند و علی له الاعلام و صحبه بنجوم الاسلام اما بعد فقد اجزت للوال الفاضل
الحمل فیرا هذا الفواضل و الفضائل سید محمد الامیر نفعه الله و نفع به و نظمه فی سلك اهل قر
ما تجوز فی روایتها و ثبتت لادی درایتیه من کتب الحدیث الستة المشهورة و غیرها من کتب السنة
للمأثورة و کتب المعقول من معان و بیان و اصول موصیاله بتقوی الله التي من تمسک بها مولا
اجتباها و افضل الصلوة و التسليم علی کمال رسل السلام و علی الله و صحبه و عترته و حزبه کتبه
محمد بن سالم الحنفی الشافعی فی حادی عشر جیل المفرد سنة ثمانية و سبعین و مائة و الف
و محمد خلیل مرادی در سلك الدرر گفته محمد الحنفی بن سالم بن احمد الشافعی المصنف الشهیر
بالحنفی الشیخ العالم المحقق المدق العارف بالله تعالى قطب فقه ابوالکرام نجم الدین ولد الحنفی
قریه من قرى مصر قریب بلبیس سنة احدى و مائة و الف و دخل الازهر و اشتغل بالعلم علی من
من الفضلاء کمحمد بن عبد الله السجلماسی و عبد بن علی النمری و مصطفى بن احمد الغزیری و
الشمس محمد بن ابراهیم التریادی الملقب بعبد الغزیر و علی بن مصطفى السیوسی الحنفی الضری
الجمال عبد الله الشیرازی و الشهاب بن احمد الملوی و احمد الجوهري و السید محمد بن محمد

البلدي والشمس محمد بن محمد البديري الدمياني فاختار الطريقة الخلوئية عن القطب مصطفى بن
كمال الدين البكري وزي علي بن يده والفتاوى التي لنافع منها كانت على شرح النصري لابن حجر وشيخ
عليه شرح رسالة الوضوح وحاشية على حاشية المحمدي على المختصر وحاشية على شرح الرجبية للشنقيطي
وقالب حاشي اخيه الجمال يوسف مأخوذة منه وكان يدرس او كان بالسنانية وبالورقاني ثم
الطبرسية داخل باب الجامع ثم لما توفي الجمال عبد الله الشبراوي نقل المدرس الى محله داخل
الجامع وكان يحضر درسه اكثر من جثمانه طالب حسن التقرير فافضلته وبيان شهادته بما كان محققا
مدققا يجرع اليه الناس جميعا واشتهرت طريقة الخلوئية عنده في مشرق الارض ومغربها في حياته
وكانت وفاته في شهر ربيع الاول سنة احدى وعشرين ومائة الف رحمه الله تعالى انتهى **في هذا**
محمد الحنف الموصوف بأنه طراز الغصاة قد ثبت هذا الحديث النادر الى مذهب الاثنا
وايداه بموكلات بلغت من الحق نضابه ونضت عن وجه الثواب نقابه فلا يتجاسر لطعنه الا
عان لحينه الحقائق المستطابه ولا يجترى على غمرة الامر عاند الرغبة للمعارف المطابه ولا
يحمي عن قبوله الا الفار وطلبات الجهل في القيابة ولا يروغ عن ذعانه الا المار على وجهه في غيبة
العدوان من غير انابة وجهه وصدور سيرة محمد بن اسماعيل بن صلاح الاسير اليماني الصنعالي در
روضة نديه في شرح التخت العلوي باثبات صحت ابن حديث شريف واد كمال جد وجهه واداه ودر ذنبه مار
ابن خبر منيف ابواب تحقيق وتنقية كشاده خياخج كفته قوله باب علم المصطفى ان تاتيه فصليا لا يعلم
مراتب البيت اشارة الى الحديث المشهور المروي بطرق اربع ماس وغيره ولفظه عن ابرع عباس
انه صلعم قال انا مدينه العلم وعلى باهماف من ابراح العلم فليات الباب اخرج العقيل بن
والطبراني والحاكم اخرج ابن عدي ايضا والحاكم مر جديث جابر واخرج الترمذي من حديث علي عليه
بلفظ انا اذا الحكمه وعلى باهماف قال الترمذي هذا حديث غريب وفي نسخة منكرو قال العلامة
الكبير الجليل محمد بن جرير الطبري هذا حديث صحيح سندوا قالوا في حديث ابرع عباس صحيح الاسناد وروى الخطيب في
تاريخه عن يحيى بن معين انه سئل عن حديث ابرع عباس وقال هو صحيح وقال ابرعدي انه
موضوع واورده ابن الجوزي في الحديثين حديث جابر وحديث ابرع عباس في الموضوعات وقال الحافظ
صلاح الدين العلاءي قد قال ببطلانه ايضا الذي في الميزان وغيره ولم يأتوا في ذلك بعلة قاذرة

وكان

الحاكم

يطلق

وقفت

للقواني
تواليفه

قاعدة سوى دعوى الوضع دفعا للصحة وقال الحافظ بن حجر هذا الحديث له طرق كثيرة في
مسند ركة الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطول القول عليه بالوضع و
قال الصواب خلا قول الحاكم انه صحيح وخلاف قول ابن الجوزي انه
موضوع بل هو من قسم الحسن لا يرتفع اليه الصحة ولا يخط
الي الكذب قال الحافظ السيوطي قد كنت اجيب بهذا الجواب وهو
انه من قسم الحسن دهر الى ان وقعت تصحيح ابن جرير الحديث على في تهذيب الآثار مع
تصحيح الحاكم لحديث ابن عباس فاستخرجت الله تعالى وجزمت بارتقاء الحديث عن ثبوت الحسن
الى ثبوت الصحة قلت قد قسم ائمة الحديث الصحيح من الاحاديث الى اقسام سبعة احدها ان
امام من ائمة الحديث غير الشيخين انه صحيح وهذا الحديث قد نص امامان حافظان كبيران
الحاكم ابو عبد الله والعلامة محمد بن جرير الذي قال الخطيب البغدادي في حقه وكان ابن جرير
من ائمة يحكم بقوله ويرجع الى رايه لمعرفة وفصله جمع من العلوم ما لم يشك له احد من
اهل عصره وقال في حقه المعروف عندهم بامام الاثمة بن خزيمة ما اعلم على الدنيا الارض باعلم
من محمد بن جرير واما الحاكم فهو امام غير منازع قال الذهبي في حقه الحث الحافظ الكبير وامام الحديث
وقال التحليل بن عبد الله هو ثقة واسع بلغت تصانيفه قريبا من خمس مله انتهى قلت فابن يقع
ابن الجوزي عند هذين الامامين وابن هو من طبقتهم وحفظهما واتقاهما وهو الذي قال الحافظ
الذهبي في حقه نقلا عن المؤمن ان ابن الجوزي كان كثير الغلط في تصانيفه قال الذهبي قلت نعم
له وهم كثير في مؤلفاته يدخل عليه الداخل من العجالة والتحول من كتاب الى اخر انتهى قلت وسمعت
قوله الحافظ العلاني انه لاعلة قادمة وانما دعوى الوضع دفع بالصحة وقد قال الذهبي في حقه العلاني
انه قادم وانتهى ونظر في الرجل والعلل وتقدم في هذا الشأن مع صحة الذهن وسرعة الفهم انتهى
هذا الكلام الذهبي فيه وهو عصره ومراقبته فلا ينبغي عليه غيره ممن تلخر عن عصره بالكثرة من هذا
فتظهر لك بطلان دعوى الوضع وصحة القول بالصحة كما اختار الحافظ السيوطي وهو قول الحاكم
وابن جرير وجهه وهو صحيح وهم انكيز محمد بن اسماعيل الامير در روضه ندره شرح تحفة علوية كفته وكناه كونه
للمصطفى ثانيا في كل ذكر وصفيته بقوله وكناه اي كناه شرفا وفخرا انه يتذكر ثانيا وبالنسبة المذكورة

و انه صفي و مختار الله تعالى و لرسوله كما تقدم من اكرامه و البيت يشير الى ما خص الله الوصية
عليه السلام من القاء ذكر الشرف على السنة العالم من صبي و مكلف و حر و عبد و ذكر و انثى فانهم
اذا ذكروا و رسول الله صلعم ذكره لذكوره و هذا من اكرام الله له ينشاء الصبي في هيف يا محمد يا
علي و للعالمى غيرها و هذا من رفع الذكر الذي طلبه خليل الله في قوله واجعل لي آيات في الدين
وهو الذي امن الله به رسول الله صلعم قوله تعالى و فضلناك بشرك وكفاه شرفا انه اول السابقين الى الاسلام و كفاه
شرفاته اول من صلى و الذي في جنب ابى لقاسم صلعم لكرامه صنام و كفاه شرفا انه الذي فداه
بنفسه ليلة مكر الذين كفروا به و كفاه شرفا انه الذي ادى عنه الامانات و كفاه شرفا انه من سلك
الله صلعم بمنزلة الراس من البدن و كفاه شرفا انه من رسول الله و ان رسول الله صلعم
منه و كفاه شرفا انه سلمت عليه الاملاك يوم بدر و كفاه شرفا انه الذي قطر ابطال المشركين في كل
معركة و كفاه شرفا انه قاتل عمر بن ود و كفاه شرفا انه فاضح خيبر و كفاه انه مبلغ براته الى المشركين
و كفاه شرفا ان الله سبحانه زوجة البتول و كفاه شرفا انه اولاده لرسول الله صلعم اولاده و كفاه شرفا
انه خليفة يوم غزوة تبوك و انه بمنزلة هارون من موسى و كفاه شرفا انه احب الخلق الى الله بعد رسوله
صلعم و كفاه شرفا انه احب الخلق الى رسول الله صلعم و كفاه شرفا ان الله باهى به ملكه و كفاه
شرفا انه قسيم النار و الجنة و كفاه شرفا انه اخو رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه من اذاه فقد اذى رسول الله
صلعم و كفاه شرفا ان النظر الى وجهه عبادة و كفاه شرفا انه لا يبغضه الا منافق و لا يحبه الا مؤمن
و كفاه شرفا انه من صلوات الله عليه السلام و كفاه شرفا انه ولي كل مؤمن و مؤمنة و كفاه شرفا انه سيد
و كفاه شرفا انه سيد المسلمين و كفاه شرفا انه يحشر راكبا و كفاه شرفا انه يسقى من حوض رسول الله
صلعم المؤمنين و يذود المنافقين و كفاه شرفا انه لا يجزى احد للطرف الا يجوز منه و كفاه شرفا انه
يكسى حلة خضراء من حلال الجنة و كفاه شرفا انه ينادى من تحت العرش نعم الاخ اخوك و كفاه شرفا
انه مع رسول الله صلعم في قصرة مع ابنته سيدتنا العالين و كفاه شرفا انه حصل
الواء المحمد دم من ولادة يمشى في طوله و كفاه شرفا انه يقول اهل الخشوعين يورونه ما هذا الا
ملك مقرب ابني مرسل فينادى مناد ليس هذا ملك مقرب لا بني مرسل ولكنه علي بن ابي طالب
اخو رسول الله صلعم و كفاه شرفا انه مكتوب اسمه مع رسول الله صلعم محمد رسول الله عليه

جلي ونصرت به وكناه شرفا لله يقبض روحه كما يقبض روح رسول الله صلعم وكناه شرفا لله
 فتشاق اليه الجنة كما في حديث انس تشاق الجنة الى ثلاثة على وعار وسلمان وكناه شرفا لله باب
 مد ينة علمه وكناه شرفا انما سدا لا يولايك بابه وكناه شرفا لله لم يمد بعد الدعوة النبوية
 ولا اصابه حرو ولا يرد وكناه شرفا لله اول من يفرع باب الجنة وكناه شرفا ان قصره في الجنة بين قصر
 خليل الرحمن وسيد ولد آدم صلعم وكناه شرفا فانزول اليه الولاية وكناه شرفا ان الله سماه مومنا في عتله
 وكناه شرفا ان رسول الله اتجه وكناه شرفا اكله من الطائر مع رسول الله صلعم وكناه شرفا ببيعة
 الرضوان وكناه شرفا انه راس اهل البدر وكناه شرفا انه وصي رسول الله صلعم وكناه شرفا انه ذكر
 وكناه شرفا انه اعلم امته وكناه شرفا انه يقابل على تاويل القرآن كما قال رسول الله صلعم على نزل عليه
 وكناه شرفا انه قابل الناكثين والقاسطين والمارقين وكناه شرفا انه حامل لوائه صلعم في
 كل معركة وكناه شرفا انه المخلد رسول الله صلعم وتولى دفنه وكناه شرفا ما اعطاه الله من
 الزهادة والعبادة والتأله وكناه شرفا ما فاز به من الزهادة والزلفى في هذا المفاخره فقبل من
 ابن به شيا بقاء فغاد ابوا له ومحمد بن اسماعيل الامير زاجله علماء على مقتله واما مثل نجاي جليل الاخطا
 نزل سنه ست شطري لزم مراتب عاليه ومناقب غاليه ونزول خيرات برناظر ذخيرة المال احمد بن عبد القادر الجيلاني
 وابد رطاح محمد بن علي المشوكاني وجنبه في الاسوة بحسنة بسنة وحطه في ذكر الصالح استه واستحق النبلاء ورجح العلوم و
 علاج لكل مولوي صديق حسن خان معاصر واضح وظاهرست فهذا اعلامهم المستبحر محمد بن اسماعيل
 الامير وقد انقد جملة في تحقيق هذا الحديث الخطير وبالعرفي تصحيحه جلدا الحسين ذوى
 الزنبرج والتعزير وارادهم باثبات هذا الخبر بالعادة والتكرير فللدبر عنه ناكب عن منهج الحق
 الملاحب المستنير والمشيخ بوجهه فخلج عن ملحق الصواب السافر للنير والمبتكر عليه مارق
 عن رتبة الحق من غير تكيه والباحث له ها والى اسفل حدك من البعير ووجهه في زعم انك محمد بن
 علي الصبان واسم الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل اهل بيته الطاهرين كفته لفرج البزار والطبراني
 في كلا وسط عن جابر بن عبد الله والطبراني والحاكم والعقيلي في الضعفاء وابن عدى عن ابن عمار
 والطبراني والحاكم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما مدنية العلم وعلى بابها
 روني روايتهم اراد العلم فليات الباب وفي اخرى عند الترمذي عن علي لنادى الحكمة وعلى

بایمانی اخروی عند ابن عدی علی باب علمی قد اضطرب المتناس فی هذا الحديث فجاءه علی انه
موضوع منهم ابن الجوزی والنووی و بالغ الحاکم علی عاده فقال ان الحديث صحيح و صواب
محقق للتأخرین المطلاعین المجتهدین انه حسن و محجب **نما** ذکر علامه صبان از اکابر محققین اعیان
و اواخر منقذین عالی شان نمی باشد شیخ حسن عدوی حمزوی در مشارق الانوار فی فوائده الاعتبار که جلالت
مرتب این مصنف و مصنف در مجلداتی انشاء الله تعالی بوجه احسن جوابی در ایجاب با فادات او تسک و تثبیت میفرماید
و بالقاب بلیله شیخ و علامه و محقق اور ایاد و مینامید چنانچه در مشارق مذکور است قال العلامة الصباوة الشیخ السلام
فخر المبهجه الذی اختاره ان الافضلیة محمولة علی حوال فعاثته افضل حین العلم و خدیجة
مرحمت تقدم ما و اعانتها اله صلی الله علیه و سلم فی المصنف و نیز در مشارق گفته قال المحقق الصبان
الاصح عند العلماء ان اولاده صلی الله علیه و سلم سبعة ثلاثة ذکور و اربعة نساء الخ و نیز در مشارق
گفته قال المحقق الصبان قد یقال علی اصطلاح مصنف الشرف انواع نوع عالم لجمع اهل البيت و نوع
خاص بالذرية الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصباکان سید جعفر اماماً نبیلاً اخذ الحديث
عن ابيه و جده کلامه القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق الخ و نیز در مشارق گفته قال الشیخ الصبان
کراماته یعد الشافعی لما اختاره و دخل علیه جماعة الخ و نیز در مشارق گفته قال العلامة الصباکان
لاهل البيت الخ **افض** هذا محمد بن علی الصباکان احد افراد هم الاعیان و قد نصر الحق و اعان
و هصر الباطل و اهان بهیث او در هذا الحديث النیر البرهان و الظاهر السلطان و بر دایه کلام
اکلرکان و تخیر احبارهم الذین لا یدینهم ان و مال الی اشباهه رغما لعاطش و ی المحقق و الشان
قال التحقيقه فتعالرؤس اهل الریغ و العدوان و قالنا کل عنه جانب لبید العتة و الهیمان و
والتاکر عنه خائب فی تیه الخبیة و الخسران و وجه صدق و شایسته و هم آنکه شیخ سلیمان جمل در کتاب الفتنات
بالمنح المحمدیة شرح شعرة و وزیر ابن عمه فی المال و من اهل تسعد الوزراء گفته و قوله من
اکل الخبز السعادة ما امد به من المواخاة فقد اخرج الترمذی اخى صلی الله علیه و سلم
بن اصحابه فجاء علی تد مع عینه فقال یا رسول الله اخیبت بین اصحابک و لم توأخ بینی و بین
احد فقال انت اخى فی الدنیا و الآخرة و منها العلوم الی اشار الیهما بقوله ان امد ینة العلم و علی
بایمان من اولاد العلم فلیت الباب انتهى و هذا شیخهم اجمیل سلیمان اجمیل و قد ثبت

هذا الحديث الرفيع المحل : بحتمه قطع من المستريب كل جبل وفصل بدو اورخ مجزم صرم من
المستكر كل سبب وقصل : فللمقدم على طعنه عاثت في دينه كالاعنيس الازل : ولذا هب عنه
محينه كالاضل : والما تروى فيه لا يكون الامر عتبه الخذلان وشمل : والمجتم على
يحصل في هفواته الاعلى بقص الجمل وجه ووصد ورفقه هم انك قمر الدين حسيني اورنگ آبادي نور الكثرين
ورزكريت نبوت گفته حديث انما مدينة العلم وعلى بابها كوسد واكل خوخة الاخوخة ابى بكر وسدا
كل خوخة الا باب على اشارت بجليه ابن بيت وابلواب ابن بيت انتهى - وقمر الدين اورنگ آبادي از
افاخم كملاي اعلام واعظم نبلاي عالم مقام نردسنيه هست غلام على آزاد بلگرامي در سجة الرحمان گفته
مولانا السيد قمر الدين المحيى ورنگ آبادي جعل الله به الليل نهارا وادامه للزمان فحاذق طالع
في ميزان الشرع المبين كوكب ساطع في اوج الشرف الرصين اصناء بانوار الابدية وانطبع بالعلوم
الشرعية اشرف على عالمي السفلى والعلوى واحاط بعلمى الصور والمعنى اباء الكرام من سادات
نجند وانه ربما منهم كثير من الرتد والسيد ظهير الدين منهم هاجر من نجند الى الهند وتوطن
امن اباد من توابع لاهور وملأ سوح بابا النور والسرور ثم السيد محمد ابن ابنه خرج عن الوطن رحل
الى الدكن والسيد عناية الله بالسيد محمد المذكور كان من العرفاء وخواص الاولياء اخذ
الطريقة النقشبندية عن الحافل بالعلوم النظرية الضرورية مولانا الشيخ ابى المظفر البرهانى
عن نور السموات والقنوم مولانا الشيخ محمد معصوم عرابيه امام ائمة المعاني مولانا الشيخ احمد
السهنتك مجدد الاف الثاني قدس الله اسرهم توطن السيد عناية الله ببلدة بالافتور
على اربع منازل من برهانف وعلامة الهداية واصل الطالبين الى النهاية وتوفي سنة سبعة عشر
ومائة والف ودفن بيا لافور صانها الله عن الفتوى وخلفه الصدق السيد منيب الله قدس
سركان من المنقطعين الى الله وللمنيبين اليه والعارفين بالحق والمقرين لديه توفي سنة احدى
وستين ومائة والف وولده الاشهد مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلاث
عشرين ومائة والف ولما تجاوز هلاله عن الغر ووصل من التنقل الى منتهى العشر اخذ السباحة
في مناجح الفنون وطوى مسافتها من التمول والخزون واكتسب لعلوم العقلية والنقلية من الفضل
الاجلاء وصار في النقلات اماما بارعا في العقلات برهانا ساطعا مشفى المشايخون في ركابه

و شام الاشراف و منیر صحابه و وفق بحفظ القرآن العظیم و فاز بجمل الامانة من اکثر القديمر
واخذ الطريقة النقشبندية عن ابيه و اخذ من يد ايات التشبيه الى ايات التنزيه و زان العلم
بالعمل و اخرج نارا على القل و قصد المساجد الى شاهجهان اباد لا یرح رونقها فی الاذیاد خالصا
لرؤیه الفقراء و صحبه العرفاء فخرج عن اورنقا اباد فی الثامن من شوال سنة خمس و خمسين و مائة
و الف و دخل شاهجهان اباد فی السابع و العشرين من ذی الحجة من ذلك العام و لقی به جماعة من
المشايخ الاعلام و مر عن شاهجهان اباد الى سهرند فی اوائل صفر سنة سبع و خمسين و مائة و
الف و زاد مرقد شيخه اکابر العارفين الرباني مجدد الاف الثاني و آخر من المراقدين المنورة و
المشاهد المعطرة بر د الله مضاجعهم و منها الى لاهور حرمها الله تعالى عن الشر و واجتمع
بطائفة من کمالاتها و اوفی جملة من عرفائها و الشاهجهان اباد فی شهر ربيع الاخر من ذلك
العام و اقام بها ما قدر الله من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدکن و اشتاق الى مساح الوطن
فخرج عن شاهجهان اباد فی الثامن و العشرين من ذی الحجة من العام المرقوم و سار سيرا القربین
النجوم حتى وصل فی العشرة الاولى من شهر ربيع الاخر سنة ثمان و خمسين و مائة و الف سبعا و
اثمان بقاء والد للغفور و جاء فی جمادی الاولى من هذه السنة الى اورنقا اباد لا زالت معجزة
بخواص المعابد و لعمر الله لقد عاد القبر الى ابراجه و نشر اودية الضوء على فخاجه و ثما و ردت انا
اورنقا اباد انقذت بني و بينه الوحد فحقن دودان في ذلك الا اتحاد و ظفرنا بفرصة من الزمان
و اصبحنا مشرحين فی روح و روح و انتمى ما اردنا نقله و نیز غلام علی ازاد و تسليمة الفتوة کفنه طيب
قبر الدين بر سيد منيب الله لا ورنقا ابادی جعل الله به الليل نهارا و ادامه للزمان فخارا
قمر ساطع فی میزان الشرع المبين و کوكب ساطع فی اوج الشرف الرضين اضلعا بالانوار الابدية
و انطبع بالعکس السردية و اشرق على عالم السفلى و العلو و لحاظ بعلم الصور و المعقولات بال
الکرام من سلالات نجد و ازهر بميامهم کثیر من الزند و السيد ظهير الدين منهم هاجر و خجند
الى الهند و توطن فی امن اباد من توابع لاهور و ملا سوحه بالنور و السرور ثم السيد محمد ابن ابنه
خرج من الوطن و رحل الى الدکن و السيد عنایة الله بن السيد محمد المذكور کان من المعرفاء و خواص
الاولياء اخذ الطريقة النقشبندية عن الحافل بالعلم النظري و الضروري مولانا الشيخ مظفر البرهان

وهو عن نور السموات والارض مولانا الشيخ محمد معصوم وهو عن ابيه امام ائمة المعاني
مولانا الشيخ احمد السمرهندي مجدد الالف الثاني صاحب المكتوبات الشهيرة والكرامات المستند
قدس الله اسرارهم تولى السيد عناية الله ببلدة بالافور على اربع منازل من بربها نفور واصل
كلمة الهداية واصل الطالبين الى النهاية توفي سنة سبعة عشر مائة والفر ببالافور
صاحبها الله عن الفتوى وخلفه السيد زينب الله قدس سره كثر من المنقطعين الى الله و
المستبين اليه والعارفين بالحق والمقربين لديه توفي سنة احدى وستين ومائة والفر ببالافور
مولانا السيد قمر الدين سلمه الله تعالى ولد سنة ثلث وعشرين مائة والفر ببالافور
ووصل من النقل الى منتهى الغر أخذ السليحة في مناج الفنون وطوى مسافته من السهول والحدود
واكتسب العلوم العقلية والنقلية من الفضلاء الاجلاء وصار في النقل اماما بارعا وفي العقل بربها ناسبا
مشي المشايخون في كتابه وشام الاشرافيون ومبخر صحابه ووفق بحفظ القرآن العظيم ونازل بحمل الامانة
من الكثر المقدم واخذ الطريقة النقشبندية عن ابيه وانحاز من بدايات التشبيه الى نهايات التنزيه
وزان العلم بالعلم ولاح نار على القل وقصد المساجد الشاهجه كالأدام برحروفتها في كازباد
لروية الفقهاء وصحبة العرفاء فخرج من اورنق آباد في الثامن من شوال سنة خمس وخمسين مائة
والفر ودخل شاهجهان آباد في السابع والعشرين من ذي الحجة من ذلك العام ولقي بها جماعة من
المشايخ الاعلام ومن شاهجهان آباد الى سرهند في اواخر سنة سبع وخمسين ومائة والفر
وزار مرقد شيخه الأكبر العارف الرباني مجدد الالف الثاني فآخى من المراقدين والمشاهير المعطرة
برحمة الله مضاجعهم ومنها الى اهور حبيب الله عن الشر واجتمع بطائفة من كملها ووافي جماعة
من عرفائها واعدالى شاهجهان آباد في جمادى الاولى من ذلك العام واقام بها ما قد رده الله
سبحانه من الايام ثم قصد الانعطاف الى الدكن واشتاق الى مسارج الوطن فخرج من شاهجهان آباد
في الثامن والعشرين من ذي الحجة من المعامل المرقوم وسار سير القمريين العجم حتى وصل في العشرة
الاولى من شهر ربيع الآخر سنة ثمان وخمسين ومائة والفر ببالافور واطمن ببقاء والد المغفور
وجعل في جمادى الاولى من هذه السنة الى اورنق آباد لا زالت معمونة بخواص العباد ولعمري عاد القمري الى براه
ونشر اعيان الفؤ على حاجته وهو بهام في ذلك الوقت الى ان ادله الله نورا في جملة الزمان وشفق

الربع وستين ومائة والفت كتاب في مسئلة الوجود وملاحيوب كالاوراق بجياد النقي سماه مظهر
النور وانار به ظلم الدهور بين فيه مذاهب العلماء ومسالك للتكلمين في الحكماء فمناط اللثام عن حجب
الحقائق وحل المعقد عن ذوائب الدقائق ولما وردت اورنقا بالانقضاء بيني وبينه الوداد فخرج كالفرقد
في تلك الامتداد وظفرنا بفرصة من الزمان واصبغها منشرحين في روح وربحان فالحمد لله على ما جعل
لنا لينا بيضه وصدر ظلامنا وميض ازجوان يصون ايامنا ويحفظ عن التناثر نظامنا وسواري صديقي
حان معاصر دراجد العلوم كفته السيد قمر الدين الحسيني اكاورنك ابادي كان قمر اطالعاني ميزان
الشرع المبين وكوكبا ساطعا في اوج الشرف والرصد اباءه من سادات خجند والسيد ظهير الدين منهم
هاجر الى الهند وتوطن في امن اباد من توابع لاهور ثم ابنه السيد محمد رحل الى المدكن وكان ابنه
السيد عنانية الله من العرفاء اخذ الطريقة النقشبندية عن الشيخ ابى المظفر البرهانفوري عن الشيخ
محمد معصوم عن ابيه الشيخ احمد السهرندي وتوطن ببلدة بالا پور على اربع منازل من برهانفور و
توفي به سنة ٩١٣هـ والسيد منيب الله المتوفى سنة ٩١٣هـ كان من العرفاء ايضا وصاحب هذه الترجمة وله
الارشاد طرسة وساح في مناهج الفنون وبرع في العلوم العقلية والنقلية حتى صار في النقلات اما
بارعا وفي النقلات برهانا ساطعا لحفظ القرآن وزان العالم بالعمل راح الى دهلي في سمرند وزار قبر
الحمد ورحل الى لاهور واجتمع بطائفة من العلماء والعرفاء في تلك البلاد ثم رجع الى بالا پور وجاء
الى اورنك اباد وانعقد الوداد بينه وبين السيد آزاد فكانا فتردين على فلك الاتحاد ثم ارتحل الى الحرمين
الشرعيين مع ابنه الكريمين مير نور محمد ومير فضل العلي ورجع الى الهند ثم انتفض مع اهل بيته
الى اورنك اباد له كتاب في مسئلة الوجود سماه مظهر النور بين فيه مذاهب العلماء ومسالك للتكلمين
والحكماء ذكر طرفا منها السيد آزاد في السبعة وارخ له بابيات عربية اولها ه فاح عرف النسيم في السحر
واتاني باطبيب الخبز توفي في اورنك اباد في سنة ٩١٣هـ ودفن داخل البلد قال لاداني تارنج وفانه مور العلماء
ثلمة انتهى فضل اقر الدين بارعم المعروف في الاقطار الذي علا عند هم صيت فضله وطا
قد ثبت هذا العهد النافذ المعطاء لئلا يسلخ القطار بغيره عن الامن من الادود والاضطراب ولا يصعد عنه الامن
بالالس والبطار ولا يرميه بالضعف الامن بالقلة الباطل في مهالك الاخطار ولا يطعن بالوهن الا
من قضي منه الغرور كل الاخطار ووجهه صمد جديهم انكه شهاب الدين احمد بن عبد القادر بن بكرى يلى

فالا سماء لا غیر المعانی ومن يتبعني فانه مني **وحدود حدیث و حکیم** آنکه نیز شهاب الدین عجلی در ذخیره المال بعد
بعض من شیخین که شیخ آن قوم از ابرازبان جناب امیر المؤمنین علیه السلام اقبل نموده اند گفته فانتظر الی کلام باب مدینه العلم
و شهادت طهما بالحق فانک تعرف بذلك من دخل الباب من خرج انتهى فهذا **لحم العجل**
صاحب الذخيرة المعروفة عندهم بالماثر الشائخة الاثيرة قد روى هذا الحديث للذي جلی من اهل
الایمان کل بصيرة و اثبت في افادته المتكررة الخطيرة فالناظر اليه بعين من العرفان قريبة من سالک
من طرق الادعان اسد و بيرة و المتفوه بطعنه رافعا للعقيرة من مجازم لعدوانه اکر جریرة و وجه
وحدود حدیث و حکیم آنکه محمد مبین بن محمد بن ملا احمد عبد الحق بن ملا سعید قطب الدین السهاگو که محامد جلیله و
مدارح جزلیه و بنابر افادات اکابر قوم در مجلد حدیث ولایت بتفصیل شنیدی در وسیله النجاة گفته اما بیان علم
حکمت و حل مشکلات و فقاهت و ذکا و جودت و آنکه بحدیث که در حیطه تحریر در آید لکن شمه از آن مرقوم میگردد و
صادر القاسم که فرمود در سنی اصل المدعیه الیه و الحق و انما مدینه العلم و علی باهما اخرجوه البزار عن جابر بن عبد الله و العقیله
و ابن علی عن ابن عمر الطبرانی عن جلیلهما و الحاكم عن علی بن عمر و زاد الطبرانی فی رواية عن ابن عباس
مر فوعا فمن اراد العلم فليأته من بابيه و هذا الحديث صحيح علی ای الحاكم و قال ابن حجر حسن و هو
عند الترمذی و ابو نعیم عن علی بلفظ انادار الحکمة و علی باهما و بارکشا ای علی مرتضی
ای پس سو القضا حسن القضا چون تو بای ان مدینه علم را چون شعاعی آفتاب علم را به بار باش ای
باب رحمت تا ابد بارگاه ماله کفو احد از همه طاعات اینست بخرست و سبق یا بی بر هر ان سابق که است
انتهی فهذا اکابرهم الجلیل محمد مبین و و خبرهم المجل المشیل المتین و قد اثبت
هذا الحديث الرصين و و حقق ذلك النجیر الرزین و بما اوعم انف کل معاند مهین و
و کسر شوکه کل جاحد بالخطیئة رهین و فلا ینس بقدره بعد الا المتکبر لا خلف الا فین
ولا یظهر طعنه الا من تار فی صدرة الداعل الدفین و ولا یقطع عنه الا الناکب عن الطریق الامم
المستبین و ولا یضر عنه الا الخائب الخفق و الخاسر الغبین و وجه **وحدود حدیث و حکیم** سوم آنکه ثناء الله
بانی سنی در سیف سلول گفته پنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه و سلم انما مدینه العلم و علی
باها رواه البزار و الطبرانی عن جابر و له شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس و علی و اخیه محمد
الحاکم و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال یحیی بن معین لا اصل له و قال البخاری و الترمذی انه

الهی نعیم
تعلیم

[illegible]

مختصر

بخش خصوصی

یعنی فرو رفتن اکتسابهای دیگر و لیا اکر ام پیشین اکتساب یعنی عظام همیشه بر وفق مبتدی باشد غروب نشود
و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقضای زمان بوی مفوض باشد و بانیقول
که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه و ائمه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکن و بقد یصدق امامتیه هم گفته اند
لیکن با غلطیهای بسیار در آن و قول غوث الثقلین و اخوی و خلیلی کان موسی بن عمران نیز بر آن ملالت وارد و
بکشف الیقین باشد استنباط این علامت از کتاب الله و از حدیث و روایات و غیره اصلیه و علمیه و سلطه و حکمیه و کلامیه و فقهیه و
الاموریه فی القربی یعنی سوال میکنیم از شما هیچ اجرت و منیخواهیم لیکن میخواهیم از شما دوستی اقربای من و چه استنباط است
که انبیای سابق لا استلکم علیه ان لجوی اهل علی الله گفته اند اصلاً اجرت بر فرضیه تبلیغ رسالت در خواست
نکرده اند و چه احتمال در خواست اجرت بود پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم حق تعالی بفرموده حکمت
در آن است که شرائع انبیاء سابق بعد وفات آنها منسوخ میشد و این شریعت مودست پس اتمان باید که بعد
رحلت پیغمبر بنایب پیغمبر رجوع آرند لهذا الشریع و علیه السلام برای شفقت بر امت خود و همفونی کرده بحسب آل خود
اشارت فرموده و تثبیت دامن پاک آنها که و از آن پیغمبر در و از ه علوم و می اندازند اقال علیه السلام ترک
فیکم الثقلین کتاب الله و عشر الحدیث یعنی گذاشتیم در شما دو وسیله محکم قرآن مجید و آل خود را و قال علیه
السلام انما یزید العلم و علی باب اسرار علم و علی در و از آن پیغمبر در و از ه علوم و می اندازند اقال علیه السلام ترک
پس محض بر تحصیل علم باطن اشاره بوجوهی آل پاک افتد و بحسب آنها امر صادر شده و حیث قال من کنت موه فاعلم انی قد
عباده و عرض از محبت آنست که محبت مرید را در رنگ پیر سبزه داند قال علیه السلام المرء من احب نهری
و محبت مانند که قاضی ثناء الله از اکابر علمای کاملین و فاضلین عرفای و اصلین و اجابیه برای محدثین اعظم
بنهای منقذین بجهت است شاه عبداللہ المعروف بشاه غلام علی دهلوی در رساله خود که در حالات شمس الدین
حبیب الله مرزا اجماعاً ان منظر تالیف نموده گفته حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفاء حضرت ایشان
نسب ایشان بچهره شیح جلال کبیر و طبرانی و حشینی رحمته الله علیه به دو از ده واسطه میرسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب
امیر المومنین حضرت عثمان رضی الله عنه منتهی میشود ایشان زبده علمای ربانی مقرب بارگاه دزدانی اند
در علوم عقلی و نقلی بجز تمام دارند در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبسوط در علم فقه با بیان مآخذ و دلائل
و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله مجدستی
بماخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته تفسیر طبرانی جامع اقوال قدامت مفسرین و تا ویلات

بنیبر

چنانکه لطیف و عالی ایشان از مبدا فیاض ریخته ارقام نموده اند و مسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد در فیض الهی
تعالی بمنه نگاشته صفاء و برین جوده طبع و قوت فکر و سلامت عقل ایشان اند الوصف است طریقه از حضرت شیخ ایشوخ
محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات ایشان بفناء قلبی سیده اند باز با تبلیع امر آنحضرت بخدمت حضرت ایشان
نموده بحسن تربیت بلیغ جمیع مقامات احمدیه فائز شده اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوک انیض
در پناه توجه بانجام رسانیده بهره ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافت طریقه یا با علم و فیض باطنی برداشتند
و هدایت و ارشاد بر او حاجی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بقلب علم الهی سرافراز گشتند ایشان در ایام خود و بعد از حضرت
شیخ جلال پانی پتی را رحمة الله علیه دیدند الطاف بسیار بحال ایشان نمود و پیشانی مبارک خود را پیشانی ایشان بپوشید
همدران ایام زیارت حضرت غوث الثقلین شریف شدند و آنحضرت خرمای از ایشان اعطا فرموده یکبار امیر المومنین علی
کرم الله وجهه بخواب دیدند در باره ایشان بشاشت تمام میفرمایند منت منی بمنزلة هارون من موسی علیه السلام
حضرت ایشان تعبیر خواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد بزرگوار فقیر علی مرتضی رضی الله تعالی عنه تمثیل شده
شمار ایاتیکما مبشر ساخته می تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد بعد واقعه حضرت ایشان حضرت غوث الثقلین
دیدند که تشریف آورده کلماتی که مانت آنحضرت مذکور فرمودند و از واقعه حضرت ایشان باسفت داشتند حضرت ایشان
تعریف و مدح ایشان بسیار مینمودند میفرمودند نسبت ایشان بالنسب فقیر در علوم و سالیست و در عرض و قوت
مستفاوت ایشان منمنی فقیر اند و فقیر منمنی حضرت شیخ قدس سره هر منمنی که بفقیر میرسد ایشان را شکر کنید و بدانگاه
نیک و بد فقیر است از بن حمت است کمالات ظاهری و باطنی ایشان عزیزترین موجودات اند در دل فقیر محاببت ایشان
می آید از وصل و تقوی و دیانت روح مجسم اند مروج شریعت منور طریقت ملکی صفت که ملائکه تعظیم ایشان میکنند
انتهی فقیر زبانی ایشان شنیده ام میگفتند حضرت ایشان میفرمودند اگر خدا تعالی بزرز قیامت از بنده پرسد که
در درگاه ما تحفه چه آوردی عرض کنم ثناء الله بآیات حق را روزی فقیر بحضور حاضر بودم و حلقه ذکر و مراقبه منعقد بود که
ایشان درآمدند فرمودند شما چه عمل مینمائید که ملائکه بحبت تعظیم شما جا خالی نمودند الحق فقیر گفتم اصحاب حضرت
ایشان را دیده ام اینهمه فیوض و برکات طریقه احمدیه که در ذات ایشان جمع است در هیچ کی ملا حظ نموده ام اگر چه دست
او را که بر جالب از آن حال گواه است لهذا میگویم که با عتقاد فقیر مثل ایشان باین کمالات و علو نسبت خاصه مجددی
درین وقت کسی نیست و از خلفای حضرت ایشان بفضائل کثیره متنازعا مانیا بحضرت ایشان که عبارت است از
تسلیم و ایصال طالبان بغایات طریقه احمدیه باصحت کشف مقامات و وجود انکیضات درجات قرب الهی

سجانه بسی ستم گشت چنانچه حضرت ایشان بارها افسوس مینمودند که در اصحاب فقیر کسی قائم مقام فقیر نیست گفت
فقیر اقم مقصود از احتیاط طریقه تصفیه قلب از گرفتاری ماسوا و دوام علم بابتد و تزکیه نفس از زوایل و تحذیب اخلاق
و از برکات ذکر و مشغول کیفیات و حالات و استغراق و سکر غلبات محبت است میدهد الحمد لله که این معانی در صحبت
حضرت ایشان موافق زمانه طالبان حاصل بینمایند بنده مستفیدان اینها را دیده ام حضور جمیعی باذواق قلبی بلکه
النوار فوق نیز دارند بالجمله ذات ایشان با کمالات ظاهری و باطن موصوف است و اوقات بطاعت و عبادت معمور
دارند صد رکعت نماز و طیفه مقرر نموده یک منزل قرآن در تجمیع میخوانند چون دین زمانه علمای متدین کم اند در دل ایشان
چنین بختند که منصب و فصل قضایا اختیار نمودند و حق نیز تبه چنانچه باید بجای آرند و رسوم متعارفه قضات نداشتند
بین هرگز ایشان بطور بی آید یکبار شخصی که مهربان داشت اگر کسی چیزی گرفت ایشان بران اطلاع یافته تضرع نمود
و آنچه گرفته بود در نمودند مشهور است این چنین ادای حق این منصب خاصه ایشان است مکاتیب حضرت ایشان بنام
ایشان بسیار است چند فقره از آن نوشته میشود شیخ عین الدین نام جوانی از سکنه عظیم آباد ترک و زکار کرده از چند روز
داخل طریقه شده بواسطه رقه نجات ایشان حاضر خواهد شد در قالب و تنویری حاصل شده قطع مسافت بمنور
شروع نکرده مردی شکسته دل است مورد رحم جمال لوتوجبات فرمانده علی رضا خان طریقه از فقر گرفته اند ذکر لطافت
خسته ایشان جاری شده و نفی الثبات هم شروع نموده اند در حلقه شاد داخل خواهند شد توجیه بر لطیفه قلب ایشان که اول
کار این لطیفه منظور است ضرورت است انبیا از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد گهیس العجبت حضرت ایشان رسیده
مای طریقه فائز شد و گویای صدیق حسن خان معاصر در تحائف النبلا گفته قاضی شاد الله پانی بتی از اولاد شیخ جلال الدین
کبیر ولد یا چشتی اند و نسب ایشان منتهی میشود بحضرت عثمان رضی الله عنه در علوم عقلیه و نقلیه تبحر تام داشت و در فقه و اصول
بمرتبه اجتهاد رسیده کتابی مبطور در فقه بابیان ماخذ و دلائل و مختار مجتهدین اربعه در هر مسئله تالیف نموده اند و آنچه نزد
ایشان اقوی ثابت شد آنرا رساله جداگانه مسمی بماخذ الاقوی تحریر فرموده در اصول نیز مختارات خود نوشته اند تفسیر
طولانی جامع اقوال قدمای عسیرین و تاویلات جدیده که بر لطیفه روحانی ایشان از مبدا و فیاض ریخته نوشته اند و
رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرزندگی نگاشته صفا بهر من جودت طبع و قوت فکر
و مستاعقل ایشان زلد الوصف بود طریقه از شیخ محمد عابد گرفته و از بس عتس و شوق وصول تمام سلوک در پناه توجیه
با انجام رسانیده به شریزه ساله بودند که در تحصیل علم طایر فرغ یافته بحضرت میرزا جاجانان رسیدند و بزرگان
ایشان ملقب بعلم الهدی شدند شاه عبدالعزیز محدث دهلوی ایشان را بهیچ وقت میگفتند و ایام تحصیل سنی صد

در بنیاد کتب سوائی کتب تحصیلیه بطالع خود و در زمانات از شیخ جلال حد خود و شیخ عبدالقادر جیلانی است
و بشارتها یافتند مرزا مظہر میفرمود در دل فقیر محبت ایشان می آید از روی صلاح و تقوی و دیانت مروی حضرت
منوچهرت ملکی صفت اند ملائکہ تعظیم ایشان مینمایند میفرمودند اگر خدایتعالی رو قیامت از بنده پرسد که بدرگاه آنچه
آورد عرض کنم شہداء اللہ پانی پتی را الوقت بطاعت و عبادت نموداشتند صد رکعت نماز وظیفہ مقرر نموده یک
منزل قرآن در ترجمہ میخواندند منصب اختیار نمودند و حق آن چنانکہ باید بجا آوردند رسوم متعارفہ قضات از
ایشان بظہور نمی آید از اصحاب ایشان پیر محمد و سید محمد و گیسو بصحبت ایشان رسیده بہ نسبت نامی طریقه فائز
شدند در العمر در افاضہ کمالات ظاہر و باطن اشاعت علوم و فصل خصومات و افتای سوالات و حل معضلات مہر و ف
بودند در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف و بطولی داشتند کتب مؤلفہ ایشان بسیارست و ہمہ نافع و مفید و مقبول و
مالا بہ منہ و رفقہ بفارسی و تذکرۃ الموتی و تذکرۃ المعاد و تفسیر مظہری ہفت جلد در سالہ حرمت متعہ و حرمت
و حقوق الاسلام و شہاب ثاقب و ارشاد الطالبین و وصیت نامہ و جزآن متجاوز از سی عدد در حدیث سماع
و روایت از شاہ ولی اللہ محدث دہلوی داشتند کمالات فضائل ایشان پیش از انست کہ درین مختصر گنجد در
علمای حنفیہ کم کسی مثل ایشان در تحقیق و انصاف و عدم تعصب بہب اتباع دلیل در نشر مہینہ بر خاستہ رحم
وفات ایشان غرہ ربیب نہ خمس و عشرين و مائتین الف بود و تاریخ آن از قرآن کریم این آیت یافتہ اند فہم
مکرمون فی جنت النعیم لفظ جنت درین تاریخ بی الف موافق رسم خط قرآن ما خودست فہم
ثناء اللہ جمہد ہم الناقد و عارفہم الرافع عندہم لواء الارشاد و العاقدہ قد اثبت هذا
المحدث السافر الواقعہ بافادۃ المتکررة المبرمة للمعاقدہ فاوردی فی قلب کل جاحد ناد اعظم
المواقفہ و او غرضہم دکل غار فی اغباش الجہل راقدہ فلا ہیسترب فی امرہ بعد الامن ہو عازب السک
فانقدہ ولا یتمری فی شانہ الامعاز للحق الحقیق حاقدہ وجہ و وصد بہت و ششم آنکہ خود مخاطب
این حدیث شریف را بجاوب سوال سائلی ثابت و محقق فرمودہ کمال انصاف خود بانصاف را باب فہم و ذکا
ظاہر نمودہ چنانچہ در مجموع فتاوی شاہ رضا کہ بخط بعض افاضل المتخلائر و حقیر موجود میباشد مذکورست سوال
نزد اہل حق یعنی اہل سنت و جماعت بر این عقلیہ و نقلیہ بنیاد شدہ کہ سوا حضرت انبیا و ملائکہ عصمت را احد ثابت نیست
حتی کہ اگر کسی را خصوصاً گویند درست نیست لہذا متکلمین و فقہا عصمت بر غیر انبیا و ملائکہ روا ندارند پس انچہ جناب فخر
المحدثین جناب شاہ ولی اللہ قدس سرہ در تہذیبات الہیہ و غیرہ صفات اربعہ کہ عصمت و حکمت و جاہت و

تعلیقات

یعد

فضیلت باطنیه است برای حضرات ائمه اثنا عشر ثابت کرده اند و ان بهایت ماب نیز انجمن است را در رساله در بیان اعتقادات که تالیف نموده اند بحضرات ایشان ثابت فرموده اند از اقسام محکم معجم محل توان کرد و در کتاب سنت اجماع است و که او جواب مخالف این قول که به نسبت مذاهب اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد و مع ذلک منافی تفضیل خلفاء و ائمه در خصوص حضرت شیخین خواهد شد الا تکیه این مسئله تفضیل مجمع علیه اهل سنت عند من بحکمیه و علاوه خود جناب فادت ماب بهایت استاب حضرت شاه ولی الله قدس سره بهر اضطراب و ربط و طسراق تمام این مسئله را یعنی تفضیل خلفاء و ائمه در خصوص حضرت شیخین را بدلائل عقلیه و نقلیه و کشفیه و وجدانیه و بتقریر وافی و مثال شافی و ترتیب کافی تحریر فرموده اند پس جواب مخالف و تعارض این مسئله بمحمد ثابت متفق علیه استاب عزیزه غیر ثابت عند المحقق چه خواهد شد جواب از مولانا شاه عبدالعزیز محدث دہلوی عصمت و حکمت و وجاہت نزد صوفیہ معانی اصطلاحیہ دارند خصوصاً در کتب مصنفه حضرت والد ماجد قدس سره مفصل مذکور اند این وقت به شدت امر من ممکن نیست کہ بمبہیدہ مقدمات نوشته آید اکثر کتب مصنفه ایشان موجود اند تشفی باید نمود واضح خواهد و شرح اعتصام از تصنیف شاه محمد عاشق اگریم رسد شافی و کافی خواهد شد یا بحاجہ موافق علمای طاہر این وقت جواب نوشته می آید عصمت و معنی دارد اول امتناع صدور رتبہ مع القدرة علیہ و این معنی با جماع اهل سنت مخصوص بحضرت انبیا و ملائکہ است دوم عدم صدور رتبہ مع جوازہ و این معنی را نزد صوفیہ محفوظیت نامند و ہمین معنی سوال عصمت در کلام صوفیہ برای خود آورده چنانچہ در اول دعای حزب البحر واقع است نسلک العصمة فی الحركات والسکنات و الا رادات و المحظرات الی آخره و این معنی مخصوص بانبیا و ملائکہ است و آنحضرت کہ عصمت برای اہل بیت خود محسوب است اند قبول خود کہ اللهم اذهب عني الرجس و طهرهم نظمید را ہمین معنی است و ہمین معنی در حق حضرت عمر وارد شده ان الشيطان يفر من عمر و نیز وارد شده ان الحق ينطق على لسان امر و قلبه و در حق صہیب می وارد شده نعم العبد صہیب لولم يخف الله لم يعصه فلا اشكال و حکمت بمعنی علم نافع است اگر مکتب باشد اصطلاح منوثر از حکمت است بلکه فضیلت با و اگر بطریق سب و بزل شخصی باشد از احکمت منبذ قطعاً بقا و اتینا الحکمة و فصل الخطا و کلا اتینا حکما و علماً انواراً علم متعلق بعقاید یا اعمال یا باخلا و این معنی هم مخصوص بانبیا کھنہ تعالی قد اتینا للحکمة ان اشکر الله الایة از انچه بوی مخصوص بانبیاست و در باب شیخین از شریک اند و نیز وارد اند الاراکمة و علی یا و در روایتی از علم و بایضا هر دو از علم در بخلافان معنی است و وجاہت آنست کہ حق تعالی بعضی بندگان خود را بوجہی محال نماید کہ از طعن معاندان و تمہیت عیوب و حفظ از اصابت با دشمنان و امر او حق محبوبان خود محفوظ

و این معنی در حق دو کس از بنیاد اولوالعزم مخصوص قرانی است اول در حق حضرت موسی بر گاه بنی اسرائیل ایشان را تهمت
بر من نمود قال الله یا ایها الذین امنوا لا تكونوا کالذین اذنا موسی فذرا الله صما قالوا و کان عند الله
وجها مستورا فی انشد به تهمت شان اگر چه آن تهمت هیچ محذور شرعی نداشت دوم در حق حضرت عیسی که یهود در
حق ایشان تهمت زند ادگی بر زبان آوردند و بنحی این ایشان در عین طفولیت آن تهمت را زائل فرمود قال الله تعالی
و صما الذین لا یؤمنون بیکم الذین لا یؤمنون بیکم الذین لا یؤمنون بیکم الذین لا یؤمنون بیکم الذین لا یؤمنون بیکم الذین لا یؤمنون بیکم
السمو العالی ان یخطأ ابو یکر فی الارض دوم در حق حضرت علی اللهم ادر الخیر معی چیست دار و نه فرموده اند احسن
دالو الخیر و معنی قطبیت باطن است که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که مہبط فیض الہی اولاد بالذات
ایشان باشند و از ایشان بگیرد آن مستقل شود بطا بر کسی تلمذ و کتاب از ایشان نگذرد بمانند آنکه شمع از زور
و شمع میفتد پس اولاد آن روز روشن شده است و بواسطه آن تمام خانه روشن گردیده و این قطب است و نیز نامند
بجلاوت قطب ما را بحکم اثبات این صفات از بعد از تحقیق مخالف مذہب المہنت نیست گویند از اطلاق این
الفاظ تخاصی نمایند و نه مخالف تفضیل شیخین که مجمع علیہ جمیع اہل حق است زیرا کہ مدار آن تفضیل بر اکثریت است
نہذ المسکین و جائز است کہ او تعالی بعض بندگان خود را بر باریقی ثواب مخصوص گرداند و چند فضائل دیگر و صفات
کمال در غیر آنها بیشتر باشند و در مصنف کتاب جمعات ما را تفضیل شیخین تشبہ بفضیلت و میاست است
در رفع شبهات و ترویج دین و حفظ مردم از بدعت و اجراء جهاد و امر بالمعروف و نہی عن المنکر و ظاہر است کہ زیادت
شیخین درین امور اوضح من الشمس و امین من اللامس است و ایند قال اکثر المسکین التفضیل عندنا بالعونیق
لا بالفضائل فقط انتہی و وجه قصید و ہفتیم آنکہ نیز خود مخاطب در سالہ کہ در این اعتقاد او از خود شاه ولی اعتقاد نمود
در مرض الباعث قدہ الذی خود البیت علیہم السلام انفاذ کمال تحقیق و سجد بدینہ العلم نموده و چنانچہ در سالہ مذکور علی ما نقل عنہما
عاشق علیخان الدہلوی فی ذخیرۃ العقبی گفتہ فضل دوم در بیان اعتقاد ایشان در جناب حضرت اہل بیت علی صا
البیت و علیہم الصلوٰۃ والسلام باید دانست کہ اعتقاد در جناب آنحضرات دو مرتبہ دارد و مرتبہ اول کہ باتفاق شیعیانی
لازم ایمان و رکن اسلام است و عوام و خواص در آن شریک اند اگر خفنی و از مرتبہ قصود در خارج و لواصب محدود شود و از
دائرہ ایمان و اسلام بیرون رود و معاذ اللہ من ذلک و ان مرتبہ دوم است کہ محبت آنحضرات را مثل ایمان پیغمبر فرض
و عداوت آنحضرات را مثل کفر حرام انکار و آنحضرات را یقینا از اہل بیت دانند و تعظیم و توقیر پیش اید و این مرتبہ را حضرت
ایشان در رسالہ حسن العقیدہ کہ تھانہ خود را در آن جمع نموده اند و خدا تعالی و ملائک و جن انس را بران عقائد شاہد گرفته اند

باین معنی باین عبارت و تشهد بالجنة والحیدر لفاطمه والحسن والحسین رضی الله عنهم و نورهم و نعوتهم
ببعض محلهم فی الاسلام یعنی گواهی میدهم به نبوت و نیکی برای فاطمه زهرا و حسن و حسین رضی الله عنهم و نورهم و نعوتهم
میکنیم ایشان را و اعتراف میکنیم بزرگی ایشان در اسلام و لازم است به اعتقاد است که دشمنان انجمن را منعوض
دارد و این معنی را در قصیده الطیب نعم فی مدح سید العرب المعجم که از منظومات ایشان است و شرح فارسی آن مقصیده هم
القصایف ایشان است باین عبارت ادای فرمایند و ال رسول الله لا زال امرهم فی قویا علی البغام انفس النوا
یعنی اهل بیت رسول الله علیهم السلام همیشه با حال ایشان با است در دست بخاک الوده کردن بنی جمعی که عداوت
اهل بیت دارند انتقامی بنده ضعیف گوید خاک الوده کردن بنی در محاوره عرب کنایه از خواری و ذلت و هلاکت و نواصب فرمود
گویند که عداوت اهل بیت داشته باشند پس درین بیت هم اظهار تولا است بجناب حضرت و هم دعای بد و تبری است از دشمنان
ایشان هم به تیره اعتقاد است که مناقب آنحضرت را که از روی احادیث و آیات ثابت است در قصایف خود روا
کنند و این معنی را بفضل تعالی حضرت ایشان در قصایف خود سجده استغاثه نموده اند که کم کسی انمقدار درین باب
سعی و جهد کرده باشد آنهمه را اگر در اینجا نقل کنیم مجلدات میباید پرداخت و اگر کسی را اشتیاق این مطلب باشد کتاب
ازالة الحقاو دیگر قصایف کبار ایشان را مطالعه نماید اما بطریق نمونه چیزی ازین باب هم ذکر میکنم در کتاب مقدمه
که در مدینه منوره تصنیف فرموده اند و میفرمایند و نختیم الرسالة بالسخامة الحسنة ذکرونا قب اهل البيت رضی الله
تعالی عنهم یعنی باید که ختم کنیم این رساله را بخاتمه نیک که ذکر مناقب اهل بیت رضی الله تعالی عنهم بعد از آن مناقب این
حضرات را بتفصیل تمام بیان کرده اند از آنجا که آیه تطهیر را از روی احادیث ثابت کرده اند که در حق این چهرتن پاک
نازل شده و گفته اند که مراد از جس گناه و شرکست و اینحضرات از گناه و شرک پاک بودند و از آنجا که آیه مبارکه و دیگر آیه
را در حق آنحضرت اعتقاد کرده اند و حدیث انی تبارک فیکم الثقلین و حدیث انما حارب لمرجاء هم و سلموا لسلامهم
و حدیث الا ان مثل اهل بیت فیکم مثل سفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها هلك و احادیث دیگر را
ایشان اینحضرات روایت کرده اند و در مناقب حضرت امیر المومنین خاصه حدیث غدیر خم و انت منی و انا لمنک من
فارقک یا علی فقد فارقتی و حدیث انی باجبت خلقک الیک و انا مدینه العلم و علی بابها و حدیث هذا
امیر البرة و قاتل الفجرة و دیگر احادیث بسیار در قصایف ایشان ثبت است و حدیث شمس برای تحضر مرتضی که از قدیم
محدثین در صحت این اختلاف دارند از طریق صحیح از شیخ ابیطاهر مدنی تا ابوالکاسم طبرانی روایت کرده اند و شواهد نیز از طحاوی
و دیگر محدثان عمده نقل کرده حکم بصحت آن نموده اند و از کلمات حضرت مرتضی چند واقعه را بطریق صحیح روایت فرموده اند

قلوب اهل العلم فاداه الاحكام وجعلهم في الهدى وشتم من لا يقدرون بين الامام واثبت لهم التمييز وزرع
المقام والصلوة والسلام على سيدنا محمد الذي تشرفت بجله البردة والفضائل على الله واصحابه
وعترته للسادة الاماجد وبعد فقد زهت طرفي في هذا الشرح الذي شرح القلوب بيانه وسطع في
التحقيق بهانه فرائد اسرار البلاغة فيه فاشية وابكار الفصاحة في خدور السطور المشية والبردة به
اكتست رقة الحاشية فياله من شرح لطيف قد طرز البردة والحق بين الشرح عمدا واحقا على كثير من كذا
والتي بالعجب العجائب بحسن سبكه تفر العيون وفي ذلك فليتنافس المتنافسون فله در مولفه لقد حقق لنا
قول القائل الماهره كم ترك الاول للاخره كيف هو زبدة الافاضل للسادة العلماء وثمره شجرة
اضاهات ايت وفرعها في السماء انسان عين اعيان الروم رب المنطق والمفهوم حضرة. تفيد رافند
الحنف مفتي مدينة خربوت المحمية لا زال مبلغ الامنية ولا يرحم رافلا في ثواب المحسن وارجو من البعارة شيئا
غير اسن وجزاه الله خير اعرج هذا المرام واحسن اوله الختام وقال الامام الاكمل والامام الامثل مولانا
الشيخ ابراهيم السقا الذي هو لجل مرعته يتلقى بسم الله الرحمن الرحيم لك الحمد اوجد العلماء في الامم
وجددت بهم الدين ولك الشكر اودعت في قلوبهم من الاسرار والا نوار ما وزعت به نفوسهم تمام
البتيين منت عليهم بمنه توريث الانبياء في العلم والعمل واحسن اليهم بنعمة مدح مصطفى
ومشارك في ابد ولازل ومنك سلسل الصلوات ومسلس التسليم على عبد العناية والنعمة
ونفس الحماية والرحمة وعلى اله الاشراف واصحابه اهل الانصاف اما بعد فقد حظيت بروية هذا
الشرح البديع الفائق للورد الصنف المعنى الراؤ الذي خدم به اوجد العلماء الاعلام ومفرد العظماء
الانسان الكامل الجهد الفاضل ذو النسب الرفيع السامي صاحب الادب البديع النامي قاموس
والفضاخ ونبؤ اسلافهم السيد عمر افند مفتي مدينة خربوت ومفيد الحكم وصحيح الاحكام
بردة المديح المحضو النبوية الممدوحة بالمدائح العلية من رب البرية فوجدته بجزا الحق على
الدور ورضا استوى منه الثمر وهو من فنون الاقنان الغر التي تحت قياساته الصيغة وابتجعت
امسكاله قرال عن مشروحه ما تضمنه غموضه واسكاله يحق ان يقال فيه هو البحر لكنه زلخ هو الراف
لكنه زاهر فتره الطرف باقنان فنونهما لها اخر فجزى الله مؤلفه خير جزاء ونايته وبلغه بجا الممدوح
بالشرح اذ له واحسن ولاخواننا العلقب اقامنا معه وادامنا على الحق والطريق واقوم المذاهبة

السيد

اثابة

نظرت

وقال العمدة الفاضل الجامع بين الفضائل والفضائل مولانا الشيخ محمد الابراشي المجدي بتحقيق الشرح والشرح
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد منك اليك يا من جعلت العلماء مصاييم يهتدي بهم في حلك الظلام وخصهم
بخصيصة التحشية حتى تنتشر فضاهم وطهر الخاوص والعام والصلوق والسلام على سيدنا محمد وآله
والآل وأهل بيته واصحابه واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته واهل بيته
هذه الصوائف من الدرر المباهي به المعاني قلت هذه روضة تمايلت اعضانها وتدللت افنانها وعقبقت
ازهارها وطابت ثمارها وتدفقت انهارها اوحلة ابحر الناطر وتقمها وادهش الالباب نافتها ام
المجيد طرازها ام آيات اخرس البلغاء اعجازها ام عقود تلاكات فرائدها وانتظمت قلائدها بل هي
تنافت النيجان في نفائسها فباطالت وتطاوت كالكامل ان تحسن بها فباتت لم لا وهي جميع
فضله بين البرية معلوم ومجسدت العرب العرباء عليه الروم خرجت ككلمة من قلب سليم واخلاص
في حب صاحب الشفاعة من صميم فضاكل من جمع الف والاكل من اكثر النقل والفرص صنف اغاالك مؤا
وهما المولى لم يشاء وجعله اولى وكل يدعي وصلا بليلي قد فذك بشرح صار لبردة المديح كالطراز
وابار بلاغته وحسن انصباؤه انه خير شرح عليها تكلم وترجم فمن تأمله كذب في قول القائل ما تركت
كلمة لقائل هذا وان مدحت ذراعي واجلت في ميدان مديحه يراعي وقطعت في ذلك ليلي
فها هي وشمرت عن الساق ازارى فبا اناني كمال محاسنه الاذوق صوابا ولا تساوي المحر الارضية القصور
كيف ومؤلفه جائز لشر في العلم والنسب منخر العجم العرب الهمام العلامة الا انه شيخ الاسلام
والعمدة الفقه الا انه ملك العلماء الاعلام الحبيب النسيب الكخذ من كل فن او فر نصيب المتوكل
على المعيد المبدك سيد السيد عمر فتكفت مدينة خروبت المحمية صانه الله تعالى وحفظه من كل
ربلية ابقاه الله راقيا ذى المعالي را فلا في حل المحب على ممل لليال ما ترمعده سيد الكائنات ملاح
وتليت قصيدة البردة يبر الملاح وعقب مسك الختام باريجيه الفائح انتهى **وهذا الخروقي**
واحد هم المفرد وفرد هم الا واحد قد اثبت هذا الحديث الهادي الى الحب الصواب الا يشك
بحكم قد لطف لهبات كل جاحد واخذ بالمارق عن ربه هالك في تيه الضلال الممدة والناس
عريق تبائر في سبيل الغي المغتد والطاعن عليه محقق للوالب الدائم الموبد والقادر فيه مشر
لاجله النكال الا بقاء الخلد وجه ووجه وسى ام انك قاضي محمد بن علي الشوكاني الصنعاء وكتا الفوائد

فی کتاب الموضوعة کتبه حدیث نامید العلم و علی بابها قصر ابد العلم فلیات الباب و رواه الخطیب عن ابن عباس مرفوعاً
ورواه الطبرانی وابن عدی والعقیلی و ابن حبان عن ابن عباس ایضاً مرفوعاً فی اسناد لا الخطیب جعفر بن
محمد البغدادی و هو منهم و فی اسناد الطبرانی ابوالصلت الهروی عبد السلام بن صالح قیل هو الدی
وضعه و فی اسناد ابن عدی بن سلیمة الخرجانی یحدث عن الثقات بالاطیل و فی اسناد العقیلی عن
اسماعیل بن مجالد کذا فی اسناد ابن حبان اسمعیل بن محمد بن یوسف لا یجزم به و قد راہ ابن
مردویه عن علی مرفوعاً و فی اسناد من لا یجوز الاحتجاج به و راہ ایضاً ابن عدی عن جابر مرفوعاً بلفظ
یعنی علیاً امیر البرقة و قاتل الفجرة منصور بن نضره مخذول مر جذل له انامدینة العلم و علی بابها
قصر ابد العلم فلیات الباب قیل لا یصح کلا اصل له و قد ذکر هذا الحدیث الخجی فی الموضوعات من طریق
عدی و جزم بطلان ککل و تابعه الذہبی و غیره و لجب عن ذلك بان محمد بن جعفر البغدادی الفی
قد وثقه یحیی بن معین و ان لما الصلت الهروی قد وثقه ابن معین و الحاکم و قد سئل یحیی عن هذا الحدیث
فقال صحیح و اخرجه الترمذی عن علی مرفوعاً و اخرجه الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس مرفوعاً
وقال صحیح الاسناد قال الحافظ ابن حجر و الصواب خلاف قولهما معاً یعنی ابن الجوزی و الحاکم
و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی الی الصححة و لا یخط الی الکذب انتهى و هذا هو الصواب
لان یحیی بن معین و الحاکم قد خولفا فی توثیق الی الصلت و من تابعه فلا یكون مع هذا الخلاص
بل حسنا لغيره لکثرة طرقه کما بیئناه و له طرق اخر ذکرها صاحب الملأ فی غیره و مستبر من ایند
که علامه شوکانی از اعظم ما برین و افاخم من بلائی کابرین و حفاظ ثقات مستنیزین لبقا و اثبات مجتهدین
حسن بن احمد البهکلی در کتاب الدیاج الخضرانی فی اخبار اعیان المحمدا السیما علی ما نقل عنه الفاضل المعاصر المولود
صدیق حسن خان فی التلج المکمل کفته السنة الخمسون بعد المائین و الالف و فیها فی شهر جمادی الاخرة
کانت وفاة شیخنا محمد بن علی الشوقانی و هو قاضی الجماعة شیعہ الاسلام المحقق العلامة الامام
سلطان العلماء امام الدینیا خاتمة الحفاظ بلا مرأ الحجة و النقد عالی الاسناد السابق فی میدان
الاجتهاد المطلاع علی حقائق الشريعة و غوامضها کعارف بمدارکها و مقاصدها و علی الجملة فنارای
مثل نفسه و لا رای من یأه مثله علما و ورعا و قیاما بالحق بقوة جنان و سلاطنة لساقدا فرد ترجمته تلید
الادیب العلامة محمد بن حسن الشیخی الذماری بمولف سماه التقصار فی جید زمن علم الاقالیم و الامصار

یادت

قصره علی خرمشایحه و تلامذته و سیرته و ما انطوت علیه شانه و ما قاله من شعره ما قبل فیه من
مدح و ثناء بالنظم و النثر جاء فی مجلد ضخم مولده یوم الاثنين الثامن والعشرين من ذی القعدة
الحرام سنة اثنين وسبعين بعد المائة و الالف كما اخبر بذلك فی بلدة هجرة شوکان نشأ علی
العفاف و الطهارة و ما زال یتدبیر و یدرج و یجمع النشأت و یحرز المکرسات الی قراءة علی والد و لازم
القاضی امام الفروع زمانه احمد بن محمد الحرانی و انتفع به فی الفقه و اخذ الصواب عن السيد
العلامة اسمعیل بن حسن العلامة عبد الله بن اسمعیل النعمانی العلامة القاسم بن محمد الخوئی فی
واخذ علم البیان و لغا و المنطق و الاصول عن العلامة حسین بن محمد المغیر و العلامة علی بن الهادی
عرب و لازم فی کثیر من العلوم یجد زمانه السيد عبد القادر بن احمد الکوکبانی و اخذ فی علم الحدیث
عنه و علی بن ابراهیم بن جابر و غیره و لا من المشایخ الکملة فی جمیع العلوم العقلیة و النقلیة حتی احرز جمیع المعارف
و انتفع علی تحقیق الحق و الوفاء صارا لشار الیه فی علوم الاجتهاد و البیان و الحلی فی معرفة غوامض
الشریعة عند الرهان له المؤلفات الجلیلة المستعنة المفیدة النافعة فی اغلب العلوم منها نيل
الاوطار شرح منتهی الاخبار لابن تیمیة رح و اربعة مجلدات لم تکن کل عین الزمان بمثله فی التحقيق
و لصحیح الدرر بحیث فی التدقیق اعطی المسائل حقها فی کل بحث علی
طریق الانصاف و عدم التقید بالتقلید و مذهب الاخلاق و الاسلام و تناقله عنه مشایخه الکرام
فمن دونهم من اعلام و طارف الافاق فی زمان حیوته و قرئ علیه مرارا و انتفع به العلماء و کان یقول
انه لم یرض عن شیء من مؤلفاته سواه لما هو علیه من التحذیر برفع مکان و مر التمسک بالدلیل فی
مکان و کان تالیفه فی ایام مشایخه فنی و هو علی مواضع منه حتی تحرر و له التفسیر الکبیر المسمی القدر
الجامع بین فنی الدایة و الروایة من التفسیر و قد سبقه التالیف فی الجمع بین الروایة و الدایة العلامة
محمد بن محیی بن بهران فله تفسیر فی ذلك عظیم لکن تفسیر شیخنا اسیط و اجمع و احسن منه تزییلا
و ترصیفا و احرز لغائی اللغات و شواهد هاتقیقا و البیانات و کرا الحافظ السیوطی و الاثقان انه
حمله مقدمة لتفسیر جامع الدرایة و الروایة سماه مطلع البدرین و یجمع البحرین و له مختصر فی
علی مقتضی الدلیل سماه الدرایة و شرحه شرحا وافعا سماه الدرایة المفضیة او رد فیه الدایة التي بنی
عليها ذلك المؤلف و له بل الغمام حاشیة شفاء الام و الامیر حسین بن محمد و له دقا السحاب فی مناقب القراء

والفائدة له رشاد الحق بالتحقيق الحق من علم الاصول يعرض نظيره في جمعه وترصيفه وحسن ترتيبه وتصنيفه
وله السبل المجرى المتدفق على حقائق الاذهار كان تاليفه في اخر مدته ولم يؤلف بعد شيئا فيما
وقد تكلم فيه على غيوت المسائل وصح من المشرع ما هو مقيد بالدلائل وزيف ما لم يكن عليه دليل
وحسن العبارة في الرقعة التعليل والسبب في ذلك انه نشأ في زمنه جماعة من المقلدة المجامد بن علي العصب
في الاصول والقرع ولم تنزل للصاولة والمقاولة بينه وبينهم دائرة ولم يزلوا يندون عليه في المباحث
من غير حجة ولا برهان مرسنة وقران فجعل كلامه في ذلك النسخ في الحقيقة موجها اليهم في التنفير
عن التقليد المذموم وايضا طهرهم الى النظر في الدليل لانه يرى تحريم التقليد الشوم وقد ألف في ذلك
رسالة سماها القول المفيد في حكم التقليد وقد سماها لما حواه جملة من علماء الوقت وارسل عليه
اهل جهته بسببه سهام اللوم والقت وتارت من اجل ذلك فتنة في صنعابدين من هو مقلد وبين من
هو متقيد بالدليل توهموا من المقلدين انهم ما ارادوا لاهدم مذهب اهل البيت لان اذهار هو محمد
في هذه الاعصار عليه في عبادتهم وللعاملة للدار وحاشاه من العصب على من اوجب الله تعالى محبتهم
وجعل اجر نبينا صلى الله عليه وسلم في تبليغ الرسالة مودتهم لان الله اولا التام لهم وقد نشرها
في مؤلفه در السحابة بما لم يخالج بعد رتبة لمرتاب وله العناية التامة بحفظ مذهبهم فانه افنى شيئا
في المدا سؤالت ريس في ذلك وعندك امن جملة لقنابهم هذا الشرح فان من تأمله حق التأمل بعين
الانصاف ان نبيا لما اقتضاه متن لانه من الادلة الصحيحة لانه جاء فيه بادلة لم توجد في غيره
اوضح ما خذها من الكتاب السنة على بدع اسلوب وقد اطلعت على غالب بشرح الاذهار فلم ارق في شرح
ما بداينه في ايراد الادلة وانما لم يرتض ما بيني في ذلك الكتاب من البفاريع على القياس الذي علت المناسبة
او تخرج وسبيل الامام في ذلك سبيل المفرعين من مسائل المذاهب الاسلامية فان كتبهم الفرق في ذلك
على ان كلامه مع الجميع من اهل المذاهب لا يخذل واحد والرد واحد وان كان في الحقيقة الخطيب يسير
الخلاف في المسائل العلمية الظنية سهل لانهما مطارح الا نظار والاجتهاد بد خطها والمصيب من المجتهد
في ذلك له اجر ان الخطي له اجر وان تنبيه العالم بالخطا على ذلك الخطا للمقلد لا يأس به لسلا يقبل
في الخطا فانه مواخذ به مع ان من قلده معفو عنه في ذلك وهذه الطريقة ربما يحجر عليها من قصد
ولا يخرج المجتهد ما اجتهد فيه وبه على الخطا يجب ما ظهر له عن قوله لاهل النبوة صلوات الله عليهم اجمعين

التولى

كان التولى في جانب بيان الخطأ في جانب وبتمايحه ذلك المجتهد الذي قد اصل ما هو خطأ في كتيبه لئلا
يتبعه في ذلك الخطأ من يتبع وهذا شأن اهل العلم في كل زمان ومكان ما بين راد و مردود عليه و
كل ما خفى من قوله ومترك الأ صاحب العصمة عليه افضل الصلوة والتحية وقد ذكر السيوطي في كتاب
الخصائص ان من خصائص هذه الامة ان لا يقر بعضهم بعضا على الخطأ ولو كان احب جيب اليه
من طالع الكتاب سلامية في الموضع والاصول على اختلاف انواعها عرف ذلك وهان عليه سلوك هذا المسلك
ومن ذن الامم بالانصاف لا تخفى عليه الحقيقة ومحمد على التقليد ضاع عطنه عن مدارك الاستدلال
فباله وللاعتراض على المجتهد يرد لا ينبغي له ان يضايق المجتهد في اجتهاده لاجل توقفه في موقفه الذي
هو التقليد قد تفضل عليه الاجتهاد والتجديد وكل منهما هم غرض مقامات في الكتاب اما يطول التقليد لا يجوز الا في غير المجتهد
عندما تاهل ارضى عنهم غير متعذر كما يقول غيرهم من مقلد المذاهب او من اعترض على المجتهد فيمادى اليه اجتهاده فقد
تجبر الواسع وما جرك على فجع السلف له فيه من اهل العلم بغمنا قد جرت مقاصد السيل الجرار في مولف سميت
نزهة الابصار من السيل الجرار وهو ذات بالمقصود من ايراد تلك الادلة من غير تعرض لما يقع به بسط
الاسنة من الناس المترجم له تاريخ حافل سماه البدر الطالع مجاسن من بعد القرن التاسع جرى فيه
من ذلك الوقت الزمانه وابتداء فيه بذكر عابد اليمن ابراهيم الكنعاني المشهور وله جملة رسائل من
مطولات ومختصرات وقد جمعت فتاواه ورسائله فجاءت في مجلدات وسميها ابنه العلامة علي بن
محمد الشوقاني بالفتح الربا وله في الادب اليد الطولى وله اشعار كثيرة مدونة قد رتبها ابنه الممد
على حروف المعجم فجاءت في ديوان كتب اليه اديب عصره السيد محمد بن هاشم بن يحيى الشامي وفيه
العلامة حسين بن احمد المساعي يسألها على سبيل المطارحة عن الشوق هل هو مرقبب المشكك او
من المتواطى المعرفين في علم المنطق هذه الابيات المبدية ما يندرى فلك العلياء دام لنا بمن نور
عليكما ما يكشف الظلمات ما اذا نقول فيهما قد تقر بالاجماع حقوق هذا من به حكما وقالوا بان
شهادات القلوب اذ به قاست بصدق وادصار ملتزما ومن لحيب اذا صح القياس له يقطعها
بالفما في السلك قد نظما وقد تقصر تصديق تصوره بنسبة يتساوى الودين هما واما الشوق قسم
المشكك هل فيه اعتراض قياس استوائها وقد ترددت في تقريره فاقيد امغرا صار مشتاقا
لوصلكما فلجاب المترجم له واجاد به يا ابن البهايل والا طوا ادم من مضن والمنعين بسبب نجل الدنيا

السابع

قد دل نظمك للدر الثمين بلا شك بانك بحر العلوم طاموت ابد اعقب في ملاطفة و قد اسأت به بعد
فاحتمل كرماده بالشوق بالشوق منقاس معتبر و قضايدك خير الرسل والحكماء وان تشكك بالتشكك
على كواطي اتحاد الجنس قد نظره و هو جواد كذا فيك ما سلبت ولا خذ عقد كذا منصفاً محصلاً و طحا وضيت
عناك العدا و لا اوليتها و قد تاملنا نمطه لانا ساج و تمنع القما و هذه القطعة من شعر تدل على انه مفرد
بليغ و لا مفرد سواه يوصف بالبلاغة و قد تم التوجيه بالقضايا المنطقية للوجبة و السالبة و المحصلة و
المعدلة و لله در القائل الحسن يظهر في شيئين رقة و بيت من الشعر و بيت من الشعر هو قد اخذت
في كثير من الفنون العلمية و اخذت عنه غالب مولفاته الشريفة و يموت طغى على الهمن مصباح المنير
ولا اظن يرون مثله في تحقيقه للعلوم و التحرير و قد جرت بيني وبينه مكاتبة ادبية و مراسلة مسائل علمية
هو عندك مشبهة بخطه الشريف و قلعه اللطيف و كان قد توفي قبله بعدة يسيرة ابنه العلا على بن محمد
وهو احد محققى العلماء و ممن لازم والده في جميع المعارف حتى بلغ من العلوم تحقيقاً و تدقيقاً و قد شاركته في الاخذ
على والده في كثير من مقرواته رحمهما الله تعالى و قد كنت قلت في والده مراني و شركته فيها و لا
الا طالة لذكرهما و مولوى صديق حسن خان معاصر در الجيد العلوم گفته محمد بن علي بن محمد الشوكانى شيخنا
الامام العلامة الربانى و السهيل الطالع من القطر اليماني امام الائمة و مفتي الامة بحر العلوم و شمس
الفهوم مستند المجتهدين الحفاظ فارس المعاني و الا لفاظ فريد العصر ناذ الدهر شيخ الاسلام قدوة العالم
علامه الزمان ترجمان الحديث و القرآن علم الزهاد ا و حد المعابد قانع المبتدعين اخر المجتهدين راس
للموحدين تاج للتبعين صاحب المتصانيف التي لم يسبق اليه مثلها قاضى الجماعة شيخ الرواية و السماع
عالي الامتداد السابق في ميدان الاجتهاد على اكابر الامجاد المطلع على حقائق الشريعة و مواردها العا
بغوضها و مقاصدها قال القاضى العلا عبد الرحمن بن احمد البهكلي في كتابه نغم العود في ايام التشهد
حمو كان مولد شيخنا الشوكانى يوم الاثنين الثامن والعشرين من ذى قعدة الحرام سنة اثنى عشر و
سبعين بعد مائة و الف كما اخبرني بذلك في بلدة هجرة شوكان و نشأ على العفاف و الطهارة و ما زال يجمع
النشأت و يحذر المكرمات له قراءة على والده و لازم امام الفرع و زمانه القاضى محمد بن محمد الحارثى و
به في الفقه و اخذ النحو و الفقه عن السيد العلامة اسمعيل بن و العلامة عبد الله بن محمد بن القاسم بن محمد بن
واخذ علم البيان والمنطق و الاصلين عن العلامة حسن بن محمد المغربي و العلامة علي بن هادي و هب و لا ذ

في كثير من العلوم مجاز زمانه السيد عبد القادر بن احمد الحسن الكوكباني واخذ في علم الحديث عن الحافظ
علي بن ابراهيم بن عامر وغير ذلك من المشايخ في جميع العلوم العقلية والنقلية احرز جميع المعارف وتفوق على
تحقيقه الخالف والمؤلف وصار مشارا اليه في علوم الاجتهاد بالبيان والمجلى في معرفة غوامض الشريعة
عند الرهان له المؤلفات في اغلب العلوم منها كتاب نيل الاوطار شرح منتقى الاخبار للبحر بن تيمية
في اربع مجلدات كما لم تكمل عين الزمان بمثله في التحقيق اعطى فيه المسائل حتمها في كل بحث على طر
الانصاف وعدم التقيد بمذهب كلاسلاف وتناقله عنه مشايخه فمن دونهم وطائفة الافاق في حياته
وقرئ عليه مرارا وانقنع به العلماء وكان يقول انه لم يرض عن شيء من مؤلفاته سوا كتابها هو
من التحرير البليغ وكان تاليفه في ايام مشايخه فبهو على مواضع منه حتى تحردوا له التفسير
المستتم فتح القدير الجامع بين فني الرأية والدراية من التفسير وقد سبقه التاليف في الجمع بين الرقابة
والدراية العلامة محمد بن يحيى بن بهران فله تفسير في ذلك عظيم لكن تفسير شيخنا البسط واجمع وحسن
ترتيبا وترصيفا وقد ذكر الحافظ السيوطي في الاثقان انه جعله مقدمة لتفسير جامع للدراية والرقابة
سماه مطلع البدرين ومجمع البحرين وله مختصر في الفقه على مقتضى الدليل سماه الدرر البهية
ومشرحه شرحا نافعا سماه الدرر المضيئة اورد فيه دلائل التي بنى عليها ذلك المؤلف وله
وبل الغمام حاشية على شفاء الاوامر للاخير حسين بن محمد الامام وله در النخبة في مناقب المقاربة للصف
وله الفوائد المحمودة في الاحاديث الموصوفة وله ارشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول بعرض نظيره
في جمعه وترصيفه وحسن ترتيبه وتصنيفه وله السيل الجرد المتدفق على حدائق الازهار وكان
تاليفه في اخر مدته ولم يولف بعد شيئا فيما اعلم وقد تكلم فيه على عيون من المسائل وصح من المشرع
ما هو مقيد بالدلائل وزيف ما لم يكن عليه دليل وحسن العبارة في الرد والتعليل والسبب في ذلك انه
نشأ في زمانه جماعة من المقلد الجاهلين على التعصب في الاصول والفروع ولم تزل المصاولة والمقاولة
بينه وبينهم دائرة ولم يزلوا ينادون عليه في المباحث من غير حجة فجعل كلامه في ذلك المشرح في الحقيقة
موجه اليهم في التنفير عن التقليد المذموم وايقظهم الى النظر في الدليل لانه يرى تجرير التقليد وقد
في ذلك رسالة سماها القول المفيد في حكم التقليد وقد تحاماه لما كسبه جماعة من علماء الوقت
ارسل اليه اهل جهته بسببه سبها لوم والمقت وثار من اجل ذلك فتنة في صنعابدين من هو

مقلد و بین من هو مقتد بالدلیل توهم من المقلدین انه ما اراد الا هدم مذهب اهل البیت لان
الازهار هو عمدتهم في هذه الاعصار وعليه عبادتهم وللعاملة المدار وحاشاه من التعصب على من اوجب
الله تعالى محبتهم وجعل اجر نبينا صلا في تبليغ الرسالة من تمام لان له الولاة التام لهم وقد نشر مجلسهم
مؤلفه و السجادة بما لم يحتاج بعد رتبة لرتاب على ارجاءه مع الجميع من اهل المذاهب سواء سبقوا لان
للأخذ واحد والمراد واحد والخطب يسير والاختلاف في مسائل العلمية الفنية سهل لانها مطروح انظاره و
الاجتهاد يدخلها والمصيب من المجتهدين في ذلك له اجران والخطي المجرى هذا شأن اهل العلم في كل زمان و
مكان ما بين اباد ومرح وود عليه وكل ما خذ من قوله ومترك الا صاحب العصمة عليه افضل الصلوات والتسليم
ومطالع الكتب الإسلامية في الفروع والاصول على اختلاف انواعها من ذلك وها عليه سلوك هذه السالك
من وزن الا مونا انصافا تحفه عليه الحقيقة ومن جعل على التقليد ضاعطنه عن مبداء الاستدلال فها
لا اعتد على المجتهدين ولا ينبغي ايضا في المجتهدين اجلا توقفه في موقفه الذي هو التقليد في فضل الله
عليه بالاجتهاد والتقليد لا يجوز الا لغير المجتهدين والاجتهاد غير متعذر ومن اعترض على المجتهدين فيما
ادى اليه اجتهاد فقد تجر الواسع وجبر على خلاف فبح السلف من اهل العلم نعم انا قد جبرت مقاصد
السيال الجرار في مؤلف سميت نهضة الايضاه و هو ان بالمقصود من ايراد تلك الادلة غير تعارض لا يقع بسط
من الناس لما ترجم له تاريخ حافل سماه البدر الطالع بحاسن من بعد القرن التاسع بحرفه من ذلك الوقت الى
زمانه وابتدع فيه بذكر عابد اليم ابراهيم الولي المشهور وله جملة رسائل من مطولات ومختصرات وقد
جمعت فتاواه ورسائله فجاءت في مجلدات وسماها ابنه العلا على بن محمد بالفتح الرباني وله في الادب
الطويل وله اشعار كثيرة منة وقد رتبها ابنه المذكور على حروف المعجم في ديوان وقد اخذ عنه في كثير من
الفنون العلمية واخذت عنه غالب مؤلفاته ومجوده طفي على اهل اليمن مصباح المنير ولا اظن يرون
مثله في تحقيقه للعلوم والتحرير وقد جرت بيني وبينه مكاتبة ادبية ومراسلة لسائل علمية هي عندي
متبينة بخطه وعلى الجملة فما راى مثل نفسه ولا راى من بل في مثله علما وورا وقيا ما بالحق بقوته جنان و
سلاطه لسان وقد افرد ترجمته تليدة الاديب محمد بن حسن الشيعي الذي ماري بموقر على ذكر مشايخه
وتلامذته وسيرته وما انطق عليه شأله وما قاله من شعر وما قيل فيه جاء في مجلد ففهم وكافاته في شهر
جمادى الاخرة في سنة خمسين بعد المائتين والالف وقد كان توفي قبله بمدة يسيرة ابنه العلا على بن محمد

وهو احد متحقق العالمين لازم طالع في جميع المعاد حتى يبلغ ذروة العلوم تحقيقا وتدقيقا وقد شاركته
في اخذ علم طالع كثير من مقرباته وقد كنت قلت في والدهم كوكب الاطالة لذكرنا انتهى كلامه
رحمه الله تعالى بلفظه ومعناه مع التلخيص قلت ووجدت على ظهر كتابه الذي للفضيلة ان مولده
رضي الله عنه كان في سبع وسبعين ومائة والفت وقلد ولاية القضاء من جهة الامام المنصور بالله على
بر العباس في اول شهر شعبان سنة ٩٠٩ وتوفاه الله تعالى يوم الاربعاء في السادس والعشرين من جمادى الاخر
من شهر رنة سنة وكان بين وفاته ووفات ولده على بن محمد نحو شهر وكان قد توفاه الله قبله ولم يظهر
والد اخر ما ولاخرنا وكان ولدا صالحا عالما بمراد في جميع العلوم وكان نادرا وقتة على صغر سنة قيل انه
انه توفي وهو في دالعة عشر رجم الله الجميع برحمته ثم ذكر له تصانيف عدة ثلثة وخمسون كتابا
سماها باسمها قال السيد الجليل العلامة عبد الرحمن بن سليمان بن يحيى بن عمر مقبول الاصل في كتابه
السمي بالنفس الحيوان والروح الرحمان في اجازة القضاء بنى الشوكاني ما عبرته ومن تخرج بسيد الامام
عبد القادر بن احمد الحسني امام عصرنا في سائر العلوم وخطيب دهرنا في ايضاح دقائق المنطق والمفهوم
المحافظ المسند الحجة الهادي في ايضاح السنن النبوية الى الحجة عز الاسلام محمد بن علي الشوكاني بلغة
الله في الدارين قصص الاماني ان هز اقلامه يوما ليعلمها انسانا كل كى هز عامله وان اقر على بق
انامله نافر بالرق كتاب لا نامله نولقد مفر وبالعالمين من بحر فضله الواسع هذا القاضي الامام ثلثة امور
لا اعلم انما في هذا الزمان لاخير جمعت بلغة الاول سعة التبصر في العلوم على اختلاف اجسامها وانواعها و
اصنافها الثاني سعة التلاميذ المحققين والنبلاء المدققين اولي الامهات الخارقة والفضل الفائقة
المحقق ان ينشد عند حضور جمعهم الغفير ومشاهدة غوصهم على جواهر المعاني التي استخر اجمعها
من بحر المحقق غير يسير سه اني اذا حضرتني الف محبرة يتفق اخبرني هذا وحدثني صاحبت
بعقوبتكم الا قلام ناطقة هذا المكارم لا فعبان من لمين في الثالث سعة التاليف المحررة والرسائل و
المجاولات المحبرة التي تسامي في كثرتها الجملانة الفحول وبلغ من تفصيها وتحقيقها كل غاوس و قد ذكر لي
بعض المعتمدين ان مولفاته الحاصلة اكان مائة واربعة عشر مؤلفا عدد سور كتاب الله تعالى قد
شاعت في الامصار الثمانية فضلا عن القرية وقع بها غاية الشفاء والله عز وجل المستول ان يبارك
للاملام والمسلمين في اوقاته وان يمتع بحياة امين ثم امين مع كلنا عالم بانك فينا كنيسة سلت

بما لا مقدار فوقه ففصل النفوس من الشئ وزيد في عمره كذا اختصار وقد اعتنى بشرح
مناقبه وفضائله على مر العلماء الاعلام والجهابذة الفخام منهم السيد العلامة ابراهيم بن محمد الله المحمدي
ومنهم بعض علماء كوكبان عظماء القدر كبراء الشأن ومنهم السيلامة محمد بن محمد الديلمي ومنهم القاطوني
محمد بن حسن الشبلي الذي ماري في كتاب حافل سماه التخصيص في جريد زمن علماء امصار ومنهم الجرجاني
الفهامة لطف الله حجاب وبناجحة فحل القول في هذا الكلام ذو وسعة فان وجدت لسانا قلدا فقل
نزد في علامهما تشارفة وليصنع الحاسد ما يصنع فالدهر يخون كما ينبغي بيد راكذي يخفزا و
يرفع يد والله المستول ان يزيده مما ولاه وان يصلم لكل منا اخرا ولاه فضلا من رب المعلمين وكرما
سبحانه اللهم هين انتهي كلامه رح والمترجم له كتاب التحف كابر يساند الدفاتر ذكر فيه مشا
الاعلام واسماء كتبه المقرة والمسموعة ومروياته على التمام فمن شاء الزيادة فعليه بالكتاب المذكور
فان النظر فيه يقضي العجب العجيب هذا الذي ذكرناه في هذا الكتاب قطرة من بحر فضائله التي لا تحصى قد
من وادي فواضله التي لا تستقصى تشهد بذلك مولفاته وتنطق به مصنفاته والله يخصص برحمته من
يشاء وهو الخائب عن شريعة الاسلام باللسان والقلم والمناضل عن الدين النبوي وكم اريد الحكم
ولا عبرة بمن يرميه بما ليس فيه او ينسبه بمجد الحق لقول غير وجيه فلم يضره قول المطاعين الحاسد
والباغي الجاحد وما ضر نور الشمس ان كان ناظرا اليها عيون لم تزل دهرها عينا خيرا ان
يحمل صاحبها على اتباع هواه وان يتكلم فيمن يحسد بما يلقاه وما احقه بقول القائل
الفتي اذ لم ينالوا علمه قال القوم اعداء له وحضوم فانه تعالى هو المستول ان يقينا شروا نفوسنا
وحصائل السنن بآمنه وفضله وقد روى عن ابي ذر الغفاري رضي الله عنه انه قال كان الناس
ورقا لا شوك فيهم مضروا اليوم شوكا لا ورق فيه فمذا زمان ابي ذر فمذا ذلك من زماننا وباشارة
ان يسمعوا الخيرة لخصه وان سمعوا به شر افاعوا وان لم يسمعوا كذا لواء فالحاسب جمع الخاطر عن علماء
الوقت ورفع المصيبة عنهم والقناعة بمن مكن من علماء السنة المطهرة واقتصار النظر في كتبهم المحقة
هذا وله رحمه الله تعالى مؤلفات مفيدة في فنون عديدة والتي وقفت عليها وهي عندك موجودة
ايضا كثيرة جدا غير ما ذكر في موكب صديق حسن خان معاصروا راسخا النبلاء الكفتم حمال الاسلام وشيخ الساميين
القضا ابو علي محمد بن علي بن محمد الشوكاني الصنعاء ابا علم علماء اكار بفضل ابي عنفاي من بود جميع علوم

حصن حصین مجلد ضخیم والقوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه و این کتاب در سبدها بطبع رسیده و اول کسی که آنرا
در سبدها آورد مولوی عبدالحی مرحوم اند و ایشان در سفر حج از وی روح سند فن حدیث هم بطریق اجازت با کتباته
حاصل نموده بودند و تحریر الدلائل علی مقدار ما یجوز بین الامام و المومنین الارتفاع و الانخفاض و البقیة الجائل و کشف الایثار
عن حکم الشفقة بالجوار و فقیه علامه علی بن احمد ابروی تقریظی منظوم است منها نظم لله حد العلم الربانی فی البدر
علی الشوکانی و فلقد بان عن العلوم جواهر لا تتبیک منه علی علو الشان و قد اشرقت الکواکب بعلو منه
شان البدر و یفنی فی الاکوان و ولین هو کمال الکمال فانه من وصفه الجلی علی الارض و سبحة من جمل
الفضائل کما فیها و فضله علی الاقران و علیه منی المفع الفتحمة و ما عذرت و قد قاصد الی اغصان
وله اشرار النیرین فی بیان الحکم اذا تخلف عن الوعد احد الخصمین و در وی علامه لطف التبرین احمد حجازی انظمی
بطور تقریظی منها نظم لقد ابدعت فی التصدیق یامین و الیه حقائق الامحاح تتجه و وجئت من الکمال و هجرت
اضاعت انجم الافلاک عنما یکد یقول القوم انی و فیها و بها و جهان کان الحق لاهی و و کان بهم حصور
قال وجهه و سید ظهوره و هو فی التحقيق اشهری و فوفا کمالا کما لیدر لما تدبت هل له ابصرت شهما
و لاجاء هم بهتوا و قالوا و صدقه قد جاء من مستین و جهاد و له کتاب و بل الغمام علی شفاء الاوامر
شرا و تخیر بها و کتاب ادب الطلب منتهی الارب و ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول و
السیل الجراد المندفق علی حدائق الازهار مجلد ضخیم و له کتاب فی الاشتقاق و کتاب الفتح الربانی
و فتاوی الشوکانی فی اربع مجلدات ضمیمه فیها غرائب مسائل و عجائب رسائل و کتاب ارشاد الثقات
الی ابقای الشرائع علی التوحید و المعاد و النبوة و داعی موسی بن میمون الاندلسی الیهودی فی ظاهر
المستند و الزندیق فی باطل المعتقد و مرر سائله الطوطی المنیف فی الاقتصاف للسعد علی الشریف
فی المسئلة للشهویة التي تنازعها بین یدک یموت لک السمقندی و منها شفاء العلل فی زیاد
المنهج لجمرد الاجل و طیب النشر و مسائل العشر جواب علی القاضی عبد الرحمن الصوارم الهندیة
المسلولة علی الریاض الندیة لا یطال قول من اوجب غسل الفرجین و القول الصادق فی الامام
الفاستق و تشنیف السمیع یبطل ادلة الجمع و رسالة فی حد السفر الذی یجب معه قصر الصلوة و
القول المحرر فی لبس للعصر و سائر انواع الاحرام و یطال دعوی الاجماع علی تحريم السماع و زهر
الفائح بفضائل المعمرین عقود الحمان فی بیان حد البلدان و انحاء المهر فی الکلام علی حدیث

تفیی
درق

فوائی بتد

الغاية

بها

في زوال العلم من بين يديهم

له في هذا المقام كانت
مؤلفته في الآيات
وآياتها على
سبيل بيان
مقتضى بيانها على
نحو ما هو

لا عدوى ولا طيرة وارشاد الغني الى مذهب اهل البيت في صحب النبي ودفع الجناح عن باقي المباح
هل هو مامى بهام لا وارشاد المستفيد الى دفع كلام ابرج قيق العبد في الاطلاق والقييد والبحث للملم
يقوله تعالى الامن ظلم والبحث للشعر عن تحريم كل مسكر والرسالة المكملة في احاطة البسملة ورسالة العجبية
رفع المظالم والمآثم الى غير ذلك من اللؤلؤات كلها بدويعه وبلها نافعة لطلابها التي تيسر مشاهدا العلماء
عصره فضلا عن جاف ابعدهم وغاية انه نادرة الدهر واعلم علماء العصر وله كتب رسائل وطبقة سوا
هذا لا يحصى كثرة فرجه الله تعالى ورضي عنه وبعض ابن كتب نردو محرر سطور موجود ووي شنيخ منست
بيكواسطه وبهم بدو واسطه وفضلا وكلاي عصر اوراد ودرج وقصائد واشعار يسارست كه حضر توان كرمها الشيف
العلامة لطف الله بن احمد الجملاني نظم كف تحيرت الادلة حيث لا هاديكم الطلاب بفتح السنة
بتصرف كقصص القحطان والنسائي المعلم الحفيد لسوق وضاعة لوسطا ظفرها لغرض ماخذها
ونطق الدقة ومالف ظفرت به النقاد فانقادت الى سبيل الرشاد بعزيمة المحافظ المحبر
محمدين على البحر الخضم الحجة جمع الذي يروي من اكايت والا تار عن طاهها كصالح نيت وانا
عربند تملك منكب العليا وادرك هام كل فضيلة القت اليك اموها الاحكام اذ وجد
عند الخطب خادر بيشة من يستطيع ينال رتبك التي وجبت بحكم الله في الاولية لا فضل
نصبت اعلام الهدى وفلت بالنقد توسيع المبدعة وشربت من نضاح عبد السنة الغراو قمت لها
باكمل دعوة نومنها للسيدا تحليل فخر الاسلام عبد الله بن علي الحلالي **نظم** يا دار غرة صوب
المن حياك وجاور سمك جون الهام اليكي وكل منبثق سلو وقادية يبيكي بد مع مشوق عند منعك
فلى بغرة في تلك الربا خلس بد من اجلها صوت اهواها وهواك يا صاحبي المايا الحمى وسلا ديارها
محبيل يرعاك مستليم كلما خنت مطوقه اطلال بير نساء المحم ذكراك وكلما هبت الاريح في جهنم بهم
الريح رايها كرايك وكلما مال غصن وغلا نكهة سالت مدا معه شوق لمرأك وكلما افترق نغز للاقحاح
داي به شنيية ملاء في شياك وكلما احمر ورد في الرياض حكى توريد ما يراه في محياك يا عزه هل لك
قد من سبب الى الرجوع وهل يخطى بليقياك وهل لنا عنة نظفي بها حرقا من الضنا نالها بالهجر
مضناك هيهات من دور هذا كل اهية في كل قفر لقتل الصيد معرك ومجهمه مقفر فيه السباع وفيه
الريح مسر وقد شيت باركاك وقد جرت فيه اشبال مرت بهاد وكل اشوس الوى غير ضحاك في قطعة

بامون غیر و انیہ بہ قد سابق کل رکاض و تبارک نادیتما و ہی فی الارقال جاهدہ یا نا و حق الحق
ابعد مواک جالی دیار الذی حار العلام و کل الکمال بعقل نیر زاک ید محمد بن علی و الذی فصلت
الافلام و کما جی فعل بتاک و المجہد العالم الضری من خضعت یدہ الرقاب خضوع الخائف المتشاکی یجئ
للعلم فی هذا الاوان و من ید هذا الناس من حق و تبارک ید مستہر العلم و یدہ فی حضرہ بمنصل
لدم الفجار سفاک و مفسر الذکر بالقول المبین فقد ید علائہ فوق اعلام و املاک ید ید لنا فی تالیف طہرات
مقالہ خاب منها کل افاک ان جئت حضرته العلیا و خلعت بها ید معظا بین زہاد و نساک ید محققین علی
العلم الشریف بها ید علی امام سریع الفہم فتاک ید ادا لہ اللہ عبد للعباد معاد لکل بحث دق و خیر فکاک الیہ
یا بن علی قد صحت بہا ید فراد ما نظرنا افاک اسلام ید و لبعض ادباء مسقط فحقہ رحمہ اللہ نظم
یا من اتصفا یبقی مغفرا ید و یرید مجدا و علو الشان و طیات نادى حیدرہا و عمید ہانہ قطب الکمال
محمد الشوکانی ید حیدر قد فک مثل بحر علمہ ید هذا و لیس لہ بصنعانان ید و لبعضہم نظم علا المعقول
و لنقول من ید حکمت لہ العلیا علی اترابہ ید فتر الزمان و لوم الجہن من ید فاقوا کابر و اوان بشاہ
بدل اللہ النظم لہ مقبلا ید کفینہ طمس الرید جوبہ ید شوکانی در نظم ہم دستگاہ کامل و ارد علم عربیت
را چنانکہ لید اتقان کردہ و سابق بر فرسان ابن میدان گشتہ در دیدہ از کلام او نظم کثیر دیدہ شد چنانکہ بیت بخاطر
ست آیات یا نا زلین الحی ان عزرتکم عنی و ضاقت بنیادار و اوطان ید فلی الیکم نجات حرہ
مع النسیم و اشواق و اشجان ولہ قالوا اتیت مواخرانہ فاجبت ارا الخلد اخری ید و ختام خیر الرسل
صا من الیہ ارجل قد اید و تاخر لا سعاد صیدہا بحجر الوصف اخری ید و الخضر الصغری عدت
و تخفت تبرا و دراہ و تری السنان ان تلخ فی الرماح یحل صد اید سبق الهلال الی البدک ید کن لہ
بالسبق بد راہ شوکانی نسبت بسوی قبیلہ ست و صنعانی نسبت بصنعانہ الشریک لادیمین و تھکامہ امام انجاست
در ترغیب الیک گفتہ خاکش ہمہ محدث خیر امرو و علم حدیث چنانکہ در انجاست گمان نمیرد کہ باین فرادانی
و یمن وسعت بجای دیگر باشد انتہی شیخ احمد فرزند شوکانی ہم عالم کامل فقیہ محدث بود بعد پدربجای او
درس گفت و فتوی داد برای طالبین اجازت و استماع حدیث نمود ہر سال دفاتش اطلوع دست بہم نہاد
اما وفات شوکانی در سنہ خمس و خمین و مائتین و الف یوم الاربعاء است ششم جمادی الآخرہ بودہ و مبارک
وفات وفات ملدا و علی بن محمد قریب یکماہ تفاوت افتادہ اول سپروردیدہ و بیچ جسز و فتنہ ظاہر نکرد

یہ

نات

قد فی هذا الموضع
فیہ
نظم
۷۹۹

بالکمالہ صالح عالم مبرز در جمع علوم بود و با وجود مغرین کہ در حد و دلت ساگی باشند نادرہ وقت آمدہ بود
رحمۃ اللہ علیہم بر جمع بر حمتہ تلامذہ شوکانی و کسانیکہ سلسلہ اسناد روایت حدیث ایشان بوی منعی میشود اکثر اینہا در
فروع مقیدہ نظر نہیں تہ بلکہ عمل بر احادیث بعد طی جمیع مارج تحقیق و تصحیح مینمایند و ہرگز از ایشان نوعی از اجتناب
بہم میرسانند کار حسب اجتماد خود میکنند موافق آنچه اورا ظاہر میشود شوکانی بانکہ رتبہ اجتہاد داشت در کتب مولفہ خود
بسیار جاز دائرہ مذہب اربعہ بیرون نرفتہ الا ماشاء اللہ تعالی و در ان خلاف جماعتی از سلف و اکابر اہل حدیث ہمزہ
اوست در وقت اورا یست علم حدیث و فتویٰ تدریس قضای بلدان بوی منعی شدہ بود و قوفا و کا و تحقیق بجای ہر
کہ مسائل اصول فقہ را از ہر چار مذہب ربجلہ مخیم تفتیح نمودہ و صواب آنرا از خطا جدا ساختہ و در ہر مسئلہ بحث و تفتیش
کامل بر روی کار آورده نامش ارشاد الفحول الی تحقیق الحق من علم الاصول نہادہ و این امری غیر سبق است زیرا کہ
تا مضابط و قوانین این علم در عالم مہم گشتہ ہچکس بجز تقلید شش دم از تحقیق در ان نزد دیگر این شخص کہ درین اخرا
گوی سبقت از ہمگان رہودہ و فلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء موافق و مخالف بعلم و فضل او عراف دارند و کتب
مصنفہ اورا بجان خریداری مینمایند و بسوئے آن محتاج اند تا حینض اصہب با اولہ خیالکہ او میکند دید نیست ترجیح
حکم در محل خلاف و اختلاف از وی شنیدنی و اندہ تحقیق بر حمتہ من یشاء امر وز اگر پیش یکی امہات تالیف وی باشد
در ہر باب شریعت محتاج بسوی غیر او نیست با اینہم در نظر سنت و قلع و قمع بدعت و رد محدثات و دفع منکرات
بزبان و بیان آیتہ از آیات الہی بود و درین دور آخر انجہ سعی در ترویج شرع مطہر و تجدید احکام اسلام و احیائے
سنن و امانت فتن از وی بوجود آمدہ گمان نمیرود کہ کسی دیگر کردہ باشد جزا کہ اللہ علیہ السلام و المسلمین خیر اللہ
فہذا الشوکانی جہدہم الناقد النقاب : قد اثبت ہذا الحدیث الوثیق النصیب :
فارغم بذلک التوفی الخ لحدین النصیب : و اوہن من المعاصین اکا و شاب : قلل قدم علی رطل و طوطو
عند اولی الالباب : و المتجاسر علی طعنہ مملو عند اصحاب الانقلاب : و المرواب فیہ زائع عن منہج
الحق و الصواب : و المافور عنہ غار و اغلبش التلحی و الاضطراب : و جہہ دوسروں کی و یکم آنکہ
محمد شیدانیخان دہلوی تلمیذ مخاطب عید ثبات انجہ حدیث شریف فرمودہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بوصف
باب مذہبہ العلم یا نہودہ چنانچہ در ایضاح لطافۃ المقال بحجاب قول صاحب لطافۃ المقال چہارم حدیث
الحق مع علی و علی مع الحق و در حین ادا روایت میکند الحکم گفتہ دوم آنکہ در باب خلافت حق کہ باب مذہبہ
علم معیت داشت لیاقت خلافت بود و شخصیکہ در ان حق مخالفت مزدوی شبہہ مورد طعن ملامت است الخ

و محتجب است از آنکه فاضل رشید از اکابر متکلمین و فاضل متوجهین نزد سنی و اهل کمال نشان و رفعت مکان او بر متشیع اقلات است
واضح و آشکار است خود مخاطب مسخر و تحویل و تکریم راه تعلیم و تفهیم او پیچیده و چنانچه فاضل رشید در غرة الراشدين میفرماید
چونکه مرسله فقیر خدایت مصنف مذکور رسیده و شرف اصغای آنجناب یافت بمرتبه تجسین فرموده که این
ناچیز خود را لائق آن نمیداند لکن مناسب بود که تعرض بقل آن نماید لیکن بر روی زمین این رساله بطریق تبرک چند فقره از آن
قلمی آید فرموده که از فقیر عبد الغزیز مطالو نمایند که درین ایام جواب چند شبهه معترض که بر جمعه ثلثا عشریه در باب اهل فقهیه
نموده تحریر آن فضائل مابین جمع در آمد خیلی موجب شراح خاطر و انبساط سامع و ناظر گردید تقریر شافی با مراعات
قاعده مناظره بعمل آوردند جز آنکه استدکای اخیر از بوی اختیار و علو تر از تر دل بر آید صلاح دنیا و آخرت و مزید در جاب
علم و عمل بر آن فضائل آنچه رشید و المر جوس الله تعالی ان یقرنا بالقبول بركة الرسول و جعلک الله کاسک رشید
فی الدین ارشد المسلمین و نیز فرموده اند قدری که نوشته اند بسیار خوب نوشته اند جز آنکه الله تعالی خیر انتهی کلامه است انتهی ما
الرشید و مولوی حیدر علی معاصر در ازاله الغین گفته و اگر کسی ادراخت سال خلافت امیر شام از کتب المبحی من منظور باشد
در عبارت رساله غرة الراشدين و ذلک الفضالین که از رسالتی مؤلفه مولانا رشید المتکلمین و رشید المسلمین رفع الله در جبهه فی اعلی
علیین است نظر فرماید نیز در ازاله الغین و ذکر لا عنین و کفرین نیز گفته و از انجلیست حجة الله علی البریه صاحب نشانیست
که در زمان متأخر بنیاد مناظره شیعه و سنی بعضی نوین که قلوب الفین کنهش میرسد نهاده است و از انجلیست رشید تلامذه
اور رشید المتکلمین مع لانا محمد رشید الدین قدس الله سره رحم فرمود الله انوار هم انتهی و نیز حیدر علی معاصر در منتهی الکلام بعد نقل
عبارتی گفته و مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی اعلی علیین نیز عبارت انیمقام را در کتاب غرة الراشدين بعد
ضرورت آورده انتهی و نیز در منتهی الکلام گفته مولانا رشید المتکلمین اعلی الله مقامه فی اعلی علیین حیدر علی معاصر
میفرماید که نوبت مناظره و منازعه در میان حضرت عمر و حضرت عثمان در مسائل بجای میرسد که ناظر گمان می نمود که ایشان
گاهی با هم متفق نخواهند شد الخ و مولوی صدیق حسن خان معاصر در ساجد العلوم در ذکر اصحاب شاه عبد الغزیز گفته و نهام شیخ
رشید الدین خان الدهلوی کان فاضلا جامعاً بین کثیر من العلوم الدرسیه و کان حسن العبارة و اابه
الذبح عن حی اهل السنة و الجماعة و النکایة و الرافضة للشائیم صنف فی الرد علیهم کتاباً بالشوکه العثمیه
و غیرها ما یعظم موقعه عند المجادلین من اهل النظر و نجاره کشمیری انتهی **فہذا الفاضل**
الرشید عبد المتکلمین علم الصنادید و قد اثبت بالحق هذا الحدیث الحمید و ودان بالبحر
لہذا الخبر المنیع الحمید و لم یعتبر بما یضہی بہ استاذہ الوحید و لم یحتفل بما یفوق بہ ذلک للفرق الفخ

فوقه و الحمد لله صاحب الصواب السديد و كشفنا كنهك عظامك فبورك اليوم حديد و وجه و وجه
وسعی دوم آنکه جمال الدین ابوعبدالله محمد بن عبدالحی القزنی المعروف بمزاحسن علی محدث تلمیذ مخاطب حدیث العظیم
در مناقب ابی المومنین علیه السلام معدود و فرموده باثبات تحسین آن مبانی را تمام جاحدین تاسیس نموده چنانچه در
تفیرح الاحلب بمناقب الالاحصاب گفت و خارج القزنی و الطبرانی و الاوسط عن جابر عن علی قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله افاض العلم و علی بابها هذا حدیث حسن الصواب اصبح كما قال الحاکم و لا مضموع كما
جماعة منهم ابن الجوزی و التتوکی و مولوی حسن علی محدث لکهنوی از کبار محدثین این دیار و عظام منقیدین این امصار نزد
سنی میباشند و سلامت الله بدایونی در شأن کلام او را از اکابر و اعلام معدود و منصفان و با احترام تمام افادات او
که متعلق بمولد جناب سرور انام علیه آله آلاف التحية والسلام است که در کتب معتبره ثبت است چنانچه گفته و در التعلی
که از رساله مولانا جلال الدین سیوطی و سیرت شامی و رساله ملا علی قاری سرمدیده تحریر شده اثبات عمل مولد شریف مخصوص
و مقصود بنای نگاشت که بسیاری از اکابر و اعلام در تحقیق این بحث و اثبات این مقصد و مرام بتحریر و تقریر مجرر حسنت
و جامع برکات شده اند الی این قال و از انجمله است آنچه مولانا جمال الدین المعروف بمسیر احسن علی محدث لکهنوی علیه السلام
در نصوص شریفه اند که محفل مولد شریف برای جناب صاحب کتاب صلی الله علیه وسلم البتة تحسین بلکه مستحب و موجب
و لائل جواز محفل مولد شریف در رسالک اثبات مولد از اکابر محدثین و علما از سلف و خلف انتظام دارند و شیخ جلال الدین
سیوطی از شرح نسائی و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح ابی نعیم نووی حکم باستحسان آن فرموده اند و امام نووی بهمین
مطلب میل فرموده اند و قصه مقرر ساختن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حسان را برای دفع عجز و مذمت کین از آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در صحیحین مسطور است و بهمین جهت فرموده الله تعالی اید الی الحسکان بروح القدس کذا فی القصص
و در حدیث آمده است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم حقیر بلال را که ترک مکن روزه و دشمنی را زیر آن نهاده شده ام
روز و دشمنی را بخیریت اصل است در جواز تعیین روز مولد و نیز در حدیث و اردت عن ابن مسعود رضی الله عنه ما را به
المسلمون حسنا فهو عند الله حسن اخبرني في المطا و اختيار عمل مولد شریف از حدیث بانفصال کسری نالند از علما اجماع
و فقهای عظام و مفتیان کرام و شیخ المسلمت و جماعت و متبعان سنت و مسلمین ترویج یافته و سلاطین دول بر تالیف ایشان
که بهمت بته ترویج آن منظور داشتند و صرف اسوال بسیار بر آن فرموده اند تا حال این عمل در دیار عرب از حرمین شریفین
و یمن و عراق و سبها از اکابر علما و مشایخ کبار و اباب و مع و تقوی بلاخطه دلائل مسطور در کتب و رسائل جاری است استقص
مختصر الطف و خوبی این تحریر و تقریر بر ناظر بصیر پوشیده نخواهد بود و اگر بنظر انصاف ملاحظه رود اینقدر قلیل حاوی تقاریر سلف کرام

و یوفیم فی المعرفة
ناقص و در بیان و در بیان
و عظام از فرموده و در بیان
او را با حسن وجه و واضح و
نموده چنانچه گفته و در بیان
جست است از آنجا و در بیان
که احقر العباد حاصل از دست نیاید
که بیان آن بر زبان خامه نیاید
و اگر خوشبختی حال از بی قیدی
مطلوب از بعضی و سلفان نبوده
فکستمال مثل مولانا و نیز از
من استیفاء از نیکو آنجا و
فقات منجلا صاحب و در بیان
کافی الحال از در انجمله و نیز

تحریرات

بلکه خلاصه تحریر جل خلیفه عظام است و ایمانیکه نقیصه فقر حسان بن ثابت بروایت صحیحین نمودند در صحیحین و دیگر صحاح
نیز موجود چنانچه در ترمذی اینقصه بروایت حضرت عائشه رضی الله عنهما و است و حاصلش اینکه آنحضرت علیه الصلوٰه
والتحیة وضع منبر در مسجد منیف برای حسان میفرمودند و حسان بر آن منبر ایستاده شد و بیان مفاخر آنحضرت صلی الله علیه
و سلم و دفع مطاعن از آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام میکرد و بهمین جهت مورد این بیان از زبان رسالت ترجمان میگردد
ان الله یؤید حسان بروح القدس ما ینافخ اذ ینافخ رسول الله صلی الله علیه و سلم و در شکوة هم موافق ترمذی حدیثی
بروایت عائشه از صحیح بخاری مرویست بالجمله اینقصه هم از مؤیدات مطلوب است نمی بینی که حسان بر منبر ایستاده شد و ذکر
مفاخر آنسرور کائنات علیه الوف من الصلوة و التسلیما باین تعظیم و تکریم میگردد و آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام و صحابه کرام
میشنیدند اینقصه را نیز اصلی بر اصحت و ثبوت استحقاق استحقاق آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام و شریف کلمات از زبان
فضائل و معجزات سرور کائنات است صلی الله علیه و سلم باید انکاشت و لهذا اختتامی نموده و اینقصه را ختم عباد الشیخ الکلام
فهذا جمال لدین صاحب تفریح الاحباب بتلخیص المخطیبات المارع الالقباب و قد وی هذا الحدیث
الفاخ من الهدی کل باب و اظهر که تسعدیث احسان علی الصواب و فیاله من تلمیذ صدع بافاد الله صفاته
شیخه المنقرض فی الخداع و الخلاب و اکرم به مرستفید قد ابان بتحقیقه زینع مفیده المنعصر فی الزمان و الکتاب
فظهر ان مالقه الخاطب من اهل باطل کلمع الال السراب و وضع اجاسو من اهل العلیل عرضة للتبازؤ
وجه دوم صدوسی سوم آنکه نورالدین بن اسمعیل السیما حدیث مدینه العلم را روایت نموده چنانچه در درجیم
نقل از الکفتا آورده و عنه ای بن علی رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعل مدینه العلم
و علی بابها اخرجوا بنوعیدم فی المعرفة و نیز در درجیم نقل از الکفتا آورده و عنه ای عن ابی عباس رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان امد مدینه العذر و علی بابها اخرجوا ارباب العلم فلیات الباب اخرجوا الحاکم فی
المستدک و الخطیب المفترق و المتفوق استقی **فمن انور الدین البشیرانی** کابرهم الفارذ و قد رو
هذا الحدیث العذب الموارذ و نقل از کابرهم المحررین کل آبد من التحقیق شارذ و المفیدین
کل سنتجع للتبشیر و ارد و فلا یقصد عنه الامر صبار لفرط عناده شرمارذ و لا یبیل عنه الامن اصبیح للداد
اسو حارذ و **وجه دوم صدوسی چهارم** آنکه ولی الله بن حبیب الله بن محمد بن ملا احمد عبد الحق بن ملا محمد
سید بن قطب الدین السبکی الکهنوی در مرآة المؤمنین در بیان مناقب و اثربخا ابی المومنین علیه السلام کم نصوص قاطعه
بر فضیلت و خلافت و امامت انجناب گفته و از آنجمله است که رسول صلی الله علیه و سلم در حق علی رضی الله عنه فرمود

شعر

نشان

من وصل فانية وطيب عناق به واشتغل بالتدريس والتأليف وهو ابن ثلثة عشر سنة ودره من وعظ
واقف للحنفية في بغداد المحمية واكثر من ملأ الخطب بالرسائل والفتاوى والمسائل وخطه كانه اللؤلؤ
والمرجان والعقود في اجاد الحسن قلدا لافناء سنة وهو عام ولادة محر هذا السطو ارسل اليه
السلطان بنيشان ذي قدر نشان قال نجله السيد احمد كان الله له خيرا صر ترجمته السما بارج المند
والعز كان عالما باختلاف المذاهب مطالعا على الملل والنحل والغرائب سلفه لا اعتقلا شافعي المذهب
كلايته الامجاد الا انه في كثير من المسائل يقتدى بابا الامام الاعظم ثم في اخرا ماله الى الاجتهاد كما مشا
من العلماء النقاد حسبما صرح به الائمة في كتب الاصل وتعرف بالجمالية الفحول قال ومن مولفاته ما
اعظمها مثل راجعها في تفسيره المسمى بروح المعاني تفسير القرآن والسبع المثاني ليد فيه مذهب السلف
الامثال ومنها شرح السلم في المنطق ومنها زهرة الالباب في غرائب الاعتقادات ومنها نشوة الشمل في السفر
الى اسلامبول ونشوة المدام وكتاب الاجوبة العراقية والفيض الوارد ومنها الى اخر ما قال وقد ^{تحقق}
في عالمي هذا سنة الهجرة نجله العلامة السيد خير الدين نعمان الوسي زاده من بغداد المحمية سلمه ^{الله}
باربع كتب من مولفاته الشريفة منها الزهرة والنشوة والاجوبة والفيض وقفت عليها واستفدت
منها وعرفت مقل رجا مهابا في العلم والادب والدين والصلاح توفي رح (٢١) ذي القعدة سنة ١٢٩٠ روى له
منه مات حسنة وذا خلق كثيره اثر جنت فيه المراني وذكرها بل قد حسنت من قبل فيه المدايح
انتهى في هذا ابن **الاوسي** شهاب الدين محمود مفسرهم الكبار المخطوط المجلد الذي حشفت في
مدايح كتابه حقيقته الوردية والوف في ترجمته ارج المند واللعن قد اثبت هذا الحديث الموصل الى
ما هو مقصود المطر بك مطلوب محمود بحتم قد جزم اني وعي المنيع والعقود جزم قد قطع شافة احسن الغنى والكنز
الا اني جزم الى ان اصل الكتاب محمود ومال الى ذرافة ارباب النجاش والمحدثين على ما عليه نظري ما هان فحم هو وقد
لاجله النار ذات الوجود وجهه ووصدوسي وششم انكه سليمان بن ابراهيم المعروف بنجاجة كلان
الحسيني البلخي القندوزي حديث مدينة العلم بطريق مستعدوه وسكانيد متنوعة اثبات نموده چنانچه در منابع الميرود
گفته الحشوي في فرائد السمطين بسند عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم يا علي انا مدينة العلم وانت يا ايها الولي تولي المدينة الا من قبل البلد وكذب من
رغم انه يحبني ويغضبك لانك مني وانا منك للحكم المحي ودمك مني وروحك من رحي وسير يترك

من یترک علفینک و یترک سعد من اطاعک و شقی من عصاک و یرحم من توبک و خسر من عادک فان
من یلزمک و هلك من فارقک مثلك و مثل الائمة من ولدک بعدی مثل سفینه نوح من یکبها
نجا و من تخلف عنها غرق و مثلكم کمثل النجوم كلما غاب نجم طلع نجم الی یوم القیامه
وزیر ورنیا بیع الموده کفته الباب الرابع عشر فی غزاه علیه السلام و فی الدر المنظم لابن طحان الحلی
قال امیر المومنین علیه السلاکه لقد حزت علمه الاولین و اثنی بظنین بعلمه الاخرین کتوم و کاشف
اسرار الغیوب باسرها و عندک حدیث حادث قدیمه و انی لقیوم علی کل قیوم و محیط بکل العللین
علیمه ثم قال علیه السلام لو شئت لا وقرت من تفسیر الفاتحه سبعین یعدی اقال النبی صلی الله علیه
وسلم انامدینه العلم و علی بابها و قل الله تعالی و اتوا البیت من ابوابها فممن اراد العلم فغلبه الباب انتهى
وزیر ورنیا بیع الموده کفته ابن المغازلی بسند عن مجاهد عن ابن عباس و ایضا عن جابر بن عبد الله رضی الله عنهما
قالا اخذ النبی صلی الله علیه وسلم بعضه علی قال هذا امیر البررة و قال الکفره منصور من بصره و محمد
من خذل له ضد بها صق ثم قال انامدینه العلم و علی بابها فممن اراد العلم فغلبه الباب ایضا اخرج هذا الحدیث
موفق بن احمد الحموی و الدیلمی القزحی و صاحب المناقب عن مجاهد عن ابن عباس ایضا ابن المغازلی اخرج
عن جندیفة بن لیثان عن علی رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انامدینه العلم و علی
بابها و لا تؤلی البیت الا من ابوابها ابن المغازلی بسند عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن
ابیه عن ابائه عن امیر المومنین علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا صلی انامدینه
العلم و انت بابها کذب من زعم انه یصل الی المدینه الا من قبل الباب عن الاصبغ بن نباته قال لما
جلس علی علیه السلام فی الخلافة خطب خطبة ذکرها ابو سعید الخدری الی اخرها ثم قال الحسن علیهما السلا
ه ابائی فاصعد المنبر و تكلم فصعد و بعد الحمد و التصلیه قال ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه و الله
یقول انامدینه العلم و علی بابها و هل تدخل المدینه الا من بابها فنزل ثم قال للحسین علیه السلا
ه فاصعد المنبر و تكلم فصعد فقال بعد الحمد و التصلیه ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه و الله
یقول انامدینه العلم و علی بابها و هل تدخل المدینه الا من بابها فنزل ثم قال علی علیه السلام ایها الناس
انما طولی رسول الله صلی الله علیه و الله وسلم و و دیقته التي ستودعها کاهل ائمته و سائل عنها ریز
وزیر ورنیا بیع الموده کفته ابن المغازلی بسند عن محمد بن عبد الله قال حدثنا علی بن موسی الرضا عن ابیه عن ابائه

ضنین

علیه

نور احسانه و کرمه

عن اهل المتقين على رضي الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يا ائمة العلم وانت باها كذب من
زعم انه يدخل الجنة بغير الباب نيزورينابيع المودة نقلا عن زكريا كرمه انا مدينة العلم وعلى بابها الطبراني الذي
نيزورينابيع المودة نقلا عن الجامع الصغير لورده انا مدينة العلم على بابها فافق انا مدينة العلم فليكن بابا للعقيلة وابن
الطبراني في الكبير والحاكم عن ابراهيم واسحاق واهل بن عبد الحاكم عن جابر بن زبير بن زبير نقلا عن جابر بن
سوط في ذكر كثرة علم علي وعنه عن مرفوعا انا دار العلم على بابها اخرج البغوي في المصاييح فلخرج ابو عمارة
مدينة العلم على بابها فمن اراد العلم فليأت من بابها نيزورينابيع المودة نقلا عن كتاب السبعين في كورث الحشد الثاني و
العشرون قال جابر اخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عضد علي وقال
هذا امام البررة وقاتل الفجرة محمد بن ول من خذله منصور بن نصره ثم
مدحوته وقال انا مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليكن الباب رواه ابن المغيرة
نيزورينابيع المودة نقلا عن مودة القرطبي كورث جابر بن زبير نقلا عن ابي جابر بن زبير بن زبير نقلا عن
ينابيع المودة نقلا عن الصواعق مذكور في مخرج البزار والطبراني في الاوسط عن جابر بن عبد الله وايضا الطبراني والحاكم
العقيلة وابن عبد عن ابراهيم والترمذي وايضا الحاكم عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا مدينة
العلم وعلى بابها في رواية في ابا دار العلم فليكن الباب في مخرج الترمذي عن علي انا دار الحكمة وعلى بابها نيزور
ينابيع المودة نقلا عن مودة المعتمد مذكور في ابا دار العلم فليكن الباب في مخرج الترمذي عن علي انا دار الحكمة وعلى بابها نيزور
مودة المعتمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم واليه الاشارة بقوله صلى الله عليه وآله وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها وهو اول
وضع وقائمة في المائة في الاسلام نيزورينابيع المودة نقلا عن كتاب الله المنظم مذكور في الغرض من هذا السراير المودع في
لوحة ارباب الله واولاد من العلوم الجسيمة لافتحه لآبواب المدينة ليعلمه ناسه ولا ينظر به الا لاهوه وهذا هو العلم
الذي خص به آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم والعلم الذي منحته صلى الله عليه وآله وسلم مدينة العلم وعلى بابها نيزورينابيع المودة
عن المنظم مذكور في ابا دار العلم فليكن الباب في مخرج الترمذي عن علي انا دار الحكمة وعلى بابها نيزورينابيع المودة
منحطبة السراير الاخر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذا العلم المكنون هو الاشارة اليه بقوله صلى الله عليه وآله وسلم
انا مدينة العلم على بابها واخر تبدينه فكتبه بالامام علي رضي الله عنه حروفا مفرقة على طريقة سفر
لام عليه السلام في جيفر يعني في ردف قد صنع من جلد البعير واشتهر بين الناس بالجفر الجامع النور
اللامع وقيل الجفر الجامعة ونيزورينابيع المودة نقلا عن المنظم مذكور في قال النبي صلى الله عليه وسلم

انامدینه العلم و علی باقر علی الله تعالی و اتوالبتی من ابوابها فمن اداد العلم و علی به بالباب و نیز در منتهی صمدی
نقله عن الدر المنکون و الجواهر المصنوع کورست و الامام علی رضی الله عنه و رث علم الحرم و من سیدنا محمد
صلی الله علیه و سلم و علیه الاشارة بقوله صلی الله علیه و سلم انامدینه العلم و علی باقر علی الله العلم
فعليه بالباب انتهى فهذا اعمد احبارهم البلخي صاحب بيع اللوقه و محضر المفكر للمعتد
للمعتد قد اثبت هذا الحديث فشيده و شدة و بذل في اثبات هذا الخبر كذا و كذا و
فلا يخفى عن اعيانهم الا من تاه به الغر في الضلال فصدته و لا يصد عن لقبه الا من البقاء الخدوع في
الغفلة و لا يطعن فيه الا من يتجاوز في العدد ان البغي بضابه و حدة و لا يقدر فيه الا من جاق
به الخشاع فالتعرجة و اضرع حدة و وجه و و صد و سمي و منتهى صمدی و منتهى صمدی و منتهى صمدی و منتهى صمدی
ثم عاينا که صدی از علماء اهل سنت زبان باین چنین منقصت کشاده کثرت علم را در خصوص غلامان باب مرینه علم
علت کبر بطون و انتفاخ شکم قرآوده باشد انتہی و وجه و و صد و سمي و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی
ایرادر و ایت موضوعه اصبت و اخطات گفته خلاصه چون سائل بر جواب باب مرینه علم خود فرمود که تورست
گفتی و من خطا کردم و زیاده از هر دانی و دانی است انتہی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی
الماتن علیهم بالا و اصر و قد اثبت هذا الحديث الذي اصبحت الحق التحقيق خیر مظاهر و ما و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی
الرائف خیر کلس و هاض و فی الله و المجاهد الخاسر القاصر و کیف یعمی عن هذا الخبر الذي هو من اوضح
الحج و للباصر و فیلقی بیده الی اوضح المضائق و لما صر و یرمی نفسه فی النحل الحابس و المجاحص و
وجه و و صد و سمي و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی
معنی ختم الاولیاء الحدیث المشهور و الصحيح الذي صحه جماعات من الائمة منهم اشد الناس عقلا و العقل
سند الحديثين ابن معين كما اسند عنه و وافقه الخطيب في تاريخه و قد كان ولا الاصل له و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی و منتهی صمدی
الحافظ المنتقد الجهم المستقل الجهم الجامع من المعلوم كما ذكره السيوطي و ابن حجر و التاج السبكي و الذهبي
و الترمذي و ابن عساکر الحافظ الخطيب البغدادي ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره و يؤيد قول امام الائمة
ابن خزيمة ما اعلم على اديم الارض اعلم من ابن جرير في هذا يكاثروا و قد قال الخطيب لم ارم مثله في معناه
كما نقل كلامه للسيوطي في مسند علي من جمع الجوامع و منهم الحاكم و من اخرهم الحافظ الجهم الشيرازي
شيخ ابن حجر في هذا الصحيح و اطلب تحقيقه كما نقله الدهلوي في لمعات التنقيح و اقر على تحصيله

لقد علمت الغالب مطلوب كل راغب وطالب قطب دائرة المقاصد والمطالب مولى الكل
في الكل سيدنا ابي تراب ابي الحسن والحسين علي بن ابي طالب عن سيد رسل رب العالمين جيب
العلم القمى القاسم ابي القاسم احمد المجتبى محمد المصطفى صلى الله تعالى وسلم وبارك عليه وآله
اجمعين وجه دود حسن وسوم جليل وجه حسن زمان معاصر در قول مستحسن كفته وايضا استفاد
الامام الطائي عن جماعة من التابعين منهم الامام الهمام ابو حليم الجيب بن سليم الراعي عن الشيخ
للمعز الامام الهمام عالم العلم الاول والاخر الجرح الزاخر مولى رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
للمعدود من اهل بيته ابو عبد الله سلمان الفارسي المعروف بسلمان الجراحي الاسلام عن سيد الخلق
جيب الحق صلى الله عليه واله وسلم ثم عن امير المؤمنين ابي بكر الصديق رضي الله عنهما ولا يعبدان
يكون استفاد من باب مدينة العلم ودار الحكمة ايضا بعد وان لم يذكره الجاهدين المشاهير من الفضوة
فيما اعلم والله اعلم انتهى فهذا الفاضل المعاصر حسن الزمان بهبهذه هم العظيم الاجتهاد
قد اثبت هذا الحديث المروي بنظمه على الالهي والجهاني وحقق هذا الخبر الهادي الى سبيل الحق بالضم
الا فمن قبل عليه بقلب منشرح للايمان به استخراج من معانيد جواهر فوائد غالية الاثمان به ومن اتقى به
البطلات كالمتفوه الخمان به استحق الصلوة ارتفع عن مرهبه الامان به وجه دود حسن وسوم جليل وجه
انك علي بن سليمان الدمشقي المجموعي المغربي المالك الشاذلي المعاصر حديث مدينه العلم اثبات فرموده جينا نجر در
نفع قوت التقدي على صحيح الترمذي كفته ناسا عليل بن موسى نا محمد بن عمر الرومي نا شريك عن سلمة بن
كهيل عن سويد بن غفلة عن الصنايجي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة
وعلي بابها هذا حديث غريب منكر وروي بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكر فيه عن
الصنايجي ولا يعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس هذا
احد احاديث انتقد هاسراج الدين القزويني على المصاييح فرعم وضعه وقال صلاح الدين البعلبي
بلجوبته ذكره ابو الفرج ابن الجوزي نا الموصفات بعدة طرق وجزم ببطلان كل
وقاله جماعة بعدة كالذهبي في الميزان والمشمور به وولاية ابي المصلي عبد السلام بن
صالح المحروقي عن ابي معاوية عن الامام عمن عن مجاهد بن فرج بن عباس وعبد السلام هذا الكلام
كثير في غير ثقة والدارقطني وابن عبد متهم والدارقطني رافضي وابو حاتم ليس عندي بعد

سالم

عدي

وترك ابو زرعة حديثه ومعه قال الحاكم نا الاصحم ناعباس الدوري قال سئلت يحيى بن معين
عن ابى الصلت فقال ثقة فقلت اليس قد حدث عن ابى معاوية خبر ان لمدينة العلم فقال قد
حدث به محمد بن جعفر الفيدى وهو ثقة عن ابى معاوية وكذا رواه صالح بن عمار عن ابى
معين فسأقه الحاكم بطريق محمد بن يحيى بن الضريس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الفيدى
عن ابى معاوية وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محرز سالت ابن معين عن ابى الصلت فقال لا يكذب
فقل له في خبر ابى معاوية ان لمدينة العلم فقال هو من حديث ابى
معاوية اخبرني ابن نمير قال حدث به ابو معاوية قد ربا فكف عنه وكان
ابو الصلت رجلا متورعا يطلب هذه الاحاديث ويلزم المشايخ فقلت قد برى ابو الصلت
عبد السلام من عهدته رابو معاوية ثقة مامون من كبار الشيوخ وخاتمهم
المتفق عليهم وقد تعهدوا عن الاعش فاستحال ابن يقول صلى الله تعالى عليه والله وسلم
مثله يحيى على ولم يفت كل من تكلم في هذا الحديث وحكم بوضعه بجواب عن هذه الروايات
الصحيحة عن يحيى بن معين ومعه فله شاهد قوي رواه ^{الترمذي} يحيى بن معين
الكشي وغيره عن محمد بن عبد الرومي وهو من روى عنه ^{الترمذي} يحيى بن معين وثقة ابن حبان
وضعه وقال ابو زرعة به لين ورواه بعضهم عن شريك فقد برى محمد بن
الرومي من التفرده به وشريك هو ابن عبد الله الضعيف القاضى احتج به ^{الترمذي} يحيى بن معين
خ وثقة ابن معين العجلي قال حسن الحديث وعيسى بن يونس ما رايت قط اورع
في علمه من شريك فتفرده اذا حسن فكيف اذا انقم بخبر ابى معاوية المار ولا تروى عليه
رواية من حذف الصناحي اذ سويد بن غفلة تابعي مخضرم ادرك الخلفاء الاربعة
وسمع منهم فذكره فيه من المنزلة في متصل السند ولم يات ابو الفرج وغيره بعللة قاذخة
بما شريك الا دعوى وضعه دفعا بالصدر ^{الترمذي} يحيى بن معين وقال حج بلجوبة ما لا يبرع عباس
اخرجه ابن عبد البر بالصحابة بالاستيعاب بلفظ ان لمدينة العلم وعلى بابها فمن
اراد العلم فلياته من باب وصحة الحاكم واخرجه الطبراني في ابن عباس بهذا
نفسه فرجاله رجال الصحيح الا عبد السلام الهروي فقد ضعفوه وقال بجواب

الفيدى
صالح بن عمار
والمعنى

قلت فقد

واستغاث

يا

مسلم

فنفذه

ورجله

وهرگاه بعون الله المنعم روایات ائمه اعلام و افادات نقاد عظام سنیه که متعلق باثبات این حدیث
رائق النظام بوجه حسن شنیدی و کمال تحقق و رزانت و استحکام و ثبات آن بوجه سده مبرمه و دلالت
محکم دیدی حالا شطر سزاوارت بهر دواخبار فرم که بنسبت شواهد و مویات و زوایا و موطدات حدیث
مذنبه العلم بوده باشد بسمع اصغایا شنیده و استخراج محققین احبار و تحقیقات متقدمین کبار سنیه که متعلق بآبنت
از بار نقد و اعتبار باین می استظهار و اعتبار باید چید پس باید است که از انجمله است حدیث شریف انا
دار الحکمة و علی یا که بسیار از اکابر ابلست مثل ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابوی
محمد بن عیسی بن سوده الرندی و ابومسلم ابراهیم بن عبد الله بن مسلم الکجی و ابوجعفر محمد بن جریر بن زید البطری و ابوبکر محمد
بن محمد بن سلیمان الباغندی و ابوالحسن محمد بن مظفر بن موسی بن عیسی البغدادی و ابو عبد الله عبید الله بن محمد بن محمد العکبر
المعروف بابن بطه و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری و ابوبکر احمد بن موسی بن مزویه الاصهباء ابونعیم احمد
بن عبد الله بن احمد الاصهبانی و ابوالحسن علی بن محمد بن الطیب الجلبلی المعروف بابن المغازلی و ابوالمظفر منصور بن
محمد السمعانی و ابوشجاع شیرویه بن شهر دار بن فیرویه بن فنا خسر و الدیلمی و ابومحمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی
و احمد بن محمد بن علی العاصمی و کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه بن محمد القرشی النصبی الشافعی و ابوالمظفر یوسف
بن قزغلی المعروف بسبط ابن الجوزی و ابو عبد الله محمد بن یوسف الکفخی الشافعی و محمد بن احمد بن عبد الله
بن محمد البطری الشافعی و قد رالدین ابوالحجاج ابراهیم بن محمد بن الموطا الجوی و ولی الدین ابو عبد الله محمد بن عبد الله
الخطیب التبریزی و جمال الدین محمد بن یوسف الرندی و صلاح الدین حلیل بن لیکلر العلالی و محمد الدین
محمد بن یعقوب الشیرازی الفیروز آبادی و شمس الدین محمد بن محمد بن محمد الجری و شهاب الدین احمد بن علی بن محمد
المعروف بابن حجر العسقلانی و شهاب الدین احمد صاحب توضیح الدلائل و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر
السیوطی و شهاب الدین احمد بن محمد بن ابی بکر القسطلانی و شمس الدین محمد العلقمی و شمس الدین محمد بن یوسف
الشمی الصالحی و احمد بن محمد بن علی بن حجر البیہقی المکی و علی بن حسام الدین اشیر بالمتقی و ابراهیم بن عبد الله الوصابی
الشافعی و شیخ بن عبد الله العیدروس البیہقی و رحمة الله بن عبد الله السندی و جمال الدین عطارد الله بن فضل الله الشیرازی
المحدث و محمد بن الروف بن تاج العارض المندای و محمد جاری بن محمد بن عبد الله الشعرانی و ملا یعقوب البیہقی
اللاهوری و احمد بن الفضل بن محمد البکیر المکی و شیخ عبد الحق الدهلوی و شیخ بن علی بن محمد الجفری و نور الدین علی
بن احمد بن محمد الغزنی و نور الدین علی بن علی الشیرازی و محمد بن عبد الباقي الرزقانی و مرزا محمد بن معتمد خان الشیرازی

و محمد صدر عالم و نظام الدین بن قطب الدین اسماعیل و ولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی و محمد بن اسماعیل الامیر
 الصناعی و محمد بن علی الصبان المعری و محمد بن بن محب اللہ اسماعیل و عبد الغفر بن ولی اللہ الدہلوی
 خود مخاطب و محمد اسماعیل بن عبد الغنی الدہلوی برادر زادہ مخاطب و حسن علی محدث تلمیذ مخاطب و نور الدین بن اسماعیل
 السیلمانی و ولی اللہ بن حبیب اللہ اسماعیل و سلیمان بن ابراهیم البلیغی القندوزی و غیر ایشان روایت و
 اثبات آن کرده اند اما احمد بن حنبل پس این حدیث شریف را بسند خود از صنابچی در کتاب المناقب روایت نموده
 چنانچه مرزا حسن علی محدث در تفریح الاحباب گفته عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انادار الحکمتہ
 و علی بابہا رواہ الترمذی و قال هذا حدیث غریب و قال روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک
 ولم یذکر فیہ عن الصنابحی ولا یعرف هذا الحدیث عن جدم من الثقات غیر شریک و رواہ احمد عن الصنابحی
 اما ترمذی پس این حدیث شریف را در جامع صحیح خود اخرج نموده و بخرید نقد و تحقیق تحسین ابن فرمودہ چنانچه
 محاسبی در ذخائر العقبی گفته عن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انادار
 الحکمتہ و علی بابہا اخرجہ الترمذی و قال حدیث حسن و نیز محاسبی در ریاض نضرہ گفته
 عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انادار الحکمتہ و علی بابہا اخرجہ الترمذی
 و قال حسن غریب و روایت کردن ترمذی حدیث انادار الحکمتہ را از مشکوٰۃ المصابیح و اجوبہ صلاح الدین علائی
 و تاریخ ابن کثیر و نقد تصحیح و اسنی المطالب توضیح الدلائل و قول جلی و جمع الجوامع و جامع صغیر و کوکب منیر و صنواعق
 و منہ مکبہ و کنز العمال و کتاب الکفا و عقد بنوی و مرقاة مفرح مشکوٰۃ و کنوز الحقائق و منبہ القدر و تیسیر سیدنا
 و لمعات و شتہ السمات و سراج منیر و نزل الابرار و مفتاح النجا و تحفہ المجہب و معارج العلی و صبح صادق
 و روضہ ندیہ و اسعاف الراغبین و وسیلۃ النجا و عزیز الاقتباس و تفریح الاحباب و شرح غریز الاقتباس و
 و مرآۃ المؤمنین و بیابان المودۃ و غیر آن نیز واضح و لا محسنت کما لا یجفی علی من راجع الیہ الکتب و مستقف علی
 اکثر عباراتہا عن کتب انشاء اللہ تعالیٰ اما ابو مسلم کجی پس این حدیث شریف را بسند مقتدر روایت نموده
 چنانچه صلاح الدین علائی در اجوبہ خود کما مر سابقاً در اثبات حدیث مدنیہ العلم گفته و مع ذلک فلا شہد
 رواہ الترمذی و جامعہ عن اسماعیل بن موسی الفرادی عن محمد بن عمر الرومی عن شریک بن عبد اللہ
 عن سلمۃ بن کھیل عن سوبید بن غفلة عن ابو عبد اللہ الصنابحی عن علی مرفوعاً انادار الحکمتہ و علی بابہا
 و رواہ ابو الکحی غیر محمد بن عمر بن الرومی و مجد الدین فیروز آبادی در نقد الصحیح کما سبق در اثبات حدیث

رتبة العلم گفته وللحديث طريق اخر رواه الزمذى في جامعه عن اسمعيل بن موسى المفزاري عن محمد
 بن عمر الرومي عن شريك بن عبد الله عن سلمة بن كهيل عن سويد بن غفلة عن ابي عبد الله الصنعبي
 عن علي بن فضال عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال انا دار الحكمة وعلى بابها كوتابجه ابو مسلم الكجي
 وغيره على روايته عن محمد بن عمر الرومي وابو مسلم الكجي ان حفاظ اعلام واشبات عظام مروضية ابو سعد
 عبد الكريم بن محمد السمعاني در كتاب الانساب گفته الكجي بفتح الكاف والجمجمة المشددة هذه النسبة الى الكج وهو
 المحض اشتهر بهذه النسبة ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن عزي بن كشي البصري الكجي الكشي
 من اهل البصرة كان من ثقات المحدثين وكبارهم حدث بالكشي وقيل له الكجي قال ابو الفضل
 محمد بن طاهر المقدسي سمعت ابا القاسم الشيرازي يقول انما لقب بالكشي لانه كان يسكن دارا بالبصرة
 وكان يقول هاتوا الكج واكثر من ذكره فلقب بالكجي فيقال الكشي والكج بالفارسية المحض قلت فطلق
 ان الكشي منسوب الى جده الاعلى كشي والله اعلم فان قلت نسبته حسب ما سقته اولاً في كتاب الفضل
 الفلكي لالقاب المحدثين سمع مسلم بن ابراهيم وعفان بن مسلم وعمر بن حكيم ومحمد بن كثير العبدي
 وعمر بن مرزوق وطبقته هم من قدماء البصريين روى عنه جماعة كثيرة مثل ابي بكر عمر بن احمد التهامي وندك
 وابي بكر احمد بن جعفر بن حمدان القطيعي وهو اخر من روى عنه ثمس الدين ذهبي وروى ذكره الحفاظ گفته
 ابو مسلم الكجي الحافظ المسند ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز البصري صاحب كتاب السنن وديقة
 الشيخ سمع ابا عاصم النبيل والاضاري والاصمعي وبديل بن الحارث ومسلم بن ابراهيم وخلقاً كثيراً
 حدث عنه الصادق وفاروق الخطابي وجبيب المفزاري وابو بكر القطيعي وابو القاسم الطبراني وابو محمد بن
 الى قال الذهبية وقتل الدارقطني وغيره وكان سرّاً ينسب لعلماً بالحديث مدح البحرى وقيل انه
 لما حدث تصديق بعشرة الاف وعن فاروق الخطابي قال لما فرغنا من سماع السنن منه عملنا
 مادبة انفق فيها الف دينار وقال احمد بن جعفر الختلي لما قدم الكجي ببغداد امل في حبة عسان فكنا
 في مجلسه سبعة مستهلين يبلغ كل واحد منهم الاخر ويكتب الناس عنه قياماً ثم مسح الرحبة وحسب
 حضره فبصر ذلك فيها واربعين الف محبة سق النظارة هذه حكاية ثابتة رواها الخطيب في تاريخه
 عن اليسر الفاتني انه سمع الختلي يقولها وقيل انما ضرب بخرة قال جعفر بن محمد بن محمد الطيب كنا
 ببغداد عند ابي مسلم الكجي فغرت اننا من اصحاب صالح جزرة فغظم وقال لا تقولون سيد المسلمين

واكرمنا وقال ما يزيدون قلنا الحديث ابن عمر ع وحكايات الاصح فاعلم علينا عن ظهر قلب مات
ببغداد في المحرم سنة ثنتين وستين ومائتين وحمل الى البصرة وقد كان بالمائة ونيز في ربي وعبر
وقائع سنة اثنتين وستين ومائتين كغيرها ابو مسلم الكجى ابراهيم بن عبد الله البصرى الحافظ صاحب السنن ومسنده
الوقت في المحرم وقد قارب المائة او اكملها سمع ابا حاتم النبيل والاضاى والكبار وثقة الدارقطني و
كان محدثا حافظا محتشما كبير الشأن قيل انما فرغوا من سماع السنن عليه عملهم واثق عمر عليها الف
دينار تصدق بمجملة منها ولما قدم بغداد اذ حووا عليه حتى حوز مجلسه باربعين الفا وريادة وكان في
الجلس سبعة مستقلين كل واحد يبلغ الاخر ونيز في ربيع الاول السلام در وقتك سنة كورة كفته وشيخ الحديث ابو
الكجى ابراهيم بن عبد الله البصرى مصنف السنن وقد قارب مائة سنة ويا فنى در مرة الحبان در وقتك سنة كورة كفته
وفى ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصرى الحافظ صاحب السنن ومسنده الوقت وقد قارب المائة ومثلها
وكان محدثا حافظا محتشما كبير الشأن قيل انما فرغوا من سماع السنن عليه عملهم واثق عمر عليها
الف دينار وتصدق بمجملة منها ولما قدم بغداد اذ حووا عليه حتى حوز مجلسه باربعين الفا وريادة
وكان في المجلس سبعة يبلغون كل واحد يبلغ الاخر وعلامه سيوطى در طبقات الحفاظ ابو مسلم الكجى الحافظ
للسنن ابراهيم بن عبد الله بن مسلم بن ماعز بن كجى البصرى صاحب كتاب السنن وثقة الشيوخ قال الدارقطون
كان ثقة نبلا عالما بالحديث قيل انه لما حدث تصدق بعشرة آلاف وقال الفاروق الخطابي لما فرغنا
من سماع السنن منه عمل لنا ما نكث انفق فيها الف دينار وقال الخشكى لما قدم بغداد امل في رجة غسان
سبعة فكان في مجلسه سبع مستقلين كل واحد منهم يبلغ الاخر وكتب المتأس عند قياما ثمة مسحت الرحبة وحسب
من حضر بحبنة فبلغ نيفا واربعين الف محبرة سقى النظارة هذه حكاية ثابتة واهل الخطيب تاريخه وقيل
اضربا خرة مات ببغداد سنة اثنان وثمانين ومائتين وقد قارب المائة وحمل الى البصرة اما محمد بن
جرير طبري پس اخذ حديث را در كتاب تهذيب الامم بسند وروایت نموده وكمال اهتمام تصحيح ان فرموده چنانچه از
عبارات جمع الجوامع که سابقا در وجه صدوسی و ششم ذکر شده واضح و واضح است و غیر محجب ضرورت باز آن عبارت را
درین مقام بالتام نقل مینمایم پس باید دانست که سیوطی در جمع الجوامع گفته قال الترمذی وابن جریر معاشا سهیل
بن موسی السمری انا محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن كهیل عن سويد بن غفلة عن الصنابحي عن علي
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما دار الحكماء على ايها احل قال الترمذی هذا حديث غريب وفي نسخة منكر

او اكملها

بقية

الحلى

سبعة

الخبير

وروى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكر فيه عن الصائبي ولا عن هذا الحديث عن جدهم
 الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس انتهى وقال ابن جرير هذا خبر عندنا صحيح وقد يجب ان يكون
 هذا على مذهب الاخرين سيما غير صحيح لعلنا من احادهم انه خبر لا يعرف له مخرج عن النبي صلى الله عليه وسلم
 الا من هذا الوجه والاخران سلمة بن كهيل عندهم من لا يثبت بنقله حجة وقد وافق عليا في رواية
 هذا الخبر عن النبي صلى الله عليه وسلم لا يخرج عن الحسن بن علي بن فضال عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 عن الاعشى عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نبي العامة علي بن ابي طالب المني
 فليأتها من بابها حدثني ابراهيم بن موسى الرازي وليس بالقراء ثنا ابو معوية باسنادة مثله هذا
 الشيخ لا اعرفه ولا سمعت منه غير هذا الحديث انتهى كلام ابن جرير وقد ورد ابن الجوزي في الموضوعات
 حديث علي وابن عباس ما خرج في حديث ابن عباس قال صحيح الاسناد وروى في تاريخه عن
 ابن معين انه سئل عن حديث ابن عباس فقال هو صحيح وقال علي في حديث ابن عباس انه موضوع
 وقال الحافظ صلاح الدين العلامي قلت قال ببطلانه ايضا الذهبي في الميزان وغيره ولم يلتزموا في ذلك بعلامة
 قاذبة سوى دعوى لوضع دفعا للصحة وروى الحافظ ابن حجر في لسانه هذا الحديث له طريق كثيرة
 مستدرك الحاكم اقل احوالها ان يكون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع وقال في
 فتوى له هذا الحديث اخرج في المستدرك وقال انه صحيح وخالف ابن الجوزي فذكره في الموضوعات
 وقال انه كذب والصواب خلاف قوليهما معا وان الحديث من قسم الحسن لا يرتفع الى الصحة ولا يخط
 الى الكذب وبما في ذلك يستدعي طولا ولكن هذا هو المعتمد في ذلك انتهى وقد كنت اجيب بهذا الجواب
 دهر الى ان وقفت على تصحيح ابن جرير لحديث علي في تهذيبه لا تار مع تصحيح الحديث ابن
 عباس فاستقرت الله تعالى وخزمت باثقاء الحديث عن مرتبة الحسن الى مرتبة الصحة والله اعلم
 اما ابن بطه عكبري پس اخبرني شريف راعلي نقل عن ابن سيرين عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 ثنا ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصري ثنا محمد بن عثمان بن لؤي ثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن
 الصائبي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ادا الحكمة وعلي بن ابي طالب كرون
 ابن بطه ابن حديث شريف راعلي تفرج ابن عراق ورتز في الشريعة بن ظاهروا شكار يكره وقد مضت عملته
 فيما سبق اما حاكم نيسابوري پس اخبرني شريف راعلي تفرج محمد بن يوسف شامي وشبر المسمي مرقاني

عمر بن

دار الحكمة وعلى بابها فنزل الحكمة فليأت الباب مذکور في كتاب المكتفي واخبرني شيخنا محمد بن احمد رحمه الله قال اخبرنا علي بن ابي بصير عن علي قال حدثنا ابو الحسن احمد بن محمد بن عبد الله الطوسي قال حدثنا حكيم بن الحجاج الهروي قال حدثنا اسمعيل بن بنت السكا قال حدثنا محمد بن عمر الزوي عن شريك عن مسلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا دار الحكمة وعلى بابها وخبّرنا محمد بن ابي زكريا رحمه الله قال اخبرنا ابو ابراهيم اسمعيل بن ابراهيم بن محمد بن احمد الواعظ قراءة عليه بنيسابور قال اخبرنا ابو بكر هلال بن محمد بالبصرة قال حدثنا ابو مسلم ابراهيم بن عبد الله البصري قال حدثنا محمد بن عمر بن عبد الله قال حدثنا شريك عن سلمة عن الصنابحي عن علي وذكر الحديث اما محمد بن طلحة شافعي بس در مطالب السؤل بعد نقل حديثه في العلم كما سمعت سابقا گفته ونقل الامام ابو محمد الحسين بن مسعود القاصي البغوي في كتابه الموسوم بالمصابيح ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال انا دار الحكمة وعلى بابها الخ اما سبط ابن الجوزي بس في ذكره خواص الامم بعد نقل حديثه منية العلم كما سمعت سابقا گفته وفي رواية انا دار الحكمة وعلى بابها وفي رواية انا مدينة الفقه على بابها اما كنجي بس في رفاية الطالب بانه خاص برأي اخبرني شريف معقود مؤداه وتصريح مخرج بحسن عالي بودن ان فرموده فينا نجه گفته الباب الحادي عشر من فيما خص الله تعالى رضي الله عنه بالحكمة قال الله تعالى فقلت الحكمة فقد تحير كثيرا اخبرنا عبد اللطيف بن محمد ببغداد اخبرنا محمد بن عبد الباقي اخبرنا ابو الفضل بن احمد حدثنا احمد بن عبد الله الحافظ حدثنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجاني حدثنا الحسن بن سفيان حدثنا عبد الحميد بن محمد حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله انا دار الحكمة وعلى بابها قلت هذا حديث حسن عال وقد فسر الحكمة بالسنة لقوله عز وجل واتل عليك الكتاب والحكمة الآية يدل على صحة هذا التوكيل ما قد قال صلى الله عليه وآله وسلم اوتيت الكتاب مثله ومصدر ادا الكتاب للقران مثله معه ما علمه الله نعم بالحكمة ويديره من الام والنهي والحلال والحرام والحكمة هي السنة فلهذا قال لنا دار الحكمة وعلى بابها اما محمد بن طبري بس في كتابه يا من في عشرة جبابير من علي عليه السلام انهم في اخبرني مؤداه بعنوان خامس ثبات ان فرموده فينا نجه گفته ذكر اختصاصه بانه باب دار الحكمة عن علي رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انا دار الحكمة وعلى بابها اخبرنا جلال الدين محمد بن علي بن محمد بن طبري

در کتاب ذخائر العقبی در فضائل پنجاب اثبات بخیر فرموده چنانچه گفته ذکر آن رضی الله عنه باب دار الحکمة
 عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار الحکمة وعلی یابها اخرج به الترمذی وقال الحدیث
 حسن اما صدر الدین حموی پس در فرائد السمطين علی نقل عنه گفتنا خبرنا شیخنا الامام ابو عمر بن
 الموفق بقرائتی علیه قال انما شیخ الاسلام سعد الحق والدین محمد بن محمد بن المؤید الحموی قدس الله
 روحه اجازة قال انما شیخ الاسلام محمد بن محمد بن عبد الله الحنفی في اجازة ان لم یکن
 سهلاً قال بنی محمد بن عمر بن علی الطوسی سماه علیه بقراءة علی بنیابور قال انما ابو العباس
 احمد بن ابی الفضل السقائی انما ابو سعید محمد بن طلحة الحنابلی انما ابو علی احمد بن عبد الرحمن
 الدمشقی انما ابو مکر یوسف بن القاسم القاضی انما ابو عبد الله بن محمد القاضی الکوفی انما اسمعيل
 بن موسى المقرانی انما محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن كهیل عن العنابی عن علی رضی الله
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار الحکمة وعلی یابها اما ولی الدین الخطیب پس
 در مشکوة المصابیح گفته وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انادار الحکمة وعلی یابها
 رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب وقال روى بعضهم هذا الحدیث عن شریک بن یزید کروایه
 عن الصنابیح ولا نفر من هذا الحدیث عن احمد بن الملقات غیر شریک اما محمد بن یوسف الزرندی پس شایع حدیث
 شریف بالجملة من خیرة فی نظم در السطین کما سمعت سابقا در جیب لیر المؤمنین علیه السلام گفته الخصوص من الحضور
 النبوی بکرامته الاخوة والاختاب المنصوص علیه بانه لدار الحکمة و مدینه العلم یاب و تیز زندی در کتاب
 الاعلام در مدح جناب لیر المؤمنین علیه السلام کما مر گفته الخصوص من الحضرة النبویة بکرامته الاخوة
 والاختاب والمنصوص علیه بانه لدار الحکمة و مدینه العلم یاب اما صلاح الدین العلانی
 پس در اثبات حدیث انادار الحکمة جد و جید وافر نموده چنانچه عبارت او سابقا در وجه نود و یحجم از لای مصنوعه
 قوت المغنی جلال الدین سیوطی منقول شده اما محی الدین فیروز آبادی پس در کتاب نقد الصحیح و تحقیق
 و تنقید بخیر شریف داده چنانچه عبارت او سابقا در وجه صد و ششم بمعرف من تحریر کرده اما شمس الدین
 الجزری پس بخیر شریف در سنده خود در کتاب اسنی المطالب في مناقب علی بن ابیطالب وایت کرده ثبات
 مروی بودن آن بطرق و سانیة متعدده نموده و عبارت اسنی المطالب سابقا در وجه صد و نهم منقول گردیده
 اما ابن حجر عسقلانی پس این حدیث شریف را حسن گفته چنانچه از عبارات کتب نبویة و سبل الهدی ارشاد

المناجاة

و فی بعض القریب شرح مولانا لدینہ زرقانی وغیر ان کہ عنقریب انشاء اللہ مذکور میشود ظاہر و واضح خواہد شد
 اما شہاب الدین احمد پس در توضع الدلائل علی ترجیح الفضائل گفتہ الباب الخامس عشر فی ان النبۃ
 صلی اللہ علیہ و علی آلہ و بارک وسلم دار حکمت و مدینہ علم و علی بہا باب و انہ اعلم باللہ تعالیٰ
 واحکامہ و آیاتہ و کلامہ بلا ارنیاب و بعد نقل شرطی از اخبار و روایات ابن باب گفتمہ و عن علی حمہ اللہ
 و رضوانہ علیہ قال قال رسولہ صلی اللہ علیہ و علی آلہ و بارک وسلم انادار الحکمتہ و علی بابہا رواہ
 الحافظ ابو نعیم و الطبری و رواہ فی مشکوٰۃ و قال الخرج للزمذی و در وجہ صد و ست سوم دہستی کہ نینہ
 شہاب الدین احمد در توضع الدلائل نقل عن الزمذی و ریح جناب امیر المؤمنین علیہ السلام آوردہ المخصوص
 من الحضرة النبوت بکرامۃ الاخوة و لا تختاب المنصوص علیہ بانه لدار الحکمتہ و مدینہ العلم باب
 اما جلال الدین سیوطی پس در رسالہ قول جلی فی فضائل علی روایت ابن خثیمہ شریف نمودہ چنانچہ گفتہ
 الحدیث الخامس عشر عن علی کرم اللہ وجہہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انادار الحکمتہ
 علی بابہا الخرج للزمذی و قال غریب و نیز سیوطی ابن خثیمہ شریف با در جامع صغیر و تواتر نمودہ چنانچہ گفتہ انادار الحکمتہ علی
 بابہا ت عن علی و نیز سیوطی شریف با در جامع صغیر و تواتر نمودہ چنانچہ گفتہ انادار الحکمتہ علی بابہا ت غریب جل
 و نیز سیوطی در جامع الجوامع ابن خثیمہ شریف از ترمذی و ابن جریر و ابو نعیم نقل کردہ کلام ابن جریر متعلق بتفصیح ان آوردہ و بر
 اعتماد نمودہ کما سبق فیہا مضی و نیز سیوطی و در لالی مصنوعہ و قوت لغتہ کلام حافظ علامہ متعلق بآیات ابن خثیمہ آوردہ
 کما فیہا مضی اما قسطلانی پس دار الحکمتہ را از اسمائے جناب رسالتہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم معدود نمودہ
 تحقق و ثبوت ابن خثیمہ شریف بوجہ احسن و اجل ظاہر و باہر فرمودہ چنانچہ در مواہب لدنیہ در ذکر اسمائے
 جناب رسالتہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ دار الحکمتہ الداعی الی اللہ دعای ابراہیم علی النبین
 دلیل الخیرات الخ اما علقمی پس در کتب منیر شرح جامع صغیر اثبات ابن خثیمہ کہ چنانچہ گفتہ انادار الحکمتہ
 و علی بابہا و قال فی الکبیرات غریب انتہی قلت و زعم القزوی و ابن الجوزی بانه موضوع
 و در علیہما الحافظ العلامی و ابن حجر و المؤلف بما یبطل قولہما اما محمد بن یوسف شامی پس در
 سبل الہدی و الرشاد فی سیرۃ خیر العباد روایت و اثبات ابن خثیمہ شریف نمودہ چنانچہ در کتاب مذکور
 در بیان اسمائے جناب رسالتہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ حروف الدلائل دار الحکمتہ الخ الشیخ رحمہ اللہ
 علی رضوانہ عنہ ان النبۃ صلی اللہ علیہ وسلم قال انادار الحکمتہ و علی بابہا رواہ المحاکم

في المستدرک وصححه وادعی ابن الجوزی انه موضوع وتعبه الشيخ رحمه الله تعالى في المنک وفي اللالی و
قال الحافظان العلائی وابن حجر الصواب انه حسن لا صحيح ولا موضوع وقد بسطت الكلام عليه في
كتاب المفوائد المجمع في بيان الاحاديث الموضوعه واما ابن حجر مکی پس این حدیث شریف را در صواعق سوات
نموده چنانچه در کتاب مذکور كما سمعت سابقا و ذکر حدیث مذنبه العلم گفته و فی اخری عند الترمذی عن علی قال لما
الحکمة و علی بابها و نیز در من مکیه ابن حدیث را اورده چنانچه در ذکر حدیث مذنبه العلم گفته و فی اخری
عند الترمذی ان اثار الحکمة و علی بابها و نیز در من مکیه كما مضی گفته مما یدل علی ان الله سبحانه اخض
علیا من العلوم بما تقصر عنه العبارات قوله صلی الله علیه اقضاکم علی و هو حدیث صحیح لا نزاع
فیه و قوله انا دار الحکمة و رواية انا مدينة العلم و علی بابها الخ اما علی متقی پس در کنز العمال ابن حدیث
شریف را در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام اثبات نموده چنانچه گفته انا دار الحکمة و علی بابها کات عن
علی و نیز علی متقی در کنز العمال گفته قال الترمذی و ابن جریر معا حدیثنا اسمعیل بن موسی السری انبا
محمد بن عمر الرومی عن شریک عن سلمة بن کھیل عن سوید بن غفلة عن الصنائجی عن علی قال
قال رسول الله صلعم انا دار الحکمة و علی بابها حل قال الترمذی هذا حدیث غریب فی نسخة
منک و روی بعضهم هذا الحدیث عن شریک و لم ینکر و اذیه الصنائجی و لم یعرف هذا الحدیث عن احد من
الثقات غیر شریک و فی الباب عن ابن عباس انتهى و قال ابن جریر هذا خبر صحیح سندہ الخ اما اگر کم
وصالی پس این حدیث شریف را در کتاب الکفای روایت نموده چنانچه گفته و عنه ای عن امیر المومنین علی
برابطه فی الله عن رسول الله صلی الله علیه سلم قال انا دار الحکمة و علی بابها الخ الترمذی فی معاج و قال غریب و
وابو نعیم فی المعرفة اما شیخ بن عبد الله العیدروس پس در عقد نبوی روایت این حدیث نموده چنانچه در
کتاب مذکور كما سمعت سابقا گفته و فی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة و علی بابها اما ترجمه الله
سندی پس این حدیث شریف را در مختصر تنزیه اشریو اثبات نموده چنانچه گفته و انا دار الحکمة و علی بابها بر بطة
نع مرطب حب عد خط و فی لفظ انا مدينة الفقه و انا مدينة العلم و فی جماعه کثیرة مجروحان
و مجاہیل تعقب باننا اخرجنا الحاکم و الترمذی و قال الحافظ ابن حجر اخرجنا الحاکم و صححه و خالفه الباقون
ابن الجوزی ف ذکره فی الموضوعات و الصواب خلاف قولهم معا و ان الحدیث من قسم الحسن لا یرتقی
الاصح و لا یخطئ الی الکذب و بیان ذلك يستدعی طوله لکن هذا هو المعتمد و کذا احسنه العلائی

عن الصنائجی

هذا كلام في
من الزينغ الا يخفى
على الناقد البصير

اما محمد حجازی اشعری پس در فتح المولیٰ السیسی شرح الجامع الصغیر محمد بن یحییٰ شریف مودہ بصیرت جامع
 الفصل از حسن بودن ان نموده چنانچه عنقریب از عبارت سراج منیر لامع و متبیر میشود انشاء الله تعالیٰ اما ملا
 یعقوب الہوری پس ثبوت حدیث انداز الحکمة از کلام در مابعد انشاء الله تعالیٰ فراموشی ریا اما احمد بن الفضل المکی پس در
 وسیلہ المال یحییٰ شریف لروایت نموده چنانچه گفته و عنده ایضاً کم الله وجهه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما
 دار الحکمة وعلیٰ بابها اخرجه للناس اما شیخ عبد الحق وکبار و پس در لغات شرح مشکوٰۃ اثبات یحییٰ شریف نموده و افاد علمای
 اعلام مذہب متعلق بان اردکود و نیز در شریعة الامم اثبات آن فرموده کما سمعت سابقاً و نیز عبد الحق دہلوی در سراج النبوة
 در ذکر اسما جناب رسالت صلی الله علیه و آله لم نقل عن الموابب گفته د دار الحکمة الداعی الی الله دعویٰ ابراهیم
 دعویٰ النبیین دلیل الخیرات اما شیخ بن علی بن محمد الحنفی در کنز الدین الکبیر و السیر الی الدین الغنیة و اما شیخ
 الطریقۃ العلویۃ الحسینیۃ اثبات یحییٰ شریف بجم و جزم نموده چنانچه گفته قال صلی الله علیه و سلم انما دار
 الحکمة وعلیٰ بابها اما غزالی پس در سراج منیر شرح جامع صغیر اثبات تحقیق این حدیث شریف نموده
 چنانچه گفته (انما دار الحکمة) قال المناوی و فی روایة بنی الحکمة (وعلیٰ) بن ابی طالب (بابها) فیه التنبیہ
 علی فضل علی و استنباط الاحکام الشرعیة منہ (ث) عن علی و قال غریب قال لعلنی و زعم القزوینی
 و ابن الجوزی بانه موضوع و رد علیہما الحافظ العلانی و ابن حجر و المولف بما یبطل قولہما اھ و قال الشیخ
 حدیث حسن اما شبر لم یسئ پس در حاشیہ موابب کہ سستی بہ بتیسیر المطالب سنیہ بکشف اسرار الموابب اللدنیہ
 اثبات ابن حدیث شریف نموده چنانچه در ذکر اسما جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفته قوله دار الحکمة اخذہ
 الشیخ من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انما دار الحکمة وعلیٰ بابها رواہ الحاکم
 المستدرک و صحیحة اما زرقانی پس در شرح موابب لدنیہ تحقیق و اثبات یحییٰ شریف فرموده چنانچه
 در ذکر اسما جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفته حرم (د) دار الحکمة لقوله صلی الله علیه و سلم
 انما دار الحکمة وعلیٰ بابها رواہ الحاکم فی المستدرک و صحیحة و زعم ابن الجوزی و اللذہبی انه موضوع
 و رد بما یطول قال الحافظان العلانی و ابن حجر الصواب انه حسن لا صحیح و لا موضوع اما مزراحم
 بن معتمد خان بدشتی پس در منزل الابرار بما صرح من مناقب اہل البیت الاطہار یحییٰ شریف را آورده چنانچه
 سابقاً شنیدی کہ در کتاب مذکور در ذکری حدیث مدنیۃ العلم گفته و هو عند الترمذی و ابی نعیم فی الحلیۃ عن علی
 اکرم الله وجهہ بلفظ انما دار الحکمة وعلیٰ بابها و نیز فرما محمد بدشتی در منقلح البغانی مناقب آل العبا

ان شاء الله تعالیٰ
 در سراج منیر شرح جامع صغیر
 فی حدیث قلت قال الشیخ غزالی
 شیخ خاوند مستخرج من جامع
 الشرائع المشہور باب الوفاء

ایچدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر حدیث مدینه العلم که اسمعت سابقا گفته و لخرجه الترمذی
 و ابو نعیم فی الحلیة عن علی کرم الله وجهه مرفوعاً بلفظ انادار الحکمة و علی بابها و نیز غزالی و خبزی در
 تحفه الجبین ایچدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و آنرا بسبب شولیدان حدیث حسن دانسته اما محمد صدق عالم
 پس معارج العالی نقل از جمیع الجوامع السیوطی اثبات ایچدیث شریف فرموده و قد مرّت عبارتته فیما سبق
 اما نظام الدین سها لوی پس در کتاب صبح صادق اثبات ایچدیث بجهتم و خبر منورده چنانچه از عبارت آن که
 انشاء الله در مابعد خواهی شنید واضح و لا محاله خواهد شد اما ولی الله دهلوی پس در قرّة العینین اطهار حسن
 ایچدیث شریف منورده چنانچه گفته حدیث انادار الحکمة و علی بابها اخرج مناس و فی اسناد جماعه من
 الجبر و حین و المجاهیل و قال الترمذی غریب منکر و صححه للعالم و ذکره ابن الجوزی
 فی الموضوعات و قال الحافظ ابن حجر حسن لغیره و هو المختار اما محمد بن اسمعیل الایسر در روایه
 این حدیث شریف را از ترمذی نقل کرده و تصحیح محمد بن جریر طبری آنرا نیز ذکر نموده و قد مضت عبارتته سابقاً
 اما صبیان مصری پس در اسعاف الراغبین ایچدیث شریف را آورده چنانچه در ذکر روایات حدیث مدینه العلم
 کما مرّ سابقاً گفته و فی اخری عند الترمذی عن علی نادار الحکمة و علی بابها اما محمد بن مهران
 پس ایچدیث شریف را در وسیله النجاة از ترمذی و ابو نعیم نقل کرده و قد مرّت عبارتته فیما سبق
 اما خود مخاطب پس در کتاب غزیز القیاس ایچدیث شریف را روایت نموده چنانچه گفته حدیث انادار
 و علی بابها رواه الترمذی و نیز مخاطب در جواب سوال بعضی سائلین ایچدیث شریف ذکر نموده و بان احتیاج فرموده
 و قد مضت عبارتته سابقاً اما محمد اسمعیل دهلوی برادر زاده مخاطب پس در رساله منصب الامت
 بالجم و الخیرم اثبات ایچدیث شریف فرموده چنانچه گفته و از انجمله حکمت ربّ قال الله تبارک و تعالی لقد اتینا الکما
 الحکمة ان اشکر الله و قال صلّی الله علیه و سلم انادار الحکمة و علی بابها و دعی صلّی الله علیه و سلم
 لابن عباس اللهم علمه الحکمة اما حسن علی محدث تلمیذ مخاطب پس در کتاب تفریح الاحیاء فی
 مناقب الال و الامعاب روایت ایچدیث شریف منورده چنانچه گفته عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلّی الله علیه و سلم انادار الحکمة و علی بابها و الترمذی و قال هذا الحدیث غریب قل روى بعضهم هذا الحديث
 عن شریک و لم یکن کذباً عن الصنایحی و لا عن هذا الحدیث عن احد من الثقات خیر شریک و روایه
 الحمد عن الصنایحی و نیز حسن علی محدث اثبات ایچدیث در شرح غزیز القیاس منورده چنانچه گفته حدیث

لا یخفی ان فی الکلام من النسخ
 انفع علی السمع الخیر الام

و نیز مونی بسین
 در وسیله النجاة گفته
 و حکمت او پیش از آن
 که با جهاد در آمد و حکومت
 میسر شود احصا
 آن در حالیکه سید
 انبیا فرموده باشند
 انادار الحکمة
 و علی بابها و
 انامدینه العلم
 و علی بابها صحر

انا دار الحکمة وعلی بابها ولاء الترمذی من ذی حکمت علی دروازہ کنت ودر حق شخصیں ہم در حدیث احادیث
مرتبہ کمال علم ثبوت سیدہ اما نور الدین سلیمان بن علی در دریمیم این حدیث شریف را آورده چنانچہ در کتاب
مکثور نقل از کتاب الاکفای ثقتہ و عندہ رضی اللہ عنہما رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال انا
دار الحکمة وعلی بابها اخبر الترمذی فی جامعہ وقال غریب وابو نعیم فی المعرفۃ لما ولی اللکھنوی
پس در مرآۃ المؤمنین ذکر این حدیث شریف نموده چنانچہ سابقا شنیدی کہ در کتاب مذکور در ذکر حدیث مدنیہ العلم گفتہ
واو حر الترمذی لفظ اللہ مکان المدینۃ اما شیخ سلیمان بن علی بن رینا بیع المودۃ ابن حدیث را بتحریر
عیدہ آورده چنانچہ گفتہ الترمذی والحکمونی بسندہما عن سدید بن عقیل عن الصنائحی عن علی بن رضی اللہ
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وانی عن ابی اسحق بن عیسیٰ بن سلمۃ
بن کھیل عن الصنائحی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها ابن المقفأ
بسندہ عن مجاہد عن ابن عباس وایضا عن سلمۃ بن کھیل عن الصنائحی عن علی کرم اللہ وجہہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا دار الحکمة وعلی بابها وانی عن ابی اسحق بن عیسیٰ بن سلمۃ
گفتہ انا دار الحکمة وعلی بابها الترمذی ویزید بن رینا بیع المودۃ نقل از جامع الصغیر گفتہ انا دار الحکمة و
علی بابها الترمذی عن علی ویزید بن رینا بیع المودۃ نقل از الصنائحی گفتہ و فی اخری عن الترمذی عن
انا دار الحکمة وعلی بابها اما ومنتی معاصر من نفع قوت المغتدی اثبات این حدیث شریف نموده و قد مر
عبارتہ قریباً واز انجملہ است حدیث انا مدینۃ الحکمة وعلی بابها واین حدیث شریف را اسمعیل المدنی
الانطاکی و ابو الحسن شاذان الفضلی و ابو الحسن علی بن عمر بن احمد الدارقطنی و ابو نعیم احمد بن عبد اللہ الاصبہانی و
ابو بکر احمد بن علی بن ثابت الخطیب البغدادی و ابو السجاسم ابرہیم بن محمد بن المولید الحموی و شہاب الدین احمد صاحب
توضیح الدلائل و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی و عبد الرؤف بن تلج العارفین المناوی و شاہ ولی اللہ
بن عبد الرحیم الدہلوی و مولوی ولی اللہ بن حبیب اللکھنوی و سلیمان بن ابرہیم بن محمد السجسی القندوزی و ابی
و اثبات کردہ اند حال اعتباراتیکہ مثبت این معنی باشد باید شنید اسمعیل انطاکی در تاریخ الصحابہ در ترجمہ جناب امیر المؤمنین
علیہ السلام گفتہ حدیثنا ابو بکر بن خالد و فاروق الخطابی قال اخبرنا ابو مسلم الکجی عن محمد بن عمر بن
الرقمی عن شریک عن سلمۃ بن کھیل عن الصنائحی عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انا
مدینۃ الحکمة وعلی بابها واز ملاحظہ صدر تاریخ انطاکی جلالت مرتب و مومنرت احادیث و اخبار ان واضح

والرحمة حيث قال فيه فالفت هذا الكتاب وبدأت باخبار في مناقبهم ومرتباتهم ثم قدمت ذكر
 العشرة المشهود لهم بالجنة واتبعته بمن وافى اسمه اسم رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم رتبته لبيان
 على ترتيب حروف الحجم واقصرت من جملة رواياتهم على حديث واحد يبين
 اكثر من غيره ما لهم اليه من ذكر الولادة والسن والوفاء ومن لم يقع له حديث وثبت له ذكر او روى خبرا
 ذكرته بعد لقائي الا وهام والموضوعات مما لا حقيقة له ولم يشتمل على ذكره مسانيد الامم والاشا
 ولا روية توارى بحفاظ الذين هم العمدة والاولاد الذي يشتغل بجمع ذكره من غرضه المكاثره
 والمفاخرة لا التحقيق بذكر الحقائق للاطلاع والمتابعين ليكون ذلك دليلا على محض نسلك الله نفعه للمؤمنين
 عليه التوفيق رحمه رافقه ابو نعيم اصفهاني در حلية الاوليا كما سمعت سابقا در مدح جناب امير المؤمنين
 عليه السلام گفته سيد القوم محب المشهود ومحبوب للعبود باب مدينة الحكم والعلم الخوسيد
 شهاب الدين احمد در توضيح الدلائل كما سمعت سابقا گفته قال الامام الهمام المتفق على علو شأنه
 في العلوم والاعمال المتفق له در اري الفضل في سلك النظم بالسنة اهل الكمال الحافظ الورع الباع
 العالم العامل العارف الكامل بلا شك ومير ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني في كتابه الفائق الدلائل
 السمة بالحلية وسيد القوم محب المشهود ومحبوب للعبود باب مدينة الحكم والعلم الخوسيد
 لا في مصنوع گفته وقال ابو الحسن شاذان الفضلي فخصائص على ثنا ابو بكر محمد بن ابراهيم بن فيروز الهمداني
 ثنا الحسين بن عبد الله القمي ثنا جيب بن النعمان حدثني جعفر بن محمد حدثني ابي عن جدس
 عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امة من امة الله حكمت وعلى بابها فمن
 اهل المدينة فليات الى بابها اخرج الخطيب في تلخيص المتشابه من طريق الدارقطني ثنا محمد بن ابراهيم
 الانطلي به ومناوي ورفيع القدير كما سمعت آنفا گفته ان امة من امة الله حكمت وعلى بابها فمن
 وعلى بابها اي على بن ابي طالب هو الباب الذي يدخل منه الى الحكمة وشاه ولي الله در راز الله الخفا
 در ذكر ماثر جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته وحكمت لو بیش از انت كه با حصاء در آيد و چگونه ميشود احصاى آن
 انحضرت صلى الله عليه وسلم فرموده باشند ان امة من امة الله حكمت وعلى بابها ومولوى ولى الله لكنهم لم يروا من المؤمنين
 في مناقب ال سيد المرسلين در ذكر مناقب جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته واما حكمت و بیش از انت كه با حصاء
 در آيد و چگونه ميشود احصاى آن انحضرت فرموده باشند ان امة من امة الله حكمت وعلى بابها وشيخ سليمان بن

ابراھیم القندوزی البیاضی در بیان شیخ المودہ گفته اند انما مدینة الحکمة طوت باہا کون قوتی للمدینۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا علی انما مدینة الحکمة طوت باہا کون قوتی للمدینۃ
الأمین قبل الباب کذب من زعم انه یحبنی ویغضک لانک منی ولنا منک لصک من احس ود منک من
دی ود وحک من روحی و سریرتک من سریرتی و علائیک من علائیکتی وانت امام امتی وصیتی
مرطبا لک و شفیع مرعصک و ریح من کولک و خسر من عبادک فاز من لزمک و هلك من فارقک و مثاک
و مثل الامم من ولدک مثل سفینة نوح من یکمل باجاء و یختلف عنها غرق و مثاک کون الی کل ما غار
بجھم طلع یجھم الی یوم القیمة و محجوب ^{نص} مذکره از ملاحظہ کتاب العلل دارقطنی واضح و لا یحیشود کہ او
در ثبوت حدیث انما مدینة الحکمة و علی بابہا بروایت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام کلامی دارد و ہمت
قال صہ خود را بر اثبات اضطراب در مثل این حدیث و شیخ النصاب میگمارد و چنانچہ در کتاب العلل دارقطنی مذکور است
و یسئل عن حدیث الصناجی عن علی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انما مدینة الحکمة و علی بابہا
فمن اراد المدینة فلما ہما من بابہا فقال هو حدیث یرویہ سلمة بن کھیل و اختلف عنہ فرواہ
شویک عن سلمة عن الصناجی عن علی و اختلف عن شریک فقیل عنہ عن سلمة عن رجل عن الصنا
و رواہ یحیی بن سلمة بن کھیل عن ابيه عن سويد بن غفلة عن الصناجی و لم یسندہ و الحدیث
مضطرب غیر ثابت و سلمة لم یسمع من الصناجی و این کلام دارقطنی نزد باب انہام خود معلول و غیر
مقبول است بچہ جودہ طرق روایت این حدیث باہم تنافی و تضاد ندارد بلکہ جمع در آن ممکن است و بعضی ان بعض مشہد
میکنند پس ادعای اضطراب در آن مورت عجب است اما طریقی کہ در آن مشرک یک این حدیث را از سلمہ از
صناجی از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام روایت نموده پس ثبوت آن جائے کلام نیست و انچہ دارقطنی در
آخر کلام خود گفته کہ سلمہ از صناجی نشنیده پس شہادت علی النقی است و مقبول نیست باشد یعنی دلیل ندارد کہ کلام
استبعاد است در سماع سلمہ از صناجی حالانکہ سلمہ در سنہ سبع و اربعین متولد شدہ و وفات صناجی در زمان
عبدالملک بن مروان واقع شدہ و بخاری آنرا در میان سنہ سبعین و ثمانین ضبط کردہ پس اگر سلمہ سبعین ہم
زمان وفات صناجی قرار دادہ آید در الوقت سلمہ از انبائی ثلث و عشرين سنہ خواهد بود و سماع کسی کہ
این سن داشت باشد ہر گرجھل اشکال نیست اما اینکه سلمہ در سنہ سبع و اربعین متولد شدہ پس ابن حجر عسقلانی
در تہذیب التہذیب در ترجمہ سلمہ بن کھیل گفته قال یحیی بن سلمة بن کھیل ولدابی سنہ سبع و اربعین

ومات یوم عاشور لاستنه احدى وعشرین ومائة لما انک مناجی دروان عبد الملك وفات یافت
 ونجاری وفات او بابین سبعین الی الثمانین صبط نموده پس ابن حجر در تہذیب التہذیب در ترجمہ عبد الرحمن مناجی گفته
 وقال اربعین تأخر الی زمن عبد الملك بن مرثان وكان عبد الملك یجلسه معه علی السریر وذاکر
 البخاری فی التاریخ الاوسط فی فضل من مات بین السبعین الی الثمانین امام یرقیکہ دران روایت
 کردن شریک این حدیث را از سلمہ از مردی از مناجی واقع شدہ پس ثبوت ان نیز محال است بہ نسبت چہ از طریق دیگر
 کہ دارقطنی بعد ازین ذکر نموده خود منکشف میشود کہ ان مرد سدید بن غفلة است و سدید بن غفلة از تابعین ثقات و
 مؤثقین اثبات است و سیدی در کاشف گفته سدید بن غفلة المجعفی ابوامیہ ولد عام الغیل قدم المدينة
 حین دفن النبی صلی اللہ علیہ وسلم وسمع ابابکر وعدة وعنده سلمة بن جھیل وعبد بن ابی لہب
 ثقة امام زاهد قوام توفی ۱۸۱ اما قول دارقطنی رباب طریق آخر از طرق این حدیث کہ سدید بن غفلة این حدیث را از
 مناجی روایت کردہ و خداو آن بسوی مناجی نکرده یعنی از ابابکر و مناجی از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام آورده
 پس سبب طعن درین طریق نمیشود زیرا کہ سدید بن غفلة تابعی مخضرم است کہ از خلفاء اربعہ روایت مسلح دارد و کمالاً مخفی
 علی مرکب خط کتب الرجال وقد نص علی ذلک الحافظ العلاء فی احوالہ و العلل من الفیر و ذابا دی فی
 نقد الصحیح و او باصناجی ہم طبقہ است و ورود ہر دو در حدیث منورہ قریب یکدیگر اتفاق افتادہ چنانچہ ابن حجر
 عسقلانی در تقریب گفته سدید بن غفلة بفتح المعجمة والفاء ابوامیہ المجعفی مخضرم مرکب از التابعین
 قدم المدينة یوم دفن النبی صلی اللہ وسلم وکان مسلماً فی حیوۃ ثم نزل الکوفہ و مات سنۃ ثمانین
 و لہ مائة و ثلثون سنۃ و نیز ابن حجر در تقریب گفته عبد الرحمن بن عسيلة بمصغرة المرادی الو
 عبد الله الصناجی ثقة مرکب از التابعین قدم المدينة بعد موت النبی صلی اللہ علیہ وسلم بخمسین
 مات فی خلافة عبد الملك پس کہ ام امر مانع است ازینکہ چنانچہ مناجی این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام
 شنیدہ سدید بن غفلة نیز از جناب سماع بن خنبل نموده باشد و نیز جناب احمد بن حنبل اگر دید کہ روایت سدید بن غفلة این حدیث
 را از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام و عدم سند او بسوی مناجی ہرگز موجب طعن درین طریق نمیشود و بالفرض
 اگر تسلیم ہم کنیم کہ سدید بن غفلة این حدیث را از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بلا واسطہ شنیدہ بلکہ از مناجی سماع
 نمودہ پس با اینہم نیز سبب سقوط این طریق از درجہ اعتبار نمی شود چہ ہر گاہ از طریق دیگر متفحص شد کہ واسطہ در میان
 سدید بن غفلة و جناب امیر المؤمنین علیہ السلام مناجی است و او ثقہ و از کبار تابعین میباشد اشتباہ مرتفع شد و این طریق

هم خدوش نماز بالجماعین بیان مستخلص گردید که روایت کردن جمله بن کبیل بن جریث از جناب امیر المومنین
 علیه السلام روایت کند بواسطه مرد که او فی الحقیقه سوسید بن غفله است از جناب امیر المومنین علیه السلام
 و روایت کند از سوسید بن غفله از جناب امیر المومنین علیه السلام هم متصل و محمول بر سماع است بعضی اشید و موکه بعضی ناکه و بعضی
 و بعضی قطع و بعضی باشد و اگر فرض کنیم سیطره علم نبوی باز هم سلا بعضی از این است و بعضی از این است که امیر المومنین علیه السلام گفتند و او را
 اضطراب آن درین صورت عین جور و جفا بلکه دلیل قلت شرم و حیا میبود چنانچه این خرم در کتاب النجلی جایگزین حدیث
 عمران بن الحصین آن رجلا و صی عند موت فاعتق ستمه مملو کین له لم یکن له مال غیره فدعا
 هم رسول الله صلعم فجزاهم اثلاثا ثم افرع بینهم فاعتق اثنين و ادق اربعة و قال له فولا سدید
 ذکر نموده و ایرادات مقررین بر این حدیث دفع کرده گفته و قال و اوجدنا حدیث عمران بن الحصین مضطرب
 و غیره و رواه ابوقلابه عن ابی المطلب عن عمران و مرقة رواه عن ابی زید ان رجلا من الانصار قال ابی محمد
 فکان ماذا او ما یعلل بهذا الاقلیل الحیاء رواه ابوقلابه عن ابی زید و هو یحیی فلم یخضبه و رواه
 عن ابی المطلب عن عمران بن الحصین فاشهد و ثبت فاحذنا بالان قال ابن حزم و کل خبر فی الارض
 فانه یقبله الثقة و غیر الثقة فیوخذ نقل الثقة و یدرك ما عداه پس مقام کمال استعجاب و استغراب است چنانچه
 و ارقطنی این حدیث شریف را باوصف تفرد طرق و کثره وجه و سلامت آن از طعن مضطرب و غیر ثابت و امی نماید چنانچین
 کلام معلول و دخل مدخل حیرت ناقدین متبحرین می آید و دسترنما ندک کلام و ارقطنی که مادر صدق نقض آن بودیم
 متعلق بحديث انکادین الحکمة بروایت جناب امیر المومنین علیه السلام بود و الا در اصل حدیث انکادین الحکمة
 و ارقطنی طاعن نیست بلکه این حدیث شریف را بر روایت جابر بن عبد الله انصاری و در روایت کرده کما در حدیث
 من عبادة اللالی المصنعة و این حدیث شریف بروایت عبد الله بن عباس نیز ماثور شده چنانچه عبارت حموی که لم یخ
 ینایع تفکر ده واضح و ظاهریست و این حدیث انکادار العلم و علی بابها و این حدیث شریف را
 ابو محمد الحسین بن مسعود بن محمد الفراء البغوی و محمد بن احمد بن عبد الله الطبری و علی بن سلطان محمد القاری
 احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و شیخ بن علی بن محمد بن عبد الله بن جعفر و شیخ سلیمان بن ابراهیم الحنفی القندوزی روایت کرده اند و محمد
 طبری روایت العقبی گفته ذکر اند رضی الله عنه باب العلم و باب مدینه العلم علی رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صل الله علیه و سلم انکادار العلم و علی بابها الخرجه البغوی فی المصابیح فی الحسنا و احسن ابو عمر
 انکادین العالم علی بابها و زاد فی باب العلم فلیکنه من بابة نیزه و محب می باشد گفته فکر خفا یا باب العلم و باب مدینه العلم

عن رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انادار العلم وعلى بابها اخرجها في المصاييح
في الحسان واخرجها ابو عمر وقال انامدينه العلم وولد فمن اراد العلم فليأت من بابيه ونيز درياض نيز
كفته ذكر عليه وفقهه وقد تقدم في ذكر علميته مطلقا واعلميته بالسنة والله بادار العلم والرجل من البصائر
يقول سكوني غير واحد التجميع من العجالة عليه معظم احاديث هذا الذكر وملا على قارى در مرآة شرح
كفته وعنه اى عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انادار العلم في رواية انامدينه العلم وفي رواية
المصاييح انادار العلم وعلى بابها وفي رواية زيادة فمن اراد العلم فليأت من بابيه واحمد بن الفضل بن محمد
بالكثير المكي در وسيله المال في عدة مناقب الاك كفته وعن سيدنا على كرم الله وجهه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم انادار العلم وعلى بابها اخرجها الباقى في الحسان من المصاييح وجيزى در كنز البرى كفته
وقال صلى الله عليه وسلم انادار العلم وعلى بابها وشيخ سليمان بن خواجه طلائى القندوزى السليجى در منتهى العلوم
نقل عن فخر العقب كفته وعن على صر فوعا انادار العلم وعلى بابها اخرجها الباقى في المصاييح اخرجها
مدنية العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليأت من بابيه واثر انما است حديث انامدينه العلم وعلى كفته
الخبر وايضا حديث شريف را ابو شجاع شيرازى بن شهر دار بن شيرازى الديلى وسيد على بن شهاب الدين الهمدانى وعبد الوهاب
بن محمد بن فريح الدين احمد البخارى وشيخ سليمان بن ابراهيم السليجى القندوزى روايت کرده اند ديلمى در فردوس الغرائب
ابن عباس انامدينه العلم وعلى كفته والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته والائمة من امتي عبودة
يوزن فيه اعمال المحبين والمبغضين لنا وسيد على بن شهاب الدين الهمدانى در روضة الفردوس كفته وعنه قال قال
عليه السلام انامدينه العلم وعلى كفته والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته ونيز سید علی همدانی در
موقد القزى كفته وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انامدينه
العلم وعلى كفته والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته والائمة من امتي عبودة يوزن فيه
اعمال المحبين لنا والمبغضين لنا ونيز على همدانى در كتاب السبعين في فضائل ابي موسى بن علي بن ابي طالب
السادس والثلاثون عنه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انامدينه العلم و
على كفته والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس وعبد الوهاب بخارى في تفسير
النورى كفته وعنه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انامدينه العلم وعلى كفته و
الحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقته رواه صاحب الفردوس وشيخ سليمان القندوزى السليجى در منتهى العلوم

لنا

كفتم الحديث السادس والثلاثون عنه رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان امانين العلم وعلى كفناه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقتهم راوا صاحب الفنون وزير رياس المودة فلهذا من مودة الله كفته ابن عباس رفعه انا ميان العلم وعلى كفناه والحسن والحسين خيوطه وفاطمة علاقتهم والائمة من بعدى عمود يورث اعمال المحبين لنا والمبغضين علينا ارحمهم
استصيت انا مدينة الجنة وعلى بابها وايضا حديث شريف رافقيه علامه ابو الحسن على بن محمد بن الطيب الجلبلى المعروف بالنجاشى وشيخ سليمان بن ابراهيم بن محمد البجلي القندوزى روايت كرده اند ابن المغازى در كتاب المناقب كفته قوله صلى الله عليه وسلم انا مدينة الجنة لخيرنا محمد بن احمد بن سهل النخعي رحمه الله اخنا عن ابى طاهر ابراهيم بن محمد بن عمر بن يحيى العلوى نا عن عبد الله بن محمد بن عبيد الله نا عن عبد الرزاق بن سليمان بن غالب الازدى نا باج ومحمد بن سعيد بن شرحبيل نا ابو عبد الغنى الحسن بن على نا عبد الوهاب بن همام حدثنى ابو عن ابيه عن سعيد بن جبير عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال انا مدينة الجنة وعلى بابها فمن اباد الجنة فليأتها من بابها وشيخ سليمان البجلي در ناسخ المودة كفته ابن المغازى بسند عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة الجنة وعلى بابها فمن اباد الجنة فليأتها من بابها واذا انجمله است حديث انا مدينة الفقه وعلى بابها وايضا حديث شريف را ابو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان بن بطة العكبرى المعروف بابن بطة وشمس الدين ابو المظفر يوسف بن قزغلى الحنفى المعروف بسبط ابن الجوزى وابو الحسن على بن محمد بن عراق الكنائى ورحمة الله بن عبد الله السندى روايت واشبات كرده اند ابن بطة على ما نقل عنه روايت اين حديث باين سند
ثنا ابو بكر محمد بن القاسم النخوى قال ثنا عبد الله بن بابويه قال ثنا ابو منصور شيخنا بن شعاع قال ثنا عبد الحميد بن بحر البصرى قال ثنا شريك قال حدثنا سلمة بن كهيل عن عبد الرحمن بن علقمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة الفقه وعلى بابها وسبط ابن الجوزى در تذكره خواص الامم كما سمعت سابقا ذكره حديث مدينة العلم كفته في رواية انا دار الحكمة وعلى بابها وفي رواية انا مدينة الفقه وعلى بابها وابن عراق در تنزيه الشريفة كما سمعت سابقا كفته انا دار الحكمة وعلى بابها ابن بطة نع مرطب حب عد خط وفي لفظ انا مدينة الفقه واخر انا مدينة العلم اتم ورحمة الله
سندى در مخفر تنزيه الشريفة بهين عبارات اين حديث شريف را ذكر كرده كما دريت انفا واذا انجمله است

حديث انا ميزان الحكمه وعلى السانه واخذت شريف را ابو حامد محمد بن محمد الغزالي وكمال الدين بن حسين بن معين
الدين اليزدي الميمني اثبات كرده اند ميمني در فواتح شرح ديوان منسوب بجناب امير المؤمنين عليه السلام گفته
ويحكم انا ميزان العلم وعلى بابها كه در جامع ترمذي مسطور است وانا ميزان الحكمه وعلى السانه كه در
عقليه امام غزالي مذکور است بر طالعان طريق ايقان وشاربان رقيق عرفان واجب است كه متوجه باشند بباطن ملكوت
موطن حضرت امير المؤمنين امام المحنين يعسوب الواصلين مطلوب الكاملين الى آخره سابق واز انجمله است حديث
انا المدينة وانت الباب ولا يوتي للمدينة الا من بابها واخذت شريف را ابو محمد احمد بن محمد
بن علي العاصمي روايت نموده چنانچه در كتاب زين الفتى گفته واخذت شريف را ابو محمد بن ابي زكريا الثقة رحمه الله
قال حدثنا ابو الحسن علي بن ابي جعفر بن محمد بن عبدان قال اخبرنا محمد بن عمر بن سلم الحجابي الحافظ ابو بكر قال
ابو محمد القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن محمد بن علي قال حدثني ابي عن ابيه
عن محمد بن عبد الله عن ابيه عبد الله بن محمد عن ابيه محمد عن ابيه عمار عن ابيه علي بن ابي طالب
رضي الله عنهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اعلم ان الله امرني ان ادعيتكم ولا اقصيكم واعلم ان
لتي وانزلت على هذه الاية ونعيمها اذن واعية فلت الواعية تعلمي يا علي وانا المدينة وانت الباب ولا
يوتي للمدينة الا من بابها واز انجمله است حديثي ككتاب رسالتك صلى الله عليه وآله وسلم واذن ذكره معراج
خود فرموده ودر حق جناب امير المؤمنين عليه السلام فهو باب مدينة علمي يا فهو باب علمي ارشاد نموده وانشاء
شريف را علامه ابو الحسن علي بن محمد بن الطيب الجبالي المعروف بابن المغازلي و ابو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمي على
ما نقل عنه للبايعي سليمان بن ابراهيم الباغلي القندوزي روايت كرده اند ابن المغازلي در كتاب السانف گفته قوله
صلى الله عليه وسلم انا في جبريل بدر فوك مر در اينك الجنة اخبرنا ابو محمد الحسن بن احمد بن موسى الكندي
نا ابو الفتح هلال بن محمد الحفان اسمعيل بن علي بن رزير نا اخي دعبل بن علي نا شعبة بن الحجاج عن ابي
السياح عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا في جبريل بدر فوك من الجنة فقلت
عليه فلما صرت بين يدي ربكمني ونا جاني فما علمني شيئا الا علمه علي فهو باب مدينة علمي
دعاه النبي صلى الله عليه وسلم اليه فقال له يا علي سلمك لحي معك حربي وانت العلم بيني وبين امة من
بعدك وشيخ سليمان بن ابراهيم القندوزي در نايح المودة گفته اخبرنا ابن المغازلي بسنده عن ابي الصباح
ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لما صرت بين يدي ربكمني ونا جاني

الاولى

روى
ابو الصباح

ابی ذر

صلی الله علیه و سلم علی باب علی و مصبین لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و
النظر الیه رافه و نیز سوطی در جمیع الجوامع گفته علی باب علی و مصبین لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان
و بغضه نفاق و النظر الیه رافه الدلیلی عن ابی ذر و نیز سوطی در قول علی فی فضائل علی علیه السلام گفته الحدیث
الثامن و الثلثون عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال علی باب علی و مصبین لامتق
ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه و عبد الوهاب بخاری در تفسیر التور
گفته و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی باب علی و مصبین
لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه و مودة عبادة روافه صاحب
الفردوس و ملا علی قلی در کنز العمال گفته علی باب علی و مصبین لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان
و بغضه نفاق و النظر الیه رافه الدلیلی عن ابی ذر و براسیم صابی در کتاب الکفای گفته و عن ابن عباس رضی
عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی باب علی و مصبین لامتق ما ارسلت به من بعدك
حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه اخبرنا الدلیلی فی مسند الفردوس و جمال الدین محدث در اربعین
فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته الحدیث الثامن عشر عن ابی ذر عن النبی صلی الله علیه و سلم انه
قال علی باب علی و هدی و مصبین لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و محمد صدق
عالم در معارج العلی گفته اخبرنا الدلیلی عن ابی ذر عن النبی صلی الله علیه و سلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی باب
علی و مصبین لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه و شهاب الدین احمد بن
عبد القادر العجمی در ذخیرة المال گفته فی الکبیر للسيوطی رحمه الله قال صلی الله علیه و سلم علی باب علی و مصبین
لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و نور الدین سلیمان در درر ترمیم نقل عن کتاب الکفای گفته و عن ابن
عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی باب علی و مصبین لامتق ما ارسلت
به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه اخبرنا الدلیلی فی مسند الفردوس و مولوی ابی الله
لکهنوی در مرآة المؤمنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین گفته قال صلی الله علیه و سلم علی باب علی و مصبین لامتق
ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه و شیخ سلیمان بنی در نایب المودة نقل عن
کتاب یعین گفته الحدیث التاسع و العشرون عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
و سلم علی باب علی و مصبین لامتق ما ارسلت به من بعدك حبه ايمان و بغضه نفاق و النظر الیه رافه و مودة

ابی ذر

عبادة رولا صاحب الفردوس ونيز دنياس مع المودة نقلا عن كتاب المودة في القربى گفته ابوذر رفته علي باب علي
 ومبين لا متني ما ارسلت به من بعدى حبه ايمان وبغضه نفاق والنظر اليه رافة عبادة وازا جمله
 است حديث طويل مشتمل ففضل عظيمه جناب امير المؤمنين عليه السلام كه جناب سالتك على الله عليه واله وسلم ووزن خير
 اثر الشاهد نموده ودران واقعت كه جناب صلوات الله عليه واله الطاهر بن خطاب جناب امير المؤمنين عليه السلام ارشاد
 كرده وانت باب علي ونيخت شريف را ابو سعید عبد الملك بن محمد النيسابوري الحركوشي وابو نعم احمد بن عبد الله
 الاصمعي وابو منصور وادب بن شيرازي بن هارون بن ابي الليث بن ابي جعفر بن احمد الخوارزمي المعروف باخطيب خوارزم وابو العلاء الحسن
 بن احمد بن الحسن الخطار الهمداني وابو حامد محمود بن محمد بن حسين بن يحيى الصالحاني وابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكوفي
 الشافعي وسيد شباب الدين احمد صاحب توضيح الدلائل وشيخ سليمان بن ابراهيم السامعي القندوزي روايت كرده اند
 حالا عبارتيكه مثبت اينمضي باشد بايد شنيد اخطب خوارزم در كتاب المناقب گفته حد ثنا سيد الحفاظ ابو منصور
 شهر دار بن شيرازي بن شهر دار الدليلي فيما كتب الي من همدان حدثنا ابو الفتح عبدوس بن عبد الله
 بن عبدوس الهمداني كتابته اخذنا الشيخ ابو طاهر الحسين بن علي بن مسلمة رضي الله عنه من مسند سيد
 بن علي رضي الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل بن العباس حدثنا ابو عبد الله محمد بن سهل
 حدثنا محمد بن عبد الله البلدي حدثني ابراهيم بن عبيد الله بن العلا حدثني ابي عمر زيد
 بن علي رضي الله عنه عن ابيه عن جده عن علي بن ابي طالب رضي الله عنه قال قال النبي صلى الله
 عليه وسلم يوم فطحت خيبر لولا ان يقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلط اليوم
 فيك مقالا لا تمر على ملا من المسلمين الا اخذوا من تراب رجلك وفضل طهورك يستشفون
 به ولكن حبك ان تكون مني ولنا منك ترابي ولارك وانت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي
 بعدي انت توحي بي وتقاتل علي سني وانت في الاخرة اقرب الناس مني ولناك غدا على الحوض خليفة
 نذ ودعنا المنافقين وانت اول من يرد على الحوض وانت اول داخل الجنة من امتي وان شيعتك
 على منابر من نور رواء مرابين مبيضن وجوههم حول شفيع لهم فيكونون غدا في الجنة جيران وان
 عدوك ظما ومظبون مسوخة وجوههم مقصون حرك حربي وسلمك سلمى وسرك سري
 وعلا نيك علا نيتي وسرية صدرك كسرية صدرى وانت باب علي وانت
 ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك دمي وان للحق معك والحق على لسانك وفي قلبك وبين عينيك

والإيمان فخالط لحصى ودمك كما خالط لحصى ودمي وإن الله عز وجل أمرني أن أبشرك أنك وعترتك
 في الجنة وإن عدوك في النار لا يرد الحوض على مبغضك ولا يغيب عنه محب لك قال علي فخرت له
 سبحانه وتعالى ساجدا وحمدته على ما أنعم به علي من الإسلام والقرآن وجبني إلى خاتم النبيين و
 سيد المرسلين صلى الله عليه وآله وعلا مني ذكر غاية الطالب كفته أخبرني أبو إسحق إبراهيم بن يوسف بن
 بركة الكندي أخيرا الحافظ أبو العلاء الهمداني أخيرا أبو الفتح عبدوس بن عبد الله الهمداني حدثنا
 أبو طاهر الحسين بن علي بن سلمة عن مسند زيد بن علي رضي الله عنه حدثنا الفضل بن الفضل
 بن العباس حدثنا أبو عبد الله محمد بن سهل حدثنا محمد بن عبد الله البلوي حدثني إبراهيم
 بن عبيد الله بن العلاء قال حدثني أبي عن زيد بن علي عن أبيه عرجة عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوم فطحت خيبر لو أن يقول فيك طولثت من أمي ما قالت
 المنصاري في عيسى بن مريم لقلت اليوم فيك مقالة لا يمتد على ملاء من المسلمين إلا أخذ ومن
 قرأ بجليك وفضل طهورك ليستشفوا به ولكن حسبك أن تكون مني وأنا منك ترضى ما رثك
 وانت متى بمنزلة هرون من موسى لا أنه لا يبي بعدك أنت تودى مني وتقاتل عن بسنني وانت في الآخرة
 أقرب الناس مني وأنت غذا على الحوض وأنت أول داخل الجنة من أمي وإن شيعتك على منابر من
 مسرورون مبيضة وجوههم حول شفع لهم فيكونون عدا في الجنة جيران وإن عدوك غذا ظمأ
 مطشون مسوح وجوههم مقمحين حرك حربي وسلمك سلمى وشرك سري وعلائيتك علايتي
 وسرية صدرك كسرية صدرى وانت يا **علي** وإن ولدك ولدي ولحمك لحصى ودمك
 دمي وإن للحق معك وللحق على لسانك وفي قلبك وبير عينيك والإيمان فخالط لحصى ودمك
 كما خالط لحصى ودمي وإن الله عز وجل أمرني أن أبشرك أنك وعترتك في الجنة وإن عدوك
 في النار لا يرد على الحوض مبغض لك ولا يغيب عنه محب لك قال علي فخرت لله سبحانه وتعالى
 وحمدته على ما أنعم به علي من الإسلام والقرآن وجبني إلى خاتم النبيين وسيد المرسلين صلى الله عليه وآله
 وسلم وشهاب الدين أحمد در توضيح الآثار كفته عن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عن أبيه عن
 عن ابن أبي طالب رضي الله تعالى عنه وعنهم قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله على له مبارك وسلم يوم
 فطحت خيبر لو أن تقول طوائف من أمي فيك ما قالت المنصاري في عيسى بن مريم لقلت فيك مقالة

لفظ مطشون مقصود

فيكونون

ابو منصور شهيد

لا تسد جملاً من الناس الا اخذوا من تراب رجلك ومن فضل طهورك يستشفون به
ولكن حبك ان تكون معي وانا منك ترثني وارثك وانت معي بمنزلة هرون من موسى الا اني بعد
انت تهرى ذمقي وتقاتل على سنتي وانت في الآخرة اقرب الناس معي وانت عدا على الخوض خليفتي بعد
عنه المنافقين وانت اول من يرد على الخوض وانت اول داخل الجنة من امتي وارثي معك على منابر
نور مبيضه وجوههم حولى اشفع لهم فيكونوا عدا في الجنة جيران وان عدوك عدا يرد ناراً مسودة
وجوههم وان حرك حربى وسلمك سلمى وعلائيك علائقي وسريرة صدرك كسريرة صدرك
وانت باب علمي فان ولدك ولدى ولحمك لحمي ودمك دمى وان الحق معك والحق على سلك
وفي قلبك وبين عينيك والايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمى وان الله عز وجل امرني ان
ابشرك انك وعترتك في الجنة وان عدوك في النار لا يرد على الخوض مبغضك ولا يغيب عنه محبوبك
رواه الامام الحافظ الصالحاني وقال اخبرنا محمد بن اسمعيل بن ابي نصر يعقوب بن كنفاد بقراي عليه قال
حدثنا الحسن بن احمد قال اخبرنا الامام الحافظ العالم الرباني ابو نعيم احمد بن عبد الله الاصفهاني بسنده الى
زيد بن علي قد كرسنده ورواه ايضا الامام ابو سعد في شرف النبوة بتغيير يسير في اللفظ وزيادة هي سين
احد من الامة يتقدمك وان امير المؤمنين علياً كرم الله تعالى وجهه خرساجد انما قال الحمد لله الذي انعم
بالاسلام وهداني بالقران وجبني الى خير البرية خاتم النبيين وسيد المرسلين احساناً منه وتفضلاً اقول
هذا حديث جامع يدخل فيه اشياء ابواب المناقب ويشتمل اسباب خصائص الفضائل وعلا المراتب قد رواه
اجلة النقا من اهل السنة وعناية احلة التقاة والله الفضل والمنة والمراد من ايراد هذا الباب كخطه قلمي
وتقاتل على سنتي والايمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمي ودمى وشيخ سليمان بن يحيى درنا سيع المودة گفته
موفق بن احمد قال اخبرنا سيد الحفاظ ابو منصور بن شهر دار بن شيريه الديلمي بسنده عن زيد بن علي بن
الحسين عرابيه عن حبة عن علي رضي الله عنهم قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ففتح خيبر
ان تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم قلت فيك اليوم ومقالا بحيث لا يمر على
ملا من المسلمين الا اخذوا من تراب رجلك وفضل طهورك يستشفون به ولكن حبك ان تكون معي
وانا منك ترثني وارثك وانت معي بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي يا علي انت توذي ديني و
تقاتل على سنتي وانت في الآخرة اقرب الناس معي وانك على الخوض خليفتي بعد عنه المنافقين وانت اول

مظهرتون

من يرد على الحوض وانت اول داخل في الجنة من امتي وان شيعتك على منابر من نور رواء مريدين مبيضة
 وجوههم حول الشفع لهم فيكون عند الجنة جيران وان اعداك غدا طما مطشئين مسودة وجوههم
 مقصون ومقصون يضربون بالقامع وهي سياط من نار ومقطين حرايك حربي وسلمك سلمى ومترى سكر
 وعلايتك علايتي وصريه صدرك كسرية صدري انت باب علي وان ولدك ولدي
 الحلي الحى ودمك دمي وان الحق معك والحق على لسانك وفي قلبك وبدي عينيكي والايمان مخالط الحى و
 دمك كما خالط الحى ودمي وان الله عز وجل امرني ان ابشرك انك انت وعترتك في الجنة وعدوك في النار لا
 على الحوض مبغضك ولا يغيب عن محبك قال علي فخرت ساجد الله تعالى وحمدته على النعمة على
 من الاسلام والقران وجبتى الى خاتم النبيين وسيد المرسلين صلى الله عليه وسلم ويزرني باج المودة
 اخراج ابو المؤيد الخطيب الخطباء وموفق بن احمد الخزازي المكي عن سيد الحفاظ ابو منصور شهر دار بن شيرويه
 الدائمي بسند عن زيد بن علي بن الحسين عرابيه عن جده عن امير المؤمنين علي رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ففتحت خيبر بقدره الله اولا ان تقول فيك طوائف من امتي ما قاله الصادق
 في عيسى بن مريم لقلت فيك مقالا لا تتر على ملا من المسلمين الا اخذوا من تراب جليك وفضل طرايك
 يستشفون به ولك حياك ان تكون مني واما منك ترثني وارثك وانت مني بمنزلة هارون من موسى
 الا انه لا نبي بعدي يا علي انت تودي ديني وتقاتل على سنتي وانت في الاخرة اقرب الناس مني وانك غدا
 على الحوض خليفة وانت اول من يرد على الحوض وانت تزد والمنافقين عن حوضك انت اول داخل في
 الجنة من امتي وان محبيك ولتباعك على منابر من نور رواء مريدين مبيضة وجوههم حول الشفع لهم
 فيكونون عند الجيران وان اعداك غدا طما مطشئين مسودة وجوههم يضربون بالقامع وهي سياط من
 نار ومقطين حرايك حربي وسلمك سلمى وسكر وعلايتك علايتي وسريه صدرك كسرية صدري وانت
 باب علي وان ولدك ولدي ولحمك لحمي ودمك دمي وان الحق معك والحق على لسانك وفي
 قلبك وبدي عينيكي والايمان مخالط الحى ودمك كما خالط الحى ودمي وان الله امرني ان ابشرك انك و
 عترتك ومحبيك في الجنة وعدوك في النار لا يرد على الحوض مبغضك ولا يغيب عن محبك قال علي فخرت
 ساجد الله تبارك وتعالى وحمدته على النعمة من الاسلام والقران وجبتى الى خاتم النبيين وسيد
 المرسلين صلى الله عليه وسلم وازا بجملة ست حديثي كجواب سالت ما صلى الله عليه واله وسلم وانا

مظنون

بالحق جناب اير المومنين عليه السلام عيبة علي بابي الذي اوتي منه ارشاد فرموده وانجد ريث راباختلاف طرق الفاظ
الويعيم احمد بن عبد الله الاصمغاني وابو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمي المعروف باخطب خوارزم وابو القاسم عبد الكريم
بن محمد بن عبد الكريم بن الفضل بن الحسن بن الحسين بن ارفع الراقي وابو عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الكنجي الشافعي و
ابو الجمال ابراهيم بن محمد بن مؤيد المحملي وحسام الدين ابو عبد الله حميد بن احمد المحملي وشهاب الدين احمد صاحب توضيح
ومحمد بن اسمعيل بن صلاح الدين الصنعائي وسليمان بن ابراهيم الباغي القندوزي رواته كرهه انه ابو يعيم اصمغاني ذكر كتاب
ذكر مناقب المطهرين المبيات محمد سيد الاولين والآخرين على ما نقل عنه گفته حدثنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائي
قال حدثنا محمد بن جريد قال حدثنا عبد الله بن اهر الرازي قال حدثني ابو اهر بن يحيى الاحمري للقرني
قال حدثنا الاعمش عن عبيدة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا علي بن ابي طالب
الحسين حبي ودمه من دمي وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي وقال بالرسالة اشهدك
واسمعي هذا علي اهد المومنين سيد السالطين وعيبة علي بابي الذي اوتي منه والوصي علي الاموات من
اهل بيتي اخي في الدنيا وحدثني في الآخرة ومعني في السام كاهل وابو المؤيد موفق بن احمد الخوارزمي المعروف باخطب
خوارزم ذكر كتاب المناقب گفته وانا بن محمد هذا قال انا محمد بن علي الشاهد قال اخبرنا الحسن
بن احمد المقرئ قال اخبرنا احمد بن عبد الله بن محمد بن جيب الحسني قال حدثنا عبد الله بن ايوب القرني قال حدثنا اكرم
بن يحيى المنقري قال حدثنا اسمعيل بن عبد الله بن محمد بن ابراهيم عن علقمة عن
عبد الله قال خرج النبي صلى الله عليه وسلم من عند زينب بنت جحش فاني تبيت امر سلمة وكل يومها
من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يلبث ان جاء علي رضي الله عنه فدخل الباب فاقضيا فانا
رسول الله صلى الله عليه وسلم الدق فانكزته امر سلمة فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم فو
فاضت له الباب فقالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطر ما افترقه له الباب فالتقاء بمعاصم
وقد نزلت في آية من كتاب الله بالامس فقال كالغضب ان طاعة الرسول طاعة الله ومن عصي الرسول
فقد عصي الله انزل الباب جلاليس بالترق ولا الخرق يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله ففتحت له الباب
فاخذ بعضا من الباب حتى اذا لم يسمع حوا ولا حركة وصرت الى خدرى استاذن فدخل فقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم اتعرفينه قلت نعم هذا علي بن ابي طالب قال صدقت سبحته من سبحتي ولحمه من
لحمي ودمه من دمي وهو عيبة علي واسمعي واسمعي وهو قاتل الناكثين والقاسطين والمارقين

من بعدى اسمي واستمدى لوان عبد الله الف عام بعد المظلمين الذين لم يلقوا الله بفضله
 وفي ليلة كابه الله يوم القيمة على منخرية في نار جهنم وقال رضى الله عنه صوابا لكبة واكتب غير متعديا والنفوس
 الخفيف الطائش يقال نزق لظا طاش ورجل نزق فيه نزق وطيش ونزق فرسه ضرب لينز ولا تحرق الله
 فيه دهش من حرق الغزال اذ خيف فلزق بالارض من الدهش واصابه حرق اى دهش وحرق في علمه
 فيه حرق وهو حرق اى خرقه فاقه خرقا لا يتعاهد مواضع قوائمها من الارض ويرج خرقا لا يدوم على جهة في
 هبوبها ونيزه خطب خوارزم وكتاب المناقب گفته وابنا في ابو العلا هذا قال اخبرنا الحسن بن احمد المقرئ قال اخبرنا
 احمد بن عبد الله الحافظ قال اخبرنا ابو الفرج احمد بن جعفر النسائي قال حدثنا محمد بن جرير قال حدثنا عبد الله
 بن داهر بن يحيى الرازي قال حدثني ابي اهر بن يحيى المقرئ قال حدثنا اكنعش عن عبيدة عن ابرع بن عباس قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا علي بن ابي طالب محمد من حمى ودمه من حمى وهو منى بمنزلة
 هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي وقال يا أم سلمة ائتمروا باسمي هذا على أمير المؤمنين وسيد
 المسلمين عيبة علي وبابي لذي اوتى منه اخي في الدنيا وخذني في الآخرة ومعني في
 السام الا على وعبد الكريم بن محمد الرافعي وروين في ذكر اهل العلم بقرون گفته كتب لنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقي
 وقرات على يوسف بن عمر جماعة منه قال ثنا ابو الفضل احمد بن الحسن بن خرون انبا ابو علي احمد بن ابراهيم
 بن الحسن بن بشاذان ثنا ابو بكر بن كامل ثنا القاسم بن العباس ثنا زكريا بن يحيى الحرار ثنا اسمعيل بن عباد
 ثنا شريك عن منصور عن ابراهيم عن علقمة عن عبد الله قال خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم من بيت
 زينب بنت جحش فاني بيت ام سلمة وكان يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يلبث ان جاء
 على قد الباب دقا خفيفا فابنت النبي صلى الله عليه وسلم الدق وانكرته ام سلمة فقال لها رسول الله صلى الله
 عليه وسلم قومي فافتح لي قالت يا رسول الله من هذا الذي يبلغ من خطرة ما افترقه الباب واتلقاه
 بمعاصي وقد نزلت في آية من كتاب الله تعالى بالامس فقال لها صلى الله عليه وسلم كهيئة الغضب
 ان طاعة الرسول كطاعة الله ومن عصي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقد عصي الله ان بالباب رجلا
 ليس بنزق ولا غلق يجب الله ورسوله ومحبة الله ورسوله ففتحت الباب فاخذ بعضا من الباب حتى اذا
 لم يسمع حيا ولا حركة وصرت في خدرى استاذن فدخل فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يا أم سلمة اقر عينيه قالت نعم يا رسول الله هذا علي بن ابي طالب قال صدقت سبحانه من سبحني وحمده

قضا
تزيد
لها
تزيد

من الحسن و دمه من دمي وهو حبيب علي فاسمعي واشهدي وهو قاتل الناكثين و المارقين و الفاسقين
من بعدى فاسمعي واشهدي هو قاسم عدائي فاسمعي واشهدي هو ابن عبد الله الف عام و الف عام
عام و الف عام بين الركن المقام ثم لقي الله تعالى صبغنا على بن ابي طالب عز في اكنة الله على مخرجه يوم القيامة
في نار جهنم تخفيف الدق ادب لئلا يزعم من في البيت وقوله اثبت الدق اي عرف انه حق من يقال اثبت
وثبت و المعصم موضع السوار و قوله نزلت في آية من كتاب الله تعالى يمكن ان يريد به آية المحجوبين
قوله تلقاه بمعاصمي و يمكن ان يريد الايات الواردة في فضيلة زوجات النبي صلى الله عليه وسلم و يناسبه
استبعادها فتح الباب له و على التقديرين المعنى في وفي مثله و الترق الطياش يقال ترق يترق اي طاش و
يقال لرجل اى غضب الغلو لئلا يغضب كثيرا ويجوز ان يكون اللفظ و لا علق بالعين يقال علق به اذا هو له
و يقال من ذى علق اي ذى هو عني يعني انضابط نفسه بعرفت ادب الدخول و وقته و قولها
وانا اختال في مشيتي يجوز ان يكون سبب الاختيال بغيرها كما وصف به النبي صلى الله عليه وسلم
و الدارق باب و يجوز ان يكون السبب بغيرها كقوله الباب لمن وصفه به و حيس الشئ حسه و يقال اراد
بالناكثين الذين بغوا على علي رضي الله عنه و المارقين الخارج قال صلى الله عليه وسلم يرقون من الدين و
بالقاسطين الكفار قال تعالى و لما القاسطون فكانوا لجهنم خطبا و محمد بن يوسف كوفي در كفاية الطالب كفته
اخبرنا المعمر ابو اسحق ابراهيم بن عثمان بن يوسف الكاشغري اخبرنا الشيخان ابراهيم بن ابي اسحق الكاغدي قال
ابو الفتح اخبرنا ابو الفضل بن خرمين و قال ابو المظفر اخبرنا ابو بكر احمد بن الطريثي قال اخبرني علي بن بشاذان
اخبرنا عبد الله بن جعفر بن جندب و اخبرنا الحافظ ابو يوسف يعقوب بن سفيان القارسي القسقي
في مشيخته حدثنا ابو طاهر محمد بن قسيم المحضمي حدثنا الحسن بن حسين العرفي حدثني يحيى بن عيسى
الرملي عن الاعمش عن جبيب بن ابي ثابت عن سعيد بن جبير عن ابي اسحق قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا امر
هذا علي بن ابي طالب ثم لم يزل يمدح من دمي وهو مني منزلة هارون من موسى الا انه لا يني بعدي يا ام سلمة
هذا علي امير المؤمنين و سيد المسلمين و وعا علي و وصي و باب الذي او من اخي في
الدنيا و الاخرة و معي في المقام الاعلى يقتل القاسطين و الناكثين و المارقين و من كفي در كفاية الطالب كفته
الباب السادس و الثمانون في ان خلق علي رضي الله عنه مثل خلق النبي صلى الله عليه وسلم اخبرنا ابو الحسن
بن ابي عبد الله بن الحسن الانجي بد مشق عن الحافظ ابو الفضل محمد بن ناصي بن علي السلامي اخبرنا محمد بن علي

من

بن عبید الله ثنا عیسیٰ بن محمد بن عبید الله حدثنا ابو الحسن بن القنوت حدثنا عبد الله بن ابی سفيان
حدثنا محمد بن الكدعي حدثنا زكريا بن يحيى حدثنا اسمعيل بن عباد عن شريك النخعي عن سعد بن زيد
قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم من بيت زينب حتى دخل بيت امرأته وكان يومها من
رسول الله فلم يلبث ان جاء علي بن ابي طالب رضي الله عنه فذكر الباب فاحفيفا فاستثبت رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا ام سلمة قومي فافتحي فقلت يا رسول الله ما الذي بلغ من خطره ما افترق الباب الفاه
بمعاصي وقد نزلت في الامس اية من كتاب الله عز وجل فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم طاعتك
الله كطاعة الله وان بالباب جلا ليس ينزق ولا يخرج فيجب الله ورسوله ولم يكن يدخل حتى ينقطع
قالت ففتحت له الباب فاخذ بعضا من الباب حتى اذا لم يسمع حنا ساذن ودخل فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اتعرفينه قلت نعم هذا علي بن ابي طالب قال صدقت بحبيته مجيئة
ودمه كدمي وهو عيبة علم فاسمع واشهدى لوان عبد الله عز وجل عبد الله الف عام
والعلم بعد العلم يدرك والماضي لله عز وجل بفضل العلم عز وجل كنه الله عز وجل على مغفريه يوم القيمة
في نأجهم قلت هذا حديث حسن سند مشهور عند اهل النقل وابراهيم بن محمد حموي ورفاعة السطيين
على نقل عنه بسناد خرد آورده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الام سلمة هذا علي بن ابي طالب الحجة الحجة ودمه من دمي وهو مني بمنزلة هارون من موسى الا انه
لا نبي بعدي يا ام سلمة هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين ووصي وعيبة علي
بابي الذي اوتى منه اخي في الدنيا والاخرة ومعى في السنام الا على قهليل القاسطير والمارقين
الناكثين وشهاب الدين احمد در توضيح الدلائل كفته عن ابن عباس رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه
وعلى اله وبارك وسلم انه قال وهو في بيت ام سلمة رضي الله تعالى عنها هذا علي بن ابي طالب الحجة
الحجة ودمه من دمي وهو مني بمنزلة هارون من موسى غير اني لا نبي بعدي قال صلى الله عليه وسلم
يا ام سلمة اشهدى واسمعي هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين وعيبة علي وباني
الذي اوتى منه اخي في الدنيا واخذني في الاخرة ومعى في السنام الاعلى وشيخ محمد حنفى ودر حاشية
جامع صغير كفته قوله عيبة علي او غا على الحافظ له فانه مدينة العلم ولذا كانت الصلوة تحتاج اليه
ففي تلك المشكلات ومحمد بن اسمعيل الاير الباني در روضه نذير كفته ذكر الفقيه العلامة حميد رحمه الله في

الله

شرحه بعضا من الروايات في الخارج ولم يستوف كما سقناه الا انه ذكر ما لم يذكره فيما مضى وذكره
 الى ابن عباس قال كان ابن عباس جالسا بمكة يتحدث الناس على شفير زمزم فلما انقضى حديثه خفض اليه
 رجل من القوم فقال يا ابن عباس اني رجل من اهل الشام قال اعوان كل طالع الا من عصم الله منكسل
 عما بدالك قال يا ابن عباس اني جئت اسالك عن علي بن ابي طالب قتله اهل الا اله الا الله لم يكفر باقبلة
 ولا حج ولا صيام رمضان فقال له تكلمك امك سل عما يعينك قال يا عبد الله ما جئتك اضرب
 من حصن الحج ولا غيره ولكن اتيتك لتخرج لي امر علي وفعاله فقال ويحك ان علم العالم صعب لا يحتمل
 ولا تقرب به القلوب الى ان نقل عن ابن عباس انه قال في خطابه الشامي فاجلس حتى اخبرك الله سمعة من
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وعينته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تزوج زينب بنت جحش
 فاولم وكانت وليمة الحريس وكان يدعو عشرة عشر من المؤمنين فكانوا اذا اصابوا من طعام نبي الله صلى
 الله عليه وسلم استأمنوا الى حديثه واشتهوا النظر في وجهه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم يشبه
 ان يخففوا عنه ويخلوا له المنزل لانه كان قريب عهد بعمر بن زينب بنت جحش وكان يكره اذى المؤمنين قال
 الله سبحانه يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم لطعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعيتم
 فادخلوا فاذا اطعمتم فانتمشروا ولا مستأنسين لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي منكم والله لا
 يستحيي من الحق فلما نزلت هذه الآية كان الناس اذا اصابوا من طعام يهرمون يلبثوا ان يخرجوا فمكث
 رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة ايام ولياليها ثم تحول الى بيت ام سلمة بنت امية وكانت ليلة اوصيها و
 يومها من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما تعالى النهار رأتها على الباب قد قد دقا
 خفيفا ففتحت رسول الله صلى الله عليه وسلم دقة وانكرته ام سلمة فقال يا ام سلمة قومي وافتح الباب
 قالت يا رسول الله من هذا الذي بلغ من خطره ان ينظر الى محاسني فقال لها ابني الله كهيفة الم غضب من
 يطعم الرسول فقد اطاع الله قومي وافتح الباب فان بالباب رجلا ليس بالخرق ولا بالزرق ولا بالعجل يحب الله
 ورسوله ويحبه الله ورسوله يا ام سلمة انه اخذ بعض ادنى الباب فليس بفاتح الباب لا داخل الدار
 حتى يغيب عن الوطء فقامت ام سلمة وهي لا تدري من بالباب غير انها قد خففت الفتحة والمدرج فت
 نحو الباب وهي تقول بخ بخ لرجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ففتحت وامسك على بعضاد
 الباب فلم يزل قائما حتى خفي عليه الوطء فدخلت ام سلمة خدوها وفتحت على الباب فدخل فسلم النبي صلى

فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا مسلمة هلا تعرفينه قالت نعم وهنيئاً له هذا علي قال صدقت
يا ام سلمة هذا علي بن ابي طالب لحمه لحمي دمه دمي وهذا مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي
بعدي يا ام سلمة اسمعني اذ هي هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين وعيبه علي بن ابي
الذي اوتي منه والوصي على الاموات من اهل بيتي والخليفة على الاحياء من امتي اخي في الدنيا والآخرة
في الاخر ومعي في السنام الاعلى فاشهد بي يا ام سلمة انه يقابل للتاكثير والقاسطين والمارقين فقال
الشامي فوجت عني يا ابن عباس اشهد ارجيتاً مولاي في مولاي كل مسلم انتهى كلامه وشيخ سليمان بن ابراهيم
القندوزي الباني درينا بيع المودة گفته اخرج موفق بن احمد الخوارزمي عن يحيى ومجاهد هما عن ابراهيم
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يا ام سلمة هذا علي لحمه لحمي دمه دمي وهو مني بمنزلة هارون
من موسى الا انه لا نبي بعدي يا ام سلمة اسمعني واشهد بي هذا علي امير المؤمنين وسيد المسلمين وهذا
عيبه علي وهذا يا بني الذي اوتي منه وهذا اخي في الدنيا والآخرة وهذا معي في السنام
الاعلى ونيز بن يحيى درينا بيع المودة گفته اخرج الحموي عن ابراهيم الشامي عن جلقنة عن ابن مسعود قال خرج
رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من بيت زينب بنت جحش وان بيتاً فرسلة وكان يومها فاجاء علي
قال صلى الله عليه وسلم يا ام سلمة هذا علي حبيبي لحمه من لحمي دمه من دمي وهو عيبة علي واسمعي
واشهدك انه قاتل للتاكثير والقاسطين والمارقين من بعدي وهو قاصم عدائي ومحبي سنتي واسمعي
واشهدك لو اعيد الله الف عام والف عام طلق عام يد التكن وللقا لقي الله تعالى مغيضاً لعل وعترته اكنه
على منخره في جسد يوم القيمة ومؤيد اخيرت شريف وخصوص وصف عيبة علي كلام معجز نظام جناب امير المؤمنين
عليه السلام در اين كلام انجناب بعض صفات عاليه خود بيان فرموده ودر جمله ان ارشاد نموده انا عيبة العلم انا
اوتيه العلم واين كلام حقائق انضمام ان امام عالميتام عليه آلاف التحية والسلام سابقاً ووجه صدور بستم از كتاب
توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل منقول شده فليراجع فيز مؤيد انت خطبة جناب امير المؤمنين عليه السلام كذا في خطبة
انجناب روصف آل محمد صلوات الله عليهم جميعاً هم موضع سر و لجا امره وعيبه علمه ارشاد فرموده اين
خطبة شيخ سليمان بن ابراهيم الباني درينا بيع المودة باختصار ذكر نموده چنانچه گفته وفي هج البلاغة قال امير المؤمنين
عليه السلام في خطبته بعد انصرافه من صغين يذكر آل محمد صلى الله عليه واله وسلم هم موضع سر
ولجا امره وعيبة علمه وموئل حكمه وكهن كتبه وجمال دينه بهم اقام انحاء طهره واذهب

عن

فقال

ارتعاد فرائضه لا يقاس بال محمد صلى الله عليه واله من هذه الامة احد ولا يسوق بهم من جرت نعمتهم
عليه ابداهم اساس الدين وعماد اليقين اليهم يفي بالغالي وبهم يلحق التالوا لهم حضائهم لا يفيهم
الوصية والوراثة الا ان اذرج الحق الى اهله ونقل المنتقله ونيز درنيا مع المودة كفته في نوح البلاغة ورجع
امير المؤمنين واما المرتقين وقائد الفرح المجدين ويعسق الدين مولانا ومولى الانس والجن اسد الله
الغالب على ابي طالب سلام الله عليه وعلى الائمة من اولاده دائما ابدان متزايدا متناميا مستكاثرا باقيا
سعدا بعدا نظره من صفين منها يعق الى محمد صلى الله عليه واله هم موضع سر ورجاء امر وعيد علم
وموئل حكم وكهف كتبه وجمال دينه بهم اقام الخناء ظهرت واذهب ارتعاد فرائضه منها في المنافقين
زرعوا النجوى وسقوا الغرور وحصدوا الشبول لا يقاس بال محمد صلى الله عليه واله من هذه الامة احد ولا
يسوق بهم من جرت نعمتهم عليه ابداهم اساس الدين وعماد اليقين اليهم يفي بالغالي وبهم يلحق
التالوا لهم حضائهم لا يفيهم الوصية والوراثة الا ان اذرج الحق الى اهله ونقل المنتقله
ونيز مؤيد انت ارشاد جناب امام زين العابدين عليه السلام نحن ابواب الله ونحن لصراط المستقيم ونحن
عينة علمه واين ارشاد باسد او عنقريشا اذ الله منقول خواهد شد واز انجمله ست حديث هذا اول
من امن بي واول من يقا فحني يوم القيامة جناب رسالتنا صلى الله عليه وآله وسلم دران بعد ذكر فضل
عدين جناب امير المؤمنين عليه السلام در حق انحضرت فرموده اند وهو بابي الذي اوتى منه واي حديث شريف
طراز الحديثين ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه الاصبهاني والبقسم على بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن كروا وغيره
محمد بن يوسف بن محمد الكنجي اشافعي روايت کرده اند ابن مردويه در كتاب المناقب على نقل عنه گفته - حدثنا سليمان
بر احمد قال حدثنا عبد الله بن داهر قال حدثني ابي عبد الله عمن عن عباية الاسدي عن ابي عباس قال
ستكون فتنه فمن ادركها او فان ادركها احد منكم فعليه بحصلتين كما قال الله وعلى بن ابي طالب قال
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول وهو اخذ بيد علي بن ابي طالب هذا اول من امن بي و
اول من يقا فحني يوم القيامة وهو فاروق هذه الامة يفرق بين الحق والباطل هو يسوق المؤمنين
والمال يسوق الظلمة وهو الصديق الاكبر هو بابي الذي اوتى منه ومحمد بن يوسف بن محمد الكنجي كفاية الطالب
گفته الباب الرابع والاربعون في تخصيص علي بالمناجاة عند الفتنة اخبرنا العلامة مفتي الشام ابو نصر
محمد بن هبة الله القاضي اخبرنا ابو القسم مسعدة اخبرنا ابو القسم المحافظ اخبرنا ابو القسم السمرقندي اخبرنا ابو القسم

وخيرة المال كفته وذلك بلب حطة من ديارج وكنوز من يخرج به اخرج الدار قطن ابن النبي صلى الله
 عليه وسلم قال علي بن ابي حطة من دخل منه كان مينا ومن خرج منه كان كافرا وشيخ سليمان بن يحيى درنيابح
 نقله عن الجامع الصغير كفته علي بن ابي حطة من دخل منه كان مينا ومن خرج منه كان كافرا للدار قطن في الاثر
 عن ابن عباس ونيز درنيابح المودة نقله عن مودة القرشي كفته ابن عباس رفعه على ابي حطة من دخل فيه كان مينا
 ومن خرج منه كان كافرا ونيز درنيابح المودة نقله عن الصواعق كفته الرابع والثلاثون اخرج الدار قطن في الاثر
 عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال علي بن ابي حطة من دخل فيه كان مينا ومن خرج منه
 كان كافرا وازنجهل حديث علي بن ابي طالب عليه السلام في شريف شيرازي شهر دار ديلمبي وسيد علي همداني وشيخ
 سليمان بن يحيى روایت کرده اند سيد علي همداني در كتاب سبعين في فضائل امير المؤمنين عليه السلام على نقل عنه كفته لحد
 الاربعون عنه رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب باب للمؤمنين
 دخل فيه كان مينا ومن خرج منه كان كافرا واذا الفروغ وشيخ سليمان بن يحيى درنيابح المودة كتاب سبعين رانما وارونو
 واخره رانيزه من الفاظ آورده واز جمله موثقات اخذت شريف ست كلام امير خيزت الحريش که در حرب مصفين ازا
 فتا کرده ودران كلام در ذكر فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام تفریح نموده که جناب رانتاب صلى الله عليه واله وسلم
 انجناب راباب دين خود گردانیده ابو عمر احمد بن محمد بن عبد رب القرطبي در كتاب العقد الفريد كتاب الجماله كفته (وفود الخيز
 بنت حريش على معاوية) عبد الله بن عمر القسائي عن الشعبي قال كتب معاوية الى الوليد بالكوفة ان يحمل
 اليه ام الخيز بنت الحريش بن سراق للبار في برجلها واعلمها في مجانيه بالخيز خيرا وبالشرا بقولها
 فيه فلما ورد عليه كتابه ركب اليها فقرأها كتابه فقالت اما انا فغير نائفة عرطاعة ولا معتلة بكذب و
 لقد كنت احب لقاء امير المؤمنين لاهور تختلم في صدر فلما شيعها واراد مفارقتها قال لها يا الخيز
 ان امير المؤمنين كتب اليه محازبي بالخيز خيرا وبالشرا فالي عندك قالت يا هذا لا يطعمك برك بي
 ان اسرك بباطل ولا يونسك فتركك ان اقول فيك غير الحق فسارت خير مسير حتى قدمت على معاوية
 فانتهامع الحرم ثم دخلها في اليوم الرابع وعند ه جلسا فقالت للسلام عليك يا امير المؤمنين رحمة
 وبركات فقال لها وعليك السلام يا ام الخيز فجاد عوفي بهذا الاسم قالت يا امير المؤمنين لكل اجل كتاب
 قال صدقت فكيف حالك يا خالة وكيف كنت في مسيرك قلت لم ازل يا امير المؤمنين في خير وعافية
 صرت اليك فاناني مجلس ايتو عندك رفيق قال معاوية بن حنن بن جهم فقلت بكم قالت يا امير المؤمنين بعينك

الله

الله من حضر للمقال وما تؤذي عاقبته قال ليس هذا اردنا اخبرنا كيف كان كلامك اذ قتل عمار
بن ياسر قلت لم تكن ذودته قبل ولا رويته بعد وانما كانت كلمات نفثها الساتر عند الصدق فاجبت
ان احدث لك مقالاً غير ذلك ففعلت فالتفت معاوية الجلساء فقال ايكم يحيط كلامي فقال رجل
منهم انا احفظ بعض كلامي امير المؤمنين قال هلت قال كافي بها بين يردين زبدين كشيقي الشيب
وهي على جل ارمك وببدها سط منتشرة الضيقة وهي كالفحل يهدر في شقشقته تقول يا ايها الناس اتقوا
ربكم ان زلزلة الساعة شيء عظيم ان الله قد اوضح لكم الحق وابان الدليل وبدر السبيل ورفع العلم وحمدا
في غمامة لهمة فابن تريدون رحمة الله اقرارا عن امير المؤمنين ام فرار من الرحمن ام رغبة عن الاسلام
ام ارتدادا عن الحق اما سمعتم الله جل ثناؤه يقول ولنبلونكم حتى نعلم المحابدين منكم والصابرين نبلوا
اخباركم ثم رفعت راسها الى السماء وهي تقول اللهم قد عمل الصبر ضعف الميقين وانتشرت الرغبة وبهد
يا رب ازمة القلوب فاجمع اللهم بها الكلمة على التقوى والنف القلوب على الهدى وادد الحق الى العله هلو
سبحك الله الى الامام العادل والرفق المتقي والصدوق الاكبر انما احق بدريه واحقاد جاهلية
وثب بها واشبح حين الغفلة ليدرك ثارات بني عبد شمس ثم قالت قالوا ائمة الكفر انهم لايمان
لهم لعلهم ينتهون صبر الامم المشركين والافاضار قالوا على بصيرة من ربكم وثبات من دينكم
فكان فيكم عدا وقد لقيتم اهل الشام كهم مستنفرة فت من فتوة لا تدري اني سلك بها من فجاج الد
باعوا الاخرة بالدنيا واشتروا الصلاة بالهدى وعلم اقليل ليصبح نادمين حتى تحل بهم الندامة
فيطلبون الاقالة ولا حين مناص انه من ضل والله عز الحق وقع في الباطل الا ارجع الله استصغر
عمر الدنيا فرفضوها واستطابوا الاخرة فسعوا لها فالف الناس قبل ان ينطبل الحق وتعتل
الحدد وتفتوى كلمة الشيطان فالي ابن تريدون رحمة الله عن ابن عم رسول الله صلى الله عليه وسلم
وصهره وابسطه خلق مطبئته وتفرع من بقة وجعله باب بينه وابان بغض المنافقين وها
هو خا مفلو الهام ومكسر الاصنام صلى في الناس مشركون واطاع والناس كارهون فلم يزل في ذلك حتى
قل مبارز به وافنى اهل احد وهرم الاخريه وقتل الله به اهل خير فرق بجمع اهلها من قطع
زعت في قلوب نفاقا ورجة وشقا فادارت المؤمنين ايماناً قد اجهدت في القول وبالفت والنصيحة
وبالله التوفيق والسلام عليكم ورحمة الله فقال معاوية يا امير الخير ما اردت بهذا الكلام الا قتله ولو

نورته

مزيدين
ظ
النسج

منتشرة

الرعية
لها

قتلتك ما خرجت في ذلك قالت والله ما يسوءني ان يجزئي قتلي على يدي من بعد الله يشقائه قال
 هيهات يا كثر الفضول ما تقولين في عثمان بن عفان رحمه الله قالت وما عيت ان اقول في عثمان
 استخلفه الناس وهم به راضون وقتلوه وهملوه كارهون قال معاوية يا امير المؤمنين هذا اثنائك الذي
 تشين قالت لكن الله يشهد وكفى بالله شهيدا لما اردت بعثمان نقضا ولكن كان سابقا الى الخير وانه
 لرفيع الدرجات قال فما تقولين في الزبير قالت ما قول في ابن عمته رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وحواريه وقد شهد له رسول الله صلى الله عليه وسلم بالجنة وانا اسئلك بحق الله يا معاوية فان قريشا
 تحدثت لك احلمها ان تعفيني من هذه المسائل وتساكني عما شئت من غيرها قال نعم ونعم عني
 قد اعفيتك منها كما امر لها بجائزة رفيعة وردها مكرمة وازا تجارته ست حديثي كه جاب بالناس صلى
 الله عليه وسلم وان حديث فضائل عبده جناب امير المؤمنين عليه السلام بيان فرموده در ضمن آن خطاب آن جناب
 وانت باب الله ارشاد نموده و اين حديث را سليمان بن ابراهيم البجلي القندوزي در كتاب بنيا مع المودة روي
 نموده چنانچه گفتند وعن ياسر الخادم عن علي الرضا ع ابيه عن ابيه عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال يا علي انت حجة الله وانت باب الله وانت الطريق الى الله وانت النبا العظيم ولنت لصرط
 المستقيم وانت المثل الاعلى وانت امام المسلمين واهل المؤمنين وخير الوصيين وسيد الصديقين يا
 انت الفاروق الاعظم وانت الصديق الاكبر ان حزبك حزبي وحزبي حزب الله وان حزبك حزب
 الشيطان ومؤيد اين حديث شريف خطبة التي ذكره ان خطبة جناب امير المؤمنين عليه السلام ببعض از فضائل عاليه خود ذكر
 و در جمله آن باب الله بودن مخزن ظاهر فرموده چنانچه سليمان بن ابراهيم البجلي مروي بنيا مع المودة گفته في المناقب عن ابي بصير عن جعفر الصادق قال قال
 امير المؤمنين علي سلام الله عليه في خطبته انا الهادي وانا المهتدي وانا ابو اليتامى والمساكين وزوج
 الارامل وانا ملجأ كل ضعيف وما من كل خائف وانا قائد المؤمنين الى الجنة وانا حبل الله المتين وانا
 عروة الوثقى وكلمة التقوى وانا عبد الله وانا الله وانا جناب الله الذي يقول الله
 تعالى ان تقول انفس يا حسن علي ما فطنت في جنب الله وانا يد الله للبطون على عباده بالرحمة والمغفرة
 وانا با حظه من عرفني وعرف حتى فقد عرف ربه لاني وصي نبيه في ارضه وحجته على خلقه لا ينكر
 هذا الا رد على الله ورسوله ويزيد اين حديث شريف است ارشاد باسد و جناب امام زين العابدين عليه السلام
 من ابواب الله واين ارشاد هدايت بنيا در شيخ سليمان بن ابراهيم مروي بنيا مع المودة آورده چنانچه گفتند وقال علي

جليلهم بره اخو جمل

علماء

ومكرها

بن الحسين رضي الله عنه ما نحن بفلك الحبارية في الحج الفاعل ما من من ركبها ويغرق من تركها و
 قال ايضا ان الله عز وجل اخذ ميثاق من يحبنا وهم في اصلا بباثم فلا يقدر ان على تركه ولا
 لا الله جعل جليلهم على ذلك وقال ايضا اني لا اكن من علمه جواهر كيد لا يري وجهه فيفتنه
 وقد تقدم في هذا الوحي في الى الحسين واوصى قبله الحسن وورب جوهر علمه الوحي به في لقبل الى
 ممن يعبد الوثنا ولا سخل رجال مسلمون ومي يرون اقبهم ما ياتوه حسا في كتاب التذات
 للموصلية للشيخ الاكبر في كتاب سفينة راعب الصدر الا عظم وقال ايضا نحن ابواب الله
 ونحن الصراط المستقيم ونحن عيبه علمه وتراجته وحيه ونحن اركان توحيدة وموضع
 سره ونيز درينا مع المودة كفته في المناقب عن ثابت التمثالي عن علي بن الحسين رضي الله عنهما قال ليس
 بغير الله وبغير حجته حجاب لا الله دون حجته ستر نحن ابواب الله ونحن الصراط المستقيم ونحن
 عيبه علم الله وتراجته وحيه ونحن اركان توحيدة وموضع سره وازا نجمله في خطبه
 جناب امير المؤمنين عليه السلام في دران بعض صفات عاليه خود انا باب المدينة ارشاد فرموده اندواين خطبه را
 علامه كمال الدين ابوسالم محمد بن طلحة القرشي النخعي الشافعي در كتاب الدر المنظم روايت كرده و شيخ سليمان بن ابراهيم
 البجلي آنرا در كتابنا مع المودة آورده چنانچه درينا مع المودة نقله عن الدر المنظم سطور است وقد ثبت عند العلماء الطريقة وشايع
 الحقيقة بالنقل الصحيح والكشف الصريح ان امير المؤمنين علي بن ابي طالب كرم الله وجهه قام
 على النبوة الكوفة وهو يخطب فقال بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله بديع السموات والارض فاطرها
 ساطع المديحيات ووارثها ومطوق الجبال وقافرها ومنجز العيون وناظرها ومرسل الريح وزاجرها
 وناهي القواصف وامرأها ومزين السماء وزاهرها ومدبر الافلاك ومسبرها ومقسم المنفل ومقدر
 ومنشئ السحاب ومسخرها ومولج الخادس ومنورها ومحدث الاجسام ومقررها ومكور الدهور ومكرر
 ومولح الامور ومصدرها وضامن الارزاق ومدبرها ومحيي الرقات وناشرها احمد على الكائنات وتوابعها
 واشكرها على نعمائه وتقاترها واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له شهادة تؤدي الى السلامة
 فاكرها وتو من من العذاب فاخرها واشهد ان محمدا صلى الله عليه وآله وسلم الخاتم النبيين المرسلين
 وفاخرها ورسوله الفاتح لما استقبل من الدعوة وناشرها ارسله الى امته قد شرع عبادة الاوثان
 مشاعرها فابلق صلى الله عليه وآله وسلم في النصيحة وافرها وانا رسل اعلام الهداية ومنابرها

غوة

سدت

الملاطس

أنا

ومحامي حجر القرآن دعوة للشيطان ومكارثها وارغم معاطيس غوات العرب وكافرها حتى أصبحت
دعوته الحق بأول زارها وشريعته للطهارة إلى المعاد ويفخر فأخبرها صل الله عليه وآله بالدعوة العليا طيب
عناصرها أيها الناس سائر المثل وحقق العمل وتسلمت الخفيات وحكمت للنسوان ولخلفت الأهواء
وعظمت الملبى واشتدت المشكوى واستمرت الدعوى وزلت الأرض وصيغ الفرض وكنت المأثنة وبدا
الخيانة وقام الادعاء وقال الكاشف وأقدمت السفهاء وتأخرت المصلحاء وازود القرآن وأجر الدبر
وكلت الفترة وسدت الحجرة وظهرت الأفاطس فحسبت الملابس يملكون السراير ويهتكون الحرائر
ويجثون كيسان ويخربون خراسان فيهم من المحصول ويظفرون المصون ويفتحون العراق بدم
يراق فأه آه آه آه العريض الأفواه وزبول الشفاه ثم التفت بعينا وشمالا وتنقل لصعداء لاملأ لافواه
خشوعا وتغير خضوعا فقام إليه سويد بن نوفل الهلالي فقال يا أمير المؤمنين أنت حاضر بما ذكرت
وعالم به فالتفت إليه بعين الغضب وقال له نكثت الشواكل ونزلت بك النوازل يا ابن الجبال الخائث
ولكنك الناكث سيقصر بك الطول ويغلبك الغول أنا سراب أنا شجرة الانوار أنا دليل السموات
أنا انيس السجحات أنا خليل جبرائيل أنا صفي ميكائيل أنا قائد الأملاك أنا مستدل الأفلاك أنا سرير
الصرح أنا حفيظ الألواح أنا قطب اليمحور أنا البيت المعمور أنا من السحاب أنا نور الغياهب أنا فلك اللجج أنا
حجة الحج أنا مسدد الخلاق أنا محقق الحقائق أنا ماوئيل أنا مفسر الأنجيل أنا خامس الكساء أنا تبيان
النساء أنا الفتاة الأيلاف أنا رجال الأعراف أنا سراب إبراهيم أنا ثعبان الكليم أنا أول الأفياء أنا ورثة
الأنبياء أنا أورياء الزبور أنا حجاب الغفور أنا صفة الجليل أنا إيلياء أنا نجيل أنا شدد يد القوي
أنا حامل اللواء أنا امام المحشر أنا ساق الكوثر أنا قسيم الجنان أنا مشاطر النيران أنا يصوب الدين أنا
امام المقتدين أنا وارث الاختار أنا ظهير الأظهر أنا مبين الكفرة أنا أبو الأئمة البرة أنا قانع الباب أنا مفق
الأحزاب أنا الجوهر الثمين أنا باب المدينة أنا مفسر النبيات أنا مبين المشكلات أنا نور العلم
أنا مصباح الظلم أنا سؤل متى أنا مدح هل لي أنا النبا العظيم أنا الصراط المستقيم أنا الولوء الأصداء
أنا جبل قاف أنا سرخوف أنا نور الظروف أنا الجبل الراسخ أنا العلم الشامخ أنا مفتاح الغيوب أنا مصباح
القلوب أنا نور الأرواح أنا روح الأشباح أنا الفارس الكرار أنا نصر الأتصار أنا السيف المسلول أنا الشهيد
المقتول أنا جامع القرآن أنا بنيان البيان أنا شقيق الرسول أنا بعل المبتول أنا عمى الإسلام أنا مكرام

انا صاحب لادن انا قاتل الحزن انا صاحب المومنين انا امام المفلحين انا امام رباب القنوق انا كنز اسرار النبي
 لما للطلع على اخباره الاولين انا الصديق وقائع الاخرين انا قطب الاقطاب انا جيب الاحباب انا امير الاولاد
 لمعيسى الزمان انا والله وجه الله انا والله اسد الله انا سيد العرب انا كاشف الكرب انا الذي قيل في
 حقه لا فتى الا على انا الذي قال في شأنه انت متى بمنزلة هارون من موسى انا اليث بن غالب انا على
 بن ابي طالب قال فصاح السائل صيحة عظيمة وخر ميتا فغقب امير المومنين كرم الله وجهه كلامه بان
 قال الحمد لله يا ربى النسم وخارى الامم والصلوة على اكمل عظم والنوكة لا قدم محمدا وآله وآلهم
 قال سلوني عن طرق الشفاء فاني اعلم بها من طرق الارض سلوني قبل ان تفقدوني فان بين جنبي
 علوم كثيرة كالبهار الزواجر فنهض اليه الرسخ من العلماء والمهرة من الحكماء واحد قرب الكتل من الدنيا
 والندم من الاصفياء يقبلون مواعظي قد مسيه ويقسمون بالاسم الاعظم عليه بان يلزم كلامه ويكمل
 نظامه فقال بحر الراسخين وجر العارفين الامام الغالب على بن ابي طالب كرم الله وجهه ينظر صاحب
 الراية المحمدية والدولة الاحمدية القائمة بالسيف والحرال الصادق في المقال يهدى الارض ويحيى
 السنة والقرض ثم قال ايها المحجوب عرشا في الغافل عن حاله ان العجايب انما خرجت من الغرائب
 ضامري لاني قد خرفت الحجاب اظهرت العجايب وايتت باللباب ونطقت بالصواب وفتحت خزائن
 الغيوب وفتحت دقات القلوب وكثرت لطائف المعارف ورمزت عوارف اللطائف فطوى
 لمن استمسك بعروة هذا الكلام وصل خلف هذا الامام فانه يقف على معاني الكتاب المسطور
 والرق المنشور ثم يدخل الى البيت المعمور البحر المسجور ثم انشد يقول لقد حوت علم
 الاولين والثنى في ضنين بعلم الاخرين كقوله وكاشفت اسرار الغيوب باسرها وعندي حدث
 حادث وقديم واتي لقيوم على كل قديم محيط بكل العالمين عليه ثم قال لو شئت لا وقت
 من تفسير الفاتحة تسعين بعيرا ثم قال والقران المجيد كلمات خفيات الاسرار وصارات
 جليات الانوار ينابيع عوارف القلوب من مشكوق لطائف الغيوب لحات العواقب كالنجوم الثوار
 فهاية الفهم مبداء العلوم المحكمة ضالة كل حكيم سبحانه القديم بفتح الكتاب وبقراء العجايب
 يا ابا العباس انت امام الناس سبحانه من يحجب الارض بعد موتها ويرد الالات الى بيوتها يا منصور
 تقدم الى بناء السور ذلك تغدي الغريب العليم وهذا اخرا اسمع من لفظ النولاني واضبطه من كلامه

قيل

عرب
باللغة

للمرحل فی هذا الباب و شطر من کلام ابن خطبة رحمه شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل علی ترجیح الفضل
نیز آورده و در آن نیز جمله انا باب المدينة واقعت کما عرفت فیما سبق و آرا بجملة است حدیث علی بن ابی طالب
و لا یودی عنی الا انا و علی که مؤید بودن آن برائے حدیث مدینة العلم از افادہ علامہ سخاوی طاہرست و انجوش
شریف را اکابر علمای اعلام و اواخر منہای عظام سنیه مثل ابوبکر عبداللہ بن محمد بن ابی شیبہ العیسی الکوفی و ابوالحسن
عثمان بن محمد بن ابی شیبہ العیسی الکوفی و ابوعبداللہ احمد بن محمد بن حنبل الشیبانی و ابوعبداللہ محمد بن یزید بن ماجہ
القزوی و ابوعیسی محمد بن عیسی بن سورۃ الترمذی و ابوبکر احمد بن عمرو بن ابی عاصم النبیل الشیبانی المشہور بابن
ابی عاصم و ابوعبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی السای و ابوالقاسم عبداللہ بن محمد بن عبدالغفر بن البغوی ابوالحسن
عبدالباقی بن قانع الاسوی البغدادی و ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی و ابوالحسن علی بن محمد الطیب الحلبی المعروف
بابن المغازی ابومحمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی و ابوطاہر احمد بن محمد بن احمد السلفی الاصبہانی و محمد الدین
مبارک بن محمد بن محمد المعروف بابن الاثیر الجزری و ضیاء الدین محمد بن عبدالواحد المقدسی الحنبلی و ابوعبداللہ
محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی و ابوالفتح محمد بن محمد بن ابی بکر الباوردی و محیی الدین یحیی بن شرف النووی
و محب الدین احمد بن عبداللہ بن محمد الطبری و صدر الدین ابوالحجاج ابرہیم بن محمد بن المویذ المحموی و شمس الدین
محمد بن احمد الذهبی و ولی الدین محمد بن عبداللہ الخطیب التبریزی و شمس الدین محمد بن عبدالرحمن السخاوی جلال الدین
عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی و احمد بن محمد بن علی بن حجر البیہقی المکی و ملا علی بن حسام الدین المتقی و ابرہیم بن
عبداللہ الوصابی و شیخ بن عبداللہ العیدروس الیمنی و عبدالرؤف بن تلج العارفین المناوی و علی بن احمد بن
محمد بن ابرہیم الغزنوی و مرزا محمد بن معتمد خان البخشاوی و محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر العمادی و محمد بن علی الصبانی
المصر و شهاب الدین احمد بن عبدالقادر العجلی و محمد بن بن محب اللکهنوی و ولی اللہ بن حبیب اللکهنوی
و سلیمان بن ابرہیم البیہقی القندوزی و سید مومن بن حسن مومن الشبلنجی المعاصر روایت و اثبات کرده اند حالا
عبارتے کہ مثبت و محقق است یعنی باشد باید شنید احمد بن حنبل در سند گفته ثنا یحیی بن آدم و ابن ابی بکر
قالنا اسرائیل عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال یحیی بن آدم السلولی و کان قد شہد یوم حجة
الوداع قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی و انا منه و لا یودی عنی الا انا و علی
و نیز در سند گفته ثنا مسعود بن عامر انا شریک عن ابی اسحق عن حبشی بن جنادة قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی و انا منه و لا یودی عنی الا انا و علی ثنا یحیی بن آدم ثنا

شريك عن ابي اسحق عن جش بن جادة السكوني قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول علي
 مني وانا منه ولا يؤذي عني الا انا وعلی قال شريك قلت لابي اسحق انت ابن سمعة منه
 قال موضع كذا وكذا الا احظه ثنا ابو احمد ثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن جش بن جادة السلولى
 وكان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني وانا منه ولا يؤذي
 عني الا انا وعلی وابن ماجه در سنن خود گفته حد ثنا ابو بكر بن ابي شيبة وسويد بن سعيد وسميل
 بن موسى قالوا ثنا شريك عن ابي اسحق عن جش بن جادة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول علي مني وانا منه ولا يؤذي عني الا انا وعلی وترى في در جامع صحيح خود گفته حد ثنا اسمعيل
 بن موسى نا شريك عن ابي اسحق عن جش بن جادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني وانا
 مني ولا يؤذي عني الا انا وعلی هذا حديث حسن غريب صحيح واحمد بن شعيب السائي في كتاب النجاشي
 گفته ذكر قوله صلى الله عليه وسلم لا يؤذي عني الا انا وعلی اخبرنا احمد بن سليمان قال حد ثنا يحيى
 بن ادم قال حد ثنا اسمعيل بن ابي اسحق عن جش بن جادة السلولى قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وسلم علي مني وانا منه فلا يؤذي عني الا انا وعلی وابن المغازلي في كتاب المناقب گفته قول
 عليه السلام علي مني وانا منه اخبرنا ابو الحسن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن
 قلت له حد ثنا ابو بكر احمد بن عبيد بن الفضل بن بهل بن برئ سنة اربع وتسعين وثلاثمائة قال
 حد ثنا علي بن عبيد الله بن ميسر ثنا احمد بن سنان ثنا يزيد بن هرون ثنا شريك عن ابي اسحق عن جش بن
 جادة قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول علي مني وانا منه ولا يؤذي عني الا انا وعلی و
 نیز در ان گفته اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان الا زهري انا ابو حفص عمر بن شاهين اذنا ثنا جعفر بن محمد
 بن الصائس ثنا اسمعيل بن موسى بن بنت السكيت ثنا شريك عن ابي اسحق عن جش بن جادة قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم علي مني وانا من علي وقال صلى الله عليه وسلم لا يؤذي عني الا انا وعلی
 اخبرنا محمد بن احمد بن عثمان نا محمد بن المظفر الحافظ اذنا ثنا يوسف بن الفضل نا اسمعيل بن موسى
 بن بنت السكيت ثنا اسرائيل عن ابي اسحق عن جش بن جادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 علي مني وانا من علي لا يؤذي عني الا انا وعلی اخبرنا احمد بن محمد بن محمد بن عثمان نا محمد بن المظفر بن موسى
 الحافظ الحارثي قال نا محمد بن محمد بن سليمان نا سويد بن سعيد نا شريك عن ابي اسحق

عن حبشي بن جادة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لعلي انت مني وانا منك ولا يؤدى عني الا انا اولت ونعوى درصاحج گفته عن حبشي بن جادة قال قال رسول الله عليه السلام علي مني وانا من علي ولا يؤدى عني الا انا وعلی وابن اشيردر جامع الاصول گفته حبشي بن جادة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علي مني وانا من علي ولا يؤدى عني الا انا وعلی اخرجه الترمذي ومحمد بن يوسف كوفي در كفاية الطالب در ذكر حديث علي مني وانا منه گفته واخرجه الطبراني في معجمه الكبير في ترجمة حبشي بن جادة السلولي بطرق شتى بن زيادة لفظ منها عن ابي اسحق عن حبشي قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول علي مني وانا منه ولا يؤدى عني الا انا وعلی وناهيك به راوي يحيى الدين نووي در كتاب تهذيب الاسماء واللغات بترجمة جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته وعن حبشي بن جادة الصحابي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني وانا من علي ولا يؤدى عني الا انا وعلی رواه الترمذي والنسائي وابن ماجة قال الترمذي حديث حسن وفي بعض النسخ حسن صحيح ومحب طبري در رياض نضرة در عنوان ذكر اختصاصه بالتبليغ عن النبي صلى الله عليه وسلم گفته وعن حبشي بن جادة وكان قد شهد حجة الوداع قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني وانا منه ولا يؤدى عني الا انا وعلی خرجه الحافظ السلفي وحموي در فرائد السمطين على ما نقل عنه گفته اخبرنا الشيخ العدل المصالح رشيد الدين محمد بن ابی القاسم بن عمر المقرئ البغدادي بقرا في عليه قال ابنا الشيخ عبد اللطيف بن القسطلی اجاز ان لم يكن سماكاً وشيخ الاسلام شهاب الدين عمر بن محمد السهمي وادي اجازة قال ابنا ابو زرعة طاهر بن ابی الفضل محمد بن طاهر المقدسي ابنا ابو منصور محمد بن الحسين بن احمد بن الهيثم المقرئ القزويني ابنا ابو طلحة القاسم بن ابی المبرور الخطيب نيا ابو الحسين علي بن ابراهيم بن سلمة القطان نيا ابو عبد الله محمد بن يزيد بن ملحجة القزويني الحافظ قال نيا ابو بكر بن ابي شيبة وسويد بن سعيد واسماعيل بن موسى قالوا نيا شريك عن ابی اسحق عن حبشي بن جادة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول علي مني وانا منه ولا يؤدى عني الا انا وعلی ورواه ابو عيسى محمد بن عيسى الترمذي الحافظ في مسنده الجامع الصحيح قال سبا اسمعيل بن موسى قال نيا شريك عن ابی اسحق عن حبشي بن جادة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم علي مني وانا من علي فلا يؤدى عني الا انا وعلی ومحمد بن خزيمة

رحمہ اللہ قال صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی منی وانا امر علی ولا یؤدی عنی غیرہ ومحمد بن سیرین در روایت النجاشی گفتہ
 واز انجملہ آنست کہ برای تبلیغ احکام او اہل سورۃ برات علی مرتضی را در مکہ فرستاد اخرج احمد عن علی بن النخعی
 بعثہ بدراءۃ فقال لی اللہ انی لست باللسن ولا بالخطیب قال لا بد لی ان اذهب بہا انا اوتدھب
 بہا انت قال فان کان لا بد فاذهبنا قال فانطلق فان اللہ یثبت لسانک ویهدی قلبک ثم
 وضع بداء علی فہم ترجمہ مرستاد رسول خدا حضرت علی مرتضی را بسوے مکہ برائے قراوت برات پس عرض کرد
 کہ من ستان و زبان تو و خطیب تہم رسول خدا فرمود گزینیت مرا ازین کہ من بریم این سورہ را یا تو بری آنرا و
 و دیگرے سزاواریت پس علی مرتضی عرض کہ اگر ضرورت و از رفتن چارہ نیست من میروم فرمود رسول خدا
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استیکہ خدا تعالی ثابت خواہد داشت زبان ترا و ہدایت خواہد کرد دل ترا بعد از ان بہا و رسول خدا
 دست خود را بردمان علی مرتضی و مملو گردانید و مان مبارکش را از علوم خدا و خدمت فرمود و در حق و سے فرمود
 علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا و علی اخرج ابن ابی شیبہ و احمد و ابن ماجہ و الترمذی
 و صحیحہ و مولوی می اللہ لکھنوی در مرآۃ المؤمنین بعد نقل حدیثی از فضائل نسائی گفتہ و فیہ ایضا اللہ قال
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا و علی و شیخ سلیمان
 بلخی درینا بیع المودۃ گفتہ و فی مشکاۃ عن حبش بن جنادۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا انا و علی و ابن ماجہ و ابن جنادۃ و ابن جنادۃ
 بن جنادۃ و قال الترمذی ہذا حدیث حسن عزیز صحیح ایضا و واہ ابن ماجہ عن ابن جنادۃ
 و نیز شیخ سلیمان بلخی درینا بیع المودۃ گفتہ احمد بن حنبل و مسندہ عن حبش بن جنادۃ السلولی قال
 سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی منی وانا منہ ولا یؤدی عنی الا انا و علی
 و نیز شیخ سلیمان بلخی درینا بیع المودۃ نقل عن کنز الحقائق گفتہ علی منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا
 انا و علی و نیز شیخ سلیمان بلخی درینا بیع المودۃ نقل عن الصواعق گفتہ (السادس) اخرج احمد
 الترمذی و النسائی و ابن ماجہ عن حبش بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم علی
 منی وانا من علی ولا یؤدی عنی الا علی و سید مونس شبلخی معاصر در نور الابصار گفتہ و اخرج احمد و الترمذی
 و النسائی و ابن ماجہ عن حبش بن جنادۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی منی وانا من
 علی ولا یؤدی عنی الا علی و از انجملہ ست خطبہ جناب رسالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ انجناب در آن خطبہ

حبشہ

حبشہ

حبشہ

فضائل عظیمه البیت خود سلام الله علیهم بیان فرموده و در ضمن آن ارشاد کرده فهم البیت البیت به من اناهم
نحی من اباهم هو هم حطة لمن دخل حجة الله على من جعل و این خطبه را تاج المحمدين ابو نعیم
احمد بن عبد الله الاصمغاری در کتاب منقبه المطهرین روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه باسناد خود
آورده عن جابر بن عبد الله قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يوماً ومعه علي والحسن
والحسين فخطبنا فقال يا ايها الناس ان هؤلاء اهل بيت نبیکم قد شرفهم الله بکرامته واستخفهم
سراً واستودعهم علمه عباد الدين وشهداء على امته برأهم قبل خلقه اذ هم لطله تحت عرشه مجتباء
علمه والرضا هم واصطفاهم فجهلهم علماء وفقهاء لعباده وذلهم على صراطه فهم الائمة المهتدة
والقادة الداعية والائمة الوسطى والرحم الموصلة هم لكف الحصين للمؤمنين ونور ابصار المهتدين
وعصمة من لجأ اليهم ونجاة لمن احتر بهم يغتبط من الالههم ويعتصم من عاداهم ويفوز من تبسك
بهم الراغب عنهم ملق من الدين وللمقص عنهم زاهق والارواح لهم لاحق فهم الباب المبطلی بهم
من اناهم نحی ومن اباهم هو هم حطة لمن دخل حجة الله على من جعله الى الله يدعو
وبامر الله يعملون وبآياته يرشدون فيهم نزلت الرسالة وعلیهم هبطت ملائكة الرحمة واليه هم
بعث الروح الامير بفضل الله ورحمة وانا هم مالهم ثوب احرام العالمين فعندهم بحمد الله
ما يلتمس ويحتاج من العلم والهدى في الدين وهم النور من الضلالة عند دخول الظلمة وهم الفروع
الطيبة من الشجرة المباركة وهم معدن العلم واهل بيت الرحمة وموضع الرسالة ومختلف
الملائكة الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا ومؤيد این خطبه بلیغه در خصوص مطلوب
و دیگر مطالب کلام بلاغت انضمام عبد الله بن عباس ست که در آن مدح عظیم جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده
و در جمله آن معرض بیان صفات عالیله البیت علیهم السلام گفته هم الرحم الموصولة والائمة المتخیرة
والباب المبطلی به الناس من اناهم نحی ومن اباهم هو هم حطة لمن دخل حجة الله على من جعله
ترکهم و این کلام ابن عباس را ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی در زین الفتنی روایت نموده چنانچه در کتاب مذکور
ذکر اسماء جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته و اما الاسماء التي سماها بها ابن عمه حبر الالهة
و شجرها عبد الله بن عباس رضي الله عنه فانه روى عن سعيد بن طريف عن ابي اصبح بن نباتة
قال اسلم اعرابي على يدى امير المؤمنين على بن ابي طالب رضي الله عنه فخلع عليه على حلتين فخرج

فهم

الموصولة

سعد

الاعرابي من عند فرح مستبشرا وبخضرة الباب قوم من الخوارج فلما كن نظرا الى الاعرابي و
فرجه باسلامه على يدك على حسد ولا على ذلك وقال بعضهم لبعض اما ترون فرح هذا الاعرابي
باسلامه فقالوا نزل له عرب ولايته ونزله عن امانته فاقبلوا باجمعهم عليه وقالوا له يا اعرابي من اين
اقبلت قال من عند امير المؤمنين قالوا وما لك صنعت عندنا قال سلمت على يديده قالوا ما اصبحت
رجلا تسلم على يديده الا على يدك رجل كافر فلما سمع ذلك الاعرابي غضب غضبا شديدا وثار القوم
في وجهه وقالوا لا نقض بيننا وبينك كتاب الله فقال ائلو فتل بعضهم الذين امنوا ثم كفروا ثم
امنوا ثم كفروا الى قوله سبيل فقال له الاعرابي ويلكم فبين هذه الآية قالوا في صاحبك الذي اسلمت
يديده فازداد الاعرابي غضبا وضرب بيده الى قائمة سيفه وهم بالقوم ثم انه رجع الى نفسه وكان
حاقلا فقال لا والله لا عجلت على القوم واسئل عن هذا الخبر فان كان كما يقولون خلعت عليا وان كان
على خلاف ما يقولون جلدتهم بالسيف الى ان تذهب نفسي قال فأتى ابن عباس وهو قاعد في
مسجد الكوفة فقال السلام عليك يا ابن عباس قال له ابن عباس وعليك السلام قال ما تقول
امير المؤمنين قال اتى الامراء تغني يا اعرابي قال علي بن ابي طالب قال كان ابن عباس متكيا فاستوى واعدا
ثم قال له لقد سألت يا اعرابي عن رجل عظيم يحيا لله ورسوله ويحييه الله ورسوله ذلك والله
صالح المؤمنين وخير الوصيين وقامع الملحنيين وركن المسلمين ويعصو المؤمنين ونور المهجرات
وزير المتعبددين ورئيس البكائين واصبر الصابرين وافضل القائمين بسراج المصابير والمسابقين
من ابي الموثد بجبريل الامير والمنصور بميكائيل المتين والمخفوط بجند السماء الجدير بالحامي عن جرم
المسلمين ومجاهد اعدائهم الناصبين مطفي نيران الموقدين واصدق بلابل الناطقين واخبر من مشي
من قرش اجمعين عين رسول رب العالمين ووجه نبيه في العالمين وامينه على الخلق في وقام
المعتدين وخير المارقين وسهم من مرامى الله على المنافقين ولسان حكم العابد بن ناصر دين الله في
ارضه وولي امر الله في خلقه وعيبه علمه وكهف كتبه سمع سخي سند جي بهلول دهي
سمنع جوهر زكي رضى مظهر ابطي باسل جرى قمر همام صابر صوام مذهب مقدم قاطع الاصل
عالي لرقاب مفرق الاحزاب المنتقم من الجمال المبارز للبطال الكيال في كل الافضال اضبطهم
عناقا وثبتهم جنانا وامضاهم غزوة واشدهم شيعة واسدهم نقيبة اسد يازل صاعقة مقبرة

المحدثين

يطحنهم في الحروب اذا اردت الاسنة وقرنت الاعنة لهن الرحا بنفاله اويذروهم فيها دنرو
 الريح الحثيم باسل بازل صنديد هزبرضغام عازم عزام خطيب حصيف محجاج مقول متجاج
 كريمة الاصل خريف الفضل نفى العترة فاضل القبيلة عبل الذراع طويل الباع ممدوح في جميع الافاق علم
 من مضى واكرم من مشى وواجب من لم يعد التبع المعطى لبيت الحجاز وكبش العزق مصادم الابطال
 والمتنقم من الجبال زكي الركائز منيع الضيافة صليب المانة من هاشم القبقام ابن عم نبي الانام السيد
 الهمام الرسول الامام محمد الشاهد المجانب للفساد الاشبه بالحكم والبطل المحاجم والليث الزاحم بذكر
 احكم حقه مكي مدني شعشاني روحاني نوراني له من الجبال شواصمها ومن الهضاب ذراها وفي
 الرخا ليعنها ومن العرب سيدها الليث المقدام والمبد رالمقام والمجد الهمام محل الحسين ووارث
 المتعربين وابو السبطين الحسن والحسين من اهل بيت اكرمهم الله يشرفه وشر فهم بكرمه واغفرهم
 بعداه وخصهم بلينه واستودعهم سره واستحفظهم علمه عمل الدنيا وشهدا على خلقه واود
 ارضه ونحني عليه اختارهم واصطفاهم وفضاهم واجتباهم علماء العبادة واولاءهم على المطر
 فاهم الامتلاء عاة والسادة الولاة والقادة الحماة والخيرة الكرام والقضاة والحكام والنجوم الاعلا
 والعترة الهادية والقدر والعالية والاسوة الصافية الراغب عنهم مارق واللازق لهم لاحق
 هم الحرم الموصولة والائمة المتخذة والبا المبتلى به الناس من اتاهم بنجي ومن بكى
 عنهم هو حطة لهم دخلهم وحجة على من تركهم هم الفلك التجارية في البحر الغامرة
 يتصدع عنهم لانها بالمنشعبه وينفلق عنهم الاقاويل الكاذبة يفوز من ركبها ويعزق من
 جانبها هم الحصن الحصين والقر المبين وهدى لقلوب المهتدين والبحار السائغة للشايد
 وامان لمن تبعهم اجمعين الى الله يدعون وبامر يعملون والى آياته يرشدون فيهم تولى
 رسله وعليهم هبطت ملائكته واليه يعرج الروح الامين فضلا من ربه ورحمة فضلهم لذلك
 وخصهم وضر بهم مثالا لخلقهم واباهم مالم يوت احد من العالمين من اليمن والبركة فزوع
 طيبة واصول مباركة معدن الرحمة وورثة الانبياء بقبية النقباء واوصياء الاوصياء منهم
 الطيب ذكره المبارك واسمه احمد الرضى ورسوله الامنى من الشجرة المباركة صحيح الادب واضح
 البرهان والمبلغ من بعدا ببيان التاويل ومحكم التفسير على ابي ابيطال عليه من الله الصلوة

تخاطم المهائم

تجملهم
 نجباء وولاة

رثهم

قطعه

والزکوة السنية لا یجوز الا مع تقویة لا یغضوا الامناف شیخه قال فلما سمع الاعرابی ذلك خرب سبیلاً
 القائمة سیفه وقام مبادراً فزوب ابن عباس یدیه وقال الی ابن یا اعرابی قال اجالد القوی
 او تذهب ففسی قال ابن عباس افعد یا اعرابی فان لعلي تمجید لو قطعتم اربکم ما ازدادوا له
 الاحبا وان لعلي بن ابي طالب مبغضین لو القتم العسل ما ازدادوا له کتبغضا قال فقعد الاعرابی
 وطلع علیه ابن عباس حلتین حمرا وبن واز انجمله ست حدیث تشبیه جباب سالتاب صلی الله علیه و آله
 وسلم البیت خود را باب حطه و چون مؤید بودن حدیث علی باب حطه برای حدیث مدینة العلم از کلام سخاوی
 ظاهر است پس این حدیث نیز از مؤیدات ان خواهد بود و این حدیث شریف را با اختلاف الفاظ ابو بکر احمد بن محمد
 بن عبد الخالق البصری و ابو علی احمد بن علی بن المثنی الموصلی و ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی
 و ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری و ابو نعیم احمد بن عبد الله الاصفهانی و ابو شجاع شیروی
 بن شهر دار الدیلمی و ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی و ابو محمد عبد الغفر بن الاضر الجندی البغدادی
 و صدر الدین ابو الحجاج ابراهیم بن محمد بن المؤید الحموی و سید علی بن شهاب الدین الحمدانی و شمس الدین
 محمد بن عبد الرحمن سخاوی و جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی و نور الدین علی بن عبد الله السمهودی
 و عبد الوهاب بن محمد زبیر الدین البخاری و احمد بن محمد بن علی بن حجر المکی و ملا علی بن حسام الدین المتقی
 و احمد بن الفضل بن محمد باکثیر المکی و محمود بن محمد الشیخانی القادری و فزرا محمد بن معتمد خان البختانی و ولی الله
 بن عبد الرحیم الدهلوی و شهاب الدین احمد بن عبد القادر البجلی و سلیمان بن ابراهیم السبکی القندوزی
 و سید احمد زینی المشهور بدجلان المکی المعاصر روایت کرده اند ابو عبد الله الحاکم در مستدرک خفایه اخبرنی
 احمد بن جعفر بن حمدان الزاهد ببغداد ثنا العباس بن ابراهیم القراطیسی ثنا محمد بن اسمعیل
 الاخیمی ثنا مفضل بن صالح عن ابی اسحق عن حنش الکفانی قال سمعت ابا ذر رضی الله عنه
 و هو اخذ بباب الکعبة من عرفی فانما من عرفی و من انکر فی فاننا ابو ذر سمعت النبی صلی الله علیه
 و سلم یقول مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من قومہ و یکما یحیی و من تخلف عنها غرق و مثل
 حطه لبني اسرائیل ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی منقبة المطهر بن علی نقل عنه آوروه عن اسعید الحدادی قال
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول انما مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من قومہ یحیی و من تخلف عنها
 غرق و انما مثل اهل بیتی مثل ابی حطه من دخل غفلة و نیر کتابه منقبة المطهر بن علی نقل عنه آوروه عن حنش البغدادی قال

في

أبَا ذَرٍّ أَخَذَ بِيَضَاقِي بَابَ الْكُفَّةِ وَهُوَ يَقُولُ مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ وَالْقَوْمُ
 سَمِعُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَثَلُ أَهْلِي بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ فِي قَوْمٍ نُوحٍ مِنْ رِجَالِهِمَا
 بَنِي وَمُخْلِطٌ عَنْهَا هَالِكٌ وَمَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ فِي بَنِي إِسْرَءِيلَ رَوَاهُ سَمَّاكُ بْنُ حَرْبٍ عَنْ حَنْشِ بْنِ الْمُقَمَّرِ مِثْلَهُ
 وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَامِيٌّ دَرَزِينُ الْفَتْحِ كَفْتَهُ أَخْبَرَنِي شَيْخِي الْأَمَامُ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ أَبُو
 إِبْرَاهِيمَ بْنُ جَعْفَرٍ الشُّوْرَمِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ يُونُسَ بْنِ الْهَيَّاجِ الْأَصْبَاحِيُّ
 قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعُمَرَانُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَعِيسَى بْنُ عَلِيٍّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ النَّسَائِيُّ قَالُوا
 حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَابِسٍ عَنْ أَبِي اسْمَعِيلَ عَنْ حَنْشٍ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا ذَرٍّ مُتَعَلِّقًا
 بِبَابِ الْكُفَّةِ وَهُوَ يَقُولُ مَنْ يَعْرِفَنِي فَلْيَعْرِفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَبُو ذَرٍّ قَالَ حَنْشٌ فَخَذَنِي بِغَضِ
 أَصْحَابِي أَنَّهُ سَمِعَهُ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَقِيَ تَارِكُ فَيْكُمُ الْمُتَعَلِّقِينَ كِتَابُ اللَّهِ
 عِزَّتِي أَهْلِي بَيْتِي فَأَنْهَى أَنْ يَتَفَرَّقَ حَتَّى يَرُدَّ عَلَى الْحَوْضِ الْأَوَّلِ أَهْلُ بَيْتِي فَيْكُمُ مَثَلُ **بَابِ حِطَّةٍ**
 وَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ وَصَدْرُ الدِّينِ جَمُوكِيُّ دَرَزِينُ السُّمَيْطِيِّ عَلَى مَا نَقَلَ عَنْهُ كَفْتَهُ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ الصَّاحِبُ
 كِمَالُ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوْنِيُّ فِيهِمَا كُتِبَ إِلَيَّ وَأَجَازَنِي فِي رِوَايَتِهِ فِي خِيَالِ الْحُجَّةِ
 سَنَةِ أَرْبَعٍ وَمِائَتَيْنِ وَسِتِّ مِائَةٍ قَالَ أَنبَأَنَا الْأَمَامُ جَلَّالُ الدِّينِ أَبُو الْفَضْلِ جَلَّالُ بْنُ مَعِينٍ الطَّبْرِيُّ قَالَ أَنبَأَنَا
 زَاهِرُ بْنُ طَاهِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَذْكُورُ بِرَأْيِهِ قَالَ
 أَنبَأَنَا أَمَامُ عَمِيلُ بْنُ زَاهِرٍ النُّوْقَانِيُّ فِي كِتَابِهِ قَالَ أَنبَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْأَصْبَهَانِيُّ
 قَالَ أَنبَأَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ الطَّبْرِيُّ قَالَ أَنبَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْغَزِينِيُّ الْكَلَابِيُّ قَالَ أَنبَأَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ حَمَّادٍ الْقُرَشِيُّ
 عَنْ أَبِي سَلَمَةَ الصَّامِكِ عَنْ عَطِيَّةِ الْعَوْفِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَثَلُ
 أَهْلِي بَيْتِي فَيْكُمُ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رِجَالِهِمَا بَنِي وَمَنْ تَخَلَّفَ غَرَقَ وَأَنَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فَيْكُمُ مَثَلُ **بَابِ حِطَّةٍ**
 فِي بَنِي إِسْرَءِيلَ مَنْ دَخَلَهُ غَفْرٌ لَهُ وَسَيِّدٌ عَلَى يَدَيْهِ وَكِتَابٌ فِيهِمْ فِي فُضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَا نَقَلَ عَنْهُ كَفْتَهُ الْحَدِيثُ السَّادِسُ وَالسُّتُونَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَثَلُ أَهْلِي بَيْتِي فَيْكُمُ مَثَلُ **بَابِ حِطَّةٍ** مِنْ خُلَ غَفْرُ لَهُ
 رَوَاهُ صَاحِبُ الْفَرْدُوسِ وَنَزِيدُ رَوْضَةِ الْفَرْدُوسِ كَفْتَهُ وَعَنْهُ قَالَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَثَلُ أَهْلِي بَيْتِي
 فَيْكُمُ كَمَثَلِ **بَابِ حِطَّةٍ** مِنْ خُلَ غَفْرُ لَهُ وَسَخَاوِي دَرَزِينُ الْفَتْحِ بِحَبَابِ الْقُرْبَاءِ الرَّسُولُ فَذَوِي

أبو عبد الله

أبو ذر

ور ذكر طرق حديث سفينة كفته وعن ابي اسحق السبيعي عن خش بن العتمر الصنعاني عن ابي ذر رضي الله عنه
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح وقومه
من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخرجها الحاكم من وجهين عن
ابي اسحق هذا اللفظ احدهما ولفظ الاخر الا ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح وذكر دون
قوله ومثل حطة الى اخره ونيز در ان كفته واخرجه ابو يعلى ايضا من حديث ابي الطفيل عن ابي ذر
رضي الله عنه بلفظ ان مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها
غرق وان مثل اهل بيتي مثل **باب حطة** واخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب عن
ابي ذر نفي ونيز در ان كفته وعن ابي سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم
يقول انما مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهل بيتي
فيكم مثل **باب حطة** في بني اسرائيل من دخله غفر له رواه الطبراني في الصغير والوسط
وجلال الدين سيوطي ورجع الجوامع كفته مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح في قوم نوح من ركب
فيها نجا ومن تخلف عنها هلك ومثل **باب حطة** في بني اسرائيل طب عن ابي ذر ونور الدين محمود
در جواب العقدين در سياق طرق حديث ثقلين يوراد حديث ابو سعيد خدري وذكر اخرج احمد وطبراني
وابو يعلى وغيره ان كفته واخرجه الحاكم ابو محمد عبد العزيز بن الاخير في معالم العترة النبوية و
فيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذلك في حجة الوداع وزاد مثله يعني كتاب الله كمثل سفينة
نوح عليه السلام من ركبها نجا ومثله يعني اهل بيته كمثل **باب حطة** من دخله غفر له
الذوق ونيز در جواب العقدين در ذكر طرق حديث سفينة كفته عن ابي اسحق السبيعي عن خش بن العتمر
الصنعاني عن ابي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيتي فيكم
مثل سفينة نوح وقومه من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخرجها الحاكم
من وجهين عن ابي اسحق هذا اللفظ احدهما ولفظ الاخران مثل اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح
وذكره دون قوله ومثل حطة الى اخره ونيز در ان كفته واخرجه ابو يعلى ايضا من حديث
ابي الطفيل عن ابي ذر رضي الله عنه بلفظ ان اهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح من ركب فيها نجا
ومن تخلف عنها غرق وان اهل بيتي فيكم مثل **باب حطة** واخرجه البزار من طريق سعيد بن المسيب

عن أبي ذر غفلة ونيز در ان گفته وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول انما مثل اهل بيته فيكم كمثال سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهل بيته فيكم كمثال باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له رواه الطبراني في الصغير والاسانيد وسبق اوائل الذكرو قبله في حديثه في الثقلين كتاب الله واهل البيت ان الحافظ عبد العزيز بن الحضر اخبره وزاد مثله يعني كتاب الله كمثال سفينة نوح عليه السلام من ركبها نجي ومثله يعني اهل البيت كمثال باب حطة من دخله غفر له الذنوب وعبد الوهاب بخاري و تفسير النوري گفته وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل اهل بيته كمثال باب حطة من دخل غفر له رواه صاحب الفردوس وابن حجر مكي و در صواعق و در ذكر حديث ثقلين گفته وفي روايته ان ذلك كان في حجة الوداع وفي اخرى مثله يعني كتاب الله كسفينة نوح من ركب فيها نجي ومثله يعني اهل بيته كمثال باب حطة من دخله غفر له الذنوب ونيز ابن حجر و صواعق گفته وجاء من طرق عديدة يقق بعضها بعضا انما مثل اهل بيته فيكم كمثال سفينة نوح من ركبها نجي وفي رواية مسلم و من عنها كثر في رواية هالك وانما مثل اهل بيته فيكم كمثال باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له وفي رواية غفر له الذنوب وملا على متقى و در كنز العمال گفته مثل اهل بيته فيكم كمثال سفينة نوح في قوم نوح من ركب فيها نجا ومن تخلف عنها هلك ومثل باب حطة في بني اسرائيل طب عن أبي ذر و احمد بن الفضل بن محمد باكير و در وسيلة المال بعد ذكر حديث ثقلين بروايت أبي سعيد خدري گفته واخرج الحافظ ابو محمد عبد الله بن الحضر في معالم العترة النبوية وفيه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ذلك في حجة الوداع وزاد ومثله يعني كتب الله كمثال سفينة نوح عليه السلام من ركبها نجي ومثله يعني اهل بيته كمثال باب حطة من دخله غفر له الذنوب ومحمود قادري و در صراط سوى گفته وعن أبي ذر رضي الله عنه سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول مثل اهل بيته فيكم كمثال سفينة نوح في قومه من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق او مثل حطة لبني اسرائيل الحاكم هذا في لفظ وفي لفظ اخر الا ان مثل اهل بيتي فيكم كمثال سفينة نوح وزاد في رواية أبي الحسن المغازلي من قبلنا اخر الزمان فكانا قاتل مع الدجال وعن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول انما مثل اهل بيته فيكم كمثال سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وانما مثل اهل بيته

واخرجه

فيكم مثل باجطة في بني اسرائيل من دخله غفر له والذنوب كما في رواية ومروان بن محمد بن شاذان در
 منقل النجا كفته وعند الطبراني في الكبير عنده مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح في قوم نوح
 من ركب فيها نجي ومن تخلف عنها هلك ومثل باجطة في بني اسرائيل شاء ولي الله در قرعة العيسين ^{لما كان ذلك} رماش
 جناب امير المؤمنين عليه السلام بعد نقل بعض احاديث كفته وقال مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها
 نجي ومن تخلف عنها غرق ومثل حطة لبني اسرائيل اخرج الحاكم هذه الاحاديث كلها في المستدرک
 واحد بن عبد القادر العجلي در ذخيرة المآل در خطبة كتاب كفته الحمد لله الذي جعل اهل البيت كسفينة نوح
 من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك الغرق وسماهم باب حطة من دخله غفر له ومن خرج منه فسق
 ونير مجمل در ذخيرة المآل كفته من دخل الباب وقال حطة لذنوبه مغفورة من حطة قال صلى الله عليه
 وسلم انما مثل اهل بيته فيكم مثل باجطة في بني اسرائيل من دخله غفر له الذنوب ووجه تشبيههم
 بباجطة ان الله جعل دخول ذلك الباب الذي هو باب ارجاء اوبيت المقدس مع التواضع ^{استغفار} لا
 سببا للمغفرة وجعل لهذه الامة اهل البيت سببا لها وسياق ايضا في فضائل على رضي الله
 عنه ان باجطة ^{ابو بصير} بن سليمان بن يحيى در مناقب المودة كفته الباب الرابع في حديث سفينة نوح وباجطة بن
 اسرائيل وحديث الثقلين وحديث يوم القيامة في مشكاة المصابيح عن ابي ذر رضي الله عنه انه
 قال وهو اخذ بباب الكعبة سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول ان مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة
 نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك رواه احمد وفي جمع الفوائد ابن الزبير رفعه مثل
 اهل بيته مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تركها غرق للبرار وذا في الاوسط واما مثل اهل بيته
 مثل باب حطة في بني اسرائيل من دخله غفر له ابو الطفيل عن ابي ذر وهو اخذ بباب الكعبة رفعه
 ان مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك وان مثل اهل بيته
 فيكم مثل باجطة في بني اسرائيل من دخله غفر له اخرج الطبراني في الاوسط والصغير ابو يعلى
 واحمد بن حنبل عن ابي ذر انه في جمع الفوائد ايضا اخرج البراء بن المغازلي عن سعيد بن
 جبير عن ابن عباس وعن سلمة بن الاكوع وعن ابن المعتز عن ابي ذر وعن سعيد بن المسيب عن
 ابي ذر ايضا اخرج الحري عن ابي سعيد الخدري بزيادة وانما مثل اهل بيته فيكم مثل باجطة
 في بني اسرائيل من دخله غفر له ايضا اخرج ابو يعلى والبرار والطبراني في الاوسط والصغير عن ابي

حش الفصل

حش

التعدي حديث السفينة و باب الحطة ايضا ابن المغازلي لخرجه عن ابي ذر حديث السفينة و
الحطة ايضا الحموي اخرج عن جيث بن المعتمر عن ابي ذر اخرج به المالك في فضول المهمة عن
رافع مولى ابي ذر اخرج ايضا حديث السفينة الثعلبي والسهلي ايضا عن سليمان بن قيس الهذلي
قال بينا انا وجيث بن المعتمر عكة اذ قام ابو ذر واخذ بحلقه باب الكعبة فقال من عرفني فقد عرفني ومن
لم يعرفني فلان جندب بن جندة ابو ذر فقال ايها الناس اني سمعت نبيكم صلى الله عليه وسلم يقول
مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تركها هلك ويقول مثل اهل بيته فيكم مثل ابطون في بني اسرائيل من دخله غفر
وقول انار فيكم وان قبستم بغير قبضوا لكنا الله وعترتي وبيتنا حتى يدعوا الى الجور وسيد احمد بن الحسين الكشي مشهور بكونه
الفتح المبين في فضائل الخلفاء الراشدين واليهيئ الطاهرين گفته وصح عنه صلى الله عليه وسلم من طرق
كثيرة انه قال انما مثل اهل بيته فيكم مثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق وفي
رواية هلك ومثل اهل بيته فيكم مثل ابطون في بني اسرائيل من دخله غفرله ومؤيد اخذ حديث
شريف ست ارشاد فرمودن جناب امير المؤمنين عليه السلام در باب عترت جناب رسالتاب صلى الله عليه وآله
وسلم ومثلهم باب حطة وهم يا ابا السلام وابن ارشاد باسد ان جناب شيخ سليمان بن ابراهيم البليغي در
ينابيع المودة آورده چنانچه گفته وفي تفسير يا ايها الذين امنوا ادخلوا في السلم كافة ولا تتبعوا
خطوات الشيطان في المناقب عن مسعدة بن صدقة عن جعفر الصادق عن ابيه عجل عن
الحسين عن امير المؤمنين عليه السلام قال الا ان العلم الذي هبط به آدم عليه السلام وجميع
فضلت به النبيون الى خاتم النبيين في عتره خاتم النبيين فابن تياك بكم وابن تذهبون وانهم فيكم
كاهن الكهف ومثلهم باب حطة وهم باب السلم في قوله تعالى يا ايها الذين امنوا ادخلوا
السلم كافة ولا تتبعوا خطوات الشيطان في انما في حديث جناب رسالتاب صلى الله عليه وآله وسلم
در ان بعد ذكر بعض فضائل جناب امير المؤمنين عليه السلام در حق ائمة سلام الله عليهم ارشاد فرموده اند وهم
ابواب العلم في امتي من يجمعهم نجا من النار ومن اقتدى بهم هدى الى صراط مستقيم ومؤيد
بودن اخذ حديث براسه حديث مدينة العلم نهايت واضح و طاہرست و اخذ حديث شريف شيخ سليمان بن ابراهيم
البليغي القندوزي در ينابيع المودة آورده چنانچه گفته وفي المناقب بالاسناد عن ابي الحسين المكي عن جابر
بن عبد الله الانصاري رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى

اصطفانی واختارنی وجعلنی رسولا وانزل علی سید الکتاب فقلت للی و سیدک انک ارسلت موتی
الی فوعون فسلك ان تجعل مع اخاه هرون وزیرا لشد به عضد و یصدق بقوله وان اسالك
باسیدک واللی ان تجعل لی من اهل وزیرا لشد به عضدی فاجعل لی علیا وزیرا ولخا واجل الشیخ
فی قلبه والسبه للعبیة علی عده وهو اول من امن بی وصدقنی واول من وحده الله معی وانی
سألت ذلک بقی عمر رجل فاعطانیه وهو سید الاوصیاء الحق به سعاده والموت فی طاعته شهاده
واسم فی المواتة مقرون الی اسمی وزوجته الصدیقہ الکبریٰ ابنتی وابناہ سید اشباب اهل الجنة
ابنائی هو وهما ولائمة من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد المنیین وهم ابوالعلم فائمة
من تبعهم نجاس النار ومن اقتدی بهم هلك الی صراط مستقیم لیسب الله محبتهم لعبد الاخط
الله الجنة وازجمله مؤیدات ایخیرت شریف ست کلام جناب امیر المؤمنین علیہ السلام مخن الشعار والاحکام
والخزنة والابواب ولا توتی البیوت الامم ابوابها واین کلام معجز نظام انجلب یا شیخ سلیمان بن ابراهیم یلمی در
نیایع المودة آورده چنانچه گفته و من خطبته مخن الشعار والاحکام والخزنة والابواب ولا توتی البیوت
الامن ابوابها فمراتبها من غیر ابوابها اسمی سارقا و منافیهم کرام الامم کمون الرحمن ان یظفوا صدقوا وان صمتوا
لم یسبقوا ونیز در نیایع المودة گفته و من خطبته سلام الله علیہ مخن الشعار والاحکام والخزنة والابواب
ولا توتی البیوت الامن ابوابها فمراتبها من غیر ابوابها اسمی سارقا و منافیهم کرام الامم کمون الرحمن ان یظفوا صدقوا وان صمتوا
لم یسبقوا و این صمتوا لم یسبقوا چون بحمد الله تعالی اینهمه شواهد بر سره مؤیدات محکم حدیث
مدینة العلم شنیدی و دلالت آن بر تائید و تشدید و توكید و تطیید ایخیرت معنیف بنظر ثاقب دیدی حال الوقت
آن رسید که چون مفضل منعام کلام فاسد النظام مخاطب مقام متعلق باخیذتین السحاکم زین البرم تفصیل
جلیل تمام مرضوض و منقوض گردانم و در حقی انحرام و درین و نجندام مہفوت منخله القوام شاه صاحب عمدة الاعلام
جمله حجة باثبات رسام قوله حدیث یخبر روایت جابر ان النبی صلی الله علیه وسلم قال تلد مدینة العلم و
علیایها اقول مخاطب والاشان در ایراد ایخیرت رفیع المکان صنیع شنیع ستر و کتمان پیش نظر خود
نہاده بارتکاب اخیال حق واضح البیج والطاطا صدق ظافر الفیج وادکمال دانت و امانت داده بیانش انکه
مخاطب بقول خود حدیث یخبر روایت جابر بن طاہر بن قاصر بن جنان ایہام نموده کہ ایخیرت شریف در روایت
جابر منحصر است حالانکہ سابقا در فائده اولی از فوائد عشرہ این مجلد بطرح تمام دریافتی کہ ایخیرت شریف را

الشعار

الشعار

تبار تخریجات و تصریحات کا برواساطین سنیہ بسیاری از صحابہ کہ از جملہ آن جناب امیر المؤمنین علیہ السلام و جناب امام حسن علیہ السلام و جناب امام حسین علیہ السلام و حضرت عبداللہ بن عباس و جابر بن عبداللہ انصاری و عبداللہ بن مسعود و خذیفہ بن یحییٰ و عبداللہ بن عمر و انس بن مالک و عمرو بن العاص میباشند روایت کرده اند بلکہ از افادہ علامہ زرندی در نظم در سیمطین واضح و لائحہ مست کہ حدیث مدینۃ العلم فضیلتی است کہ جملہ اصحاب جناب سالتاب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتراف و ایتہاج بان نموده طریق وفاق را بسلوک و تنہاج پیمودہ اند پس مثل چنین حدیث را کہ متر حدیثی معادل ان درین خصوصیت خواہد بود محض روایت جابر و نمودن بچہ حدانہماک و مبالغہ خویش در جلالت و خلافت افرودنت و متوہم نشود کہ شاید سبب تعبیر شامہ صاحب این حدیث را بروایت جابر است کہ این حدیث از جابر بہ نسبت دیگر اصحاب زیادہ تر مرویت چہ این امر واقعیت ندارد و بر کسی کہ متبع روایات این حدیث شریف و تخریجات این خبر ضعیف نمودہ ظاہر و بین است کہ این حدیث در میان محدثین اعلام و مسندین فحاشا سنیہ بروایت ابن عباس اعرف و اشہر است و اوراج و اخراج ان از حدیث ایشان لو فوا کثرا و این ہم توہم نہ توان کرد کہ تخصیص شامہ صاحب این حدیث را تہذیب جابر شاید ازین روست کہ اہل حق آنرا در مقام احتجاج کو استدلال صرف ہمین روایت جابر اورودہ اند چہ ازین امر اثری در کتب کلامیہ اہل حق پیدا نیست و بسیاری از علما کرام اہل حق کہ در کتب خود این حدیث شریف را بقصد احتجاج از کتب مخالفین آورند انکفار محض روایت جابر نکردہ اند بلکہ روایات دیگر اصحاب نیز نقل کردہ اند کما لا یخفی علی من داجع الکتاب المناقب لابن شہر آشوب طاب ثراہ و کتاب العمق لابن بطریق رحمہما اللہ و قالہ للامام العلامة البصرانی علیہ اللہ درجہ و غیرہا من الاسفار و کاش مخاطب خلیع العذار بہین مقدار از احوال حق واضح المتارک تفا و اقتصار میکرد و زیادہ ازین کار بند تفریط و تقصیر و تقطیع نمیشد و این حدیث را بروایت جابر بالتمام و الکمال ذکر مینمود لیکن چہ کردہ آید کہ حضرت ابو روایت جابر را نیز نامہ وارد نمودہ جملات عدیدہ سدیدہ و فہمات متعددہ مضیدہ کہ بدرجہ کمال موضح مراد و قاطع دابر ارباب عصبیت و عناد مے باشد و در روایت جابر موجود است یکسر برانداختہ زبان قلم را بکراں ہرگز شرافت و ہر چند روایت کاملہ جابر سابقا در ضمن تخریجات کاتبین سنیہ گذشتہ است مگر در ہنرمایم باز ذکر ہنمایم تا انصاف مخاطب بکمال انصاف و محاببت اواز سنن اعدا و اعتساف ظاہر و باہر گردد و خطیب بغدادی در تاریخ خود علی ما نقل عنہ گفتہ اخبرنا ابو طالب یحیی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابو یکر بن المقرئ قال ثنا

ابوالطیب محمد بن عبدالصمد المداوق قال حدثنا احمد بن عبد الله ابو جعفر المكتوب قال اخبرنا
عبد الرزاق قال ثنا سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن لحيان قال سمعت
جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو اخذ بيد علي
هذا امير البرية وقال الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله فندبها صوته وقال انا
مد ينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم فليأت الباب وازملا حفظه من عبارات برناظر بصير كالصبح السمر
المنير وفتح وتسيرت كهروايت جابر حاوي سبارس از جملات و كلمات يباث كه شانه صاحب اصلا ان را
نذكره نموده اند اكثر من جملات بالغه و كلمات سابقه منظر كمال مبالغه و اهتمام خباب سرور امام عليه وآله
التحية و السلام و اشبات امامت و افضليت خباب امير المؤمنين عليه صلوات الملك العلام مي باشد كما استتقف عليه
فيما بعد انشاء الله تعالى پس حذف و اسقاط آن بالتمام در مثل اين مقام از مثل مخاطب مقام از جمله
طلات عظام ست و اگر چه اسقاط هر واحد از اين جملات كرامت ايات مورث حيرت ارباب افهام و تعجب اصحاب
احلام ميشود مگر زياده تر حيرت بر اسقاط جمله فمن اراد العلم فليأت الباب ست كه دينتم حديث واقع
شده و نهايت معروف مشهور ست و در روايت جابر و غير او جدي شكر الورد و شكر النقل شده كه احكام
آن از عبارات مخبرين كيا رسندين احبار سبيل غير و دشواري باشد باجملة آنچه مخاطب بخريد و تقطيع و تفصيل بخير
رسيع اثير مركب ان شده فطاعت و شناوت ان اظهر من شمس و امين من اللام ست و براسه اوليا
مخاطب و انقاذه و تخليص امان و طمأنينه الزام عوليس هيچ مهرب و محيص نيت بار الهيا كذا اعتراف صريح نمايند بآنكه
حضرت اولسبب قصر بارع و قلت اطللس خود بر طرق و اسانيد اين حديث شريف قوت و غوري و بروايت و سياقا
ان مرور و عبور كنه نداشت و همت قاصد خود بر اتباع و تقليد كابل عنيده و استراق مفوات ان بر يد طريق
ميگماشت و چون كابل در مقام مركب مهن منيع شنيغ شده بود شاه صاحب نيز مسلك تخذيع و تلميع لو پند
و در اقتضائي آثار ان خداع غدار پيش پا خورند كابل در مواقع گفته الخامس ما رواه جابر ان النبي صلى
الله عليه وسلم قال انا مدينه العلم وعلي بابها وهو باطل لان الخبر مطعون فيه قال يحيى
بن معين لا اصل له وقال البخاري انه منكر و انقليس له وجه صحيح وقال الترمذي ايضا انه
منكر وقال الشيخ تقي الدين بن دقيق العيد هذا الحديث لم يثبتوه وقال الشيخ محي الدين النوراني
والمحافظ شمس الدين الذهبي والشيخ شمس الدين الجزيري انه موضوع فلا يجوز الاحتجاج ولا ان

من كان باب مدينة العلم لا يلزم ان يكون صاحب الزعامه الكبريه ولانه لا يقاوم الاخبار الصحاح
الدالة على خلافة المتقدمين عليه قوله واين خبزير طعونت اقول على رسلك ايها النسيم المهذار
وعلى ضلعك ايها المتفيهق المتطبع المكثار امالك حياء ايها المتخذاق الكثير الغشار امالك افاقة وصحة
عن سكر العصبية الواضحة الشار امالك وازع ذرعك عن الافتحام في مهواة الكذب والعصية والبهت
امالك رادع بدعك عن الاظاظ عن القحة والصفاة والجمع البحت كيف نصبت نفسك لقدح فضائل
وصي المختار عليهما والهما سلام الله ماكر التيل والنهار ورمي مناقبه بالوضع والصغار لا تدرى يمينا
عرش مال ولقد تهمت في بادية عظيمة الاهوال ولقد ارتقيت مرقبا صعب المنال وابديت صنوفا مكنونة
من الإضلال والاذلال واتعبت نفسك بالحال والمحال وبالقبح في الخدع والاحتياك وانثالت عليك
الخدع كل الاشياك قد التفت بالمجدل والمراء بلاهرية وتثبتت بالحجارة والفرية وارتيكت في شرك الزيف
والمجود وهويت في حفرة الاعراض عن الحق والصدق وداقت تحت القصب الثائر والغدا الفاسط فطبعك يا كافر
الاباطال الواضحة مشغوف ولايك وتهكم الى التكميع والتزويق والتبليس الخسيس مصروف بسبحان
الله تبطل وترد وتنفي مثل هذا الحديث المشهور الشائع والخبر المستفيض المذائع الصحيح سند
والواضح جرد الاعم منارة البالغ انوار الذي فقله ورواه وخرجه واثره جمايزة الاخبار ومنقده
الاثار ونظمه الاعلام الاخبار في الاشعار وذكره في الكتب والاسفار على مكنون لا يحول ولا عصا وتنقل
الادوار وهو من الاشتهار وعدم الاستتار وكمال الاستفاضة والشيوع والتداول الثقة والاعتماد و
الاعتبار وتمسك الخلف والسلف والاعتناء بشانه والتثبيت بركانه والحلول بميطانه والتشديد لجذانه
بمكان عظيم الشأن بأهر البرهان لا يسه يد الانكار والتضعيف ولا يصل اليه غائلة القوهين
والتخفيف **ولعمري** ان الطاعتين في الحديث الشريف شذا لا يعيا بهم ذوو التحقيق ومعاذ الله
لا يحقتل بهم اولو النظر الدقيق قد اخطاوا وجه الصواب فهم في غلواء العصبية متمادون في سوق
الحمية الجاهلية عادون وفي بوادي الحسارة والخسارة مهطعون والى نوادي الخطل الجبل مسرعون
ولعوار الغفارة مظهرون ولشار الحور رية مضمرون وعرقهم روم الصدق صادقون وعن اقفاة اثر
الحق عازفون وفي هوة الهوان هاوون وفي بنية العدوان غاوون وحيث اغلوا في سباب
الباطل فهم عن الحق يحجبون واذ لم يهتدوا بهدي الله فهم في سكة يعمون قوله قال عيسى بن مريم لا يصل اليه

اقول برار باب احلام و محال انهم کثیرن اتفاقا بتجرب عن عظام و متمهرین فحلم سنیه نموده اند بطلان صدور این کلام
 معین از یحیی بن معین در خصوص حدیث انامدینه العلم و علی بابها طاسوسن بن سبویه عدید و بر این
 سیدیه اول انکه یحیی بن معین بجواب سوال قاسم بن عبد الرحمن الانباری تصحیح این حدیث شریف نموده چنانچه خطیب
 در تاریخ بغداد علی نقل عنه السیوطی گفته قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی عن هذا الحديث
 فقال هو صحيح قال الخطيب اياه انه صحيح مر جديث ابی معوية وليس يبطله اذ قد رواه غير واحد و مر و تهذيب الكمال
 ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي گفته قال القاسم بن عبد الرحمن الانباری حدثنا ابو الصلت الهروي
 قال حدثنا ابو معوية عن الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم انامدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فليأت بابها قال القاسم سألت یحیی بن معین
 عن هذا الحديث فقال صحيح قال ابو بكر بن ثابت الحافظ اراد انه صحيح مر جديث ابی معوية و ليس
 يبطل اذ قد رواه غير واحد و ابن حجر عسقلانی در تهذيب التهذيب ترجمه ابو الصلت گفته و قال القاسم
 بن عبد الرحمن الانباری سألت یحیی بن معین عن حديث حدثنا ابو الصلت عن ابی معوية عن
 الاعمش عن مجاهد عن ابن عباس مرفوعا انامدینه العلم و علی بابها الحديث فقال هو صحيح قال
 الخطيب اراد به صحيح عن ابی معوية اذ قد رواه غير واحد عنه و انما قرئ سيوطی در جمع الجوامع و لا علی نفی
 در کثر العمال و عبد الرؤف مناوی در فیض القدير و علامه محمد بن اسماعیل الامير در روضه تديره و قاضی القضاة محمد بن علی
 الشوكانی در فوائد مجموعہ نیز واضح و اسکار است که معین بصحت حدیث مدینه العلم حکم نموده که امر فیما مضی و و هم انکه یحیی
 بن معین بجواب کلام عباس بن محمد الدور نیز اثبات حدیث انامدینه العلم فرموده چنانچه ابو عبد الله الحاکم النیسابوری
 مستدرک علی الصحيحین بعد از مدینه العلم بطریق ابو الصلت گفته و ابو الصلت ثقة ما منوفانی سمعت ابی العباس محمد بن یعقوب قال یقول
 سمعت العباس بن محمد الدوري يقول سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الهروي فقال ثقة فقلت
 اليس قد حدث عن ابی معوية عن الاعمش انامدینه العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفندي
 و هو ثقة ما منی و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد علی نقل عنه السیوطی فی اللالی گفته قال عباس الدوري سمعت
 یحیی بن معین یوثق ابی الصلت عبد السلام بن صالح فقلت له انه حدث عن ابی معوية عن الاعمش
 انامدینه العلم و علی بابها فقال ما تريد و من هذا المسكين اليس قد حدث به محمد بن جعفر الفندي
 عن ابی معوية و عبد الغنی بن عبد الواحد المقدسی در کتاب الکمال فی اسماء الرجال ترجمه ابو الصلت گفته قال عباس بن

محمد سمعت یحیی بن معین یوثق ابوالصلت فقیل له انه حدث عن ابی معویۃ اننا مدینۃ العلم وعلی
 بابہا فقال ما تریدون من هذا المسکین الیس قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویۃ ورمی
 در تہذیب الکمال بترجمہ ابوالصلت گفتہ قال عباس بن محمد الدوری سمعت یحیی بن معین یوثق ابوالصلت
 عبد السلام بن صالح فقلت انه حدث عن ابی معویۃ عن ابراہیم عن انا مدینۃ العلم وعلی بابہا فقال
 ما تریدون من هذا المسکین الیس قد حدث محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویۃ فقال نخ وعلانی در
 اجوبہ خود کما نقل عنہ سیوطی فی قوت التقدی گفتمہ ومع ذلک فقد قال المحاکم حدثنا الاصح حدثننا عباس
 یعنی الدوری قال سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت فقال اذتہ فقلت الیس قد حدث عن
 ابی معویۃ حدیث اننا مدینۃ العلم فقال قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک وهو ثقہ عن ابی معویۃ
 وفیر زابادی در نقذہ الصحیح علی ما نقل عنہ گفتمہ وقد روی عباس بن محمد الدوری فی سواک انہ عن یحیی بن
 معین انہ سألہ عن ابی الصلت هذا فوثقہ فقال الیس قد حدث عن ابی معویۃ حدیث اننا مدینۃ
 العلم وعلی بابہا فقال قد حدث به عن ابی معویۃ محمد بن جعفر الفکیک وابن حجر عسقلانی در تہذیب
 التہذیب بترجمہ ابوالصلت گفتہ وقال الدوری سمعت ابن معین یوثق ابوالصلت وقل فی حدیث اننا
 مدینۃ العلم وعلی بابہا قد حدث به محمد بن جعفر الفکیک عن ابی معویۃ سوم انک یحیی بن معین فقیک
 احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز اور از حال ابوالصلت حال کردہ بود نیز اثبات حدیث مدینۃ العلم نمودہ چنانچہ خطیب در
 تاریخ بغداد علی ما نقل عنہ سیوطی فی اللالی گفتمہ وقال احمد بن محمد بن القاسم بن المحرز سألت یحیی بن معین عن
 ابوالصلت عبد السلام بن صالح الدوری فقال لیس من یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویۃ اننا
 مدینۃ العلم فقال هو من حدیث ابی معویۃ اخبرنی ابن نمیر قال حدث به ابو معویۃ قد یمانہ کف عنہ
 وكان ابوالصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم المشایخ فکانوا یحذرونہا ورمی در
 تہذیب الکمال گفتمہ وقال احمد بن محمد بن القاسم بن محرز سألت یحیی بن معین عن ابی الصلت الدوری
 فقال لیس من یکذب فقیل له فی حدیث ابی معویۃ عن الاعمش عن مجاهد عن ابر عباس اننا
 مدینۃ العلم وعلی بابہا فقال من حدیث ابی معویۃ و فی حدیث ابی معویۃ اخبرنا ابن نمیر قال حدث به
 ابو معویۃ قد یمانہ کف عنہ وكان ابوالصلت رجلا موسرا یطلب هذه الاحادیث ویلزم المشایخ و
 کانوا یحذرونہا وعلانی در اجوبہ خود علی ما نقل عنہ سیوطی فی قوت التقدی گفتمہ وقال ابوالصلت احمد بن محمد

و کذا روی صالح بن محمد الحافظ و احمد بن محمد بن محمد بن معین بن معین لایضا از ابن
 عبارات متقدمه بر ناظر بصیر و اضع و تنسیر است کہ ابن معین بختاب استفیدی بن حفرش مره بعد لولی و کره بعد لولی
 در تصحیح و اثبات حدیث انامدینہ العلمی سمی جمیل فرمودہ شبہات ارباب ارباب و ہمزات اصحاب انتہاب
 را بمقتل بیان و اضع و تبیان لایح خویش زودہ پس چگونه عاقلی تجویز توان کرد کہ ابن چنین نقاد کبیر و
 حافظ تخریر نسبت باین حدیث تشہیر کلمہ و اسیمہ لا اصل له بر زبان آورده باشد بار آہا اگر آنگہ گفتہ شود کہ ابن معین
 در اول امر بسبب عدم اطلاع و غور جہارت برین کلمہ باطلہ کرده بود و من بعد بسوے تصحیح و اثبات ابن
 حدیث شریف و ارغام لفظ کل مترابست نجیف عود و انابت نمود و هذا هو الذی اختارہ معاصرنا للجلیل
 الشان محمد حسن الزمان حیث قال فی القول المستحسن تنبیہ من احسن تنبیہ علی معنی ختم
 الاولیاء الحدیث المشہور الصحیح الذی صحیحہ جماعات من الائمة منهم اشدا الناس مقالا فی
 الرجال سند المحدثین ابن معین کما سندہ عنہ و وافقہ الخطیب فی تاریخہ و قد کان قال اولاً
 لا اصل له الخ انیت مختار فاضل معاصر لکن از کلام سخاوی کہ زبده محققین عظام و اسوہ منقیدین فحسام
 سنیت است واضح و لایح میشود کہ صدر کلمہ لا اصل له از ابن معین نسبت بحدیث انامدینہ العلمی فی حین من
 الاحیان بی اصل محض است بلکہ اگر فی الاصل ابن معین این کلمہ را گفتہ است نسبت بحدیث فاذا را الحکمة
 گفتہ سخاوی در مقاصد سنہ صیف ما یحدث انامدینہ العلمی و علی بابہ الحاکم فی المناقب من مشکوٰۃ
 والطبرانی فی معجمہ الکبیر و ابوالشیخ بن حبان فی السنۃ له و غیرہم کلہم من حدیث ابی معویہ
 الضمری عن الاعمش عن مجاہد عن ابرع عباس رفوعاً کثیراً یأذون الی العلم فلیات الباب و رواہ الترمذی
 فی المناقب من جامعہ ابونعیم فی الحلیۃ و غیرہما من حدیث علی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
 فاذا را الحکمة و علی بابہما قال الدارقطنی فی العلل عقب ثانیہا ان حدیث مضطرب غیر ثابت و قال
 الترمذی انہ منکر و کذا قال شیخہ البخاری و قال لیس له وجه صحیح و قال ابن معین فیما حکاکہ
 الخطیب فی تاریخ بغداد انہ کذب لا اصل له و قال الحاکم عقب اولہما انہ صحیح الاسناد از ابن عبارات چنانچہ
 می بینی بصراحت ہویدا و انکار است کہ کلام ابن معین کہ مشتملہ کلمہ لا اصل له میباید متعلق بحدیث فاذا را الحکمة
 صادر شدہ نہ بحدیث انامدینہ العلمی پس کسانیکہ این کلام را از ابن معین نسبت بحدیث مدنیہ العلمی صادر می دانند منابر
 تحقیق سخاوی ترکب ہم صریح و خطائے فضعی خواهند بود و حقیر صدور این کلام از ابن معین نسبت بحدیث فاذا را الحکمة

اراد

عقب

انہ صحیح

عقب

بهم مستعد میدارم زیرا که این حدیث نیز مثل حدیث انامدینة العلم نهایت ثابت و مبهرم و تحقیق و محکم است و طرق و سانیة
این حدیث مشید و افاد و اعلا صنادید سنیة متعلق تحقیق و تنقید و باید استدید این تقریر گشته و از جمله آن نصیح علامه محمد بن طبرانی فاد و علامه
علامی و تحقیق علامه فیروز آبادی بالخصوص قابل تذکر و تدبر است و کمال عجب است از مخاطب مقام که این کلام بن
الانحرام را که عند التحقيق صدور آن از یحیی بن معین ثابت نیست به شاست و ابتهاج تمام در صدر کلام خود جاداده
و بی هوس باطل اثبات مطعونیت این حدیث شریف فتاده و از افادات عالیہ و تحقیقات عالیہ ابن معین که در شمسید
سبانی این حدیث شریف و ترصیص مغانی این خبر شریف از زن من الحدید و امن من الرسی الاطیة میباشد
یک غفلت در زبده و اصله گرد و ادراک حقائق و اکتناه و قائلان نگردید و لای له ذلك و این فانه لم یحفظ
من افادات اعلام هذا الشأن باثر و لاعین و اقتصر کلامه و الحین علی ستر ارقه فوات الکتاب المکتب علی
الشیخ و المبین و باید دانست که افادات ابن معین متعلق بتصحیح و اثبات این حدیث متین بحدیث مسکت و تفهم
واقع شده و بنجی ثابت و متحقق گشته است که منکرین و جاحدین این حدیث شریف اصلاً تاب دم زدن بمقابلہ آن ندارند
و هیچ جوانی از آن ولو کان نخیفاً بر زبان شاعت ترجمان خود نمی آرند چنانچه علامه علی در اجوبه خود علی المنقل عنه
السیوطی فی قوت المغتذی در بیان حدیث مدینه العلم بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین سروده و لایات کل
من تکلم فی هذا الحديث و بجزیه بوضع بحجاب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین
و علامه فیروز آبادی و نقده الصحیح علی المنقل عنه بعد ذکر سه روایت از افادات ابن معین گفته و لم یأت من تکلم
علی حدیث انامدینة العلم بحجاب عن هذا الروایات الثابتة عن یحیی بن معین و ابن حجر مکی در
منح مکیه در ذکر این حدیث شریف نقلاً عن العلانی گفته و لم یأت احد من تکلم فی هذا الحديث بحجاب
عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین و از جمله شواهد مصدقه کلام علانی و فیروز آبادی است
که در همی در سیر اعلام النبلا ترجمه ابو الصلت به روی حکایت توثیق یحیی بن معین ابو الصلت را و اثبات او حدیث
مدینه العلم را با جفا ذکر کرده و بعد از آن خبر یا اختلال حواس در باب توثیق ابو الصلت بکلامی مهمل متفوه گردیده و بکار
ایراد و اعتراضات یحیی حدیث مدینه العلم را دم در کشیده چنانچه در سیر اعلام النبلا گفته و قال عباس سمعت
ابن معین یوثق ابو الصلت فذكره حدیث انامدینة العلم فقال قد حدث به یحیی بن جعفر الفیصل
عن ابي معوية قلت جئت القلوب علی حب من احسن اليها و كان هذا با را یحیی و نحن نسمع من
یحیی انما و نخبه بقوله فی الرجال ما لم يتبرهن لنا و هن جل انفس بتقویته و قوة موهبه و این کلام

برای مذهب اهل سنت خیلی ضرور دارد بلکه اگر گفتاید که سیلاب فنا با اساس ان میدهند و بنای علم حرج و تعدیل را با آب
سیرسانند بجاست زیرا که جلالت مرتبت و علو منزلت ابن معین در علوم حدیث عموماً و فن جبرح و تعدیل خصوصاً
نزد سنیه چنانست که محل رتباب بوده باشد و شطری از ان از افادات ابوعلی یحیی بن عیسی بن خریزه بغدادی در
مختصر تاریخ بغداد و عبد الکریم بن محمد سمعانی در اسباب و ابوالمؤید محمد بن محمود خوارزمی در جامع مسانید ابوحنیفه و یحیی
بن شهاب النضوی در تهذیب الاسماء و اللغات و احمد بن محمد المعروف بابن خلکان در وفیات الاعیان و ابو الفدا
اسمعیل بن علی الاصبی در مختصر فی اخبار البشر و محمد بن احمد ذهبی در سیر النبلا و تذکرة الحفاظ و غیر فی خبر بن عمرو
کاشف و عمر بن مظفر الشہیر بابن الوردی در تمیمة المختصر و عبد اللہ بن اسعد یافعی در مرآة الجنان و محمد بن محمد
الشہیر بابن شحنة الحلبي در روض المناظر فی علم الاولی والاواخر و محمود بن احمد عینی در عمدة القاری و شیخ ابو مہدی عیسی
بن محمد الشعالی المحضری در مقالید الاسانید و مخاطب درستان المحدثین و مولوی صدیق حسن خان معاصر در انجیل النبلا
و باج مکمل سابقا و اوضح و اشکار گردید و مخاطب در باب المکائد این کتاب تحفه او را اوثق علمای اہلسنت و ائمہ بنابر
افساده ابن الرومی یحیی کسی هست کہ صرف او در باب شایخ حدیث قائل بحق بود و باقی دیگران قائل بحق نمیشدند و
راہ تجاہل می رفتند چنانچہ ابن خریزه در مختصر تاریخ بغداد گفته قال ابن الرومی ما سمعت احدا قط یقول
الحق فی الشایخ غیر یحیی بن معین و غیرہ کان یتخامل بالقول و ابن خلکان در وفیات الاعیان گفته و قال
ابن الرومی ما سمعت احدا قط یقول الحق غیر ابن معین و غیرہ کان یتخامل بالقول و باری نہمہ ہر گاہ نزد
ذہبی حالت او چنین روی افشاده باشد کہ شخصی ضعیف السبب بر او حساسی کہ با او میکرد تو شوق نماید و نفع عاجل بر
اجر اجل اختیار کند باز بر کدام کس اعتماد باید کرد و بقول کہ استناد باید نمود و کرمعتبر باید داشت فاما اللہ و انا الیہ
راجعون و لنعم ما قیل فی مثل هذا المقامہ در ہر جوین یکی و آنہم کافر پس در ہمدہ ہر یک مسلمان خود
قولہما و قال البخاری انہ منکر و لیسر لہ و جبہ صمیم اقول اولاصد و این کلام جالب السلام از بخاری
عظیم الاجرام در خصوص حدیث انامدینہ العلم محل منع است چہ آلف از تصریح علامہ سخاوی در مقاصد سنہ
در یافتی کہ بخاری در باب حدیث انادار الحکمة استفوہ باینکلام گردیدہ پس ذکر ان در معرض قرح حدیث انامدینہ
العلم بعد از شان تبحر و تحقیق مخاطب یقیناً خواهد بود و ثانیاً اگر صد و این کلام فاسد النظام از بخاری نہمہ اللہ السلام
در خصوص حدیث انامدینہ العلم ثابت ہم شود پس مردود و منقوض و متروک و مرفوض خواهد بود و بوجہ عدیدہ
و دلائل عتبدہ اول آنکہ مطعون و مقحوق و معیوب و مجروح بودن بخاری لقبواج شنیعہ و مثالب فطیعیہ

حسب افادات اکابر اعلام اساطین فخرام سنیه ثابت و مبرهن است و قد فصلنا کتبنا فی کتابنا
استقصاء الافحام و ایضا فی مجلد حدیث الغدیر من هذا الكتاب بفضل الله المنعم پس کلام او
نزد ارباب تحقیق علی الخصوص در مثل این حدیث و شیخ حلی از قبول نخواهد داشت و و هم آنکه بالخصوص لضرب و خزان
بخاری عظیم الاعتناء بشواهد صحیح و اعترافات مریدان کابر سنیه واضح و روشن است که الا یخفی علی من طالع کتابنا
استقصاء الافحام بفضل الله الوهاب و مجلد حدیث الولاية من هذا الكتاب پس کلام او در طبع
شریف که از فضائل جلیله و ماثر جمیده الائمة الاطیاب سلام الله علیهم مانفخ مسک و طاب ملاب است هرگز قابل
ادنی التفات هم نخواهد بود سووم آنکه این حدیث شریف را عبد الرزاق بن همام الصنعانی بدو سند صحیح روایت
نموده که حدیث سابقا و عبد الرزاق از کبار مشایخ بخاریست و بخاری در صحیح خود جای احادیث متکاثره
از روایت نموده که الا یخفی علی المتتبع پس هرگاه عبد الرزاق که شیخ بخاریست این حدیث شریف را بدو سند
صحیح روایت کرده باشد باز در دهن و دهان و مناد و لطلان قدح بخاری در بخاری شریف نزد ارباب
تقیظ و انتباه که ارام مقام ارباب و اشتباه است چهارم آنکه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل اشیبانی که یکی
از ائمه اربعه اهل سنت است و مفاخر ائمه سنیه بیشتر از آنست که روم احصای آن توان کرد و او نیز از اجله مشایخ
بخاری میباشد این حدیث شریف را که اسمعت سابقا بطرق متعدده روایت نموده و در مابقی از افاده
انطب خوارزم و حافظ کنجی دستی که روایت احمد در باب خباب امیر المؤمنین علیه السلام مقبول و بر کابل تصدیق
محمول است و در جلاء و التخلیح مثل عمود صلیح است که ممکن نیست متران براح و از افاده سبط ابن الجوزی در باب
که احمد در بنیاب مقلد و متبوع است و هرگاه او حدیثی را روایت کند رجوع بروایت او واجبست و لا یمعنی با سبط
ابن الجوزی برای جواب جمله یراوات مخاصمین و اعتراضات منازعین کافی و وافی میداند پس بعد درک این معنی
قدح بخاری درین حدیث لائق اعتناء و التفات اعلام ثبات نخواهد شد پیغم آنکه یحیی بن معین که از اکابر حفاظ و
نفاخم لیاظ و جله اثبات و ارکان ثقات علماء سنیه است و از اعظم مشایخ بخاری میباشد بکرات و مرآت
اثبات این حدیث شریف نموده و بتصریح صریح تصحیح آن فرمود که سابقا اثبات و تصحیح یحیی که شیخ بخاری است
و بخاری از خرمین افادات خوشه چینی مانموده چگونه قدح بخاری در حدیث مدینه العلم و قعقئ نزد اهل عقل سلیم
خواهد داشت ششم آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن زید الطبری که اسمعت سابقا در کتاب تهذیب الآثار بتصریح
صریح حکم بصحت حدیث اناد الکلمة نموده و باختیار اتحاد آن با حدیث اناد فی العلم برابر باب اعلام و اصحاب

افهام صحت آن بالقطع و یقین ظاهر و مستبین نموده پس بجهاد الله تعالی بعد از وفات این ناقد عظیم و جهید فحیم که جلالت
 شان معلوم مکان او در علم حدیث بنابر اطروحات اکابر حضرات سنیه کالنار علی العلم للرح و واضح است کیسکه حفظ
 یسیر از انصاف داشته باشد هرگز کلام بصفاقت انضمام بخاری را در مقام انتفات و اصفا جاذب خواهد داد و ادنی درج
 برای آن در میزان احفال و اعتنا نخواهد نهاد مصفتم آنکه ابو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم النیسابوری در کتاب
 مستدرک علی الصحیحین که در آن احادیث صحیحہ علی شرط الشیخین روایت کرده انجدیت شریف را بطرق عدیده آورده
 صحت آن بنابر شرط بخاری و مسلم بیان مبرم و تبیین محکم خود واضح و آشکار فرموده کما سبق بعون الله المنعم
 پس بعد حکم بصحت انجدیت شریف و اظهار صحیح بودن آن بنابر شرط بخاری و مسلم بجهاد الله تعالی برآید
 انصاف واضح و ظاهر گردید که قرح بخاری درین حدیث شریف محض عصبیت عناد و بخت اعدویت و
 اعدا و ادعای منکریت آن بالیقین دعوی نکر و پاد نبودن و جبه صحیح برای آن عین انکار و منکر خطا
 والله العاصم عن التفویع بامثال هذه المفقوات والتردى فی اشیاک هاتیک الهوات
 هشتم آنکه علامه ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل کما علمت سابقا انجدیت شریف را از صحیح ترمذی
 نقل نموده و آنرا از احادیث راجحه صوئه و معتقد امعد و نموده پس بجهاد الله تعالی واضح و آشکار گردید که حسب
 علامه ابن طلحه نیز انکار سراسر خسار بخاری عین باطل و از حلیه صحت و سداد عاری و عاطل است نظم آنکه
 علامه ابو المنظر یوسف بن قزعلی المعشر و بسط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه کما دریت فیها مضی
 انجدیت شریف را از فضائل ثابته مشتهره و از جمله سنت ظاهره که در آن شک و ارتیاب نیست و نموده
 پس حسب سراج علامه بسط ابن الجوزی نیز قرح و جرح بخاری در انجدیت شریف بسیار منشور خواهد بود و هم
 آنکه حافظ ابو عبد الله محمد بن یوسف الکلبی الشافعی در کتاب کفایه الطالب انجدیت را ولایت نموده و در صدر آن کتاب
 افاده فرموده باینکه احادیث ان احادیث صحیحہ است پس بعد افاده حافظ کلبی که انجدیت شریف را از احادیث صحیحہ
 تعدید نموده برابر ابی بصفت واضح و لائح میشود که احادیث بخاری منکریت این حدیث را و نفی وجه صحیح برای آن نشانی
 از عصبیت باثره و حروریت خاسر دست یازد و هم آنکه علامه جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع کما سمعت
 فیما سبق جرم بصحت انجدیت شریف فرموده و باین جرم سراسر جرم اساس تخذیع جاحدین و معاندین خرم
 نموده پس حسب اختیار این علامه عمده الکلبانی نیز نفی بخاریه نزد ابی بصفت و اعتبار بوجوب مذنگ عار خواهد بود
 نه قابل ذکر افتخار و و از دهم آنکه ملا علی متقی در کنز العمال کما سمعت سابقا بعون الله المنعم

کلام و مقال حقائق اشتمال سیوطی عمدہ اہل الکمال در باب جرم بصحت این حدیث منیر بلارد و فکیہ آورده پس نزد علامہ متقی نیز قدح و انکار بخاری قول شنیع و عمل فطیع خواہد بود سیزدہم آنکہ محمد صدر عالم در معارج العلی بہین کلام سیوطی عالی مقام در مقام اثبات علمیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام نقل کرده و بلا تشکیک و ارباب تالیفی نموده پس نزد او نیز قدح بخاری در بخاری باطل و مضحک خواہد بود چہار دہم آنکہ مرزا محمد بدخشان کہ حدیث سابقہ این حدیث شریف را در کتاب نزل الابرار بمباحص من مناقب اہل البیت الطہار کہ در ان التزام ایراد حدیث صحیحہ نموده آورده پس حسب افادہ این محقق جلیل المقدار نیز تفوہ بخاری خطاے واضح و غٹا فاضح است پانزدہم آنکہ علامہ محمد بن اسمعیل الامیر الصغالی در کتاب وضع ندیہ کہما عرفت باہتمام تمام اثبات این حدیث متین النظام نمودہ رنگ ارباب از صفحات خواطر ارباب الباب دودہ پس بحمد اللہ تعالی واضح و لائح گردید کہ حسب اختیار این جہد نقاد نیز نقول بخاری ناکب از جادہ استقامت و سداد است شانزدہم آنکہ مولوی حسن زمان معاصر در قول استحس کہما سمعت نبض صریح این حدیث شریف را حدیث مشہور صحیح فرمودہ و تصحیح کردن جماعات ائمہ سنیہ از ابیان شیعہ ظاہر نمودہ و بر ظاہر است کہ ہر گاہ این حدیث شریف نزد فاضل معاصر مشہور و صحیح بودہ باشد و جماعات ائمہ سنیہ فضلا عن جماعہ واحدہ تصحیح ان پرداختہ باشند یقیناً و حتماً و قطعاً و خبر ما نزد حضرتش قدح و جرح بخاری از طریقہ صدق و صواب عاقل و عاری و موجب کمال ذلت و خواری خواہد بود ہفدہم آنکہ حافظ محمد بن یوسف کجی در کفایہ الطالب کہما سمعت سابقا بعد روایت این حدیث شریف بہند خود از ابن عباس گفتہ ہذا حدیث حسن عال پس حسب این افادہ حافظ کجی ظاہر و باہر گردید کہ دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث شریف باطل و مردود و زائف و مطرود است ہجدهم آنکہ علامہ صلاح الدین اعلم الامم صحیح بحسن محتج بہ بودن این حدیث شریف نمودہ رد صریح بر قادیان منکرین ان فرمودہ کہ حدیث سابقا من کتاب النکت للبدیع السیوطی پس بحمد اللہ بحسب افادہ او نیز بطلان دعوی منکر بودن این حدیث شریف کہ از بخاری عنیف عناداً للحق المنیف سرزدہ واضح و ظاہر گردید و نور و ہم آنکہ علامہ مجد الدین فیروز آبادی در کتاب نقد الصحیح کہما سمعت سابقا تصحیح صریح فرمودہ باینکہ این حدیث شریف بدرجہ حسن محتج بہ بنتی میشود پس بعون اللہ تعالی بطلان دعوی بخاری در باب منکریت این حدیث شریف از افادہ فیروز آبادی عمدہ الکبار نیز برابر با نقد و اعتبار واضح و آشکار گردید ہستم آنکہ علامہ ابن حجر عسقلانی در فتاوی خود و نیز در اجوبہ احادیث متعقبہ صریح فرمودہ کہما علمت فیما مضی بکمال صراحت حسن بودن این حدیث شریف اختیار نمودہ

قدح قاذر مہذار بنیان تحقیق و تنقید فرمودہ پس بفضلہ تعالیٰ ظاہر و باہر گردید کہ حسب تحقیق حافظ ابن حجر کہ نزد اہل سنت بائرمؤمنین فی الحدیث ملقب باشد دعویٰ منکریت این حدیث کہ بخاری از راہ نصب عدوان و بغض و کوشنان متجاسر بران شدہ خطائے صریح و غٹا فنیع ست و بجہی باطل و دہائی ست کہ ابن حجر با آنکہ کمال جد و جہد در تاویل باطل و تصحیح اضالیل بخاری میدارد کما لا یجفی علی ناظر فتح البادی از اتباع این بقول باطل ست برداشتہ بتصریح حسن بودن این حدیث شریف مرہ بعد اولی اعلام تحصیل و تجلیل مقتدا سے نبیل خود افراشتہ بستی و یکم آنکہ شمس الدین سخاوی در مقام حدیث کما در ہیت فیما مضی تحسین این حدیث شریف فرمودہ پس حسب افادہ او نیز دعویٰ منکریت این حدیث باطل محض خواہد بود و تجاسر بخاری برین دعویٰ کا ذب بحت بقول مردود واللہ الصائن عن ذیغ کل مشاق عنود بستی و دوم آنکہ جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء کما سمعت فیما سبق حکم بحسن بودن این حدیث شریف فرمودہ و حسب این افادہ نیز شناعة و فطاعت دعویٰ باطلہ بخاری در باب منکریت این حدیث مجتہب متواری نیست بستی و سوم آنکہ محمد بن یوسف شامی در سبل الہدی والرشاد کما سمعت سابقا حسن بودن این حدیث شریف را صواب دانمودہ پس خطا بودن دعویٰ بخاری در باب منکریت این حدیث سامی از افادہ علامہ شامی نیز ثابت و محقق ست بستی و چهارم آنکہ ابن حجر مکی در منہج کتبیہ حسن بودن این حدیث را تحقیق دانستہ و در تطہیر الجنان نیز از بسبب کثرت طرق حسن فرمودہ و در صواعق تصویب حسن بودن آن از بعض محققین نقل کردہ و بعد در کہ این افادات قول بخاری بمنکریت این حدیث نزد ارباب نصفت و امان واضح البطلان واللعن الہوان می باشد بستی و پنجم آنکہ محمد طاہر فتی زنگرہ در مقام تعقب قدح این حدیث شریف افادہ علانی و ابن حجر مشتمل بر تحسین این حدیث منیف ذکر فرمودہ کما سمعت سابقا پس بحسب تحقیق او نیز بقول بخاری در کمال بطلان و فساد و سقوط و انہاد خواهد بود بستی و ششم آنکہ محمد حجازی شعرائی در فتح المولیٰ الناصر فی شرح الجامع الصغیر علی ما نقل عنہ العیزری فی اسراج المنیر این حدیث شریف را حسن لغیرہ گفتہ پس بنا بر تحقیق ابن جریر نیز دعویٰ منکریت ان کہ از بخاری سرزدہ محض ادعای فاسد و بقول کاسد خواہد بود بستی و ہفتم آنکہ عبد الحق دہلوی در اسماء الرجال مشکوٰۃ از ابن حجر تحسین این حدیث نقل فرمودہ و در لمعات شرح مشکوٰۃ افادہ کردہ کہ ترمذی این حدیث شریف را تحسین فرمودہ ست و نیز در ان کتاب کلام علامہ فرمودہ کہ متعلق باثبات و تحقیق این حدیث شریفست و مشتملہ بقصر صریح بحسن معج بہ بودن ان می باشد اوردہ پس قول باطل بخاری و قدح این حدیث نزد او نیز از درجہ اعتنا ساقط و از مرتبہ قبول مابط خواهد بود

بهت هشتم آنکه علی غزیری در سراج منیر کما دیت فیما سلف حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد بن
 الشعرانی نقل کرده پس نزد او هم قول بخاری از طایفه صدق و سداد عاری خواهد بود بهت نهم آنکه نوالدین
 شبر المسی در تیسیر المطالب به کما علمت حسن بودن این حدیث را ثواب نموده پس خطای بخاری در دعوی
 منکریت آن نزد این جبر محقق نیز ثابت محقق خواهد بود سی ام آنکه محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح
 مواهب لدنیة کما مضی سابقا تصویب حسن بودن این حدیث نموده و این معنی مستلزم تخطی بخاری است
 در ادعای منکریت او پس بجز الله تعالی خطای منکر بخاری درین باب حسب افاده این جبر نقاب بلا
 خفا و حجاب ثابت گردید و لله الحمد علی ذلک سی و یکم آنکه محمد صبان المصری در اسعاف الراغبین کما
 مضی از بعض محققین تصویب حسن بودن این حدیث شریف نقل کرده و این معنی نیز بجز الله در ثبوت خطای
 بخاری که جرأت بردعوی منکریت این خبر منیف نموده کافی موافق است سی و دوم آنکه قاضی القضاة محمد
 بن علی الشوکانی در کتاب فوائد مجموعہ تصویب حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر عسقلانی نقل کرده
 و خود نیز از اصواب نموده پس خطای بخاری در دعوی منکره خویش حسب افاده علامه شوکانی که شیخ الاسلام
 و سلطان العلماء امام الدین و خاتمه الحفاظ سنیه میباشد نیز ثابت و محقق گردید سی و سوم آنکه مرزا حسن
 محدث در تفریح الاحباب کما سمعت بودن این حدیث شریف حدیث حسن علی الصواب مصرح نموده و
 افاده این محدث مشهور نیز بطال دعوی پر کذب و زور بخاری نکو علی الوجه الحسن می نماید و در خبیث و
 متغیث مهندار کما ینبغی می آفراید سی و چهارم آنکه بدرالدین الزرکشی در لالی مشوره باوصف آنکه تجاسر
 بخاری در قرح این حدیث شریف اولاً نقل کرده لیکن من بعد بطریق تعقب تحقیق علامه علائی متعلق بانیات
 حسن بودن این حدیث ذکر فرموده کمال و هن و هو ان طعن بخاری بر اس ذوی شان بر اصحاب اهل ام
 ارباب افهام واضح و لایح نموده و از تصریح علامه مناوی در فیض القدر کما سمعت سابقاً ثابت است که
 علامه زرکشی بصراحت افاده کرده که این حدیث بلا وجه احسن محتج به منتهی میشود و ضعیف هم نیست چه جای آنکه
 موضوع باشد و ازین افاده در کمال ظهور است که جسارت سرسرخسارت بخاری نزد علامه زرکشی از خیر صواب
 نهایت دور و حسب تحقیق آن منقاد اینق متروک و مجبور میباشد سی و پنجم آنکه ابن حجر مکی در فتاوی هندی
 در صدر کلام بصراحت تمام حسن بودن این حدیث بلکه حسب قول عالم ترقی آن بر مرتبه صحیح مصرح فرموده من بعد
 رغماً لا تاف الجاحدین و قمعاً لا رؤس المعانین بعض اقوال زائفه مشتمله بر قرح این حدیث که از جمله ان قول بخاری

له وجه صحیح نیز میباشد بقول آخده معترض مردود و محترم و مطرود بودن آن واضح و واضح فرموده چنانچه در
فتاوی حدیثیه میفرماید و اما حدیث انما مدینه العلم و علی بابها فهو حدیث حسن بل قال الحاكم صحیح
قول البخاری لیس له وجه صحیح و الترمذی منکر و ابن معین کذب معترض و ان ذکره ابن الجوزی فی
الموضوعات و تبعه الذهبی علی ذلك پس هرگاه نزد ابن حجر با اینهمه تعصب و تصلب که بر توخفی نیست قول بخاری
در باب این حدیث شریف قابل اعتنا و لائق اعتفال نبوده بلکه مورد اعراض و محل انتقاض گردد و شا به صاحب انرا وار
نیت که این چنین قول واهی جالب تلباسی را منظر التلباسی موثر التلباسی بمقابل اهل حق نقل فرمایند و در مقام
اثبات مطعونیت این حدیث شریف بآن احتجاج نمایند و کمال مجانبت خود از تحقیقات اکابر علمای خویش فرار و
ارباب خبرت نهند و در او کمال ممارات و ملاحظات در ایثار باطل الجلیج و اختیار خطای اعوج دهند سی و هشتم
علامه سیوطی در کتاب در منشره با و صفیکه انکار این حدیث شریف از بخاری ذکر نموده لیکن اعتنای بآن نکرده رجحان
حسن بودن این حدیث ظاهراً نموده که اسلف پس هرگاه نزد علامه سیوطی قول بخاری قابل التفات و اعتنا نبوده باشد
و ذکر فرمودن شاه صاحب از بمقابل اهل حق ناشی از کمال شرم و حیا خواهد بود سی و نهم آنکه علامه نور الدین سمهودی
در جواهر العقیدین با و صف نقل قدح بخاری و زنی برائے آن نگذاشته بلکه با اثبات و احقاق این حدیث شریف
اعلام تجلیل و تعییر آن جاحد عزیر را فرستاده پس ذکر چنین قدح موهون و مرجح مطعون خبر آنکه کاشف از مبالغه صاحب
و تملیق با بطل و تزویق اضالیل باشد مقرر می نیت سی و هشتم آنکه ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ قدح
این حدیث از بخاری ذکر کرده لیکن در مقام استدراک با اثبات و احقاق این حدیث شریف مایه یقیر و تنذیر بخاری وید
از وقت پس ذکر نمودن شاه صاحب چنین قدح مردود و متعقب سبب کمال حیرت و عجب است سی و نهم
آنکه علامه سنا و در فیض القدر قدح بخاری غریب این حدیث رفیع اثر نقل نموده و متعقب و منقوض و موهون و مرضون
بودن آن با فادات جمعی از ائمه اعلام و اساطین فحاح خود واضح و واضح فرموده پس کمال عجب است که شاه به صاحب
این قدح مقدوح و مرجح مطروح را بکمال خوشدلی و زساط نقل میفرماید و لحاظی تحقیقات اکابر محققین و اعظم منقذین
فریب خود در باب موهونیت آن منظور نظر نمی نمایند چه علم آنکه قاضی ثناء اللہ بانی سنی که حسب افاده مخاطب
کما فی انتخاب النبلا بیقی وقت بود در سیف سلول قدح بخاری دین حدیث ذکر کرده لیکن بجز اینها
نصف ناصوب بودن آن حسب افاده ابن حجر واضح نموده بلکه بعد نقل حسن بودن این حدیث شریف از ابن حجر فرموده
نموده که بکثرت شواهد حکم بصحت این حدیث قول نموده هرگاه حال قدح بخاری بخیر رسیده باشد کفایتی نماید و هم از قابل التفات ندانسته بلکه

بایات ناصواب بودن آن برخاسته باشد پس احتیاج مخاطب بان محل کمال استنباع و استکار ارباب لسمع
و البصار خواهد بود **قول** و قال الترمذی انه منکر غریب **اقول** کسانیکه بهره از تحقیقات علمائے
محققین جابجاء و کلامی منقیدین کبار برداشته اند و اهمیت خود را بر تمیز حق از باطل و نفوذ حالی از عاقل نگاشته
بخوبی میدانند که ساحت ترمذی از قرح حدیث انامدینة العلم مبعود و میرست و نسبت طعن در یخندیت شریف بسوی او
از طلیه صحت عاقل و معری بلکه ترمذی و الا مقام بروایت و اخراج این حدیث و ثبوت الابرار و صحیح غبطم الاصرم خود شریف
اند و زگر دیده بلکه بنا بر تصریح بعض اعظم سنیه بخسین این حدیث منیف گردید باجماع آنچه شاه صاحب دریغانت
بترمذی فرموده اند سراسر باطل و ناصواب و مثل نایش سرابست بوجه عدیده اول آنکه ابن طلحه شافعی
این حدیث شریف را از صحیح ترمذی در معرض احتیاج و استدلال نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل در بیان معنی
الانزع بطین گفته و لم یزل علامه رسول الله صلی الله علیه و سلم یزید الله تعالی علما حتی قال له رسول الله
صلی الله علیه و سلم فیما نقله الترمذی فی صحیحہ بسند لا عنه انامدینة العلم و علی بابها و ظاهر است
که اگر ترمذی در یخندیت قرح میکرد چگونگی ابن طلحه بروایت او استدلال میکرد و از قرح او اعراض میورزید و دوم آنکه ابن
طلحه این حدیث شریف را جاسی دیگر نیز در معرض استدلال و احتیاج از صحیح ترمذی نقل نموده چنانچه در مطالب السؤل
در بیان شواهد علم و فضل خباب لیر المؤمنین علیه السلام گفته و من ذلک مارواه الامام الترمذی فی صحیحہ سنیه
وقد تقدم ذکره فی الاستشهاد فی صفة امیر المؤمنین بالانزع البطین ان رسول الله صلی الله علیه
وسلم قال انامدینة العلم و علی بابها و نقل الامام ابو محمد الحسین بن مسعود القاضی المبعوی فی کتاب
الموسوم بالمصابیح ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال انادار الحکمة و علی بابها لکنه صلی الله
علیه و سلم خص العلم بالمدينة و الذاد بالحکمة لما کان العلم اوسع انواعا و ابطف ففوقا و اکثر شعبا
واغزر فائدة و اعم ففعا من الحکمة خصص الاعم بالاکبر و الاخص بالاصغر الى اخره کسائی انشاء الله
تعالی فیما بعد و بر ظاهر است که استدلال علامه ابن طلحه بن حدیث شریف در نیمقام و در مقام سابق بنی تبرک
ترمذیست پس اگر خود ترمذی در ان قرح مینمود هرگز چنین علامه با کمال بان احتیاج و استدلال نمیکرد سوم آنکه
ابن تمیمیه در منہاج گفته و حدیث انامدینة العلم اضعف و اوهی و لهذا انما یعد فی الموضوعات
وان رواه الترمذی و ذکره ابن الجوزی و بین ان سائر طرقه موضوعاتین عبارت واضح و واضح است
که ابن تمیمیه و صفیکه از کمال عناد و غایت لاد خود بر سر قرح و جرح این حدیث رسیده لیکن در باب روایت کردن

ترمذی انرا چارہ خرافات و اقرار ندیدہ و پرتاہرست کہ اگر خود ترمذی درین حدیث شریف قاضی میبود این نا عیب
و معاند مرید در خصوص این مقام از ذکر آن صبر و سکوت نمی نمود پس واضح و ظاہر گردید کہ نسبت قدح این حدیث شریف
سبوی ترمذی باطل محض و کذب صرف است چهارم آنکہ علامہ حلی علی اللہ مقامہ در کتاب پنج الحقی ارشاد فرمودہ
وروی الترمذی فی صحیحہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال انما مدینۃ العلم و علی بابہا
و این روز بہان در کتاب الباطل خود بجواب آن گفتہ و اما ما ذکرہ من صحیح الترمذی فصیح و از عبارات
واضح است کہ ابن روز بہان در نقل این حدیث شریف از صحیح ترمذی تصدیق جناب علامہ نمودہ نبض صریح بر صحیح
بودن آن روان ارباب ارتیاب علی وجہ الکمال فرمودہ و ظاہرست کہ اگر ترمذی خود قدح این حدیث میکرد و آنرا غریب
منکر میدانست ابن روز بہان در جواب علامہ ضرور بان تعرض نمینمود و ہرگز راہ اعتراف و تصحیح ان نمی پیمود و
ہذا من الظہور بمکان لا یخفی علی اصحاب الاحیاء پنجم آنکہ حسین بن معین الدین المیسبزی این حدیث
شریف را در مقام احتجاج و استدلال از جامع ترمذی نقل نمودہ چنانچہ در فوائخ شرح دیوان جناب امیر المومنین
علیہ السلام گفتہ و بحکم انما مدینۃ العلم و علی بابہا کہ در جامع ترمذی مسطورست و انما میزان الحکمۃ و
علی لسانہ کہ در رسالہ عقلیہ امام غزالی مذکورست بر طالبان طریق البیان و شاربان حقیق عرفان واجبست
کہ متوجہ باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المومنین الخ و وضع دلالتیست کہ اگر خود ترمذی قاضی درین حدیث شریف
میسو و علامہ میبندی روایت او را در معرض احتجاج و استدلال ذکر نمی فرمود ششم آنکہ محمد بن یوسف شامی
در سبل الہدی و الارشاد در ذکر اسماے جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتہ مدینۃ العلم
روی الترمذی و غیرہ مرفوعاً انما مدینۃ العلم و علی بابہا و الطولب انہ حدیث حسن الخ
ازین عبارت ظاہرست کہ علامہ محمد بن یوسف شامی در مقام احتجاج باین حدیث شریف روایت کردن
ترمذی را بطرح تمام ذکر نمودہ و ظاہرست کہ اگر ترمذی درین حدیث راہ قدح و جرح می پیو و مثل علامہ شامی یا
جائز نبود کہ محض روایت کردن آنرا باو منسوب بد و از ذکر قدحی کہ خود ترمذی برین حدیث وارد نمودہ اعراض
فرماید ہفتم آنکہ ابن حجر مکی در صواعق حکام سابقا روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات
ذکر فرمودہ و بیچ قدحی از درین حدیث نقل نمودہ و ظاہرست کہ اگر قدح ترمذی درین حدیث اصیلے میباشست
ابن حجر از نقل ان باز نمی ایستاد و تذکر روایت کردن او در مقام اثبات و اوت تحقیق نمیداد ہشتم آنکہ مرزا محمد دوم
نوافض این حدیث شریف را از ترمذی بلا قدح و جرح آورده و بہ ثبوت کردن آن در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام

لا اذعان بان سپرده چنانچه گفته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مدينة العلم وعلي تأبها
 الخرج الترمذی و پناه برست که اگر ترمذی در بخندیت قدحی میکرد و مرا میخورد که تعصب و تعشیش معلوم ارباب
 معلوم است هرگز نیست خود را بر اثبات این حدیث در فضائل خباب امیر المؤمنین علیه السلام بر نمی گماشت و در
 صورت ذکر خود را از نقل قدح و جرح ترمذی در ان باز نمیداشت بهم آنکه شیخ بن عبد الله العیدروس
 در عقد بنوی روایت کردن ترمذی این حدیث شریف را در مقام اثبات ذکر نموده کما دینیه فیما سبق
 و این معنی بجهان دلالت بر عدم صدور قدح این حدیث از ترمذی دارد و قد مضی تقریه القادری هم آنکه
 محمود بن محمد اشجانی القادری در صراط سوی در مقام اثبات این حدیث شریف روایت کردن ترمذی را ذکر
 نموده و از اینجا نیز بطلان صدور قدح این حدیث از ترمذی واضح و لا یشک میشود و از و هم آنکه شیخ عبد الحق دهلوی در
 رجال مشکوٰۃ در مقام اثبات این حدیث شریف الخراج ترمذی را ذکر نموده و این افاده نیز بحمد الله المنان مبین بطلان
 صدور قدح این حدیث از ترمذی می باشد و از و هم آنکه نور الدین شبر المسی در تیسیر المطالب السنی در شرح اسامی
 جناب سالتاب صلی الله علیه و اله وسلم کما سمعت سابقا گفته قوله مدينة العلم روی الترمذی
 و غیره مر فوعا انما مدينة العلم و علی تأبها و الصواب ان الله حدیث حسن کما قاله الحافظ العلامة
 و ابن حجر ازین عبارت واضح است که شبر المسی در مقام اثبات اسم فیه العلم برای جناب سالتاب صلی الله علیه و اله وسلم
 این حدیث شریف را آورده و روایت کردن ترمذی از اثبات نموده و این معنی نیز برای ابطال دعوی قدح ترمذی
 در بخندیت شریف کافی و بلند است سیر و هم آنکه ابراهیم کردی کورانی در نبراس کما سمعت فیما مضی
 گفته و اما انه باب مدينة علمه ففي قوله صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلي تأبها
 بأخبار رواه النزار والطبرانی في الاوسط عن جابر بن عبد الله والترمذی والحاکم عن علی ازین عبارت
 ظاهر است که ابراهیم کردی در مقام اثبات بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام باب مدينة علم رسول الله صلی الله علیه
 و اله وسلم القبول این حدیث شریف را ذکر نموده و در مقام اثبات ان احتیاج بخروج ترمذی نیز نموده و هذا ايضا
 مما يدفع صدور قدح هذا الحديث عن الترمذی المنيف چهار و هم آنکه محمد بن عبد الباقي الرزقانی
 در شرح مواهب الدنیة در مقام شرح اسمای جناب سالتاب صلی الله علیه و اله وسلم کما سمعت فیما سبق
 گفته مدينة العلم کما قال صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم وعلي تأبها رواه الترمذی والحاکم و
 صححه و غیره کما عن علی والحاکم ايضا والطبرانی و ابوالثیخ و غیرهم عن ابرعنا بس الخ ازین عبارت پدید است

کہ زرقانی براسے اثبات بودن مدنیہ العلم از اسما ہے آن جناب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حدیث انا مدینۃ العلم را ذکر کرده و در مقام اثبات این روایت کردن ترمذی آنرا نیز ثابت نموده و ظاہرست کہ اگر خود ترمذی قاضی در بخاریت میبود ذکر روایت کردن او در مقام اثبات و احتجاج از مثل زرقانی بظہور نمیرسید یا ترمذی ہم کلمہ محمد بن علی الصبان المصری و اسحاق الراغبین کما حدیثت فیما مضی در مقام اثبات بخاریت شریف روایت کردن ترمذی را ذکر نموده پس حسب افادۃ فاضل صبان نیز دعوی صدور قریح بخاریت از ترمذی عمدۃ الاعیان در کمال و ہن و ہوان خواہد بود نشان ترمذی ہم آنکہ علامہ عجلی در ذخیرۃ المال کما سمعت سابقا در شرح شعر و دعوت الحق و باب العلم و اعلم الصحب بکل حکم کفیتہ و اخبر الترمذی انہ قال صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا فمن اراد العلم فلیات الباب لهذا كانت الطرق والتسلک والجمع الیہ ازین عبارت واضحست کہ علامہ عجلی حدیث مدنیہ العلم را بر روایت ترمذی در مقام اثبات باب العلم و اعلم الصحب بودن جناب امیر المؤمنین علیہ السلام وارد نموده و ظاہرست کہ اگر ترمذی در بخاریت شریف مرکب قد حدیثت علامہ عجلی جابر نمیداشت کہ بر روایت مقدوحہ خود ترمذی در مثل این مطلب احتجاج و استناد میکرد و ذلک ظاہر کل الظہور و لیکن من لم یجعل اللہ لہ نورا فاما لہ من نور ہمہ ہم آنکہ حسب تصریح شیخ عبدالحق دلموی در لمعات شرح مشکوٰۃ ثابت و متحققست کہ ترمذی تحسین بخاریت شریف نموده یعنی بخاریت را حدیث حسن گفته و ہذا عبارتہ کما سمعت سابقا و اعلم ان المشہور من لفظ الحدیث فی ہذا المعنی انا مدینۃ العلم و علی بابہا و قد تکلم للنقاد فیہ و اصلہ من ابی الصلت عبد السلام و کان شیعیا و قد تکلم فیہ و صحح هذا الحدیث الحاکم و حسنہ الترمذی لم یزین عبارت بکمال ظہور و اوضح و لایحسبست کہ حاکم بخاریت شریف را تصحیح کردہ و ترمذی تحسین آن نموده پس بحمد اللہ ظاہر و باہر گردید کہ ادعای باطل شاہ صاحب ہر باب متوجہ ترمذی خطی از واقعیت ندارد و بلکہ کذب صریح انفرادی فضیح و عیضہ شنیعہ و فریہ فطیعہ می باشد و ترمذی عظیم التبشیر و الاتقان در صحیح جلیل الشان خود خراج بخاریت رفیع المکان نموده است و علاوہ بر خراج و ادراج تحسین ان جسم بنیان ارتباب ارباب بغض و نشان نیز فرمودہ فللہ درہ و علیہ اجرہ حمید ہم آنکہ سیوطی در کتاب التکت البلیات کہ آنرا بالمخصوص برای بیان تعقیبات خود بر موضوعات ابن الجوزی تصنیف نموده کما سمعت سابقا گفته حدیث انا مدینۃ العلم و علی بابہا آورده و مجدث علی و ابن عباس جابر قلت تحد علی اخرجہ الترمذی و تحد ابن عباس اخرجہ الحاکم و الطبرانی و حدیث جابر اخرجه الحاکم

ازین عبارت واضح و ظاهراًست که ابن الجوزی حدیث انانیتہ العلم را بروایت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام و ابن عباس و جابر و موضوعات وارد نموده و علامہ سیوطی در مقام رد جسارت او برآمد و افادہ نمایند کہ روایت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام را ترمذی و حاکم اخراج کرده اند پس بحمد اللہ تعالی ثابت و محقق گردید کہ ترمذی حدیث انانیتہ العلم را بروایت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام اخراج نموده و ابن عباس روایت اخراج او منہجی واقع شدہ کہ قابل استدلال و احتجاج بر قاضی ابن نجیدہ واضح و قاضی است و ظاہراًست کہ اگر ترمذی در بخاری شریف مرتکب طعن و قدح میگردد یا احتجاج باخراج او در رد جسارت ابن الجوزی بان برگزدرست نمیشد و ذلک ظاہر کل الظہور و نیز وہم آنکہ سیوطی در لابی مصنوعہ کما درایت سابقاً نقل قدح ابن الجوزی در بخاری شریف گفته قلت حدیث علی اخراج الترمذی حدیث ابن عباس اخراجہ الحاکم المستدرک ازین عبارت واضح است کہ علامہ سیوطی اخراج ترمذی را در رد جسارت ابن الجوزی ذکر نمیکند و بان استدلال و احتجاج مینمایند پس بحمد اللہ تعالی ظاہر و باہر گردید کہ اخراج ترمذی ابن عباس شریف را حق ثابت و صحیح است و دعوی قدح ترمذی دران باطل و محض صریح بسم آنکہ علامہ شوکانی در فوائد مجموعہ کما سمعت سابقاً و الاقرح این حدیث شریف از بعض متعینین نقل کرده و من بعد و معرض جواب از ان گفته واجب عن ذلک بان محمد بن جعفر البغدادی الفیدی قد وثقہ یحیی بن معین و ان ابا الصلت الہرمی قد وثقہ ابن معین و الحاکم و قد سئل یحیی عن هذا الحدیث فقال صحیح و ان الترمذی عن علی مرفوعاً و اخراجہ الحاکم فی المستدرک عن ابن عباس مرفوعاً و قال صحیح الاسناد و ان یغیار و ان یصحیح کما علامہ شوکانی در جواب از قدح این حدیث شریف امور عیدہ نقل کرده کہ از جہان ان اخراج ترمذی نیز میبایست پس بحمد اللہ تعالی واضح و لایح گردید کہ اخراج ترمذی ابن عباس شریف را در مقام جواب قدح آن لائق تسک و استدلال است و ادعای قدح ترمذی دران بحت افتر و عین ضلال و کفی اللہ المؤمنین القتال - قولہ و ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات اقول احتجاج مخاطب باصفات مذکور کردن ابن الجوزی این حدیث شریف را در موضوعات از طرائف احتجاجات و عزائب استدلال است زیرا کہ بنا بر افادات اکابر علمای اعلام و تقریحات افاضہ کملای عظام و تحقیقات منقذین و الامقام و منقذات تحقیق ذوی الاحترام سنیہ ابن الجوزی و کتاب الموضوعات او ہر دو از درجہ اعتبار و اعتماد و سافل و ساقط و از مرتبہ کون و استناد نازل و مایط میباشند درین مقام شطرس از کلمات و نبد از عبارات کہ مصدق کلام عبدستہام باشد بگوش حقائق نبیوش باید شنید و بہرہ کافی و وافی از نقد و اعتبار و تفہیم و استبصار باید گزید و عزالدین بن الاثیر الجوزی در تاریخ کامل در وقائع سنہ سبع و تسعین و خمس مائہ گفتہ و فی ہذہ

قدح ابن الجوزی

السنة في شهر رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي المحب في الواعظ ببغداد و
تصانيفه مشهورة وكان كثير الوقعة في الناس لاسيما في العلماء المخالفين لمذهبه والموافقين له
وكان مولده سنة عشر وخمسمائة و**ابو الفار** الايلي و**مختصر** في اخبار البشر در وقائع سنة سبع وتسعين وخمسة
كفته وفيها في رمضان توفي ابو الفرج عبد الرحمن بن علي بن الجوزي المحب في الواعظ المشهور وتصانيفه
مشهورة وكان كثير الوقعة في العلماء وكان مولده سنة عشر وخمسمائة وحسين بن محمد وياركبري في تاريخ
خميس كفته وفي سنة سبع وتسعين وخمسمائة مات ببغداد شيخ الوقت العلامة جمال الدين ابو الفرج
عبد الرحمن بن علي بن الجوزي المحب في الواعظ ببغداد صاحب المتصانيف وتصانيفه مشهورة وكان كثير
الوقعة في الناس لاسيما العلماء المخالفين لمذهبه وكان مولده سنة عشر وخمسمائة كذا في الكامل و
ابن اثير و**تاريخ** كامل و**حواشي** سنة ثلاث وستين وخمسمائة و**ترجمة** عبد الكريم سمعاني كفته وقد جمع مشيخته في
عدتهم على اربعة آلاف شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الجوزي ففقطعه فمن جملة قوله فيه انه كان ياخذ
الشيخ ببغداد ويعبر به الى فوق نهر عيسى فيقول حدثني فلان بما وراء النهر وهذا بارد جدا فان الرجل
سافر الى ما وراء النهر حقا وسمع في عامة بلاده من عامة شيوخه فاي حاجة به الى هذا التدليس
البارد وانما ذنبه عند ابن الجوزي انه شافعي وله اسقى بغيرة فان ابن الجوزي لم يبق على احد الا مكشرا ^{بغيلة} الخنا
و**ابو الفار** مختصر في اخبار البشر در وقائع سنة ثنتين وستين وخمسمائة و**ترجمة** عبد الكريم سمعاني كفته وقد جمع
مشيخته في عدتهم على اربعة آلاف شيخ وقد ذكره ابو الفرج بن الجوزي فاوقع فيه من جملة ^{فوق}
قوله فيه انه كان ياخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى فوق نهر عيسى ويقول حدثني فلان بما وراء النهر
وهذا بارد جدا لان السمعاني المذكور سافر الى ما وراء النهر حقا فاي حاجة به الى هذا التدليس وانما
ذنبه عند ابن الجوزي انه شافعي وله اسقى بغيرة فان ابن الجوزي لم يبق على احد غير الخنايلة وابن الروي
و**ترجمة** مختصر في اخبار البشر در وقائع سنة كورة و**ترجمة** عبد الكريم سمعاني كفته وكان ابن الجوزي يقول انه
كان ياخذ الشيخ ببغداد ويعبر به الى ما فوق نهر عيسى ويقول حدثني فلان بما وراء النهر وهذا
بارد فاني بحاجة للسمعاني الى هذا التدليس وقد سافر الى ما وراء النهر وذنبه عند ابن الجوزي
انه شافعي فان ابن الجوزي لم يبق على احد غير الخنايلة و**ابو محمد** عبد الله بن سعد باغعي در **مرآة** الجنان كفته سنة
خمس وتسعين وخمسمائة فيها بعت الخليفة خلع السلطنة لخوازم شاه وفيها اخرج ابن الجوزي

من مجن واسط وتلقاه الناس وفي في المطبوعة خمس سنين كذا ذكره الذهبي ولم يتهين لاي سبب
 مجن وكنت قد سمعت فيما مضى انه حبس بسبب الشيخ عبد القادر بان كان ينكر عليه وكان بينه وبين
 ابيه عداوة بسبب انكار المذكور واخبرني من وقف على كتاب له ينكر فيه على قطب الاقليات تاج المفخر الذي
 خضعت لقدمه رقاب الاكابر الشيخ محي الدين عبد القادر قدس الله روحه وفور صوبه وانكار ابن
 الجوزي عليه وعلى غيره من المشيوخ اهل المعارف والنور من جملة الخذلان بتلبس الشيطان والعزود
 والعجب منه في انكاره عليهم ومحاسنهم بيطر كلامه فقد ملأت والحمد لله محاسنهم الوجود فلا مبالاة
 بذي كل مغرور وحسود ونيز يافعي امرأة الجنان وروايت سنة ست وتسعين وخمسائة بترجمة ابن الجوزي كفته قلت
 وكلام ابن الجوزي وان افتخر فهو بالنسبة الى كلام القطب عبد القادر محقر ولو سلم مرجعته وانكاره
 على المشايخ علماء الباطن لبقى مكتسباً بحلل المحاسن وقد قدمت ذكر ذلك الانكار ونشرت في الفرق
 بين الكلام ابياتاً من الاشعار في تاريخ سنة خمس وتسعين وخمسائة التي اخرج فيها من السجن في
 سنة احدى وستين التي فيها ترجمه الشيخ عبد القادر رضي الله عنه وشيخ عبد الحق دهلوي وراسم الرجال
 مشكوة بترجمة ابن الجوزي كفته وله كتاب مشهور مصفى بتلبس إبليس بين فيه ما نطرق الى طوائف الناس
 من شر الشيطان مما وقعوا فيه من البدعة وخلاف السنة ونقص من بينهم للصوفية بالبر والاكثار ورث
 عليهم فيما نقل من الحكايات من غلبة الحال وطمع الشكر اشد وولكار ونسبهم الى الجهل والجنون مع نظرية
 كتبه بكلماتهم غريبة حكاياتهم وان جلف في كتابه هذا ان غرضه اظهار السنة ليسبع وتعريف وجه الضلال
 لتحذر كل شنيع عبادة الله الصالحين ولكن مجاوزة الحد في الرد والتشنيع يدل على خلاف ذلك
 الشيخ الامام القيم الفاروق سيدي احمد بن زروق ولذلك اطرحه المحققون وحذر منه الناصحون لايراثه
 سوء الظن على الكبر عاكمل وقد يكون للزلة والزلزلات والهفوة والهفوات لعدم العصمة و
 غلبته الاقتدار كما اشار اليه الجنييد رحمه الله وكان امر الله قدر مقدوراً ولا بد من ستر زلل الائمة
 نعم لو حسنت النية في ذلك واصحبه الى الرد في مقام النصح والتذكير فليعرض على القول دون
 تعيين المقاتل ويعرض بعظمته وجلالته مع اقامة قدرة اذ ستر زلل الائمة واجب وصيانة
 الدين اوجب والانصاف في الحق لازم ولا خيرة ديانة يصعبها هو وهذا الطريق اسلم وقد قيل
 اسلم تسلم ونيز شيخ عبد الحق دهلوي وراسم رجال مشكوة بترجمة ابن الجوزي كفته وكان ابن الجوزي عالماً فاضلاً

الكلامين

لتشبع

احمد

قد غفر فی شبابه بفضلہ وکتابہ متقشفاً غلیظاً خشناً عافاه الله بعداً عن طریقه القوم و محبتهم و الاغما
 فیهم و اشتد من ذلك کلامه انه کان ببغداد فی زمن سیدی الشیخ محیی الدین عبد القادر الجیلانی و کان
 محرراً من برکات محبتہ و حسن عقیدتہ و کان یسلك معه رضی الله عنه طریقه الاجتناب
 الاستنکاح حتی کان الله صنف کتاباً فی ذکر زهاد زمانه ببغداد و غیره من البلاد و لم یکملہ بحیل
 ذکره رضی الله عنه و کان هذا منه جملاً و غرضه ابطا هر العلوم و الفضائل و ذکر الشیخ الکامل العارف
 بالله خواجه محمد پارسا قدس سره فی الفصول السنه فی ذکر ابن الجوزی هو الشیخ الحافظ ابو الفرج
 عبد الرحمن بن علی بن محمد بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی و کان اماماً حافظاً فاضلاً
 متبحراً فی انواع العلوم مصنفاً فیها و کان له مائتان و خمسون تصنیفاً و کان صاحب القبول التام عند
 الخاص و العام و كانت ولادته ببغداد فی سنه ثمان و خمسمائة و توفی فیها فی رمضان سنه سبع و
 تسعين و خمسمائة و اخرج من سجن و اسط من سنه خمس و تسعين و تسعمائة و قد بقی المطبوع خمسین بسبب الخاره
 علی الشیخ عبد القادر قطب الاولیاء المفاوئک ابی الجوزی المذکور علیه و غیره من الشیوخ اهل المعارف من جملة التخذلان و
 تلبیس الشیطان و الغرور و العجب منه فی انکاره علیهم و بحاسن کلماتهم و ذکر مقاماتهم و حالاتهم
 یطرز کلامه فاولسهم ابن الجوزی مرطعنه و انکاره علی المشایخ علماء الباطن لبقیه مکنسها بحلل الحاسن و
 الجوزی نسبته الی موضع یقال له فرضه الجوزی و ابوه کان یعمل الصفر و کان ولده محیی الدین یوسف
 محتسب بغداد و تولى تدريس المستنصر له بطائفة الخبايا انه تقي و نیر شیخ عبد الحق و هو در شرح فارسی مشکوة
 ترجمه ابن الجوزی گفته و ابن جوزی را کتابیت مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وی طریقیهای که راه یافته
 است شیطان بطوائف مردم و واقع شده اند در بدعت و خلاف سنت خصوصاً بر طائفة صوفیه و مبالغه کرده در
 رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است ازین قوم از حکایات بغلبه حال یا طمع سکر و نسبت کرده بزرگان این طائفة علیه را
 را بجهل و جنون و حماقت و با وجود آنکه کتابهای خود را مضر ساخته است بکلمات غریب و حکایات عجیب و بحقیقت این
 نیز از تلبیس ابلیس است که بروی ازین راه درآمده و غرور ساخت و وی اگر چه سوگند بخورد که غرض من اظهار علم و تائید سنت
 است تا ابلع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوزی از حد اعتدال در رد و تشنیع دلالت بر
 خلاف آن دارد و ظاهر میشود که وی از منکران این طائفة علیه است و نزاع حقیقی دارد با ایشان و سید احمد زروق
 است که تذکر کرده اند اصحاب ازین کتاب و سکه که مورت سوطن است بر کبار مشایخ و گفته که ولی الغرض شهادت آنها

۲۲
 انه کان

طائفة

می باشد از جهت عدم عصمت و غلبه حال و سابقه تقدیر و لازم است ستر زلات ائمه سفوات کبار و اگر بنا گه آن
مقام نصیحت و تذکیر تنبیه بر این مصلحت افتد باید که تعزیر بر قول کند و تعیین بر قائل زیرا که ستر زلال ائمه واجبست
و انصاف در حق لازم و در یانستی که مصاحب مشوخی عالمی نفس باشد معلول و این طریق اسلم است و اسلم تسلیم لغتی و نیز شیخ عبدالحق
دبلوی در شرح فارسی مشکوٰۃ ترجمه ابن جوزی گفته و بالجمله بود ابن جوزی عالم فاضل و لکن معذور شد بعلم و فضل خود
خود بود و مقتضی غلیظ خشن عافاه الله تعالی بود از طریق قوم و محبت و اعتقاد ایشان و سخت تر از همه آنکه در بغداد بود
در زمان کرامت ایشان شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی و محروم بود از برکات محبت و حسن عقیدت ایشان و سلوک میکرد
با حضرت طریقه اجتناب انکار را اعادنا الله من ذلک تا آنکه بود تصنیف میکرد کتاب ذکر زناد و عماد زمان خود از بغداد و
غیر آن از بلاد و نو شیخ و تکمیل نمیکرد آنرا بحسب میل و در حضرت شیخ و شمرده شده است ایحال از روی جهل و غرور بطایفه علم و فضل
و شیخ عالم عارف کامل خواجه محمد یار صادق السدر و فاضل علی استفیدی بن فیوضه و فتوحه در فصول سته که از تصانیف
ایشانست در ذکر ابن جوزی بتقریب فرموده اند که هو الشیخ الحافظ ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد
بن علی البکری البغدادی المعروف بابن الجوزی بود امام حافظ فصیح متبحر مصنف در اقسام علوم دینیست
و پنجاه تصنیف کرد و بود مراد قبول نام نزد خاص عام بود و لا اله الا الله بعد از ستمائة و ثمانین و ثمانین و ثمانین و ثمانین
خمسائة و بیرون آمده شد از زندان واسط و پنهان ماند در خانجانه بخیال بسبب انکار و سبب شیخ عبد القادر قطب الاولیاء
و تاج المفاخر بحیث انکار ابن جوزی مذکور بر شیخ و بر غیر و سبب از شیوخ اهل المعارف و بود این انکار و سبب
از جمله خدایان و تلبیس شیطان و غرور و عجب از و سبب در انکار و سبب بر ایشان و حال آنکه بحاسن کلمات و ذکر
مقامات و حالات ایشان مطرز میگردد اند کلام خود را اگر سلامت میماند ابن جوزی از طعن و انکار وی بر شاخ و
علمای باطن پائنده و سلامت میماند و متکلم و متحلی بحللی مجاس و بود پس و سبب محیی الدین یوسف محتسب
بغداد بود و متولی شد تدریس مدرسه تنصیری را و طائفه از جنابله را تا اینجا کلام خواجه محمد یار ساست بلفظه حمد الله
علیه رحمة واسعة انتی و ذمبی در میزان الاعتدال در ترجمه ابان بن یزید العطار گفته تھذیب قال ابن عدی هو حسن
المحدث متمسک بکتاب حدیثه و عامته مستقیمه و ارجو الله من اهل الصدق قلت بل هو
ثقة حجة ناهیک بأن احمد بن حنبل ذکره فقال کان ثبانی کل المشایخ و قال ابن معین و النسائی
ثقة و قد اورد فی ایضا العلامة ابو الفرج بن الجوزی فی الضعفاء و لم یذکر فیہ اقوال من وثقة و هذا
من عبوب کتابه بسرد المحرم و یسکت عن الموثوق لولا ان ابن عدی و ابن الجوزی ذکره ابان بن یزید

ط
القول
ط
جل

لما ذكرته اصلا ونيزه في در تذكرة الحفاظ گفته قرات بخط الموقاني ان ابن الجوزي شرب البلذخ فسقطت
لحيته فكانت قصيرة جدا وكان يحضنها بالسواد وكان كثير الغلط فيها يصنفه فانه كان يفرغ من
الكتاب ولا يعتبره قلت له وهم كثير في توليفه يدخل عليه الدخول من العجالة والتخويل المصنف لآخر
ومن ان اجل علمه مكنى بكتب وصنف ما مارس فيه ارباب المعلوم كما ينبغي وابن حجر عسقلاني وراسان
اليزيدان ترجمته ثمانية من الاثر من البصري گفته وذاكر ابو منصور بطاهر التميمي في كتاب الفرق بين الفرق
ان الواثق لما قتل احمد بن نصر الخزازي وكان ثمانية من سعي في قتله فالتقوا به فقتله ناس من خراطة
بين الصفاء المروية واورده ابن الجوزي هذه القصة في حوادث سنة ثلث عشرة وتزوج ثمانية فبين ما
فيها وفيها تناقض لان قتل احمد بن نصر تاخر بعد ذلك بدهر طويل فانه قتل في خلافة الواثق سنة
بضع وعشرين فكيف يقتل قاله سنة ثلاث عشرة والصواب انه مات في سنة ثلاث عشرة ولدت
هذه الفقرة على ان ابن الجوزي حاطب ليل لا ينتقد ما يحدث به وسيوطي در طبقات الحفاظ
ترجمه ابن الجوزي گفته قلت قال الذهبي في التاريخ الكبير لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار
الصناعة بل باعتبار كثرة اطلاعه وجمعه وشمس الدين داودي در طبقات المفيدين ترجمه ابن الجوزي
گفته قال الذهبي في التاريخ الكبير لا يوصف ابن الجوزي بالحفظ عندنا باعتبار الصناعة بل باعتبار
كثرة اطلاعه وجمعه وابن الصلاح در كتاب سلوم الحديث گفته ولقد اكثر الذي جمع في هذا العوض
في نحو مجلدين فاودع فيها كثيرا ما لا دليل على وضعه وانما حقه ان يذكر في مطلق الاحاديث
الضعيفة ومحمد بن ابراهيم بن سعد الله بن جماعة الكنا في در كتاب المنهل الروي في علم اصول حديث النبي گفته
وصنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزي كتابه في الموضوعات فذكر كثيرا من الضعيف الذي لا دليل على
وضعه وطبي در كاشف شرح مشكوة وروى حديث موضوع گفته وقد صنف ابن الجوزي في الموضوعات
مجلدات قال ابن الصلاح اودع فيها كثيرا ما لا دليل على وضعه وانما حقه ان يذكر
في الاحاديث الضعيفة ونيزه في در تحفه خلاصه گفته وقد صنف ابن الجوزي في الموضوعات مجلدات قال ابن الصلاح
اودع فيها كثيرا من الاحاديث الضعيفة لا دليل على وضعه وحققا ان يذكر في الاحاديث الضعيفة وسعيد بن عمر بن كثر الله در كتاب
الباعث في الحديث نقل عنه گفته وقد صنف الشيخ ابو الفرج بن الجوزي كتابا خلاصا للموضوعات غير انه ادخل فيه ليس من وخرج ما
يلزم ذكره فسقط عليه لم يهتد اوزين الدين العروشي في القيد في ذكره من موضوع بشرح شعوب واكثر الجامع فيه اخرج

فراجع كتاب الموضوعات ابن الجوزي

ط
مستفاد

لمطلق الضعيف عن أبي الفرج بكفته قال بالصلاح ولقد أكثر الجمع في هذا الموضوع في نحو مجلد فاودع فيها كثيرا مما لا دليل على وضعه وانما حقه ان يذكر في مطلق الاحاديث الضعيفة واراد بالصلاح بالجامع للذكر في الفرج ابن الجوزي واشتريت الى ذلك بقول عن أبي الفرج وابن حجر در فروع الباري بعد اثبات حديث سد الباب الباب على عليه السلام بكفته وقد اورد ابن الجوزي هذا الحديث في الموضوعات واخرجه من حديث سعد بن ابى وقاص وزيد بن ارقم وابن عمر مقتصر على بعض طرقهم واعله ببعض مرتب كما فيه من روايته وليس بقادح لما ذكرت من كثرة الطرق واعلم ايضا بانه يخالف للاحاديث الصحيحة الثابتة في بابائى بكر وزعم انه من وضع الرافضة قابلية الحديث الصحيح في باب ابى بكر انه في لخطا في ذلك خطأ شنيعا فانه سلك رد الاحاديث الصحيحة بتوهمه المعارضة مع ان الجمع بين القصتين ممكن من غير ابن حجر عسقلاني في كتاب القول السد في الذب عن سنده احمد و ذكر احاديث سد الباب الباب على عليه السلام على النقل عنه بكفته قول ابن الجوزي في هذا الحديث انه باطل وانه موضوع دعوى كما يستدل عليها كما بخالفة الحديث الذي في الصحيحين وهذا اقدام على رد الاحاديث الصحيحة بمجرد القوهم ولا ينبغي اقدام على الحكم بالوضع الا عند عدم امكان الجمع ولا يلزم لمعتقد الجمع في الحال انه لا يمكن بعد ذلك لان فوق كل ذي علم عليم وطريق الورع في مثل هذا ان لا يحكم على الحديث بالبطلان بل يتوقف فيه الى ان يظهر لغيره ما لم يظهر له وهذا الحديث من هذا الباب هو حديث مشهور له طرق متعددة كل طريق منها على افراد لا تقصر عن رتبة الحسن ومجموعها ما يقطع بصحة على طريقة كثير من اهل الحديث وسخاوى ورفعت المغيرة شرح الفقيه الحديث بكفته ويوجد الموضوع كثيرا في الكتب المصنفة في الضعفاء و كذا في العلل ولقد أكثر الجامع فيه مصنف نحو مجلدين اذ خرج عن موضوع كتابه لمطلق الضعيف حيث اخرج فيه كثيرا من الاحاديث الضعيفة التي لا دليل مع على وضعها وعنى ابن الصلاح بهذا الجامع الحافظ الشهير باب الفرج ابن الجوزي بل ربما ادرج فيها الحسن والصحيح مما هو في لحد الصحيحين فضلا عن غيرهما وهو مع اصابته في اكثر ما عنده توسع منكره بشاعته غاية الضر من ظن ما ليس بموضوع بل هو صحيح موضوع علمان ثقيل في العارف تحسينا للظن به حيث لم يحث فضلا عن غيره ولذا انتقد العلماء ضيعا لاجمالا والموقع له استناده في غالبه بضعف راويه الذي روى بالكذب مثلا غافلا عن مجيئه من وجه اخر و ربما يكون اعتقاده في التفرقة قول غيره ممن يكون كلامه فيه محمولا على النسبي

ونيز سخاوي در فتح المغني شرح الفقيه الحديث كفتتم ان من العجب اياد ابن الجوزي في كتابة العلال المشنا
 في الاحاديث الواهية كثيرا مما اورد في الموضوعات كما ان في الموضوعات كثيرا من الاحاديث الواهية بل
 قد اكثر في تصانيفه الوعظية وما المشبه بها من اياد الموضوع وشبهه قال الشيخنا وفاته من نوع الموضوع
 والواهي في الكتابين قد رما كتب قال ولواندب شخص تهذيب الكتاب ثم لا لحاق ما فاته كان
 حسنا ولا فيهما اقترع عدم الانتفاع به لالنا قد اذما من حديث الا ويمكن ان لا يكون موضوعا وسيطوطي
 صدر لابي مصنوعة كفته وبعد فان من مهمات الدين التنبيه على ما وضع من الحديث واختلق على سيد
 المرسلين صلى الله عليه وعلى آله وصحبه اجمعين وقد جمع في ذلك الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي كتابا
 فاكثر فيه من اخراج الضعيف الذي لم يخط الى رتبة الوضع بل من الحسن من التصحيح كما كنهه على ذلك
 الاثمة الحفاظ ومنهم ابن الصلاح في علوم الحديث واتباعه ونيز سيوطي ور لابي مصنوعة كفته واعلم
 انه جرت عادة الحفاظ كالحاكم وابن حبان والعقيلي وغيرهم انهم يحكمون على حديث بالبطلان من
 حيثية سند مخصوص لكون راويه اختلق ذلك السند لذلك المتن ويكون ذلك المتن معروفا
 موجه اخر ويذكرون ذلك في ترجمته ذلك الراوي يجرحونه به فيغتر ابن الجوزي بذلك ويحكم
 على المتن بالوضع مطلقا ويورد في كتاب الموضوعات وليس هذا ابلاتق وقد عاب عليه الناس ذلك
 اخرهم الحافظ ابن حجر وهذا الموضوع من ذلك وقد قال الحاكم في ترجمته شيخه اسن في بكر محمد بن احمد
 بن هرون الشافعي دخلت يوما على ابي محمد عبد الله بن احمد الثقفي المكي فعرض علي حديثا عنده باسنا
 مظلم عن الحاج بن يوسف قال سمعت سمرة بن جندب رفعه من ابلاتق الله به خيرا فقهه في الدين
 فقلت هذا باطل وانما تقرب به اليك ابو بكر الشافعي لانك من ولد الحاج انتهى ومعلوم ان هذا
 المتن صحيح من طرق اخرى وانما تخم عليه بالبطلان من حيثية هذا السند المخصوص الذي
 اختلفه ابو بكر وكثيرا ما تجدهم يقولون هذا الحديث بهذا الاسناد باطل اي وهو غير ليس باطل
 فمثل هذا لا يذكر في كتب الموضوعات انما يذكر في كتب الجرح والتعديل في ترجمة الراوي الذي اورد جرحه ونيز سيوطي ر لابي مصنوعة
 در تحقيق حديث من قرأ آية الكرسي دبر كل صلوة مكتوبة لم يمنعه من دخول الجنة الا ان
 يموت كفته وقال الحافظ ابن حجر في تخرجه احاديث الشكاة غفل ابن الجوزي فاورد هذا الحديث في
 الموضوعات وهو اسبح ما وقع له وقال الحافظ شرف الدين للمصلي في جزء جمعه في تفقيه هذا

الحديث محمد بن حميد القضاة الشيباني المحمدي كنية ابو عبد الحميد اجمع به البخاري في صحيحه وكذلك محمد بن زياد
 كلها اوسقيا المحمدي حجة البخاري ايضا وقد تابع اماما على ابي طالب عبد بن عمر بن القاسم والمغيرة بن شعبان جابر بن
 فروة عن النبي صلى الله عليه وسلم اورد في حديثه على من الطريقين السابقين محمد بن عمرو والمغيرة وجابر والنس من الطرق التي
 ساذيد هاتمة قال واذا انضمت هذه الاحاديث بعضها الى بعض اخذت قوتها وقال للذهبي في تاريخه
 نقلت من خط السيف احمد بن ابي المجدد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره
 احاديث مخالفة للنقل والعقل ومما لم يصيب فيه اطلاقه الوضع على احاديث بكلام بعض الناس في
 احد روايتها كقوله فلان ضعيف او ليس بالقوي او ليقين وليس ذلك الحديث مما يشهد القلب
 ببطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب السنة ولا اجماع ولا حجة بانه موضوع سوى كلام ذلك
 الرجل في رايه وهذا عدوان ومجازفة قال فمر ذلك انه اورد حديث ابي امامة في قراءة آية
 الكرسي بعد الصلوة لقول يعقوب بن سفيان في رايه محمد بن حمير ليس بالقوي ومحمد بن اروى
 له البخاري في صحيحه ووثقه احمد وابن معين انتهى ونيز سيوطي در لالي مصنوعة در بيان حديث
 اولكم وروود اعلی الجوزي اولكم اسلاما على ابن ابي طالب كفته والعجب من المصنف انه قال في العلل باب
 فضل علي بن ابي طالب قد وضعوا احاديث خارجة عن الحد ذكرت جمهورها في كتاب الموضوعات
 وانما اذكرهم هنا ما دون ذلك ثم اورد هذا الحديث وهذا يدل على ان متنه عند ليس بموضوع
 فكيف يورده في الموضوعات وقد عاب عليه الحفظ هذا الامر بعينه فقالوا انه يورده حديثا
 في كتاب الموضوعات ويحكم بوضعه ثم يورد في العلل موضوعا لاحاديث الواهية التي لم تنته
 الى ان يحكم عليها بالوضع وهذا تناقض ونيز سيوطي در لالي مصنوعة بعد ذكر حديث ان طالت بك مدة
 اوشك ان ترى قوما يغدون في سخط الله ويروحون في لعنة في ايديهم مثل اذ ناب البقر فنقل قريح ابن الجوزي ان
 كفته قلت لا والله ما هو بباطل بل صحيح في نهاية الصحة لخرجه مسلم في صحيحه قال شيخ الاسلام ابن
 حجر في القول للسدد هذا حديث صحيح اخرجه مسلم عن جماعة من مشايخه عن ابي عامر العقدي
 واخرجه من وجه اخر قال ولم اقف على شيء في كتاب البصائر منوعات حكم عليه بالوضع وهو في
 احد الصيحين غير هذا الحديث وانها لغفلة شديدة منه وافلم المذكور رتبة مشهور ووثقه
 ابن معين وابن سعد والنسائي وابو حاتم وروى عنه ابن المبارك وطبقته واخرج له مسلم في

صحيحه ولم يرد للمتقدمين فيه كلاماً إلا أن العقيلي قال لم يرو عنه ابن مهدي وهذا ليس بحرج
وقد لخطأ ابن الجوزي في تقليده لا ابن حبان في هذا الموضع خطأ شديد أو غلط ابن حبان في
إفح وضعقه بهذا الحديث وتعقب الذهبي في الميزان كلام ابن حبان فقال حديث إفح صحيح غريب
وابن حبان ربما أخرج الثقة حتى كأنه لا يدرى ما يخرج من راسه وقد تابعه سهيل عن أبيه عن
هريرة أخرجه أحمد والبيهقي في الدلائل وابن حبان في صحيحه قال ولقد أساء ابن الجوزي لذكره في
الموضوعات حديثاً في صحيح مسلم وهذا من عجائبه انتهى والله أعلم ونيز سيوطي ورأى مصنوعه بعد
نقل كلام ابن الجوزي ورده حديثاً إذا أناكم كريم قوم فاكرهوه گفته قلت بل وأعجباً من المؤلف كيف يحمله
على رد الأحاديث الثابتة من غير تثبت ولا تتبع فان حديث إذا أناكم كريم قوم فاكرهوه ورد
من روايته أكثر من عشرة من الصحابة فهو متواتر على رأي من يكتب في السواتر بعشرة فأخرج ابن
خزيمة والطبراني والبيهقي في الشعب من حديث جرير وأخرجه الحاكم في المستدرک من حديث
جابر بن عبد الله وأخرجه للحكيم الترمذي في نوادر الأصول من حديث ابن عمر وأخرج الطبراني من
حديث ابن عباس ومحدث عبد الله بن خزيمة ومحدث معاذ بن جبل وأخرج البراء من حديث
أبي هريرة وأخرج ابن عدي من حديث أبي قتادة وأخرج ابن عساكر في تاريخه من حديث انس
ومن حديث عدي بن حاتم ومن حديث جابر الجعفي وأخرجه الدوكلي في الكنى وابن عساكر
من حديث أبو راشد ونيز سيوطي در صد كتاب التلک البدایات على الموضوعات گفته وبعد فأر كتاب
الموضوعات جمع الأمام أبي الفرج ابن الجوزي قد نبه الحفاظ قديماً وحديثاً على أن فيه تساهلاً
كثيراً وأحاديث ليست بموضوعات بل هي من وادي الضعيف وفيه أحاديث حسان وأخرى صحاح
بل وفيه حديث من صحيح مسلم نبه عليه الحافظ أبو الفضل بن حجر ووجدت فيه حديثاً من صحيح
البخاري رواه حماد بن شاكر وأخروسته في البخاري من رواية صحابي غير الذي أخرجه عنه وقد
قال شيخ الإسلام ابن حجر إن تساهله كتساهل الحاكم في المستدرک لعدم النفع بكتايبهما إذا ما من
حديث فيهما إلا ويمكن أنهما وقع فيه التساهل فلذلك وجب على الناقد الاعتناء بما
ينقله منهما من غير تقليد لهما وقد اعتنى الحافظ الذهبي بالمستدرک فاختره معلقاً أسانيداً
واقراً على ما لا كلام فيه وتعقب ما فيه الكلام وجرد بعض الحفاظ منه مائة حديث موضوع

في جزئه وأما موضوعات ابن الجوزي فلم أقف على من أفتى ببيانها فاختصرها معلقاً أساسها و
تعبت منها كثيراً على وجه الاختصار على نحو ما صنع الذهبي في المستدرک ثم جمعت كتاباً حافظاً
في الأحاديث المتعقبه خاصة بسطت فيه الكلام على كل حديث عُدَّ مع ذكر طرقها وشواهد ما وفتت
عليه من كلام الحفاظ عليها وما عثرت أنا عليه في ضم المطالعة من المتابعات ونحو ذلك غير المهم
عزاً بقتناء بتحصيله فواصر وأهل هذا الفن كانوا في الصدر الأول قليلين فاطنك بهم في هذا العصر الدائر
فأردت أن أخص الكتاب المذكور في تأليف وجيزاً يقتصر فيه على إيراد الحديث على طريقة الألفاظ وأعقبه
بذكر من أعله به ثم أرفقه برده لما يتوثق به أو يذكر متابعه أو شاهد وابنه على من خرج من الأئمة المتعقبين
شيء من كتبه الجليلة وها هو ذا والله الطراعة في القبول وبلوغ غاية المأمول ونيز سوطي في زركت بديعاً
كفته تنبيه هذا الخرماء وردت في هذا الكتاب من الأحاديث المتعقبه التي لا سبيل إلى ادراجها في
سلك الموضوعات وعدتها نحو ثمانمائة حديث منها في صحيح مسلم حديث وفي صحيح البخاري رواية
حماد بن شاكر حديث وفي مسند أحمد ثمانية وثلاثون حديثاً وفي سنن أبي داود تسعة لحديث وفي
جامع الترمذي ثلاثون حديثاً وفي سنن النسائي عشرة لحديث وفي سنن ابن ماجه ثلاثون حديثاً
وفي مسند رك الحاکم ستون حديثاً على يد أخل في الغدة فجميع ما فيه من الكتب الستة والمستند
المستدرک ما أتت حديث وثلاثون حديثاً وفيه من مؤلفات البيهقي السنن والشعب البعث لكل ذلك
وغيرها ومن صحيح ابن خزيمة والتوحيد له وصحيح ابن حبان ومسند الدارمي وتاريخ البخاري وخلق
أفعال للعباد وجزء القراءة له وسنن الدارقطني جميلة وافرة ونيز سوطي زركت بديعاً در باب فضائل القرآن
كفت حديث من قراءة آية الكرسي بركل صلاة مكتوبة لم يمنع من دخول الجنة إلا أن يموت وأورد من
حديث أبي ملامه وقال فخر بن محمد بن حمير وليس بالقوي ومحدث علي وقال فيه حجة العرفي ضعيف
ونخشى بن سعيد كذاب قلت حديث أبي امامة صحيح على شرط البخاري أخرجه النسائي وابن حبان ومحمد
بن حمير ثقة مشهور أحسن به البخاري في الصحيح قال الذهبي في تاريخه نقلت من خط السيف أحمد بن
أبي المجدد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكر لحديث مخالفة للنقل والعقل
ومما لم يصب فيه اطلاقة الوضع على حديث بكلام بعض الناس في روايتها كقولهم فلا ضعف أوليس
بالقوي أولين وليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضته لكتاب ولا

سنة ولا إجماع ولا حجة بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل في رواية وهذا بعد وان ومجازفة قال فمن
 ذلك انه اورد حديث ابى امامة في قراءة ابن الكرمي بعد الصلوة لقول يعقوب بن سفيان في رواية محمد بن
 حيدر ليس بالقوى ومحمد هذا روى له البخاري في صحيحه وثقه احمد وابن معين انتهى وقال الحافظ
 ابن حجر في تخرجه احاديث المسكاة غفل ابن الجوزي فذكر هذا الحديث في الموضوعات وهو من اسمع وطوع
 ونيز سيوطي وركلت بدليات كفته حديثك ابو هريرة ان طالت بك مدة او شك ان ترى قوم ما يغدون في
 مصطط الله يدور وحوون في لعنته في ايديهم مثل اذئاب البقر فيه افلمح بن سعيد يروى عن الثقات الموضوعات
 قلت قال الحافظ ابن حجر في القول المسد هذا الحديث اخرج مسلم في صحيحه وهذه غفلة شديقة من
 ابن الجوزي وافلمح ثقة مشهور لم يتكلم فيه بخرج انتهى والعجب ان الحاكم اخرج في المستدرک وقال صحيح
 على شرط الشيخين ونيز سيوطي في تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي كفته وقد اكثر جامع الموضوعات
 في نحو مجلدين اعني ابالفرج بن الجوزي فذكر في كتابه كثيرا مما لا دليل على وضعه بل هو ضعيف بل وفيه
 الحسن بل والصحيح واغرب من ذلك ان ينه احد ثبنا من صحيح مسلم كما سابينه قال الذهبي ربما ذكر
 ابن الجوزي في الموضوعات احاديث حسنا قوية وانقلقت من خط السيف احمد بن ابى المجد قال صنف ابن
 الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره احاديث شنيعة مخالفة للنقل والعقل واما يصب في اطلاق
 الوضع على احاديث بكلام بعض الناس في احوالهم كما قوله فلان ضعيف او ليس بالقوى او ليس
 ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه ولا فيه مخالفة ولا معارضة لكتاب ولا سنة ولا إجماع ولا حجة
 بانه موضوع سوى كلام ذلك الرجل في رواية وهذا بعد وان ومجازفة انتهى وقال الشيخ الاسلام غالب ما في
 كتاب ابن الجوزي موضوع والذي ينتقد عليه بالنسبة الى ما لا ينتقد قليل جدا قال وفيه من الضر ان
 يظن ما ليس بموضوع موضوعا عكس المضرب يستدرک الحاكم فانه يظن ليس بصحيح صحيحا قال ويتعين
 الاعتناء بانتقاد الكتابين فان الكلامين في تساهلها اعدم الانتفاع بهما الا العالم بالفن لانه امر حديث
 الا ويمكن ان يكون قد وقع فيه التساهل قلت قد اخصرت هذا الكتاب فعلمت اسانيد وذكرت منها
 موضع الحاجة وايتت بالمتون وكلام ابن الجوزي عليها وتبعيت كثيرا منها وتبعيت كلام الحافظ في
 تلك الاحاديث خصوصا شيخ الاسلام في تصانيفه واما اليه ثم اوردت الاحاديث المتعقبة في تاليف و
 ذلك ان شيخ الاسلام الف لقول المسد في الذب عن المسند وشرفه اربعة وعشرين حديثا في المسند

راويه
 راويه

ت
 الكلام

فی الموضوعات و انتقد واحد یشکد یشا و منها حدیث فی صحیح مسلم و هو ما رواه من طریق ابی عامر
العقلم عن الفتح بن سعید عن عبد الله بن رافع عن ابن عمر بن الخطاب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ان طالت بك مدة او شك ان ترى قوماً یعدون فی سخط الله و یروعون فی لغته فی ایدیهم مثل ذناب البقر
قال شیخ الاسلام لم اقف فی الموضوعات علی شیء حکم علیه بالوضع و هو فی إحدى الصحیحین غیر هذا الحدیث
و انما الغفلة شدیدة ثم تکلم علیه و علی شواهد و ذیل علی هذا الکتاب بذیل فی الاحادیث التي بقیت
فی الموضوعات من البسند و هی اربعة عشر مع الکلام علیها اذا لفت ذیل الھدین للکتابین سمیتہ القول الحسن
فی الذب عن المسنن اوردت فیہ مائة و بضع و عشرین حدیثاً لیست بموضوعة منها ما هو فی سنن ابی داود
و هی اربعة احادیث منها حدیث صلی التسیب و منها ما هو فی جامع الترمذی و هو ثلاثة و عشرون
حدیثاً و منها ما هو فی سنن النسائی و هو حدیث واحد و منها ما هو فی ابن ماجہ و هو ستة عشر
حدیثاً و منها ما هو فی صحیح البخاری رواية حماد بن شاکر و هو حدیث ابن عمر کیف یک بان عمر اذا عمرت بین قوم
یحجون و ذکر سننہم هذا الحدیث اورد الیہ فی مسند الفردوس و غرہ البخاری و ذکر سننہ الی ابن عمر
ورایت بخط العراقی انه لیس فی الروایة المشہور و ان المرئی ذکر انہ فی رواية حماد بن شاکر هذا الحدیث
ثان من احادیث الصحیحین و منها ما هو فی تالیف البخاری غیر الصحیح کخلق افعال العباد و تعالیکہ فی
الصحیح او فی مؤلف اطلق علیه اسم الصحیح کمسند الدارمی و المستدرک و صحیح ابن جبان او فی
مؤلف معتبر کتصانيف البیهقی فقد التزم ان لا یمخرج فیہا حدیثاً یعلمہ موضوعاً و منها ما لیس فی
احد هذه الكتب و قد حربت الکلام علی ذلک حدیثاً حدیثاً فاجاء کتاباً باحافلاً و قلت فی اخره نظماً
کتاب لا باطل للمرتضى : الی الفرج الحافظ المقتدی : تضمن ما لیس من شرطه لذی البصر المناقد
المهتک : ففیہ حدیث رزی مسلم : و فوق الثلاثین عن احمد : و فرد رواة البخاری فی رواية
حماد بن المسند : و عند سلیمان بن اربع : و بضع و عشرين فی الترمذی : و للنسائی واحد و ابن ماجہ
حده ست عشرة اربعه : و عند البخاری لا فی الصحیح : و للدارمی الحجة المسند : و عند ابن جبان الحاكم
الامام و تلمیذ الجھنذ : و تعلیق استادہم اربعون : و خذ مثلها و استفد و لنقد و قد بارزک مجموعة
واوضحته لك کی تھتک : و تم بقایا المستدرک : فما جمع العلم فی مفرد : و نیز سیوطی و تدریب الراوی
گفتہ و ما اورد البخاری فی الصحیح مما عثر فیہ بصیغہ التمريض و قلنا لا یحکم بصیغہ لیس هو رواہ ای

بِإِذْنِهِ

[illegible]

محمد طاهر

و محمد طاهر گجراتی در صدر تذکره الموضوعات گفته و بعد فقد قال اضعف عباد القوى الولی محمد بن طاهر
 بن علی الهندی القتی مسکنا و نسباً و البهره لقباً و الخفی مذهباً هذا مختصر یجمع اقوال العلماء النقاد و المحدثین
 السراحنی و وضع الحدیث اضعفه حتی یتبین ان وضعه اضعفه متفقاً و انه بسبب قصور قاصروا
 مختلف کیلا یجاسر الکسل علی الجزم بوضع بمجرد نظره فی کلام قائل انه موضوع و لا یتسارع الی المحکم بصحة
 کل ما نسب الی الحدیث غافل مخدوع فان الناس فیہ بین افراط و تفریط فمن مفرط یجزم بالوضع بمجرد السماع
 من اجد لعله ساه و تخیط و من مفرط یتبعد کونه موضوعاً و ظل بالحکم به سؤادب و مخترعاً و لم یدر ان
 لیس حکمه علی الحدیث بل علی مخترع الکتاب الخازل و ما زال فیہ قدم الغافل و ما بعثت الیه انه اشهر فی
 البلدان موضوعات الصغانی و غیره و ظنی ان امامم کتاب ابن الجوزی و نحوه و اعلم انه قد افراط فی الحكم
 بالوضع حتی تعقبه العلماء من افاضل الکاملین ثم و ضرر عظیم علی المقاصد و المتکاسلین قال محمد
 المائتا السیوطی قد اکثر ابن الجوزی فی الموضوعات من اخراج الضعیف بل من الحسان و من الصحاح کما
 علیه الاحتفاظ و منهم ابن الصلاح و قد مر فی وجیزه ثلث مائتة حدیث و قال لا سبیل الی ادراجها فی
 للموضوعات فانه یأخذ فی صحیح مسلم فی صحیح البخاری و رآه حماد بن شاکر و احادیث فی بقية الصحاح و السنن و
 نقل فی عن احمد بن ابی الجعد انه قال و ما لم یجب فیہ ابن الجوزی اطلاقه للوضع بکلام قائل فی بعض
 رواة فلان ضعیف و لیس بقوی اولین فحکم بوضع من غیر شاهد عقل و نقل و مخالفه کتاب سند و
 اجماع و هذا عدوان و مجازفة انتهی و شیخ عبد الحق دہلوی در اسما در جال مشکوٰۃ بترجمہ ابن الجوزی گفته و له کتاب
 فی الموضوعات مشہور و لقد افراط فی نسبة الاحادیث الی الوضع و هو من اهل العجالة فی هذا الامر
 بحکم بالوضع بمجرد التوهم و المخالفة لما عندہ من العلم و قد اعترض علیہ الشیخ ابن حجر العسقلانی فی الا
 وقال لا یعتمد علی قوله فی نسبة الوضع و نیز شیخ عبد الحق دہلوی در مقدمہ شرح فارسی مشکوٰۃ بترجمہ ابن الجوزی
 گفته و ابن جوزی کتابی است در موضوعات حدیث کہ افراط کرده است در انجا در نسبت وضع با حدیث و حکم
 کرده است در و سہ بر بسیاری از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد و سہ بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی قد
 بسیاری از مواضع بروی بحث کرده و گفته اعتماد نیست بروی در نسبت وضع با حدیث و نیز عبد الحق دہلوی در
 شرح مفر السعلاة گفته و نیز باید دانست کہ از ارباب انتقاد احادیث جماعہ اند کہ درین باب غلو و افراط دارند و براه
 تعصب و تعجیل و ندانند کہ توہمی و شائبہ و ہی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال و

علیہ

روایات

بجواب آنکه بعضی مردم در بعضی از احادیث حکم کرده مثل آنکه گفته اند ضعیف یا مسند یا غیره و اینها را در کتاب حکم وضع کرده و حال آنکه آن احادیث از این قبیل نیست که قاطب بطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب جماعت و منکریت او را عقل و فعل و دلیل نیست بر وضع آن مگر حکم بر آن بعضی در آن این نیز مجاز است تا جواز حدیث غایت آنکه در اصحیح نگویید و حکم ضعیف و حسن و کذا و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قوی دیگر از محققان ایشان از اثبات کرده و تصحیح تحسین فرموده اند و اگر امتداد از ابیاریم سخن دراز گردد و جمله از آن در ضمن احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصائب گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت غیرست زیرا که آن صورت نه بند و گویا جمع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آنکه این متن با خبر این طریق واحد که بروی طعن ده شد طوطی دیگر نبود و وجود قرآن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال است و لهذا اعراض کرده شد است بر ابوالفرج ابن جوزی در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است آن حکم بوضع بر بسیار از احادیث که این مشایخ در آن میآورد ضعیف است که محتملست و ممکنست تمسک بدان و در تریب و تزیین احادیث حسن است احادیث است که بعضی از آن تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلوة بیح مشاء و احادیثی که مر از اطراف دیگر است که قوت بگیرد حدیث بدان مطلع نشده بن جوزی پس در آمده است بر وی این وجود تفسیر کرد و او را حکم بوضع بر آن نهاد و هر که بعد از او آمده از آنها که قدر و بهار دارند در علم حدیث مصطفی بن عبد الله القسطنطینی بحاجی خلیفه در شفاء القنونی عن اسمی الکتاب و القنونی گفته الموضوعا الکبری فی اربعة مجلدات و هی الموضوعا من الاثار المرفوعة اوله الحمد علی النعمان و الحمد ذکر اوله اربعه ابواب الاول ذم الکذب الثاني فحش کذب الثالث فی الوصیه بانتقاد رجال الرابع فیما اشتمل علیه الکتاب و هو کتب الکتاب شرح المقصود و هو شیخ ابی الفرج عبد بن علی المعروف بالجوزی البغدادی طبع سنه ۵۹۷ هـ و تسعیر جماعته ذکر فی کل شیء موضوع قد نظرت فی اصلاح و تزیین علما و اشرافا علی الجوزی و معترض علیه فی کتب الموضوع و فی اورد فی حدیث کثیره و حکم بوضعها و لیست بموضوعه و هو ضعیفه فقط و در کتابت کتب حسیه و صحیحیه و قال القیبه و اکثر الجامع فیه اخرج لمطابق الضعف عن ابی الفرج و قد ورد ابن حجر فی الذب عن مسند احمد جمله من الاشیاء التي وردت في الجوزي في الموضوعات و هي مسند احمد و دعوتها لحسن البر و ببلغ من ذلك ان منها حديثا صحیحاً صحیح مسلم قال شیخ الاسلام هذه غفلة شديده من ابن الجوزي حجت حکم علی هذا الحديث بالوضع و قد شرع ابن حجر فی تالیف تفتیحات علی الموضوعات و قد تتبع جلال المذاهب السیوطی جمله الاحادیث بموضوعاتها هو السنن الاربع و المستدرک فی تالیف سماعة النکت المبدیة علی الموضوعات و لم یضف کتب مع زیاده و تفصیلاً سماه الا المصنوع و فی الخفاء الموضوعة و ابراهیم کرمی در رساله السکال وسط الدلالة الی الملتقط للصفی گفته و لما كان اللامع بنسب الحدیث المتصديک حکم بالوضع بعض ما يروى في شأن الحكم الاجل استقرار التاوضن بالغیر و سبب سلام الحظ الامام ابی الفرج عبد الله

زین الدین العراقي

تسامحه في الموضوعات فأورد أحاديث ضعيفة فقط وربما تكون حسنة أو صحيحة قال الحافظ العلامة
 هـ واكثر الجامع فيه اذ خرج لمطلق الضعيف عني بالخرج به وحديثه هذا الخالف فيه كثير من الحفاظ فذكرنا
 انه ضعيف يجوز ثباته في الفضائل والمناقب لا موضوع كالخطيب ابن عساكر وابن شاهين والسهميلي و
 المحب الطبري والعلامة ناصر الدين بن المنير وابن سبته الناس نقله عن بعض اهل العلم ومشي عليه المصالح الصفا
 في نظم له والحافظ ابن الناصري في ابيات له الخ ومحمد معين بن محمد ابي بن في دراسات اللبيب كفته وليس الجرح
 من كل جرح مما يعتنى به كجرح ابن الجوزي ورميه بالحسان بل بعض الصحاح من الاحاديث بالوضع وعلم
 محمد بن اسمعيل اللبني الضعيف في درر روضه نديه بعد كره حديث سد الباب وثبات ان كفته قلت اما ادخال ابن الجوزي
 له في الموضوعات فمن قصوره وقلة اطلاعه وكفى في موضوعاته صحيحه وقاضى القضاء محمد بن علي السكوني
 ورصد فوائده مجموع كفته وقد اذكر ما لا يصح اطلاق الموضوع عليه بل غاية ما فيه انه ضعيف بمره وقد
 يكون ضعيفا ضعفا خفيفا وقد يكون اعلى من ذلك والحامل على ذكر ما كان هكذا التنبيه على
 انه قد عدل ذلك بعض المصنفين موضوعا كابن الجوزي فانه تساهل في موضوعاته حتى ذكر فيها ما هو
 صحيح فضلا عن الحسن فضلا عن الضعيف وقد تعقبه السيوطي بما فيه كفاية ونيز شوكان في رزيل الاوطار
 ما نقل من ذكره كفته واما ابن الجوزي فادخل كثيرا منه في موضوعاته وتعقبه بعضهم في بعضها وقد
 حقق الحافظ ابن حجر نفي الوضع عن جميع احاديثه وانه لحسن ابتغاء او تحرير من الكتب التي لم يلتزم
 بمصنفوها الصحة في جميعها كالموطا والسنن الاربع وليست الاحاديث الزائدة على الصحيحين بالكثرة
 ضعفا من الاحاديث الزائدة في سنن ابوداود والترمذي وقد ذكر العراقي ان فيه تسعة لاحاديث موضوعه
 و اضاف اليها خمسة عشر حديثا اوردها ابن الجوزي وهي فيه واجاب عنها حديثا حديثا قال
 السيوطي وقد فاته لاحاديث اخر اوردها ابن الجوزي وهي فيه وقد جمعها السيوطي في جزء سماه كالذيل
 المصنف وذبح عنها وعدتها اربعة عشر حديثا ومولوي حسن زمان معاصر در قول استحسن في فخر الحسن كفته في
 ابن الجوزي فقط قال السيوطي في طبقات المفسرين قال الذهبي في الحديث له اطلاع تام على متنه ولها الكلام
 على صحيحه وسقيمه فما له فيه ذوق الحديثين ولا نقد الحفاظ المبرزين انتهى ونقل الذهبي في تاريخه
 عن السيف بن ابى الجعد الحافظ قال صنف ابن الجوزي كتاب الموضوعات فاصاب في ذكره لاحاديث مخالفة
 للعقل والنقل وانما لم يصيب اطلاقا الوضع على احاديث بكلام في احاد رواها كفلان ضعيف اولين

ظفيه ص

المهتد

راویہ

غیر قوی و ليس ذلك الحديث مما يشهد القلب ببطلانه ولا يعارض الكتاب السنه ولا حجة بانه مصنوع
 سوى كلام رجل في روايته وهذا عدوان ومجازفة انتهى ونيز مولوی حسن الزمان معاصر در قول سخن گفته
 قلت جل كلام ابن الجوزي في الموضوع وقع عليه من السيوطي في جمع قبله وبعد لا نقبات وتشنيعات
 قد صرح الذهبي وغير واحد من الحفاظ بان ابن الجوزي ليس له في الكلام على صحيح الحديث وسقيم ذوق المحققين
 ولا نقد الحفاظ المبرزين كما مضى وقال ابن حجر في اللسان في ترجمة ثمامة بن اشوس بعد ان بين الغلطا
 فاحشاً في قصه وفاته مانصه ودلت هذه القصة على ان ابن الجوزي حطبل ليل لا ينتقد ما يحدث
 به انتهى وهو من معادن المجازفة حتى انه ادخل حديث مسلم في الموضوع فكيف بغيره ومولوی
 صديق حسن خان معاصر در اتحا والسبلا گفته الموضوعات الكبرى للشيخ أبي الفرج عبد الرحمن بن علي المعروف
 بابن الجوزي البغدادی المتوفى سنة سبع وتسعين وثمانمائة نوروسے ہر حدیث موضوع ذکر
 کرده و مراد موضوعات احادیث مرفوعہ است و در اولش چہار باب کی در ذم کذب و دم در حدیث من کذب علی
 سؤم در وصیت با متقادر حال چہارم در ما اشتمل علیہ الكتاب وان پنجاہ کتابت بعدہ شرح مقصود پر خست
 اولہ الحمد لله علی التعلیم حمداً ولیکن ابن الصلاح و تبعہ اور علوم الحدیث نفس کردہ اند بر مقررین علیہ بودن این کتاب
 زیرا کہ بر احادیث بسیار حکم بوضع نموده حالانکہ آن ہمہ ضعیف اند نہ موضوع و گاہ باشد کہ حسن یا صحیح بود و در الفیہ
 گفته و اکثر الجامع فیہ اذ خرج بالمطلوع الضعف اعنی ابا الفرج و ما فظ ابن حجر در کتاب الذب
 عن سند احمد بسیارے از ان احادیث کہ در سند است و ابن الجوزی در موضوعات شمرده آورده رد کرده است
 رد احسن و ابلغ آنت کہ بعضی از ان احادیث در صحیح مسلم است و لهذا شیخ الاسلام گفته ہذا عفاۃ شدید
 من ابن الجوزی حیث حکم علی ہذا الحدیث بالوضع وقد شرع ابن حجر فی تالیف نقبات علی الموضوعات
 وقد تتبع جلال السیوطی جملة من الاحادیث لبس بموضوعۃ منها ما هو فی السنن الاربعة المسند
 فی تالیف سماۃ النکت البدیعان علی الموضوعات وخصہا فی کتاب مع زیادات و نقبات سماۃ
 اللالی المصنوعة فی الاخبار الموضوعات انتہی از ملا خطہ ابن عبارات عدیدہ و مطالعہ ابن افادات سدیدہ
 وجوہ مثالب قبیحہ و فنون معایب فضیحہ ابن الجوزی و نہایت بعد اواز داب و دیدن اہل تحقیق و تدقیق و غایت مہانت
 اواز زمرہ ارباب ایمان و تحذیق و کمال سقوط کتاب موضوعاتش از درجہ اعتناء و اطفال و اقصای سہو ان از
 مرتبہ قبول و اقبال اہل فضل و کمال بحدے واضح و لایح میشود کہ اگر کسی ادنی شرمی ہم داشتہ باشد بمقابلہ الحق

عنی

الجلال لبس

نام ابن الجوزی ہم بر زبان نخواستہ آورده و تجاسر شنیع و اجتراف طبع او بر فتح حدیث مدنیۃ العلم ہرگز قابل احتجاج و استدلال خصوصاً بمقابلہ اہل حق اقبال نخواستہ و ہر چند برائے اثبات دہن و ہوان و فساد و بطلان قدح ابن الجوزی در بخاری شریف ہمین مقصود صحیحہ و کلمات صریحہ علمای سنیہ کافی و دافی ست لیکن علاوہ برین بلید و است کہ بسیاری از متحققین اعلام و منقذین عظام سنیہ حکم ابن الجوزی را در باب موضوع بودن این حدیث شریف بالخصوص باطل و از حیث عاقلان نموده اند و جماعتی از ایشان جسارت سراسر خسارت اورا درین باب بر این قاطعہ و حجج ساطعہ و ادلہ قاہرہ و بنیات باہرہ فاسد و منحل فرمودہ اند از آنجملہ است حافظ صلاح الدین العلامی کہ بقصیل طویل و بیان خریل کما سمعت سابقاً بر ابن الجوزی و اتبع او تعقب نموده صدور ارتیاب از سنجھل اصحاب الباب زدودہ و از آنجملہ است بدرالدین زرکشی کہ در کتاب اللآلی المنثورہ فی الاحادیث المشہورہ کلام علانی و الا مقام شتم بر ذہب حبارت فاضلہ ابن الجوزی عظیم الادام نقل نموده و از آنجملہ است علامہ محمد الدین فیروز آبادی کہ در کتاب نقد الصحیح بیان اینق و بیان شریق اثبات و تحقیق این حدیث و ثبوت نموده و حکم ابن الجوزی و اتبع او را بشوہ متقنہ منقولہ و مردود و مدفوع و مضطرب و فرمودہ و از آنجملہ است شیخ الاسلام سنیہ ابن حجر عسقلانی کہ بعض فتاوی خود حکم ابن الجوزی را بوضع این حدیث شریف بصرحت تمام خلاف صواب و انمودہ نامعتمد بودن آن بر ملافہ فرمودہ و از آنجملہ است علامہ شمس الدین سخاوی کہ در مقاصد حسنہ حکم ابن الجوزی و اتبع او را در باب وضع این حدیث بکلام علانی و الا مقام رد نموده و آنرا صنیع مقمذ و استہ و بتصریح صریح کذب بودن این حدیث را نفی کردہ و بتحسین آن رغم اناف منکرین فرمودہ و از آنجملہ است علامہ جلال الدین سیوطی کہ در تاریخ الخلفاء حکم ابن الجوزی و اتبع او را بوضع این حدیث شریف خلاف صواب و انمودہ و بتقصیب تحسین این حدیث منیف زینع ارباب باطل را با ناامل تنقید فرمودہ و نیز سیوطی در کتاب التلک البدیعات کہ مخصوص آنرا برائے بیان تعقبات بر کتاب الموضوعات ابن الجوزی کثیر الغررات تصنیف کردہ حکم ابن الجوزی را در خصوص این حدیث شریف مردود و مدفوع نموده و بکلام علانی عالیمقام و ابن حجر شیخ الاسلام استناد فرمودہ و نیز سیوطی در لآلی مصنوعہ نقض قدح ابن الجوزی در بخاری شریف آغا زہادہ و اطہار دہن و ہوان آن داد کمال شرح و بسط داده و نیز سیوطی در قوت النقذی مقال حقائق اشمال علانی بالکمال کہ شتم بر جسارت سراسر خسارت ابن الجوزی و اتبع او میباشد در معرض اثبات این حدیث شریف آورده راہ تفضیح و تقبیح ان جاحد حق صریح بقدم تحقیق سپردہ و نیز سیوطی در جمیع الجوامع بطلان حکم ابن الجوزی حسب افادات ائمہ الیدجات خود واضح نموده باختیار صحت این حدیث

شرفی بالجمم والجزم کمال توہین و تحجین حکم ابن الجوزی مہین لالح فرمود و از انجمله است علامہ نور الدین سہودی کہ در جواب العقیدین بطلان قدح ابن الجوزی ظاہر الشنآن در نجیدت فسیح الشان بکلام علانی عالی مکان ابن حجر عمدۃ الارکان ظاہر و عیان کردہ و از انجمله است علامہ ابن عراق کہ در نزہۃ شریعہ کلام حافظ ابن حجر عسقلانی را کہ مشتمل بر حکم ابن الجوزی است استناداً نقل نمودہ و از انجمله است علامہ ابن حجر مکی کہ در منہج مکیہ سہیل کثیر ابن الجوزی غیر و دیگر متعنتین با تغریر در حکم بوضع این حدیث اثیر معرض ثبات رسانیدہ و نیز ابن حجر مکی در فتاوا حدیثیہ خود با ثبات این حدیث شریف اعلام تحقیق برآوردہ و قدح ابن الجوزی و ذکر نمودن او این حدیث شریف را در موضوعات غیر قابل التفات انکاشتہ و از انجمله است علی بن حسام الدین التتقی کہ در کنز العمال کلام حقائق شمال علامہ سیوطی کہ منظر کمال بطلان و اضمحلال قدح ابن الجوزی درین حدیث شریف می باشد بلار و دیگر نقل نمودہ و از انجمله است محمد طاہر فتنی کہ در تذکرۃ الموضوعات با قادات متنبیہ رد حکم ابن الجوزی بوضع این حدیث شریف نمودہ و بصراحت تمام تخطیہ ان کثیر الاولیاء در تکذیب این حدیث عظیم الامرام واضح و لائح فرمودہ و از انجمله است علی قاری کہ در مرآۃ شرح مشکوٰۃ بعد ذکر جبارت ابن الجوزی در مقام اثبات این حدیث منیف افادہ علامہ علانی و کتیین این حدیث شریف و نفی ضعف و وضع از ان نقل نمودہ و نیز افادہ علامہ ابن حجر کہ صراحۃً مشتمل بر قول ابن الجوزیت ذکر فرمودہ و نیز قول سیوطی کہ منظر معتقب بودن حکم ابن الجوزیت بمعرض بیان آوردہ و از انجمله است علامہ مناکو کہ در فیض القدر بعد نقل قول ابن الجوزی مذکر تجاسر دیگر تجاسرین خاصرین افادہ نمودہ کہ تعقب کردہ اند از مجموعی از انکہ کہ از ایشان حافظ علامہ است و بعد ازین افادہ علانی و دیگر افادات اعلام کبار و نقادین احبار سنیہ متعلق بتحجین و تصحیح این حدیث شریف و نفی ضعف و وضع از ان بمعرض اثبات رسانیدہ سیلاب فنا با اساس تقولات ابن الجوزی و دیگر زاعین و اسنیدہ و منسبہ و در تبیین بعد افادہ حسن بودن این حدیث شریف نفی وضع از ان نمودہ و بوضوح تمام ہم ابن الجوزی عظیم الاجرام مصرح فرمودہ و از انجمله است شیخ عبد الحق دہلوی کہ در اسماء رجال مشکوٰۃ افادہ ابن حجر مشتمل بر رد قول ابن الجوزی نقل نمودہ طریق اثبات و تحقیق این حدیث و ثبوت بدلات ان خبر افیق پیمودہ و نیز عبد الحق دہلوی در لمعات شرح مشکوٰۃ عبارت نقد الصحیح علامہ فیروز آبادی کہ مشتمل بر نہایت رد توہین و نقض و تحجین کلام ابن الجوزی است استناداً نقل کردہ و نیز عبد الحق دہلوی عبارت صحت سخاوی کہ مبطل جبارت سر اسفلسات ابن الجوزی است احتجاجاً آوردہ و از انجمله است علامہ محمد بن عبد الباقی الزرقانی کہ در شرح مواہب لنبیہ تحجین این حدیث جلیل الخطر حسب افادہ علانی و ابن حجر بر منصفہ ثبوت رسانیدہ من بعد بتصریح صریح

بطلان زعم فاسد و برجم کاسد ابن الجوزی بمحض ظهور سائیده و از آنجمله است مرزا محمد خبثانی که در نزل الابرار
بما صحت مرئيات اهل البيت الاطهار بطلان تجاسر فاضل الغبار ابن الجوزی مهندار واضح و مبين فرموده و نیز در
کتاب منقول النجاشی اصابت او در حیات خاسره خویش مبهرن نموده و نیز در کتاب تخته المحجین و قول ابن الجوزی
عظیم العز و واضح و لائح ساخته برای تنبیه اهل نظر ایت تحقیق و مثبت افراخته و از آنجمله است محمد صد عالم که در معارج العلی
کلام تجر نظام علامه سیوطی در جمیع الجوامع که شتمبر لغوی این حدیث شریف و ارغام الف ابن الجوزی عنیف
ست نقل نموده و بن و هو ان تقول ابن الجوزی کثیر الشان بر اصحاب اعیان طاہر و عیان فرموده و از آنجمله است
علامه محمد بن سبیل الامیر الصنعانی که در کتاب و صندریه فی شرح التختة العلویة توسین و تبجین تقول مہین ابن الجوزی
افین باقصی الغایة رسانیده با فادات محوره و اجادات محوره خویش روان آن محدث المجازفة و العدوان کما ینبغی
رنجائیده و از آنجمله است فاضل صہبان مصری که در اسعاف الراغبین مہین اختیار ابن الجوزی کثیر الغبار بذکر مختار
بعض محققین اخبار خود طاہر و باہر کرده و از آنجمله است قاضی شہادۃ الدیوبانی بتی کہ در سیف سلول بعد ذکر تجاسر ابن
الجوزی و نقل دیگر کلمات زانغہ بذکر تحقیق ابن حجر و بطلان آن مصرح و محقق گردانیده و با فادہ این معنی کہ بکثرت
شواہد حکم بصحت این حدیث شریف توان نمود کمال زینج عدل و انحراف نکول ابن الجوزی غفول از حق لازم القبول بجد
و صنوح و ظهور و سطوع و سفور رسانیده و از آنجمله است قاضی القضاۃ محمد بن علی الشوکانی کہ در فوائد مجموعہ خطای ابن
الجوزی عنیف در قرح این حدیث شریف واضح و لائح فرموده بذکر فادہ علامہ ابن حجر عسقلانی و تصویب آن در
تایب و تعیران جاحد عزیزی فرموده و از آنجمله است مرزا حسن علی محدث کہ در تفسیر الاحباب مجتہین این حدیث
شریف پرداختہ صراحتہ قول ابن الجوزی و احزاب او را مردود ساخته و از آنجمله است ولی اللہ لکهنوی کہ در مرآۃ المستوفین
باثبات این حدیث شریف و اد تحقیق داده کمال قبح و فطاعت صنیع صنیع ابن الجوزی عظیم الاعتساف فراروی از با
انصاف نہادہ و از آنجمله است فاضل معاصر مولوی حسن الزمان کہ در قول سحن بسیاری از اعلام کبار و اثبات
اخبار خود را و بر ابن الجوزی کثیر الغبار شمرده بذکر لسانی شریفہ بعضی از ایشان راہ تحقیق و تنقید این حدیث سدید و
مسکک تفسیر و تنذیر آن جاحد عنید سپرده و از آنجمله است علی بن سلیمان الدمنتی المالکی المعاصر کہ در کتاب
نفع قوت التقنی کلام علائی کہ شتمبر رد و افر حیات فاضل ابن الجوزیت بنقل آورده در ابانت خسارت لائح
او قصب سببی از اقران خود بفرہ و ظاہر است کہ ہر گاہ بطلان تقول باطل و تفوہ عاقل و تجاسر خاسر و تہوار ابن
الجوزی در خصوص این حدیث با فادات متینہ و تحقیقات سبینہ لیسالی این منقذین اعظم و محققین افانم بجد تحقیق رسیدہ

بانتهاست حاج و استدلال مخاطب با کمال بصیرت قطع بین الاصحاح آن خال محال عین ضلال و اضلال و محقق
 تخریر و دلالت و صرف بسط حبال خبال و محض انصب شباک احتیال و اختیال خواهد بود و الله العاصم عن بیغ کل
 معاند جحد و محاند لد و دو مکابر عنود و مباهت کند قوله و قال المشیخ تقی الدین ابن
 دقیق العید هذا الحدیث لم یثبت **اقول** ابن قول ابن دقیق العید نزد اصحاب تدقیق و تنقیح
 از مرکز صدق و صواب نهایت بعید و در میزان تحقیق بغایت باطل و ناسد ید بلکه نزد هر ذی بصیر حدید از
 قبیل و ساوس شیطان مریدست زیرا که سابقا بحمد الله المنعم بتفصیل تمام و بسط تام و تبیین بالاکلام دستی
 که افانم محدثین اعلام و اعظم مسذین فحام و اما جد حفاظ کرام و امثال ایقاع نظام از طبقات منقدین و متاخرین
 و زرافات سالفین و لاحقین و طوائف ناصین و غابریں و زم رسالفین و عاقبین سنیه بتحدیث و روایت این حدیث
 شریف بهره ور گر و یدیه با حراز شرف نقل اینجبر منیف بر تبه سامقه رسیده اند و کمله نقاد ثقات و ماهر
 صدور اثبات و ائمه ساطین عالی درجات و اجله بارعین فن جرح و تعدیل روایات تبصیح و تحسین و تثبیت و ترصین
 این حدیث متین پرداخته توازن شبهات جاحدین و نواحی نزغات معاندین را کشیده تذروا الیاج فرسوده
 و مضحک ساخته و بسیاری از علمای عالی شان و نبها کس رفیع المکان و احبار جلالات اقران و کبار عظمت
 نشان ایشان این حدیث شریف را عبارات مفیده حتم و عنوانات مبنیه جرم آورده و نهایت ثبوت تحقق آن برابر احلام
 با صاحب اسام ظاهر و با بر کرده اند و جمعی وافر و عدد مستکاران بنبل و اکابر و کمل و رفیع الماثرشان جناب امیر المؤمنین
 علیه السلام را بوصف باب مدنیة العلم و باب مدنیة الحکم و العلوم و امثال ذلک ستوده نهایت ثبوت و تحقیق این
 حدیث منیف بغایت و صنوح و ظهور ساطع و لامع نموده اند و جماعتی از معارف مقبولین و مشایر محدوحین ایشان
 در اشعار بلاغت شعار خود این حدیث شریف را نظم نموده مسلک عرفان و ایقان ان تقدم انقیاد و اذعان
 پیموده اند بعد در اک اینجمله شولید ساطعه و برابری قاطعه کیم که گزیده جمله هذا الحدیث لم یثبتوه نزد ارباب الباب
 و البصار و اصحاب نقد و اختیار حقی از واقعیت خواهد داشت یا کسی از صاحبان اذمان سلیمه و افهام تقصیه
 بر استدلال و احتجاج بان خوشتن را خواهد برگاشت و از همین جاست که این کلام ابن دقیق العید مقبول اهل تحقیق
 و تنقید نیقاده علامه بدر الدین محمد بن بهادر زکشی باوصفیکه از ادلالی منثور و وارد نموده لیکن بخرید تجر و نخر خود
 و زنی براس آن نگذاشته تحسین این حدیث مدید اعلام بتعیر و تنذیر ان شیخ فرید افراشته و علامه
 شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی نیز در مقاصد التفتا کت بکلام ابن دقیق العید انفرموده بلا توقف لقرح

بجس بودن این حدیث شریف نموده کما دریت فیما مضی و جلال الدین عبد الرحمن سیوطی نیز در درجہ نشر و ابواب
 ذکر کلام ابن قیم العید اعنای بان نموده تایید تحسین این حدیث شریف فرموده کما سمعت فیما سبق و
 ملا علی بن سلطان محمد قاری نیز با وصف آنکه کلام ابن قیم العید را در مرقاة ذکر نموده لیکن مستدرک بودن آن
 حسب اقوال اعلام خود واضح و واضح نموده کما دریت فیما مضی قوله وقال الشیخ محیی الدین البناوی
 والحافظ شمس الدین الذهبی والشیخ شمس الدین الحجزی انه موضوع **اقول** مخاطب مقام درین
 کلام جالب الملام ابن شتیخ ثلثه عظام خود را قائل بوضع حدیث خیر اللام صلی الله علیه و آله الی یوم القیام و نموده نزد ارباب
 تحقیق و انصاف و صاحب دقیق و ترک اعتساف کما ینبغی ایشان را عرضه تغییر و تفسیح و خوشنترن را هدفت تفسیر و تفسیح
 فرموده و نجف کثیر التفسیر بعون الله القدیر آنچه متعلق بمشرح حال قبح مبین هر یکی ازین ثلثه بخاطر فاسد خویش
 جاگزین دارم جدا جدا بر صفحه و طاس بری نگارم اما محیی الدین النواوی پس حقیقت حال قدح در حدیث شریف
 نیست که او در کتاب تهذیب الالباء و اللغات ترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکفر فضائل آنجناب گفته و اما الحدیث
 المروی عن البناوی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم انادار الحکمة و علی بابها و فی رولته
 انامنة العالم فحدیث باطل و رواه الترمذی و قال هو حدیث منکر و فی بعض النسخ غریب قال فی
 یرویه من الثقات غیر شی یاب و ردوی و مسلک و ازین عبارت واضحست که نووی فی الاصل در حدیث انادار الحکمة که رو
 از بنابحی است کلام می کند و آنرا برید جبارت و جرات باطل میگوید و حدیث اندنیة العلم را روایتی از روایات حدیث
 انادار الحکمة میدانند و برناظر افادات اکابر محدثین و اعلام سنین سنیه بر ظاهر است که حدیث انادار الحکمة حدیثی
 دیگر است و حدیث انامنة العالم حدیثی دیگر و اکثر سلاسل اسانید هر واحد جدا جدا میباشد پس اگر بغرض غیر واقع
 حدیث انادار الحکمة ثابت نباشد از عدم ثبوت آن عدم ثبوت حدیث اندنیة العلم لازم نمی آید فلیف که بر شتیخ خبر
 نظر بظهور است لا کلامی انادار العلم النواوی اظلم که حدیث انادار الحکمة نیز مثل حدیث اندنیة العلم حدیثیست و حدیث
 و حکم نووی بطلان آن نزد ارباب تحقیق و تنقید و صاحب تحقیق و تسدید باطل و مفحی و مبهج و جوهه عدیده و در این دیده
 که بسیار ازان برناظر تحریجات محدثین اعلام و افادات منقذین فحام سنیه که سابقا بحمد الله المنعم بسط تمام مذکور شده
 واضح و واضح است لیکن نبذی ازان در مقام تفسیر الاولی الاطلام و اطباء المانی حکم نووی من السقام مرفوم میشود
اول آنکه حدیث انادار الحکمة را احمد بن منبیل روایت نموده چنانچه حسن علی محدث در تفسیر الاحباب گفته و علی
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انادار الحکمة و علی بابها رواه الترمذی قال

نویسند
 ز قبح نووی و حدیث
 انادار الحکمة و علی بابها

هذا حديث غريب وقال روى بعضهم هذا الحديث عن شريك ولم يذكر فيه عن الصنابحي ولا يعرف هذا
 الحديث عن أحمد بن الثقات غير شريك ورواه أحمد بن الصنابحي وطاهر بن است که مجرد روایت احمد حدیثی را
 موجب ثبوت و اعتماد و اعتبار است و دلیل نفی وضع و بطلان از آن بیانش که سابق مفصلاً بیچند الله تعالی
 واضح و لی گردد که این حدیث شریف معتد و مقبیر است و هرگز باطل و موضوع نیست و و هم آنکه ترمذی این حدیث شریف
 را در جامع صحیح خود اخرج نموده و بجز نقد و تحقیق تحسین آن فرموده چنانچه محب طبری در ذخائر القبی و در فضائل خباب
 السیر المؤمنین علیه السلام گفته ذکر آن رضی الله عنه باب دار الحکمة عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم انادار الحکمة وعلی بابها اخرجه الترمذی و قال حدیث حسن و تحسین ترمذی حدیثی را دلیل
 کمال اعتبار و اعتماد است زیرا که حدیث حسن و ترمذی حدیثی است که در اسناد او کسی بیهم بالکذب است نباشد و آن
 حدیث شاذ هم نمونو بوجه متعدده مروی گردد چنانچه خود ترمذی در جامع خود گفته و ما ذکرنا فی هذا الكتاب حدیث
 حسن فاما انما حسن اسنادنا کل حدیث بروی لا یكون فی سناده من یتهم بالکذب ولا یکن
 الحدیث شاذ او بروی من غیره چه نحو ذاک فهو عندنا حدیث حسن و سابقاً در مجلد حدیث طبرستانی که مجر
 روایت کردن ترمذی حدیثی را در جامع خود دلیل نهایت تحقیق و ثبوت و وثوق و اعتماد است چه جای آنکه ترمذی
 بالخصوص تحسین انهم کرده باشد پس بچند الله تعالی بحال و ضوح ثابت شد که قدح نووی در حدیث انادار الحکمة
 ناشی از قلت تتبع افادات ائمه اعلام و حفاظ کرام مذرب خویش میباشد سوهم آنکه محمد بن جریر طبری در تهذیب الآثار این
 حدیث شریف را روایت نموده و باهتمام تمام تصحیح آن فرموده که سابق مفصلاً و بعد تصحیح ابن جنین جمیع جلیل و
 ناقصه منیل چگونه حکم نووی بطلان این حدیث شریف قابل التفات اصغوا وادی اثار باب خبرت و ذکر کا خواهد بود و چگونه
 کلام حقائق انضمام طبری علام بر مثل نووی که قلابه نهایت عقیدتش در گردن انداخته اعلام کمال مدح و ثناء و وصف نظر
 نووی در تهذیب الاسماء و اللغات افرخته است حجت قاهره و بینیه زاهره نخواهد بود - چهارم آنکه عالم نسیابوری
 این حدیث شریف را در مستدرک علی الصحیحین اخرج نموده تصحیح آن فرموده چنانچه محمد بن یوسف شافعی رسل الهدی
 و الارشاد در ذکر اسماء خباب رسالت صلی الله علیه و سلم گفته دار الحکمة اخذها الشيخ رحمه الله تعالی
 من حدیث علی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انادار الحکمة وعلی بابها و رواه الحاکم
 فی المستدرک و صححه الخ و نور الدین شبر المسی و تیسیر المطالب انیه در ذکر اسماء خباب رسالت صلی الله علیه و سلم
 و سلم گفته قوله دار الحکمة اخذها الشيخ من حدیث علی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال انادار الحکمة

و علی بابها روله الحاکم فی المستدرک و صححه و زرقانی و شرح مؤلف لیه و در ذکر اسما و خباب رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم گفته دار الحکمة لقوله صلی الله علیه و سلم انادار الحکمة و علی بابها
رواه الحاکم فی المستدرک و صححه الموطا هرست که بعد روایت و تصحیح حاکم که امام محمد ثانی سنیه میباشد و جلالت شان
و نقد و اتفاق اینها و اعیان اینها و نشان واضح و عیانست نزد مصنف بسبب دعوی باطل نووی در باب حدیث
انادار الحکمة صحیح و قوی ندارد و آنرا بر روی کار نمی آید و بحکم آنکه محمد بن یوسف کجی در کفایه الطالب حدیث
انادار الحکمة را بسند خود روایت نموده و بعد از آن حکم بحسن و عالی بودن این حدیث نموده و در صد کفایه الطالب
ظاهر کرده است که این کتاب تملک حدیث صحیح است که از کتب ائمه و حفاظ ماخوذ میباشد پس بعد ظهور تحقیق صحت حسن
این حدیث حسب اناده علامه کجی بطلان و مخافت دعوی نووی در نهایت لموع و سطوح است ششم آنکه
محب الدین طبری در ذخائر العقبی تحسین حدیث انادار الحکمة از ترمذی نقل نموده و نیز در ریاض نصره حسن بودن
این حدیث شریف از ترمذی شریف حکایت نموده که سابق و از بخاری و وضع و لایح میشود که دعوی نووی در حق
این حدیث شریف از صدق و سداد و بغایت دور است و بطلان آن برابر باب الباب در کمال وضوح و ظهور و مفهومی
آنکه حافظ صلاح الدین العلامی حسن بودن حدیث انادار الحکمة ببیان شافی و تبیان کافی اثبات فرموده نه نهایت
سخف و هوان و همن بطلان دعوی و وضع آن برابر باب اطلال و واضح و لایح فرموده و چنانچه از عبارت اجوبه علای که سیوطی
در قوت المنتدی و غیر آن نقل کرده در سابق درستی و گمان را کم کرده از ارباب البصاف بعد ملاحظه آن و کجی برای دعوی
باطله نووی نه بدایت باید کلام خلاصت نظام او و ادب و احوال و کتب و عوار و کتب و عوار دهد ششم آنکه علامه فیروز آبادی در تصحیح
این حدیث شریف با نهایت تحقیق و تنقید اثبات رسانیده و باظهار حسن بودن آن شتر خونی در رنگ جان جادین
موانیده و بر ظاهر هرست که بعد اعتراف ملایم البصاف علامه فیروز آبادی و قوی برای دعوی باطل نووی باقی نماند و محض
اوعا لاطال و یقع بجال اولیائی متبعینش نیستند و ششم آنکه شمس الدین الجزری در کتاب سنی المطالب حدیث انادار
الحکمة را اولاً بسند متصل خود روایت نموده و ثانیاً آنرا از صحیح ترمذی نقل فرموده من بعد ذکر دیگر روایات در
تشهید و یاسید آن افزوده روان جاد عنید تحقیق و تنقید خود که این معنی فرموده و بعد ملاحظه آن نیز بطلان کلام نووی در باب
این حدیث غریب المنار کا شمس فی رابع النهار میباشد و هفتم آنکه علامه ابن حجر عسقلانی حدیث انادار الحکمة را
تحسین فرموده چنانچه از عبارت ککب منیر و بل الهدی و ارشاد و فیض القادیر و شرح مؤلف زرقانی در سابق در باب
و از بخاری بطلان دعوی نووی درین حدیث شریف نهایت ظهور و تحقیق و متضح میشود و هفتم باطله نووی و اهل تحقیق

ادراج السراج میر و یازو ہم انکہ علامہ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حکم محمد بن جریر بن ابی بصیرت حدیث انادار الحکمة نقل نموده و استناد بان فرموده پس نزد علامہ سیوطی نیز حکم نووی بطلان این حدیث را یف نہایت مدفوع و مردود و بغایت منفی و مطرود خواهد بود و از وہم انکہ علامہ شمس الدین علقمی در کوکب منیر شرح جامع صغیر اثبات حدیث انادار الحکمة فرموده و بطلان زعم قزوینی و ابن الجوزی در باب آن بنا بر افادات اعلام خود مثل حافظ علائی و حافظ ابن حجر و علامہ سیوطی ثابت و محقق نموده پس بجدانہ تعالیٰ ظاہر و باہر گردید کہ حسب احتیاط علامہ علقمی نیز کلام نووی از جملہ مرغومات ناسیده و منظومات کاسدہ است سیر وہم انکہ محمد بن یوسف شامی در سبل الہدیٰ و الرشادینہ انادار الحکمة را ثابت و محقق نموده و در اثبات آن مقبیح حاکم و تحسین علائی و ابن حجر متک نموده کما سبق پس بجدانہ تعالیٰ واضح و اللہ اعلم بکہ حسب تحقیق ابن جریر نقاد نیز دعویٰ نووی در نہایت لطلان و دست چار وہم انکہ علامہ عبد الرؤوف میناوی در فیض القدر با ثبات حدیث انادار الحکمة کہ مال اینہام گردیدہ در تحقیق و تثبیت آن با افادات علامہ علائی و حافظ ابن حجر مستقلانی متمسک گردیدہ و ظاہر است کہ حسب تحقیق ابن علامہ ایضاً نیز دعویٰ نووی در باب این حدیث را یف سراسر باطل و از حلیہ صدق و سدا و عاطل میباشد۔ پانزدہم انکہ محمد بن شحرانی در فتح الموالی النصیر شرح الجامع الصغیر حدیث انادار الحکمة را حدیث حسن گفته چنانچہ در مابقی بعون اللہ تعالیٰ دریافتی و بمنہی نیز بجدانہ بہر البطلان دعویٰ نووی کافی و دافیت و آثار کلام فاسد النظام اور انجونی ماحی و عسانی شانزدہم انکہ شیخ عبد الحق دہلوی بعبارة نفی الصحیح علامہ فیرزا بادی کہ مثبت حسن بودن حدیث انادار الحکمة می باشد در لمعات شرح مشکوٰۃ آورده طریق اعتماد و استناد بان سپردہ پس واضح و آشکار گردید کہ حسب اختیار شیخ دہلوی نیز کلام نووی در باب حدیث انادار الحکمة از دائرہ حق و صواب خارج و در حیطہ ہوا جس موزنہ التباب و الحج میباشد ہفدہم انکہ نور الدین الغریری در سراج منیر شرح جامع صغیر در شرح حدیث انادار الحکمة عبارت علامہ علقمی کہ متضمن اثبات این حدیث و رد مزعم قزوینی و ابن الجوزیست نقل نموده بعد از آن حسن بودن این حدیث از شیخ خود محمد حجازی الشحرانی ذکر کردہ تشبیہ مبانی ان فرمودہ پس بعون اللہ تعالیٰ واضح و اللہ اعلم بکہ بنا بر تحقیق علامہ غریری نیز کلام نووی و در باب حدیث انادار الحکمة قابل التفات و احتفال اصحاب براءت و کمال نیست ہی ہم انکہ علامہ نور الدین شبر المسی در سیر المطالب انیہ اثبات حدیث انادار الحکمة نموده و روایت کردن حاکم از او مستدرک مع التصحیح نقل فرمودہ پس حسب افادہ علامہ شبر المسی نیز کلام نووی در باب این حدیث شریف باطل و مضحک و فاسد و منخل خواهد بود نور وہم انکہ علامہ زرقانی در شرح مواہب لدنیہ افادہ نموده کہ حدیث انادار الحکمة را حاکم مستدرک روایت

منوده و تصحیح کرده در علم ابن الجوزی و ذهبی در باب آن بکلام طویل مردود است و حافظ علانی و حافظ ابن حجر تامل
 بحسن این شده اند و این فاده علامه زرقالی نیز برای وضوح بطلان مزعوم نووی در باب این حدیث شریف کافی و بسند
 است **بسم** آنکه میرزا محمد معتمد خان بدخشی در نزل الابرار باصح من مناقب اهل البيت الاطهار حدیث انادار الحکمة
 را ذکر کرده و از اینجا نیز سخافت و بطلان و رکاکت و هوای کلام نووی در باب این حدیث عزیز المثار واضح و آشکار است
بسم آنکه نیز میرزا محمد بدخشی در تحفه المجیدین حدیث انادار الحکمة را در فضلی که مختص با حادث حسان است دارد
 منوده و آنرا بسبب شواهد آن حسن ظاهر فرموده و از این معنی نیز بطلان قدح مخفی نووی عنیف در این حدیث شریف
 مستفح و متحقق میگردد **بسم** و هم آنکه محمد صدر عالم در معارج العلی حدیث انادار الحکمة از ابن جریر طبری توسط
 سیوطی نقل کرده طریق اذعان و تسلیم بان سپرده پس حسب صنیع معتدین چه مستند نیز منصف ظاهر و بنابر هر دو
 واضح و روشن است **بسم** و هم آنکه نظام الدین سجالوی در صیغ صادق حدیث انادار الحکمة احتجاج نموده
 بر حق بودن منسوب جناب امیر المومنین علیه السلام در مسئله اشتراط القراض عصر در تقرر اجماع کما استتف علیها
 بعد انشاء الله تعالی و این معنی مثبت کمال ثبوت و تحقیق این حدیث شریف و موضع نهایت بطلان کلام جاحد
 عنیف است **بسم** و هم آنکه شاه ولی الله والد مخاطب در قره العینین حسن بودن حدیث انادار الحکمة را مختار
 و انموده و از اینجا کمال وضوح ظاهر میگردد و که کلام نووی در باب این حدیث مشرق المثار مجور از باب نقد و اعتبار و قس
 اصحاب خبرت و اختیار است **بسم** و پنجم آنکه محمد بن سحیل بن صلاح الایصر الصنعانی در روضه ندیه تصحیح حدیث انادار
 الحکمة از محمد بن جریر طبری نقل کرده و بران اعتماد نموده و از اینجا نیز واضح میشود که کلام نووی در حق این حدیث شریف
 بغایت رکیک و عنیف است و علاوه برین دیگر وجوه متین و حجج مبین بطلان کلام فاسد النظام نووی از
 تخریجات سابقه و تحقیقات سالفه برناظر بصیر و متتبع خیر و واضح و مستنیر است اما ادعا نووی که ترمذی حدیث
 انادار الحکمة را منکر گفته پس از جمله منکرات فاضحه و بطلات لایحه است و هرگز براهل تیقظ و اعتبار نقد
 و استبصار ثابت نشده که ترمذی این حدیث شریف را منکرات وصف کرده باشد بلکه برخلاف آن نزد ارباب ثبوت
 ضبط ثابت و متحقق است که ترمذی این حدیث شریف را بحسن موصوف فرموده و ریجس جاحد و زنا را کما این معنی ندود
 چنانچه آنفا از تصریح محب طبری در ذخائر العقبی دستی و از عبارت ریاض لغره محب طبری نیز نخستین ترمذی این حدیث
 شریف را ظاهر و باهر میشود کما ستره عنقریب انشاء الله تعالی و بسبب صدور این ادعای باطل از نووی
 تحریف بعض محرفین اغمار و میلان خاطر خود نووی را کجود فضیلت باهره ابو الائمة الاطهار علیهم آلاف التلام من

التفاریق باشد حقیقت حال و شرح ابن اجمال آنکه ترمذی در صحیح خود در حق حدیث انادار الحکمہ حسن غریب
گفته چنانچه محب طبری که قدم و اولوق ناقصین این حدیث اصحیح ترمذی است در کتاب بیاض نضره میگوید عن علی قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انادار الحكمة وعلى بابها المخرجة الترمذی وقال حسن غریب و چون
حكم ترمذی بحسن این حدیث شریف مرغم انف هر جا حدیث ضعیف بود جمله از اصحاب غناد که همیشه در پی اطغای فضائل ال اعباد
علیهم السلام الی یوم المعادی باشند کار بند تحریف و تبدیل و تغیر و تحویل گردیدند چنانچه بعضی از ایشان از بعض
نسخ صحیح ترمذی لفظ حسن را بر انداختند لیکن لفظ غریب را باقی گذاشتند و از همین جا است که بسیاری از علماء
سنیه که متاخر از محب طبری بودند نقل و وصف این حدیث از ترمذی التفاریق بعض لفظ غریب کرده اند مثل علامه فی التلک
الخطیب و مشکوة و صلح الدین العلای در احوال خود و عماد الدین الدمشقی المعروف بابن کثیر در تاریخ خود و مجد الدین
فیروز آبادی در نقد الصحیح و شمس الدین الجزری در اسنی المطالب و جلال الدین سیوطی در قول جلی و ابراهیم و صابی در کتاب
و عبد الرؤف مناوی در تیسیر و نیز در بعض القدیرو نور الدین غزنوی در سراج منیر و جمال الدین المعروف بخراسانی
محمد در تفسیر الاحباب و نور الدین سلجانی در درر قیمیم و بعضی از معانین حدیث لفظ حسن را در مقصودنا محمود خود کافی
نه انگاشتند و بزمید و غرور و حرور و لفظ غریب را نیز بر حال خود باقی نگذاشتند بلکه از بلفظ منکر مبدل ساختند و
لوائی سبقت بر صادق میر فوار الحکم عن مواضع اخذت و این صبیح شنیع شان حضرت و چنان داده شد که با وصف علم
و اعتراف باختلاف نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر را بر ترمذی نسبت نموده و نزد ارباب تحقیق و تنقید راه کمال اجمال و خلل
پیموده و همین تحریف و تخفیف سخاوی گول خورده و در مقاصد سنه در حق این حدیث شریف از ترمذی لفظ منکر نقل
نموده و بعضی از اصحاب تحریف و تلیف و ارباب خلط و تصحیف ازینهم بالاتر رفته و بعض نسخ صحیح ترمذی لفظ منکر
را با لفظ غریب جمع کرده اند و بعض علماء سنیه از راه غفلت یا غافل اعتماد بر آن نموده ترمذی نسبت مینمایند که او این حدیث
شریف را غریب منکر گفته که ما فعله ولی الله الذ هلوی فی قره العینین فتنبه و لا تکن من البغدرین
الغافلین و المخذعین الذ اهلین و استعد بالله من تبدل للمدغلین و تحریف المبطلین و
مخفی نماید که صدور امثال این تحریفات از اهل سنت نزد ناظر بصیر و متبع خیر مستبعد و تعجب نیست ایانید الی که
محبی سنه ابو محمد الحسین بن مسعود القراء البغوی در کتاب مصالح التزام کرده است که حدیث منکر را در آن ذکر نکند
چنانچه خود در صدر مصالح میفرماید و یجد احادیث کل باب منها تفتیم الی صحاح و حسان و اعنی بالصحاح
ما اخرج الشیخان ابو عبد الله محمد بن اسمعیل المجعفی البخاری و ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

النسابة روى جميعها الله في جميعها او احدهما واعني بالحسان ما اورد في الورد وروى سليمان بالاشتراك
 السجستاني وابو عيسى محمد بن عيسى الترمذي وغيرهما من الكثرة في تصانيفهم واكثرها صاحب بنقل العدل
 عن العدل غير انهم لم يبلغ غاية شط الشيوخ في علو الدرج من جهة الاسناد اذا اكثر الاحكام ثبوتهما بطر
 حسن وما كان فيها من ضعيف او غريب اشارت اليه واعرضت عن ذكرها كان منكرا او موضوعا
 والله المستعان وعليه التكلان و باوصف ان معنى بهين كتاب اعني مصابيح بعد حديث من قبيل حيدر در حق ان
 حديث منكر يافته مشهور ويناخذ رايي كه عنواني است يا نبی مناقب قریش و ذكر القبايل مسطور است عن ابي
 هريرة قال كنا عند النبي عليه السلام فجاءه رجل احسبه من قریش فقال يا رسول الله العن
 حميرا فقال النبي عليه السلام رحم الله حميرا افواههم سلام وايد يهم طعام وهم اهل امن و ايمان
 منكروشمس الدين محمد بن مظفر خلخالی در مفتاح شرح مصابيح بشرح اين حديث گفته قوله منكراي
 هذا الحديث منكرايتم ان الحاق لفظ المنكر ههنا من غير المؤلف من بعض اهل المعرفة بالحديث
 لانه لو كان يعلم انه منكرايتم تعرض له لانه قد التزم الاعراض عن ذكر المنكر في عنوان الكتاب
 از اين عبارت ظاهراست كه خلخالی فاده مي نمايد كه محتمل است كه در اینجا لفظ منكر را غير مؤلف الحاق کرده باشند آن غير
 بعض اهل معرفت بعلم حديث بوده باشد چه اگر خود مصنف سيد است كه اين حديث منكر است متعرض ان نمي شد
 يعني ذكر ان دين كتاب نمي كرد چه او يعني مصنف التزم کرده است اعراض را از ذكر منكر در عنوان كتاب و ملا علی قاري
 در مرقاة شرح ميرزا جيف گفته و قال شارح للمصباح قوله منكر هذا الحاق من بعض اهل المعرفة بالحديث
 لكن المؤلف رحمه الله يعني محي السنة لو كان يعلم انه منكرايتم تعرض له لانه قد التزم الاعراض عن
 ذكر المنكر في عنوان الكتاب الله اعلم بالصواب بالجملة ثبوت لفظ منكر در حق حديث انا دار الحكمة از ترمذي
 نهايت ممنوع است و نسبت آن بسوسه او بادل و اضحه مطرود و مدفوع اما آنچه نویدی در حق اين حديث از ترمذي باين
 عبارت نقل کرده و لم يروه من الثقات غير شريك پس مطابق باصل عبارت ترمذي نسبت زير كه اصل عبارت
 ترمذي در صحيحه جين است ولا تعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غير شريك و فرقي كه درين دو عبارت است
 برناظر بصير واضح و مستبين است چه مفاد اصل عبارت ترمذي است كه او نفی عرفان خود يا نفی عرفان خود و امثال خود
 مي نمايد از نيکه سواي شريك كسي از ثقات روايت اين حديث شريف کرده باشد و موداي عبارت نيکه نویدی از نقل
 کرده است كه ترمذي حقا نفی روايت اين حديث از ثقات سواي شريك نموده و نشان ما بينهما و على كل حال

این کلام پنجم وجه قاض در حدیث انا دار الحکمة نیست زیرا که اگر تسلیم هم کرده شود که سواي شریک دیگر
 از ثقات روایت این حدیث شریف نکرده پس غایتش اینست که این حدیث از افراد شریک باشد و این معنی مانع صحت یا
 حسن آن نیست و از نجاست که خود ترمذی کما صرح به المحب الطبری فی الایاض والذخائر تحسین این حدیث
 شریف فرموده و علامه علانی در اجوبه خود کما سبق بعد نقل کلام ترمذی در حق این حدیث شریف میفرماید و سنن
 هو ابن عبد الله الصنعی لقاضی احتج به مسلم و علق له البخاری و وثقه یحیی بن معین قال العجلی
 ثقة حسن الحديث وقال عیسی بن یونس ما رایت احدا قط اوسع فی علمه من شریک فعله هذا لیکون
 ثقة حسنا و فیوز آبادی در نقد الصحیح بعد نقل کلام ترمذی متعلق با این حدیث گفته و شریک هذا احتج
 به مسلم و علق له البخاری و وثقه ابن معین و العجلی زاد حسن الحديث وقال عیسی بن یونس ما رایت
 احدا قط اوسع فی علمه من شریک فعله هذا لیکون مفردا حسنا و ازین دو عبارت در کمال وضوح است که
 حدیث انا دار الحکمة نزد علانی و فیوز آبادی با وصف تفرد شریک بان حسن میباشد حال آنکه در سابق بجا آمد
 از اسانید جریحه کاره و طرق دثره متوافره حدیث انا دار الحکمة راستی که علاوه بر شریک دیگر ثقات نیز در روایت این حدیث
 با او شریک میباشند و از عجایب سطرقات اینست که بعضی از محققین زائفین و مصنفین زائفین در کلام ترمذی بنسبت
 تحریف بخف بکار برده راه اخیال الطاطب ثبوت این حدیث شریف سپردند باینکه ترمذی چنانچه شنیدی گفته
 است که لا نعرف هذا الحديث عن احد من الثقات غیر شریک یعنی نمیشناسیم این حدیث را از هیچ یکی از
 ثقات غیر شریک و این عبارت اگر چه نفی عرفان ترمذی این حدیث را بر روایت غیر شریک از ثقات بنماید لیکن از آن
 معروفیت این حدیث نزد ترمذی بر روایت شریک و بودن او از ثقات نهایت واضح و لا محاله است و چون این معنی هم بخدا
 تعالی برای ثبوت این حدیث شریف کافی و وافی است لهذا اگر نا صبیست بعض اهل اخراف جوش زد و در بعض سخن
 صحیح ترمذی در عبارت مذکوره لفظ غیرا بلفظ عن مبدل نمودند و صورت عبارت باین نحو نسخ کردند که لا نعرف
 هذا الحديث عن احد من الثقات عن یحیی بن یونس و لا علی قاری در مرقاة در شرح حدیث انا دار الحکمة جای
 کلام ترمذی متعلق با این حدیث شرح نموده است گفته و لا نعرف ای نحن هذا الحديث عن احد من الثقات غیر
 شریک بالنصب علی الاستثناء و فی نسخه بالجر علی انه بدل من احد قیل فی بعض نسخ الترمذی عن شریک
 بدل عن شریک ظانکه اعلم و غرض ازین تبدیل ضعیف آن بود که ناظرین صحیح ترمذی مخدوع و مغرور شوند و بدانند که حدیث
 انا دار الحکمة خیالیه و هو نیست که ترمذی با وصفیکه از اسناد خود از شریک روایت کرده لیکن بعد از آن خود موقوف

ممنوعه

ممنوعه

گفتی شناسیم این حدیث را از احادیث از ثقات از شریک و این اعتراف او بکمال وضوح ظاهر خواهد شد که این حدیث از شریک
بر روایت ثقات معروف نیست و کسی که روایت این حدیث از شریک نموده غیر ثقة است لیکن بحمد الله تعالی این تحریف بخیف
معاندین رواج نیافت و نزد ارباب تحقیق و تنقید در عبارت ترمذی در محل مشار الیه لفظ غیر ثابت است نه لفظ عن
چنانچه برناظر مشکوٰۃ المصابیح ولی الدین الخطیب و احواف فی فصول صلاح الدین العلّامی و نقد الصحیح علامه فیروز آبادی و کسبی المطالب
شمس الدین الجزیری و جمیع الجوامع جلال الدین سیوطی و کثر العمال ملا علی متقی و معارج العالی تصنیف محمد صدر عالم غیر
آن واضح و واضح است اما آنچه نووی در آخر کلام از ترمذی نقل کرده که این حدیث در مسلا نیز مروی شده پس ناشی از سوء فهم
کلام ترمذی میباشد و بر متبع خبر واضح و تنبیذ است که نووی را در اینجا هم صریح و غلط فسیح روداده و باینش آنکه ترمذی
در جامع صحیح خود حدیث انادار الحکمة را پسند خود از شریک از سلمه بن کلیل از سوید بن غفلة از صنابی از جناب امیر المومنین
علیه السلام روایت کرده من بعد در بیان حال این حدیث شریف گفته دوی بعضهم هذا الحدیث عن شریک
و لم یذکر و اذنی عن الصناجیح و نووی چون ازین کلام دریافت نمود که بعضی از روایات این حدیث شریف را
از شریک روایت نموده اند و در سند آن صنابی را ذکر کرده اند بخبر بد علوفهم چنان گمان کرد که سقوط صنابی کردند
این حدیث موجب ارسال آلت و بنا برین سلاسل نظر و اعمال بصیر ترمذی نسبت کرده که او گفته است که این حدیث
در مسلا نیز مروی شده است حال آنکه بر ما برین احوال و ناقدین فن رجال واضح و واضح است که مذکور نبودن صنابی قدس
این حدیث را در بعضی از روایات این حدیث را بدو ذکر صنابی چنانچه ترمذی آنجا ذکر کرده امر است که اصلاً ضرر ندارد و هرگز نسبت ارسال این حدیث
شد زیرا که سوید بن غفلة تابعی مخضرم است که او را در خلفاء و اربعه کرده و ازین سماع احادیث نموده پس در صورت حدیث او از جناب
امیر المومنین علیه السلام متصل خواهد بود و منقطع و کسی که مثل ترمذی در سند این حدیث صنابی را ذکر میکند یعنی بیان میکند
که سوید بن غفلة این حدیث را از صنابی روایت کرده و صنابی بروایت آن از جناب امیر المومنین علیه السلام منتقل شده
پس از باب مزید فی متصل الا ساندی باشد چنانچه حافظ صلاح الدین العلّامی در احواف خود کما در بیت سابقاً ذکر
حدیث انادار الحکمة گفته و لا یؤثر علیه روایة من سقط منه الصناجیح لان سوید بن غفلة تابعی مخضرم و در ذکر
الخلفاء اربعة و سبع منهم فذكر الصناجیح فیه من المزید فی متصل الا ساندی و علامه فیروز آبادی
در نقد الصحیح در ذکر حدیث انادار الحکمة گفته و لا یؤثر علیه روایة من اسقط الصناجیح منه لان سوید
بن غفلة تابعی مخضرم و روی عن ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و سبع منهم فتکون ذکر
الصناجیح من باب المزید فی متصل الا ساندی و باید دانست که روایت حدیث انادار الحکمة از جناب امیر المومنین

و درین باب استناد بکلام نووی کردن مباهات تجلیل و تفضیح و تنسیف و تبقیح خویش سپردن مستریه
 و رصحت و ثبوت آن بخاطر راه دادن کمال مشاقت حفاظ ثقات و نهایت معذرت نقاد اثبات آغاز نهادن
 ست کما هو غیر خاف علی من اوتی شطر امن الا بضاف و نظر الی ما سقنا که سابقا من الوجوه
 المجموعه الاطراف المصفه کل الاحصاف و قائل ما ذکرناه بالاسلاف من کلمات کبراء
 السنیة اسلامهم و الاحلاف و اگر اولیای حضرت نووی بر کلام ابن عبد ستہام گوشت نخند و بقبح موت و تنکیه
 از سخن کلام او بسبب حدیث انا مدینه العلم متوجه میشود خوشوقت شده و او مصادمت حق صریح دهنده چارچراکت
 این قبح موهون و سخافت این جرح مطعون از کلام علمای اعلام و محققین فحاشا سنیہ کہ متعرض بقبح نووی شده
 اند بمعرض اثبات میرسانم و سرور و فرح اتباع نووی را مبدل بملال و ترح میگردانم علامہ سیوطی در تاریخ الخلفاء
 گفته طخرج الترمذی و الحاكم عن علی قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدینه العلم
 و علی بابها هذا حدیث حسن الصواب صحیح كما قال الحاكم و لا موضوع كما قاله جماعة منهم ابن
 الجوزی و النعوی و قد بیئت حاله فی المتقیات علی الموضوعات ازین عبارت ظاہرست کہ
 نزد علامہ سیوطی قبح نووی در بخیریت و ثیق النصاب مخالف حق و صوابست و علامہ سیوطی التفاتی باین نفوذ
 بتجسین این حدیث بالتحتم و الجزم ارفاق آنان جاحدین و نوی الاعتساف نموده و ابن حجر مکی در مخ مکیه شرح مقبیده
 بنصره در شرح شجره و وزیر ابن عمه فی المعالی ید من الاهل يستعد الوزر اعد بعد ایراد مطرح
 از گرفتند بیل مناسب لما قبله و فیه رد العجز علی الصدر و مرتبک السعاده ما آمد که صلوات الله علیه
 و سلم به من المولى فقد اخرج الترمذی عن ابنی رسول الله علیه و سلم ید اصحابه فجاء علی تد مع
 حیناه فقال یا رسول الله اخیب ید اصحابك و لم توخر یدنی و ید احد فقال صلوات الله علیه و سلم
 انت اخی فی الدنیا و الاخره و منها العلوم التي اشار اليها بقوله صلى الله عليه وسلم انا مدینه العلم
 و علی بابها و فی روایة و فمر ارجع العلم فلیات الباب و فی اخری عند الترمذی انا دار الحکمة و علی
 بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علی و اختلفوا فی حکم هذا الحدیث فجماعة منهم النعمانی
 رحمہم الله تعالی علی انه موضوع و الحاكم صححه و صرح بعض الحفاظ المطلاعین انه حدیث حسن
 ازین عبارت واضحست کہ ابن حجر حدیث مدینه العلم را حتما قول جناب رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم میدانند و بآن
 استدلال و احتجاج میکنند و برای قبح نووی و اضرار او و قبی نیکنند و بلکه بعد ذکر ان تصحیح حاکم و تقویب بعض

التقیات

حفاظ مطلعین حسن بودن از بعضی بیان می آرد و نیز ابن حجر کلی در موافق که اشتغال آن برشته به حسب تحقیق
 عبدالحق دهلوی در تکمیل ایمان واضح و عیانست در فصل ثانی باب سابع که در آن جمله حدیث در فضائل جناب
 امیر المؤمنین علیه السلام ذکر نموده و آنرا از غیر فضائل آنجناب شمرده گفته الحدیث التامع اخرج الزهراء والطبرانی
 فی الاوسط عن جابر بن عبد الله والطبرانی والحاکم والعقیلی فی المضعف و ابن عدی عن ابن عمر
 والترمذی والحاکم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدينه العلم وعلی بابها و فی رولیه فمن اراد العلم فلیات الباب و فی اخری عند الترمذی عن علی انا دار الحکمة
 وعلی بابها و فی اخری عند ابن عدی علی باب علمه و قد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعه
 علی انه موضوع منهم ابن الجوزی والنووی وناهیک بما معرفه بالحدیث و طریقه حتی قال بعض
 محققه الحدیثین لم یأت بعد النووی مزیداً فی علم الحدیث فضلاً عن اربابا ویه و بالغ
 الحاکم علی عادته و قال ان الحدیث صحیح و صوب بعض محققه المتأخرین المطالعین علی الحدیث
 انه حدیث حسن و مر الکلام علیه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر با و صغیرکه از راه غماری و انحراف
 خود را از ذکر قبح ابن الجوزی و نووی در حدیث شریف باز نهشته بلکه ترانه نعل محل در روح سرای ایشان
 بر نهشته و بالخصوص در حق نووی علم کمال اظهار او بر نهشته و تصحیح ما کم این حدیث شریف را از قبیل مبالغه
 انگاشته لیکن باز هم چاره خبر اظهار حسن بودن این حدیث شریف نهیده بنقل افاده بعض محققین متأخرین
 مطلعین بر علم حدیث منظم خطای ابن الجوزی و نووی و انحراف و گردیده و شیخ عبدالحق دهلوی در رجال
 مشکوٰۃ بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخرج الترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدينه العلم وعلی بابها و قد تکلم فی هذا
 الحدیث قال ابن حجر هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله
 جماعه منهم ابن الجوزی والنووی ازین عبارت نیز واضحست که حدیث انا مدينه العلم حدیث حسن میباشد
 و نووی و دیگرگانی که در حدیث شریف راه قدح پیوده اندارتکاب خلاف صواب نموده و ناهیک بهذا
 دلیل علی خطاء النوفی و انحراف فی قدح هذا الحدیث المتین المحصف فی تضایفه و محمد بن علی
 الصبان المصری در اسعاف الراغبین فی سیر المصطفی و فضائل الطاهرین بعد نقل این حدیث شریف
 از اکابر علماء خود بطرق متعدده گفته و قد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعه علی انه موضوع

این حدیث را در بعضی کتب معتبره از حدیث حسن و مر الکلام علیه ازین عبارت ظاهرست که ابن حجر با و صغیرکه از راه غماری و انحراف خود را از ذکر قبح ابن الجوزی و نووی در حدیث شریف باز نهشته بلکه ترانه نعل محل در روح سرای ایشان بر نهشته و بالخصوص در حق نووی علم کمال اظهار او بر نهشته و تصحیح ما کم این حدیث شریف را از قبیل مبالغه انگاشته لیکن باز هم چاره خبر اظهار حسن بودن این حدیث شریف نهیده بنقل افاده بعض محققین متأخرین مطلعین بر علم حدیث منظم خطای ابن الجوزی و نووی و انحراف و گردیده و شیخ عبدالحق دهلوی در رجال مشکوٰۃ بترجمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته اخرج الترمذی والحاکم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا مدينه العلم وعلی بابها و قد تکلم فی هذا الحدیث قال ابن حجر هذا حدیث حسن علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا موضوع كما قاله جماعه منهم ابن الجوزی والنووی ازین عبارت نیز واضحست که حدیث انا مدينه العلم حدیث حسن میباشد و نووی و دیگرگانی که در حدیث شریف راه قدح پیوده اندارتکاب خلاف صواب نموده و ناهیک بهذا دلیل علی خطاء النوفی و انحراف فی قدح هذا الحدیث المتین المحصف فی تضایفه و محمد بن علی الصبان المصری در اسعاف الراغبین فی سیر المصطفی و فضائل الطاهرین بعد نقل این حدیث شریف از اکابر علماء خود بطرق متعدده گفته و قد اضطرب الناس فی هذا الحدیث فجماعه علی انه موضوع

منهم ابن الجوزی والنووی و بالغ الحاکم علی عادته فقال ان الحديث صحيح وصوب بعض محقق
 المتأخرين للطلعين من المحدثين ان الله حسن واين عبارت نیز مثل عبارت صواعق در تبیین حسن بودن این
 حدیث شریف متین والیضاح خطا و نووی و دیگر متقنین کافی وافی میباشد و از جمله طرالف آنکه قاضی ثناء الله
 یانی پی که حسب افاده مخاطب بهقی وقت بوده نیز قدح نووی و دیگر متقنین در بخیریت شریف زالف و کاس
 و باطل و فاسد و انموده بخیریه انصاف افاده فرموده که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث توان نمود چنانچه در
 سیف اول گفته پنجم حدیث جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم و علی بابها رواه
 البزار والطبرانی عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر و ابن عباس علی و أخيه و صحیح الحاکم و
 ذكره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال یحیی بن معین لا اصل له و قال البخاری و الترمذی ان الله
 منکر و یس له وجه صحیح و قال النووی و البخاری انه موضوع و قال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول
 الفريقین یعنی من قال انه صحیح و من قال انه موضوع فالحدیث حسن لا صحیح و لا موضوع فقیر گوید
 نظر بر سند قول ابن حجر صواب است اما کثرت شواهد حکم بصحت توان نمود جواب این حدیث بر امامت دلالت ندارد
 انتهی پس کاش مخاطب بمقام اگر برافات دیگر متقنین اعلام بر خورده بود برین افاده بهقی وقت خود مطلع میشد
 و زبان بلاغت ترجمان خود را بکفر قدح نووی و اخراب او نمی آلود و با اعتماد بران و استناد بان گوئی سبقت در
 میدان عدوان از اصحاب بغی و دشمنان نمیر بود و از جمله لطائف است که حسن علی محدث که تمسیدر شیخ مخاطب
 و حدیث نیز قدح نووی را در بخیریت شریف خلاف صواب ایمناید و تبصریح صریح تحسین این حدیث شریف
 می فرماید و در رابطها حق باکی بخالفت استاد خود نمیدارد و روی التفات بصنیع شنیع او نمیار و چنانچه در تفریح الاحیاء
 گفته و اخرج البزار و الطبرانی فی الاوسط عن جابر و ابی نعیم فی المعرفة عن علی قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم انما مدينة العلم و علی بابها هذا حدیث علی الصواب لا صحیح كما قال الحاکم و لا
 موضوع كما قال جماعة منهم ابن الجوزی و النووی و از جمله آیات علو حق و سمو صدق آنست که خود نووی مضمون
 بلاغت مشحون حدیث مدینه العلم را در اشعار آید از خود نظم فرموده از دعان کمال ثبوت و تحقق این حدیث
 شریف در قلب ارباب انصاف افزوده زنگ اریاب از سجا جل افکده اصحاب الباب کما یبغی زدوده قدح موهوبه
 از کلام لویز مولن این حدیث شریف میرسد بالبع وجه آنرا مهابه منشور انموده چنانچه شهاب الدین حمد و توفیق الدلائل
 علی ترجیح الفضائل در ذکر اربعین جناب سید المومنین علیه السلام میفرماید و کالامام فی الاسلام و المثار الیه

فی الاعلام مرجع العلوم و الفتاوی ابی زکریا محبی المدین محبی النواوی فانہ قد قال و اجاد المقال
 امام المسلمین بلا انبیاء امیر المؤمنین ابو تراب بنی اللہ خازن کل علم و حلہ الخزانہ
 مثل باب انتہی و لقد حق بعد هذا ان یقال علی سبیل ضرب کما مثال اطف للصبح فقد طلع
 الصبح اما شمس المدین فی ہی پس اگر چه خبری عن توطنیان و بغی و نشان بقدر حدیث مدینہ العلم ترکیبات
 عظیمة اثنان و محقق جبارت کثیرة الخسران گردیدہ لیکن نزد ارباب تحقیق و امعان و اصحاب تنقید و اتقان
 قبح او درین حدیث شدید الارکان حصیف البنیان در کمال سخاوت و بطلان و در کاکت و ہوان رسیدہ
 است و بوجہ موفورہ و دلائل غیر محصورہ کہ بعضی از ان رد ما للاختصار و در نیمقام ایما و اشعار کردہ ہی لای قابل اعتنا
 و التفت منقذین اثبات نیست اول المنزوع و اخر اذ ہی عسا ازہج ل انشاء و ایغال ایجا او در یو اذ کذب و اعتقاد البضا و ابس
 الاوصاف اعنی اقرا و اصطراف لفضب خلاف با اہلبیت عصمت و طہارت و عفاف علیہم من اللہ
 الاف السلام المضاعفة الاضغاف التمام او دیگر قوام فظیقة الاصناف سابقا و مجلد حدیث طیر حسب ار
 و اخراف اعظم استلاسیہ شنیدی و بکنہ مثال منظرہ الاسراف و مطاعن مہنثہ الاسفان او کما یبغی و ارسید
 و بعد ان ہرگز کسی ازار باب انتصاف در التقصام و انقصاف و انخرام و انتساف قول ظاہر السطاف و
 قبح سراسر خراف او در باب استخفاف محض الاطراف رسیہ نخواہد ورزید و غایت اعتد او احجاف او راد حق
 این خبر متین الاحصاف بنظر حق بن نہایت واضح و مستبہن خواہد دید و قوم آنکہ علامہ صلاح الدین العلانی
 برین موضع فی ہی رد صریح نمودہ بیان فصیح صدق فصیح را واضح و واضح فرمودہ چنانچہ علامہ سبوطی در قوت المقتدی
 گفتہ و قال الحافظ صلاح الدین العلانی فی اجوبتہ هذا الحدیث ذکرہ ابو الفرج بن الجوزی
 فی الموضوعات من طرق عدل و حکم بطلان الكل و کذلک قال بعدہ جماعة منهم الذہبی المدین
 و غیرہ و المشہور بہ رولہ بالصلت عبد السلام بن صالح الہر و عن ابو معویہ عن الامام عیسیٰ بن
 عن ابن عباس و فروعاً و عبد السلام هذا التکلم و افید کثیرا قال النسائی لیس بثقة فقال الدارقطنی و ابن عدل
 منهم زاد الدارقطنی رافضی و قال ابو حاتم لم یکن عندہ بصد و ق و صوب بوزعہ علی حدیثہ مع خلک
 فقد قال الحاکم حدثننا الاہم حدثننا عباس یعنی الدودی قال سألت محبی بن معین عن ابو الصلت فقال
 ثقة فقلت لیس قد حدث عن ابی معویہ حدیث انام مدینہ العلم فقال قد حدث بہ محمد بن جعفر الفکی
 و هو ثقة عن ابی معویہ و کذلک روى صالح جزیرہ ایضا عن ابی معین ثم ساق الحاکم من طریق محمد بن یحیی

ضرب

بن الصریس وهو ثقة حافظ عن محمد بن جعفر الشیخ عن ابی معویۃ وقال ابو الصلت احمد بن محمد بن محمد بن سالت بحی
 بن معین عن ابی الصلت فقال لیس ممن یکذب فقیل لم یحدث ابی معویۃ انما مدینۃ العلم فقال هو من
 حدیث ابی معویۃ اخبرنا ابن غیر قال حدث به ابو معویۃ قدیمًا کثرت عنه وقال کان ابو الصلت رجلاً
 موسراً یطلب هذا الحديث ویلزم الشایخ قلت فقد بری ابو الصلت عبد السلام من عهدته وابو
 معویۃ ثقة مأمون من کبار الشیوخ وحفاظهم المتفق علیهم وقد تفرغ به عن الاعمش فکان ما
 ذابوا واستحالة فی ان یقول النبی صلی الله علیه وسلم مثل هذا فی حق علی ولما یات کل من یکلم
 فی هذا الحديث وجزم بوضعه بحجاب عن هذه الروایات الصحیحة عن یحیی بن معین ومع ذلك
 فله شاهد الخسوم انک علامۃ زکشی باوصفیکہ در الی منوره جسات زہبی بر قدح حدیث انما مدینۃ العلم
 نقل کردہ لیکن بتقل کلام علامۃ الاعلام کمال مہر و اسلام و دہی انحرام آن بر ارباب احلام واصحاب افہام
 واضح و ظاہر فرمودہ و چون خود علامۃ زکشی قائل بحسن بودن حدیث انما مدینۃ العلم سیب باشد کما نقلہ عنہ
 المناوی فی فیض القدر والمولوی حسن الزمان المعاصر فی القول المستحسن لهذا کمال فساد و بطلان
 نعم زہبی کبیر ایشان بحسب مذہب و مختار خود علامۃ زکشی والاشان بوضع و بیان می باشد چہارم آنکہ
 ادعای باطل موضوعیت این حدیث شریف کہ زہبی در میزان سرزدہ بحدیث موبون و مضحک سحر کہ علامۃ
 ابن حجر عسقلانی در سان المیزان آنرا نہایت ستانت و ذرانت مردود و مطرود و انمودہ کمال سخافت و رکابت
 آن بر الباب فطنت و کیا ست واضح و بیان فرمودہ حالاً مجازفت ظاہر العدوان زہبی در میزان و کلام نصفت
 آقران علامۃ بن حجر در سان باید شنید و ہر دو در میزان نقد و اعتبار باید سنجید زہبی در میزان گفتہ جعفر بن
 محمد الثقفیہ فیہ جمہالۃ قال مطین حدیثنا جعفر حدیثنا ابو معویۃ عن الاعمش عن مجاہد عن ابن
 عباس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول انما مدینۃ العلم و علی بابہا و هذا موضوع
 و علامۃ بن حجر در سان المیزان بعد نقل عبارت مذکورہ گفتہ هذا الحديث له طرق کثیرۃ فی مستند الاحکام
 اقل الیہا ان یکون الحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیہ بالوضع من انک علامۃ زکشی در
 مقاصد نہ عم باطل زہبی اذ فروع و موبون و متعلق و مطعون و انمودہ و اثبات و تحقیق حدیث کذبۃ العلم کلام علامۃ
 عمدۃ الاعلام تسک فرمودہ و نیز کردیگر اخبار موبودہ و امور شیدہ این خبر ضعیف و تقویت و تأیید و ابرام و توثیکہ آن
 افزودہ قصب سبق و تفسیر تشویر جاحد بن ابن حدیث شریف از امثال خود در بودہ و قد سبقت عبارۃ فیما

ششم آنکہ علامہ سیوطی در لائی مصنف کلام علامہ علائی کہ شتمبر و خرطوم شوم زہبی ملوم ست استناد نقل فرمود
 و نیز کران نہایت سقوطش از محل اعتماد ارباب شد و سدا واضح و واضح نمودہ و ہذا ماہدک علی سحافہ کلام
 الذہبی و غایۃ بطلانہ و پرستندک الی وضوح و ہند و جلاء ہوانہ سہتم آنکہ علامہ سیوطی در قوت المغنہ
 شرح صحیح ترمذی نیز کلام علائی و الامتہام کہ قانع اساس زعم نافر جام زہبی عظیم الاجرام ست برائے تشبیہ
 و تابدین حدیث سدید نقل فرمودہ روان جلد عنید و معاند مریدر کما ینبغی فرمودہ کما در بیت آفا و لا
 نخالک تراب بعدہ فی مہانۃ کلام الذہبی و بواسطہ او توثر المیل و الکرکون الی اللہ و عشارہ ہشتم
 آنکہ علامہ سیوطی در جمع الجوامع نیز بطلان زعم زہبی در باب انجیدیت شریف بمعرض اثبات رسانیدہ بنقل افادہ
 علائی و کلام ابن حجر ادعای آن ناکب عظیم الغرر را مہیا و منشور اگر دانیدہ و ہر چند تمام عبارت جمع الجوامع کہ
 ارکان انجیدیت مینف و مرغم الف ہر طامن عنیف ست سابقا مقبول شدہ لیکن در مقام جزوے ازان کہ ادق
 بمقصود و مرام و ادخل فی الانحام و الا التزام ست باز باید شنید سیوطی در جمع الجوامع در ذکر انجیدیت شریف بنیفر باید قال
 المحافظ صلاح الدین العلائی قد قال ببطلانہ ایضا الذہبی فی المیزان و غیرہ و لم یأتوا فی ذلک بعللہ فادھر
 سؤد عموک الوضیع دفعا بالصدر و قال المحافظ بن حجر و لسانہ ہذا للحدیث لہ طرق کثیرۃ فمستدرک
 المحاکم اقل الحوالہا ان یکون للحدیث اصل فلا ینبغی ان یطلق القول علیہ بالوضیع نہم آنکہ علامہ سیوطی
 در در منتشرہ نیز سناد قدح زہبی واضح الضاد و دیگر ارباب مراد واد در بخیریت واضح السرا و طار ہر ہر نمودہ و ہر ذکر افادہ
 علائی عمدۃ النقاد و اظہار تابدین آن تحقیق ابن حجر عظیم الانتقاد در تشبیہ مہانی ابن خبر منیر علم الرشا وافرودہ و ہم آنکہ
 ابن حجر کمی باہمہ عصیت و عناد و غرور و لداد قول زہبی و امثال او را در بخیریت شریف مردود و مطرود ساختہ باظہار
 ست ہل کثیر شان کیا ینبغی پرداختہ چنانچہ در نسخ کئیہ شرح مقصیدہ ہمزہ کما سمعت سابقا کما نیکہ حدیث انا دار الحکمتہ
 و انکمدینہ للعلم استمد و نمودہ در باب آن آرای اربعہ نقل کردہ بعد نقل سہ رائی ازان سگوید موضوع و علیہ
 کثیرون ائمۃ حفاظہ القرویین و ابن الجوزی و حرم بطلان جمیع طرق الذہبی مینانہ و غیرہ و ہولاء و لک
 ائمۃ اجلاء لکم نہم تساہلوا تساہلا کثیرا کما علمہا قردنہ و کیف ساغ الحکم بالوضیع مع ما تقررت
 بجلالہ کلہم رجال الصمیم لا واحد فختلف فہو یوجب تاویل کلام القائلین بالوضیع بان ذلک بعض
 طرقہ لا کلہا و احسن قول بعض الحفاظ فی معنی حدیث اللہ للکلمہ فیہم بالایسح ہو ثقنما مون من
 کبار المشایخ و حفاظہم و قد فرجہ عن الاعشش فکان ملاذ الایسحالۃ فی انہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول

مثل هذا في حق علي الم ازين عبارت ظاهرست که ابن حجر مکی اگر چه اولاً بوجہ زین کاسن قلبش مدعی کثرت عظمت
 قائلین بوضع انجیدیت گردیده بر سر تعدید اسمائے بعضی از ایشان مثل قزوینی و ابن الجوزی و ذہبی رسیده لیکن
 من بعد چار و ناچار اعتراف صریح بہ اہل کثیر ایشان نموده باثبات غیر سائل نبودن حکم بوضع انجیدیت بر نفس
 باطل ایشان را بغایت منقوض و مروض فرموده و چون اقدام ایشان بر دعوی وضع انجیدیت شریف نزد
 ابن حجر نہایت شنیع و فطیح بود لہذا از راہ کمال اضطراب و تشویش تاویل کلام فاسد النظام ایشان را واجب دین و تزلزل
 کلام آن متفہمین بالا باطل تبلیغ و تسوئل و تخذیع و تضلیل گردیده بالجملة از بنیاب نہایت وضوح متفہمست کہ طعن ذہبی
 امثالہ در انجیدیت شریف بحد فطیح و قبیح است کہ ابن حجر با وصف تعصب و تصلب حجری خود از غیر جائزہ دستہ بردار
 صریحاً از آن آغاز نہادہ و اکمال توہین و تحقیر ضیاع شنیع ایشان دادہ یا زد و ہم آنکہ نیز ابن حجر مکی در قضاوے
 حدیثیہ فتح ذہبی و غیرہ را در حدیث مذنیہ العلم ناقابل التفات انگاشتہ باثبات و تحقیق انجیدیت اعلام تفضیح
 ہر طاعن سنجیف و فرشتہ چنانچہ در قضاوے مذکور حکما سمعت سابقاً گفتہ و اما حدیث انما مدنیہ العلم
 و علی بابہا منوحدیت حسن بل قال الحاکم صحیح و قول البخاری لیسر لہ وجہ صحیح و الترمذی منکر
 و ابن معین کذب معترضان ذکرہ ابن الجوزی فی الموضوعات و تبعہ الذہبی و غیرہ علی ذلک
 و واز و ہم آنکہ ملا علی متقی در کثر العمال عبارت جمع الجوامع علامہ سیوطی کہ شملہ بر وجہ عبارت فاضحہ و خسارت
 لائحہ ذہبی است بلار و دیگر اوردہ طرفی تسلیم ہوان و بطلان فتح ابن عدیم الا یقان باقدام انقیاد و ادعان
 سپردہ میزد و ہم آنکہ علی قاری در مرقاۃ با و صفی کہ عبارت ذہبی عظیم المراد و کلمات بعضی دیگر از ارباب
 و امتزاد باب انجیدیت نقل نمودہ لیکن من بعد ذکر افادہ علامہ علائی و تحقیق حافظ ابن حجر زنگ ابن ہوت
 باطلہ و صدہ این اقوال عاطلہ از قلوب اصحاب نقبہ و اعتبار و سب و اختصار زدودہ چہا رو ہم آنکہ علامہ مناوی
 در فیض القدر شرح جامع صغیر قدح ذہبی و دیگر متفہمین را در باب انجیدیت شریف با قادات اکابر اعلام
 اساطین فحاش منہب خویش متعقب و مردود نمودہ و بالخصوص من قبل افادہ علامہ علائی و ابن حجر عقیلانی کمال
 بطلان و ہوان قدح ذہبی عظیم العدوان واضح و عیان فرمودہ قد سبقت عبارتہ فیما مضی یا نزد ہم
 آنکہ شیخ عبدالحق دہلوی در لمعات شرح مشکوۃ عبارت مقاصد سنہ سخاوی را کہ مبطل فرعون شوم ذہبی است شلوار
 ذکر کردہ و آنرا کلام جامع از مہر فن شمرده منطبق تصویب آن گردیدہ و هذا ایضا کاف و واثق بار غلام الف
 للندک الموشر للخلاف للمہمالک علی قول الذہبی الذی اکب متن الاعتصاف الذاہب عن ریاضی مہامہ

الجزاف والمفسك شانه زد هم آنکه محمد صد عالم در معارج العلی کلام جمیع الجوامع سیوطی آنکه متضمن توحید
و توحید مرسوم ذمبی افین دینی اخذیست همین است استناد و اعتماد و اتقان گردیده باظهار کمال عزت و در صحت
حدیث مدینه بسین سخاوت و محانت قدح ارباب صغینه گردیده مهفد هم آنکه علامه محمد بن اسمعیل بن صلاح اللامی
العسقلانی در ضمن اثبات و تائید و ابرام و تشیید حدیث مدینه العلم فاده علامه علانی و کلام حافظ ابن حجر عسقلانی
که منظر بطلان و فساد قول ذمبی راس فی الاحقادی باشد احتجایا نقل فرموده زنگ اضلال ذمبی عظیم الاحتمال
از خواطر و ضمائر قاصرین زود و چنانچه در روضه ندیه شرح تحفه علویه کما دریت سابقا گفته و قال الحافظ صلاح
العلانی قد قال بطلان ذمبی الذمبی فی المیزان و غیره و لما یأتی فی ذلك بعله قاصد حسی دعوی الوضع
دفعاً بالصمد و قال الحافظ ابن حجر هذا الحديث له طرق كثيرة في مستدرک البحار کما نقل الحواشی ان
یکون الحديث اصل فلا ينبغي ان يطلق القول عليه بالوضع بحج هم آنکه علامه شوکانی کما سمعت سابقاً
در فوائد مجموعه بطلان قول فاسد و هو ان زعم کاسد ذمبی بر ملا نموده باثبات حسن اخذیست شریف یو جز احسن عالم
افت آن جا که عینیت موده نوزدهم هم آنکه مدنی معاصر در دفع قوت المغتنی کلام علای عالی مقام کما
ظهر فی سبب الکلام و موطن اسرار منکر مرسل الزام است ذکر نموده مسلک تشیید و ابرام و توطید و احکام اینجبرین
النظام پیوده بستم آنکه از آثار علوی و واضح استناد و صدق الراجح الجلال نیست که خود ذمبی در میزان بسند
متصل روایت حدیث مدینه العلم کرده و انرا از عوالی احادیث سویدین سعید که از جمله شایخ مسلم صاحب صحیح
شمرده باین صنیع بدیع تمامی نفقات خود را سپا و منشور نموده کمال ثبوت و تحقیق اخذیست برابر با نقد و اسعاف و اضع
و ظاهر فرموده چنانچه در میزان ترجمه سویدین سعید گفته قلت عاش سوید هاته تسنه و مات فی سنه اربعین
و ماتین و وقع لنا من علی حدیثه خبرنا ابو المعلى الكافوقی انا المبارك بن ابی الجواد انا احمد بن ابی غانم
انا عبد الغریز بن علی انا ابو طاهر الذمبی ثنا عبد الله بن محمد ثنا سوید بن سعید ثنا یزید بن الربیع
عن صالح الدهان عن جابر بن زید قال نظرت فی اعمال المرء فاذا الصلاة یجهد بالبدن ولا
یجهد بالمال وكذلك المصیام الحج یجهد بالمال و البدن فزایت ان الحج افضل من ذلك كله اخبرنا محمد
بن عبد السلام عن زینب بنت ابی القاسم انا عبد المنعم بن القشیری انا ابو سعید الادیب ثنا محمد بن یحیی
ثنا ابی یزید السرخسی ثنا سوید ثنا علی بن مسهر عن جاث و عن عكرمة عن ابن عباس قال صاحب المذبح اسحق
وقوله و بشرنا کابا سحر ای بن بوتله و به ناعلی عن اشعث عن ابن سیرین عن الجارود العبدی قال التبت

النبي صلى الله عليه وسلم بايعه فقلت اني على دين والي ان تركت ديني ودخلت في دينك لا
يعذب الله في الآخرة قال نعم وبه تنكبد الرحيم بن سليمان عن عبيد بن أبي الجعد قال سئل جابر عن
قتال علي فقال ما يشك في قتاله الا كافر به تنكبدك عن سلمة بن كهيل عن الصنابحي عن علي قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم انا مدينة العلم وعلي بابها فمن أراد المدينة فليأت باب المدينة
اشتهى كلهم الذهب في الميزان وبعد هذا البيان وغلب ذلك التبيان في الملاحى آثار الرنيع والعدوان
القانع من الربيب الاصل في البنيان لا يخلد الى قدح هذا الحديث العلى المكان في المقبول عند علماء
هذا الشأن الا من قلب على قلبه الطبع ورأى واستقام به الغرور واستهواه الشيطان في والله
العاصم عما يوردن في سخط الرحمن ويقود الى لظى النيران في اما شمس الدين الجبزي نسبت
قدح حديث منية العلم باكمال ظلم واعتقاد وجور وحقا بل بحت باطل وخطا وعين كذب في اقراست چه بر هر كس كه
كتاب سنی المطالب في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب بنظر بصيرت دیده و بعد لولات الفاظ و جملات ان رسيد
که شمس في رابطة النهار و اضع واستكارست که علامه شمس الدين جبري در ان کتاب اثبات حديث انا قل العلم
مرفوع گردیده و باذعان تصديق و ابرام و تحقيق ان کلمه مني گريده حالا افادات علامه جبري متعلق با خبر حديث ستر
بايشني دست تخریج بدان تعجب از جدت و حشده و جرات در هشته مخاطب عظيم التعصب بايد گزيده علامه جبري در
اسنی المطالب في مناقب امير المؤمنين علي بن ابي طالب گفته اخبرنا الحسن بن احمد بن هلال قراءة عليه
عن علي بن احمد بن عبد الواحد اخبرنا احمد بن محمد بن محمد في كتابه من اصبهان اخبرنا الحسن بن
احمد بن الحسين البقري اخبرنا احمد بن عبد الله بن احمد الحافظ اخبرنا ابو احمد محمد بن احمد الجرجاني
اخبرنا الحسن بن سفيان اخبرنا عبد الحميد بن بحر اخبرنا شريك عن عيسى بن كهيل عن الصنابحي عن علي
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انا دار الحكمة وعلي بابها رواه الترمذي
في جامعه عن اسمعيل بن موسى حدثنا محمد بن الرومي حدثنا شريك عن سلمة بن كهيل عن يونس
بن عصفرة عن الصنابحي عن علي قال حديث غريب و رواه بعضهم عن شريك و لم يذكروا فيه
عن الصنابحي قال لا يعرف هذا الحديث عن واحد من الثقات غير شريك وفي الباب عن ابن عباس
انتهى قلت و رواه بعضهم عن شريك عن سلمة و لم يذكروا فيه عن سويد و رواه الاصبغ بن نباتة و الحارث
عن علي بن محبوب و رواه الحاكم بن طريق مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم و لفظه اناخذ

عمره

نصف

اسد اللہ

العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فليأتها من بابها وقال الحاكم صحيح لا سناد ولم يخرجاه ورواه ايضا
 مرجع حدیث جابر بن عبد اللہ ولفظه انا مدينة العلم وعلی بابہا فمن اراد العلم فليأت الباب
 وخری زری فی ردہ عن المطالب بعد حمد و صلوة گفته و بعد فہمذہ احادیث مسندہ تمام اترو صحت و حسن مرسلہ
 مناقب الاسد الغالب مفرق الکتاب و مظهر العجايب لیث خالب امیر المؤمنین ابی الحسن علی بن ابی طالب
 کرم اللہ تعالیٰ بچہ و رضی عنہ وارضاه اردفہا بمسلسلات مرجعیتہ و بمتصلات من روایتہ
 و متحدیتہ و باعلی السناد صحیح الیہ من القرآن و الصحیحة و الخرقۃ الیہ اعتمد فیہا اهل الکولایۃ علیہ نسأل
 اللہ تعالیٰ ان یشیعنا علی ذلک و یقرینا لدیہ فی زمرہ ان بابہا یرواہ حدیث نقیب گفته قلت فہذا انزل من بحر و قل
 من کثر النسبۃ الی مناقبہ الجلیلۃ و محاسنہ الجمیلۃ و لو ذہبنا لا استقصاء ذلک بحقہ
 لطال الکلام بالنسبۃ الی ہذا المقام و لکن ترجو من اللہ تعالیٰ ان یدیر افراد ذلک بکتاب نستوی
 فیہ ما بلغنا من ذلک و اللہ الموفق للقواب از ملاحظہ ان عبارات برناظر بصیر بمعنی خیر متبیین و مستنیر
 کہ علامہ خیری خیر حدیث مدنیۃ العلم را با فادات خود تشدید و تازی فرمودہ و چند وجہ اول انکہ حدیث انا دار الحکمۃ را
 کہ مؤید و تشدید حدیث انا مدينۃ العلم میباشد بسند متصل خود روایت نمودہ و دوم انکہ روایت کردن تردی
 حدیث انا دار الحکمۃ را نیز با ثبات رسانیدہ سوم انکہ نقل کلام تردی متعلق با حدیث شریف ظاہر فرمودہ
 کہ این حدیث از شریک بطریق دیگر ما و رای طریق ابن الرومی نیز منقول شدہ چہا رہم انکہ نقل کلام تردی
 اینہم واضح نمودہ کہ حدیث انا دار الحکمۃ از ابن عباس نیز ما ثورست پنجم انکہ خیری کلام خود قلت و رواہ
 بعضهم عن ثریابی عن سلمۃ و لم یدکر فیہ عن سوبد برابر ابی معان ظاہر نمودہ کہ حدیث انا
 دار الحکمۃ بسند دیگر علاوہ برسانید مذکورہ نیز منقول گردیدہ ششم انکہ فارہ نمودہ کہ حدیث انا دار الحکمۃ
 را اصبح نیز از امیر المؤمنین علیہ السلام روایت کردہ ہفتم انکہ تصریح نمودہ باینکہ حدیث انا دار الحکمۃ
 را حارث نیز از جناب امیر المؤمنین علیہ السلام روایت کردہ ہشتم انکہ علامہ خیری بعد اینہم افادات خود حدیث
 مدنیۃ العلم را بروایت ابن عباس از حاکم نقل فرمودہ ہنم انکہ صحت اسناد ان نیز منہج حاکم ظاہر نمودہ و ہم
 انکہ عدم اخراج شیخین یعنی بخاری و مسلم نیز از حاکم نقل کردہ و بنقل ابن فادہ ظاہر فرمودہ کہ حدیث مدنیۃ العلم
 اگرچہ بر شرط بخاری و مسلم بود لیکن ایشان بروایت ان احراز شرف نفرمودند و خویشین را عرضہ تنذیر و تعبیر
 ناقدین بخاری نمودند باینکہ حدیث مدنیۃ العلم را تبرا و جابر نیز از حاکم نقل فرمودہ در کمال تشدید و توطید آن

افزوده و دوازدهم آنکه خود علامه جزری حدیث مدینه العلم را از جمله احادیثی دانسته که یا مستواتر یا صحیح یا حسن می باشد و چون علامه جزری از حاکم تصحیح آن بلا تعقب نقل کرده ظاهر آنست که قول او در باب این حدیث با قول حاکم اتفاق داشته باشد سیزدهم آنکه علامه جزری حدیث مدینه العلم را از سنای منافق جناب امیر المومنین علیه السلام دانسته چهاردهم آنکه واضح شد که جزری بجمع حدیث مدینه العلم و امثال آن درین کتاب طالب ثواب قرب از خداوند عالم گردیده و ظاهر است که العیاذ بالله اگر حدیث مدینه العلم نزد او از جمله موضوعات می بود که او در عزم مخاطب الشائین الکابلی الماثن برگزیده آن درین کتاب نمی فرمود و بجمع کتابی که شامل بر آنست طلب ثواب و قرب نمی کرد زیرا که در ارج موضوعات و اکاذیب سبب تبعید و تعذیب است نه موجب اثبات و تقرب پانزدهم آنکه واضح شد که علامه جزری حدیث مدینه العلم و امثال آنرا نسبت بدیگر مناقب جلیله و محاسن جمیل جناب امیر المومنین علیه السلام مثل نرمن بحر و قل من کثری داند و واضح است کل الموضوع که اگر حدیث مدینه العلم عیاذ بالله نزد جزری موضوع می بود هرگز آنرا از مناقب جناب امیر المومنین علیه السلام نمی شمرد فضلا از اینکه از قابل درج در تصنیف بدارد و اثر از جمله دیگر فضائل مناقب که ذکر نکرده برائے درج در کتاب خود منتخب نماید فوالعجب که چنان مخاطب و الاتبار با آنها که کمالات باره و ملکات ناصعه که اتباع و اشباع حضرتش بر او ادعای آن دارند و خود شاه صاحب نیز بکلمات تخیل و امیز و جملات تفسیق انگیز خود بهت بر تقوی و بوعوم نشان بر می گمارند از منیمه مقاصد و مارب عبارات اسنی المطالب غرض بصرف و قطع نظر نموده مثل علامه جزری را که بچندین وجه مبر و مودیت محکم تائید و تشیید و توطید و تسدید حدیث مدینه العلم فرموده است بی محابا قابل بوضع این حدیث شریف و امی نماینده در کتاب بهت صراح و کذب بواح قصب ببق از امثال سلیمه و سجال میر باید و لیس هذا منه بدیع و طریف فقد عرفت قد ما بالهالك على الافتراء والتحريف والله العاکم عن تختد یعو والتلفيف وهو المجازی کل من یعتدی لزیغه علی الحق و یحیف و ارفع عجب آنست که قاضی شاد الله بانی بنی که حسب افاده مخاطب بهمتی وقت خود بوده علامه جزری را قابل بوضع این حدیث دانسته و با وصف بهمتی وقت بودن نظر بر افادات غالیه و اجادات عالیه کتابی المطاع علامه جزری نه انداخته لیکن بر غنیمت است که قاضی مذکور قبح و جرح این حدیث شریف را مقبول و مسلم ندانسته بمطرد و مردود نموده آن را برایت تحقیق و تنقید افزوده چنانچه اولاً بنقل تحقیق علامه بن حجر در تشیید مبانی آن افزوده و ثانیاً با فاده این معنی که بسبب کثرت شواهد حکم بصحت این حدیث میتوان کرد نهایت و بن و هو ان کلمات متعینین واضح و لا یح فرموده

کما دیت فیما سبق بعون اللہ الجلیل فلیکن منک علی ذکر بالتفصیل بالجملہ ازین بیان متا
اقران کالتبیح اذا اسفر استبان واضح و عیان گردید کہ پنج شاہ صاحب در اثبات مطعونیت حدیث
مدینۃ العلم اقوال رائغہ شنیعہ و کلمات رائغہ فطیعیہ از اسلاف خویش نقل نموده اند بعضی از ان باطل محض
و افتراء بحت است و شطرے از ان اگر بعضی ثبوت ہم میرسد بحسب افادات بربرہ و تحقیقا حکمہ دیگر منقدین
اعبار و محققین کبار از جلیہ صدق و سداد عاقل باقصائی مراتب سقوط و مہبوط نازل می باشد و قبل از چندین اقوال و امیہ
مہونہ و طامات خفیفہ مطعونہ بر افتضاح خود و اسلاف خود حاصل نیست و در ذکر آن سوی اہل انہماک و رجحان اثبات
و انکار و اصحات ظاہری نہ و مغذک از بیان سابق و لاحق اینہم مرتبہ تحقیق تام و ثبوت لاکلام رسید کہ این حدیث شریف و
خبر بنیف بحدے مرموض مشید و میرم و موطد است کہ قیج آن از ہر سیکہ باشد نہ نقاد اثبات ہرگز قابل اعتقاد و
التفات نیست پس علاہ ہر ہفوات کے کہ شاہ صاحب بذکر ان پر داخہ بایہ تمذید و تعمیر و تجہیل و تشویر برائے اسلاف
و کبرائے نحاریہ خود مہیا ساختہ اند کلماتی کہ بعض متعنتین ارباب عناد و متشدقین اصحاب لہاد و در ضلال بعض عملا
سالفہ النقل مثل عبارہ نہ شترہ سیوطی و قارہ ملا علی قاری فی القدرینا و منقول شدہ بر فرض ثبوت و صدور آن از ایشان
نیز بمع سلب و مثل نقش بر آب است کہ هیچ عاقل بصیر و ناقد خبر یا مثال آن ترثات و شباہ ان طامات مخدوع
و مغرور نخواہد گردید و از ہمین جا است کہ خود ناقلین آن مثل علامہ سیوطی و ملا علی قاری علامہ مناوی پے بطلان
و فساد و انحرام و انہاد آن بر دہ طریق تعقب و رد آن بذکر تحقیقات انیقہ و تبیینات شریقہ و تسدیرات کافیہ
و تشییدات وافیہ مثبتین و میرین محققین و محکمین این حدیث شریف سپردہ اند و مردودیت و سطرودیت
آن بنصوص کلمات متینہ و خصوص افادات رزینہ دیگر اعلام محققین و احبار منقدین سنیہ نیز واضح و واضح است
کما سبق فلا تکن من الذاہلین المبعدين المحاکین و کلا تہ دل عہد الحدیث الحصیف الملتین
الذی عز منارہ علی غم انف المجاہدین قولہ پس تمسک باین احادیث موضوعہ کہ المہنت انرا از
دائرہ تمسک و احتجاج خارج کردہ اند در مقام الزام ایشان دلیل محبت برداشتمندی علماء شیعہ اقول طب
کثیر الاوجاج عظیم اللہاج درین قول واضح الخداج و کلام فاسد الاناج خویش مرکب از فلک عظیم و کذب جیم
وزور شنیع و بہت فطیعیہ گردیدہ شیوہ مہمتین عظیم العناد و طریقہ مکابرین کثیر اللہاد برگزیدہ و بر متبع بیانات
شریقہ و متفحص تبیینات انیقہ کہ حسب افادات علماء اخبار و نقاد کبار سنیہ در مجلدات سابقہ و درین مجلد
مذکور شدہ در کمال مضمون و ظہور است کہ حدیث مدینۃ العلم و امثال آن حادثی است کہ حسب تحقیق حفاظ اعلام

و متقدیم اثبات کرام اہلسنت از جملہ حدیث صحیحہ شد و اخبار ثابتہ موطدہ ست و یقیناً قابل تمسک و احتجاج می باشند
و خاک ملت و عار بر روض ارباب حجب و انکار کما ینبغی می پاشند و آوردن علماء شیعہ این احادیث را در مقام الزام
حضام و محل افحام منکرین خلافت بلما فضل جناب امیر المومنین علیہ السلام در نہایت حصافت و ابرام و کمال حصانت و
استحکام و نزد ارباب احلام و اصحاب افہام دلیل صریح علو مکان علماء الطحق کرام در علم مناظرہ کلام و برهان صحیح
شکستان و ربکیست و شکیت منکرین لئام ست نہ آنکہ جای سخنریہ و سنوس و تشنیع معکوس و تفریع منکوس و تقطیع
مرکوس شامہ صاحب عظیم المقام و دیگر اتباع انعتاشام ان قدوہ و امام عوام کالانعام بوده باشد گم نمی بینی کہ قطع نظر
و کیا حدیث بلخصوص اینجیث شریفی اعنی حدیث الامدنیۃ العلم مرتبہ رسیدہ کہ جم غفیرہ اعانہم فاسدین و انما لبقا
محدثین یہ ترواد و اخرج ذکر و دراج ان گویدہ عدد کثیر از کبر اعالیمقام و جزای ذوالاحترام شان اینجیث شریف را بصیغ
حکم و جزم ذکر کردہ منظر کمال برز او متا ان گردیدہ اند و جماعت اسدیدہ از نقد و منقذین سابق محققین با فادات خود و موافق و موافق
فرمودہ اقوام بدوہ از اباب نقیہ تحقیق اصحاب تفریق حسن و بد ان لایح و مہینہ اند و علاوہ بر ما ذکر اینجیث شریف بحدیث متحقق
و قابل تمسک احتجاج کردہ علماء عظم محققین فجام منیدہ در مقام دینیہ و عقلانیہ استلال فرمودہ ان وجود تحقیق آن برابرا انصف
و متصفح نمودہ اند سابقا شنیدی کہ علامہ عاصمی در زین الفنی در بیان مشابہات جناب امیر المومنین علیہ السلام
ما حضرت آدم علیہ السلام در مقام اثبات علم و حکمت جناب امیر المومنین علیہ السلام احتجاج با اینجیث شریف نمودہ
چنانچہ گفته و کذلک المرتضیٰ رضوان اللہ علیہ فضل بالعلم والحکمة ففاق بهما کجیع الامۃ ملاحظہ
الخلفاء الماکنین رضی اللہ عنہم اجمعین و لذلک وصفہ الرسول علیہ السلام بہما حیث قال یا
علی ملئت علما و حکمة و ذکر فی الحدیث عن المرتضیٰ رضوان اللہ علیہ ان النبی صلی اللہ علیہ
کان ذات لیلۃ فی بیت امرسلۃ فبکرت علیہ بالغداۃ فاذا عبد اللہ بن عباس بالبابت فخرج
النبی صلی اللہ علیہ الی المسجد و علی عن یمینہ و ابن عباس عن یشارہ فقال النبی علیہ السلام یا علی
ما اول نعم اللہ علیک قال خلقتی فخلق فی قال ثم ماذا قال ان عرفنی نفسه قال ثم ماذا قال قلت
وان تعد و انعمۃ اللہ لا تحصى ہا قال فضر بالنبی صلی اللہ علیہ یدک علی کفنی و قال یا علی
ملئت علما و حکمة و لذلک قال النبی صلی اللہ علیہ انا مدینۃ العلم و علی بابہا و تیر علامہ
عاصمی در زین الفنی در ذکر مشابہات جناب امیر المومنین علیہ السلام با حضرت داؤد علیہ السلام استدلال بحدیث
مدنیۃ العلم فرمودہ چنانچہ گفته و کذلک المرتضیٰ رضوان اللہ علیہ اولی من فصل الخطاب کما ذکرناہ فی

و در جواب اثبات انوار
ما خط طالی و علامہ
فیروز آبادی انحصار
قابل مہاجد و اخطار
سردین ہر دو تحقیق
قابل شدہ اند با یکدیگر
حدیث الامدنیۃ العلم
بدرجہ حسن و جلال

معنی قولہ علیہ السلام انا مدینۃ العلم و علی بابہا کو فی فصل فقہائہ و نیز علامہ صلی در زین الفی در بیان
اسماء جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بخیریت شریف استلال کردہ بریکہ باب مدینۃ العلم از جملہ اسمائے کہ جناب سالتما
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جناب امیر المؤمنین علیہ السلام را بان سنی فرمودہ و علامہ اخطب خوارزم در کتاب المناقب تحت
مدینۃ العلم بر غرارت علم جناب امیر المؤمنین علیہ السلام احتجاج کردہ و ابو الحجاج بلوی در کتاب الف باجہ تحت
مدینۃ العلم احتجاج بر علو مکان جناب امیر المؤمنین علیہ السلام در علم نمودہ و محیی الدین ابن العزلی در کتاب
الذراک منون و الجوہ المصنوعہ باخیریت شریف استلال نمودہ بر اینکہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام علم حروف را از
جناب سالتما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میراث یافتہ چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البیاضی فی الینابیح گفتہ و اکامام
علی رضی اللہ عنہ و رث علم الحروف من سیدنا محمد صلی اللہ علیہ وسلم و الیہ الشان بقولہ
صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا فمدینۃ العلم فعلیہ بالباب و علامہ کمال الدین
مجرین طلحہ شافعی در کتاب الدر المنظم بحریت مدینۃ العلم احتجاج نمودہ برین فادہ کہ جناب امیر المؤمنین
علیہ السلام عالم علم مکنون بود و چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البیاضی فی الینابیح گفتہ و قد ذکر ت فی هذا
الکتاب التاطق بالصواب جفر اکامام علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ و هو الف و سبع مائۃ مصداق
من مفاتیح العلوم و مصابیح النجی صالمعروف عند علماء الحروف بالجفر الجامع و النور اللامع و هو
عبارة عن لوح القضاء و القدر عند الصوفیہ و قبل مفتاح اللوح و القلم و قبل ستر القضاء و القدر
و قبل مفتاح العلم الدینی و ہما کتابان جلیلان احدهما ذکر الامام علی کرم اللہ وجہہ علی المنبر و ہو
قائم بخطب بالکوفۃ علی ما سیأتی ببیانہ و ہو المسمی بخطبۃ البیان و الاخر اسر رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم و ہذا العلم المکنون ہو المشار الیہ بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم انا مدینۃ العلم و علی بابہا و امن
بتدوینہ فکتبہ الامام علی رضی اللہ عنہ حر و فامفرقہ علی طریقہ سفر آدم علیہ السلام فی جفر یعنی فی
رق و قد صنع من جلد البعیر و اشترى بن الناس بالجفر الجامع و النور اللامع و قبل الجفر و الجماعۃ و فیہ
ماجرى الاولین و ما یجرى للآخرین و نیز علامہ ابن طلحہ در کتاب الدر المنظم این حدیث شریف را
آل محمد علیہم السلام جملہ خبر مدینہ بودن جناب سالتما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و باب المدینہ بودن جناب امیر المؤمنین علیہ السلام
استلال نمودہ چنانچہ در کتاب مذکور علی ما نقل عنہ البیاضی فی الینابیح گفتہ و الغرض من هذا السرا باہر و
المراد الفاخر اطہار الوائح لا رباب لذوق لانه من العلوم الجسیمة الفاتحة لا بواب المدینۃ لا بسمۃ ناسی

ولا ينظر به الا لاهوتى وهذا هو العلم الذى حضرنه الى محمد الله عليه السلام والعلم الذى محمد الله عليه وسلم مد
وعلى بابا ونيز علامه بن طلحه در مطالب السؤل وقام تبين انزع بطين مع دن جناب امير المؤمنين عليه السلام احتياج
بحديث مدينه العلم نموده كما سبق ونيز علامه بن طلحه در مطالب السؤل در ضمن ادله توفى علم وفضل جناب
امير المؤمنين عليه السلام با نچه حديث تكسك فرموده و آنرا از جمله احاديث واضحه جدا و ارجحه معتبره دانسته كاد در حقا
و علامه محمد بن يوسف كنجى در كفاية الطالب علامه بر نيکه بانه خاص برائى آن معقود نموده و در اثبات
و ابرام آن بذل مجهود فرموده با نچه حديث شريف استدلال بر اوليت جناب امير المؤمنين عليه السلام در قبال اهل بغى كرو
و محب الدين طبرى در كتاب الرياض النضره حديث مدينه را دليل اختصاص جناب امير المؤمنين عليه السلام بباب
مدينه العلم بودن گردانيده و در زحائر العقبى نيز از شاه بودن آنجناب باب مدينه العلم دانسته و علامه سعيد الدين
فرغانى در شرح قصيده تائيه فارسيه بحديث مدينه العلم احتياج نموده بر معنى كه علم و كشف و كشف معضلات
كلام عظيم و كتاب كريم با وضع بيان حصه جناب امير المؤمنين ميباشند چنانچه در شرح مذكور بشرح شعره كراما اتم
من بعض ما خصهم به بما خصهم من ارب كل فضيلة بگفته و اما حصه على برابطه طالب
كرم الله وجهه العلم و كشف و الكشف معضلات الكلام العظيم و الكتاب الكريم الله
هو من اخص معجزاته صلى الله عليه وسلم با وضع بيان بما ناله بقوله صلى الله عليه وسلم انما منة
العلم و على بابا و بقوله مركبت موكلا فعلى موكلا مع فضائل اخره لا تعد ولا تحصى و نيز غانى
در شرح فارسى قصيده تائيه حديث مدينه را دليل رسيدن عالم جناب امير المؤمنين عليه السلام بطور ميراث از جناب
رسالتآب صلى الله عليه وآله وسلم دانسته چنانچه در شرح شعره با وضع بالتاويل ماكان مشكلا على
يعلم ناله بالوصية على ما نقل عنه گفته پيدا و روشن كرد على بتاويل انچه شكل پوشيده بود و نيز در قرآن و حديث
بر غير از احكام مخصوصا عمر چنانچه در ان سخن گفته است لا على الهلاك عمر بانكه بيان تفسير ان مشكلات را مستعرض شده
يعلم كه بوى ميراث رسيدن از حضرت موسى كه از بيت فرموده بود انى ناراك فيكم الثقلين كتاب الله و عاترته
اذكر كم الله فى اهليته سه بار و بار فرموده انت منى ذلله هارون من موسى غير انه لا بئى بعد ربا نچه
انما مدينه العلم و على بابا انهى و سميده هم در شارح الاذواق شرح قصيده خمريه فارسيه حديث
مدينه العلم احتياج نموده بر نيکه جناب امير المؤمنين عليه السلام ساقى كوس شراب محبت ذوالجلال و موصل متعشنان
فيا فى مال مورد زلال وصال است و امام الدين محمد البجورى اليكجى در كتاب سماوات النبى و خلفائه الاربعه

با بخیریت شریف استدلال کرده بر آنکه باب مدینه العلم از اسمائے جناب امیر المومنین علیه السلام است زیرا که
 ابو بکر خوافی با بخیریت شریف را در محل تأیید اختصاص جناب امیر المومنین علیه السلام بمنزله علم و حکمت آورده
 و ملک العلماء شهاب الدین و تاج بادی در هدایة السعداء بمودای حدیث مدینه العلم برای اظهار
 بطلان اقترای بعضی مفسرین استدلال و احتجاج نموده و نیز در هدایة السعداء با بخیریت شریف در معرض اثبات
 وراثت جناب امیر المومنین علیه السلام و عدم وراثت عباس تسک کرده و شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل
 در باب خامس عشر آن باین حدیث شریف استدلال نموده بآنکه جناب امیر المومنین علیه السلام باب مدینه العلم است
 و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل بر بودن باب مدینه العلم از اسمای جناب امیر المومنین علیه السلام باین احتجاج کرده
 و نور الدین بن الصبیح المالکی در فصل مهمه در بیان تفجیر بحار علوم از صد جناب امیر المومنین علیه السلام باین
 حدیث شریف تسک نموده و عبد الرحمن بن محمد سبطامی در ردة المعارف با بخیریت شریف
 استدلال نموده بر آنکه امیر المومنین علیه السلام وراثت علم اسرار حروف از جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم
 گردیده و شمس الدین محمد بن یحیی اللاهی در مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز با بخیریت منیف را بمعرض احتجاج
 و استدلال بر اقریت جناب امیر المومنین علیه السلام بسوسه جناب سالتاب صلی الله علیه و آله و سلم آورده
 و حسین بن علی الکاشفی در روضة الشهداء در مدح علم جناب امیر المومنین علیه السلام با بخیریت متین بمسک
 کرده و فضل بن روزبهان در کتاب الباطل خود با بخیریت شریف را دلیل و قور علم حضرت امیر المومنین
 علیه السلام و استحضار اجوبه و قانع و اطلاع بر علوم و معارف گردانیده و کمال الدین میبذی در فوائده
 شرح دیوان منسوب بجناب امیر المومنین علیه السلام با بخیریت شریف استدلال نموده بر نیکی طالبان طریق ایقان
 و شاربان حریق عرفان را واجبست که متوجه باشند بباطن ملکوت موطن حضرت امیر المومنین علیه السلام و محمد
 بن یوسف شامی در سبل الهدی و الارشاد با بخیریت شریف را دلیل بودن مدینه العلم از اسمائے جناب
 رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم گردانیده و ابن حجر مکی در منکبیه شرح قصیده هزیه در شرح شعر
 هکما ابانت ابانة من علومه عن حرف ابان عنه الهجاء با بخیریت استدلال نموده بر نیکی جناب
 امیر المومنین علیه السلام و ارف مظهر علم قرآن از جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم شده و نیز ابن حجر مکی در
 منکبیه بشرح شعر و وزیرین عمه فی المعالی به و من اهل يستعد الوزراء به در بیان امداد فرمودن
 جناب رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم جناب امیر المومنین علیه السلام بالعلوم بحدیث مدینه العلم متمسک گردیده و نیز ابن حجر

مکی در مخمکہ در شرح شریفہ لہ یزدہ کشف الغطاء یقیناً ببل ہوا الشمس ما علیہ غطاء یعنی شریفہ
 دلیل گردانیدہ برانیکہ اللہ سبحانہ مخفی فرمودہ امیر المؤمنین علیہ السلام را از علوم بجز آنکہ قاصر میشود از ان عبارت
 و نیز ابن حجر مکی در تہذیب الجنان این حدیث شریف را دلیل اعلیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام دانمودہ و جمال الدین
 محدث در روضۃ الاحباب در مدح علم جناب امیر المؤمنین علیہ السلام با این حدیث شریف استدلال کردہ و سید
 محمد نجاری در تذکرۃ الابرار بر وفور علم جناب امیر المؤمنین علیہ السلام با این حدیث منیف احتجاج نمودہ و علی
 عزیزی در سراج منیر شرح جامع مغیرہ این حدیث شریف احتجاج نمودہ بریکہ تراواست برای عالم انیکہ خبر بد مردم را
 بفضل کسیکہ شناختہ است فضل او را تا کہ مردم از و اخذ علم نمایند و نور الدین شہر املسی در تہذیب المطالبین
 این حدیث شریف را دلیل گردانیدہ برانیکہ مدنیۃ العلم از اسمائے جناب سالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میباشد و
 ابراہیم بن الحسن الکردی در نبرس این حدیث شریف را دلیل باب مدنیۃ العلم بودن جناب امیر المؤمنین علیہ السلام
 دانستہ و اسمعیل بن سلیمان الکردی در کتاب جلاء النظر با این حدیث شریف بر برات ساحت علیا
 جناب امیر المؤمنین علیہ السلام از خطا احتجاج نمودہ چنانچہ در کتاب مذکور گفتہ و قد زاد ابن تیمیۃ باب شفاء من
 جملتها ما ذکرہ الفقیہ ابن حجر الہیتمی رحمہ اللہ فی فتاواہ الحدیثیۃ عن بعض اجلاء عصرہ اتمیہ
 یقول و هو علی منبر جامع الجبل بالصالحیۃ ان سیدنا عمر رضی اللہ عنہ لہ غلطات فای غلطات
 وان سیدنا علی رضی اللہ عنہ اخطا فی اکثر من ثلثمائۃ مکان فیا لیت شعری من این یحصل لک انہما
 اذا اخطا عمر و علی رضی اللہ عنہما بوعیدک اما سمعت قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی حق سید
 علی انک مدنیۃ العلم و علی ابیہما الخ و محمد بن عبد الباقی الزرقانی در شرح مواہب لنبیہ در اثبات بودن
 مدنیۃ العلم از اسمای جناب سالتماب صلی اللہ علیہ وسلم با این حدیث شریف استدلال نمودہ و شیخ سلیمان جبل
 و رفوعات احمدیہ با این حدیث شریف استدلال کردہ بریکہ جناب سالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم جناب امیر المؤمنین
 علیہ السلام با علوم امداد فرمودہ و قمر الدین الحسینی الاورنقا بادی در نور الکاشفین بحدیث مدنیۃ العلم
 استدلال نمودہ بریکہ جناب سالتماب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اشارہ بکلیہ بیت نبوت فرمودہ و شہاب الدین
 عجیلی در ذخیرۃ المآل بحدیث مدنیۃ العلم احتجاج نمودہ بریکہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام باب العلم است
 و علاوہ برین دیگر علما کے کبار و نہائے اہل سنیہ با این حدیث شریف احتجاج و استدلال نمودہ روان جابجہ
 عنید و منکر مدعیان نبغی فرسودہ اند پس مقام حیرت و استعجاب است کہ چنان مخاطب و الاتبار پے سپردادی چار

محمود انکار این حدیث مشرق المنار گردیده با دعا باطل الخراج اہلسنت این حدیث شریف را از دائرہ تمسک و
 احتجاج از افادات اکابر اہل مذہب خود تعاقب و تقاضای صریح و وزیدہ بار الہا لکن کہ اینہم فحول اعلام و صدور
 فحاش خویشتن را از زمرہ اہلسنت خارج و در زرافہ اہل بدعت مارج تصور کردہ باشند و عجیب است کہ
 شاہ ولی اللہ والدہ مخاطب نیز در قرۃ العینین جا بجا بحديث مدینۃ العلم استدلال و احتجاج فرمودہ و در از انک
 نیز بان تمسک نمودہ کہ سابق مفضلہ پس منی دانم کہ شاہ صاحب بعد از انک این معنی آیا تکذیب دعوی باطلہ خود
 خوانند فرمود یا انکہ والد ماجد خود را نیز از زمرہ اہلسنت اخراج نمودہ قصب سبق در نصرت باطل خوانند بود و محجب
 از ہمہ آنست کہ خود مخاطب بچوب سوال بعضی سالکین طریق استدلال و احتجاج با بخدیث متین گردیدہ
 طریق باذعان و التقیاد با بخدیث واضح الرشا و گردیدہ کہ مدیریت قیما سبق و انی مقام محل کمال تحیر باب اعلام است
 کہ شاہ صاحب در اینجا بمقابلہ لطمی بہت بر ادعا سے اخراج اہلسنت این حدیث را از دائرہ تمسک و احتجاج میگمار
 و با سکہ از دار و گیر متبعین افادات نقاد و خائیر بنی دارند و خود در جواب بعضی استفیدیہ تمسک و استدلال
 بان میفرمایند و این تہافت عجیب تناقض غریب ارباب افہام را حیرت بر حیرت می افزاید و حق اینست کہ بمفاد
 الحق یعلو ولا یعلیٰ شاہ صاحب را در استدلال و احتجاج با بخدیث شریف حق بر زبان جاری گردیدہ بخیر
 تحفہ سرفہ تقوہ بان کردہ بودند با فادہ مبرمہ خودشان را بر سطل مضمحل شد و آب سید و الحمد للہ علی ذلک
 حصار جزیلہ قولہ و این بدان ماند کہ شخصی معرفت پیدا کند کہ شخصی کہ او را از نوکری بر طرف کردہ و تقصیرات
 او را دیدہ و خیانت او را معلوم نمودہ از خانہ خود بر آورده منادی در شہر گرداند کہ فلان نوکر را با من سر و کاری نیست
 من فرمہ دارا و یستم و عہدہ معاملات او ندارم این شخص سادہ لوح اینہم مراتب را دانستہ بان نوکر عالمہ دین نمود
 از معاملہ از ان شخص در خواستن آغاز نہاد این سادہ لوح نزد عقلا در کمال مرتبہ سفاک خواہد بود و قول
 اینکلمات حروریت سمات ناصبیت ایات از انخش تر مات و اسج خراقات و افطع طامات و افیع محاللات و
 اشنع ہفوات و افیع عثرات و انکر خربلات و اذہن تحللات و اشوہ تعصبات و افند تقویات ست و نشاء
 ان جہنم صوب و عدوان و بغی و شنان و فقدان ایمان و الغدام ایقان و استحقاق ارشادات حبیب انبر
 و اسکیا از قبول فضائل انوار الحسن علیہ علیہ السلام ما توالی الاصران تعاقب الملوان دیگر چیرہ نیست باللعجب
 وین در خط المحدثین جناب اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اطیاب مانفح مسک و طاب ملب بہین است کہ امثال این اخبار
 مستفیضہ بل متواترہ و اضرب این حدیث مرویہ بطریق متضافرہ و نگاشترہ را با چنین مخرقات ستجنہ فاسدہ و بلللات

مستقطعه کسے ملتی نمایند باین نحو تمثیلات مخزیه خاصہ و تشبیہا مرد بارہ اربعین باین بیانند و اللہ یکہ ہرہ طفیف و خط
 خفیف از انصاف دارند و بہت خود بر مکالیرت ولداد و مباہت و عناد بر نمیکارند ایشان نیز نیک می دانند
 کہ اینگونه حصائد لسان قطع نظر از آنکہ بعد از شان اہل نقد و عرفان ست یقیناً مخرج از دائرہ اسلام و ایمان موجب
 در زرافہ اہل کفر و طغیان میباشد و حیرتم بسوے خود میکند کہ چگونه مخاطب از ازداد در حالت مزید اضطراب احتداد
 نیز ان ضغائن و احقاد و غلیان و اشتداد مواد ابطال و افساد زبان شاعت ترجمان باین مہفوفہ باطلہ و قولہ
 الودہ ساختہ نقاب حیاء و شرم و تحشم و از رم از رخ خویش انداختہ و نہایت کہ باین کلام جالب ملام کہ سراسر فاسد
 و بتین الانحرام و الانسلا م ست حد شنیع کجا میرسد و گوشہ این سخن و فوسوس کجا میخورد ایا از جماعہ محققین اعلام
 و منقذین فحاش اہل سنت و جماعت جماعتی نیستند کہ با فادات صحیحہ و تقریحات صریحہ خود تصحیح و تحمیل این احادیث
 مسمومہ اند آیا از حفاظ کرام و نقاد عظام سنیہ طاائفہ مستند کہ بروایت و اخراج این احادیث غم انان جاحدین
 فرمودہ اند آیا از علمای اخبار و نبیائے کبار مستقیمین مرہ نیستند کہ بحکم و جزم این احادیث را ذکر کردہ رنگ آریا
 از خو اطرز دودہ اند آیا از کلاس عالیمقام و نبلاء عظیمی الا شتام سنیین زرافہ نمیشناسند کہ لغویات عدیدہ
 مفیدہ حتم ثبیت این احادیث شریفیافرو دہ اند آیا از نقاد و محاریر و خدایق شاہیرہ مخالفین جماعتی نیستند کہ شبہات
 جاحدین و منکرین این احادیث سنیہ را با نامل تحقیق فرمودہ اند آیا از عظامی مشہورین و فحاشے معروفین سنیہ
 جمعی نیستند کہ احتجاج باین احادیث متینہ کردہ ابواب ترصین آن کسودہ اند پس کاش مخاطب خطی از تامل و تدبر
 بر میداشت و بمقادیر تمثیل ابروداغ سادہ لوحی و سفارت و نیل سنیہ عقلی و بلاہت بر نوا صی اینمہ را کانی
 عالیشان و اعضاء رفیع المکان مذہب خود میگذاشت بالجماعہ فلا یخفی علی المنصف النبیل - الذی ہجر
 الزیغ الہجر الجمیل - ان الخطاب الضلیل لقد ضل سواء السبیل : فی هذا التمثیل العلیل
 والتشبیہ الضلیل : المتحم صاحبہ فی العذاب الوبیل - والمورث لہ شدید التکیل - کبر
 مقتا عند اللہ ان یرمی الحدیث المصحح بالسحرۃ والاستہزاء - و یغزو الحق الواضح بالکذب
 ولا فتراء - و یبالغ فی تشید اساس الباطل الخاسر - و یوغل فی احصاف مبانی الضلال الباسر -
 ولا یخاف بطش اللہ و سطوتہ - ولا یخشی اخذہ بالقدرۃ و نقمتہ - و یجہن بالحدیث نبیل المعنا
 و یطعن فی فضائلہ آلہ الکرام علیہم اشرف الصلوۃ والسلام الی یوم المبعث القیام **فلو ذکر**
 الخطاب ما فی هذا النشدق والتفیہق - والتقطع والتمہود والخذلق - وضرب الامثال -

وتلخیص مخائف الاقوال - والتثبت بالکلمات المرحیه - والصفوات الموقبه - والخز عیلات
 للمهلكه - والخرافات المنهکه - من الشناد والعوار والبوار والخزیت والخبیة والخسار - والدما
 والتباب والتبار - والعمه والسفه وخلع ربقه الدین - وابداع عجز القلب وبجرة بالیقین تحا
 وجلال - واندھش ذھلاً - وکبح غنانه ندماً - وزم لسانه سداً - ولما تقوه بکلمه - ولما نبس
 بنفثه لکن ذهب به فائد العمی السباسب العدوان والطغیان - واوصله سائل الجھل بالی
 مواج الشجاء والشنان - وبلغ به حب الباطل العقیات کوکبه - فنیضه موافق یوم یال فیہ
 عن المؤدۃ یا سبحان الله کیف تطیب نفس مومن موقر للدين معظم لشعائره - مجمل الحرام
 ومقتبس من صنائره ان ینیس بمثل هذا المثل الفطیع المشتمل علی التکید الشنیع - و
 الاراء القبیح - والتلب المفضیہ - وکن حب الباطل یعمی البصائر - ویغشی السرائر - ونیغل الضمائر
 ویعمی الاذان - ویفسد الايمان - ویدغل الايقان - ویبعت علی الاقبحاء فی المھال والتوغل
 فی الحوالک - والتردى فی المعاطب والاختداع بالکواذب - **وقد حاق والحمد لله بنفسه**
وبال هذا التمثیل الاعوج ونزل به وبوالده نکال هذا الهذرا لا سمح - فانها بنفسه ما قد اعتد
 علی هذا الحدیث الشریف - واستند بهذا الخبر المنیف - فکیف ینیب نفسه ووالد لا
 الاعتماد علی الخادم الخائن الرکون الی المسارق المائن - هل هذا الاھذرقبیہ - وهراء فضیح
 والعجب کل العجب ان المخاطب الکثیر الشغب مع هذه المجازفات الفاحشة والتعنتات الداهية
 التي تذهل کل ذی رای سدید بدعی حصول الملكة المعتد بها فی فهم معانی الاحادیث ولذا
 دقاؤا لسانید فتعسا لهذا الملكة وبھرا وتتناھا ودفرا - حیث قادت الی ابطال الاحادیث البصیحة
 الثابتة والروایات الاثیلة التي هي عن اصول التحقق نابتة - التي اثبتھا والدہ وشيخه وفخره
 وعماده وشرقه وسادة الذي ادعی بالاستفادة منه تلك الملكة الغريبة - وتجاوزا للاقتناع
 اليه علی انحال هذا القوة العجيبة ولعمري ان المخاطب ما يروم بالقوة بهذا الكلام المعتل -
 والتقول بهذا الهذر المختل - والجسارة علی هذه الکلمات الضعيفة الواهية الجالبة علی متفوها
 کل بائقة وداھية الاتعنه رسوم الحدیث بزعمه الكاسد المبهرج - وتوعیر وجوهه بحسبان
 الفاسد البلیج - ولا یدری ان اهل نقد ولامعان والحفظ والافتقان المجددين لما اندرس

من نارة المجتهدین فی نارة مقیاسه و دفع منارک بدرون فی صدره و یدفعون فی النخرة
 و ینصرون الحق بتأزیره و یشیدون مبانی الصدق بتقریرک و یجمعون مواد الارب عباسیها
 و ینورون طرق الهدایة باضاعة نبراسها و ینظرون الصواب بالصلاح - کالقمر الیاسج و یجعلون
 مالفق من الابطال کشم تدریة الراح **قول** و مع هذا مفید ما هم نیت زیرا که اگر شخصی باب
 مرتبة العلم شایسته است که صاحب یاست عام هم باشد بلا فصل بعد از پیغمبر **اقول** بلایب اذمان و اکیه
 و اصحاب عقول صافیة که بصیرت شان بفتاوه عصیبت و عناد محجوب نگردد و طبع محمود دلداد بر صفو
 شان نرسیده نخفتی و محتجب نیست که نفی دلالت حدیث مدنیة العلم بر مدعا محض عدوان و جفا و بخت طغیان
 و اعتد است و کسانیکه معالی احادیث و اخبار نبویه بر چشم بنیادیده اند و کلام حقان نظام خباب سرور انام علیهم
 و آله آلاف التحية و السلام را بگوش حق نبوش شنیده نزد ایشان بکمال مضوح و ظهور واضح و واضح است که
 استدلال باین حدیث شریف بوجه عریده و عنوانات سیدیه افاده مقصود و مرام اهل حق کرام که خلافت بلا فصل
 خباب امیر المؤمنین علیه السلام است منماید و احتیاج این خبر بنیافت تقریرات انقیه و تقریرات رشیقه در
 تشدید بیانی مطلوب می افزاید اول آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر اعلمیت خباب امیر المؤمنین
 علیه السلام و اعلمیت مستلزم افضلیت است و بعد ثبوت افضلیت کار اهل عقل نیست که در خلافت بلا فصل
 آنجناب ارباب رزند لایق قد ثبت غیر مرة ان الا فضل متعین للخلافة و الامامة و لا یعد
 عنه امر الزیاسة و الزعامة اما امر اول اعنی دلالت این حدیث شریف بر اعلمیت خباب امیر المؤمنین
 علیه السلام پس بکمال مرتبه واضح و آشکار و در سطوع و لموع کالشمس فی رابعة النهار می باشد زیرا که هرگاه
 نبض این حدیث شریف خباب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مدنیة علم باشد و خباب امیر المؤمنین علیه السلام
 یاب آن بود و لا شبهه لازم است که آنجناب از دیگران افضل و اعلم باشد چه اگر از باب این مدنیة دیگران عالمتر باشند
 لازم آید نقصان باب و نقصان باب مفضی است بنقصان مدنیة و ذلك ما لا یجوزی مسلم علی تقوله و لا
 مومن علی تخیله و تقریب دلالت حدیث بر اعلمیت خباب امیر المؤمنین علیه السلام بطریق دیگر نیست
 که مفاد صریح این حدیث شریف آنست که خباب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مدنیة علم است و خباب امیر المؤمنین
 علیه السلام باب این مدنیة می باشد و هر که عقل سلیم و فهم مستقیم داشته باشد بعین البقیس می داند که باب مدنیة
 کس میتواند شد که عارف بجملة علوم مدنیة علم باشد و این معنی بحمد الله مستلزم اعلمیت خباب امیر المؤمنین علیه السلام است

نقاطی خلافت فضلای سائر اصحاب چه ظاهریست و لا کظهر والنور علی شاهی الطور که جناب سالتاب صلی الله علیه و آله لطایب در علوم ربانیه و معارف صمدانیه از جمله انبیاء و مرسلین ملائکه مقربین سلام الله علیهم اجمعین اعلم و اکمل بود و هر چند این مطلب معدود از جلایات و صفیه و منسلک در سلک متبیینات لائحه است لیکن در نیت مقام بعضی از تفصیلات علماء سنیه متعلق باین باب مذکور می نمایم تا بعد از آن در حصول جمله کمالات علمیه ذریه العلم برای باب ذریه العلم بحسب محل رتیب نبوده باشد ابو حامد غزالی در رساله لدنیة کفیه و الطريق الثانی للتعلیم الربانی و ذلك علی وجهین الاول القاء الوحي وهوان النفس اذا كملت بذاتها نزول عنهاد نس الطبیعة و حرمان الحواس والامل و یفصل نظرها عن شهوات الدنيا و یقطع شربها عن الامانی للفانية و تقبل بوجهها علی بارئها و منشئها و تمسک بحجود مبدعها و تعتمد علی فادته و فیض نوره و الله تعالی بحسب عنایتیه یقبل علی تلك النفس قبا لا کلیتاً و ینظر الیه بانظر الهیاء و یتخذ منها الواحاً و من النفس کلی قلماً و ینقش فیها جمیع علومه و یصیر العقل کلکاً کالعلم و النفس القلکاً کالمتعلم فیحصل جمیع العلوم لتلك النفس ینقش فیها جمیع الصور غیری تعلم و تفکر و مصداق هذا قول الله تعالی انبیاء صلی الله علیه و سلم و علمک ما لم تکن تعلم الا لیه فعلم الانبیاء اشرف مرتبة من جمیع علوم الخلائق لان حصوله من الله تعالی بلا واسطة و وسیله و بیان هذه الكلمة یوجد تضاد و الملازمة فانهم تعلموا طول عمرهم و حصلوا بفنون الطر و الكثيرة العلوم حتی صاروا اعم الخلق و اعرف الموجودات و ادم لما جاء ما کان عالماً لانه ما تعلم و ما رای معلماً ففازت الملائكة علیه و تجبروا و تکبروا و اوقوا لائح نسیجهم و تقدسوا و تعلموا حقائق الاشیاء فزج ادم الی باب الخلد و اخرج قلبه و اقبل بالاستغاثه علی الرب تعالی فعلمه الاسماء کما مائة عرضهم علی الملائكة فقالوا انبثونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین فصغر حالهم عند ادم و قل علمهم و انکست سفینه جبر و فخر قوافی العجز فقالوا لا علم لنا فقال تعالی یا ادم انبثم باسمائهم فانبثم ادم عن مکنونات الغیب و مستترات الامر عند العقلاء ان العلم الغیبی المتولد عن الوحي قوی و اکمل من العلوم المكتسبة و صار علم الوحي ارف الا نبیاء و حق الرسل حتی غلوا الله باب الوحي فی عهد سیدنا محمد علیه السلام فکان رسول الله صلی الله علیه و سلم خاتم النبیین و کان اعلم و افصح العرب و العجم و کان یقول لا تبني بی فاحتر بی و قال لقومه انا اعلمکم بالله و اخشکم من الله و انما کان علمه اشرف و اکمل و اقوی لا نه حصل عن التعلیم الربانی و ما اشتغل قط بالتعلم و التعلیم الا انسانی فقال تعالی علیه شدید القول

بقاضى عياض بن موسى المحمدي كتاب الشفا بتعريف حقوق المصطفى كفته **فصل** ومن معجزاته الباهرة
 ما جمعه الله تعالى له من المعارف والعلوم وحضه به من الاطلاع على جميع مصالح الدنيا والدين ومعرفة
 بامور شرائع وقوانين دينه وسياسة عبادته ومصالح امته وما كان في الامم قبله وقصص الانبياء
 والرسول والجبابرة والقرن الماضية من لدن آدم الى زمنه وحفظ شرائعهم وكتبهم ووعى سيرهم
 وشرح انبياءهم وايام الله فيهم وصفات اعيانهم واختلاف اراءهم والمعرفة بمبدعهم واعمالهم
 وحكم حكماهم ومحااجة كل امه من الكفرة ومعارضة كل فرقة من البكايدين بما في كتبهم علما
 باسرارها ومخبرات علومها واخبارهم بما كتموه من ذلك وغيره الى الاختواء على لغات العرب وغريب
 الفاظهم فيها والاحاطة بضر وب فصاحتها والحفظ لا يامها وامثالها وحكمها ومعاني شعاعها
 والتخصيص بجوامع كلمها الى المعرفة بضر الامثال الصحيحة والحكمة البينة لتقريب التفهيم
 للغامض والتبيين للمشكل الى تمهيد قواعد الشرع الذي لا تناقض فيه ولا تخاذل مع اشمال الثبوت
 على محاسن الاخلاق ومحامد الاداب وكل شيء مستحسن مفضل لم ينكر منه ملحد فو عقل
 سليم شيئا الا من جهة الخذلان بل كل جاحل له وكافر به من الجاهلية به اذا سمع ما يدعو
 اليه صوبه واستحسنته دون طلب اقامته برهان عليه ثم ما احل لهم من الطبييات وحرر عليهم
 من الخبائث وصان به انفسهم واعراضهم واموالهم من المعاقبات والمحدود عاجلا والحق
 بالنار آجلا الى الاحتواء على ضرر بالمعلوم وفنون المعارف كالطب والعبادة والفرائض والحساب
 والنسب وغير ذلك من العلم مما اتخذ اهل هذه المعارف كلامه عليه السلام فيها قدوة واصول
 في علمهم كقوله عليه السلام الرماي اول عابرو وهي على رجل طائر وقوله المرويا ثلث رؤيا حور ورويا
 يحدث مما الرجل نفسه ورؤيا تحزين للشيطان وقوله اذا تقارب الزمان لم تذكر رؤيا المؤمن
 تكذب وقوله اصل كل اداء البرية وما روى عنه في حديث ابي هريرة من قوله المعة حوض المكن
 والعروة اليها واردة وان كان حديثا لا نصحه لضعفه وكونه موضوعا لتكلم عليه الدارقطني
 وقوله خير ما نداء بتمه السعوط واللدد والحجامة والمشى وخير الحجامة يوم سبيع عشرة وتسع عشرة
 ولحدك وعشرين وفي عودك سبعة اشقية وقوله ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطن الى قوله
 فان كان لا بد فلتك للطعام وثلاث للشراب وثلاث للنفس وقوله قد شل عن سبأ رجل هوام

المرأة او ارض فقال رجل ولد عشرة تيامن منهم ستة ونشأ من اربعة الحديث بطوله وكذلك جواب
 في نسب قضاة وغير ذلك مما اضطر به العرب على شغلها بالنسب الى سوله عما اختلفوا فيه من ذلك
 وقوله حمير راس العرب وناها ومذج هاستها وغلصمتها والا ذكاهلها وجنتها وهذا غاربا
 وذرهما وقوله ان الرمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والارض وقوله في الحوض واياه
 سواء وقوله في حديث الذكر وان الجنة بعشرة فتلك مائة وخمسون على اللسان والف وخمسة مائة
 في الميزان وقوله هون موضع نعم موضع الحمام هذا وقوله ما بين المشرق والمغرب قبلة وقوله
 لعينة او الاقرع انا الفرس بالخيل منك وقوله لكا تبه ضع القلم على لذك فانه اذكر للهمل هذا مع انه
 صلى الله عليه وسلم كان لا يكتب ولكنه اوقى علم كل شيء حتى قد وردت اثار بمعرفة حروف الخط
 وحسن تصويرها لقوله لا تمتد وابسم الله الرحمن الرحيم رواه ابن شعبان من طريق ابن عباس وقوله
 في الحديث الاخر الذي يروى عن معاوية انه كان يكتب بيد يده عليه السلام فقال له الوالد والدة
 وحرف القلم واقم الباء وفرق السين ولا تغور الميم وحسن الله ومد الرحمن وجود الرحمن وهذا وان لم
 تضع الرواية انه صلى الله عليه وسلم كتب فلا يجد ان يرزق علم هذا ويمنع الكتابة والقرأة واما علمه
 صلى الله عليه وسلم بلغات العرب وحفظه معاني اشعارها فامر مشهور قد نبهنا على بعضه في
 اول الكتاب وكذلك حفظه لكثير من لغات الامم كقوله في الحديث سنة سنة وهي حسنة
 بالحبشية وقوله بكثر للخرج وهو القتل بها وقوله في حديث ابي هريرة اشكيب دردم اے
 وجع البطن بالفارسية الى غير ذلك مما لا يعلم بعض هذا ولا يقوم به ولا بعضه الامر بما رس الله
 والعكوف على الكتب ومثاقفة اهلها بعمرة وهو رجل كما قال الله اني لم يكتب ولم يقتر ولا عرف
 بصحة من هذا صفة ولا تشا بين قوم لهم علم ولا قرأ بشيء من هذا الا انه لا عرف هو قبل بشي منها
 قال الله وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخط يمينك الاية انما كانت غاية معارف العرب بالنسب
 واخبار اولها وتشعر البيان وانما حصل ذلك لهم بعد التفرع لعلم ذلك والاستغفال بطلبة مبا
 اهل عنه وهذا الفن فقطة من بحر علمه صلى الله عليه وسلم لا سبيل الى حيا للمحدث بشي مما ذكرناه
 ولا وجد الكثرة حيلة في دفع ما نصصناه الا قولهم اساطير لا يريد انما يعلمه بشي من الله قولهم يقول
 لسان الذي يلحدن اليه اعجى وهذا لسان عربي مبين ثم ما قالوه مكابرة العيان فان الذي

نبوا قتيلا لمسلمان او العبد الرومي وسلمان انما عرف بعد الهجرة ونزل الكثير من القرآن و
 ظهور ما لا يبعد من آيات واما الرومي فكان اسلم وكان يقرأ على النبي صلى الله عليه وسلم واختلف
 اسمه وقيل بل كان النبي صلى الله عليه وسلم يجلس عند لا عند المروة وكلاهما اعجبى للسائق هم الفصحى
 اللذان خطبا للنبي قد عجزوا عن معارضة ما اتى به الايتان بمثله بل عندهم رصف وصوره تأليفه و
 فكيف باعجبى لكن نعم وقد كان سلمان او بلعام الرومي او يعيش او جبر او يسار على خلافهم في اسمه
 بين اظهرهم يكلمونهم مدي اعمارهم فهل حكي عن واحد منهم شيء من مثل ما كان يحكي به محمد صلى
 الله عليه وسلم وهل عرف واحد منهم بمعرفة شيء من ذلك وما منع العدو حينئذ على كثرة عدو
 ودوب طلبه وقوة حسده ان يجاسر هذا في اخذ عنه ايضا ما يوارضه به ويتعلم منه ما ينجح به
 على شيعة كفعل البغويين المحارث بما كان يخرج ربه من اخبار كتبه ولا غائب النبي صلى الله عليه وسلم
 عن قومه ولا كثرت اختلافاته الى بلاد اهل الكتاب فيقال انه استمد منهم بل لم يزل بين اظهرهم
 يدعى في سفره وشبابه على عادة ابناؤهم ثم لم يخرج عن بلادهم الا في سفرة او سفرة لم يسلط فيها مكانه
 من لم يحتمل فيها تعليم القليل فكيف الكثير بل كان في سفرة في صحبة قومه وفاقاة عشيرته لم يغيب عنهم
 ولا خالف حاله مدة مقامه بمكة من تعليم واخلاق الى جبال وشن و منجم او كاهن بل لو كان هذا
 بعد كله لكان يحكى ما اتى به في معجز القرآن قاطعا لكل عذر ومدحضا لكل حجة ومجيبا لكل امر
 وفخر الدين رازي وتفسير مفاتيح الغيب در بيان حج افضليت جناب صاحب صلى الله عليه وآله وسلم سائر انبياء عليهم السلام
 الحج السادسة عشرة قال محمد بن عيسى الحكيم الترمذي في فقرته هذا المعنى ان
 كل امير فاته تكون مؤمنة على قدر غيبته فالامير الذي تكون امارته على قرية تكون امارته ومؤنته بقدر
 القرية مير ملك الشرق والغرب احتاج الى اموال و ذخائر اكثر من اموال تلك القرية فذلك كل رسل بعثت في قومه
 فاعطى من كنوز التوحيد جوهر المعرفة على قدر ما حمل من الرسل ان الرسل في قومه في طرف مخصوص من الارض فاعطى من
 الكنوز التي قبل ذلك الموضع المرسل الى كل اهل الشرق والغرب انهم و جهنم لا يزلان يعطى من المعرفة بقدر
 ما يمكن ان يقوم بسعيه بامور اهل الشرق والغرب واذ اكل كذلك كان نسبة نبوة محمد صلى الله عليه
 وسلم الى نبوة سائر الانبياء كسنة كل المشارق والمغارب الملك بعض البلاد المخصوصة ولما كان كذلك
 لا جرم اعطى من كنوز الحكمة والعلم ما لم يعط احد قبله فلا جرم يبلغ في العلم الى الحد الذي لم يبلغ احد

من البشر قال تعالى في حقّه فادحى الى عبدّه ما ادحى وفي الفصاحة الى اقبال اوتيت جوامع الكلم و
صارت كتابه مهيمنا على الكتب وصارت امته خيرة الامم وابن حجر مكي وزيغ مكيه شرح قصيده همزية كيفة لك
لاغيرك ذات اصلها مونت ذو المقتضية لموصو والملازمة للاضافة غالباً كرجل ذي مال ثم
استعملوها استعمال الاسماء المستقلة فقالوا ذات قديمة ونسبوا اللفظ لها فقالوا ذاتي وقد تستعمل
بمعنى نفس الشيء وحقيقته كما هنا وكما في قول خبيب رضي الله عنه وذلك ذات الاله العلوم جمع علم
وهو هنا صفة يجعل به المذكور لم يثبت به الخلق تماماً او الاله ادراك الحجاز الذي لا يحتمل التقيض
وحدّ تجدد واخرى كليهما مدخولة ايضا وترادف للمعرفة لكن لا يقال الله تعالى عارف لانهما تستدعي
سبق جهل بخلاف العلم واليقين لكن فرق بينهما بعض المحققين باليقين خاص بما يشابه ان يسيطر اليه
شك فلا يقال يتقنت ان الواحد نصف الاثنين وقال الراغب ليقين مرصفة العلم فوق المعرفة
والدراية واخراته ما يقال علم اليقين ولا يقال معرفة اليقين وهو سكون النفس مع ثبات الحكم حال
كونها واصلا اليك على لسان الملك او بالالقاء في التروع ونجلى العلم الضرورى او بسماع الكلام النفس
من فيض عالم الغيب مصدر ووصف به السابغة ومعنى اسم الفاعل الغائب وهو عالم يشاهد
لكن بالنسبة اليه واما بالنسبة اليه تعالى فالكل من عالم الشهادة لا المفعول الى الغيب خلافا للمزعوم لان
غاب لازم وخص بالذكر على حد قوله تعالى عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احدا الاية لا العلم به
انهم واطهر لان اكثر علوم نبيينا صلى الله عليه وسلم تتعلق بالمغيبات بدليل فعلت علم الاولين
والاخرين في الحديث المشهور ولانه تعالى اختص به لكن مرجئ الاحاطة والشمول لعلمه بالكلية
والجزئيات فلا ينافي ذلك اطلاع الله تعالى لبعض خواصه على كثير من المغيبات حتى من الجنس التي قال
فيهن صلى الله عليه وسلم خصم لا يعلم من الا الله تعالى لانهما اجرهما معدودة وحدث لا غير
وانكار المعتزلة لذلك مكابرة فقد وقع للانبياء عليهم السلام والاولياء من ذلك ما لا يمكن على الاسماء
ما وقع لنبيينا صلى الله عليه وسلم وسياق بسطة جملة مما اخبره صلى الله عليه وسلم من المغيبات في شرح
قوله وكم اخرج خبايا الغيوب خباء وجملة ما يتعلق بانكار الملائكة والنفوس الكتاب ومنها اى العلوم بمعنى
العلومات وهو متعلق بالاسماء لا بالاماني البشر صلوات الله عليه واصلاء دم لكمهم لينا الفخر الثاني
تحقيقا وجعلوها في التصغير والانتظار لتليينها من الادمية بالسكون والفتح او من اديم الارض

كما صح عن ابن عباس رضي الله عنهما ورواه عن علي بن مسعود رضي الله عنهما وادعى الأرض طاهر
وجهمها والأدمه السمرة وهو من مراده من قال لوزيقارب اسود ومن قال يشبه التراب استشكل بما
مرباعه جمازه وان يوسف عليه السلام كان على الثالث من جباله وقد يجاب بان الجبال لا ينافي السمرة لانها
بدر البياض والسمرة قيل اشتقاقه مما ذكر يؤيد القول بانه عربي وبه صرح الجواليقي وغيره ورد بان توافق
اللغتين غير منكر وبانه لا دليل على الاشتقاق من خواص الكلام العرب فاجيب بان الاصل عدم التوافق
وبان الوجه ان الاشتقاق خاص بكلام العرب فقد طبقوا على التفرقة بين اللفظ العبري والعجمي بصحة
الاشتقاق وصحة خبر ان آدم كان يتكلم بكل لسان ولكن الغالب ان كان يتكلم بالسرياني الاسماء متبلا
موخر اجمع اسم وهو هنا ما دل على معنى فيشمل الفعل والحرف ايضا واحتاج الناظم الى هذا التفصيل
مع العلم بما قبله لان آدم مذكور الله تعالى على الملائكة بالعلوم التي علمها له وكانت سببا لامرهم بالسجود
والخضوع له بعد استعارتهم عليه بدمه ودمهم انفسهم بقولهم اجعل فيها من بقيند الخ فربما
يتوهمون هذه المرتبة الباهرة لم تحصل لنبينا صلى الله عليه وسلم ان قد يوجد في المفضول ما ليس في
الفاضل فرد ذلك التوهم ببيان ان آدم عليه القلوة والسلام لم يحصل له من العلوم الا مجرد
العلم باسماءها وان الحاصل لنبينا صلى الله عليه وسلم هو العلم بمقتضاها وتسمياتها ولاز
ان العلم بهذا اعلى واجل من العلم بمجرد اسمائها لانها انما يؤتى بها التبسين
المسميات فهي المقصودة بالذات فذلك بالوسيلة وتبين ما بينهما ونظير ذلك ان المقصود من خلق آدم
صلى الله عليه وسلم انما هو خلق نبينا صلى الله عليه وسلم من صلبه فهو المقصود بطريق
الذات وادم بطريق الوسيلة ومن ثم قال بعض المحققين انما سجد الملائكة لاجل نور محمد صلى الله
عليه وسلم الذي في جبينه ثم ما سلكه الناظم من ان آدم انما علم اي باحد الطرق السابقة انفسا
الاسماء فقط اي الالفاظ الموضوعة بازاء الاعيان والمعاني هو الوارد عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما
فقل علم الاسماء الموضوعة بكل لغز وعلمها اولادها فلما افرقوا في البلاد وكثر واقتصر كل قوم على لغتهم
وهذا يقوى ما هو الاصح في الاصول ان اللغات كلها توقيفية وقل انما علم لغز وحده لان المحتاجين
لم تدع آلا اليها واما بقية اللغات والوضع ويقابل ما سلكه الناظم قوله ان احدا انما علمها
لان الهوية في العلم انما تحصل بعرفه مقاصد المتخلفات ومنافعها لا بمعرفة ناسمها كذا وكذا

قال بعض المحققين وهذا وان قرب من المعنى فهو بعيد من اللفظ اى لان قولها باسماء هو لا
وما بعدة ظاهرة صريح في الاسماء فقط ومعنى ثم عرضهم اى الاعيان لانها التى تعرض دون
الاسماء لانها ابترت اليهم ليخبروا باسمائها ولا تأييد فيه لكون العلم بالمسميات خلافا لمزعم
وثانيهما وهو الذى سلكه صاحب الكشاف انه علم الامرين معا جمعا بين مقتضى اللفظ والمعنى
وشيخ زين الدين حنبل بن عبد الله الاذهرى در شرح مفهده برده بشرح اشعار شفا والنبيين في
خلق وفي خلق و لم يد انو في علم ولا كرم و كلهم من رسول الله ملتس و غرقا من البحر و شفا
من الدير و واقفون لديه عند حدتهم من نقطة العلم او من شكلة الحكم و كفته ومعنى الايات
الثلاثة انه صلى الله عليه وسلم علاج جميع النبيين في الخلقة والسجدة ولم يقارب في العلم ولا في
الكرم كما سيأتى بيانه في قوله يا اكرم الرسل وفي قوله ومن علومك علم اللوح والقلم وكل النبيين
اخذ من علم رسول الله صلى الله عليه وسلم مقدرا غرقا من البحر ومقتضى من المطر الغرير وكلهم
واقفون عند غايته من نقطة العلم او من شكلة الحكم وخض الشكلة بالحكمة لزيادة التفهيم بها
على النقطة بدو الدين محمود بن احمد بن مصطفى بن ابراهيم الرومى در تاج الدر شرح مفهده برده بشرح شعر
فاو النبيين في خلق وفي خلق و لم يد انو في علم ولا كرم و كفته المعنى يقول من اوصاف ذلك الجيب
صلوات الله عليه انه فاق جميع الانبياء عليهم السلام بشرف طينته و زاهة عنصرة و كمال صفاته
وفضائل ملكاته حيث بعث من اشرف بقاع الارض ليتم مكارم الاخلاق فله السبق والافضلية
مرجها القابلية والاستفاضة من الله الحق ومن جهة الفاءلية والافاضة على الخلق بالعلم والكرم
الذين بهما حق الباطن والظاهر تكميل وتنتم ولم يقر بوامته فيهما فضلا عن ان يساوه ونيز و زجاج
در شرح شعره و كلهم من رسول الله ملتس و غرقا من البحر و شفا من الدير و كفته المعنى
يقول فاق رسول الله صلى الله عليه وسلم جميع الانبياء في الخلق الاحسن لا قوم والخلق الاتم الاعظم و بعلم
كبحر زاهر و بكرم كدائمة دائمة وكيف لا وهم مع كثرة فضائلهم سائلون من ذلك البحر المحيط العذب
المشرب غرقا و من ذلك الغيث المحيى لا راضى القلوب و شفا و يمتنون ان يكونوا في زمانه وفي ركابه
و يبشرون بمجيئه و قد و مد صلى الله عليه وسلم و نيز و زجاج الدر شرح شعره و واقفون
لديه عند حلهم من نقطة العلم او من شكلة الحكم و كفته واعلم ان هذا البيت على ما ذكره

نفض المشارحين اقتباس من كلام امير المؤمنين على رضي الله عنه حين ساله رجل من بني تميم
عن عروج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى السماء ليلة المعراج وكيفيه ملاقاته الرسل
عليهم السلام في تلك الليلة فقال على رضي الله عنه بعد كلام طويل بلى لاقاهم وهم واقفون لديه
عند حدسهم من نقطة العلم ومن شكلة الحكمة المعنى يقول نبينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم امام الانبياء
والرسل ومقدمهم وهم واقفون لديه عند حدسهم الحاصل لهم من العلم والحكمة لا يتجاوز حد
منهم عرج ولا يدعى باليس فيه بل يعترف كلهم بفضله وبصور انفسهم من مقامه ثم نسبته
النقطة الى العلم والشكلة الى الحكمة لكون النقطة كالميزان الذي لا يتأثر بالحروف بعضها من بعض
بها اوله وكون الاعراب كالميزان العرضي للتركيب ثانيا وهو ظاهر العلم هو الميزان الاول والعمل هو الميزان
الثاني والحكمة تتعلق بالعمل فالتعين الحاصل بالنقطة هو التعين الحاصل بالعلم والتعين
الحاصل بالاعراب هو التعين الحاصل بالحكمة العملية وقيل المعنى التبيين كلمهم واقفون
لدى نبينا صلى الله عليه وسلم مبتدأ واقفونهم من نقطة العلم اي من معرفة الذات او من شكلة
الحكم اي من معرفة الصفات والمراد ان مراتبهم في معرفة الذات والصفات والعمل بمقتضاها كانت
انخفض من مرتبة العلية فيما لكونه كالدائرة المحيطة لهم وكل منهم كقطة منها او لكونه
كالكتاب الجامع لخالصه حقائق العلوم وحكمها كما تبين حلقه القرآن وكون علوم غيره من الانبياء كالنقطة
وحكمهم كالاعراب من ذلك الكتاب ونيز در تاج الدرره وشرح شعره كفاك بالعلم في الاهمى
معجزة في الجاهلية والتأديب في الميتم: كفته المعنى يقول ناهيك ايها المعتبر للمستدل بالاثار
محتل الاهمى ناشيأين اهل الجاهلة بالعلوم والحكم المحتاج اليها النوط بها مصالح كافة الناس من
لدى زمانه الى يوم القرار معجز ام صدق له في كل مقالة وادعاه وكذا انصافه بمكارم الاخلاق ومحاسن
الاداب يتيم او ليطمأ لم يتفق له معلم يعلمه ومؤدب يؤدبه من اهل زمانه سنيين بعين وجهي سلموا له
الصدق والانصاف الا انه تسموه بالامين يدل على ان له من الله تعالى شانا عظيما ونيز در تاج الدرره
وشرح شعره فان من جودك الدنيا وضرتها: ومن علومك علم اللوح والقلم: كفته المعنى يقول انما
لا يضيق فظني جاهك بمثل ايها البحر الزخار علمها وجودا لا نعلمت يقينا ان وجود الدنيا و
الآخرة اها ليجها من جودك فالك كنت الباعث للصانع تعالى على افاضه الوجود على الكائنات الذي وجد

بالوجه على الكل كما ورد لولاك لما خلقت الافلاك وكذا اعلم اللوح والقلم انما انا ربك راء من علمك المحيط
بما فيها كبل العلم المكتوب في الواح الكائنات بعض علومك لانك من الله تعالى علماً لا يطالع عليه
الارض والقلم ولا الثقلان والملك كما ورد لي مع الله وقت لا يدع فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل
ومر هذا امثاله يكون اذمة الامور كلها بيد صلى الله عليه وسلم فيجوز باذن ربه اخرا كما جازوا ولا
ولا اعصام وشرح قصيدة برده شرح شعرة فاول النبيين في خلق وفي خلق يولد اية في علم
وفي كرم افتخار قلت لا يلزم مركبة فائقا على الانبياء كونه فائقا على الرسل فائقا على النبيين و
الانبياء مع انه عليه الصلوة والسلام فائقا على جميع الانبياء والرسل من كان فائقا على الاعلى
يلزم ان يكون فائقا على الادنى له حالة قلت لا فرق بين الانبياء عند البعض ونقول المراد النبيين
المرسلون بدلالة محل الكلام ويمكن ان يجاب عنه بان بيد النبيين والمرسلين عموما وخصوصا صلوات
عند من قال بالفرق بينهما اذ كل رسول نبى بدون العكس اللام في الاستغراق فعلى هذا
المرسلون مندرجون تحت النبيين قال لم يدانوه ولم يقل لم يدانوه كل واحد منهم لان ذلك
ابليغ اذ مضاه انهم لو جمعوا وقولوا بحمد عليه الصلوة والسلام وحده لم يدانوا فكيف لو
قوبل واحد بواحد وهذا مثل قوله تعالى قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان ياتوا بمثل هذا القرآن
لا ياتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيرا التنكير في علم وكرم للتفخيم اى في علم جسيم
وكرم فخيم وفي اعادة الخافض في قوله في كرم دلالة على انهم لا يدانوا في علم وحده ولا
في كرم وحده لا انهم لا يدانوه في العلم والكرم مرجع الجمع ونيز ملاعصام وشرح قصيدة
برده شرح شعرة وكلامهم من رسول الله ملتمس في غراف من الجراد وشفاف من الدية في كفة النكا
كل الاستغراق الحقيقي الضمير للانبياء وتقدير من رسول الله صلى الله عليه وسلم على عامله
للحصارى من رسول الله لا من غيره ملتمس اى متوقع الغرف شرب الماء باليد وقيل رفع الماء
باليد البحر اليم الرشف شرب الماء القليل الدجاجة السحابة التي تمطر وقدوم يوما ليلة شبهة
عليه الصلوة والسلام بالبحر في غزارة العلم تارة وبالسحاب في الافاضة والبحر بخير وشبه
سائر الانبياء بالمفتنين والاستعارة مصرح بها الفاء في قوله فكلامهم للتعليل اى فاول النبيين
لان كلامهم من رسول الله ملتمس كذا فكذا من رسول الله من قبيل وضع للظن موضع المضم

اذ حق الكلام منه وهذه الاضافه لتعظيم المضاف فان قلت الا لتمام انما يستعمل في طلب الشئ ومن
 المساوي والانبياء كانوا دونه في المرتبه بدلالة قوله فاق النبيين قلت الملقس هنا بمعنى السائل
 لكن لناظم احترز عن اطلاق لفظ السائلين على الانبياء تأدياً ولساؤهم في اصل النبوة استعمل
 الا لتمام من رسول الله عليه الصلوة والسلام فان قلت لا بد من المطابقة بين المبتداء والخبر والمبتداء
 هنا جمع والخبر مفرد قلت افردة نظر اللفظ كل اعلان المراد كل واحد منهم ونكتة الافراد هو انهم في
 الاقتقار اليه كتحض واحد او التنبيه على ان الفقراء كنفس واحدة فان قلت هم عليهم الصلوة
 والسلام سابقون على النبي صلى الله عليه وسلم فكيف يلتمسون غرقاً من بحره قلت هم سألوا
 منه مسائل مشككة في علم التوحيد والصفات فاجاب النبي صلى الله عليه وسلم وحل مشككاته
 وبين يديه فحجرت المحاجة بين آدم صفي الله وبين موسى كليم الله ليدلة المعراج واليه اشار بقوله
 حاج موسى آدم فحج آدم موسى او تقول الاعتبار بتقدم الروح العلوية لا القلب السفلية
 وروح نبينا مقدم على رواح سائر الانبياء واليه اشار بقوله كنت نبيا وادم بين الماء و
 الطين الحاصل كل الانبياء من نبينا لا من غير استقفاً والعلم وطلبوا الشفاعة اذ هو البحر
 من العالم والسحاب من الجود وهم كالافكار ولا شجار ونير ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر
 وواقفون لديه عند حدهم من نقطة العلم ومن شكلة الحكم بكفته السمات التي بصيغة جمع لقللة
 والانبياء كثير ون تنبيه على انهم مع كثرة عددهم وعلو درجته هم قليلون بالنسبة الى عظيمة عليه
 الصلوة والسلام وكثرة دلبر ايش وجودت همه خوابان عد مند به سروران بر سر سودا تو خاك قد مند
 اي هم بالنسبة اليه كقطة موهومة هي جزء لا يتجزى او شكلة اللجام واقفون بحضرة كالاخصا
 لدى الامر ملازمون حده لا يتجاوزون ثم بقدر نكتة ادبا وهو نظير قول جبرئيل عليه الصلوة والسلام
 لو دنوت امة لا خرجت وكانهم اخذوا الوقوف من نقطة اهل العلم فان النقطة لا يتجاوز عن مقامها
 قط الحاصل اي سائر الانبياء واقفون بحضرة عند حد ودهم يلازمونها كما يلزم النقطة موضعها
 او الشكلة مقامها ونير ملا عصام در شرح قصيده برده بشرح شعر كفاك بالعلم الاممي معجزة به في
 الجاهلية والتأخير في اليمم بكفته الحاصل حبك شيتا من عليه الصلوة والسلام مرجع المعجزة العلم
 الكائن في النبي الاممي في ايام الجاهلية حيث ما راى نبيا ورسولا يتعلم من العلم ولا استاذ افيها كالا

جاءت

لافتوت

الاديب الكامل ولم يكن له اب يؤيده فعملنا ان علمه علم لدني وادبه بتاديب ربه فقال ادبي ربي
 فاحسن تاديبى وعلمى ربي فاحسن تعليمى فمن كان استاذ ربه الخلاق طرأ كيف لا يكون اعلم الناس
 قاطبة ونيز ملاعصام شرح قصيده برده شرح شعرفان موجودك للدنيا وضرتها هاء ومن علومك علم اللوح
 والقلم كغفنة اى الدنيا والاخرة قطرة من بحر وجودك وعلم اللوح والقلم شئ قليل من علومك الدينية
 التي اعطاك الله نعم اذ ما في اللوح له نهاية وليس لعلوم باطنك نهاية اذهو بينوع من بحر علومك فاخل
 معاصريهم باجورى در حاشيه برده كغفنة قوله فاق النبيين الخراى زاد صلى الله عليه وسلم على النبيين
 وكذا على غيرهم بالطريق الاولى في خلق بفتح الخاء وسكون اللام وهو الصورة والشكل وفي خلق
 بعضهم وهو ما طبع عليه انسان من الخصال الحميق كالعلم والحياء والجود والشفقة والحلم والود
 والعفة وامثال ذلك فقد اجتمع فيه صلى الله عليه وسلم ما تفرقت في غيره من تلك الخصال وقد ذكر
 بعضهم ان مرتب الامان يعتقد انساؤه لم يجتمع في احد من الحسن الظاهرة والباطنة مثل ما اجتمع
 فيه صلى الله عليه وسلم واعترض على الناظم بان مقتضى كلامه انه صلى الله عليه وسلم فاق النبيين في بعض
 الخلق بفتح الخاء وسكون اللام وبعض الخلق بعضهم لان كلامهم انكزة وهي في سياق الاثبات
 لا تعم وهذا ليس بمدح تام لانه يحتمل بعد ذلك ان يساويهم في البعض الاخر ويحتمل ان يفوقه فيه
 وعلى هذا فان كان ما فاقوه فيه مثل ما فاقهم فيه حصلت المعادلة وان كان اكثر انكس ما قصده
 المصنف من المدح واجيب بان المراد في خلقهم وفي خلقهم فيما مضافان في المعنى فيعمان على ان النكزة
 في سياق الاثبات قد تعم ولما لم يذكر من كونه فاقهم في ذلك نعمي مقابته نفاها بقوله ولم يدنو اى لم
 يقاربوه وقوله في علمه ولا كرم اى لا غيرها وانما اقتصر المصنف عليها لان العلم راس الفضائل والكرم راس
 الفضائل لا يراد على الظاهر من النعم عن التفضيل بيد الانبياء كقوله صلى الله عليه وسلم لا تفضلوا بين الانبياء
 لانه محمول على تفضيل يورى الى تنقيص وليس في ذلك تنقيص لاحد من النبيين لانا نفتقد انهم متصفون
 بالكمال والنبوة اكمل قال تعالى تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض قال عبايى المرحوم الغضنفر رحمه الله
 عليه وسلم قوله وكلمهم من رسول الله له هذا البيت كالدليل للبيت قبله والحجاء والمجوز متعلق
 بقوله ملقوس والا صافى في رسول الله للمعهود والمعهود هو سيدنا محمد صلى الله عليه وسلم والمراد
 من قوله ملقوس اخذ وان كان الالتماس معناه في الاصل الطلب وقوله غر فامن الجوار وشفا من الله

لا یضیق عنه لانه لا شک ان العلم من کبر اسباب عظم الحجاب وعلوه ویمجوز ان یکون مستافا ومن
 فی قوله ومن علومک للتبعیض ایضا فی التبعیض فی الموضعین والمراد بعلومه صلی الله
 علیه وسلم المعلومات التي اطلع الله علیها فانه تعالی اطلعه علی علوم الاولین والآخرین والمراد
 بعلم اللوح والقلم المعلومات التي کتبها القلم فی اللوح بامر الله تعالی فانه ورجا اول مخلق الله القلم
 فقال لک اکتب قال وما اکتب قال اکتب مقادیر کل شیء حتی تقوم الساعة مات علی غیر ذلک فلیس
 ای لیس علی طریقین واستشکل جعل علم اللوح والقلم بعض علومه صلی الله علیه وسلم بان من
 جملة علم اللوح والقلم الامور الخمسة المذكورة فی اخر سورة لقمان مع ان النبی علیه الصلوة والسلام
 لا یعلمها لان الله قد استأثر بعلمها فلا یتیم التبعیض المذكور واجب بعدم تسلیم ان هذه
 الامور الخمسة مما کتب القلم فی اللوح والا لا طلع علیها من شأنه ان یطلع علی اللوح کبعض الملائكة
 المقربین وعلی تسلیم انها مما کتب القلم فی اللوح فالمراد ان بعض علومه صلی الله علیه وسلم علم اللوح
 والقلم الذي یطلع علیه المخلوق فخرجت هذه الامور الخمسة علی الله علیه وسلم لیمخرج من النبایا
 بعد ان علمه الله تعالی بهذه الامور فان قبل اذا کان علم اللوح والقلم بعض علومه صلی الله علیه وسلم بعض
 الاخر اجیب بان البعض الاخر هو ما اخبر الله عنه من لحوال الاخرة لان القلم ما کتب فی اللوح ما هو
 کائن الی يوم القيامة فقط کما تقدم فی الحديث ازین عبارات شترقه وافادات مولف ظاهر وبارت
 که علوم خباب رسالت ماب صلی الله علیه وسلم حد و نهایت ندارد و تمامی انبیاء و مرسلین علیهم السلام مستفید و
 علم از انجناب می باشند و علم لوح و قلم که منتهای معلومات ملائکه است بعضی از علوم انجناب است و ظاهر
 است که هرگاه جناب امیر المومنین علیه السلام تبص حدیث مدنیة العلم باب علم جناب رسالت ماب صلی الله علیه وسلم
 است پس علم انجناب نیز حد و نهایت نخواهد داشت و علم انجناب نیز همان علم خواهد بود که تمامی انبیاء و مرسلین
 علیهم اجمعین از ان مستفید خواهند شد و علم لوح و قلم بعضی از ان علم است پس بحمد الله تعالی از اینجا اعلمیت
 جناب امیر المومنین علیه السلام از فاطمة النبیا و مرسلین و جملة ملائکه مقربین علیهم السلام الله رب العالمین کالصحیح
 عند الاسفار و افع و شکار گردید بلکه افتاب حق و صواب بکوری چشم نواصب اشباب بدائرة نصف النهار
 و محتجب من اندک فلات حدیث مدنیة العلم باعلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از وضوح و ظهور و زور
 و سفور بجای رسیده است که علمای اعلام و محققین عظام سنیه در مقام تحقیق اعتراف بان دارند و هم عالمیه

حفظ

خود بر تبيين و توضیح و تفصیل و تشریح و تفسیر و تفریح و تثبیت و ترجیح آن میگمارند سید شهاب الدین احمد در
توضیح الدلائل کفۃ الباب الخامس عشر فی ان النبى صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم دار حکمة و مدینه
علم وعلی لهما باب و الله اعلم الناس بالله تعالى و احکامه و اياته و کلامه بلا ریب و شک نا ائمه المعصومین
علیہم رضی اللہ تعالیٰ عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم یا علی ان الله امرني
ان ادنيك فاعلمك لتخرج انزلت هذه الآية و تعيها اذن و اعيت و انت اذن و اعيت لعلی رواه الحافظ
الامام ابو نعیم في الحلیة و رواه سلطان الطريقة و برهان الحقیقة الشیخ شهاب الدین ابو جعفر عمر
السمری ردی فی العوارف باسنادہ الی عبد الله بن الحسن رضی اللہ تعالیٰ عنہما و لفظه قال حیث نزلت
هذه الآية تعيها اذن و اعيت قال رسول الله صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم لعلی رضی اللہ
تعالیٰ عنہ سالت الله ان يجعلها اذنك یا علی قال علی کرم الله تعالیٰ وجهه فمكنت شیئاً بعد و ما كان
لی ان اشتهی قال شیخ المشایخ فی زمانه و واحد الاقران فی علومه و عرفانه الشیخ زین الدین
ابو بکر محمد بن علی الخوافی قدس اللہ تعالیٰ سره فلما اختص علی کرم الله وجهه بمزيد العلم و الحکمة
حق قال رسول الله صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم ان امدینة العلم وعلی یا بها و قال عمر
الواحد علی لهلك عمر و نیز شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل در ذکر اسمائی خباب امیر المؤمنین علیہ السلام
کفۃ و منها باب مدینه العلم عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وبارک وسلم ان امدینة العلم وعلی یا بها فمن اراد العلم فلیات به یا به رواه الطبری من تخریج
ابی عمر و اوردہ الامام الفقیه المذکور و قال كما فی الحدیث و اعلم ان الباب سبب لزوال الحائل
و المانع من الدخول الی لبیت فمن اراد الدخول و اتی البیت مرغیر ابواها شق و عسر علیہ دخول
البیت فیکذل من طلب العلم و لم یطلب ذلك من علی رضی اللہ عنہ بیانہ فانه لا یدرک المقصود فانه رضی
الله عنه کان صاحب علم و عقل و بیان و رب من کان عالماً و لا یقدر علی لیبان و لا افصاح و کان علی
رضی اللہ عنہ مشهوراً من یدر الصواب فی العلم و روايته و استنباطه من علی رضی اللہ عنہ و هو کان بالجماع
الصحابه مرجوعاً الیه فی علمه موثقاً بفتواه و حکمه و القصبة کلهم یرجعون مہما ائسکل علیہم لا
یسبقونہ و مر هذا المعنی قال عمر لعلی لهلك عمر رضی اللہ عنہ تعالیٰ عنہم و ابن روزبهان بیان تشدد
و تعصب و تعنت و تصلب کہ در المعترف کرده کہ این حدیث شریف بر اعلمیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام

فشل عن علي كرم الله وجهه فقال قسمت المحكمة عشرة اجزاء فاعطى على تسعة اجزاء والناس جزء واحد وفعند الصيا
 انزل القرآن على سبعين حرفا منها حرف لا وله طهر ويطن اما على فعند منه على الظاهر البطل وخرج ايضا على سيد
 المرسلين واما المرتقين فخرج ايضا انا سيد ولد آدم و سيد العرب وخرج ايضا على ابي القاسم وخرج ايضا على ابي القاسم
 الله امر ادينه واعلمك لتعلم انزلت هذه الآية ونعيمها اذن وبعية وخرج ايضا عن ابي عيسى كنانة ثابث ابي سويل الله صلعم
 محمد كرم الله وجهه سبعين عمدا لم يعمد الي غيره والاخبار هذا الباب كما قد مضى وامن جرمي ودرم كمي شرح
 هجره شرح شريعه له يزدنا كشف الغطاء يقينا بانه هو الشمر عليه غطاء كفته تنبيه مما يدل على الله سبحانه الخ
 عليا من العلم بما تقتضيه العبارات اقول صلى الله عليه وسلم افضا كرم علي وهو من بيت صحيح لا راع فيه وقوله انا
 دار الحكمة ورواية انا ممد وعلي اليها اذ ين جرمي در تطهير الجنان جايك مطاوع معويه ابا ان ارد نموده گفته الساجد وعل
 علي كرم الله وجهه ومحاربة له مع انه اقام الحق باجماع اهل الحل والعقد والافضل الاعدا لا علم ينص القرآن الحز
 لكثرة طرقه خالف كل زعم وصنع ومن نعم صنعته ومن اطل احسنه انا من نية العلم وعليها بالخ وعلاده برين از
 افادات ديكر اساطين اعلام واران عالمي قام اهل سنت في زلات السجدة بر علميت جناب امير المؤمنين عليه السلام
 والاحتجست فليتنظر الناظر البصير فيما قد منا من عبارات هوء النخاري اما امر ووم استلام علميت افضليت پس بها
 واضح لا يخفى سبب باجماع ارباب النش وعقل اتفاق اصحاب علم فضل اسرفضائل واعلامنا باجماع وبركة ور علم بالاثبات شبه
 وبمقتضى كل الصيد جود الفكر تمام فضائل نفسانية تحت علم يباين في ان فضائل هي من صفات فاضله او سر كدر علم افضليت
 افضليت مطلقه برامى وثابت است بهر خدائى يطلب در بستر او صوغ وظهر و تبيين و سفر و يباين ليكن شرط ازا فاعلموا تحقيق كمال
 مقتضى كماله اسرار اصحاب امرهم بشتين مقصود و مرام بوده بابايتنيدي حكيم تر و در نوادر الامم كفته الاصل الخامس والثلاثون
 والمائة حدثنا اسمعيل بن نصر بن ابي اسد قال حدثنا اسد قال حدثنا ثابث بن الفضل قال حدثنا عمر بن عوف قال سمعت
 ابو بن صفوان يذكر جابر بن عبد الله قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ايها الناس من كان يحب ان يعلم
 عند الله فليتنظر كيف منزلة الله عنده قال الله ينزل العبد حيث ينزل الله من نفسه و الله سائر الملائكة تنزل وتقف على
 مجالس الذكر فاعدا و مرهوا ذكر الله اذ افا في باي الجنة قالوا و اير باي الجنة يا رسول الله قال مجالس الذكر فاعدا و مرهوا
 فذكر الله وذكرى بانفسكم فنزلة الله عند العبد هو على قلبه على قد مفتوح معرايا و علمه هيبته وجلاله له تعظيمه والحيا
 من هذا المقام كلام الشريفي فليتنبه الام
 من الخشنة منه والحق من عقابه والوجع عند ذكره واقامة الحرة لاهله وفيه قبول منه وحرية تدبيره والوقوف عند احكامه
 طيب النفس بها والتسليم بذنا ورحا وقلبا ومراقبة تدبيره في امره و لزوم ذكره والنهوض بانقال نعمه واحسانه

عنه

عن

وترك مشيئة لشيئاته وحسن المظن به في كل ما ناب به والناس في هذه الاشياء على درجات
يتفاضلون فيها لهم عند ربهم على قدر خطيئتهم من هذه الاشياء وان الله تبارك اسمه
اكرم المؤمنين بمعرفة فادبرهم خطا من المعرفة اعلمهم به واعلمهم بهم اوفرهم خطا من هذه
الاشياء واوفرهم خطا منها اعظمهم منزلة عنده وارفعهم درجة وارفعهم وسيلة وعلى قدر
نقصانه من هذه الاشياء يتقص خطه ويخط درجة وتبعد وسيلته ويقل علمه به
وتضعف معرفته اياه ويسقم ايمانه ويملكه نفسه قال الله تبارك اسمه ولقد فضلنا بعض
النبيين على بعض واتينا داود وزبور افاضنا فضل الخلق بالمعرفة والعلم به لا بالاعمال واليهود
والنصارى وسائر اهل الملل قد عملوا اعمال الشريعة فصارت هنا هباء منثورا فاما المعرفة
تركن الاعمال وبها تقبل منهم وبها تظهر لآبدان فمن فضل بالمعرفة فقد اوتي حظا من
العلم به ومن فضل بالعلم به يكون هذه الاشياء التي وصفنا موجودة عنده والوجه ان
در رساله لذيبة گفته اعلما ان العلم هو صور النفس لناطقه المطمئنة حقائق الاشياء وصورها
المجردة عن المواد باعيناها وكيفيةها او كمياتها وجواهرها وذواتها ان كانت مفردة وان
كانت مركبة والعالم هو المحيط المدرك المتصور والمعلوم هو ذات الشيء الذي ينتقش علمه
في النفس شرف العلم بقدر شرف معلومه ورتبة العالم بحسب رتبة العلم لانه ان افضل
المعلومات واعلاها واشرفها واجملها هو الله تعالى المصانع المبدع الحق الواحد فعلمه و
هو علم التوحيد افضل لعلوم واجملها واكملها وهذا العلم الضروري واجب تحصيله
على جميع العقلاء كما قال صاحب الشرع عليه الصلوة والسلام طلب العلم فريضة على كل مسلم
وامر بالسفر في طلب العلم فقال اطلبوا العلم ولو بالعين وعالم هذا العلم افضل العلماء
وبهذا السبب حصروا الله تعالى بالذكر واجل المراتب فقال شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
ولو العلم فعلماء علم التوحيد لا باطلا وهم الانبياء وبعدهم العلماء الذين هم ورثة
الانبياء وهذا العلم وان كان شريفا في ذاته كاملا بنفسه لا ينفى سائر العلوم بل يحصل
الابجديات كثيرة وتلك المقدمات لا تنظم الا عن علوم شتى مثل علم السموات والافلاك
وجميع علم المصنوعات ويتولد عن علم التوحيد علم اخر كما اسندوها باقسامها في مواضعها

وزير غزالي در اجزاء العلوم و كتاب العلم گفته **الباب الاول في فضل العلم والتعليم والتعلم** هذا
 من المنقل والعقل **فضيلة العلم** اما شواهد ذلك من لقران فقوله عز وجل شهد الله انه
 لا اله الا هو والملائكة واولو العلم قائما بالقسط فانظر كيف بدأ سبحانه وتعالى بنفسه وثني بالملائكة مثلث
 باهل العلم وناهيك بهذا شرفا وفضلا وجلا لا ونبلا وقال الله تعالى يرفع الله الذين امنوا منكم و
 الذين اوتوا العلم وحيث قال ابن عباس رضي الله عنه للعلماء درجت فوق المؤمنين بسبع مائة درجة
 ما بين الدرجتين مسورة حمراء مائة عام وقال عز وجل قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون فقال
 انما يخشى الله من عباده العلماء وقال تعالى قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب وقال تعالى
 قال الذي عنده علم الكتاب انا اتيك به تنبيها على انك قد اقبلت بقوة العلم وقال عز وجل وقال
 الذين اوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن وعمل صالحا من ان عظم قد راخرة يعلم بالعلم و
 قال تعالى وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون وقال تعالى ولود وه الى الرسول و
 الى اولى الامر منهم لعلهم الذين يستنبطونه منهم قد حكمة في الوقائع الى استنباطهم والحج رتبة ثم رتبة
 الانبياء في كشف حكم الله وقيل في قوله تعالى يا بني آدم قد اتركتنا عليكم لباسا يواري سواكم يعلم
 وريشا يعق الميقين ولباس التقوى يعني الحياء وقال عز وجل ولقد جئناكم بكتاب فضلناكم على علم
 وقال تعالى فلنقصن عليهم بعلم وقال عز وجل بل هو ايات بينات في صدق الذين اوتوا العلم
 وقال تعالى خلوا لانيان علمه البيان وانما ذكر ذلك في معرض الامتنان **واما الاخبار**
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سجد لله سجدة ارفع الله به بها من ذنوبه او يرفع الله به بها من رتبة
 الله عليه وسلم العلماء ورتبة الانبياء ومعلوم انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف
 الوراثة لتلك الرتبة وقال صلى الله عليه وسلم يستغفر للعالم ما في السموات والارض من منصب يرفع الله به بها
 من تشغل ملائكة السموات والارض بالاستغفار في مشغول بنفسه وهم مشغولون بالاستغفار قال صلى الله عليه وسلم
 ان الحكمة تزيد الشرف شرفا وترفع المملوك حتى يجلس على الملوك وقد نبه بهذا على ثمرته في الدنيا ومعلوم ان
 الاخرة خير وايضا قال صلى الله عليه وسلم خصلتان لا يكونان في منافق حسنة وفق في الدين
 ولا تشك في الحديث لنفاق بعض فقهاء الزمان فانه ما اراد به الفقه الذي ظننته وسياسة
 معني الفقه وادنى درجات الفقيه ان يعلم ان الاخرة خير من الدنيا وهذا المعرفة اذا صدقت و

برغبت برؤيته من النفاق والرياء وقال صلى الله عليه وسلم افضل الناس للمؤمن العالم الذي يجتنب البغف
 وان استغنى عنه اغنى نفسه وقال صلى الله عليه وسلم الايمان عريان ولباسه التقوى وزينته الحياء و
 ثمره العلم وقال صلى الله عليه وسلم اقرب الناس من درجة النبي اهل العلم والجهاد اما اهل العلم فاول
 الناس على ملجأت بالرسل واما اهل الجهاد فمجاهد واباسيا فهم على ما جاءت به الرسل وقال صلى
 الله عليه وسلم لموت قبيلة ايسر موت عالم وقال عليه الصلوة والسلام التأسع معادن كعاد الذهب
 والفضة فخيرهم في الجاهلية خبارهم الاسلام اذا فقهوا وقال صلى الله عليه وسلم يوزن يوم القيمة ملأ
 بدم الشهيد وقال صلى الله عليه وسلم من حفظ على امتي اربعين حديثا لم ينس حتى يوديها اليهم كنت له
 شفيعا وشهيدا يوم القيامة وقال صلى الله عليه وسلم من حمل من امتي اربعين حديثا لقي الله عز وجل يوم القيامة
 فقيها عالما وقال صلى الله عليه وسلم من تفقه في دين الله عز وجل كفاه الله همه ورزقه من حيث لا
 يحتسب قال صلى الله عليه وسلم اوحى الله عز وجل الى ابراهيم عليه السلام يا ابراهيم اني عليم احب كل
 عليم وقال صلى الله عليه وسلم العالم امير الله سبحانه في الارض وقال صلى الله عليه وسلم صنفان من امتي
 اذا صلحوا صلح الناس واذا فسدوا فسد الناس الامراء والفقهاء وقال صلى الله عليه وسلم السلام اذا اتى على يوم لا انظر
 فيه علما يقربني الى الله عز وجل فلا بورا في طلوع شمس في ذلك اليوم وقال صلى الله عليه وسلم في تفضيل العلم
 على العبادة والشهادة فضل للعالم على العابد كفضل علي بن ابي طالب من اصحابي فانظر كيف نزل العلم مقارنا
 لدرجة النبي وكيف حظ رتبة العمل الجود عن العلم وان كان العابد لا يخلو عن علم بالعبادة التي
 يواطب عليها لولا انه لم تكن عبادة وقال صلى الله عليه وسلم فضل للعالم على العابد كفضل القمر ليلة
 البدر على سائر الكواكب وقال صلى الله عليه وسلم يشفع يوم القيامة ثلاثة الانبياء ثم العلماء ثم
 الشهداء فاعظم برتبة هي نلو النبي وفوق الشهادة مع ما ورد في فضل الشهادة وقال صلى الله
 عليه وسلم ما عبد الله تعالى بشئ افضل من فقه في الدين وفقه في الدين واحد شدد على الشيطان من العابد
 ولكل شئ عظماء وهذا الذي يفتقروا صلى الله عليه وسلم خير دينكم اليه فخير العباد الفقهاء وقال صلى الله عليه وسلم
 فضل المؤمن العالم على المؤمن العابد بسبعين درجة وقال صلى الله عليه وسلم ان من كثرت خطبه قليل ما يلو
 كثير معطو العلم وسيا على المنار ما قليل فقهاؤه كثير خطبائه وقليل معطو كثير سألوا العلم فيخير من العلم
 وقال صلى الله عليه وسلم بين العالم والعابد مائة درجتين كل رجتين جفرا الحواد المضر سبعين سنة وقيل مائة سنة

اثنى الامام افضل قال العلم يا الله عز وجل فقال اي الاعمال تريد قال صلى الله عليه وسلم العلم يا الله
 سبحانه فقيل ينال عن العمل وتنجيب عن العلم فقال صلى الله عليه وسلم ان قليل العمل ينفع مع العلم وان
 كثير العمل لا ينفع مع الجهل وقال صلى الله عليه وسلم يبعث الله سبحانه العباد يوم القيامة ثم يبعث العلماء ثم
 يقول يا معشر العلماء اني لم اضع علمي فيكم الا لعلني بكم ولم اضع علمي فيكم لاعدائيكم اذهبوا فقد غفرت
 لكم **واما الا ان** فقد قال علي بن ابي طالب رضي الله عنه لكييل باكميل العلم خير من المال العلم يحرسك
 والله يحرس المال العلم حاكم والمال محكوم عليه والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو بالانفاق وقال ايضا
 رضي الله عنه العالم افضل من الصائم القائم المجاهد وطامات العالم تلحق في الاسلام ثلثة لا يسدها الا
 خلف منه وقال رضي الله تعالى عنه نظام ما انفرد الا لاهل العلم انهم يهدي لمن استهدى اولاً
 وقد ركل امرئ ما كان يحسنه في الجاهلون لاهل العلم اعداء فيفزع بعلمه يغشوا به ابداً في الناس موتى
 واهل العلم احياء وقال ابو الاسود ليس شئ اعز من العلم المملوك حكام على الناس والعلماء حكام
 على الملوك وقال ابن عباس رضي الله عنهما خير سليمان بن داود عليه السلام بين العلم والمال الملك
 فاختار العلم فاعطى المال والملك معه وسئل ابي البراءة من الناس فقال العلماء قيل من الملوك قال انزل
 قيل من السفلة قال الذي ياكل بدنيته ولم يجعل غير العلم من الناس لان الخاصية التي تمنعها الناس
 عن سائر البهائم هي العلم والادنان انسان بما هو شريف لاجله وليس ذلك بقرينة تخصه فان
 الجمل اقوى منه ولا يعظمه فكل الفيل عظم منه ولا يشجاعته فان السبع اشجع منه ولا ياكله فان الثور
 اوسع بطناً منه ولا بالجماعة سخان خسر العواضير اقوى على السفاة منه بل لم يخلق الا للعلم ولم يشرف الا
 بذلك وقال بعض الحكماء ليت شعري اي شئ اكثر فائدة العلم واي شئ فأت من ادراك العلم وقال فسخ
 الموصي رحمه الله اليس المريض اذا منع الطعام والشراب والادوية يموت قالوا بلى قال كذلك القلب اذا
 منع عن الحكمة والعلم ثلاثة ايام يموت ولقد صدق فان غذاء القلب العلم والحكمة وبها حياة كما ان
 غذاء الجسد الطعام ومرفق العلم فقلبه مريض وموته لازم ولكنه لا يشعر به اذ حب الدنيا وسغله
 بها ابطل احساسه كما ان غلبه الخوف قد تبطل احساس المخرج في الحال وان كان واقفاً فاذ احس
 الموت عنه اهباء الدنيا احسرها لانه وتحسر تحسر لا ينفعه وذلك كاحساس الامن من خوفه و
 المفيق من سكره بما اصابه من الجراحات في حالة اسكرا والخوف فنعوذ بالله من يوم يكشف الغطاء

فان الناس ينام فاذا ماتوا انتبهوا وقال الحسن ورحم الله بوزن مداد العلماء مداد الشهداء فبرح
مداد العلماء قال بسعود بن الله عنه عليه السلام العلم قبل ان يرفع ورفعته ان يهلك رواقه فوالله
فتم بيده ليوذن رجال قتلوا في سبيل الله شهداء ان يبعثهم الله علم الميراث من كرامتهم فان احدا
لم يولد عالما واما العلم بالتعلم وقال العباس بن العباس عن ابي عبد الله عليه السلام احب الي من احبها وكذلك
عن ابي هريرة رضي الله عنه عن ابي جندب بن جندب رضي الله عنه وقال الحسن في قوله تعالى انما الدنيا خسنة هي العلم والعبادة
وفي الاخرة حسنة هي الحجة وقيل لبعض الحكماء اي الاشياء تقضى قال الاشياء التي اذا غرقت سفينةك
سبحت معك يعني العلم وقيل اراد بغير السفينة هلاك بدنه بالمرور وقال بعضهم من اتقن الحكمة
لحما ما اتقنه الناس اماما ومن عرف بالحكمة لاحظته العيون بالوقار وقال الشافعي رحمه الله عليه العلم
كل من ينسب اليه ولو في شيء عظيم فريح ومن دفع عنه حرج قال عمر رضي الله عنه يا ايها الناس عليكم بالعلم فان
الله سبحانه رضاء يحبه فمن طلب بابا من العلم رضاء الله عز وجل برضاء فان اذنب ذنبا استعته فان
اذنب ذنبا استعته فان اذنب ذنبا استعته لئلا يسلبه رضاء ذلك وان تناول به ذلك
الذنب حتى يموت وقال لا خفت رحم الله كذا العلماء ان يكونوا اربابا وكل علم يوطد بعلم فالي
خل مصيرة وقال سالم بن ابي الجعد اشراق مولاي بثلثة امة درهم فاعتقني قلت باني حرفة اخر من
فقال بالحرف فافترى بالعلم فتمت سنة حتى انا امير المؤمنين رضى الله عنه فلهذا اذن له وقال الزبير بن ابي بكر كتب الي ابي عبد الله
عليك بالعلم فانك ان افتقرت كان لك ما لا وان استغنيت كان لك جملة لا وحكي ذلك في
وصايا القمان لابنه قال يا بني حلس العلماء وزلهم بركتياك فان الله سبحانه يحب القلب بنور الحكمة
كما يحب الارض بوابل السماء وقال بعض الحكماء اذا مات العالم بكاه الحوت في الماء والطير في الهواء
وفقد وجهه ولا ينسى ذكره وقال الزهير رحمه الله العلم ذكر ولا يحبه الا ذكوان الرجال ونيز غزالي در حيا
در بيان فضل علم گفته الشواهد العقلية اعلم ان المطلوب من هذا الباب معرفة فضيلة
العلم ونفاسته وما لم تفهم الفضيلة في نفسها ولم يتحقق المراد منها لم يمكن ان يعلم وجودها
صفة للعلم او غير من الخصال فلقد ضل عن الطريق من طمع ان يعرف ان زيد حكيم ام لا وهو بعد
لم يفهم معنى الحكمة وحقيقتها فالفضيلة مأخوذة من الفضل وهي الزيادة فاذا تشارك شيان
في امر واخص احدهما بمزيد يقال فضله وله الفضل عليه مما كانت له حصة فما هو كمال ذلك الشيء

كما يقال للفرس افضل من الحمار يعني انه يشاركه في قوة الحمل ويزيد عليه بقوة الكر والفر وشدة العدو و
حسن الصورة فلو فرض حمل الحص بسلعة زائدة لم يقل انه افضل لان تلك زيادة في الجسم ونقصا
في المعنى وليست من الكمال في نوعي والحماران مطلوبان لبعثه وصفاته كالجسم فاذا فهمت هذا الم
نحج عليك ان للعلم فضيلة ان اخذته بالاضافة الى سائر الاوصاف كما ان للفرس فضيلة
ان اخذته بالاضافة الى سائر الحيوانات بل شدة العدو وفضيلة في الفرس ليست فضيلة على الاطلاق
والعلم فضيلة في ذاته وعلى الاطلاق من غير اضافة فانه كمال الله سبحانه وبه شرف الملائكة والانبيا
بل المكيس من الخيل خير من البليد ففي فضيلة في ذاته على الاطلاق من غير اضافة واعلم ان الشيء النفيس
للرغوب فيه ينقسم الى ما يطلب لغيره وما يطلب لذاته والى ما يطلب لغيره ولذاته جميعا فاما يطلب
لذاته اشرف و افضل مما يطلب لغيره والمطلوب لغيره الدراهم والدنانير فانهما حجاران
منفعتهما ولو لا ان الله سبحانه وتعالى يسر قضاء الحاجات بهما لكانا والمحسبان بمنزلة واحدة ولكن
يطلب لذاته فله سعادة في الآخرة ولذة النظر لوجه الله تعالى والذي يطلب لذاته طغية فكسامة البدن
فان سلامة الرجل مثلا مطلوبة من حيث انها سلامة للبدن عن الالم ومطلوبة للشيء بها
والتوصل الى المارب والحلجات وبهذا الاعتبار اذا انظرت الى المعلم رايته لذينة في نفسه فيكون مطلوبا
لذاته ووجدته وسيلة الى دار الآخرة وسعادة ما وذريعته الى المقرب من الله تعالى ولا يتوصل اليه
الا بطلب الاشياء متبعية في حق الادنى السعادة الابدية وافضل الاشياء ما هو وسيلة اليها ولكن
يتوصل اليها الا بالعلم والعمل ولا يتوصل الى العمل ايضا الا بالعلم بكيفية العمل فاصل
السعادة في الدنيا والآخرة هو العلم فهو اذا افضل الاعمال وكيف لا وقد تعرف فضيلة الشيء
ايضا بشرط غمزة قد عرفت ان غمزة العلم القرب من رب العالمين ولا الحاق باق الملائكة ومقدار
الملائكة الا على هذا في الآخرة واما في الدنيا فالغنى والوقار وهو خاضع للحكم على الملوك ولزوم الاحترام
في الطبائع حتى ان اغنياء الترك واجلا من العرب يصلدون طباعهم بجولة على التوفير لشيوخهم
لاختصاصهم بجزيد علم مستفاد من التجربة بل البهيمة بطبيعتها تفرق الانسان لشعورها بتمييز
الانسان لكمال حيوانا لدرجةها هذه فضيلة العلم مطلقا ثم تختلف العلوم
كما سيأتي بيانه وتنفاوت لا محالة ففاضلها بتفانها

وفخر الدين رازي در مفتاح الغيب گفته واعلم انه يدل على فضيلة العلم الكتاب والسنة والمعقول
 اما الكتاب فوجه الاول ان الله تعالى سمي العلم بالحكمة ثم انه تعالى عظم من الحكمة وذلك
 يدل على عظم شأن العلم بيان انه تعالى سمي العلم بالحكمة ما يروى عن مقاتل انه قال ان الله تعالى عظم
 الحكمة في القرآن على اربعة اوجه احدها مواعظ القرآن قال في سورة البقرة وما انزل عليكم
 من الكتاب والحكمة يعني مواعظ القرآن في سورة النساء وانزل عليك الكتاب والحكمة يعني المواعظ ومنها ما في آل
 عمران وفيها الحكمة بمعنى الفهم والعلم قوله تعالى وتبيناه الحكم صبيها وفي سورة لقمان لقد اتينا لقمان الحكمة يعني
 الفهم والعلم في الايام والسنين ثم الكتاب والحكم والنبوة وثالثها الحكمة بمعنى النبوة في النساء فقد اتينا
 آل ابراهيم الكتاب والحكمة يعني النبوة وفي ص واتيناها الحكمة وفصل الخطاب وفي سورة البقرة
 واتناه الله الملك والحكمة ورابعها القرآن في النحل ادع المسبيل ربك بالحكمة وفي البقرة
 ومن يوت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وجميع هذه الوجوه عند التحقيق ترجع الى العلم تصفكر
 الله تعالى ما اعطى من العلم الا القليل قال والذين هم من العلم الا قليلا وسمى الدنيا بامرهم قليلا قل
 متاع الدنيا قليل فما استمروا قليلا لا يمكن ان تدرك كميته فما ظنك بما ساء كثيرا ثم البرهان
 لعقل على قلة الدنيا وكثرة الحكمة ان الدنيا متناهية لقد رمتناهي العدد متناهية المدة
 والعام لا نهاية لقدرة وعدده ومدته ولا للسعادات الحاصلة منه وذلك بينهم
 على فضيلة العلم الثاني قوله تعالى هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقد فرق بين
 سبعة فرق في كتابه فرق بين الجنيت والطيب فقال قل لا يستوي الجنيت والطيب يعني
 المحلل والمحرر وفرق بين الاعمي والبصير فقال قل هل يستوي الاعمي والبصير وفرق بين الظلمة
 والنور فقال ام هل تستوي الظلمات والنور وفرق بين الجنة والنار وبين الظل والحرور واذا
 تأملت وجدت كل ذلك مأخوذا من الفرق بين العالم والجاهل الثالث قوله تعالى اطيعوا الله
 واطيعوا الرسول واولي الامر منكم المراد باولي الامر العلماء في اصح الاقوال لان الملوك يجب عليهم طاعة
 العلماء ولا ينعكس ثم انظر الى هذه المرتبة فانه تعالى ذكر العالم في موضعين مرتبة في المرتبة الثانية
 قال ثم الله انه لا اله الا هو والملائكة واولو العلم قائما بالقسط وقال اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي
 الامر منكم ثم انه سبحانه تعالى نادى في الاوامر فاحملهم في المرتبة الاولى في آيتين فقال تعالى وما يعلم تأويله

ألا الله والراستخون في العلم وقال تعالى قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب
 الرابع يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين أتوا العلم درجات وأعلم الله تعالى ذكر الدرجات
 لا ربعة أصناف أولها للمؤمنين من أهل بدر قوله أما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت
 قلوبهم إلى قوله لهم درجات عند ربهم والثانية للمجاهدين قوله وفضل الله الجاهدين على القاعد ^{والباقين}
 الصالحين من يأتهم موثقا من عمل الصالحات فأولئك لهم الدرجات العلى والرابعة للعلماء والذين
 أتوا العلم درجات فالله تعالى فضل أهل بدر على غيرهم من المؤمنين بدرجات وفضل المجاهدين على
 القاعد من أجر أعظم درجات منه وفضل الصالحين على هؤلاء بدرجات ثم فضل العلماء على
 جميع الأصناف بدرجات فوجب كون العلماء أفضل لتاس الخامس قوله إنما يخشى الله من عباده العلماء
 وإن الله تعالى وصف العلماء في كتابه بحسن مناقب أحدها الإيمان والراستخون في العلم يقولون آمنا و
 تأتينا التوحيد والشهادة شهادة الله إلى قوله وأولو العلم وثالثها البكاء وبخزون ملاذ فان يكون
 ورابعها الخضوع والذين أتوا العلم من قبله وخامسها الخشية إنما يخشى الله من عباده العلماء وأما
 الأخبار فوجوه أحد روى ثابت بن أسد رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما راجع بان
 ينظر إلى عتقاء الله من النار فليتنظر إلى المتعلمين فوالذي نفسي بيده ما من متعلم فيختلف إلى
 باب العالم إلا كتب الله بكل قدم عبادة سنة وبني له بكل قدم مدينة في الجنة ويمشي على
 الأرض والأرض تستغفر له ويمشي ويصبر مغفورا له وشهدت الملائكة لهم بأنهم عتقاء الله
 من النار وثانيها قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى ياتي
 عليه العلم فيكون الله وطلب العلم فهو كالصائم نهاره كالقائم ليله وإن بابا من العلم تعلمه
 الرجل خيره من أن يكون أبو قبيس خيرا له فانفقته في سبيل الله وثالثها الحسن بمفعول عام مجاءه
 الموت وهو يطلب العلم يحى به الاسلام كان بينه وبين الانبياء درجة واحدة في الجنة والبر
 أبو موسى الأشعري مرفوعا يبعث الله العباد يوم القيمة ثم يميز الله العلماء فيقول يا معشر العلماء
 اني لم اضع نوزي فيكم الا لعلكم تذكرون ولم اضع علمي فيكم الا عذبكم انطلقوا فقد غفرت لكم و
 خامسها قال عليه الصلاة والسلام معلم الخير اقامات بكى عليه طير السماء ودواب الارض وحيات
 البهار وسادسها ابو هريرة رضي الله عنه مرفوعا من صلح خلفا من العلماء فكأنما صلح خلفي من الاشياء

تمام الآية هو انما
 درجات من شجرة
 ورحمة وكان الله
 غفورا رحيما

عالم

عن المنصور

سبعين

ضلاً عملاً

وساكنهما ابن عمر رضي الله عنه مرفوعاً فضل العالم على العابد سبعين درجة بين كل درجة عدد و
الفرس سبعين عاماً وذلك ان الشيطان يضع اليد على الناس فيبصرها العالم فيبصرها والعا
يقبل على عبادة لا يتوجه لها ولا يتعرف لها وامنها الحسن مرفوعاً رحمه الله على خلفائي فقيل من خلفك
يا رسول الله قال الذين يحيون سنتي ويعلمون عباد الله وتاسعها قال عليه الصلوة والسلام
من خرج يطلب باباً من العلم ليرجيه باطلاً الى حوض الا الى هدى كان علمه كعبادة اربعين
عاماً وعاشها قال عليه الصلوة والسلام لمعلمي رضي الله عنه حين بعثه الى اليمن لترشيد
الله بك رجلاً واحداً خير لك مما تطلع عليه الشمس وتغرب المحادي عشر ابن مسعود رضي الله عنه مرفوعاً
من طلب العلم يحدث الناس ليقبض وجه الله اعطاه الله اجر سبعين نبياً الثاني عشر عامر
البحني رضي الله عنه مرفوعاً يروي بمداد الطالب العلم يوم الشهيد يوم القيمة لا يفضل احدهما
على الاخر وفي رواية يرجع مداد العلماء الثالث عشر ابو واقد الليثي رضي الله عنه ان
رسول الله صلى الله عليه وسلم نبأ هو جالس للناس معه اذا قبل ثلاثة نفر ما احدهم
فراى فوجة في الخلقة فجلس اليها واما الاخر فجلس خلفهم واما الثالث فانه رجع وفرقداً فرغ
صلى الله عليه وسلم من كلامه قال الاخر كن من النفر الثلاثة اما الاول في الى الله فاولاه الله واما
الثاني فاستحقها من الله فاستحقها الله منه واما الثالث فاعرض عن الله فاعرض الله عنه نظام الدين نيا بوري
در غريب القرآن كفة البحث الثالث في فصل العلم لو كان في الامكان شيء اشرف من العلم لا ظهر الله
تعالى فضل آدم بذلك الشيء وما يدل على فضله الكتاب والسنة والعقول اما الكتاب في
ذلك ما يروى عن مقاتل الحكمة في القرآن على اربعة اوجه احدها ما عطا
القرآن وما اتزل عليكم من الكتب والحكمة يعظكم به فانيها الحكمة بمعنى الفهم والعلم وايتنا
الحكم صبيانا ولقد ايتنا القس الحكمة وثالثها الحكمة بمعنى النبوة ولقد ايتنا ال ابراهيم الكتاب و
الحكمة ورابعها القرآن يوتي الحكمة من يشاء ومن يوت الحكمة فقد اوتي خيراً كثيراً جميع هذه
عند التحقيق ترجع الى العلم ومن ذلك انه تعالى فرق بين سبع نفر في كتابه قل هل يستوي الذين يعلمون
والذين لا يعلمون قل لا يستوي الجنيث والطيب يستوي اصحاب النار واصحاب الجنة وما يستوي الاعمي
والبصير ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا النور ولا المحرور ولا المستوي الاماء ولا الاموات

قائى

فقد

اولى

فاذا اكلت وجد كل ذلك ملخوذا من الفرق بين العالم والمجاهل من ذلك قوله واطيعوا الله واطيعوا
 الرسول واولوا امر منكم اي العلماء في اصحابه اقوال لان الملوك يجب عليهم طاعة العلماء ولا ينعكس
 شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم جلالهم في الاثنين في المرتبة الثالثة ثم زاد في الاكرام
 فجاءهم في المرتبة الثانية وما يعلم تأويله الله والراسخون في العلم قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن
 عنده علم الكتاب ومن ذلك قوله تعريفع الله الذين امنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات ومن ذلك
 وصفهم بالايمن والراسخون في العلم يقولون امنابه وشهادة التوحيد شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة
 واولوا العلم وبالعبادة والسجود والخشوع الذين اوتوا العلم من قبله اذ يتلى عليهم مخرون للاذقان يتجدا
 ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعول ومخرون للاذقان يكونون خاشعين خشوعا وبخشية
 انما يخشى الله من عباده العلماء واما الاخبار فمهما ما رواه الش عن النبي صلى الله عليه وسلم من اجب
 ان ينظر الى عتقاء الله من النار فلينظر الى المتعلمين فوالذي نفسي بيده ما من متعلم يختلف الى باب
 للعالم الا كتب الله بكل قدم عبادة سنة له وبني بكل قدم مدينة في الجنة ثم يمشي على الارض والارض
 فتغفر له ويمسح بمسح مغفورا له وشهدت الملائكة له صياحهم عتقاء الله من النار وعن انس ايضا ان
 النبي صلى الله عليه وسلم قال من طلب العلم لغير الله لم يخرج من الدنيا حتى ياتي عليه العلم فيكون الله ومن طلب العلم
 لله فهو كالصائم نهاره والقائم ليله وان بابا من المعلم يتعلمه الرجل خير من ان يكون ابو قيس
 ذهب اليه فانفق في سبيل الله وعن الحسن مرفوعا من جاءه الموت وهو يطلب العلم الصبي بسلام
 كان بينه وبين الانبياء درجة في الجنة وعند صلى الله عليه وسلم رحمه الله على خلفائي فقيل يا رسول
 الله ومن خلفائك قال الذين يحبون سنتي ويعلمونها عباد الله وعن ابى موسى الاشعري مرفوعا
 بيعت الله العباد يوم القيمة ثم عجز العلماء فيقول يا معشر العلماء اني لم اضع نوزي فيكم الا العلم بكم
 ولا اضع علمي فيكم الا عذبا بكم انطلقوا فقد غفرت لكم وقال صلى الله عليه وسلم معلم الخير اذا مات
 ايكس عليه طير السماء ودواب الارض وحيات البحر وعن ابى هريرة مرفوعا من صل خلف عالم من
 العلماء فكما صل خلف نبي من الانبياء وعن ابن عمر مرفوعا فضل العالم على العابد بسبعين درجة
 بين كل درجة خضر الفرس سبعين عاما وذلك ان الشيطان يضع البدعة للناس فيغيرها العالم
 ويزيلها والعابد يقبل على عبادة لا يتوجه اليها ولا يتعرف لها وقال صلى الله عليه وسلم لعلم

فاوى

حين بعثه الى اليمن لان يهدي الله بك رجلاً واحداً خير لك مما طلعت عليه الشمس و
 تغرب وعن ابن مسعود مرفوعاً من طلب العلم يحدث الناس انتقله وجه الله اعطاه الله سبعين
 نبياً وعن عالم المجتهدين مرفوعاً يوفى بمداد العلماء ودم الشهداء يوم القيمة لا يفضل احدٌها
 على الآخر في رواية فيترجم مداد العلماء وعن ابي واقد الليثي ان النبي صلى الله عليه وسلم
 بينما هو جالس والناس معه اذا قبل ثلثة نفر فاما احدهم فرأى فرجه في الحلقة فجلس اليها
 واما الآخر فجلس خلفهم واما الثالث فانه رجع وفرد ما فرغ صلى الله عليه وسلم من كلامه قال لا
 اخبركم عن النفر الثلاثة الا الاول روي الى الله فاولاه الله واما الثاني فاستحي من الناس فاستحي الله واما الثالث فاعرض فاعرض الله
 عنده صلواته يوم القيامة ثلثة البيه ثم العلماء ثم الشهداء فقال الراوي فاعظم تيمناً هي الوسطة بين النبوة والشهادة
 وعن الشيخ مرفوعاً اذا ما كان انقطع عمله الا من ثلثة صدقة جارية وعلم ينتفع به وولد صالح يدعو
 له بالخير وعن النبي صلى الله عليه وسلم اذا سالتهم المحاج فاسئلوا الناس قيل يا رسول الله
 ومن الناس قال صلى الله عليه وسلم اهل القرآن قيل ثم من قال اهل العلم قيل ثم من قال
 صباح الوجوه قال الراوي فلما راد باهل القرآن من يحفظ معانيه وقال صلواتكم على عالم المجتهدين او متعلماً
 او مستمعاً او محباً ولا تكن الخامس فتعلك قال الراوي وجه التوفيق بين هذه الروايتين وبين الروايات
 الاخرى الناس رجلان عالم ومتعلم وسائر الناس هم لا خير فيه ان المستمع والمحب بمنزلة
 المتعلم وما احسن قول بعض الاعراب لو لم يكن مستمعاً جالساً او ذمياً خالساً او ملكياً حارساً
 وياك ان تكون انساناً ناقصاً وعن النبي صلى الله عليه وسلم ان كان يحدث انساناً فاحمى الله
 اليه انه لم يبق من عمر هذا الرجل الذي تحدثه الا ساعة وكان هذا وقت لعصر فاجاب الرسول
 بذلك فاضطرب الرجل وقال يا رسول الله هل لي على اوفى عمل في هذه الساعة قال صلى الله عليه وسلم
 اشتغل بالتعلم فاشتغل بالتعلم فقبل المغرب قال الراوي ولو كان شئ افضل من العلم لامر النبي صلى الله عليه وسلم
 عليه وسلم به في ذلك الوقت ونور الدين سهرودي در جواب العقدين كفته الباب الاول في ايراد الدلائل المذكورة
 على فضل العلم والعلماء ووجوب توقيرهم واحترامهم والتعدي من بعضهم والاذى لبعضهم وقد
 تطاهرت الآيات وصحح الاخبار ولا تار وتواترت وتطابقت الدلائل العقلية والنقلية وتوافقت
 على هذا الغرض الذي اشرنا اليه وعولنا في هذا الباب عليه وانما نورد اشياء من ذلك تنبهاً على

ما هنا لك لشرق قلب المؤمن باليقين ويشرق صدر العبد للعين ويقدر العقل على التفسير
 حوقل بهم وتمتلى ما نوار ذلك جوا لخصد رهم فنقول قال الله تعالى قل هل يستوي الذين
 يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات
 وهم مطعون الخاص على العام لان العلماء انحصر من المؤمنين فيكون للخاصة يرفع المؤمنين على غير
 المؤمنين ويرفع العلماء من المؤمنين على بقية المؤمنين ولذا جاء عن ابي عيسى رضي الله عنه ما قال يرفع
 الله الذين اوتوا العلم على الذين امنوا درجات روى الدليمي وفي رواية لغيره عن ابي عيسى قال العلماء
 درجات فوق المؤمنين بسبع مائة درجة ما بين الدرجتين خمسمائة
 سنة وفي رواية عنه ما بين الدرجتين مائة عام وفي مسند الدارمي عن ابي هريرة قال فضل العلم
 على المجتهد يعني في العبادة مائة درجة ما بين الدرجتين خمسمائة سنة حضر الفرس المضر السبيع
 وقوله حضر الفرس بفهم الحاء المهملة يعني عدلي وهذا يتبين ما اشير اليه في قوله تعالى قل هل يستوي
 الذين يعلمون والذين لا يعلمون وقال تعالى انما يخشى الله من عباده العلماء اي لان خشية
 الله امتلأت من العلم به وبصفات ذاته وبصفات فعله من خامر قلبه علم ذلك او اثر الخشية
 فلهذا تمت الخشية به وهذا العلم فاذا ضمت الى هذه الاية قوله تعالى اولئك هم خير البرية
 لقوله ذلك لمن خشى ربه حصل من مجموع ذلك ان العلماء هم الذين يخشون ربهم الله تعالى
 والذين يخشون الله تعالى هم خير البرية فينتج العلماء خير البرية وكيف لا وهم ورثة الانبياء
 عليهم الصلوة والسلام كما يعلم مما سياتي فلما انه لا رتبة فوق رتبة النبوة فلا شرف فوق شرف
 وارث تلك الرتبة وقال تعالى فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون فوجب على من لا يعلم
 سؤالهم والرجوع اليهم وقال تعالى شهد الله انه لا اله الا هو الملك الوهاب والاولو العلم فاما بالقسط
 فبدا سبحانه بنفسه وثنى بملأئكته وثلاث باهل العلم فناهيك بهذا شرفا وحلاله وبلا اذلو كان
 من هو اشرف من العلماء لقرنه الله تعالى باسمه واسم ملائكته كما قرن اسم العلماء قلت والسر في
 ان الشهادة مشتقة من الشهود المتقضى لتحقيق الشهود به عند من شهدوا واولو العلم
 اكمل الناس علما بوحدة انية الله عز وجل وسائر صفاته قد خامر هذا العلم قلوبهم بحيث لا
 يغيب عنها وذلك منشأ جميع النعم فكان لهم هذه المنزلة وقال تعالى وقل رب زدني علما

الآيات

فانظر الى تخصيصه تعالى للعلم بالامر الحبيبه واشرف خلقه بطلب المزيد منه مع عظيم ما
 انعم به عليه مما لا يحيط به الا الله تعالى لانه اصل النعم كلها فلو كان شئ اشرف من العلم
 لامر الله حبيبه صلى الله عليه وسلم ان يسأله المزيد عنه كما امر ان يستزيد من العلم فاعظم
 الرتبة وقال تعالى ولقد اتينا داود وسليمان علما وقال الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده
 المؤمنين فتأمل هذه الآية وما اشتملت عليه من انواع الدلالات على تفصيل العلم واهله سيما
 الاخيرة فالله تعالى ان داود وسليمان عليهما الصلوة والسلام من نعم التاديب ما لا يحد ولا يحصى ولم يكن
 من ذلك في صدر هذه الآية في ساق الايتين ما لا يقتان عليهما وشكرهما لجزيل ما انعم به الا العلم
 ليبين انه الاصل في النعم كلها فلقد كان داود من اعبد البشر كما في صحيح مسلم وذلك من آثار
 علمه وجمع الله له ولائحه سليمان ماله مجمعة لاحد وجعل العلم اصالته لك كذا وشارداؤد
 وسليمان الى هذا المعنى بقولهما الحمد لله الذي فضلنا على كثير من عباده المؤمنين لان الله تعالى
 حكاه عنهما عقب قوله ولقد اتينا داود وسليمان علما فافهم انهما شكر هذا الحمد ما اتاهما اليه
 من اصل كل النعم الذي هو ما ناله من العلم انما السبب في التفصيل قال الباقى السبب عقب ذكر
 هذا المعنى انما قال وقال بالواو دون الفاء لانه لو كان بمنزلة قولك فشكرا ويكفر الشكر
 هو قولها ذلك لا غير فعدل الى الواو لما يتوهم من القاصر في الشكر في ذلك ويشير الى
 الجمع في الامتنان بين العلم وقوله فانك المحقق لقصد العلم من القيام بوظائف العبادة وكل خصل
 حميدة قال فلذلك يؤخذ منه مسائل ذكر العلماء منها ان فضل المعلم افضل من فضل العبادة و
 منها ان العلماء افضل من المجاهدين ولهذا كان من العلماء افضل من دم الشهداء واعظم ما
 عند المجاهدين وهو جاعل العالم بالدين فاطمأن بأسر ما عند العالم من البعارة والفكر والاعمال التي هي تحقيق
 الحق وبيان الاحكام وهذا تارة الخلو ولذلك جعلوا وثرة الانبياء وهذا معنى قوله تعالى وورث سليمان
 داود انتهى قلت وفي قوله تعالى الحبيبه محمد صلى الله عليه وسلم وقل رب زدني علما ما يؤخذ منه
 التفصيل المذكور في المسئلتين وكذا مما قبله بضميمة ما تقدمت الاشارة اليه في سورة من الاخبار و
 الاثر ما يصرح بذلك فعن الامامة الباهلة رضي الله عنه قال ذكر لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 رجلا من احد بني عابد والاخر عالم فقال فضل العالم على العابد كفضل علي ذاك ثم قال صلى الله عليه

بكذا وهذا العلم في تفصيله من
 علم القومين لكن في العلم كذا
 العلم ان يكون على النظم والسير
 بالجمع في الدنيا والعلم في الدنيا
 الى ان التقصير من العلم القليل
 وكل خصل حميدة من العلم فافهم
 تنبيه

وسلم الله وملائكته واهل السموات والارض حتى النملة في جحرها وحتى الحوت ليصلون على
 علي الناس الخير رواه الترمذي وقال حديث حسن صحيح ورواه النجاشي مختصراً من حديث عائشة
 رضي الله عنها بلفظ معلل الناس الخير يستغفر له كل شيء حتى الحيتان في البحر جاء مطولاً عن ابي النضر
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من سلك طريقاً يلتمس فيه علماً سهل الله له
 طريقاً الى الجنة وان الملائكة لتضع اجنحتها لطالب العلم رضى مما يصنع واربعاً يستغفر له من
 في السموات ومن في الارض حتى الحيتان في الماء وفضل العالم على العابد كفضل القمر على الكواكب و
 ان العلماء ورثة الانبياء ان الانبياء علمهم يورثوا ديناراً واهل دارهم وارثوا العلم فمن اخذ
 بخط وافر رواه ابو داود والترمذي وابرجان وصححه واحمد بن حنبل باختصار وكذا الحاكم و
 صححه والبيهقي ولفظه من غدا يريد العلم يتعلمه فتح الله له باباً الى الجنة وفرشت له الملائكة
 اكثافها وصلت عليه ملائكة السماء وحيتان البحر للعالم من الفضل على العابد كالقمر ليلة البدر
 على صغر كوكب في السماء الحديث وزاد في اخره وموت العالم مصيبة لا تجبر وثمة لا تستد
 وهو نجم طمس موت قبيلة ايسر من موت عالم واخرج الدليمي والمحقق عبد الغني عنه عن الربيع بن
 حازب رضي الله عنه مرفوعاً العلماء ورثة الانبياء يحبهم اهل السماء ويستغفر لهم الحيتان في
 البحر اذا ماتوا الى يوم القيامة وللدارمي في مسنده عن مكحول رفة ان الله وملائكته واهل
 سمواته وارضه والنون في البحر يصلون على معلم الناس الخير قلت والصلوة من الله تعالى بمعية
 الخ من الملائكة بمعنى الاستغفار المعبر به في الرواية الاخرى ولا رتبة فوق رتبة مرتبته
 الملائكة وغيرهم من المخلوقات بالاستغفار والدعاء له الى يوم القيمة على ما اشارت اليه رواية
 الدليمي لان العلم ينتفع به بعد موت العالم الى يوم القيمة ولهذا كان ثوابه غير منقطع بموته
 كما سيأتي وانه ليستأنس في عوق من رجل صالح فكيف بدعاء الملائكة لخصم ملائكة السماء
 ومولوى عبد العلى كه نزوم معاصرين اهل سنت ملقب ببحر العلوم ميباشه نيز تصریح کرده باينکه در انفاصل
 بر علم است وفضل غير علم در حساب و شماريت چنانچه در شرح مسلم گفته وان تأملت معاملات الاولياء
 و مولجدهم و اذ واقفكم مقامات الشيخ محيى الدين بقطب الوقت السيد محيى الملة والدين السيد
 عبد القادر الجيلاني الذي قدمه على رقاب كل ذي والشيخ سهل بن عبد الله التستري والشيخ

فیہ
من

ابن مدین المخرنہ والشیخ ابی یزید البسطامی وسید الطائفة جنید البغدادی والشیخ ابی بکر
المشبل والشیخ عبد اللہ الانصاری والشیخ احمد النامق الجامی وفیہم قدس اسرارہم علیہم السلام
یقین اولیہمون بہ لا یطرق اللہ احتمال شبہۃ بل هو حق حق مطابق لما فی نفس الامر و
یکون مع خلق علم ضروری لہ من اللہ تعالیٰ لکن لا ینالون ہذا الوعاء فی العلم الا بالمدد المحمدي
وتأیید لا بالذات من غیر وسیلۃ اصلوان تأملت فی کلام الشیخ الاکبر خلیفۃ اللہ فی الارضین
خاتمہ العصر الایۃ للشیخ محی الملۃ والدین الشیخ محمد بن العربی قدس سرہ ووفقنا لفہم کلماتہ
الشریفۃ لما بقی لك شائبۃ وہم وشک ان ما یلہمون بہ من اللہ تعالیٰ وما یرسلہم منہا انہ علم ضروری
من الذین اولیاء ہذا الامۃ افضل من اولیاء الامم السابقین کما ان بنیہم افضل من بنیہ
السابقین ولا شک ان اولیاء الذین کانوا فی بنی اسرائیل مثل مریم واموسى وزوجہ فرعون
کان یوحى الیہم ولا اقل من ان یرى ان یرى انہ من اللہ تعالیٰ فہو حقہ قاطع
ولولہ یکن احد من ہذا الامۃ المرحومۃ الفاضلۃ فی تحصیل العلم القطعی فتكون مفضولة عنہم
غایۃ المنطق لا بالمفاضل لیس الا بالعلم والفضل بما عدل غیر معتد بہ ولا خلف اشنع من ہذا
اللازم فافہم وارجملہ دلائل قاطعہ وبرہان ساطعہ افضلیت اعلم قصہ استخلاف حضرت ادم علیہ السلام
واطہار فضل انتخابہ بر ملائکہ قال اللہ تعالیٰ فی کتابہ الغرید واذا قال ربک للملائکہ ان جاعل
فی الارض خلیفۃ قالوا اتجعل فیہا من یرفسد فیہا ویسفک الدماء ونحوہ بنسبہ محمد وبقدرہ
قال فی اعلم ما لا تعلمون وعلم آدم الاسماء کلہا ثم عرضہم علی الملائکہ فقال انبؤ فی باسما ہذا
ان کنتم صَادِقِین قالوا سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم قال یا آدم
انبئہم باسماءہم فلما انبأہم باسماءہم قال الم اقل لک انی اعلم غیب السموات والارض
واعلم ما تبدون وما کنتم تکتمون فہا زین قصہ ادب اموز وواقعہ خرد افروز کہ در کلام ملک علام
مذکور شدہ اکابر مفسرین اعلام وافاضم محققین عظام سنیہ بغیر انات شتی وطرق متفاوتہ کمال افضلیت
حضرت آدم علیہ السلام از ملائکہ استنباط کردہ اند و بمعبر من بیان آورده اند کہ در عالم
امکان چیزے اشرف ان علم نیست والحق سبحانہ تعالیٰ فضل حضرت ہم را بر ملائکہ بجان خیر ظاہر مبین و دینار
نفاذہ کردہ اند کہ آیات ابن قصہ دلالت دارد بر آنکہ علم در خلافت شرطست بلکہ عمدہ شرط اتقی باشد

الوغير ذلك من الكتاب الطريقة والقوائد اللطيفة التي هي لا تباين ما نحن بصدد من اوكد كدالة
الباهرة وامتنان الحج القاهر وفخر الدين رازي ورفاتج الغيب تفسير آية علم آدم الاسماء كلها كفته اعلم
ان للملائكة لما سئلوا عن وجه الحكمة في خلق آدم وذريته واسكانه تعالى اياهما الارض واخبر الله
تعالى عن وجه الحكمة في ذلك على سبيل الاجمال بقوله اني اعلم ما لا تعلمون اراد تعالى ان يزيد
بيانا وان يفصل لهم ذلك الجمل فبين تعالى لهم من فضل آدم عليه السلام ما لم يكن ذلك معلوقا
لهم وذلك بان علم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم عليهم لينظر بذلك كمال فضله وقصورهم عنه
في العلم فتيأكد ذلك الجواب الاجمال بهذا الجواب التفصيلي ونيز فخر رازي ورفاتج الغيب وتفسير آية
مذكورة كفته المسئلة السادسة هذه الآية دالة على فضل العلم فانه سبحانه ما اظهر كمال حكيمته
فخلق آدم عليه السلام الا بان اظهر علمه فلو كان في الامكان وجود شيء اشرف من العلم لكان
من الواجب اظهره فضله بذلك الشيء لا بالعلم ونفي خبر رازي ورفاتج الغيب تفسير آية مذكورة كفته
ثم اخذ من اول الامر فانه سبحانه لما قال اني جاعل في الارض خليفة فلما قالت الملائكة لنجعل
فيها من يفسد فيها قال سبحانه واعلم ما لا تعلمون فلما بهم سبحانه يكون عالما فانه يجعل سائر
صفات الجلال من القدرة والارادة والسمع والبصر والوجود والقدم والاستغناء عن المكان والبلغة
جوابا لهم وموجبا لسكوتهم ولان جعل صفة العلم حجابا لهم وذلك يدل على ان صفات الجلال والكمال
ولكانت باسرها في نهاية الشرف الا ان صفة العلم اشرف من غيرها لانه سبحانه لما اظهر فضل آدم
عليه السلام بالعلم وذلك يدل ايضا على ان العلم اشرف من غيره لانه سبحانه لما اظهر علمه جعله
مستوح الملائكة وخليفة العالم السفلي وذلك يدل على ان تلك المنقبة انما استحقها آدم
عليه السلام بالعلم ثم ان الملائكة افتخرت بالتسبيح والتقديس والافتخار بهما انما يحصل لو كانا
مقرنين بالعلم فانهما ان حصل لهما ذلك نفاقا ونفاقا واخس للرايب قال تعالى
لم يأنفقين في ذلك الا سفل من الثاقل وتقليد او التقليد مذموم فثبت ان تسبيحهم وتقديسهم
انما صار موجبا للافتخار بديانة العلم ونيز فخر رازي ورفاتج الغيب تفسير آية واذ قلنا للملائكة تسجدوا لادم
كفته لعلم ان هذا هو النعم الرابعة من النعم العامة على جميع البشر وهو انه سبحانه وتعالى جعل
اياهنا مسجودا للملائكة وذلك كما تعالى ذكر تخصيص آدم بالخلافة اولا ثم تخصيصه بالعلم الكفير

الواجب

ثانياته بلوغه في العلوم الى ان صارت للملائكة عاجزين عن بلوغ درجه في العلم وقد ذكر ان كونه مستحقا
 للملائكة ونيز محمد الدين الرازي در اربعين و در بيان حجج تفضيل انبياء عليهم السلام في تلك الكفة الحجة الثانية ان
 آدم عليه السلام كان اعلم من الملائكة والاعلم افضل بيان الاول قوله تعالى علم آدم الاسماء كلها
 الا قوله قالوا سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم قال يا آدم ابتهم باسمائهم بيان
 الثاني قوله تعالى هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وينبأ بوري در غرائب القرآن بتفسيره
 واذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة كفته وروى عن الحسن وقتادة ان الله لما اخذ
 في خلق آدم همست الملائكة فيما بينهم وقالوا ليجعل ربنا ما شاء ان يخلق فلن يخلق خلقا الا كما اعظم
 منه واكرم عليه فلما خلق آدم عليه السلام وفضله عليهم وعلمه الاسماء كلها قال انبئني
 باسماء هؤلاء ان كنته صادقين في انه لا يخلق خلقا الا وانه افضل منه ففرعوا الى القوة وقالوا
 سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا ونيز نيبأ بوري در غرائب القرآن بتفسيره وعلم آدم الاسماء كلها كفته
 البحث الثالث في فضل العلم لو كان في الامكان شئ افتر من العلم لظهر الله تعالى فضل آدم
 بهذا الشئ ونيز نيبأ بوري در غرائب القرآن بتفسيره يذكره كفته ولا مرموالم يجعل الله سبحانه سائر صفات
 الجلال من القدرة والارادة والسمع والبصر والوجوب والقدم والاستغناء عن المكان والمحيز
 جوابا للملائكة وموجب السكوتهم وانما جعل صفته العلم جوابا للمحيط قال اني اعلم ولا تعلمون
 وهكذا اظهر فضيلة آدم بالعلم بعد افتخارهم بالتسبيح والتقديس ونيز در غرائب القرآن و تفسيره
 مذكوره كفته عن النبي صلى الله عليه وسلم ان الله خلق آدم فتجلى فيه فالتجلى علمه التخلق باخلاقه و
 الاتصاف بصفاته وهذا هو سر الخلافة بالحقيقة لان المرأة تكون خليفة المتجلى فيه انبؤا في
 باسماء هؤلاء اي باسماء هؤلاء المخلوقات دون اسماء الله وصفاته ان كنتم صادقين في دعوى الفضيلة
 فان الفضيلة ليست بمجرد الطاعة فان ذرات الموجدات مسبوكات بحسبك وانما الافضللية بالعلم
 لان الطاعة من صفات الخلق والعلم من صفات الخالق والفضل لمن له صفة الحق والخلق جميعا فان
 عن الحق بصفاته وعن الخلق بصفاتهم ونيز در غرائب القرآن و تفسيره يذكره كفته وانما كان آدم مخصوصا
 بعلم الاسماء والحاجت للملائكة اليه في انباء اسماءهم واسماء غيرهم لانه كان خلاصة العالم ولهذا
 خلق شخصه بعد تمام العالم بما فيه كخلق الثمرة بعد تمام الشجرة فكما ان الثمرة تعبر على اجزاء الشجرة كلها

حتى يظهر على اعلی الشجرة كذلك آدم عبد على اجزاء شجرة الوجود وكان في كل جزء من اجزاءها له منفعة ومضرة ومصلحة ومفسدة فحصل له من كل من ذلك اسم يلائمه حتى ان اسماء الله تعالى جاءت على فقهه فضلا عن اسماء غيره وذلك انما كان مخلوقا كان الله خالقا ولما كان مزروقا كان رازقا ولما كان عبدا كان معبودا ولما كان معيوباً كان مستكراً ولما كان مذنباً كان مغفراً ولما كان ثانياً كان توبياً ولما كان مُنقعا ومتضرراً كان نافعا وضاراً ولما كان ظالماً كان عادلاً ولما كان ظلوماً كان متقبهاً وعلى هذا القياس ونيز وغرائب القرآن وتفسير الميرزا ذوقنا للملائكة تسجدوا لآدم كفته لئلا يخص الله تعالى ابنا آدم بالخلافة ثم علمه من العلوم ما ظهر بذلك مزيته على جميع الملائكة اقتضت حكمته البالغة ان جعله مسجداً لله وبنيادى وتفسير النور التنزيل كفته واعلم ان هذه الايات تدل على شرف الانسان مزية العلم وفضله على العبادة وان شرط في الخلافة بل العبدية فيها كوار التعليم يصح اسنادها الى الله تعالى وان لم يصح طلاق العلم لاختصاصه بمن يحترف به وان اللغات توقيفية قالوا لا تدل على الالفاظ بخصوص وعموم وتعليمها ظاهر في القاموس على العلم مبتدئاً له معانيها وذلك يستدعي سابقة وضع الاصل ينبغي ان يكون ذلك الموضع من كان قبل آدم فيكون مرابطاً وان مفهوم الحكمة نائد على مفهوم العلم ولا لتكرار قوله انك انت العليم الحكيم وان علوم الملائكة وكما لا تهم تقبل التأييد والحكماء منعوا ذلك في الطبقة الاولى منهم وحملوا عليه قوله تعالى ما كنا الا لعقابهم وعلوم وان آدم افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقوله تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وسيد شريف جرجاني در شرح مواقف در بيان اوله تفضيل انبياء عليهم السلام بر ملائكة كفته الثاني قوله تعالى وعلم آدم الاسماء كلها الى قوله تعالى سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا فانه يدل على ان آدم علم الاسماء كلها ولم يعلموها والعالم افضل من غيره لان الآية سبقت لذلك ولقوله تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون وخطيب شريف في تفسيره سراج نيز كفته هذه الايات وهي آية وعلم آدم وآية سبحانك وآية قال يا ادم تدل على شرف الانسان ومزية العلم وفضله على العبادة والا لا يظهر فضل آدم بها وار العلم بما يستخلف فيه شرط في الخلافة بل العبدية فيها وان التعليم يصح اسنادها الى الله تعالى وان لم يصح طلاق العلم عليه لاختصاصه بمن يحترف به وان اللغات توقيفية فان الاسماء تدل على الالفاظ بخصوص وعموم وتعليمها ظاهر في

القائم على المتعلم ميتنا له معانيها وذلك يستدعي سابقة وضع والاصل ينبغي ان يكون ذلك
الوضع من كان قبل آدم من الملائكة والجن فيكون من الله وان مفهوم الحكمة نال على مفهوم العلم التفاضل
للمتعلمين والا لتكرر قوله انك انت العليم الحكيم وان علوم الملائكة وكما لا يتم تقبل الزيادة وان آدم
افضل من هؤلاء الملائكة لانه اعلم منهم والاعلم افضل لقوله تعالى قل هل يستوي الذين يعلمون و
الذين لا يعلمون وان الانبياء افضل من الملائكة وان كلوا رسلنا كما اذهب اليه اهل السنة وعلى بن احمد
بن ابراهيم سأل في تفسير الرحمن غفلة واذكر لمنكر ذلك اذ قال ربك اى وقت قول ربك اطهر
لفضل آدم قبل خلقه لانه يبين الحق اصال الملائكة وهم جلم لطيفة خيرة قادرة على التشكل بالشكل
مختلفة عند جمهور المتكلمين وجواهر مجردة خيرة مخالفة للنفوس الناطقة تتصور بصور خيالية عند
الفلاسفة ان جعل في الارض في الله هي محل الكون والفساد فهو محل التصرف من عناصرها ومن
الروح السماوى خليفة نائباً عنى عليهم والهاى للبالغة قالوا المتجمل فيها العبادتها واصلاحها من
فيها لكونها من العناصر المخالفة الداعية الى اللذات السفلية ويسفك الدماء اذ فيه قوة غضبية من
النار ونحو وان لم يكن لنا جمعية نمنح ذاك ملتباً بحمدك على كمالها ونقد من نمنحه
صفائك فنقول انها مسوقة لك دون غيرك قال الرب اعلم من قصور تسبيحك وتقديسكم وعد
صلاحيتكم لخلافتي على الكل واقضوا ظهور اسمائى للطيفة والفصريه ما لا تعلمون لما لم يكن
للخليفة بد من العلم بحقائق المستخلف والمستخلف عليه ليوثق ما فيها على كمال الوجوه علم آدم
بخلق علم ضرورى فيها لاسماء كلها اى الالفاظ الدالة على الحقائق اذ هي اقل ما يفيد التمييز
بينها ثم عرضهم اى المسميات على الملائكة فقال انبئوني باسماء هؤلاء اى باقل مما ينطق بها حتى يصح
دعواكم استحقاقكم لخلعها لانه كلما دعواكم ان كنتم صادقين وعلمكم انكم تسبحون الله على الاطلاق اجمعين وقد سئو
بها قالوا سبحانك اى نزهك تنزيها عن ان يقصر علمك وتشارك فيه او تعبت في فعلك وانما
سئلناك استفساراً واسترشاداً لانه لا علم لنا الا ما علمتنا وانما لم نعلمناها ابتداءً اذ انك انت العليم
بان حقائقنا لا تقتضى لعلم بها بلا واسطة وقد جعلت الوسائط مع قدرتك على الافعال ابتداءً
انت الحكيم قال يا ادم انبئهم وان كنت دونهم في الجرد الذى به الاطلاع باسمائهم اى باسماء المسميات
المعرضة عليهم فانباهم جميعها فلما انباهم باسمائهم مع فوائدها المحصر من غير غلط فيها قال الحق لك

لكونه
ملتبياًنظ
به

انی اعلم ما لا تعلمون قاصدا به انی اعلم غیب السموات ای العالم العلوی مع کونکم منه وغیب الارض
للعالم السفلی مع ظهوره للحس ففی کل منهما من الخفایا لا یبلغ علمکم بادی وجوه التبیان مع کمال تجردکم
واعلم ما تبدون من قولکم التجمل فیما من یضدیها ویسفک الدماء والحکمة تفقدها یجاده لیظهر ان
۲ سم القهار والغفار ونحوهما وما کنتم تکتون من کونکم الحق بالخلافة منه واز لطائف مقام
آنست کہ علامہ ابو محمد احمد بن محمد بن علی العاصمی رای اثبات مشابہت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام باحضرت آدم
علیہ السلام در علم وحکمت افضلیت حضرت آدم علیہ السلام انما لیکہ بسبب علم و بودن علم بجزای تمامی فضائل و اخلاص و طیف و
بیان شریف نامودہ بعد از ان مخ است کہ افضلیت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بسبب علم و حکمت اجمع است با سبب شریف و ثناء و
لیکن بر انطقنا الله الذی انطق کل شیء خداوند عالم اورا وادابر نیکه در مقام دلیل حکم یا علی طاعت و حکمت و نیز بحدیث ائمه
العلم و علی بابها احتجاج کرده طریق اذعان و ایتقان باین دو حدیث شریف سپرده و باین استدل لکن
من حیث لا یشترط مطلق و مرام اہل حق کرام کہ اعلیست تام و افضلیت عام جناب امیر المؤمنین علیہ السلام از قاطبہ جلالت و انوار
سوی اخیر و صنو علیہ و آلہ اللف التیجہ و اصلوۃ من الیک المنعام میباشہ بنیلت احقاق و ابرام علی نبع الکمال و التمام تات
فرمودہ چنانچہ در زین الفتی جائیکہ مشابہت جناب امیر المؤمنین علیہ السلام باحضرت آدم علیہ السلام بیان نمودہ گفتہ و
اما العلم والحکمة فان الله تعالى قال لا ادم علیه السلام و علم ادم لا سماء کلها ففضل بالعلم العباد
الذین كانوا لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون و استحق بذلک منهم السبق لکمما لا یصیر
جهلا و العالم جاهلا فذلک ام یصیر آدم المفضل بالعلم و فضلو و کذلک حال من فضل بالعلم فاما من
فضل بالعبادة فربما یصیر مفضو لان العابد ربما یسقط عن رجب العبادۃ ان ترکها معرضا عنها او تنزل
فیها کفلا فلهمنا فیسقط فضلہ و لذلک قبل بالعلم علی و لا یعلی و العالم یزاد و لا یزور و من ذلک و نحو
الوصف لله سبحانه بالعلم و العالم و فساد الوصف لہ بالعبادة و العابد و لذلک من علی نبتیہ علیہ السلام
بقوله و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما فاعظم الفضل علیہ بالعلم و دون سائر
ما اکرم مدیہ من الخصال و الاخلاق و ما فتح علیہ من البلاد و الاقان و کذلک المرفی رضوان الله علیہ
فضل بالعلم و بالحکمة ففاق بهما جمیع الامم ما خلا الخلفاء الماضین رضی الله عنهم اجمعین و لذلک
وصفہ الرسول علیہ السلام بهما کجیث قال یا علی ملئت علم و حکمت و ذکر فی الحدیث عن المرتضی رضوان
الله علیہ ان النبی صلی الله علیہ کان لیلۃ فی بیت ام سلمہ فبکرت لہ بالعلم و لذلک عبد الله بن عباس

بالباب فخرج النبي صلى الله عليه وآله المسجد وعليه عزمينه وابن عباس عزيه فقال النبي عليه السلام
يا علي ما اول نعم الله عليك قال ان خلقني فاحسن خلقي قال ثم ماذا قال ان عرفني نفسي قال
ثم ماذا قال قلت وان بعد وانعم الله لا تحسوها قال فضرب النبي صلى الله عليه وآله عليا على كتفي وقال
يا علي علمت علما وحكما ولذلك قال النبي صلى الله عليه وآله عليه انا مدنية العلم وعلي يا بها وفي بعض الروايات
انا دار الحكمة وعلي يا بها دوم اكله بخديث شريف ثلاث بر عصمت جناب امير المؤمنين عليه السلام
مي نماید و ظاهرست که بعد ثبوت عصمت تعین انجناب برای خلافت جناب سالتاب صلی الله علیه واله واهم
سحاب در خیر خفا و احتجاب نیست اما دلالت بخدیث شریف بر عصمت پس در ین مقام حسب افاده بعض محققین
عالمیقام الهیست باید شنید و ظهور امر حق را بین من الصبح عند الاسفار باید دید اسمعیل بن سلیمان الکردی
البصری در جلاله النظر فی دفع شبهات ابن حجر جائیکه شطر از عبارات رساله زور اجلال الدین والی
را شرح کرده است گفته وایاک والا غنار و بطواهر الاثار والاحوال من الترتی بنی اثار الفقر کلبس
المرفعات وحمل العکاز و غیر ذلک لانهما لیست نافعة لمن اتصف بها وهولیس علی شیء من المغفرة
بالله بل قد یكون للنصف بها صاحب انتقاد علی الشایخ بنظره الی نفسه حیث انبیری حقیقه
الامر عند دون غیره وکنیز من اهل هذا الشأن هلکوا فی اودیه الحیرة لانهم اغتر بهم الجهل الکرب
فلا یدرون ولا یدرون انهم لا یدرون کابین یمیه وابن المقری والسعد التفتازانی وابن حجر
العسقلانی و غیرهم فان اغتر بهم علی معاصیهم وعلی من سبق من الموق دال علی حصرهم
طریق الحق عند هم لا غیر قد زاد ابن یمیه بأشیاء ومن جمله ما ذکره الفقیه ابن حجر الهیثمی رحمه الله
فی فتاواه الحدیثیه عن بعض اخلاء عصره انه سمعه یقول وهو علی منبر جامع الجبل بالصالحیه
ارستیدنا عمر رضی الله تعالی عنه له غلطات وای غلطات وارستیدنا علی رضی الله عنه لخطا فی اکثر
من ثلثمائة مکان فیما لیت شغری من این یحصل لك الصواب اذا الخطاء عمر علی رضی الله عنه ما یجوز
اما سمعت قول النبي صلى الله عليه وآله وسلم فی حق سیدنا علی انا مدینه العلم وعلي يا بها الخ ازین عبار
ظاهرست که علامه اسمعیل کردی در اظهار فساد و بطلان ووهن و هوان فرعوم بر عدوان ابن یمیه طلیف
داشتن آن که مرکب جنارت عظیمه انحران و جزأت موصله الی النیران گردیده بخدیث مدینه العلم تمسک
میفراید و از ادلیل قاطع و برهان ساطع منزله و میرا بودن ساحت علیای جناب امیر المؤمنین علیه السلام خطا واهی نماید

و همین است معنی عصمت پس بحمد الله تعالی حسب ادعای این علامه عالی تنابر دلالت این حدیث شریف بر عصمت
 ابوالاعلیٰ لایطهار علیهم السلام من الملک الغفار نهایت واضح و آشکار گردید و اساس نعم سرسری خطای طحطا
 و اسر الخطا که از راه اشکبار و ادعای دلائل این حدیث شریف بر مدعا کرده کالجوف المنهار باب رسید و
 ملا نظام الدین سبهاوی انصاری در کتاب صبح صادق گفته افاضة قال الشیخ ابن همام فی فتح القدر بعد ما
 اثبت عتق المولود و انعدام جواز بیعها عن عدة من الصحابة رضوان الله تعالی علیهم و بالاحادیث
 المرفوعة استنتج ثبوت الاجماع علی بطلان البیع مما یدل علی ثبوت ذلك الاجماع و الاستدلال عبد المراء
 النبأنا معمر عن ایوب عن ابن سیرین عن عبدة السلفانی قال سمعت علیاً یقول اجتمع رأی و رأی
 عمر فی امهات الاولاد ان لا یبعن ثم لایت بعد ان یبعن فقلت له فرائیک و رأی عمر فی الجماع
 لم یحب الی من رایک و حدک فی الفرقة فضحک و علی رضی الله تعالی عنه و اعلم ان رجوع علی رضی الله
 تعالی عنه یقتضی انه یری اشتراط انقراض العصر فی تقررا لاجماع و المرجح خلافه و لیس یجوز
 ان لا میر المومنین شأنی بعد اتباعه ان یمیلوا الی دلیل مرجوح و رأی مغسول و مذهب مردول
 فلو کان عدم الاشتراط و ضحک لا کوضوح شمس النهار کیف یمیل هو الیه و قد قال رسول الله
 صلی الله علیه و علی له و سلم انت متی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا بنی بعدک رواه
 الصحیحان و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما دار الحکمة و علی یا بها رواه الترمذی
 فالانقراض هو الحق لا یقال ان الخلفاء الثلاثة ایضا ابواب العلم و قد حکم عمر بامتناع البیع لان غایته ما فی
 الباب انها تعارضاته للذهب ان امیر المومنین عمر افضل و هو لا یقضی ان یکون الا فضیلة
 فی العلم ایضا و قد ثبت انه دار الحکمة فالحکمة حکمة هازین عبارت ظاهریست که شأن جناب امیر المومنین
 علیه السلام رفیع و اعلی و برتر از آنکه آنجناب باین دلیل مرجوح و مغسول و مذهب مردول گردد و چیز که خلاف حق باشد آنجناب
 میل باین تمیز نماید و حدیث منزلت و حدنا و دار الحکمة دلالت بر نمینعی دارد و امریکه آنجناب اختیار کنند همان حق و حکم آنجناب
 عین حکمت و ظاهر که بمرور حدنا و دار الحکمة قلیل عصمت جناب امیر المومنین علیه السلام باشد و لا خداوندی که علم بر مطلق بالحق متحقق خواهد
 زیرا که حسب ادعای علمای این طایفه حکم است که علم نسبت بحکمت اوسع از علم و ابطاف و انشعاب و انزفا و انعم نعمایا و همین جناب
 رسالت صلی الله علیه و سلم را که بر اخص بابا صغر تخصیص نموده و علم را بحدیث و حکمت را بدو تعبیر فرموده سوم
 آنکه این حدیث شریف دلالت دارد بر آنکه علوم جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بامت آنجناب

یقتضی

بذريعه جناب امير المؤمنين عليه السلام ميرسد و آنجناب واسطه وصول ان علوم بدگران ميباشد چنانچه مقتضای
 غالبه و نفائس عاليه نموده بخرج آن بذريعه باب آن شهر ميرسد و ظاهرست که اين مرتبه ساميه مع قطع النظر عن
 غير ثابت کمال افضليت آنحضرت بر ديگران مست و بعد ثبوت افضليت تحقق خلافت بلا فصل براس
 آنجناب محل اتياب نيت علامه مخير محمد بن اسماعيل بن صلاح الامير در روضه نذير عبائنا و تصحيح حديث مذرية العلم گفته
 نعم ولعلك تقول كيف حقيقة هذا التركيب النبوي اعني قوله انا مدينة العلم وعلو بابها
 فاقول الكلام فيه استعارة تخيلية و ممكنه و ترشيع و ذلك انه شبه العلم بحسوس من
 الاموال بخازن و يخرجه لان به العلم للمال تقاربت في الازهان و لذلك يقرب بينهما كثيرا مثل ما في
 كلام الوصي عليه السلام العلم خير من المال في كلامه المشهور الثابت لكميل بن زياد وفي الحديث
 النبوي من هو ما لا يشبعان طالب علم و طالب دنيا ف شبه العلم بالمال بجامع لنفاست في كل منهما
 و المحرم على طلبهما و الفخر بجهادتهما و لذلك قال الشافعي رحمه الله هـ قيمة المرء علمه عند ذي العلم
 و ما في يديه عند الرعايا و اذا ما جمعت علما و مالا يكتفي عين الوجود بالاجماع و ولما شبه العلم
 بالمال اثبت له ما هو من لوازم المال و هو ايجامعه و يحفظ فيه من المكان و جعل لمكان المدينة
 لانه لا يرد نوعا من العلم مشبها بنوع من المال بل علوم جملة واسعة من فنون مختلفة كالاموال
 المتعددة الانواع التي يحفظها الامدينة ثم طوى ذكر المشبه به اعني المال كما هو شأن البكينة
 و رمز اليه بلازمه و هو المدينة استعارة تخيلية ثم اثبت لها الباب بشيخا مثل قولهم
 اظفار المنية نشبت بفلاة ثم حمل ضمير قوله مدينة العلم على ضمير نفسه صلى الله عليه و لم فاجبر عنه
 بها و اخبر عن علي عليه السلام بانه بابها فلما كان الباب للثمن من شأنه ان يجلب منه اليها ما نافعها و
 يستخرج منه الى غيرها مصالحها كما فيه ايهام انه صلى الله عليه وسلم يستقدم غيره بواسطة الباب
 الذي هو علي عليه السلام دفع صلعم هذا اليها ثم بقوله فمن اراح العلم فليات من الباب انصارا بابا
 هذا باب تستخرج منه العلوم و تستقدم بواسطته ليل من شأن الباب لاهذا الاكسائر الاواب في
 المدن فانهما للجليل لهما و الاخراج عنها فلهذا قد رشان الكلام النبوي ما ارفع شأنه و اشرفه و اعظم
 بنيانه و يحتمل وجوها من التخييل كخر الا ان هذا انفسها و اذا عرفت هذا عرفت انه قد خسر الله
 الوصي عليه السلام بهذه الفضيلة العجيبة و نوع شأنه فاجعله باب اشرف ما في الكون و هو العلم و ان منه

علوما

لیستمد ذلك من ارادة ثقله باب لا شرف العلوم وهي العلوم النبوية ثم لا جمع خلق الله علما وهو
سيد رساله صلى الله عليه وسلم وان هذا الشرف يتضاءل عن كل شرف ويوطأ على راسه تعظيما له
كل من سلف وخلف وكما خصه الله بآية باب مدينة العلم فاضعنه منها ما ياتيكم من ذلك لا بد ان
يحررهم انكم اخبرتم بغيره دلالت دارد بر آنکه جناب امير المؤمنين عليه آلاف السلام رب العالمين حافظ
علم جناب سالتماب صلى الله عليه وآله لا طيب بانفع السك واللباب بوده در برابر باب بلا شبهه وارتياح كالشمس
التي لا تستر احجاب واضمحلال كجست که مجرد اين معنی مع قطع النظر عن غير مثبت افضليت انجناب بر ارضاء
ست وهو المطلوب في هذا الباب علامه كمال الدين ابوسالم محمد بن طهمة القرشي النيسابري در مطالب اول في مناقب
الرسول و ذكر شواهد علم و فضل جناب امير المؤمنين عليه السلام گفته و من ذلك ما رواه الامام الترمذي في صحيحه
بسندا وقد تقدم ذكره في الاستشهاد في صفة امير المؤمنين بالافرع البطيخ ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال اننا مدينة العلم وعلي بابها ونقل الامام ابو محمد الحسين بن مسعود القاضى
البيهقي في كتابه الموسوم بالمصابيح ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان اداة الحكمة وعلي بابها
لكنه صلى الله عليه وسلم خص العلم بالمنية والدار بالحكمة لما كان العلم اوسع انواعا وابسط فنونا واكثر شعبا
اغزر فائدة واعم نفعاً من الحكمة خصص الاعم بالأكبر والاخص بالاصغر وفي قول المنبى صلى
الله عليه وسلم ذلك اشارة الى كون علي عليه السلام نازلا من العلم والحكمة منزلة الباب من المنة
ولباب من الدار كون الباب جافطاً لما هو داخل المدينة و داخل الدار من طرق الضياع واعتداء بيد
الذهاب عليه وكان معنى الحديث ان علياً عليه السلام حافظ العلم والحكمة فلا يتطرق اليه الضياع
ولا يخشى عليها ذهاب فوصف علياً بأنه حافظ العلم والحكمة ويكفي علياً عليه السلام علو في مقام
العلم والفضيلة ان جعله رسول الله صلى الله عليه وسلم حافظاً للعلم والحكمة بنحو انكم اخبرتم بغيره دلالت دارد
بر آنکه امت جناب سالتماب صلى الله عليه وآله وسلم راجع بسوى جناب امير المؤمنين عليه السلام لازم است زیرا که
اخذ علوم جناب سالتماب صلى الله عليه وآله وسلم موقوف است بر رجوع جناب امير المؤمنين عليه السلام چنانکه دخول
مدينة موقوف بر اتيان من الباب است و يمين سبب انجناب ارشاد فرموده فمن اباد العلم فليات الباب و
نيز ارشاد فرموده كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا من الباب و اين معنی بحمد استتعالی برای اثبات مطلوب
اظهر من الشمس ما بين من لا مسى باشد و بوجه تحقق آن يربى در امامت بلا فضل جناب امير المؤمنين عليه السلام

بأقنى يمتاز علامه ابن شهر آشوب عليه الرحمه طاب ثراه وكتاب مناقب الالى طالب بعد نقل انجيد شريف اذ طرق
مخالفين من غير ما به وهذا يقتضيه وجوب الرجوع الى امير المؤمنين عليه السلام لا تكنى عنه بل مدينة
واخبار ان الوصول الى علمه من جهة على خاصة لانه جعله كباب المدينة الذي لا يدخل اليها
الا منه ثم اوجب ذلك الامانة بقوله فليات الباب وفيه دليل على عصمته لانه من ليس بمعصوم
يصح منه وقوع القبيح فاذا وقع كان لاقتداء به قبيحا فيؤدى الى ان يكون عليه السلام قد امر بالقبيح و
ذلك لا يجوز ويسئل ايضا انه اعلم الامم يؤيد ذلك ما قد علمناه من اختلافها ورجوع بعضها الى
بعض وغناءه عليه السلام عنها والباب عليه السلام ولاية على عليه السلام وامامته وانه لا يصح اخذ
العلم والحكمة في جوفه وبعد وفاته الامن قبله وروايته عنه كما قال الله تعالى واتوا البيوت من ابوابها
وجاب قاضي نور الله سوشي نوري نوري مرقده الشريف وراحق الحق افاده فرموده اقول في الحديث اشارة
الى قوله تعالى واتوا البيوت من ابوابها وفي كثير من روايات ابراهيم الغاذاي تصرح بذلك ففي بعضها
مسند الى جابر ان امان مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد العلم فليات الباب في بعضها مسند الى علي عليه
السلام يا علي انا مدينة العلم وانت الباب كذب من زعم انه يصل الى المدينة الا من المبارك وروى عن
ان امان مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد الجنة فلياتها من بابها وعن ابن عباس
ايضا بطريق اخر ان امان مدينة العلم وعلى بابها فمن اراد الحكمة فليات الباب فهذا يقتضيه وجوب
الرجوع الى امير المؤمنين عليه السلام لان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كنى عن نفسه الشريعة بمدينة العلم وبار
الحكمة ثم اخبر ان الوصول الى علمه وحكمته والجنة الله سبحانه من جهة على خاصة لانه جعله
كباب مدينة العلم والحكمة والجنة التي لا يدخل اليها الا منه وكذا عليه السلام من زعم انه يصل الى المدينة
لا من الباب تشير اليه الآية ايضا كما ذكرناه وفيه دليل على عصمته وهو ظاهر لانه عليه السلام امر
بالاقتداء به في العلوم على الاطلاق فيجب ان يكون ما سوا عن الخطاء ويدل على انه امام الامم لا
البا بل تلك العلوم ويؤيد ذلك ما علم من اختلاف الامم ورجوع بعض الى بعض وغناءه عليه السلام عنها
يدل الضلع والانية وامامته عليه السلام وانه لا يصح اخذ العلم والحكمة ودخول الجنة في جوفه
صلى الله عليه وآله وسلم الامن قبله ورواية العلم والحكمة الا عنه لقوله تعالى واتوا البيوت من
الابواب حيث كان عليه السلام هو الباب والله دال القائل مدينة علم وابن عمك بابها

الجنة

فمن غير الشك ان باب لم يوت سورها بويديل ايضا على ان من اخذ شيئا من هذه العلوم والحكم
 التي احتوى عليها رسول الله صلى الله عليه واله وسلم غير حجة على عليه السلام كان عاصيا
 كالسارق والمتسور لان السارق والمتسور اذا دخل من غير الباب لما مورب ما وصل الى بغيتهما
 كانا عاصيين وقوله عليه السلام فمن اراد العلم فليأت الباب ليس المراد به التحذير بل المراد به الاجابة
 والتحذير كقوله عز وجل فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر والدليل على ذلك انه ليس هناك
 غير محمد صلى الله عليه واله وسلم هو مدينة العلم ودار الحكمة فيكون العالم مخيرا بين الاخذ
 من احد هاتين الاخر وفقد ذلك دليل على الجوابه وانه فرض لازم والحمد لله ونيز علامه شكري
 واثبات الحق فمروده ثم لا يخفى على اولي الاباب ان المراد بالباب في هذه الاخبار الكناية عن الحافظ
 للشئ الذي لا يشذ عنه منه شئ ولا يخرج الآمنه ولا يدخل الميكلة ولا ثبتت عليه السلام الحافظ
 لعلوم النبي صلى الله عليه واله وسلم وحكمته ثبت امر الله تعالى ورسوله بالتوصل به الى العلم والحكمة
 المحكمة وجب اتباعه والاخذ عنه وهذا حقيقة معني الامام كما لا يخفى على ذوي الافهام
 انك ابو عبد الله محمد بن يوسف الكشي الشافعي ذكرنا كفاية الطالب في ذكر معنى حديث انما مدينة العلم قلت والله
 اعلم ان وجه هذا اعتقاد ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال انما مدينة العلم وعلى بابها اراد صلى الله
 عليه وسلم ان الله تعالى علمه العلم وامرني بدعاء الخلق الى الاقرار بوحدايته في اول النبوة حتى
 مضى شطره من الرسالة على ذلك ثم امر الله بحجابه من ابواب الاقرار بالله عز وجل بالوحدانية
 بعد منعه من ذلك فانما مدينة العلم في الامم والنواهي وفي السلم والحرب حتى جاهدت المشركين
 وعلى بن ابي طالب بابها اي هو اول من يقاتل اهل البغي بعدى من اهل بيته وسائر ائمتي ولو لا
 علمي بين الناس قتال اهل البغي وشرع الحكم في قتلهم واطلاق الاسارى منهم وتحرير
 سلب اموالهم وسبي ذرارهم لما عرف ذلك فالنبي صلى الله عليه وسلم سن في قتال المشركين
 ونهب اموالهم وسبي ذرارهم وسن علي في قتال اهل البغي ان لا يجهز على جريح ولا يقتل اياهم
 ولا تسبي النساء والذرية ولا تخذ اموالهم وهذا وجه حسن صحيح ومع هذا فقد قال العلماء
 من الصحابة والتابعين واهل بيته بتفضيل علي وزيادته عليه وغازاته وحدثه فقهه و
 وفور حكمته وحسن قضاياه وصحة فتواه وقد كان ابو بكر وعمر وعثمان وغيرهم من علماء

نظ
عليهان
عليها

الصحابه يشاؤون في الاحكام وياخذون بقوله في المنقضي كما ابرام اعترافهم بعلمه
ووفور فضله ورجلته عقله وصحة حكمه وليس هذا الحديث في حقه بكنز كان رتبته
عند الله عز وجل وعند رسوله وعند المؤمنين من عباد الله اجل واعلى من ذلك ازني عبارات ظاهرت
که نزد حافظ کبخی جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم از بخیریت اراده فرموده است که جناب امیر المؤمنین
علیه السلام اول مقاتل با این یعنی خواجہ بود جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم هر چند قضا اراده انجناب
از بخیریت برین مطلب درست نیست چنانچه بهین سبب حافظ کبخی در آخر کلام خود در صد اثبات دلالت
ای بخیریت شریف بر اعلمیت مطلقه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر آنده لیکن بلا ریب انچه حافظ کبخی ذکر فرموده
دلیل واضح امامت ماضیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام می باشد پس استدلال اهل حق کرام با بخیریت و ثبوت
النظام محل الزام خصام باین تقریب نیز تمام می گردد آنکه ابوبکر احمد بن ثابت الخطیب بغدادی در تاریخ
بغداد و علی بن القفل عنه گفته اخبرنا ابوطالب مجبی بن علی الدسکری قال اخبرنا ابوبکر بن المقرئ
قال ثنا ابو الطیب محمد بن عبد الصمد الدقاق قال حدثنا احمد بن عبيد الله ابو جعفر الملقب
قال اخبرنا عبد الرزاق قال ثنا سفيان عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن عبد الرحمن بن عجمان
قال سمعت جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية وهو
أخذ بيد علي هذا امير البررة وقاتل الفجرة منصور من نصرة محمد ول مرخذه يمد بها صوت
انا مدينة العلم وعلي يا بها فمن اراد العلم فليأت الباب والي الحسن علي بن محمد بن الطيب الجبلي
المعروف بابن المغازلي في كتاب المناقب گفته اخبرنا ابو الحسن احمد بن المظفر بن احمد المعطار الفقيه
الشافعي رحمه الله تعالى عن علي بن ابي حمزة قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
عبد الله بن محمد بن عثمان المزني الملقب بابي السقاء الحافظ الواسطي رحمه الله ناظر بن الحسن
الصيرفي رحمه الله ناظر بن احمد بن عبد الله بن يزيد ناظر بن الرزاق قال اناس فين الثوري عن عبد الله بن
بن عثمان عن عبد الرحمن بن يونس عن جابر بن عبد الله قال اخذ النبي صلى الله عليه وسلم
بعضد علي فقال هذا امير البررة وقاتل الكفرة منصور من نصرة محمد ول مرخذه
ثم مد بها صوت فقال انا مدينة العلم وعلي يا بها فمن اراد العلم فليأت الباب والي الحسن
كتاب المناقب گفته اخبرنا الحسن بن احمد بن موسى ناظر بن الحسن بن محمد بن الصلت القرشي ناظر

بهمان

در کلام هدایت نظام خود منصور من نصیحه مخدول من خذله بیان فرموده پنج امکه صوت
 مبارک خود براسک ابلاغ آن با سماع حضار محدود فرموده و بعد این همه استقامات بالغه و احتفالات بالغه
 حدیث مدینه العلم را ارشاد کرده پس چگونه میتوان گفت که مقصود آنجناب از حدیث مدینه العلم اثبات
 امامت جناب امیر المومنین علیه السلام نبود و این حدیث بر دعائے اهل حق دلالت نمیکند هل هذا الاکمل
 یروم ستر الشمس بالترح ولا یبالی بهتک سدن والاقتضاح پشتم امکه شیخ سلیمان بن ابراهیم
 البلیخی القندوزی در نیایع الموده گفته عن الاصبغ بن نباته قال لما جلس علی علیه السلام والخلافة
 خطب خطبه ذکرها ابو سعید الخدری الی اخرها ثم قال للحسن علیه السلام یا بنی فاصعد المنبر
 وتکلم فصعد وبعد الحمد والتصلیه قال ایها الناس سمعت جدی صلی الله علیه وآله
 یقول انا مدینه العلم وعلی بابها واهل تدخل للمدینه الا من بابها فنزل ثم قال للحسین
 علیه السلام فاصعد المنبر وتکلم فصعد فقال بعد الحمد والتصلیه ایها الناس سمعت
 جدی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول ان علیاً مدینه هدی فمن دخلها
 بنحی ومن تخلف عنها اهلك فنزل ثم قال علی علیه السلام ایها الناس انهم اولاد
 رسول الله وودیعتهم التي استودعهم علی امنه و مسائل عنهما ازین خبر ظاهرست که هرگاه
 جناب امیر المومنین علیه السلام بر سادۀ خلافت متمکن گردید خطبه ارشاد فرمود و بعد از آن جناب امام علی علیه السلام
 حکم فرمود که آنجناب هم خطبه بخواند پس آنجناب بحکم پدر بزرگوار خود بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و
 صلوۀ ارشاد فرمود که ایها الناس من شنیده ام از جد بزرگوار خود صلی الله علیه وآله که میفرمود انا مدینه
 العلم وعلی بابها واهل تدخل للمدینه الا من بابها یعنی من شهر علم هستم وعلی دروازه آن شهر
 می باشد و کسی داخل شهر نمیتوان شد الا از دروازه آن و بعد بیان این حدیث آنجناب از منبر فرود آمد بعد
 ازین جناب امیر المومنین علیه السلام جناب امام حسین علیه السلام ارشاد فرمود که آنجناب هم خطبه بخواند
 پس آنجناب بالای منبر تشریف برد و بعد حمد و صلوۀ ارشاد فرمود که ایها الناس من شنیده ام از جد
 بزرگوار خود که میفرمود ان علیاً مدینه هدی فمن دخلها بنحی ومن تخلف عنها اهلك یعنی علی شهر هدایت
 پس هر کس که داخل آن شهر شد نجات یافت هر که از آن تخلف و زید ملاک شد و بعد بیان این حدیث آنجناب
 از منبر فرود آمد بعد ازین جناب امیر المومنین علیه السلام مردم خطاب فرمود و ارشاد کرد که ایها الناس تحقیق که

ظ
علیه

اصعد

صلى الله عليه
واله وسلم

این مرد و یعنی حسنین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می باشند و امامت آنحضرت مستند
که امت خود سپرده و از ایشان امت خود را سوال خواهد فرمود و آنحضرتی ملخص الخبر و ازین واقعه برار باب احلام و البصار
واضح و اسکاگر و دید که دلالت حدیث مدینة العلم بر امامت جناب امیر المومنین علیہ السلام و وجوب طاعت آنجناب
بجدے متحقق و متبیین است و از مراتب عالیہ بلاغت بدرجہ رسیدہ کہ جناب امام حسن علیہ السلام در خطبہ
خود کہ آنرا در عین حصول خلافت ظاہر و بجناب امیر المومنین علیہ السلام حسب ارشاد آنجناب منشأ نموده اقتضای
بران فرمودہ انرا برائے حق و ترغیب مردم بر لزوم اتباع و تمسک بجناب امیر المومنین علیہ السلام کافی و ودافی
دانستہ و بعد ازین احدی از ارباب ایمان و اصحاب عرفان در دلالت و صحت این حدیث ثنی فرمود بر خلافت
و امامت و وجوب طاعت جناب امیر المومنین علیہ السلام کلام نمیتوان کرد و اللہ یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم ثم انک شهاب الدین احمد بن عبد القادر الجیلی در ذخیرة المال گفته و دعوی الحق و باب العلم
واعلم الصحب بکل حکم قالت ام سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم يقول اما ترضين يا فاطمة ان زوجتك ائمة امتي سلما واكثرهم علما واعظمهم حلما
وقالت ام سلمة رضي الله عنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول علي مع
القرآن والقرآن مع علي ان يفترقا فاحت يرد علي الحق ففوالداعي الى الحق هو دعوى الحق وفي الصحيح
الكبير قسم بالحكمة عشر جزاء فاعطى علي سبعة اجزاء والناس جزء واحد و علي اعلم بالواحد منهم و خرج
الترمذي انه قال صلى الله عليه وآله وسلم ان امة من امة العلم و علي بابها فمن اراد العلم فليأت
الباب ولهذا كانت الطرق والمسالك راجعة اليه ازين عبارت ظاهر است کہ چون امیر المومنین
علیه السلام باب مدینة العلم بود یهین سبب مق و سلسلات راجع بانجناب میشود و ظاهر است کہ این جمعی است
افضلیت آنجناب است و ثبوتها کافی فی هذا الباب کما لا یخفى علی اولی الالباب و هم انک مولود
حسن الزمان در قول حسن گفته تنبیہ من احسن بینة علی مخفی ختم الاولیاء و الحدیث المشہور بالصحیح
الذی صححه جماعات من الائمة منهم اشدا الناس قالوا لای حال سند الحدیثین ابی معین کما اسند و واقعه
الخطیب فی تاریخہ و قد کان قال اوله لا اصل له و منهم الامام الحافظ للتقد الجہد المستقل الجہد
الجامع من العلوم کما ذکره السيوطی وابن حجر والتاج السکي والذهبي والنووي عن الامام الحافظ
الخطيب البغدادي ما لم يشاركه فيه احد من اهل عصره و يؤيد قول امام الائمة ابن خزيمة ما علم

السلسلات

علی ادب الارض اعلم من ابن جریر فی تہذیب الآثار وقد قال الخطیب ار مثله فی معناه کما نقل
 کلام السیوطی فی مسند علی من جمع الجوامع ومنہم الحاکم ومن اخرہم الحافظ المجد الشیرازی
 شیخ ابن حجر فی نقد الصحیح والطیب تحقیقہ کما نقلہ الدہلوی فی لمعان المتقین واقتصر علی تحسینہ
 العلانی والنزکی وابن حجر فی القولم اخر دنا علی بن الجوزی من قوله صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انما مدینۃ
 العلم وعلی بابہا ولا تقی المدینۃ الا من بابہا قال اللہ تعالیٰ واتوا البیوت من ابوابہا وهو اقوی
 شاهد لصحة رواية صححها الحاکم فی ابداء العلم فلیات الباب وهذا مقام المحنة من انہ لا وابعث
 الا وهو راجع الیہ اخذ من لدیہ والیہ الاشارة بما فی الحديث الصحیح المستفیض المشہور بل
 المتواتر من الامم بسند کل باب المجد الابیہ مستند الامر اللہ تعالیٰ بذلک فهو سند کل باب من صاحب الشریعة
 الا ما شاء فی الطريقة الی الحقیقة الا بابہ فلا جرم قد انحصرت سلاسل الطريقة فی باب المرتضیٰ الا ما نذر
 کخفة الصدیق الی بکرو یؤیدہ الاحادیث الصحیحة المذكورة وغیرہا المشہورة فہی ہنا کان المرتضیٰ مثل
 عیسیٰ علی نبینا وکل الانبیاء الصلوٰۃ والسلام فی افراط الناس وقریطہم فیہ کما ورد وقول استشهد
 لیلۃ رفع فیہا عیسیٰ کما ورد من طرق عن الامام الحسن بن علی فی الخطبۃ فانہ خاتم الولاۃ العامة من
 آدم الی الخولی والمرضیٰ کرم اللہ تعالیٰ وجہہ خاتم الولاۃ الخاصة الحمد للاکبر فاما مدعی الوارد فیہ عند
 الطبرانی وجماعة المہدک منا اهل البيت یختمہم للدين به کما فتم بنا فولی اخر من العرب من اکرمہا
 اصلا وید اکان الشیخ الاکبر خاتم الولاۃ الحمدیۃ الا صغر عاصرہ ولقیہ ونفیہ خاتمہا خاصا
 فی العالم غیرہ قبل تحققہ برتبہ وان کان بشرہ ففسدہ ثم لما تحقق حق ازیم فارت طاہرست کہ غث
 مدنیۃ العلم از احسن بینہ ست بر معنی خاتم اولیا بودن خباب امیر المؤمنین علیہ السلام وہو ولی راجع بسوے
 انجباب واخذ از نزوانجباب می باشد و طاہرست کہ ہر گاہ حدیث مدنیۃ دلیل خاتم الاولیا بودن خباب
 امیر المؤمنین علیہ السلام ہودہ باشد دلیل کمال افضلیت انجباب خواہد بود و بعد ثبوت افضلیت در تحقق امامت
 انجباب محل ارباب نیست کما مر غیر مرة قوله غایۃ ما فی الباب انک یک شرط از شرائط امامت در وی
 بوجہ اتم متحقق گشت و از وجدان یک شرط وجود شرط لازم نمی آید اقوال تفایحہ المنہام بقضیل تمام دستی
 کہ حدیث انما مدنیۃ العلم بوجہ عدیدہ و عناوین سیدہ دلالت بر امامت خباب امیر المؤمنین علیہ السلام دارد پس
 تغافل مخاطب قیام باین کلام مغل النظام اعجب بارباب اعلام ست ومع ذلك مطلوب مرام اہل حق کرام

ازین کلام مخاطب فهم نیز ثابت است زیرا که هرگاه یک شرط از شرط امامت که علم است در ذات قدسی سمات
جناب امیر المومنین علیه السلام بوجه تمام تحقیق گشت علمیت انحضرت بلا کلام ثابت شد و علمیت انجناب مثبت بافضلیت
است و بعد ثبوت افضلیت در وجدان دیگر شرط و تحقق امامت انجناب ارباب فهم را جای کلام نیست و هر چند
در اسبق کمال وضوح و ظهور داشتی که علمیت مستلزم افضلیت است و نیز دریافتی که تحقیق خلافت و امامت همانست
که اعلم بوده باشد لیکن در اینجا نیز بعضی از ادله محکم و برین مبسوط و مشاهد واضح و حجج لا محاله این مطلب باید شنید
پس مخفی نماند که از انجمله است قصه طالوت که حق سبحانه تعالی در قرآن مجید ذکر آن فرموده و حیث
قال المثل الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا للنبی لهم ایضاً لئنا ملکانا نقاتل فی
سبیل الله قال هل عینکم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا و ما لنا الا تقاتل فی سبیل الله
وقد اخرجنا من ديارنا و ابناءنا فقلنا کتب علیهم القتال تولوا الا قليلاً منهم والله عليم بالظالمین
وقال لهم نبیهم لرب الله قد بعث لکم طالوت ملکاً قالوا الا یتکون له الملك علینا و نحن احق بالملك منه ولم
یوت سعناً من المال قال ار الله اصطفاه علیکم و زادہ بسطة فی العلم و الجسم و یوتی ملکاً مرئیاً
و الله واسع علیکم لتقبلی در تفسیر خود که نسخه عتیقه ان پیش نظر قاصد حاضر در تفسیر قمی گفته قال الله اصطفاه
اختاره علیکم و زادہ بسطة فضیلة و سعة فی العلم و ذلك انه کان اعلم بنی اسرائیل فی وقته
و محیی السنه بغوی در معالم التنزیل در تفسیرین قصه گفته قال ار الله اصطفاه اختاره علیکم و زادہ بسطة
فضیلة و سعة فی العلم و الجسم و ذلك انه کان اعلم بنی اسرائیل فی وقته و ابوالبرکات عبد البر ارجو
نسفی در تفسیر مدارک التنزیل گفته قال ار الله اصطفاه علیکم الطاء فی صطفاه بدل من الطاء لک
القضاء التاکنه ای اختاره علیکم و هو اعلم بالمصالح منکم و لا اعتراض علی حکم که ذکر مصلحتین التفع
تم اذکر و من النسب و المال و هما العلم المبسوط و الجسم و فقال و زادہ بسطة مفعول ثان فی العلم و
الجسم قالوا کان اعلم بنی اسرائیل بالحرب و الذی یانات فی وقته و اطول من کل انسان براسه و
منکبه و البسطة السعة و الامتداد و الملك لا یتدان یتدان من اهل العلم فان الجاهل ذلیل و زک
غیر منتفع به و ان یتدان یتدان لانه اعظم فی النفوس و الهیب فی القلوب و خطیب شریعی در
سراج منیر گفته قال ای نبیهم ار الله اصطفاه ای اختاره للملک علیکم و العمدة فی التمام
اصطفاه الله تعالی و قد اختاره علیکم و هو اعلم بالمصالح منکم هذا الامر الاول و الثاني و زادہ علیکم

السیاسیه

بسطه ای سعه فی العلم الذی یحصل به نظام المملكة ویتمکن به من معرفة الامور والسیاسة و فی
 الجسم الذی یتمکن من الطفر من یارزه من التجمعان وقصد له من سائر الاقران ویكون اعظم
 خطرا فی القلوب واقو علی مقاومة العدا وکتابه الحرا لا ما ذکرته وقد ناله الله فی العلم فکانا علم بنی اسرائیل یومئذ
 والجسم فکان اجماعهم و اتمهم خلقا کان الرجل القایم ید یسده فینا و لیس طالوت و الراجح
 ست قصه استخلاف حضرت داود علیه السلام حضرت سلیمان علیه السلام را و این قصه بسیار از علما
 کبار و نبلا و احبار سنیه در کتب خود روایت کرده اند ابو الحسن محمد بن عبد الله الکسانی در قصص الانبیاء گفته
 حدیث الصحیفه الی فیها آیه الخلافه قال وهب فلما اتت علی سلیمان بضع وعشرون سنه
 نزل جبرئیل علیه السلام و معه صحیفه من ذهب فقال یا داود ان الله تعالی یرید ان یمکنک السلام و یقول لک
 اجمع اولادک و اقرأ علیهم ما فی هذه الصحیفه من المسائل فمر اجابک عنها فهو الخلیفه
 من بعدک قال فادع اهلک و ادع علیه السلام باولاده و کان سلیمان اصغرهم سنا و اغزرهم علما
 و اخبر داود علیه السلام اولاده ان جبرئیل علیه السلام اخبره عن الله تعالی ان من عرف تفسیر
 هذه المسائل فهو الخلیفه من بعدک ثم قرأ علیهم المسائل فلم یکن فیه من یعرف تفسیرها
 فقالوا عند عجزهم عنها ان ابنک سلیمان اکثرنا فهمنا فسله عنها فقال داود یا سلیمان انی سألتک
 عن هذه المسائل فما تری فقال یا بنی الله سل فانی ارجو من الله تعالی ان یهدی الی اجوبتها فقال دا
 و د یا بنی ما الشئ فقال سلیمان هو المؤمن قال صدقت قال فما کل شیء قال الماء لان منه کل شیء
 قال صدقت قال فاخبرنی عن اکثر شئ فقال هو الشک فی بنی ادم قال فاول شئ فقال البیتین
 فی بنی ادم قال فاجبرنی عن حل شئ قال المال والولد قال صدقت قال فما امر لا شیء
 قال الفقر بعد الغنا قال صدقت قال اخبرنی عن اتباع شئ قال
 الکفر بعد الايمان قال صدقت قال فاجبرنی عن اکبر شئ قال هو الشکر فی بنی ادم قال
 صدقت قال فاجبرنی عن احسن شئ قال الروح فی الجسد قال فاول شئ فقال الجسد بل الروح
 قال فاجبرنی عن اقرب شئ فقال الاخرة مر بال دنیا قال فما بعد شئ فقال الدنیا من الاخرة
 قال فاجبرنی عن اشرف شئ قال المرأة السیئه قال فاجبرنی عن اخیر کل شئ قال المرأة الصالحة قال
 وکانا نعقب کل مسئله تصدق علی لک ثم التفت الی بنی اسرائیل وقال ما الذی انکرتم فی قول بنی

فما اقل

سليمان قال ما اخطاء في شيء من ذلك فامتعتك الله به وبارك لك فيه ولنا معك ومعه
 قال داود افرضيتهم ان يكون خليفتي عليكم فقالوا والله نصيبنا ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهيم السليمي
 وكتاب العرائس گفته باب في قصه استخلاف داود ابنه سليمان عليهما السلام وذكره في الحاشية قال
 ابوهريرة رضي الله عنه انزل الله تعالى كتابا من السماء على داود عليه السلام محققا لما نجاكم من ذهاب فيه
 ثلثة عشر مسألة فاولها تعالى اليه ان سل عنها انبث فان هو اخرجهم فهو الخليفة من بعده
 قال فدعا داود عليه السلام سبعين قسا وسبعين جبلا واجلس سليمان بين ايديهم وقال يا بني الله
 تعالى انزل علي كتابا من السماء فيه مسائل وامرنا ان نبتلك منها فان اخرجتهم فانت الخليفة من بعدى فقال
 سليمان ليسالني الله عما يبدله وما توفيقي الا بالله قال داود يا بني ما اقرب الاشياء وما البعد الاشياء وما
 انش الاشياء وما اوخشاها وما احسن الاشياء وما اقبحها وما اقل الاشياء وما اكثرها وما القائمات وما
 الساعيات وما المتزكان فالتسباغضان وما الامر الذي اذا ركب الرجل حملا اخره وما الامر الذي
 اذا ركب الرجل ذم اخره فقال سليمان عليه السلام اما ١ اقرب الاشياء فالاحرة واما البعد الاشياء
 فما فناءك من الدنيا ولما انش الاشياء فمجنبد فيه روح واما اوخشا الاشياء فمجنبد لا روح فيه واما
 احسن الاشياء فالايمان بعد الكفر واما اقبح الاشياء فالكفر بعد الايمان واما اقل الاشياء فاليقين
 واما اكثر الاشياء فالشك واما القائمات فالسما والارض واما الساعيات فالشمس والقمر والشتات
 فالليل والنهار واما المتزكان فالموت والحياة والامر الذي اذا ركب الرجل حملا اخره فالحملة عند
 الغضب واما الامر الذي اذا ركب الرجل ذم اخره فالحدة عند الغضب قال ففكوا الحاشية فاذا جوا
 المسائل سوا على ما نزل من السماء فقال القسيسون لا ترض حتى نسأله عن مسألة فان اخرجها فهو الخليفة
 من بعده فقال سليمان عليه السلام سلوني وما توفيقي الا بالله فقالوا له ما الشيء الذي اذا صلح صلح
 كل شيء من الانسان واذا فسد فسد كل شيء من الانسان فقال هو القلب فقام داود فصعد
 المنبر فحمد الله تعالى واتى عليه ثم قال انا لله تعالى يا مربي انا استخلف عليكم سليمان قال
 فضجت بنو اسرائيل وقالوا غلام حدث يستخلف علينا فينا من هو افضل منه واعلم فبلغ
 ذلك داود عليه السلام فدعا اسباط رؤساء بني اسرائيل وقال لهم انه قد بلغني مقالكم فارادو
 عصيكم فاني عصاه اثمرت فان صابها واث هذا الامر بعدى قالوا قد رضينا فجاؤا بعضهم فقال

لهم دائر لكتب كل رجل منك اسمه على عصاه فكتبوا ثم جاء سليمان بعصاه فكتب عليها السلام
ثم دخلت بين العصي وأغلق عليها الباب وحرست رؤس أسباط بني إسرائيل فلما أصبح صلب بهم
الغداة ثم اقبل ففتحه فأخرج عصيتهم فاذا هي كجواهر وعصا سليمان قد اذرت واخرت قال فسلموا
ذلك لداود وعليه السلام فلما رأى ذلك داود حمد الله وجعل سليمان خليفته ثم سار به في بني إسرائيل
فقال ان هذا الخليفة عليكم من بعدي وعبيد الله كما شئتم في كتاب نفا الس العرش كمنه عتيقة ان
يسر نظر فقير حاضرته فغته قال ابو هريرة رضي الله عنه نزل كتاب من السماء على داود عليه السلام فمحم
نجاته من ذهب في ثلاث عشرة مسألة وأوحى الله تعالى اليه ان سئل عنها ابنك سليمان فان هو
اخرجته فهو الخليفة بعدك فداود وعليه السلام بسبعين قساً وسبعين حبراً واجلس سليمان
بين ايديهم قال له يا بني نزل كتاب من السماء فيه مسائل وامرت ان اسئلك عنهن فان اخرجتهن فانت
الخليفة من بعدي قال سليمان يسئل بني الله عما بدله وما توفيقي الا بالله فقال داود وعليه السلام
اخبرني يا بني ما اقرب الاشياء وما ابعد الاشياء وما اشد الاشياء وما اوهش الاشياء وما احسن
الاشياء وما افعل الامثلة وما اقل الاشياء وما اكثر الاشياء وما القامان وما المختلفان وما
المتباغضان وما الامر الذي اذا ركبها الرجل حمد اخرة وما الامر الذي اذا ركبها الرجل ذم اخرة قال
سليمان اما اقرب الاشياء فالاخرة واما ابعد الاشياء فانا فانا من الدنيا واما اشد الاشياء فالحج
فيه روح ناطق واما اوهش الاشياء فحجيد بلا روح فاما احسن الاشياء فالإيمان بعد الكفر و
اما اقمم الاشياء فالكفر بعد الإيمان واما اقل الاشياء فاليقين واما اكثر الاشياء فالشك
واما القامان فالسماء والارض واما المختلفان فالليل والنهار واما المتباغضان فالموت والح
الحق واما الامر الذي اذا ركبها الرجل حمد اخرة فالحلم على الغضب واما الامر الذي اذا ركب
الرجل ذم اخرة فالحقد على الغضب قال ففكوا الخاتم فاذا هي المسائل سواء على ما نزل من
السماء فقال لقسيسون ولا حبار لا ترضى حتى نسأله عن مسألة فان هو اخرجها فهو الخليفة
من بعدي قال سلوه فقال سليمان سلوه وما توفيقي الا بالله فقالوا وما الامر الذي اذا سلم
صلح كل شيء من الانسان واذا فسد فسد منه كل شيء فقال هو القلب فقام داود عليه السلام
وصعد المنبر حمد الله تعالى واثنى عليه ثم قال ان الله عز وجل امر ان يستخلف عليكم سليمان قال فضجت

عصا

جملہ فیکم

رؤس بنی اسرائیل مرخاک و قالوا غلام یحدث یتخلف علینا و فیما أمرہم و اعلیٰ و افضل منہ فبلغ
 ذلک داؤد علیہ السلام فادرس بنی اسرائیل فقال نہ یبلغنی مقالکم فاروف عصیتکم فای عصا اثمرت
 فان صاها و اولہذا الامر بعدک فقالوا رزینا کجا و بعضیہم فقال لهم داؤد لیکتب کل اسمہ ثم
 ادخلت بیتا و اعلق الباب و سد بالاکفال و سرور و سباط بنی اسرائیل فلما اصبح علیہم الغد انظر اقبل
 ففتح الباب فخرج عصیہم کلہا و عصی سلیمان علیہ السلام لم تثر و اثمرت قالوا فسلو ذلک و داؤد علیہ السلام
 رای ذلک داؤد جمل سلیمان خلیفہ ثم ساری فی بنی اسرائیل فقال ان هذا خلیفۃ فیک من بعدی
 و از جملہ اولہ صیر کما تعین اعلم برائے خلافت و امامت و امارت و قیادت کیست کہ ملا علی متقی در ذکر العمال
 آورده و الفاظ آن اینست مراستعمل عامل من المسلمین و هو یعلم ان فیہم اولیٰ ذلک منہ
 و اعلم بکتاب اللہ و سنتہ نبیہ فقد خان اللہ و رسوله و جمیع المسلمین مرد عن ابن عباس
 و نیز ملا علی متقی در منتخب کثر العمال گفته من استعمل عامل من المسلمین و هو یعلم ان فیہم اولیٰ
 بذلک منہ و اعلم بکتاب اللہ و سنتہ نبیہ فقد خان اللہ و رسوله و جمیع المسلمین
 (مرد) عن ابن عباس ازین حدیث واضح و لا یح ست کہ جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 فرمود کہ ہر کہ مقرر کند عاملی را از مسلمین در حالیکہ براند کہ در مسلمین کسی ہست کہ از ان عامل اولیٰ است
 باین عمل و اعلم ست بکتاب اللہ و سنت نبی صلی اللہ علیہ وسلم کہ خیانت کردہ ہست آن شخص خدا و رسول خدا
 و جملہ مسلمین را و ہر گاہ نبض ارشاد ہدایت بنیاد سرور عباد علیہ و آلہ لا محابہ آلاف السلام الی یوم المعاد
 در تولیت امارت جزئیہ نصب عامل غیر اعلم باوجود عامل اعلم جائز نباشد و موجب خیانت خدا و
 رسول و جملہ اہل اسلام گردد چگونہ تجویز توان کرد کہ زعامت کبرے و ریاست عظمیٰ کہ خلافت و امامت
 عبارت از انست باوجود اعلم غیر اعلم خواہد رسید و نصب غیر اعلم برائے انجمنین منصب جلیل خیر و
 مرقب رفیع اثر بلا اشکال جائز و سائل خواہد گردید و ازینجا بچند نفعائے کمال انقضاح ساطع و
 لامع شد کہ کسائے کہ باوجود باب مدینہ علم مثل ابو بکر را کہ جاہل اب و کلالہ بل العلم المنصوب
 علی الجہالۃ ہو دبرائے نصب بر منصب خلافت تجویز کردہ اند راہ کمال نصب و انحراف و
 عنہم عن غفلت پیودہ و باغش و جوہ ارتکاب خیانت خدا و رسول و جملہ اہل اسلام نمودہ اند و
 سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و از جملہ دلائل اینمندی کہ اعلیت موجب خلافت

می باشد اشعار بلاغت شاعر حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه و آله ما هب القبول می باشد که از ادرو قتی که اهل سقیفه
بیعت ابوبکر کرده بودند نشانه نموده و در آن اشعار با علیت خباب امیر المؤمنین علیه السلام به حق بودن انجناب مجله استلال
فرموده چنانچه خطب خوارزم در کتاب المناقب گفته قال العباس بن عبد المطلب یحد علیاً علیه السلام حين بیع
لابی بکره ما كنت احب ان الامر یصرف عن هاشم ثم مناه عن ابی حسن و الیس اول من صلی قبلکم
واعلم الناس بالاثار والسنن و اقرب الناس عهدا بالنبی و من یجریل عور للی فی الفل والکفن و
مرفیه ما فی جمیع الناس کلهم و فلیس فی الناس ما فی من الحسن و ما ذلک ذکرکم عن فخره و هان بیعتکم
من اول لفتن و بعضی علمای این اشعار العتبه بن ابی لهب نسبت داده اند چنانچه ابو الفدا اسمعیل بن علی الایوبی در
کتاب المحقر فی اخبار البشر گفتند ما قبض الله نبیه قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من قال ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم مات علوی سبب سیفه هذا و انما ارفع الی السماء فقرأ ابوبکر و ما حمز الا رسول قد خلت
من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم فرج القوم الی قوله و یأدر فی سقیفه بنی ساعده
فبايع عمر ابابکر رضی الله عنهما و انما قال الناس علی حبیب یعودون فی العشر الاوسط من بیع الاول سنة لحد
عشره خلاجماعة من بنی هاشم والزید و عتبه بن ابی لهب و خالد بن سعید و العاص و المقداد بن عمرو
و سلمان الفارسی و ابی ذر و عمار بن یاسر و البراء عازب و ابی بکر و ما الوامع علی بریطالب و قال
و ذلک عتبه بن ابی لهب ما كنت احب ان الامر یصرف عن هاشم ثم مناه عن ابی حسن
عن اول الناس ایمانا و سابقه و واعلم الناس بالقرآن والسنن و اخر الناس عهدا بالنبی و من
جبریل عون له فی الفل والکفن و مرفیه ما فیهم لا یأتون به و فلیس فی القوم ما فی من الحسن و
و یومئذ انک کزیر بن بکار و کتاب الموفیات علی ما نقل عنه گفته روی محمد بن اسحاق ان ابابکر لما بیع
افخرت یم بن مرقه قال و کان علمه للمهاجرین و جل الانتصار لایشکون ان علیاً هو صاحبها
بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال الفضل بن عباس یا معشر فربش و خصوصاً
یابن یحیی ثم انما اخذ الخلافة بالنسب و سخر اهلها دونکم و لو طلبنا هذا الامر لکن نحن اهلها لکانت کراهة
لناس لنا اعظم من کراهة غیرنا حسد منهم لنا و قد اعلینا و ان الغلم ارجلنا صلینا عهدا و یومئذ
المی و قال بعض ولد ابی طیب بن عبد المطلب ما كنت احب ان الامر یصرف عن هاشم
ثم مناه عن ابی حسن و الیس اول من صلی قبلکم و واعلم الناس بالقرآن والسنن و اقرب الناس

عهد ابی النبی ومن ذی جبرئیل عون له فی الفصل الکفن به من فیه ما هم لایمرون به وولیس القوم ما
 فیه من الحسن و ما ذالذی رده عن فعله و هان ذلینا من اعظم الغبن و بعضی از اعلام مخالفین ابن
 اشعوط بنجریمه بن ثابت ذوات شهادتین منسوب کرده اند عبد الرحیم بن حسین العراقی در کتاب التقدید و الايضاح
 لما اطلق و اطلق من کتاب ابن الصلاح گفته و الصبیح ان علیا اول ذکر اسلم و حکى ابن عبد البر لا تقا و علی
 كما سیأتی و قال ابن اسحاق فی السیرة اول من امن خدیجه علی بن ابیطالب کان اول ذکر من رسول
 الله صلی الله علیه سلم و هو ابن عشر سنین ثم زید بن حارثه کان اول ذکر اسلم بعد علی ثم ابوبکر فاطمہ سلامه
 انحرطه و ذکرنا ان الصبیح من ان علیا اول ذکر اسلم هو قول اکثر الصحابة و ذکر سلمان الفارسی و خباب الکلابی و
 خزيمة بن ثابت و زید بن ارقم و ابی یوسف و ابی نصر و المقداد بن الاسود و یعلی بن مرة و جابر بن عبد الله و ابی سعید
 الخدری و انس بن مالک و عقیف الکندی و انشد ابو عبد الله المزیانی لخزيمة بن ثابت ما کنت
 احب هذا الا من منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی حسن و الیس اول من صلی لقبلة تم و اعلم
 الناس بالفرقان و السنن و بنو نضر عبد الرحیم عراقی در شرح الفیه الحدیث گفته و القول الثانی اولهم اسلاما
 علی روی ذلك عن زید بن ارقم و ابی ذر و المقداد بن الاسود و ابی ایوب و انس بن مالک و یعلی بن
 مرة و عقیف الکندی و خزيمة بن ثابت و سلمان الفارسی و خباب بن الکلابی و جابر بن عبد الله
 و ابی سعید الخدری و انشد ابو عبد الله المزیانی لخزيمة بن ثابت فی علی رضی الله عنهما الیس اول من
 صلی لقبلة تم و اعلم الناس بالفرقان و السنن و محمد بن عبد الرحمن سخاوی در فتح البیضاء شرح الفیه الحدیث
 گفته و قال بل اولهم اسلاما علی بن ابیطالب رضی الله عنه لقوله صلی المنیر اللهم لا اعرض عبدک قبله غیر نیک ثلاث
 مرات لقد صلیت قبل ان یصلی الناس سبعا و ستمائة حسن لقوله مما انشده الفضا علی سبقتکم
 الی الاسلام طرا و صغیرا بل بلغت ان طمعه و لما روی فی ذلك عن انس و جابر و خزيمة و زید بن ارقم
 و سلمان و ابن عباس و عقیف الکندی و معقل بن یسار و المقداد بن الاسود و یعلی بن مرة و ابی ایوب
 و ابی ذر و ابی رافع و ابی سعید الخدری فی اخرین منهم مسلم الملائی و انشد ابو عبد الله المزیانی لخزيمة
 ما کنت احب هذا الا من منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابی حسن و الیس اول من صلی لقبلة تم و اعلم
 الناس بالفرقان و السنن و جمال الدین محدث شیرازی در روضة الاحیاء و بحوث سبق اسلام خباب لیس المرسلین
 علیه السلام گفته و ان خزيمة بن ثابت رضی الله عنهما و روح علی مرتضی کرم الله وجهه منقولست که شیری باغضی است حیث نقل

ان عبد الله من هذه الآفة

ما كنت احسب هذا الامر منصرفا عن هاشم ثم منها عن ابي حسن و ليس اول من صلى لقبلته هم
واعلم الناس بالفرقان والسنن بن محمد بن عبد الباقي زرقاني و شرح مواهب لغيره گفته انشد المرن بان الخيرة
في علي و ليس اول من صلى لقبلته و واعلم الناس بالفرقان والسنن بن و بعض از علماء اهل بيته
حسن بن ثابت ر قائل بن اشعار سيدانند خيا نچه فخر رازی در مفتاح الغيب تفسير كبر واذ قلنا اللهم لا تسجدوا
لآدم گفته اجمع المسلمون على ان ذلك السجود ليس بسجود عبادة لان سجود العبادة لغير الله كفر و الامر لا يرد
بالكفر ثم اختلفوا بعد ذلك على ثلثة اقوال الاول ان ذلك السجود كان لله تعالى و آدم عليه السلام كان لقبلته
و من الناس من طعن في هذا القول مرجحين الاول انه لا يقال صليت للقبلة بل يقال صليت الى
القبلة فلو كان آدم عليه السلام قبله لكان ذلك السجود لوجب ان يقال السجود و الى آدم فلما لم يرد الامر هكذا
بل قيل السجود لآدم علمنا ان اجمع عليه السلام لم يكن قبله الثاني ان ابليس قال ارايتك هذا الذي كرمك على ان تكون
مسجودا يدل على اعظم حلالا من السجود لو كان قبله لما حصلت هذه الدخلة بدليل ان سجودا عليه الصلوة
و السلام كان يصلي الى الكعبة و لم يلزم ان تكون الكعبة افضل من محمد صلى الله عليه و سلم و الجواب على اول الله
كما ينبغي ان يقال صليت الى القبلة جاز ان يقال صليت للقبلة و الدليل عليه القرآن و اشعرها القرآن فبقوله
تعالى اقم الصلوة لذكر الله لا للدلولك فاذا جاز ذلك فلم لا يجوز ان يقال صليت للقبلة مع ان
الصلوة تكون لله تعالى للقبلة و اما الشرح فقول احسب ما كنت اعرف ان الامر منصرف عن هاشم ثم منها
عن ابي الحسن و ليس اول من صلى لقبلته و اعرف الناس بالفرقان والسنن بن فقول صلى لقبلته نص على المقصود
و الجواب عن الثاني ان ابليس تسكى تكريمه و ذلك التكريم لا نسلم انه حصل بمجرد تلك السجود يذبل لعله حصل
مع امور اخر فاما في القول الاول و نظام الدين نيا بورد و غرائب القرآن و تفسير آية مذكرة گفته ان المسلمين اجمعوا على
ان ذلك السجود لم يكن للعبادة لانه تعالى لا يامر بالكفر و العبادة لغيره كفر فزعم بعض اهل السجود كان لله تعالى
آدم ك القبلة فقول السجود لآدم مثل قولك صل للقبلة قال حسن بن ثابت ما كنت اعرف ان الامر
منصرف عن هاشم ثم منها ابي حسن و ليس اول من صلى لقبلته و اعرف الناس بالفرقان والسنن بن و بعضا و در تفسير كبر
گفته انهم بالسجود تذلل الامار و في عظيم قدرته و باهر آية من شكر الما انعم عليهم بواسطته فاللام في كالا في قوله
حسب ما ليس اول من صلى لقبلته و اعرف الناس بالفرقان والسنن بن و در مقام تفسير مواهب گفته قول ليس اول من صلى
لقبلته قال و نشان المير معنيين باسقاط الباطل عن مدعيان الخلفه و اوله ما كنت اعلم ان الامر

منصرف یعنی الخلافة عن هاشم ثم منها عن الحسن یعنی ثم ابعد من ذلك
 ان ينصرف من هذه القبيلة عن ابی الحسن کینته علی رفا فيه ما فهم من کل صالحة و
 ليس فی کلام ما فيه من حسن یعنی اريد بالابی الحسن مرفیه ما فی الاصحاب او فی هاشم من کل
 حصلة صالحة وليس فی کلام ما فيه من خلوص ليس اول من صلی لقبيلکم ای اول المسلمين
 واعرف الناس بالقران والسنن فاللام فی قبيلکم بمعنى الجانب وبعضی از کبار معنی الفین شعرا
 بابوسفیان بن حرب بنی بنی نضیم بنی نضیم بنی نضیم بنی نضیم بنی نضیم بنی نضیم بنی نضیم
 سبق اسلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام علی انقل عنه کفته ولما الاشعار المرفیة فمعرفة کثیرة منتشرة
 فیهما قول عبد الله بن ابی سفیان بن الحارث بن عبد المطلب محبوب الولید بن عقبه بن ابی معیط
 و ان ولی الامر بعد محمد بنی و فی کل المواطن صلیه و وصی الرسول حقاً و صلیه و اول
 من صلی و مرکان حانیه و قال خزیمه بن ثابت و وصی رسول الله من دور اهلله و وفار
 مذ کان فی سالف الزمن و اول من صلی التماس کلهم و سوی خیرة الشوان و الله ذمین
 وقال ابوسفیان بن حرب بن امیة بن عبد شمس حین یويع ابوبکر ما کنت احب ان الامر یضرب
 عن هاشم ثم منها عن ابی حسن و ليس اقل من صلی لقبائهم و واعلم التماس بالاحکام والسنن
 وقال ابوالاسود الدؤلی یهدی طلحة والزبیر و ارعلتکم معصره بیما الله الاسد الاسود
 اما انه اول العابدین بمکة والله لا یعبده فقال سعید بن فیس الهمدانی یرتجز بصفین هذا
 علی و ابن عم المصطفی اول من احابه فیماروی فهو الامام لا یبالی من غوی ثم قال زفر بن یزید بن
 حذیفه الاسدی فحی طوا علیا والضره فانه و وصی و فی الاسلام اول اول و ان تخذ لوه و
 المحادث جملة فليس لکم عن ارضکم متحول و الاشعار کالاحضار اذا المتع فی محجی القبلیات
 اللقطة و الاتفاق کان و رد دها حجة و انجمله عزاب مطربا ولی الاحلام و عجائب مغریر مناسبه این
 مقام خیر متناس حضرت خلیفه ثانی استخلاف معاذ بن جبل ابرع من معنی که معاذ الله جناب رسالتنا
 صلی الله علیه و آله وسلم فرموده است که معاذ روز قیامت پیش علما خواهد بود باندا زاندا ختن سنگی و آیین خبر
 طریقت را اکابر محدثین اعلام و امثال حفاظ فحام سنیه بالفاظ مختلفه روایت کرده اند ابو عبد الله محمد بن سعد
 بن منیع الزهری البصری کاتب الواقدی و طبقات گفتند خبرنا یزید بن هارون اناسعید بن ابی عریبة

سمعت شهر بن حوشب يقول قال عمر بن الخطاب لو أدركت معاذ بن جبل فاستخلفته فسالني
 عنه ربي لقلت ربي سمعت نبيك يقول ان العلماء اذا اجتمعوا يوم القيمة كان معاذ بن جبل من
 الذين هم بقدر فتحة و احمد بن حنبل و رستم و غفنة ثنا ابو المغيرة و عصام بن خالد قال ثنا صفوان عن
 شرح بن عبيدة و راشد بن سعد و غيرهما قالوا لما بلغ عمر بن الخطاب رضي الله عنه سر غدر فان
 بالشام و باء شد يد اقال بلغني ان شدة الوباء في الشام فقلت ان أدركني اجل و ابو عبيدة بن
 الجراح حتى استخلفته فان سألني الله لم استخلفته على امة محمد صلى الله عليه وسلم قلت ان سمعت
 رسولك صلى الله عليه وسلم يقول ان لكل بني امية و اميية ابو عبيدة بن الجراح فانكر القوم ذلك و
 قالوا ما بال عليا فشرعوا بنو بني فخرهم قال فان أدركني اجل قد توفي ابو عبيدة استخلف معاذ
 بن جبل فان سألني ربي عز وجل لم استخلفته قلت سمعت رسولك صلى الله عليه وسلم يقول ان خير
 يوم القيمة بين يدي العلماء نبذة و ابو بكر عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري في كتاب الامامة سببته فتم
 ان المهاجرين دخلوا على عمر وهو في الموت من جراحته تلك و قالوا يا امير المؤمنين استخلف علينا قال
 والله لا احاكم حيا و ميتا ثم قال ان استخلف فقد استخلف من هو خير مني يعني ابا بكر و ان ادع
 فقد ودع من هو خير مني يعني النبي صلى الله عليه وسلم فقالوا جزاك الله خيرا يا امير المؤمنين فقال ما شاء
 راغبنا راهبا و ددت اني اخبر بها كالي و لا على فلما احس بالموت قال لا يذهب العاشية و اقرها
 من السلام و استاذنها ان اقبروني بينهما مع رسول الله و مع اب بكر فانها عبد الله بن عمر فاعلمها ما فقالت
 نعم و كرامته ثم قالت يا بني ابلغ عمر سلامي فقل له لا تدع امة محمد بل ادع استخلف عليهم و لا تدعهم
 بعدك هم اوفاني اخشي عليهم الفتنة فانها عبد الله فاعلمه فقال و مرت يا مربي ان استخلف
 لو أدركت ابا عبيدة بن الجراح حيا باقيا استخلفته و وليته فاذا قدمت على ربي فسالني فقال
 لي من وليت على امة محمد قلت اي ربي سمعت عبدك و نبيك يقول لكل امة امين و ان امين
 هذه الامة ابو عبيدة بن الجراح لو أدركت معاذ بن جبل و ليته فاذا قدمت على ربي فسالني
 من وليت على امة محمد قلت اي ربي سمعت عبدك و نبيك يقول ان معاذ بن جبل ربي يدينني
 العلماء يوم القيمة برقوة و ابو عبيد بن عبد الله الاصمعي في رحلته الاولى كفته حدثنا ابو حامد بن حيلة
 نا محمد بن اسحاق نا محمد بن جنداش نا مروان بن معاوية نا سعيد بن ابي عروبة عن شهر بن حوشب قال

قال عمر الخطاب لو استخلفت معاذ بن جبل فسالني عند ذل ما حملك على ذلك لقلت سمعت
 نبيك صلى الله عليه وسلم يقول يا ايها العلماء اذا حضر وابعاهم كان بين ايديهم دتوة بحجر الرتوة
 المنزلة وابن حجر عسقلاني ورفق الباري گفته اخراج احمد عن عمر بن عبد ربه ان رجلا ثقات قال ان ادر كفى اجل
 وابو عبيدة حتى استخلفته فذكر الحديث وفيه قال فان ادر كفى جلي فمات ابو عبيدة استخلف
 معاذ بن جبل وملا على متقى وركز العمال گفته عن شهر بن حوشب قال قال عمر الخطاب لو استخلفت سالما
 مولى الحذيفة فسالني رب ما حملك على ذلك لقلت يا رب سمعت نبيك صلى الله عليه وسلم يقول
 انه يحب الله حقا مقلبه ولو استخلفت معاذ بن جبل فسالني رب ما حملك على ذلك لقلت سمعت
 نبيك صلى الله عليه وسلم يقول يا ايها العلماء اذا حضر وابعاهم كان معاذ بن جبل بين ايديهم دتوة بحجر
 حل اي رواه ابو نعيم في كتابه الاطباء ازين عبارات طاہرست کہ حضرت خليفه ثانی بابائهم بالاخوانی ارشاد
 ميگردند که اگر من دريافت ميکردم معاذ بن جبل را و استخلاف او ميکردم پس سوال ميکردم از من پروردگار من که چه چيز
 ترا بر اين امر باعث شد هر آنکه ميگفتم که شنيدم من بني ترا که ميگفت بدستنيکه علماء هر گاه حاضر ميشوند پيش پروردگار
 خود خواهد بود و معاذ پيش ايشان بقدر پرتاب يك سنگ واين افاده حضرت خلافت ماب دليل واضح و برهان
 لا محاله بر آنست که رجحان و تقدم کي از اهل علم بر ديگران دليل استحقاق خلافت است و بجدي کافی و وافي درين
 مقصود است که موجب براهت ذمه مستخلف ميگردد پس بعد از اين در افضليت اعلم و حقيقت او بخلاف امت
 رسيه و رزيدن در حقيقت داد و تسفيه و تجميل حضرت خلافت ماب ادن و کمال تحييق و تفصيل ان الاثنا
 آغاز نهادن است مقام کمال عجب است که حضرت خلافت ماب مجرد تقدم معاذ بر علماء بقدر پرتاب سنگي محب
 از عم خود دليل صحت استخلاف او بر امت خلب رسالت ماب صلى الله عليه وآله الاطياب مي گردانند و آنرا براس
 جواب سوال رب الارباب و فرغ از مواضع و دار ديگر روز حساب کافی و وافي ميدانند و اين فضيلت منعمي
 معاذ چنان در کلخ دماغ شان جاگزين گرديده که گاهي بموانع عديده استحقاق خلافت که در معاذ متحقق
 و از جمله ان غير قرشي بودن او تيزمي باشد نميکنند و بنا بر موصوف خبر اکثمت من قریش را که در سقيفه مستمسک و
 معول حضرت اولي بود معول معول خود ميکنند و مخاطب با چنان در گرداب محمود و انکار و در طه الطالط و اضمار سر فرود
 است که حديث مزينه العلم باين دليل خلافت خلب امير المؤمنين عليه السلام مني انکار و باوصف تنبيهات مکرر و جيبا
 محوره الحق در مينا ب رو بسو سے اذعان صدق و صواب مني آرد و غالب اينست که اگر مخاطب شرف حضوري عاجز

خود در وقت تنهای استخوان معاذ و اطهار این اجتماع ساقط النفاذ و بی‌ایا بدروادی تفسیر و تمیز بر آن فرد و حدیث
بی‌شکاف قول به باوصف آنکه شرط یا زیاد از آن شرط در دیگران هم بروایت اهل سنت ثابت شده
باشد اقول مخاطب کثیر القشار درین گفتار سر خسار داد و خلعت و جلالت داده ادعای باطل ثبوت
شرط علم و شیوخ فاقیدین علم خود آغاز نهاده و بمیز بنقطع و تشدق و تعنت و فیهق در بی اثبات زیادت از آن
شرط نهاده البواب صنوف تنذیر و تعییر و تعینت و تشویر بروی خویش کشاده و گمانیکه حظی از تتبع آثار و
تقصص اخبار بر داشته اند و اتباع حق و اقتضای صدق را داب و دیدن خود انکاشته بخوبی میدانند که شیوخ محض
در جهل و نادانی معروف اقصای وادانی و در ضلالت و حیرانی هر واحد انباشان معدوم النظیر و لا ثانی است و هرگز بر گزین
در ذوات بدیقه السمات شان شرط علم هیچ وجه ثابت نشده فضلا عن الزیاده علیه و ادعای ثبوت ای معنی در
در ذوات شان خصوصاً بمقابله ذات قدسی صفات خباب امیر المؤمنین علیه السلام چنانست که کسی ظلمت را با نور
قیاس نماید بلکه بمفاد شریعی عمی القلب با دعای فریت آن بر نور در اطهار سفاست و بلاست خود افزاید و بجهل و اللیل
ساطعه با بهره و بر این قاطعه قاهره این مطلوب و مراد علمای الحق کرام در کتب مبسوطه مناظره و کلام خصوصاً والد ماجد علام
اعلی التدریج فی دار السلام و تشبیه المطالعین بشرح و بسط تمام تحریر فرموده اند من شاک فلیرجع و چون بنیابت بعد
حضرت خلفای ثلثه از ساحت علم و کمال و غایت سقوط شان در ویده حمل قانده الی الضلال و الاضلال بسبب اقصای و جهل و اللیل
و منتهای التصحاح فظهور قابل ستر و کتمان نبود لهذا اهل سنت در امام علم جمیع احکام دین بالفعل شرط نمیدانند بلکه
جهل و نادانی بر شرائط اجتهاد و امام الکفاکرده اند و بعضی از اهل سنت حقیقت حال شیوخ ثلثه خود را زیاده تریش نظر داشته
بمزید فهم و فرست اجتهاد و نیز شرط نمیدانند و بر لای امام تجویز کردند که مثل عامه مقلدین در امور دین کار بند استقفا
از مجتهدین شده باشد چنانچه تفقارانی در شرح مقاصد در ذکر شروط امام گفته و زاد المعجم و راجع الی ان یکون شیخاً
لثلاثین عن اقامه الحد و د و مقاومة الخصوم مجتهداً فی الاصول والفروع لیتکون من القيام
بامور الدین اذ اراد فی تدبیر الامور لئلا یخبط فی سیاستهم و یولم فی شرطها بعضهم لئلا یتعدوا اجتماعها
فی الشخص و جواز الکفای فیها بالاستعانة من الغیر بان یفوض امر الحروب و مباشره الخطوب الی
الشجعان و یتفقد المجتهدین فی امور الدین و یتشبه اصحاب الالاء الصائبة فی امی المملک و فاضل
معاصر مولوی صدیق حسن خان در اکلیل الکرامه فی بیان الامامه در ذکر شروط امام گفته و منها کون مجتهداً و هذا
من لهم الامور و اقدمها لان المقصود من نصب الامم تنفیذ احکام الله عز وجل و جهاد أعداء

الاسلام و حفظ البيضة الاسلاميه و دفع من ارادها بمكر و الاخذ على يد الظالم و انصاف
 المظلوم و تامين السبل و اخذ الحقوق الواجبة على ما اقتضاه الشرع و وضعها في مواضعها الشرعية
 فاذا لم يكن له من العلم ما يثبت به الى الحق خط خط عشواء و لا سيما اذا كان يباشر احكام الشريعة
 بنفسه و يورد و يصدر فرض يابعه المسلم و قام بهذه الامور فقد نحل علماء الامامة فان انضمام الى
 هذه الامامة كونه اماما في العلم مجتهدا مطلقا في مسائله فلا شك و لا ريب انه انخفض من الامام الذي
 لم يبلغ رتبة الاجتهاد لانه يورد الامور و يصدرها عن علم و لكن لا دليل على انه لا يولي
 الامور الا من كان بهذه المنزلة من الكمال و في هذه الغاية القصوى من محاسن الخصال و ليس النزاع
 في الاكمل و لا في الافضل بل النزاع فيمن يصلح لتولي هذا المنصب و مقام بتلك الامور و خفض
 بها فهو المراد من الامامة والمراد بالامام نعم عليه ان ينتخب من العلماء المبرزين و المجتهدين
 المحققين من بشاورة في الامور و يجرها على ما ورد به الشرع و يدير رحى الشريعة للطهارة عليه
 بعد ان يصح له سعة علمه و قوة عدلته و تضليه في امر الدين فيجعل النصوص الى اهل هذه
 الطبقة فما حكموا به كان عليه انفاذه و ما امر به فعلا و لا الم يعرف ذلك بنفسه فعليه اخفا
 السؤال من اهل العلم على اختلاف انواعهم فلا بد يحصل له من ذلك ما يطمئن اليه كيف و معرفة
 اهل هذه الطبقة لا يخفى على العقلاء الذين لا نصيب لهم من العلم فانه لا بد ان يرفع الله بهم
 من الصيت و الشهرة ما يعرف الناس انهم الطبقة العالية من جنس اهل العلم و ليس للامام اذا
 لم يكن مجتهدا ان يستبد بما يتعلق بامور الدين و يدخل نفسه في فصل النصوص و الحكم
 بين الناس فيما ينوبهم لان ذلك لا يكون الا من مجتهد كما في القضاء و الحاصل انه لا دليل في المقام
 يوجب علينا اشتراط اجتهاد الائمة حتى يجب اليه المصير و لا اجماع حتى يكون التعويل عليه
 وليس في المقام الا مجرد المجادلة بما بحث راجعة الى الراي لبحث كما يعرف ذلك من غير
 و ما هون مثلها على المحققين من علماء التنقيدين بالدليل المحكمين للشرع قوله
 مثل ما صلب الله شيئا في صدره الا و صيبته في صدر راي بكا قول برار باب نقد و عبور و
 خبرت و عثور و كمال و صنوع و ظهور و سطوع و سفورست كه مخاطب ذي شعور و احتياج بابين كذب و
 زور و تركب كمال تجاسر محطور و مرتكب نهايت تجرئ محذور و غيره بذكر حنين نزل فضول و هذرا مقول

و قول مردول و کلام مدخل مخطئ معلول و نتیج ضلالت مشمول و تقول خرافت مشمول کمال لوم اضحاب علوم
و عقول و اقضای عدل ناقدین مانور و منقول برائے خود خرمیده بالجملة احتجاج باین اقترای معتقل و استنباط
باین بهتان بتدل باطل است بوجه عدیده اول آنکه اختلاف و افتعال و تقصم و اخلال این مقال ضلالت
اشتمال بید است عقل واضح و واضح است زیرا که محصول مفاد آن مساوات ابو بکر است با جناب رسالت
صلی الله علیه و آله لا طیب در جمیع علوم انجناب و هذا مما یقطع ببطلان کل شیخ و شاب من غیره
و لا ادنیاب پس نباید که هیچ یکی از تفقیدین در بطلان این ربی داشته باشد و بذكر این چنین کلام خرافت
التیام گونه دین ایمان خود خرم شده دوم آنکه این تقول فاسد النظام دلالت صریحه دارد بر آنکه ابو بکر حامل
جملة علوم جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بوده و این معنی نیز هیچ عاقلی راست نمی آید زیرا که غایت
و ضلالت و خرق و جهالت ابو بکر اظهر من شمس و این بنی الامس است و شطرے از تفاسیل آن
در کتاب تطایب شیعہ المطاعن لقصیف الدماجد علامه اعلی الله مقامه فی دار الکرامه سمت تبیین یافته
و بر ناظر و متامل آن در کمال وضوح و ظهور می باشد که ابو بکر بسیاری از علوم دین و معارف یقین و آیات
قرآن مجید و الفاظ کلام رب العالمین و مسائل شریعت و غرض جناب سید المرسلین و احکام ملت بهضیاء حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و آله اکملین معلوم نبود و در مقامات بسیار و واقعاتی شمار از فقر و جهالت خود
عاجز آمده از دیگران سوال میکرد و باین همه تنگدی و کمفتم نیز پیش از پیش خطا و خطل و غبار و زلل و او بر
همگنان مخیلی گردیده و نهایت عجز و نادانی و تحیر و سرگردانی او در فهم کلام ربانی و درک احکام پر دانی بحسب اعتبار
خودش بسر حکمال ظهور و انضاح موثر خرمی و افتضاح رسیده پس بعد از این اتباع شاه صاحب نمی تواند
که در صد و تصدیق تقول باطل ما صبت الله فی صدای شیئا الا و صبیته فی صدای بی بکر
برایند و ابو بکر را حامل جمله علوم جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و نمایند بار آله مگر آنکه از سر کمال عجز
دست پاچیده ادعا فرماید که جهالت ابو بکر از معارف دینی و مسائل شرعی و احکام ربانیه و آیات قرآنی و
این کذب و زور نیست چه ما التزام می نمایم که آنچه ابو بکر نمیدانست جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
نیز از آن جاہل بود پس حمایه صبت الله فی صدای شیئا الا و صبیته فی صدای بی بکر
بجای خود درست بوده باشد و صد و این کلام حالب ملام که ملام اساس اسلام است از اولیای شاه صاحب
مستبعد نیست زیرا که خود شاه صاحب در جواب طعن قرطاس بسبب حمایت خلیفه ثانی و حی بودن جمیع

اقوال جناب سالتاب صلی اللہ علیہ والہ وسلم را نعوذ بانہ من ذلک باطل و دستہ و در ابطال ان بزعم خود کمال
در ان نفسی را کار فرما شدہ اند موصوم آنکہ ابوالفرج ابن الجوزی کمال دہن و ہوان و فساد و بطلان این اقوال
صریح بکلام وثیق صحیح خود واضح و لائح فرمودہ چنانچہ در کتاب الموضوعات کہ نسخہ حقیقہ ان پیش از حقیر البتہ
حاضر موجود است بعد ذکر مذکور از احادیث موضوعہ در شان ابوبکر و قدح و سیرح ان مذکور و سرود
ست قال المصنف وقد تركت احاديث كثيرة يروونها في فضل ابی بكر فيها صحيح للمعتمد
لكنه لا يثبت منقولاً ومنها ما ليس بشیء عموماً ازال باسح العوام يقولون عن رسول الله
صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم انه قال ما صبت الله في صدري شيئاً الا وصيته في صلته ابی
واذا شئت الى الجنة قبلت شيئا ابی بكر و كنت لما ابوبكر كفرنسي رهان سبقة فابتغى ولو سبقني
في اشياء ما اينما اثاره في المقصود ولا في الموضوع ولا فائدة في الاطالة بمغل هذه الاشياء ازین عبارت
سرسرشارت برابر اب خبرت و بصارت واضح و لائح است کہ ابن الجوزی افرای سنے اصل صاحب اللہ را چنان
باطل و مفہول دستہ کہ اولاً آنرا قابل افراد بالقدر ندیدہ برسر کمال تجحین و توہین ان رسیدہ و ثانیاً آنرا
در زمرہ تقولات عوام کالانعام و مفتریات زرافہ طعام اغنام کہ تبیل ہر ناعق و اشباع ہر ناهق میباشند
گنجائیدہ و ضوح بطلان و ہوان ان باقصی المراتب رسانیدہ و ثالثاً آنرا داخل اکاذیبی و انمودہ کہ بیج شری از ان
یافتہ نمیشود نہ در صحیح و نہ در موضوع و ازینجا بنہایت مہانت و فساد و انحرام و انہاد این زور شنیع و کذب
قطیع باید رسید و اقصای الفصل خواری این بہت صراح باید دید را بعا باقادہ بمعنی کہ اطالت کلام بامثال
این شہا فائدہ ندارد این افراسے پر ضلال را عرضہ نہایت تطیس و اخیال ساختہ باطہار اقصای اختلال و اخیال
ان پر داختہ و بعد این افادات متینہ و اجابات رزینہ ابن الجوزی اولیاسے شاہ صاحب چارہ کار باقی نماند جز کہ
باقراف موضوعیت این باطل مہین تن در دہند و برائے انقیاد و اذعان بطلان این تقول مستبہن گردانند
و اعجابہ شاہ صاحب از راہ کمال حروریت و عناد و شجاعت و لہذا مثل حدیث مذنیۃ العلم را کہ نبای محکم و اساس مہم
ان بحدے متین افتادہ کہ جملہ شیطین جن و انس و لوکان بعضہم لبعض ظہیرا مظلوم بنی تو اند کرد
و حصن حصین و سد حصین از ایاجوج و ماجوج تمامی نایزین بن و کل معا دین آل حضرت خاتم المرسلین صلی اللہ
علیہ و آلہ اجمعین ہم رخہ تو اندزد و بزعم باطل خود میخوانند کہ باطل و موضوع و مجہول و نامیدہ و برائے
اثبات این زعم فاسد و رجم کاسد بزرگ نمودن ابن الجوزی آنرا در موضوعات تسک میفرمایند و اصلاً اعتنا سے

ومن ثم الى المعركة لسمع البخاري الى ان كان يوم مات فرغ من وظيفة التفسير وتوجه الى مجلس الحديث
فدخل سجدا عند بيته فصلة النافلة قاعدا وجلس ينتظر الاقامة للفرصة ففقه نخبة متوجها
الى القبلة وذلك يوم الثلاثاء ثالث عشر شعبان سنة وجلال الدين سيوطي وربيعة الوعاة كفته الحسن
بن محمد بن عبد الله الطيبي بكسر الطاء الامام المشهور للعلامة في المعقول والعريضة والمعاظ والبيان
قال ابن حجر كان آية في استغراب الدقائق من القرآن والسنة مقبلا على نشر العلم متواضعا حسن المعتقد شديد
الورع على الفلاسفة والمبتدعة مظهر افضاحهم مع استيلائهم حينئذ شديد الحب لله ورسوله
كثير الحياء ملازما لا اشتغال الطلبة في العلوم الاسلامية من غير طمع بل بخدمة هم ويعينهم و
يعيد للكتب المنسية كاهل بلدة وغيرهم من يعرف ومن لا يعرف محبا لمن عرف منه تعظيم
الشرعية وكان خاتمة من الارث والتجارة فلم يزل ينفقه في وجوه الخيرات حتى صار في
اخيرة فقيرا صنف شرح الكشاف التفسير التبيان في المعاني والبيان شرح شرح للشكاة وكان يشغل
في التفسير من بكرة الى الظهر ومن ثم الى العصر الحديث الى يوم مات فانه لما فرغ من وظيفة التفسير توجه
الى مجلس الحديث فصلة النافلة وجلس ينتظر الاقامة للفرصة ففقه نخبة متوجها الى القبلة وذلك يوم
الثلاثاء ثالث عشر شعبان سنة ثلاث واربعين وسبع مائة قلت ذكر في شرح الكشاف انه اخذ عن
ابي حفص السهروردي وانه قبيل الشروع في هذا الشرح طأى المنقح صلى الله عليه وسلم في النوم وقد اولى
قد حاصن اللبن فشرب منه پنجسم انكه محمد بن ابي بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير المعروف بابن قيم الجوزية
المحبلى تصريح صريح بموضوع بودن اين زور مقفل نموده باظهار اين معني كه انرا جمله منتسبين الى اسنه وضع نموده
انكمال سقوط آن از درجه اعتبار بر اهل حلام والبصار واضح و آشكار نموده كما استغف عليه عن قريب انشاء الله
تعالى وابن القيم از احبار كبار واعلام عظيم المقدار نزد سنيه ميباشند جلال الدين سيوطي وربيعة الوعاة كفته محمد
بن ابي بكر بن ايوب بن سعيد بن جرير الشمس ابن قيم الجوزية المحبلى العلامة ولد في سابع صفر سنة احدى
وستمائة وست مائة وقرأ العربية على المجد القومسي وابن ابي الفتح البعلبي والفقه والفرائض على ابن
يتمية والا صلين عليه وعلى الصفي الهندي وسمع الحديث من التقي سليمان وابي بكر بن عبد الله
وابي نصر بن الشيرازي وعيسى المطعم وغيرهم وصنف وناظر واجتهد وصار من الاثمة الكبار
في التفسير والحديث والفروع والا صلين العربية وله من النصايف زاد المعاد مفتاح دار السعادة

مذهب سنن ابى داود وسفر النجدين بين رفع اليدين في الصلاة معاملة الموقعين عن رب
العالمين الكافية والشافية نظم الرسالة المحمدية في الطريقة المحمدية تفسير الفاتحة اسماء القرآن الروح
بيان الاستدلال على بطلان محلل المساق والنضال جلاء الافهام في حكمة الصلوة والسلام على
خير الانام معاني الادوات والمحرف بدائع الفوائد مجلدان وهو كثير الفوائد اكثر مسائل نحوية مما
في رجب سنة احدى وخمسين وسبع مائة ششم الله محمد الدين محمد بن يعقوب بن محمد بن ابراهيم الشيرازى
الفيرونا بادي در كتاب سفر السعادة واداءها كما لسخاقت وسوان اين زور واضح وعيان داده نجات سما
وبطلان ان فرار وى ارباب اعيان بناده چنانچه در خاتمه كتاب مذکور گفته و در باب فضائل ابى بكر صديق رضى الله
عنه انچه مشهور ترست از موضوعات حديث الله تعالى يوم القيامة للناس عامة ولا بى بكر خاصة وحديث
ما صلب الله في صدرى شيئا الا وصبته في صدر رابى بكر وحديث كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم اذا اشتاق الى الجنة قبل شيبة وحديث انا وابو بكر كفرسى رهان وحديث
ان الله تعالى لما اختار الا دراج اختار روح ابى بكر وامثال اين از مقرراتى ست كه بطلان ان بديست
عقل معلوم است انتهى پس بجزر كم چنانچه صاحب جنين خرافات ظاهره وقرية باهيه واكمه و متحققين
قطعا وحتما از موضوع گفته وبطلان آنرا بديست عقل معلوم كرده اند انا حادث معتمده و ناستند و از روايات
اهل سنت شمرند بجزر بد حسن فهم و بى از و هم بمقابله اهل حق ذكر كردند و اثبات كمال علم براى اسلى بكر
بان خود ستند ان هذ العرى من افطع القطائع واشنع الشنائع وانكر البدائع وافجر الصنائع
مفتم انكه محظا هر گز اتى نيز مفضل و مغل بود بن اين اقترائى قبيح بتبريم صريح واضح فرموده مصنوعيت و موهبت
ان از خلاصه نقل نموده چنانچه تذكرة الموضوعات گفته في الخلاصة ما صلب الله في صدرى شيئا الا و
صبته في صدر رابى بكر موضوع ششم انكه ملا على قارى نيز اين تقول بهين را باطل متبين
ظاير ساخته علم كمال تجمين و توهمين ان براى ناظرين متبينين افراخته چنانچه در رساله موضوعات كبرى
نقل عن ابن القيم گفته و مما وضعه جملة المنتسبين الى السنة
في فضل الصديق حديث ان الله يجعل للناس عامة يوم القيامة ولا بى بكر خاصة وحديث
ما صلب الله في صدرى شيئا الا وصبته في صدر رابى بكر وحديث كان اذا اشتاق الى الجنة قبل
شيبة ابى بكر وحديث انا وابو بكر كفرسى رهان وحديث ان الله لما اختار الا دراج اختار روح ابى بكر

شيبة ابى بكر

ابوبکر

وحدیث عمر کان رسول الله علیه السلام وابی بکر یجدان وکنت کالزنجی بیهما وحدیث لشدکم
بفضلک عمر عمر نوح فی قومه ما فیت وان عمر حنة مرجحات ابی بکر وحدیث ما سبقکم ابی بکر
بکثرة صوم ولا صلوة وانما سبقکم شیء ودر فی صدر ووهذا من کلام ابی بکر بن عیاش ازین عبارت
ظاهرست که حدیث ماصب التبتی از جمله موضوعاتیست که جمله منتسبین الی اسنہ وفضل ابوبکر از او وضع نموده اند
پس محل کمال استعجابست که شاہ صاحب چگونه باہمہ تفوق و زعامت و تشدق و شہامت کہ اقبل شأن جلالہ
ادعای ان دارند چنین زور و واضع و کذب لالح را در محل استدلال احتجاج آورده و طریق و منہاج عناد و لجاج بذکران
باطل خداج پیدا گاہ سپردند و نہ استند کلین افک شنیع و بہت فطیع موعوع و مصنوع بعض جہال و مجہول و منحل
زرافہ اندالست کہ براسے اظهار فضل خلیفہ خویش حسبہ لبتد انرا تراشیدہ اند و گونه دین و ایمان خود را
بناخن مروق و دندان خراشیدہ نہم انکہ شیخ عبدالحق دہلوی حکم فیرو زابادی را بموضوعیت این اقتراسے
فطیع و زور شنیع مسلم داشته بتقریر و تائید ان اعلام تقبیح این نقول واضح الہوان افتراسے چنانچہ در شرح
سفر السعاده در شرح عبدت فیرو زابادی کہ سابقا منقول شد گفتہ مصنف میگوید کہ امثال این احادیث کہ از انجا
فضل بر تمارہ خلق از انبیا و غیرہم لازم آید یا مساوات در رتبہ یا سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم مفہوم گردد یا از
دائرہ حکم عقل و عادت بیرون بود ہمہ موضوعات انداختی ازین عبارت شنیعہ تائید و تائید و تثبیت و تقریر حکم
فیرو زابادی بخیر بر ناظیر بصیر واضح و ستیزست ولا یبنتک مثل خبیر و ہم انکہ محمد فاخر آلہ ابادی
اعتراف صحیح و اقرار صریح بموضوعیت این کذب ظاہر و بہت باہر نموده بمبالغہ تمام و تقریر کلام بمقابلہ الحق
گرام اظهار وضع و افتعال ان فرمودہ بیانش اینکہ نظام الدین نیابوری در غرائب القرائن در تفسیر کبر عاقرین خبر
موضوع را بمعرض استدلال ذکر کردہ چنانچہ گفتہ استدلال اهل السنۃ با لایۃ علی فضلیۃ ابی بکر و غایۃ
امتداد و مخانیۃ صحبتہ و موافقۃ باطنہ ظاہرہ و لا لام یعتقد الرسول علیہ فی مثل تلك الحالة و انہ کان
ثانی رسول الله صلی الله علیہ وسلم فی الغار فی العلم لقوله ماصب شیء فی صدی الا
وصیبتہ فی صدر ابی بکر انہ و علامہ نور اللہ شوشتری در رسالہ کشف العوار فی تفسیر آیہ الغار در جواب
کلام نظام نیابوری فرمودہ و لما ما ذکرہ من انضمام کون ثانی انہین فی العلم لہما لا استدلال
علیہ بقول ماصب فی صدی الا صیبتہ فی صدر ابی بکر من فضول الکلام ولا تعلق لہما لا استدلال
من لایۃ علی فضلیۃ ابی بکر علی الشیخ الفاضل خانہ محدثی الشافعیہ محمد الدین الفیر زابادی

صاحب القاموس فی اللغة قد ذکر فی خاتمه کتابه للشمس الموم بسفر المتعاده ان هذا
الحديث وغيره ملوئی و نشان ابی بکر من اشهر الموضوعات والمقربات المعلوم بطلانها بسبب
العقل المحض و محمد فاخر آله ابدی در ذرة التحقيق فی لفظة الصديق بحجاب كلام علامه شوشتری گفته و اما خلاصه افلا
الحديث الذي اورد به دليلا على الثانوية في العلم فمخر ايضا بحمد الله تعالى نعرفه من الموضوعات صرح
غير واحد من المجتهدين في الثقات و ددت العلامة المستدل لم يحتج به واسقط هذه الثانوية من
نصه الكلام لضعف الاحتجاج واليهامه سوء الادب هل يكون احدا ثانيا لرسول الله صلى الله عليه
وسلم في العلم نبيا كان او وليا هذا داب من الاخلاق له من الدين ومن لا يعرف مقام سيد المرسلين
صلى الله عليه وسلم كما يذكر الشيعه في فضائل ائمة اهل البيت سلام الله عليهم عفا الله تعالى عنا
عن العلامة عمر سائر ما اجتهد مثل جرعة فالحمد لله تعالى و رسول الله عليه وسلم الصديق والائمة رضي الله تعالى
عنهم براء عن مثال هذه الاطلاقات والله در آلهام العمام رحم الله تعالى حيث لم يذكر هذه
الثانوية كما يظهر من عبارة التفسير الكبار ومن سابقا ازين عبارت واضح و اشكار است كه فاخر الآيات
بحجاب علامه شوشتری طاب ثراه چنان دست پاچه شده كه چاره جز اعتراف بوضويعت اين زور شنيع نديده
دست از نايد و متدبير آن كشيده بر سر كمال توهم و تخمين ان رسیده بي پروادی ابطال و اخیال آن گروه
چنانچه اولاً اعتراف صريح فرموده باینكه ما اين حديث را از موضوعات مي دانيم و برين مطلب كه الهی نیز بجا آورد
و ثانياً افاده نموده كه غير واحد از جهانه ثقات بوضع اين حديث تصريح کرده اند و ثالثاً از كمال و من آن گروه کرده كه
كاش نيا بوري بان احتجاج نمي كند و رابعاً افاده کرده كه احتجاج نيا بوري باین حديث در ثانويت ابو بكر
باجاب رسالت ماب صلى الله عليه وآله وسلم و علم ضعيف است و خامساً افاده نموده كه اثبات ثانويت
ابی بكر باجباب رسالت ماب صلى الله عليه وآله وسلم باين حديث موهم سوء ادب است و ادعا آن داب كسي است
كه از دين بهره ندارد و مقام جناب رسالت ماب صلى الله عليه وآله وسلم را نميشناسد و سادساً دعا کرده كه
حق تعالى از نيا بوري و سائر كسانى كه مثل او جرات کرده باشند عفو فرمايد و از بخانه كمال قبح استناد باین
انقراسه صريح الاتخاذ واضح و واضح ميشود و سابعاً افاده نموده كه خدا و رسول و ابو بكر از امثال اين لطرات
برى هستند و از بخانه پي كمال نسا و اين زور محجور ميتوان برد و ثامناً بر عدم ذكر رازي ثانويت مستفاده
از خبر ماصب الله اظهار كمال سرور آغاز نهاده و اد نهائيت تقبيح و تفضيح ان داده و ازين افادات متينه و اعترافات

مبینه مقلح و فضائی که بحال پراختلال مخاطب با کمال بوجه احتجاج و استدلال او باین کذب و افتعال هاند
و متوجه میشود خود بر خاطر معبر واضح و حاجت عاده ندارد اما آنچه فاخر از آبادی بر علم باطل خود بر این شیخ کذب
و اثبات ادوات ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين را با جناب ختم المرسلين عليه و آله آلاف الصلوة من الملك
الحق البين در علم شنيع و قطع دهنه پس ناستی از عدم عرفان و فقدان ایتان است بباب مراتب الملبیت عليهم السلام
و موزن ست از قلت عشر و اطلاق بر اخبار صحیح و احادیث مرتکه خود جناب سالتاب صلی الله علیه و آله وسلم
والا بر حد مراد حدیث و اخبار و نقده اقوال و آثار آنجناب این امر از اذنیع و اصحات و امین لاشحات ست و دلائل
موفوره و بر این غیر محصوره آن در کتب المحدثی موجود و سرد و می باشد و سطره ازان در ضمن مویعات
حدیث مدینه العلم دیدی و بسیاری ازان اشاد الله تعالی ما بعد خوابی شنید و از جمله غرائب طریفه نیست که فخر
الآبادی بعد این همه زور و شور در توهمین و تمهین باین کذب و زور ادعائے صحت آن بطریق کشف که بر فرض
تحقق آن لا ینما از قبیل کشف شیطان خواهد بود و بعضی کبرای عارفین خود نسبت نموده و بعضی تا ویلات باره
و تسویات شارفه برای دعوای فاسده و هفوه کاسده او تیار کرده و تخفیف بجهاد الله تعالی تمام کلام فاسد
اوراد کتاب العصب النبیه که بحاجت درة التحقيق تالیف نموده ام بتفصیل تمام منقوض و مروض ساخته
نیز مکتب شارق النضوب باطل و توهمین فساد و تمهین آن بچند مراد الاطلاح و فلاح و محمد فاخر از محدثین افامین
اکابر و علمائشاهیر کلام اخبار سنیه و مملو و صدیق حسن خاں معاصر در کتاب النبیه گفته شیخ محمد فاخر متخلص بزائرین شیخ محمد محبی
المعروف بشاه خواجه الابدی العباسی ترجمه ایشان میرزا دودر سرد و آزاد با تعبیرات نوشته اند صاحب صفات ضیه
و مناقب سنیه اساس محکم مارج علیا قماش منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات
تشرع بدرجه کمال داشت و همیشه بهت بتعدیل قطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست و شگفته
پیشانی بود مفتوح ذخیره نمیاخت یگانه و بیگانه با احسان بیدریغ مینواخت اکثر اوقات در سفر گذرانید در
جمیع اسفار جمعی کثیر از انباش سبیل با وی پیوستند شیخ از ماکولات و ملبوسات خبر میبرد و
مادامیکه عامه رفقا را طعام بهم میرسد خود با کل تنهائی پرداخت از عنفوان شعور بخدمت والد ماجد برادر کلام
خود شیخ محمد طاهر نموده و کتب تحصیل مرتب گذرانید و بر صدر استادی نشست و در سفر حجاز نمینت طراز علم حدیث
از مولانا استادنا شیخ محمد حیات مدنی سند نمود جوهر فهم و ذکا و اویس عالی افتاده بود در مقدمات غامضه علمی
تمام میرسد به حدیث شیخ محمد افضل اورد و صفر سن مرید ساخت و تربیت حواله شیخ محمد محبی کرد و ظیل

پدید بر گوار تر بیتها یافت و مجاز و مخصر گردید و بعد از کمال والد جان نشین شد و در سنه تسع و اربعین بعد مائه و الف
 عازم حرمین شریفین شد و در سنه خمسین باین سعادت فائز گشت در همین سال راقم الحروف احرام بیت المقدس
 و سفر دریا با انجام رسانیده بجهه نازل شد از جبهه باتفاق بکمر رسیدیم و دیده نیاز برستان رب العزالییم مشار الیه
 اوائل الحادی و خمسین بر جہاز سے کہ راقم الحروف رفتہ بود بوطن برگشت و در سنہ اربع و خمسین کرت ثانی دہم
 حرمین شریفین مصمم ساخت و رخت کوچ از الہ آباد برست و در سنہ خمس و خمسین در کشتی نشست ناگاہ در آن
 بحر پر شور جہازات قوم مرہشہ دکن کہ از چندے بندہ رہی را کہ از دست فرنگیان انترع نمودہ و در دیاقطع طر شکار
 ساختہ اند نمودار شد بغرب توپہا آتش حرب اشغال گرفت و جہاز را قابض گردیدند و جہاز را با متاع و مسلمین گرفتہ
 بہ بندہ بسی بردند و بحال شیخ محمد فاخر انقدر رحم کردند کہ سواری از جانب خود دادہ بسورت رسانیدند و شاید بواسطہ
 ایشان را خبر صندوق کتب ہمہ بہ تصرف آوردند شیخ بانتظار موسم جہاز در سورت توقف کرد و در ماہ صفر سنہ
 خمسین و مائه و الف بر جہاز عازم گردید قضا را جہاز تباہ شد و یکبار بندہ مختار رسید شیخ چند ماہ در بندہ مختار
 قناعت کرد و در موسم شتی متوجہ مکہ معظمہ گردید بہت دوم رمضان سنہ ست و خمسین بحرم اتم حاصل شد ہم
 دین سال حج روز جمعہ کہ انرا در عرف حج اگر گویند دریافت و در سنہ تسع و خمسین باز بہندوستان عطف غلمان
 نمود و در حمادی الاولی سال مذکور از بندہ سورت روانہ پیشتر گردید برادر میر محمد یوسف قلمی نمود کہ شیخ محمد فاخر
 در رجب سنہ تسع و خمسین بشاہجہان آباد تشرف یافت آوردند میرزا جاجانان منظر از ملاقات ایشان بسیار مخطوط
 شدند و با ہم صحبتہا گذشت انتہی شیخ یکسال در الہ آباد در ماہ شوال سنہ ستین و مائه و الف از راہ بنگالہ
 عازم دریای محیط شد کہ از انجا در جہاز نشستہ سرے بحرین کشد در عظیم آباد و پٹنہ و مرشد آباد و دیگر امصار
 سر راہ حکام خدمتہا بتقدیر رسانیدند از بندہ بکلی بر جہاز نشست قضا را مسافت چند روزہ قطع کردہ چونے از جہاز
 شکست سہاہ جہاز در دریا تباہ ماند اخر الامر بوضع جات گام کہ منتہا سے دریائے شرفی عمل پادشاہ
 ہند ست از جہاز فرو آمد و بجلت موسم بر بنگال سہ چار ماہ در جا گام گذرانیدہ از راہی کہ رفتہ بود بالہ آباد برست
 دین مرتبہ ہم نیز حکام سر راہ مذکور فراوان گذرانیدند قریب دو ماہ در الہ آباد ماندہ قصد شاہجہان آباد کرد و
 بہت و پنجم رمضان سنہ ستین و ستین واصل ان شہر شد و چندے با قنات انجا پرداخت و باز نطق بہت
 بزیار حرمین شریفین بہت و محض بارادہ ملاقات راقم الحروف اول قصد دکن کرد و غرہ شعبان سنہ ست و ستین
 از شاہجہان آباد روانہ شدہ پنجم و سیمہ سال مذکور بہرمانپور رسید فلک نا توان بہین فرصت نداد کہ برویت یکبارہ

کهنه تنابر آید بعد عبور دریای نریا بجای سرسام و اوراقش شد و پس از وصول بر مانپور بجای قوت گرفت
 یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق سده اربع و ستین و مائت و الف جان عزیز را در راه بیت المقدس است
 تاریخ ولادت او که در سده شصتین و مائت و الف واقع شد بخورشید است و تاریخ انتقال نوال نورشید عرش
 چهل و چهار سال در حالت مرض و صیفت کرد که اکثر اشخاص بر مانپور شیخ عبداللطیف قدس سره در کمال تشرع
 بودند و بر مرقه مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مراد جوار ایشان فن سازند موافق وصیت بعمل
 آوردند و حسرتنا که این چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد و داغ مفارقت بر دل یاران
 گذاشت سپهر دوار اگر عراجم زنده مشکل که چنین ذات قدسی صفات بجزرساند قول مرزا جانجامان است که بسیار
 از کبریا درین رشاد هودم انبیا زده همدسال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت یا فخر
 و نیز قول میرزا است که بسیار باب کمال از خودم انقدر که نزد شیخ محمد فاخر از ان شدم هیچ جاتفاق نیفتاد یعنی مرزا
 خلاف وضع خود بملاقات شیخ محمد فاخر اکثر میر سید شیخ محمد فاخر صاحب دیوان است این چند بیت از انجا فخر گرفته
 به بیان عاشقی از میوه و گل نیت سامانے به کنم با دام و در گرس افدائی چشم گریسته و لهه آینه باصفای
 رخت رو گرفته است به گل پیش آن دهن دهن بگو گرفته است به و لهه دارم دلی که بر دم تیغ ست راه او به
 شرکان چشم یلید و سیرگاه او وله به برسیان بر زده دامان ز کجایی آئی به مر حبا اگر بشکار دلی مامی آئی به
 وله به حب دنیا میفرید خاطر افسرده ما به گوشمالی میبرد و باه شیر مرده راه وله به مرا از آمد و رفت نفس
 روشن شد ای بمنغنی به که اقبال جهان دمزدن ادبار میگردد و وله به کنند گور پرستان زیارت زاهد به
 که زیر گنبد دستار زنده در گور است به وله به تا پیر و چار یا را اختیار نه از چهار اصول دین خبر دار نه به و طبع تو این
 چهار عنصر با هم قیامت با عدال بیمار نه به انتهی کلام از اد قدس سره فی سرو آزاد محرم سطور گوید شیخ محمد فاخر اگر چه
 در جمیع فنون تمام علوم مدیقا داشت و علم سبقت بر سابقین می افراشت لیکن علم حدیث بروی بحدی غالب
 آمد که گویا غیر از اوست نمانده است غالب نقیصین او در انتصار سنت و مختار اهل حدیث و تبه بدعت و اهل
 اوست منها قرة العین فی اثبات دفع البدین و منها نظم عبادات سفر السعاده و منها رساله نجایه
 در عقائد حدیثیه و منها مثنوی در تعریف علم حدیث و دیوان شعرا و اویدیم مملو بمضامین تعظیم حدیث بر اساس
 تفصیل سنت بر بدعت و نهی از علم کلام و معقولات و جزایست و مع ذلک قانون شاعری را از دست نداده
 و درین مطالب انجمن بلند پروازی میکند و صید معانی بیگانه میفرماید که عقل حیرانت و قیاس پریشان مبنی چند

باب سرسراب تاکی به این قسم شمار اید از بلکه جا هر شاهوار و سه رم بسیار است در کتاب جنبه در خاتمه اش
 قدره معذب از ان نعمته ایم من شاء فلیرجع الیه فقیر حضرت ایشان را یکبار در خواب دید که در مکمل نصف
 در لباسی بیایمال رغنائی و لطافت بخواب شیرین بنجر از ان دین خفته اند چنانکه عروسی خواب میکند از انجا که ا
 خاص ایشان حاصل است دیدن این خواب موجب سرت بسیار شد از حقیقتی امیدوارم که چنانکه در خواب یکجا
 کرده در بیداری هم بجا آمد تحت درجته الفردوس اتجلی عساکری بخشاند علی ذلک قدیر و بالاجابة جدید زار را
 و وفورند گرامی بود یکی شاه قطب المیدین که در که مظهر سنه سبع یا ثمان و ثمانین و مائة و الف بر حمت حق پیوست
 و دیگر شاه محمد اجل که وساده ارای بلده اله آباد بود دایره ایشان مشهور است قوفی سنه ست و ثمانین و
 مائین و الف انتی کلام الفاضل المعاصر الانحاف و عظمت منبت جلالت نزلت محمد خاتم النبیین و سید المرسلین
 حیدر علی منشی الکلام لولایت عظیم تمام یاد کرده و بر روایت فکوره در رساله الواح تجلج نموده چنانچه در سلسله اول
 منشی الکلام گفته القصه مفاد و امن یصلی بالتاکس بروایت صاحب استیعاب و تصریح بنام صدیق که در
 روایت ابو داود و دار عبد الباقین زمره در قره العینین تفضل شیخین و رساله النفره الصدیق لمولانا محمد فخر قدس
 و مانند آن مرویست و قبل ازین درین اوراق وارد کرده ام امر واحد است انتمی یازدهم آنکه قاضی القضاة محمد
 بن علی الشوکلی که از اعظم منقذین کبار و افاضم محققین اخبار نزد سنیه است این زور مخول و کذب مجعول را از موضوعا
 شمرده و از صاحب خلاصه حکم بوضع آن صراحت فعل کرده چنانچه در فوائد مجموعه فی الاحادیث الموضوعه گفته حدیث
 ما صلب الله فی صدره الا و صبتنه فی صدره بلین بک ذکره صاحب الخلاصه و فاما موضوع
 و و از دهم آنکه حسب افاده خود مخاطب الا نشان کمال دین و دین این افترا و بهتان بر اصحاب البصا و اعیان
 واضح و عیان است بیانش اینکه شا به صاحب در باب المطاعن همین کتاب تحفه افاده فرموده اند که حدیث بی سند
 نزد اهل سنت شتر نه مبارست که اصلا گوش بان نمیکند انتهی و این افترا صریح بحدی مهمل است که هیچ
 برای آن دل و کلام موضوعی که بدین می شود چنانچه این معنی بر بناطریات سابقه ابن الجوزی و متاقل دیگر عبارات واضح
 لایح است و محمد الله تعالی عدم وجدان سکه برای این زور معتقل امریست که در ان حاجت استناد و کلام
 احدی نیست هر کسی که دعوی آن داشته باشد بسم الله سند برائی ان اگر تبسلاف خود برآورد و دیگر گاه پیش
 شد که سند برای این تحفه و لو موضوع هم باشد پیدایش ظاهر گردید که حسب افاده مخاطب این خبر باطل نزد سنیه شتر نه مبارست اصلا
 بل گوش نمیکند پس محال عجبست که چگونه خود مختار این شتر نه مبارست را بر مرکب خود اختیار ساختند و بامتطاء غارب آن

تقدیر الکتبہ الجمل الادیب واقفا الاثر من نخبہ کلاب الحول خوشتن را در بادی زلل و غبار ہلک و بوار و تبا
و تبار انداختند و بجای لنگہ صلابان گوش نگنند آنرا بسمع دل شنیدند بلکہ بجز جرات و جسارت بجز قابل احتجاج
و استدلال بمقابلہ بل حق اقبال دیدند و ماہکذا انود یا سعد اکابل بالجملة ازین بیان مناعت اثر
کمال و ہن و بطلان ابن افتراے عظیم العدوان واضح و ظاہر گردید علاوہ بران بر عاقل بصیر و متامل خیر
بالخصوص فوائد عدیدہ بحد تبیین و ظہور رسید اول آنکہ واضح گردید کہ اہل سنت اصلاً و لیلی متین از احادیث
خیر المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ الطاہرین بر انصاف خالفہ اول بعلم ندارند و از احادیث موضوعہ خویش ہم اثبات
ان نمیتوانند نمود و الا بذکر این خرافات علوم و ہفوات جہال لئام کہ در احادیث موضوعہ ہم باقتہ نمیشود و نوبت
نمیرسد و صدق الغریقی یثبث بکل حشیش ظاہر و بگریز و جناب شاہ صاحب باوصف کمال اطلالی و
طول باع و جامعیت منقول و معقول و امامت و محدویت قروم محول کہ حسب ادعائی معتقدین شان حاصل تھا
از احتجاج بان باریستادند و بذکر این خرافت سراسر سخافت و اوفضیحت خود بینی دادند آخر کلام مقام بہتر از
مقابلہ خصام است کہ برائے آن این احادیث مذکور شدہ اند و برای کلام روز سیاہ از ہمسایہ گذشتہ مذکر ان تفسیر
و بالوات این ہفوات دست می آید فائدہ اعظم بعد عرفس و لا محضاً بعد پس و و م آنکہ از کلام ابن الجوزی
واضحست کہ او این خبر باطل و تعقل عاقل را از احض موضوعات و رد ذل مغتربات و اسودہ و اعتناء احتفال بچون
و ابطال و اطالت مقال بذکر شبابہ و امثال آن پسند نفرمودہ و این افادہ ابن الجوزی با تحقیق ہیچ یکی از
معتقدین و معاصرین و متاخرین از ابن الجوزی مخالفت ندارد بلکہ بسیاری از نقاد احادیث و آثار و جہان بنہ
روایات و اخبار در توہین و تہجین ابن افتراے آشکار ساعدت و موافقت و مساعدت و مطابقت
و معاضدت او اختیار نمودہ اند و تعقب و اعتراض ہیچ کسی ولو بمراتب طبقات کثیرہ از ابن الجوزی فروتر
بودہ باشد برین کلام او منقول نشدہ و شاہ صاحب باوصف این معنی نظر کلامش نہ انداختند و فریہ مسخوۃ
ما صبت اللہ را محتج بہ ساختند و جرات و جسارت ابن الجوزی در باب حدیث مذنیۃ العلم باوصفیکہ مخالف
بسیاری از اکابر متقدمین و اسلاف و اساطین میرزین با انصاف سنیہ کہ ابن الجوزی بخاکپاسے شان
ہم نمیرسد می باشد و افادات جماعات متعددہ و زرافات متبدلہ کملای عالی تقدیر و تبارائی کبار سنیہ کہ بعد
از ابن الجوزی گذشتہ اند نیز قطعاً موہن انت و غیر واحد از نقاد و عظام و حفاظ فحاش شان بضرحت و بپای تعقب
و نقض و تہضم و رضح کلام نے نظام او افادہ داد و تحقیق و متیق و دادہ اند لیکن مخاطب عظیم الغرضیان و فریقہ

و دلدادہ آن شدند کہ در قرح و جرح این چنین خبر شد و حدیث موطودہ ست بیان انداختہ خود را عرضہ تیر و تیر و تیر و تیر
 و تائب ساختہ اند پس متبیین گردید کہ حضرت شان در مناظرہ اہل حق کرام ہرگز و بسوئے تحقیق و انصاف
 نمی آرند و ہمت و الاہمت خود را دام بر مراد و اعتساف بر می گمارند و باکی از تہافت و تناقض و تناکر
 ہم ندارند و جملہ این امور را در احوال حق نصیح و نصرت باطل فضیح و سہل و آسان می شمارند و سوم آنکہ از اعتبار
 علامہ فیروز آبادی بکمال وضوح ظاہر شدہ کہ ایحدیث بہدایت عقل موضوع ست پس معلوم گردید کہ شاہ
 صاحب کہ تصدیق ان میفرمایند و بواسیل ان اثبات افضلیت امام خود میخوانند قطع نظر از صفات عالیہ ائمہ
 بفضل الہی بمرید عقل فرست ہم متصف میباشند و از راہ نہایت کیاست خاک مذلت و ضغار بر سر فطائیان
 کبار میباشند چہارم آنکہ از افادہ علامہ ابن القیم واضح شدہ کہ این بہتان شنیع موضوع جہال متبیین
 الی اسندی باشد پس ثابت شد کہ شاہ صاحب در احتجاج و استدلال باین افتراء بین الاصلحلال اقتفاء جہال
 اندال و اتبلغ اغمار ضلال پیش گرفته اند و بعد ازین تعدیہ شان در زمرہ علماء و محققین و نظم شان در سلک محدثین
 منقذین کما ہود اب اکثر المتسنین عین جو صریح و ظلم قبیح ست پنجم آنکہ از نص ابن الجوزی واضح شد کہ ان
 حدیث ازان قبیل ست کہ عوام انرا بر زبان دارند و اثری ازان در صحیح و موضوع مشاہد و مرئی نمیشود و ثبوت
 شککہ گو معتقدین شاہ صاحب حضرت شان را بعرض برین رسانند و مستحق التوب و تعجیل و تعظیم گردانند لیکن
 ہنوز ذات بابرکات شان بوجہ صدور اینگونه باطیل و خربلات و تقوہ بامثال این اضالیل و ترنات در زمرہ
 عوام کالانعام داخل و این زرافت سر سر خرافت را بوجہ نامسعود شان زیب و زینت تمام حاصل ست
 قولہ و مثل لوکان بعدی بنی لکان عمر اقول نزد ارباب صحت نظر و اصحاب سلامت بصیر و نقاد حدیث
 و اثر و جہانزدہ روایت و خبر این کذب سر سر مذکور این زور سر را بغیر محض افتعال بی ثمر و بخت افتراء
 بی اثر بر جناب سید البشر صلی اللہ علیہ وآلہ ما طلع القمر میباشند و بوجہ عدیدہ و بڑا ہین مدیدہ ضیرو ضرر و فساد و
 احتجاج و استدلال باین سمر قائد الی سقر متبیین و مختبر میشود اول آنکہ مجمع علیہ اہل اسلام و ایمان ست
 کہ حضرت عمر تا زمان دراز علی الاعلان در عبادت او ثمان و شکر بخدای رحمان و کفر بایزد سبحان
 و جوجو خالق منان ممتطی مرکب زین و عدوان و راکب غوار ببنی و نشان مانده و این امر از غلیت شہرت
 و تواتر حاجت باستناد و استشہاد ندارد و حضرت المہنت دلو بالغ اقصای مراتب عناد و دلدادہ باشند انکار
 این مطلب نمیتوان کرد و ہر گاہ کہ حضرتش و لونی شطرنج زبان و برہمن الا و ان باتفاق فریقین ثابت شد تحصیل

گردید که جناب رسالت صلی الله علیه و آله وسلم چنین کلام در حق او ارشاد فرموده تجوز نبوت برای او فرموده
باشند چه اجماعی اهل اسلام است که کفر مانع قابلیت نبوت است و سبق با الکفر بنی نمیتواند شود دلالت این خبر
مقتضی بر تجوز نبوت برای حضرت عمر هر چند نهایت ظاهر و واضح است لیکن بخیال اینکه مباد بعضی حضرات
حجود و انکاران پیش گیرند عرض چند متعلق این مطلب مرقوم مینمایم پس باید دانست که اولاً حضرات اهل سنت
این حدیث موضوع را در فضائل خلیفه ثانی نقل کرده اند و این معنی دلیل واضحی بر آنکه از بنی نبوت موضوع فضل تجوز
نبوت برائے شان فیهوده اند و بهین سبب بر سر قریب آن از فضائل و مناقب حضرت شان رسیده و ثانیاً
طیبی یکس از خوف خداوند قهار عاری گردیده مصرح شده باینکه عمر در الهام درجه انبیا رسیده بود و گویا جناب رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم العیاذ بالله در نبوت عمر تردد داشتند و خبر مقتضی لوکان بعدی بنی لکان عمر الخطاب
را مویا میمغنی و نموده چنانچه ملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوۃ در شرح حدیث ابوهریره لقد کان فیما قبلکم
من الامم محدثون فان یؤمن بک فانه عمر گفته قال الطیب هذا الشرط من باب قول الاجبر
ان کنت عملت لك فوفی حق و هو المذنب لك و لکنه یجیل فی کلامه ان تفریطک فی الخروج عن
الحق فعل من له شک فی الاستحقاق مع وضوح المراد بالحدث الملهم للبائع فیلذی
انتهی الدرجه الانبیاء فی الالهام فالعقی لقد کان فیما قبلکم من الامم انبیاء یلهمون من قبل
الملاء الاعلی فان یؤمن بک فی امتی احد هذا شأنه فهو عمر جعله لانقطاع قرینه و تقویة علی اقرانه
فی هذا اکانه تردد فی انه هل هو بنی امه لا فاستعمل ان یؤمن بک ما ورد فی الفصل الثانی لوکان بعدی
بنی لکان عمر الخطاب فلو فی هذا الحدیث بمنزلة ان علی سبیل الفرض و التقدر یکما
قول عمر رضی الله عنه نعم العبد صعب لولم یخف الله لم یعصه و ثالثاً شیخ احمد سرزندی که
معروف به مجد و الفثانی است مکاتیب خود نقاب حیا از رخ بر افکنده تفوه نموده باینکه شیخین از بزرگی و
کلامی معاذ الله در انبیا مورد و اند و بغضائل انبیا مخوف و بهین خبر باطل لوکان بعدی بنی لکان
عمر احتجاج کرده چنانچه در مکتوب دویست و پنجاه و یکم که بنام محمد شرف نوشتنی گوید در نظر این حقیر حضرت
شیخین را در میان جمیع صحابه شان علوه است و درجه منفرده گویا هیچ احدی مشارکت نداند حضرت صدیق
با حضرت پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰت و التسلیمات گویا هم خانه است اگر تفاوت است بعلو و سفلی است و
حضرت فاروق بطفیل حضرت صدیق نیز باین دولت شرفمند و سایر صحابه کرام با سرور علیه و علیهم

الصلوات التلیها نسبت بهم سرانگی دارند یا هم شهری باولیا است بهمت خود چه رسد ع این بکر رسد زود و
 با بگ جسم پس اینها از کمالات شیخین چه در اینند این هر دو نیز گوار از نبرگی و کلامی در اینیا معدود اند و انفضا
 انبیا مخفی قال للنبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لکان بعدی بنی لکان عمر و رابعاً
 عبدالحی و طهوی توجیه این خبر فرموده باینکه عمر لم یعم و محدث بود و ملک مدعی ادحق را القامیکرد و برای او منبت
 بود بعالم وحی و نبوت چنانچه دلغات شرح مشکوة گفته قوله لکان عمر بن الخطاب لعله صلی الله علیه و سلم
 قال ذلك لاجل کون عمر لم یعم ما محدثاً بلقی المملک فی روعه الحق وله مناسبه بعالم الوحی و النبوة
 والله اعلم و خام شاه ولی اندازین خبر مفتعل تجویز پیغمبری عمر استفاد داشته چنانچه در قره العینین گفته
 نوع سی و نهم اگر بعد آنحضرت پیغمبری ممکن بود پس فاروق پیغمبر میشد از حدیث عقبه بن عامر قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم لکان بعدی بنی لکان عمر بن الخطاب خیر منی لزمذی بالجمله
 ازین عبارات بنهایت و منوح و طهور ثبات گردید که این خبر موضوع دلالت بر امکان نبوت برای عمر دارد و
 اولیا و معتقدین بود در اثبات و تقریر این مطلب بکلمات حبارت سمات متغوه شده اند لیکن محل کمال حیرت و استعجاب
 است که چگونه بتقصی شطراف عمر حضرت عمر در کفر و ضلال که سر سر مذهب مبطل این کذب محال است التفات
 نموده بی محابا راه استدلال و احتجاج و تصدیق و یاسید این زور شدید پیچیده اند بیله اجب الشی عیبه
 و یحتم و یلغی فیما یفدح و یلم و و هم آنکه متفق علیه قاطبه اهل اسلام و ایمان است که عمر معصوم نبوده و عتر اقا
 میر کج موفوره اهل سنت درین باب معتقد و موجود و شواهد صحیح غیر محصوره این مقصود در کتب قوم مسرود و منصوص
 و این حدیث چنانچه درستی دلالت واضح بر تجویز نبوت برای او نماید حال آنکه تجویز نبوت براس غیر معصوم بنهایت
 قبیح و مذموم مثبت ان نزاع اهل عقول و علوم با انواع ذم و ملام مدح و ملام است پس بحد الله تعالی واضح و لا تخ
 شد که این خبر موضوع و حدیث مصنوع ساخته و پرداخته بعضی از ان مغفیلان غمار و دالین ناسخ است که در شبه
 شیوخ کبار چنان مدح و سرشار شده اند که از عقائد قطعی و معتقدات یقینی اهل اسلام نیز خبری ندارند و هم
 تن از غی و ضلالت و خرق جهالت غرق دریای ناپیدا کنارند سو هم آنکه این خبر موضوع مستلزم افضلیت عمر
 بر ابوبکر و بر هر متامل از ان واضح است که اگر بعد جناب سالتماب صلی الله علیه و سلم نبی میبود معاذ الله
 عمری شده ابوبکر بلکه ابوبکر در صورت مثل دیگران باز رعایای عمر میشد و افضلیت عمر بر ابوبکر مخالف اجماع
 قاطبه اهل سنت است پس بحد الله تعالی محقق شد که این کذب فطیع و زور شنید با آنکه خطی از صحت و واقعیت ندارد

مخالف سلمات اجماعیه و مصداقات قطعیة اہلسنت نیز میباشد اولین مقام برائے اہل احلام بایہ حیرت و تعجب
 بیش از پیش درست کید و تامل در آن نہا غفلت و غفلت و فقدان المعانی بصارت و اضع این عبارت سر سر خسارت
 ثابت و محقق ینہاید و لنعم ما افاد العلامة العظیم المکان سبحان علیخان بافاضلہ علیہ سجال الرحمة
 والرضوان فی بعض رسائلہ المصنفة فی هذا الشأن و همچنین بہ حدیث لوکان بعدی بنی لکان عمر کہ بعد از
 مختلفہ روایت چہ سبب لہ انصاف باید کرد کہ جناب مخبر صادق بحق شخصہ کہ عبارت پرستی کردہ باشد چگونه ارشاد
 میفرمودند کہ اگر بعد از من بنی میبود عمر میبود و با وجود خوفاقت و رکاکت مضمون اینجملہ کہ حدیثش نتوان گفت مسطلل
 مقرر این طائفہ و مثبت فضل ثانی بر اول است چہ بعد استحقاق عمر بنوت را افضلیت ابو بکر بر عمر استحقاق
 میشود مگر اینکه در شان ابو بکر روایت سازند کہ لوکان فیہما آلہ الا اللہ لکان فلان و اینجا نقلے بس لطیف
 بیاد اند کہ لطف سخن از رویہ محصلین و در افکندہ بر ذکرش آورد شیخ محمد علی المتخلص خرمین از زبان خود بحد دای
 میفرمودند کہ در موسم بہار کہ ولایت ایران اکثر بہت ثوران دم عارضہ جنون مردم را عارض میشود بہ بیمارستانی
 رفتم حرفہائے کج میج سودا و دکان خالی از لطف نمیداشت پیش مجھوئے نشستم او بمن تبلیغ رسالت خودش
 و انما تجذیر و تحولیت قوم و نزول عذاب در صورت عدم تبعاض کرد از اینجا برخاستہ بدرجہ مجھوئے ذکر رفتم
 او سکوت بخت داشتہ انگشت بر لبش زدم کہ ہمایہ شہاد عوئے بنوت دارد این مجھون تاملی کردہ سر جنبانیدہ
 گفت منش نفرستادہ ام انتہی لیکن غلط گفتم اینجا بجائے سلب ایجاب صادق می افتاد انتہی کلامہ رفع غلط
 مقامہ و از جملہ طرائف اینست کہ باوصف و صنوح دلالت این حدیث بر افضلیت عمر بر ابو بکر بعضی از علما
 اہلسنت این حدیث را در ادلہ بودن افضلیت تہر تبیہ خلافت ذکر نمودہ کمال حسن فہم خود ظاہر فرمودہ اند چنانچہ
 تفکارانی در تہذیب الکلام گفتہ و لا فضلیۃ بتدریب الخلافۃ اما اجماعا فلا اتفاق اکثر العلماء علی ذلك
 بشعر وجود دلیل لہم علیہ و اما تفصیلا فلقولہ تعالی و سبجینہا الا نفی الذی یؤتی مالا یتزکی و
 ہوا ابو بکر و لقولہ علیہ السلام واللہ ما طلعت الشمس ولا غربت الا بعدي و لا یمنی و المرسلین علی
 احد افضل من ابی بکر و قولہ خیر امی ابو بکر ثم عمر و قال لوکان بعدی بنی لکان عمر و قال عثمان اخي
 و رفیق فی الجنة لیکن بلا یعقوب اللہری باین نقص خلل و غبار و زلل بی برودہ قدم در وادی تبیین و تصریح
 خطای فضیح فشرودہ خباہت در شرح تہذیب الکلام گفتہ و لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر امی ابو بکر ثم عمر و قال علیہ السلام لوکان
 بعدی بنی لکان عمر لا شک از ہذا و ما بعد یدل علی فضل من و در فی فضله و اما علی الوجه الذی یدعیہ اہل الحق

فقی اثباته له نوع تردد و لو قرینا هذا الدلیل بانه لوکان بعده علیه السلام بنی لکان هو خیر من غیره
وان غیر واحد صالح لنیل المبتق علی تقدیر عدم ختمها لکن ان ینکون عمر افضل من ابی بکر و
التخصیص یجمل بالتخصیص چهارم آنکه سابقا وستی که علامه فیروز آبادی حدیث ان الله یجعل
یوم القيمة للناس عامة و لا بی بکر خاصة و حدیث ما صلب الله فی صدری شیئا الا و صیبت فی صدری
ابی بکر و حدیث ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اشتاق الى الجنة قبل شیئین ابوبکر و عثمان و ابی بکر کفر سوره ان و
حدیث ان الله لما اختار اهل اوح اختار من ح ابی بکر و امثال انرا از مقررانی و انموده که بطلان آن بسیارست
عقل معلومست و برابر ابی بصیرت و خبرت در نهایت ظهور میباشد که خبر معتقل لوکان بعدی بنی لکان
عمر اعظم و اطمست ازین اخبار مجعوله که فیروز آبادی متوجهین و ترجیحین آن پرداخته و هر گاه حال بر چنین منوال باشد
بطلان این خبر شنیع بالاولی بسیارست عقل ثابت خواهد بود و هر وجهی که اولیای فیروز آبادی بر آنست و تفسیر دعوی
آن تخریر در باب بلاست بطلان این اکاذیب پر تر و زیربیان خواهند کرد و بهتر از آن و کم از کم مثل آن در تفسیر بطلان
این زور مستحسن خیر نیز جاری خواهد شد پیغم آنکه این خبر مصنوع حدیث موضوع بحیثیت سند نیز مجروح و مقروح
و مردود و مطروح است و هر چند این مطلب بر ما هرین علم احادیث و اخبار و ناقدین فن و ادایات و آثار در
حجاب خفا و استتار نیست لیکن انما للجمیع بتیین و تصریح ان می پردازم و پرده از روی کا حجب افاد است
اساطین احبار بر اندازم پس باید که اگر خبر معتقل است یا نیست و اگر عقیده بر علم می آید حال آنکه بدان بر شرح بنی ثعالب
خواجه ترمذی جامع خود گفته حدیثنا سلمه بن شیبیه ناقلی عن حیوة بن شریح عن بکر بن عمر عن مشر
بن هاعان عن عقیبة بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لوکان بنی بعدی لکان عمار
بخطاب هذا حدیث غریب لا یقره الا من حدیث مشر بن هاعان ازین عبارت ظاهرست که مدار
این روایت سرایه بتیان بر شرح بنی ثعالب است و ترمذی اعتراف میرسد بقرینات ان نموده و عدم عرفان خود را الا از
حدیث مشر بن هاعان مطعون و مغرور کار ناقدین لعمیان است ابن جوزی در کتاب الضعفاء
و المتروکین علی ما نقل عنه گفته مشر بن هاعان المعافری المصری لا یحیی به و نیز ابن جوزی در کتاب الموضوعات
در بیان شرح حدیث ثانی از فضائل عمر گفته قال ابن حبان انقلبت علی مشر بن هاعان فبطل الاحتجاج به
و فی بعضی در بیان الاعتدال گفته مشر بن هاعان المصری عن عقیبة بن عامر صدوق لکن ابن حبان و قال
عثمان بن سعید عن ابن معین نقذ و قال ابن حبان یکنی ابامصعب یروی عن عقیبة منا کثیر لا یتابع علیها

در حق عنایت و ابن لایحه فالتصواب فی ما انفرد به و ذکره العقیل فی فساد فی ترجمه من ان
 قیل لہ جامع الحجاہ الی مکہ و نصب المخنق علی الکعبۃ و سوطی در حسن المحاضرہ در ترجمہ شرح گفته قال
 ابن حبان بروی عن عقبہ من لا یتابع علیہا ازین عبارات بر نظر متامل ان کمال فتح و جرح شرح واضح و واضح
 گردیدہ لولا ثابت شد کہ ابن الجوزی کہ از مشاہیر منقذین المہنت است و شاہ صاحب ہوس باطل الباطل ضللت
 بایرہ جناب امیر المؤمنین علیہ السلام بصنیع شنیع و احتجاج کردہ اند شرح را در کتاب الضعفا و التمرکین ذکر کردہ و
 این معنی بچند اندر الزام خصام کافی و دافی است و ثانیاً واضح شد کہ ابن الجوزی در کتاب مذکور ترجمہ شرح بفرج
 صریح افادہ فرمودہ کہ باو احتجاج کردہ نمیشود و ازین مقام بچند المنعم سقوط حدیث مروی او از درجہ استدلال
 و احتجاج کالصبغ عند الاسفار واضح و آشکار است و ثالثاً متحقق شد کہ ابن الجوزی در کتاب الموضوعات و الباطل
 حدیثی کہ از شرح در فضل عمر و یث بقدر و جرح شرح احتجاج نمودہ پس بچند الد تعالی مطعون نشد
 و صحت استدلال خیف و البطلان این خبر موضوع بقدر و جرح شرح بکمال وضوح ظاہر گردید و راجعاً مستبین شد
 کہ ابن حبان اناکار بر ناقدین سنیہ است در باب شرح افادہ فرمودہ کہ صحائف شرح بر او منقلب شد پس احتجاج
 باو باطل گردید و نیز بچند احمد اللہ ثابت شد کہ احتجاج المہنت بحدیث او باطل است فلما ظاہر شد کہ ابن حبان
 در حق شرح گفته کہ او از عقبہ بنا گیرے روایت میکنند کہ بران متابعت کردہ نمیشود و این حدیث شرح نیز
 بحسب افادہ ترمذی حدیثی است کہ روایت ان از عقبہ کسی دیگر غیر شرح نمودہ پس بچند اللہ متضح گردید کہ ابن
 حدیث نیز از جملہ بنا گیر شرح است کہ هیچ کسی بران متابعت او نکردہ سادساً مستبین شد کہ ابن حبان یک
 حدیثی را کہ شرح باین منفر د باشد صواب دانستہ و این حدیث کما علمت من افادہ الترمذی بنفسہ از متفر د است شرح
 است پس ترک آن عین حق و صواب و احتجاج باین محض خطا سے مورث تباب خواهد بود سابعاً ساطع گردید
 کہ عقیل کہ انا فاحم نقاد اہل سنت است شرح را در کتاب الضعفا ذکر نمودہ و از پنجانیہ منقذ حدیث و بحرحیت
 شرح برابر با نظر واضح و عیانست ثامناً مستبین شد کہ عقیل در ترجمہ شرح نقل نمودہ کہ او با احتجاج در مکہ آمد
 و مخنق بالای کعبہ نصب کرد و این فعل صحیح دلالت واضح بر مروق و خروج او از دائرہ ایمان و اسلام و
 دخول او در زمرہ مفسدین و لمحذین لکام دارد سبحان اللہ حضرات المہنت و محبت خلیفہ ثانی چنان بدہوش و
 از خود فراموش شدہ اند کہ حدیث مثل این کافر عنید و لمحذ مرید کہ ہمراہ حجاج بمیر و مہید در مکہ معطلہ کہ ام القری
 و البلاد و مصداق سواء و المعاکف فیہ و اللہا دست دست الحاد و فساد و از ساختہ احتجاج مینمایند

و بجز چنین فاسق زندق که بغیب مخفی بریت العیق بر دافعه تسک میفرمایند و هرگز از خدا رسول شرمی و
از اهل علوم و عقول آزر می ندارند و سرسریست قاصد خود را بر اشیاء باطل الجمل و اختیار از انفسیج بر می گسارند
و چون اینهمه قبح و جرح شرح حسب افادات اکابر منقذین دانستی بر تو واضح گردید که آنچه ذمبی از عثمان بن
سعید نقل کرده که ابن معین توثیق مشرح نموده قابل التفات و اصفا نیست زیرا که اولاً ثبوت ابن از ابن معین بحد
ثبوت قبح مشرح از عقیلی و ابن حبان و ابن الجوزی نرسیده ثانیاً ابن معین که یک نفرست توثیق مشرح
ثابت هم شود موازنه آن قبح او که از ابن حفرات ثلثه متحقق شده نمی توان کرد ثالثاً قبح مشرح که از افادات عقیلی و
ابن حبان و ابن الجوزی دریافتی جرح مفاسد است و جرح عطف الید بتعدیل مراتب اکابر نیز به مقتضای این لحاظ
نیز تعدیل ابن معین چیز نیست و انا بنجاکه بعضی از اسباب جرح مشرح چنانست که ارتکاب ان کار احدی
از اهل اسلام و ایمان نیست پس بجان چنین جرح متین بر تعدیل مبین ابن معین بلاحت تمام واضح و مستقیم
و هرگاه حال بر چنین منوال باشد پس محل کمال تحبست که چگونه می باشد با انهمه تحقیق و تشدق از ابن فواج
و اضعاف و فضائح لائح مشرح قوامی صریح و رتبه باطلان و وصف صدوق و حقان معدن فسوق و مروت
متفوه گردیده و کاش اگر جمله فضائح او را یکسو گنجه شده کان لم یکن انکاشته بود نظری بالحاد و زندقه او در بلاد الحرام
می انداخت و خوشتر را بصدق گفتن انچنین معاندان رسوا نمیداشت و چون این واریه و هیاه و طامه
فما که از مشرح افین در بلاد امین ظاهر شد بر ائمه اظهار کمال مطعونیت و مخرجیت او کافی و روانی بود
لهذا عقیلی در کتاب الضعفاء و در ترجمه شرح بزرگترین واقعه که اتفاق افتاد و کل الصید فی جوف الفراء از اعظم و طم
از جمله معائب و مثالب او دسته اثبات از معنی از ذکر دیگر شائین و مطاعن او دیده و لنعمها افلا بعض
فاطری المیزان الذی حیث کتب علی هامش کتاب حذله قول الذی ذکره العقیلی فما زاد
ترجمه من ان قیل انه جاء مع الحاج المکة و نصب المخبیق علی المکبة انتهى ما صورته لافاضا
العقیلی رحمه الله و کان المصنف استصفر هذه الطامة والله للسنعان و ما بد و انست که
که بکر بن عمر و المعافری که از مشرح روایت این خبر موضوع نموده و در سند ترمذی واقع شده امر او نیز محل نظر
و ارتباب است و ارقطنی در حق او کلمه بلغیه بنظر فی امره استعمال نموده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التبیذ
ترجمه او گفته قال الحاكم سالت الدارقطنی عنه فقال بنظر فی امره و حاکم نیز در حق او چنین افاده فرموده
چنانچه ذمبی در میزان الاعتدال ترجمه او گفته قال ابو عبد الله الحاكم بنظر فی امره و ابن القطان بمراد گفتن

که ما عداالت اور انہی دانیسم چنانچہ ابن حجر و تہذیب تہرجمہ او گفته قال ابن القطان لا نعلم عدالتہ و از ہمین جا
 کہ ابن حجر عقلانی اور اور زمرہ رجال بخاری کہ مطعون شدہ اند ذکر نموده و اثبات توثیق ابو نعیم او بشہاد احد از
 این فن بنواستہ ناجار عذر آورده کہ در صحیح بخاری از وصف یک حدیث مرویست و انہم متابعتہ واقع شدہ چنانچہ
 مقدمہ فتح الباری گفته الفصل التاسع فی سیاق اسماء من طعن فیہ من رجال هذا الکتاب مرتبا
 لهم علی حروف المعجم والجواب عن الاعتراضات موضعاً موضعاً وتبيين من له حدیث فی الاصول
 او فی المتابعات والاستشهادات مفصلاً لدلالتہ جمیعہ الی ان قال بعد کلام واذ انقصر ذلك
 فغرد الی سرد اسماء من طعن فیہ من رجال البخاری مرجحاً ذلک الطعن والتعقب عن سببہ القیام
 بجوابہ ولاتنبیہ علی وجہہ علی المغتال الذی اسلفنا فی الاحادیث لمعلقة بعور اللہ وتوفیقہ وبعد
 ازین در ہمین فصل در حرف الباء گفته بکرم بن عبد المعافری المصری قال ابو حاتم شیعہ وقال الدارقطنی
 یعتبر بہ قلت له فی البخاری حدیث واحد فی التفسیر وهو حدیثہ عن بکر بن الاشجہ عن نافع
 عن ابن عمر فی ذکر علی وعثمان وهو متابعتہ قد اخرجہ البخاری من طریق اخری وروی له
 الباقر بن سوی بن ملجہ ومخفی نہ سازد کہ طبرانی در معجم کبیر این خبر موضوع را بر روایت عصمتہ بن مالک
 روایت نموده لیکن سند آن نیز بحسب افادات اکابر اعلام سنیہ مقدوح و مجروحست علامہ عبد الرؤف مناوی در
 تیسیر شرح جامع صغیر گفته لوکان بعد کنی لکان عمر بن الخطاب اخبر عالم یکن لوکان کیف یکن وفيہ
 ایانۃ عن فضل ما جعلہ اللہ لعمر من اوصاف الانبیاء و خلال المرسلین حمۃ ک عن عقبۃ بن عامر
 المجہنی طب عن عصمتہ بن مالک واسنادہ ضعیف و نیز علامہ مناوی در فیض القدر شرح جامع صغیر
 بعد قول سیوطی طب عن عصمتہ بن مالک گفته قال البیهقی فیہ الفضل بر فخر و هو ضعیف و خبر
 بیہقی در باب فضل بن مختار کہ راوی این کذب واضح اشارت محض بر قول خود و هو ضعیف الکفا
 کرده لیکن دیگر ائمہ فن رجال زیادہ ازین کشف حال او نموده اند ابن الجوزی در کتاب الضعفاء والمتروکین
 علی ما نقل عنہ گفته الفضل بن المختار البصری منکر الحدیث وقال ابو حاتم الرازی یحدث
 بالاباطیل سمع محمد بن مسلم الطائفی و ابان بن ابی عیاش روی عنہ ابراہیم بن محمد و سعید بن
 عفیر و ذہبی در میزان الاعتدال گفته الفضل بن المختار البصری عن ابن ابی ذئب و غیرہ
 قال ابو حاتم احادیثہ منکرۃ یحدث بالاباطیل وقال لا دی منکر الحدیث جدا وقال ابن عدی

احاديثه منكثرة عامة اتي بها خالد بن عبد السلام ثنا الفضل بن المختار عن عبيد الله بن موهب عن
عصمة بن مالك قال جاء مملوك الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان مولاي زوجني
وهو يريد ان يفرق بيني وبين امرأتي قصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنبر فقال ايها الناس
انما الطلاق بيد من اخذ بالساق محمد بن عبيد الغزي ثنا الفضل بن المختار الليثي عن عبيد الله بن موهب عن
عصمة بن مالك الخطمي فرض رسول الله صلى الله عليه وسلم زكاة الفطر مدين من قمح او صاعاً
من شعير او صاعاً من زبيب او من تمر او صاعاً من اقط فان لم يكن عندك اقط فصاعين من
لبن ابراهيم بن محمد ثنا الفضل بن مختار عن محمد بن مسلم الطائفي عن ابراهيم بن ابي نجيم
عن مجاهد عن جابر قال النبي صلى الله عليه وسلم يا معاذ اني مرسل الي قوم هم اهل كتاب فاذا
سألك عن الحجر فقل هي لعاب حية تحت العرش فضل بن المختار عن ابيان عن انس مرفوعاً قال
كأني بكروما اطيب مالك منه بلال مودني وناقني كافي انظر اليك على باب الجنة تشفع لامتي فخذ
ابا طيل وعجائب وقال الدارقطني ثنا محمد بن محمد بن حفص ثنا السحق بن داود بن عيسى المزني ثنا خالد
عبد السلام الصوفي ثنا الفضل بن المختار عن عبيد الله بن موهب عن عصمة بن مالك قال سرق مملوك في
عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فغف عنه ثم رفع اليه ثلثون قدس فغف عنه ثم
رفع اليه ثلثة فغف عنه ثم رفع اليه الرابعة فغف عنه ثم رفع اليه الخامسة فغف عنه ثم رفع اليه السادسة
فقطع رجله ثم رفع اليه السابعة فقطع يده ثم رفع اليه الثامنة فقطع رجله وقال رسول الله صلى
عليه وسلم اربع باربع وهذا يشبه ان يكون موضوعاً ونيز في سبع رغني كفته الفضل بن المختار ابو سهل عن
ابن ابي ذئب مجهول قال ابو حاتم ومحمد بن ابا طيل وابن حجر عسقلاني ولسان الميزان بعد نقل عبارت
ميزان كفته وقال العقيلي يحدث عن محمد بن مسلم الطائفي وهو منكر الحديث ثم سأل عن حديث الحجر
فقال شناروح بن الفرج ثنا ابراهيم بن محمد بن مغيرة وعلاء بن سفيان عن رزبل اللالك كفته ابن عدي ثنا
الحسين بن عبد الغفار عن لازدي حدثنا سعيد بن كثير بن غفير حدثنا الفضل بن المختار عن ابيان
عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يكرى ابا بكر ما اطيب مالك منه بلال مودني
وناقني التي هاجرت عليها وخرجتني ابتك وواسيتني بنفسك ومالك كافي انظر اليك على باب الجنة
تشفع لامتي او رد كافي ابن الجوزي في الواهيات وقال ابيان مذكور والفضل بن المختار قال ابو حاتم

الرازی یحدث بالباطیل وادرجه صاحب الزمان فی ترجیح الفضل وقال هذا باطل وحرمة الله محمد بن عبد الله
السندی ودر مختصر تشریحیه گفته فضل فی شرح اسماک الوضاعین والکذابین ومن کان یسرق الاحادیث
ویقلبها ومن اتهم بالکذب او الوضع من رواية الاخبار لمخصاصه الاصل مرتباً علی حروف المعجم وبعده
درین فصل در حدیث الفار گفته الفضل بن المختار یوسهل یحدث باطلا باطل و بعضی از وضاعین صناعتین
وکنایین خطاعین این کذب شنیع در زور قطع را از زبان جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الاطیاب خطاب
خود عمر بن الخطاب نقل نموده مهملکه موبقه افرا و افتعال را با قدام غی و ضلال پیوده اند لیکن خطیب لبیب که نزد
سینه از اکابر زاهدین اکاذیب ست بصراحت تمام آنرا منکر فرموده این کذب و فاحشه را با نامل ترسیل و عقیده
فرموده چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یمنع الخطاب
لو کان بعدی لکنته خطی وقال منکرک و علامه ابن عساکر که از منقذین اکابرست نیز این فریه مجحوله و غشیه
مخوله را منکر گفته چنانچه ملا علی متقی در کنز العمال گفته لو کان بعدی بنی لکنته قاله لعمر الخطاب فی رواة
مالک و ابن عساکر عن ابن عمر وقال منکر و مرزاجه بخشی در تحفه المحجبین گفته لو کان بعدی لکنته قاله
لعمر خطاب فی رواية مالک عس و قال منکر کلاهما عن ابن عمر و ادرجه ابن الجوزی فی الملل و النحل و
ازین عبارت علاوه بر منکر گفتن ابن عساکر انهم بصراحت ظاهر شد که ابن الجوزی این خبر مفتعل با در موضوعات وارد
نموده و الله الحمد علی ذلك حمداً جزیلاً و هیچ میدانی که سبب وضع و افتعال و تخرص و انتحال این زور و محال
بین الاصحاح جیت همانا چون بعضی از زرافه مدغلین شاخین که با جناب امیر المؤمنین علیه آلاف السلام من
سب العالمین عدوت متواتره عن الاسلاف دارند و دیدند که در حق آنجناب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله
الاطیاب حدیث متواتر است منی بمنزلة هارون من موسی الا انه کذبی بعساکر ارشاد فرموده است در حدیث
شریف ایمان لطیف دارد باینکه اگر بعد جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم نبی میبود آن نبی جناب امیر المؤمنین
علیه السلام می شد چنانچه بحمد الله خود اهل سنت باین معنی اقرار دارند که لا ینحی علی من لاحظ للفقاه
لعلم القادی و در بعض طرق این حدیث شریف صراحت نیز این معنی وارد شده چنانچه علامه ابن شهر آشوب طاب ثراه
در کتاب مناقب آل ابی طالب در ذکر حدیث منزلت فرموده فی روایات کثیرة الا انه لا نبی بعدی ولو کان
لکنته دواء الخطیب فی التاریخ و عبد الملك العسکری فی الفضائل و ابو بکر بن مالک و ابن التلاح علی
بن الجعد فی احادیثهم و ابن فیاض فی شروح الاخبار عن عمار بن مالک عن سعید بن خالد عن ابیه

نظر
شاید

بن سعد و عن قتیبه قال ما وضع فی بدو رشدين شي الا وقرا وقال بن مسعود و الحسن الناقذ ثنا عبد الله بن سليمان الرقي ثنا رشيد بن عقيل عن الزهري عن ابی سلمة عن ابی هريرة مرفوعا الكل شيء فقامه وقامه للمجدد والله بل والله رشدين عربان بن قائد عن سهل بن معاذ عن ابيه مرفوعا الذي يتخطى رقاب الناس يوم الجمعة يتخذ جسرا الى جهنم لحد بن الحجاج القهستاني ثنا ابی المسابك ثنا رشيد بن سعد عن عمرو بن الحرث عن ابی السج عن ابی الهيثم عن ابی سعيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم الفاعل والمفعول به وقال انا منهم برابن السراة رشدين ثنا ابن لهيعة عن مشرح بن هاعان عن عتبة بن عامر مرفوعا لولم يبعث فيكم بعث عمر قال بن عبد الله رشدين منه اقامته لو كان بعدى نى كان عمرا وهر حيدر برابى اثبات ومن سقوط اين افرار كيك وسخيف واليضاح حوى وبهبط اين كذب مرسر تحريف قلفيف بهين عبارت ميران كافى ووافى ست ليكن بحسب الله تعالى نهائيت فساد و بطلان اين باطل مهربان كمال ظهور واضح ولا حى نمايم واثبات موضوع و موضوع بودن آن حسب تصریح ابن الجوزى اتيق سرور و جواربا تحقيق افراريم پس بايد دانست كه ابن الجوزى در كتاب الموضوعات در بيان احاد مرفوعه و فضل كنفية الحديث الثانى ابننا اسمعيل بن احمد قال انب ابن مسعود قال انبا حمزة قال انبا ابن عدى قال الفاعل على بن الحسن بن قديد قال ثنا زكريا بن يحيى الوفا قال ثنا بشر بن بكر عن ابى بكر بن عبد الله بن ابى حمزة عن حمزة بن حبيب عن عبيد بن الحارث عن بلال بن رباح قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولم يبعث فيكم بعث عمر قال انب ابن مسعود قال انب ابن عدى و ثنا عمر بن الحسن بن نصر الحلبي قال ثنا مصعب بن سعد ابو خزيمة قال ثنا عبد الله بن واقد قال احد ثنا حبيب بن شريح عن بكر بن عمرو عن مشرح بن هاعان عن عتبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولم يبعث فيكم بعث عمر قال المصنف هذان حديثان لا يصحان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم اما الاول فانه زكريا بن يحيى كان من الكذابين الكبار قال ابن عبد الله كان يضع الحديث اما الثانى فقال احمد بن يحيى عبد الله بن واقد ليس بشيء وقال النسا مرفوعا الحديث وقال ابراهيم بن الفليلت على مشرح مصنفه فبطل الاحتجاج به واز جمله بدائع مستشفه و صنائع مستفطه انيت كه سيوطى باوصف وضوح بطلان اين كذب مجور و زور متور در صدق يا سيدش بله اين تحقيق اتيق ابن الجوزى را شجاعت فاسده و كلمات بارده تعقب نموده چنانچه ملائى مصنوعه گفته ابن عدى ثنا على بن الحسن بن قديد ثنا زكريا بن يحيى الوفا قال ثنا بشر بن بكر عن ابى بكر بن عبد الله بن ابى حمزة عن حمزة بن حبيب

عن حمزة عن غنيم بن الحارث عن بلال بن رباح مرفوعا لولم بعث فيكم بعث عمر وقال ثنا عمر بن
الحسن بن نصر الحلبي ثنا مصعب بن سعد الوخيم ثنا عبد الله بن واقد ثنا جوية بن شريح عن عبد
بن عمرو عن مشر بن جلعان عن عبيدة بن عامر مرفوعا لولم بعث فيكم بعث فيكم عمر لا يصح ذكره في الكتاب
وابن واقد متروك ومشر لا يخرج به قلت ذكره ياكزة ابرجيان في الثقات وابن واقد هو الوقتة الحراني
وثقة ابرميين واحمد بن محمد ومشر ثقة صدوق روى له ابو داود والترمذي وابن ماجة وقال ابو العباس
الهرودي في كتاب شجرة العقل ثنا علي بن الحسين بالرواية عن عبد الله بن محمد بن عتبة المعروف بالنسفي ثنا
الحسين بن الفضل الواسطي ثنا عبد الله بن واقد عن صفوان بن عمرو عن راشد بن سعد عن عبد الله
بن جبير الحضرمي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لعمر لولم بعث فيكم بعثت وقد ورد من جدي
ابي بكر وابي هريرة قال الله يلعن ابنا عبد الملك بن عبد الغفار انا عبد الله بن عيسى بن هرون ثنا الحسين
بن عبد الرحمن عن جهمان ثنا اسحق بن عمار بن ميسرة الخراساني عن ابي هريرة رفعه لولم بعث فيكم
بعث عمر ايد الله عمر يمكن يوفقك ويسدد دانه فاذا الخطأ فاه حتى يكون جوابا قال الله ليس تابعه راشد
بن سعد عن المقدم بن معكوك عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه وصدور اين كلام جالب السلام از من سبطي
والا مقام كه حضرات منيه قلاده كمال عقيدتش در گردن انداخته مافوق الوصف در مدح و ثنا و تعجيل و اطراى او پواخته
انك مال مستبعد و مستغرب است ذير كه اولاد سبطي و نقل كلام ابن الجوزي متعلق بقبح اين خبر مقتعل مركب تحريف
و حذف و اسقاط بجاي آورده چه آنفا از عبارت كتاب الموضوعات ابن الجوزي استى كه او در حق زكريا بن يحيى كان من
الكن ابي الكبار گفته و سبطي درين عبارت اين قول ابن الجوزي را بعينه نقل كرده بلكه بجاي ان حرف كذب آورده
و خبر استى كه ابن الجوزي در حق عبد الله بن واقد از احمد و يحيى نقل كرده كه ليس بشيئ و سبطي اصلا اين كلام احمد
تسليمه نقل ننوده و اين تحريف عظيم است و نشاء ان اينست كه سبطي آينده در كلام خود توشين اين واقعه با حجة و يحيى
منسوب نموده پس اگر درين مقام تضعيف ابن واقد از احمد و يحيى و انهم بعبارات ليس بشيئ نقل ميكرند آنچه در بعد از
ايشان نقل كرده در اول نظر سقوط و هوانش واضح ميشود و نيز در يافتى كه ابن الجوزي در حق شرح انا بن جهمان نقل كرده
است كه انقلب على مشر صحائفه فبطل الاحتجاج به و اين جبرع مفسر خلى مستحكم و متين است و سبطي
لمحاط تخفيف و تقليل امر آن بجائى ان مشر لا يخرج به آورده الى غير ذلك من الدقائق التي لا تخفى على اهل
النظر و ثانيا آنچه در مقام تعقيب شرح ابن الجوزي در حق زكريا بن يحيى الوقار آورده كه ابن جهمان لوراد ثقات

فکر نموده پس اگر تسلیم ہم کرده شود قابل اعتناء والتفات نیست زیرا کہ بمقابلہ او جابر بن وقاد حدیث زکر یا متعدد
می باشند و عبارات بسیار ردی در او طاعن شده اند صالح جزیره اورا از کذب کیلی شمرده و ابن عدی گفته کہ او وضع حد
میکرد و ابن یونس و غیره نیز تضعیفش کرده اند و ذہبی نیز اورا مستہم بالکذب نموده چنانچہ ذہبی در میزان الاعتدال گفته
زکریا بن یحیی المصنف البیہقی الوفا عن ابن وهب فمن بعد قال ابن عدي يضع الحديث كذب صالح
جزيرة قال صالح ثنا زكريا الوفا وكان من الكذابين الكبار قال ابن يونس كان فيني ما صاحب حلقة عا
ثمان بن سنان وقيل كان من الصلحاء الصابغ الفقهاء نزع عن مصر أيام محنة القرآن إلى طرابلس المغرب ضعفه
ابن يونس وغيره ونيز ذہبی در معنی گفته زکریا بن یحیی الوفا عن ابن وهب وكان أحد الفقهاء اتهم ببلکذب
وازی جمله عجائب اینست کہ سیوطی در مقام بیوس تأیید و اثبات فضیلت عمر قح و جرح را از زکریا دوری نماید و در اظهار
وثوق او استہمام میفرماید لیکن من بعد سیوطی در ذیل اللآلی زکریا را مقدم و محجور و ناموده و قح و او را کار اعیان خود
تعارف نموده چنانچہ در کتاب الانبیاء والقضاء از کتاب مذکور بعد نقل حدیثی از ابن عساکر گفته قلت زکریا الوفا
قال ابن عدي يضع الحديث وكذا صالح جزيرة كان من الكذابين الكبار وقال ابن حبان لخطأ في هذا
الحديث وقال للعقيلي حدث عن ابي وهب حديثا باطلا بين محمد الله بطلان نعم سيوطي و در باب زکریا
افاده سر اسرار جاده خود باطل و مضحک آورده و الله یحیی الخوی بکلماته و ثالثا انچه سیوطی در توثیق ابن واقد گفته مردودست
باینکہ ابن الجوزی در عبارت خود قح ابن واقد از احمد و یحیی و انہم بصیغہ لیس شے نقل کرده و از سنائی متروک الحدیث
بودن او ذکر نموده و سیوطی از راه تحفہ در نقل کلام ابن الجوزی ذکر قح احمد و یحیی را کیست ساقط کرده قح سنائی را نیز با و
منسوب نموده بلکہ محض در حق ابن واقد متروک بودن او بلا نسبت احمدی منقول ساخته و این صنیع شنیع را خبر تعزیر و
تحذیر چه توان گفت اگر سیوطی خطی از الصفات تحقیق میداشت لازمش بود کہ قح احمد و یحیی در ابن واقد کہ ابن الجوزی
نقل کرده بود ساقط نمیکرد و در جواب آن یا ثبوت آنرا از احمد و یحیی بر بان باطل میکرد و انچه خود از احمد و یحیی ثابت دانستہ
در توثیق ابن واقد نقل کرده بدلیل ثابت میکرد و یا هر دو را ثابت دانستہ رجحان توثیق بر قح بدرجہ تحقیق میسر نمایند
ولی چون این مطلب بر اسے او میسر نبود راه تحفہ پیش گرفت و خود را عرضہ باینست یعنی ناقدین بخاری نمود بالجمله
ابن واقد از احمد و یحیی بن معین اگر ثابت ہم شود بسبب تعارض آن با جرح خود شان ساقط از اعتبار خواهد بود و جرحیکہ
سنائی در حق ابن واقد نموده بحال خود سالم عن المعارض خواهد بود و کیف کہ علاوه بر سنائی دیگر اعلام کبار سنیہ مثل
یعقوب بن اسمعیل بن صبیح و البوزرعة و ابو حاتم و بخاری و جوزجانی و ابن سعد و برادر ابن حبان و صالح جزیره و حربی

وابو عمرو بن عدی وابو اذود وابو احمد حاکم وابو نعیم اصبهانی و دارقطنی نیز این واقعه را زیر مشق قدح و جرح کرده
 اند و ظاهر است که بمقابله این همه یار حقین اگر کوشش محض این باشد از احمد و یحیی ثم ثابت شود نیز هرگز بر قابل اعتنا
 و احتفال نیست غرضی در میان این ائمه که عبد الله بن ابی قحافة الحارثی مات سنه عشر و مائتین قال
 البخاری سکتوا عنه وقال ابیضا ترکوه وقال ابو زرعة والد دارقطنی ضعیف وقال ابو حاتم ذهب عنه
 وروی عبد الله بن احمد عن ابن معین لیس بشیء وروی الدؤلابی عن عباس
 عن یحیی لیس بشیء وقال ابیضا لیس به باس کثیر الغلط ابن عدی ثنا ابن جوصان ثنا عباس بن محمد عن
 ابن معین ابوقحافة الحارثی ثقة وقال عبد الله بن احمد قلت لابی ان یعقوب بن اسمعیل بن صبیح
 ذکر ان اباقحافة الحارثی کان یکذب فغطم ذلك عنده جدا وقال هو لاهل حران یحملون علیه کان
 ابی قحافة یتخری الصدق و قد رایتہ یشبه اصحاب الحديث وقال احمد فی موضع اخر ما به باس جل
 صالح یشبه اهل النساک و فی ما اخطأ قال الجوزجانی متروک وقال یحیی بن بکر قدم ابوقحافة علی
 الخلیف و علیه جبة ضو و هو یکتب فی کف قد وضع صوفی قشر جوزة فکتب منها فلما ذهب الی
 منزله بعث الیه سبعین دینارا فرحها وقال ابن حبان کان ابوقحافة من عبادة الحزيرة فغفل عن
 الاتقان فوقع المنکدر فی اخراجه فلا یجوز ان یحکم بخبره و ابن حجر عسقلانی در تنزیه التهذیب ترجمه این
 واقعه گفته قال الیهوفی عن احمد ثقة لا اله الا الله کان رقیما اخطأ و کان من اهل الخیر یشبه النساک و کان له
 ذکاء وقال عبد الله عن ابیه عن ذاک و زاد فقیل له ان فوما یتکلم فی فیة قال لم یرک
 باس فقلت انهم یقولون لم یرک فیصل بن یسفیان و یحیی بن ابی انیسة قال لعله اختلط اما هو فکان
 زکیا فقلت ان یعقوب بن اسمعیل بن جسیم ذکر انه کان یکذب فغطم ذلك عنده جدا وقال کان
 ابوقحافة یتخری الصدق و اثنی علیه قال قد رایتہ یشبه اصحاب الحديث و لظنه کان یدلس
 و لعله کثر فخطأ قال عبد الله بن احمد وقال یحیی بن معین لیس بشیء و قال الدوری عن یحیی
 ثقة وقال ابی حاتم سالت ابان زرعة عن فقلت ضعیف الحديث قال نعم لا
 یحدث عنه قال و سالت ابی عنه فقال تکلموا فیہ منکر الحديث و ذهب حدیثه
 وقال البخاری ترکوه منکر الحديث وقال فی موضع اخر سکتوا عنه قال للنسائی لیس
 بثقة وقال الجوزجانی متروک الحديث قال البخاری مات سنه سبع و مائتین و قال ابو عمرو بن الحارثی

عن

ذكر اصحابنا الله ما سنه عشر ثمان مائة و قال ابن سعد كان لابي قتادة فضل و عبادة و لم يكن في الحديث
 بذلك و قال اللباز لم يكن بالحافظ و كان عفيفا متفقها يقول ابو حنيفة و كان يغلط و لا يرجع الى
 الصواب و قال ابن حبان كان من عباد الخيرية فغفل عن الاتقان و حدث عن الحسن بن علي بن فضال في
 حديثه فلا يجوز الاحتجاج بخبره و قال صالح بن جرير ضعيف مهين و قال الحاربي غيره و وثقه من
 هذه العبارة يقولها الحاربي في الذي يكون شديدا للضعف و قال ابو عمر بن كان يستل على خطئه فيغلط
 و قال ابراهيم بن ابي ليس هو عندي ممن يتعمد الكذب انما يخطئ و قال ابو داود اهل حران يضعفون
 و احمد ثنا عنه و قال ائمان كان يوثق من لسانه و قال الحاكم ابو احمد حديثه ليس بالقائم و قال ابو نعيم
 الاصبهاني روى عن هشام و ابن جريح منكرات اما دعاء سيوطي كراهه و غيره و يحيى بن زكريا بن واقد
 كراهه ان ليس بمجرد دعوى بل دليل است و اثرى از ان در كتب حاضر رجال باقية نمیشود اگر اولیای سیوطی دلیل
 داشته باشند اظهار نمایند بلی قدح ابن واقد علاوه بر احمد و يحيى بن زكريا بن واقد و يحيى بن زكريا بن
 چنانچه از عبارات ميرزا و تهذيب دستي و از ديگر عبارات ميرزا قدح ابن واقد واضح و واضح میشود و ابن الجوزي
 در كتاب الضعفاء و المتروكين على ما نقل عنه گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحراني كان يغلط فلا يرجع
 و في ربي در كتاب المغني في الضعفاء گفته عبد الله بن واقد ابو قتادة الحراني مشهور بالحديث و القدر
 قال ابو حاتم ذهب حديثه و قال الدارقطني و غيره ضعيف و اما احمد فقال ما به بأس و رجاء
 لخطأ و قال البخاري تركوه و ابن حجر عسقلاني در تقييد گفته عبد الله بن واقد الحراني ابو قتادة اصله
 من خراسان متروك و كان احمد يثني عليه و قال لعله كبر و اخطأ و كان يدلس من التماسه مائة
 عشر مائتين و رحمه الله بن عبد الله بن واقد ابو قتادة الحراني مشهور بالحديث و القدر
 روى خبرا موضوعا محتوكا قال الذهبي هو افقه و قال ابن الجوزي دلس في حديثه و كان مغفلا و لم
 جملة غرائب مستطرفة انيت كه سيوطي در نيم مقام در صد و توثيق عن عبد الله بن واقد برآمد و تركب كمال تخذيع و تليج كرم
 مگر در ذيل اللالي خود بر سر قدح و جرح آورده حديثي كه ابن واقد در سعدش واقع شده موضوع انكاشته بتصریح
 متروك بودن او اعلام تقييد و تفصيح او فرشته چنانچه در كتاب الجواهر كتاب ذكر گفته الدليمي انبأنا ابنا ابي
 ابن محمد انبأنا احمد بن محمد بن عمران انبأنا الحسن بن احمد بن سعيد الرهاوي حدثني سعيد بن عثمان
 بن مطر عن قيس بن الربيع عن ابي اسحاق عن عبد الله بن واقد عن ابي سعيد رفعه من رابط يوم ما في

سبیل الله كان له كعناقة الف رجل كل رجل عبد الله الف عام عثمان بن مظعون وكدنا
 عبد الله بن واقد بالجملة چون مقدر و حجت این واقع نزد محققین سنیه ثابت و متحقق است و وقوع او در سند خبر
 منقول لولم ابعت فیکم بعثت عمر موجب نهایت مطعونیت و موثوبیت آن شده بهین سبب این خبر
 فی بی نیز در ترجمه ابن واقد در ضمن احادیثی که بوجه ابن واقد مطعون شده ذکر نموده چنانچه در میزان در ذیل ترجمه
 ابن واقد گفته ابو حنیفه مصعب بن سعید ثنا عبد الله بن واقد ثنا حیوة بن شريح عن بکر بن
 عمر عن مشر عن عقبه بن عامر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولم ابعت فیکم بعثت فیکم
 عمر و ابی انچه سیوطی در توشیح شرح سلسله باطل و مضلل است زیرا که سابقا شرح و جرح مشر حسب افادات
 اکابر اعلام و منقذین عظام سنیه مثل عقیل و ابن حبان و ابن الجوزی بتفصیل و تکمیل درستی و بعد از آن کار حدی از اهل
 ایتقان نیست که در خروج و مروق او از اصل اسلام شک و ریب آرد فضلا از اینکه او را عادل و ثقة انکار و
 و خامس انچه سیوطی در معرض تاییدین کذب منها که مصداق مثل کلمه خبیثه کثیره خبیثه بعثت
 من فوق الابرار ضالها من خراب است برآید از کتاب شجرة العقل ابو العباس زوزنی این اقراے شنیع را از
 جناب رسالت صلی الله علیه و آله الاطیاب بصیوة خطاب با عمر بن الخطاب نقل کرده پس فی الحقیقه شجره عقل خود
 به تیشه ضلالت بریده از کتاب مصداق عقل ابی مخالف نقل برگزیده چه در سند این تحریر باطل نیز ابن واقد
 واقع شده و عنقریب بحمد تعالی نهایت قبح و جرح او حسب تصریحات و افادات اعظم نقاد و افاحم جهانده
 متن و اسناد درستی فلا یحجج بحديثه فی محل لتایید الا من هو عن الامعان بعید و علاوه بر آن
 درین سند زوزنی را شد بن سعد حمصی واقع شده و او را دارقطنی و ابن حزم که هم دو از اجله علمای ما برین
 سنیه می باشند تضعیف نموده اند چنانچه ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب ترجمه باشد گفته و ذکر الحاکم
 ان الدارقطنی ضعه و کذا ضعف ابن حزم و قد ذکر البخاری انه ستمد صفین مع معویة
 و ازین عبارت گلی دیگر شکفت و ظاهر شد که راشد غیر راشد در حرب صفین با معویة طاغیه در زمرة فیه
 باغیه که داعیه الی النار و بسبب نصب جنگ و پیکار با نفس سول نخواست علیه السلام من الغریر الغفار جابر
 بین العار و النار بود و اسلامک فلیت و این دلیل واضح و برهان لائح بر ضلال و هلاکت و برست کتب
 و اسفار واضح و آشکار است که اهل حمص در قدیم الايام بشدت عداوت جناب امیر المومنین علیه السلام معروف
 بنهایت حماقت و رقاعت موصوف بودند ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله الحموی الرومی البغدادی در کتاب

معهم البلبان كفته ومن عجيب ما تأملته من امر حص فساد هو انما ترتبها للذان يفسدان العقل
حتى يضرب بحماقة لمثل اربط الناس على رصه بصنفين مع معوية كان اهل حص و
الشرهم مخربا عليه وجدا في حربه فلما انقضت تلك الحرب ومضى ذلك الزمان صار من غلاة
الشيعة حتى ان في اهلها كثير امن راي مذهب التصيرية واصلهم الامامية الذين ليسوا بالسلف
فقد التزموا الضلال اولا واخيرا فليس لهم زمان كانوا فيه على الصواب والافتح ناصر بن عبد الله
المطري في شرح مقامات حريري كفته حص احد اجناد الشام واهلها موصوفون بالرقاعة باتفاق
الجماعة حتى ان البغداديين اذا ارادوا ان يعبروا الى حص قالوا حص ووادهم كثيرة منها ما اوردته
ابو العباس السجزي المعروف بجراب الدولة في كتابه قال قال واحد من اهل حص لا خير عليك بالسنه
حتى تدخل الجنة فقال وما السنه قال حب البكرين عفان وعمر بن الصديق وعثمان بن عفان وعلم بن
ابن مسعود وعقبة بن ابطل قال حصنا ومن معوية بن ابطل قال كان جلي الله عليه جلا عابدا من جلائ العرش وكانوا
وخال الوحي وختن النبي على ابنته عائشة جدة فاطمة وقريب من هذا ما روي في هذا الكتاب انه
جاء بعضهم الى بعض القضاة اخذ بتليب رجل فقال عز الله القاضى ان هذا رافضى ناصبه
مجبوري مشبهى جمعى مبتدعى حرورى يشتم على بن ابطل يجب عمر بن الخطاب في حافة وابكر بن
عفان فقال القاضى ما ادرى اى شيء اخذ معرفتك بالمذاهب ام علمك بانساب العرب ومنها
انه مات لقاضيهم ابن وكان القاضى تيفلس فلما ارادوا دفن البيت قال للحفدة اخذوه على شق
فانه اهضم للطعام ومنها انه نظر رجل منهم المنارة المسجد فقال لرجل كان معه من اهل حص ما كان
اطول اولئك الذين بنوا هذه المنارة فقال الاخر اسكت ما اجهلك ترى يكون في الارض احد على
طول هذه المنارة انما بنوها على الارض ثم سووها وجاء حصه الطبيب فقال ان امرأتك تشكك جوفها او
بطنها او فوق بطنها فقال الطبيب احمل ماؤها الى انظر فيه فقال العلك تعنه بولها فقال نعم فذهب وجاء
بالماء فطست فقال الطبيب اخرجت به في قارورة فقال جعلت فداك احليلها واسع من ذلك وهي
اكثر من ان تعد واشهر من ان تردوا ابو العباس احمد بن عبد المؤمن اشريشي في شرح مقامات حريري كفته وقال
الفتجدي باهل حص يضرب بالمثل في الحقا وتنسب اليهم حكايات مضحكة حكى عن بعضهم انه قال
دخلتها وفي درهم لا شترى به بعض ما اشتها فيه فاذا برجل بباب الجامع جالس على كرسي و

احمد

في كثرة الوقاعة صحر

وسادسا آنچه سيوطي در يابيد اين خبر مفقود گفته که اين خبر از حديث ابوبکر ابرهه وارد شده و از يلمی نقل کرده
پس نزد محققين سراسر نقوض و مرضض است زیرا که سند اول ديلمی که با بويه منتهی ميشود نهايت مطعون و
مومون میباشد چه در ان اسحق بن نجیح واقعه و او با قضی القایه مجروح و مقه و حست و اعظم مهر اعلام فایم
نقد عظام بهست عبارات ردیه و کلمات منکبه تقبیح و تفضیح او نموده اند ابن الجوزی در کتاب الصغافه و الممکن
على انقل عنه گفته اسحق بن نجیح ابو صالح الملطی الکذیب الناس و فی بی در میزان گفته اسحق بن نجیح الملط
عن عطاء الخراسانی وابن جریر و غیرهما کنبته ابو صالح و قیل ابو یزید وی عنه علی بن حجر و
سويد بن سعيد و احمد بن یسار الصیرفی و محمد بن منصور الطوسی و الحسین بن ابی زید اللخ و ابیهم
بر باشند الا می قال احمد هو من کذب الناس و قال یحیی معروف بالكذب و وضع الحديث و
قال یعقوب الفسوی لا یکتب حدیثه و قال س ولدار قطنی متروک و قال الفلاس کار یضیع الحد
صرحا و قال انقیلی و مرجد بنیه حدیثه اکاه احمد بن محمد بن عاصم ثنائی بر عاصم ثنائی بن
عبد الرحمن ثنا اسحق بن نجیح عن عطاء عن عائشة مرفوعا ردوا مذمة السائل ولو بمنزل راس الذبا
قلت ما هذا بالملطی ذاخر لافه من عثمان الوقاصی و قال یزید بن مروان التحلال ثنا اسحق بن نجیح
عن عطاء عن ابی هريرة مرفوعا ان لكل نبي خلیفه من امته و ان خلیفه عثمان هذا باطل و یدل علی
ذلك قوله علیه السلام لو كنت متخذا من هذه الامم خلیلا لاتخذت ابابکر خلیلا قال احمد بن حنبل فیما
رواه عنه ابنه عبد الله اسحق بن نجیح من کذب الناس یحدث عن ابی و عن ابن سیرین
برای الحنفیة و قال احمد بن محمد القسم بن المحرز سمعت یحیی بن معین یقول اسحق بن نجیح الملطی
کذاب عد الله و جل سوء خبیث و قال عبد الله بن علی المدینی سألت ابی عن امحق الملطی فقال سید
هکذا ای لیس بشیء و مر ابیطیل الملطی عن ابی جریج عن عطاء عن ابن عباس مرفوعا ما نذ عبد فامر الا بلی فی
اهله و به مرفوعا عن البکاء عن ابی الصبیان بالکعب و بکاء یجل لامرأة توثر بالله و الیوم الاخران یفرج
على السرج و من منع الماعون لزم طرف من البخل و من حفظ علی امتی اربعین حدیثا عفو و اتعف
نسا و کرم و من یلا یاه عن هشام بن حسان عن الحسن بن عمران بن حصین مرفوعا الیزال العبد عیسی مطلقا
ما خسر بطنه و عن هشام عن الحسن بن عمران بن حصین مرفوعا الیزال العبد عیسی مطلقا
القوم فی السفر لا یترعوا و له عن عباد بن راشد عن الحسن بن عمران دفعه لعن الناظر و المنظور

متروک الحدیث

ابیطیل

حسن

لاستهموا

عبد الرحمن بن الحسن عن ابی هريرة مرفوعاً لا تقولوا مسجود ولا مصحف ونهى عن تصغير الاسماء وان يسقى
 حمدون او علوان او يعموش وله عن الاوزاعي عن عطاء عن ابن عمر برفعه من قال في ديننا برايه
 فاقنا قال بن يحيى هذه كلها هود ومنعهم اوردى عن ابن جريج عن عطاء عن ابي سعيد وصية اوصى بها
 النبي صلى الله عليه وسلم لعل في كلها في الجمع فانظر هذا الدجال ما اجراه ونيزه في درمغنى گفته استحق
 بن يحيى الملقى عن عطاء الخراساني وابن جريج مرفوع بالوضع وابن حجر عسقلاني و تهذيب التهذيب گفته
 استحق بن يحيى الملقى الا زدي ابو صالح ويقال ابو يزيد سكن بغداد وعن ابان بن يحيى عطاء
 الخراساني والاوزاعي وابن جريج وغيرهم وعنه على بن حجر وسويد بن سعيد ومحمد بن منصور الطوسي و جماعة
 قال احمد استحق من الكذب الناس يحدث عن النبي يعني عثمان بن ابي سعيد بن ابي حنيفة وقال ابن حجر
 سمعت ابن معين يقول كذاب عدو الله رجل سوء خبيث وقال ابن ابي شيبة عنه كان ببغداد
 قوم يضعون الحديث منهم استحق بن يحيى الملقى وقال ابن ابي ربيعة عنه من المعروفين بالكذب ووضع
 الحديث وقال عبد الله بن علي بن البراء بن شريك ابي عنه فقال يبدا هكذا اي ليس بشيء وضعفه و
 قال في موضع اخر روى عجائب وقال عمر بن علي كذاب كان يضع الحديث وقال الجوزي جاني غير ثقة
 ولا مروية الا مائة وقال علي بن فضال الجعفي والبخاري منكر الحديث وقال النسائي منكر الحديث
 وقال يعقوب القسوي لا يكتب حديثه وقال صالح بن محمد ترك حديثه وقال ابو احمد بن عدي له
 موضوعات وضعها هو وعامة ما اتى عن ابن جريج بكل منكر وضعه عليه وهو يدين الامر في الضعفاء
 وهو ممن يضع الحديث قلت وقال النسائي في التمييز كذاب وقال ابو احمد الحاكم منكر الحديث وقال
 ابراهيم بن حنبل مر بالدجال بوضع الحديث صراحا وقال البرقي نسب الكذب وقال الجوزي كذاب
 وضاع لا يجوز قبول خبره ولا الاحتجاج بحديثه ويجب بيان امره وقال ابو سعيد النقاش مشهور بوضع
 الحديث وقال ابن طاهر جال كذاب وقال ابن الجوزي لجمعوا على انه كان يضع الحديث وذكره الذهبي
 والساجي والعقيلي وغيرهم في الضعفاء ونيز ابن حجر في تقريب گفته استحق بن يحيى الملقى ابو صالح او ابو
 نزيل بغداد كذبوه من التاسعة ورحمة الله بن عبد الله اسدي در مختصر تزييه اشريه گفته استحق بن
 يحيى الملقى ابو صالح او ابو يزيد كذاب يضع الحديث ومحمد طاهر فتنى و قانون الموضوعات گفته ابو صالح
 استحق بن يحيى الملقى شيخ الجوزي بارى الكذب بالناس قال احمد وكان يضع صراحا وهو الذي وضع التوبة

لعلی فی الجماع کیف یجامع فانظر الی هذا الدجال ما اجراہ و خود سیوطی نیز اسحاق بن نجیم مقرر
 و مجروح می داند و احادیثی کہ در سند ان اسحق واقع شدہ موضوع واهی نماید چنانچہ در ذیل اللالی در کتاب
 المناقب گفتہ الخطیب انبأنا عثمان بن محمد بن یوسف العلاف انبأنا محمد بن عبد اللہ الشافعی حدثنا
 عبد اللہ بن الحسن بن احمد حدثنا یزید بن مروان حدثنا اسحق بن نجیم عن عطاء عن ابی ہریرۃ قال
 قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان لكل نبی خلیل لمن اقتدہ وان خلیلی عثمان بن عفان و در
 ابن الجوزی فی الواہیات و قال اسحق بن نجیم معروف بالکذب و وضع الحدیث و قال ابن حبان
 کان یضع الحدیث علی رسول اللہ صراحا و یزید بن مروان قال یحیی کذاب و قال ابن حبان یروے
 للموضوعات عن الثقات لا یجوز الاحتجاج بہ و قال فی المنبر ان هذا من اباطیل اسحق و نیز در ذیل اللالی
 در کتاب الاطعمہ گفتہ ابن عساکر انبأنا ابو محمد عبد الصمد بن محمد بن عبد اللہ البغوی الواعظ اخبر
 ابی حدثننا القاضی الامام ابو علی الحسین بن محمد الفقیہ حدثنا ابو القاسم ابراہیم بن محمد بن
 علی بن الشاہ حدثنا محمد بن ابراہیم ابو جعفر الرززی حدثنا الحسن بن سہیل الواسطی حدثنا
 محمد بن ابراہیم بن المسیب الدمشقی حدثنا اسحق بن نجیم عن عطاء بن مسقر عن مکحول عن
 ابی ہریرۃ مرفوعا من اکل ما یسقط من البائتۃ عاش فی سعة و عوفی من الحق فی ولده و ولد ولده
 و فی حارۃ و جار جارۃ و د ویرات حارۃ اسحق بن نجیم کذاب یضع الحدیث پس محل کمال عجب است
 کہ چگونه در نیکام سیوطی بروایتی کہ چنین کذاب و جال دران واقع شدہ تأیید و تشدید خبر موضوع لولم
 البعث فیکم لبعث عمر خواستہ و بار کتاب چنین مناقضہ صریحہ شان خویش را کہ نزد معتقد نشین پس بقیع
 یک کاسرہ و درین سند و یلمی عطاء خراسانی نیز واقع شدہ و او را بخاری در کتاب الضعفاء ذکر نمودہ و کذب او بر سعید
 بن المسیب حسب تصریح خود سعید بن المسیب نقل کردہ و عقیل نیز او را بہین سبب در ضعفاء ذکر نمودہ و ابن حبان
 افادہ کردہ کہ او روی الحفظ است و خطا میکند و نمیداند پس احتجاج باو باطل شد چنانچہ ذہبی در میزان الاعتدال
 گفتہ و ذکرہ العقیل فی الضعفاء متشبثا بہذا الحکایۃ التي رواها
 حماد بن زید عن ایوب حدثنی القسم بن عاصم قلت لسعید بن المسیب
 ان عطاء الخراسانی حدثنی عنک ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم امر الذی واقع ہلہ
 فی رمضان بکفارة الظہار فقال کذب ما حدثتہ

اتما بلغنی ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له یصدق یصدق وقد ذکر البخاری عطاء الخراسانی
فی الضعفاء فروی له هذا عن سلیمان بن محبوب عن حماد و ابن حجر عسقلانی و تهذیب التهذیب ترجمه عطاء
خراسانی و ذکر فی روایت کردن بخاری از عطاء خراسانی بعد کلامی گفته و لا سیما ان البخاری قد ذکر عطاء
الخراسانی فی الضعفاء و ذکر حدیثه عن سعید بن المسیب عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه وسلم
امر الذی واقع فی شهر رمضان بکفارة الطهارة و قال لا یتابع علیه ثم ساق باسناده عن سعید بن
المسیب انه قال کذب علی عطاء ما حدثته هکذا و ما یؤید ان البخاری لم یخرج له شیئا ان الدارقطنی و
الحال و المحاکم و اللاکمائی و الکلاباذی و غیرهم لم یذکروه فی رجاله و قال ابن حبان کان یروی الحفظ
یخطی و لا یعلم فطل الاحتجاج به و علاوه برین این سند و یلمی مشتمل بر روایت عطاء خراسانی از ابوبکر
و روایت عطاء خراسانی از ابوسریه مرسل است پس تا وقتیکه واسطه که عطاء از شنیده ظاهر نشود روایت او قابل
اعتبار نخواهد بود ابن حجر عسقلانی و تهذیب ترجمه عطاء خراسانی گفته روی عن الصحابة و مسلک ابن عباس
و عدی بن عبد الله الکندی و المغیره بن شعبه و ابی هریره و ابی الدرداء و انس و کعب بن عجرة و معا
بن جبل و غیرهم و نیز ابن خیر و تهذیب ترجمه عطاء گفته و قال الطبرانی لم یسمع مرآة من الصحابة
اکامن السنن بالجملة بن سند و یلمی حسیله مطعون و هو بان عیاشی است که علامه مناوی صریح حکم بمنکر
بودن این خبر و یلمی نموده چنانچه در فیض القدر شرح جامع ضعیف در ذیل حدیث موضوع لو کان یحکم بنی لکان
بن الخطاب گفته و اما خبر الدیلمی عن ابی هریره لولم یبعث لبعث عمر فسنکر اما سند و یلمی که بابو بکر
منتهی میشود پس مداران بر این حدیث و قدح و جرح و غیرت بعون الله المنعم بقبضیل تمام داتی پس بحدیث
واضح و واضح شد که هر دو طریق دلیلی در روایت بخیر موضوع مقدوح و مجروح است و قابل اعتبار و اعتماد و احتجاج
و استناد نیست و همین سبب مرآة محمد بن خشی و تحفه المحجین این خبر را از فردوس دلیلی بر روایت ابوبکر و ابوسریه
هر دو در فضل ثالث باب فضائل عمر که مختص بری ذکر احادیث اصناف است نقل کرده که الا ینحی علی
من لاجع الکتاب المذکور و بعد این بیان مناعت اقتران برار باب نقد و اتقان واضح و عیان گردید که هر چند
خواصین انکاس و وضعین رجاس این زو و منقطع الاساس و این کذب با و دی الانکاس را با نجا مختلفه و ضراب
متفاوته برافته و در صد و ترویج این بهتان بهرج کاسد و تنقیق این باطل الحجج فاسد در یوادی تلمیح و تشویل و
فیانی تخذیع و تضلیل بقبر غلابیست یافته اند لیکن بحمد الله المتعال سعی شان همه تن در ضلال و اقدام شان

بر تخریص و افتعال و تلبیس و اغفال و اثبات زور و محال و سر راجع با تخریص و اغفال و اهل با تفصام و اخلال و موش
 نهایت و زرو و بال و موجب نهایت عقوبت و کمال و باعث خسارت مال است و الله شدید الحال
 قوله اگر روایات اهل سنت را اعتبار می‌ست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام شان نباید نمود که بگوید
 الزام منجوز **اقول** این کلام مخاطب مقام که خاتمه افادات و آخر اجادات است از جمله طریفه عجیبه و بدائع غریبه
 است و بالاتر از تمامی کلمات متین و جملات رزین مخاطب کاسن الضعیفه در جواب حدیث مدینه میباشد کمال
 و من و سخافت و وهی در کاکت ان ظاهر و باهر است بوجه عدیه اول آنکه همین تقریر مخاطب بخیر بعین
 شیعه هم بحاج استدلالات مخاطب بر روایات شان می‌تواند کرد و میتواند گفت که اگر روایات شیعه را اعتبار
 می‌ست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام شان نباید نمود که بگوید الزام منجوز پس چرا مخاطب این
 تقریر را خود در مقام الزام شیعه فراموش می‌فرماید اینجا آنرا یکمال خوشوقتی او ننماید مگر نمیداند که این تقریر بر
 تزویر او اکثر مساعی نامشکوره او را که درین کتاب تحفه بعمل آورده است یکسر بر باد فنا می‌دهد و نهایت مهتا
 و هجنت کلام او را فراروی ارباب حلام و اصحاب افهام می‌نهد و هم آنکه اگر این افاده مخاطب درست باشد
 استدلال اهل اسلام از کتب مخالفین خود مثل پیود و نصاری و غیر هم و الزام و ادن شان بان نیز ناچل خواهد
 زیرا که ایشان میتوانند که جواب دلائل نبوت جناب رسالت علی الله علیه و آله و سلم مطالب مخالفه از کتب
 خود نقل نمایند و بگویند که اگر مضامین کتب را اعتبار می‌ست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام نباید نمود که بگوید
 منجوز پس گویا مخاطب در مقام مد پرده نصرت شیخ خیال مقام خود درم استدالات اهل اسلام و نقض الزامات
 خصام که از ایشان علی مرآه ظهور و کمال تصور بطور رسیده پیش نظر دارد و بستم تشکیک یکبار خود را برای باز کردن
 کفر و نفاق در مراع قلوب مریضه تلع و اشیاء خویش می‌کارد سوم آنکه اگر کلام مخاطب معمول به متکلمین
 گردد و اعظم الجواب کلام که باب الزام منقولات است مسدود و مطابق خواهد شد زیرا که هر فریق را از فریقین متخاصمین
 میرسد که جواب فریق دیگر بگویند که اگر روایات ما را اعتبار می‌ست در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام نباید
 نمود که بگوید روایت الزام منجوزیم چه با هم بلکه استدلال اهل حق بحدیث مدینه العلم و ذکر ان از کتب
 اهل سنت نه ازین روست که ایشان روایات اهل سنت را معتقد و مقبض می‌دانند بلکه مقصود از ذکر این
 حدیث شریف از کتب سنیه آنست که تا ایشان را اجمال عدول از تسلیم آن و عمل بمقتضای آن باقی نماند
 حجت حق بر ایشان تمام شود پس فرمایش شاه صاحب که اگر روایات اهل سنت را اعتبار می‌ست در هر جا

اعتبار باید کرد و فرمایشی است که محل و هرگز قابلیت قبول ندارد و پنجم آنکه چون قضیه اقرار العقلاء
 علی انفسهم مقبول و علی غیرهم مردود مسلمه در باب احلام است لهذا حدیث مدینه العلم که اکابر اهل
 اهل سنت و ایت و اثبات آن که مذکور و دلالت آن بر خلافت بلا فضل جناب امیر المؤمنین علیه السلام واضح و لا مح
 میباش که لا بد از مصنفین اهل علوم و عقول و غیره متعلق با قبول است و استدلال اهل حق بان در نهایت ثبات
 و احادیثی که شاه صاحب در باب شیوخ خود ذکر نموده اند و از متفردات بعض اهل نخله شانت بر وجه ذکرین و
 مقلین آن مری و مردود و ذکر آن بمقابل اهل حق باطل مدفع و مطرود میباشد پس بحد الله تعالی ظاهر و باشد
 که ارشاد شاه صاحب که قصد الزام اهل سنت نباید کرد که بیک وایت الزام نمینورند در نهایت انجذاب و انحرام میباشد
 ششم آنکه اهل سنت در روایت و اثبات حدیث مدینه العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب امیر المؤمنین
 علیه السلام بمنزله خصم میباشند و در روایت و اثبات فضائل شیوخ خود مثل خصم مدعی و ظاهرت که اقرار خصم در
 بر حال مقبول است و ادعای او بمفاد باطل است آنچه مدعی گوید عرضه مناد و بطلان میباشد الا اثبات
 بالدلیل و البرهان پس ظاهر شد که استدلال اهل حق بحدیث مدینه العلم که افاحم تحقیقین و اعظم منقذین
 بر روایت و اثبات آن اقرار مینمایند بحد الله المنعم با بعضی الغایته کامل و تام است و احتجاج شاه صاحب
 بحدیث ما صبت الله له و حدیث لو کان بعدی الم بسبب آنکه محض ادعاست و هرگز مؤید بدلیلی نیست
 که قابل ادنی التفات اهل حق شود باطل محض و تمام است اگر شاه صاحب مرد میدان هستند اندک زحمته
 بر دارند این احادیث را بدلیل و برهان بر اهل حق و ایقان ثابت نمایند و الا از تفوه بان دم در کشند و هر چند آنچه
 مخفی در صدر این وجه و جیه ذکر کرده ام محتاج بشاهد و دلیل نیست و از مزید تحقیق و و صوغ تنظیر و تمثیل هم
 نمی خواهد مگر براسه تنبیه قاصیرین و تفریح ناظرین نیامید این وجه مرصوص مرصون از کلام مامون که جلالت
 شان اوزر داهل سنت بحدیث خلافت و دیگر وجوه عظمت بحد الله تعالی در مجلد حدیث غدیر که بمال تفصیل و در
 سمت تحریر و تسطیر یافته ثابت مینمایم و خط وافی از تجلیل مخاطب غیبی می ربایم پس باید دانست که علامه جلال الدین
 سیوطی در تاریخ الخلفاء گفته و اخرج عن ابراهیم بن الحسن قال قال المدائنی للمأمون ان معونیة قال بنوها
 اسود و احد او نحن کاش سید افعال المأمون انه قد اقراد عی ففوق ادعائه خصم و فی اقراره
 ازین عبارت ظاهر است که مدائنی برای مامون نقل کرد کلام معویه را که او گفت بنی ما شتم زیاده تر صاحب خود
 هستند از روی شخص واحد یعنی اگر شخص واحد از بنی ما شتم با شخص واحد از بنی امیه که مقابل کنند با شتمی از اموی

زیاده تر صاحب خود خواهد بود و یا یعنی بنی امیه اکثر بنی امیه از سید یعنی رقبیل یا افراد سادات نسبت بقبیل بنی ثشم عدد از یادگار سید بنی ثشم
 مامون ابن کلام را شنید گفت که معویه اقرار کرده و ادعای نمود پس او را دعای خود خصمست و در اقرار
 خود محضومست یعنی چون معاویه در اول کلام خود اقرار و اعتراف نموده است بمنزله بنی ثشم بر بنی امیه در سیادت
 و لو بحیثیت مقابل شخص احد از بنی ثشم یا شخص احد از بنی امیه پس بنی ثشم بر بنی امیه بحسب اراده است و معویه بسبب این اقرار خود
 محضوم یعنی مغلوبست فی الخصام و آنچه معویه در آخر کلام خود گفته که یعنی بنی امیه اکثر بنی امیه از سید یعنی
 افراد سادات در میان قبیل یا اکثر بنی ثشم و این کلام اظهار منزلت بنی امیه بر بنی ثشم خواسته پس
 این کلام او را دعای او و ادعای خود خصمست و ادعای خصم بنی امیه و دلیل مقبول نیست بلکه باطلست پس فصل بنی ثشم بر
 بنی امیه بحسب اقرار معویه ثابت خواهد بود و فصل بنی امیه بر بنی ثشم بحسب ادعای ثنابیت نخواهد شد پس بحد الله
 تعالی واضح گردید که همین پنج الممت در اقرار خود ثبوت حدیث مدینه العلم و دیگر ادله امامت و افضلیت جناب
 امیر المومنین علیه السلام محضوم و مغلوب هستند و در ادعای ثبوت فضائل بر ائمه شیوخ خود مخدول و منکوب
 میباشدند و آنچه شاه صاحب در مقام نخست اندک شیعہ اگر بحدیث مدینه العلم احتجاج مینمایند حدیث
 ما صلب الله و دیگر خرافات را نیز قبول کنند و الا قصد الزام الملتزم نمایند از قبیل خیالات غام و هوا جس
 او نامست که هرگز قابل ادنی التفات و احتفال در باب کلام و کمال نیست هفتم آنکه فاضل رشید تمیز
 مخاطب حید در شوکت عمریه گفته اگر چه ائمه اهل علم و علم السلام بحکم احادیثی که صاحب رساله ذکر کرده و دیگر اقاد
 شائع مستفیضه مستند است اند اخبار آن اخبار غایب مغلطات و مصالح ظلمات و مصاد حکمت و مظاہر عریض
 است لیکن کلام در طریق وصول این اخبار است و بسا اوقات روات یکفرقه نزد اهل آن مامون و نزو غیبه آن
 مطعون میباشدند لهذا هر فرقه روایات مرویه را در طریق خود مسلم میدارد و اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقذوح
 می انگارد و انتی ازین عبارت فاضل رشید بنهایت صراحت و بلاغت که هر فرقه اخبار مرویه را در فرقه مخالف خود مقذوح می
 انگارد پس محل کمال تعجبست که چگونه مشایخ صاحب ازین امر و واضح که تلمیذ و حیدشان نیز از ان قسبت
 دارد تعامی صریح نموده بکمال خوشوقتی از اهل حق خواستگار میشوند که ایشان احادیث الملتزم را در هر جا اعتبار
 کنند و حدیث صبیح الثماله من التحرفات را در حق شیوخ سنیه قبول نمایند و نمیدانند که مقذوح انگاشتن هر فرقه
 اخبار مرویه را در طریق مخالف خود بحدیث ظاهر و باهرست که متعلمین و مستفیدین فخرش نیز از دست آویز
 خود ساخته اند پس این از روی محال از کجای می آید و کجا شاهد مقصود این تقریر نه سود چهره ز پرده خفا و احتیاج مینماید

هشتم آنکه خود مخاطب در صد هجین کتاب تفسیر گفته درین رساله التزم کرده شد که در نقل مذہب شیعه و بیان اصول ایشان و الزامات که عائد بایشان میشود غیر از کتب معتبره ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتی که عائد بابلنت میشود میباید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک را از طرفین نسبت بقصص و عناد و لا صحت و بایکدیگر اعتماد و وثوق غیر واقع انتہی ازین عبارت بصرحت واضح است که روایات ابلنت بر شیعه و روایات شیعه بر ابلنت حجت نمی تواند شد زیرا که هر یک از طرفین دیگر را بقتضای عناد و متهم می نمایند و بر یکدیگر اعتماد و وثوق ندارند پس مقام تحیر تمام است که چرا شاه صاحب این افاده خود را فراموش فرموده اند و بلا خوف و خطر مناقضه اهل حق خواستگار باشند که ایشان حدیث ما صلب الله فی صدور شیئا الا و صبیته فی صدور ابی بکر و خبر لو کان بعدی بنی لکان عمر را مثل حدیث مدنیة العلم مقبر و معتمد داند و هر گز ابلنت را در نیابت متهم بقصص عناد نمایند و اعجب از ان اینست که احتجاج بحديث مدنیة العلم را که حسب اقتراح خواستهای الزام ابلنت موافق روایت شانت مقبول نمی نمایند و از راه کمال شرم و حیاء افاده میفرمایند که قصد الزام ابلنت نباید کرد که ایشان بیک روایت الزام نمیخورند هل هذا کافهافت غریب و تناقض عجیب بتجسس مثله اللیب و یوردت لصاحبه عند المنظر القلق والوجیب نهم آنکه والد ماجد شاه صاحب در آخر قرۃ العینین گفته اینست تقریر آنچه درین رساله از دلیل نقلی و عقلی بر تفصیل شیخین اقامت نموده ایم بقیة الکلام دفع شبهات مخالفین است و ما را درین رساله باجوبه امامیه و زیدیہ کاریست مناظره ایشان بطور دیگر باید نه با حدیث صحیحین و مانند آن و بعد از قطع نظر از امامیه و زیدیہ باستقرار معلوم شد که مخالفان و متوقفان درین مسئله سه گروه اند انتہی بقدر الحاجة ازین عبارت ظاہرست که مناظره بالامامیه امریست که در ان احادیث صحیحین هم فضلا عن غیرها یکبار نمیخورد بلکه مناظره بازیدیہ نیز چنین است و احادیث این دو کتاب فضلا عن غیرها بر اسے آن هم کافی نیست پس هر گاه حال بر چنین منوال باشد بمقابلہ المصحح بحديث صلب ائمال ان دست لداختن و انرا بر اسے قواضب ادله قاطعه و بلیغترین ساطعه اهل حق سپر ساختن کار عاقلانیت بلکه اگر نیک بنگری انا عجیب اطروفات زمانه است و ازین جا بر مثال خیر و ناظر بصیرت نهایت ظهور واضح و مستبصر گردد و یکدک شاه صاحب درین کلام جالب ملام علاوه بر مخالفت قواعد مسلمة و قوانین سیرمه ارتکاب حقوق والد ماجد خود نیز نموده در استحقاق تانیب و تعزیر و تشریب و تشویر نظار بخاری و نقاد باین عن الفقیل و التفسیر باقصری الغایة افزوده اند و هم آنکه سابقا بحمد الله المنعم بتفصیل تمام و منقح مالا کلام دستی گفته شد

را که بسیار شائع و مستفید است بلکه متواتر و قطعی الصدور باشد مندرگیز و زویر اسکات و الحام و قطع لسان خصم خود
نقول عدیده آن در بیان بخط خود را در خصم گرفته پیش کند و بسبب هادات حق متکاثر و ثابت نماید که خصم خود معترف
و مدعی بصحت صدور و نقایز این فرمان عالیشان می باشد و این شخص دیگر بجواب مدعی شخص سابق
از راه حیثیاتی اولاً انکار آن فرمان پیش گیرد و هرگاه بپسندد که این امر پیش رفتنی نیست در دلالت این بردن
خصم خود کلام کند و هرگاه درین باب نیز نخیبت خسار بکنار آورد و ناچار یکدو سند های جعلی بخط خود بر آورد
که عبارات رکبیکه در مضامین محمله آن خود شاید عادل بر افتعال و نزدیکان بوده باشد و علاوه بر آن
شهود عدول که مسلم و معقول خود را با ششند شهادت کذب و در رد بودنش هم بدیند و با اینهمه این شخص
دیگر از شخص اول نخواهد که بر سند های جعلی ویرا قبول کند و درین باب ببرد آید که اگر خط من معتبرست در حق
اعتبار باید کرد و الا قصد تحجیب من نباید نمود که بیک سند نوشته دست خود بخرج نمیشوم حقا که انجمن
محقق نزد جمله عقلا و قاطع علما در کمال مرتبه سفاهت و بلاهت و حماقت و صفاقت و رقاعت و
جلاعت خواهد بود و در هیچ وقت ترجیح مصر مطلوب مقبول و مقصود منکو و او که در مقام سخافت و
رکالت و سمات و رشاعت و فطانت رسیده است روی ظهور نخواهد نمود و علیاک
بالتامل فی هذا البیان الشاقی که کان لیسیرا فقد وضع صدق قوله
تعالی و لا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیر الله

قد تم الجزء الاول من مجلد حدیث مدینه العلم من مجلدات کتاب
عبقات الانوار و امامه مئة الاظهار و بتمام هذا الجزء تم الکلام علی
ما تفوه به صاحب التحفة فی الجواب عن هذا الحدیث فی باب
الامامة و سیدی و الجزء الاخر من هذا المجلد انشاء الله
تعالی الکلام علی ما انی به غیر صاحب التحفة من
علماء اهل السنة فی هذا الباب و آخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا

محمد و آله الاکرامین

تم هذا الكتاب المستطاب بيد العاصي كلب حسين حشر الله مع محمد و آله
المصطفين في مطبع مطمح الانوار باعثناء السيد الاجل والسند الاكمل
مولانا السيد مظفر حسين رحمه الله رب المستقرين عن طوابع الملوك



مرکز تحقیقات کامپیوتر و علوم اسلامی

« فهرست کتاب »

- ۱ - شناسنامه ۲
- ۲ - مقدمه و انگیزه چاپ دوم ۳-۴
- ۳ - « تجلیل از کتاب «عبارات الانوار» و مؤلف بزرگوار بقلم «انطاکی» ۵-۶
صاحب کتاب « لماذا اخترت مذهب الشيعة »

« فهرست مضامین و فوائد کتاب مستطاب عبارات الانوار مجلد حدیث مدینة العلم جزء اول »

- دبیاجه کتاب ۲
- عبارت « تحفه » متعلق به حدیث مدینة العلم ۲
- تمهید جواب ۳

« ده فائده » در ذکر راویان حدیث مدینة العلم از صحابه :

- ۱ - ذکر راویان حدیث مدینة العلم از صحابه :
- حضرت امیر المؤمنین ، امام حسن ، امام حسین علیهم السلام
ابن عباس ، جابر بن عبدالله الانصاری ، حذیفه بن الیمان ،
عبدالله بن عمر ، انس بن مالک ، عمرو بن العاص ، عبدالله بن مسعود ۴
- اعتراف جمله اصحاب حضرت رسول بحدیث مدینة العلم ۴-۵
- ۲ - ذکر تابعین که حدیث مدینة العلم را از صحابه روایت نموده اند ۷
- ۳ - ذکر علمای سنّی که حدیث مدینة العلم را روایت کرده اند از قرن سوم
تا قرن سیزدهم ۷-۹
- ۴ - در ذکر اسما علمای سنّی که حدیث مدینة العلم را « صحیح » دانسته اند ۹

- ۵ - در ذکر أسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را « حسن » دانسته‌اند ۱۱
- ۶ - در ذکر أسماء علمای سنی که حدیث مدینه العلم را بعنوانین مفیده یاد نموده‌اند ۱۲
- ۷ - ذکر أسماء علمای سنی که علی علیه السلام را باب مدینه العلم توصیف نموده‌اند ۱۳
- ۸ - شعرای نامی و خوشنام از سنی‌ها که حدیث مدینه العلم را در اشعار آبدار خود آورده‌اند ۱۴
- ۹ - اثبات شهرت و تواتر حدیث مدینه العلم ۱۵
- ۱۰ - توضیح بیشتر در قطعی بودن صدور حدیث مدینه العلم ۱۶

« ۲۴۵ وجه در اثبات حدیث مدینه العلم بروایت أئمه طاهرین

ار أمير المؤمنين تا حضرت رضا عليهم السلام و دفع طعن ار آنه »

روایت امام رضا علیه السلام حدیث مدینه العلم را در صحیفه مبارکه و اثبات اعتبار

صحیفه ، سند ، عصمت امام رضا علیه السلام بروایات سنی‌ها : ۳۳-۲۰

عبدالرزاق صنعانی بسند صحیح و تصحیح یحیی بن معین ۴۰

سويد بن سعيد حد ثانی ۴۱

أحمد بن محمد بن حنبل بطرق متعدده ۴۷

عظمت روایت أحمد بن حنبل بنظر اکابر أهل تسنن ۶۳

عباد بن یعقوب الرواجنی ۶۹

ترمذی در صحیح (باتراجم و مدائح ترمذی) ۷۱

حسین بن فهم به دو طریق و توثیق او ۸۳

أبو بکر بزاز حدیث مدینه العلم را (باتراجم و مدائح او) ۸۳

محمد بن جریر طبری به دو طریق صحیح (باتراجم و مدائح او) ۸۶

أبو بکر با غندی ۸۹

أبو العباس الاصم (باتراجم و مدائح او) ۹۰

- ۹۵ أبو الحسن القنطري (باترجمه او)
- ۹۵ أبو بكر بن الجعابي بطرق متعدده (باترجمه او)
- ۹۷ طبراني بطرق عديده (باترجمه او)
- ۹۹ أبو بكر قفال شاشي (با ترجمه او)
- ۱۰۸ أبو الشيخ الاصفهاني (باترجمه او)
- ۱۱۱ ابن السقاء الواسطي
- ۱۱۲ الليث السمرقندي
- ۱۱۳ أبو الحسين بن المظفر البغدادي
- ۱۱۴ ابن شاهين بغدادی بطرق عديده (باترجمه او)
- ۱۱۵ اسماعيل (صاحب) بن عباد حديث را در نظم آورده (باترجمه او)
- ۱۱۵ ابن شاذان حربي
- ۱۱۶ ابن بطة عكبري
- ۱۱۶ حاكم نيشابوري بطرق صحيحه عديده
- ۱۲۰ ذكر حديث مدينة العلم در شاهنامه فردوسي برای سلطان محمود (باترجمه)
- ۱۲۶ ابن مردويه اصبهاني
- ۱۲۷ أبو نعيم اصفهاني (با مدائح او)
- ۱۳۰ أبو الحسن ماوردي (باتراجم او)
- ۱۳۴ روايت أبو بكر بيهقي حديث مدينة العلم را
- ۱۳۵ روايت ابن شران حديث مدينة العلم را
- ۱۳۶ روايت خطيب بغدادی حديث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۱۳۹ روايت ابن عبدالبر القرطبي حديث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۱۴۰ روايت أبو محمد غندجاني حديث مدينة العلم را
- ۱۴۰ روايت ابن المغازلي حديث مدينة العلم را بطرق متعدده

- ۱۴۲ روایت أبوالمظفر سمعانی (بامدائح او)
- ۱۴۳ روایت کردن أبوعلی بیهقی (بامدائح او)
- ۱۴۵ روایت شیرویه دیلمی حدیث مدینه العلم را
- ۱۴۷ روایت عاصمی حدیث مدینه العلم را
- ۱۴۹ اثبات حکیم سنائی حدیث مدینه العلم را
- ۱۵۳ روایت شهردار دیلمی حدیث مدینه العلم را
- ۱۵۴ اثبات أبوسعید سمعانی حدیث مدینه العلم را (بامدائح او)
- ۱۵۷ روایت واثبات أخطب خوارزم حدیث مدینه العلم را
- ۱۶۰ روایت ابن عساکر حدیث مدینه العلم را (بامدائح او)
- ۱۶۲ نظم دادن أفضل الدین خاقانی (بامدائح او)
- ۱۶۴ اثبات أبوالحجاج بلوی حدیث مدینه العلم را
- ۱۶۶ روایت أبوالسعادات ابن الاثیر الجزری (بامدائح او)
- ۱۷۳ روایت أبو الحسن بن الاثیر الجزری حدیث مدینه العلم (بامدائح او)
- ۱۷۴ اثبات ابن العربی (بامدائح او)
- ۱۷۷ روایت ابن النجار
- ۱۷۷ ترجمه علی بن محمد بن مهرویه القزوینی
- ۱۷۸ ترجمه داود بن سلیمان الغازی
- ۱۷۹ اثبات وروایت ابن طلحه شافعی
- ۱۸۲ اثبات وروایت سبط ابن الجوزی حدیث مدینه العلم را
- ۱۸۵ روایت واثبات محمد بن یوسف کنجی حدیث مدینه العلم را
- ۱۹۰ اثبات عزالدین بن عبدالسلام (بامدائح او)
- ۱۹۹ نظم مولوی روم حدیث مدینه العلم را (بامدائح او)
- ۲۰۹ اثبات محی الدین نووی حدیث مدینه العلم را در نظم خود

- ۲۱۰ نظم کردن شیخ سعدی حدیث مدینۃ العلم را (بامدائح او)
- ۲۱۳ اثبات سعید فرغانی حدیث مدینۃ العلم را (بامدائح او)
- ۲۱۶ اثبات أحمد بن منصور کازرونی حدیث مدینۃ العلم را
- ۲۱۷ اثبات حسین فوزی حدیث مدینۃ العلم را (بامدائح او)
- ۲۱۹ روایت صدرالدین حمونی حدیث مدینۃ العلم را (بامدائح او)
- ۲۲۰ اثبات نظام الاولیاء حدیث مدینۃ العلم را (بامدائح او)
- ۲۳۰ مدائح سید محمد کرمانی
- ۲۳۱ روایت جمال الدین مزی حدیث مدینۃ العلم را (بامدائح او)
- ۲۳۳ اثبات روایت جمال الدین زرندی (بامدائح او)
- ۲۳۷ اثبات وتحسین صلاح الدین العلائی (بامدائح او)
- ۲۴۱ روایت واثبات سید علی همدانی حدیث مدینۃ العلم را
- ۲۴۳ تحسین بدر الدین زرکشی (بامدائح او)
- ۲۴۷ اثبات فخرالدین بن مکانس در نظم خود (بامدائح او)
- ۲۴۸ اثبات کمال الدین دمیری حدیث مدینۃ العلم را (بامدائح او)
- ۲۵۳ اثبات وتحسین مجد الدین فیروز آبادی (بامدائح او)
- ۲۵۹ اثبات امام الدین حروی (باتوثیق او)
- ۲۶۰ اثبات یوسف أعور واسطی حدیث مدینۃ العلم را
- ۲۶۱ روایت واثبات شمس الدین الجزری (بامدائح او)
- ۲۶۸ اثبات زین الدین الخوافی (بامدائح او)
- ۲۷۱ اثبات شهاب الدین دولت آبادی (بامدائح او)
- ۲۷۷-۲۷۲ روایت واثبات ابن حجر عسقلانی (بامدائح او)
- ۲۸۳ روایت واثبات شهاب الدین أحمد

- ۲۸۹ روايت ابن الصباغ المالکي (باتوثيق او)
- ۲۹۰ اثبات عبدالرحمن بسطامي (باترجمه او)
- ۲۹۱ اثبات شمس الدين جيلاني سخاوي
- ۳۰۱ اثبات حسين کاشفي
- ۳۱۳ روايت واثبات وتصحيح جلال الدين سيوطي (باتراجم او)
- ۳۳۳ روايت واثبات نور الدين سمهودي (بامدائح او)
- ۳۳۵ اثبات وتصحيح فضل بن روزبهان خنجي
- ۳۳۹ اثبات عزالدين بن فهد مكي حديث مدينة العلم را (بامدائح او)
- ۳۴۳ اثبات شهاب الدين قسطلاني (بامدائح او)
- ۳۴۷ اثبات جلال الدين دواني (بامدائح او)
- ۳۵۵ اثبات کمال الدين مبيدي (بامدائح او)
- ۳۵۷ روايت واثبات عبد الوهاب نجاري (بامدائح او)
- ۳۵۹ اثبات غياث الدين صاحب «حبيب السير»
- ۳۵۹ اثبات اعتماد حبيب السير
- ۳۶۰ اثبات وتحسين محمد يوسف شامي (بامدائح او)
- ۳۶۲ اثبات ابن عراق کناني (بامدائح او)
- ۳۶۴ روايت واثبات ابن حجر مكي (بامدائح او)
- ۳۹۶ روايت واثبات ملاعلي متقي
- ۳۷۰ روايات ابراهيم وصابي
- ۳۷۱ اثبات محمد طاهر فتنی (بامحمد)
- ۳۷۶ روايت واثبات ميرزا مخدوم جرجاني
- ۳۷۹ اثبات وروايت شيخ بن عبدالله العيدروس (بامدائح او)

- ۳۸۶ روایت واثبات جمال الدین محدث شیرازی
- ۳۸۹ اثبات واعتماد واعتبار روضة الاحباب
- ۳۹۴ اثبات أبو العصمة سمرقندی
- ۳۹۵ اثبات ملا علی قاری (بامدائح او)
- ۴۰۰ اثبات عبدالرؤف مناوی (بامدائح او)
- ۴۰۷ اثبات ملا یعقوب لاهوری
- ۴۰۷ اثبات أبو العباس مقرئ (بامدائح او)
- ۴۱۶ روایت کردن أحمد بن الفضل بن محمد باکثیر
- ۴۱۷ روایت محمود قادری (بامدائح او)
- ۴۱۹ اثبات شیخ عبدالحق دهلوی (بامدائح او)
- ۴۲۸ تصحیح واثبات سید محمد بخاری
- ۴۲۹ اثبات الله دیا بن عبدالرحیم ، عثمانی
- ۴۲۹ اثبات عبدالرحمن حشتی
- ۴۳۰ اثبات شیخ بن علی جفری
- ۴۳۰ اثبات علی عزیزی (بامدائح او)
- ۴۳۱ اثبات وتحسین نورالدین شبر املسی (بامدائح او)
- ۴۳۵ اثبات تاج الدین سنهلی (بامدائح او)
- ۴۳۷ اثبات وروایت ابراهیم کردی (بامدائح او)
- ۴۴۱ اثبات اسماعیل کردی
- ۴۴۱ اثبات وروایت محمد بن عبدالباقی زرقانی (بامدائح و تراجم او)
- ۴۴۳ اثبات سالم بن عبدالله بصری (بامدائح او)
- ۴۴۵ اثبات محمد بن عبدالرسول برزنجی (بامدائح او)

- ۴۴۷ روایت میرزا محمد بدخشانی
- ۴۴۷ اثبات محمد صدر عالم
- ۴۴۹ اثبات شاہ ولی اللہ دہلوی والد مخاطب (بامدائح او)
- ۴۵۹ اثبات محمد معین سندی (بامدح)
- ۴۶۳ اثبات محمد بن شالم حنفی (بامدح او)
- ۴۶۴ اثبات وتصحیح محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی
- ۴۶۷ اثبات وروایت محمد بن علی الصبان المصری (بامدح او)
- ۴۶۸ اثبات شیخ سلیمان جمل
- ۴۶۹ اثبات قمرالدین اورنگابادی (بامدائح او)
- ۴۷۲ اثبات شہاب الدین عجیلی
- ۴۷۴ اثبات وروایت محمد مبین لکهنوی
- ۴۷۴ اثبات ثناء اللہ پانی پتی (بامدائح او)
- ۴۷۹ اثبات خود مخاطب
- ۴۸۳ اثبات شیخ جواد ساباط
- ۴۸۴ اثبات عمر بن أحمد خربوتی
- ۴۸۶ اثبات قاضی محمد بن علی شوکانی (بامدائح او)
- ۵۰۰ اثبات رشید الدین خان تلمیذ مخاطب (بامدائح او)
- ۵۰۲ روایت حسن علی محدث ، تلمیذ مخاطب
- ۵۰۲ روایت نورالدین سلیمانی
- ۵۰۲ روایت ولی اللہ لکهنوی
- ۵۰۴ اثبات شہاب الدین محمود آلوسی زاده (بامدائح او)
- ۵۰۵ اثبات وروایت سلیمان بلخی
- ۵۰۸ اثبات سلامت اللہ بدایونی

- ٥٠٨ روايت واثبات حسن الرنان حيدر آبادي
- ٥١٠ اثبات علي بن سليمان الدمطي
- ٥١٣ ذكر مؤيدات حديث مدينة العلم
- ٥٢٦ حديث أنا دار الحكمة وعلي بابها
- ٥٣٠ حديث أنا دار العلم وعلي بابها
- ٥٣١ حديث أنا ميزان العلم وعلي كفتاه
- ٥٣٢ حديث أنا مدينة الجنة وعلي بابها
- ٥٣٢ حديث أنا مدينة الفقه وعلي بابها
- ٥٣٣ حديث أنا ميزان الحكمة وعلي لسانه
- ٥٣٣ حديث أنا مدينة العلم وأنت الباب
- ٥٣٣ حديث هو باب مدينة علمي
- ٥٣٤ حديث هو باب علمي
- ٥٣٤ حديث علي باب علمي
- ٥٣٦ حديث أنت باب علمي
- ٥٤٠ حديث عيبة علمي وبابي الذي اوتي منه
- ٥٤٦ حديث هو بابي الذي اوتي منه
- ٥٤٧ حديث علي بن أبي طالب باب حطة
- ٥٤٩ حديث علي بن أبي طالب باب الدين
- ٥٥١ حديث أنت باب الله
- ٥٥٢ خطبه جناب أمير المؤمنين عليه السلام مشتمل برجملة «وأنا باب المدينة»
- ٥٥٥ حديث علي مني وأنا منه لا يؤدي عني الا أنا أو علي
- ٥٦١ خطبة جناب رسالتآب صلى الله عليه وآله
- ٥٠٤ حديث تشبيه أهل البيت عليهم السلام بباب حطة

- ۵۶۹ حدیث هم أبواب العلم
- ۵۷۰ رد تفصیلی عبارت تحفه
- ۵۷۰ جواب از ادعای مخاطب مبنی بر حصر حدیث پنجم بروایت جابر
- ۵۷۳ جواب از قول مخاطب « این خبر نیز مطعونست »
- استدلال مخاطب در تضعیف حدیث بقول یحیی بن معین و جواب آن به چند وجه :
- ۵۷۴ تصحیح یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بجواب سؤال قاسم انباری
- ۵۷۴ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بجواب کلام عباس
- ۵۷۵ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بخطاب ابن المحرز
- ۵۷۶ اثبات یحیی بن معین حدیث مدینه العلم را بخطاب صالح بن محمد « جزره »
- ۵۷۹ جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینه العلم را از بخاری
- ۵۸۶ جواب نقل مخاطب قدح حدیث مدینه العلم را از ترمذی
- ۵۸۹ روایت ترمذی حدیث مدینه العلم را با تحسین و نسبت قدح با و باطل است
- ۵۹۰ جواب احتجاج مخاطب بقدح ابن الجوزی در حدیث مدینه العلم
- ۵۹۰ قدح ابن الجوزی حسب افادات علمای سنی
- ۵۹۵ قدح کتاب الموضوعات ابن الجوزی حسب تصریحات علمای سنی
- ۶۰۹ علمای سنی قدح ابن الجوزی را مردود و فاسد دانسته
- ۶۱۲ جواب احتجاج مخاطب بقول ابن دقیق العید در باب حدیث مدینه العلم
- ۶۱۲ قول ابن دقیق العید نزد اهل تحقیق مقبول نیست
- ۶۱۳ جواب از احتجاج مخاطب بقدح نووی ، ذهبی و جزری
- ۶۱۳ رد قدح نووی در حدیث أنادار الحکمة
- ۶۱۴ رد ادعای نووی که ترمذی حدیث أنا دار الحکمة را منکر است
- ۶۱۸ اثبات تحریف در کلام ترمذی متعلق بحدیث أنا دار الحکمة
- ۶۲۰ عدم مطابقت نقل نووی با اصل کلام ترمذی در باب روایت شریک

- ۶۲۰ اثبات تحریف دیگر در کلام ترمذی متعلق بحديث أنا دارالحکمة
- ۶۲۱ خطاي نووي در فهم کلام ترمذی متعلق بحديث أنا دارالحکمة
- ۶۲۲ ذکر أسماء صحابه و تابعين ، راویان حديث أنا دارالحکمة
- ۶۲۳ قدح نووي در حديث مدینه العلم حسب اقادات علمای سنی مردود است
- ۶۲۵ نووي مضمون حديث مدینه العلم را نظم کرده
- ۶۲۶ جواب قدح ذهبي در حديث مدینه العلم
- ۶۲۶ قدح ذهبي در حديث مدینه العلم حسب اقادات خود أهل سنت مردود است
- ۶۳۰ ذهبي حديث مدینه العلم را بسند متصل روایت کرده
- ۶۳۱ نسبت قدح به جزري در حديث مدینه العلم باطل است
- ۶۳۱ جزري حديث مدینه العلم را بوجوه عديده ثابت کرده
- ۶۳۴ جواب قول مخاطب بتمسك باين احاديث موضوعه
- ۶۳۵ اثبات احتجاج کردن علماء سنی بحديث مدینه العلم
- ۶۴۱ جواب بی ادبی کردن مخاطب در باب حديث مدینه العلم بتمثيل ضئيل
- ۶۴۳ اثبات دلالت حديث مدینه العلم بر رياست و ولايت
- ۶۹۱ اثبات بودن اعلميت سبب استحقاق خلافت
- ۷۰۲ بيان فقدان شرط علم در شیوخ ثلاثة
- ۷۰۳ ابطال حديث ماصب الله شيئاً في صدری الا وصيبتة في صدر أبي بكر
- ۷۱۷ قدح حديث لو كان بعدي نبي لكان عمر
- ۷۲۶ بيان سبب وضع حديث لو كان بعدي نبي لكان عمر
- ۷۴۳-۷۲۷ قدح حديث لو لم ابعث فيكم لبعث عمر به نه وجه
- ۷۴۴ جواب کلام صاحب تحفه در باب اعتبار جمله روایت أهل سنت

« فهرست مصادر عبقات الانوار

مجلد ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۲ »

« أ »

- ۱ - « الابانة » عبيد الله بن محمد بن حمدان عكبري .
- ۲ - « أبجد العلوم » مولوي صديق حسن خان قنوجي .
- ۳ - « ابطال الباطل » فضل الله بن روزبهان خنجي شيرازي .
- ۴ - « ابطال رأي وقياس واستحسان وتعليل وتقليد » ابن حزم أندلسي ظاهري .
- ۵ - « أبكار الافكار » أبو الحسن علي بن أبي علي آمدي .
- ۶ - « ابهاج - شرح منهاج » تقي الدين سبكي .
- ۷ - « اتباع تابعين » ابن حبان .
- ۸ - « الاتحافات السنوية بالاحاديث القدسية » محمد عبدالرؤف مناوي .
- ۹ - « اتحاف الاكابر باسناد الدفاتر » محمد علي شوكاني .
- ۱۰ - « الاتحاف بحب الاشراف » شيخ الاسلام عبدالله بن محمد بن عامر شيراوي .
- ۱۱ - « اتحاف النبلاء » مولوي صديق حسن خان قنوجي .
- ۱۲ - « اتحاف الوري باخبار ام القرى » نجم الدين عمر بن فهد مكّي .
- ۱۳ - « اتقان » جلال الدين سيوطي .
- ۱۴ - « اتمام الدراية لقراءة النقاية » جلال الدين عبدالرحمن سيوطي .
- ۱۵ - « اثبات نجات والدين جناب رسالتآب » جلال الدين سيوطي .

- ۱۶ - «أثمار جنبة في أسماء الحنفية» ضبط ابن الجوزي .
- ۱۷ - «الاحداث» أبو الحسن علي بن محمد مدائني .
- ۱۸ - أحسن الاخبار «ترجمة صواعق المحرقة» ملا مبارك .
- ۱۹ - «احقاق الحق» قاضي نور الله شوشنري .
- ۲۰ - «الاحكام في اصول الاحكام» ابن حزم أندلي .
- ۲۱ - «أحكام الدلالة» زين الدين زكريا أنصاري .
- ۲۲ - «أحكام القرآن» أبوبكر أحمد بن محمد جصاص رازي حنفي .
- ۲۳ - «احياء العلوم» أبو حامد غزالي .
- ۲۴ - «احياء الميت بفضائل أهل البيت» جلال الدين سيوطي .
- ۲۵ - «أخبار الاخبار» شيخ عبدالحق دهلوي .
- ۲۶ - «أخبار النساء» ابن القيم حنبلي .
- ۲۷ - «أخبار وفضائل» ابن أبي شيبة .
- ۲۸ - «أخلاق أحمد» أبوبكر الخلال .
- ۲۹ - «أربعين» سعد بن ابراهيم بن الحسن بن علي اربلي .
- ۳۰ - «أربعين» فخر رازي .
- ۳۱ - «أربعين رتيه» خواجه پارسا .
- ۳۲ - «الاربعين الطوال» ابن عساكر .
- ۳۳ - «الاربعين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام» جمال الدين عطاء الله شيرازي .
- ۳۴ - «الاربعين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام» موفق مكّي .
- ۳۵ - «الاربعين في مناقب أمير المؤمنين» أبو عبد الله محمد بن مسلم بن أبي الفوارس رازي .
- ۳۶ - «ارشاد الى مهمات الاسناد» شاه ولي الله دهلوي پدرشاه صاحب .
- ۳۷ - «ارشاد» علامه يافعي .
- ۳۸ - «ارشاد الساري» قسطلاني .

- ٤٩- «إرشاد الفحول الى تحقيق الحق من علم الاصول» قاضي محمد بن علي شوكانى .
- ٥٠- «نرشاد النقاد الى تيسير الاجتهاد» محمد بن اسمعيل بن صلاح أمير صنعاني .
- ٥١- «ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» شاه ولى الله دهلوي .
- ٥٢- «ازالة الغين» حيدر علي فيض آبادي .
- ٥٣- «الازدهار فيما عقده الشعراء من ...» جلال الدين سيوطي .
- ٥٤- «أساس في مناقب بني العباس» جلال الدين سيوطي .
- ٥٥- «أساس الاقتباس» اختيار الدين بن غياث الدين هروي .
- ٥٦- «أساس البلاغة» زمخشري .
- ٥٧- «استجلاب ارتقاء الغرف بحب أقرباء الرسول ذوي الشرف» شمس الدين سخاوي
- ٥٨- «استيعاب» ابن عبد البر قرطبي .
- ٥٩- «اسد الغابة» ابن الاثير جزري .
- ٥٠- «أسرار نامه» شيخ فريد الدين محمد العطار النيسابوري .
- ٥١- «اسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين» محمد صبان
- ٥٢- «أسماء الحنفية» .
- ٥٣- «أسماء رجال الصحيحين» محمد بن طاهر مقدسي .
- ٥٤- «أسماء رجال مشكوة» شيخ عبدالحق دهلوي .
- ٥٥- «أسماء النبي وخلفائه الاربعة» امام الدين محمد هجروي اذهلي .
- ٥٦- «الاسمار» محمد بن يوسف الحسيني الدهلوي المعروف بـ«بگيسودراز» .
- ٥٧- «أسنى المطالب في فضائل علي بن أبي طالب» ابراهيم بن عبدالله الوصائي .
- ٥٨- «أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب» شمس الدين محمد الجزري .
- ٥٩- «الاشادات في علم العبادات» خليل بن شاهين ظاهري .
- ٦٠- «الاشاعة في اشراط الساعة» محمد بن عبد الرسول برزنجي كردي .
- ٦١- «اشباع الكلام» مولوي سلامة الله .

- ٦٢ - «أشباه ونظائر» جلال الدين سيوطي .
- ٦٣ - «أشعة اللمعات ترجمة (شرح) مشكوة» شيخ عبدالحق دهلوي .
- ٦٤ - «أصابه» ابن حجر عسقلاني .
- ٦٥ - «الصلة» عبدالله بن محمد الفرغاني .
- ٦٦ - «الأصول (كتاب -)» فخر الإسلام علي بن محمد بزدوي .
- ٦٧ - «أصول الإيمان» محمد سالم بن سلام الله دهلوي بخاري .
- ٦٨ - «أصول حديث» شاه صاحب .
- ٦٩ - «أظهار الحق» ملا عبدالله مشهدي .
- ٧٠ - «الأعلام» جمال الدين زرندي .
- ٧١ - «أعلام الأخيار» محمود بن سليمان الكفوي .
- ٧٢ - «أعلام الأريب بحدوث بدعة المحاريب» جلال الدين سيوطي .
- ٧٣ - «الأعلام بأعلام بلد الله الحرام» شيخ قطب الدين محمد بن أحمد مكّي .
- ٧٤ - «الأعلام لسيرة النبي ﷺ» أبو عبدالله محمد بن يوسف زرندي .
- ٧٥ - «أعلام الموقعين» ابن القيم .
- ٧٦ - «أعمال الفكر والروايات» ابراهيم بن حسن كردي كوراني .
- ٧٧ - «الأغاني» أبو الفرج الأصفهاني .
- ٧٨ - «الأغنياء بمن رمى بالاختلاط» سبط بن عجمي حلي .
- ٧٩ - «أغصان أربعة» مولوي ولي الله لكهنوي .
- ٨٠ - «الاكتفاء في فضل الأربعة الخلفاء» ابراهيم بن عبدالله وصابي يمّني .
- ٨١ - «الأكليل» أبو محمد حسن بن أحمد بن يعقوب همداني يمّني .
- ٨٢ - «الأكليل الكرامة في تبيان مقاصد الإمامة» محمد صديق حسن خان .
- ٨٣ - «الكمال» أبو نصر علي بن هبة الله ماكولا .
- ٨٤ - «الكمال أكمل المعلم» أبو عبدالله محمد بن خليفة وشتاني أبي مالكي .

- ٨٥ - « ألف باء » يوسف بن محمد بلوي اندلسي .
- ٨٦ - « امالي » أبو الحسن بن شاذان سكري حربي .
- ٨٧ - « أمالي » أبو عبدالله حسين بن اسمعيل بن محمد ضبتي محاملي .
- ٨٨ - « الامامة والسياسة » عبدالله بن مسلم بن قتيبة دينوري .
- ٨٩ - « الامتاع في أحكام السماع » عبدالله محمد انصاري .
- ٩٠ - « الامتاع باحكام السماع » جعفر بن تغلب الادفوي .
- ٩١ - « الامثال (كتاب -) » ميداني .
- ٩٢ - « امداد بمعرفة علو الاسناد » سالم بن عبدالله بن سالم بصري .
- ٩٣ - « امعان النظر في توضيح نخبة الفكر » محمد بن أكرم بن عبدالرحمن .
- ٩٤ - « الامم لا يفاظ الهمم » ابراهيم بن حسن كردي كوراني .
- ٩٥ - « اناقة في رتبة الخلافة » جلال الدين سيوطي .
- ٩٦ - « الانباه على قبائل الرواة » ابن عبدالبر قرطبي .
- ٩٧ - « انتباه في سلاسل أولياء الله » شاه ولي الله دهلوي .
- ٩٨ - « الانتصار لامام أئمة الامصار » يوسف بن عبدالله سبط ابن الجوزي .
- ٩٩ - « الانساب » عبدالكريم بن محمد سمعاني .
- ١٠٠ - « أنساب الاشراف » أحمد بن يحيى بن جابر بلاذري .
- ١٠١ - « انسان العيون في سيرة الامين والمأمون » نورالدين علي بن ابراهيم حلبى .
- ١٠٢ - « أنس جليل » قاضي مجيرالدين حنبلي .
- ١٠٣ - « انصاف في بيان سبب الاختلاف » شاه ولي الله دهلوي .
- ١٠٤ - « أنوار بدرية » حسن بن محمد بن علي السهمي الحلبي .
- ١٠٥ - « أنوار التنزيل (تفسير -) » قاضي بيضاوي .
- ١٠٦ - « أنوار العرفان » المعين القزويني (الاثنى عشري) .
- ١٠٧ - « الانواع » ابن حبان .

- ١٠٨ - « الاوائل (كتاب -) » أبو هلال حسن بن عبدالله عسكري .
 ١٠٩ - « الاوراق » أبو بكر صولي .
 ١١٠ - « ايثار الانصاف » يوسف بن قزعلي بن عبدالله البغدادي .
 ١١١ - « ايضاح لطافة المقال » رشيد الدين خان دهلوي « فاضل رشيد » .

« ب »

- ١١٢ - « الباطل (كتاب -) » ابن روزبهان .
 ١١٣ - « الباهر في حكم النبي في الباطن والظاهر » جلال الدين سيوطي .
 ١١٤ - « بحار الانوار » علامه مجلسي .
 ١١٥ - « بحر رائق - شرح كنز الدقائق » زين الدين ابن نجيم مصري .
 ١١٦ - « بحر محيط (تفسير -) » أبو حيتان محمد بن يوسف أندلسي غرناطي .
 ١١٧ - « بحر المناقب » علي بن ابراهيم .
 ١١٨ - « بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع » ملك العلماء علاء الدين كاشاني .
 ١١٩ - « البداية والنهاية » ابن كثير شامي .
 ١٢٠ - « البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع » قاضي محمد بن علي شوكاني .
 ١٢١ - « الدور السافرة عن امور الاخرة » جلال الدين سيوطي .
 ١٢٢ - « براهين سباطية » شيخ جواد سباط بن ابراهيم حنفي .
 ١٢٣ - « براهين قاطعة - ترجمة صواعق محرقة » كمال الدين جهرمي .
 ١٢٤ - « بستان المحدثين » شاه صاحب .
 ١٢٥ - « بغية المرتاح الى طلب الادباح » محمد يوسف الزرندي .
 ١٢٦ - « بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة » جلال الدين عبدالرحمن سيوطي .
 ١٢٧ - « البلغة في تراجم أئمة النحو واللغة » شيخ مجد الدين الفيروز آبادي .
 ١٢٨ - « بلغة المسير الى توحيد العلمي الكبير » الشيخ ابراهيم بن حسن كردي كوراني .
 ١٢٩ - « بهجة المجالس » أبو عمر يوسف بن عبدالبر قرطبي .
 ١٣٠ - « البيان في اخبار صاحب الزمان » محمد بن يوسف كنجي شافعي .

« ت »

- ١٣١ - « تاج الدرة - شرح قصيدة برده » بدرالدين محمود بن أحمد رومي
- ١٣٢ - « تاج العروس من جواهر القاموس » سيد محمد مرتضى زبيدي واسطوي
- ١٣٣ - « تاج مكلل » مولوي صديق حسن خان قنوجي
- ١٣٤ - « تأخير الظلام الى يوم القيمة » جلال الدين سيوطي
- ١٣٥ - « تاريخ » ابن عساكر أبو القاسم علي بن حسن بن هبة الله دمشقي
- ١٣٦ - « تاريخ » ابن كثير
- ١٣٧ - « تاريخ » اسماعيل بن علي
- ١٣٨ - « تاريخ » قطب الدين موسى بن الفقيه الشيخ محمد اليونيني
- ١٣٩ - « تاريخ الاسلام » شمس الدين ذهبي
- ١٤٠ - « تاريخ أصبهان » حافظ أبو نعيم أحمد بن عبدالله أصفهاني
- ١٤١ - « تاريخ بغداد » أبو بكر أحمد بن علي خطيب بغدادي
- ١٤٢ - « تاريخ بغداد » محمد بن محمود معروف بابن النجار
- ١٤٣ - « تاريخ الخلفاء » جلال الدين سيوطي
- ١٤٤ - « تاريخ الخميس » حسين بن محمد دياربكري
- ١٤٥ - « تاريخ الصحابة » اسماعيل مدني انماطي
- ١٤٦ - « تاريخ صغير » بخاري صاحب صحيح
- ١٤٧ - « تاريخ طبري » أبو جعفر محمد بن جرير طبري
- ١٤٨ - « تاريخ مظفري » ابن أبي الدم ابراهيم بن عبدالمنعم همداني
- ١٤٩ - « تاريخ يعقوبي » أحمد بن أبي يعقوب جعفر بن وهب بن واضح كاتب عباسي
- ١٥٠ - « تاريخ يميني » أبو نصر محمد بن عبدالجبار عتبي
- ١٥١ - « تأسيس النظر » أبو زيد غبيد الله بن عمر بن عيسى دبوسي
- ١٥٢ - « تأويل مختلف الحديث » عبدالله بن مسلم بن قنينة دينوري

- ١٥٣ - «تبرال مذاب في بيان ترتيب الاصحاب» أحمد بن محمد الحافي الشافعي
- ١٥٤ - «بييض الصحيفة» علامه سيوطي
- ١٥٥ - «تبين الحقائق - شرح كنز الدقائق» فخر الدين عثمان بن علي زيلعي
- ١٥٦ - «التبيين في أسماء المدلسين» سبط العجمي الحلبي
- ١٥٧ - «تمة المختصر في أخبار البشر» ابن الوردي
- ١٥٨ - «تمة صواعق محرقة» ابن حجر مكي
- ١٥٩ - «تمة معرفة الصحابة» محمد بن عمر بن أحمد بن عمر أصفهاني
- ١٦٠ - «تجريد» محقق طوسي
- ١٦١ - «تجريد الصحابة» شمس الدين ذهبي
- ١٦٢ - «التحرير» كمال الدين محمد بن عبدالواحد سيواسي، ابن الهمام
- ١٦٣ - «تحفة اثنا عشرية» شاه صاحب دهلوي «كتاب موضوع رد»
- ١٦٤ - «تحفة الاحياء من مناقب آل العبا» جمال الدين محدث شيرازي
- ١٦٥ - «تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف» حافظ مزي
- ١٦٦ - «تحفة المحبين» ملا نظام الدين
- ١٦٧ - «تحفة بهية في طبقات الشافعية» عبدالله بن ابراهيم، حجازي، عراقوي
- ١٦٨ - «تحفة المراقبين - فارسي منظوم - أفضل الدين ابراهيم بن علي الخاقاني
- ١٦٩ - «تحفة المحبين» ميرزا محمد بدخشاني
- ١٧٠ - «تحفة المحبين لال طه ويس» محمود شيخاني قادري
- ١٧١ - «التحقيق» عبدالعزيز بن أحمد البخاري
- ١٧٢ - «تحقيق الاشارة الى تميم البشارة» شيخ عبدالحق دهلوي
- ١٧٣ - «تخريج أحاديث احياء العلوم» زين الدين عبدالرحيم بن حسين عراقي
- ١٧٤ - «تخريج احاديث كشاف» ابن حجر عسقلاني «الكاف الشاف»
- ١٧٥ - «تخريج احاديث مختصر ابن الحاجب» أبو الفدا اسمعيل بن عمر قرشي ابن كثير

- ١٧٦ - « تخریج احادیث منهاج بیضاوی » حافظ زین الدین عراقی
- ١٧٧ - « تدريب الراوي - شرح تقریب النواوي » جلال الدین سیوطی
- ١٧٨ - « التدقیقات الراسخات فی شرح التحقیقات الشامخات الملقب بسبیل النجاح الی تحصیل الفلاح » مولوی تراب علی
- ١٧٩ - « التدوین » عبد الکریم بن محمد رافعی
- ١٨٠ - « تذکرة الأبرار » سید محمد بخاری
- ١٨١ - « تذکرة الحفاظ » شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی
- ١٨٢ - « تذکرة خواص الامّة » شمس الدین سبط ابن الجوزی
- ١٨٣ - « تذکرة الشعراء » دوات شاه سمرقندی
- ١٨٤ - « تذکرة الموضوعات » عبدالحق بن فضل الله المحمدي الهندي
- ١٨٥ - « تذکرة الموضوعات » محمد بن طاهر بن أحمد مقدسي
- ١٨٦ - « تذکرة الموضوعات » محمد طاهر فني
- ١٨٧ - « تذکرة الموضوعات » محمد طاهر گجراني
- ١٨٨ - « تذهیب التهذیب » شمس الدین ذهبی
- ١٨٩ - « تراجم الحفاظ » میرزا محمد بدخشانی
- ١٩٠ - « ترجمة منتقى » محمد بن أحمد بن محمد سمرقندی
- ١٩١ - « تسديد القوس في مختصر مسند الفردوس » ابن حجر عسقلاني
- ١٩٢ - « تسلية الفؤاد » مولوی غلامعلي آزاد بلگرامي
- ١٩٣ - « تشييد المطاعن » علامه سيد محمد قلی موسوي نيشابوري ، والد مؤلف
- ١٩٤ - « تطهير الجنان » ابن حجر مكي
- ١٩٥ - « تضريح الاحباب في مناقب الال والاصحاب » حسنعلی محدث
- ١٩٦ - « تعطير الانام في تعبير المنام » عبدالغني بن اسماعيل معروف بابن نابلسي
- ١٩٧ - « تعليق تخریج أحادیث منهاج بیضاوی » حافظ زین الدین عراقی

- ١٩٨- «تفريح الاحباء في مناقب الال والاصحاب» ميرزا حسن علي لکهنوي
- ١٩٩- «تفسير آيات أحكام» معروف بتفسير أحمددي» ملاجيون، شيخ أحمد صالحدي
- ٢٠٠- «تفسير ابن كثير» اسمعيل بن عمر بن كثير قرشي دمشقي
- ٢٠١- «تفسير أبو حيان» محمد بن يوسف بن حيان أندلسي غرناطي
- ٢٠٢- «تفسير أنرري» عبدالوهاب بن محمد بن رفيع الدين بخاري
- ٢٠٣- «تفسير بحر مواج» شهاب الدين دولتا بادي
- ٢٠٤- «تفسير البغوي»
- ٢٠٥- «تفسير جلالين» حافظ جلال الدين سيوطي
- ٢٠٦- «تفسير حسيني» ملا حسين واعظ كاشفي «مواهب عليته»
- ٢٠٧- «تفسير روح المعاني شهاب الدين محمود بغداددي آلوسي زاده
- ٢٠٨- «تفسير زاهدي» أبو نصر أحمد بن حسن بن أحمد درواجكي زاده
- ٢٠٩- «تفسير شاهي» محمد محبوب عالم
- ٢١٠- «تفسير طبري» أبو جعفر محمد بن جرير طبري
- ٢١١- «تفسير فتح العزيز» شاه صاحب مؤلف تحفه
- ٢١٢- «تفسير كبير» امام فخر الدين محمد بن عمر رازي «مفاتيح الغيب»
- ٢١٣- «تفسير محيي الدين» ابن عربي أندلسي
- ٢١٤- «تفسير مختصر» جلال الدين محمد بن أحمد محلي
- ٢١٥- «تفسير واحدي» أبو الحسن علي بن أحمد واحدي
- ٢١٦- «التفضيل (كتاب -)» أبو جعفر محمد بن عبدالله اسكافي
- ٢١٧- «تفهيمات الهيته» شاه ولي الله دهلوي
- ٢١٨- «تقريب التهذيب» ابن حجر أحمد بن علي عسقلاني
- ٢١٩- «التقرير والتحبير في شرح التحرير» ابن أمير الحاج محمد بن محمد حلي
- ٢٢٠- «التقييد والابضاح لما أطلق وأغلق من كتاب ابن الصلاح» حافظ زين الدين

- ٢٢١ - « تكملة تفسير مفاتيح الغيب » أبو العباس أحمد بن محمد قمولي
- ٢٢٢ - « تكملة مجمع البحار » محمد طاهر فتنى كجراتي
- ٢٢٣ - « تكميل الايمان وتقوية الايقان » شيخ عبد الحق دهلوي
- ٢٢٤ - « تلخيص الخبر في تخريج أحاديث الرافعي الكبير » ابن حجر عسقلاني
- ٢٢٥ - « تلخيص سيرت ابن اسحق » ابن هشام أبو محمد عبد الملك
- ٢٢٦ - « تلخيص المستدرک » شمس الدين ذهبي .
- ٢٢٧ - « تلويح شرح توضيح » تفتازاني سعد الدين محمود بن عمر
- ٢٢٨ - « تلويح شرح صحيح بخاري » علاء الدين مغلطاني تركي مصري حنفي
- ٢٢٩ - « تمام الدراية » سيوطي
- ٢٣٠ - « تمويه السفیه » سيف الله بن أسد الله الملتاني
- ٢٣١ - « تمهيد في بيان التوحيد » أبوشكور محمد بن عبد السعيد بن شبيب
- ٢٣٢ - « تمييز الطيب من الخبيث » عبد الرحمن بن علي شيباني
- ٢٣٣ - « التنبه بمن يبعثه الله على رأس كل مائة » سيوطي
- ٢٣٤ - « تنبيه » سيف الله بن أسد الله ملتاني
- ٢٣٥ - « تنزيه الشريعة عن الاخبار الشنيعة الموضوعة » علي بن عراق كناني
- ٢٣٦ - « تنفيد العقود السنية بتمهيد الدولة الحسنية » رضي الدين بن محمد الحسيني
- ٢٣٧ - « تنوير الحوائك - شرح موطأ مالك » جلال الدين سيوطي
- ٢٣٨ - « تنوير الصحيفة » علامه يوسف بن عبد الهادي الحنبلي
- ٢٣٩ - « توضيح أنوار » نجم الدين خضر بن محمد بن علي الرازي
- ٢٤٠ - « توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل » شهاب أحمد ايجي
- ٢٤١ - « تهذيب الآثار » محمد بن جرير طبري .
- ٢٤٢ - « تهذيب الاسماء واللغات » أبو زكريا يحيى بن شرف نووي
- ٢٤٣ - « تهذيب التهذيب » ابن حجر عسقلاني

- ٢٤٤ - «تهذيب الكلام» تفتازاني سعد الدين مسعود بن عمر
- ٢٤٥ - «تهذيب الكمال» جمال الدين يوسف بن عبدالرحمن منري
- ٢٤٦ - «تهذيب اللغة» أبو منصور محمد بن أحمد بن طلحة أزهري
- ٢٤٧ - «تيسير - شرح جامع صغير» عبدالرؤوف بن تاج العارفين مناوي
- ٢٤٨ - «تيسير القاري بشرح الصحيح البخاري» نور الحق بن الشيخ عبدالحق
- ٢٤٩ - «تيسير المطالب السنية» علي بن علي شبر امليسي
- ٢٥٠ - «تيسير الوصول الى جامع الاصول» عبدالرحمن بن غلي شيباني
- ٢٥١ - «ثبت الكزبري» عبدالرحمن بن محمد بن عبدالرحمن
- ٢٥٢ - «الثغور الباسمة في مناقب السيدة فاطمة» سيوطي
- ٢٥٣ - «الثقات (كتاب)» أبو حاتم محمد بن حبان تميمي بستي
- ٢٥٤ - «ثمار القلوب في المضاف والمنسوب» أبو منصور عبد الملك بن محمد
- «ج»
- ٢٥٥ - «جاسوس على القاموس» أحمد فارس افندي
- ٢٥٦ - «جامع الاصول» مجد الدين ابن الاثير جزري
- ٢٥٧ - «جامع الاصول» شيخ أحمد كمشخانوي الخالدي
- ٢٥٨ - «جامع الاصول» معمر كثير
- ٢٥٩ - «جامع بيان العلم» أبو عمر يوسف بن عبدالله ابن عبدالبر نمري قرطبي
- ٢٦٠ - «جامع السلاسل» مجد الدين بدخشاني
- ٢٦١ - «الجامع الصحيح» محمد بن عيسى ترمذي
- ٢٦٢ - «جامع صغير» جلال الدين سيوطي
- ٢٦٣ - «جامع مسانيد أبو حنيفة» أبو المؤيد محمد بن محمود خوارزمي
- ٢٦٤ - «جذاب القلوب الى ديار المحبوب» الشيخ عبدالحق دهلوي
- ٢٦٥ - «الجرح والتعديل» ابن أبي حاتم

- ٢٦٦ - «جزء في علل الحديث» أبو حفص عمر بن أحمد معروف بابن شاهين
- ٢٦٧ - «جعفريات» أبو الحسن روياني شافعي
- ٢٦٨ - «جلاء النظر في دفع شبهات ابن حجر» اسماعيل بن سليمان كردي بصري
- ٢٦٩ - «الجمع بين الصحاح الستة» أبو الحسين رزين بن معاوية عبدري
- ٢٧٠ - «الجمع بين الصحيحين» أبو عبد الله محمد بن فتوح بن عبد الله أزدي
- ٢٧١ - «جمع الجوامع» حافظ جلال الدين سيوطي .
- ٢٧٢ - «جمع الفوائد» محمد بن محمد بن سليمان فاسي روداني مغربي
- ٢٧٣ - «جنة ، في الاسوة الحسنة بالسنة» محمد صديق حسن خان قنوجي
- ٢٧٤ - «جواهر العقدين في فضل الشرفين : شرف العلم الجلي والنسب العلي» نور الدين علي بن عبد الله سمهودي
- ٢٧٥ - «جواهر مضية في طبقات الحنفية» عبد القادر بن محمد قرشي
- ٢٧٦ - «جواهر النفائس» أحمد بن ابراهيم
- ٢٧٧ - «الجواهر النقي في الرد على البيهقي» ابن التركماني علاء الدين علي بن عثمان

« ح »

- ٢٧٨ - «حاشية أنساب سمعاني» ميرزا محمد بدخشي
- ٢٧٩ - «حاشية تفسير بضاوي» ملا عصام
- ٢٨٠ - «حاشية جامع صغير سيوطي» شيخ محمد بن سالم بن أحمد مصري
- ٢٨١ - «حاشية روض الاخبار» محمد بن قاسم بن يعقوب اماسي
- ٢٨٢ - «حاشية شرح بردة» ابراهيم ماجوري
- ٢٨٣ - «حاشية شرح تجريد قوشجي» صدر الدين شيرازي
- ٢٨٤ - «حاشية شرح عقائد عضدي» حميد خلدخالي
- ٢٨٥ - «حاشية مشكوة» ميرسيد شريف جرجاني
- ٢٨٦ - «حبيب السير في أخبار أفراد البشر» غياث الدين خواند أمير

- ٢٨٧ - «حجة الله البالغة» شاه ولي الله دهلوي
- ٢٨٨ - «حديث الطير» محمد بن جرير الطبري
- ٢٨٩ - «حديقة الحديقة وشريعة الطريقة» ابوالمجد حكيم سنائي شاعر معروف
- ٢٩٠ - «حرز ثمين شرح حصن حصين» ملا علي قاري
- ٢٩١ - «حرز وصين» فخر الدين
- ٢٩٢ - «حسن المحاضرة في أخبار مصر والقاهرة» جلال الدين سيوطي
- ٢٩٣ - «حسن المقصد في عمل المولد» سيوطي
- ٢٩٤ - «حصر الشارد» محمد عابد بن أحمد علي سندي
- ٢٩٥ - «حصول المأمول من علم الاصول» مولوي صديق حسن خان
- ٢٩٦ - «حطة في ذكر الصحاح الستة» محمد صديق حسن خان قنوجي
- ٢٩٧ - «الحظ الاوفر في الحج الاكبر» ملا علي قاري
- ٢٩٨ - «الحق المبين في فضائل أهلبيت سيد المرسلين» محمد رشيد الدين خان
- ٢٩٩ - «حلية الاولياء» حافظ أبو نعيم أصفهاني
- ٣٠٠ - «حياة الحيوان» كمال الدين محمد بن عيسى ، ادميري
- ٣٠١ - «حياة الذاكرين» سيد محمود شيخاني قادري

«خ»

- ٣٠٢ - «الخراج (كتاب -)» قاضي أبو يوسف يعقوب بن ابراهيم
- ٣٠٣ - «الخرائج والجرائح» قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي
- ٣٠٤ - «خريدة القصر وخريدة أهل العصر» عماد الدين كاتب
- ٣٠٥ - «خزانة الادب» تقي الدين علي بن حجت حموي
- ٣٠٦ - «خزانة الادب» شيخ عبدالقادر بن عمر بغدادي
- ٣٠٧ - «خصائص» أبو عبدالرحمن أحمد بن شعيب نسائي
- ٣٠٨ - «خصائص أمير المؤمنين (عليه السلام)» عيسى بن محمد الثعالبي

- ٣٠٩ - «الخصائص العلوية على سائر البرية» أبو الفتح محمد بن علي نطنزي
- ٣١٠ - «الخصائص الكبرى» حافظ جلال الدين سيوطي
- ٣١١ - «خصال» أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي
- ٣١٢ - «خطبة سيره نبويه» أحمد بن ريني بن أحمد الشافعي المشهور بدحلان
- ٣١٣ - «خلاصة الاثر في أعيان القرن الحادي عشر» محمد بن فضل الله محبي
- ٣١٤ - «خلاصة التذهيب» صفى الدين خزرجي .
- ٣١٥ - «خلاصة في أصول الحديث» حسين بن عبدالله طليبي
- ٣١٦ - «خلاصة المناقب» نور الدين جعفر بن سالار المعروف بأمير ملا خليفة
- ٣١٧ - «خلاصة الوفاء» نور الدين سمهودي
- «خميس» - «تاريخ الخميس»
- ٣١٨ - «خيرات الحسان» علامة ابن حجر
- ٣١٩ - «دراسات اللبيب في الاسوة الحسنة بالحبيب» محمد معين بن محمد سندي
- ٣٢٠ - «درابة حديث الولاية» أبو سعيد مسعود بن ناصر السجستاني
- ٣٢١ - «الدر العوال ، لحل ألقاظ بدء الامال» محمد بن محمد مصري
- ٣٢٢ - «الدر اللقيط من البحر المحيط» تاج الدين أحمد بن عبد القادر قيسي
- ٣٢٣ - «درمختار» محمد بن علي الحصكفي
- ٣٢٤ - «درمنثور (تفسير-)» حافظ سيوطي
- ٣٢٥ - «در نثير - مختصر نهاية ابن أثير» جلال الدين سيوطي
- ٣٢٦ - «الدر النضيد» شيخ الاسلام أحمد بن يحيى بن محمد حفيد هروي
- ٣٢٧ - «الدر المنظم في السر الاعظم» كمال الدين شافعي
- ٣٢٨ - «در اليتيم» نور الدين بن اسماعيل سليمان نزيل رامپور
- ٣٢٩ - «درة التحقيق في نصرة الصديق» محمد فاخر اله آبادي

- ٣٣٠ - « درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين » جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي
- ٣٣١ - « دررسنية فيما علا من الاسانيد الشنوائية » محمد بن شيخ علي شنوائي
- ٣٣٢ - « الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة » ابن حجر عسقلاني
- ٣٣٣ - « درر منتشره » جلال الدين سيوطي
- ٣٣٤ - « دستور الحقائق » فخر الدين هانسوي
- ٣٣٥ - « دلائل النبوة » أبو نعيم أصفهاني
- ٣٣٦ - « دول الاسلام » شمس الدين ذهبي
- ٣٣٧ - « ديوان » سعدي شيرازي

« ذ »

- ٣٣٨ - « ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى » محب الدين أحمد طبري مكي
- ٣٣٩ - « ذخيرة العقبى في ذكر فضائل أئمة الهدى » عاشق عليخان دهلوي
- ٣٤٠ - « ذخيرة المال في شرح عقد جواهر اللال » أحمد بن عبدالقادر عجيلي
- ٣٤١ - « الذرية الطاهرة » أبو بشر محمد بن أحمد أنصاري دولابي
- ٣٤٢ - « ذيل كتاب تاريخ بغداد » محب الدين محمد بن محمود بغدادي ، ابن النجار
- ٣٤٣ - « ذيل ضوء لامع » جار الله بن فهد مكي [ج ٢ ص ٦٠٩]
- ٣٤٤ - « ذيل طبقات حنبلية » زين الدين عبدالرحمن ، ابن رجب دمشقي
- ٣٤٥ - « ذيل اللثالي المصنوعة » جلال الدين سيوطي
- ٣٤٦ - « ذيل المذيل » أبو جعفر محمد بن جرير طبري

« ر »

- ٣٤٧ - « ربيع الأبرار » جار الله زمخشري
- ٣٤٨ - « رجال صحيحين » أسماء رجال الصحيحين
- ٣٤٩ - « رجال مسند أبي حنيفة » محمد بن محمود الخوارزمي

- ٣٥٠ - « رجال مشكوة » - « أسماء رجال مشكوة »
- ٣٥١ - « رجال مشكوة » ولي الدين خطيب
- ٣٥٢ - « رسالة أسانيد » شيخ أحمد نخلي
- ٣٥٣ - « رسالة أسانيد » محمد أمير أزهري
- ٣٥٤ - « رسالة الهام الحجر فيمن زكى ساب أبي بكر » سيوطي
- ٣٥٥ - « رسالة دراثبات فضيلت قرون ثلاثه » جلال الدين سيوطي
- ٣٥٦ - « رسالة در عقيدته شاه ولي الله دهلوي » عبدالعزيز شاه صاحب
- ٣٥٧ - « رسالة در فضائل وأحوال أئمة أطهار » شيخ عبد الحق دهلوي
- ٣٥٨ - « رسالة الدنية » أبو حامد محمد بن محمد غزالي
- ٣٥٩ - « رسالة رد البدعة در فضائل أمير المؤمنين علي » ميرزا محمد بدخشي
- ٣٦٠ - « رسالة زاد السير في الفهرست الصغير » سيوطي
- ٣٦١ - « رسالة عقائد » ملا يعقوب بنباني لاهوري
- ٣٦٢ - « رسالة عليّة في الاحاديث النبوية » ملا حسين بن علي واعظ كاشفي
- ٣٦٣ - « رسالة فصول أربعة » محمد معصوم بابا سمرقندي
- ٣٦٤ - « رسالة قواميّة » أبو المظفر منصور بن محمد سمعاني « فضائل الصحابة »
- ٣٦٥ - « رساله كلاميه » شيخ أحمد بن عبد الاحد عمري ، مجدد سهرندي
- ٣٦٦ - « رسالة مدح أهل البيت » عمرو بن بحر بصري ، جاحظ
- ٣٦٧ - « رسالة مدح خلفاء » شيخ الاسلام عز الدين عبدالعزيز سلمى دمشقي
- ٣٦٨ - « رسالة مناقب شافعي » فخر رازي
- ٣٦٩ - « رسالة منتهى العقول » سيوطي
- ٣٧٠ - « رساله منصب رياست » محمد اسماعيل دهلوي برادر ثقة عبدالعزيز
- ٣٧١ - « رسالة موضوعات » ملا علي قاري
- ٣٧٢ - « رشحات » ملا حسين بن علي واعظي كاشفي

- ٣٧٣ - « رمز الحقائق - شرح كنز الدقائق » بدر الدين محمود بن أحمد عيني
- ٣٧٤ - « روض الاخيار المنتخب من ربيع الابرار » محي الدين محمد ابن الخطيب
- ٣٧٥ - « الروض الانف » عبدالرحمن بن عبدالله سهيلي
- ٣٨٦ - « روض باسم » محمد بن ابراهيم معروف بابن الوزير
- ٣٧٧ - « روض المناظر في علم الاوائل والاواخر » أبو الوليد محمد بن الشحنة حلبي
- ٣٧٨ - « روضة » حسين بن حمدان
- ٣٧٩ - « روضة الاحباب في سير النبي والال والاصحاب » جمال الدين شيرازي .
- ٣٨٠ - « روضة الشهداء » حسين بن علي كاشفي بيهقي
- ٣٨١ - « روضة الصفا » بريده
- ٣٨٢ - « روضة الصفا » محمد بن خاوند شاه بن محمود هروي
- ٣٨٣ - « روضة العلماء » علي بن يحيى الزندوبستي
- ٣٨٤ - « روضة الفردوس - مختصر فردوس الاخبار » سيد علي همداني
- ٣٨٥ - « روضه نديّه - شرح تحفه علويه » محمد بن اسمعيل أميريماني صنعاني
- ٣٨٦ - « رياض الزاهرة » عبدالله بن محمد مطيري
- ٣٨٧ - « رياض الفضائل » شيخ محمد الواعظ الهروي
- ٣٨٨ - « رياض مستطابه » عماد الدين يحيى بن أبي بكر عامري
- ٣٨٩ - « رياض نضره » محب الدين أحمد بن عبدالله طبري
- ٣٩٠ - « ربحانة الالباء » شهاب الدين أحمد خفاجي

« ز »

- ٣٩١ - « زاد المسير » ابن الجوزي
- ٣٩٢ - « زاد المسير » جلال الدين سيوطي
- ٣٩٣ - « زاد المعاد في هدى خير العباد » ابن قيم الجوزيه
- ٣٩٤ - « زبدة المقاصد في تجريد الزوائد » عبدالحق محمدي هندي

- ٣٩٥- «زهر الاداب وثمر الالباب» ابراهيم بن علي حصري قيرواني
- ٣٩٦- «زوائد المناقب أحمد حنبل» عبدالله بن أحمد حنبل
- ٣٩٧- «زين الفتى فى تفسير سورة هل أتى» أحمد بن محمد بن علي عاصمي
- «س»
- ٣٩٨- «سبعة المرجان» مولوي غلام علي آزادي بلگرامي
- ٣٩٩- «السبعين في فضائل أمير المؤمنين» سيد علي همداني
- ٤٠٠- «سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد» شمس الدين دمشقي صالحى
- ٤٠١- «سراج منير (تفسير -)» محمد بن أحمد شربيني خطيب
- ٤٠٢- «سراج منير- شرح جامع صغير» علي بن أحمد عزيزي بولافي
- ٤٠٣- «سراج وهّاج - من كشف مطالب صحيح مسلم بن الحجاج» مولوي قنوجي
- ٤٠٤- «سرا الشهادتين» شاه صاحب دهلوي
- ٤٠٥- «سعادة الكونين في بيان فضائل الحسين» محمد اكرام الدين دهلوي
- ٤٠٦- «سلك الدرر في أعيان القرن الثاني عشر» محمد خليل بن علي المرادي
- ٤٠٧- «سمط المجيد في تلقين الذكر لاهل التوحيد» شيخ أحمد القشاشي
- ٤٠٨- «السنة (كتاب -)» أبو أحمد بن عمرو نبيل ، ابن أبي عاصم شيباني
- ٤٠٩- «سنن ابن ماجه» محمد بن يزيد قزويني
- ٤١٠- «سنن أبوداود» سليمان بن أشعث سجستاني
- ٤١١- «سنن (صحيح)» ترمذي
- ٤١٢- «سنن نسائي» أحمد بن شعيب
- ٤١٣- «السنن الكبرى» أحمد بن الحسين بيهقي
- ٤١٤- «سهام ثاقبة» اسحاق هروي
- ٤١٥- «سير الاقطاب» الله ديا بن عبدالرحيم چشتي عثمانى
- ٤١٦- «سير الاقطاب» مولوى حسن زمان

٤١٧- «سير الاولياء» سيد محمد بن محمود كرمانى

٤١٨- «سير النبلاء» شمس الدين ذهبى

٤١٩- «سيره» ابن هشام

٤٢٠- «سيره نبوي» أحمد بن زيني رحلان شافعي

٤٢١- «السيرة النبوية» محمد بن مبارك بن محمد الكرمانى

٤٢٢- «سيف صارم، في قطع عضد الظالم» فاضل ابراهيم بن جاربردى

٤٢٣- «سيف مسلول» قاضي سناء الله پاني پتي

«ش»

٤٢٤- «شبح الحق» علامه حلي

٤٢٥- «شبح الوصول الى اصطلاح احاديث الرسول» محمد صديق حسن خان

٤٢٦- «شجرة طيبة» غلام علي آزاد بلگرامي

٤٢٧- «شرح أحكام» ولي الدين أبو زرعه أحمد بن عبدالرحيم العراقي

٤٢٨- «شرح احياء العلوم» محمد مرتضى واسطى زيدي

٤٢٩- «شرح أسماء النبي ﷺ» علامه ذوالنسبين

٤٣٠- «شرح ألفية الحديث» زين الدين عراقي

٤٣١- «شرح تجريد» علي قوشجي

٤٣٢- «شرح تهذيب الكلام» ملا يعقوب لاهوري

٤٣٣- «شرح جمع الجوامع سيوطي» جلال الدين مجلسي

٤٣٤- «شرح ديوان أبو العلاء» أبو محمد قاسم بن الحسين بن محمد الخوارزمي

٤٣٥- «شرح ديوان منسوب بجناب أمير المؤمنين ﷺ» كمال الدين حسين مبيدي

٤٣٦- «شرح رساله اعتقاديّه» فضل بن روزبهان خنجي شيرازي

٤٣٧- «شرح رسالة زوراء» جلال الدين دواني

٤٣٨- «شرح سفر السعادة» شيخ عبد الحق دهلوي

- ٤٣٩ - « شرح السنه » محيي السنه حسين بن مسعود فراء بغوي
- ٤٤٠ - « شرح شفاء قاضي عياض » أبوذر أحمد بن ابراهيم حلبي
- ٤٤١ - « شرح شفاء قاضي عياض » ملا علي قاري ، علي بن سلطان محمد هروي
- ٤٤٢ - « شرح الشمائل ترمذي » ابن روزبهان خنجي شيرازي
- ٤٤٣ - « شرح شمائل ترمذي » حاج محمد بلخي
- ٤٤٤ - « شرح الصدور بشرح حال الموتى والقبور » جلال الدين سيوطي
- ٤٤٥ - « شرح صحيح مسلم » محمد بن خلفه وشتاني أبي
- ٤٤٦ - « شرح صحيح مسلم » محمد بن محمد بن يوسف سنوسي
- ٤٤٧ - « شرح عقائد عضدي » ملا جلال دواني
- ٤٤٨ - « شرح فصوص الحکم » شيخ مؤيد الدين جندي
- ٤٤٩ - « شرح قصيدة برده » زين الدين خالد بن عبدالله أزهری
- ٤٥٠ - « شرح قصيدة برده » ملا عصام
- ٤٥١ - « شرح قصيده تائيہ فارسيه » سعيد الدين محمد بن أحمد فرغاني
- ٤٥٢ - « شرع فارسي مشكوة » شيخ عبدالحق دهلوي
- ٤٥٣ - « شرح فقه أكبر » ملا علي قاري
- ٤٥٤ - « شرح كنز الدقائق » عثمان بن علي زيلعي
- ٤٥٥ - « شرح كنز الدقائق » محمود بن محمد عيني
- ٤٥٦ - « شرح گلشن راز » شمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني
- ٤٥٧ - « شرح مثنوي ملاي رومي » مولاى عبد العلي معروف به بحر العلوم
- ٤٥٨ - « شرح مختصر الاصول » عضد الدين ايجي
- ٤٥٩ - « شرح مختصر الاصول ابن حاجب » قاضي عضد الدين رزهي
- ٤٦٠ - « شرح مختصر تلخيص المفتاح » تفتازاني
- ٤٦١ - « شرح مسلم الثبوت » ولي الله بن حبيب الله لكهنوي
- ٤٦٢ - « شرح مصابيح (الميسر) » فضل الله بن حسين توربشتي حنفي

- ۴۶۳ - «شرح مطول تلخیص المفتاح» تفتازانی
- ۴۶۴ - «شرح مفتاح غیب الجمع والوجود» علامه شمس الدین فنازی
- ۴۶۵ - «شرح مقاصد» سعد الدین مسعود بن عمر تفتازانی
- ۴۶۶ - «شرح مقامات حریری» ناصر الدین عبد السید مطرزی
- ۴۶۷ - «شرح منهاج بیضاوی» برهان الدین عبیدالله بن محمد عبری فرغانی
- ۴۶۸ - «شرح منهاج بیضاوی» محمد بن محمد بن عبدالرحمن قاهری
- ۴۶۹ - «شرح منهاج الوصول الی علم الاصول» بیضاوی عبیدالله بن محمد
- ۴۷۰ - «شرح مواقف» میرسید شریف جرجانی
- ۴۷۱ - «شرح مواهب لدنیّه» محمد بن عبدالباقي زرقانی
- ۴۷۲ - «شرح موطأ» محمد بن عبدالباقي زرقانی
- ۴۷۳ - «شرح نهج البلاغه» عبدالحمید بن هبة الله ابن أبي الحديد مدائنی
- ۴۷۴ - «شرح هدايه» بدرالدین محمود بن أحمد عینی
- ۴۷۵ - «شرف النبوه، شرف المصطفی» أبوسعید عبدالملك بن محمد نیشابوری
- ۴۷۶ - «الشریعه (کتاب -)» أبوبکر محمد بن الحسین آجری
- ۴۷۷ - «الشفاء» ابن سبع أندلسی
- ۴۷۸ - «الشفاء، بتعریف حقوق المصطفی ﷺ» قاضی عیاض یحصبی
- ۴۷۹ - «شفاء الاسقام فی زیارة خیر الانام» تقي الدین علي سبكي
- ۴۸۰ - «شقائق نعمانيه» أحمد بن مصطفى طاشکبری زاده
- ۴۸۱ - «شوارق النصوص» محمد فاخر اله آبادی
- ۴۸۲ - «شواهد النبوه» عبدالرحمن بن أحمد جامعی
- ۴۸۳ - «شوکه حمريه» فاضل رشید

«ص»

۴۸۴ - «صبح الاعشى» قلقشندی

- ٤٨٥ - «صبح صادق - شرح منار» ملا نظام الدين سهالوى
- ٤٨٦ - «صحاح اللغة» أبو نصر اسمعيل بن حماد جوهرى
- ٤٨٧ - «صحيح» أبو حاتم محمد بن حبان البستى
- ٤٨٨ - «صحيح (جامع)» محمد بن اسمعيل بخارى
- ٤٨٩ - «صحيح (جامع)» ترمذى أبو عيسى محمد بن عيسى بن سوره
- ٤٩٠ - «صحيح» مسلم بن حجاج قشبرى
- ٤٩١ - «صحيفة الرضا» امام علي بن موسى الرضا عليه السلام
- ٤٩٢ - «صراط سوي في مناقب آل النبى» محمود بن محمد بن علي شيخانى
- ٤٩٣ - «صواعق محرقه» شهاب الدين أحمد بن محمد بن علي ابن حجرهيشمى
- ٤٩٤ - «صواعق» نصرالله كابللى
- «ض»
- ٤٩٥ - «الضعفاء والمتروكين (كتاب -)» بخارى
- ٤٩٦ - «الضعفاء والمتروكين (كتاب -)» نسائى
- ٤٩٧ - «ضميمة أغصان أربعة» مولوى محمد انعام الله بن ولى الله
- ٤٩٨ - «ضوء لامع لاهل القرن التاسع» شمس الدين سخاوى
- ٤٩٩ - «ضوء المعالى - شرح قصيده بدء الامالى» ملا علي قارى
- «ط»
- ٥٠٠ - «الطالبين (كتاب -)» أبو بكر محمد بن عمر تميمي ، ابن الجعابى
- ٥٠١ - «طبقات» ابن سعد محمد بصرى كاتب واقدى
- ٥٠٢ - «طبقات الحفاظ» جلال الدين عبدالرحمن سيوطى
- ٥٠٣ - «طبقات الحنابلة» عبد الرحمن بن أحمد معروف بابن رجب
- ٥٠٤ - «طبقات حنفية موسوم به (كتائب اعلام الاخيار)» محمود بن سليمان كفوى
- ٥٠٥ - «طبقات شافعية» ابن قاضى شهبه

- ٥٠٦- «طبقات الشافعية» تقي الدين أبوبكر أسدي
- ٥٠٧- «طبقات الشافعية» عبدالرحيم أسنوي
- ٥٠٨- «طبقات الشافعية» عبد الوهاب سبكي
- ٥٠٩- «طبقات القراء» شمس الدين محمد بن محمد الجزري
- ٥١٠- «طبقات المفسرين» شمس الدين محمد بن علي بن أحمد داودي مالكي
- ٥١١- «الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف» رضي الدين علي بن موسى
- ٥١٢- «طرق حديث اني تارك فيكم الثقلين (كتاب -)» محمد بن طاهر شيباني
- ٥١٣- «طرق حديث الطير» محمد بن جرير الطبري
- ٥١٤- «طرق حديث الطير» أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه
- ٥١٥- «طرق حديث الطير» أبو طاهر محمد بن أحمد معروف بابن حمدان
- ٥١٦- «طرق حديث الطير» أبو عبدالله حاكم نيسابوري
- ٥١٧- «طرق حديث الطير» شمس الدين ذهبي
- ٥١٨- «طرق حديث الطير (كتاب الطير)» ابن عقده أحمد بن محمد كوفي
- ٥١٩- «طرق حديث الطير (كتاب الطير)» حافظ أبونعيم أحمد بن عبدالله اصفهاني
- ٥٢٠- «طريقه مثلى» مولوى صديق حسن خان قنوجي
- ٥٢١- «طوالع الانوار» ناصر الدين بيضاوي
- «ع»
- ٥٢٢- «العبر في خبر من غبر» شمس الدين ذهبي
- ٥٢٣- «عثمانية» جاحظ
- ٥٢٤- «عجالة الراكب وبلغة الطالب» عبدالغفار بن ابراهيم علوي عكي عدنانى
- ٥٢٥- «العرائس (تفسير-)» أبو اسحق أحمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي
- ٥٢٦- «عصمة الانبياء» عبدالله بن حسن الدين أنصاري معروف بمخدوم الملك
- ٥٢٧- «عقد ثمين في تاريخ البلد الامين» تقي الدين محمد بن أحمد قاسي

- ٥٢٨ - «العقد الفريد» أحمد بن عبد ربه قرطبي
- ٥٢٩ - «العقد النبوي والسر المصطفوي» شيخ بن عبدالله ، ابن عيروس يماني
- ٥٣٠ - «عقود الجمان في مناقب النعمان» محمد بن علي بن يوسف الدمشقي
- ٥٣١ - «عقيدة الشهادة في شرح قصيدة البردة» عمر بن أحمد خربوني حنفي
- ٥٣٢ - «العلل» أبو الحسن علي بن عمر دارقطني
- ٥٣٣ - «العلل» عبدالرحمن بن أبي حاتم رازي
- ٥٣٤ - «العلل المتناهية في الاحاديث الواهية» ابن الجوزي
- ٥٣٥ - «علم شامخ في ايثار الحق على الادباء والمشايخ» صالح بن مهدي المقبلي
- ٥٣٦ - «علوم الحديث» ابن الصلاح تقي الدين أبو عمرو عثمان بن عبدالرحمن
- ٥٣٧ - «عمدة» يحيى بن حسن أسدي حلبي معرف بابن بطريق
- ٥٣٨ - «عمدة الاحكام» عبدالغني بن عبدالواحد جماعيلي مقدسي
- ٥٣٩ - «عمدة القارى - شرح صحيح بخارى» بدرالدين محمود بن أحمد عيني
- ٥٤٠ - «عنايه» أكمل الدين محمد بن محمود بابر تي
- ٥٤١ - «عوارف المعارف» شهاب الدين أبو حفص عمر بن محمد السهروردي
- ٥٤٢ - «العواصم والقواصم» قاضي أبوبكر ابن عربي مالكي
- ٥٤٣ - «عين الاصابه» جلال الدين سيوطي
- ٥٤٤ - «عيون الاخبار» ابن قتيبه دينوري
- « ع »
- ٥٤٥ - «غاية المرام بأخبار سلطنة البلد الحرام» عبدالعزيز بن عمر بن فهد مكّي
- ٥٤٦ - «غرائب القرآن» (تفسير -) نظام الدين حسن بن محمد نيشابوري أعرج
- ٥٤٧ - «غرائب مالك» أبو الحسن علي بن محمد دارقطني
- ٥٤٨ - «غرة الراشدين» رشيد الدين خان دهلوي
- ٥٤٩ - «غرة الراشدين» فاضل رشيد ملك خان دولت آبادي

۵۵۰ - «غنية الطالبين» غوث حضرات سنيه [مقصود كتابی است در آداب تصوف از شيخ عبدالقادر گیلانی که بنام «الغنية لطالبي طريق الحق عزوجل» مکرر بطبع رسیده است . م] .

۵۵۱ - «الغنية ، لسادة المشايخ الطريقة العلوية الحسينية» شيخ بن علي الجفري

« ف »

۵۵۲ - «فائق» جارالله زمخشری

۵۵۳ - «فتاوی الحديثه» أحمد بن حجر مكي هيثمي

۵۵۴ - «فتح الباری» ابن حجر عسقلانی

۵۵۵ - «فتح البيان (تفسير-)» مولوی صديق حسن خان

۵۵۶ - «فتح العزيز (تفسير-)» شاه صاحب (مؤلف تحفه)

۵۵۷ - «فتح الغدير» کمال الدين محمد بن عبد الواحد سيواسي ، ابن همام

۵۵۸ - «فتح القريب في شرح شواهد مغني اللبيب» جلال الدين سيوطي

۵۵۹ - «الفتح المبين» أحمد بن زيني دحلان

۵۶۰ - «فتح المتعال في مدح النعال» شيخ أحمد بن محمد مقرئ

۵۶۱ - «فتح المغيث ، شرح الفية الحديث عراقي» شمس الدين سلخاوی

۵۶۲ - «فتح الموالي النظير بشرح جامع الصغير» محمد بن حجازي شعراني

۵۶۳ - «فتوحات أحمدیه» شيخ سليمان جمل

۵۶۴ - «فتوحات مكيه» ابن عربي

۵۶۵ - «فتوح البلدان» أحمد بن يحيى بلاذري

۵۶۶ - «فتوح شام» أبو اسماعيل محمد بن عبدالله ازدي

۵۶۷ - «فتوح الشام» واقدی

۵۶۸ - «فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين» صدرالدين حموي

- ۵۶۹ - « فردوس الاخبار » دیلمی
- ۵۷۰ - « فصل الخطاب » محمد بن محمد بخاری نقشبندی ، خواجه پارسا
- ۵۷۱ - « فصوص الحکم » محیی الدین بن العربی
- ۵۷۲ - « فصول مهمه فی معرفه الائمه » نورالدین علی بن محمد مکی ابن الصباغ
- ۵۷۳ - « الفصول والمجالس » سید مرتضی علم الهدی
- ۵۷۴ - « فضائل » أحمد بن محمد بن حنبل
- ۵۷۵ - « فضائل جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) » محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی
- ۵۷۶ - « فضائل الخلفاء » أبو الفتوح أسعد بن محمود عجلی اصفهانی
- ۵۷۷ - « فضائل شافعی » امام فخر رازی
- ۵۷۸ - « فضائل الصحابه » : « رساله قوامیه »
- ۵۷۹ - « فضائل الصحابه » خيثمة بن سليمان
- ۵۸۰ - « فضائل القرآن » أبو بكر عبدالله بن محمد أموی بغدادی، ابن أبي الرضا
- ۵۸۱ - « فلك مشحون » جلال الدين سيوطي
- ۵۸۲ - « فوائد سمیه - شرح فرائد سنيه » محمد بن حسن بن أحمد کواکبی مفتی حلب
- ۵۸۳ - « فوائد مجموعه في الاحاديث الموضوعه » علامه شوکانی
- ۵۸۴ - « فوات الوفيات » محمد بن شاکر بن أحمد کتبی
- ۵۸۵ - « فواتح » حسین بن معین الدین یزدی میبدی
- ۵۸۶ - « فواتح الرحموت ، شرح مسلّم الثبوت » مولوی عبدالعلی سهالوی
- ۵۸۷ - « فوز کبیر » شاه ولی الله دهلوی
- ۵۸۸ - « فیض القدير - شرح جامع صغیر » عبدالرؤوف بن تاج العارفين مناوي
- « ق »
- ۵۸۹ - « قاموس محیط » مجدالدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی
- ۵۹۰ - « قانون الموضوعات » محمد بن طاهر فتنی گجراتی

- ٥٩١- «قرة الاعيان ومسرة الازهان» سليم فارس أفندي
- ٥٩٢- «قرة العينين» شاه ولي الله دهلوي
- ٥٩٣- «قصص الانبياء» محمد بن عبد الله الكسائي
- ٥٩٤- «قمر الاقمار، حاشيه نور الانوار (شرح المنار)» محمد بن عبد الحليم لكهنوي
- ٥٩٥- «قوت المغتذى على جامع الترمذى» جلال الدين سيوطي
- ٥٩٦- «القول الجلي في فضائل علي» جلال الدين سيوطي
- ٥٩٧- «قول مبنى» شمس الدين محمد سنحاوي
- ٥٩٨- «قول مستحسن في فخر الحسن» مولوي حسن زمان
- ٥٩٩- «القول المسدد في الذب عن مسند أحمد» ابن حجر عسقلاني
- ٦٠٠- «القول المفيد في أدلة الاجتهاد والتقليد» علامه شو كاني
- ٦٠١- «قيافه نامه» سيد محمد طالقاني
- « ك »
- ٦٠٢- «كاشف- شرح مشكوة» حسن بن محمد طيبي
- ٦٠٣- «الكاشف في أسماء الرجال» شمس الدين ذهبي
- ٦٠٤- «الكاشف في معرفة من له رواية من كتب السنة» شمس الدين ذهبي
- ٦٠٥- «الكاف الشاف في تخريج أحاديث الكشاف»: «تخريج أحاديث كشاف»
- ٦٠٦- «كافي» أبو جعفر محمد بن يعقوب الكليني
- ٦٠٧- «كامل (تاريخ-)» ابن الاثير جزري ، عز الدين علي بن محمد شيباني
- ٦٠٨- «كنايب أعلام الاخيار» محمود بن سليمان كفوي
- ٦٠٩- «كتاب التحقيق» عبدالعزيز بن أحمد نجاري
- ٦١٠- «كتاب التعبير» أبو سعيد عبد الملك بن محمد خرگوشي
- ٦١١- «كتاب المحصول» امام فخر رازي
- ٦١٢- «كشاف (تفسير-)» جار الله زمخشرى

- ٦١٣- «كشف الاحوال في نقد الرجال» عبد الوهاب مدراسي
- ٦١٤- «كشف الاسرار- شرح اصول بزودي» عبدالعزيز بن أحمد بخاري
- ٦١٥- «كشف الاسرار- شرح المنار» عبدالله بن أحمد ، حافظ الدين نسفي
- ٦١٦- «كشف الحثيث عن رمي بوضع الحديث» ابراهيم سبط ابن العجمي
- ٦١٧- «كشف الظنون» مصطفى بن عبدالله قسطنطيني (حاجي خليفه)
- ٦١٨- «كشف الغمه» علي بن عيسى اربلي
- ٦١٩- «كشف المحجوب لارباب القلوب» علي بن عثمان غزنوي
- ٦٢٠- «الكشف والبيان عن تفسير القرآن» أبو اسحق أحمد بن محمد ثعلبي
- ٦٢١- «كشف اليقين» جمال الدين حسن بن يوسف بن علي بن مطهر الحلبي
- ٦٢٢- «كشكول فيما جرى على آل الرسول»
- ٦٢٣- «كفاية الطالب» محمد بن يوسف گنجي حافظ
- ٦٢٤- «كفايه» جلال الدين خوارزمي کرمانی
- ٦٢٥- «كفاية المتطلع» شيخ تاج الدين دهان مكي
- ٦٢٦- «الكمال» حافظ عبدالغني مقدسي
- ٦٢٧- «الكمال» محمد بن اسماعيل فزاري
- ٦٢٨- «كمال الدين وتمام النعمة» ابن بابويه
- ٦٢٩- «كنز البراهين الكسبية والاسرار الوهية الغيبية» شيخ بن علي العلوي
- ٦٣٠- «كنز العمال» ملا علي متقي
- ٦٣١- «كنوز الحقائق» عبدالرؤوف مناوي
- ٦٣٢- «كواكب دراري» شرح صحيح بخاري» کرمانی
- ٦٣٣- «كوكب منير ، شرح جامع صغير» شمس الدين محمد علقمي
- ٦٣٤- «گنج سعادت» خواجه خواند محمود خوارزمي نقشبندی

« ل »

- ٦٣٥ - « لالى مصنوعه » جلال الدين سيوطي
- ٦٣٦ - « لالى منصوره » بدر الدين محمد بن بهادر زر كشي
- ٦٣٧ - « لباب التأويل فى معاني التنزيل (تفسير) » علاء الدين علي بن محمد خازن
- ٦٣٨ - « لسان العرب » ابن منظور
- ٦٣٩ - « لسان الميزان » ابن حجر عسقلاني
- ٦٤٠ - « لطائف المنن » أحمد بن عطاء الله اسكندري
- ٦٤١ - « لمعات - شرح مشكوة » شيخ عبدالحق دهلوي
- ٦٤٢ - « لواقع الانوار » عبد الوهاب شعراني
- ٦٤٣ - « لوامع في أحاديث المختصر وجامع » يوسف بن قزعلي البغدادي

« م »

- ٦٤٤ - « مائت بالسنة في أيام السنة » شيخ عبدالحق دهلوي
- ٦٤٥ - « منازل من القرآن في أهل البيت » أبو عبد الله محمد بن العباس بن ماهيار
- ٦٤٦ - « منازل من القرآن في علي عليه السلام » حافظ أبو نعيم اصفهاني
- ٦٤٧ - « المبسوط » شمس الائمة أبوبكر محمد بن أحمد بن أبي سهل سرخسي
- ٦٤٨ - « مثالب النواصب » ابن شهر آشوب
- ٦٤٩ - « مثنوى مولوى (شرح المثنوي المنسوب) » جلال الدين رومي
- ٦٥٠ - « مجاز الفرسان الى مجاز القرآن » حافظ جلال الدين سيوطي
- ٦٥١ - « المجالس » أبو الليث سمرقندي
- ٦٥٢ - « المجتنى » حافظ أبو الحسن علي بن عمر دار قطنى
- ٦٥٣ - « مجمع البحار » محمد طاهر فتنى
- ٦٥٤ - « مجمع بحار الانوار » محمد طاهر گجراتى
- ٦٥٥ - « مجمع الزوائد ومنبع الفوائد » نور الدين علي بن أبي بكر هيثمى

- ٦٥٦ - «مجمع الوسائل في شرح الشمائل» ملا علي قاري
- ٦٥٧ - «مجموع المحيط بالتكليف» قاضي عبد الجبار ، وجمع أبو محمد متويه
- ٦٥٨ - «مجموع الفتاوى» شاه عبدالعزيز دهلوي مؤلف تحفه
- ٦٥٩ - «محاسن الازهار في تفصيل مناقب العترة الاخيار الاطهار» حسام الدين حميد
- ٦٦٠ - «المحاضرات» أبو القاسم حسين بن محمد ، راغب اصفهاني
- ٦٦١ - «المحصل» امام فخر رازي
- ٦٦٢ - «المحصول» امام فخر رازي
- ٦٦٣ - «المحلى» ابن حزم ظاهري
- ٦٦٤ - «مختار مختصر تاريخ بغداد» أبو علي يحيى بن جزله بغدادى
- ٦٦٥ - «المختاره» ضياء الدين محمد بن عبد الواحد مقدسى
- ٦٦٦ - «مختصر تذهيب تهذيب الكمال» صفى الدين أحمد بن عبد الله خزر جى
- ٦٦٧ - «مختصر تهذيب الكمال» ذهبي
- ٦٦٨ - «مختصر تنزيه الشريعة» شيخ رحمته الله سندی
- ٦٦٩ - «مختصر طبقات الحنفية» مجد الدين أبوطاهر محمد بن يعقوب
- ٦٧٠ - «المختصر في أخبار البشر» أبو الفدا اسمعيل بن علي أبوي
- ٦٧١ - «المخصص» أبو الحسن علي بن اسماعيل لغوي ، ابن سيده
- ٦٧٢ - «مدارج النبوه» شيخ عبد الحق دهلوي
- ٦٧٣ - «مدارك التنزيل وحقائق التأويل» للامام حافظ الدين النسفى
- ٦٧٤ - «المدونة الكبرى» عبد الرحمن بن قاسم مالكي
- ٦٧٥ - «مدينة العلوم» أزيقي
- ٦٧٦ - «مرآة الاسرار» عبد الرحمن بن عبد الرسول چشتي
- ٦٧٧ - «مرآة الجنان» يافعي
- ٦٧٨ - «مرآة الزمان في تاريخ الاعيان» سبط ابن الجوزي

- ٦٧٩ - «مرآة المؤمنين في مناقب آل سيد المرسلين ﷺ» ولي الله لکهنوي
- ٦٨٠ - «مرافض» حسام الدين سهارنپوري
- ٦٨١ - «مرج البحرين» أبو الفرج اصفهاني
- ٦٨٢ - «مراقبة - شرح مشكوة» ملا علي قاري
- ٦٨٣ - «مروج الذهب» أبو الحسن علي بن الحسين مسعودي
- ٦٨٤ - «المستدرک على الصحيحين (صحيح)» أبو عبدالله محمد بن عبدالله نيشابوري
- ٦٨٥ - «مستصفى» امام أبو حامد غزالي
- ٦٨٦ - «المسالك الواسط الداني الى الدر الملتقط» ابراهيم كردي کوراني
- ٦٨٧ - «مسلم الثبوت» قاضي محب الله بن عبد الشکور بهاري
- ٦٨٨ - «مسند» ابن راهويه
- ٦٨٩ - «مسند» أبو يعلى أحمد بن علي موصلي
- ٦٩٠ - «مسند» أحمد بن محمد بن حنبل شيباني
- ٦٩١ - «مسند» أبوداود سليمان بن داود طيالسي
- ٦٩٢ - «مسند» شافعي
- ٦٩٣ - «مسند» أبو محمد عبد بن حميد كشي
- ٦٩٤ - «مسند» أبو محمد عبدالله بن عبد الرحمن دارمي سمرقندي
- ٦٩٥ - «مسند» يعقوب بن شيبه سدوسي بصري
- ٦٩٦ - «المسند الصحيح» أبو عوانه يعقوب بن اسحق نيشابوري اسفرايني
- ٦٩٧ - «مسند الفردوس» أبو منصور شهردار بن شبرويه ديلملي «مسند كبير»
- ٦٩٨ - «المسوى من أحاديث الموطا» شاه ولي الله دهلوي
- ٦٩٩ - «مشارب الاذواق» سيد علي همداني
- ٧٠٠ - «مشارك الانوار» قاضي عياض بحصبي
- ٧٠١ - «مشارك الانوار في فوز أهل الاعتبار» شيخ حسن عدوي حمزاوي

- ٧٠٢ - «مشارك الانوار النبوية من صحاح الاخبار المصطفية» رضى الدين صنعاني
- ٧٠٣ - «المشرب الوردى في مذهب المهدي» ملا علي قاري
- ٧٠٤ - «مشرع روي» محمد بن أبي بكر شلي حضرمي
- ٧٠٥ - «مشكل الآثار» أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه طحاوي
- ٧٠٦ - «مشكوة المصاييح» ولي الدين خطيب تبريزي
- ٧٠٧ - «مصاييح» محيي السنه أبو محمد حسين بن مسعود فراء بغوي
- ٧٠٨ - «المصاحف (كتاب -)» أبو بكر محمد بن القاسم بن محمد الانباري
- ٧٠٩ - «مصباح الانوار» شيخ أبو جعفر طوسي
- ٧١٠ - «مصنف» عبد الرزاق بن همام صنعاني
- ٧١١ - «مصنف (كتاب -)» أبو بكر عبدالله بن أبي شيبة عيسى
- ٧١٢ - «مطالب السؤل في مناقب آل الرسول ﷺ» أبو سالم محمد بن طلحه قرشي
- ٧١٣ - «مطالع الانظار» شمس الدين محمود بن عبد الرحمن اصفهاني
- ٧١٤ - «مظهر العجائب (ديوان شعر)» شيخ فريد الدين عطار همداني
- ٧١٥ - «معارض العلى في مناقب المرتضى عليه السلام» محمد صدر العالم
- ٧١٦ - «معارض النبوة» ملا معين
- ٧١٧ - «معارض الوصول الى معرفة فضل آل الرسول» محمد بن يوسف انصاري
- ٧١٨ - «المعارف» أبو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه دينوري
- ٧١٩ - «معارف - شرح صحائف» فاضل سمرقندی
- ٧٢٠ - «معالم التنزيل» أبو محمد حسين بن مسعود فراء بغوي
- ٧٢١ - «معالم العترة النبوية» أبو محمد عبدالعزيز بن مسعود ، ابن الاخضر
- ٧٢٢ - «معاني الآثار» طحاوي . [ظاهراً همان «مشكل الآثار» مذکورست م]
- ٧٢٣ - «المختصر من المختصر» قاضي أبو المحاسن يوسف بن موسى حنفي
- ٧٢٤ - «المعتمد في المعتقد» فضل الله نوربشتي ، شارح «مصاييح»

- ٧٢٥ - « المعجب في تلخيص أخبار المغرب » معلى محيي الدين أبو محمد
- ٧٢٦ - « معجم » أبو القاسم عبدالله محمد بغوي
- ٧٢٧ - « معجم الادباء » ياقوت حموي
- ٧٢٨ - « معجم أوسط » أبو القاسم سليمان بن أحمد طبراني
- ٧٢٩ - « معجم البلدان » ياقوت حموي
- ٧٣٠ - « معجم صغير » طبراني
- ٧٣١ - « معجم كبير » طبراني
- ٧٣٢ - « معجم مختص » شمس الدين ذهبي
- ٧٣٣ - « معرفة علم الحديث » أبو عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم
- ٧٣٤ - « المعرفة في مناقب أمير المؤمنين » عباد بن يعقوب رواجني
- ٧٣٥ - « معركة الاراء » شاه سلامة الله
- ٧٣٦ - « المغنى عن حمل الاسفار في الاسفار » حافظ زين الدين عراقي
- ٧٣٧ - « المغنى في أبواب التوحيد والعدل » قاضي عبدالجبار بن أحمد استرآبادي
- ٧٣٨ - « المغنى ، في الضعفاء » شمس الدين ذهبي
- ٧٣٩ - « مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب » جمال الدين المعروف بابن هشام
- ٧٤٠ - « مفاتيح الاعجاز » شمس الدين محمد بن يحيى بن علي الجيلاني
- ٧٤١ - « مفاتيح - شرح مصابيح » محمد بن مظفر خلخالي
- « مفاتيح الغيب » « تفسير كبير » نازي
- ٧٤٢ - « مفاتيح الجنة في الاحتجاج بالسنة » جلال الدين سيوطي
- ٧٤٣ - « مفتاح الفتوح » أحمد بن منصور كازروني
- ٧٤٤ - « مفتاح النجا في مناقب آل العبا » ميرزا محمد بدخشي
- ٧٤٥ - « مفردات » راغب اصفهاني
- ٧٤٦ - « مفهوم - شرح صحيح مسلم » امام عبدالغافر بن اسماعيل فارسي

- ۷۴۷- « مقاصد » علامه تفتازانی
- ۷۴۸- « مقاصد حسنه » شمس الدين محمد سخاوي
- ۷۴۹- « مقاليد الاسانيد » أبو مهدي عيسى بن محمد ثعالبي
- ۷۵۰- « مقامات » سيوطي
- ۷۵۱- « مقدمه تاريخ » ابن خلدون مغربي
- ۷۵۲- « مقدمه سنیه (رساله -) » ولي الله عمري دهلوي پدرشاه صاحب
- ۷۵۳- « مقفی (تاريخ) » تقي الدين أحمد بن علي بن عبدالقادر مقریزی
- ۷۵۴- « مکاتیب » شيخ أحمد برهندي
- ۷۵۵- « مکاتیب » أبي بكر خوارزمي
- ۷۵۶- « مکمل اکمال الاکمال » أبو عبدالله محمد بن محمد بن يوسف سنوسي
- ۷۵۷- « ملحقات أبحاث مسوده » صالح بن مهدي بن علي مقبلي صنعاني
- ۷۵۸- « ملل ونحل » ابن حزم أندلسي ظاهري
- ۷۵۹- « ملل ونحل » محمد بن عبدالکریم شهرستاني
- ۷۶۰- « مناظر الانشاء » محمود بن أحمد گیلاني
- ۷۶۱- « المناقب » أبو لیلی بن عبدالله أنصاری المدني
- ۷۶۲- « مناقب أحمد بن حنبل (رساله -) » عمر بن محمد عارف نهروالي مدني
- ۷۶۳- « مناقب أمير المؤمنين عليه السلام » أبوالمؤید موفق بن أحمد مکي خوارزمي
- ۷۶۴- « مناقب أهل البيت » حافظ شمس الدين سخاوي
- ۷۶۵- « مناقب أهل بيت عليهم السلام (رساله -) » عبدالحق دهلوی
- ۷۶۶- « مناقب أهل البيت عليهم السلام » محمد بن سليمان بن داود بغدادی
- ۷۶۷- « مناقب السادات » ملك العلماء شهاب الدين زاوولي دولت آبادی
- ۷۶۸- « مناقب شافعی » فخر رازی
- ۷۶۹- « مناقب علي بن أبي طالب عليه السلام » علي بن محمد ، ابن المغازلي

- ٧٧٠ - « مناقب مرتضوي » محمد صالح حسيني ترمذی
- ٧٧١ - « مناقب مكتوبي » أخطب خوارزم
- ٧٧٢ - « منتخب كنز العمال » ملا علي متقي
- ٧٧٣ - « منتقى » أبو شجاع شيرويه ديلمي
- ٧٧٤ - « المنتقى في سيرة المصطفى ﷺ » سعيد الدين محمد بن مسعود كازروني
- ٧٧٥ - « منتهى الارب » عبدالرحيم بن عبدالكريم صفي پوری
- ٧٧٦ - « منتهى السؤل في سيرة الرسول » يوسف بن قزعلي بن عبدالله البغدادي
- ٧٧٧ - « منتهى العقول » جلال الدين سيوطي
- ٧٧٨ - « منتهى الكلام » مولوی حيدر علي
- ٧٧٩ - « منتهى المدارك - شرح عربي تائية بن فارض » سعيد الدين فرغاني
- ٧٨٠ - « منتهى المقال » مفتي صدر الدين خان
- ٧٨١ - « منتهى المقال في شرح حديث لاتشد الرحال » (عقبات حديث طبرص ٤٢٠)
- ٧٨٢ - « منح مكيه - شرح قصيدة همزيه » ابن حجر مكي
- ٧٨٣ - « منخول » علامه غزالي
- ٧٨٤ - « منصب الامامه » محمد بن اسماعيل عمری برادر زن مؤلف تحفه
- ٧٨٥ - « منقبة المطهرين » حافظ أبو نعيم أصفهاني
- ٧٨٦ - « المنمق » أبو جعفر محمد بن حبيب هاشمي بغدادی
- ٧٨٧ - « منهاج - شرح صحيح مسلم » محيي الدين نووی
- ٧٨٨ - « منهاج السنه » أحمد بن عبدالحليم حنبلي ، ابن تيميه حراني
- ٧٨٩ - « المنهل الروی في علوم الحديث النبوی » بدر الدين محمد بن ابراهيم
- ٧٩٠ - « موافقات » علي بن الحسين بن هبة الله المعروف بابن عساكر
- ٧٩١ - « الموافقات في اصول الاحكام » أبو اسحاق ابراهيم بن موسى لخمی
- ٧٩٢ - « الموالاته (كتاب -) » أحمد بن محمد بن سعيد كوفي ، ابن عقده «الولاية»

- ٧٩٣ - « مواهب عليّه » تفسير حسيني
- ٧٩٤ - « مواهب لدنيّه » شهاب الدين أحمد بن محمد قسطلاني
- ٧٩٥ - « المودة في القربى » سيد علي بن شهاب الدين همداني
- ٧٩٦ - « الموضوعات (كتاب -) » ابن الجوزي
- ٧٩٧ - « موضوعات صغرى (رساله -) » ملا علي قاري
- « موضوعات كبرى » : « رساله موضوعات »
- ٧٩٨ - « الموطأ » مالك
- ٧٩٩ - « ميزان » عبد الوهاب شعراني
- ٨٠٠ - « ميزان الاعتدال » شمس الدين ذهبي
- « ن »
- ٨٠١ - « ناظر الميزان » ذهبي
- ٨٠٢ - « نبراس لكشف الالتباس الواقع في الاساس » ابراهيم كردي
- ٨٠٣ - « نثر الدرر » منصور بن حسين آبي وزير
- ٨٩٤ - « نجاه المؤمنين » ملا محسن كشميري
- ٨٠٥ - « نجوم زاهره في تاريخ مصر والقاهره » جمال الدين يوسف بن تغري
- ٨٠٦ - « نزل الابرار بماصح من مناقب أهل البيت الاطهار » ميرزا محمد بدخشي
- ٨٠٧ - « نزل السائرين في احاديث سيد المرسلين » شرف الدين محمود القرشي
- ٨٠٨ - « نزول القرآن في شأن امير المؤمنين » شيرازي
- ٨٠٩ - « نزّهة الارواح (في سلسلة المشايخ) » حسين بن عالم محمد
- ٨١٠ - « نزّهة المجالس » صفوري
- ٨١١ - « نزّهة النظر شرح نخبة الفكر » ابن حجر عسقلاني
- ٨١٢ - « نسيم الرياض - شرح شفاء قاضي عياض » شهاب الدين خفاجي
- ٨١٣ - « نصاب الاحتساب » ضياء الدين سامي
- ٨١٤ - « نصاب الاخبار » سراج الدين علي بن عثمان أوشي فرغاني

- ۸۱۵- « نصاب النقب » سعد الدين محمد بن مسعود الكازروني
- ۸۱۶- « النصوص على الاثمه اثني عشر » ابن بابويه
- ۷۱۷- « نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين » جمال الدين محمد بن يوسف زرندي مدني أنصاري .
- ۸۱۸- « نفائس العرائس » عبيدالله كاشغري
- ۸۱۹- « نفحات الانس » عبدالرحمن جامي
- ۷۲۰- « نفح الطيب » أحمد بن محمد منقري مغربي
- ۸۲۱- « نفع قوت المغتذي » علي بن سليمان دمنتي بجمعوي مغربي شاذلي
- ۸۲۲- « نقد الصحيح » مجد الدين محمد بن يعقوب فيروز آبادي
- ۸۲۳- « نكت البديعات على الموضوعات » جلال الدين السيوطي
- ۸۲۴- « النكت على علوم ابن الصلاح » ابن حجر عسقلاني
- ۸۲۵- « نهاية الافضال في تشریف الال » جلال الدين سيوطي
- ۸۲۶- « نهاية العقول » فخر رازي
- ۸۲۷- « نهاية اللغة » محمد ابن الاثير جزري
- ۸۲۸- « نهج البلاغه » سيد رضى ، طاب ثراه
- ۸۲۹- « نهج الحق و كشف الصدق » علامه حلي
- ۸۳۰- « نوادر الاصول » حكيم ترمذي
- ۸۳۱- « نوادر المعاني » عبدالله بن علي بن أسعد اليماني البافعي
- ۸۳۲- « نوادر من حديث سيد الاوائل والاواخر » شاه ولي الله
- ۸۳۳- « نوقض للروافض » سيد محمد بن عبدالرسول برزنجي
- ۸۳۴- « نواقض » ميرزا مخدوم شريفي
- ۸۳۵- « نور الابصار » سيد مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجي
- ۸۳۶- « نور الانوار - شرح منار » ملا أحمد بن أبي سعيد بن عبيدالله حنفي

- ٨٣٧ - « نور سافر في أخبار القرن العاشر » عبد القادر بن شيخ العبدروس
 ٨٣٨ - « نور الكريمين » قمر الدين
 ٨٣٩ - « النهر المار من البحر » أبو حيان غرناطي
 ٨٤٠ - « نيل الابتهاج بتطريز الدياج » أبو العباس أحمد تنبكي
 ٨٤١ - « نيل الاوطار - شرح منتقى الاخبار » قاضي القضاة محمد بن علي شوكاني

« و »

- ٨٤٢ - « وافي بالوفيات » صلاح الدين خليل بن أيبك صفدي
 ٨٤٣ - « الوسائل الى معرفة الاوائل » جلال الدين السيوطي
 ٨٤٤ - « الوسيلة الاحمدية والذريعة السرمديه » شيخ رجب بن احمد التبري
 ٨٤٥ - « وسيلة المال في عد مناقب الال » أحمد بن الفضل بن محمد با كثير مكى
 ٨٤٦ - « وسيلة المتعبدين » عمر ملا « سيره ملا »
 ٧٤٧ - « وسيلة النجاة » مولوى محمد مبین لکهنوی
 ٨٤٨ - « وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى » نور الدين علي بن عبد الله سمهودى
 ٨٤٩ - « وفيات الاعيان » أحمد بن محمد برمكي اربلي ، ابن خلكان
 « الولاية (كتاب -) : « الموالاته »

« ه »

- ٨٥٠ - « هدايه » برهان الدين علي بن عبد الجليل مرغيناني
 ٨٥١ - « هداية السعداء » ملك العلماء دولت آبادى

« ي »

- ٨٥٢ - « يتيمة الدهر » أبو منصور عبد الملك بن محمد نيشابوري ثعالبى
 ٨٥٣ - « ينابيع الموده » شيخ سليمان بلخي قندوزي
 ٨٥٤ - « يواقيت » شعراني
 ٨٥٥ - « اليواقيت » محمد بن عبد الواحد بن أبي هاشم ، أبو عمر زاهد مطرز

« پايان فهرست مآخذ »